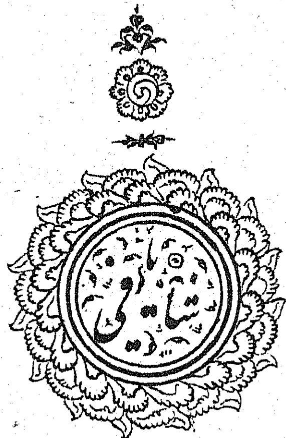
ساعت ۸ ½ شنبه ۳۰ ماه شوال
چهار ده روز داده شده

فهرست مخزن الادویه

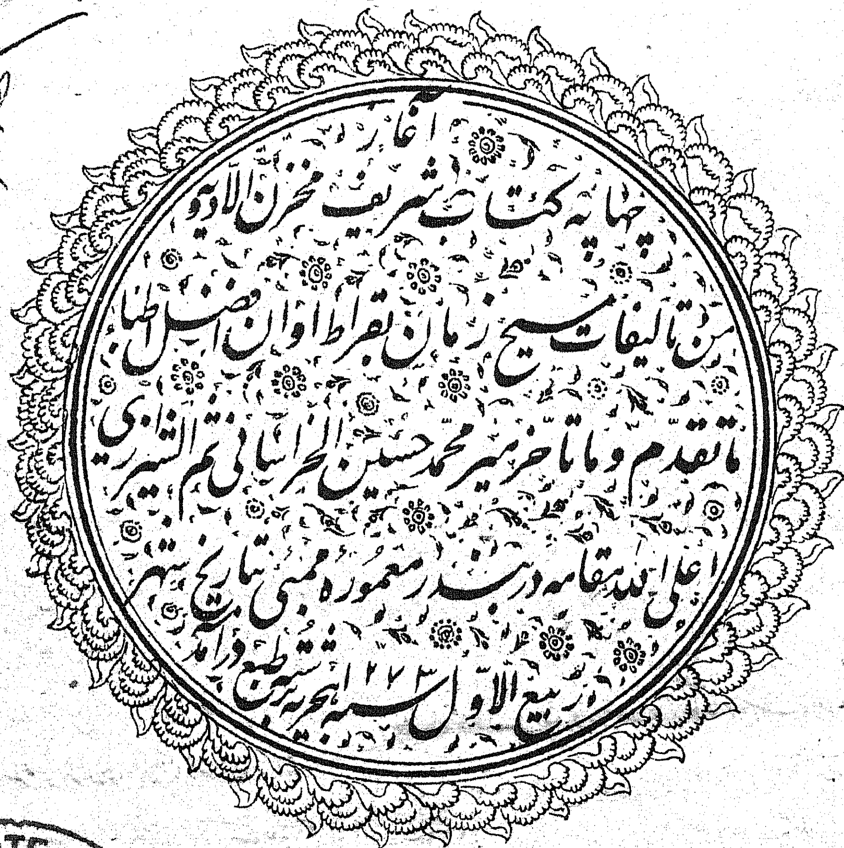
مقدمه

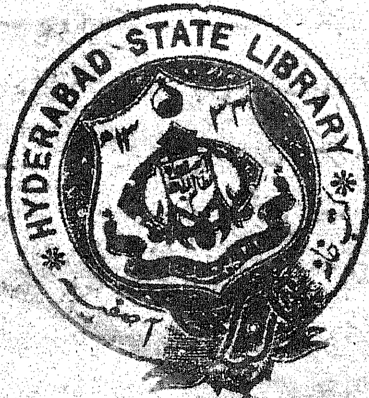
فصل

تمت بالخير

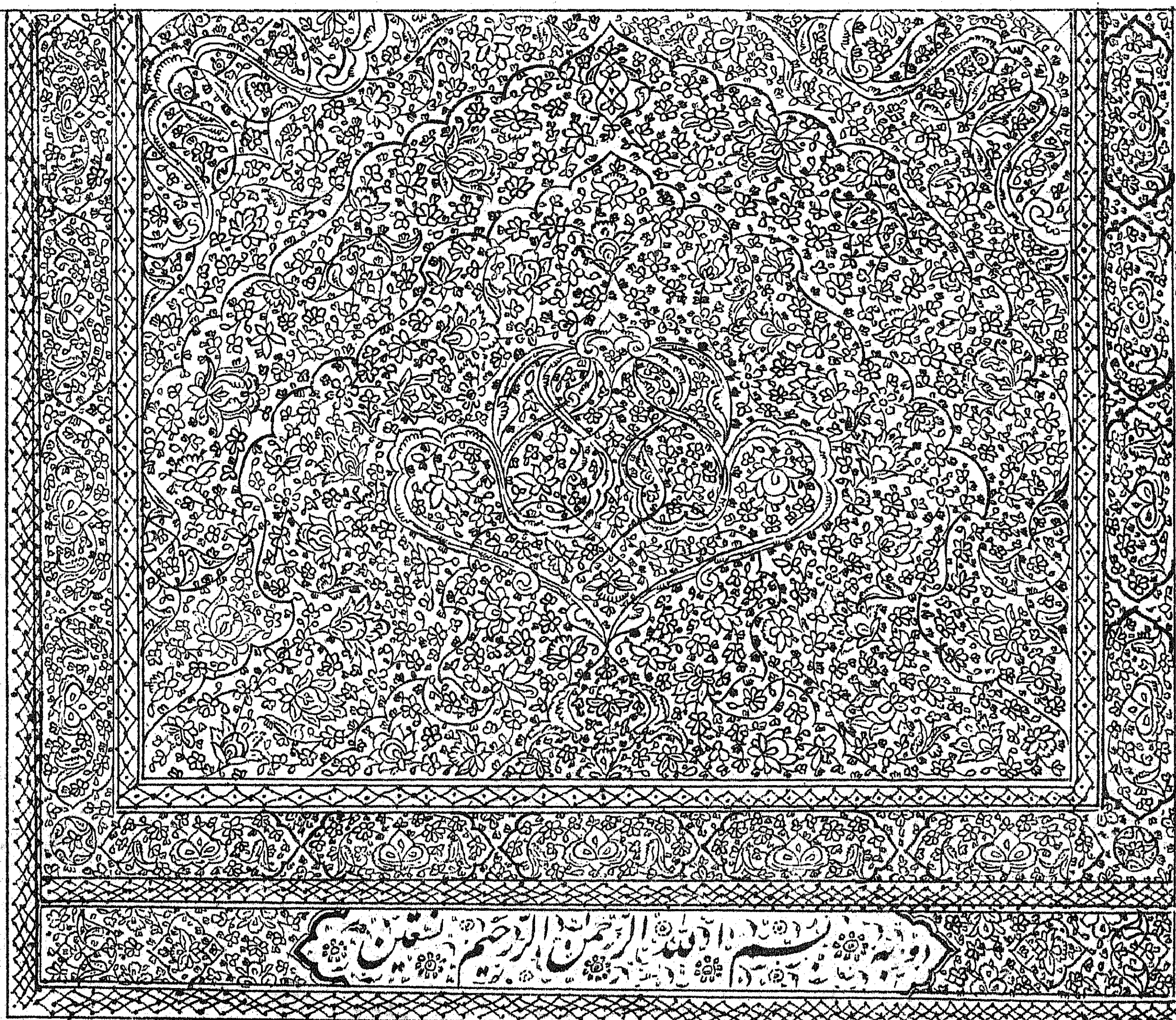

یا شافی



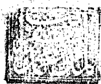

آغاز
چهاپه کتاب شریف مخزن الادویه
من تالیفات مسیح زمان بقراط اوان افضل اطبا
ما تقدم و ما تاخر میر محمد حسین الخراسانی ثم الشیرازی
اعلی الله مقامه در بندر معموره ممبی بتاریخ شهر
ربیع الاول سنه ۱۲۷۳ هجریه شروع طبع و اتمام


HYDERABAD STATE LIBRARY


یا کافی



الحمد لله الذي اظهر آثار قدرته بايجاد الموجودات بلا مواد و ابرز اطوار بدايع صنايعه باحداث الكائنات بلا استعداد و خلق جواهر المجردات والماديات المفردات لاحادها
والمركبات والفرعيات وقسمها بالاجناس والانواع والاشخاص الكليات والجزئيات وخص كلا احد منها بمنافع وافعال والبسها بصور والوان واوصاف واشكال
لانتفاع العباد وعمارة البلاد والصلوة والسلام على حبيب القلوب الذاكرة الخاشعة وطبيب النفوس الساهية الباعث لايجاد البرية ومنجي الخليقة من ورطة الغواية
وهادي الضلالة بالدعوة الى طريق الرشاد والهداية الى لقاء رب العباد في يوم التناد وسيد العرب والعجم المبعوث على كافة الانام محمد المصطفى الذي اصطفاه الله على
الانبياء بالرسالة العظمى والشفاعة الكبرى وعلى وليه وابن عمه وخليفته من بعده واولاده وذريته الاحدى عشر الذين نزل في شانهم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا اما بعد بعرض اخوان الصفا وخلان الوفا ميرساند اين ذره بيمقدار الراجي الى رحمة ربه الغفار ابن سيد السند محمد هادي العقيلي العلوي
محمد حسين غفر الله ذنوبهما وستر عيوبهما كه چون اكثر آبا و اجداد و اقرباي اين عاصي همچنان طبيب و مزاول علم و عمل بودند و اين جاهل را عنفوان شباب بخدمت والد ماجد
قدس سره و جناب مستغني الالقاب پير و مرشد حقيقي سمي حبيب الله و وليه المنتسب اليهما بالنسبة الحسينيه اعني مير محمد علي الحسيني مد ظله العالي حاضر مي بود و گاه گاهي
بخاطر فاتر خطور مينمود كه اگر در فنون حكميه طب كتابي جمع و تاليف ميشد كه جامع جميع مسائل و مطالب حاوي اقوال متقدمين و متاخرين و كتب متداوله ميبود و بهتر آنها بعلاوه
اين فن و مزاولين علم و عمل كار آسان ميگرديد و از تعب و رنج جمع و حمل كتب متعدده آرام مييافتند ليكن بسبب بي بضاعتي و فرومايگي علم و عمل و عدم حصول
تجربه و غيرها از موانع در معرض تعويق مي افتاد تا آنكه در سنه ۱۱۸۳ يكهزار و يكصد و هشتاد و سه هجري على مهاجرها و آله الف الف التحية والسلام اتفاق شروع بجمع و تاليف
كتابي در امراض مختصه از سر تا قدم افتاده از آن قدري تا آخر امراض الراس بزبان عربي نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع از آن باز مانده و در سنه ۱۱۸۵
يكهزار و يكصد و هشتاد و پنج بحكم واجب الاذعان الجناب دام الله افاداته و افاضاته متوجه جمع و تاليف قرابادينى گرديد بزبان فارسي بدين نسق كه بعض ادويه كه اصل
و عمده و جزو اعظم اند در اكثر تراكيب اولا بقيد اسامي و بيان طبيعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربت و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غيرها آنچه متعلق بدانست
ذكر نمايد و در ذيل هر يك آن تراكيب موسومه بدانرا و در بين جا بجا مركباتي كه هر يك باسمي خاص موسوم اند بدون قيد اسم و براي آنكه جامع و تام باشد مجموع
بترتيب حروف تهجي جهت سهولت اخذ و تلقي در ضمن كتب و ابواب و فصول و بعد اتمام آن بحمد الله و حسن توفيقه باز حسب الامر الجناب سامي مد ظله العالي متوجه جمع و تاليف

کتابی در ادویهٔ مفرده کرده بعضی بترتیب حروف تهجی از الف تا یا و در ضمن ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبرهٔ متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و ادویهٔ قلبیه و جامع المالیقی
مشهور با بن بیطار و تذکرهٔ شیخ یوسف بغدادی موسوم بالابیع للطبیب جمله معروف بجامع بغدادی و تذکرهٔ شیخ داؤد انطاکی موسوم بتذکرهٔ اولی الالباب و ارشاد شیخ
اسمعیل بن هبة الله و ترجمهٔ تذکرهٔ ابوریحان بیرونی مشهور بسویکیده و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن تنکابنی و قدری از مفردات
نواب حکیم معتمد الملوک سید علویخان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور اطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ملقب بهندو شاه
مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویهٔ هندیه و حواشی که حکیم میر عبد الحمید بر تحفه نوشته در ادویهٔ هندیه و آنچه از زبان معجز بیان جناب
ارشاد مآبی مد ظله للسامی و از ثقهٔ معتمد شنیده و مؤلف خود دیده و ماهیت و خواص آنرا دریافته و بتجربه رسانیده بدین نحو که اولا اسم دوا بقید اعراب و بعضی لغات
وارده در آن ذکر نماید پس ماهیت طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم والاجمال پس بالخصوص والتفصیل و در اکثر مراعات ترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم
نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مضار و صلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آنرا و نیز اشاره بمرکباتی که آن دوا اصل و عمود است در آن و در قرابادین
جامع الجوامع ذکر یافته و نیز اجای ادویهٔ مجهولة الماهیه کرده شود و اصل و معتمد در هر دو اقوال صاحبان کتابی را شناسد که آن دوا مخصوص ببلاد و شان بوده و بعضی
در بلاد و شان بهم رسیده و یا بنواح آن و اکثر را خود دیده و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آنرا تجربه رسانیده نوشته اند و آنچه در بلدان دیگر و خود ندیده
بمحض نقلت و استماع بی تحقیق نوشته اند و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داد و ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در بین جا بجا ذکر نموده اند مذکور
نکرد بلکه در آخر کتاب در خاتمه در ضمن ابواب و فصول آورد و نیز جهت تمام آن و آنکه در احتیاج بادویهٔ مرکبه رجوع بکتاب دیگر نمایند برای آن در قرابادینی بترتیب حروف
تهجی ذکر نموده کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت **مقالهٔ اول** در ادویهٔ مفرده که تذکره نامند **مقالهٔ دوم** در ادویهٔ مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه

و تذکرهٔ اولی النهی کردانید توقع از ناظران منصف آنکه هر جا سقم و خطائی مشاهده نمایند بعد از تأمل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خورده گیری بر بیانات
و نواقص و ضائع نگذارند جزاهم الله عنی خیر الجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی **مقدمه** در بیان اموری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلوب
ضروریست در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال
فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه و تاثیر هر یک از آنها از فادزهری و سمی **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها
فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه
و اسامی کسانیکه متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقهٔ اخذ ادویه و حفظ و حصانت آنها **فصل هفتم**
در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده و زمان بقای قوت آنها **فصل هشتم** در بیان اداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب نیست
فصل نهم در دستورات احراق بعض ادویه و تحمیص و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشبه و شجرة البنی و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض
ادویه و احکام هر یک **فصل دهم** در بیان معرفت بعض افعال ادویهٔ مفرده و خواص آنها **فصل یازدهم** در بیان بعض اصطلاحات طبیه **فصل دوازدهم**
در بیان بعضی اوزان طبیه و هندیه و فارسیه **فصل سیزدهم** در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان اسناد طب **فصل اول**
در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیت و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال الطاف حضرت و احکام
حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال را اغذیه و دیگر آنکه
اغذیه بسبب کثرت استعمال آنها ضروری طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد ستهٔ ضروریهٔ مقرره
در حفظ صحت و تجاوز از حد لائق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است و محتاج میشود بدفع آن و رد آن بسوی مزاج اصلی خود بمعین و معاون از خارج
مر طبیعت مدبره را و آن دوا است و از برای هر علتی بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که ما خلق الله داء الا خلق له دواء و حق سبحانه تعالی عز شانه
برای هر مرض واحد دوای بسیار آفریده بعلل و منافعی که خود تقدس و تعالی میداند و آنچه اطبا و مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قلیل
است از دریا بلکه از آن نیز کمتر بحکم آیهٔ کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا بظن و قیاس و تخمین و مراد از سبعین و ارده در حدیث

شریف بعقاء وعدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه و تفنن آنها محتمل که یکی آن باشد که مثلا اگر دوای یافت نشود و یا یافت شود و طبع را
از آن نفرت باشد بدوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلا اول چون دوائی را خورند و نفع آن
یافتند بسا است که ثانیا از آن بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدیل حالات مزاج نفعی معتدبه حاصل نمیگردد و آنرا تغییر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این
در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و بدانکه دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از مواد
ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب مؤلف از اینها بخلاف غذا که لامحاله نباتی یا حیوانی و یا مرکب از این هر دو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت تغذیت
انسان ندارد کما لا یخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جواهرند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورتست و آن حرارت
و برودت است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بمجانست
مفردا و مرکبا اما بکیفیت در اکثر مواد و بدانکه غلبه و تاثیر یا بواحد از امور ثلثه است بتنهائی و یا بدو و یا بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و اثر آن غیر بین در همه حال با آن هر دو یک
است و مفارقت ندارد و بخلاف آن هر دو که ملازم کیفیت نیستند مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت
غالب بهمین نسبت در غذائی دوائی و غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آنرا مصدر بذکر نموده غذای دوائی و دوای غذائی و دوای فادزهری و دوای
سمی و امثال اینها نامند و ذوالخاصیت یا موافق و مقوی و مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و
ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن میگردد خالی از آن نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است
و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو و آنرا غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیه
گویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است یا از نوع بود یا بصورت
فقط است و آنرا فادزهر یا بماده و صورت و آنرا غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آنرا دوای فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوائی فادزهر
گویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز مراتب است اگر در کمال
قوت است آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی
را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آنرا دوای مسهل ذوالخاصیت نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت
و ماده و صورت هر سه است و لیکن همه ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه غذای مطلق آنست که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده
فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که لازم آنست و بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده
یا بالقوه آنرا بفعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد آنکه بارد جزو عضو و بر اقطار ثلثه آن بیفزاید و فائض گردد بر آن صورت عضوی از مبدأ فیاض
جل شانه یا مستعد و قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت
اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت
غریزی در آن تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل و تخم حرمل
نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و امثال اینها و غذای دوائی آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر از آن خلطی حاصل گردد که
جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار و بادرنگ و کدو و هندوانه
و خربزه و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها و دوای غذائی آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده
هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد بتغییر مائی و ثانیا بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن و عضو و بصورت
عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوه ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها
و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریح و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هر یک از ادویه

باوصاف مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده باوصاف منحصر است در هیجده قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس است و یا فاسد الکیموس و اول آنست که متولد شود از ان خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از ان هر دو منقسم میشود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذاء و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست که از ان خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذاء بعکس آن متوسط بینهما متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه هژده میشود بضرب سه در شش و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد از ان هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوزه مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذا است مانند زرده بیضه نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا است مانند مائه البقول چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند زرده تخم مرغ نیمبرشت یا نیمبرشته و گوشت کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هر چه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذاء مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند پنیر تازه غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذاء مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند ماهی سرخ کرده

ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر از ان بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این بمونه است از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و با کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه ذو الخاصیه اگر تاثیر آن بموافقت آن را فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند بمجاز است بجهة آنکه حافظ قوت است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد و غذای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نماید و دوای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن مینماید و غذا و دوای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سرور هم می آورد و سم مطلق آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را فانی و فاسد سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهر افعی و مار های قوی و گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر یا حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیخ سیاه غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال یا حصول تغذیه بدستور مستور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلا ور را بعضی غذای سمی گفته اند غذای دوای سمی آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر یا حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث

سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه و گیاهای سمی دوای مسهل ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و بآن نیز قوت مسهله بود در کمال
قوت و شدت تاثیر و برای کثرت قوت محتاج باصلاح و تدبیر تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در اغشیه و سطوح و عروق و اعماق
بدن نماید و مخلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر اینها را بتبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را بتحلیل برد مانند سقمونیا
که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم نماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون و هند و خربق و غیرها و دوای مسهل آنست که
تاثیر آن بآن مثابه نباشد بلکه در هر فعل از ان اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سناء مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با ورد احمر
یعنی سنا با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات بروغن بادام کافی است و دوای ملین آنست که تاثیر آن از انهم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات
موجوده حاضره در معده و امعاء و حوالی آنها گشته دفع گرداند و با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص
و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج باندک اصلاح اند مانند فلوس خیارشنبر که باید روغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود
برای رفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعاء و احداث قرحه و سحج و زحیر و بعضی نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سائر ملینات مذکوره **فصل دویم** در بیان
مرکب القوی و ذوالخاصیه و تاثیر هر یک از اینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبداء و سبب موجب افعال و ظهور آنها است در موضع
لائقه مرتبه اول افعال محسوسه ادویه است بسبب کیفیت تشابهه حاصله از مبداء فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اولی نامند
مرتبه **دوم** افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویه اشیاء صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خود یا و آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیاء صاحب مزاج ثانوی مرکب اند
از اجزای که هر یک را کیفیتی و مزاجی اول مختلفة الآثار است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و اثر این غیر آثار
آن اجزاء است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای
مفرده او است آن را مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آنرا متضادة القوة نامند و طبیعت باذن خالقها هر یکرا در مکان
لائق استعمال مینماید اگر او را عائقی و مانعی نباشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه فعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود
و در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او نیست و تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی او است و تلطیف اخلاط دماغیه میکند
بصورت نوعیه خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود **و بدانکه** بنا بر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل به بقای صور
عنصریه بمرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصحیح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه میباشد و تاثیر آن مرتبه هست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثر
غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تاثیر آن مرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر ترکیب
غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه
ترکیبی ظاهر نیست **و بدانکه** بعضی از مرکبات ناقصه بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط با آب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاریکه مؤلف است از آب و آتش **و بدانکه** هر چه
با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است و تفصیل این بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال اینست **اما مرکب القوی** پس آن دوای را نامند که مرکب است
جوهر آن از چند چیز که هر یک را بسر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن
و تاثیر و تاثر از ان از هم متمایز نتوانند گشت و تاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیری و احداث کیفیتی خاص مینمایند و منتهی
آثار متخالفه متضاده میگردند بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی بعد از این خواهد آمد
مانند حجر التیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء ورد و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه ماهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل
و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و درین چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آنرا کرم می خورد و تباه میگردانند و بدانکه
رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از ان بتحلیل رود و جرم آنرا متشقق سازد و بعضی بتعفین صورت
گرمی یافته جرم آنرا بجوید و رفته رفته تمام آنرا فانی گردانند و اما **ذوالخاصیه** پس بدانکه خاصیت باصطلاح فعال و آثار ثانوی را نامند و رای کیفیات اولی

در محکم التراکیب

اجزای

از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شئ ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار توالت آنرا مانند
تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر موافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوة باشد آنرا فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم
مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق ازان ظاهر گردد و بعبارت دیگر آنکه ذوالخاصیه چیزیرا نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیری
ورای تاثیر دیگری مینمایند و اما اشخاص هر نوع نوع دران تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند حجر التیس و حجر الحیه و جدوار و حب
الغار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و امراض متضاده مؤثر اند خواه بموافقت
و مناسبت باشند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی و ذوالخاصیه
و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر ما بالکیفیه ضعیف و جزئی
و تاثیر مرکب القوی ازان زیاده و منکسر و تاثیر ذوالخاصیه ازان بیشتر و بالاجمال و تاثیر ما بالطبع ازان زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است و بدانکه
تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ آن بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانه یکی از اینها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن
و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هر چند قواعد تنبیه و تاثیرات طبیعت را چندان دران دخل نیست و لیکن از تاثیرات نفس و توهمات آن بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول
و بحکم لکل اهل و آنکه کتاب نیز خالی از اینها نباشد جا بجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور میگردد و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس بدانکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن
آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسبت و مصادقت
خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم آنها بهمان جهت بدانکه
چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه با هم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند قبض
و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین ضعف و گرسنگی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی
و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعة واحدة بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای
لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعة بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت
مدبره حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آنرا که ذخیره
وا روز نیاده بصرف در آورد و موجب تقویت بدن شود والله اعلم و اما در تریاق الافاعی و آنچه دران لحوم افاعی است شاید بامور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن
جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و دنب آن باید که اذیت باو نرسد و تهیج
و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آنرا الغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و دنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعة منفصل
گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت دران بماند هر چند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب
سمیت نیز مناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات ادویه را نیز بسوی خود و این امریست متیقن و محسوس و لهذا آزموده اند
که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند و لطائف و جواهر را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشند و نیز تجربت یافتی
تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی التجربه عجیبی مینماید تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب
و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد ازان عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آنست که بول و براز نیز بدستور مذکور بدبو میباشد پس صحت می یابد
فایده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در جوف حیوانات مانند بز و گاو کوهی و میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات
نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی
ترکیبی یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم و اما تاثیر سم بامور مذکوره بمضادت و قهر

و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و گریز آنها هرباً عن الضد بسوی مبداء و ینبوع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها
در آن بانقباض مجاری و افقیه و لهذا در آن حین رنگ بشره و سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن متبدل به برودت میگردد و صاحب اخوان الصفا گوید
که سموم دو نوع حار و بارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن آنها است و دبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب
که در یک لحظه تمام آب را رنگین میگرداند و متغیر میسازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضاء است
که قوام حیوة و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات
بر عکس آنست و دبیب آنها مانند رسیدن ترشیها است برنگ زعفران و معصفر که بزودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا و اما تاثیر سایر ادویه
از مسهله و غیرها باکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است باخلاط فاسده قریبه بمعده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف آنها را باعضای بعیده
و ضیقة المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن باهم و جزء بجزء رسیدن اجزای
لطیفه و تاثیر و اما بعضو مخصوص و مرض خاص خاصیة انکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نحو که باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ارخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع
و تحلیل و دفع و نسف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم
مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه
و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و باهم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت یکدیگر را بشکند و صورت
وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اصل نیز نامند چهاراند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهاراند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
و دو کیفیت از اینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگر منفعله مثلا آتش حار
و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد از اینها با دیگری هم نسبت بمافوق خود و هم نسبت بما تحت خود مناسبت و مشابهت
دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت
دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها است بایکدیگر و تاثر و تاثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و آمیزش و تاثیر
و تاثر مقصود نبودی و کره اثیر که کره آتش باشد باعتبار لطافت بافلاک قمر قریب است و کره خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل پائین همه و مرکز کل است و دو کره
دیگر در بین و اما افعال هر یک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت
ترطیب و تلیین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقراء نه است یک معتدل و هشت دیگر
غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر متصور و متحقق نیست مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی بآن میسنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی
سفاد بر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبة نه تساوی حقیقی و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهة میل و توجه هر یک بطرف حیز خود بسبب عدم مانع و قاسر
و زیادتی هر یک مانع و قاسر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت
غالب است و پس آن احر از ما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن
نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت
و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی است و اینجا ایرادی وارد است و آن اینست مثلا اگر کسی گوید که اشیاء مرکب از عناصر پس اگر
غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر آن شیء حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند
فلان چیز احر از ما ینبغی است و یا ابرد و ارطب و یا ایبس و احداث گرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آنست که آنچه مرکب یعنی حر و یبس و یا احر
و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است در هر یک از آنها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور مینماید مثلا اگر در آن
ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیت غالب است که مفرد باشد

و عنصر غالب است مثلا در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند با هم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا
فعل و اثر هر دو مرتفع میگردد و پس باقی میماند گرمی و حرارت از آن هر دو پس آن شیء ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب تحلیل و تفتیح خود لیکن آن
یبس و جنس حرارت کمتر است زیراکه بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نماید ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی بما لا یخفی و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزاء در جسم
است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از آن نباشد و نیز مقتضای قسمت و نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم و اما
کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک گردد و حرارت غریزی او در آن
تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آنرا ابروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و بکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالبه زاید
بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه ای
که بمقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زائد ننماید و بمقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییری کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجه اول گویند و اگر بمقدار کم آن
احداث کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسر حد ضرر و فساد نرسد آنرا درجه ثانیه نامند و اگر با آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد
ولیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید و بسر حد هلاکت رساند و مهلک باشد آنرا درجه رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیات آنرا بدین
نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضا مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبات ثانیه محصوره در عروق صغریه و فوهات ساقی و بر اعضا
و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هر چه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای تا محل هضم کرده
مفقود الاثر میگردد و یا اثری از آن باقی میماند اول معتدلست و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاو مجاری است و تجاوز از آن نمینماید درجه اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید
درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبات ثانیه تاثیر مینماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر است بدانکه هر یک از
درجات اربعه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه
در هر مرتبه از کیفیات در طول هم گفته اند و آن شیء سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول ثنایای آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن لا اصلاح
پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی فائده بدانکه مقرر است نزد حکما که شیء حار رطب تجاوز نمیکند حرارت
آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود در آن مقدار فانی میسازد رطوبت آنرا پس برای اینست که نمیباشد دوای گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هر چیز که حار در درجه
سوم و چهارم باشد البته یابس است در آن درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت مینامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه
فاو زهریه قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشک میباشد همچنین سموم حیوانات سمی زیراکه تاثیر هر یک از فاعلین که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار و قوی میباشد
و با رطوبت اندک و ضعیف و نیز مزاج را تقسیم اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دوم ثانوی
صناعی حادث از ترکیب ادویه مفرده یا مرکبه مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی چنانکه کیفیت اولی اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت
همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اولی اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف زود غیر مستحکم اما تام
الترکیب آنست که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و با هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدن
بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدل
باشد یا غیر معتدل از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری تواند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف زود غیر مستحکم نیز مراتب
میباشد بعضی از آن تفریق اجزا از هم بسیار سهل میباشد مانند گوگرد و نمک و بعضی را بدشواری و بیان دیگر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد
مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند قیموق و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده بتحلیل
یا قله اجرام بارده غلیظه کثیره مسدده ثقیله کثیفه آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از
جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مخصوصه بانها مانند گوشت مرغ و عدس و تربت کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض از طبیخ در آب

جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند و ارضیه قابضه تنها لهذا آش امینه مرقه ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از
خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و متقرح است خصوصاً پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از
تقرح و انضاج و غیرها بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیک جا ساکن و مستقر میمانند و رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینمایند
و لهذا باعث انضاج و تقرح میگردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنرا دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت صلیه و سورت
آنرا بر قرار نمیدارد و لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصاً که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارتها چیزی بتحلیل رفته باشند و دیگر آنکه چون
اکثر آنست که سطح معده مملو و غشته بلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها
تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود لهذا تاثیر نمیتوانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصاً خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میگردد
و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه
که در بلدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول مینمایند و از آن منتفع میگردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشانرا و بسیاری از ادویه است که تناول آنها
تبرید بسیار مینماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصاً مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که
بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در آن آن جزو لطیف محال بتحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند اورام صلبه
بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه
جدا نمیگردد و بتحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس
اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزر قطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد و پس اگر درست
بیاشامند بسبب لب لعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن بتحلیل نمی یابند که اثری از آن ظاهر گردد و چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته
متقرح میگرداند لهذا در خارج چون کوبیده آنرا بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها می گردد و ناکوبیده درست آن باعث انضاج و خامی
والله اعلم و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس
و جدوار و خبطیانا و راوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک
اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیة ایمای بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود در فادزهر و جدوار
و چوب چینی و مومیائی و غیرها ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم **فصل چهارم** در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه
بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود **اول** آنکه باید که آن
دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلاً آب یا دام که گرم باشد احداث حرارت مینماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و احداث
برودت میکند و همچنین هوا و سایر اشیای بسیطه مفرده و مرکبه **دوم** آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و با بجای شتی از قلت مقدار
و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و بلدان متشابهه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند
که آن دوا یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که آن ظاهر گشته **سوم** آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت توان نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت
و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آید از مقاومت با اضداد خود و در آن تاثیر تام نمیتواند نمود پس
اولی آنست که مجرب اگر خواهد که کار او بر او مشکل نشود باید که اولاً بر علت ضعیف مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنرا معلوم
نماید هم به تنهائی و هم با معین و مبدرق **چهارم** آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر میگردد مثلاً اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری
ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر میشود آن دوا را قوی دانند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری خاص
ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولاً بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت مینماید و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح

باخماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعضی ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولاً از آن ظاهر شود بالذات
باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کثیرة الحرارت حاده محرقه که اولاً اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیاً بسبب وضع و بسرحد رماویت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض مینمایند **پنجم** آنکه باید که استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آنرا اگر دائمی یا اکثری است آنرا ذاتی و بالذات داند و الا
عارضی و بالعرض **ششم** آنکه باید که حکم کند بر دوا بقیاس بابدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه با بدان انواع دیگر مثلاً اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن
دوا گرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بقر را
یکدانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اگر حشایش و ادویهٔ سمیهٔ حارهٔ شدیدة الحرارت و البرودة که غذای اکثر حیوانات است
چون شوکران که غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آنرا سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای
اکثر حیوانات است باشد بزکوهی که در جوف آن فادزهر تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند بدانکه چون در تجربه مخاطره بسیار
است چنانچه حکیم سنائی و بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد و بجهة آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه
باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند لهذا اطبای ما تقدم وصیت نموده اند که دوائی که ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظهٔ رائحه و طعم آن نمایند
اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و با احتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته استعمال آن
ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولاً بحیواناتیکه امزجهٔ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویهٔ سمیه نباشد بخورانند و تا سه روز
نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لائق باو بدهند و اگر ضرری نکند بعد از آن به انسان بتدریج از مقدار کم بزیاده رود و یا آنکه اولاً باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع ملعونی که بحسن
معتاد با فیون و افیونیات امثال آن و یا اولاً بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و درجهٔ کیفیت خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز باید دانست
که طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه و خواص و منافع آن بالعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولاً بالاجمال و ثانیاً بالتفصیل و از آن جمله یکی اتفاق است مثلاً
شخصی صاحب مرض و عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورند و او و آورندهٔ آن نداند کیفیت آنرا و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس او شخص خود و یا آورنده
و یا حکما و اطبا متفطن گشته و در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آنرا معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است بتناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا نداند بقدر [illegible]
و آنرا بیابد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از آن
که مادریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیر بکر کردهٔ افعی را بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان
بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت **سوم** آنکه باکراه یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخوراند که مضر و مهلک باشد
بقصد هلاکت آن و آن شخص خورنده اتفاقاً مرضی مزمن داشته باشد و آن چیز دفع علت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده و رطبه و سوداویه
محترقه از ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و جذام و غیرها **چهارم** آنکه بسبب جهالت عملا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقاً دوائی یا غذائی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق
گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بدو اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیائی
و فادزهر و مهره و هر یک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن بردند و واقف بدان گردیدند **پنجم** از وجوه تجربه آنست که بارشاد
وارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که ایشان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند **ششم** آنکه بالقا و الهام در قلب باشد نزد احتیاج و ابتلا و تحیر
و درماندگی باشد مثلاً شخصی در امری و مرضی فرو در ماند و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا از غذا و یا خورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او دردمند
که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفرداً و یا مرکباً باین نحو باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال
بخواب رود و در خواب ببیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود بعمل آورد همچنانچه بود که دیده پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این و سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تتهی در ذکر بدو
ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و مادزهر و مومیائی در قرابادین مذکور شد **هفتم** از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق
انام جل و عز در یابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طایر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر

زمین پنهان می باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد از انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که بر می آید رفته گیاه رازیانه را میخورد و بر چشم خود میمالد چشم او بدستور روشن و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائر را که یونانی ویقوس مینامند صید کرده جگر آنرا میخورد حکایت گویند که میمونی را مار گزید و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برگ خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و آن ثفل آنرا می انداخت تا آنکه شفا یافت و ازین دریافتند که آب برگ خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده بالسان و بتکرار استعمال کیفیات و خواص و منافعی چند دریافته نموده در کتب خود ها ضبط نموده اند والله اعلم و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس از امری بامری دیگر پی بردن و علت و سبب امری را حمل بر امر دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از آن جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش کرد مثلا یعنی چون در آتش اندازند اگر زود گرم یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت بآنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اگر مختلف باشند حکم نتوان کرد برآن زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد اینها و همبرین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متأثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابت و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در ان تاثیر هر یک که قویتر و باعث شدت ظهور ظهور و بقا و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه عهدة الفاعلین را بایبوست عمل قویتر است و با رطوبت ضعیفتر یعنی هرچه قوی الحرارت و یا قوی البرودت و یا شدید الصلابت و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب والله اعلم بحقایق الامور اما طعم که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نکردانیده و اصول طعوم را هشت گفته و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی ازان نیست که جوهر حامل شیء ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ و بسیار دیگر آنکه خالی ازان نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید و آنرا حریف میکردانند و در ماده کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح میسازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میکردانند و در ماده کثیف عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا قابض میکردانند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت مینماید و شی را دسم میکردانند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آنرا حلو مینماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت اگر طعوم مفرده اشیاء حاره است بعد ازان مرارت است و بعد ازان ملوحت و حموضت ابرد طعوم و مفرده اشیای بارده است و بعد ازان عفوصت و قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیاء معتدله است و بعد ازان حلاوت و بعد ازان تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها بین و ظاهر میگردد مثلا اگر در ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و انبه و مثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشند باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در آنها کما ینبغی و بعد ازان که اندک لطافتی یافتند و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مایل بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت میکاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه شیرین میگردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید بازحامض

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

میکردند و اگر ماده اینها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میکرد و اند آنها را حریف و یا مر و درانبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده و بعض آن طعم شبث و
ونانخواه و درازیانه و کافور و عنبر با نیز دریافت شده و هم برین آثار قیاس دیگر با اختلاف مواد و فواعل با اندک تفاوت و تاثیر و تاثرا اینها متفاوت و مختلف میکردند
چنانچه ذکر یافت بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا انکه در حریف
بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا انکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده
از حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا فانی سازد و ماده آن را کثیف گرداند آنرا مر نیز میگویند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض
با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم و اما حریف بکسر حا و را مهملتین و دوم از ان هر دو مشدده و سکون
یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آنست که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص
دران و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هرچه تیز و دران
تیزی باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آنست که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص دران نماید و سطح از اخشن سازد و طبیعت را
از ان کراهت و نفرت بود و طبیعت از ان بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع تعفن است تا کمتر از حریف بسبب حرارت
ارضیتیکه در جوهر آن است مانند مرمکی و صبر و هرچه تلخ و دران تلخی است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا
و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال قریب بمر است و از ان ضعیف تر مانند الملح
و آنچه در املوحت باشد نیز و بمراتب خود و دران مص و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از
افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیذ و ارخاء و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوهای
ترش و آب ماست و آنچه دران ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی کس است آنست که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن
و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه دران
عفوصت و کسی باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میساخت و از افعال آن تغلیظ و تکثیف
و قبض و تجفیف و تقویت اعضا و حبس اسهال و تبرید است و بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت
بان مانند فوفل و آنچه دران قبوضت باشد نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم
و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند
ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی
سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا دوست دارد و قوه جاذبه کبد آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخاء و انضاج و تلیین و ترقیق و ادرار
و استحاله بخلط غالب و خون و تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه دران شیرینی و شیرین باشد
و اما حلو قوی الحلاوه شدید الاسخان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده و اما تفه بفتح تای فوقانیه
و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی است آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط
و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم
دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملامست و تلیین بر رطوبت و برهمین قیاس
و نسبت و از ترکیب آنها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شئ مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیگری حار و باطعم باشد بارد بود بواسطه غلبه
جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت
ان از جوهر بارد آن است و اینچنین شئ را مرکب القوی مینامند و امثال آن بطریق صناعت آنست که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آنرا تلخ میسازد

و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از ان است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است
صح

و امّا مزاج آنرا اگر معلوم نمی نماید پس هرگاه به طریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیز را منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی
جائز است هرچند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالف با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردند دو طعم در جرم شیء واحد مانند مرارت
و قبوضت مجتمع در حضض و ابن البلح و بلساعت میباشند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق میگویند و مانند مرارت
و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی ثمار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت
در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقایق کلها و امّا رایحه
که جمع آن روائح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شیء ذی الرایحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج
آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی نه ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا
که بسیار واقع میشود که رایحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت شان ورای آن باشد و بدانکه در کیفیت
استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند ابخره لطیفه آنها که جدا گشته و مختلط
بهوا شده بحس شامه میرسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرایحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیفه و جرم آنها سخیف متخلخل باشد هر دو نحو که
هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک گردند امّا اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل
آن نباشند که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رایحه میباشند مانند احجار که در عمارات و بیوت و غیرها بکار میبرند و حجر یاقوت و الماس
و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برایحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روائح منقسم میشوند به سه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها است از طعوم در اکثر امر و نام
برده میشود این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز بوی ترش و همچنین
سائر طعوم و استدلال با اینها آسان است دویم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته میشود که این رایحه ملائم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است
مانند رایحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال با اینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت مادهٔ آنها در اکثر
و یا آنکه فلان رایحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود با اینها بر حدت کیفیت جوهر
حرارت و کثافت مادهٔ آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانکه گفته میشود فلان رایحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است
مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رایحه مهیج حرارت و خشک کنندهٔ دماغ است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال
بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رایحهٔ حارهٔ حاده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت
ماده و هر رایحهٔ قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رایحهٔ ملایمه مسکنهٔ حرارت و نفس و مفرحهٔ قلب و روح و مرطبهٔ دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال
حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و امّا لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال با اینها بسیار ضعیف
و مشوش و مضطرب تر از روائح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال با اینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت
میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت
سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام فارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه
میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس اینست یعنی میگرداند شیء رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و حکما گفته اند
هرگاه که اصناف نوع واحد از دوائی خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مایل ببیاض و بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل بسواد باشند پس مایل ببیاض
اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مایل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مایل بصفرت نیز از آن
کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مایل بسواد از همه زیاده و در یبوست مایل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر
و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مایل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مایل بسفیدی

و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز صح

سه استدلال با اینها

میباشد

میباشند که بعض از ان هردو کمتر و در طبخ ذاتیه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و باقی رنگ و شیرین تر و بهتر میباشند از سرخ و الوان دیگر چون مرکب اند و دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از ان هردو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت برودت و سبز مطلقا علامت اعتدال و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل سواد و حدت رائحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثر نیست نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر و مثقال افربیون باین حیثیت که بگردند آن هردو شیئ واحد و محسوس نگردد اجزای افربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور و با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هریک از ان هردو بر کل اجزا همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال امور خمسه به تنهایی بدون تائید تجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود بآنها بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و بیقین بمعنی ظن غالب حاصل نمیکردد از آنها زیرا که میتواند بود که شیئ ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون ان هریک جدا جدا دلالت برخلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی برخلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در ترکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین روایح و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هردو بقولی دلالت بر برودت و ازید و حدت رائحه و طعم آن هردو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشا توهم بعضی گشته و آن هردو را حار دانسته و میتوان توفیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هردو از جمله ادویه مرکبة القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث صدور افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده برودی بتحلیل میرود و زائل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از ان صادر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشند ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هریک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک نیز و واضح که آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده می گویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود حالک و ازرق واضح و دلائل هریک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فن مذکور است چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال ماخوذ از افعال و اختبار است که آنچه در ان تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در ان تحلیل و لزوجت بود و در آن مائیت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل گوبیدن نباشد مانند صمغ و نیلو یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی و لیل آنست که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد و کثیف آن بسیار و بدین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقائق الامور کماهی لانه فاعلها و خالقها جل شانه

فصل پنجم

در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت خواص ادویه مخفی نماند که اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و مثال اینها دوائی را مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از ان نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هریک لامحاله مخالف یکدیگر خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هریک یک خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بحسب اختلاع فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است والله اعلم بدانکه آنچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردیده دیسقوریدوس یونانی بوده که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشایش تالیف کرده پس فولس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندروماخس صغیر او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب به اس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نگشته اول کسیکه متوجه ترجمه و نقل از سریانی بعربی شده دیدروس بنصاری بابلی است او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از سریانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات ترجمه او مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین و الداد و اغذیه از او

در آن باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن ذکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس
ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابوحنیفه دینوری پس شریف پس یحیی ابن جزله صاحب منهاج پس جرجیس ابن بوخشا پس [illegible] پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس
ابو ریحان بیرونی صاحب تذکرهٔ سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف الایسع للطبیب
جمله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مؤلف تذکرهٔ اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون داوسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی
صاحب تحفة المؤمنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره و لیکن از مؤلفات او شان انچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگری
تطویل و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویهٔ هندیه بهار دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم
ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل ثبت و لیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچیک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت
و افعال و خواص را هم خوب بیان نه نموده اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبین تر و بهتر است والله اعلم **فصل ششم** در بیان طریق
اخذ ادویه و حفظ و حصانت انها بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آنست که ادویه قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در انجا قوی تر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از انجا
در زمان و فصل لائق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند انکه اطیان را در یازدهم تشرین اول از [illegible] رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه
و بالجمله اگر بقول استاد بقراط که عالج کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجه امراض هر بلد و مملکت را با دویه مختصه همان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهة انکه
بمناسبت انفع اند در جلب فائده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت نه دیگر و بالتفصیل انکه انچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه
و مشهوره آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از برس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از
نیشابور و لعل از بدخشان و یاقوت از سیلو و لؤلؤ از دریای بحرین و هرمز و مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ بیغش باشند و ریزه و شکسته
و آمیخته بحجری دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم در انچه مختصه بهر یک مانند فادزهر و اطیان برقرار و بکمال خوبی باشند و همچنین قیر و مومیای و نفط
و امثال اینها اما انچه نباتی است بدستور مذکور یعنی انچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهر یک فصل و زمان و وقت لائق بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن
از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیات و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر انچه را آفتاب ضعیف نگرداند
و غرض بکمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و انچه از قبیل بزور باشند واجب است که بگیرند آنرا بعد بستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت
انها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و رو بزردی و پژمردگی آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی
و خشکی بسیار بد انها محفوظ دارند بدانکه ادویه نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه بالکیفیه و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه دواهای در
بلدان و اراضی قوی تر مهیا شوند و لهذا ادویه جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی و در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفیت انها در اکثر امور شدید
تر و قوی تر مهیا شوند و ادویه معتدله و رطبه در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ انها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر انها است و انچه از قبیل قضبان و قشور باشند بدستور
باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لایق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و انچه از قبیل اصول است بعد از اخذ
بزر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و انچه از حشایش باشد بتمامی اخذ باید نمود در هنگام
بکمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لائق آید و انچه از قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن
و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر انکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و انچه را از انها درست با پوست خشک باید نمود همان
قسم درست خشک نمایند و انچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه یا با فتاب کمی یا تمام
خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و نموست تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و نداوت
و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و رطوبت و برودت و رطوبت آن و انچه
باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویه بریه و صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت انها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شکوفهای

ادویه بلده و مملکت

کلها

کلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شکفتن اخذ آن بهتر است و همچنین نباتی آن و از برگها آنچه
ضخیم سبز و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگ تر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه
شاداب تر پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما لبن شبرم هر گاه تازه آن بهم برسد بطریق
مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم برسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائر یتوعات پوست تازه آنرا بشویند یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب
بگذارند تا غلیظ و لزج گردد و پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کازران بشرطی که در افیون ان شاء الله تعالی خواهد آمد
همچنین لبن بلسان و سائر البان را از اماکن مخصّصه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه گردد اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوه باشند و اما صموغ
پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از
خشک شدن بحدّیکه متغیر و متعفن گردند یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند **و اما عصارات** پس باید که از ادویه جیده از اوراق
و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه و کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا
و عصاره اهلیلج و ابنرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جایز نیست **اما ادویه حیوانیه** پس واجب است
که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه و الاعضاء و در زمان بهار یا ابتدای صیف پیش از زبول و لاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن
ذبح و ذکوة آنها و از الجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن چنانست
که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند که برود و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند
تا منجمد گردد و پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال
آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن اخذ کنند و بکمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آید
دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را بخیاطه محکم بسته در شیشه که عسل در آن بمقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه
دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند دستور حفظ سه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آن است که در
عسل چند روز بیندازند و بعد از آن بشیشه خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند زود تر متعفن نمیگردد و دستور حفظ
سائر ادویه آنست که بعضی آنها را که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنیرا
با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف
برنج یا روئی و توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها
و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم **فصل هفتم** در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون
نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و خست و تام الترکیب معتدل الاجزاء و لطیف بودن
اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد نمیگردند و اما نقره مدت بقای
آن کمتر از ذهب است و معدنیاتی که بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و بزودی خرابی و فاسد میگردند
خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند و اما زنجار پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مرتک
و مردار سنگ یا شد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوش رنگ
و خوشبوی اطلس آن تیر مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما لولو مدت بقای قوت آن از آن کمتر است و مادام که آب و رنگ و صفا در آن باقی است نیکو است و اما اطیان
طیب الروائح مانند طین داغستان و مختوم و آنچه بدان هر دو مانند مدت بقای قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت
آنها ضعیف و زائل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود ها و آنچه صاحب رائحه است مادام که رائحه با آن باقی است قوی است لیکن مع

ضعیف و باطل میگردد و مثل سایر احجار و طمیان میشوند والله اعلم فائده بدانکه اکثر برآنند که ماده بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت
خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بر آن مرکب از مبدء فیاض جل ذکره فایض میگردد و ذهب متکون
میباید و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجواهر باشند و کبریت مکثر و با قوت مائیه صورت قلعی
می پذیرد و هرگاه روائت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند اسباب صبغ صورت
حدیدی بر و فایض میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است اما شیاد
این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت
است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیه
خود مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود والله اعلم اما ادویه نباتیه پس آنها یازده
صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و یتوعات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحاء
قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما
عصارات مانند اقاقیه و حضض هندی و مکی و افیون باصطلاح قدیم که عصاره خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب
که عصارت او خلصاء است از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شکوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها
و اوراق مانند سناء مکی و گاوزبان و مازریون و ساذج هندی و ورق الآس و برسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال
قوت آنها قوی میباشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان و یتوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند
و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی میباشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان
قوت آنها تا قریب بده سال باقی میماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قفر و قطران و مانند اینها پس بارده آنها بزودی فاسد میگردد و خصوص رطبه
آنها که در یکدو سه اسبوع و حاره رطبه یا یابسه آنها بمراتب یکسال تا دو سال تا دو سال پس فاسد و متکرج میگردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت
مدید باقی میماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قویتر میگردد و همچنین دهن گاوزبان و دهن اذخر تا دو سال و اما اثمار مانند عنب الثعلب و پستان و حب بلسان و مازو و بلوط و الو
و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوز بوا و قرنفل و قاقله و فلفل و دار فلفل و هلیله و بلیله و املج و امثال اینها پس اینها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیر الدهن است مانند مغز گردکان و بادام
و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند و الا تا یکهفته و کمتر از آن خصوص مغز پسته و گردکان
و اما بزور مانند بذر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال
اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی میماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکوره قبل و اما اغصان و لحاء
اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و تکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و خطیانا و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه
و ماهی زهرج و پوست بیخ کبر و انجبار و مانند اینها پس مختلف میباشد بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند
و بیخ و درونج و زرد چوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند و خربق از اینها زیاده و مگر آنچه در آنها رطوبت
فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد ضعیف و فاسد میگردد و اما آنچه
از لحاء و عروق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل
و بعر و دم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما
و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیرمایه نامند بعضی
بعضی شیر و ان بچه حیوان گاه ناخورده مانند پنیر مایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت

واقف
باشد صورت نحاسی
می یابد و چون با نحال پیوست
غالب باشد صورت ... که
... باشد ... و اگر
کبریت جید الجوهر زیبق
ردی الجوهر باشد
با عدم اسباب
صح

از شاخ وسم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و ضب یا یکسال
و همچنین خون آن و اما چند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم **فصل هشتم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسبت
بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد و گرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و ننیاشامد و آنهم بقدر ضرورت و احتیاج که بسر حد امتلای و تخمه نرسد
که مکروه و مضر است و در هنگام امتلا و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و ننیاشامد
و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار
گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست و رو و پا شوید چند مرتبه و اگر از این تسکین نیابد پس اندک
اندک آب بیاشامد و واجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید
و در تابستان اوائل روز طعام سرد و در زمستان اواسط آن و طعام گرم و در بهار و پائیز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر بهر روز سه مرتبه
خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و یا روز دوم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و اکثر
تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بلامت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و حشاء یعنی عروق طعام آید طعام
تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت مراعات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال
و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید که چون طعام
تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام و گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتداء بطعام معتدل سبک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یا
بدو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشد و از درهم و برخوری بدان ثقیل و حواس
کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت
و بخار مینماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و با شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس
بالای بطی الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد و هضم مینماید و باقی میماند
مخالف آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و همچنین جمع ننماید میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد و بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو
قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و از گوشت مرغ بر ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ
و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب
گرم بعد از طعام شور و آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلو و طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و ضعف و ریاضت بسیار
و در حین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی اینها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش
و چرب با شور و تیز و بعضی از الحکماء آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد و اگر متشابه اند پس گویا که
یکنوع از طعام خورده شده اندک بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری مینماید و تعدیل حاصل میشود و کلی بودن آن امر نیز خود وهم و غلط است چه میتواند
بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچیک مصلح دیگری نباشد و فساد یکی سرایت بدیگری نماید و آنرا نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد و نه
تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بران برف و یخ گذارند البته متاذی و متضرر خواهد شد و میتواند بود که دو شیء متشابه باشند و هر یک از ان هر دو مصلح
دیگری باشد مثلا یکی لطیف غلیظ و دیگری کثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین و نیز میتواند بود که دو شیء متشابه بهم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که
عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصل و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج بر میگردد والله اعلم
فصل نهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاصفراس و شجرة البنی و کیاکر
و شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن النساء و فاد زهر و دوغ و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها و اتخاذ و صنائع و بعض اشیا بدانکه احراق ادویه و احتیاج بدان

از برای چند فائده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویه
عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج اینها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و لبسد و صدف و برگ ترب و تنباکو
و امثال اینها از املاح مصنوعه و مادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی اللبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای
غریبه آنها است مانند تخم و نوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن اینها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم
و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد ردائت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جزام و خنازیر
زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت اینها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میگردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد
آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار حاد اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت میابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره
و یا آنکه صلب اند و یا در اینها رطوبت فضلیه لزجه هست و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه لزجه آنها کم و فاسد و فانی میگردد و پس بسهولت و آسانی و بزودی
سائیده میگردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه هست تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردند مانند نطرون و بدانکه جسم اگر بر نهجی باشد که اعراض مدرکه
جسد را اصلا ترک نکند هر آینه سمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل به برودت کند و از غایت احراق که بحد
رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضاً بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم
نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صمغ و مانند اینها را ادنی احراق کافی است و هر گاه مراد
بتر جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که عمل تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند
و ان سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا مکلس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال
اینها جایز نیست پس از انجمله است تخم و ارنب و لبسد و رصاص که آنرا بار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس
آن مانند ابریشم و آبار و حب الاس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها در رسوم خود انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی را اینجا مذکور میگردد

اینهاست هر یک از

احراق بورق که بوده باشد آنست که ظرف سفالی را بر آتش گذارند و آن را در ان اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه
کرده در ان اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردد مانند خاکستر احراق جبین و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی
بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و باب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوره آجر پزی و یا تون حمام
و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در آن عمل باید نمود احراق حیه و افعی و اسود و سالخ که مار باشند
آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند
پس بر آورند و خشک شده خواهد بود و سحق نموده بازیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند احراق خطاطیف و خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند
بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا اکنده و شکم آنرا چاک کرده آنچه در جوف آنست بر آورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بگل حکمت بسته
در تنور یا در اجاغ پر از آتش گذارند تا محرق گردد و احراق ارنب مانند احراق خطاطیف است احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید
شفاف خالص پاکیزه را که سنگ ریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزه مطین و یا بوته کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد
و ریا و زجاج یعنی خاکستران بهتر آنست در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از ان مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را گرم نموده در آب قلعی
اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربتی از ان مقدار مثقال تا دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است
احراق زرنیخ آنست که بگیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده و در کوزه مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته و در وسط سر آن
سوراخی برای بر آمدن بخار بگذارند و بر آتش گذارند و مادام که از ان بخار سیاه بر می آید ناقص است و چون بخار آن سفید بر آید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود احراق
سلحفاة آنست که شکم سلحفاة یعنی سنگ پشت را شکافته حشای آنرا افکنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اوجاغ آن مقدار بگذارند

که سوخته و سفید گردد **احراق سرطان** آنست که بگیرند سرطان نهری چندانکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آنرا بیندازند و شکم آنرا بشکافند و ما
فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزهٔ سفال آب نادیده کرده سر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را بگلی که در آن سبوس گندم و خطمی
و نمک درهم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و سر تنور را بپوشند مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح برآورند و اگر
صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند احراق سرطان بحری نیز بهمان قسم است **احراق شبح و صدف** آنست که بگیرند شبح سفید املس را
و بطین حر یعنی طین خالص بگیرند و در تنور داخل گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آنست که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجددا بالطین مذکور گرفته در تنور بگذارند
تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند **احراق عقیق** و یشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر
چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد **احراق بسد و مرجان** آنست که هریک را که خواهند در کوزهٔ سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه ریزه
نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و
بورقیت آنست پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند **احراق لؤلؤ** آنست که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان
آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد **احراق ملح** آنست که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند و در خرقهٔ کتان گذارند و با پارچه نازکی بسته
بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق دیگر آنست که ملح را
شسته خشک نمایند و جرلیس سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آنرا بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند
که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان احراق بلوغ است پس برآورند و بکار برند **احراق کهربا** آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده
سر آنرا محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند و صبح برآورده سوده بکار برند **احراق اقلیمیا** نیز بهمین نحو است **احراق اسرب** که آبار نامند آن است که بگیرند
ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابه آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بر آن ریزند و با هم برهم زنند تا تمام اسرب
سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بر آن بپاشند و برهم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود نوع دیگر آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بر آن
قدری کبریت سوده بپاشند و سر آنرا بسرپوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام آن سوخته گردد
پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد نوع دیگر آنست
که اسرب صاف خالص را با قدر گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده بکورهٔ حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند **احراق خبث الحدید**
آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه در سرکهٔ قطعیه نمایند **احراق آهن و فولاد** آنست که هریک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو بخیسانند
پس برآورده بر روی سنگ با آب هلیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در دیگ سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند
و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند و تا یکهفته در میان سرگین گاو صحرای گذارند پس برآورده تا ده مرتبه با آب نقوع الهلیلجات و در بین گاه گاه با آب صبر تازه نیز پس
خشک نموده در ظرف سفالین گذارند و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرای گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی هر دم در
مرتبه آخر آهن را باز صلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش میگذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش
سرگین میگذارند پس برآورده نرم سوده بکار برند و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد از سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود بزودی **قتل ذهب** بدستور محمد بن
محمد سنجری آن است که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک داخل نمایند و بجوشانند
تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند **تکلیس ذهب** که بهترین طرق است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح
طعام الحجر علقه صافی نمایند و آبها را هریک را جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده ذهب و هر چهار جزو
را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور در آتش سرخ کنند و بسایند
و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بحدی آتش بدهند که بوته سرخ گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و با آب گرم مکرر

و نیم جزو
از معقود ملح
صح

بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته‌اند که اگر در حین شستن بگوگرد و آبهای تند سقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته
استعمال نمایند و گفته‌اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در این امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک
قیراط است نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که
باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده آلوده باشند و بآتش گرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه
باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سیخ و سه سه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند نوع دیگر که دستور حکمای هند است که سرب چند مرتبه گداخته
نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته و در آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سرب همان
کرده در بوته که باطن آن بمرداسنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و برهم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید
پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند و دستور جلا دادن و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کم رنگ و خالص
نباشند و رنگین خالص باشند گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از
آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود نوع دیگر آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن شوره و نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب
خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و ادویه را بر آن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود
پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده و در آن بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد
بهتر و الا مکرر این عمل نمایند تا رنگین گردد **احراق فضه** آنست که بگذارند نقره خالص را در بوته که رائحه قلعی در آن باشد یعنی بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند
تا آب آن سوخته قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند
و بسوزانند تا سوخته گردد **احراق نحاس** آنست که ریزه ریزه کرده در دنبه گوسفند و یا در پرده چرب شکنبه بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند
تا مشتعل گردد و قدری بسوزد نه بسیار پس پاک شسته در آب یا یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند
و اما تکلیس فضه بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آن را صفایح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگدازند پس سوهان
کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب تحلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و برهم زنند تا مکلس گردد **احراق قطران** جهت سلونات آنست که بگیرند
قدحی مطین بطین حکمت گرفته و در آن قطران کوده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و بنصف رسد پس بگیرند چوبی و سیخی از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در
هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا آن سیخ منعقد گردد پس فرو آورند و بکار برند **احراق ابریشم** و موی سر آدمی و امثال
آن آنست که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که
قابل سحق گردد **احراق اسفنج** آنست که اسفنج را بمقراض نموده بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند **احراق پوست** کدو و حشایش و بزور نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر
آن را خواهند زیاده احراق نمایند **احراق عود هندی** و امثال آن از اخشاب آنست که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور و یا اجاق آنمقدار بسوزانند که زغال گردد
و بسر حد رمادیت نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاة است باید آنمقدار بسوزانند که رماد گردد **احراق عقرب** که رماد العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف
مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوریکه اهیمه چوب زرد مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد گرم نموده آتش از تنور برآورده باشند بگذارند
و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری
ضعیفی و لاغری آنست **نوع دیگر** آنست که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آن را محکم نموده در تنوریکه بسیار گرم نباشد بمقدار شش هفت ساعت
بجومی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بجهت بریختیه استعمال نمایند **احراق اهلیلج** از برای دوروات در
امراض عین و قطع خون بواسیر و انزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی در این امر بهتر از سایر اهلیلجات است آنست که بگیرند هلیله را و در خمیر گرفته بر روی
خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر بیض** که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را

واگر پوست چوجه برآورده باشد بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نمایند پس نرم کوبیده در کوزهٔ مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست تخم مرغ اولی است **تکلیس طلق** بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسهٔ کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد آهنه حجرها درمیان آن کیسه اندازند و درمیان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آنرا بحجر علقه از آن بگیرند و آنرا خشک کرده با شهد و عقاب مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزهٔ مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فبها والا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شورهٔ قلمی صلایهٔ بلیغ نموده بدستور اول در کوزهٔ مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهة فالج و بواسیر بکار برند سعد و مجرب است

احراق طلق بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکهٔ انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسهٔ صفیق مستحکمی با سنگریزها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق تصفیه شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنگ نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و درمیان آتش سرگین گاو صحرائی تا یکهفته بگذارند که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنگره که گیاه هندی است و آب برگ تا توله و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا اگر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب بدارند برق از آن مطلق ظاهر نشود اما دستور حلب و حل بعض شیا حلب او طلق آن است که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا نرم گردد پس در کیسهٔ کرباس مستحکمی نموده سنگریزها بقدر فندقی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند بشره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند **نوع دیگر** که از آن اسهل است آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند پس از آتش برگرفته به طریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند **حل طلق** آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آنمقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز درمیان بول بگذارند و در بین بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در مثانهٔ گاو کرده مثانه را درمیان ظرف شیشهٔ ضخیم بگذارند و ظرف را درمیان خمی که از سرکهٔ کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد **نوع دیگر** آنست که سر ترب را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا بپارچهٔ ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود **حل ذهب** جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست که بگیرند ورق طلا را در هاون طلا با دستهٔ طلا با گلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آنمقدار که یک قیراط یا دو قیراط طلا خالص خورده شود بنوشند با گلاب و بیدمشک **حل ذهب** با مروارید جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازالهٔ صرع و دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آن است که ورق طلا را با سنگ یشم جلو و حل بلیغ نموده و مروارید را انکوسوده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب بایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکهٔ انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن بریزند آنمقدار که چهار انگشت بر روی آن بایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند تا خلاصه آن ته نشین شود پس بردارند ته نشین را و شسته بکار برند **صنعت** حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله پزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کرده دهن محکم کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را با آن مضبوط بندند چنانچه شیشه با آب نرسد و در زیر آن دیگ آتش برافروزند و **بهتر آنست** که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آنچیز در حمام ماریه باشد پس برآورند **صنعت** دهن طرطیر آنست که طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند و در شیشه کردن کج تقطیر نمایند و روغنی که بروی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است **اما تشویه** و تحمیص و تقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک والاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمر و یا گل و یا سیب و یا به و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند و بنجار بخته تشویه باید مانند سقمونیا و مقل و امثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته بسته بگل درگرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند افیون و ثمرة الطرفا و امثال اینها جهت

سفوفات وغیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همهٔ آن مساوی و بقدر حاجت بریان گردد
و نسوزد مانند بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزر قطونا و بالجمله هر بزری از بزورا که خواهند و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا سفالی است
و حد وسط تحمیص آنست که از آن چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و **تقلیه** آنست که در روغن گاو و غیر آن بریان نمایند بحدیکه بو بردارد و سرخ گردد مانند ورد
و یا بقدر آنکه بشکفد و بترکد مانند هلیله و عفص و یا بحدیکه بتخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها **تشویه و تپیا** آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده
در آتش نرم بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت آنست و معمول آن مجفف بی لذع و **دستور بریان** نمودن افیون
آنست که افیون را بقدر باقلا و مقشر با دهم ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند و **اما تدبیر** که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه
که در آنها حدت و بارداءت و غائله باشد تا آنکه کم و زائل گردد و مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و وند و تربد و مازریون و تشمیج و مانند اینها آنست که سقمونیا
را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا بخمیر مقشر بر نمایند و سر آنرا بقطعه از سیب یا به بسته در پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و تنوریکه گرمی آن معتدل باشد
گذارند تا خمیر بپخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافته نشود سر بیضهٔ مرغ را
سوراخ کرده آنچه در جوف آنست برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب یا به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن بدستور تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته اگر سیب
و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مؤلف گوید اگر اولا در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند استعمال نمایند بهتر است و انزروت
را باید کوبید و بشیر الاغ سرشت و بچوب بگز آلوده مانند کباب بریان نمود یکمرتبه و اگر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یکشبانه روز
باید خیسانید و وند که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدبر نمود بدین طریق که بگیرند مغز دند تازه نو که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز
آنرا برآورده در کیسه کرباس صفیقی و یا دو لائی کنند و یکشب در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انگشت
سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم کنند و بالای آن خاکستر سرگین گاو جنگلی بر افروزند تا آنکه مقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد
و حب السلاطین بسوزد پس برآورده بظرف دیگر بگردانند و بدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعد دهر دانهٔ حب
السلاطین یک عدد هلیله زنگی که هلیله مویزک نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج یا آب لیمو و یا آب غورهٔ سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخود یکی
شربتی از دو حب تا هفت حب و بصاحب انقلاب معده نباید داد که مضر است او را **نوع دیگر** آنست که آن کیسه را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند
و بته آنکه بک نرسد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشش دهند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با هلیله و آرد برنج تا آب لیمو سرشته
حبوب سازند و یا حب الدبق که مویزج است در ب السوس و غاریقون و هش سفید و مصطکی و حشیش غافث و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته و با آب
کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یکدرم تا دو درم و غذا زیرباج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها
نافع است و بعضی حب السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز سائیده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده عند الحاجة
یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جریش کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آورد و تشمیج را در لته بسته در سرگین الاغ با آب
جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در هر دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند
و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت **تدبیر کمون** آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه
که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یکروز
و یک شب بگذارند و در بین زیر و بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دائم بر هم زنند
تا خشک گردد و **تدبیر کبریت** آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند و بر سر آن پارچه کرباسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از
سفال بالای آن گذارند بنحویکه بکوگرد بچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و بر افروزند و یا آنکه بر آن اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود
و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجة بکار برند **تدبیر شش** و هر یکی آنست که شش ماشیه میش و یا هر یکی هر کدام را که خواهند

بگیرند

بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آنمقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد پس پشم را برآورده خشک نموده
و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس پشم را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند
تدبیر ذراریح که بترکی الاکلنک نامند و قسمی از سین است بلغت صفهانی آنست که چند عدد آنرا زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه
که با آتش بجوشد بدارند و تا ذراریح کشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاجه که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف
نوی کرده بران آب خار خسک و بول گاو آنمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب و یا با آتش گرم بدست بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بیست یکروز در آفتاب
گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد تدبیر توتیا با آب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بران ریزند و بگذارند
تا نه روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و ببرف یا یخ سرد کرده باشند باهستگی بسایند و چون خشک گردد
باز آب غوره سرد بران ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجه بکار برند تدبیر خبث الحدید آنست که خبث
الحدید را کوفته بیخته مدت چهارده روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و برودت لثتین شود
و در تراکیب استعمال نمایند نوع دیگر آنست که خبث الحدید را نرم کوفته و بیخته مدت چهارده روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب کنند تا هفت روز
بخیسانند و هر روز آب کنند تا را تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن هسته زردآلو یا شفتالو و بکار برند و بجهت امراض
بواسیر بهتر است تدبیر برادهٔ آهن و تنقیهٔ آن آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب نادیده با آتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری
اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند تدبیر پوست بیضه آنست که قشر بیضه مرغ یا شتر
مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن گردد و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک
نموده سوده بکار برند نوع دیگر آنست که با آب و نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده بکار برند و برای این امر پوست بچه
برآورده بهتر است تدبیر خسک آنست که خسک دانه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه
بی‌عدیل است تدبیر و اصلاح عسل بلادر آنست که بلادر را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی قوی را با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند
تا عسل آن برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحه آهنی گذارند و دسته آهنی و یا غیر آنرا گرم کرده بران
گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام نمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را الحذر در رسیدن بخار
و عسل آن به بدن اعضا متورم میگردد و بعضی را نباید که اولا امتحان نموده اجتناب کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر
را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آنست اصلاح شبرم آنست که آنرا بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن سه بار شیر را تبدیل کنند
پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سده احشاء و ماء صفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب
بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض سرفه استعمال آن جایز نیست اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت
یبوست و باسمیت باشند آنست که یکهفته سه شبانه روز در شیر بخیسانند مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یکهفته پرورده
بکار برند و اگر اخیر حار باشند در روغنهای بارده و باردها در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که حکیم میر محمد مومن نوشته
که معمول نیست و بغایت مشاهده نموده ام آنست که ادویه ملکیه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند و آب آنرا جهت معاجین با عسل
بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها
جذب بخود کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر در این موضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است اصلاح
دبق آنست که بعد از آنکه دانه آنرا برآورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که با آن مناسبت داشته باشد
و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسپنده و هرگاه دبق با ادویه که در آن ترکیب کنند لعوب و مغزها باشند احتیاج بداخل کردن روغن نیست با اینها

برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال
نمایند با روغن گردکان و اگر نباشد
روغن گاو بجوشانند و استعمال
نمایند و در دواء السمنه و غیر آن که پوست
آن داخل میشود باید که مبالغه در
اخذ عسل آن بالتمام صح

بکوبند و بهترین مغز با جهت اصلاح دبق مغز دانه بید انجیر است دستور کوبیدن اشنه آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده کردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیکردد و تصفیه زیبق که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی یا قلعی صاف بچرک و کدورت کنند و بر آتش کذارند و بفاصله اندک ظرفی دیکر مسطح اسر آب کرم کرده بالای آن بدارند و یا بر سابه چوبی بکذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میکردد بردارند و بکار برند نوع دیکر که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنکی و یا در ظرف شیشه و با لعاب دار با آب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل کردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سوم با آب نقیع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آنرا با سی مثقال آب خالص در دیک سنکی با آتش ملایم بجوشانند و هر چند از این تحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یکرطل بماند پس با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نکاهدارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی با آب الارواح است و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تطویل عبارت از آنست پس بدانکه فائده غسل تبرید و یا تلطیف از اشیای غریبه و جرلیسه و یا تعدیل و یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان آنست هر یک بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویه مجربه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه با حجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنک و سفیدآب و امثال اینها و طباشیر و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه باینها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن کرده آب بران ریخته با آهستکی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط کردد پس آنرا با آهستکی در ظرف دیکر ریخته و درد آنرا باز سائیده و بدستور آب داخل کرده و نرم آنرا بکیرند و درد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار کشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیکر رود و بعد از آن روی آنرا بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین کردد پس آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند اما غسل طباشیر آنست که هر کل را که خواهند بشویند در آن بمقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انکشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچه کرباسی بکذرانند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند غسل ادهان که نظر به نامند بدانکه هر روغنی که منکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آنرا آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در آن ریزند و برهم زنند تا یخ و تا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اکر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اکر بیکدفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با کلاب نیز همین اثر دارد و با کلاب با برف و با یخ و آب سرد نیز خوب است و روغن کاو و کوسفند را با دوغ کاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرد میده کندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته کردد اما روغن نسوزد خوب است غسل شیرج که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند غسل زفت و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که کداخته در آب صاف نیمکرم بریزند تا کدورت آن ته نشین کردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و عند الحاجه بکار برند غسل آبار و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آنست که هر کدام را که خواهند اول نرم بسایند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی بکیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند و آب مخلوط آنرا بکیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه دردی و سنکریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط با آن را بپوشند تا ته نشین کردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک نموده اکر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است غسل نوره یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنک ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی آنرا بکیرند و آب خالص در آن ریزند و برهم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند غسل مرداسنک جهت امراض حاره آنست که مرداسنک را با هموزن آن نمک بسایند و آب بسیار روی آن ریزند بمقداری که چهار انکشت بالای آن آید و تا هفت روز بکذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بران ریزند و هفت روز دیکر بدستور بکذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند غسل لاجورد و آنچه از برای امراض عین باشد مانند احجار دیکر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف حبوب و غیر آنست آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تسقیه با آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در آن ریزند و بدستور احجار غسل دهند و مکرر اعاده طبق و غسل کنند تا مانند غبار کردد نوع دیکر آنست که سنک لاجورد را کوفته و بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار کردد پس با روغن کندر یا سندروس خمیر کنند و با آب کرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب کرم میریخته باشند تا تمام آن شسته کردد و چون

ببینند که در روغن و دیگر رنگ لاجورد نماند و دست بدارند و آب اول را در کاسه نگاه دارند آنچه از آن ته‌نشین شود لاجورد اعلا است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته‌نشین
آن لاجورد اوسط و ته‌نشین سوم را شمطا نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرموده نواب علوی‌خان مرحوم مغفور بجز ارمنی و درین زمان معروف بشمط است
غسل صبر آنست که بگیرند صبر را و در هاون بهمواری و آهستگی بکوبند و بحریره بیزند پس بگیرند افسنتین رومی یک رطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان
و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در آب اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در
کاسه بریزند و آنچه ته‌نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا با بران ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد دران کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند
تا بغیر رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آب را بگذارند تا ته‌نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بجز علقه بگیرند و ته‌نشین را
با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عندالحاجت بکار برند و قوت اسهال
صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف‌تر است **غسل سویق** جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن زایل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن ریزند
و بگذارند تا برآید و اگر دو مرتبه آب گرم بر آن ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند و از آب برآورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب
و بید مشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد و شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آنست و بعضی گفته‌اند که غسل سویق آنست که جو و گندم
و یا غیر آن هر حبی را که خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آس نمایند و باستعمال آورند **غسل موم** آنست که بگیرند موم را و گداخته
در آب سرد بریزند و بگذارند تا سرد گردد و از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد **دستور** سفید کردن شمع در حرف الشین در شمع مذکور
میگردد ان شاء الله تعالی اما دستورات **دستور** آشامیدن چوب چینی و آن بانجا راست بهترین همه بطریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوص سوداویه
مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و قوبا و تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان بی سبب
مرتکب استعمال آن نگردند و خود را در رنج نیندازند و آنرا در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین پیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در ان
و در ان پرهیز نا نمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن درینصورت بمراتب شتی زیاده از نفع آنست و مورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن بانجای بسیار
است از الجمله آنست که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل گشت یکدو هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست و یکروز
یا چهل روز بحسب احتیاج هر روز پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزاء در سختگی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسیار صلب مصمغ سیاه رنگ پر ریشه و نه بسیار رخو سبک خام
سفید که اجزای آن وقت هنگام بریدن مانند آرد گردد بلکه باید که کرم نوکرم ناخورده غیر مشبک غیر کج واج باشد که چوب چینی اعلا نامند بگیرند و بدم گاز ورق ورق نمایند
و اگر نتوانند شد بقدر باقلا و نخود خورد نمایند و آنچه ریزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری گلاب و یا بید مشک و یا عرقهای مناسبه دیگر بر حسب علت و یا با آب خالص
صبح بخیسانند و شام آنرا با آن مقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول و مشروب آید در یک ظرف یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی و سفالی لعابدار کنند اما باید که آن ظرف مملو
از آب نگردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آنرا بظرفی از همان جنس پوشیده اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود و پس آنرا بهیأت مجموعی وزن
نمایند و سنگ وزن آنرا محفوظ دارند و سر آنرا باز کرده همان قدر آب نیز داخل نمایند و سر آنرا محکم بندند و باتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد و درین جوش
سنگی گران بران گذارند و بخار سرپوش را برندارد و در آخر با آن سنگ وزنه محفوظ بسنجند چون برابر باشد فرود آورند و بگذارند بهمان قسم سرپوشیده و صبح گرم کرده
نزد خود آورند و بالای سر خود پوشیده سرپوش را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم گردد و یک را از زیر روا برآورند و در [illegible] بنشیند که
هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات بگرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند
و داخل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خالص مطلق ننیاشامند و قدری از چوب چینی که بدار و ریشه دار را اگر چوب چینی علی زیاده از قدر مشروب اول روز اولا قدری برآورند و بنوشند[3]
و در بین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آن است و پنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی با وصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اگر
اراده بیست و یکروز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعه از آب مطبوخ چوب چینی معتاد گشته با آب خالص
رجوع نشود دو مثقال آنرا با آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز یا چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و مریض

[3] ایام مفرده مطلوبه میباشند و در آب بیساری طبخ دهند و صاف کرده و وزن ... را از آن بنوشند و ... از آن نمایند که نیم گرم باشد و همه حال اگر برای مشروب باشد

بر کرسی نشینند که ته کرسی را حفیره ای یافته باشند برهنه شده لحافی بر خود گرفته و یک را بزیر کرسی برده سر آنرا آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام بدن برسد و عرق شود و اگر
بر سر و رو باشد گاه گاهی سر و رو را بزیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند برآورند و چون بخار رو یک تمام شود از کرسی بآهستگی بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده و درست
بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس ملباس پوشیده برآید و اثفال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف کرده قدری از ان ثفل را در آب
طبخ نموده بصرف آورند و در روز بیست و هفتم یا سی ام بحمام روند و اثفال چوب چینی را خشک کرده با آب طبخ نموده بآن بدن را بشویند و بعد از فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب
چینی بنحویکه در حرف الحاء در قرابادین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور را برای متوسطین و امراض ضعیفه است و اگر مرض مریض
قوی باشد در هر چهار روز ده مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از ان بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و
پنج روز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشیند و بعد از اتمام بدستور بحمام روند تا پانزده روز یا بیست روز
حلوا تناول نمایند و باید هفت هشت روز قبل و در بین و ده روز بعد از اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار
و مولد دم سوداوی و سودا و جماع و غسل و بر خوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب
دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه
و نیمرو بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از گوشتهای لایق مانند گوشت بره و بزغاله شیر مست یا جوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند
کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و گلک
و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه
بلکه بعض اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیعت است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم
آن در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد دستور آشامیدن **عشبه مغربیه** مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور
مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب نمایند بحسب احتیاج و گاهی
در بین و در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرودالمزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خراشیده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبه مغربیه چند روز
حلول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب یا بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن انشاء الله
تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد و نیز طریقه آشامیدن صاصفراس مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظه لزجه
و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و ثقل
بارده و بلغمیه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه دقی و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده
این کتاب خواص و منافع ان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و با طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و **شجرة النبی** که بزبان فرنگی ملاسطور نامند ماهیت خواص
و منافع آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و طریقه استعمال آن است که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت
شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و یا در هاون کوبیده ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز بخیسانند
پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثفل آنرا در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام بگیرم
بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند و چون قریب باتمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور
در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصفه رسد و ثفل آنرا نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب باتمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده
درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه بنحو چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات در ین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه
و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسبب قبوضتی که دارد نا خوش آینده است برای رفع آن مخیر است که یک مشت مویز کشمش یا چند دانه مویز
منقی از حب قلیل اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجه صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی و یا صندل زرد بمقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هر یک

بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیلی کمافیطوس یا کمادریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فیراسیون یا زوفا خشک یا عرق
السوس یا بهندانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا خربزه یا خیار یا کدو و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست
بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه
حادثه از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد دستور استعمال کیاکو و آن چوبی است که از ملک فرنگ می آورند و ماهیت
و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافعست از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست
که بگیرند چوب کیاکو را و بسوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب برندی که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ آید و یا
عرق قندی دو آتشه بلکه در سه آتشه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلا در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید
که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که اصلا بخار آن بیرون نرود و چهل روز در آفتاب گرم گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند
و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه پاک کنند و سر آنرا محکم ببندند و عند الحاجه بعد از تنقیه تام روزی دو توله آنرا نهایت سه توله و اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب
باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانید تا بیست و یکروز یا چهل روز نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شراب باید که منحصر بشیر گاو
تازه دوشیده و چلاو باشد و چلاو با قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو نیز میتواند خورد ولیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سایر تدابیر در بین و ما تقدم و ما تاخر بعینه
مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادرنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویه
مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و شجرة النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهة اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب
و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و یا بطریق نقوع چوب چینی از هر یک بقدر لائق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب
از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است طریق استعمال شیر شتر جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع
ضیق النفس بارد و جمعی برای حاران نیز بتعدیل آن اند چون با اقراص و اشربه بارده و معتدله بنوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را بعلیف کیا یا حبوب مناسبه
نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و نیل و کشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنکر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور باشند و مانند اینها و از ربع رطلی
شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکند و نیکو هضم گردد و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه
بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین بطن نماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آنست زیاده
میتوان نمود و اگر منجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نمایند و توانند که اقتصار آب و غذا بر آن نمایند و غذای دیگر و آب مطلق
نیاشامند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن نیز بد نخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یکروز در میان و یا دو روز در میان
نیاشامند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز بحضور خود طلبیده ظرفی را پاک شسته خشک نموده
با آتش گرم نموده در ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آن مقدار مذکور را بزودی گرما گرم بیاشامند تنها و یا با ربع
آن و یا کمتر از آن بقدر برودت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه
دیگر مانند سفوف لک و دواء اللک و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشد
و منجر بضعف معده و غیر آن میگردد دستور آشامیدن شیر بز جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه حاره و دق
آنست که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آنرا بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال با یک مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس
و صمغ بادام گرما گرم جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم تا یکدرم و با لک خام سائیده مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف
آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک
تا بحدیکه بر طبیعت گران نیاید بیفزایند و اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت دفع حمیات عتیقه و دقیه از

همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا بحدیکه موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یکدرم روز اول خبه که بفارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم
درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر را می افزایند تا به پنجدرم خبه و ده درم شربت بنفشه برسد در صورتیکه شربت
بنفشه گرمی نکند والا شربت را نیفزایند و یا انکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند و دستور آشامیدن شیر الاغ جهت سل و دق و ترطیب
بدن و در رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بچرانیده و علفها و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر [illegible]
خود طلبیده بدوشند و گرما گرم روز اول وده درم بیست و پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب
روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل نماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل مینماید زیاده ننماید و یا کم کنند و اگر اصلاً موافقت
نکند ترک نمایند و دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است و بدانکه باید که غذای شاربان الیان مذکوره غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد
و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها و دستور آشامیدن
فادزهر حیوانی جهت حفظ و تقویت بدن و ارواح و قوی او باد آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط
فاسده ردیه بمسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی بزی را با مروارید
و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطکی یکدانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد و ورق
نقره بیست عدد مروارید و فادزهر بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته باهم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشته حبوب
سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با گلاب و بید مشک با قند و نبات شیرین کرده بدون شیرینی بنوشند و هر سال قدری
بیفزایند تا بیک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یکدانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل سال
نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یکهفته بعد از آن از غذاهای غلیظ
و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول
نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعةً خوردن باعث گرمی و ثوران سواد و احتراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است و دستور آشامیدن دوغ جهت حمی دقی و امراض حاده
و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند خوب بر هم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مایل
بترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ با ده درم نان تنک سپیده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو منتفخ
یابد و تناول نمایند و اگر ازین مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند در روز دوم پنجدرم بر دوغ بیفزایند و یکدرم از نان کم نمایند و همچنین
هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بکاهند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاطاً از زیاده مرعی [illegible]
گفته اند از دو درم دوغ و یکدرم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستور
افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشند محتاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با وحمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال
آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و غلبه صفرا و امثال آن و جائیکه تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و
آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طرائیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب
خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی بین و اما دستور آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الشاهترج و ماء
عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هر یک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع
الالف مذکور خواهد شد و اما دستور اتخاذ ادهان و گرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکرها خواهد
یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت و اما اتخاذ بعضی ادویه صنایع آنها اتخاذ دخان کندر جهت رویانیدن مو آنست که پارچهای کندر را در ظرفی بر روی
هم بچینند و در زیر آن فتیله مانند فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودیکه در آن جمع گردد بردارند و یا آنکه در ظرف

سفالی قطعهای آنرا بهم بچینند و بفتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ بشکل کله قند پیچیده بالای آن گذارند و آنچه دران مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همانست و عندالحاجت بکار برند **اتخاذ دخان حصی لبان** که حصی لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویه مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندیش برلبان نامند **اتخاذ عسل بلادر** آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشه مطین پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پارچه که بلندی آن بمقدار یکشبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و تنه شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر سر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه واندرون ظرف که در آن است سرگین گاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب بدود و چون دیگر عسل از آن شیشه نچکد و تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد **دستور اتخاذ اسفیداج** وان بطریق احراق و تعفین نیز میباشد اما احراق آنست که رصاصین یعنی قلعی و سرب هر یک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچیده و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنجدانگ زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی برهم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفیداب گردد نوع دیگر آنست که هر یک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و بکفچه آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین کرده یکروز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکه انگوری تند بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند تا سفید گردد **دستور احراق روی توتیا** که بهندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق مینمایند که آنرا قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش میگذارند و میدمند و بسیخ آهنی برهم میزنند و درین احراق قدری سم الفار سوده بر آن میپاشند بزودی محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر آنرا گداخته بعد گداز بکن که گیاه هندی است قدری عندی نرم سائیده آب آنرا بر آن بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد و بالشیای دیگر نیز محرق میگردد پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آنرا خواهند و **اما بطریق تعفین** آنست که بگیرند صفائح قلعی و یا سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا آنکه صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی بر خم برابر قطعهای نصب کنند تا آنچه از آن سفیداب گردد و بریزد دران مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و بعد چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفائح سفیداب گشته و دران ظرف ریخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده بران مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد **نوع دیگر** آنست که قلعی و سرب را در ظرف تنک سفالی که داشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند در آن کرده باشند بگذارند بنحویکه معلق باشد تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد نوع دیگر که آنرا سفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفائح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن بمالند و بر روی هم گذارند در ظرفی که دران سرکه انگوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و تا مرور ایام تمام آنها سفیداب گردد پس برآورند آنچه سفیداب شده باشد بردارند و آنچه باقی مانده دران نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء هسته انگور از آن دور شود و سائیده بکار برند **اتخاذ توتیا** توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافته و توتیای هندی مس است که با زاج و بقولی با کبریت احراق مینمایند **اتخاذ روسخت** که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفائح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر آن صفائح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هر گاه زودتر خواهند مس را گداخته و گوگرد و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی میسازند و چون کهنه و شکسته شده شبیه سوخته میگردد و همین را بجای آن میفروشند **اتخاذ رسکپور** از برای آتشک و نار فارسی و سعفه خبیثه که آنرا اگلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور الفم کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج و نمک سنگ از هر یک نه تانک و در نسخه دیگر بجای زاج سفید توتیا اخضر هندیست که بهندی نیله تهوته نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مانند آن که بخاکستر و عصاره جو زماثل اندوده باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بگیرند و ته شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد

واگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد بعد تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد بگیرند که آن
رسکپور است **نوع دیگر** آنست که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم
بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته و ورزیده باشند گرفته و خشک نموده و در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی
باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزا را از درون شیشه برآورند و با دو وزن آن اوویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک
گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آنرا محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در رمل
پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آنمقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاه دارند و همین عبارت از رسکپور شنجرف
سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **اتخاذ زعفران الحدید** آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزه گی و چند مرتبه آب و نمک
بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند
تا دوازده یوم پس برآورند زرد مائل بسرخی قابل سحق گردد **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را بدستور بوره شسته در قرع مطین کنند
و بوزن آن تیزآب فاروقی اندک اندک برآن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان برآن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق برآن وصل کنند و بآتش
ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیزآب مقطر گردید آتش را ساکن کنند تا مکان زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عند الحاجت بکار برند
اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق بانحاء مختلفه است از انجمله آنست که بلج قلار را در آب حل کنند و آب آنرا بحجر علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز قلا تازه را در آن حل کنند
و آب آنرا بحجر علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یک وزن از این معقود و یک وزن
از آهک سنگ که با گرم آب ندیده و باهم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب برآن ریزند و مکرر آنرا از چوبی برهم زنند و یک شبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بحجر علقه بگیرند پس
آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و باهستگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز بهموزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب برآن ریزند
و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یک شبانه روز آب آنرا بحجر علقه بگیرند و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد و سیال
حاد اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را در آن ریزند منحل گردد و در شیشه صحیحی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از آن سازند بگیرند کبریت املی یک وزن
و سیماب خالص دو وزن و با این آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز با آن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب
خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت
است **اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار** آنست که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ و کبریت دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با
سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود و در کاسه که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آنرا بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه
خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آنرا در شیشه کنند و نگاه دارند **نوع دیگر** زیبق
خالص هفت جزو و کوگرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمت بند کنند و بالای آن بگل حکمت بگیرند
و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند تا ریگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورند و این را شنجرف مصری
خوانند و در زنجفر هندی کوگرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو و کوگرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است **اتخاذ اسرنج** که بفارسی سرنج و بهندی
سیندور خوانند بانحاء بسیار است از انجمله آنست که سفیداب قلعی را یا قلعی و سرب را در تابه سفالی کرده بر روی کره آتش پی و خاشاک گذارند و قدری نمک برآن بپاشند
و بسیخ آهنی و یا کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میگردد و چون اندک سرخ گردد در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن آتش
برافروزند بغایت رنگین میگردد **اتخاذ سلیمانی** که معروف است بدواء الشعث و بفارسی دار اشکنه نامند آنست که بگیرند از زیبق خالص نود مثقال و نیم و باهم نیکو بسایند و
بدستور در شیشه مطین کرده تصعید نمایند **اتخاذ مرداسنگ** آنست که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بوزن آن دهند تا سرد و ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه
اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدیکه جو منشق و مهرا گردد پس از جو جدا کنند و چون خواهند که آنرا تصفیه نمایند باید که بهموزن

آن نمک بسایند و در آب حل سایند و هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در رود نمایند پس شسته استعمال نمایند **دستور سفید کردن مرداسنگ**
آنست که ابریشم سفیدی به پیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن ابریشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد **نوع دیگر** آنست که مرداسنگ را با هم وزن آن نمک
در ظرفی کنند و آب بران ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین
گردد و آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت در آن نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون را مهمله و فتح تا مثناة
فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند **اتخاذ زنجار** آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه
تند گذارند در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس با یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح پاشیده زنگار گردد **نوع دیگر** آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسایند
در سبوی مسی نو یا قلعی کنند و سر آنرا بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد **اتخاذ زنجار الصناع** آنست
که بگیرند یک جزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار
گردد **نوع دیگر** که الطف از همه انواع است آنست که راسخت مغسول را با مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکه بسیار تند بران بچکانند
و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آنرا بپارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل نمایند
تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آنرا التصفیه نمایند که زنجار مصفی نامند آنست که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بجوشانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد و آن سرکه را
در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن در روی زنجار نیز سرکه مقطر بر آن ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد
سرکه صافی بالای آنرا بگیرند علحده بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود **اتخاذ سرکه هندی** که هندی کانجی نامند جهت اکثر امراض
حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفال لعابدار کرده آب بران بریزند
آنمقدار که یک شبر از روی آن برگردد و سر آنرا پوشیده در آفتاب و یا پشت جاغ گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند **صنعت عود مطرا**
بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب و جلاب بجوشانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود و آنگاه مشک و عنبر و اشنه را باب سوده با آن چند بار آغشته هر مرتبه
خشک نمایند و عند الحاجت قدری از آن را در مجمر بر اخگر گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد **اتخاذ زبد الشمع** آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را
و گداخته در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بر آن ریزند و چند پارچه یخ یا برف در آن اندازند و خوب بر هم زنند چون یخ و برف گداخته گردد
بگذارند تا روغن بالا آید و دهن را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند **اتخاذ طین حکمت** بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند و از سنگ ریزه و رمل صافی نمایند بدین
نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و دیر دیر و بر او فر نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشی باشد که
تراشان جمع سیمایند بهتر است و با هم وزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته با آب نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بر آن بپاشند تا خشک نگردد پس
خوب سرشته و رزیده استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید و پنبه نیز داخل سیمایند **اتخاذ ماء الزجاج** دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در
بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست **اتخاذ سریشم پنیر** که جوهر الصنائع نامند و از خواص آن آنست که هرچه را با آن وصل کنند و با
آب بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی آب ندیده را نرم پخته فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آن
که بهم یکدیگر پهلوهای آنها نچسبند بچینند و بر روی آن اوراق نیز پارچه نرم پخته بپاشند بقدر یکه آنرا بپوشد و سنگ مسطحی دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند
تا دسومت آن پنیر تمام فشرده در آید پس با آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک ساییده کنند و بجفته در زیر سنگ گران گذارند پس با آب پاک بشویند که سرخی و چربی
آن که داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز با آب نمک و آب پاک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند
و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده کف آنرا گرفته
باشند قطره قطره از آن آب بر آن ریخته بر روی سنگ با دسته سنگی بسایند تا حدیکه سنگ بالا بسنگ پائین بچسپد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب
آهک بر آن ریزند که نرم سیال گردد و آنمقدار که چون ظروف چینی و یا شیشه و یا چیز دیگر را با آن وصل کنند باندک زمانی خشک گردد و از هم وا نشود و اوصال ظروف شکسته و غیرها کار بندند

واین از اسرار مکتومه است اتخاذ مدور بنفشه و هلیله و ترید و راوند و امثال اینها و صاروج الحکمه و تیزآب فاروقی هر یک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت و در اینجا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعالی کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها است و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه بکلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اربعه و لکن بمقدار بقیاس دیگری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن بمقدار و مقاییس دیگری و نیز افعال چند دیگر صادر میگردد از آنها مانند تخدیر و ختم و الزاق و تفتیح و تفریه و تقطیع و تخشین و غیر آنها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت **حرف الالف** **اکال** یعنی خورنده عضو و آن دوایی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ که دارد و تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار ※ ج ※ **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوایی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوائی جالی ملین طبع است هر چند دران قوت مسهله نباشد **جاذب** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط رطوبانی را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و ثافسیا و الجه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و بر آورد مانند گوشت حلزون **جامد** یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کتیرا و کهربا ※ ح ※ **حالق** و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را زشت گرداند و آنرا دفع سازد و یا آنکه سست کند و بآسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر **حکاک** یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده را و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج ※ خ ※ **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک ریشه ببندد و نگهدارد آنرا از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح برویاند ※ د ※ **دابق** دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسپد مانند دبق ※ ر ※ **رادع** یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو و آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است دران و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و ردع در مقابل جذب است ※ ع ※ **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزاء عضو را فشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست منضغط و جدا گردند و از هر منفذ که بیابند بر آیند مانند صماو اسنه تمر هندی و رول ※ غ ※ **غسال** یعنی شست و شو دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب بیکرم ※ ق ※ **قاتل** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل **قاشر** یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلائی خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه نفع و فائده بخشد بهق و کلف و مانند این هر دو را ※ ک ※ **کاوی** یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد ازان دوائیست که جلد را بسبب شدت احراق و تخفیف خود بهم در آورد و مجاری اخلاط آنرا مسدود سازد و مسام را ببندد و عضو را بکاود مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تخفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا بتحلیل برد مانند تخم سداب ※ ل ※ **لاذع** یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفراد ها محسوس نگردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه بتنهائی **لزج** یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تأثیر حرارت مزاجی دران قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند خبازی ※ م ※ **مبرد** و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور **مبهی** یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظه منفعله است

وآن دوائی را نامند که تولید مادهٔ منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب عضلات و اعضای تناسل و محرک آن شود مثل بهمنین و بوزیدان
و زردک و مانند اینها مجفف یعنی خشک کننده و آن دوای را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سعد و آس
مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته محرق یعنی سوزنده و آن
دوای را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ محکک یعنی خارش آورنده و آن
دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لاذعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسبب حدت تقطیع نرساند مانند کبیکج و الجزه مهلل یعنی تحلیل برنده و آن دوائیرا
نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند در آن و جدا گرداند اجزاء آنرا از هم و بخار دفع کند جزء بجزء تا آنکه باقی نماند از آن
چیزی مانند جندبیدستر محمر یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو
جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج مخدر یعنی بیحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت تبرید و
قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس گرداند و از حرکت باز ماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف
گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند مخشن یعنی زبر و درشت کننده و آن دوای را نامند که بشدت قوت قبض
و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبه مملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی ادرار آورنده و آن دواء را نامند که
بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع مائیت اغذیه و فضول سائله را با بول و حیض و عرق و شیر نماید مدمل یعنی اندمال آورنده و اصلاح و لحاق کننده جروح و قروح و آن دوا را
نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگراند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا آنکه بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کثیرا
و صمغ عربی و مثال اینها مرخی یعنی سست کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه بسهولت
و آسانی مندفع گرداند از آنها فضول محتبسه مجتمعه در آنها را مانند ضماد شبت و بزرکتان مرطب یعنی رطوبت افزاینده و آن دوای را نامند که بسبب [illegible] شدت رطوبت
خود احداث رطوبت نماید مرقق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد مزلق یعنی لغزاننده فضول
و اخلاط و آن دوای را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که وارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلوبخارا و العناب
مسدد یعنی آنچه باعث تسدید و منع گردد و آن دوای را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود یا بسبب تغریه احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوای را
نامند که اخلاط و ارواح از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی اسهال کننده و آن دوای را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلاء و ترقیق و جذب و دفع خود
از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعاء و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی اشتها آورنده طعام و آن
دوائیرا نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن
کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضاء ضیقه بعیده مصلب دوای را که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب
برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است مطفی یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و باعتدال خود تسکین
حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد
و اعضاء قریبه با آن را بعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب
خیشوم و بعطسه دفع سازد معطش یعنی عطش آورنده و آن دوای را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح با آب شود مانند معده و جگر
و یا بهوا و باد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغری یعنی تغریه کننده و آن دوای یابسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد
بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوای را لزج سیال مزلق چون حرارت در آن تاثیر نماید [illegible]
آنرا مغری سازد و حابس معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوای را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو و رطوبات و ارواح آینده بسوی آنرا متعفن گرداند
و تمام آنرا تحلیل نبرد و باقی را قابل آنکه بگرداند جزو عضو نگرداند و نیز بسبب حدت احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و تصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ

وثانيا مغلظ يعني غليظ كننده واين مخالف ملطف است مفتت يعني شكننده وپاره كنندهٔ سنگريزه وآن دوايي را نامند كه قوت حاده نافذه باشد كه چون باخلاط لزجه متحجره برسد ريزه ريزه ونرم گرداند اجزاي آنرا مانند حجر اليهود وسنگ سرماهي ورماد عقرب وغير اينها از ادويهٔ مفتتهٔ حصاة مفتح يعني گشايندهٔ سدد وآن دوايي را نامند كه بحركت در آورد مادهٔ را كه داخل مجاري ومنافذ وتجاويف اعضا مانده باشد بسوي خارج تا آنكه مفتوح گردند مانند فراسيون وفعل مفتت اقوي است از فعل جالي براي آنكه فعل اين بتلطيف وتحليل است ويا بتلطيف وتقطيع ويا بتلطيف وتغسيل پس هر چيز حريف مفتح است وهر چيز مر لطيف مفتح وهر لطيف سيال مفتح اگر باشد مائل بسوي حرارت ويا معتدل وهر لطيف حامض نيز مفتح مفجج يعني خام كننده وآن دوايي را نامند كه بقوت برودت ويبس خود باطل گرداند فعل حرارت غريزي وغريبي را نيز واخلاط را خام وهضم را ناقص سازد واين در مقابل منضج وهاضم است مانند بذر قطونا وستهضا وآن در خارج مفرح يعني فرح آورنده وآن دوايي را نامند كه تعديل مزاج وتلطيف اخلاط وروح حيواني ونفساني نمايد ومنبسط سازد آنها را وميل دهد بسوي خارج وحزن را زائل سازد ودماغ را قوت بخشد وحواس را نيكو گرداند وذهن را صافي سازد وكسالت را دور كند مانند شراب مفشي يعني پراكنده كننده وآن دوايي را نامند كه بقوت حرارت خود متفرق وپراكنده سازد رياح مجتمع را وقابل دفع گرداند مقطع يعني جدا كننده وآن دوائي را نامند كه بسبب قوت حرارت ولطافت ونفوذ خود نفوذ نمايد ما بين خلط لزج وسطح عضو ملاصق بدان ودفع نمايد آنرا بدون تصرف در قوام آن مانند سكنجبين وخردل مقيي يعني قي آورنده وآن دوايي را نامند كه بقوت حرارت خود تحريك نمايد اخلاط غليظهٔ مجتمعه در مجاري غذا ومعده را وبقي دفع نمايد مانند تخم ترب مقرح يعني زخم كننده وچرك آورنده وآن دوايي را نامند كه بقوت حرارت ونفوذ وجذب خود تحليل برد وفاني سازد رطوباتيكه ميان اجزاي جلد است وتفريق دهد اجزاء آن را وجذب كند مواد ردي را بسوي آن واحداث قرحه نمايد مانند بلادر مقوي يعني قوت بخشنده وآن دوايي را نامند كه تعديل قوام عضو ومزاج نمايد تا آنكه مانع آيد از قبول فضول منصبه بسوي آن واز آفات نگهدارد ويا آنكه تبريد نمايد مسخن را وتسخين نمايد مبرد را مانند دهن ورد ويا بالخاصيه بخاصيتي كه در آن است مانند طين مختوم ملطف يعني لطيف كننده وآن دوائي را نامند كه بحرارت معتدلهٔ خود رقيق گرداند خلط غليظ را مانند حاشا ملين يعني نرم كنندهٔ بطن وآن دوائي را نامند كه بقوت حرارت معتدله ورطوبت خود اخراج نمايد آنچه در معده وامعا است واين اعم از منضج ومزلق است مانند مغز فلوس وخيارشنبر وتمرهندي وشيرخشت منضج يعني اعتدال دهندهٔ قوام اخلاط ومواد وآن دوايي را نامند كه تعديل قوام اخلاط نمايد وقابل دفع سازد آنها را اعم از آنكه رقيق را غليظ سازد مانند خشخاش ويا بالعكس كه غليظ را رقيق نمايد مانند طبيخ حاشا ويا منجمد را نرم سيال گرداند مانند حلبه ونيز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در كيفيت وكميت وقوام صالح هر خلط است بحسب لائق آن تا حاصل گردد از آن منفعتي كه مخلوق اند براي آن مانند دم كه نضج آن عبارت از اعتدال قوام متين صافي غير حاد بودن آن است كه صلاحيت جزو عضو شدن را داشته باشد وصفرا آنكه رقيق صافي حاد باشد اما نه بسر حد افراط وتفريط تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد وبلغم بسيار رقيق مائي غير متشابه الاجزاء نباشد تا صلاحيت استحاله بخون وجزو بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون ويا استحاله بدان داشته باشد وسودا دردي دم صافي غير محترق باشد تا صلاحيت تغذيهٔ بعض اعضا يا اختلاط بخون وغير آن از فوايد مطلوبهٔ آن داشته باشد ولهذا النضج عبارت از طبخ معتدل كامل است منفخ يعني نفخ آورنده وآن دوايي را نامند كه در جوهر آن رطوبت غريبهٔ غليظه باشد كه چون فعل نمايد در آن حرارت غريزيه تحليل نيابد بسرعت بلكه مستحيل برياح گردد مانند لوبيا بدانكه هر چه در آن نفخ است مصدع ومضر بعين است واز اغذيه وادويه آنچه تحليل يابد رطوبت آن در هضم اول ورياح ونفخ آن در معده بماند وانحلال آن نيز بالتمام در همانجا باشد ويا در امعا وآنچه رطوبت فضليه در آن باشد وآن مادهٔ نفخ وريح آن بود ونفخ آن در معده وامعا تحليل نرود بالتمام بلكه باقي ماند وچيزي از آن در عروق واعضاي تناسل رود مانند نخود وبزر جرجير واين منعظ است وباعث نعوظ همان ريح است مقيح قروح يعني چرك آورنده در زخمها وآن دوايي مرطبي را نامند كه مخلوط گردد برطوبات قروح وآنها را زياده گرداند ومانع خشك شدن وچاق شدن آنها آيد مانند موم روغن منبت كه ملحم نيز نامند يعني رويانندهٔ گوشت وآن دوايي را نامند كه بگرداند مزاج خونيكه در جراحت ميشود معتدل ومجفف تا آنكه مستحيل بگوشت گردد ومنعقد شود در آنجا گوشت جديد صالح

فصل يازدهم در بيان بعضي اصطلاحات طبيه مبتداه بحرف الالف اجام بمعني نيزار است استنشاق به بيني كشيدن چيزي مائع بود كه بسيار سائل باشد اصل يعني بيخ وآن عام است از آنكه از شجر باشد يا از گياه اصول الاربعه عبارت از بيخ رازيانه وكاسني وكرفس وكبر است اغصان يعني شاخها وآن مخصوص شجر وگياه شاخدار است ومفرد آن غصن اغومالي چيزيست كه در آن عسل را حل كنند ونگهدارند وجوش ندهند آنرا اكتحال بچشم كشيدن چيزي بود اكسومالي سكنجبين متخذ از سركه وعسل است وبعضي زياده ميكنند در آن آب درياي شور يا نمك دريا اكليل بمعني تاج وابر تاريك وغير آن نيز آمده است ودر ادويه مراد از آن چيزي كج بودن شكوفه وبار نباتات واكله واكاليل جمع آن آمده اكباب مراد از آن نگاهداشتن عضو است به بخار ادويه كه در آب جوشانيده باشند ويا گرم كرده باشند اوديه جمع وادي بمعني كنارهٔ دريا

ورود خانهاست اوذرومالی عسل وآب باران بالمناصفه درهم ممزوج نموده درآفتاب گذاشته است اوکسالی سرکه مخلوط باآب ونمک است حرف الباء فادزهر
اسم فارسي ترياق است وگويند هرچه دفع سم کند ومصنوع مرکب نباشد مخصوص باين اسم است باقور جمع بقر است باگور نخستين ميوه است که برسد بتر بريدن بجوز
هرچه دووا آنرا استعمال نمايند برلور بفارسي بلفورجي نامند بزاق وبصاق آب دهن راگويند بزر آنچه ازبار نباتات درغلاف ودرقشر باشد مثل خشخاش
بشع بمعني بدمزه است وهرچه راطعم مرکب ازمرارت وقبض باشد باين اسم خوانند بصيص نوراني ودرخشنده بطايح زمينهائيکه آب درآن جمع شده باشد
بفارسي مرداب نامند بعر بفتح اول سرگين است بکر شترجوان وبکسر اول دوشيزه بنک بنجر يک گرههاست که درساق اشجار متکون شود حرف التاء
ترياق بکسرتا دبفارسي ترياک نامند وهرچه درشان او باشد که حفظ قوت وصحت مزاج روح بجدي کند که رفع ضرر سم ازخود نمايد باين اسم نامند وگويند اشتراک دارد
تصفيق آميختن شراب باآب است تصعيد آنچه باآتش اجزاي آنرا صعود فرمايند ولطيف آنرا اخذ کنند تعليق آويختن چيزي بگردن وبسائر اعضا تفه
يعني بيمزه ومراد طعمي است که نه لذيذ باشد تکريه وتاثير آن ترطيب وتليين وارخاء بسيار وتوليد بلغم باشد تکرج بفارسي پادرگويند وآن متغير شدن طعم است يا بو يا هردو
تکابس بمعني صاروج کردن وسوختن چيزي وسيراب نمودن وبهره بردن آمده ومراد ازان مهيا ساختن بعضي ادويه است بجهة نفوذ وسرعت تاثير ودفع کردن ثقل و
کثافت آن خواه باحراق وخواه بالعمل ديگر حرف الثاء ثقيل يعني گران وبمعني گران آمدن برطبع که دير هضم بود وسريع الزوال نباشد ثمر نبات است مثل خوشه ميوه و
امثال آن ثمنش لغت يوناني است ومراد ازان هرچه ازنباتات مابين درخت وگياه باشد حرف الجيم جبر کسر عضو شکسته را بستن است جرله براء مهمله زمين سنگلاخ
جرس نيم کوفته که بلغور نامند جفاف خشک وخشکي جمد بفتح اول وثاني آب گرد آمده وجمع شده وبسته شده ازسردي ونيز جرو جيز را نامند حرف الحاء
حامض بمعني ترش حاد بمعني تنداست وآن مرکب از تلخي وحرافت است وفعل آن مثل افعال اجزاي آن است حب آنچه درثمر باشد وبي غلاف باشد مثل گندم
ودجو حريف يعني گزنده که اجزاي آن درزبان فرورود وبسيار بگزد وتفريق اجزاي آن نمايد حشيش گياه خشک وشبيه بخشک شده وگويند مخصوص نباتي است
که برروي زمين پهن نموده باساق باشد وبحد نمش نرسد حکاکه آنچه ازساييدن دو چيز جدا شود حلاق سترنده موي حلو يعني شيرين وهرچه زبان رامنبسط سازد
واندک حرارت درآن احداث کند ولذيذ باشد شيرين نامند حليب شيره تخمها وغيرآن وشير تازه دوشيده است حمل بار نباتات است اعم ازثمر ومشابه ثمر
حمول اعم ازثمر ومشابه ثمر است حرف الخاء خاثر آنچه اجزاء خلط راباهم آورده غليظ گرداند خرء سرگين طيور وغير آن است خفيف بمعني سبک وآنچه برطبع
احتمال آن آسان بود وسريع الزوال باشد خلع بيرون رفتن سر استخوان ازمکان خود خلعلع اسم ضبع است خليع سست جمل بمعني بيرزاست ودرادويه
هرچه شبيه بيرز برسطح ظاهران باشد مانند آنچه برروي به ميباشد حرف الدال + دابق آنچه بجهت لزوجت کثيفه خود بدست بچسپد مثل دبق وسم
هرچه زبان وغيرآن رانرم سازد واجزاي آنرا منبسط سازد بي احداث حرارت وبفارسي چرب نامند دلوک بمعني ماليدن است ومراد ازان آنچه ازسنونات بالکنت بردندان
وغيرآن بمالند دواي غذايي آنکه تاثير کيفيت آن زياده برتاثير کميت ومادة آن باشد دواي سمي آنکه بکيفيت تاثير آن موافق مزاج نبود وبالخاصيت کشنده باشد مثل
افيون دواي مطلق آنکه تاثير بکيفيت کند وجزو بدن نشود دهني آنکه درجسم او چربي موجود باشد وباعث اشتعال وگردد مثل مغزها وتخمها وچوب صندل
ابيض وديودار وعود هندي ومانند اينها حرف الذال ذرور آنچه سائيده بي مائعي برعضو بمالند ويا بپاشند ذفر بدبوئي + ذوالخاصية آنچه تاثير
بصورت نوعيه خود کند اعم ازانکه ترياق باشد يا زهر حرف الراء + رادع آنچه مواد را مانع ريختن بعضو شده عضو را قابل ورود آن نسازد وردع مقابل جذب
است برجيع فضله هضم اول انسان است رخيص بفتح اول وثاني نبات پرورده ودرادويه هرچه نازک ونرم ونشکن باشد رخو نرم وسست ردي الکيموس آنچه
ازان اخلاط غير معتدل القوام والکيفية متکون شود رزين آرميده ومرد پربار ودرادويه آنچه درمتانت وسنگيني وخوشي جوهري تمام باشد رسوب ته نشين مايعات
وآنچه درمائعات اندازند وبرروي آب نه ايستد آنرا رهب نامند رمص رطوبت غليظي را نامند که دراطراف پلک چشم جمع شده وچسپيده باشد روث سرگين
حيوانات رودومالي شراب متخذ ازعصاره گل سرخ است باعسل حرف الزاي + زعوقه طعم بسيار کريه ومرکب ازمرارت وملاحت است زغب
اول موي که بربدن حيوانات برآيد واسم کبعث است کرساعري باشد ودرادويه آنچه برسطح او چيزي شبيه بموي تازه برآمده باشد مثل زغب مانند به وهلو
وشفتالو وزهر شکوفه وگل باشد حرف السين + ساحل کنار دريا سائل آنچه اجزاء آن درهمه جهات حرکت کند اعم ازانکه اتصال اجزاء او منقطع شود يانشود مثل

مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبط راست بی گره را نامند و از مو و غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت
و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه بدندان پاشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بد بو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت
نامند سهل زمین نرم حرف الشین * شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی دریدن پلک چشم شجر نباتی است که با شاخ خشبی باشد و کامل و آنکه با اجزاء اربعه
نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و رطب است مثل درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل
بمعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول و با کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و بفتحتین فراخ شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگره ها است و در ادویه آنچه در
اطراف او فرود آید و بر آید کیهما باشد شرف نامند مانند سر انار شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در
ادویه هر چه بآن صفت باشد شطب گویند شمه آنچه بو کنند حرف الصاد * صالح الکیموس آنچه از وی خونی متولد گردد و بهمه جهات اندک اعتدال داشته و سائر اخلاط مخلوط بآن
بقدر طبیعی باشد و خلط بد از وی بهم نرسد صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آبیکه برادیم و یا مشک نو بریزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات
آنچه چین دار و یا زردی و بسیل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق مانند صعیق پوست درشت و مستحکم یافته شده است حرف الضاد ضماد آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم
باشد بر عضو بمالند و یا برآن ببندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء * طافی آنچه بر روی آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال
نمایند طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری تازه طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از شراب است طیب بسکون ثانی
خوشبو و تند و بتشدید آن بمعنی پاکیزه حرف العین * عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بی آتش بهوا و یا آفتاب منعقد کرده
باشند استعمال نمایند عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای آن را
بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع آن است حرف الغین * غرغره آوازیست مختلف که از
حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است غلیظ بمعنی کثیف
است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است حرف الفاء * فاطر نیم گرم است فتیله بمعنی شافه مخصوص بدبر باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را
مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن است حرف القاف * قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید
و تکثیف و تغلیظ و تقویت اعضاء است و در غیر طعم مراد از آن شئی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس است و استمساک نماید قضبان شاخهای گیاه بی ساق است
و قضب واحد آن است قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشه گندم است حرف الکاف * کثیر الغذاء آنچه اکثر
مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید کماد آنچه گرم کرده
بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول در آب باشد حرف اللام
لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لحاء ریشهای باریک نبات است لزاق و لزوق آنچه بر عضو بچسبانند و با چسبندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزی
است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لطیف آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد و باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت
کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزرقطونا و ریشه
خطمی و مانند اینها لعوق بمعنی انگشتیچ است که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول و لحای نباتات روئیده و باریک تر از لحا باشد حرف المیم * ماء العسل آب
مالی قراطن و ماء القراطن ماء العسل اند مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرد آنچه بسوهان خورد کرده باشند مر بمعنی تلخ و هر چه سطح
ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلاء و منع تعفن است مروخ مالیدن چیزی بر اعضا است مزوات پراکنده است
سمیت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است مسکر هر چه مستی آورد و اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند
مسیخ بی مزه و با تفه مرادف است مصول آنچه در سوختن بحد رماد نرسد مضغ خائیدن چیز است مضمضه هر مائعی را نامند که در دهن حرکت دهند
معقف خمیده و کج شده است مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلها هر چه سر آن هموار نبوده زواید

داشته باشد مفرق گویند منتن بدبو ❊ منخول آنچه بیخته باشد حرف النون ❊ ناشف آنچه جذب رطوبات سائله کند اعم از آنکه سنا غذا و مربی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مربی
باشد چون اسفنج و ناشف الحل نیز نامند نبطی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروی است که آنرا نکشته باشند نجم نبات بی ساق است که بر زمین پهن
شود که بفارسی بیاره گویند نشاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نشوق آنچه به بینی کشند نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا بر اعضا بریزند و باشویه قسمی از آن
نفاخ هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل
تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه یابسه سائیده بی مائی در بینی دمند نقوع و نقیع آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو ❊ وثب جستن
از جای و ولی گزنده و عر بعین مهمله زمین سخت وقود برافروختن آتش و هین سستی حرف الهاء ❊ هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذارانیدن غذا و خلط
کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هتک پاره شدن هش آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون
حرف الیاء ❊ یافوخ پیش سر است فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران و زیلی بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد
در اینجا نوشته میشود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت ابریق دو من است ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردل
بری است استار چهار و نیم مثقال است ابولات نه قیراط است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است باقلا نیم درهم است بندقه یکدرهم است
دو قیراط جوزه از مطلق آن مراد نه درهمی است حبه از درهم دوازده و نیم از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است خرمه بجای حمله و زاء معجمه آن مقدار است که کف را
مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون سر ابهام را برهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و احتیاطش یک قبضه است که یکدسته نامند حمصه
چهار جو و یک ربع جو ❊ خرنوب یک قیراط است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و یک حبه و از مثقال [illegible] حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه
ربع رتی و بصیرفی پنج رتی و از درهم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود درهمی یکدرم و بقولی یکمثقال است درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه
شصت شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم سکرجه مطلقا شش استار است شعیره
دوازده است صاع چهار من است صدفه نه اوقیه است طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دوازده است فلنجار مقدار یک ملعقه است قسط رومی
نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد قسط انطالیقی یک رطل و نزد جمعی یک رطل و نیم و در کناش بیا هر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیم
دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه قنطار شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند قوموس شش مثقال است و از روغن دوازده در
خمی و از شراب یک اوقیه و نیم قوطولی هفت اوقیه است قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال است کیلچه پیمانه است
که یکمن و هفت ثمن من باشد کیل سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من مثقال یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه
ربع رتی میشود ملوک سه کیلچه است ملعقه از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال من یکصد و هشتاد مثقال است و بدرهم دو صد
و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود ناطل و ناطیل دو استار است و نزد جمعی دو اوقیه اوزان هندیه ❊ سرخ که عین
اله یک باشد و بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است رتی متعارف بنگاله که تخم گل جادنی است چهار جو متوسط است و رتی شاهجهان آباد گهنگچی است و ماشه
بنگاله هشت رتی است و ماشه شاهجهان آباد هشت گهنگچی تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف
شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و پیسه عالمگیری بعینه توله دوازده ماشه است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است دام
پنج تانک است که بیست ماشه باشد مهر یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه
و پنج رتی است سیر هندی عالمگیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار توله است بحسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف می باشد من عالمگیری
چهل سیر تام است اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی در این اختلاف است و اصح آنست که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی
میباشد که چهار ماشه میشود غاز بیگی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد و غازی چهار مثقال صیرفی است سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد
ده نارسی هفت مثقال و نیم است پنج نار هجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نه مثقال و سه ثمن مثقال است

که سه توله و یک و نیم ماشه باشد من تبریزی ششصد مثقال است که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که آثار و ثمن آثار باشد میشود و نیم من تبریزی نصف
آن است یکچهار یک ربع آنست پنجاه عبارتست از ثمن من تبریزی سیر عبارتست از شانزدهم حصه یکمن تبریزی پانزده نصف سیر است و این را اهل اصفهان ده نار گویند
من شاهی دو من تبریزی **ذیل** در بیان تحویل بعضی اوزان ببعضی و معرفت آنها: تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نماید که آن عدد مثاقیل است مثالش
خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد و مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هجده را
که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل ما دون درهم بما دون مثقال آنست که بحبه در آورند و ثمن آن را بیندازند
پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه بپرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع
کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است تحویل ما دون مثقال بما دون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه در آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع
آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون بپرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید که آنرا بحبه در آورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم است
بران افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تحویل اوزان دیگر با وزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق با وزان هندیه دهند و معلوم
نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر ما دون درهم و یا مثقال است شعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا
چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است و همچنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و اگر فوق درهم
و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یکسیر و هر چهل سیر را
یکمن تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جا بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافته و بالجمله اینجا شعیره را برتی و رتی را بماشه میبرند و ماشه را بتوله و توله را
بآثار و آثار را بمن برند و دریابند **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات: بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر
اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک دوار بامر پروردگار
جل و عز و هر یک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعه سیاره خصوصا علویات شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است
چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارکه مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب روحانیات
علویات و شمس بلسان شرع هر یک مسخر و مسمی است بملکی از ملائک عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و
روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر اینها است خواه در قعر زمین و جبال
و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل
سیوم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بذر و تخم و نواة اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زرعها
و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و
تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعیم موعوده از اعتبار
رفعت و علو شان بمنزلت معبر از سماء و فوق آنست و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و گودالها و نیزارها و امثال اینها بی نتاج و جمع
نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض
دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و نر اهلی با نر وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا
در هوا بعضی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شگاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب
تکون یابند خواه بطریق نتاج و بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرجها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف
حیوانات مائی و هر یک ازین مولدات ثلثه را اغذاء و غذائی است خاص که بتوسط تاثیر آن کواکب قوی که حق جل و عز بهر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از

جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا اینها را صاحب آن قوای نمیدانند و در نباتات چون
قوی و تمیز تام دارند صاحب اینها و اینها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط باهم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما
مییابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بذور و نواة میرسانند و هریک آنها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بذر
و نواة و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در اینها چندان
اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از ان نیستند و غدد که بر تنه اشجار و بیخ آنها هم میرسد فضول هضم اول و ثانی است مراتب صموغ و البان و ینبوعات و آب جاری
از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلاثه آنها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون بر عاف
و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره و غدد و غیرها و سایر امراض مختصه
و غیر مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف وست در نفوس و ارواح
و نظرات کواکب را نیز در ان دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای نباتات است و جمادات متکونه آن مرتبه
از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل جوهر مانند حجر الیهود
و سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریا ها که کوهستانست میرویند خواه تمام آنها دایم زیر آب
و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه و تمام اجزاء السعه نباتیه رسند و افق نباتات پیوسته باول حیوان است
با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشند بدون حس و حرکت مانند بیروج الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعض بیشه و جنگلهای ملک هند و زیر باد
و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان می باشد بزو ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید و لیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون
بعضی اعضاء آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از ان برمی آید و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نمود و قطره شبیه بآب چون از دو چشم آن برآمد و پژمرده
گردیده و شکم آن را بشکافت سه عدد تخم از ان برآمد و نیز مسموع گشته که در ان اماکن مذکوره درختی ثمر می آورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از ان طایر کوچکی بمقدار
بچه گنجشک از ان برمی آید و همو د انجا پرورش نموده بمقدار گنجشکی میرسد آنرا چون از حیوان تکون یافته و از نبات بهم رسیده میخورند و بعضی همو که مطلق حیوانی نمیخورند از خوردن آن
نیز اجتناب مینمایند و در ثمر درخت سفید دارد در ثمر حمیر نیز بیشهای بسیار تکون مییابند و لهذا آنرا درخت پشه مینامند و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت
آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی است و هنود آنرا پرستند و آنرا پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و با خاصیت مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون بهم در درخت
اینها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را با ماده که لقاح و تحمل گویند نر نشوند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل مینماید سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه
کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از ان قبیل اند که در یکروز میرویند و در همان روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز تکون مییابند و تمام
میرسند و چند روزی می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمتر از سه ماه تکون مییابند و ثمر می آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از
چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن اما
اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان ازین حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم بکمتر ازین ایام
مذکوره تکون و اتمام مییابند و بدانکه هریک از اجزای نبات و شجر بمنزله عضوی است از اعضای حیوان مثلاً بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آنست و باعتباری بمنزله
کبد آنست و ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار
آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیف اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی
و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا بتمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی
کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی مینامند یعنی نسناس که در هندی
بنمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشند الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را میفهماند و می طلبد و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیست اما پیوسته

باوّل مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب قدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل و مابه الامتیاز است
از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلم و تفهم ما فی الضمیر دیگری است و معرفت جناب جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین
انسان بهرهٔ تام وافر دارند مانند انبیا و اولیا و علما و حکما و تشبیه نموده اند جمادات را با انسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را با انسان خوابیده معکوس و سر بزیر زمین و پا بالا برده
و بالا و حیوانات را با انسان مدهوش بچهار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر
و بعضی نحس اکبر اند و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه ها و زهریه نافعهٔ جیدهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و زهر سمّی
مضر مفسد مهلک بنحس اینها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود ها باشند و یا نظر آن سعود بآنها باشد بخلاف
آنها که در هبوط و وبال و حط و نظرات نحوس با آنها باشد بد تر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آن ها اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف
و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت
و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کهربا با کاه که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی عائق و مانعی جذب کننده از هم
جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند و متیر میشوند و مانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را میتراشند و سوهان میکنند
و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند انچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزها است که بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد
میچسپد و آنرا با خود میسوزاند و مکلس میسازد و حجر مقناطیس را آلات مسی متیر میشوند و می برند و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت
که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسا و قلی که معین گداز سنگریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشهٔ صافی میسازند و بصنعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص مینماید در عماق
اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت می‌بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات مینمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند اسرب که مفسد
ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی گریزنده از طبیعتی است مانند حجر باغض الخل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضا
علیا و صحیحهٔ ابدان حیوان و انسان که هر عضوی از اعضاء دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مینمایند باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت
ماسکهٔ عضویه و قوهٔ دافعهٔ مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سائر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات مناسبات
و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا بدیگری در توسعهٔ وقت
و اما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه
و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار کیفیت خود منسوب بدو کواکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت
بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون ببرودت بزحل و بیبوست هم بدو و هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوب چینی
و جدوار و فادزهر نیز و هر دوائی مرکب القوی و گاه میباشد که یک صنف و یک نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب
دیگر نیز و گاه میباشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن
بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن و ثمر آن بکوکبی و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت
و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنهٔ آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلا انچه در هوای قریب بزمین
که از لعاب دهن عنکبوت و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و در هم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها و دروازه ها و بین شاخها و
برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد از نسج و تار عنکبوت نامند و انچه صعود نماید و بالا رود و اگر اندک و لطیف و بر آن رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
مانند سردی آخر شبها خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاد میباشد
و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید و تا بکرهٔ زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی آنجا کم گشته دفعةً فرو آید و از تحریک
فرو آمدن آن ریاح متموج در حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرو آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم

این است و یا آنکه بعضی اجزاء آن ابخره در ابر استحاله بهوا کردد و لهذا ابرهای خشک غلیظ باشند و یا آنکه کرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد و دفعة مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت کردد
و تموج و حرکت درآید و سبب جزر و مد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت بیک وجه این را کفته اند و آن ابخره متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر کردد و
فرود آید و باران کویند و اکر بعد تقاطر و جدا کشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد کشته فرود آید آنرا برد و تکرک نامند و اکر قریب بانفصال سردی بسیار بدان رسد و منجمد کردد و فرود
آید آنرا ثلج و برف نامند و اکر دخانیت و یبس بر آن غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم کردد و حرارت کامنه
که دران ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت درآید و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته برآید با آوازی شدید آنرا رعد نامند و اکر در آن اندک دهنیت
و کبریت است در حین شکافتن محترق کردد و از آن روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت قلت ماده مختلف میباشند در زیادتی و کمی و اکر بر آن ابخره و ادخنه
کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آنرا محترق کردانند و از آن روشنی و صدا ظاهر کردد و جرم سوخته کثیف آن
بیفتد با بخاری کرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش کرداند و احیانا هلاک سازد و آنرا در اجسام صلبه ثقیله تاثیر زیاده از آن
از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانچه اکر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بخار شد و بر بدره زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بکدازد و آن
و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اکر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار
بالا رود و بتاثیر حرارت تحریکات افلاک محترق کشته باشکال مختلفه ظاهر کردد بحسب قلت و کثرت ماده آنرا بنارک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستارهٔ دنباله دار و امثال اینها
کویند و اکر مادهٔ آن بسیار غلظت و کثرت دارد و بزودی بتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا بتمام رسد
و اکر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بر آن غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق خطهای منحنی بشکل قوس هایکی بالای دیکری بالوان مختلفه ظاهر کردد بسبب تاثیر شعاع
آفتاب را باختلاف مواد و تفاوت محاذات هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در ردیت قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران
کمی باریده باشد اول و اخر روز ظاهر میکردد و کرهٔ زمهریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما ابخره متکونه مجتمعه در جوف بین خلل و فرج آن
چون بسیار کردد و راه بدر شدن نیابد لابد بحاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمهٔ شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت درآیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد
و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه ها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اکر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات
و قریها و شهرها خراب کردد و منخسف شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل در جلد اول ذکر یافته بدمنسوبه بزحل
مجملا ادویه اغبر خاکستری رنک و یا سیاه خاردار زمخت کریه الرائحه اند که در اراضی و اماکن صلبه مجلسه جنوبیه تکون یابند آنچه از آن حار در صلاح و نیکوئی حال زحل و رجعت
و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و ازین کیفیت و خاصیت و اثر آنرا دریافت
نماید منسوبه بمشتری مجملا ادویه با دهنیت نیکو رائحه و طعم است که کل آنها سرخ یا آسمانکونی و برک آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و اینها نافع
اند کبد را و صاف میکردانند خون را و ملتحم میکردانند جراحت را منسوبه بمریخ مجملا ادویه مائله بحرارت و خشن و خاردار است و آنچه سوزاننده و منابت آن اماکن یابسه باشد
منسوبه بشمس مجملا ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین و رائحه اینها خوش و کل اینها و برک آنها سرخ خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی
قلب و روح و چشم اند منسوبه بزهره مجملا ادویه که طعم اینها شیرین و رائحه اینها خوش و کل اینها و برک آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و
ذاکیر و امراض باردهٔ رطبه غیر مفرطه را نافع اند و زیاده کنندهٔ شحم و سمن و منی منسوبه بعطارد مجملا ادویه است که برک آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای
نمناک و آبدار و در میان آب روئیند و ادویه منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویه مناسبه بعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مستدیر الاصل
باشند اورام و بثور و صلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد دنیای صغیر و لوف الحیه و اشراس و سکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها ثقب باشد
جراحات را نافع است مانند اسقیطس و تبرنکا و ملسما و اسطراطیوس و حزانیا و رعی الحمام و غافت و آنچه در آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را نافع
اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مر و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و قوالیمی و آنچه در برک آنها ثقبها و خشونت باشد حکه و جرب
و قوبا و امثال اینها را نافع است و آنچه اینها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از آنچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و کاه استدلال

و در آنها و نتایج و رب محاذات
سبب آنها از آنها مر شعاع آفتاب

نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنهٔ آنها خصوصاً بچیزی که در آنست از ملحیت و زیبقیت و کبریتیت زیراکه اشیاء خالی ازین امور نیستند و طعوم همگی از ملحیت است و روائح تمامی از کبریتیت و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هرکس را حذاقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصاً که تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یک هر یک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه بمسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت و علم و معرفت ؛

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات و طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و خشکی و خشکی بر آن غالب و بهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و اتم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	الین و اجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقه مشمومه	اشنع و اقبح و اعفص اشیاء کریه الرائحه	اطیب و املس و احلا و ادسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعوم	الذ اشیاء و گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	هر شیء تفه بی مزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و رصاصی	سفید بازردی و گندم گون و درخشان	سرخ تیره	نارنجی و درخشان براق و گفته اند رنگ آن رنگ صاحب علت است	زرد مائل بسفیدی و سمرت گندم گون و خضرت را نیز گفته اند	رنگ اغبر مرکب از سواد و زردی مانند مرد هندی و آسمانجونی	زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا مکیف بدان	هوا قریب بآب ممزوج بآن	آب و هرچه برودت و رطوبت بر آن غالب است	خاک ممزوج باب
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و منی و مغز	صفرا حاد	صفرا معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط به بلغم	بلغم و هرچه بلغمیت بر آن غالب باشد
معادن	مرتک و خبث الحدید و احجار صلبهٔ سیاه اغبر و سیاه رنگ	مرقشیثا و توتیا و کباریت و زرانیخ و حجر مرارة البقر و هر سنگ سفید و زرد	مغناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کباریت و زجاج فرعونی و زفت	مغنیسیا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج نبطی و احجار مشفه و هر سنگ سفید و [illegible]
فلزات	اسرب	رصاص قلعی و سفید روی و شبه فائق و الماس	حدید و نحاس	یواقیت و بیجاده و هر سنگ گرانبها و ذهب خالص زر	لؤلؤ و زبرجد و جزع و نحاس	فیروزه و صفر و روسی	لؤلؤ و بلور و فضه و هر سنگ سفید رخو

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
ذکورة واناث	مذکر وبعضی خنثی	مذکر	مذکر	مذکر وقطب وصاحب نوبت	مونث وسفلی	مائل بذکورة	مونث وصاحب نوبت
نهاری ولیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی وسفلی نیر	لیلی وجنوبی	نهاری	لیلی
سعادت	نحس	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بنظر ونحس	سعد اصغر	بذات مائل	سعد است بنظر وبذات
ونحوست	اکبر			است بذات		بسعادت	قابل نحوست
مقدار	قصیر یابس صاحب ثقیل	معتدل در امور مذکوره وکیفیات	طویل املس ودرشت خشن خشک	مستدیر بالمعان وتخلخل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت وکثافت با رطوبت
امکنه	جبال یابسه که در آنها چیزی نروید وچاهها	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی رملی	اراضی مستوی قاع صفصف خالی
نباتات وزروع	هر نبات وگیاه وحب بارد ویابس ضار	هر شکوفه وگل وریحان وگیاه خوشبو طیب نافع	خردل وکراث وسیر وپیاز وترب وسداب وجرجیر وحرمل وبادنجان وهر چیز تند تیز اندک آن نافع وکثیر آن مضر	نیشکر وشیرخشت وترنجبین وشکر وهر چیز لطیف شیرین نافع	هر حب وتخم چرب روغندار وروغنها وشیرینیها وهر گیاه نافع ارجمند با خار رنگین وپنبه	بقول وسبزیها باقسام	حب وخلفا بردی وقطن وکتان وهر چه بر بالا سپید وتخم باشد مانند خیار وخیارزه وخربزه وهندوانه وکدو وپلول وغیرها
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط وبن ومازو وهلیله وبلیله وزیتون وفلفل وخروع وهر درخت کریه الطعم بدبو درختی که پوست ثمر آن ضخیم ودرشت وصلب باشد مانند جوز ولوز ونارجیل وفوفل وپسته وفندق	هر درخت چرب شیرین مانند انجیر وزردآلو وشفتالو وآلو وآلوبالو وکنار وآن شیر پاک زهره است ورد وگه	هر درخت تلخ تیز حاد خارناک که ثمر آن یا تخم آن حریف با حموضت باشد مانند اراک وکبر وبلادر وهر ثمری که با لبن نوعی باشد که زبان را بگزد وعوسج ونیشه	هر درخت بلند که ثمر آنرا بخورند وچرب باشد مانند نارجیل وچلغوزه وبادام وهر چه ثمر خشک آنرا نیز استعمال نمایند مانند نخل وفوفل واشجار مذکوره	هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو وساج وتفاح وسفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو ودیودار وصندل وعود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین وبادام شیرین
اثمار وحبوب	فلفل وبلوط وزیتون ومرو وزغرور ورمان حامض وکتان وعدس واهلیلج وعفص وانچه بدینها ماند	رمان حلو المسی وتفاح وذرة وحمص وسمسم	لوز مر وحبة الخضراء	اترج وتین وعنب وتمر وبطیخ وحنطه وسلت وشعیر وحلبه	تین وتمر وعنب وشعیر وحلبه	باقلی ولوبیا وماش وکردیا وکزبره	شعیر ودخن وقثاء وخیار وهندوانه وکدو وثمر هر درختی که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ وهر چه زیر زمین خانه سازد وباشد مانند موش ویربوع ومار وعقرب وخنفسا وهوام وحشرات وبراغیث وکاو ونر وسمور وگربه وسنجاب	مردم وبهایم اهلی وصاحب ظلف وخف مانند گاو وگوسفند وشتر وهر حیوان خوش رنگ چالاک وگوشت وهر حیوان معلم شکاری مانند سگ ویوز وجوارح طیور	شیر وپلنگ وگرگ وکفتار وخنزیر بری وسگ دیوانه ومار گزنده وهر سبع خبیث ومار وافعی	غنم ونعجه وکبش وخیل وتمساح وغراب الابقع	هر حیوان صاحب سم سفید وزرد وحشی	سگان شکاری وشتر وروباه وخرگوش وهر حیوان کوچک خشکی وآبی	بقر وابل وشاة وهر حیوان مانوس

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طیور	طیور آبی و طیور اهلی و غراب و خطاف و نسور	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حبوب و دانه باشد و سیاه نباشد و کبوتر و دراج و خروس و کبک و طاوس	جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طائر سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قمری و باسی و روشین و یمام و ساق حر	فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی	ببغا و هر مرغی که حکایت و تقلید انسان نماید در گفتار مانند سارک و طوطی و هر مرغ ابلق دو رنگ که پر آن منقش باشد	بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچکی و وطواط و صرد و سمام و شقراق
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمن و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال و اتیاق و استخوان و اسافل	کبد و معده و امعا	سافلون و مراره و کلیتان	سر و سینه و دل و شش	رحم و مذاکیر	زبان و چشم	عنق و دست
آلات حس	اعضاء اردیه و مصارین و بول و براز سمع و گوش راست را نیز گفته اند	و اعضای غذا و حلق و فخذین حس لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	و مثانه و آلات بول شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	و پهلو و دهان و دندانها بصر و چشم راست را نیز گفته اند	و آلات مباضعه آلات استنشاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	و گوش و بینی ذوق و لسان را نیز گفته اند	و پا چشم و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای باطنی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده حاره صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادرار طمث و بواسیر و علل رحم	امراض صفراوی و دمویه غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرطه	امراض بارده یابسه نه بافراط	امراض بارده رطبه بلغمیه

ادویهٔ منسوبه بزحل

الف	اس اسرب	آبنوس	ابهل اذان الفار	ابوقابس	ابرون نوع من الحمائم	اثل	اجاص اذخر	اراک	اسعد العدس
افلیس	اقاقیا	امروسیاه	اسوخ	امغیلان	انبرباریس	ایذا اریذا	الباء	برودی	پرسیاوشان
برطانیقی	بستیاج السفائج	بقس	بقم	بقله حامضه	بقله یهودیه	بلح	بلوط	بلبلج	بنج
بنوته که ورق الطیر و ورق الغنم مینامند	نبط فلن	بولاموینون	بهی	بیسم	التاء	تمرهندی	الثاء	ثمام	ثیل
الجیم	جارالنهر	جنار	جلبان	جوزالعبهر جوز ماثل	جوشیصا	جیدار	الحاء	حسک	حشیشة الزجاج

حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب	حماض	حضیض که بقله حامضه است	حمام	حناء	حي العالم	الخاء	خانق النمر سیاه خربق است
خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	حمیان که افطی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران	الدال	دبق	دخن	وردار
دروفیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزای	زبیب الجبل	زعرور
زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	ساداوران	سامان که حصیر	سدد	سرو سرخس	سد	سفرجل	سقولوقندریون
سک سلق سماق	سماق الدباغین	سندرطیس سنا مکی	سوسن	الشین	شاهصینی	شاهسفرم	شاه بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضیره که جوز البر است	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرفاء	طراثیث	طلع	طلح که مورد است	الظاء	ظفر القط	العین	عدس
عدبه	عصی الراعی	عفص	عنب الثعلب علیق	عنب الذب	الغین	غبیراء	غرب	غوشنه	الفاء	فاغره	فطر
فقح پنجنکشت	فوفل	القاف	قراسیا کرفس	قرط	قرقمان	قصب قطف	قطلب	قطن	قثاء	قب	الکاف
کافور کبر	کرم	کزبره	کشت برکشت	کفری	کماة	کوزنل	اللام	لبلاب	لحیة التیس	لسان الحمل	لخطس
لیمو سیا جوبیا	لیف	لیف البحر	لمو	المیم	ماميثا	ماش	مرطوس	مرمار الراعی	مشط الغول	مقل مکی	النون
نوارس	نیل	نیلج نیلم	الهاء	هرطمان	هفت پهلوی ذو سبعه اضلاع	هلیلج	الیاء	یبروج	ینمه		
وهرچه بارد ویابس است منسوب بزحل است						ادویه منسوبه بمشتری					
الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس	اسطیطس	اسلیخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک
اومالی	اندرمان	انتلیس	انغرا	انف العجل	اندرومارون	ایماراطاء	الباء	بابونج	باذرنجبویه	بادآورد بنوکا	برنجاسف
برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بسر	بشنین	بطم	بطیخ	بقنوقرن	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلبکی
بنک جمیرا	بوالاموثیون	بهار	التاء	تانبول	ترمس	ترنجبین	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم
جزر	جنجل	جوزجندم	الحاء	حب السمنه	حربث	خرنیل	حلبه که فاقتا و عیون نیز نامند	حلفا	حمص حنطه	جوز که جوز السرو گویند	الخاء
خصی الثعلب	خنثیا که براق نیز گویند	خیار شنبر	الدال	دارشیشعان	دستنبویه	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب القط	ذنب الخروف	الراء
راوند	ریل	رجل الغراب ریباس	الزای	زبیب زرشک	زفت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	سلق	سلماتیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهتره	شجرة ابی مالک	شطبه	ششتریت	شقاقل	شلجم	شل	سلجم احمر که لوعی القبان است
الصاد	صاصلی صعتر	صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیلافیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیه

عيون البقر	العين	غار	الفاء	فستق	قصه قوت الصبع	القاف	قاتانيقى	قاقلى	قاوند	قرصعنه	قصب السكر قرنفل بستانى و دهن آن كثير
قطن	قرط	قلقل	قثاء	قند	قسط قنطوريون	قوطوليدون	قوطوما	الكاف	كاكنج	كاوى	
كرنب	كراث	كرسنه	كردان	كسموقا	كشوث	كشمش	كف الصبع كف الصبع نابت	كف آدم	كف النهر	كفرى	كلنه كمادريوس
اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبيا	الميم	محلف	مخلصه	مرجان مر	مرماحوز	مرنار الراعي	مغاث
مين	النون	نارجيل	نارمشك	نسرين	نقل نينا	نوارس	الواو	ورد	الهاء	هاسيمونا	هليون
الياء	ياسمين	**ادويه منسوبه بمريخ**				الالف	آطريلال	ابو قانس	اوزيون	ارمالك	اريدبريد
ارمنين	آزاد درخت	اسليخ	اشق	اشترغار	اشخيص	اسود	اشنان	افيثمون	افينوس	اقحوان	اكليل الجبل
انجدان	انجر	انيسون	اناغالس	انزروت	انوناكه دوعى ارخس الحمار	الباء	بادآورد بلوماين	بخوراكراد	برنك	بشيمه	بصل
بقثوفرتن	بقلة البراري	بلخيه	بلادرين	بوزيدان	بوبنيون	بيش	بيش موش بيشا	التاء	تربد	الثاء	ثافيا
ثوم	الجيم	جاوشير	جدوار	جبلهنك	جمجم	جنطيانا	جوزبوا	جوزالكوثل	الحاء	حاشا	حاشيس
حب النيل	حب الزلم	حرمل	حرف	حرمله	حلتيت	حماما	حنظل	الخاء	خانق الكلاب	خاماسرقى	خردل
خربقان	خصى الكلب	خولنجان	خيربوا	خيري	الدال	دارفلفل	دبيداريا	درونج	دروبطارس	دفلى	دند
دوقس	ديودار	الذال	داقنى ديداس	ذنب العقرب	الراى	رازيانج	رعى الابل	رتم	رعى الحمير	ريحان الكافور	الزا
زبيب الجبل	زعفران	زنجبيل	زنجبيل الكلاب	زوفاى يابس	زوفى	زوان	السين	سادج	سداب	سرخس	سطرونيون
سطاخيس	سعد	سعوط	سقمونيا	سكبينج	سليخه	سنكسبويه	سولان	سيسنبر	الشين	شبرم	شربين
شقايق	شل	شونيز	شيطرج	شيبه	الصاد	صرميه	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراغيون	يفلن	طريقوليون	الظاء	ظفره	العين	عاقرقرحا	عشق	عرضيثا عليق	عفص	عوسج	عينون
الغين	غار	غاليس	الفاء	فاشر	فاشرشين	فجل	فربيون	فرنجمشك	فستغ	فلفل	فلفل موية
فلفل الماء	فلفل سودان	فوء	فودنج	القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قنبيل	قلب	قلقونيا
قلى	قنطوريون	قيصوم	الكاف	كاشم رومى	كبر	كبيكج	كتم	كراث	كرويا	كف الضبع	كف الهر
كمون	كندش	كندرى	اللام	لاعيه	لامى	لبن سودان	لخنيس	لسان الابل	الميم	ماهودانه	ماهى زهره

ماذريون

ماذریون	سثنان	مرزنجوش	مراسم	مرماحوز	مرّیخ	میعه	النوّن	نانخواه	نمام	الواو	وج
وخشیزک	ولب	الطاء	ہلک	ہیوفاریقون	الیاء	یتوعات	منسوبات نیر اعظم وکوکب معظم شمس صاحب الضیاء				
عالم	الف	ابراز	اقیح اذخر	ارقیطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع صفر	افنیقطس	اکلیل الجبل	البنج
انجره	انتله	ایرسا	الباء	باورنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفائج	بطم	بقلة الاوجاع
بلبوس	بلوط الارض	بل	پنجنکشت	بہمن	التّاء	تودری	الجیم	جنجات	جعده	جفت آفرید	جل نسرین
جوزبوا	جوز القی	جوز الجنس	جوز الشرک	جوز الارقم	جوشیصا	الحاء	حب الکلی	حب السمنه	حب المنسم	حرشف	حراة
حل	حلبه	حلبیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	دارشیشعان	دازی
دمادم	دوایا اغریا	الذال	ذنب الخروف	الرّای	راسن	راوند	الزّاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران
زہره یعنی مراره	السین	سداب بستانی	سفادکیس	سقیدلیون	سناء	سنبل	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیسارون	الشین
شبت	شنبلید	الصاد	صامریوما	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عبثیران
عروق الصفر	عود	الغین	غاز وغاریقون	الفاء	فقایل الرہبان	فراسیون	فستق	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قرة العین
قرطم	قصب الزریره	قنه وقیقہر	الکاف	کبابه	کمادریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب مرابینه	مستعجله
النوّن	نارنج	نعنع	الواو	ورس	الہاء	ہرنوه	ہرمه	ہشت دہان	ہیوفاریقون	الیاء	یاسمین
منسوبات زہره		انجیر	بیدانجیر بصل الزیر	خصیة الثعلب	سوسن سفید	نرکس	نیلوفر	ورد ابیض	منسوبات عطارد		
اسقطے	بابونه	جوز	حشیشة الزجاج	حندقوقی	دبق	عرعر	منسوبات نیر اعظم صغر قمر			الالف	حلاموده
اسفاناخ	امیدون	الباء	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ زقی	بنفسج	بوش وربہیدی	التاء	تفاح
الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الرّاء	رمان	الطاء	طحلب	العین
عدس الماء	الفاء	فاوانیا	فطرکرات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النوّن	نیلوفر	الہاء

فصل چهاردهم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس سرهما و مؤلف بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علویخان بو الد الیشان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و والد او شان استاد الاطباء و اسوة الحکماء میرزا محمد مسیح و والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی
اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسائط با طبای خوز و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حرانیان ببقراط حکیم و از او باسقلینوس و از او بحضرت سلیمان بن داود و بنعم علی
نبینا و آله و علیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی
اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را لیس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون
الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **باب اول** در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف**
مع الالف ۞ **ابار** بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله **ماهیت** آن رصاص اسود محرق است بیونانی امولیقون نامند و گویند الیقون
اسم رومی آبار است و بهندی بنگ بالفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین سیسه و مرداسنج نیز ازسوخته رصاص اسود حاصل میشود و شیخ الرئیس
در مفردات قانون فرموده الآبار و الآنک هما الرصاص الاسود و بالجمله **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع آن** مجفف
و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم
و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده
اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این حقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق
و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابانس یونانی است و بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور است
و برومی اکسینس و بیونانی سیفافیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند گردکان و از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور و زرد رنگ
مائل بسرخی و با حلاوت تلخی و عفوصت بسیار و در اوائل میزان میرسد و از درخت فرو دمی آورند و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و عرعر بعضی از آن و خزان نمیکند و تخم آن مانند
تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد مدتی در آب می اندازند رنگین سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت
کا بعینه شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر میباشد و کا به چون در بساتین و غیر کوهستان
نیز میروید درخت آن پهن و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و در آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنگین تر از هندی
و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جا بجا رگهای رمل و سنگریزه ها برمی آید و قسم نیز شبیه بآبنوس کم رنگ با ندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت
آن بسیار عظیم می شود بحدیکه تخته آن تا بدو ذراع دست عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر
و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو میرود خصوص دو قسم اول و طعمه چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده
و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازه آنرا رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مستعمل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی بعد
از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائیده آن اندک مائل بزرد رنگ
بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار و جزایر های ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا سکوا
خوانند و وصف درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن الواح نوع دیگر نیز میشود لطیف تر از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و
آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دستهای کارد سازند و کمان گران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی با وصافی که ذکر یافت نیز
و بعضی اهل گویند از جوف درخت که بهندی آنرا تیندو نامند نیز برمی آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ ساج هندی
و ثمر آن بقدر لیموی زرد رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن
جبال راج محل و بیربهوم و مونگیر و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیرباد ات و غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض کمی

آبار

آبنوس

بلند

باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اول سیوم و خشک
در آخر دوم **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست **امراض الراس** چون آبنوس
چون آبنوس را با آب برگ بارتنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد **العین** اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت
بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان سفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض
عین **القروح و الجروح و نزف الدم** ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التیام آنست بقوت قبض و نشفی که دارد **حرق النار**
چون بر عضوی که سوخته باشد روغن گل یا سفیدی تخم مرغ بمالند و بر آن آنرا بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیفتر و جهت قروح مزمنه و جرب و در
جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است **الخنازیر** طلاء مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیة اطفای خون جاری میکند
و تنها جهت تخفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح
آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آن که تخم آنرا در نموده باشند با آب
جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع **ابیل** مترجم کتاب ابو ریحان گوید این اسم مسموع نیست و بر حرف دویم آن وثوقی نی و آن گیاهی است
که بحد قوقا ماند و به نبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن به تخم کرز ماند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بحجم شبیه
بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن**
مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار شربت آن تا دو درهم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد فاقل است و در اختیارات
بنظر نیامده **آجر** بمد همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده بعربی لبن بکسر لام و سکون بای موحده و نون و بر وزن کتف و ابل نیز آمده و از لغات مثلثه است و بفارسی خشت
و بهندی اینته نامند **ماهیت آن** بدانکه دو قسم میباشد یک قسم سفید است که در کوره آهک پزی میپزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دوم آجر
سرخ است و آنرا در کوره آجرپزی بدین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده مابین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن
گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب و سرگین که مابین آجرها است سوخته شود و همه خشتها پخته گردد پس میگذارند تا سرد شود و برداشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته
یکسان آن است و در بعضی کوره قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه غشته باشد با فضلات بعمل می آید
و نیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه و بنفش از همه کورها بر می آید و در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف
آن میماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع آن امراض الراس** چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر
شود و در آب و یا شراب اندازند آنقدار که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را به بخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد
کهنه بیعدیل است و مجرب و ضماد آن با نمک و سرکه جهت خنازیر نافع **الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء و البواسیر و غیرها** چون خشت پخته آب ندیده درست
یا قطعه از آن را خصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده در نمدی و یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضویکه وجع بارد حدوثا از سردی
و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب
غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس
بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی و بارد ریحی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن است خصوص که روغن گل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند
و گرد آنرا بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل بمالند و آنرا بر آن بپاشند و در آفتاب بنشینند وجع و ورم آنرا زائل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون
آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند و یکشب بگذارند و صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافعست و اما دهن آجر که آنرا دهن المبارک و دهن الفلاسفه
نیز نامند بنهایت گرم است **افعال و خواص آن** سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامیدن آن برای صرع و فالج
و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان و با شراب

آابیل

اآجر

زوفی جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه واکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و مالیدن آن بر دندان کشنده کرم و مسکن الم آنست و آشامیدن آن جهت
کشتن کرم معده و امعاء و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سائر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت
عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن دم بواسیر و اسقاط دائه آن و رفع کرمهای مقعد و فرزجه آن جهت گشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده
و مشیمه سریع الاثر و طلا و آشامیدن آن جهت سموم بارده و گزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال
مضر معده مصلح آن سرکه و مضر گرده مصلح آن کثیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اچین** بفتح همزه و کسر جیم
فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن درختی است عظیم برگ آن اندک عرض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو
و برگهای آن سفید و پنج عدد و طرف پایین اندرون برگها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند
پس برگ برمی آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر
اسهال زیاده نماید و گرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون
و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است بیونانی مروش و بهندی چوهه کنی نامند **ماهیت** آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آن را
قریب بحشیشی که زیران شیشه میگذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش مینماید یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد
و دیگر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچکتر از آن و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بطعم و آنچه
قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن شبیه بتخم کشنیز و خطاطیف آن را میچرند **طبیعت** آن حار حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب باب باشد و آنچه جالینوس
ذکر کرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و در آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه مجففه است **افعال و خواص** آن مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت
افسنتین است و این بعید است و غیر متوقع از آن **اعضاء الراس** شربت آن جهت دفع صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع است **الجروح و القروح**
آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار و پیکان را بر آورد و تنقیه قروح و الزاق جراحات نماید و صاحب مالا یسع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی و بری بستانی آن را
بیونانی طلب سینی نامند منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بخیری است که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش
کوچک مدور و گیاه آن بی ساق و گل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست مالند بوی خیار از آن آید **طبیعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه
در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیلی **افعال و خواص** آن امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت
تحلیل اورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است
الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا و حمره و جمره نافع و بری آن سه قسم است **قسم اول** شاخهای آن باریک و بلند از زمین و شاخهای
بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سرخ رنگ و مجوف و برگهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و وسط پشت برگهای محدب و اطراف برگها تند و زوج
زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش
میکنند این را باسقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون **طبیعت** آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم
افعال و خواص آن صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغیه و صداع را نافع و مقوی معده محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید امراض الراس ضماد آن خصوصا
با سرکه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلاء بیخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برگ آن
با آرد جو جهت تلیین ورم حار چشم و بتنهائی جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شربت آن با شراب
جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن مانند اشنان قروح و تورم جراحات است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال قسم
دوم آن شاخهای آن پهن بر روی زمین و برگ آن مائل بسبزی و شبیه برگ بستانی آن و از آن ریزه تر و با اندک حرافت و بی گل و صاحب تحفه نوشته که گویند بی گل نیست
و لیکن بسبب ریزگی و اتصال آن بشاخها چندان مرئی نمیگردد و منبت این اکثر ریگزارها است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته افعال

و خواص آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جاذب خار و پیکان و ضماد عصارهٔ تازهٔ آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران و مأیوسین
و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف‌تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان است و قسم سوم آن برگ آن مائل بهندوبره و با زغب سفید
و خارهای باریک سفید زغب دار و با نتوع که چون قطع نمایند از آن نتوع برآید و مفروش بر روی زمین و صلبت آن انچه دور از آب باشد با حدت بود و برگ آنرا چون بر جلد نازک خصوصاً
رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و با قوت سمیت و زبون‌ترین و ردی‌ترین اقسام آن است افعال و خواص آن مقی قوی و مسهل و زیاده آن
کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نیم آنرا جوشانیده آب آنرا با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمها معده را دفع نماید و دیگر مسکون نشود و شیخ داود انطاکی
این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که این که شنید در معنی سفر ما بد که اقسام از آن الفار غیر مرزنجوش است و از سائر کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد که مرزنجوش متصف
بصفات دیگر و از جمله ریاحین و باعطریت است و برگ آن شبیه بگوش موش نیست و گل آن سفید مائل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان شفاف میباشد و انطاکی نوشته که
آنرا اصناف بسیار می‌باشد و برگ بعضی از آن نازک محدب و گل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع هر دو تر در دوم و بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین نوعی
یعنی شیر سفید حاد و اکال از آن تراوش مینماید و آن غیر مغثی است و این در مصر بسیار است و بعضی از آن حبشی است که گل آن با غصان آن چسپیده میباشد و این گرم و خشک در
دوم و عصارهٔ آن مهیج جماع است ثمر بخا و شیر با صنفی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب و غثیان و مسقط دیدان است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد مصلح آن مربخ
است مقدار شربت آن یک مثقال است و صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حاد الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینمایند و بهترین آن آنست که گلها
لاجوردی میباشد و محرر کتاب انچه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم میباشد هر دو پر شعبه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گره دارد با رطوبت که چون بفشارند از آن
اندک رطوبت لعابی لزجی برمی‌آید و برگ آن بر سر گرههای آن و گل آن نیز پیوسته به بیخ برگ آن ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یکقسم آن که بکنار دیوارها و زمینهای نمناک
میروید برگ آن از کثر عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آنرا اهل هند و بنگاله پخته مانند سبزیهای دیگر میخورند جهت فساد منی و جریان آن و امراض گرده و مثانه
و بدستور گرههای بند آنرا نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند جهت تقویت باه مفید میدانند و قسم دیگر که برگها آنها میروید برگ آن
اندک باریک بلند و هر دو فی الجمله شبیه بگوش موش و این غیر ماکول است طبیعت آن را سرد و تر میدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید
و بدستور ضماد برگ سائیدهٔ آن **آذربو** بمد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو و لغت یونانی است و آذربویه بیای دوم یا و در آخر نیز آمده ماهیت
آن بغدادی گفته اصل عرطنیثا است و در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند کره رسته
و گیاه آن خاردار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه زرد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن زرد است و منبت
آن کشت زارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوبه صباغان و آن غیر چوبهٔ گازران است و قسمی از بخور مریم بود و در بردن چرک ابریشمینه و جامه مانند صابون است
و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خاری است و گل زرد دارد و آن بیخ را فلار و بلار و قلار و کلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فعیلاسوس و سطرسوس
نیز خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مریم نوعی از آن است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال و خواص و منافع آن جالی و معطس و مفتح
و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل بقوت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام
و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد امراض الراس سعوط آن جهت شده مصفات مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل را نافع است اعضاء النفس
والصدر را شامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبتی مفید اعضاء النفض حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید
و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب بازی گفته فواق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوی آنرا بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد و شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده
که حبلی آنرا چون زن آبستن مساس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد الظهر و آلات المفاصل ضماد آن بسرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده
در حقنه صاحب عرق النسا را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک نافع الجراحات ذرور آن تنهائی و با ادویه مناسبه
جراحات خبیثه را نافع الزینة ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید السموم تمامی سموم را نافع است خصوصاً سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند
مقدار شربت آن تا یک مثقال و سه مثقال آن کشنده بخناق و غثیان قوی و سقوط قوت علاج جلاهنگ و کندش خورده است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل

آن ودرفع سم بودن آن تخم اترج وزراوند طویل وفودنج است وصاحب اختیارات بدل آن لبن التین دو دانک آن وبا آورده وزن آن گفته **آذریون** بروزن آذر لوات بزیادتی نون وبجای بای موحده یاء مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست است وآذریون بمعنی آتش گون است وگویند که عرب آنرا حنوه نامند وشعرای عرب آنرا تشبیه بعین محبوب کنند و برخی گویند آنرا بیتایند وشکوفه آن درمیان شکوفها بغایت مشهور است وبعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است وبعضی آنرا دکرده اند که نه چنین است وبهندی سورج مکهی نامند **ماهیت آن** گیاهیست بقدر ذرعی بری وبستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ جرجیل با اندک زغبی گویا بران غباری نشسته ونرم بی شرفه وگلهای آن زرد طلائی وبزرگ وبهن و درخشنده و دروسط آن گلها برگهای ریزه سیاه مائل بسرخی وتند بوی وخوش منظر وهمیشه رو بآفتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت مینماید وشب پژمرده میگردد وبوی بری آن قویتر از بستانی است **طبیعت آن** گرم وخشک است در اول سوم وبعضی در دوم گفته وگرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن **افعال وخواص ومنافع آن** محلل وجالی وبا قوت تریاقیت ومفتح سدد دماغی وکبدی ومنقی دماغ جهت ام الصبیان وامراض بارده دماغی وعصاب ودرد دندان وتقویت معده وجگر ووجع فؤاد وتقویت باه واوردن نعوظ وجهت بواسیر وجراحت ریه ویرقان واستسقا وادرار بول وحیض وفضلاة واسقاط جنین وتفتیت حصاة ورفع قولنج ودفع سموم نافع است **امراض الفم والقلب والمعدة والمفاصل وغیرها** مضمضه بآب پخت آن جهت درد دندان بارد وشرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج ومورث ثوران غضب درمحرور المزاج وچهار درم از آب برگ آن با آب گرم سقی قوی وضماد آن جهت درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وخنازیر وبر کمر جهت تقویت باه ونعوظ مفید وحمول بیخ آن مسقط جنین ومعین بر حمل عاقر وشرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین ورفع احتباس حیض موثر مقدار شربت از آب گل وبرگ بیخ آن تا چهار مثقال واز جرم آن یک مثقال بدل آن یک ونیم وزن آن سلیخه وربع وزن آن زعفران است مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین ومضر سپرز مطلقا وسپرز محرور المزاج راخصوصا ومصلح آن فانید وعسل وسکنجبین واز خواص آن آنست که مگس بر گل آن نمی نشیند واز دود آن موش وجلپاسه میگریزد **آرد قوله** بمد الف وسکون را ودال مهملتین وضم تای مثنات فوقانیه وسکون واو وفتح لام وها **ماهیت آن** صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاچی که از آرد میپزند وبیشتر مردم درویش و فرومایه میخورند وبعربی آنرا اصحنات نامند بدانکه صحنات غیر این است چنانچه انشاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد **آرغیس** بمد الف وسکون را مهمله وکسر غین معجمه وسکون یای مثنات تحتانیه وسین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق ومصر عود الریح وبفارسی پوست بیخ زرد شده نامند **ماهیت آن** پوست بیخ انبر بار یس که بفارسی زرشک نامند **طبیعت آن** گرم در اول وخشک در دوم **افعال وخواص آن** با قوت بارده وقابضه ومانع تعفن خلاط ومفتح وبا قوت رادعه وقلاع واسترخاء لثه وضعف باصره را نافع ومجفف قروح است **امراض العین** قطور غلیسانیده آن وبدستور جوشانیده آن در گلاب جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم ورفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید واکثر از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید واهل مصر بدل مامیران در امراض عین مستعمل دارند واکتحال آن مقوی باصره وعصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض هندی است **الفم** مضمضه بآب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه ابن دندان ودرد دندان وتقویت لثه مفید **اعضاء الغذاء والامعاء** آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره وجرم آن با شراب جهت درد جگر بی تب با آب سرد با تب وحقنه بطبیخ آن منقی جرک وقرحه امعاء وطبیخ آن جهت دفع کرم جگر وسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال واز طبیخ آن تا سی درم بدل آن مامیران چینی وحضض هندی است در امراض عین وبعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سعرفه مصلح آن عسل است وعصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است وشیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آنرا سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند وبا لطوخ بر آن نمایند اسقاط جنین کند وجهت سیلان دم از اسفل نافع **آزاد درخت** با الف ممدوده وفتح زای معجمه والف ودال مهمله وخاء وتای مثناة **ماهیت آن** درختی است عظیم ثمر آن شبیه به غرور است وزرد رنگ وتلخ وخوشه دار وتخم آن مانند تخم زغرور ویکعدد وخیاره دار شش پره ودر آخر بهار میرسد ومدتی تا زمستان در درخت میماند وبرگ آن سبز املس با اندک سیاهی شرفه دار واندک طولانی وتلخ وخزان میکند وبعربی شجرة الحره وبضیا حریطه بتشدید را مهمله وبلغت تنکابن جبلی وارداد وبیزرو باترس وبلغت جرجان زهر زمین واهل مازندران سیستان واهل هند بکاین نامند وبعضی مردم را ظن آنست که درخت آنرا بهندی نیب گویند واین محض توهم است زیرا که نیب که نیم نیز گویند در غیر هند دیده نشده وآزاد درخت در جمیع ممالک ایران وروم وهند بسیار است وشیرازیان آنرا توس نامند وگل آن سرخ بنفش رنگ بنهایت خوشبو است ونیز گفته اند که غیر بکاین است **طبیعت** گل آن در اول سوم گرم است ودر آخر اول خشک وبعضی در دوم خشک وبرگ آنرا قریب بدان گفته اند **افعال وخواص ومنافع آن** مفتح ومحلل ومدر با تریاقیت **اعضاء الرأس**

والاذن

والاذن کل آن مفتح سدهای دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوئیدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشانی و صدغین و چون
آب برگ آنرا استنشاق نمایند صداع بارد رطب و گرفتگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ آن و یا برگ آن تنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متقیحه و قطور
آب برگ تازهٔ آن در گوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است اعضاء النفض ضماد برگ آن بر رحم و معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف
قاتل دیدان و شرب عصارهٔ آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن افشرهٔ برگ آن مفتت حصاة و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق النساء و ورم حار
انثیین و مفتح سده و رافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است تنهائی و یا با عسل و یا با سکنجبین و با این هر دو بهتر از اینکه مقوی فعل اند و آشامیدن آب برگ
تازهٔ آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است **الجذام والبرص والخنازیر والاورام والقروح
والجروح والاوجاع** گفته اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و برای اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب
دستور الاطبا گفته که چون ثمر و برگ رسیده زرد شده بگیرند بمقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعنی هندی و من هندی دوازده من تبریزی است در خمی کرده
و سر آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آبخوری از آن بیاشامند بهترین دواهاست از برای جذام و پیسی و بخور آن تنهائی و یا با برگ پنجنگشت
که بهندی سنبهالو گویند در آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور مقرر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است **الزینة** ضماد گل آن بر سر کشندهٔ شپش است و بدستور غسول
با آب برگ مطبوخ آن کشندهٔ شپش و دراز کنندهٔ موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده و روغن گل چند روزی هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز یکروز
بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشند قروح آنرا زائل سازد و موی برویاند و مرهم آن حکه و سعفه و قروح سر را نافع و رویانندهٔ موی است
و صنعت مرهم آن در قرابادین مذکور یافت **المضار** ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غشی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوهٔ بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن
قی فرمودن و آشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود والله اعلم **آس** بمد الف
و سکون سین مهمله اسم فارسی و اسای سریانی است و ریحان نیز نامند و نیز بسریانی کولنفسا یعنی خصومت کننده با تن خود و بیونانی آس بستانی را مرسانیا و بری را قطس
و برومی مرسین و بحبشی ازدرا و بهندی ادهیره گویند و حب الاس را بجام و قطوس و عماد و نبک اس را مطربطایی بمهمله خوانند و گویند قطس نیز نبک اس است **ماهیت آن**
بدانکه آن بستانی و بری میباشد و درخت بری آن مانند درخت انار است و برگ آن سبز و ضخیم تر و در طول کمتر از آن و خزان نمیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت
بسیار و گل آن سفید رنگ و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن
سفید ریزه املس و در بعضی ثمر ماشه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده میباشد بحسب بزرگی و کوچکی آن **طبیعت آن** گفته اند مرکب القوی و جزو بارد و دران غالب
و جزو حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض برودت آن کمتر یا بدرجهٔ اول و یبوست آن در دوم و برگ گل ثمر و جرم و تخم و بیخ آن بنسبت با یکدیگر در مراتب
برودت و یبوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برگ آن بر برودت آن غالب است و باقی اجزای آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی است و در طعم آن عفوصت
و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع است جهت سرفهٔ گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است **افعال و خواص و منافع آن** بسبب
عطریت رائحه ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه و متانت و اضائت و انارت و تقویت روح است و با اسباب مذکوره و بالخاصیه مقوی قلب و دافع
خفقان و صداع و دوار و سدد و دوی و درد گوش و قروح و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و استرخاء زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جروح و قروح و مجموع نزف الدم
و نفث الدم و آمدن خون از هر عضوی که باشد شربا و ضمادا و لطوخا و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصاة و حابس
و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم است خصوصا رتیلا و عقرب **اعضاء الراس** ضماد برگ تازهٔ آن تنهائی
و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای جلای خزاز و تخفیف قروح و با اندکی اقاقیا و رامک و آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و قطع پوست سر
و همچنین طلا و لطوخ آن با مایعی موافق و چون در آب آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقهٔ کتانی را بدان تر کرده بر معده بپیچند از صداع حادث بمشارکت
معده بسبب غلبهٔ مرهٔ صفرا را نافع و ضماد پختهٔ ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی شدید و رافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زردهٔ تخم مرغ دوار و سدر
عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ آن با صندل سرخ سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و آشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن

از شرب شراب مانع خمار و بوئیدن برگ تازهٔ آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن آن ورم
سر و سبات حادث از ابخرهٔ متصاعده در تب و غیر تب را نافع بجهت قوت برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخره جدیده را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن آن
تبهای جهت دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده در تبهای چندروز در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی و اسهال یا یارجات و بعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع و قطور آن در گوش
قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین ورم و برآمدگی آن که مجوز نامند و رمادان از اجزای ادویه ظفره و سلاق و دمعه است و قیراطی از توتیا و بدل آنست الاذن قطور آب برگ آن در گوش
جهت تسکین وجع و تقویت آن و در آمدن چرک و قروح آن نافع الفم مضمضه بآب طبیخ آن مسکن اوجاع حارهٔ اسنان و استرخاء لثه و زبان و قلاع فم و همچنین آشامیدن آب برگ و شراب
ثمر آن اعضاء النفس والصدر بوئیدن آن مقوی قلب و دافع خفقان و طلا کردن بآب آن و خوردن ثمر رسیدهٔ آن و همچنین شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع
ریه مفید اعضاء الغذاء شرب ثمر آن مقوی معده است خصوصاً رب و سویق آن با بعضی ادویهٔ قابضه و گاه است که بسبب شدت قبض او را سنماید شرط طبیخ آن قاطع اسهال
مستطاوله است و تخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برگ آنرا با روغن کنجد بنوشند
مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و ذرب و قی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط و انه بواسیر
و رفع باد و دفع هوام نافع اعضاء النفض خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحهٔ مثانه و درد حیض و سیلان رطوبات آنرا مفید و عصاره ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن
سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعد و رحم و سیلان آنرا مفید و چون آنرا بکوبند و آب آنرا بر مقعد که برآمده باشد بمالند
بجای خود در ود و دیگر بر نیاید الاورام والبثور ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و حمره و نمله و شری و بثور و قروح و داحس و قروحیکه در کف دست و پا باشد و حرق النار
و همچنین بروغن و مرهمهائی که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برگ آن در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن بر داحس
و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد ثمر نجیهٔ آن با شراب زائل کننده قروحی است که در کعب قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبله آن است و بدستور ضماد برگ آن بار
و همچنین خاکستر آن با موم و روغن الات المفاصل ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخاء مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع باشته یا نافع و ضماد
آب برگ آن با عفص سبز و عدس و کلسخ و اقاقیا بر اعضا و اعصابیکه وهن و سستی بآنها عارض شده باشد و پیران را بنهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با منعات
هندی که آنرا میدهٔ لکری نامند با زردهٔ تخم مرغ و روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و بیخته با زیرهٔ کرمانی
نیز نرم کوبیده و بیخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته و برکرباس آب ندیده مالیده گرم کرده برکمر بچسپانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آنرا زائل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین
وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آنست و همچنین شستن بهق بآن باعث جلاء آنست و ذرور برگ خشک آن جهت سحج باشته یا و اعضاء شکسته مفید الزینة
طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن و روغن آن و عصارهٔ آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن بآب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانهٔ آن و ضماد
سائیده دانهٔ آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبه مرخیه از جلد و طبیخ دانهٔ آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج
ران خصوصاً سوختهٔ آن و خاکستر آن زائل کنندهٔ کلف و نمش است و چون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بپزند بر سر بمالند بثور ابریهٔ آنرا زائل گرداند و چون بکوبند و آب با قلا بسرشند
و بر کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصاً با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصارهٔ آن تا سه وقیه
بدل آن در حبس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و در اورام حضض گویند بدل آن مطلقاً برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث تجوال
مصلح آن سوسن و گل بنفشه تربت و گویند مسواک نمودن بچوب ثمر آن بهیج جذام است و درساق درخت آن که بهی بهم میرسد شبیه بکفدست که آنرا بنک الآس نامند و جمیع افعال قریب از
برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده و سوزانیده و با شراب نارسیده بخته اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه انگشتری ساخته صاحب ورد
کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیة آنرا تسکین دهد والله اعلم و اما آس بری آنرا اسمارون و اسفرم نامند و بعربی زند و ریحان القبور و بیونانی مرسینا اغریا و گویند
و مبور و اسفرم اسم فارسی آنست و در تنکابن جربا مندو و توهم کرده کسیکه گفته آن اذخر است ماهیت آن درخت آن از درخت بستانی کوچکتر و برگ آن عریضتر و زرد
و سر برگ آن تیزتر شبیه بسنان و چوب آن صلب تر و ثمر آن مستدیر و بعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد و از وسط برگ بر می آید و شاخهای بسیار از یک اصل میرویند و در
زمستان خزان نمیکند افعال و خواص آن محلل و جاذب و مقوی امراض الراس بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل

آس بری

آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ **اعضاء الغذا** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تقویت معده
و جگر و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفس** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول رطوبی مفید
و ابن تلمید جهت ضربه و سقطه که بر اعضاء واقع شود بالخاصیة مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوت آنرا مانند بادآورد میداند و بعضی مثل افسنتین دانسته اند **اسیوس** بمد
و کسر سین مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند **ماهیت آن** نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک
و نوعی بر روی سنگ مائل بزردی از مادهٔ ارضی و رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می یابد شبیه بقلی و نوشادر و سنگریزهای بزرگ و کوچک و آن سنگ را آسیوس و آن نمک را ملح
آسیوس مینامند و این قوی تر از سنگ آن است و بهترین آن سفید سبک خالص زود شکن شبیه بنوشادر است که در آن رگهای زرد و غیر غبار باشد و چون بر زبان گذارند زبان را
بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد **طبیعت** زهره آن در سوم گرم و خشک و سنگ آن در دوم **افعال و خواص آن** لذاع و معفن و آشامیدن
یکدانگ تا دو دانگ آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحه ریه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع خون و طلای آن با سرکه جهت ورم سپرز و گرده و با ضماد البطم و زفت
جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنه بالنسبه
عسرة الاندمال و بردن گوشت زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام بر آبدان عظیمه فربه باعث صغر و لاغری است بدل زهرهٔ آن حجر آن مقدار
شربت آن از یکدانگ تا نیم درم **المضار** مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است

اطریلال بمد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت
شاخ آن بچنگال غراب و گیاه آن را بعربی حشیشة الارض و خرء الشیاطین نیز نامند و بترکی غازایاغی و بهندی کاک جنگی یعنی پای زاغ و مسی نیز گویند و بعضی گویند که گیاه
عیر آنست و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند **ماهیت آن** تخم گیاهی است شبیه بشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد و تخم
تیره شبیه برازیانه است قسم از دو قواست مولف گوید این نوع در طرف اهواز میروید و تخم خلال دان گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مائل
بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و تند و با نزاکت و سکینی تازه باشد **طبیعت آن** گرم و خشک است در سوم **افعال و خواص آن** محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد
سنگ گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یکدرهم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف
قروح و زائل کننده آثار جلد و نفوخ آن در بینی بدستور شراب آن مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان یکدرهم آنرا با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه
بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر و بتابد تا عرق کند و اگر عطش غالب شود آب ننوشند و در روز اول نهایت تا روز سوم
موضع برص آبله کند و بعد دفع زرد آب از آن بالکلیه برطرف کرده و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این
سری عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه از مغز آن هر روز سه درم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکور
استعمال نمایند یقیناً رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند بتنهائی و بعضی گویند چون یکجزو و نیم از اطریلال و از پوست مار و از برگ
سداب از هر یک یکجزو کوفته و بیخته یکجزو و هر روز سه درهم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم
با عسل یا شراب بدل آن در طلیه برص گندش مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین و مضر کرده و مصلح آن کثیرا مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب و
از قبیله بربر معروف به بنی وجهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای آن مرض و خلقت سیوز میدادند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم
میکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا با جای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت

الس بمد الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت نفع آن از زهرهٔ سگ دیوانه و در شام معروف بحشیشة النجاة و حشیشة السلحفات
نیز است **ماهیت آن** نباتیست ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و رنگ آن مائل بسرخی و سیاهی
و تخم آن مائل بپهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترس کوچک تر و در طعم بحدت و تندی و تلخی ناخوش و گل آن سرخ مائل به تیرگی از زیر برگها میروید و گفته اند که گیاه
آن شبیه به شبت در ساق و برگ و بو و منابت آن زمینهای پست با سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد رنگ و در طعم آن اندک حلاوتی است **طبیعت**

دراول سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع است و مجفف باعتدال
و برودت مفرده و فادزهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است امراض الراس و الصدر سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه
را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جوششهای سر که از آن زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند طبیخ
آنرا نافض به همان تب را ساکن کرداند سم الکلب تخم آنرا چون بکوبند و در طعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فادزهر آنست و زائل کرداند سمیت آنرا جالینوس گفته
که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده بکوبند نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار درهم اوقیه عسل بدفعات بگیرند در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت
مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خیارزه آن بسیار مفید است هرچند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد
و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یک درهم تا دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک ساییده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار و مصلح آن کثیرا است و گویند چون گیاه آنرا بجمیع اجزا در پارچه بسته بر اعضای درد ناک که متاذی باشد
رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را مخصوص بدرد سر نهان دانسته و گویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آنخانه و نگاهداشتن آن صورت تعشق زنان است

ااملیلس

ااملیلس بمد الف و کسر میم و لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب ماهیت آن نباتیست شجری و در صحراهای بلاد مغرب
حوالی افریقیه بهم میرسد طول آن بقدر یک قامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد نرم و ثمر آن بقدر بار مورد و سبز و چون برسد سیاه گردد و ملس آن نرم و چوب آن
بسیار صلب و اندرون آن زرد مائل بسفیدی ملمع بسرخی و مستعمل ریشهای باریک آنست طبیعت آن مرکب القوی است و برودت و یبوست بر آن غالب افعال
و خواص آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت
کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زائل گرداند و سده ها بگشاید و یرقان را ببرد و جرم و شرب کشت نیز همین اثر دارد

در شرب کشت آب یعنی آب مطبوخ آن

ااسن النفس بمد الف و کسر نون و سین
و لام و نون و فا و سین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آنرا باشنکا طامن ماهیت آن گیاهی است ربیعی هر سال میروید شبیه بجرجیر و برگ
آن بی تشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و برگهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل میکند مانند خبازی و بی حرکت هوا حرکت مینماید
و ساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و سبنت آن مجاری آبها بود طبیعت آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست و
افعال و خواص آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زائل گرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و شیر
و حیض و عرق و مهیج باه است امراض الراس و العین و القلب و الباه و غیرها طبیخ آن در ازاله هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی
و خمار و قلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد و خلل بعقل نمیرسد و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زائل گرداند و چهار درم از تخم آن با سکنجبین یا با شیر گوسفند
مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مایوس و مفتح سده و رنگ رخساره را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه و یرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و از
عصاره و طبیخ آن تا بیست درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر گرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر
یافته و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع اابسکه بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنگ و بغایت گندیده
و بدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند و در بحر چین و هرموز بهم میرسد و بعربی آنرا ماء الجمه خوانند و چون جهت هر عضو که بشکند مقدار دو مثقال از آن را بخورند بنحوی که بدندان
نرسد عضو شکسته را درست گرداند

فصل الالف مع الباء الموحده

ابازیر

ابازیر بروزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح
و توابل و حوائج طعام و بقول اول اقرب بصواب است و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل آن است که توابل خشک و تر میباشد بخلاف ابازیر که
خشک میباشد و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و یکهایکی از پنج امر است یا نفاست طعام است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند
بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه میباشند تفه و بی رائحه پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رائحه بهم رسانده
میکند آنرا طبیعت و رغبت آورد بسوی آن و هضم میگرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگرداند رائحه آنرا طیب و گرداند
آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی غذا [illegible]

دیاغلطت

و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام لطیف را ملطف و مفتح مجاری و مجاری معده و مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس از این سبب جمیع سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود مسکر آلات غذا از آن آلتی که مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که بگردد بسبب قروح و اورام و امراض صعبه و از این سبب می باشند مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض اخر از غرضهای حمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرفه او اشبه است به بیمار از اصحاب این جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دار فلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و بشونیز و ساذج سعدی و شنبلیله و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امراه و اغذیه داخل کرده میشود پس آن حرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرار منی **ابراهیمیه ماهیت آن** آشی است مرکب باشند زیرباج که جوهر آن ادویه حاره و قدری عود باشد که در کرپاسی بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام با گلاب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند یا سرکه مصعد مقطر و قند زیاده باشد **طبیعت آن** معتدل **خاصیت آن** مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت **ابریسم** بکسر اول و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر یونانی است بروفی بعربی قز و بسریانی ستاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی ریشم بحذف همزه نامند **ماهیت آن** پیله های کرمی است خاص و بتربیت و خورانیدن برگ توت ریزه کرده و نتاج از آن میگیرند و آنرا از لعاب دهن خود بر خود پیله میتنند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پیله تنند آنرا ابریشم کیفا نامند و بهترین آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ پر ابریشم لشکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و مختار و مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته و آن ابریشم خام عبارت از این هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ ناکرده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله هایی است که بر درخت توت و کنار و غیر ها تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند تخهای طولانی از آنها بر نمی آید و لهذا بعد از اتمام تنیدن پیلها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک مینمایند و کرمها در آنها میمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله ها را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ بالیده شده پر بر می آورند و بهیات جانور کوچک پرواز میکنند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم بسیاری سپید هند هر یک تا چهار صد عدد و بمقدار دانه ماش بسیار کوچک و سفید رنگ و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها بتاری پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه بر می آید پس آنها را تربیت مینمایند و بر پارچه نرم نازکی میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها میپاشند آنها میخورند و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر مینمایند و همچنین تا آنکه برگهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه بانتها میرسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله ها را سوراخ کرده بیرون میروند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد ولیکن در بنگاله بسیار و افر و از آنجا باطراف ممالک دیگر میبرند و اما آنچه در ایران می شود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله میشود درشت و کم ثبات و بملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول سنه طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آنست **طبیعت خام آن** گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ وجوشدادهٔ آنرا مائل بخنکی گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و [ریه] ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه و مفتح سدها است و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکو گرداننده رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعدده آنست زیرا که معین است بخاصیت

وصلابت ریه وضعف صح

وتفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که باعث تلطیف و تنشیف رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح میسازد و همچنین افعال و خواص دیگر آن امراض الرأس والقلب گویند
چون پارچه حریر محض قرمزی را بجهت رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیله خام آنرا در آب پخته و مالیده و صاف
کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سده‌ها و مقوی قلب و مفرح و نیکو کننده رنگ رخسار است و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند
و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملایم و گرم و نرم و لطیف و موجب سمن و روشیمن بدن و مانع تولید شپش است ولیکن پوست بدن را رقیق میگرداند و اصلاحش آنست که با
ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است و بفارسی الیجه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است
محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرمتر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس اینست و ثیاب قز که آنرا کرم سوت نامند حار و لطیف است و پوشیدن
آن پیران و صاحبان مزاج سرد و او در هواهای سخت زمان را نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط پنبه بافته لباس سازند و بدانکه ابریشم محرق ضعیف از سفوف گشته
در اشربه ولیکن برای امراض عین نافع است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق مغسول است و دستور تقریص و احراق و تراکیب آن
از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت **ابرون** بفتح همزه و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی دائم الحیوة است
و آنرا خزان نمی باشد و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند **ماهیت آن** از جمله ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه میباشد و کبیر و صغیر و بستانی
و بری میشود کبیر آن بیشتر کوهیها و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز بسطبری انگشتی مهین و با رطوبتی لزج که بدست میچسپد و برگ آن شبیه بزبان و باریکتر از آن و با رطوبت
و گل آن مابین زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر از آن میشود در سنگلاخها و محوطها و پای دیوارها و مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یکجا
برآمده و پر برگ و ریزه و پر آب بلندی آن بقدر شبری و گل آن کوچک و زرد و مائل بسرخی و تخم آن مانند تخم خبازی و در اکثر بلاد و بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته
که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند و در قد و برگ شبیه بحرفه و زغب دارد و غبار آلود **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول خشک و با قوت قابضه و دیسقوریدوس
نوع صغیر آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته و صاحب منهاج بارد است سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل نموده که در سابعه نوشته که نوع اول و دوم آن با قوت تخفیف و برودت
بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است **افعال و خواص و منافع آن** مفتح سده کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمد و اورام چشم
و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعا و منع نزف الدم و سحج و قطع رطوبات سائله رحم و رفع بادسرخ و نقرس و سپرز و اوجاع مفاصل و قروح
و جروح و خنازیر و رتیلا نافع **امراض الرأس** آشامیدن آب آن مقدار پنجدرهم و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ تنهایی و با خل جهت درد سر حار نافع **امراض
العین** ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصاره آن رمد را مفید **الاذن** چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار را نافع
باشد **الصدر** آشامیدن عصاره آن سرفه و موبه را بسیار مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست **اعضاء الغذاء و نفث الدم** آشامیدن بیست درهم
از آب آن سده جگر و مراره بگشاید و مسهل بود و سبز دیکتا و قیه از آب تازه آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب
برگ سائیده آن جهت منع اسهال مرضی مجرب دانسته‌اند و ضماد آن بر کبد و معده حار مسکن گرمی و التهاب صفرا است **الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل
وحرق النار و غیرها** ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت بادسرخ که بیج ردوم
خون از آن موضع بر آورده بر آن ضماد نمایند مجرب است با حنا جهت خارش بدن نافع نطول عصاره آن گزیدن رتیلا و همچنین شرب بیست درهم از آب آن و حمول آن جهت قطع
رطوبات سائله رحم بدستور فرزجه برگ آن جهت سیلان رحم مفید **مقدار شربت** از عصاره آن سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است و گویند
مضر سپرز و مصلح آن گل ارمنی است قولس گوید پنجدرهم از آب آن با سکنجبین حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با تخم علیق
محلل خنازیر است **ابزار** بفتح اول و سکون باء موحده و فتح زاء معجمه و مهمله نیز آمده و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف ببزار است **ماهیت آن** نباتیست بیخی و ساق
آن تر و تازه و زرد و شکن و در انتهای ساق آن برگها بهم پیچیده بجای گل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیات شبیه بهلیون و در بغداد و موصل در شیر تخیه میخورند و منبت
آن بلاد سرد و مواضع برفستان **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و دیر هضم و ثقیل و عصاره آن جهت اورام رخوه و ریحیه که
نافع و چون با آب نمک بخیسانند تا تندی و تلخی آن زائل گردد و بغایت محرک باه مصلح ثقل آن نعناع و شونیز و کرد یا و سرکه است **ابقر** بفتح همزه و سکون باء موحده

ابرون

ابزار

ابقر

وکسر قاف

وکسر قاف و رای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره بهندی جهاکهار بضم جیم فارسی و خفای ها و الف و فتح کاف و ها و الف و رای مهمله در آخر و بفرنگی شلیطر گویند و نیز بهندی شوره مشهور است
ماهیت آن بخاریست که از زمین شوره زار برآید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیات رطب سفیدی و دانهای کوچک مانند نمک دریا باشد و آنرا با قدری خاک ممزوج یابند جمع نموده
طبخ مینمایند بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده می گذارند و در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند نمک دریای دانه دار میگردد و پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در
اندک آبی حل مینمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ سیخهای باریک طولانی در آن می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد می گذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آنرا
شوره قلمی می نامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت
قوی تر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و با شکر جهت دفع حصاة و حبس البول که بهیچ چیز گشوده نگردد مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب حبس البول
یکمثقال شوره قلمی یا دو مثقال خردل در آب بسیار آنمقدار که تواند آشامید بخورد و در ساعت بول او گشاده گردد و اگر در جوف دو عدد موز که بهندی کیله نامند کرده به صاحب سپرز و قولنج
ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته اند و عرق آن قایم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و گرده مصلح آن کتیرا و عسل است و از
خواص العجیبه است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند و مثل آن مس بگذارند و بعد از آن شوره بر آن بپاشند مس را آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی میگردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آن
آب را سرد مینمایند بدین نحو که مقدار یکده من تبریزی آنرا در طاس دهن گشاده با آب سرد کرده در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده و طاس و صراحی اگر از روی توتیای خالص باشد
که بهندی جست نامند بهتر است و شخص آن صراحیها را در آن طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحیها را در آن آب زمانی میگذارند و پارچه کرباسی را تر کرده سر آن طاس را
بدان میپوشند و باد زن بر آن باد میوزند پس بر آورده آن و صراحی مکرر و سه کرت را با آب صراحی جدید یکبار شسته در ظرفی ریخته می آشامند و باید که صراحیها مطلقا سوراخی نداشته باشد
که آب شوره در آن نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدانکه زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحیها را در آن آب شوره حدیست معین که بکمتر از آن خوب سرد نمیگردد و بزیاده بر آن گرم
میشود و معیار آن موقوف بعقل است و این آب مادام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زائل گشت بدمزه و ناگوار میشود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد و الله اعلم **ابن عرس** بکسر همزه
و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنگی تکوبس نامند **ماهیت آن** حیوانیست معروف شبیه بموش و سر و پای
آن درازتر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن فشان و در مصر در خانها بسیار الفت میگیرد و آنرا عرصه نامند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن**
صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جاذب بجا مدگویند چون آنرا ذبح نمایند و بجای نمک خشک نیز بر آن پاشیده خشک
نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوای است و همچنین خوردن مغز سر آن با گوشت آنرا با سرکه یا خون آنرا با آب عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر
سفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا بنجار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون او
آنرا کنده و جوفش را پاک کرده نمک انداده در سایه خشک کنند و دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفیلقون مفید و چون با شنیز و نمک ناشتا تناول نمایند جهت امراض
مذکوره و باد سموم نافع و گویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودتست و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرما گرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن موثر و حکیم
میر محمد مومن نوشته که گویند چون کعب آنرا در زندگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر ران بندند حامله نشود و در الکتب
و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأة لم تحبل و گویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آنرا سائیده سائیده با شراب بجای بخورند عسر البول را مجرب است
و چون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند و عند الحاجه بر اوجاع و مفاصل و نقرس و اوجاع
سائر اعضا و ریاح و بواسیر مالند بیعدیل و مجرب است و نیز گویند چون ابن عرس طعام زهردار را ببیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون به بیند بکشد و بخورد و از این جهت گوشت
او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر با حشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن است **ابو خلسا** بفتح همزه و ضم بای
موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و حس الحمار و اروسه و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم
و الف و رای مهمله که معرب شنگار بکاف باشد و شیفار و بتبربانی عاقرشمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابوخلسا است و هر قلو و هر قلوی و هیقیلوس نیز گویند
و بفارسی هرجوبه و بهندی رتن جوت **ماهیت آن** گویند چهار صنف میباشد اول صنف گیاهی است و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت و سیاه
رنگ و ساق آن مرغب و شاخهای بسیار روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و گل و دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق خالو و بعضی

ابن عرس

لعات فیجون بلغا و نون وجیم ویای مثناه تحتانیه و واو و نون بعربی حمیر السبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند مالیقی گفته رنگ آن در ابتدا سرخ میگردد مانند رنگ
خون و چون مدتی بر سد رنگ سیاه میگرداند ان را و منبت آن ملیهای است که خاک آن طیب باشد طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه دوم افعال و خواص و منافع آن محلل
اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و رادع معده و مجفف و آشامیدن عصاره یا طبیخ آن با شراب مسمی بماء القراطن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصاة
و یرقان و تنهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات و تشقق جلد و قیروطی آن که آنرا در روغن زیت جوشانیده باشند و روغن را
صاف کرده از ان قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع و شرب برگ آن با شراب جهت عقل بطن و حبس اسهال مفید المضار
مصدع مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم و حمول آن و بدستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی تر از برگ آن است و صنف
ثانی از برگ ریزه تر و خشن تر و عریضتر و بلندتر از برگ کاهو و بر گشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پر شعبه هر یک بقدر ذرعی و گل آن مایل ببنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول
و بیخ آن سرخ مانند خون و قابضتر از بیخ صنف اول منبت آن صحراها افعال و خواص و منافع آن ضماد آن با آرد جو جهت حمره و ساییده آن با روغن جهت منع جریان عرق نافع
و بسیار جالب طبع است و صنف ثالث از برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم تر از همه منبت آن مواضع رملیه
افعال و خواص و منافع آن آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع گزیدن آنها است
و صنف رابع شبیه بقسم ثالث و از ان کاش ریزه تر و بغایت سرخ طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن سعوط آن جهت تنقیه
دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات عین و غرغره آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب القرع و سایر کرم امعا
نهایت نافع و ضماد آن با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و عرق النسا و اورام صلبه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه جهت بهق
ضماد آن جهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آنست و آشامیدن بیخ و گل آن بقدر یک مثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابوخلسا جزو اعظم بعض
مراهم است و صاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصاره ابوخلسا نوشته و همین قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در رساله گفته که قوت همه اصناف اشجار
برابر نیست بلکه صنفی را که ابولوقلیا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و از ینجهت شرب آن نافع است جهت وجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه جهت بهق و تقشیر جلد را مفید
و اما برگ آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیف نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب **ابوقانس** بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح
قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانیست و ابوقاوس و اوقاس نیز گویند و معروف باسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند
چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت ماهیت آن نباتی است تر و تازه ما بین درخت و گیاه منبت آن سواحل دریا و زمینهای رملی برگ
آن شبیه ببرگ زیتون و از ان باریکتر و ما بین برگهای آن خارهای باریک خشک و سفید رنگ و گل آن شبیه بگل اللبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراکنده و بیخ
آن قوی پر از رطوبت لحمی مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آن است و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک مینمایند و خالص آنرا نیز و گل آن را
ساییده با آن دست میشویند خوشبو و معطر است و باین سبب آنرا غاسول مینامند طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مقطع و ملطف و جالی
و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرداب
و رطوبات مائی است و گویند جهت استسقای کبدی حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یک مثقال از عصاره آن با ماء العسل همان عمل کند گویند فعل این دوا
در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل و تنقیه اوساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصاره آن مانند
عصارات دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و آنچه شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا بعربی اشنان نامند نه چنان است
زیرا که اشنان ورای آنست **ابوقسطن** بفتح الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح قاف و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین ماهیت آن نباتی است شبیه
بابوقانس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابوقانس است طبیعت آن گرم و خشک در
سوم افعال و خواص و منافع آن صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شرب عصاره آن بمقدار نه قیراط با ماء القراطن مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه
و جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عسل است **ابهل** بفتح همزه و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده

قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعار و عرعر و بیونانی براثی و موقوس و بسریانی بروثا و بروحی بردن و بروثون و بفارسی اوبس و ابرس و برس غنجه و بترکی اردج و بهندی اوهبیر و هوبیرا
و گویند ابهل هندی را بهندی دیودار گویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و از احب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی تخم هل گویند **ماهیت آن** بدانکه آن دو صنف
است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه ببرگ سرو و اکثر این صنف زیاده و درخت بلندتر و بار بزرگتر و صنف صغیر آن درخت صغیرتر و کوتاه‌تر و ثمر این صنف صغیر ابهل
است و بزرگتر از بار عرعر که قسم شهر و سرو کوهی است و شبیه بنبق و تازه آن سبز رنگ و رسیده آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ و فربه و سنگین
باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه است ببار عرعر مگر آنکه بسیار سیاه است و رائحه آن تند و طیب و برگ یک صنف
آن مانند سرو و بسیار خار دارد و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند نمیباشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و بقول
جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه بطرفا است حرارت آن کمتر و یبس آن بیشتر است از صنف اول **افعال و خواص و منافع آن** لطافت
لطیف و با قوت محلله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرئیس که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و کری گوش و جراحت بن دندان و ربو و استسقا و بواسیر و ادرار حیض
و اسقاط جنین و زوال عفونات و قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمود اعضا و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید **امراض الراس** ضماد برگ آن بر سر جهت سرسام حار
و آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع **الاذن** قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کر را بغایت نافع **الفم** دلوک و غرغره نمودن
بدان با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن نافع **اعضاء الصدر و الغذاء و النفض** لعوق ده درم از ثمر آن با پنج درهم روغن گاو و پنج درهم عسل سرشته جهت ربو
و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین موثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای
معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آنرا با روغن گاو بقدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم از آن
با آب گرم بخورند جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب **القروح و الجروح و الاورام و آثار الجلد** ذرور آن جهت قروح ساعیه و آکاله و اندمال جراحات
و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثاریکه از فضول بهم رسیده باشد و بسرخی
که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب **مقدار شربت** آن تا سه درهم **بدل** آن بوزن آن حب السرو و مثل آن سلیخه و تلطیف لون
آن و احلیلی مضر معده و حلق مصلح آن عسل و سمن مضر جگر حار و مسقط جنین مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون
آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه** **اتان** بضم الف و فتح تا و الف و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تب دق نافع و طریق آشامیدن آن
در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزاء و اعضای آن قریب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد **اتاطون** شرابی است که از
انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم رای مهمله و جیم بعربی متکه بضم میم
و سکون تاء مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان الماء نیز و بیونانی مارسیقا و بسریانی اطروغا و بلغت مصر ریحان التعنع و بهندی بجوره و بفارسی
نوع صغیر آنرا ترنج و نوع کبیر آن را بالنگ و بفرنگی لیمونیه ماله صغیر آنرا و کبیر آنرا میدیکه مالا نامند و گویند ترنج معرب لغت اهواز است **ماهیت آن** بدانکه دو صنف است یکی جسم
و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ
درخت اندک پهن‌تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن
تلخ و بعد شیرین کردن بدستوریکه در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل میگردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده با غلیظ طولانی که در میان غلاف ها
بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت
آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی یک قامت تا یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برگ آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبوتر و بزرگتر
از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو و غلیظ‌تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب
مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد گرمسیر خصوصا که با رطوبت باشد و در سردسیر بسیار سرد و کم میشود و چون شاخهای زیرین یا متصل زمین را خم نمایند
و قدری زمین را حفر نموده در آن قدری از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها بیرون باشند یعنی بجا باشند و بالای آن مقدار یک شبر و یا زیاده خاک ریزند و آب میداده باشند تا پنج شش ماه

که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محلل اتصال آنرا از درخت بریده هر جا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصاً که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میگیرد چون قلم نمایند و هر جا که
خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت میماند تا بثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی او اسط زمستان و دیگر در ایام گرما که اول ایام
بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است و در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین **طبیعت** پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم
در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک
در سوم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن
در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا
و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال
صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب برنده و مارشا خدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث
وارد است که داخل نمیشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوشبوئی دهان و تلطیف
و تحلیل ریاح و اعانت هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم منکر دد و خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن
معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصاره
آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آنست و چون پوست
تازه اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کنند و سر که سازد مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک
آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن که پوست زرد خالص شسته آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند
و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه بالاپشتر پس استعمال نمایند **طبیعت** آن گرم و خشک و در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محلل
و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین آن جهت استرخای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و
امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و رویانیدن موی و رفع لرزه تب ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوئیدن آن
در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه با آن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قویتر است و اما شحم آن که مشهور به پوست انگشت
و البست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود
بخار است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و صحابه صفرا را نافع و مضر است بحرارت غریزی و معده بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل
و با شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذائیتی ولیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا با معا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده
حار و مسهی و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار و تسکین جار و صداع
خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن آنست که منع مینماید صعود ابخره را
بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کننده بقایای یرقان آنست
و همچنین اکتحال با آن و غرغره مطبوخ آن در سر که جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب
پرنده و مارشا خدار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشاند و رافع معده و شهای طعام آور و مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تین بدل آن آب نارنج و آلیموات
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد و خوردن غذا اینکه در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سوداوی محترق از صفرا و خون حادث
از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را ولیکن بسبب شدت حموضت مضر است باصحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود
بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آنرا ملکو کرداند و قشره ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن
و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغه مشروبه است و با آب گرم

باباشهاب

با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن بآن یکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آنست و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن
جهت تقویت لثه مفید و در سایر افعال مانند قشر آنست و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شرباً بغایت مؤثر و با شراب مقاوم سم عقرب شرباً و طلاءً و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل
قوی و ملطف و چون کسی آن بدهن کند گویند عقرب بنزدیکی او نمیکند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه با شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام
و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آن است و از ان لطیفتر و بوئیدن آن مقوی دل و مفرح جهت دفع خدر و هوای
وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا چندان منفعتی نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه
و حلق و سرفه را نافع و در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ
و بعضی خواص از قبیل ابجه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و ادهان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافته

اتنکن بضم همزه و فتح تای چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی الجره است و خواهد آمد **اتیس** بفتح همزه و کسر تاء
مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست **ماهیت آن** بیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر
و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی و طعمی و رائحه غالب ندارد و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یک قسم مسمی اتیس است و قسم دوم به برت بهکاه و قسم سوم
به سیام کن و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی **افعال و خواص و منافع آن** مقوی باه و هاضم
طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از ان هر دو خلط را نافع **فصل الالف مع الثاء المثلثة**

اثل بفتح همزه و سکون ثاء مثلثة و لام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو نامند **ماهیت آن** نباتیست مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن
جالینوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه گفته درختی است ریزه سبز شبیه ببرگ طرفا و طعم آن عفص بی کل و ثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخودی
رنگ آن اغبر مائل بزردی و در اندرون آن دانه های ریزه بهم چسپیده پیدا شده و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی نهی مائین و چهوتی مائین گویند
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و حرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسیکه آنرا گرم در دوم
دانسته **افعال و خواص و منافع آن** اما برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و درد دندان
نافع چون مضمضه بآن نمایند و گرفتن دود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع
و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفعه جهت لقوه و سقوط دانه های جدری که آبله نامند و بواسیر
و جوششهای ریزه که آب از ان تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن مجرب بمقدار شربت از
طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و دافع
نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت
و حدت البصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و درد حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو
که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات
رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی نافع و گویند چون نقیع آنرا سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص سبز ده مرتبه مستعمل
در زیادتی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ بالکثیر اشامیده بیاشامند پس با لعک معمول از آرد و سمید محکم الصنعه بخورند بسیار فربه میگرداند و رنگ
رو را صاف و نیکو و با رونق و نضارت میگرداند و **دلیل منافع آن** آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند و پاک میسازد و تقویت
معده می بخشد و کسیکه معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می بخشد و فربه میسازد بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درد طمث و بواسیر
نافعست و بوداده آن با گل خوردنی و بدستور با دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن
موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع

خون جراحات و بردن گوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیدهٔ آن و دود آن صاحب لقوه را نافع و مضر بسر و مصلحش ان و و قدر شربت
از سائیدهٔ آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا تخم رمان و طریقهٔ تشویه عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **اثلق** بفتح همزه
و سکون ثاء مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اجنحه نیز نامند و بیونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در بتکام
ربیع دراعیاد فرش مینمایند در معابد خود و بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکنندهٔ شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بفرنکی اسکینان تو دیلا طیطا
و طلس و تخم آنرا بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنکی کافور زیراکه قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی رینکا خوانند
ماهیت آن درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن میروید و شاخهای آن صلب قوی و برک آن از برک زیتون کوچکتر و نرم تر
و فی الجمله شبیه برک انار و روی برکهای آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برک شبیه به پنج انکشت متفرق الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند بوی
خوش از آن آید و گل آن سفید مائل بسبزی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنک آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرکتر از جاهای دیگر میشود **طبیعت
آن** گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و محلل و ملطف و مفتح سدهٔ دماغی و کبدی
و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شیر عنو و جنون و خفقان و بواسیر و سدهٔ سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سگ
دیوانه گزیده و قطور هوام نافع و برک تازهٔ آنرا چون بسایند بدون آب و مانند شامی کباب قرصها سازند و قرصه بمقدار سه ماشه و یکروی آنرا پتابه با روغن گاو بریان
نمایند و در عسل خالص جید تازه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نموده تا دو هفته هر روز یک قرص آنرا صبح و یا
شام اگر صحت یافت بهتر و الاترک نماید و اگر اثری از آن مانده باشد یکهفته دیگر نیز هر دو وقت و یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و
اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد و مختلف می باشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم میرسد و زرد و ضعیف
و لاغر میگردند و رغبت بر غذائی نمینمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال مندفع نگردد آرام نمییابند و بعضی را تب خفیفی نیز با آن میباشد و ضماد آن جهت
درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت جنون و تفتیح سدهٔ دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر
و تخفیف منی و ادرار حیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن با آب جهت وجع شقاق مقعده و حمول و بخور برک و ثمر آن و همچنین
پودنهٔ صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده و مرهم آن با کره یعنی مسکهٔ تازه و برک تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن هوام
و تحلیل اورام و فرش کردن برک آن و بر آن نشستن کاسر قوت باه و گریزانندهٔ هوام است و بستن برک گرم کردهٔ آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گویند تکیه
کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بر آن تکیه نمایند مانع شهوت و جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیفتر از برک آن **مضر** گرده
و **مصلحش** صمغ عربی **مقدار شربت** آن یکمثقال و بهتر آنست که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال ننمایند و زیاده از یک مثقال نیز **بدل** آن گویند دو
وزن آن شاهدانه است **اثمد** بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست و آنرا الکحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا نیز و بیونانی اطمساوس و بلاطینی
و بسریانی صدیدا و برومی کوخلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند **ماهیت آن** سنگیست صفایحی براق و اصناف الوان میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک
از آن کمتر و صنفی سیاه اندک مائل به بنفشی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه
از نواح قهپایه آنجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط باسرب می باشد لهذا املع براق است و چون با نقره بگدازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب
سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب بی رک بی کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و سفته گردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفایح و براق
بود و فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد لهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال اثمد آن است که ریزه ریزه نموده بمقدار نخود و یا قلاده در دنبه گوسفند و اگر
نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکنبه بز و گوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد
پرورده نمایند پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برک تازهٔ آن یا آب برک گشنیز تازه یا آب برک گل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لائق و مناسب باشد بر سنگ سماق
مانند هبا و غبار سوده خالص بتنهایی و یا با آنچه مناسب دانند از احجار و ادویهٔ نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند **طبیعت آن** سرد در دوم و خشک در سوم

وشیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مجفف بلا لذع و محرق مغسول آن الطف از غیر محرق و مغسول
آن است و خاصیت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دفع حرارت و رطوبت و حرکت و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیه چرک
زخمها و بردن گوشت زاید و جریان حیض و اندمال قروح مقعده و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل شپش مفید و العین اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب
آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با
عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده بآن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد و اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم و اگر بیک جانب بچشم آن جانب و اکتحال آن با آب گشنیز تازه خصوص
که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن بخارات گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و بدستور با آب انار ترش مع عصیر
با شحم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازه امغیلان یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پلک چشم و زیر آن و پره های
بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه و مانع بروز آبله و حصبه است در آن اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن با آب برگ گشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و دافع آن
و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف حادث از حجب و دماغ خصوص با آب برگ تازه رستنه امغیلان و برا و رام محلل آنها است و ذرور آن
جهت تخفیف و اندمال قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها
بر بدن جهت قتل شپش مفید و با بیه تازه و سفیداب جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و بدستور
با روغن آن مضر با عضای صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آنست گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد و مصلح آن کتیرا و شکر و روغن بنفشه و بدل آن
در امراض چشم آبار است و دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الجیم** ❋ **اجاص** بکسر همزه و فتح جیم مشدده
و الف و صاد مهمله **ماهیت آن** ثمریست مشهور و معروف بسریانی حاسا اکاماوسنک بادوکافلیون و بلغت رومی سقیتون و اهل مغرب و اندلس ترش آن را عین البقر و بفارسی
آلو نامند و آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی بسیار و بزرگ و از مطلق آن مراد آن است و صنفی زرد و این بزرگ
و کوچک نیز میباشد و بیونانی این را ادرک و بفارسی آلوچه نامند و مصغر آلو باشد و این نازکتر است و سرد و تر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آنرا در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه
آلو و آلوچه سلطانی و صنفی سرخ از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمرهندی در تطفیه و ترقیق مواد و آنرا کشته نامند و چون خشک گردد سیاه و ازرقی
شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص مطلق مذکور شود و مراد از آن
آلوی زرد بخارائی است که تازه آن زرد کهربائی شفاف میخوش نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان خشک شود و پس و آنچه جاهای دیگر
خشک شود مانند آن نیست و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن بری است که آنرا [illegible] گویند و در روم نوعی
آلو میشود که برومی آنرا اقفومیلاس نامند و این نوع قابض بود طبیعت سیاه بکمال رسیده صادق الحلاوه آن سرد در اول و تر در دوم و مر یعنی زرد میخوش آن سرد در
دوم و تر در آخر آن و آنچه لحمی و پوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین آنست و ناترش ترش
آن سرد و در وسط دوم تر در آخر آن برگ آن سرد در اول و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص و منافع آن** قلیل الغذا و ملین و مزلق خصوص تازه آن بسبب
لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تبهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قی صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب
آن و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص میخوش و ترش آن و در امور و شیرین آن در تلیین و ارخاء و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد
که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه مقطعه ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابند آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع میسازند
و الا موجب قبض و حبس میگردند با آنکه معده و امعا پاک از فضول باشد و است پس آلوی سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید و مسهل است و آنچه
کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العسل معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و سزاوار آنست که
مطبوخ تناول نمایند آنرا پیش از طعام و تا منحدر نگردد مبادرت بخوردن طعام ننمایند و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند بلیغ
است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطیء الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و میخوش و خوردن آن بعنوان تفکه انسب به طریق دوا و علاج و آلوی کوهی که زنگ بعضی از آن

اجاص

اجاص

وصنفی ۲

سنج بود و ترش وانرا بیهرند و بدست مالیده میگذارند تا زمانی که غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و ازان قرصها ساخته بشکل کرده نان تنک و بشهر بالفل مینمایند جهت
اصلاح اغذیه و مزورات بیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با گلاب یا طلا جوش دهند و شکوفه آنرا چون بخایند قطع مواد
نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع و غرغره و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه و آشامیدن آن جهت دفع
کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بزیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن گلقند و در سبر و دین مصطکی و کندر و ماء العسل
مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ آنرا که صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بیوستش کمتر از ان و سرفه را نافع و مفتت حصاة و ملحم قروح کیحال
آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون
و لقوعات آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الحاء المهملة** احریض بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد
معجمه بفارسی گل کافشه و گل خنق و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی کسم کاپهول نامند **ماهیت آن** معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود بری و بستانی
میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **افعال و خواص آن** منضج
و محلل و با قوت قابضه و سنوم و مقوی کبد و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل
جهت قوبا و ماماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر نافع
المضار مبخر و مصدع و مغر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت طعمه است **احیون**
بفتح همزه و سکون حای مهمله و بجای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سرفیی **ماهیت آن** گیاهی است
تمنشی شبیه بسرفیی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب و خاردار مایل بسفیدی و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک رسته
شبیه ببرگ ابو خلسا و کاهو و ریزه تر از ان با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و نزدیک ببرگهای گل نقشی و تخم آن شبیه بسرفیی و بیخ آن بمقدار انگشت مایل بسیاهی و دراز **طبیعت آن**
گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص آن** مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب چیزهای
مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است و سورت خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است **فصل الالف مع الخاء المعجمة** اخثاء البقر بفتح همزه و سکون
خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر و خشک آنرا گوشهه و اپله نیز نامند **طبیعت آن** در آخر اول گرم و در
دوم خشک **افعال و خواص آن** محلل و جاذب جالب دم و رافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب و قطور آب
افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین بقوع سوخته آن در بینی
قاطع رعاف و قطور سائیده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت دفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم کرده آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و
آن و قطع سیلان خون و بر آمدگی رحم و اندمال جراحات و درد و مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و وبای و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر
و اورام صلبه و ثؤلول و گزیدن زنبور و درد و ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و مثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با آب قلیا
جهت ورم پستان و با آب اشعیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان و مثال آن را بیرون
آورد و ضماد آن بزیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون حمول گذارند باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زهار و تهیگاه جهت دفع قولنج ورحی و ریحی سریع الاثر است
و بر مقعده جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در بعضی مرکبات در ادهان ذکر یافت **اخینوس**
بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر **ماهیت آن** نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها
و چشمه ها و برگ آن شبیه ببرگ بادروج و از ان کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن به بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و ثمر آن
سیاه و کوچک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مانع مواد منحلبه و منجلبه و با قوت مجففه و چون بخورند تخم آنرا نرم کوفته و بیخته و با عسل چهار درم بهم
در چشم کشند سیلان رطوبات آنرا قطع نماید و عصاره آنرا چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آنرا ساکن کند **اخرساج** بفتح همزه و فتح خای معجمه

احریض

احیون

اخثاء

اخینوس

اخرساج

وسکون راي مهمله وفتح سين مهمله والف وجيم در آخر ماهيت آن شجريست که در بلدان حاره ودر مواضع خشک ميرويد وبلندي آن بمقدار يک قامت واندکي زياده وچوب آن مانند
چوب انجير در خود مجوف وبرگ آن نيز مانند انجير وازان اندک بزرگتر واملس طعم آن شيرين تفه ودر ثمر آن تخمي است نازک که چون بخايند خائيده شود وچون بخورند جشا آورد وبکرد هم معده را
وبر شاخ وبيخ ان عنکبوتان صغار متولد کردند وبپوشند آنرا بغشاي سفيدي نازک چون آن غشا را دور نمايند آن عنکبوتان براه آيند وازين جهت نفوس اکثر مردمان از
خوردن آن متنفر ميباشد **افعال وخواص آن** چون ثمره وبرگ آنرا در آب جوش دهند وبريزند بر اعضاي ضربان آن را ساکن گرداند وخاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات
وجرب ودماميل وبثور گرم طلا نمايند زايل سازد وجراحات را التيام دهد **اخيروس** بفتح همزه وکسر خاء معجمه وسکون ياي مثناة تحتانيه وضم راي مهمله وسکون واو وسين مهمله
در آخر **ماهيت آن** نباتي است غير گندم صحرايي منبت آن کنار آبها شبيه بگياه ارزن وثمر آن سياه وريزه وگل آن سفيد وثمر آن در ادويه چشم وگوش مستعمل وباقوت مجفف
ومحلله وقابضه است **فصل الالف مع الدال المهملة** **ادرک** بفتح همزه وسکون دال مهمله وفتح راي مهمله وکاف لغت عربي است بفارسي آلوچه سلطاني نامند
وگويند شفتوق است **طبيعت آن** در اول سرد ودر دوم تر **افعال وخواص آن** مسکن حدت صفرا ورسيده آن ملين طبع ونارس آن مسهل بلغم وقاطع
قي وآب رسيده آن جهت سرفه حار وصاحب دق بغايت مفيد وآب برگ آن کشنده کرم معده ونفاخ ومفسد معده مصلح آن گلقند است **فصل الالف مع الذال المعجمة**
اذاراقي بفتح همزه وذال معجمه والف وفتح راي مهمله والف وکسر قاف بلغت سرياني است وبعربي قاتل الکلب وحب الغراب وخانق الکلب وبفارسي کچله وکچوله نامند وبهندي
نيز بدين نام مشهور است **ماهيت آن** تخم ثمر درختي است هندي بمقدار نارنج بزرگ وپوست آن سرخ رنگ وبي بو ولحمي چندان ندارد ودانهاي پهن مدور بسيار صلب
وتلخ در ميان آن ميباشد مانند تخم برئل که نيز ثمريست هندي در جوف برئل وهر داني در غلافي عليحده وتخم برئل کوچک است ولحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقي که بزرگ وپهن
ومدور وغير ماکول است ودرخت آن بزرگتر از درخت نارنج وبمقدار درخت بيل هندي وبرگ آن نيز اندک شبيه بآن وکوچکتر وعريضتر از برگ نارنج ومستعمل تخم آنست بدين
نحو که در آب ميخيسانند وپوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار مي برند وآنچه صاحب تحفه نوشته که آن بيخي است که در تنکابن ومازندران کلاج دارو نامند وبرگ آن
از برگ بنفشه سبزتر وگل آن مثل بنفشه ودر غايت سرخي وساق آن از ساق بنفشه سطبرتر وسرخ اشتباهي خواهد بود وشايد بيخي ديگر شبيه بآن باشد نه آن **طبيعت آن**
در آخر سوم گرم وخشک در سوم **افعال وخواص ومنافع آن** سم حيوانات ومدر است وبالخاصيه مبدل مزاج بسيار سرد روي فاسد بسوي مزاج حار صالح
وليکن بايد که جرات بر خوردن آن ننمايند مگر نزد حاجت قوي شديد با مصلحات آن وجهت فالج واسترخا وساير امراض عصباني ودرد کمر ووجع مفاصل مجرب دانسته
اند ضماد آن جهت کلف وجرب وقوبا وعرق النسا وامراض مفاصل وامراض بارده وجرب متقرح وبثور لبنيه نافع المضار مسکر ومشوش ذهن ومثقال آن کشنده مصلح آن شکر وادويه
خوشبو وقي فرمودن بشير تازه دوشيده وآشاميدن امراق واسفيدباجات وسمه بروغن بادام ولعابات باروغن بادام شيرين مقدار شربت آن از يک دانگ تا دو دانگ وجمعي
معاصرين آن در قرابادين ذکر يافت واطباي هند براي آن خواص بسياري بيان کرده اند **اذارافيون** بفتح اول وذال معجمه والف وکسر فا وضم ياي مثناة تحتانيه وسکون
واو ونون **ماهيت آن** باعتقاد جالينوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسي کف دريا نامند وآن چيزيست پرسوراخ وبسيار سبک وازرنگ آورند شبيه
بزهره اسکوس **افعال وخواص ومنافع آن** در جميع افعال از زبد البحر اقوي واز سموم قويه ومقدار دو دانگ آن کشنده واکتحال آن جهت قطع ناخنه
وبياض چشم دوا طب بسيار موثر وطلاي آن با آب جهت عرق النسا وورم پستان وجرب وکلف وبثور نافع ومحتمل آن چيزي را که بهندي کستوري مينا مند
اين ويا قريب بدين بوده باشد ودر حرف الزاي در زبد البحر انشاء الله تعالي مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه وسکون ذال معجمه وکسر خاي مهمله **ماهيت آن** دو قسم بود
يکي مکي وآنرا بعربي تبن مکه وخلال ماموني وطيب العرب وبلغت رومي سخن وسخيس نامند وبعضي اطبا گفته اند که سخيس يوناني است وبهندي گندبيس وگندبيل وگندول
وسوندهي وروس وسوريا وبفارسي کورگياه وکاه مکه وگزنه دشتي بفتح کاف وسکون زاي معجمه وفتح نون وها در آخر وتصحيف کرده کسيکه آنرا گربه دشتي بضم کاف فارسي
وسکون راي مهمله وفتح باي موحده خوانده واين صنف نباتي است باشاخهاي بسيار وباريک از يک بيخ رسته بيخ آن غليظ وبرگ آن ريزه تر از کولان وازان در حجم وقد
کوچکتر ومايل بسرخي وزردي وثقيل الرايحه يعني تند بو وسائيده آن را با بيخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند وبا آن دست ميشويند وشکوفه آن بسيار وانبوه وسفيد
وباعطريت وتند طعم وگزنده زبان اما صنف دوم آن اذخر حجازي است وآن گياهي است که از بيخ آن در هند خسخانه ميسازند ومشهور بخس است وگياه آن در شکل شبيه باذخر
بري است وليکن گياه آن خوشبو نيست مانند اذخر بري وخشن است وبيخ آن خوشبو وباريک وبسيار دراز قريب بذراعي وبفارسي بيخ والا نامند واما اذخر بري گويند اين

ادرک اخيروس
اذاراقي
اذارافيون
اذخر

صنف غلیظ می باشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و تفاح او خرعربی مکی خوش ترکیب نیکو رایحه آن است که کیاه و برکهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و نیکو
و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته انچه تفاح آن مائل بسرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و دو خوشبوئی شلیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست مالند و چون بخایند زبان را
بگزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار و در کل و تفاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و انچه قریب بدان است
گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و جالینوس آن سرد و تر دانسته جمیع اصناف آن بارد و بیخ آن شدید النفع و تفاح آن اندک گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن **افعال**
و خواص و منافع آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا
و عذر و نسیان و ذکای حفظ و ازاله خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم
معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا و علل گرده و رئه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد
خواه معده و یا کبد و گرده و غیرها و تنهای طمثی درا و اخراج شیخ عضل سفید و مقاوم سموم هوام است شربا و ضمادا و طلاء **امراض الرأس** خوردن بیخ آن با مصطکی منقی
فضول دماغی است و خائیدن آن بتنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و آشامیدن یکمثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی
و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج **امراض**
اعضاء الغذاء والقلب والنفض و غیرها یکمثقال آن بتنهائی و یا با یکمثقال فلفل جهت دفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز
و با ادویه مناسبه جهت استسقا و علل گرده و رئه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سده آن دافع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول
و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین درا و اخراج بهانهایت مفید و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع رطوبات دهان
نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و رحم
جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما تفاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی
سنبلیه گویند لطیفتر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و نیکو میکرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است
از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع و دهن آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد
با خواص و منافع و طریقه صنعت هریک **المضار** گویند بسبب شدت ادرار یکه دارد مضر است بگرده محرورین و مصدع است مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل و مقدار
شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن ایرسا و قسط و بدل تفاح آن قصب الذریره است **فصل الالف مع الراء المهملة** ارا قوه بفتح اول و رای مهمله و الف
و ضم قاف و واو فارسی سهک نامند **ماهیت آن** تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان گندم و عدس میروید **افعال و خواص و منافع آن** ملین
و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و یک ساعت در آفتاب بگذارند پس آب خالص بسرشت آن بر اورام بسیار صلبه و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد
و وجع آنرا زائل سازد **المضار** ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکه ممزوج بشیرینی است **اراک** بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف درخت
بفارسی درخت مسواک بزبان گرمسیری ایران چوج و بهندی پیلو و جال نیز نامند بکسر یای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو و در آخر و تخم آنرا بهندی پیل بدون واو گویند
ماهیت آن بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلندتر است و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و حرارت
میکند و خاردار و بیخ آن زیر زمین می باشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ
و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد و پس سیاه با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک بمقدار که در قبضه دست آید
و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و دوم و ولایتها و صحراها است و بلاد هند و دکهن و بنادر گرمسیرات ایران نیز میباشد و جبلی آن کثر صحرائی و با خارهای متفرق و خوشه
ثمر آن بزرگتر از بری آن بمقدار که در دو کف دست آید و دانههای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت میباشد و در بعضی بلاد شیرین
تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آن را میخورند **طبیعت آن** بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن
در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مؤمن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته **افعال و خواص و منافع آن** جالی

وعرق آن و شراب آن

ارتقه

اراک

ومحلل

و محلل و مقطع و مفتح سدّه و جهت دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم و رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین
اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال بدستور تخم آن و تقویت معده و رافع اسهال و مسواک
چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لماه و شرب آن باعث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب
دستور الاطبا و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا
و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع **اربع و اربعین** بفارسی هزارپا و بهندی کهنکجوره نامند **ماهیت آن** حیوانی است از جمله حشرات باریک بلند
بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنه آن گره دار مانند ریسمان که در آن گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک
و دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه همیرود و گاه بر میگردد و دو دهن میگزد و بهر عضوی که رسید پاهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری
از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضو را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین می باید و از گزیدن انواع بسیار سمی ردی آن و جمع شدید و تنگی سینه عارض
میشود و تریاق آن کوبیده هزارپائی که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شیر
و زهره الحمیٰ است طلاء و نمک با سیر که نیز و روغن گاو یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده هر یک به تنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش
میرود روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الا سر را بطرفی که در آن گوش رفته است نموده دست را در
گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در آب افتد بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزش در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن
اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند بمیرد و گرههای اعضای آن از هم جدا میگردد و میباشد **حکایت** شخصی را وجعی از درک تا انگشتان پا بهم رسیده
بود دو روز سه روز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی او را هزارپائی گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در
موضع گزیده آن آنهم بمالیدن روغن گرم زائل گشت و صحت یافت **ارتکان** بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح قاف و نون آنرا ارتکن نیز نامند
لغت فارسی است بیونانی اجرا گویند **ماهیت آن** سنگریزه ها است سبک زردرنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سبک زردرنگ بی سنگریزه
و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است **طبیعت آن** سرد و قابض **افعال و خواص و منافع آن** طلای آن با آب کشنیز و مانند
آن جهت اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پرکردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة
نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است **ارجوان** بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا عید گویند **ماهیت
آن** درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مایل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و میخورند آنرا و فارسیان آن
گل را نقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میکند و چون آن رخود سبک و تری ندارد مگر تخمی که از آن
نسل آن روید و حافظ نوع آن باشد **طبیعت آن** گرم مایل باعتدال است **افعال و خواص و منافع آن** مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی
آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقی و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشههای بیخ آن بقدار دو
درهم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون بر ابرو مالند مژگان را برویاند مصلح
قی آن برگ عناب و نمام است بدل آن صندل نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن دارو دیگر عینی قائم مقام تشریح آنکه بیخ نیز نامند و شراب از هر ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافت
اردق ناقی بکسر همزه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و بالغت یونانی است **ماهیت آن** نباتیست شبیه بکبر لیکن
تند لایحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات گفته قثاء الحمار است بلغت اندلس و صاحب منهاج گفته
که ثمر آن در غلاف می باشد **ارز** بضم همزه و رای مهمله و زای معجمه معرب اورزا و اوریزا یونانی است و سریانی روزی و بعربی ثمن و بفارسی برنج و بتورانی گرنج و بهندی جاول
نامند **ماهیت آن** گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلندتر و نرمتر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینها نمناک و جاهائیکه در آن آب باشد و یا آنکه
آب بسیار بآن برسد مانند آب چشمه و رودخانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا بدو قامت هم میرسد و در دو فصل آنرا زراعت مینمایند

اربع و اربعین

ارتکان

ارجوان

اردق ناقی

ارز

یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور و تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بزمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آنرا خوفی و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احیانا دفعةً آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب می شود بلاد هندی است خصوصا پتنا و ردکمون بندر سورت و بالنسبیلی که مابین شاه جهان آباد و لکهنؤ است و عظیم آباد خصوص که که دیهی است از دیهای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوص حوالی بازرگان و اران بهتر و مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکوره آن و خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقل و لزوجتی نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج و خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور می شود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمی شود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را ازین جهت است که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطی الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل رای این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجه حاره **در طبیعت آن** اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و درین اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و قول اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو گش نامند میباشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آنرا نگیرند و دم دهند که آب بر نامند و اکثر پلاو را بدین نحو طبخ میدهند میباشد مائل بگرمی و لیکن باید که قبل از طبخ زمانی آنرا با آب بخیسانند و خوب مالیده بچند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ اللزج آنرا بریزند استعمال آن جائز است و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و ازینجهت شاید قدما و اکثر متاخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص باصحاء دانسته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحاء کیفیت متوافقه شرط است و محتمل که این مخصوص باشد بغیر هندی و چند باشد زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان گندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیثی وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت **افعال و خواص و منافع آن** مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اختلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعاء و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخساره و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حابس اسهال صفراوی و با شیر بز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخسار و مولد خلط صالح و باعث فربهی بدن و خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک میکند و اند قرحه را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پاچه بزغاله پخته آن و عصیده آن بول الدم را نافع اما بعد تنقیه قاروره از خون و قبل از تقاضای اغذیه قابضه حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن به ترنجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه گرده بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بالغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند و سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده تا مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب القوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و سائیده آن با گیاهی که پونده و دوب نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک و در شاخهای آن گرههامی باشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط کردن برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای وساخ از بدن و طلای آن با ترس جهت دفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گرده بز جهت گشودن دمل و فرو آن جهت خراجات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آنرا زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده باز بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد **المضار** آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است

وبیخ مولد قولنج وسده و مؤلف تذکره مکرب و مصدع میداند مصلح آن خیسانیدن آنست در آب نخاله گندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند دفع شده آن میکند بدل آن
آرد جو مغسول است و بیخ بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت ارز بضم اول و سکون راء مهمله و زای معجمه ماهیت آن درخت صنوبر بری بار است و رزینت
رطب از آن حاصل میشود و منبت آن زمین عرب طبیعت آن گرم و خشک است ارضه بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه و ها در آخر و بهندی دیمک نامند ماهیت آن کرمهاست
بسیار ریزه سفید و دهن آنها اندک صلب و تنه آنها نرم و پر از رطوبت از چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل آنچه را بیابند میخورند و هرچه را که بخورند اطراف آن گل آلود
می باشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را میخورند همه گل میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی میگردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و ماده تکون
آنها ابخره محتقنه محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاکهای آنها نرم و سخیف باشد
و در آن اماکن آنچه میرسد و بهمه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنگاله در اواخر برسات بزرگ و بالیده بلند بمقدار است حرکت میکنند و پر برآورده پرواز میکنند و با اندک زمانی فانی
میگردند و اهل هند میگویند که پادشاهی دارند و جثه آن بسیار بزرگ و بالیده می باشد بحجم انگشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از
اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنه آنرا بروغن گاو چرب نموده می بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و
یکدو روز بگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن برمی آید و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه پادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در مواضعیکه دهقانان
علفهای زراعت راکنده جا بجا جمع مینمایند و با رطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متعفن گشته و تعفن باقیه از آن ارضه تکون مییابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند
آن مواضع را کنده برمی آورند و بعضی از آنها یک یا دو عدد می باشد و گویند چون آنرا در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب طبوخ خرزهره کشنده
آن است و دخان بر پد هد و کرکی و کشنیز خشک و فوتنج گریزاننده آنست ارسطون شرابی است غلیظ که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند و قوی تر از خمر و مقوی احشای بارده است
و در قرابادین ذکر یافت ارغامونی بروزن افلاطونی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی مینا
سرخ نامند و بهندی بن پوسته ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف و شبیه به برگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش
و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ دمعه لبن آن زرد زعفرانی افعال و خواص آن حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاس و قرحی
که آنرا اغلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین درد اورام را و چون دو و نیم برگ آن را با بیست و یک دانه فلفل سیاه سائیده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلع دمن
و سیلان رطوبات از آن نافع ارقیطون بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم تای مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیون یونانی است
و فروسوقیون نیز نامند ماهیت آن و دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلب تر و مزغب بی ساق و رنگ آن مائل
بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از گز و آنرا کلیلی سرخ رنگ و تخمی بمقدار ریزه سیاه است و بهترین آن تازه حریف است
و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص و منافع آن جالی و مجفف و محلل
و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث المدة و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحه سر انگشتان حادثه از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح
بیخ ناخنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و نگاهداشتن آن در دهان مسکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یکدرم آن
با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث المدة و حرک کائن در سینه و نیم رطل طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد مفاصل و ضماد تازه آن جهت شقاق و قرحه
انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثه کهنه نافع مضر گرده مصلح آن روغنها مقدار شربت آن شش درم بدل برگ آن بیخ آن است
ارقطیون بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا ارقطون نیز نامند ماهیت آن گیاهی است
برگ آن شبیه ببرگ غلوس و زغب آن از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن خوطولانی و تخم آن شبیه بزیره کوچکی افعال و خواص و منافع آن
بسیار لطیف و مجفف و جالی طبیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان و مضمضه کردن و نگاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول و عرق النسا و ریختن
آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا نافع ارمال و ارمالک بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده
بسریانی ارمالی نامند ماهیت آن پوست درختی است خشن شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن مائل بزردی و صنفی از قرفه است منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازه

ز رونگ خوشبوی آن است و نواب سید علویخان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته اند که پوست درخت کاوی است **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
و منافع آن نائب مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار
زخمها و آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه هر جا که باشد و بوی دهان و رمد بارده و ادرار فضلات
و لبیت طبخ و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و طلای آن
جهت اصلاح ناخن و چون آنرا کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده گرما گرم بر عضو موضع و درد چشم بار و تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع
محرور و مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تنهای تا دو مثقال بدل آن و نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بهندی لوده بضم لام و سکون واو و دال
مهمله در آخر نامند و شاید شبه باشد از مال غیر لوده است و محتمل که آن نوع غیر زبان دارچینی و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض
مذکوره و امراض ارحام برای دفع رطوبات و در حیض و غیرها برای درازی موی در ادویه آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوشبوئیست **ارمنین** بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر

ارمنین

و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتی است بری و بستانی و هر سال هیرو ید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه ببرگ ابهل و ساق آن
مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن سیدیر داغبر و گویند ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آنست
چنانچه مشهور است و در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان است و در حرف القاف خواهد آمد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** محلل و جاذب
آشامیدن یکدرهم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد کباده آن نیز و قطور آن با عسل جهت ازاله قرحه چشم مسمی بارغاموس و بیاض آن
نافع و غیر بستانی آن در این افعال قویتر است و مخرج جنین **ارنب بری** بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح نون و بای موحده معرب از رنبای سریانی است و بعربی [illegible]

ارنب بری

و رای مهمله و بیونانی فروسیمون و اغروس و غروساوس و نیز بسریانی لاغوسی و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سسا و سسه و کهرهه نامند **ماهیت آن** حیوانی است معروف
بجثه گربه با موهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پاهای آن و مانند زنان
حیض بینند و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یکساله نر آن بسیار مست و قوی میگردد و یکساله ماده آن و لهذا اشتباه نموده آنرا گفته اند و مدت حمل آن
پنجاه روز است و زیاده هم گفته اند و گویند چون بسیار آنرا تر سانند و ذبح نمایند خون از مذبح آن بر نمی آید و سفید یکرنگ و سیاه و اغبر و ابلق می باشد **طبیعت آن** گرم در سوم
و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید تری آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آنست که مزاج آن سرد است و بر این قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است
مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را جواب گفته اند که مزاج آن هر چند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آنست که آنچه مشهور است
غلط است و سبب آن شهرت انفعال آنست از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام
بر حربست و آن جانوریست خورد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و غزا هلاک میشود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا به نسبت با بدن
آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جبن و خوف میشود و از حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث
از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن میگردد و از این جهت با آنکه بسیار پرواز نمیتواند کرد و صید چنانچه ماده آن میکند نمیتواند نمود و نیز شیر از آن جلدی و جلادت
که شیر ماده دارد ندارد **افعال و خواص و منافع آن** صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذه از گوشت آن خصوصاً کباب و مشویات مزوره با ابازیر
حاره مفوهه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شلغم که ترش کرده باشند اینها را بهتری نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده
و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و بول در فراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظ تر از گوشت گاو و بره گاومیش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون قدر قلیلی از
انفحه آن بطفلان بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب ولیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن

انفحه آنرا با یکدرهم

آن با مسکه گاو یا روغن گاو یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدرهم شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز ناشتا
خون بسته را بگشاید و آشامیدن و حمول آن تنهایی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع
و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یکدرهم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه

انکوري جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویهٔ قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهر آنرا تاثیر بر عکس تیرپایه آنست چون با زیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن که با کرم بهکام
ذبح بعد صید جهت نفس الانتصاب و کسیکه در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زند و یا نفس او یاری نکند نافع گفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که
در پهلوی اطفال در ملک هند و بنگاله عارض میگردد و آنرا دبه نامند مؤثر و چون زهرهٔ آنرا ببویند خواب مرتبه بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه نخورانند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید
و چون پاک کنند و سر آن جنب آشنا زند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون ارادهٔ انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکهٔ کهنه بیاشامند و چون خصیهٔ آنرا با نمک تلخ و رس نمک سوده
نموده دو دانگ آنرا سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و گویند چون زن فرج آنرا پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول آن
آنرا درین باب بسیار مؤثر دانسته اند و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورند رعشه مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد
و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزد و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز دو حبه مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند منع
سفیدی موی میکند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت دفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر
استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن نیم درم تا یکدرم شرباً جهت سلس البول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت دفع کلف و بهق
و بثوریکه آب سفید از آن ترشح کند که در سر باشند و سکن دردهای کهنه و خوردن خون برشتهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء و اسهال و دفع سموم و گویند که چون بچهٔ تازه زائیده آنرا ذبح نمایند و خون
آنرا در پارچه بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجة قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخورانند باعث دفع مرض آن
میگردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و رنجش آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی
محرق آن حابس خون همه اعضا المضار محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و ماست و بخاری آن بخار آب گرم و شبت و خوردن آن با روغن و گفته اند هیچ
لحمی نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب و آهو بره زیرا که ایشانرا القلیل غذا باید و لحمهای قلیل الفضول و این هر دو از آن جمله اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و سه مثقال آنرا
بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آنرا پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و گویند نگاهداشتن کعب آن جهت
رفع چشم بد مؤثر و نیز گویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در نظرهاست و دستور احراق و دهن و طبیخ و تغزیهٔ آن در قرابادین ذکر یافت **ارنب بحری** بیونانی عسترو بش
و ثلاسیوس و بهندی کاسا نامند **ماهیت آن** حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه برگ نعمان و در سر او سنگی می باشد و گفته اند حیوانیست
سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی **طبیعت آن** بسیار گرم و حاد است **افعال و خواص و منافع آن** خاکستر او جالی بصر و دندان و ضماد کوبیدهٔ آن تنهائی
و یا با تخم انجره سترندهٔ موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین تنهائی و ابن المبید
طلای آنرا جهت گزیدن زنبور نافع و زهر سریع الاثر مبید انداء المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفهٔ خشک و نفث الدم و قی
صفراوی و یرقان عارض شود و اگر بول کنند اندک شبیه بارغوان باشد و بدبو و عرق کریه متعفن از بدن او بر آید و قی صفراوی مخلوط با اندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اولا
و خوردن صلاقهٔ برگ خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار
یکرطل و خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماء العسل بمقدار یکرطل و اگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند و تنظیف بطن
نمایند بقی و اسهال بعد از سکون اعراض بحب لائق و علامت بر صاحب آن آنست که مکروه نماید او را شنیدن نام ماهی اولا پس دیدن آن پس خوردن آنرا و خواب آمدن
بخواب دیدن و بجواب رفتن آن **اطروسه** بفتح اول و ضم رای هندی چهار نقطه و سکون واو و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندی است و آنرا بانسه یعنی بای موحده
و انسه بفتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست که در هند و بنگاله بسیار میشود و ما بین شجر و گیاه و به بلندی دو ذرع و زیاده بران
و برگ آن شبیه ببرگ بید و اندک عریضتر از آن و شاخهای آن پر گره و چوب آن سفید و اکثر از آن خلال بسازند و گل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز میباشد و آتش خوب
تند میباشد و از زغال آن باروت میسازند **طبیعت آن** گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آنرا سرد نوشته اند **افعال و خواص و منافع آن** گل آن
جهت قی و دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول و ناریت آن مفید و گویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و تبهای بلغمی و صفراوی و غثیان و قی و یرقان
و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی سوزنک نامند و گفته اند تپ دق را نیز مفید است و ثمر آن بمقدار حمص صحرائی که بهندی کولرجنگلی نامند سیاه

ارنب بحری

اطروسه

وسبز رنگ وتخمهای آن ریزه گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافعست **آریدبرید** بمد همزه وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه ودال وفتح بای موحده
وکسر را وسکون یای مثناة تحتانیه ودال همه بی نقطه **ماهیت آن** روایتست فارسی مانند پیازشکافته که از سجستان خیزد وغافقی ویوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ
ولبوس باشد که سوسن احمر بریست وانطاکی گفته که بیخ سوسن سفیدست که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت ازانست **طبیعت آن** بسیار گرم وحاد **افعال و
خواص ومنافع آن** جذاب وجالیست طلای آن جهت قطع خون بواسیر وآشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت آن تا یکدرم است **فصل الالف
مع السین المهملة** ** **اسارون** بفتح همزه وسین مهمله والف وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغت سریانیست بیونانی اسراهون وبهندی تگر نامند
ماهیت آن بیخ گیاهی است پرگره واندک طولانی وکج وزرد رنگ از زردچوبه باریکتر وقویتر نیز دیده شده باریشهای وعطریت وثقیل الرایحه ولذاع وبعضی
اغبر مائل بزردی ومنبت آن جنگلها وگیاه آن منبسط برروی زمین وبرگ آن شبیه ببرگ نیل ولبلاب وازان کوچکتر ومائل باستداره وگل آن بنفش ودرزیر برگ شبیه بگل نبک
وتخم آن شبیه بقرطم که کاوچره نیز نامند ونوعی ازان راساق بقدر ذرعی ومدور وبرگ آن مانند قنطوریون دقیق وبالای ساق آن پر شعبه بعضی بالای بعضی ودر اطراف
شعبها چیزی مانند دانه های گندم ودرجوف آن چیزی زغبی وبیخ آن بسطبری خنصر وکم گره وخوشبوی الطعم ونوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول واغبر وصلب وشاخهای آن
پراگنده وباریک وبراشجار پیچید وگل آن بزرگ وبنفش وثمر آن مانند ثمر کبر ودرجوف آن تخمی مانند تخم خطمی وبیخ آن ساری درزیر زمین وپرگره وتندبوی وتلخ ولذاع واین
مخصوص است بدفع سموم وگزیدن مارها ونوعی را برگ از همه انواع ریزه تر وساقهای منبسط برروی زمین وگل آن بنفش وبیخ آن نرم وبی گره وزرد رنگ وطعم آن
تلخ وباعطریت ومنبت آن کوههای ساده است واین نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست وبهترین همه نوع اول است که از فرنگ وافریقیه وشام خیزد وخوشبو وتند
الرایحه وباریک باشد که زبانرا در وقت خائیدن بگزد ومستعمل بیخ آنست **طبیعت** مجموع آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در سوم گرم ودر دوم خشک گفته اند **افعال
وخواص ومنافع آن** ملطف ومحلل ومفتح ومقوی ومنقی دماغ وعصاب ومعده وجگر وسپرز وکرده است از خلاط بارده رطبه بآله مستفرغه وآشامیدن آن تنهائی
یا با دویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائی وخدر وتقویت دماغ وتسخین آن وعصاب وصداع بمشارکت رحم ونسیان خصوصا
با ماء العسل وجهت تسکین اوجاع باطنی واستسقا ویرقان سدی وورم رخو جگر وسپرز وتنقیه آلات بول ورحم از رطوبات لزجه وفضول ردیه وتنقیه سنگ کرده ومثانه وتسکین
درد آن وعسر البول وحتباس حیض ووجع مفاصل وورک وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا که جهت این امور دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند که بازای هرسه مثقال ازان
چهار رطل ونیم آب انگور باشد وبا شیر ستبر وگوسفند جهت تقویت باه مبرودین ومرطوبین وتسخین وتقویت معده وکبد واخراج رطوبات فضلیه بادرار ویک مثقال آن با ماء العسل
مسهل است مانند خربق ابیض وبوئیدن روغن آن دائم جهت نسیان واکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه وذرور آن جهت گزیدن عقرب نافع وضماد آن با شیر تازه دوشیده
بر کنج ران وپشت رها جهت لغوه مجربست واهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله نیم درم ازرا با بنید برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید ومجرب دانسته اند واز جمله ادویه است
که داخل کرده میشود در خوشبوئیها **مضر** ریه **مصلح** آن مویزج مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان
ونصف آن وج جوارش اسارون وشراب وعرق آن در قرابادین ذکر یافت **اسد** بفتح همزه وسین مهمله وسکون دال مهمله بفارسی شیر وبهندی بالکهه نامند **ماهیت آن**
حیوانیست مشهور از جمله سباع **طبیعت آن** گرم وخشک **افعال وخواص ومنافع آن** گوشت آن دیر هضم ومورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر وکنج ران وانثیین
وقضیب ومقعده مقوی جماع وطلای آن جهت کلف وقطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت انعاظ بیعدیل وطلای پیه وزهره آن بر بدن باعث گریختن سباع ازان شخص
وضماد پیه با پیه وپشم آن بر روی مورث هیبت ودر نظرها ارسطو گوید کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل وباه است چون شکافته آنرا وبابوره وسیخ ومصطکی طبخ نموده خشک
کنند وبروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج ومغص ووجع ظهر وبواسیر ودرد جگر ورحم بغایت موثر ومفیدست وزهره آن مقوی
باصره اکتحالا وآشامیدن یکدانگ زهره شیر نر با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسیکه آنرا از زنان بسته باشند گویند مجربست ووقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته
اند وگویند جلوس بر پوست آن جهت دفع نقرس وبواسیر مجربست وبستن پوست یا موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت دفع ازاله صرع وبخور موی آن جهت گریزانیدن سباع
ودفع زهر ابوعی نافع وگذاشتن قطعه از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنهاست واگر کرم دران صندوق موجود باشد باعث قتل آنهاست گویند چون زبان
آنرا خشک نمایند وقدری قلیل از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بار در طب بخورانند شفا یابد وچون بیخ شیر ماده را خشک نمایند وزن حامله با خود دارد تا زمانیکه

طفل را از شیر باز گیرند ازمرضی که بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آنرا خشک نموده عند الحاجه باآب گرم سوده زن استعمال نماید فرج او را تنگ کند و گرم گرداند و چون یکدرم
سرگین آنرا در شراب حل نمایند و بمعتادین بشرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید را جانور بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فرع [?]
و بعضی گمان برده اند که شغال چون صدای شیر را بشنود بمیرد و گویند خوردن موی سبل آن از جمله سموم است و اکثر از راه عداوت آن را متعرض نموده در میان رگ برگ
تنبول گذاشته میخورانند بکسیکه با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن
برگ پاره پاره گردد تدبیرش آنست که بیاورند جگر بچه گوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و چون سه ساعت کامل از ان بگذرد دو درم خربق سفید که بهندی کتکی
نامند خوب نرم سوده با آب نیمگرم بقدر یک کاسه بخورند و قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی
روبیان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده تا رچه ماهی را بکشند موها با آن چسپیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مزرکه بهندی
جولای نامند با آب گشته برنج سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هر دو سمی میباشد اذیت میرساند باید که زاج و ندوای [?] ساز و کل
درهم سرشته بر آن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند و در آن مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار و خبث الفضه و سوم و زیت گذارند اسد العدس ماهیت آن شبیه بگیاه عدس و نوعی از طوفات
و اسناه ندبرگ آن مزغب بالزجب [?] و ساق آن باریک مانند ریسمان اغبر مائل بسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار ازان کوچکتر و بیخ آن مانند گزر و بسیار کوچک و برگیاه که
در حوالی آن بهم میرسد میپیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا هالوک نامند طبیعت آن در دوم گرم و با قوت بارده و در سوم خشک افعال و خواص و منافع آن محلل
بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه مداومت بخوردن آن نمایند پخته یا خام آن باعث
لاغری بدن فربه میشود و مصلا مضر فی لمیر ساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب معثی
است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن پنج درم بدل آن افتیمون و در امراض هزال مانند صعتر و ربع آن سند روس اسرار بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف
و رای مهمله لغت مغربی است ماهیت آن شجریست منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن یک شاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم میباشد و چون
محاذی روی آب شود از آن برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار فندقی مستدیر و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ طبیعت آن
مرکب القوی و مسخن افعال و خواص و منافع آن دلوک بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و تازه آن محلل
صلابات و مفتح سده و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم صمغ آن لزج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت و بار طوبت جهت
امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع اسرنج بضم همزه و سکون سین و فتح راء مهملتین و سکون نون و جیم سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند ماهیت آن
چیزیست مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده و کم رنگ تر از ان یعنی سرخ شکفته اندک مائل بزردی و صنعت آنرا طرق بسیار است از انجمله آنست که بگیرند سفیداب قلعی
یا قلعی و سرب را و در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش تیزتر دهند سرخ تر گردد پس در دیگی
کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف آن بر افروزند تا سوخته و بغایت رنگین گردد طبیعت آن سردی آن کمتر از سفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از ان
افعال و خواص و منافع آن محلل و جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلای آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک
و بردن گوشت زاید و مرده و قطع بدبوئی آن و جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با پیه و آب و برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و ذرور نرم سوده آن بر قوبا بعد مالیدن آب
برگ سیم مفرح و تکرار آن باعث زوال آنست و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آنرا خورده باشد قریب بمداوای اسفیداج و ان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم
آن در قرابادین ذکر یافت اسروع بفتح همزه و سکون سین و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح زای معجمه و سکون عین مهمله ماهیت آن کرمی است که در سبزه زارها و در برگ
بهم میرسد افعال و خواص و منافع آن ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد اسطراغالیس بکسر همزه و سکون سین و فتح طاء و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه
و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض ماهیت آن بیخ نباتی است کوچک اندک مفروش
بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه ببرگ شاخ نخود و گل آن ریزه و بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه بترب شامی و منشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی
و طعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین و مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوس از اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن افعال و خواص و منافع آن

اسد العدس

اسرار

اسرنج

اسروع

اسطراغالیس

اسطوخودوس

بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بر بیزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید ولیکن بسبب
صلابت بدشواری کوبیده میشود اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین و بضم طاء مهمله بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهمله لغت
یونانی است بمعنی حافظ الارواح و بعربی انس الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل مکه معظمه گیاه آنرا ضرم بضم ضاد معجمه و سکون راء مهمله و میم و گل آنرا زهر الضرم و بسریانی سحاس
که نام جزیره ایست که در آنجا میروید و اهل بنگاله بن ترم و بهندی دهارو و در بنگاله تلنته نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم میشود ولیکن اندکی کم قوت **ماهیت آن** گیاهی است
ربیعی بقدر ذرعی سنبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و باریک و گل آن سردی شکل انبوه شبیه بخوشه جو بسیار کوچکتر از آن بنفش و مائل بسفیدی و با اندک
سرخی و مزغب نرم و ثقیل الرائحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه
کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس ما تخمی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیرا که آنچه در زمین
حجاز و روم و مغرب در زمینهای با قوت میروید با تخم و قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مزغب میباشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیرنگر از بنگاله میروید
خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مائل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس میشود که دانه های خوشه آن با شاخ بزرگ
اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر ولیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو می باشد **طبیعت آن** گرم و خشک در درجه اول و در دوم نیز گفته
و این اصح است خصوصاً حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جواهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود
گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سه در اول و بعضی مرکب القوی و اجزاء باردهٔ آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جواهر
ارضی بارد و ناری حار لطیف **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و جالی و مفتح سده با قوت جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه بجزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل
و دماغ و احشاء و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکوره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره
و بقوت مسهله خود دافعهٔ خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه و خصوصاً از دماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول **امراض الراس**
و غیره آشامیدن طبیخ آن تنهای جهت رعشه دماغی و دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه و ترغرغ دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن
شراب تازهٔ آن تنهای و با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود مقطع و ملطف است حابس الجزء و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال آن
نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخاء و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه استفراغ
سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه و مانع عفونات و انصباب نوازل است با عصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح
دماغی را و همچنین سائیده جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون بسرشت آنقدر بیاشامند و مقدار یک مثقال گل اسطوخودوس نیز
بپاشند و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده
استفراغ بدان نمودن در سال چند مرتبه و بعد از تنقیه متعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا بنهایت رعشه و اختلاج را نافع
مداومت آن ماسی و نیجر و زوه بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن تنهائی یا با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن
برای استرخاء و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و بخوص و چون بیندازند در شش قوارس آب انگور یک من اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس
بیاشامد مصروع از آن با عاقرقرحا و سکبینج نفع می بخشد آنرا النفعی بین و گاهی بعوض آب انگور سرکه می کنند و هنگامیکه چون یک ماه در سرکه محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر از این
سرکه سکنجبین شکری یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست
از کل فضول ردیه بلغمیه بالیبر و مفتح سده و مقوی همه قوی و محلل کل الجزء و ریاح فاسد و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با ثلث آن کشنیز خشک و ربع آن از مرزنجوش و سدس
آن از هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر آن نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترهل در بو و گرانی سامعه و ضعف چشم
مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از روی قوت مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه است المعدة و الکبد و الطحال و غیرها
آشامیدن ده جزو از اسطوخودوس یک جزو و بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر بنهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه

طحال

طحال و کرده و امراض مقعده و با شراب جهت نفخ و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و همچنین بکمید طبیخ آن جهت تسکین وجع
مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و کرب محرورین مصلح آن سکنجبین گویند مضر است بشش
مصلح آن کتیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنجدرم بدل آن در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خواسته اسطوخودوس
اسهال سودا از دماغ است و شربتی از آن یکدرم تا پنج درم و مصلح ضرر آن بریه کتیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن
شراب لیمو است و مفتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز هست و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسفاناخ

اسفاناخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه بیونانی سوناخیوس و نیز سومان فوسوخیوس و برومی
ابرقیا و بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنگی اسپنس و بهندی پالک و پالک هندی لطف است که اسفاناخ رومی باشد ماهیت آن گیاهی است معروف بستانی و بری نیز می
باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خورده آن است طبیعت آن در آخر اول سرد و تر گویند معتدل است در گرمی و سردی از این جهت محرور و مبرود را
موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آنست که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام می باشد نافع از برای تبهای گرم و سرفه خشک با حبس بطن و اوفق
از برای مبرودین با گوشت فربه و برنج و افاویه حاره افعال و خواص و منافع آن ملین طبع بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سایر بقول
و جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد پشت گرم و سل و درد کمر و موی خوردن مطبوخ آن با اشیاء مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب
جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد گلو و لهات و یرقان و تفتیت حصاة و عسر بول و حرقت آن و لدغ خلاط مراره و ضماد پخته آن جهت
درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن بر جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور بر الفجار دمامیل و طلای مطبوخ آن با سفیدآب جهت
بثور سفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصاره آن تا دو مثقال بدل آن
خرفه و قطف و تخم آن جهت وجع فؤاد و درد احشاء و تبهای حاره و شیره آن جهت تب دق و سل مجرب ضماد پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید مضر
سپرز مصلح آن گل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدانکه اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از آن بساده یا چاشنی دار مطیب بروغن بادام شیرین یا مسکه گاو تازه بیاشند
نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره سرد با لحوم جیده جهت مالیخولیا و جنون و قطرب و مانیا حادث از سودای صفراوی و با پاچه بزغاله جهت و وارد سده حاره و خوانیق
و امراض صدر و ریه و سل و سعال با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن
در قرابادین ذکر یافت

اسقلیناس

اسقلیناس بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه
مجهوله است جالینوس آنرا فنابری دانسته و ما لیقی آن و گفته فنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس
است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشهای
آن باریک و بسیار و طیب و کم بود و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها افعال و خواص و منافع آن
آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و سحج و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز
این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده

اسفنج

اسفنج بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد الطری و سحاب البحر و غمامه و غیم
و لشافه و صوف البحر این دو هر شفه و بفارسی ابر مرده و ابر کهن و تشکر دکاذران و بهندی موا بادل و بترکی بلوط نامند ماهیت آن خبریست که بر روی سنگهای کنار
دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر می آید و آن دو قسم میباشد قسمی از آن که متخلل و سوراخهای آن گشاده
و نرم و شبیه بنجاد و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال
و خواص و منافع آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح
افواه عروق چون تازه آن را با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد
مطبوخ آن با عسل یا آب خالص جهت التیام زخمها و در روز خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود

قوت مجففه قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوختهٔ آنرا جهت منع نزف الدم والتیام زخمهای تازه قوی تر و ذرور تازهٔ آن تنهائی یا با پنبه یا با ریشهٔ کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات حابسه و محرّق مغسول آن در ادویهٔ عین نافع و چون قطعهٔ خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا باتش افروزند و سر دیگر را بر موضع قطع باید که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب حبس و گرفتن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوختهٔ چرب ننموده آنرا بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعهٔ از آن را بقدری که توان فرو برد بخیاطهٔ ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و لمحهٔ صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید یقینی که گلو بسر دو در اخراج زلو و خار که در حلق چسپیده باشد بیعدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد میکشد آنرا و در مصر گاوران آنرا در آب بخیسانند و در آب آنرا گرفته بجامه میمالند جهت تصفیهٔ آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آنرا با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند از هم جدا میگردند مضر احشا و مصلح آن آب غوره یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه بمقراض کرده بیاشامند زیرا که در رودها کوبیده نمیشود و دستور اخراج و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه ولیکن مفتت سنگ گرده گفته اند

اسفندان بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

اسفیداج بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب سفیداب فارسی است و بعربی و عبرانی باروق و بیونانی سموئیون حمسیلون و سلیقون و زبرقون و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند **ماهیت آن** از قلعی و سرب و روی و توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویهٔ عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنگین و نرم و بسیار سفید باشد و آنرا سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زائل گردد **طبیعت آن** سرد در سوم و خشک در دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم هست **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زائد فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویهٔ عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حارهٔ آن خصوص مصنوع از سرکه آن که خوب شسته باشند و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا مکرر بشویند و تصفیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رو باییدن مو مجرب و با آب برگ عنب الثعلب و ادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حارهٔ مفاصل و زخمها و شقاق سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و تنهائی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر موضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند هیچ موی از رست و نرم گرداند که باسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زائد را بجزو بدل آن آبار و هیچ است **المضار** آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یکدرم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعروض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدن و استرخای اعصاب و اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و در یافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اگر با نوشادر مصعد نمایند مهلک است و علاج آن بقی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماء العسل و بعد از آن عصارهٔ افسنتین است و مدرات بول با ماء العسل

اسفیداج الرصاصین بفارسی سفیداب ارزیزی نامند **ماهیت آن** سنگی براق صفائحی است که در یزد و نواحی اصفهان از معدن بهم و امثال آن حاصل میشود **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محرق آن الطف از لزوجت و تجفیف آن کمتر نفع آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکه مخلوط با پشم خرگوش و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث التزاق آن و تنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع **المضار** خوردن آن کشنده است

اسفندان

اسفیداج

اسفیداج الرصاصین

اسفیدباج

بخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از ان اقوی و مداوی آن قی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و چیزهای لعابی و عصارهٔ خبازی تر و ملوخیا پس
آشامیدن ربع درم سقمونیا با جلاب اگر باین ساکن نشود اعراض بهتر والا بازا عادهٔ اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجهٔ آن نمایند **اسفیدباج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا
و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جملهٔ اغذیه است **ماهیت آن** مرقی است که از گوشت بچهٔ مرغ و بزغاله و حلان و غیر
اینها از گوشتهای خفیفه لطیفه و بقول و حبوب و غیر آن مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعم غالب نداشته باشند و ادویهٔ حارهٔ مناسبه ترتیب دهند
طبیعت آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص و منافع آن** لطیف و مرطب صالح الکیموس و نافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی
و سبات و سهر و نسیان و سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند
جذام و سوداوی مزاجان را نافع **صنعت آن** بگیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند
و کف آنرا بگیرند و طبخ دهند پس در ان از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه و کشنیز
و مصطکی در ان ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بخورند بتنهایی و یا بقدری چلاو و اگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بدنیست که بهتر است
و گرما گرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن بسر و گردن برسد از برای اصحاب زکام سعال بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **سقنقور** بکسر

سقنقور

اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و اسقنقور بدون الف و سقنقس نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی است و تحقیق آنست
که غیر ورل است و ورل ماهی را بهندی پانی کی گوه و سقنقور را سمهور و بهندی بن رهو نیز نامند **ماهیت آن** حیوانی است از نرمچه بزرگتر و با دست و پا شیخ الرئیس نوشته که آن
ماهی است که از نیل مصر صید مینمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی که و پرورد نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بیابانی
شبیه بورل یافته میشود و در ریگهای اطراف نیل مصر و مشکا فدر مل او داخل آب نیل میشود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آنست که ورل در
صحراها میباشد و سقنقور در شطوط نیل ریگی و قریب بدان و پوست ورل صلب تر و خشن تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیای بری است و سقنقور هم حیوانات بری
مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه میگذارد و بچه می آورد و آنچه در آب میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ می ماند
سقنقور و ان غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی
و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار است و سر ورل پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی فلس و ابن جمیع گفته که شاهد
کردم من در رودهٔ آن بعد صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آنرا دو خصیه مانند خصیه
خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و مادهٔ آنرا دو فرج است و تخم میگذارد و زیاده از بیست عدد و دفن میکند آنرا در رمل و تکمیل تام می یابد بحرارت رمل گرم شده از
تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور بحقیقت آن چیزیست که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از انجا بقاهره میبرند و اکثر صید آن
در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب که بخشکی می آید پس بر آن ظفر می یابند و میگیرند و بعضی گفته اند که گاه یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش
و دریای قلزم و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض و کم از نیم ذرع
در رنگ او زرد و مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر مملح آن مدتی میماند و من گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن تا اصفهان
و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال مینمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدی که ساکن نمیگردد
مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که مادهٔ آنرا قوت کم است
و همان نر که صید نموده ذبح نمایند والا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس سر و دست و پای آنرا ببندازند و قدری از دم آن و اینچ نیز ببرند
که قوت بسیار در دم آن است و در وقت آن پس شکم آنرا بطول بشکافند و آنچه در جوف آنست سوای گرده و خصیه و پیه آن برآورند و پاک کرده نمک انباشته موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع
معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و از فساد محفوظ ماند و باید که در سلهٔ بید یا نخل متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آن است اگر آنرا آویزان نکنند البته
موش خود را بآن میتواند رسانید و اگر در غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد و همچنانکه قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف است

ونباله وکرده وخصیهٔ آن است وهمچنین نمک آن مواضع وبهترین نمک مواضع دیگر است مؤلف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار ویکصد وپنجاه ویک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله
در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلویخان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع وعرض آن نیم ذرع ودست
وپایهای آن کوتاه وناخنهای آن بلند ورنگ آن اغبر وبر پوست آن مانند فلس حنزیری نمودار بدون انکه از ان فلسی جدا کرد وقبل ازین نیز شنیده شده که آورده بودند وبعد ازان نیز
در اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود وبهم میرسد ولیکن از کسانیکه لحم ونمک آنرا استعمال نموده خواص چندانی مسموع نگردید **طبیعت** تازه غیر نمک سود آن گرم وتر در دوم
وبعضی در اول گفته اند نمک سود آن گرم وتر در دوم وبعضی در اول گفته اند نمک سود آن گرم در سوم وخشک در اول وکهنهٔ آن در دوم **افعال وخواص ومنافع آن**
خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر وکزاز ونقرس واوجاع مفاصل وامراض بارده اعصاب وتسخین بدن وتقویت باه مفید ودر امر باه وآوردن نعوظ وادرار
منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل ویا با طبیخ عدس وشراب نبیذ زبیب وزرده تخم مرغ نیمبرشت ویا جلاب که معین فعل آن است تناول نمایند وتخصیص
گوشت مواضع مذکوره وپیه وذکر آن وشاید در بلدان حاره یابسه وبعضی امزجه چنین باشد ودر بلادیکه هوای ان جا رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص انچه در بلاد هند وبنگاله تکون
یابد بسبب کثرت رطوبت وملح آن را چون بکوبند وبزرده تخم نیمبرشت ویا تخم جرجیر سائیده پاشیده بخورند وهمچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه وسره آن با دارچینی سوده وزرده
تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت وپیه آن مهر یارس گوید طلای خون آن با طلیخ واملح تغییر رنگ وضح وبرص می کند وگفته اند که سقنقور انسانرا
بگزد وطلب آب میکند اگر یافت در آب میرود واگر نیافت بول میکند ودر بول خود میغلطد وچون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد واگر انسان سبقت کرده در آب فرو رفت
قبل از رفتن آن ویا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده میمیرد وانسان صحت می یابد واین خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه
مثقال بحسب مزاج وسن وفصل وبلد وموافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یابسه خصوص که بی مصلح استعمال نمایند واسحاق گفته مضر است بسیر مصلح آن عسل بدل آن سمکه
صیدا وقضیب خشک کاو کوهی وجمعی گفته اند خصیتهٔ الثعلب است واصلی ندارد دوارش اسقنقور ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بضم همزه وسکون سین
مهمله وضم قاف وسکون واو وراء مهمله وکسر دال مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون آنرا اسقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است یعنی ثوم الحیه
ومعروف بثوم الکلب وسیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند **ماهیت آن** دو صنف می باشد صنف اول کوچک وبی دانه وپوست آن از ان جدا نشود وطعم آن
تلخ وقابض ولذاع وآنرا اسقوردیون جبلی ومصری وکراث بری نامند وبرگ آن ریزه واغبر وکم ارض تر از سیر بستانی وگل آن مائل بسرخی وساق آن دراز ومنبت
آن صحرا وبالای کوهها وصنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل وبرگ ویکدانه وطعم آن تند تر ولطیف تر وبا عطریت وحکیم محمد میر مؤمن گفته که صنف دوم آن مرکب
از دو دانه وبزرگ ساق وگل آن سفید است **طبیعت آن** در آخر سوم گرم وخشک وبا قوت تریاقیه **افعال وخواص ومنافع آن** محلل وجالی ومدر بول وحیض وقی
زهرها ودر جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی وانشاء الله تعالی در حرف الثاء در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر وگویند عنصل ومحلل آن
در افعال مذکوره بهتر وضیق النفس وامراض طحال واستسقا را نافع وتخم آن بغایت مسهی مبرّد المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه وسکون سین مهمله وضم قاف
وسکون واو وضم لام وسکون واو وفتح قاف وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است یعنی
مزیل الصفا وبمعنی کاوی السپرز نیز گفته اند بجهة انکه گدازنده وسائل کننده سپرز است واهل اندلس فرابن وبمصر مشهور بکف النسر است وبشیرازی زنگی دارو نامند **ماهیت**
آن نباتی است بی ساق وبی خوشه وبی ثمر منبت آن سنگلاخها وجاهای سایه وبرگ آن مشرف مانند برگ بسفایج وطرف اسفل برگ آن مائل بسرخی ومزغب وطرف
اعلای آن سبز واز یک بیخ روئیده وبهتر آن سنگین سرخ آن است **طبیعت آن** گرم در اول وخشک در دوم وصاحب تحفه گرم در دوم وخشک در سوم نوشته
افعال وخواص ومنافع آن محلل وملطف ومفتح ومدر ومفتت وجهت صرع وفواق ویرقان وطحال وامراض سوداوی شرباً وضماداً تعدیل واسقوریدوس گفته
که چون با شیر بپزند وچهل روز بیاشامند وبر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد وآنرا چون بسایند وبا شراب بیاشامند جهت فواق ویرقان وتفتیت حصاة گرده ومثانه وتقطیر
البول نافع وگفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است ومجرب وتعلیق آن مانع آبستنی وسزاوار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته
آنماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم وبالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی ومضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر وگویند دو وزن آن کمادریوس وگویند
مرجان سوخته وصحاح تحت آن را بیخ کبر بری دانسته وشیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده ودر مفردات قانون که قیل انه نبات صخری ینبت فی المکان الکثیر الفیء قال م

انه ضرب من الاسقیل وقیل غیر ذلک وبالجمله انادویه مجهوله الماهیه است **اسقیل** بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر کاف وسکون یای مثناه تحتانیه ولام لغت یونانی است اسقال
واسقیلا نیز گویند ودر بعضی لغات طمیطون وبعربی بصل العنصل وبصل الفار وبصل البر وعنصل وعنصلان وبفارسی پیاز دشتی وپیاز موش جهت آنکه کشنده موش است وبهندی کاندی
وکندری نیز نامند **ماهیت آن** بیخی است شبیه پیاز امرودی شکل بزرگ وکوچک وجبلی وبری میباشد وبزرگ آن تا نیم رطل وزیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد وبنساجان بنگاله
اکثر لعاب آنرا جهت استحکام وسختی بر ریسمان تار وپود کرباس در وقت بافتن میمالند وبرگ آن شبیه ببرگ زنبق وسوسن ونرگس وپیاز وکندنا وبلندتر وعریضتر از آنها وساق آن
بی تجویف وسبز مائل بزردی وازمیان پیاز آن ساقی اندک عریض برمی آید وبرسر آن گلهای سفید طولانی ووسط گلها سفید وهر گلی مشتمل بر شش برگ ودر وسط آنها خطار غوانی
طولانی ودر وسط گلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی وبرسر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زرد رنگ وبعد خشک شدن سیاه میگردد وبوی گل آن فی الجمله بوی گل نیلوفر
وگل بعضی سفید مائل بسیاهی وتخم آن مانند تخم پیاز وبزرگتر از آن وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخی متوسط در بزرگی وکوچکی **طبیعت**
آن گرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه ورطوبت محرقه ومقرحه ودر سوم نیز خشک گفته اند **افعال وخواص ومنافع آن** جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس
وصرع ومالیخولیا وشقیقه ودرد سر بارد وسبات ودوار وسدر واختلاج واسترخا وفالج ولقوه ونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب در چشم ودرد گوش وضیق النفس
وسرفه کهنه وربو وخشونت سینه وتقویت حلق وقی الدم وتقویت معده وهاضمه وگوارانیدن طعام ودفع ایستادن آن بر سر معده ویرقان واستسقا وصلابت طحال ومغص ووجع
مفاصل وعرق النسا وتفتیت حصاه مثانه وعسر البول وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطنی واوجاع اعصاب ودواء الثعلب وجذام وتنقیه اعضا از اخلاط غلیظه
لزجه نافع جهت آنکه جالی ومفتح وملطف کیموسات غلیظه وجاذب فضول از عمق بدن وملطف ومحلل ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که شش مقدار آن نمک
وقدری روغن سرشته ویکمثقال ونیم آنرا ناشتا بخورند اسهال نیکو میفرماید وامراض مذکوره را مفید **امراض الراس** خوردن یکمثقال مشوی آن بتنهائی ویا با [illegible]
عسلی ویا با عسل جهت دوار وسدر وصرع ومالیخولیا واسترخا وفالج ولقوه نافع وضماد آن سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی ویا با خل خمر ویا مشک وهمچنین ضماد
آن بر ساقین وفخذین وساقین صاحب سبات باعث جذب مواد وافاقه وتنبه وست وضماد سائیده با آتش گرم کرده آن آنمقدار که لذع وحدت آن کم گردد بتنهائی ویا با
خطمی وقدری فلیفلی افسنتین وصبر ومر مکی ومصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان وبر ساقین وقدمین
ویا فخذین ویا رکبتین او وبعد تیغ زدن بر ساقین او وگذاشتن محجمه وبر ساقین وقدمین ورکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی ومویزج از هر یک ده درم وبرگ خردل یکدسته
کوچکی همه را بیک جا نرم سائیده ویا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود وبر اعضای مذکوره بمالند وهمچنین چون بر ثآلیل وشقاق
عارض از سردی هوا بمالند **امراض الصدر والمعده والکبد** وغیرها چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند وبخورند جهت ربو وضیق النفس وگرفتگی آواز مفید وچون تشویه
نمایند وبیضه مرغ در جوف یک اسقیل وبگذارند تا نضج یابد وبخورند [illegible] را اسهال آورد وزائل سازد زمین را یعنی زمین گیر شدن مرضی را وچون نه قیراط آنرا در عسل
بخورند جهت درد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفه کهنه وربو ونفث الدم ونفث مده ریه ومغص واحتباس بول نافع ونه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت
جذام وآشامیدن آب برگ آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس مفید وچون اسقیل را کوبیده فشرده وبا آب آن کرسنه را خمیر نموده [illegible]
جهت استسقا مفید گفته اند چون اسقیل الحمیره وگل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند وقدری از پخته آنرا با پیاز وسیر کمی ونمک سرشته بخورند مقدار ربع مثقال با حلوا وکرمهای شکم
را هر نوع که باشد دفع نماید ویک قیراط از آن واز ریشهای آن که با هم بکوبند وبنوشند مقی قوی وچون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند
زائل سازد ومجرب وچون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک ونیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدگی ودرد مفاصل وثقل
ودرد گوش وسده آن مؤثر وبا موم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه وجرب متقرح ویابس وحکه وخراز وبا زفت وحنا جهت بثور یابسه سر اطفال وضماد پخته آن با سرکه جهت
گزیدن افعی نافع وچون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند وموی برویاند
اگر محتاج بتکرار عمل باشد بعد رفع جراحت باز بمالند وگویند بوی آن کشنده مگسهای گزنده است وبالخاصیه قاتل موش در ساعت وچون آنرا بخور دود واشتن آن با خود یا در مکان
موجب هرب سباع وهوام ومار و[illegible] ومورچه ومگس ومالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه واذیت آن ومصلح آن مرداسنگ سائیده با آب وگویند چون عنصل را
نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفه آن وتخم آن ملین طبع وجهت مغص ودرد مقعده ودرد چشم نافع

وچون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و یکعدد آنرا در میان انجیر گذاشته یکروز در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بکمند و بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بوره
جوشانیده باشند بیاشامند و نفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و کرب و مضر عصب صحیح مصلح آن حمام و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات بعضی
گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که لبسانک تفته و داغ نموده باشند درو آب فواکه و اسقیلیکه تنها روئیده باشد در زمین روی شدید الحرارة
حاد و قتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن شیهای مذکوره و زرده تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و بزور و لعاب و مسکه و سفوف قلیا تا مقدار شربت آن تا دو درهم
و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن تنظیف بدن بقی و آشامیدن اشیاء بارده و لعابهای معری و آب میوه های سرد و مراق چرب بدل آن گویند بوزن آن
اسقوردیون که سیر صحرایی باشد و فرو ما نانیز بوزن آن و مثل ثلث آن وجع و ثلث آن حماما و پنج کبریت و طریق حضی نمودن و تشویه و حل و سکنجبینات و دواها و دهان و اشربه و غیر
واقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت اسکتو بلغت تنکابن سعد است که بیهای ریشه گیاهی را تیر نامند و بعربی

اسکتو

حب الزلم گویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برگ آن باریکتر از برگ کراس است و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزارهای قریب بآبها میروید اسکنده

اسکنده

بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و ها نام دوای هندی است ماهیت آن بیخی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک ظاهر و باطن
آن سفید مایل بزردی و بهترین آن ناکواری آن ماست که بزرگ و کرم ناخورده باشد طبیعت آن گرم و خشک و با رطوبت فضلی افعال و خواص و منافع آن سرفه و ضیق النفس
و ورم اعضا و برص را نافع جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جمله رساین و قایم مقام بهمن سفید میدانند لهذا اکثر در
ادویه باهیه و دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند اسل بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسرایی نامند ماهیت آن نباتی است که از آن حصیر

اسل

میبافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید بیره و ماده میباشد نر آنرا کولان نامند تخم آن سیاه و مایل باستداره بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبرتر از ماده آن و جنس ماده
آن باریک بی شعبه و در عراق السمار و غربال بیزاران میسازند و دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی آن اطراف آن تیز و آنرا اسجوس گویند و این صنف تیز و قسم دیگر
دو دم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پر گوشت تر از قصب صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بسیار و قویتر از دو صنف اول امنجونوس نامند و ثمر این صنف بر چرم
آن میرو بید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد و غالب و جوهر مائی حار اندک افعال و خواص و منافع آن ضماد آن جهت تحلیل اورام
و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم
آن نهایت منوم و تا بحد رم آن مورث سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضاء و تحلیل خنازیر و رفع
حکه نافع مصدع و مسبت و مصلح آن گلنگبین عسلی و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید اسلنج بکسر همزه و سکون

اسلنج

سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم بحر الجواهر نوشته که لحیة التیس است و اصلی ندارد و آنرا ذنب الخیل نیز نامند ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی است
منبت آن ریگزارها و شاخ آن دراز زرد رنگ و برگ آن شبیه بحجیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آنرا الیرون گویند و شاخهای آن باریک و زرد رنگ شبیه
بهنی با تجویف و برگ آن باریک و اغبر و برگ بری آن کوچکتر از بستانی و مایل بسبزی و ساق آن با شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای
بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بیخ و لیکن از آنها نرمتر و کوتاه تر و اندرون آن تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه های آن بسطبری انگشتی و رنگ آن ما بین سرخی
و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریگزارها و کوههای بی اشجار و این را بالطیشة الرنبال نامند طبیعت قسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت
از آن زیاده افعال و خواص و منافع آن بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بسعدیل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی
و برودت آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت حمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرم آن جهت
گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و گویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیین را کوچک میگرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیح بالسویه و چند و کندش از هر یک مثل نصف
آن حب سازند و هر روز دو درهم آنرا بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و مداومت با آن بصفتین را بالکل دفع نماید مضر ریه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو
درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قرومانه و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آن است اسود سالنج نام مار سیاه است

اسود سالنج

و بهندی کالا ناک نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تخفیف افعال و خواص و منافع آن گفته اند اگرچه در هنگام بودن آفتاب در برج

حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آنرا برج ملتهب مینامند پس اعمالیکه در ان
کرده شود و نیز حرارت را در آنها تاثیر بسیار است و قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در ان دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده
باشند جهت جذام و ثآلیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع و ظهورس و دیمقراطیس گفته
که چون شکم آنرا از سر تا دنباله شکافته احشای آنرا بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود و پس از
شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق
شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم
مار را چون با سرکه و بوره ارمنی بسایند و طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به آن مانع نزول آب و دهن و رماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف**
مع الشین المعجمة **اشترغار** بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله صاحب برهان قاطع برای هوز در آخر
قید نموده معرب اشترخار است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان رجیل العجم و رجیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فراقیون و آثاریون بثای مثلثه نیز و
اهل مصر لحاج و بهندی اونت کتاره نامند **ماهیت آن** نباتی است شبیه بباد آورد و گل آن زرد و سفید و خارهای دراز و دانه آن کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ آن
شبیه به بیخ انجدان و غیر آنست و از آن باریکتر و بی صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و فعل و قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیردار است از جهت تجربه بمقدار
از آن را برگرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرده و مدتی آن جراحت باقی بود و منبت آن خراسان و ریگستان مرو و نجران و جبال موصل و بغداد
و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المرارة و معتدل الجرم کم کره مصمت با اندک حرافت و بشاعت آنست
و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن مینمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و شیخ داود گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بتارب عنبر است و این دیگر
است و فرق میان آن و میان بادآورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و گیاه تر و تازه آن را مانند کاهو در موصل میخورند و تخم بادآورد زرد و سفید و
خارهای گیاه آن طولانی و در بیخ تلخی و قبض میباشد و بهترین آنست که از برموده میاورند و گویند بیخ انجدان خراسان است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی آنکه بسرکه پرورده
آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و مسیح در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** مفتح سده ها
و مسخن معده و مشهی و هاضم و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تب ربع عفونی و بلغم
عفن مخلوط بسودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن
با سرکه جهت اورام بارده و دفع سموم و سرکه آن در قوت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت آن سرکه آن تا پنج مثقال و از
جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و گرده مغثی و مقی و لاذع و بطی الهضم و جشاء و رائحه آن مدتی میماند به سبب دیر هضمی آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده
مصلح آن شربت غوره و ریباس بدل آن انجدان و عرق آن جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین
ذکر یافت **اشخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خامالاون لوقس یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب
اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لوقس بمعنی سفید است و معروف بشوف العلک است جهت آنکه از ان صمغ مانند مصطکی بعمل می آید و زنان بجای مصطکی
استعمال مینمایند حکیم میر عبدالحمید نوشته که بهندی بنکم نامند و در راه سند بن از بنگاله بسیار است **ماهیت آن** صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درختی گرم دانه است و نوعی
از مازریون و بیونانی خامالاون لوقس گویند و بعضی اقسیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آن را میوه زانند و بشیرازی ماروشی پشن خوانند و با هیزم آورند و خامالاون
مالس خوانند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف میباشند سفید و سیاه و صحرایی و کوهی مجموع ابرگ شبیه کنگر و بی ساق و بیخ آن سفید و درمیان
برگ آن خاری شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن برمی آید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و رائحه عروق آن
مرکب از خوشبوئی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مائل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر
شبری و سرخ رقبه و گل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر و سیاه و گاه در ان سوراخها میباشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آنست و از خواص آن است

که هر کجا بیکه و حوالی آن روید آنرا فاسد سازد منبت آن سنگلاخها و تلها و سواحل دریا طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم و چهارم
گرم و خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن آشامیدن یکمثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش و تهیجه و قیراط آن با شراب تا بقی ضلع و با طبیخ مویز جبلی جهت
اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرد آب و استسقا سفید و صمغ آن باشیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت
تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است و مثقال آن قتال و در مشروبات
غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و بثار و عنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متآکله سفلی آن و لطوخ و مطبوخ آن با سرکه
و کوکرد و فقر الیهود جهت قطع ثالیل موثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل مثل آن موم و بر دندان بچسپانند وجع آنرا
ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و دندان و با مراهم متآکله جهت قروح خبیثه و متآکله و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سگ
و خنزیر و موش و هند میکشد آنها را و صمغ آن صفت قوای دندان کرم خورده و خاکستر هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند اشراس بفتح همزه و بکسر نیز آمده
و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت عربی است و بفارسی سریش نامند ماهیت آن بیخی است غیر خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل
آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریضتر و برگ بیخ آن قویتر و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن سندبر و تند طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث
قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس طبیعت آن در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص
و منافع آن آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفراوی سوخته و سحج و خشونت حلق و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض و محلل ورم
بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و رمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن گنجد جهت جرب
و حکه و تلیین صلابات و بادجو جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل آن جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه
جگر نافع مورث سدد و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا پنج درم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است گویند مغاث و یا
کرسنه و بیخ آنرا ساییده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفشگران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسپنده و وصل آن مستحکم میباشد
اشق بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشنه فارسی است و بفارسی اوشه و کلبانی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی اثالقون
بثای مثلثه بعد از همزه و اموینیاقون نیز بعضی گفته و برنقس نیز و بلغت مصر قنا و شق و کلخ و بهندی کاندر نامند ماهیت آن شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث و ربما
یسمی لزاق الذهب لان الکواغذ و الکراریس تذهب به و گفته اند نرم میکردانند ذهب را مانند تنکار و بغدادی گفته غلط کرده کسی که آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن
صمغ درختی است صغیر مستقیم القنات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بر آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و مالیقی نوشته که دیسقوریدوس
در ثالثه نوشته که صمغ درختیست شبیه بقثاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی بلبنوی در موضعی که آنرا فوریلی خوانند و درخت آنرا اغاشولیس نامند و مختار و بهترین
آن آنست که خوشرنگ و بی سنگریزه و چوب و چرک و خالص و قطعه آن شبیه بکندر و متکاثف و رائحه آن شبیه برائحه جندبیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت نبود
آنرا بروسما خوانند و آنچه در آن خاک و یا سنگریزه باشد فیراما گویند و گاه از موضعی که آنرا امافق نامند نیز می آورند و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات و شجر
و کوچک و ساق آن باریک و مزغب مائل بسفیدی و گل آن ما بین سرخی و زردیست و در جبال کرخ میباشد نه شام و صمغ آن زردرنگ و بر دن تیغ حاصل میکردد و بهترین آن
سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست و مغشوش بسکبینج مینمایند و فرق بزردی رنگ مغشوش آنست و بحلتیت نیز و فرق ببوی آنست و خالص آن دانهای بزرگ
متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آنرا بشیرازی بدران خوانند طبیعت آن گرم در اول و دوم و بعضی
در سوم و در آخر اول خشک و اسحق گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز
بحدیکه جاری میکرداند خون را و افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده میشود و جهت اصلاح عمل آنها امراض الراس آشامیدن آن با عسل
جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی قویا را از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یکدرم و ضعفا را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید و دفع میسازد
و همچنین آشامیدن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با ماء العسل جهت صرع و مقدار کرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل مصفی و یا طبیخ زوفی و یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب

استلای نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی
و بلغمی نافع برای آنکه جلب مینماید و فرو می آورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان و تحلیل میدهد آنها را **امراض العین و الحلق و الصدر**
و غیرها طلای آن با سرکه جهت شعیره پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و رفع ظلمت بصر مفید
و آشامیدن یکمثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و دفع مره سودا و تنقیه آن با عسل نیز جهت
علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویه مسهله و خضیانیده مقدار نیم درم تا یکدرم و تا یک مثقال آن در
مطبوخات مناسبه یا در آب گرم تنها جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت
حصاة و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و تنهای و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت آنها
ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن
حنا جهت اعیای امتلای و عرق النسا حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد
السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکی فادزهر سموم است خصوص سمی که آنرا طفیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض
و اختناق رحم و تدهین آن جهت قطر و هوام و چون مخلوط با سعد و زیت نموده نزدیک هوام بر نار گذارند میکشد آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج آن با و خوردن گوشت
فاسد زائد و رویانیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد هم مفردا و هم مرکبا با ادویه مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده
و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر گرده مصلح آن ذوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا برموم و نسخ مراهم آن در

اشنان

قرابادین ذکر یافت **اشنان** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آنرا حرض بضم حا و سکون را مهملتین و ضاد معجمه و غاسول
نیز نامند برای آنکه ثیاب و ابدان میشویند **ماهیت آن** انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک بجای برگ رسته و در آنها چیزها شبیه
بگره می باشد و همیشه تر و تازه و پر آب و گیاه آن بزرگ و چوب آن سطبر و میسوزانند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند و رائحه دود آن کریه و طعم آن مایل بشوری و قدری
معقد کی از آنرا جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش میدهند بانی و خار و همه سوخته از آن آبی جدا گشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و یا قطعهای
بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب آنرا بسبب شوری میخورند بلکه بو کرده از آن در میگذرند و نیز
نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن تا بدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مایل بسبزی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یکطرف آن سبز مایل بنفشی و طرف
دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و بر هر چه بمالند آنرا سیاه میگرداند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر میباشد و منبت این نیز شوره زارها
و در سند و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه این تمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل می آورند و سفال گران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا
مالیده بر آنها می مالند سیاه میگردد و نوعی از آن سفید میباشد و آنرا خرء العصافیر نامند جهت مشابهت آن با آن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس گویند و با آب آن
لک را حل مینمایند و بجای مداد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابوقالس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرء العصافیر است **طبیعت آن** گرم در سوم و خشک در

اشنه

دوم **افعال و خواص و منافع آن** جالی محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرد آب و جهت استسقا نافع و یکدرم
آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و یکدرهم مسقط جنین زنده و مرده و وزن ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع
و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است **اشنه** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها هوزنامی است عربی و بعربی
شیبة العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریله و چریره و اکسیر و سیخ نیز نامند **ماهیت آن** چیزی است شبیه بریسمونهای باریک و بهم
پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون میگردد و بهترین آنست که بر دو روی آن سفید و خوشبو باشد و زبون ترین آن سیاه آنست **طبیعت**
آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت فاتر و قبضی با اعتدال و قومی گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی
گفته بارد و شدید الیبس است و بتخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف میگردد طبیعت آن باختلاف آنچه بر او متکون میشود **افعال و خواص و منافع آن**

مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و بسبب عطریتیکه دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضیکه دارد موجب متانت روح و بلطافتیکه دارد و نفوذ در قلب
مینماید پس باین اسباب و بالخاصیه مقوی قلب است امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضاء آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت
خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قی و تفتیت حصاة و وجع کبد نافع بجهت تلیین و تحلیل و قبض آن و معده را خوشبو گرداند و رفع علت آن مینماید و آشامیدن
نقوع آن در شراب قابض و خواب بغرق آورد خصوص صبیان را و تقویت معده و انائه نفخ و نهش هوام مسمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار گرفتن و دود آن در بینی
جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین درد ها و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد و مسحوق خیسانیده آن در آب
جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بناگوش و زیر بغل و ما بین کتفین و کنج ران و رفع آلام حاره آنها و تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت معده و جگر و رفع
بدبوی زیر بغل و باسرکه جهت سر زو بنهایت منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت حمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت
بدبوئی زیر بغل و رویانیدن گوشت نرم بر جراحات و بدستور طلای آن جهت رفع بدبوئی زیر بغل و چون در روغنهای مناسبه داخل نمایند یا بچشانند و بمالند
جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قردمانه بوزن آن و داخل خوشبوئیها مانند لخلخه و غالیه و لخالخ و دواء المسک
و اکحال و غیره مینمایند و تا آنرا نخیسانند و نم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمیگردد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد الحمید در حواشی تحفه نوشته
که در کتاب مفردات فرنگی دیده شده است که آنرا بفرنگی موس کس اربرم گویند و قسم دیگر آبی نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوانهای ماهی و اشجار دیگر زیر آب می پیچد
و این شبیه باکثیر استانان و آنرا موس کس مرین خوانند **طبیعت آن** سرد و تر ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است **فصل الالف مع الصاد المهمله**

اصابع الصفر گفته اند معروف بکف عایشه و کف مریم است و بهندی هس هدی نامند **ماهیت آن** دو قسم می باشد قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه
بکندنا و ساق آن باریک و بلند و گل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن بر گل و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و منشعب به پنج یا شش شعبه شبیه به پنجه کوچکی و مملو از رطوبت
و رنگ آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مائل بزردی و طعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای ریگی و ریگزارهای قریب بدریا و قسم دیگر بیخی است شبیه
بناخن شیر و پلنگ و این گرم تر و تندتر از اول و انطاکی غیر کف عایشه و کف مریم گفته و بهیج دیگر وصف آن نموده **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در سوم و تیز
خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس
و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم
دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
در جنون و امراض سوداوی یکوزن و نیم آن بهارجستان و دو ثلث آن سعد **اصابع فرعون** **ماهیت آن** سنگهاست بمقدار انگشتی شبیه بنی مجوف گره
دار بانگ سهمی و رخاوت چون بر هم خورند صدای سنگ از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت سیاهی میباشد و این را در افعال قایم مقام
موسیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک زود شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بناواقفان و دوا ناشناسان میفروشند و فرق میان هر دو ظاهر است
بر خبیر بر آن **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع آن** قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با چون جراحت
سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که پیشتر ندیده بودم سبک بیش مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه
ذکر یافت **اصابع الاصول** **ماهیت آن** ترجمه صیدنه ابوریحان وصف نبات آن نکرده و گفته این دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلاد ما و شبیه بتلتوک
چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته
بلغت خاندیس نیابان نامند و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یکذرع و زیاده و برگ آن شبیه ببرگ گل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشه گندم
و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری و رنگ آن سرخ کمرنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو چون در دهان نگاهدارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا
کند مغز آن بیرون آید **اصطرک** بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را هر سه بی نقطه و کاف **ماهیت آن** دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی
گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قایم مقام و بدل دخان کندر و در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است دیسقوریدوس گفته بهترین آن شقرحوب شبیه

اصابع الصفر

اصابع فرعون

اصابع الاصول

اصطرک

برانبج و سفید رنگ و خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش به پیه و موم گداخته با قدری خالص آن نموده میفروشند
طبیعت آن گرم در سوم و خشک در اول افعال و خواص و منافع آن مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و چون
با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع مصدع و منفث و ثقل آس آورد و اسقاط جنین زنده نماید مصلح آن تخم رازیانه
مقدار شربت آن نیم درهم تا یک درهم و نیم بدل آن میعه سائله است **فصل الالف مع الطاء المهملة** **اطریطیقوس** بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات
و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب و بعربی معروف بحالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام حادث در
حالب را نافع است **ماهیت آن** گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن گلی شبیه بیابونه و بعضی مایل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع برگها و گلهای آن
شبیه بکواکب و برگهای ساق آن باریک و مزغب و تخم آن اغبر و تلخ **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و با قوت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست
افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد
آن و وجع و ورد کنج ران و ورم آن بغایت مفید مقدار شربت آن تا دو درهم است **اطرماله** بفتح همزه و طا و سکون را هر دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها مالیقی گفته که غافقی
نوشته که گیاهی است ساق آن ببلندی یک ذرع و بی شعبه و بر آن رطوبتی مانند عسل میباشد و برگهای آن در چهار صف موازی یکدیگر شبیه ببرگ شاه دانه و بسیار زرد و بر اطراف آن
ثمر آن بمقدار شبر و غلافهای ثمر آن مدور و دهن شکافته بشکل غلاف بندق و بسیار زرد و متصل بهم یک صف بر بالای دیگری تا انتها و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون
آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد رنگ و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای نزول آب
الکحال انافع **اطریه** بفتح همزه و سکون طا و کسر را مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است و بفارسی آش آرد و رشته مینامند **ماهیت و مزاج و افعال و خواص**
آن از اغذیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته قطایف و بغرا و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد گندم
خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشتههای بسیار باریک طولانی از کارد ببرند بهر مقدار که خواهند و در آب گرم
جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود
آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی و ماج نامند و گویند او ماج از خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیگر
بریده بهمان قسم طبخ نمایند بغرا و بفارسی آش برگ و ماهیچه و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را
در جوف قمع پر کرده بدست یا آلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند
و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیوین نامند و عند الحاجت این را اولا بدان روغن در ظرفی بریان مینمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده
دم میدهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بر آن ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول مینمایند و گاهی از آرد جو نیز قسم
اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق و سل بی گوشت با آب خالص ترتیب میدهند و دو قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار و بی گوشت آن را آش
بوان گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد مفید و لیکن بطی الهضم و الانحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد
بعضی در بعضی امر جه بی خمیر مایه آن سبکتر و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری
از آن بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده باشد و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن
بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافقتر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطی الهضم تر و الانحدار و قلیل الغذاتر و گاهی هر دو قسم اول
از برای صفراوی مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها
با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش یا قاطق نامند و بطی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویه حاره و بعضی جهت دفع
اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج
و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نموده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی

آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوع دیگر که آنرا بفارسی رشته قطایف و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین
نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده و قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و پاتیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیکدست گرفته
بسرعت تمام بر آن بفاصله یک شبر و یا کمتر بگردانند تا مانند رشتههای باریک از آن برآید و در یک لحظه بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند اگر یک شخص باشد و اگر دو
کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا مادام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته بریان کوفته
جلاب شکری و قندی با دانه هیل نموده بر روی وی ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالوده شکری رقیق که آنرا بفارسی ماقوتی نامند بر روی وی کرده میخورند آنچه از آرد برنج
ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده و نشاسته سازند کثیر الغذا و بطی الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و بدو هیئات قریب و جمریه یعنی
آش آرد ماصت از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس ساذج حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطبوخ به دارچینی و دارفلفل و خولنجان و با
بامرباهای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون بلغمی
که مقاومت مینماید با سوداوی احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و تسخیر میگردد از آن الجزء و از برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده های رطب با امثال
ادویه حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحاب ذربا ولی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با گوشت مهمه و یا کوفته چاشنی بسیب و به و آب لیمو و آب غوره و یا با
ماست یا کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت فصل الالف مع الظاء المعجمه اظفار الطیب بفتح همزه و سکون ظاء معجمه و فتح فا

اظفار الطیب

و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و باء موحده لغت عربی است بفارسی ناخن پریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف
و ها و بفرنگی الکیرا و طس نامند ماهیت آن جسم صلبی است صدفی که از سواحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مایل بتدویر و خوشبو چند نوع می باشد بعضی سفید مایل
بسرخی و این را بهندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و بالتقعیر و این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه
این را بفارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید آنست و همه انواع آنرا چون بسوزانند بوی اندک کریهی از آن آید و چون در روغن بریان نمایند بوی
خوشی از آن ظاهر گردد و محتمل که آن خانه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد و یا گوش جانور دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از آنجا می آورند طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اختناق آن و جمیع
امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت ادرار خون مقعد و گرده و مثانه نافع و با سرکه ملین و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی
و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلح آن سکنجبین و مورث سحج و مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبای
هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید اظفار الجن ماهیت آن

اظفار الجن

نباتیست بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی و بهندی کرن پات نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان
اسود و سرفه خشک بالخاصیت جهت دفع بیخوابی نافع و طلای آن که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال است
فصل الالف مع الفاء افاویه ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل میکنند و محمود سنجری گفته که ادویه عطریه طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی

افاویه

و هیل بوا و مانند اینها و حب دهن و شراب و عرق و قرص افاویه در قرابادین کبیر ذکر یافت افتیمون بفتح همزه و سکون فاء و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون

افتیمون

یاء مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون و بعربی شجر الضبع و بسریانی سورمورو برومی اشیون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند
ماهیت آن نباتیست سرخ رنگ و ربیعی و تا صیف نیز میماند و فرو شاخهای آن مانند خیاطه و ریسمان باریک بر نباتات و اشیائیکه نزدیک او میباشند می پیچد و برگ
آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و گل آن نارنجی و تخم می بندد و رنگ گل آن سرخ مایل بغبرت با رشتههای بسیار باریک مانند مو و بیخ آن تا بزمین رسد
و تا مدتی در زمین میماند و نصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمیروید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزایر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطی
پس مقدسی که از جزیره اقریطش و مقدس ورند رنگ آن سرخ و بسیار باریک و تند بو و هر چند این اوصاف در آن زیاده باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند
با گل میباشد آنچه در تابستان با تخم و اکثر درهم آمیخته می آورند و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن درهم شکسته آمیخته

می‌باشند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش
بحاشا مینمایند و فرق بسرخی رنگ افتیمون است بخلاف حاشا و باسد العدس نیز و فرق بسرخی و تیرگی اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آن که بر صعتر پیچیده باشد
آن است که چون آنرا بمالند بکف دست و بو کنند و آنچه بر صعتر پیچیده است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که این را صعتری
نامند چون نسبت بسوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمغانی گویند و این زبون ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند
و از انجا باطراف و قلیطشی نیز لام بجای را گویند **طبیعت آن** جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و جنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اخر اول و بعضی نیز خشک در دوم
گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا بافسنتین مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع
و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم معده
و ریاح را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی عدیل و نفخ را زائل کرداند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در
اسهال بطی العمل و چون ضم نمایند بآن فلفل و ادویه لطیفه اسهال بسرعت مینماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند **امراض الراس** و چون یکهفته هر روز ده درهم
آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند
و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا و بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم
آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و بامثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حب جوشانیده
جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافعست مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و مداومت بر آن و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر
نمایند بر آن طبیخ بنفشه می‌باشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان می‌باشد انفع و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن
با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا
بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده و با مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی
را و چون هفت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیامیزند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی
و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه از این ترکیب خورده شود می‌باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با
ماء الجبن مستحلب بشیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را
کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور معمول
بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس
سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل بآنها داده اند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سودائی از آن و چون افتیمون را در آب یکدو
جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده باز صاف کرده بیاشامند تنقیه بر کند از اخلاط فاسده سوداویه و نافعست از برای کابوس حادث
از ابخره سوداویه مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با اسطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است
و جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند در سکنجبین و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است
از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از آن هر روز ده درم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده
درم سکنجبین ساده صادق الحموضت تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج و خدر را نافعست و چون چهار درم افتیمون را
سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی صبر که نیز بر این ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیف و ضعیف الجرم
است آنرا بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آنست بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ یکدو
جوشی اکتفا نموده و اگر آنرا در صره علیحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است افتیمون

مضر صفراوی و شبان و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است و مصلح آن زعفران و کتیرا و بروغن بادام چرب کردن و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و سوا
امزجه بارده و کهول و مشایخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال
لاجورد و حجر ارمنی و بکوزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ آن ترید سفید مدبر است و تخم آنرا نیز نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آنست
در بعض اگر در غیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند و الا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آنرا کوفته و در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب
بگذارند و روز دیگر افشرده دور نمایند و یک وقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر و اوقیه شربت بنفشه در آن و حل کرده و یکمثقال روغن بادام شیرین بر آن چکانیده صبح
ناشتا نیم گرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی و حدوث ضعفی و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر
نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن تنهائی تا دو درم و باغیران تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء الجبن افتیمون
و معجون منقی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت **افربیون** بفتح همزه و فا و سکون را مهمله و کسر با موحده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون فرفیو و فرسون
و افربیون و ابربیون نیز نامند و برومی افنبین بدو نون و در میان هر دو یای مثناه تحتانیه و بعربی اکل بنفسه و قاتل بنفسه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کرش الغنم
و بیونانی حالاس و تاکوت نیز و بمغربی لبانه گویند و اکثر لبن السودا نامند **ماهیت آن** صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنه آن بسرخی
نبات آن شبیه بنبات کاهو و کاسنی و شیردار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پر شعبه و خارناک و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر
آن بیشتر و منبت آن بلاد لیبیه و حبش و سودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبه گوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده
میگذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بآن میرسانند که شکافته گردد و دور میروند که بوی آن بمشامشان نرسد یکدفعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد و آنرا
خشک کرده باطراف میبرند و بعضی صمغ درخت مازریون دانسته و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی و تندی و بوی با حدت طعم آنست که چون بر زبان
بگذارند بار اگر دو مدتی لذع آن باقی میماند و هر چند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت گداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنه آن بسرخی
اشقر بود و زود گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند با وصاف مذکوره نیست و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن بمعده یا بدماغ
برسد میمیرانند پس باید که در آن حین دهان را بند نمایند و اول کسیکه پی برده باین صمغ یوفاس ملک نوبیه بوده خود و یا آنکه اطبا در عصر او یافته اند **طبیعت آن**
گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل میگردد **افعال و خواص**
و منافع آن جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول
بلغمیه از اعصاب جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و سپرز و قولنج سردی کرده و
عرق النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن
در روغن حبة الخضرا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و بدستور بر و بردن حب مصنوع از ربع درمی از آن و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم جهت لقوه
مفید و زائل گرداند آنرا الفالج و الاسترخا اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیه دماغ میکند و میل میدهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی و سعوط محلول
مقدار یک شعیره آن با آب مرزنجوش یا آب افشرده چغندر یا آب افشرده سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نیز نافع است آنرا
و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلا سه روز نافع است آنرا و فالج را
و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آنرا بقیر و طیکه شکسته باشند صدت افربیون را بروغن و تمریخ نمایند بآن نافعست آن هر دو را بنهایت نفع و سزاوار نیست
اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن خار گرم نموده تدهین بآن نمایند نافعست از برای فالج و استرخا بجهت
آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن یک وقیه آنرا و نرم سوده در یکرطل زیت که در آن دو اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون
بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از آن نافعست فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو
برند نافعست از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانگ از آن و سائیده بزرده تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافعست استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط

نمایند افربیون را بعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ نمایند بآن نافعست تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جند بیدستر و عاقرقرحا میباشد انفع و همچنین تمریخ
بقیروطی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یک رطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته سنگ سائیده
استعمال نمایند الرعشه والخدر و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نافعست رعشه بلغمی را و تمریخ بیک درهم افربیون در ده درهم زیت کهنه نافعست خدر را و همچنین تدهین محلول
آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافعست خدر را و همچنین محلول آن در روغن قثاء الحمار و یا روغن جار و بکر نافعست آنرا اشهر با تمریخا و چون سی درهم آنرا در روغن [illegible]
حل نموده شش روز بآن مروخ نمایند نافعست خدر را و تعطیس با افربیون و استشمام بآن و نشوق بدان با روغن مناسب نافعست دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس
بارد را الصرع والسکتة والکابوس والجمود والشخوص چون بسیار نرم ساییده آنرا بتنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافعست
آن هر دو را و چون حل کنند بآب گرم و غرغره کنند بآن صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نمایند افربیون و اقلیمیا و امثال این هر دو را از ادویه محرقه محلله مواد
و مفرحه عضو بر موضع صعود الابخره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از آنها بسوی سر نافع است آنرا و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای
آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا آشامیدن ربع درهم از آن و با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و ریحان یک اوقیه افربیون محلول در یک رطل روغن یاسمین بر سر صاحب
جمود و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون و جند بیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافعست آن هر دو علت را الاستسقاء والطحال والقولنج و اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن
آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النساء و وجع الورک و کمر که از بلغم و سردی باشد و سردی کرده و سموم بارده نیز نافع و مسقط جنین و الکحال آن با عسل جهت
نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب چقندر جهت سبل و سعفه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان
باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیادهٔ زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام واقع سمیت آن و با روغن [illegible]
مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث
سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آنست و فرزجه یک حبه آن که با مشک ساییده در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوی آن بعدیل المضار مضر اصحاب
امزجه حاره و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد و مضر است که آنرا بتنهائی بنوشند و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس و افاویه مانند دارچینی و سنبل الطیب و سلیخه
و کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن
دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم کشنده بدل آن در استسقاء مازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مولف گفته اگر فرفیون
و افیون را هر دو با هم درشتکنند هر یک دیگر را فانی میگرداند بحدیکه اثری از آن هر دو نمیماند و گفته اند چون افربیون را با قلقلانکها چهار روز در هیچ وقت [illegible] آن نائل نمیگردد و حبوب
و ادهان و اضمده و اطلیه و قیروطیات و معاجین افربیون در قرابادین ذکر یافت تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار معتدل آن نیز و بالجمله از خوردن نعاس و سوزش اعضا
و خواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد و سه درهم آن و سه روز کشنده بود و تقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است
مصلح آن جرب نمودن آن بروغن و آشامیدن سویق سرد کرده بیخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب منعنع
و لیمو و گلشکاب و روغن گل با کافور و گلاب و شوربای جرب جدا مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازه گاو خورانیدن و اضمده بارده بر جگر گذاشتن است

افسنتین بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بخای معجمه مفتوحه و تای مثناة
فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و برومی اسفنتون و بفارسی مروه گویند و بلغت مصر نوع زبون آنرا دسیسه و نوع جبلی آنرا اربل براء مهمله نامند و بهندی مجهری
و شنار و گویند **ماهیت آن** نباتیست ما بین شجر و گیاه و شبیه با بخوان که بفارسی بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن انبوه و برگ شبیه
ببرگ صعتر و غبار آلوده و با اندک زغب و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکی و در آن تخمی باریک شبیه باسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی
آن با عطریت و ثقلی و شیخ الرئیس گفته که چنین نوشته که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی و شرقی و طرطوسی و سوسی و آنچه از کوه لکام می آورند و غیر اینها نیز و متقدمین
پنج صنف دانسته اند طرطوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از این جهت اسهال بلغم
می نماید هر چند در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر بفم معده نیست و صنفی را که برگ مانند برگ زردک و سفید گل آن زرد و بی برگ و اهل مصر آنرا

وسیسه نامند و منبت آن انچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون ترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما
آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثا می رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرطوسی سفید رنگ پس سوسی و مرغب آنست که چون چوب آنرا بشکنند و بکف
دست بمالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم مرغب آنست که در آن گره ها
باشد و انچه را از جزیره بنطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچکتر و گاه مغشوش میکنند آنرا بزروی زیت که با آن در آب جوش میدهند و خشک مینمایند
و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آنرا چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک
در آخر آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن **افعال و خواص و منافع آن**
مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و مادهٔ صفرا و سایر اخلاط مراریه مجتمعه در معده با ادرار بول و منقی عروق سینه و شش
و با افتیمون و بدستور با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات
و امراض عین و گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مرارهٔ طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها
و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هر یک بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن نافع شرباً و ضماداً الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخا
و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس النشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی حصوص که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و النسیان
مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره با آن لقوه و شرب طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در
معده او اخلاط حاره حاصله از ادویه مشروبه باشد بنوشند آنرا خارج میگرداند آنها را و تبرید میکند بالعرض و تحنیک عصاره آن بکلوی مسکوک و سعوط نمودن آن را مفید
الدوار و السدر والسبات والاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری و دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و نقیع آن سبات را و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا
را و نیز تجرع هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن و اگر مادهٔ مالیخولیا مائل بمراری باشد ده قیراط عصاره آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح
باردهٔ نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن بطبیخ افسنتین با عصاره آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن گل آن جهت اعیای امتلائی مفید امراض العین
چون بگیرند حشیش آنرا و سائیده در خرقه کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید نمایند بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند
آنرا جهت آنکه گویند جذب میکند خون را بسوی خود بحدیکه خون در ان صره می آید که اگر بفشارند خون از ان برمی آید و طلای مطبوخ آن در میبختج جهت درد چشم و غشاوه
و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشجی تحت پلک چشم و ضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصاً منبطی آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن
چون افسنتین را در آب با روغن قابض یا در شراب بخته گوش را ببخار آن بدارند ساکن سازد وجع آنرا و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصاره آن وجع حادث
بسبب دیدان و یا ریاح و یا رفتن آب در آن را نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آید با قلیلی زهره
نیز محلل ریاح گوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هر چند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج با مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره برآمدن آب را از گوش مانع و دافع
امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه طلای افسنتین کوبیده و با نطرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع ورم عضلات داخلیه آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع
آنرا و همچنین غرغره مطبوخ آن با عصاره آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و ریه و انچه در عروق آنها است از اخلاط صفراوی نافع امراض المعده
و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد
آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنبین و خاصره و تهیج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع
مفاصل و امراض مقعدهٔ بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتداء سوء القنیه و بدستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز
مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین
با ادویه مناسبه و نیز ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصاً با سرکه و بدستور با نطرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال با اکلیل الملک و زرنیخ
جهت ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق

مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی یا مطبوخ آن با برنج
یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد مؤثر و آشامیدن نیم آثار
آن جهت نمذ و بر شراسیف و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق مثل ما یدار اخلاط مراریه و مائیه و ادرار سفر ما یدالحمی و داء الثعلب و الحیه و الشرا و دفع السموم و غیره
و الزینة آشامیدن طبیخ آن جهت تپهای عفن و مرکب کهنه و با نارون جهت داء الثعلب و داء الحیه و صلاح فساد مزاج و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره بدستور ضماد آن و
آشامیدن و ورم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و نهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شراب خطر و ضماد آن با آب جهت سعرا
و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس
و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن بازیت بر بدن مانع مقارنت پشه است با آن کس و دود آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده
کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف هضم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آنست و مصدع و مجفف مصلح آن
در سرد و دین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت انار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق تر بر این دو به استاد برای معده
و تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که وارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوائی
ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن یکمثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درهم است اما باید که چون جرم
آنرا بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیح ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون
و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم و عصاره آن که آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز
محلل و مفتح سده جگر و مجاری ما بین معده و جگر و مجاری امعا و جهت تپهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و سوء
سوء القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج شرباً مفید و جهت تهیج وجه و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شرباً و ضماداً نافع و مورث کرب و صداع
و مصلح آن ربوند مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث یا شکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که این
سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در سرد و انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و اد هان و اشربه و ضماده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین
ذکر یافت و خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک **افشرج** بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح را مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند و اصل آن افشرده
بود که بکثرت استعمال افشره شده آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود
که عصاره گویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلو و آلوبالو و توت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و یا سرکه انگوری و یا عرق نعناع و یا تمر
هندی محلول با آب و یا آب انبه خام و فالسه و جامون که میوه های هندیست یا سماق محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز
آنمقدار که خوش طعم گردد و با طعام یا بدون آن بنوشند و یا هر رب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله افشرجات رفیعه است در قرابادین ذکر
یافت طبیعت و افعال و خواص هر یک راجع با آنچیز است که از آن ساخته اند **افعی** بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر به لغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن
و افعی را بیونانی احدیا و احادیا نامند و آنرا اسامی بسیار است ماهیت آن ماریست بقدر دو ذرع دست و یا دنباله باریک و کوتاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی
کله دم نامند و سر آن پهن و بزرگ مثلث شکل که قاعده آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست آنست
بخلاف حیات دیگر که آنها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زود رو دار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مائل بزردی و بعضی مائل بسرخی و بعضی سبز
و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیه و بعضی مائل باعتدال و بعضی قلیل السمیه و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دندان و نر آنرا دو دندان و بهترین آن جهت استعمال
در تریاق فاروق ماده اشقر مائل بسرخی جوان و دور از آب و عمارات جنگل و بیشه و شوره زار و پهن گردن و عریض سر صلب جسد مائل بباریکی است که چشمش مائل بسرخی باشد و در آخر
بهار یا اوائل صیف صید کرده و در وقت صید ضربی و زخمی باو نرسیده و زود سر و دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست
که آنرا خشم آلود نموده بزودی و سرعت تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده بیک تیشه یا تبر بجاری عریضی یا ساطور قصابی یا آلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جا بجا ریخته نباشد مقدار

افشرج

افعی

چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب با تیغی جدا نمایند که در آن اصلا وصلی نماند والا کار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و بجسی نرسد و وجه سر و دنباله جدا کردن
را گفته‌اند نه بجهت کثرت سمیت آنست چنانچه مشهور است بلکه برای آنست که در آن گوشتی نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعا و احشای آنرا برآورند
و احتیاط نمایند که زهره آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب و نمک پاک بشویند
و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره با آتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش انگر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب آنقدر در آن
باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد تهرا شدن بگذارند تا سرد گردد پس سر آنرا باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال
نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دستها بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر
روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و علامت جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن
آید و بحرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف ردیه آن یکی مقرنه است یعنی شاخدار که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری میگردد و گفته‌اند که خون نیز
بول میکند و دیگر دساسه است که فرو میرود در ریگ و شنا میکند در آن مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه مکللة الراس است که طول آن نهایت سه شبر میباشد و سر آن باریک
و نیز گفته‌اند که سمیت این بحدیست که بنفس صفیر خود میکشد و هر که نظر بر آن افتد میمیرد و هر که نزدیک آن مرده رود او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن
کنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه میماند و بدبو میباشد و کسی را که میگزد پوست و جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش بافراط و حرقت
و التهاب بسیار عارض میگردد ملسوع آنرا بحدیکه دایم آب می نوشد و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر نزاقه که میکشد با آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه سمی
سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دورنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت مار ماده اکثر و قویتر از آن است و تاثیر آن در نهش اعضای
طرف چپ خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میریزد و دندان
آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آن برآورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش
آن قدری خون برمی آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشته که دندان سمی آنرا برآورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز
دندان سمی مثل اول برمی آورد و کسی را که بگزد بدستور هلاک میگرداند **طبیعت آن** بنهایت گرمی و خشکی و تخفیف و تحلیل است و آن که قریب بآب و عمارت باشد
حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان میباشد خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع آن** چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون
بر آتش انگر بملایمت طبخ نمایند تا تهرا گردد و گوشت آنرا پاک کنند تناول نمایند مواد غلیظ را به طرف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته‌اند در مجذوم امتحانی بتجربه رسیده که بعد از
خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از آن میریزد و مقدار کم آن اخلاط
متعفنه لطیفه را مثل مستحیل بشپش و کثیفه را بتقشر جلد دفع میکند و نفع می‌بخشد و ایضا گوشت پخته آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه
و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی
و طول عمر مؤثر هر گاه بسال یکمرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار در آن ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع بر رویدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مرهم
و موم و روغنهای مناسب و مسکه تازه و از داخل با آشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد و رطب
و باید که مرقه آنرا بدم بپزند زیرا که گوشت آن در پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و بجهت داء الثعلب
و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرما گرم برگزیده آن گذارند وجع آنرا ساکن گرداند سمیت آن را دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط
و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نخودیکه در حین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده
باشند در افعال ضعیفتر از گوشت آنست و گفته‌اند که چون هفت عدد افعی را بر ریسمان ابریشم سرخ ارغوانی خفه کرده باشد و برای هر یک افعی گرهی بر آن بزنند بستن آن ریسمان بر گردن
صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجرب و بدستور ریسمان کتانی که افعی را بآن خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالا جهت روشنی چشم و منع
نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی است بسرعت بالخاصیت و لهذا استعمال

آن

آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت حصاة و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طارد هوام
نماید و کسی را که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید و طریقهٔ احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخهٔ ما لا یلقی طریق احراق آن چنین است
که بر آن افعی نمک و شبت و انجیر از هر یک یک رطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و با نه اوقیه عسل بر آن ریخته و سر آن را بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم
سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجه استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده با آن ممزوج می‌نمایند
افعال و خواص و منافع رماد آن آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است
و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و مرارهٔ افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق از بدو ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقهٔ ساختن و زمان استعمال و مواضع آن
و مقادیر شربات و منافع و مضار آن بتفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی یا مار گزیده باشد
از علامات لسع آن برآمدن خون متغیر اللون از آن موضع پس زردابی شبیه بچرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی
بدن و عرق سرد و سبزی رنگ رو و غثیان و قی صفراوی و اغما و غشی و سردی بدن و اهلاک است و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است
باستحکام تمام بفاصله چهار پنج انگشت تا یکشبر و بهر ریسمان و بندی که حاضر باشد حتی اگر بند دستار باشد تا آثار مراد از آنکه تغافل نورزند و مساهله ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر دوست یا باشند اگر در
دو جا به بندند بهتر است یکی بالای دیگری بفاصلهٔ چهار پنج انگشت تا یکشبر و تا خوب خاطر جمع نکردند باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را یا قطع نمایند و الا فی الفور تیغ زده
بمحجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون مدفوع از آن بریده کم رنگ مانند چرک رقیق زرد و رنگ شبیه بزرداب می‌باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون
و اخلاط و اعضا را میگدازد و فاسد میگرداند و اگر محجمه میسر نباشد شخصی جوان با قوت که دندانهای او سالم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد و دهن خود را پاک شسته و روغن گل
بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و با قوت تمام آن موضع را مکد و آب دهان را بیفکند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی مدد بخورانند و بر آن موضع بمالند و سه چهار عدد رته که بهندی ریٹهه
نامند در آب بمالند تا کف بر آورد و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه که اقلا یکده ساله باشد و شیر و شراب کهنه و پنیر مایهٔ خرگوش تازه محلول در سرکه و با آب مطبوخ برگ غار و فاشرا و سپند و تخم لوبیا
و نعنع و تخم ترب و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ کرم مرکی و افسنتین و طرخشقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و معجون مرتب از اینها تمامی و با آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ و خوردن سیر خام بسیار
با منفرد کان و مالیدن مرکی و ادویه مذکوره بقوت بر موضع آن و شکم موش زنده را شکافته و گرما گرم بر آن موضع گذارند و بدستور شکم خروس زنده را شکافته گرما گرم بر آن بگذارند و مهره مار را بر آن بگذارند تا بچسبد
و بر آن شیر تازه دوشیده میریخته باشند تا هنگامیکه دیگر شیر برد و رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آنست که مادام که زهر باقی است
جدا نمیگردد و شیری که بر آن میریزند بریده و متغیر میگردد و قی فرمودن یا آنکه نیل و آن مقدار یکرطل حل کرده باشند و بستن قدری از آن در آن موضع و خورانیدن آب برگ
بریانه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که با قصی بینی و دماغ او برسد و تغریه بسرطان نهری و
انجبین با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال بدند با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آنست اما باید که قلیل باشد زیرا که اکتحال مضرت بچشم دارد و کسی که زهرهٔ افعی خورده
و او را قی در پی غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب رته و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم و یا با شیر گاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس
و دواء المسک و فاد زهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز یا الاغ یا زنان و امثال اینها است

افلیجه بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پل بر نگ نامند **ماهیت آن** تخمی است شبیه بخردل و تند شبیه ببوی سیلیب و با عطریت
و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل می‌نمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم
بزر بنج و منبت آن در بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد **طبیعت آن** گرم در اول
و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص و منافع آن** مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سدهٔ احشا و مسخن معده و آروغ
آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصاً عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب می‌کند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن
روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

افلیقون بفتح اول و سکون فا و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت آن**
نباتیست شبیه بافیقطس بکر و در لوکه بوی اترج دارد و در زراعت گندم میروید **طبیعت آن** بغایت سرد و مخدر است **افعال و خواص و منافع آن** اخراج

در اطلیه رادعه مستعمل است شرب آن جایز نیست **افقطیس** بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل **ماهیت آن** نباتیست بیخی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون و مایل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه ببرگ سداب با تشریفات خفی و مزغب بزغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بیرشیه و مر و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی گیاه آن شبیه ببوی ترنج **و منبت آن** سواحل دریا و ممر آبها و جاهائیکه آب در آن فرو میرود و می باشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آنرا شلجم نامند بهترین آن رسیده تکین است و مغشوش بتخم شلغم مینمایند و فرق به بزرگی آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن **افعال و خواص و منافع آن** برگ و تخم سایر اجزاء آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظ آن و تفتیح سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سایر اعضا و درد پا و دفع جمیع سموم قتاله شرباً و ضماداً نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قویتر و باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن در آن رطوبتی بهم رساند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار مانند آنست و آنرا زیت الشلجم نامند **افیمیدون** بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آنرا فافیوس نامند **ماهیت آن** نباتیست ما بین شجر و گیاه و منحصر در یک شاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد نمی باشد و گل و ثمری ندارد و ریشهای آن باریک و سیاه و تند بو و بی طعم **طبیعت آن** سرد و تر **افعال و خواص و منافع آن** ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد و مقدار شربت بیخ و برگ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند **افیوس** بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و آنرا فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم آنرا خاما لاعنی و مخلب بری نیز گویند **ماهیت آن** نباتیست ما بین شجر و گیاه و بسیار بلند نمیشود و ساق آن مزغب و باریک و از سه عدد زیاده نمیباشد و شبیه بچوب اذخر برگ آن مانند سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن بقدر امرودی شبیه بترب و خنثی و سفید و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و لراع و جالینوس بارد در دوم و مجفف در اول و ثمر آن حار قابض در اول درجه اول و مجفف در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع روئیدن موست بر عانه صبیان تا مدتی چون بر آن بمالند و ثمر آن یرقانرا مفید و دمعه مقی و مسهل مقدار شربت آن از جرم آن سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ و داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مقی و مسهل است و کیفیت استخراج دمعه آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و دمعه آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و بر آن حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند **افیون** بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانیست و معنی آن مسبت است یعنی خواب آورنده و بعربی لبن الخشخاش و مرقد و ببربری تریاق و بسریانی عیامیون و شقیقل بمعنی میراننده اعضا و بفارسی تریاک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که نیست دوائی در او جامع شدید مسکن و حائل میان مرض و موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوائی سمی و شدید الغایله است و اطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن و ندانسته اند چاره از آن لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک **ماهیت آن** بدانکه اطلاق مینمایند آنرا بر سبیل اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب بر این متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در آن زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی لبن میگرفتند و لبنی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف بسیوط و از آنجا باطراف میبردند سوم بر عصاره خشخاش سیاه که با آفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از آنکه صحرائی نیز افیون بسیار دارند و این نیز محذر است اما ضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم بعمل می آید و لیکن بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش بریزد و کوزه آن بزرگ شده و انتهای آن بسته گردیده و قریب بآن رسیده که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آن که غایر باشد و با اندک آن برسد و سوراخ نماید کند زده شب میگذارند تا شیر و رطوبتیکه درون آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله جمودتی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که

افقطیس

افیمیدون

افیوس

افیون

آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و بر کنارهٔ صدفی یا پیالهٔ چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه بار دیگر از اوشش ها بدارد آنها بر آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر و گاه و مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و لبن آنرا بدستور بر میدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا پشت کاردی جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که دران صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش خراشیده داخل آن میگردد و پس از تمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکو صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن تحلیل رود و غلیظ گردد و قرصها و یا فتیله و یا قلمهای بهم میسازند اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا فشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه میسایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این را افیون سقونیون میگویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از ان از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است و از ان زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بوی و تلخی طعم و قبوضت و ملاست جرم و جوهر و در آب گداخته شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از ان نماند و بوی آن خواب آورد و چون قطعه آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسبزی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا نزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد و از ان جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش نمایند با عصارهٔ خس بری میکنند و عدس و صبر و مرنیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد **طبیعت آن** بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و دران نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جملهٔ اطبای هند آنرا گرم و خشک و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و انچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد و یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد و یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد و یابس در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آنست که افیون باوجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال و حرارت از ان در بدن بعد ورود در آن و فعل انفعال با هم بسبب جزو حار آنست و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زائل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی میماند و از آنست که در اوائل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطناً و ظاهراً بشرباً و ضماداً و طلاء بسبب تحدیر و سد مسام و اجتماع حرارت در باطن قوت برابری انگیزاند و ظاهر بدن گرم میسازد و اشتها را زیاده میکند و اندو رفته رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنگ زرد و بی رونق میسازد بسبب ضدیت و افنا و اماتت حرارت غریزی و قوی و ارواح **افعال و خواص و منافع آن** محدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و حافظ ادویه و تراکیب و بجهت اکثر امراض راس و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سرفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تنها در سنه قدیمه و نایبه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال و قرحهٔ امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و وقت قلع اسنان و جر قبول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی از آن بخورند مفید و سودمند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الراس طلای قلیلی از ان با مصلح آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار ثمن درمی بتدریج تا ربع درمی با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس نافع و موجب رستگاری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبارا و قطرب و جنون اگرچه مالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوت او قوی باشد و الا تحمل پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با شمهٔ از زعفران حلکرده در لخالخ منومه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از ان بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوئیدن آن و مالیدن آن بر جبهه و یا با ماء الشعیر خوردن و یا برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیه صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از ان با افلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصاً و قتیکه با اندک زعفران در روغن گل حلکرده باشند و خورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر در وقت اختلاط عقل و غلبهٔ حرارت نافع است صاحب داء الکلب و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از ان با اندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی از تحلیل گفته اند و در اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است و یا زرد چوبه و شیافات و ضماد و طلیه قنونیه بر دو چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین با اندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ

و یا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین و آن و همچنین با دو حبه جندبیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد گوش و استعمال مادام آن
با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و قرصه آن نافع و قطور آن با بزر البنج سفید هر دو متساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه
دوشیده حل کرده نیمگرم جهت بثور آن که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود اینها مداومت
بآن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات طریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف قروح و ورمهای حاره با زرده تخم مرغ نیمبخته و زعفران جهت حمره بفتح
حای مهمله که باد سرخ نامند و خراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت
حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه که قطع قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی
رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلت کبد
و معده و کرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار
و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط زیاده از یک دانک آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثقال آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن
یا عصاره آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آن را مانند سقمونیا
پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات عالیه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزشهای غریبه و غیرها که آنرا از
صورت نوعیه خود نگردانند و ضعیف و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی
زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و آمدن رائحه افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس
هلاک مداوای آن و آنچه بدان مانند قی کردن بماء الشبت و مخلوط عسل و نمک هندی و حقنه حاره و آشامیدن شرابیکه در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر
داخل کرده باشند و گرم کردن سر و تکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس
و فاد زهر فایق و مقدار بندقه جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و اهل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیل فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند
بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با نارجیل دریائی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حشوهای چرب و شیرین
خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن اینها باهم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیربرنج و شیره و سیر و جوز نیز موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه
که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین و نشستن و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر اعقب آن روغن کنجد و یا سرشف بخورد گفته اند که معالجه پذیر نیست و در شبها و کم
و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود حقنه فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب نشستن ساعت بساعت دادن و در
بزر البنج و شوکران احتیاج بتحقیق زیاده است از افیون و بیان افیون و طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه باندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع القاف اقاقیا بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و قرظ ثمر سنط
که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و ثمر آنرا کیکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند **ماهیت آن** با صح اقوال عصاره نوعی از مغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن
آن کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سبز مائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است
که طیب الریحه سبز مائل بسیاهی سنگین و صلب باشد **طبیعت** غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و**
منافع آن مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال و سوی و جهت استرخای مقعده و رحم
شرباً و ضماداً و اطلای آن مسکن ورم حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کننده سرخی آن و داخل کرده میشود در ادویه ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع
انصباب مواد است بسوی آنها و جهت داحس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و بر مو سیاه کننده آن و با برگ مورد
و گل سرخ جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله و بدستور با موم روغن جهت
سوختگی آتش و داحس مفید و ذرور آن جهت قطع نزف الدم از هر عضویکه باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است

اقحوان

بسوی آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف الدم و مقوی امعاست و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیهٔ آن و حمول و فرزجهٔ آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و حابس
و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و بادسرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بآن بشویند موی را سیاه گرداند
و مانع آید از افتادن آن و بلادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بوزن آن عدس و صندل
و گویند حضض است و این انسب مینماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت آنرا هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش ملایم جوش دهند تا بسر حد انعقاد
رسد و در قالبها ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثری آب برگ آنرا نیز داخل مینمایند و گفته اند که در آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقهٔ غسل آن آنست که در آب بسایند آنچه بر
بالای آب ایستد بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار و حاد لذاع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض مسدد و چون
غسل نمایند آنرا جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل گردد و جوهر کثیف ارضی آن باقی ماند و لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم
باید **اقحوان** بضم همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است احداق المرضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو و بابونه گاو چشم نامند و بیونانی
واویامس و بعبرانی فیقایقا و بسریانی غنثا و نیز فرابیون و کرکیتن و کرکاس گویند و نزد بعضی کاوریه نام اقحوان است **ماهیت آن** دو قسم میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی
طلیمن و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از یانه و گل آن زرد و مدور و در اطراف آن برگهای ریزهٔ
سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش ببابونه مینماید و فرق آنست که بابونه تخم دارد
و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آن است نه گل سرخ آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی
طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** منضج قوی و محلل و مفتح سدهٔ جگر و افواه عروق
و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده
و قولنج و وجع مثانه و نزول آب و کیفیت نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون **اعضاء الرأس** بوئیدن تازهٔ آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن
سبات و لطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ابرساو اضافه کرده بر سر لطول نمایند خواب
آورد ایشانرا و در نسخهٔ دیگر بجای شعیر صعتر آمده و بخور و تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور منفعت برای مالیخولیا
و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یکمثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی جهت ازالهٔ صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم
با شراب بجای نابیست پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب و اکتحال خشک سودهٔ آن جهت تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع
آثار قروح و دفع نزول آب در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مخصوص داشته اند **اعضاء النفس** و الصدر و الغذاء لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن
سه درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تخفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در آن و آشامیدن یکمثقال خشک سودهٔ آن با سکنجبین
جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبوئی معده و آشامیدن پنج درم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع **اعضاء النفض** آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل
خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در
کلیتین و بدستور حمول آن ادرار حیض و تقویت تمام نماید و محلل صلابات رحم و مفتح سدهٔ آن و افواه بواسیر است و فرزجهٔ آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت
رحم و طلای آب تازهٔ آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و جماع بغایت مؤثر و ضماد آن بدین قسم که آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای
عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت بادسرخ و اورام حاره و بارده در ابتدا و جهت بواسیر
و تقشر خشک ریشها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید المضار اکثار آن مصدع و مثقل راس مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین
و مکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک و بابونه است و وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول
خشک و در افعال ضعیفتر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن
زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت تقویه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم

وتفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصلاح جراحات اعصاب عصبانی شرباً و تدهیناً نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط با آن بعد از تنقیه دماغ
بجهت ابارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین بعرق سر آن و تمریخ آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب مینمایند روغن آنرا با بعضی
ادویه حاره عطریه ملطفه مفتحه بحسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن **اقتون** بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و افثیلیتون بفتح همزه و سکون فا و کسر
نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم تای مثلثه و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده **ماهیت آن** نباتیست در گل و برگ شبیه بباد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر
از آن و در هنگام تری تقشیر میشود و آنرا میخورند و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد و گل آن پر خار و خارهای جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر که
قرطم نامند ریزه تر و بیخ آنرا چون بخایند از آن حرارت بسیار ظاهر میگردد و در اواخر تابستان میرسد و در اکثر مواضع میشود **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک
افعال و خواص آن بسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت گزاز و تشنج امتلائی و اورام کردن و تشنج عضل شرباً و ضماداً مجرب گفته اند خصوصاً با شراب و تخم
آن با شراب جهت تسمیم و دفع مضر گرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن سکاعی است **اقط** بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله بفارسی
کشک مینوشند اهل روستاق و اعراب بادیه حصاة نامند و بترکی قروط **ماهیت آن** روغنی است که بطبخ جدا کردن مائیت از جبنیت را با نمک سرشته منعقد و خشک نموده
باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض و مبرد و مسکن حدت صفراوی و بریان کرده آن
جهت رفع اسهال مزمن بغایت مؤثر و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر و با شحم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خنازیر مجرب که اول سر را بروغن
گل سرخ چرب کنند و بعد از آن بر آن طلا نمایند المضار دیر هضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوصاً از امزجه بارده رطبه مصلح آن جوارشات و گلقند است ابن البیطار
گفته هر گاه صرع بسبب دیدان بود و خورده شود دوائیه قاتل دیدان و از برای رفع سبب آن میباید که بوده باشد غذا در آن روز ماء الاقط با ثوم بسیار و اقط فرا گرفته شده
از رایب می باشد در آن قوت محلله زیاده و ضرر آن بمعده کمتر از فرا گرفته از جبنیت و این را بترکی قراقروط نامند و از جبنیت را قروط چنانچه ذکر یافت **اقلیمیا** بکسر اول
و سکون قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و آنرا قدیلیا و بیونانی چریرا گویند و از گداختن جسد منطرقه
مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیثا مثل کف و دُرد بر رو و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم میرسد بازگف آنست که بعد گداز و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق
و بعضی تحت مجتمع میگردد الا آنکه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است و گویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیا ذهب و خبث فضه اقلیمیا فضه
و خبث مرقشیثا اقلیمیا مرقشیثا است و بعضی گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین همه ذهبی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و ذهبی
مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی و ذهبی از غلبه بوده است که بر طلا میزنند و گویند اقلیمیا معدنی میباشد و مستعمل محرق مغسول آن است و طریق احراق و غسل آن در مقدمه
این کتاب و در قرابادین کبیر و دستور پروردن آن و ذرورات و شیافات اقلیمیا نیز مذکور شد **طبیعت آن** مانند اصل آنست الا آنکه یبوست بر آن غالب **افعال و
خواص آن** مجفف العین مقوی باصره و زائل کننده بیاض عین و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم الخروج و القروح و البهق و الکلف و سائر الاثار
و الاورام و الاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زائد و رویانیدن گوشت صحیح تازه و پر نمودن زخمها و رفع بهق و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار
سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید القلب اشامیدن یک قیراط از طلای آن جهت خفقان و تقویت دل نافع بدل آن
مرداسنگ محرق مغسول است **فصل الالف مع الکاف** **اکارع** بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آنرا بفارسی پاچه نامند
بهترین آن پاچه گوسفند و بز یکساله است **افعال و خواص و منافع آن** لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق معتدل الغذا و جهت فربهی و صاحب
بواسیر و سوداء المحترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام
شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت سحج و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حاره و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه آن
جهت مغص و زحیر سددی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن آن در درون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل
حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوخته آن جهت دفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اعاده لثه بواسیر
[illegible] **اکتمکت** بفتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف که عوام فارس خایه ابلیس نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و مزرعها [illegible]

بجهت

بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنجا نمیتواند شد و بهندی آنرا کریجه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانس کرت ساکر کهوله نامند ماهیت
آن ثمر درختی است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن ریزه از برگ انار و در طول کمتر و در عرض زیاده و بی تشریف و نوک ندارد و بر هر شاخی
برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف پسته انبه و پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث
شکل زیتونی و فادزهری رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو پارچه و بی و هیئت و بسیار تلخ و برگ شکوفه آن نیز تلخ
و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن سبز رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند و چون صلب میباشد
پوست آن صدا میکند و لهذا الکری شبیه نموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند هو حجر فی بحر **طبیعت آن** در سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد
افعال و خواص آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای وبائی و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب
و با دار فلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه مؤثر و تعلیق آن با ریسمان پنج رسته
جهت حفظ جنین و بر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن مؤثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون تا یکهفته و زیاده بر آن روزی سه دانه ثمر آنرا در زیر خاکستر
گرم نمایند تا پخته گردد و پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در گلیتین مفید است و حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید و هر دو
در خواص و منافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آنرا و دانهای جرب خشک
گرداند و بالخاصیه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد
بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز آنرا در هم وزن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف نموده در شیشه نگاه دارند و قدری آنرا
در زخمهای غائر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و بر برگ بید انجیر بپاشند و بر ورم بیضه حادث از نزول ماء به بندند مکرر تحلیل دهد آنرا اگر ماده بسیار
غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب آنرا منفجر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیتی **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام
و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف آنرا اصابع الملک نامند و ملکا نیز و بیونانی مالیلوطس و بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی برنگ نامند **ماهیت آن** دو صنف میباشد
و گیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی شکل و در غلافی مانند تخم ترب و تخمهای آن مدور و ریزه تر از خردل و بعضی از تخم شبیه بحلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دوم
باریکتر و هلالیت آن کمتر و برگ آن مدور بقدر درهمی و شاخهای آن باریک و درشت و صلب پراکنده و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفشی
و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی از آن ریزه تر و همچنین گیاه آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک سست و بدستور ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضی
و بلدان و اهویه مختلف می باشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آنست و برگ هندی آن که برنگ نامند در طعم و رائحه اندک مشابهت بحلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر
و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده میخورند و در گوشت ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین
اکلیل الملک صلب و تازه و زرد رنگ مائل بسفیدی اطهر الرائحه آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد **طبیعت آن** بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب
القوی و جزو حار یابس در آن زیاده از جزو بارد گفته و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته **افعال و خواص و منافع آن** محلل و منضج و قابض و مجفف
اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است **امراض الرأس** جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر و همچنین نطول
آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخای حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب تخ بدهن آن برای امراض مذکوره
و برای اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی در هر سه روز
یک مرتبه در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن بهم گرم بر سر و معده و جهت تشنج امتلائی و جلوس
نزلات نطول آب مطبوخ آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره **امراض المعده** و غیرها
آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بر آن مواضع و همچنین آشامیدن آب طبیخ آن جهت
تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی و ضماد پخته آن تنهائی و یا با پنج جهت

اکلیل الملک

قروح شهدیه سر تنهائی و یا با بعضی مجففات مانند مازو و طین رومی و عدس و گرد آسیا و بدستور ضماد آن با منبیج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد تخم آن با منبیج جهت اورام حاره و صلبه تنهائی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد و بزرکتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و اراده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیر ها و قطور ه اسا ره تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن با منبیج جهت ورم حشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و سحیدن با عصاره آن جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام بآب طبیخ آن و سر و بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش مصفین نافع و آشامیدن آن مضر بانثیین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درم بدل آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و لبان ذکر و نیم وزن آن برگ انجیر در اضمده نیز گفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت **اکلیل الجبل** بیونانی و قلااوقانا مند **ماهیت آن** نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخره و خشنه و ازین جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و اکثر در اواسط تابستان میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی دیرتر و برگ آن دراز و باریک انبوه و مایل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن درمیان به کمارسته و مایل بسفیدی و ثمر آن صلب مایل باستداره و تخم آن ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و غیره قردمانا است **طبیعت آن** درسوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مضر طنباشد و تقطیع سده جگر و سپرز و تنقیه رئه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آنرا چون بر دو چشم بار دبچسبانند تسکین دهد وجع آنرا در ساعت و با صلاح آورد مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین و نصف آن مرو گفته اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده ازین گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **فصل الالف مع اللام** **الب** بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربی است **ماهیت آن** درختی است شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده **افعال و خواص آن** سم حیوانات و از و فلی تیز تر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاه های بلاد تهامه و جبال سراه و نواح تهامه است و علاج آن علاج شخصی است که خانق النمر و دفلی خورده باشد و لیکن درین باید که بلا فاصله زعقب آن ادویه دافعه آن را بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید **النبج** بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی ابل **ماهیت آن** بیخ نباتیست شبیه ببزردک و ساق آن بسطبر و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از بیخ و شبیه بسر مرق و بهترین شاخهای آن تیبه دیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست **طبیعت آن** گرم و خشک قریب بآخر دوم **افعال و خواص آن** گفته اند جهت شری مجرب است و بدین نحو که روز اول یکدرم آنرا با سه اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یکدرم آنرا بنوشند و بجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی بالومالی که شراب عسلی است و گفته اند بقوت تمام آنرا اخراج مینماید و آشامیدن بیخ آن مقدار یکدرهم جهت تقطیر البول رطوبی مفید **الوسن و الوسون** بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی ید هب بالکلب است جهت آنکه زائل میکرداند اذیت سگ دیوانه گزیده را **ماهیت آن** گیاهی است شبیه بگیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل آن مستدیر و ما بین گیاه تخمی شبیه بترمس درمیان دو پرده و برگ آن مائل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و ثیل است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جالی تار و محلل اورام و مجفف باعتدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع باعتدال با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یکمثقال است **الومالی** بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا و او مالی بحذف لام اول نیز دیده شده و آنرا عسل واو و نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت و بمردم شناسانید او بود و بنام خود خواند **ماهیت آن** رطوبتی دهنی غلیظ صافی شبیه بمیعه سائله است که از ساق درخت در تدمر حاصل میشود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین آنست **طبیعت آن** گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم نیز **افعال و خواص آن** آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و شیار الومالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح آن سکنجبین و مثلیه و مانند و دهن آن که شاخهای درخت آن را

اکلیل الجبل

الب

النبج

الوسن و الوسون

الومالی

در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صافی نموده استعمال نمایند اکتحال آن جهت ظلمت بصر و تدهین بآن جهت درد عصب و جرب متقرح مفید

الیون

الیون بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتیست کمتر از ذرعی مائل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب و ساق آن نازک و برگ آن ریزه و باریک و گل آن نرم مائل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و با رطوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن رهگذرها و کنار آبها و در عراق و غیر آن میباشد بهترین آن بیخهای انبوبی شکل سفید مصمغ آنست که چون بشکنند شکسته گرد و بدترین آن شبیه بلیف است و بزعم بعضی تربد است و نیست چنین و مسطور است که چون از زمین بر می آورند مغز آنرا بر آورده می اندازند لهذا پوست آن انبوبی شکل میباشد و مستعمل پوست و تخم آنست **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و غسال و مفتح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع مورث سحج و مصلح آن کتیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درهم و از پوست بیخ آن تا دو درهم

الیه

الیه بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی دنبه نامند **ماهیت آن** معروفست **طبیعت آن** گرم و تر قریب بسمین است در ماده و فاعل انعقاد الا آنکه این از آن غلیظتر است **افعال و خواص آن** محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح گرده و چون یکعدد دنبه گوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بپزند و بنوشند جهت دفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب بلند شده و از جای خود و نضج اورام مجرب **المضار** بطی الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی گفته که بسا باشد که در صبر و موجب موت فجاءه گردد مصلح آن بریان نمودن آن با ابازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است

فصل الالف مع المیم

امارنطین

امارنطین بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست [illegible] که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من آنرا چنین شناخته ام بعینه **ماهیت آن** نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن باریک و پراکنده و گل آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر گرد قبه آن دایره زردی و تخم آن باریک و منبت آن کوههای خالی از اشجار و در شکاف کبار [illegible] در بلاد روم [illegible] جهت اصنام تاج از آن ترتیب میدهند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و تشنج عضل و شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جالب رطوبات معده و تجفیف آن مینماید و با شراب ابیض ممزوج یا با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و تشنج اوساط عضل مؤثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالومالی است بیاشامند اذابه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آنرا در ثیاب نگاهدارند حفظ مینماید آنها را از خوردن کرم **مضر** محرق معده **مصلح آن** آشامیدن آب **مقدار شربت آن** نه قیراط است

امبرباریس

امبرباریس بفتح همزه و سکون میم و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زاج و زرنک نیز نامند **ماهیت آن** درختیست خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یک جا باهم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامنهای کوه نزدیک بآب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند هوای بلد سردتر باشد سبزتر و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بزرگتر و باریکتر از آن و گل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل ببنفشی و منقش سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرای نیز میباشد و ثمر این بدو [illegible] رنگ و بهترین و مستعمل در اکثر تراکیب منقی از دانه و بی دانه کوهی آنست و در افشره و رب و شراب دانه دار آن نیز که آنرا افشره و آب آنرا گرفته و یا خشک آنرا در آب خیسانیده بالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند **طبیعت آن** سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسهال و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حار و مانع ریختن مواد باعضا و جهت بواسیر و سیلان رحم مزمن تنها و یا با ادویه حاره مقوی مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقاء و تقویت جگر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالیکه از ضعف جگر و یا بسبب تب بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب فستقین جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جگر

وادرار بول و ضماد آن جهت تحلیل صلابت و آب آن مانع غثیان و قی و دوائه آن تنهایی و یا با دویه مناسبه جهت قرحه امعا و سحج و اسهال که از ضعف احشا بوده باشد و چون

بگیرند آب آنرا و آب سیب سیده هر دو مساوی و آب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد و فادزهر سموم قتاله است و بجهت نهش

افعی و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند بر آن حماض اترج و مروارید محلول قائم مقام تریاق کبیر میگردد و نافعست جهت اکثر امراض و الحال

ابنیر باریس محرور المزاج و صفراوی سفید و موافق و مضر مبرود المزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال بطن مصلح آن در مبرود قرنفل و عیر آن شکر و شیر بنیها مقدار شربت

از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن نیم وزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که آرغیس نامند در الف مع الالف

ذکر یافت و صباغ والوان و اطعمه ابنیر باریس و افتسح و جوارش و حب و خوشاب و حمیره و دوای قرص و سفوف و سکنجبینات و اشربه و اقراص و مفرح و نقوع ابنیر باریس در قرابادین در حرف الالف

مع النون ذکر یافت

امدریان

امدریان بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون راء مهملتین و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** در حقیقت درختیست که آن شبیه به درخت کبر و اندک کوچکتر از آن و بوی آن تند و ثمر آن بقدر نخود کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از آن تسبیح میسازند لهذا آنرا شجرة التسبیح مینامند و موطن او بیت نیز و منبت آن اکثر

بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و تخم آن که در غلافی می باشد مائل بسردی و خشکی **افعال و خواص آن** منضج و مفتح

سده و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر قطور عصاره تازه آن در چشم جهت دفع بیاض و طلای بیخ آن جهت اورام و قویتر از سائر عصارات مانند عنب الثعلب

و کاکنج و آب برگ و شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه گزیده خصوصاً عقرب و ضماد و بدستور شراب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر بول

امرود

و فواق و طلای آن جهت دفع کلف و ذرور برگ خشک آن جهت التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال امرود

بفتح اول و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله **ماهیت آن** اسمی است مشترک میان ثمر که آنرا بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد

آمد و ثمر که در بنگاله میشود و چند درخت در مرشدآباد دارند شبیه بنوع امرود متوسطه که حسینی نامند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مائل به بنفشی و تخم آن سفید

و ترش طعم تعفه و با اندک عفوصت و کم آب و مربای آن که اندک مسکی و آن با کلاب حلکرده داخل نمایند لذیذ خوش طعم و خوش رائحه میباشد و در قلیه چاشنی ارباب لیمو و

دهند بجهت طعام چاشنی دار نیز لذیذ میباشد و خام خوردن آن چندان لطفی و تکلفی نیست و گل آن که تارهای سرخ کم رنگ مائل به بنفشی است ترش و خوش رائحه میباشد و قشره آن بسیار لذیذ و در

قلایای چاشنی دار نیز لذیذ میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه برگ کروکان و از آن بزرگتر و بلندتر بقدر یک شبر و لی شریف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنگ و صلب

امره

طبیعت آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و با قوت قابضه امره بفتح همزه و سکون میم و فتح راء هندی چهار نقطه و ها **ماهیت**

آن ثمر درختی است هندی بزرگی درخت کروکان و شبیه بدان در هیئت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برگ آن است و اول شکوفه

و ثمر می آورد و بعد از آن برگ ثمر آن در خامی سبز و نازک و بیریشه و ترش با اندک عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند و سخت

میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنی دار و بزرگی ثمر آن بمقدار گردکان پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش تر از آن و

لطیف و نیز آنرا مانند ثمر آن و برگهای نازک آنرا نیز بخته میخورند و با ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نمی شود و چون ابتدا موسم

برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود و ثمر میدهد **طبیعت آن** سرد در دوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع آن** جهت محرور المزاج

و امراض صفراوی و بدستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع عایله مرضی که مخصوص بدان بلد است و میگویند که در بینی مردم میشود و آهوه مینامند مقدار

پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا و نیز بر سر و کف دست

و پای او میمالند و میگویند که اگر شیر سیاه یکرنگ باشد بهتر است اسوخ بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیت **ماهیت**

اسوخ

آن نباتیست کبیر و صغیر و کبیر آن مابین شجر و گیاه و مانند نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یکشبر و زیاده از آن و ساق آن چوبی صلب بسطبری انگشتی

و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار روئیده که چون بکشند موضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا گردد و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر

نخودی و بعد خشک شدن سیاه میگردد و در طعم نبات آن قوت صنعت با مرارت کمی است و بیخ آن چوبی صلب و منبت آن نیز سنگلاخها است **طبیعت آن** مرکب القوی در اول سرد

و در دوم مسکن **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنج درهم با شراب قابض جهت قطع اسهال و

طبیخ آن جهت فتق و قیله و منع علتهای گرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و تشنج عضل و باشراب و انجیر جهت سرفه و عسر النفس و چون خشک آنرا بجوشانند در آب تا بنصفه رسد
صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازه آنرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند
هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن و تنقیه رحم و اندک اسهال می آید و نفع می بخشد ایشان را و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت
تازه مؤثر و ضماد آن بر قیله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن و انطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند و حکمای میبرم که در غیر اینجا یافت نمیشود **امعا** بفتح همزه و سکون میم
و فتح عین مهمله و الف و جمع آن معا است بعربی مصارین نیز و بفارسی روده و بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است **طبیعت**
آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص و منافع آن** خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی در آن
متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که اثر خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این تراکیب را بخورند

امغیلان بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آنرا طلح و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکه اعرابیه نیز
و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند **ماهیت آن** درختیست خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگری کوچک و هر دو
در شکل و برگ قریب بهم و قسم اول درختی است کوچکتر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه
مائل بسرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در هر گرهی دانه پهن بقدر ترمس و بهتر از آن و سرخ و ثمر آن را بعربی
قرظ و صنط نیز و غرب و علف و عفعف و عضنات نیز و عصاره این را اقاقیا و صمغ این که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست
و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بجبن باشد سیال و چون آن را از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت
سفیدی باشد و مانند علک آنرا بخایند از آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی
سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است اما مدور و بی گره و پوست آن بنفش مائل بسیاهی و در آن دانهای کوچک اندک پهن
تیره ماشی و در هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن و دانها نیز در میان آن پرده سفید
و پوست بنفشی مائل بسیاهی و رطوبتی لزج چسپنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه انبوه و در شاخهای
باریک محاذی هم و در دو صف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر میشود در بعضی بنادر و شاخهای آن گره دار **طبیعت** جمیع اجزای
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی
و تبهای وبائی و ادویه و اشربه مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازه نورسته آن که در آب
خیسانیده شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صافی آنرا گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی
صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یک درهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری
از برگ نورسته آن با اندک زیره سفید و یک و عدد غنچه گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده سنگ تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ
کرده در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان بر آوردن در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورده نه در اوائل و غیر اطفال
نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار او وزن ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ جهت بروز مقعده و تنشف
رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ ثمر تازه آن قطع نفث الدم و فرزجه ثمر آن که آنرا در آب جوش داده پارچه کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد و در تنشف
رطوبات و تضییق قبل بحدیست که بمرتبه بکارت میرسانند و چون ثمر خام آنرا گرفته شکافته تخمهای آنرا دور کرده طرف اندرون آن را بر پارچه کرباس نوی بمالند تا رطوبات
و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه سینه بند زنانیکه پستان آنها آویخته باشد سازند و بر سینه ببندند تا مدتی رفع آن علت کرده
و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب
بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاه دارند و در ایام حیض بعد از نزول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بعد

امعا

امغیلان

هزار ایم حیض و اثم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو هست و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب است
و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و مسنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه گردون و رطنه و کاذی
و غیرها و آلت تخم زمین نیز میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و پوست و ثمر و رنگ و پوست لیکن بدبو و برگ تر از آن هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم
اکثر مخصوص بنگاله است و ریشه آنرا چون نزد مار برند سر را بزیر اندازد و اندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند باسم قرظ و امغیلان و طلح شاید هر یک از این
قسمی باشند که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تأمل رفع شبه میگردد **املج** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور بآملج است بمد الف و کسر میم بلغت مصر سنایزه
بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند **ماهیت آن** ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در نازکی شبیه آلو کرچه و تا
بزرگی گردکانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بی ریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد و متکرج نشده آنست که بی ریشه مالیده باشند و درخت آن بقدر درخت گردکان
و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و چوب آن جوهر دار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از آن
صلب و مستعمل در معاجین و غیره آمله مالیده بی ریشه منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر میخیسانند و شسته خشک مینمایند و غیر شیر
پرورده نیز **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در جمیع
آن همه متفق اند **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداویه
و صفراویه محترقه بروح و باین اسباب موجب ذکاوت و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه میباشد
مقوی و منزه است که هرگاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا بالعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت
آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب
رفتن از دهان و حابس خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سوداوی و بلغم رقیق بعصر و مقوی معده و امعا و مشهی است بتجفیف رطوبات مزجیه معده و باعث حمل آن با آرد
کنار و آب قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم **امراض الراس** با سباب مذکوره میباشد مقوی اعصاب و حواس و دماغ و نافع از برای
مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و آشامیدن نقوع آن مانع
صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنک سرشته بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید **امراض العین** قطور آب نقوع نیم
کوفته دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده و در نمایند و آمله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون
نرم بسایند و با هم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آنرا با آب نیم گرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سیج
نافع اعضاء النفض و غیرها العرق کوبیده با هم وزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لائق جهت بول در فراش نافع و نقوع آن با کتیرا خشک نیم کوفته جهت دفع اسهال
و حرارت معده و سوزش معده و بول مفید الزینة چون حنا را با آب نقوع آمله و یا وسمه را با آن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز موی را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت
آن جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوشدارو های ساده و لؤلؤی و جوارش های
آمله و حب و دهن و سفوف و شراب و محلل و مربا و مطبوخ و معجون مفرح و نبیذ آن در قرابادین ذکر یافت **ام الکلب ماهیت آن** شجری است شبیه بقدر ذرعی و اکثر برودی برگ
آن شبیه برگ لاعیه و حنا و اندک عریض تر از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدگی و گل آن زرد و شبیه بگل لاعیه و بدبو با سهوکت و چون با دندان و زد لوی الفاظ
کریهی از آن بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه عرب که مسمی است بینبوع **افعال و خواص آن** آشامیدن دو مثقال از عصاره تازه آن و یک مثقال
از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیرون استعمال آن جائز نیست **امل بید** بفتح همزه و میم و سکون
لام و کسر بای و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت آن** میوه ایست هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیمو است و پوست آن زرد و آب و مغز آن در نهایت ترشی
بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد و در تهتیور خوب و بافراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیره
می آورند **طبیعت آن** سرد و تر **افعال و خواص آن** دافع اکثر امراض قلب و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آنرا سوراخ

املج

و در بعضی نسخ شاخ

ام کلب

امل بید

کرده بعضی از ادویه حاره هاضمه مانند قرنفل وجوزبوا وفلفل سیاه کوبیده ونمک ونانخواه وزنجبیل تازه ریزه کرده وسیاه دانه ومثل اینها ونمک لاهوری ونمک سیاه درمیان آن پرنموده درآفتاب بگذارند وبعد هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آنرا بچوبی برهم زنند تا خوب بنفوذ در جرم پوست آن نماید ودرآفتاب بگذارند تا خشک گردد وخوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه وآوردن اشتهای طعام بسیار نافع وطحال رانیز مفید واگر پرورده آنرا در سرکه تند اندازند وبگذارند تا برسد نیز موثر ولذیذتر میباشد **امل کچاپی** بفتح الف ومیم وسکون لام وضم کاف وفتح جیم فارسی والف ویای **ماهیت آن** نباتیست هندی صحرائی خارناک وبرگ آن شبیه ببرگ تمر هندی وازان کوچکتر **طبیعت آن** سرد وتر **افعال وخواص آن** آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد وآب برگ آنرا صاف کرده دران ریزند ومقدار یکدو ماشه نمک طعام وکه نمک لاهوری نامند نرم سوده دران ریزند ودر ظرف دیگر ریخته نیم گرم بیاشامند تا پنج روز ونهایت تا هفت روز نهار بدین روش جهت حمیات حاده وانتشار هوا در عروق مرضی که در بنگاله میشود وبسبب آن حدت والتهاب در اعضا وعطش مفرط واختلاط عقل وهذیان وحرارت وحمی صاحب آن عارض گردد مفید است ودرین ایام اجتناب از لبنیات وحموضات واغذیه نفاخه واجب ولازم دانند واهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا می آشامند وبخار آنرا میگیرند برای اعراض مذکوره وحمیات حاده **ام وجع الکبد** **ماهیت آن** گیاهی است باریکتر از بقله گل آن اغبر وبرگ آن ریزه اغبر گوسفندانرا دوست میدارد ومی چرد آنرا وربیعی است وتا اوائل زمستان میماند **افعال وخواص آن** جهت اوجاع کبد صفراوی مفید

فصل الالف مع النون

انا غالس بفتح همزه ونون والف وفتح غین معجمه والف وضم لام وسین مهمله لغت یونانیست واناغالس نیز آمده وبلغت بطی اناکیه وبفرنجی انکالن نامند **ماهیت آن** گیاهی است نر وماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش ومائل باستاده وشاخهای آن منبسط برروی زمین ومربع وثمر آن مانند غلافی ودانهای آن بقدر دانه خشخاش وبسیار تند وتلخ وگل ماده آن لاجوردی رنگ وگل نر آن سرخ **طبیعت آن** درآخر دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** جالی وجاذب ومجفف بی لذع ومفتح سده وغرغره آب برگ وثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم وتسکین وجع اسنان وسعوط آن نیز بدستور وچون مخلوط باعسل نمایند ودر چشم کشند جهت ضعف بصر وقروح چشم وجلای آن وجرب وکمنه وسبل نافع وآشامیدن آن باشراب جهت گزیدن افعی ووجع کبد وجنبین وگرده نافع وضماد آن جهت بیرون آوردن خار وپیکان از اعضا ومنع زیاده شدن قروح خبیثه وباد سرخ واصلاح جراحات معفنه وبعضی گمان برده که ماده آن که گل آن لاجوردی است چون برمقعده برآمده ضماد نمایند رو مینماید ونر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی آورد وشراب آن مورث سحج ومصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال وبدل آن اطیقیا است

اناغورس بفتح همزه ونون والف وضم غین معجمه وسکون واو وکسر رای مهمله وسین مهمله درآخر لغت رومی است ودر مصر معروف بخرنوب الخنزیر است وثمر آن راحب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده **ماهیت آن** گیاهیست شبیه در برگ وشاخ بپنجنگشت وبزرگ میشود تا آنکه قریب بشجر میرسد وگل آن شبیه بگل کلم ولوبیا آن بقلی وثمر آن مختلف اللون وهنگام رسیدن ثمر آن تابستان ووقت رسیدن انگور است **طبیعت** تامی اجزای آن گرم وخشک ومنبت آن بیشتر شام وانطاکیه است **افعال وخواص آن** ضماد برگ تازه آن که حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع وچون خشک گردد قوتش در تقطیع وتجفیف آن زیاده میگردد وهمچنین ریشهای بیخ آن واما تخم آن ملین ومقی وچون آب برگ آن رامقدار یکدرم تا یکمثقال باشراب بیاشامند صداع را نافع واخراج مشیمه وجنین وادرار طمث نماید وگویند تعلیق آن برزنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل وسرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت بزودی باز نمایند وچون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد وطلای عصاره بیخ آن محلل ومنضج اورام است

انبج بفتح همزه وسکون نون وفتح با وسکون جیم معرب انبه لغت هندی است وآنب نیز نامند وبتورانی لغرک **ماهیت آن** ثمر هندیست درخت آن بسیار عظیم وبزرگتر از درخت گردکان باختلاف اراضی واهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم آن وتا هشت ونه سال ثمر می آید وهنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار ووقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا وسرطان است وتا پنجاه وشصت سال ثمر میدهد وثمر آن در اوائل سال بسال بیشتر میشود ودر اواخر بالعکس وبرگ آن طولانی شبیه ببرگ سادج هندی وازان بزرگتر ودر رائحه نیز شبیه بهم وثمر آن در ابتدا بسیار عفص میباشد وآهسته آهسته ترش میگردد وپس شروع مینماید بشیرینی وشیرین میگردد ودر بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد ولیکن بشیرینی وخوبی آنچه در فصل وموسم آن میشود نمیرسد وهمچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد وهمیشه ثمر آن بر درخت می باشد مانند جزیره سیلان وبندر تلچری چینا پتن وحوالی آنها واکثر میوهای دیگر که دران اماکن بهم میرسد نیز بدستور ولیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی وکوچکی وشکل وطعم ورائحه وشادابی وبیرنشگی وریشه

داري ولحمي وكم آبي باختلاف اقسام آن هيچ ميوه نميرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یک من تبریزی است تخمیناً در بنگاله دیده شده و از بعضی درختها یک آثار و سه
پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یکمن تبریزی است تخمیناً و در کوچکی برابر بلیله کابلی ببزرگی میشود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور اندک طولانی
و بعضی فی الجمله شبیه بگردهٔ حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحهٔ آن شبیه بعنبر و بعضی رائحهٔ آن شبیه بکافور و بعضی پر ریشه و بدطعم و بعضی را رائحه شبیه بشبت و یا بگزر
و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام و طعم و در بعضی بتوع کمی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی بتوع بسیاری حتی در زیر
پوست آن نیز ملیا باشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل البتوع آنست و آنچه بر خلاف این اوصاف باشد یکی یا بعضی بد و مضر
و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیدهٔ آبدار آنرا بدست بمالند تا نرم گردد و سر آنرا ببرند تا بتوعی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه
آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن ملین و بتوع آن چون بزبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت میگردد و بی ریشهٔ آبدار آنرا که اندک
سخت باشد پوست آنرا بریده که بتوعت آن دور شود و هر دو طرف هستهٔ آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که از انبه بی ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله
بعضی جاها مثل مالده و اطراف مرشدآباد که در چونه کهالی و باکه و دیگر جاها و در عظیم آباد در پرگنهٔ ملکی میشود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبه شیرین خشبو که آب رقیق داشته باشد
و اکثر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کچهوامی نامند سبز خام آن شیرین میشود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و
خوش طعم میشود و بعضی در پختگی بدطعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل و میان آب که مشهور بجینا است و از توابع لار است
و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی بهم میرسد اما نه بوفور و خوش طعمی هند و دکهن و بنگاله است **طبیعت آن** انچه خام است سرد در دوم و خشک در اول و مولد بلغم و سودا
و شیرین رسیدهٔ آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی و هر چند کم آبتر و غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده **افعال و خواص و منافع آن**
مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان
و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ورث قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه گرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را
قبض نگذارد بلکه ملین باشد و مضر محرورین خصوص در خلای معده و مصلح آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیدهٔ شاداب یا شربت آن که میوهٔ هندیست و آب
دوغ و آب سرد و قسم لحمی کم آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دوامیل و غیرها و مصلح نفخ آن
زنجبیل گفته اند و نمک که بالای آن قدری بخورند آزموده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مضعف جگر و مصلح آن مویز و شاید درین امر شربت زرشک یا سکنجبین
یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور دندان و مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیدهٔ خام دو یا قدری حبی داده معاین
فعل است و خام و ترش آن مسکن صفرا و منبه شهوای طعام و بلغمی و سوداوی مزاج را مضر و مولد سودا و بتوع آن حار و مقرح اعضا و رائحهٔ آن شبیه براتینج
حبة الخضرای خام نارس که بفارسی بنبه و رسیدهٔ آن را بن نامند و مصلح آن مالیدن روغن است بعضو یکه بدان رسیده باشد و گل آن و مغز هستهٔ آن بسیار بارد و یابس و حابس
اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یکدرم
آنرا با چهار درم شکر بخورند در رومنی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ سیاهی موی است و مضمضه با بیخ برگ گل آنرا دار ... شده باشد مقوی دندان و لثه و مستحکم کنندهٔ آنها است
بچوب آن رافع بوی دهان بود و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و بدستور دود برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح کرده و بدستور دخان پوست انبه خشک کرده
نافع باکثار و عمل که بعد از آن بران عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت آنرا که خود از درخت پخته باشد مالیده در سر غلیان
مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازهٔ آنرا از درخت چیده پنج ساعت
آن افشرده رطوبتیکه از ان برآید بروانه که در پلک چشم بر می آید بمالند زائل گرداند مجرب و چون نه عدد ساق پنج برگ انبه خام تنهائی و یا با بعضی ادویه مناسبه
دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی موی و منع سقاط آن نافع و آب افشرهٔ ثمر خام آن که امرس نامند و چتنی و اچار و اموت و حلوا و خوشاب و شراب
و مفرح و عرق آب آن و قرص هستهٔ آن و قلیهٔ خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس آورده پوست آنرا جدا کرده نرم
بمالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی گر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند هنگامیکه باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای ردی و یا وبائی بکسی رسد

آنرا تا نه عدد فلفل سیاه با آن سوده حبوب بسته فرو برند ... دفع عارضه ... نماید و ... و همچنین ... گردان ...

برودي قدري ازان باد ميخورانند و بر تمام بدن و سيما الند برودي بعون الهي شفا مي يابد **اسقيله** بفتح همزه و سكون نون وضم تاي مثناة فوقانيه و فتح لام و بالف لغت
عجمي اندلسي است و آنرا جدوار اندلسي و بهندي نربسي نامند **ماهيت آن** دو صنف است يكي سياه و بيخ آن كثير الفروع و بزرگ بمقدار بيخ كولان و فروع آن شبيه بريشه
نبطافلن و طعم آن تلخ مانند دانه شفتالو و برگ آن انبوه مائل بسرخي شبيه بعنب الثعلب و گويند شبيه ببرگ برسياوشان است و صنف دوم سفيد و عامه اندلس
اين را فهيق نامند و برگ آن مانند برگ سنا و مائل بزردي و با خشونت و طعم آن شيرين و بوي آن اندك تند و با عطريت منبت آن اندلس و جبل و كوهستان تبت
و بعضي كوههاي هند و مورنگ و لاسه كه متصل بكوهستان خطا است و غير ها **طبيعت** سفيد آن در دوم گرم و خشك و سياه آن در سوم **افعال و خواص**
آن سفيد آن در دفع سم هوام ضعيفتر از قسم سياه و محلل نفخ و رفع كننده رياح و مسكن اوجاع باطني بارد و جهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال
و بيخ آن كشنده حيوانات سواي انسان و محرك باه و صنف سياه آن در ترياقيت قائم مقام ترياق فاروق خصوصا در اوجاع بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب
حتي آنكه بعضي گوسفندان گياههاي سمي را كه در حوالي آن و با آن در يكجا ميرويد چنانچه گفته اند بسبب شيريني طعم چون بخورند و از ان احساس سميت نمايند بزودي
بسوي گياه اسقيله ميل مينمايند و آنرا ميخورند و نجات مي يابند از سميت آن و مبهي و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمي و نخجه آن در شراب قاطع بواسير و حمول آن
مقوي رحم و محلل ورم آن و ضماد ان محلل اورام سائر اعضا و تدهين بروغن آن موجب درازي مو بغايت مقدار شربت آن يك قيراط و زياده از ان مورث خناق و كرب
و تجفيف رطوبات و مصلح آن روغن كنجد و شيريني است **اسقلين** بفتح همزه و سكون نون و فتح تاي مثلثه و كسر لام و سكون ياي مثناة تحتانيه و سين مهمله
لغت يونانيست **ماهيت آن** دو نوع است يكي كبير و آن نباتيست مابين شجر و گياه منبت آن شوره زارها و مواضع آفتاب رو و برگ آن مانند برگ عدس
و نرم و شاخهاي آن راخش بلندي شبري و بيخ آن كوچك و باريك و گل آن سرخ مائل به بنفشي و بدبو و تخم آن در غلافي رقيق و نوع دوم برگ و شاخ آن بزرگتر
شبيه بكمافيطوس و زغب آن از ان زياده و گل آن از ان كوچكتر و مائل به بنفشي و ثقيل الرائحه و بسيار بدبو **طبيعت آن** گرم باعتدال و خشك در اول
افعال و خواص آن محلل بسيار و با قبض اندك و جالي چون از گل و بيخ و با تخم هر دو نوع آن بياشامند عسر البول و وجع گرده را نافع و با سكنجبين جهت
صرع و ذرور هر دو نوع آن مدمل قروح و جروح و حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل و شير بز جهت اورام حاره رحم و جراحات آن اما نوع دوم لطيفتر و در قوت
جاليه ضعيفتر از اول مقدار شربت آن تا يكمثقال است **انجبار** بفتح همزه و سكون نون و كسر جيم و فتح باي موحده و الف و راء مهمله مشتق از جبر است **ماهيت آن** نباتيست
بلندي قامتي و اكثر بر عليق و آنچه نزديك آن باشد ميپيچد و مشابك ميسازد و آنرا برگ آن شبيه ببرگ رطبه و با اندك زغبي مانند عصا و شاخهاي آن تو بتر از رطبه و مائل
بسرخي و گل آن سرخ و بعد از ريختن گل غلافهاي كوچك از ان بهم ميرسد و در آن تخمهاي ريزه ميباشد و بيخ آن خشبي و سرخ و مستعمل ريشهاي باريك آن است
كه آنرا الحاي انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشك و پوست بيخ آن و اين بهتر است و عصاره بيخ تازه آن تر و منبت آن بلاد شام است در كنار رودها و ميان جويها
طبيعت آن سرد و خشك در درجه سوم و جالينوس گرم و خشك دانسته **افعال و خواص و منافع آن** قاطع نزف الدم جميع اعضا خصوصا از سينه و ريه
و بواسير و حابس اسهال مزمن و نزلات غير اذيت و مسكن قي و مقوي اعضا و امعا و جهت تسكين التهاب صفرا و غليان خون و سل تازه و مزمن حتي بول و ضعف اشتها و بول
و ضعف اشتها و بول الدم و مده تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و بيخ و اسهال كبدي و شكستگي اعضا و كوفتگي مفصل و فسخ و هتك آن نافع چون يكدرم
تا يكمثقال آنرا در آب بجوشانند و با قدري قند و با سپنج بياشامند و بدستور با ادويه مناسبه ديگر و ذرور آن جهت رويانيدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغايت
نافع مقدار شربت از عرق آن يكمثقال و از عصاره آن يكدرم و از برگ آن بيخدرم مضر سپرز و مصلح آن زنجبيل بدل آن مانند آن زرشك و ربع آن گل ارمني و عصاره
آن و در اكثر افعال قوي تر از پوست بيخ و بيخ آنست طريق گرفتن عصاره آن آنست كه بگيرند بيخ و پوست بيخ كهنه تازه آنرا و بكوبند و آب آنرا بگيرند و در طبق سفالي كنند و در آفتاب گذارند و شبها
در زير سقف كه شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشك نمايند و از گرد و غبار محافظت نمايند و عند الحاجه بكار برند و رنگ اين سرخ
ياقوتي ميباشد حب انجبار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلي آن در قرابادين ذكر يافت **انجدان** بفتح همزه و سكون نون و ضم جيم و فتح دال مهمله و الف و نون
معرب انگدان فارسي است و بهندي آنرا انجدان طيب گولا پر نامند و بيخ آنرا بالعربي محروث و ساق آنرا بتركي بالدرغان گويند و چون انجدان مطلق مذكور شود مراد تخم
آنست **ماهيت آن** دو قسم ميباشد يكي طيب و ديگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلند تر از قامت و برگ آن شبيه ببرگ كلم و از ان كوچكتر و گل آن [illegible]

اسقيله

اسقليس

انجبار

انجدان

ثبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را حلتیت طیب مینامند و قسم دوم برگ آن مانند صفحه سوخته و پر سوراخ و ساق
آن ضعیفتر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشترغار و گیاه آنرا الکماه و صمغ آنرا که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگژد جهت آنکه صمغ را بفارسی
ژد بفتح زای عجمی گویند و عوام آنرا انگشت کنده و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس گوسفند آن را بگیاه آن میچرانند بسیار فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو
میگردد **طبیعت** سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه و منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته‌اند **افعال و خواص و منافع آن**
مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم **امراض الراس** ضماد انجدان اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و آشامیدن
آن ذهن را نیکو و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زائل میگرداند و فالج و لقوه و اشترخار را مفید و از توابل مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض است امراض الصدر و المعده
و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر هضم باشد در معده محشی معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رائحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزاننده اشتهای طعام
و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و ورود و محرک باه و رفع
درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصاً مخلل آن که سرکه آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال هم آن جایز نیست در جمیع مواضع و سکنجبینان که با بیخ آن پخته
باشند جهت تب ربع و تبهای بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب
مواد بظاهر جلد بعوت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت
بواسیر و ذرور برگ آن جهت آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعاء مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار
و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن محروث که اشترغار باشد بوزن آن و حلتیت دو دانگ و گویند بوزن آن زوفرا است و این نسبت شیخ داود
انطاکی نوشته که گویند چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز یکدرم تخم انجدان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که سفید آن باشد یا سیاه بیخ آن در افعال قوی‌تر از سائر اجزاء
است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال گویند مضر شش و معده و بطی الهضم و مصلح آن عسل است جوارش انجدان و سکنجبین و مخلل آن
و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن که حلتیت است در حرف الحاء خواهد آمد انشاء الله تعالی **انجره** بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح را مهمله و ها لغت فارسی
بعربی قریص و بلغت دار المرز گزنه و بترکی گچیت و بهندی انگن و بلاطینی ارتیکه برسم و بلغت گیلان هرشکه گویند **ماهیت آن** نباتیست برگ آن پر تشریف بوده و خار ریزه
و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و اندک پهن و مائل بتیرگی از کنجد بزرگتر فی الحقیقه شبیه
بتخم کتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین مائل بسیاهی است **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و در دوم گرم گفته‌اند **افعال و خواص آن** ملطف
اخلاط لزجه و جاذب و مفرح عضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسهل و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و آشامیدن برگ مطبوخ آن
با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و کذلک برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر بالمناصفه
بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل و بیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصاً با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سگ
دیوانه گزیده و با موم روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم بناگوش و ضماد درماد آن با نمک جهت رفع قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت
ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج ماده صفرا و بلغم لزج و علل طحال کرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو کرده و رساعت و طبیخ آن با اصل السوس
جهت تنقیه مثانه از حرکت و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم با اعتدال و بدستور بر داشتن فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث
و ضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب و با مراهم جهت قروح و سرطان و تنهای جهت تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک
باه و بمضمضه عصاره آن محلل ورم لهاة و ذرور تخم و برگ خشک آن جهت تخفیف زخمهای متآکل و سرطان متقرح نافع بی لذع و حدتی مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی
و کثیرا و مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درهم زیاده بر آن مهلک مصلح آن آشامیدن اشربه مبرده و آب میوه‌های بارده و چیزهای لعابی مغری بدل آن تخم ماتانا
با حرف دهن آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی بزر آنست و همچنین در امراسهال و در قرابادین در ادویه فرکابافت **انجیر آدم** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم
و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و الف ممدوده و دال مهمله **ماهیت آن** مترجم صیدنه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه ایست بزرگ‌تر از جوز و رنگ

انجره

انجیر آدم

اندروصارون

انداهمان

اندروطالیس

اندروطون

انزروت

آن سیاه مایل بخاکستری و صیقلی و دهنی و کرد دبی با انجه ماند و بهندی آنرا کلمه گویند و در کوههای کابل بسیار بود و آنرا زنان بجهت فربهی بکار میبرند و چنین آورده اند که در ان کوهها
که منبت این درخت است حیوانیست که بخرگوش مشابهت دارد و هر کجا رمه گوسفندان را بیند آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکد و هر که گوشت
این حیوانرا بخورد در حال دیوانه شود و این حیوانرا عادت آنست که در زیر درختی خسپد که آنرا انجیر آدم گویند و هیئت درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت
بید مشابهت دارد و چون شاخی از ان را با هیزم آمیزند و برافروزند هر که بان آتش گرم شود او را غشی افتد و بیخبر شود **اندروصارون** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال
و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعضی عطاران آنرا افیاس و فاس سیسی تبر نامند بجهت مشابهت برگ
آن به تبر **ماهیت آن** نباتیست علفی منبت آن زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و در میان آن نقطه سفیدی
تلخ طعم با عفوصت که آنرا راعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان میرسد **طبیعت آن** گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضه
افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض نیکو است از برای معده چون بیاشامند از ان مقدار دو درهم تفتیح سده احشا نماید و همچنین سائیده برگ
آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از جماع مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مومن نوشته
که مؤلف جامع تسمیه آن بلسان العصافیر نموده **انداهمان** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون **ماهیت آن** دوا
کرمانی معروف **افعال و خواص آن** بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال مینمایند از ان یکمثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی
فعل آنست بدل آن بوزن آن گل ارمنی با پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است **اندروطالیس** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین
و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست و در مغرب کلیخ و طلاج نامند **ماهیت آن** نوعی از نخود بری است
و حکیم میر محمد مومن نوشته که ظاهرا نوعی از رقاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ بی برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در
آخر میل بسرخی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود و در انتهای ساق آن روئیده **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و
احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یکمثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا با سرکه تا ربع رطل **اندروطون** بفتح همزه و سکون نون
و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون **ماهیت آن** برگیست شبیه به برگ بید خشک شده و از ان عریض‌تر **طبیعت آن**
گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع **انزروت** بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو
و تای مثناة فوقانیه و بعضی بفتح را آمده باصفهانی کنجد و آگرده هک و بشیرازی کدو و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند **ماهیت آن** صمغ درخت
خار دار است که آنرا استا یکه نامند بلندی دو ذرع برگ آن شبیه به برگ مورد و برگ درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مائل بزردی میباشد
و بهترین آن سفید مائل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر و صغار و زود شکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد **طبیعت آن** گرم در آخر دوم و خشک
در اول آن **افعال و خواص و منافع آن** ملین و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن
از مفاصل و اعماق بدن خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مغری و مدمل و ملحم و جابر و نافع **امراض الراس و العین و الاذن** آشامیدن
آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت رفع رمد و چسپندگی پلک
چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین صبیان مجرب و
چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله
آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار مؤثر **امراض المفاصل** و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و رگ و عرق النسا اخراج کرم معده
و امعاء و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و گویند چون یکدرم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند
و چهار روز بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی نوشته که زنان مصر آنرا در آب هندوانه تا نصف و [illegible]

وجهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند المضار گویند بخدر مسام سائیده آن بسبب تشدید مسام و چسبیدن با حشا کننده است خصوصاً با طلق محلول و از ایرسا تلقیه
شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام و چندان باشد مقدار شربت آن مفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال
و مرکباً با سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت
صالح و التیام جراحت و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویه آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا
شیر دختران خمیر کرده بچوب بار بگیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک برشته شود پس بر آورده استعمال نمایند و اگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته
بدستور بار تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب میگردد خصوصاً برای اکثر امراض چشم که استعمال آن بی تشویه جائز نیست و حب انزروت و دواء و ذرور و سمنه و شیاف و ضماد و فتیله
و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **انسان** در اجزای بدن او منافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقه ساکن در بلدان معتدله است چرک
گوش او مولد ریاح و بیهوش کننده و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض چشم نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور سوده
آن و منع آکله مجرب خصوص استخوان کله سر و آشامیدن سوخته آن سه روز هر روز یک مثقال با هموزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا آزموده و آب دهن
او ناشتا کشنده کرم گوش و محلل هوای که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشنده مار است خصوص آب
دهن ناشتا صفراوی مزاج و با سرگین گنجشک جهت قطع ثآلیل و قوبا و تنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون
کندر را در دهن مضغ نماید خصوص ناشتا و بر اورام و دمامیل گذارند تحلیل و نضج و هم چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید
و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و آشامیدن آن مورث بلادت و طلای خون
حیض جهت تسکین دردهای صعب التیام ناصور مفید و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لته حیض جهت رفع تب لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص
بول اطفال و از آن شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب کدو
و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض آن تخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و بجهت طرفه نیز و ریختن گرم آن بر زخم جهت
حبس خون و شستن چرک جروح و قروح با آن و جالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس جوش داده نمک از آن بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در
افعال مانند شیر زراوند است و در حدیث است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند بیاشامند آنرا سائل عرض نمود که مریض
محتاج است با آشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمی یابد پس باید که بیاشامند بول خود را نه غیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سؤال نمودند از آشامیدن
بول شتر و گاو و گوسفند فرمودند نعم لا باس یعنی آری باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو
و بدستور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التیام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن یک مثقال آن جهت دفع یرقان و سمیت
جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال بعد یل و با عسل و با شراب جهت دفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تنهای دائره و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن
نوشادر مصعد جهت دفع اذیت سموم مصعده مانند دار شکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازاله عفن بن دندان مجرب و تازه آن خصوص با نمک
جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص تخصیص که آن شخص بر مس خورده باشد و دو روز متوالی مالیده در آفتاب نشینند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و بر زیر ناف با تخم
در آب حل کرده جهت دفع مغص و بدستور آشامیدن آن مفید و موی سوخته آن جهت دفع ربو و بهر و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی
موی شعر با و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع
زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد آن زائل کننده بثور و با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن تنهائی و با ادویه مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب
و گویند آشامیدن آبی که خصیه انسان را بدان شسته باشند جهت ازاله تب و ورم و دفع فواد نفع عظیم دارد و دهنی آن جالی بهق و برص و کلف طلاء و مشیمه آن مورث
جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزای و انفاس او قاتل بود و هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن باین حد نیست
و گویند چون انگشت خنصر سقط را ببرند و زن تعلیق نماید مادام که با او ست آبستن نگردد و شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان چرک و زرد شده و سیاه را

وبسوهان والآت صاف وسفید وبراق میکردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل مینمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام و دندان صحیح را بجای فاسد میگذارند و سه چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع مینمایند و بخوردن اشیای رقیقه و آب نیمگرم اکتفا مینمایند تا مستحکم میگردد و در بلاد فرنگستان برای این امر دکانهاست و همیشه بر آن دکان فقرا و فرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر میباشند و نیز مسموع شده که سابق بر این که هفتصد و هشتصد سال یا بیش از این باشد بر اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد دوائی چند مانند صبر و قفر و قیر و نفط و امثال اینها می‌مالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالبهای چوبی میگذاشتند و بعد مرور مدتی دوصد سه‌صد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوانهای نازک نیز مستحیل بدانها گشته و حجر سیاه براق جهنده شبیه بمومیا شده و بعد از آن که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیا استعمال نموده در بعضی مواد نافع مانند مومیائی یافتند و مومیای انسانی عبارت از این است **انغرا** بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و الف لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتیست که چکر درختا نارد و بزرگی آن بسیر سد و منابت آن جبال مخصوص نزمانیست و برگ آن شبیه ببرگ بادام و از آن عریض‌تر و گل آن مانند گل نار و ازان کمتر و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از آن آید **طبیعت آن** معتدل گویند سرد با اندک حرارت لطیفه **افعال و خواص آن** در قوت قریب بنجیر است در تفریح و اسکار و تطییب نفس و بالخاصیت آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت موثر حتی انکه چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آنرا بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع **انف العجل** بفتح همزه و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون و لام لغت مغربی است **ماهیت آن** ثمریست شبیه به چنی گا و نبات آن مابین شجر و گیاه و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و ریزه‌تر از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است **طبیعت آن** معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این دو خاصیت از آن مشهور است و مغرب **انفحه** بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله و ها لغت عربی است بفارسی پنیر مایه و بهندی چاک و جسیه بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود **ماهیت آن** معده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آورند و استعمال مینمایند خواه تازه خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شدند و کاه خوردند آنرا انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بر آن مترتب میگردد و بالجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب که در این باب اقوی است که نیم درم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون بسیار قدری از آن بخورانند ایمن میگردد از صرع و انفحه بچه اسب و انفحه حیوان بحری که قوفی نامند و در دریای روم بهم میرسد قوت و خاصیت آن مانند جند بیدستر است بدستور و آشامیدن هر یک از آن هر دو و آشامیدن تمامی انافح ملیا شند نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منجمد و مجمد و مغلظ اخلاط رقیقه گداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده تنهائی و یا با ادویه مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیه مقوی قلب است و مفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب بسبب قوت تریاقیتیکه دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشند مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و گفته اند چون زن انفحه ارنب نر و یا خصیه آن را با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت تب ربع نافع و چون با خطمی و زیت سه بار بر پستان بگذارند پیکان و نی و خار از آن بر آورد و طلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تب جهت ازاله آن موثر و انفحه گورخر و بزکوهی و آهو و گاو و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مسهی اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند بر آن شیر انفحه حیوان دیگر که باشند اگر گداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین نیز ذکر یافت **انکول و اکول** **ماهیت آن** حکیم میر عبدالحمید نوشته در جنگلست هندی برگ آن شبیه ببرگ ...

انغرا

انف العجل

انفحه

میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بغایت چرب و لحم آن تلخ و با عفوصت **طبیعت آن** گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران
زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق و تشنج خشک و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آنرا با آب سائیده
بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت بگذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آنرا کوفته در آب مله مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از آن تخم بدستور روغن کشند روغن برآورند
و از آن روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن مسواک سازند و شب بران بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را
چون سائیده بملسوع و ملدوغ و صاحب هیضه ردیه را بخورانند شفا یابد **انگیر** بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفاهانی[?]
خاوانی نامند **ماهیت آن** نر و ماده میباشد حکیم میر محمد مومن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حریم جبال گیلان چوبی بر روی آن نشسته بر روی
زمین بخوابانند روز دیگر انچه قسم نر آن است باز راست مشاهده گردد و انچه ماده آنست بهمان هیئت بماند **طبیعت آن** گرم و خشک است **افعال و خواص**
آن ضماد برگ خشک آن با آب کوکرد در یک روز بهق را زائل کند و تخم نر آن بغایت منعظ و تخم مادهٔ آن موجب شدت شبق زنان و اندکی از آن با شراب سوم قوی بحدیکه تا سه
شبانه روز شارب آن بیدار نشود و آشامیدن روغن هیون[?] با آب رفع خواب آن میکند مقدار شربت آن تا دو درهم **اناناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد
و الف و سین مهمله لغت هندی است **ماهیت آن** ثمریست هندی معروف و در بنگاله بسیار می شود و خوشبو و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه به نبات صبر
و کادی و برگ آن از برگ صبر و کادی کوتاهتر و نازکتر و نبات این از آن کوچکتر و تا بذرعی و خاردار و از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد و بر سر آن نیز
برگهای کوتاه انبوه شده که در یک ساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت بهم میرسد و چون قدری از سر آن را با آن برگها ببرند و بنشانند باز سبز میگردد و از آن اناناس
بهم میرسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچه ها میروید و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجاهای دیگر نیز ثمر میدهد و از هر نبات سالی یکی ثمر بعمل
می آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس کوله می نامند و این کوچک بقدر نارنجی
میباشد و مغز آن شیرین و خوش طعم و رائحه و در رنگ طلائی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیدهٔ این چاشنی دار و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز
میباشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوست زکی[?] بر آمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب بپوست تخمهای ریزه
زرد تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی حالی بسیار خصوص نوع بزرگ آن و طریقه خوردن آن این است که نوع کوچک آنرا یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک
و آب میشویند تا بورقیت آن کم گردد پس یک ورق دیگر از بالای آن بر داشته که تخمها و خشبیت خانهای پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زائل گردد پس مغز آن
را ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه برهم میچینند و بعضی بران قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول مینمایند و قدری گلاب نیز می پاشند و بعضی بسبب شیرینی
ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعام آنرا منحرف میگرداند و نوع بزرگ آنرا بدستور پوست و خشبی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک بران مالیده اندک زمانی
میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازالهٔ تخم و خشبیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده نبات یا قند بران پاشیده
تناول مینمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک نیز لذیذ می باشد **طبیعت آن** سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و مقوی
معده و کبد حار و بطئ الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا نمک بالای آن خوردن است و پلاو چاشنی و آش
و مربا و شربت آن نیز خوب میشود **انوطیلون** بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانیست
ماهیت آن نباتیست بی ثمر شبیه بنبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت مفید و نافع و در حال التیام دهد آنها را **انیسون** بفتح همزه و کسر
نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان
رومی و زیرهٔ رومی و بهندی رندی[?] نامند **ماهیت آن** نباتیست بلندتر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مایل بسفیدی
و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبزتر و مائل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آنست و بهترین آن خوشبوی تازه بالیدهٔ آن
است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزور است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد **طبیعت**
آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است **افعال و خواص آن** ملطف و محلل ریاح و جالی

انگیر

اناناس

انوطیلون

انیسون

ومسكن اوجاع وباقوت ترياقيت وقابضه ومدر بول وحيض وشير وعرق ونيكو كننده رنك رخسار **امراض الراس** وغيرها از قوابل مستعمله در اغذيه اصحاب فالج ولقوه
واسترخا وصرع است وبخور وسعوط آن جهت درد سر بارد وشقيقه ودوار وسدر ونزلات بارده ودرد كوش نافع وچون سبر كه انكوري تر كرده وخشك نموده بوداده
در پارچه كتان نيلي بسته دائم ببويند جهت زكام ونزلات بارده وخوردن نيم درم انيسون ويكدانك مصطكي كوفته درده درم كلقند سرشته چند روز پيهم بعد از
استفراغ بلغم جهت لثيرغش وسبات بلغمي نافع براي آنكه مبدل مزاج دماغ ومقوي معده است پس توليد ميكند بلغميكه بسبب لثيرغش است وچون دو درم آنرا در آب نيم ساعت
وصافي نموده ده درم جلنجبين عسلي دران حل كرده باز صافي نموده بياشامند جهت سبات حادث از بخار بخاري واز آشاميدن ادويه مخدره مانند افيون مفيد وبايد كه
بوده باشد غذاي او نخود آب وكوشت خروس جوان متوبل با ابازير حاره يا حلتيت ومغز حب القرطم وچون آنرا كوبيده سفوف نمايند ويا كوبيده با كلقند سرشته بخورند
ويا جوشيده تنهائي بياشامند ويا كلقند دران حل كرده صافي نموده بنوشند جهت ماليخوليا خصوصا مراقي آن وآشاميدن آب مطبوخ ان با ماء العسل جهت كابوس نافع
ونيز اولا آنست كه در اوائل فالج يا چهار روز يا هفت روز با آبي كه دران انيسون جوشانيده باشند تنها يا با يك وقيه جلنجبين عسلي در آن حل كرده صافي نموده باشند قصار نمايند
وضماد آن جهت استرخا نافع براي آنكه دران حرارت باندك قبضي ميباشد ولهذا تقويت مي بخشد اعصاب را واكتحال آن جهت سبل كهنه مجرب دانسته اند وسنون ان جهت جلاي دندان
ودفع بدبوي دهان وخائيدن آن جهت صداع بارد وشقيقه وجلاي مجاري تنفس ودرد سينه وسرفه وضيق النفس وخفقان بارد وتقويت فم معده ودفع رطوبات آن ورفع
اعيا وآشاميدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر وبهر وامراض مذكوره وتفتيح سده جگر وسپرز وگرده ومثانه ورحم واستسقا وسوء القنيه وتفتيت
حصاة وتپ بلغمي كهنه وقطع سيلان رحم وازاله فضول وتحليل وقراقر رياح در معده وساير اعضا وادرار شير وعرق وبول وحيض وتقويت باه وگرده وازاله سموم قتاله وهيج
وجع واطراف واسهال رطوبي خصوص بريان كرده آن ودرين امر چون آنرا بسيار نرم بكوبند ويا با آب سائيده استعمال نمايند جهت بواسير نافع خصوصا ريحي آن وبخور آن
جهت تسكين صداع بارد ونزلات بارده واخراج جنين ومشيمه وقطور نرم سائيده آن با روغن گل در گوش جهت تسكين درد گوش وكري وثقل سامعه حادث از ضربه وسقطه وبد سلوك
مطبوخ آن در روغن گل وآشاميدن طبيخ آن با شكر جهت رفع زردي رخسار زنان زائيده وطلاي مطبوخ آن در سركه جهت تحليل اورام وكشتن شپش نافع مضر آمعا مصلح
آن رازيانه ومصدع محرور ومصلح آن سكنجبين مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت ورازيانه وكرويا ودر تقويت باه مثل آن انجره است وسنون النسويه
وبريان نمودن آن جهت امراض عين وغيرها آنست كه آنرا العسل بسر شند ودر لته بسته بگل كرفته در تنور معتدل الحر بگذارند پس بر آورده بكار برند وجوارش انيسون
وحب وهن وسفوف وعرق واقراص ومعجون آن در قرابادين كبير ذكر يافت **فصل الالف مع الواو** ١ **اوافيوس** بفتح همزه وسكون واو ولف
وكسر فا وسكون ياء مثناة تحتانيه وسكون واو وسين مهمله لغت يوناني است وبگمان بعض مترجمين بمعني حدقه است زيرا كه گل آن شبيه بنرگس است وبسيار كوچك ونموه
بنفش واندرون آن زرد وبرگ آن شبيه ببرگ گندنا وساق آن بقدر شبري ولسطري الخشي واملس گويند نوراني ميباشد ومانند شمع در شب ميدرخشد وبيخ آن شبيه
بپياز نرگس ودر مصر وشام بسيار **طبيعت** بيخ آن بارد در اواخر دوم ومجفف در اول وتخم آن معتدل در حرارت وبرودت ومجفف در اواخر سوم وبرگ آن بارد
در اواخر اول ومعتدل در يبوست ورطوبت **افعال وخواص آن** آشاميدن بيخ آن جهت حبس اسهال وادرار بول ودفع سموم وگزيدن رتيلا وضماد
آن با شراب ابيض جهت منع روئيدن موي خصوصا تازه آن قبل از بلوغ مانع روئيدن يا باعث دير آمدن آن وگذاشتن آن بر حقوين وعانه اطفال قبل از بلوغ
باعث دير محتلم شدن وگذشتن از وقت مقرري آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده ومصلح آن گويند كثيرا وتخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب وجهت يرقان ابيض
وصفر نافع مقدار شربت آن تا ده درهم است ٢ **اوز** بكسر همزه وفتح واو مشدده وزاي معجمه لغت عربي است وبسرياني اروز وبفارسي قاز و مرغابي وبهندي بانس
گويند واز اسم جنس مرغابي است ومراد نوع كبير آن است كه قاز باشد **ماهيت آن** معروف است اهلي وبري ووحشي مي باشد واهلي آن پرواز نميكند **طبيعت**
جميع اصناف آن تا دوم گرم وتا آخر آن نيز گفته اند **افعال وخواص آن** غليظ الغذا وديرهضم وگويند چون هضم شود مسمن بدن ومحرك باه است وتخن
آن با ابازير ومصالح حاره بهتر ومصلح آن آبكامه وآب انار واز اغذيه نافعه از براي برودت كبد واوجاع بارده آنست جهت آنكه گوشت آن شديد الحرارت است
وچون با زهومت بسيار است كه بفارسي سهمت نامند بايد كه بعد ذبح دو سه ساعت ويا زياده نيز آنرا در زمين دفن نمايند تا بوي زهومت آن كم گردد پس بر آورده
پرهاي آنرا كنده شكم آنرا شكافته پاك شسته طبخ نمايند واين غليظ الغذا تر از ماكيان است ومحرا لحه آن جهت زياده كردن پيه گرده وريزانيدن سنگ گرده

ومثانه والتیام فتوق امعاء وضماداً موثر واز خوردن آن برودت تب حادث میکردد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها
وسکباج آن لذیذ و غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد میکردد از ان غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات امثال آن است و غذائیت این از اینها
بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای آن صالح الهضم و الغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده
و صلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه تمریخاً و تدهیناً و برای تشنج شرباً و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطوراً و با آرد باقلا
جهت ورم پستان ضماداً بالخاصیه نافع و زهره و تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت
نیمگرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاة شرباً بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال و موی بهمن
ادویه است و زبل آن جهت سرفه خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **اوسلبید** بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است **ماهیت آن** نیلوفر هندی است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل
ریاح و مواد بارده و مقدار شربت آن یکدرم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت
آن نیم درهم بدل آن بیخ لفاح است **اوفیموبداس** بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و دال
معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه بباادروج و در مغرب معروف بلبیعه و بعضی احیون نیز و که فیلاطاریون نامند **ماهیت آن** نباتی است شبیه
بباادروج و شاخهای آن بقدر شبری و مزغب و مائل بتیرکی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بزر البنج مستعمل بیخ آنست **طبیعت آن** در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف بیلدع یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام و یکدرهم آن با مرصاف و فلفل جهت عرق
النسا مجرب دانسته اند **اونوما** بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه **ماهیت آن** نوعی از
ابوخلسا است که هر چوبیه مانند برگ آن دراز و باریک و نرم تر از برگ هوجوبه و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع
خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی باندک سرخ برنگ خون **طبیعت آن** بغایت گرم **افعال و خواص آن** بسیار تند و تلخ و باسمیت و خوردن
آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظ و گویند ثمن درهم از برگ آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج اجنه زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور
اونومالی بضم اول و نون در میان دو واو و ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند
ماهیت آن آنست که بخیر ند شراب دو جند و عسل یک جند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع جیّد در جلا و تحلیل و تفتیح
و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میکردد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام
نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است **اونیا** بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است **ماهیت**
آن عصاره نباتیست منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگ آن شبیه برگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ
و عصاره آن شبیه بعصاره مامیثا **طبیعت آن** گرم و تند **افعال و خواص آن** جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و دمعه و سلاق بغایت نافع دانسته اند
و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور میچکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره مامیثا
است و بعضی عصاره خالیدوس اسود است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره انا غالس انثی یا عصاره بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند
سنگ ریزها است که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ مس و میکزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیه است **اوریمالی و اومالی**
بضم همزه و سکون واو و را مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانیست و آنرا دهن عسلی و عسل داود نیز گویند **ماهیت آن** روغنی غلیظ و باندک
شیرینی است که از ساق درختی حاصل میکردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر شود **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت جرب رطب و درد
مفاصل و تاریکی چشم نافع شرباً و اکتحالاً و مثقالی و نیم درهم آن با آب مسهل بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و مادام که عمل آن تمام نشود بخواب نباید رفت
فصل الالف مع الهاء **اهال** بفتح همزه و ها و الف و لام **ماهیت آن** از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف

اهلیلج

کرده می آشامند و گاه ترشی در آن حین طبخ داخل نیز می نمایند **افعال و خواص آن** تابع نوع بقول و امثال آنست **اهلیلج** بکسر همزه و سکون ها و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است بهندی هر و هرڑ نامند **ماهیت آن** ثمر درخت هندیست درختان عظیم و برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواعست کابلی که درو بزرگ و بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است در هند هلیله جوی و از آن کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلا شگوفه خشک آنرا که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر که بقدر جو است هلیله جوی و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویز که هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از آن بزرگتر نیم رس نیز مائل بزردی را هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و کوهچ گجرات و بنارس و بنگاله است و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس پیر بهوم که در بنگاله است و بی ریشه و بالیده و بزرگ و با قوت میباشد و باقی جاها ریشه دار و کوچک و ضعیف العمل کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن سمت ببلاد توران و خراسان و ایران می برند نه آنکه در کابل بهم میرسد و همچنین از هر سمتی که به بلدی میبرند مانند بصره و غیر بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند ببلاد روم و ایران و غیرها میبرده اند همه را چینی مینامیده اند مانند دارچینی که در سیلان و نواحی آن بهم میرسد و هلیله در تحصیل که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس **و بالجمله طبیعت** مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن **افعال و خواص و منافع آن** در طب الائمه منقولست از محمد بن سنان از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که تحقیق شکایت کردند نزد او شان از مرض پس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آنحضرت عم عجائب ادویه را پس فرمودند آنحضرت عم این مذهب بکم الا الاهلیلج و الرازیانج یعنی چرا از نظر شما دور شده و دور مینماید و اقتصار نمی کنید بر سه این ادویه که اهلیلج و رازیانج و شکر است و ابتدا کرد ما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی و هنگام آمدن زمستان همان قسم بکرار نماید بجای رازیانج مصطکی در زمستان پس هرگاه مریض نمیشود مگر مرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا بالعصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را بالعصر دفع میکند و باقی را غلیظ متحجر میگرداند و بدستور در حقنه ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع آن عصر آنست و انضمام و تشدید مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر دوا در افضیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول که آنرا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنها و در شرح اسباب در معالجه سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در متن آن در دوا و گفته اند که چون با بنفشه و خیارشنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب میکنند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصا جرم مطبوخ آن که در حقنها اصلا آنرا نباید جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد فعل آنها و مغص آنها کم گردد بسبب روغن و سنون دندان جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و روییدن گوشت آن مفید و فعل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن که حامل قوت اسهال آنست در آب می آید و جرم حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن می باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین بوده و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر نقرس و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنها است روغن بادام و یا گاو تازه و قند و ترنجبین و با شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درم و در مطبوخات نقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص است و عصاره خشک هلیله کابلی وزرد و قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت **اهلیلج کابلی** بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پر مغز کم ریشه سنگین کوچک آن که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهلیلجات است **طبیعت آن** بعضی در برودت معتدل در اول خشک و بعضی گرم باعتدال میدانند **افعال و خواص آن**

اهلیلج

مسهل بلغم و سودا و صفراء مخلوط با خلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصاً حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن
و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه و بتنهائی و با سه وزن آن عسل با شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی خوردن و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی
و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و یا معجونا با سه وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهن گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین
چون در جانب مائل گذارند یکعدد هلیله کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یکسال هر روز یکعدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت مخصوص
به هلیله هندی دانسته اند و بالخاصیه جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیله زرد است
و بعضی سیاه گفته اند و سائر خواص زرد دارد و مربای آن که زیاده از یکسال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی حواس و جگر است و دانه آن
مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است **اهلیلج اصفر** بهترین این نیز بالیده

زرد دسته کوچک آنست که کهنه نباشد **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت
مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع آشامیدن و اسهال بدن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب ر مائین معصور با تخم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است
و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده نیم کوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست صلب تا رجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم گرم
بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصاً که در خمیر گرفته بسوزانند
و بدستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی است مضر نقل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت

از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم **اهلیلج اسود** که اهلیج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بیدانه سنگین فربه نشده
آنست **طبیعت آن** در وسط اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورت
و نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بگیرند از آن پنج درهم و از حجر ارمنی مغسول یکدرهم و از سقمونیا انطاکی مشوی ربع درهمی حب ساخته با ماء الجبن
فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاه داشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت
احشاء و در د سپرز و بواسیر و جذام و بوداده آن جهت حبس اسهال و نگاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر گویند
مضر جگر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است

اهلیلج چینی گفته اند صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل تهدویر کم گوشت و دانه بزرگ **افعال و خواص و منافع آن** بسیار ضعیف
العمل و الفعل است بحدیکه با وجود سایر اهلیلجات آنرا استعمال نباید فرمود و هلیله جوی و هلیله ریزه تر از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و اطریفلات و جوارشات
و حبوب و دهن کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص کلکلانجات و ماء الحیوة و ماء الفواکه اهلیلجی و مطبوخات و معاجین و نجاح و نقوعات
اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه ایارنوطانی** بکسر همزه و فتح یاء و راء مهمله و الف و فتح الف و ضم نون
و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانیست **ماهیت آن** مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا ارسطاریون
نامند نباتیست شاخهای آن طولانی بقدر یکذرع و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از هم دور و شبیه ببرگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم
آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک **افعال و خواص آن** غرغره بطبیخ برگ آن با شراب جهت دفع قروح خبیثه بیخ دندان و آشامیدن بیخ کوبیده
و برگ آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن مقدار یکمثقال تا نیم مثقال گندرو پنجاه و دو مثقال نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز
متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیه قروح و سحج و خوردن کرم سیلام از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان نهوسته
بر زمین جهت حمی غب و بدستور کره چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع گفته اند **اثیولیس** بکسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ثاء مثلثه و سکون
واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت آن** مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه
ببرگ قلوس با زغب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا مالیطا نا نامند با ساق نباتی که آنرا ارقیطون گویند و با آن گیاه

اهلیلج اصفر

اهلیلج اسود

اهلیلج چینی

ایارنوطانی

اثیولیس

بسیاری

بسیاری میرود و ثمر آن بقدر کرسنه در هر غلافی دو دانه میباشد و عروق بسیار از یک بیخ آن میروید طویل و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد و مانند شاخ و منبت آن
بلاد اسلیسا و در کوهیکه آنرا ایدی نامند **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدستور
لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند **ایدامامیر** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم
و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت یونانیست **ماهیت آن** چیزیست شبیه بشیم و مائل بسبزی و پر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد
و در شکار بن وانج نامند **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه
و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایدیغیون** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** چیزیست شبیه بصمغ که بر صدفهای نفش جمع میگردد و خشک میشود و صباغان
آنرا جمع مینمایند و استعمال میکنند و سرمه رنگ میباشد **طبیعت آن** سرد **افعال و خواص آن** محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خفیفه
چشم نافع **ایذارید** بفتح اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانیست
ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ آس بری و از بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه بخیوة تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیوه میباشد و طعم آن بسیار
قابض **طبیعت آن** در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و آشامیدن یک مثقال آن و
ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت مقدار شربت آن تا مثقال است **ایریفارون** بکسر همزه و سکون یای
مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو بعد و زای معجمه دیده شده لغت یونانیست بمعنی
الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آنرا شهر یا مینامند برای اجتماع گل آن و بسیاری و انبوهی **ماهیت آن** نباتیست ساق آن بقدر ذرعی مائل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک
و بسیار کوچکتر از آن و گل آن مائل بنفشی و انبوه و در بو شبیه بسیب و در وسط آن چیزی بباریکی موی رسته است غیر منحنی و در بهار سفید میگردد و منبت آن خرابها و شوره زارها
طبیعت آن بسیار سرد و باندک تحلیل **افعال و خواص آن** ضماد آن تنهایی یا با سنج جهت ورم معده و خصیه و باکندر جهت جراحت عصب و سایر اعضا نافع و نیز ای
سیان گل آن نیز بدستور و چون تازه آن را بخورند فی الحال خناق آورد و در فعل مانند قطر مداوای آن نیز مداوای آنست **ایرسا** بکسر همزه و سکون یا و راء مهمله و فتح سین مهمله و الف
بلغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و برومی ابرمون و بسریانی عقارا سوسانی نامند و بفارسی مشهور به بیخ بنفشه است **ماهیت آن** بیخ سوسن
آسمانگونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن بری و لبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و پهن و دراز بقدر انگشتی و زیاده بر آن
و پر گره و پوست آن کبود و سرخ و رنگارنگ و مغز آن مائل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید میباشد از وسط گیاه آن ساقی برمی آید و بر سر آن گلی و برگهای آن سه عدد و برگشته
و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر آن نقطهای متوازی و اندک خوشبو و برگهای گیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن مقدونی صلب سطبر و متلزز الاجزا
مائل بسرخی کره دار و خوشبوی آنست که بسیار بلند نباشد و زبان را اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند
و بریسمان کتانی پیچیده و یا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در آن راه نیابد و سست متخلخل الاجزا و خود بلند و باریک نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف العمل
تر از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد **طبیعت آن** در اواخر دوم گرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن گرم تر و خشکتر از تازه آن **افعال و خواص آن**
ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل ماء صفر و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال کهنه آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل
اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید **امراض الراس** و غیره ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن خواب آورد و ضماد گل آن جهت سکته
و تشنج امتلائی و خدر و بدستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برگ آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع
صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات از دماغ و سعوط
برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه با آن جهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لثه و مضغ
جرم آن جهت بد بوئی خمر و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با می پختج جهت درد سینه و شش و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظ

مجلسه عسر الدفع و در درد جگر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن
مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و هتک عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم
و سده سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پخته آن جهت ورم رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامیکه بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر
و بثور لبنیه و قروح وسخه و بدستور تکمید بدان و با سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات مائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش
و بهق سفید و بدستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره
و بدبوی زخمی که ناسور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوی بواسیر و قروح غائره باطنه و بودن لحم زائد
بواسیر و فرزجه آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه
و شراب جهت تشنج امتلائی و هتک عضل و رفع سمیت فطر و بیخ و کشنیز جبلی مجفف و بزر و نافض حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه
و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و تنقیه ای در بینی جهت رفع بدبوی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش بچکانند کری کهنه را زائل گرداند
و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل آن دهن آن و دهن الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از سموم مجرب است و اگر بیخ آنرا قدری بر دندانیکه درد کند بگذارند آنرا بیندازد
اما باید که بدندان دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت بر سا تا دو مثقال بدل آن در اسهال ماء اصفر ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیر شتر و گویند مضر بشش مصلح آن عسل

ایمارانوطالی

و حب و بیده و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت **ایمارانوطالی** بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح را مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله
و الف و کسر لام و یا لغت یونانیست بمعنی عشبه کریمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا زرین گیاه باشد
و نه چنین است و در حرف الزاء انشاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد **ماهیت آن** نباتیست یاده بذرعی و شاخهای آن پر گره و ساق آن باریک
و برگ آن از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و شرفه دارد و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره
گردانند بغیر غوص در جرم آن **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مجفف و مفتح و آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ
آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نیم اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت
حصاة و غرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لهاة و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و جراحات و قروح
و بخور آن مسقط جنین و گفته اند آشامیدن گره اسفل آن جهت تب یومی و گره دوم آن جهت تب نوبه بلغمی و گره سوم آن جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق
حبات آنرا اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر ثقل مصلح آن کثیرا است

ایل

ایل بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه
مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است آنرا ایل جهت آن گویند که پناه گاه خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی باره سینگها
بفتح باء موحده و الف و فتح را و ها و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت ایشان دوازده و سینگها
بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعبه مانند شاخه درخت میباشد و بسیار صلب مصمت شبیه بدندان در جرم بلکه از آن صلبتر بخلاف شاخ
حیوانات دیگر **ماهیت آن** حیوانیست جبلی و غیر جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوه ها که درختان بسیار باشد میباشد و این را وعل نامند و ترکی
جو بر وجثه این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر
و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشند و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در دشتهای
گرم سیر میباشند و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همه آنها هر سال در هنگام پائیز شاخ می اندازند و شاخ دیگر قویتر و پر شعبه تر
از آن بر می آورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال شاخه دیگر در آن بهم میرسد و لهذا بعدد هر شاخه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت شاخه را دیده و نوشته و گویند مراره ندارد و چنین نیست بلکه مراره آن بسیار کوچک است و چون سر شاخ آن از صغر
بزودی خالی میشود و بر کبد آن چسپیده میباشد و لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند که چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون مشک طرا تشیع بخورد برآید

طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی حیض و بسیر و دین و گوشت آنچه در هوای گرم
بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از انکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند
و یا انکه بعد از صید با آن آب بخورانند و نگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد از صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار بگذارند که بماند که بوی
متعفن میگردد و پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از ان اشربه ملینه شکم مانند شربت الجبیر و ماء العسل و فانند
بیاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیرم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کتیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نزف الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا
با ادویه معینه بران دفع یرقان و وجع مثانه و قرحه امعا و قولنج صعب و سپرز سفید و چون و چون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور و یا در تون
حمام گذارند تا انکه سوخته سفید گردد و پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از ان تنقیه قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آن چون
با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب بنشینند تا عرق شود سفید و با روغن گاو جهت شقاق و سته و پا آشامیدن آن نیز هم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای
دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان بغایت موثر و بر عانه و لپستان ادراحیض نماید و مضمضه آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت
طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دوسه دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری طلا نمایند جهت
درد پهلو و تمریخ بیه آن جهت تشنج و خوردن یکمثقال خون برشته آن بی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحه امعا و آشامیدن خام آن یا برشته آن مقدار دو مثقال
جهت دفع سم السهام یعنی طفسیقون سفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبه آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازاله اعیا و بارد السبب مفلوج بعد از انضاج
نافع و بدل آن درین عمل زرده تخم نیمبرشته و چندان و طلای دنباله سوخته آن بتا به و همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر کرو کنج ران و عانه جهت تحریک باه
و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و معده یعنی چرکی که در جوف کودال گوشه چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق
و چون طفل بعد از ولادت قبل از انکه شیر باو دهند مقدار یک حبه از ان چرک در شیر حل نموده در کام مثل تحنیک بمالند ما دام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را بگزد
سست باشد و از حرکت باز ماند مجرب است و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهییج باه و انعاظ تا بت
مناسب ستقور دانسته اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک تنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر
هوام مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پنیر مایه آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند ذلور آبستنه
وضعه و مجرب گفته اند و دم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن انست که بینی خود را بر سوراخ مار می نهد و بقوت نفس خود مار را بجود میکشد
و بتعجیل بیرون می آورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن مینماید از دنباله آن و چون تمام آنرا بخورد حدتی و سوزش در چشم آن پیدا میگردد و آبی از ان جاری میشود
و در کودالی که در گوشه چشم آن است مجتمع میگردد و بمرور ایام منجمد و بسته می شود و آن دمعه آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود
یا بد سرطان را گرفته می خورد بجهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن کسی را بشاخ خود
مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن قضیب الایل عارض میگردد و کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کتیرا با روغن گاو
و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن فیل زهره دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق **باب دوم در بیان ادویه که حرف**
اول انها باء موحده است **فصل الباء مع الالف** **بابونج** بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح
نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند **ماهیت آن** گیاهیست شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بر آن و برگ آن ریزه
و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل
آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص گل آن** ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت
تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و حشا مقعده
و رحم و تلیین اورام آنها و بیضه و سائر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت مجرب

بابونج

رطب و احتباس حیض و شرباً و ضماداً و طلاءً نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور نخجه آن باسر که جهت دفع نزلات و رمدها
و درد چشم با ماد و مست آن سفید آنرا باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ذرور آن جهت عرب منفجر بغایت نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن بتنهائی جهت
درد چشم و بخار آن در آتش جهت گریزانیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و بر کاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن گرم و خشک
تر و در افعال قوی تر از گل آن و یکمثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که گل آن را در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و هفته یک مرتبه
تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب بدود اگر
خشک باشد نصف وزن تازه آن بگیرند و نیم کوفته و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول
بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** محلل اورام بارده و مرکبه و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و عیادت سدد
مسام که از سرما باشد و نمود و تحلیل ریاح محتبس در اعضاء و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع

بادآورد

بادآورد بفتح با موحده و الف و سکون دال
مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین لغت فارسی است و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکة البیضاء و برومی لوفیلیقی و بسریانی سانا خورد مؤلف جامع تسمیه آن را عصفر
بری میدانند و بهندی گویند که جواسا است **ماهیت آن** نباتیست خاردار بقدر دو ذرعی و ساق آن بقدر انگشت ابهام و بزرگ تر از آن و مثلث و سفید و مزغب
و خاردار و ثمر آن مانند قبه خاردار هر خاری بقدر سوزنی و در جوف قبه آن چیزی مانند پشم و گل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را بادآورد میدانند
و میگویند شکاعی اسم عربی آن است و بادآورد اسم فارسی و تحقیق آنست که دو جنس قریب بهم اند نه عین و انشاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد
شد و صفت آن گویها و بیشها و تحقیق آنست که ساق بادآورد باریک سفید مدور تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بر آن و در بیخ ساق آن اندک عنی و گل آن سفید و اطراف آن خاردار
نازک بقدر سوزنی و متصل بمیان شاخهای آن و ثمر آن بشکل نکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه بپر و پشم سفید رنگ چون گیاه آن خشک گردد باد آنرا بر کند و پراکنده نماید
لهذا آنرا بادآورد نامند منبت آن دامنهای کوه و ریگزارها **طبیعت آن** گرم و خشک در اول و منسوب بسردی و گویند در اول سرد و اظهر حرارت است لیکن برگ و تخم آن
با قوت بارده و بیخ آن قوی تر از تخم آن و تخم آن از برگ آن **افعال و خواص آن** برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معده و مفتح سدد و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و محلل و باقوت قابضه و مقاوم سموم و مضمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معدی مزمن و درد معده و تقویت آن و عسر البول و گزیدن هوام و تبهای
بسبب ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یک درهم تا یک درهم و نیم و مضمضه بطبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آن است جهت درد دندان ضماد آن جهت
تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن داء الثعلب بساق تازه آن زائل کننده آن و مجرب آب آن جهت رفع تشنگی و التهاب و چون بخایند و بر لدغ عقرب بندند نافع و اکثر از بیدی بسیار
نافع و از خاصیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کزاز خصوصاً کزاز اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر سفید
مضر ریه مصلح آن فستق بدل آن شاهتره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن تا مثقال

بادرنجبویه

بادرنجبویه بفتح با و الف و سکون دال و فتح را مهملتین
و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند **ماهیت آن** نباتیست
بقدر ذرعی و دو نوع می باشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن مربعه شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسرخی و بجای
سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر ربیعی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود نه ریشه آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و اهیر و این را بقلة الترجیه و ترنجان نیز
نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از آن تند تر و برگ آن مائل بهند و بر و این صحرائی و بستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با
خشونتی و عریض و از یک برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مومن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود
و گربه این نوع را دوست میدارد و جمعی هر دو نوع را ایکی میدانند و نه چنین است و بالنکو نیز نیست زیرا که تخم بالنکو بزرگتر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده تر و کوتاه تر
از آن و اهیر و گیاه بالنکو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنکو را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بو مانند شاهسفرم
طبیعت آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بسردی و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح
افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی و ملطف و دافع کابوس شماماً و اکلاً و جهت وحشت سوداوی و خفقان

وغثي و فواق ريحي و تحليل سودا و امراض بلغمي و مغص و امراض رکبين و کرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خائيدن برگ آن جهت ازاله بوي شراب و بخر يعني بدبوئي دهان
بسيار موثر و آشاميدن سه درهم آن با نيم درهم نطرون جهت قرحه امعا و مغص و سه مثقال آن با يکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سماروغ سفيد جهت ازاله اختناق
عارض از شرب فطر مينمايد و مضمضه بطبيخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابي و سائيده آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزيدن
سگ ديوانه و رتيلا شربا و ضمادا و آن جهت امراض مذکوره و تقويت قلب و تسکين اوجاع مفاصل بسبب قوتي که در آنست و بخاصيتي که دارد و بالعرض نيز براي آنکه محلل و دافع
سودا است و با سرکه محلل خنازير و منقي قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازاله خفقان سوداوي و غير سوداوي و تقويت معده بارد رطب و تلطيف طعام غليظ و آوردن
جشاء و خواب بالعرض و طلاي آب برگ آن جهت جرب سوداوي و نمله و نار فارسي و آکله و با نمک جهت خنازير و قشعريره و نافض حمي در حمام معتدل و بوئيدن برگ آن جهت
تفتيح سده دماغي و جلوس در طبيخ آن جهت احتباس حيض نافع و مضر و رک گفته اند مصلح آن صمغ عربي و کندر بدل آن دو وزن آن ابريشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار
شربت از خشک آن تا ده درم و از تازه آن تا بيست درهم و تخم آن در افعال ضعيفتر از برگ آن و يکمثقال آن جهت دفع لرز و قشعريره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال آن
و شراب و عرق آن در قرابادين کبير ذکر يافت **بادروج** بفتح با و الف و سکون دال و ضم را مهملتين و سکون وا و جيم لغت نبطي است و بعربي حوک و بفارسي ريحان کوهي
و تره خراساني و بهندي بابري و بلغتي تلسي جنگل نامند **ماهيت آن** نوعي از ريحان است برگ آن ريزه ساق آن مربع و پر شاخ و کم بوتر از ريحان گل آن مائل بسرخي و در
مصر ريحان احمر نامند بري و بستاني ميباشد و خريفي است نه ربيعي صاحب تحفة المومنين نوشته که ظاهرا تخم شربتي باشد که از شيراز مي آورند و با شربت قند ميخورند بهترين گياه آن
خوشبوي آنست **طبيعت آن** در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضليه منسوب بمشتري است بسبب حرارت آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوي دل
و قوت شامه و فم معده و مبهي و مدر شير و بول و حيض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع اشتقاق و جهت خفقان و غشي و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و ريزانيدن
سنگ مثانه و ضماد آن با سويق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و تنها جهت گزيدن عقرب و زنبور و تنين بري و بر پستان جهت تحليل ورم
آن و با شراب حبوشي که منسوب بحبوش که جزيره از جزاير مغرب است و آن شرابي است عفص حاد بسبب آنکه آب دريا مخلوط با آن ميکنند مسکن ضربان چشم و طلاي آن جهت
ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلاي بصر و دمعه و خائيدن آن جهت دفع کندي دندان و زوال رطوبات عارضي سينه و شش و از خاصيت آن آنست
که چون مضغ نمايند در اول نزول آفتاب ببرج حمل بنحويکه تمام دندانها برسد سال ايمن باشند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسي آنرا خورده باشد و عقرب او را گزد احساس
الم آن نمي نمايد و گذاشتن خائيده آن در گوش جهت تسکين وجع آن موثر و سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست که در آنوقت
چشمهاي خود را برهم گذارند و خوب نفشارند در وقت عطسه و همچنين در هر معطسي و گويند ملين بطن است و مولد کرم معده و اکثار آن بسبب توليد رياح و ابخره غليظ و خلط
مراري رديه خصوصا چون با کوامخ مالح تناول نمايند باعث ظلمت بصر و سدد گردد مصلح آن سرکه و خيار و خرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن
شونيز و از خواص برگ آنست که چون بخايند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع توليد سودا و جهت عسر بول و تحليل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شير مقدار
شربت آن تا سه مثقال و روغن آن که آب برگ آن را با سه مثل آن روغن زيتون بجوشانند تا روغن بماند **طبيعت آن** گرم و تند و جالي و آشاميدن نصف اوقيه
آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلاي آن جهت دفع مواد بارده و تحليل رطوبات و تقويت اعصاب نافع **بادزهر** بفتح با و الف و سکون دال مهمله و زاي
معجمه و ها و را مهمله اسم فارسي جنس ترياق است و بعربي حجر السم نامند و گاه با را بفا بدل ميکنند و فادزهر ميگويند که معرب بادزهر باشد و گاه دال را مي اندازند و بازهر
ميگويند و وجه تسميه آن گفته اند بادزهر است که يکبار را انداخته بازهر باشد نامند و در قرابادين کبير بتفصيل ذکر يافت و آن حيواني و معدني ميباشد و هر يک را انواع
بسيار است اما حيواني پس آن سنگي است که در شيردان و يا روده و يا زهره بعضي حيوانات مانند بز کوهي و گاو کوهي و ميمون و قنفذ يافت ميشود و شنيده شده که از زهره
آن تکون مي يابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التيس است که بهترين انواع آن است خصوصا که از بز کوهي که در کوهسار شبانکاره فارس باشد و آن باشکال مختلفه
ميباشد طولاني هيکل و مدور و بهمين جهت آنکه بر هر چه منعقد گردد بشکل همان ميگردد و مثل آنچه بر چوب مخلصه و يا تخم آن منعقد شده باشد طولاني و هيکلي ميباشد
و اين هر دو بسيار خوب است و اگر بر چيزي ديگر مانند استه خرما يا ثمر و يا پشم بسته شده باشد بشکل آنها ميباشد و آن چوب و يا تخم مختلفه را مغز فادزهر مينامند
و بهين آن اکثر پشمي است يعني پشم در جوف آن ميباشد و آن پشم اکرم است چون در آب اندازند ته نشين ميگردد و اگر بسيار است بر روي آب مي نشيند و آنچه در اماکن ديگر

بادروج

بادزهر

شبانکاره و نواح آن میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلصه بسیار می باشد که با قوت تریاقیت
است و خوراک آن حیوان اکثر آنست و در جاهای دیگر نیست و مقدار بادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی و با صاف و
براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان برمی آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارجی صلب
میگردد بجهت برآوردن در دهان می اندازند و متقلبان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس میباشد و شاید وجه براقیت
و املسیت آن محض همین باشد زیرا که پرده های زیرین آن املس و براق است و بدانکه آنرا جعل نیز میکنند از صبر و کندر و چند دوای دیگر بر هم کرده بشکل بادزهر میسازند
و فرق آنست که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان جعلی آن آنست که چون
با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پسته گردد و چون قدری سائیده در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیده آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است
و اصل آنست که کسانیکه مکرر آنرا دیده و اندازه دیدن جوهر و قماش و رنگ آن در می یابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و باقوت
و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنهائی گردد **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** موافق جمیع امزجه
و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی
جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شربا و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون
و اورام بارده و با شراب جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور
و تنهائی جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و ترشح و دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده
باشند و همان لحظه بادزهر آزموده را در دهان نگاه دارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد بادزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند بعد از زمانیکه
شیر قدری قوت و کیفیت بادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از نیم قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط
تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الانبیاء و اگر نباشد بادزهر
معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و وجود آن در ادات و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن
و حبوب و مفرح بادزهری در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور یافت و شنیده شد در ولایت کابل گفته شده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز برمی آید
وافر و بسیار و سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بیرونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از بادزهر میمونی هم میباشد
که از روده میمون برمی آورند و رنگ آن نیز بزردی مائل است و هیکلی شکل و باریک دراز و بشکل دل مرغ و نیز پادشاهان آن سمت بقیمت اعلا میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند
و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بجای خود مانند بادزهر بری شبانکاره میدانند **بادزهر قنفذی** از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ تازگی اطلاع
برآن یافته اند **ماهیت آن** چیزیست صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوز بوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهره بعضی قنفذهای
جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیره بتاویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود
و از میان قنفذها بر آمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شگافته برمی آورند **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است
افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت
بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی میکنند و لمحه آن سنگ را بآهستگی در میان آن میگذارند
تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب را بیک دفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این هر چند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثر است
و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و میگدازد و در آب و آنرا دیرتر تلخ میگرداند خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود قدسی برادر
عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجر ارمنی چهار عدد همین را که دو عدد خورد و کلان
و دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از آنجمله یکی از آنها که بفقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان از

بادزهر قنفذی

بسبب

باد زهر معدنی

بسبب برودت تغیر حالت شده بود امتحان شده فایده بسیار بخشید باقی خواص قسمی که مسطور نموده **باد زهر معدنی** آنرا بعربی حجر السم و بفارسی باد زهر کانی و زهر مهره نامند
و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است **ماهیت آن** حجر معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان
و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطایی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوش بو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوش رنگ
و سائیده آن سفید و خوشبو و کفدار باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قویتر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن
هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و متعاقب آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه یا ملدوغه استعمال نمایند
اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر دو جو از آنرا بسایند و بجوز دافعی دهند
اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا فلا و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان مفرده آن شش است
زرد و سفید و سبز و اغبر و نخودی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنگ وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و
سرخ گلابی شلغمی و مخطط بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند
خطایی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و اجمیری **طبیعت آن** بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب
باشد و یابس در دوم بالاتفاق **افعال و خواص و منافع آن** موافق جمیع امزجه و دافع سموم سمیه شتی و مقوی همه قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل
آن بخاصیت است نه بطبیعت حفظ و مانع ضرر هوایی و وبایی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب باه نافع رازی گفته که آنرا
در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتم و از ان باد زهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فاد زهر
خود نوشته که از غرایب آثار آن اینست که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردید سه دانگ از این فاد زهر سائیده بسه
دفعه هر دفعه یکدانگ باو خورانیدم هر دفعه از ازار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله
خفقان فی الفور و در چشم و اشتعال حمی مجرب است اگر اصلی و داشته باشد و از این مقدار عرق بر آید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب نماید
و شریانات و سایر عروق بدن را از آن پاک میسازد و خون را از سمیت خالص میگرداند و هر قسم قاتلیکه باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و ریزنده
شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم او هرچه دفع نماید و ارسطو گفته که اگر فاد زهر معدنی
نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند سموم با آورنده آن چندان اثری نکند و در غیر آن و ستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل
طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است او را و گفته اند که اگر بر این سنگ در وقتیکه قمر
در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارنده آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز
این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مانند زرایح بمالند نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع سفید
آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت
آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سایر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی یکوزن و نیم

بادنجان

و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بادنجان** بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی مغد و غد
و بهندی بیکن بلغتی بهانتا نامند **ماهیت آن** معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد تخم بستانی آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن
تازه کم تخم پوست بنفش براق مدور و باندک طولانی آنست و سفید با اوصاف مذکوره نیز خوب می باشد و باید که چون اراده طبخ و اکل او نمایند پوست آنرا جدا کنند
و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و بیرون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بر آن نمک بمالند و بر روی هم بچینند و بگذارند دو سه ساعت و در آب سرد
تا آب سیاه و تیز طعم گردد و پس آن آب بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد و پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله
جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد و پس با سرکه و انگامه یا آب انارین و انار دان و گویند

وکرویا وامثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا
تنوره یا در خاکستر گرم اجاغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آنرا جدا کرده و ریشها و درکرده و از وسط خوب مالیده در گوشت یا بی گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه
کرده و قدری ماست داخل کرده و در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بر آن بزنند و نمک در جوف آن پر
کنند و یا بر آن بمالند و زمانی بگذارند تا زرد آب حاد آن از آن جدا گردد و پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یکدو جوشی داده آب آنرا
بریزند پس طبخ نموده بخورند بد نیست و بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته بالیده نگردد نباید خورد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است
و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مقوی معده و مفتح سده که از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است ملین صلابات
و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حاره و خوشبو کننده عرق قاطع عرق الدم و دافع نتن که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف
رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سوداء و ادمان مفید رنگ رخسار و محدث بثور و قوباء و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن
با گوشتها و روغن و اشیاء مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز
پخته آن مقدار یک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حادی که بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق
نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند و بر ثآلیل بمالند قلع نماید و چون قماع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سائیده
بر بواسیر و سایر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد
پس برآورده بفشارند و آب آنرا بگیرند مقدار ده یا پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است
و مجرب و چون بادنجانهای کوچک را با اندک آبی قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود و پس فشرده آب آنرا بگیرند و با هم وزن آن زیت با آتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند
و در زیر ثآلیل برآمده و بمالند و شب ثقل آنرا بر آن به بندند آنرا زائل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سرما زدگی مفید و مجرب
و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بزنند تا جدا شود و تخم آنرا نرم سائیده با موم روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف
بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کدو پر کرده در تنور تنور نیم گرم مقدار یک روز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله ورم آن مجرب و چون اقماع و کلس را
اضافه نمایند جهت بواسیر سعید یل المضار سعد صولانی یا بنفش پیر تخم یا حدت آن ردی و مضر و از آن در روایات زیاده نوعی است که در هند و بنگاله باره مسیا نامند یعنی
دوازده ماهه ثمر رسید بار و ثمر آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی است تا یکشبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تند میشود مگر نوعی که نیز دوازده ماهه یافت میشود سفید و مدور
و کم تخم میباشد بد نیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آنرا بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذارد و سوراخ دیگر که بگذرد
و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمیگردد

بادنجان بری

بادنجان بری که بهندی بهت کتائی و بزرگ آنرا بهرتا و بیونانی کفیشون نامند **ماهیت**
آن نبات آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و پر شعبه و خاردار و مزروع و خودرو و استاده و مفروش بروی زمین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها و صحراها
و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گردکان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زردی گردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت **طبیعت آن** گرم و خشک تر
از بستانی و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم
و صفراویه و درد پهلو و عسر البول و بطلان جلبشتامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون گیاه بهتکتیه را قدری بعد جمع نموده گودی بکنند و در
قعر آن گودی کوچک و در آن ظرفی سر تنگ بگذارند و در گود برگ گیاه بهتکتیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری
سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف جمع گردد و پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارد رطوبی کهنه و ضیق
النفس بارد و رطب کهنه مفید است

بادیان خطائی

بادیان خطائی بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف
و همزه و یاء از ادویه جدیده است **ماهیت آن** ثمر نبتیست چوبی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن
تخم کوچک نیز چوبی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه است و لهذا آنرا بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین

وزیر بادیان

وزیرباد هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رائحه آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحه آن شده باشد غیر مستعمل **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و منسوب
بستبری **افعال و خواص آن** ملین محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد حشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و فضلا جهت امور مذکوره با چای خطائی
طبخ نموده بدستور مذکور در چای مینوشند مضر عضل و عصب سلیم و مصدوع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آن است **بارزد** بفتح با و الف و سکون را مهمله و فتح زاء
معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسی و بهندی بریجا و بلغتی کنده بهروزه نامند و باین نام معروف است **ماهیت آن** صمغ
نباتی است برگ آن شبیه ببرگ چنار مشابه نبات سکبینج و ساق آن مایل بحمرة آن و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد آنست و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته
و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنه آنرا ابتلیشه و غیر آن جا بجا خراشیده از آن تراوش مینماید و بر می آید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند می باشد
در اول سفید رنگ اندک رقیق و لیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد رنگ پس زرد تیره پس سرخ و اندک خشک و صلب باشد کندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه
آن زردتر و رقیق‌تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ‌تر میباشد و در بنگاله از کوهستان مورنگ بسیار می آورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن
دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار رخور ریشه دار و گفته اند لبن دیودار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صافی تند بوی بعض آنست زیرا که مغشوش
برتینج و اشق و آرد باقلا مینمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد سنگین و سوم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین همه انواع است
طبیعت آن گرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بستبری و کهنه آن ازان خشک‌تر **افعال و خواص آن** ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس
و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت
حصاة و تفتیح سده کرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مرکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت
بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت
کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل و ماسیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا با سرکه و نطرون و با نحاس محرق با زهره نر ماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت
خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر واز کرده تا کرده دیگر بچسبانند و بر بالای آن پنبه
کهنه گرم کرده بگذارند و ببندند تا خود بخود جدا گردد و درد آنرا زائل گرداند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت ریا بچسبانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت
تسکین درد آن و استنشاق رائحه آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و تحمیل حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق
آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب مشربا و تمریخا و تدهینا و فرزجه نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با هموزن آن خاکستر چوب درخت
انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق حسبانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دوائیکه آنرا اسقند ولیون نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک بموم گذارند آنها را
بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن روغن بنفشه و کافور مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و جهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن
آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از آن هر دو قوتی رسیده اند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون
خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب و غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بگیرند و از پارچه صاف نمایند تا افشارند که دردی با آن
آید و بکار برند **بارود** بفتح با و الف و ضم را مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و بهندی باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب باسم زهرة
الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق باسم شوره است و در الفقر ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا
انجیر و یا عشر و یا عوسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود بآتش در گیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی باوزان مختلفه مثلا از برای توپ و تفنگ باشد در یکبار
هندی شوره پنج توله گوگرد و هفت و نیم توله زغال و اخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب
بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و مقطع و مفتح سدد
و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است فورا بالکمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خار خار زده بارود را نرم سائیده بر آن کالند جمع
آنرا زائل گرداند مضر گرده و ربه مصلح آن کتیرا و عسل است **باریلوماین** بفتح با و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم

بارزد

بارود

باریلوماین

یا مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس یعنی شبیه بحشیم است و غلط کرده کسیکه آنرا صریمة الجدی دانسته و بعضی فقلیمون و بعضی فلومایس نیز نامند **ماهیت آن** گیاهیست
بی ساق و برگ آن محیط بر آن و مائل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزدیک برگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بزبیب و مرغب با رطوبتی بسیار چسبنده که بر جامه
و غیر آن هرچه میرسد می چسپد و ثمر آنرا جمع نموده در سایه خشک میسازند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و جمله بناتی است که برانچه نزدیک آن باشد می پیچد
و برگ و تخم آن مستعمل **طبیعت آن** گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن مدر قوی است و اکثار شرب
آن بهر دو می آرد بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند
و چون مقدار یکدرم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ
و تخم آنرا با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتداء دوره حمیات لرزان را تسکین دهد

بازی بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یای فارسی
باز نامند **ماهیت آن** از جملهٔ طیور سباع شکاریست معروف است اغبر مائل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد
و این بزرگتر از منقط است و پادشاهان آنرا شاه طیور مینامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب
بمشتری است **افعال و خواص آن** بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بجذو و پر سوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت دفع بیاض و طرفه
و بدستور زهرهٔ آن بغایت مؤثر و طلای سرگین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

باشق
بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند **ماهیت آن** از جملهٔ جوارح طیور است و جثهٔ آن کوچکتر از بازی است
و در فعل از آن ضعیفتر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** لطیفتر از بازی است چون گوشت آنرا نمک سود کرده بسایند
و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن و مقدار شربت آن یکمثقال مهر یا رس گفته که بقدر یکدرهم از زهرهٔ آن و بدستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی
مجرب و قطور زهرهٔ آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قویتر از زهرهٔ باز و طلای سرگین آن جهت ازالهٔ کلف مجرب و روغن آن که آنرا با پر و جمیع اجزا در آب
بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند و همین بدان جهت عرق النسا و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و گویند از خواص
آن آنست که چون چشم آنرا در پارچهٔ کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند

باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره و چون
لام را تخفیف دهند با الف ممدوده خوانند بلغت قبطی و مصری فول و بعراق جرجر معرب گرگر و بسریانی و کوفی گرانیس و قوا با دس و بلغت سنجری کالوسک و بیتی کوسک
نامند **ماهیت آن** از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی دو سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد و هر دانه قریب
به بند انگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و ما بین هر دانه اندک پردهٔ فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن
دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آنرا و همچنین پوست لوبیا و مانند آنرا عدفه و شمر گویند و سلوف نیز و پوست یکدانه را صنف خوانند **طبیعت** تازهٔ آن در اول
سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و کل آن که گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض **افعال و خواص آن** محلل و منضج
و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و دفع قرحهٔ امعا و اسهال و قی و چون با آب
و سرکه بپزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحهٔ امعا و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ
آن جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد در آن خصوصا چون با سرکه و نمک
پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و زیر چشم و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه
و اورام حاره و پختهٔ آن با شراب جهت ورم حالبین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته
اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت
آنست و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن فاوزهر کاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن
جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در آن

عضو بریده و موی را از رستن باز دارد خصوصاً که آن موضع را از موی سترده باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مسحر با فراطات
مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن
و محدث خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع

باقلای قبطی

باقلای قبطی و باقلای نبطی نوعی ریزه باقلای معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ
باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ **طبیعت آن** سرد و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است
جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند

پاکر

پاکر بفتح بای عجمی و الف و فتح کاف و رای مهمله
ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک
شیری رقیق برآید و چون تنه درخت آنرا مجروح سازند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت انجیر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته سر شاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده
بشکل غنچه بزرگی میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد **طبیعت آن** ظاهرا سرد و تر باشد و شیر آن با قوت قابضه و مقوی
افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در لوع و تحلیل اورام و دمامیل
و در ابتدا قایم مقام لبن بر شت ضماد

پالسه

پالسه بفتح بای عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و بهالسه بخفای ها نیز آمده **ماهیت آن** ثمریست هندی فی الجمله شبیه بالو
بالو در شکل و رنگ تنها و بیخ بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک شاداب
و چاشنی دار و آنرا شربتی پالسه نامند و درخت آن بقدر تا یک قامت و زیاده تر است و نوع دوم آنکه کم آب و این را شکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگتر و این وفور دارد
نسبت بنوع اول **طبیعت آن** هر دو در سوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش
اعضا و حمیات و خام آن را نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و فشرده نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم
و حرقت آن عجیب و بدستور پوست تنه آن و درخت قریب بپوست بیخ الجبار است و چون پوست درخت آنرا کوفته پوست سیاه رنگ بالایی آن را خراشیده مقدار چهار پنج تولة کوب
نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند و یا بطرز اهر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله
تعالی زایل میگرداند مضر بمبرودین مصلح آن انیسون و گلقند و فلاسفه و کمونی است

پالک جوهی

پالک جوهی بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا
ماهیت آن نباتیست هندی تا بقدر یک قامت و پراکنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه **طبیعت آن** گرم و تر منسوب بمشتری است
افعال و خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم میشاید بسبب شدتیکه دارد و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل
هندی سفید که با گلاب و آب لیمون نیکو سحق نموده بر قوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه موثر و نیز ضماد پوست بیخ تازه آن با قرنفل و کالی زیری از هر یک
یک تولة سیر که دانه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و بر قوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زایل کرده و چون بیخ آنرا با پوست شسته در سایه خشک نمایند
و بر سنگ صلایه کنند بدون آب ده و هشت تولة آن و ده عدد هلیله با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر
مطلوب با آب سوده بر قوبا بمالند در چند مرتبه زایل گرداند مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ پالک جوهی و هلیله سیاه از هر یک پاو آثار و زاج سفید بریان شش درم
و دار مازوی سبز و کات هندی از هر یک چهار درم همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بکار مطلوب
با آب یا گلاب رقیق سوده موضع قوبا را بپارچه خشنی مالیده نیک بمالند چند مرتبه بعون الله تعالی زایل گردد مکرر بتجربه رسیده نوع دیگر برگ درخت پیچ که نوعی از زقوم است بر آتش
گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب از آن برآید و پوست بیخ پالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیک تولة
آب برگ مذکور را گرفته در آن سائیده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

پالنگو

پالنگو بفتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون
واو **ماهیت آن** نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز مایل بسفیدی و برگ آن بی کنگره و تشریف و تخم آن از تخم ریحان بالیده تر و بلند تر و در افعال قریب بآن
طبیعت آن گرم و تر در آخر اول **افعال و خواص آن** مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مقص

بامیه

ورجیر سفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است **بامیه** بفتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها **طبیعت آن** ابن بیطار گفته ابو العباس نوشته
ثمر نباتیست و در بلاد مصر میشود سیاه صلب بقدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک باریک و بر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور و نبات آن
بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و بهیأت آن و در شعب و اغصان و لحا و اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ ولاع در ابتدای رستن سه سه در عرقی و گل آن مثل شجره
ابی مالک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آنرا در خامی و نرمی با غلاف پخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن و صلب گشتن آنرا کرده میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود و اهل انجا نیز میخورند
آنرا **طبیعت آن** سرد و تر و تری آن زیاده از سائر بقول **افعال و خواص آن** قلیل الغذاء و خون متولد آن ردی و بعضی گفته موافق اصحاب امزجه حاره است
مصلح آن خوردن مری و توابل حاره بسیار و خل آن نمودن در طبیخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعابدار و آنرا ولائتی بهلول
مینامند و در هندی بهنڈی میگویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا و سرشاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی و خروع و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ
و شکل و ثمر آن را در خامی با گوشت پخته میخورند و بی گوشت لذیذ میشود و میگویند که در مولد منی و مقوی باه است

ببغا

فصل الباء مع الباء الموحده ببغا بدو بای
موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائریست هندی و بفارسی طوطی و بهندی طوطه نامند **ماهیت آن** مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد
سه از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بنا گوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش
منظر و بتعلیم سخنگو میشود و دیگر را چندنه گویند منقار آن سرخ و بنا گوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد و پستئی رنگ
و از همه درازتر و این نیز سخن گو میگردد و دیگر را الجله نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو میشود و جثه این به نسبت مدنه اندک بزرگتر و یک صنف از کوچک آنرا فریدی نامند
دو نوع میباشد یکی که آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستئی و دیگر منقار زرد و همه پستئی هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن
گو میشوند و لیکن و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر است و این تنها در پنجره خود را معلق آویزان میکنند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آنرا توتیه گویند که این نیز بنفش و منقار و سائر
بدن آن سبز پستئی و این نیز سخنگو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیرها و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار
همه معقوس و جنگل کبیر ازبرای تصفیه صوت ایشان اهل بنگاله پیچ پان یعنی تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقه برگ پان بجله و فلفل سرخ و بهنگره که گیاهی است هندی
میخورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چلاو و موز است که بهندی کیله نامند و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم
زود تر سخن گو میگردد و این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک و منسوب بمشتری
است **افعال و خواص آن** بسیار بطی الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح سر زمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم
اطفال و رافع لکنت زبان و پیه سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است

ببر

ببر شیریست که در بلاد هند بهم میرسد
و گویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

پپیته

پپیته بدو بای عجمی اول مفتوح دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت آن** تخم ثمریست
که از ارض جدیده می آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مایل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته
ثمر آن بقدر زرد آلو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانه آن تا تازگی سفید و چون
کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ سیاه میگردد **طبیعت آن** حار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت
هیضه بارده بلغمی که باقی و اسهال باشد و بند نشود و نیز قی مفرط بدون هیضه که هیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه از آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه و یا با دو سه دانه
فلفل با گلاب و یا آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و مضر امزجه
حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی که پهنه فاد زهر قنفذی است و آب و پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط آنکه
در آن مقدار بگذارند که تلخ گردد

پپیه

پپیه بدو بای عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ها و یا در آخر لغت هندی است **ماهیت آن** ثمر درختیست بسیار
خصوص در بنگاله کثیر الوجود و درخت آن تا بسه قامت بلند میشود و جوف تنه آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت اکثر یک ساق بلند و بر سر آن شاخهای کوتاه و برگ آن شبیه ببرگ بیدانجیر
و از آن نرمتر و از آن بزرگتر و ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچک و یا متوسطی با پوست سبزی فی الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت میباشد

و در مستان میرسد در خامی سبز و مغز آن سفید و با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن زرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ و اندک شیرین و تنوعیت آن کمتر میکردد و بالای مغز جوف آن لبن
پرده مانند پرده مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مائل به تدویر بمقدار فلفلی با ریشهای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته با رائحه اندک کریهی و همچنین مغز و پوست آنرا با دو سه قطره
لبن آنرا چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر گوشت بمالند حتی گوشت گاو و طبخ نمایند یا کباب سازند بزودی آنرا مهرا نماید و همچنین چون قدری از پوست آنرا با گوشت
طبخ نمایند و حلوای آن ترنیم خام بالیده آن که در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری زعفران و قلیلی مشک بگلاب سوده مطیب نمایند
لذیذ می باشد بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده ضخیم شیرین شاداب کم بری آنست **طبیعت آن** سرد و تر تا آخر دوم **افعال و خواص آن** جهت نفث الدم و بواسیر
حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطی الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و مهیج قراقر و مضر مبرودین و در حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات
بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن برقوبا و درو سه دفع باعث زوال آنست باخراج زرد آب لزج و رطوبات بسیار با اندک خارشی مجرب **فصل الباء الموحده مع الخاء المعجمه**
بخور الاکراد بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء مهمله و الف و دال مهمله بلغت اندلس بربطوره و بسریانی اندراسیون و
بخور الاکراد و از آن جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال مینمایند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن شبیه بساق رازیانه و گل آن زرد و برگ آن انبوه و مانند
دسته و خوشه از حوالی بیخ آن قریب بزمین میرود و بیخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرائحه و پر رطوبت منبت آن کوههای پر اشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنگ بد بوی
تند لذاعی که زبان را میکزد برمی آید و مانند کندر بر آن منجمد میکردد و از آن نوعی نیز میگیرند بدین قسم که ساق آنرا تیغ زده تنوع آنرا گرفته در سایه خشک مینمایند برای آنکه
آفتاب قوت آنرا ضعیف میکرداند و چون تنوع آنرا گرفتند قوت بیخ آن ضعیف میکردد و همچنین چون بیخ آن خشک کردد قوت آن ضعیف میشود و عصاره آن را نیز میگیرند
بدین نحو که بیخ تازه آنرا کوبیده و رطوبت آنرا گرفته خشک مینمایند و قوت این ضعیف تر است از تنوع آن و تنوع آن از صمغ آن و صمغ و تنوع آن کثیر الاستعمال و گفته اند
که باید در هنگام اخذ لبن آن پره های بینی و صورت و دماغ را بروغن گل چرب نمایند و الا صداع و ظلمت بصری آورد **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک و عصاره
آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم **افعال و خواص آن** مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض بارده
عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و شش مانند سرفه و ورم طحال طلاء و شربا و بدستور بمقدار نیم مثقال از دمعه آن و چون برآتش
اندازند و رائحه آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوائی و بای خصوص که از روی عفونه حیوانات
و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و بسا است که آنرا متفتت
کرده میریزاند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن
گل جهت سرسام بلغمی و کزاز و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت
تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا بر استخوان بگذارند آنرا متقشر سازد و گاه حل میکنند عصاره آنرا باین نحو که در جوف نان گرم میگذارند تا نرم گردد و گاه بجهت اغراض
و اعلال بعضی ادویه مناسبه موافقه آنها نیز با آن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها بمقداری که اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست تلیین
و یا با دار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا با ذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع
و رافع عسر البول و مغص و دیدان مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسرة الاندمال حادثه از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح
و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند باسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون
بسوزانند آنرا و با زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیه سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و مکرب محرور مصلح آن نیلوفر و یعنی باید که تنها استعمال
نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یک مثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار **بخور السودان** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون
واو و ضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت آن** نباتیست مشک بقدر شبری و شاخهای متشکک آن مائل بلاجوردی و گل آن سفید
و با رطوبت لزج که بدست می چسبد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب و ضماد آن
ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است **بخور مریم** بفتح با و ضم خاء

بخور السودان

بخور مریم

معجمه وسکون واو وراء مهمله وفتح میم وسکون رای مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه وسکون میم بافریقیه معروف بجز المشایخ وبشام بولفاست **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر بکرویی آن سبز وروی دیگر مایل بسفیدی ومزغب وساق آن بقدر چهار انگشت وگل آن مانند گلسرخ وگل بعضی کبود وبیخ آن مانند شلغم وعریضتر از آن وسیاه وگیاه آنرا شجر مریم نامند ومنبت آن جاهای سایه مناک ومستعمل بیخ آن است وعصارهٔ آن قویتر از بیخ آن وقسمی است از عرطنیثا وغیر آنست زیراکه گیاه عرطنیثا خاردار ودیر شاخ وشاق آن دراز تر از ساق گیاه بخور مریم وبرگ آن شبیه ببرگ کلم وشاخ آن شبیه بخور مریم وسیاه ولیکن درین چیزی شبیه بکره برآمده میباشد بخلاف بخور مریم **طبیعت آن** دراول سوم گرم ودر آخر آن خشک **افعال وخواص آن** مفتح ومحلل وجاذب وملطف ومدربول وحیض وشیر وعرق ومسقط جنین وجهت یرقان وتفتیح سدد کبد وتنقیه فضول آن وصفرا وانقطار بدن ومنافذ آشامیدن سه مثقال آن با آب انار وکتیرا که مصلح آنند وچون با عسل ویا با شراب بیاشامند میباشد قوی ولیکن درین هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند ودر بواسیر نافع است وبا شراب جهت دفع ضرر ادویهٔ قتاله وزیاده کردن مستی شراب وبا ماء العسل جهت اسهال بلغم وخلط غلیظ ولزج منجمد وخلط متعذر الدفع وضماد آن با فاذزهر ودواهای سمی قتال است بقوت جاذبه وطلای آب آن باسرکه جهت داء الثعلب ونقرس النوای عصب وبرآمدگی مقعده وازاله کلف وبا روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد وبا ادویهٔ محلله جهت خنازیر وسائر صلابات واکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم ولیکن تنهائی در چشم نباید که بکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا بشاستهٔ شکسته استعمال نمایند وسعوط آب آن جهت تنقیهٔ دماغ بسبب قوت جاذبهٔ آن وچون آب مطبوخ آنرا بسر ریزند جهت قروح آن وبر مقعد جهت زوال شقاقیکه بسبب سرما عارض شده باشد وغسول خشک آن جهت ازالهٔ آثار بشره وکلف وداء الثعلب وضماد آن جهت نقرس والتوای عصب نافع وچون پارچهٔ صوفی را با آب آن تر کنند وحمول نمایند تقاضای برازنماید تقاضای قوی وفرزجهٔ آن جهت اسقاط جنین وتعلیق آن جهت عسر ولادت نافع **مضر** معقده ومحرورین **مصلح** آن کتیرا وآب انار **مقدار شربت** از عصارهٔ آن نیم درم وازجرم بیخ آن تا سه مثقال واز خواص آنست که چون بر شکم طلا نمایند طلاق آید وبر رحم تا انکه از حمل اسقاط جنین وضماد گیاه تازهٔ آن تمامه جهت تحلیل صلابت طحال بعد از تحریم آن حالی وضماد آن جهت ازالهٔ کلف ونمش وخنازیر وورم صلب وداء الثعلب واکتحال آن جهت نزول آب در چشم مفید وعصارهٔ بیخ آن ودرین افعال قویتر است وقسمی از بخور مریم را گیاه شبیه بنیل وبرگ آن باریک وعسالیج آن بقدر ذرعی وباریک ودر اطراف آن شعبه‌ها مانند کلیل شبت وتخم آن شبیه بتخم شبت وبیخ آنرا منع حمل مجرب دانسته اند **نخچیه جوش** سرای را گویند که آنرا با دواهای چند جوشانیده باشند وآن چنان است که شیرهٔ انگور را با کره در دیگ کرده باقی ادویه را نیمکوفته در کیسه میکنند ودر دیگ می اندازند وبجوشانند تا گوشت مهرا شود وبعد از آن صاف کرده مینوشند **فصل الباء مع الدال المهمله**

بداشقان بفتح باء ودال مهمله والف وکسر شین معجمه وفتح قاف والف ونون معرب از بدسکان فارسی است وباشغان وبدکشان وقاتل ابیه ولف الکلف نیز نامند **ماهیت آن** گیاهی است شبیه بسردی که بفارسی بزر نامند وغیر آنست زرد رنگ ذهبی وباریکتر از بردی ونرمتر از آن ومنبت آن نیزارها وآبهای ایستاده واهل بلخ وسیستان زیاده از آن بسیار ند وگویند در آذربایجان بسیار است **طبیعت آن** گرم وخشک **افعال وخواص آن** ملطف ومحلل ومدربول وجهت امراض باردهٔ بلغمیه ورطوبیه نافع وبدل آن کشت برکشت است **مقدار شربت** آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن یکوزن ونیم آن دروج وبوزن آن زیرهٔ کرمانی **بدهل** بفتح باء وسکون دال چهار نقطه هندی وفتح هاء وسکون لام اسم ثمر درختی هندی است ومشهور بترهل براء چهار نقطه هندی است **ماهیت آن** درخت آن عظیم است قریب بدرخت کردکان وبرگ آن بزرگ وعریض وثمر آن قریب بتدویر وبا زوائد وپوست آن مزغب وزرد ومغز آن زرد وطلائی وخانه خانه وطعم آن چاشنی دار وبعضی شیرینی غالب بر ترشی وبر بعضی بالعکس ورائحهٔ آن قریب برائحهٔ سفرجل وبا زهومت بخلاف سفرجل وپوست وتخم آنرا جدا کرده در زیر طعام پلاو میگذارند ودر قلیه داخل میکنند یا چاشنی آب لیمو وقند لذیذ میکردد ودر بنگاله بسیار میشود ودر آن تخمهای بسیار می باشد وبعضی که بسیار خوب است تخم کمتر ودر بعضی زیاده وشکل تخمهای بعض طع لائی پهن است تخم زرد آلو وبعضی اندک مثلث ومغز تخم آن سفید وترش **طبیعت آن** سرد وتر وبعضی گرم وتر گفته اند **افعال وخواص آن** ثقیل ونفاخ ومولد بلغم ودافع صفرا واکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان ومقلل منی ومضعف باه واشتهای طعام وتخم آن ملین طبع اطفال تنهای بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه با وبخورانند وبا ادویه دیگر یکدو دانه آنرا کوبیده واز اجزای مسهلات ایشان است ومستعمل اهل بنگاله وبدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال مجرب است **فصل الباء مع الراء المهمله**

بر بفتح باء وراء چهار نقطه هندی است **ماهیت آن** درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده واز شاخهای آن ریشهای بلند آویزان بعضی قریب بزمین رسیده وبعضی بزمین وبرگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگتر واندک ضخیم وبی تشریف بی شعبه ودر ممالک هند وبنگاله ودکهن کثیر الوجود ودر گرمسیرات

نخچیه جوش

بداشقان

بر

وبعضی بتاوفارسی نیز میشود و بزبان مردم انجا آنرا الول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و اینچ
برگ آن چون بشکنند لبنی برمی آید چسپنده **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون
لبن آنرا هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یکدرم شروع نمایند و هر روز
قدری بیفزایند تا سه درهم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر
تازه آن برای اورام و در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و برد ماسیل ابتداء اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود بالتیام می آرد و بهترین
از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه باشد و سر آنرا بهم آورده بران گذارند و محکم ببندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتحم سازد و آشامیدن
ریشهای آویخته آن سه قدر نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع

بردی

بردی بفتح با و سکون را و کسر
دال مهملتین و سکون یا لغت عربیست بفارسی پیزر و بهندی گوندل و پهته و پیزر و بلغت اهل مصر فافیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی مانوس نامند
و قسمی دیگر از ان آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظتر و مدورتر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن غلیظ و زیاده بر دو ذرعی
و مدور و نرم آنرا ریزه کرده از ان ریسمان ترتیب میدهند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ
آن با حلاوت و انسیان نبات آن ساقی میرویاند باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن غنچی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از ان جدا نموده در
قرصها ساخته میفروشند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از ان کاغذ میسازند و بنایان در خل صاروج میکنند برای استحکام و باصفهانی
آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص به بردی بلاد سند است منبت آن زمینهائی که در آن آبها ایستاده میباشد **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک
افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور پخته آن و خائیدن آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب
و نبید خصوصا پخته آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و آکله خصوصا آکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات
تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع گویند مضر احشا است و مصلح آن عسل

برسیاوشان

برسیاوشان بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف
و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانیست بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القناة و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق
الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطرخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان بیای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانت و کرجا و رنکوت نامند **ماهیت**
آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای جاها
و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن پر برگ شبیه بکرفس شاخه صلب سیاه
آنست **طبیعت آن** معتدل مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال نمودن صفرا
و سودا و بلغم موجود در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ
دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تفتیح سده انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب
و خنازیر و نواسیر و دبیلات و چون در دهن بخایند و آب آنرا بر عرب و ناصور گنج چشم بچکانند و یا جرم خائیده آنرا بر آن ببندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن
جهت منع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن با افسنتین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصا که تازه آنرا
بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیده آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفا و شراب مقوی موی و همچنین
چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و خاکستر آن با شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و خزاز و ذرور محرق آن جهت تجفیف
و اندمال قروح خبیثه و آکله و حمول آن با مرکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن
در امراض سینه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازه آنرا و بر موضع مخالف عضوی که پیکان در آن رفته باشد گذارند بدان موضع آید و
پیکان را بر آورد

برسیان

برسیان بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و برسیانا با الف در آخر نیز آمده **ماهیت آن** اسم فارسی

نباتیست منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی شکوفه و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویهٔ غیر مشهوره است **طبیعت آن** گرم و خشک منسوب بمشتری است **افعال**
و خواص آن بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ سائیده
دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب یا غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند باب قطر یعنی عرق آن بوی قرنفل و [illegible] و درخواص مانند بادرنجبویه است و در بعضی تفریح نفس

برطانیقی

برطانیقی بفتح با و سکون را مهمله و فتح طا مهمله و الف و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و بهندی سروالی نامند **ماهیت آن** نباتیست
ربیعی و غیر لسان الثور است برگ آن شبیه ببرگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخیری است **طبیعت آن**
مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری **افعال و خواص آن** ضماد آن محلل ورم و منقی آثار و برگ و عصارهٔ آن جهت التیام جراحات
قابضه و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بدبوئی دهان و آشامیدن آن جهت اسهال نافع و بهترین ادویهٔ قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات
مورث غثیان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر است

برک

برک بفتح با و را و کاف بلغت انکلیسی یعنی پوست درخت است **ماهیت آن** پوست درختی است شبیه بقرفه
و از آن تیره تر که از [illegible] می آورند و گفته اند طایفهٔ افرنسیان ملقب بجزویت در مملکت پیرو که در امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و افرنگ آنرا در ... و لهذا منسوب
باینها گشت و آنرا جزویتس برک نامند و درین پوست طعمی و رایحهٔ غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیدهٔ آن از قرفه کمتر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن جهت حمیات مزمنهٔ کهنه و نائبهٔ مسبوقه بسرد مانند ربع و دوره حقیقیه بعد تنقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار
یکدرم تا یک مثقال طبی آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم تا پنج روز تا هفت روز و فرنگان تا یکروز و یک شب تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت نجومی که پنج
گهری هندی است و بهمان وقت مذکور یکیکدرم طبی که دو ماشه میشود با آب سرد حل کرده میخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروحی و امزجهٔ متغیره فاسده و هنگامیکه سرسیف ورم
کرده و متنفخ شده یا سده در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلاء و فساد و تعفن اخلاط بحد کمال یا شد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین
در صداع دوری و امراض نائبهٔ رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد تنقیهٔ یقینی و اسهال و انقضای نوبت و اکثری مفید و آنرا کنه کنه نیز نامند و با اندک تلخی طرفه جهت
حمی ربع کهنه هم در وقت بهمان مقدار تا سه روز پیهم نیز میدهند

برک شیرازی

برک شیرازی بفتح با و سکون را مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة
تحتانیه و فتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و یا نسبت **ماهیت آن** برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند **طبیعت آن** بسیار گرم و خشک
افعال و خواص آن مسکر قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است

برنجاسف

برنجاسف بکسر با و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطی
ماسیا و بعربی سویلا و بفارسی بومادران و بشیرازی برنراسف نامند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک برگ آن ریزه و گل آن مانند
شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسبندگی و منبت آن کوهها و صحراهای سایه دار و از سر نو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن
چه قیصوم شبیه است با [illegible] و اکثر یک ساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه ببرگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیلی گل آن سفید و زرد
و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوهها است که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش کرده اند هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته و بعضی آن
صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحهٔ آن است **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و نیز در دوم گرم و در
آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام
کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ مثانه
و مشیمه و جنین و تنقیهٔ قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات و بدستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا
بی روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت [illegible] درد سر و تفتیح سدهٔ دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و بر سینه جهت درد سینه و بر زیر شکم جهت دفع احتباس بول و حیض
و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سدهٔ خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض
دماغی و استشمام گل آن و حمول عصارهٔ آن با مرصاف جهت فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوختهٔ مجموع آن جهت تخفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار
بول و طمث و باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آنرا استعمال ننمایند و همچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گرده و مصلح آن انیسون مقدار [illegible]

آن تا نیم مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض فنجنکشت است **برم** بفتح با و سکون راء مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مؤلف معنی شکوفه ام غیلان سیاه
و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری بزرگ بقامت اثل و بزرگتر از آن و برگ آن مانند برگ خاریکه خرنوب ثمر آن است و گل آن صوفی بمقدار زعرور و زرد و با سفیدی
آمیز با عطریت رائحه دانسته **افعال و خواص آن** مفرح و مطیب نفس و تازه آن بالزوجت و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک
آن حابس بطن و تازه آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارت از انست بجهت خوشبوئی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آنرا صمغیست و بعضی اطبای عرب
حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفه مزمن نافعست و بجهت نفث الدم با ماء فاطر که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بید مشک است
برنگ کابلی بفتح با و راء مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و بهندی
باتبرنگ نامند **ماهیت آن** دانه ایست کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه باشد که رعاف
عارض کرد در استشمام کوبیده آن و یا رسیدن گرد آن بدماغ در حین کوبیدن و آن دو نوعست بزرگ و کوچک رنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و گرم تر و معتبر و کوچک آن مایل بسرخی
و این قوی تر بهتر است و رافع کرم معده و حب القرع و مستعمل منقی و مقشر آنست **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول بسیار ضعیف است
افعال و خواص آن مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سوداء و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا صاحب القرع حتی آنکه استعمال
و اخراج کیسه آن میکند و رنگ بول را مثل آب آن مانند نعم میکرد و مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و بیخته و با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا و مصلح آن کثیرا بدل آن
بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن شیر گفته اند **برنوف** بفتح با و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شنا بانک نامند که معرب آن شنابانج
ماهیت آن درختی است قریب با رو بر شاخ و برگ آن شبیه ببرگ زعرور و از آن تیره تر و مزغب و رائحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند خوشه و با زردی و وسط شکوفه آن
زغب دار **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان
رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد حشای ایشان شربا و ضماد سائیده با آب آن بر مفاصل و صداع و بر پاهای پیشانی و گردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان
مالیده و دستور خورانیدن مقدار یکه رهم عصاره آن محلول با لبن مرضعه ایشان بجید و دفع جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره آن با یک دانگ
حجاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سوداء و دافع اوجاع حادث از انست و تکمقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص و کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط
عصاره آن با عصاره سداب و جند بیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که بیونانی الیمیس نامند و تنقیه دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سده منخرین
و غشیه و دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت خراز نافع و مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصاره آن تا
مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است **برواق** بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و قاف **ماهیت آن** بلغت اهل مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم سنک سماق
زردی است که چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه را بربابد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ضرور آن جهت التیام جراحت موثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه
با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هرچه در آن روز ساخته کرده و گویند مجرب است و بروق بحذف الف غیر آن است و لیکن مشابه آن **بروانی**
بفتح با و سکون راء مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا بلغت عجمی است بسریانی عبروس و بیونانی اسقواس نامند **ماهیت آن** نباتیست پر شاخ و شاخهای آن مانند کمان کج
و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی **طبیعت آن** در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** مفرح و موافق سینه
و دماغ و مدر و مفتت حصاة جهت استسقاء و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمعه چشم نافع
مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است **برهتا** بکسر با و فتح راء مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطه فوقانیه هندی و الف بلغت هندی نام کتائی بزرگ است **طبیعت
آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و مشهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تب کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام
و قابض است **بریا مصری** بفتح با و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بلغت مصری یعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید **ماهیت آن** بقله است شبیه بکرفس خوشبو و بوی
آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از آنجا بجاهای دیگر نقل نموده اند و ربیعی است و تا اوایل صیف میماند **طبیعت آن**

برم
برنگ کابلی
برنوف
برواق
بروانی
برهتا
بریا مصری

کرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مقوی معده و جگر و حشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و رافع بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت دفع زردی رخساره آزموده و در سائر افعال و دفع حمای ضعیف‌تر از تخم است **بربالیه** بفتح با و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده **ماهیت آن** گیاهیست هندی شبیه بنبات عنب الثعلب و دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و قد و رو نازک و مشرف بشرفهای ریزه و ساق آن صلب‌تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دوم نیز شبیه بدان و گل آن زرد **طبیعت آن** گرم و تر و بعضی سرد دانسته‌اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ آنرا شب در آب بخیسانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تقطیر و حصاة و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن بدون شکر جهت دفع زهر مار گزیده شرباً و سعوطاً و بدستور سعوط برگ خشک آن و اگر مار گزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که بأقصی انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نفخ و دمامیل مفید **فصل الباء مع الزای المعجمه** **بزر قطونا** بفتح با و سکون زای معجمه و کسر را مهمله و فتح قاف و ضم طاء مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربیست یونانی قلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی اسفیوس و اسفیول و اسپغل بواو و بحذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در صفاهان مشهور باسپرزه و در شیراز بنکوست و بتکلم دریده نیز و بترکی قارنی بارون نامند **ماهیت آن** گیاهیست کوچک نهایت تا یکذرع و برگ آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بکندنا و گیاه برنج و از آن باریکتر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک بر می آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان میرسد و سه صنف میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص مالیده آن که در آب ته نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیف‌تر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر میدانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آنرا از بر ابلیس که نام موضعیست معروف از مصر می آورند و لهذا آنرا ابلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آنرا صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید اعلی می آورند و شکوفه هر یک برنگ آنست **طبیعت** سفید آن در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است **افعال و خواص آن** آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سرفه و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض موی و اصلاح اخلاط سوخته و مغص و قرحه امعاء و زحیر و دفع یبوست امعاء عادت صفرا و شراب ادویه حاره و بدستور لعاب آن بتنهائی و یا با روغن بادام جهت امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تلیین اورام ظاهری و ورم عقب و بثور و خنازیر و خراجات و منع آنها از زیادتی و التوای عصب جاذبات و نیوشات ورم صلب و جمره و حمره و با آب سرد جهت نفخ و انفجار دم و طلای لعاب آن و با ضماد کوبیده آن با کلاب جهت درد سر و با روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند و با مثل آن روغن گل سرخ و پوست خشخاش الخ جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا اینکه لعاب لزوجت آن زود بر آید با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیمگرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بروغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبض است شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زائل گردانیدن غمی که بسبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن و بر بدن بمالند بدن را نیکو و نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته‌اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه آنرا بعضی حدت تخم آن و بعض چسپیدن آن بسطوح باطنیه و تقرح آن گفته‌اند و چون کسی مقدار ده درهم از کوبیده آنرا بیاشامد گویند اولا بدن او سرد گردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غلیان و ضیق النفس او را حادث گردد و پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک بوره و چند مرتبه خورانیدن و زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و غوغ تلیخ و خورانیدن مثلث است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است **بزرغنج و بزرغند** بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است **ماهیت آن** گویند بار درخت تابستانه پسته است و گویند تخم پسته کیسال مغربی بیندد و آنرا پسته مینامند و کیسال نمی بیندد و آنرا بزرغنج و این در خواص مانند پوست بیرون پسته است بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات دباغت مینمایند **بزرکتان** بفارسی بزرک نامند و بهندی السی و از مطلق بزر و هم بزر مراد آنست آشامیدن آن مسهل و منعظ است و روغن آن ابتیاع الله در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله**

بزرقطونا

بزرغنج

بزرکتان

بسباسه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح سین مهمله و ها و آخر لغت عربیست بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند ماهیت آن پوست زرین
پوست خشبی جوزبوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده میباشد و بهترین آن تقر مایل بسرخی تند بو و تند طعم ضخیم تازهٔ آنست که با اندک قبضی باشد طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالبه افعال و خواص آن مفرح و مقوی
معده و کبد و باه و منعظ و زیاده کنندهٔ منی خصوصاً در بارد المزاج و هاضم و خوشبو کنندهٔ دهان و مفتح سده و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی
غلیظ و جهت سلس البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و جلب رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده ضعیف و تنشیف
رطوبات آن و تقویت رحم و تنشف رطوبت و خوشبوئی آن و سعوط آن با آب گرم با روغن بنفشه جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت درد سر و شقیقه
و صرع و ضماد آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پائین ظهر جهت سلس البول و با برگ مورد جهت دفع بدبوئی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه
و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زنان زائیده و ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن و مالیدن قیروطی آن بر زیر ناف جهت
سحج و قرحه امعا مفید و گویند مضر جگر مصلح آن صمغ عربی است و مصدع و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآنست لطیفتر از آن و جوارش
و دواء و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بستان افروز بضم با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم را مهمله و سکون
واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حبق بستانی و زینة الریاحین و داج نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب داج گویند و بفارسی تاج خروس و گل مخمل
و گل یوسف و بهندی یک نوع صغیر آنرا کوکنی و کبیر آنرا جبا و باری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چون حماحم برگ آن عریضتر و با لوان و ساق آن سرخ و نبات آن قویتر
و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و پر گل و گل آن سرخ مایل به بنفشی و بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق طبیعت مجموعهٔ آن سرد و خشک
و قابض و رادع افعال و خواص آن آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهت دفع حرارت معده و جگر
و سده سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال نائب مناب تخم بارتنگ
و چون بکوبند و در یک رطل شیر بخیسانند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند سه روز یا زیاده جهت دفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن
دو مثقال بستیاج بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال که و بعربی سدی نامند ماهیت آن نباتیست
خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر هر شاخی چتری مانند قبه رسته و خشک و از شاخهای باریک
آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشنیزک نامند طبیعت گیاه آن در اول دوم گرم و خشک با اندک عطریت افعال و خواص آن خلال کردن
با آن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و آنرا بفارسی درمنه ترکی نامند
جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و تفتیح سدهٔ جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان
سفید مضر ریه مصلح آن کتیرا و مضر سر و مصلح آن نرگس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیح ارمنی است بسد بضم با و فتح سین مخففه و مشدده و دال مهملتین و بکسر
با و تشدید سین و فتح آن نیز آمده و گفته اند آن قروال معرب قرول النون یونانیست و برومی قولوریون و بلغتی قوالنع و بعربی ناشف نامند ماهیت آن آنچه مشهور است
که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانهٔ زنبور و لیکن سوراخهای این از آن باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیب
و غیرها در زیر آب تکون می یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا برآورند و هوا بدان برسد سخت و صلب میگردد
و نوشته که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ته نشین ظرف نمیگردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن صلبتر و سفید آن
رخوتر از سرخ آنست و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مفرح و قابض و مجفف و دافع وسواس
و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نفث الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعا و عسر البول و نیم مثقال
آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصاً سوخته آن و محلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصاً
محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت

بسباسه
بستان افروز
بستیاج
بسد

و دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و صلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند
جهت دفع ورم سپرز و سدهٔ آن مفید و بدستور با آب محرق آن درین امر قویتر و همچنین در جمیع افعال مذکوره و محلول آنرا در دفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و مورث قولنج مصلح آن کتیرا
بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر یک درهم
گداخته انگشتری با نگین و اوانی از آن ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و در حینیکه قمر و شمس در حد اتحاد خود و مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آنرا با خود نگاه دارد
در حال صرع او برطرف شود و دارندهٔ آنرا هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق و مغسول نوع سیاه آن بدیت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزهٔ
خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس برآورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسر حد رمادیت نرسیده باشند و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بسر

بضم با و سکون سین و را مهملتین **ماهیت آن** غورهٔ خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در حرف التاء در تمر ان شاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست که در هر مرتبه حرارت آن می افزاید **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و حرارت غریزی و قابض
و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا
آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از عفص است و چون بسر را با عتیق آورده مالی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است
بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ بسر بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعاء و شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده بسیار
آنست بکمال رسیده کی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و قشعریره و نافخ آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر ریه و سینه و مصلح آن خشخاش
و رب بسر در مزاج مانند بسر است و جهت حمی و اسهال و ضعف معده نافع

بسفایج

بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب
و ثاقب الحجر و بشمیره و بیونانی بولودیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتران و بهندی کهنکالی نامند **ماهیت آن** بیخیست اغبر مائل بسیاهی و باریک شبیه بهزار پا و گره دار و از
هر گرهی ریشه های باریک برآمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و عطر با اندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند رنگ پسته باشد و سیاه آن نبود
بلکه رنگ تازهٔ آن پستئی می باشد و هر چند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن بسیاق و یک شاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن ریزه
اغبر و مرغب بران نقطه های زرد می باشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصا بلوط می روید و ربیعی است و در تابستان می رسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای
آن باریک و سرخ شبیه بپر سیاوشان و از آن غلیظتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در تنکابن آنرا ارچماز نامند **طبیعت آن** گرم در آخر

بعضی سرد و خشک در سوم نیز گفته اند

دوم و خشک در اول آن و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در سیوم معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است **افعال و خواص آن** مسهل مرهٔ
سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سودایی و مفاصل و تنقیهٔ امعاء و آشامیدن
آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت دفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد و آشامیدن او و به الخصوص پختن آن در سکنجبین و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی خلط
لزجه غلیظه و مخاطیه از معده و مفاصل بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب
جهت سقوط دانهٔ بواسیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون
اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یکدرهم و نیم آنرا با چهار اوقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زائل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن
با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و هر خلطی که برسد و موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا
از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد و پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم کوفته
انیسون طبخ نمایند تا مهرا و خوب مهرا گردد و مطیب بزنجبیل یا اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا با سفرجل و یا با فواکه خشک و ...
اصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق ما بین انگشتان نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن پر سیاوشان و طبخ نمودن مرضوض آنرا با ماء الشعیر
و چغندر رو یا نرم کوبیده و بر آن پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن یکدرهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت
درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و رتبت و سن بدل آن جهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفته

بايد پوست آنرا تراشيده نرم كوبيده استعمال نموده تا آنكه متنفخ نگردد و حب بسفايج و سفوف و شراب مطبوخ آن در قرابادين ذكر يافت **فصل الباء مع الشين المعجمة**

بشام بفتح با و شين معجمه و الف و ميم **ماهيت آن** درختيست حجازي يعني منبت آن در اصل ابتدا حجاز بوده و از انجا به بيت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالي مكه مشرفه بسيار است و بالفعل بجاي بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است كبير و صغير درخت كبير آن اولا بقدر درخت انگوري باشد پس بلند و عظيم ميگردد تا بقدر درخت توت و بيد و شاخهاي آن راست نميباشد بلكه كج و اج و گره دار و برگ آن ريزه شبيه بصعتر و بزرگتر از ان و با رطوبتي چسبنده و شيريني كمي و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبيه بكبابه و بيمزه و چوب ثمر آن خوشه دار و در ان دانهاي مائل بزردي و بعضي سرخ و بعضي طولاني مانند حب صنوبر و نرم و بي طعم مائل به بيمزگي و اندك تلخي و بعضي و اعراب باديه اين را ميخورند و چوب آن سبز با عطريت و صمغي از ان راتب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگين مائل بسياهي و چون قطع نمايند آنرا و با برگ هر دو صنف آنرا آب سفيدي از ان برمي آيد و دمعه و لبن آنست و چون خشك شود مائل بزردي و سرخي ميگردد و اين بهترين اجزاي آن است و مسمي بدهن بلسان است و انشاء الله تعالى در حرف الدال مع الهاء تفصيل آن خواهد آمد و نوع صغير آن كو بيندلي ثمر است **طبيعت** تمامي اجزاي آن گرم در دوم و خشك در اول و برگ آن با رطوبت فضليه **افعال و خواص آن** دمعه آن جهت بياض عين و تنقيه زخمها و تخفيف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حيض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقيه رحم و تعديل مزاج آن نافع و حب آن مقوي معده و اعضاي باطنيه و بطيء الخروج از معده و جهت گزيدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن تنها و يا با روغنهاي مناسبه خضاب نيكو است چون طبخ نمايند و يا كوبند و بر موي بمالند و بخشك بگذارند و يا برگ تازه آنرا بكوبند و در روغن جوش دهند تا سياه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از ان ساختن بدست گرفتن موجب قضاي حاجات است و از ين سبب آنرا خشب اليسر و عصاي موسي نامند و مسواك نمودن بچوب آن جهت خوشبوئي دهان و تقويت و استحكام لثه نافع و چون حب آن مورث كرب و امراض رديه است اجتناب از ان اولي است

بشنين بفتح با و سكون شين معجمه و كسر نون و سكون ياء مثناة تحتانيه و نون اهل مصر آنرا عرايس النيل نامند از جهت آنكه در هنگام برگشتن آب نيل و ماندن آن جابجا در آن ميرويد **ماهيت آن** گياهيست شبيه به نيلوفر و ساق آن باريك و بلند و گويند چون آفتاب طلوع ميكند منبسط و بلند ميگردد و سر آن از آب برمي آيد و چون غروب مينمايد منقبض و كوتاه و سر آن در آب فرو ميرود و سر آن مانند كوزه خشخاش و بزرگتر از ان و در ان دانها شبيه بجاورس و اهل مصر آنرا خشك نموده آرد كرده نان از ان ميسازند و بيخ آن مانند شلغم و سيب و آنرا بيارون نامند و خام و پخته آنرا ميخورند و پخته آن زرد رنگ شبيه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف ميباشد خنزيري و اعرابي آن بهتر و بيخ آن با عطريت **طبيعت آن** در دوم سرد و در اول سوم تر **افعال و خواص آن** در جميع افعال مانند نيلوفر است بيخ اعرابي آن با اندك حرارتي چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمايند مقوي معده و باه و جهت زحير و اسهال صفراوي و با شير جهت سرفه نافع و رديء الغذا است و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقيقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفيد و شربت آن در افعال مانند شربت نيلوفر است و دانه آن محلل ورمها و جهت بواسير نافع و گويند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا هجده مثقال بدل آن نيلوفر است و در هند و بنگاله چيزي شبيه باين ميشود و در غديرها و بحيرها كه تالاب و جهيل مينامند در اوائل هنگام طغياني آب و آنرا كنول مي نامند و ثمر آن كنول گته و بيخ آنرا سلكي و گل آن شبيه بگل نيلوفر و خوشبوتر و بزرگتر از ان و طرف زيرين برگهاي آن سفيد و بالاي آن گلابي و سرخ رنگ و بسيار خوش منظر و غنچه آن صنوبري شكل بهيأت كوزه خشخاش بسيار بزرگي و سر فواره و در اندرون آن دانها بمقدار ثمر طوس و فندق و كوچكتر از ان كه بهندي ينم نامند مدور اندك طولاني با پوست سبز اندك صلبي و در اندرون آن پوست سفيد نازكي و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته با قلاوه و باجهيه و در ان بادنه سبز نازك تلخ طعمي آنرا دور كرده و مغز آن در هنگام خامي شيرين و لذيذ و نازك و آنرا ميخورند و بعد رسيدن و خشك شدن صلب ميگردد و آنرا در ظرفي گلي بالاي آتش بريان كرده نيز ميخورند و نيز آنرا آس نموده و نان پخته بطريق سويق نيز ميخورند و بيخ آنرا نيز در خامي خام و بعد رسيدن پخته ميخورند ممسك و مقوي باه است **افعال و خواص جميع آن** قريب به نيلوفر است **فصل الباء مع الصاد المهملة**

بصاق بضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسين مهمله و بزاق بزاي معجمه نيز آمده و مراد آب دهن انسان است ما دام كه در دهان است **طبيعت آن** گرم و با رطوبت بالفعل و يابس و در آخر امر و در حين گرسنگي حرارت و يبس آن زياده و در حالت غضب و ارتياض در كمال حرارت **افعال و خواص آن** جالي آثار مانند بهق و كلف و قوبا و سياهي و كمودت طلاء و قاتل كرم گوش قطورا و خائيده گندم ناشتا جهت نضج اورام و تحليل آنها ضمادا نافع و در حال كمال حرارت با زهر سموم و كشنده مار و افعي است چون در دهن آن اندازند و در انسان نيز

بشام

بشنين

بصاق

بصل

خواص آن بالاجمال ذکر یافت **بصل** بفتح با و صاد مهمله و لام به فارسی پیاز نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است **ماهیت آن** بری و بستانی میباشد بری آن حقیقیه
بسیار با کوه ها کثیر الوجود و طعم و برگ و بوی آن مانند پیاز و این را بترکی کومران نامند و قوی تر از بستانی است و بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ و بالیده و کوچک میباشد بهترین همه
سفید بزرگ بالیده آبدار آنست **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مفتح سده و مقوی شهوت طعام و با
خصوصا پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای آن کثیر الغذای و ملین طبع و مسکن جشاهای حامض و پخته آن با چربی و دنبه جهت تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه و یا پرورده آن با سرکه
جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهای یا با ادویه کریه دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا
چون یک چهاریک از آن بوزن شتاه و در عرض سه روز خورده شود و بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت
بیاض و قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار
و چکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک با آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده معصور آن مقدار ده
مثقال تا بیست مثقال بسبب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و سرخی
رنگ رخساره با عسل و بارود و نمک جهت دفع برص و ثآلیل کلف و قروح شهدیه و گویند مجرب است و با موی آدمی جهت نهش سگ دیوانه گزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت
ثآلیل برآمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن تنهائی یا با ادویه مناسبه جهت نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه
و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و با زیت جهت دفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن در روغن زیت جهت گشودن دهن
رگهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش و موزه مفید و طلاء پوست سوخته آن با موی سوخته جهت کله مجرب و در جمیع افعال سفید و برگ
آن قوی تر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن مورث نسیان و تبخیر و عطش و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصا تازه آن و با کوبیخ
مصلح آن شستن آنست و با آب و نمک و سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی آن باقلا و مغز گردکان مشوی و نان سوخته است و چون گوشت
و بقول و حبوب همه با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید و لذیذ میگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و سهی
و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع و مقدار شربت آن یک مثقال است و حمول الصق دوا و قیروطی و لعوق و مراهم و محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بصل القی** بفتح قاف
و سکون یا و همزه **ماهیت آن** پیازیست ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه ببرگ بلبوس و در طول از آن درازتر **طبیعت آن** بسیار گرم **افعال و خواص آن**
چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قی را بهیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند یا جرم آن را بیاشامند از غایت شدت قی فضله بقی دفع گردد و بسا
باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصا بیخ آن مگر در هنگام شدت حاجت در شخصی قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند
حب الاترج و مانند آن نه تنهای **فصل الباء مع الطاء المهمله** **بط** بفتح با و سکون طای مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف

بط

بهندی چینا بدک و بتخ نیز نامند **ماهیت آن** اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از آن و زرد بفارسی غاز و بهندی راج هنس نامند و پاهای
آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی میباشد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضلیه و اهلی آن گرم تر از طیور اهلی است و بعضی گفته اند در سرد المزاج گرمی
میکند و در محرور مورث تب **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و دافع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مگر بازوهای آن مسمن بدن و گرده و بیهی و مولد خون غلیظ و
سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصا بازوهای آن مولد خون
صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت مینماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیهها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مغز سرین
جهت اورام مقعده مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و سرفه و خشکی سینه و خشونت
صوت لذع امعا و اوجاع آن و احماق بدن و همچنین تدهین بدان و تحقین بگداخته آن با ادهان و ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ و دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای
رفع هزال و سرفه و درد سینه و باکهر با جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و سائیده پوست آن با مروارید

و شکر و نوشادر و جهت رفع بیاض قوی الاثر است سنگدان آن دیر هضم و زود عفن و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن جهت تکحیل جلا زیر سفید و زایل
آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و جلا زیرا نافع مورث بطوء الهضم و صداع مصلح آن سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید
که پیاز و غیر آن ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف آن کشنیز و کرفس و سداب و پیاز و نمک و دارچینی
گذارند و با نخود و گندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت و سهوکت آن زایل گردد و دهن آن جهت وجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت
و چون او کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند و در آن بدین قسم که دو سه دفعه
با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و افاویه و بقول حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی زهومت آن
بسیار است و لی اجتناب از آن است **بطارخ** بفتح با و طا و الف و ضم را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد و بقدر انگشتی و سائل و نیم
میباشد مانند ریگ و بهترین آن تازه مائل بزردی سائل آنست **طبیعت** نمک سود آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت
گرده و سپرز و زرباج نافع مضر محرورین و سریع التعفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیه قاطع تشنگی آن سکنجبین شربتها است مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی اشبل میسازند
قریب الفعل است بدین **بطم** بضم با و سکون طا مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقز نامند **ماهیت آن** درخت آن عظیم میشود و دو برخ آن میکند
و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و حریف و بالای مغز آن
پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی کلخنگ نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مایل
بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز بنه نامند و در ماسلیه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبة الخضراء انشاء الله
تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها و دامنهای کوه و زمینهای خشک صلب **طبیعت** درخت و برگ شاخ تازه آن گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و قابض با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضاب نیکو جهت
و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا غیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آن بفارسی و بترکی سقز نامند
و در علک البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بطیخ** بکسر با و طاء مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی است و بیونانی فافن و بفارسی خربزه نامند
ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و ثمرقندی و دارابی و غیر اینها از اصناف جیده و کرمک که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسطان غیر اینها
از اصناف بسیار که تفصیل بر طولی دارد و بالجمله هر چند شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظتر باشد زبون تر **طبیعت آن** در حرارت معتدل
و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجه دوم گرم و کرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر **افعال و خواص آن** جالی و مقطع و ملطف و سریع
النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب و دموی
و صفراوی مورث رمد خصوصا در بلدان و امزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل تخمه و سدد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا
و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای آن موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است
که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد
پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت برانیدن حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود
پخته شدن گوشت است و آزموده شده و ریشه آن از یکمثقال تا دو مثقال مقیی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح
سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و ملین طبع و مبهی و باقوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای
حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت مؤثر و ضماد کوبیده عجین
مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی البشره و جهت رفع کلف مجرب گویند مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و بجز پوست تخم آن را هم جهت
ورمی که از سرمازدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آن را ناشسته

بطارخ

بطیخ

ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق

بطیخ هندی

بارشیهای آن و پوست آن گذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است **بطیخ هندی** بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی
خربوزهٔ هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند **ماهیت آن** معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیدهٔ شیرین شاداب شکننده پر ریشهٔ آن است خواه رنگ
آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح رای مهمله و کسر قاف و یا و نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته‌اند
رقه اسم قریه است از بغداد و در انجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد به نسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است **طبیعت آن** در اول دوم سرد و در
آخر آن تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شخص که در معده
و کبد او صفر استولد کرد خصوصا که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین و اهم است از استعمال ترشیها و مقطعات
دیگر و آنچه دران قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ کرده و با شکر تبرزد زیاده نماید و با شیر
جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و مثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که هضم و ناشته خوردن مضر خصوصا
که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل دران ریخته سر آنرا استحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند مانند شراب مسکر و
واما مغثی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت تحلیل بصفرا میگردد و مانند آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند
و در سرد المزاج بدون مصلح ضعف باه و مورث درد مفاصل و مثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آب هندوانه
شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و هذیان و در دسینه و ضعف معده که از خلط
حار باشد نافع و بقویت باه و شهیه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الباء مع العین المهملة ❊ بعر** اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل

بعر

سرگین گوسفند و شتر بعوض بق صغیر است که بفارسی پشه خاکی نامند و بعیر اسم جمل است **فصل الباء مع الغین المعجمة ❊ بغرا** بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح

بغرا

راء مهمله و الف **ماهیت آن** از جملهٔ اغذیهٔ اهل خراسان است که آرد گندم خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و بقدر درهم پاره بریده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب یخنی یا قلیه میریزند تا خوب پخته گردد
پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک دو جوشی دیگر داده فرود آورده تناول نمایند **طبیعت آن** گرم مایل
باعتدال است **افعال و خواص آن** مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و
بطی الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آش ماهیچه که آش برک نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که آنرا خمیر باریک و طولانی می برند و بدستور طبخ

بغل

میدهند نیز مثل آنست **بغل** بفتح باء و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربیست بفارسی استر و بهندی خچر نامند **ماهیت آن** حیوانیست که از نزدیکی اسب و الاغ
تولید میباید بدانچه که پدران الاغ و مادران ما دیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادران الاغ و پدران اسب باشد از ان بست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت
و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسب و الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خوب آن **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن
جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون و ال آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد را عقیم سازد و چون
زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک
گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزانندهٔ هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزانندهٔ هوام است و پنج درهم سم آنرا با روغن مورد ممزوج
کرده هر جا که مو ریخته باشد بمالند مو برویاند و داء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین
قولنج نافع و چون ذکر آنرا با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موی مالند موی را سیاه و دراز گرداند و مجرب دانسته‌اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از ان

بق

فصل الباء مع القاف ❊ بق بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف
و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند **ماهیت آن** بدانکه درین خلاف است از کلام صاحب
قاموس که البقة البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة کالخنفساء و هی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عندنا علی البعوضة
اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الاماکنة الحارة زمن الصیف

بالحسب والحصر والاراضي العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة
البعوض الذي هو صغار البق واشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة وهي علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل وخرطوما وذنبا ولها مع هذه الاعضاء رجلان
زائدتان واربعة اجنحة وخرطوم الفیل مصمت وخرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم وقذفت به الی جوفها کالبلعوم والحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز
پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات آن و دو نوعست بزرگ و کوچک بزرگ آن بهیانی است که صاحب
مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا البعوض و در نیزارها و بیشههای پرآب گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و باسمیت و کوچک آن در جاهای تاریک
و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر ولیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب
و مایعات را بدم و ران میکشد و آنرا سحیده در دهان خود ریخته میخورد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** بلع نمودن زنده آن با حاجت رفع عسر البول
و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخ دار قبل از نوبه تب ربع مجرب گفته و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد ورم
خارش و اندک ورمی حادث میگردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سوده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید
و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر برگ بید و جرب نموده صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست **بقشو فرش** بفتح با موحده و سکون قاف
وضم شای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون را مهمله و ضم تا مثلثه و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن ضخیم تر و تیز طعم
و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیخ آن سیاه قدر مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب منبت آن سنگلاخها **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت اخراج عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قویتر از برگ آن و ضماد آن با آرد
جو محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یکمثقال خوابهای ردی مشوش بیند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیفتر و چون بیاشامند
مقدار دو مثقال آنرا با ماء القرطین که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است **بقر** بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو ماده و بهندی گای
نامند **ماهیت آن** معروفست و نر آن که ثور باشد بهندی بیل نامند **طبیعت** گوشت آن زیاده از کیبال عمران گرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشکتر **افعال و خواص**
آن گوشت آن بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و وسواس و تب ربع
و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجاه بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبو
بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می آشامند لهذا بسیار استعمال مینمایند جهت آنکه خمر آنرا هضم مینماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسی که خمر نمی آشامد نباید که
استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی تنقیه سودا با آشامیدن مسهل سودا نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابهای
غلیظ نیزارها و ایستاده و چون بپاید در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید ولیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در
طعم لذیذ می باشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و ثقیل نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث تعفن خون است و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج
است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر علیل است و چون از گوشت آن
سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که در هیئت آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعاء و منع انتشار آن
در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و چون سرد المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا طبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر
و با سرکه و عسل و شیر بنها سوای خرما تناول نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از آن نیکو است و باید که آب بالای آن بزودی نیاشامند تا آنکه شکم خشک گردد پس بیاشامند لاکن
آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت پهری آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا کوفته در گوش بچکانند کرم آنرا بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت
آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهر انجدان آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن دیگ اندازند مهرا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله و استحمام در ریاضات بود و سرگین آن
زائل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل گرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند
خصوصا از کنارهای آن و مقدار یکمثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان نی آن بهم سوخته آن جهت تسکین وجع

و طلای دندانهای مفید و چون و مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت بر آن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل برد و باه را برانگیزد و وزن
آن مانع زیادتی آکله است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چوب آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت دست جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و خشک در
قریب بچهارم بلکه در اوائل آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر اینها را در این مرض مستعمل دارند و دور نیست و لیکن بعضی استعمال
آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصا با عسل یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت بواسیر
قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و تنهای بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن و حاقن نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد
و یا انفجار یافته که در آن عارض شده باشد و بآب کنند تا جهت طنین و صداهائیکه در گوش بهم رسیده باشد و غرغره آن با عسل و با مراهم جهت جمره و بجیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران
سمی مالند درد آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یکدانگ آنرا با مصلح آن که کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت
قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل اورام اینها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و کلف
و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزه
آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان میگردد و نرم ملیا شد و بعد بر آوردن و رسیدن بهوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاوروچن نامند در حرف الحا در احجار
انشاء الله تعالی خواهد آمد و حشاء البقر در حرف الالف مع الخا ذکر خواهد یافت و خون تور یعنی گاو نر ان بسیار گرم و خشک و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل ورم صلبه و طلای
مخلوط آن بخون حیض و گرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم حنجره و لوزتین
و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد شارب آنرا غثیان شدید و اضطراب و اضجار پس سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر دندان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و خفقان
و کزاز و علاج آن آنست که قی او را نفرمایند بلکه پنیر مایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی قوثور نامند و حلتیت و بوره با بخور دهند
و یا جوشانیده آنرا با فلفل و عصاره عوسج و حقنه فرمایند بحقنه حاده و مکرر بحلق او ادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات بر شکم او آرد جو
و ماء العسل ضماد نمایند و علامت بر او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا
محکم ببندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است نیم درهم آن در ساعت کشنده
و چون با بزر البنج قدری آنرا سائیده در بینی دمند بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند با آن عضو مخدر را خدر
آن زائل گرداند مجرب است و چون ناخواه را در بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقاء
مفید و اغتسال ستهای صاحب تب ربع ببول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کننده آنست و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده
براده نموده آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول نافع و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت
بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون رودهای آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را بسته بر ریسمانی با آنها ببندند و آن رودهای پر باد را در حوض
و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فریاد کنند شب سر دهند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش گردند و بگریزند **بقر الوحش** صاحب تحفه نوشته
که نوعی از ایل است و مذکور شده و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله گاو و بهندی روجه بضم را مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی الجمله شبیه بگاو است و شاخهای
شاخهای آن بی فروع و بی شعبه مشابهت با ایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدانست **بقس** بفتح با موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از بقسین و بقسون
یونانیست و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند **ماهیت آن** درختیست عظیم برگ آن مانند برگ انار و سور و داران کوچکتر و سبزتر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود
مایل بزردی گردد و از آن قاشق و عصا و میخ و شانه و غیرها سازند بسبب صافی آن و ورقهای آن نازک باشند کاغذ نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب مینویسند و شاخهای آن بر سر رنگها
و نخران میشکند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و سرد نیز گفته اند **افعال و خواص آن** برگ آن سم حیوانات
خصوصا اشتر و ضماد دلستاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شؤون آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و قی و وهن و نطول طبیخ
برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت جمره و نمله ساعیه و سعفه

بقر الوحش

بقس

بقلة الحمقاء

و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک اوقیه از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی تر از عرق بهار و نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فساد آنرا دفع گرداند **بقلة الحمقا** بفتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم تا مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حا مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حسیب و بقلة اللینة مبارکه و بقلة فاطمه و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و تورک و بعبرانی ارجیلم و بفرنگی برغال سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقا آن است که در مسیل وادیها و رودخانها و جاهای نمناک بیجا میروید و اختصاص بمحلی ندارد گیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف می باشد **ماهیت** آن دو نوع است بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بسطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده و مایل بسرخی و برگ آن مایل بتدویر و اندک ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزوجت و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن مینماید و در بعض بلاد حاره با سرکه خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن مفروش بروی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و با وجود رقیت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو میباشد خصوص در بنگاله این نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر هست و برگ آن که بزرگ آن اندک طولانی و خودرو است **طبیعت** آن در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز تر گفته اند با اندک قوت قبضی **افعال و خواص آن** برگ و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تبهای حاره و اوجاع و عطش و دیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و چرکی که از سینه آید مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی باز دارد و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعا و زحیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار ده درهم و با شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندک روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و دفع ضرر آن صاحب تب و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان لاغر و خشک تناول نمایند ابدان ایشانرا تر و فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذا جهت اوجاع کرده نافع و خائیدن آن جهت دفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصاره آنرا داخل اکتحال برودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای گرم چشم و مقدمه سقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و به تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق بشرط تکرار عمل نافع بدستور طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه آب آن جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعا و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت ثالیل و بیتر از نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و از آن ضعیف تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قوی تر از برگ آن و ذرور آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون پنج درهم آنرا نرم کوبیده و بیخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده و سرفه حار و التهاب کبد و لذع معده و امعا بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و بریان یعنی بو داده آن قابض و غیر بو داده آن ملین طبع و حریره و حلوای بزر بقلة الحمقا در قرابادین ذکر یافت

بقلة یمانیه

بقلة یمانیه اسم بقله عربیه و بقله مائیه و بربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و بفارسی سفید مرز و اهل بلخ منج و اهل بخارا و جرجان بورمنی و بسندی فانتهاری و بهندی چولائی نامند **ماهیت** آن مالیقی و بغدادی نوشته اند که گیاهیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر مایل بسرخی و بی طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان انکنی نامند و این تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده آن سرخ مرز است و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه برگ زردآلو و مناسبت میان آن و بستان افروز این است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات منج سبز و در تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برگ و شاخ آن سرخ و درازتر است و آنرا لحجنج نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و چولائی چنین است و سفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد

آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و تشهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت
محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مره صفرا خصوصاً جوشانده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع
عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام گرم شرباً و ضماداً مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند و بر عرق مدنی
که بفارسی رشته و پیوو و بهندی نارو نامند بمالند نافعست مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است **بقلة حامضه** بفارسی تره خراسانی و ساق ترشک و بهندی
ساگ چوکه نامند **ماهیت آن** قسمی از حماض بزرگ برگ و رق بی ساق است و از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش **طبیعت آن** در دوم
سرد و خشک و گویند در اول **افعال و خواص آن** شکم ببندد و مره صفرا را سود مند بود و شهوای طعام آورد هر گاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج را نافع و مبرود را
مضر و عصب را بد مصلح آن عسل است **بقلة البریه** آنرا بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است **ماهیت آن** نباتیست از کاسنی بری
کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بزمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر تابستان یا هروی میخشکد
و تخم آن شبیه به پنبه دانه است **طبیعت آن** در اول سرد و با رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است **افعال و خواص آن** مصلح امزجه و سریع الهضم خفقان قلب و
خوشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دافع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع
و از خاصیت آنست که چون زیر جامه خواب گذارند خوابهای خوب بینند **بقلة الرماه** بضم را مهمله و فتح میم و الف و ها **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ
و از آن ریزه تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پر شعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزائر و خوزستان و هر سال در بهار میروید
و تا اواسط تابستان میماند **افعال و خواص آن** پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند و عصاره آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر پیکان تیر و حربه
که بمالند و بهر حیوانیکه بزنند و بخون آن برسد آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ مقشر آنرا بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است
بقلة الاوجاع بیونانی آنرا قاقالیا و اهل مغرب توجره نامند **ماهیت آن** درختیست عظیم منبت آن سواحل هند و زیر باد و دکهن و زنگبار و برگ آن مانند برگ
بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب آنرا بخیسانند مدادی بغایت خوش رنگی میشود و گویند
عین الدیک تخم ثمر آن است **طبیعت آن** در سوم گرم و در چهارم خشک **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع خون الدم
و تجفیف قروح سائله و غسول آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و بخور آن کشنده پشه و سکون و بعضی را اختناق مطلق علاج آن مقیئات و مربات
و حقنها و حمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند **فصل البا**
مع الکاف بکما بفتح با و کاف مشدده و الف **ماهیت آن** درختی است در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفاً شبیه به بشام و برگ آن از آن ریزه تر و ثمر آن
مدور و تر و بزرگ تر از آن و دمعه سفید که از آن میچکد از ما ندن باشد دمعه بشام سرخ میگردد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد ثمر آن جهت
نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت
سرفه و اورام بلغمیه سوداویه نافع **بکچی** بضم با موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و باکچی نیز گویند **ماهیت آن** تخمیست مدور و اندک
طولانی و پهن و اندک سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد و قریب بهم در خوشه مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ بقله خراسانی و گل آن گلابی رنگ
طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شرباً و ضماداً
بتنهائی و با ادویه مناسبه دیگر جهت قوبا و صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جمله
رسائن میدانند **بکن** بضم با موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز گویند **ماهیت آن** گیاهیست هندی مفروش بر روی زمین برگ آن
ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور و بیخ برگها باریک **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ آن جهت
رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفه بارده و حبس البول و حرقت آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون روی توتیا را گداخته و در حین گداختن برگ آنرا
سائیده قدری معتدی بر آن ریزند آنرا سوخته سفید آب میکرده اند در غایت خوبی **بکمون** بضم با موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی و بعضی

بقلة حامضه
بقلة البریه
بقلة الرماه
بقلة الاوجاع
نباتیست مغربی منبت آن اوادی افریقیه طعم آن شبیه بانیسون و با اندک تلخی طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی و سرزبانی سفید است بقم بفتح با موحده و قاف و سیم ماهیت آن
بکما
بکچی
بکن
بکمون

عرج نامند **طبیعت آن** از جملهٔ متنوعات است وگیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق وشاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد ومایل بسرخی وشیردار واز این جهت آنرا ذوجمة
الاغصان نامند برگ آن شبیه برگ کاج و پیچیده وگل آن سفید ودرهم وتخم آن شبیه بشاه دانه وآنرا حب الفقد می دانند **طبیعت آن** گرم وخشک **افعال وخواص آن**
مفتح سدد وحشا وجهت سپرز بغایت نافع وگفته اند که اگر زن در سالی یکعدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد واگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله
نشود **بکهرینڈه** بفتح بای موحده وسکون کاف فارسی وخفای ها وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه ونون ودال چهار نقطهٔ هندی وبالعت هندی است ماهیت
آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله میشود وفرق میان این وخروع آنست که شاخهای درخت بکهرینڈه از پایین روئیده میباشد وبرگ این مانند برگ بید انجیر وثمر
این بی خوشه ومدور اند کی طولانی وپوست آن سبز وصاف ومغز تخم این سفید ومحذر میباشد تا توله **افعال وخواص آن** نوع ساقه برگ آن ملصق وملحم جراحات تازه
وقاطع نزف الدم آن بسرعت ومجرب **فصل الباء الموحده مع اللام** بلادر بفتح بای موحده ولام وضم دال وسکون رای مهمله وبذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است
ماخوذ از بهلاوه هندی وبعربی حب الفهم وحب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان وبرومی انقردیا نامند **ماهیت آن** ثمر بیست هندی درخت آن شبیه بدرخت بهیلسا
وشاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین وبر زمین افتاده وهر جا که شاخ آن بزمین میرسد ریشه می بندد ومنبت آن جنگلها ودو نوع میباشد یکی صغیر وثمر آن شبیه بنار بکی وبهی
ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد میگردد ودر اندرون آن لحمی اندک شیرین وباچاشنی کمی وعفوصت بسیاری وبعضی مردم آنرا میخورند وبر سر آن مانند اکلیل دانه صنوبری شکل مانند دل
حیوان وبر سر آن گل آن میباشد وبعد رسیدن سیاه میگردد وگل آن میریزد ودر اندرون ثمر آن تخمها میباشد وگوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال
ومردم آنرا میخورند واکلیل بالای آن که بلادر است مغز شیرین دارد مانند مغز بادام وبر بالای آن مغز وزیر پوست رطوبتی غلیظ لزج وآن عسل آنست که دهن البلادر نیز نامند وطریقه
اخذ عسل آن آنست که سر آن که مانند قمعی است بریده ابر را گرم کرده بدان بچیرند وبفشارند بقوت تمام وآنچه عسل از آن برآید در صدفی ویا در ظرفی شیشه ویا چینی جمع نمایند
وهمچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید ویا آنکه بر روی سنگی ویا تابه آهنی بگذارند ودسته هاون آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید وبدستور مذکور جمع نمایند
ویا آنکه با کفچه نرم بکوبند واندک نمک آبی بر آن پاشیده در پارچهٔ کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آنست بخوبی وآسانی برآید پس جمع نمایند وبکار برند وباید
که در جمیع احوال دست ودهن وبینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد وزیرا که در بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار ورایحهٔ آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد
چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردد بهتر است وچون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست
وعسل آن سوخته گردد ومغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته گرده ومغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند وطریقهٔ استعمال عسل آن آنست
که بروغن مغز گردکان ویا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب خلط کنند ویا با مغز گردکان ویا کنجد مقشر ویا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند وداخل معاجین غیرها
کنند وتنها بدون دهن ویا شیئی دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جایز نیست ودوم کبیر که در بنگاله وهند مشهور به بادام فرنگیست ودرخت وثمر آن نیز شبیه بدان است
الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیات گرده بزرو به بزرگی آن میباشد وعسل این کمتر ومغز این شیرین تر وماکول وعسل این غیر مستعمل است ودستور خوردن مغز این
بدستور نوع اول است ودر نوع اول بعضی دانها کم عسل وخشک میباشد واین را بلادر ذکری نامند **طبیعت** عسل آن در چهارم گرم وخشک وپوست آن در سوم ومغز
آن در سوم گرم ودر اول خشک **افعال وخواص آن** مسخن ومحلل وملطف ومقرح جلد وجهت عروج وامراض بارده دماغیه ورطوبیه مانند فالج ولقوه ورعشه وخدر
ونسیان واختلاج وقطع ثآلیل ودفع رطوبات ورياح وسلسل البول ودسم وسایر آثار جلدیه وتقویت حفظ وذهن واعصاب ودندان وباه نافع مضر محرورین ومحرق
خون ومورث یبوست دماغ وجنون وسرسام ومالیخولیا وجوشش دهان وتهیج بدن **مصلح آن** روغن گردکان ومغز نارجیل تازهٔ آن ومغز نارجیل تازه وکنجد مقشر واستنشاق دهن
بنفشه وخورانیدن ماء الشعیر واشیاء بارده ومصلح تهیج عارض از آن گویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار
شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم ودو درهم آن کشنده وبدل آن نیم وزن آن فندق وربع آن روغن بلسان وسدس آن فلفل است واکتحال آن در جای بیاض موی
بیاض ورافع آن خریق وضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع ومغز آن لذیذ ومفرح ومقوی ومهیج باه وپوست آن مهیج باه وجهت سیاهی موی
بغایت موثر خصوصا که با روغن بطم مدبر نموده باشد ودستور اخذ عسل آن وخوردن بلادر ومرکباتیکه اصل وعمود در آنها عسل آنست مانند انقردیا وجوارش بلادر وحلوا
ودلبهره ودهن وعرق ولبابهٔ طولانیه ومزید العمر ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت **بدانکه** شخصی که بلادر خورده باشد واز امراض حاده وسوزش باطن وجراحات

والتهاب وجوشش زبان وحلق وسواس عارض شده باشد علاج او آنست که او را اسکه تازه و روغن کاو و یا کوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و فاد زهر حیوانی
مجرب با دوغ کاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت ولدغ آن اندک تسکین یابد پس ما الشعیر و دوغ کاو و ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او
روغن بنفشه یا بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل یا شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبیکه بنفشه خشک و پوست خشخاش و حب مقشر
و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه
و آب کوشتها بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی **بل** بفتح باء موحده و سکون
لام هنرکویند بلغت هندی اسم حیار هند است بزرگتر از خیار کبیر و کویند بهندی آنرا کهری و بلغت اهل بنگاله کرمی نامند **ماهیت** آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم
آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد کمرنگ لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میکردد و بسیار خوشبو
میباشد و جهت خوشبوئی آنرا نزد خود نکاه میدارند بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخهای آن باریکتر و برگ آن کوچکتر نازک و نرم بی زغب **طبیعت** تخم
آن در آخر دوم کرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از آن کمتر **افعال و خواص آن** مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر
و ریاح و رطوبات غریبه و جراحات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرور و مصلح آن
کشنیز و لحم آن کویند بسیار محلل و هاضم است بحدیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند بزودی بپزد و خوشبو و هاضم میکردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و جهت
انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب کرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات
و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دوائیست سیاه و در خلقت شبیه بدر و بزرگتر از آن سران تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل و از بلاد هند آورند
و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله ادویه مجهوله است و کهری معروفست و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده
باشد چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند **پلاس** بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و تیسو نیز نامند
ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برگ هر دو شبیه هم
و مانند برگ جوز و سر برگ آن مدور و بیخ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی میکردد و خوش منظر و بسیار پر گل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله
مستعمل گل آنست و صمغ آن **طبیعت** برگ آن کرم و تر و با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل اورام و تنویر ریاح
شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام کویند قایم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا
و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن کرم تر و دافع
امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سوداء و بلغم **پلاس پاپره** بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها
ماهیت آن ثمر درختیست هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک
ضخیم کروی شکل میکردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند **طبیعت** آن کرم و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت
بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله بالسویه در گلاب خیسانیده جهت دفع بیاض عین مجرب **پلاسنطور** بفتح باء عجمی و لام و الف
و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم تاء مؤلفه مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و انرا دسنطو و لینو سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی
شجره مبارکه است **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که طایفه فرنگ در سنه هشتصد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیده
اند و باطراف برده اند و آن درختیست شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن
و این سبز و زرد مایل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزله لب آنست سیاه سنگین متین مانند آبنوس و با هیأت مانند چوب صنوبر با تنش مشتعل میکردد
و پلاسنطور را فرنگان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و از آن در آنجا قبضه و از آن در آنجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار و هیأت
تازه آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه به آبنوس آنست و بعد از آن پوست و اجلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن **طبیعت**

آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم
و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال قدیمه متمکنه و درد پهلو
و پشت و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که متحجر نا مند و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه ردیه را مفید و هزال
مفرط و قی و یبس آنرا زایل گرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صدور آثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه
و بلسان طبیعت نامیده اند و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آنرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند و طریقه طبخ و استعمال
آن در خاتمه قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافته و در مقدمه این کتاب نیز **بلبل هزار دستان** بضم دو باء موحده و سکون دو لام **ماهیت آن** طائریست معروف

بلبل هزار دستان

بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت لهذا آنرا در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند **طبیعت** گرم و خشک
در سوم **افعال و خواص آن** بغایت محرک باه خصوصاً مغز سر و بیضه آن و سرگین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر
زائد اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرم گرم آن جهت تصفیه قصبه ریه و صوت مفید و مبرود و برای نافع

بلبوس

و محرور را مضر است **بلبوس** بفتح باء موحده و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و معروف نزد عرب به بصل الزیر و بصل
الزیر بفارسی زیر و تلخه پیاز و بترکی داغ سوغانی و در **لرستان** طرم نامند **ماهیت آن** مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است
و پوست آن سیاه و متشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از پیاز آن بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمید
گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل رونیاس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ
آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بمزه میباشد **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و بعضی
در آخر اول خشک گفته **افعال و خواص آن** مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن برکمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج
پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن تنها و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ
دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت گشته اندام زیر چشم و با ادویه مناسبه جهت قلع ثالیل مسماریه و جلب عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح
رطبه آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیه آن و با آرد جو جهت شکاف عضل و ناخن و با خالق الخمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه
جهت غرب و طلای پخته آن و در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با رؤس سمک صغار که در مصر صیر مینامند بعد از سوختن
آنها جهت قروح صفراویه دقن که بعضی از آن و انها سرایت به بعضی دیگر نماید و اگر حوالی آن راپش از بر آمدن ریش عارض میگردد و در میماند و با سرکه جهت غرب که ورم ماق عظیم چشم

بلح

است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت دهن عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المضار بطی الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و موزث مغص مصلح
آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ آن انیسون و محلل آن یعنی پرورده آن در سرکه محرک باه مرطوبین است **بلح** بفتح باء موحده و لام و سکون خاء مهمله بفارسی غوره
خرما نامند **ماهیت آن** ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل بشیرینی ننموده باشد **طبیعت آن** در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض **افعال و
خواص آن** با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر شربا و ضمادا و آن ملصق
جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و حابس آن و خاشیدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جرام مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ
و ریاح و سدد و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم و جزو اعظم سک و رامک اکثر خوشبوئیها است چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند

بلخته

تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب **بلخته** بکسر باء موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و باء و بجاء مهمله نیز آمده لغت مغربیست
ماهیت آن گیاهیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن گرهها بر روی زمین بشکل دایره مستدیر و گل آن سرخ و سفید

بلخیه

طبیعت آن گرم در اول و مایل بخشکی **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برگ
آن محلل قوی و همچنین بطول برگ و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست **بلخیه** بفتح باء موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده

وباد آنرا اخلاف بلخی نامند بسبب آنکه ورنج که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد و بهراج نیز نامند و بفارسی بید مشک گویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعضی
آنرا گرم در اول و مایل به یبوست دانسته اند منسوب بمشتری است

بلسان

بلسان بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن نوشته اند درختی است عظیم بمقدار شجرة البطم
میرسد تربیت و مانند انسان متاذی میگردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تدبیر نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه ببرگ
سداب و بسیار سفیدتر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که دهی است از دیهات مصر و انطاکیه نوشته که در کتب نصاری موقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام
چون گریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و بشست ثیاب خود را و ریخت آب آنرا درخت بلسان از آن روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا همعنان
وزن طلا میخرند و ذخیره مینمایند تره و بطارقه و رهبانان و از ادویه منفرده نفیسه بیمثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین بسرخ رنگ آنست
که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان
بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته گردد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بالای ثوبی بمالند و بسوزانند اذیت بچوب و ثوب نرسانند و در
امر مشارکت خمر مصعد یعنی عرقان و مشابه بنفط است و از مدتیست که بلسان از مصر برطرف شده و عشابان و عطاران اجزای درخت بشام را عود و حب لبن بجای آن میفروشند
و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمیتوانند شد طبیعت حب و دهن و عود آن و دستور خواص هر یک بجای خود ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع
رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثالیل و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت قلع ثالیل
و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بپزند و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن
قایم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

بلسکی

بلسکی بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناة
تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاة و صیدلانیه آنرا قوت البربر نامند ماهیت آن نباتیست پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای آن
دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ روناس و مایل باستداره و گل آن سفید و تخم آن صلب مدور و میان آن مایل بکجی و چون چوپانان شیر را بآن از موی صاف کنند لهذا
مصفی الرعاة نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب پس آن زیاده از حرارت افعال و خواص آن ملطف و جالی آشامیدن نیم اوقیه
عصاره آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت [illegible] و بقدر درهم آن حشیش آن نیز بدستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل و بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد
آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

بلغار

بلغار بضم باء و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی
بودار نامند ماهیت آن چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم و دانه دار خوشبو که از شترخان می آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی
مینمایند که آن درخت خوشبو است و در سوای آن بلد جای دیگر نمیشود طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود است و در
حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور و تراشه آن حابس دم خصوص سوخته آن که در
جراحات تازه بر نمایند

بلور

بلور بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو گویند ماهیت آن سنگیست سفید شفاف
سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر می باشد افعال و خواص آن اکتحال نرم
سائیده آن جهت دفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت رفع ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان موثر است

بلوط

بلوط بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء
مهمله بلغت طبرستانی دار مازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه دوام و بلغت عراق عفص و بلغت مصر ثمر الفواد نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم منبت آن
کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مدور و این را بهش و شاه بلوط و بلوط الملک گویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول
اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مؤلف مالا یسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است یک قسم مدور که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و ازین دو قسم یکی با حلاوت
و ماکول و دیگر با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار می آورد
و یکسال مازو و مترجم صیدانه ابوریحان گفته که محتمل است درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و دو سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد و دو سال دیگر عفص

چنانچه در برغنج ذکر یافت و در فستق انشاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط می نامند و ثمر تازهٔ آنرا در آتش انداخته بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ می باشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستاییان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب و بالیده میگردد و یکسال چیزی شبیه بازو و کم مغز و غیر بارور است چنانچه در عفص انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن شیرینی ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نائب مناب عفص و قابض است **افعال و خواص آن** مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا چون با نضمام یابد مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قرحه امعاء و سلسل البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم صالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و بدستور زور سوخته آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و حقنه بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار ودی و منی و تجفیف آن بفارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و بیس لیفهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اکله سفید و آبیکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو و بهتر از خطاط است و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و بجهت فتق ضماداً نیز نافع بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مهرا نجیده بکتب بر موی کما و یا ضماد نمایند که قبل از ان با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و بیس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب و با قوت قابضه و سمن بدن و مولد بیه کرده و مشوی آن با شربت مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و قسام بلوط سعر حلق و مثانه مصلح آن بزر هند قوقا و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است

بلوط الارض

بلوط الارض **ماهیت** آن اسمی است مشترک میان کمادریوس و بیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض و سبز و سبلت آن زیکزار و زیر گولان که نوعی از ترمسیل است که جدوار سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه بلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین میروید **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** قاطع فضول و مفتح سدهٔ اعضاء باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت آن زائد و منع زیادتی قروح نافع و بطن بعضی جهت حصاة مثانه نافع مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم

بلوطی

بلوطی بهندی لجی و کهجور نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سیر و سیاه رنگ شاخهای آن انبوه و در بیخ و سیاه و از یک بیخ روئیده مزغب و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و سیاه تر از ان و مزغب و بدبو و گل آن مدور و ثقیل الرائحه و زرد و اغبر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیدهٔ آن با عسل جهت تنقیه قروح و سحج نافع و در افعال قایم مقام فراسیون و دو وزن این بجای فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود

بلیول

بلیول بفتح با فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام **ماهیت** آن ثمر گیاهی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیارکه و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آنرا برآورده و لحم آنرا پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ و دلمه آن نیز لذید و چاشنی دار آن الذ میباشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تب و دمامیل و بثور گرم شکم و مقعده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیاره آن دافع فساد بلغم و آب بقوح بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و مشهور معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله بیاره آنرا که بلول التی نامند با یک توله گشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبحی و نصف آنرا شب چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شده بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و گل آن دافع فساد اخلاط ثلاثه گفته اند

بلیلج

بلیلج بفتح بای موحده و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهره نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی مایل باستداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر و نازک تر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاه تر از ان

شبیه ببرگ امرود و گردکان **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف و قابض و مقوی معده و مشتهای و بالخاصیت مسهل سودا و بلغم
مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بوادهٔ آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه
درهم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفهٔ حنا مثل آن و ثلث آن سورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آن را با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت

بنات وردان

بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است **فصل الباء الموحدة مع النون** **بنات وردان** بفتح با و نون و الف و تا
مثناه فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و بعوام تد و خرذک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل جوره و سوتکرو نامند **ماهیت**
آن حیوانیست اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قرب
آبها و جاهای نمناک و متعفن تکون می یابد و بد بو است و اهل چین و بعضی فرنگ آن را مربا ساخته میخورند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل و مجفف آشامیدن سوختهٔ آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع سموم هوام
و نافض حمیات و قطور مطبوخ اجواف سائیدهٔ آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زردهٔ تخم مرغ بودن آن جهت درد رحم و کرده و احتباس بول و چون
آن را با قرو مانا و اندک از فسافس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد و بدهن بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع بعضی

بندر

آن در رفع قروح مذکوره بعید است و خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن آنست **بندر** بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال و الف
لغت هندیست بعربی خرفطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد **ماهیت آن** درختیست که بر درخت دیگر روییده پیچد بر آن خواه تخم انجیر بر آن افتاده باشد یا نه
طبیعت آن گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دماسیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختیکه روییده پیچد خاصیت آن

بندال

پیدا میکند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور است **بندال** بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنکیره نیز گویند **ماهیت آن** گیاهیست هندی
که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه ببرگ تانبول سبب آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن مدور طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار
در زیر زمین میرود و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** چون بیخ آن را از زمین بر آورند و پوست آن را
جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آن را سائیده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و با نمک قی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا
میخورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشند و بجهت تب ربو و ضیق النفس و سرفهٔ بلغمی سفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری
مینماید و یرقان را رفع میکند و چون کردهٔ ثمر خشک آن را با زهره گاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آن را خشک کند و وجع آن را تسکین دهد و چون با شکر بخورند

بندق

ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است بلقی و اسهال **بندق** بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند
ماهیت آن ثمر درختیست جبلی و در صحرا و بساتین نیز بیند رت میروید و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مایل بتدویر و مغز تازهٔ آن سفید و کهنهٔ آن مایل بزردی
و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل بتیره گی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد بکمال رسیدن شکسته مغز آن
را تناول مینمایند **طبیعت آن** گرم در آخر اول و خشک در اول آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصاً پوست سبز
آن و جفت ما بین مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس **افعال و خواص آن** مبهی و مقوی اعضاء خصوص اعضای صائم و زیاده کنندهٔ جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر
و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفهٔ مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه
و تقویت باه و بوادهٔ آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال کرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب
نافع و ضماد پوست سوختهٔ آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیدهٔ آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان
نافع و گویند که داشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن
اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانیذ و در محرور سکنجبین و حلاوات و مقشر آن
سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم و روغن

بندق هندی

آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت
قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور **بندق هندی** بهندی ریٹهه و بنطی رته و ببربری اطموطو اطماط نامند **ماهیت آن** ثمر درخت
عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مایل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد
کمتر میگردد تا آنکه زایل میشود و در زیر آن نیز پوستی اندک صلبی صلب تر از پوست بالایی آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و هاضمه و عصبات و اعضای مسترخیه و رفع سموم هژده قیراط آن با شراب سکنجبین
رافع قولنج و یکمثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و هیضه نیز تا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه
ولقوه و فالج و صرع و سدد و ریح الحشم که عبارت از بطلان شم است سعوط آن بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت
خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت دفع احولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آنرا بمارگزیده بخورانند
نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارده و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت
آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن نیمدانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند
پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را بقدری بمعمول بیاشامند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه
است

بنج

بنج بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سیکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالوس و ببربری قطلیت و اقیراس نیز و بهندی اجوائن خراسانی
و بلغت دیلمی کبرجاک گویند چه غلاف آن شبیه است بقفیر **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مایل بسیاهی
مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم ریباس(?) و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بران زغبی مانند پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و متراکم در طول شاخهای آن یکی
زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلبه و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاه
و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر هر دو و نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم
که سفید باشد مستعمل است و بسلیت(?) هر دو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و
عند الحاجت بکار میبرند و بعضی کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و **طبیعت** سیاه آن سرد و خشک
در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اول سوم **افعال و خواص آن** تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم
و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان و مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد
عصاره آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن نیز طلا مکرر
عمل و مطبوخ آن با سرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون
برگ و شاخ تازه آنرا در عصاره طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت
هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب و ست(?) و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم
و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت آکله استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم
مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد و با قلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل
و چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنج را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده
پر نمایند درد و وجع آن را تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصاً سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت تخم سفید
آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن شش قیراط و از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن مقوی التائه(?) و تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن

وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصاره برگ و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره تخم تازه آن تنهایی که آنرا کوبیده آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیاف
مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده سائله از آن نافع و چون بزر البنج را گرفته و بشیر مادیان سرشته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او
باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبب آنکه ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه عین و ورم
لسان و سخن ناگفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر و شیره طبیخ
حب الصنوبر و تخم ماهیانا و پوست جوز بوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با نبیذ خمر کهنه و طلا که نوعی از شرابست گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزر البنج سفید
کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب بگذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند دهن بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار
و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است
و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس شربا و سعوطا و تدهینا نافع **بنطافلن** بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فاء و ضم لام
و نون لغت یونانیست بمعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر اثلوا است که بفارسی پنجکشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسه اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذو خمسه اقسام و بعضی
بنطاناطی بمعنی ذو خمسه اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است **ماهیت** آن نباتیست شبیه به پنجکشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری
و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنادر و در بعضی زیاده و دو طرف و برگ آن مشرف مانند اره و گل آن ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلو که گل
آن مایل بسرخی و ازرقی است و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بسباسه و نبات آن قریب بدرخت انار و شاخهای
آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات آن بقدر بلند نگشته و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت هر دو نزدیک
آبها است و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بحدت و حرافت **طبیعت** جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم
گرم دانسته اند و با قوت مجففه **افعال و خواص آن** محلل و تریاق سموم ادویه قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با وزن مالی که شراب معمول از عسل و آب
بارانست یا ماء العسل با هموزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نائبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آنست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای
حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصاره برگ آن
جهت یرقان مجرب و جهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داحس و همچنین ضماد آن بر قبل یا اعانت
جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جدری نافع
بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آنرا بگردانند که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعاء و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال
آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مقصود
و دبیلات و حمره و داحس و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جرب و غرغره به طبیخ بیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان
جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحه امعاء و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار
شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و گویند بنطافلن را بهندی ملهلی نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن سرخ و قسمی گل آن
سفید و این بسیار میباشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و پر شعبه و بر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر شاخی پنج برگ شبیه ببرگ نعناع و بسیار بدبوی و بیخ شاخهای
باریک آن یکدو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک با فتیله بلندی باریک که ثمر آنست بر آمده و جوف آن مملو
از دانهای بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف اهل هند آنرا گرم و تر میدانند و برگ آنرا پخته میخورند و جهت استسقا و قولنج
و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم میرسد پس زائل میگردد و گویند چون یک برگ آن را با یک
برگ جوز ماثل کوبیده حب بندند و به صاحب تب بلغمی بخورانند بیکدفعه زائل گردد و بیخ آنرا چون با برگ تنبول بخورند جهت ساجر که نوعی از حمی بلغمی است در روز اثار ظهور
نوبه آن و همچنین تا سه چهار روز نافع و مجرب است و چون براده حدید منقی را دو روز سحق نموده بمقدار از عصاره آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در

بنطافلن

آفتاب

آفتاب گذارند تا چهل روز بدون آتش منعقد میگردد پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند و با آب برگ تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح
غلیظه و قولنج ریحی نافع و ارتجم آن یکدرهم تا نخود بوزن آن تا آشامیدن جهت استسقا نافع **بنفسج** بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب بنفشه فارسی آن
و بعربی فرفیر و بیونانی ابرونا منند **ماهیت** آن گیاهیست بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که همانها ساقهای برگ آنست و برگ
آن شبیه برگ انار و حنا الا آنکه پایین برگ آن عریضتر و بزرگتر و بهر دو گوشه آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر
شاخی یک گل کوچک خوشبوی بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز میشود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آنست
که کهنه و فاسد نشده باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی تر در اول گرم و تر نیز دانسته اند **افعال و خواص آن** مسهل صفرا برفق خصوص آنچه محتبس
باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام
و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و بواسیر مقعده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده شربا و نطولا و ضمادا و بوئیدن
تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با آب سرد جهت دفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیده آن با شیرخشت
و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بیعدیل است و گویند گل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت
تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سایر اورام
حاره و شقاق و ورم مقعده مفید **المضار** اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن
دانسته اند و مصلح آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن خیری و مرزنجوش بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان و بوزن آن اصل السوس
مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی دوائیکه فعل آن بعصر باشد مانند هلیله ترکیب کنند باید که مراعات
آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آنست و استعمال آن با شکر مقوی فعل آنست در اسهال و با
عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن سکرآور است بر معده و سریع الانحدار تر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیله قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند
بر روی ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیارشنبر مالیده با رصاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برگ تازه آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر
جهت خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه بیعدیل است و آشامیدن شراب
و مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم جهت جرب و جراحات جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن بموی نرم
کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و مؤثر و قطور آن
در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده
بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کرباسی کرده مکرر بالایند و خشک
کنند و گل آنرا تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی
سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از چندی روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین
مربای آن جهت ذات الجنب و ریه و شوصه و وجع گرده و ادرار بول مفید **بنقه** بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده
تر شیرازی میشود گویند قسمی از غار است و لیکن بسفیدی و تندی آن نیست **طبیعت** آن سرد و خشک مائل باعتدال و قابض **افعال و خواص آن** جهت فتق و اسهال
و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در سایر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است **بنک** بفتح با و نون و کاف **ماهیت** آن نطالی گفته
پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبوئی و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن گرههای است که در بیخ آن بهم
میرسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک و قریب بآخر دوم **افعال و خواص آن**
قطع باه است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شربا و ضمادا آن جهت

بن

تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است بن
بضم با موحده و نون مشدده و در اصل اسم خمر غلیظ است بلغت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را
بجای آن می آشامند ماهیت آن ثمر درختیست کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بتاویه و جزیره ایست از جزائر زیر بادات نیز بهم میرسد و تخم آنرا در
آذرمی کارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی اند میرسد و فصلی و غیر فصلی می باشد یعنی هم خودرو و جنگلی صحرائی و هم مزروع بستانی و تربیت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای
باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف ناکاره آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیر آن بجا لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از زمین میشود و آن دانهای
سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بو داده کوبیده آن چرب می باشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن یکساق دارد بسطبری انگشت ابهام و بلندی آن بدو ذرع تا سه ذرع
دست میرسد شبیه بدست بیخ و ورق و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار بزرگی فندقی کوچک و پوست آن نازکتر از پوست آن هر دو و در اندرون
آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه گندم و هسته خرما و لیکن از آن پهن تر و از گندم بزرگتر و از هسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک
پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در ته آب رود و پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر از یمنی و حبشی
و پوست تازه آن با اندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی
رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل مانده میشدند اتفاقا وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل و ماندگی
ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا بیاشامند پس اهل این میوه را در آب جوش داده آب آنرا
می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان می شد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثر میخورند و لیکن اهل هر بلدی و جای بنحو
خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصا تازه آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از
طعام می آشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت میباشد خصوصا تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفا و تکریما
و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که حوری رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحتراق رسد
بعضی نیمکوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات
می آشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شده و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اندکه
سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم و رائحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اندکه سردی آن بسر حد اضرار میرسد
و در تساوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اندکه بتجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه
دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اندکه بعضی از واقفان خواص ادویه بر آن رفته اندکه برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطه آنکه
در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان آنرا و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است چنین نیست
جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آنست و بتجربه رسیده
که جهت تجفیف رطوبات و سرفه بلغمی و نزلات و تفتیح سدها و ادرار بول نافع است و اینها نیز دلیل حرارت و یبوست آنست و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر میگردد
که در گرمی معتدل و خشکی بر آن غالب و قشر آن گرم و خشکتر از آن باشد مولف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوائی
حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین و غیرها از آن صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار
برودت و یبوست از تسکین حرارت و تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو
اول در آن زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه نو
آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برودت و یبوست آن می افزاید
افعال و خواص آن آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سده است بفاد زهر حیثیکه دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان

خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و شرای و موی و یرقان اسود مسدود و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد و انجماد الدم خصوصاً احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و حاد معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و سهال خصوصاً نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن هر دو و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندکی با آنکه موجب ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال ساقط حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح اون گفته **رباعی** راحتیست قهوه روح فزا و کسل گسل ‖ آرام جان و قوت اعضا و قوت دل ‖ تقریب اجتماع جوانان با رسا ‖ تفریح بخش خاطر پیران مضمحل ‖ و دیگری در راگفته ‖ قهوه حمام سفر و رفع خمار تریاک ‖ آمد آنسان که بیاید بتن مرده کولا ‖ از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند **بیت** آن سیه رو که نام او قهوه است ‖ مانع النوم و قاطع الشهوه است ‖ غالب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصاً قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع این با آشامیدن آن با لاامتلای طعام دو وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه ها گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت قوت و حرارت و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگردد و هیچیک کلی نیستند و بیان وجوه هریک از منافع و مضار آن طول دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو سبب آنکه حرارت را کم میگرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشان را خواب می آورد و از آن جمله شخصی را دیدم که مزاج او بکمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود او را خواب آمده و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصاً در حصبه و جدری و بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است و آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا اگر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القعد است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار بآن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است و خوف حدوث برص است و محرر میگوید که بهترین مصلحات که طعم و رائحه آن را اطیب و لذیذ میگرداند گریه و بد ذائقه بسیار از عنبر اشهب است پس زعفران

پنستکی بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یا و بن جهتکی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که بن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگلی و جهتک بمعنی پاشان است **ماهیت** آن نباتیست هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک سطبری انگشتی و انبوه بر شاخچه مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و بر آنها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ تر و عریض تر و کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب و اندک از آن پهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و لی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ میبنت آن کنار آبها **طبیعت** آن ظاهرا گرم و خشک باشد **افعال و خواص آن** چون برگ و ثمر آن را نرم بسایند و بر شکم مستسقی یا هرجا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه به بندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب او را قوی آورد و آشامیدن برگ و ثمر شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید

پنیاله بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و لام و ها **ماهیت** آن ثمریست هندی بقدر آلوی و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی

مایل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بیخار نیز شبیه بدرخت آلو و برگ آن شاخ
و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین شده باشد و چون ثمر نخته آنرا خواهند تناول نمایند باید که آنرا خوب بمالند تا نرم شود و تخم آن از لحم آن جدا
گردد و پس بمکند آنرا و الا ترش و عفص میباشد **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی مخصوص الجنیه
و در آخر موسم در سنبله و حوالی میزان میرسد و جنگلی آن از ثمر کوچک‌تر و شیرین‌تر است **فصل الباء الموحدة مع الواو** **بورق** بضم با و سکون واو و فتح را مهمله و سکون
قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی پاپری لون نامند **ماهیت آن** نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد و از آب نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین
آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پرسوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمینیه آورند
و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این بصری سرخ و نرم و با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی غیر صفایحی و این معروف به بورق
الخبازین است جهت آنکه خباز آن در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنوری میچسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند
و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آنرا بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا
بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می‌آورند و این جاد ترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفایحی رقیق
سریع التفتیت منقش رنگ لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه
زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه بآرد گندم خالص و بوره زبدی منجمد با ترابیت و حمرت است فرق میان زهره اسیوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و
سنگین‌تر و با اندک زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تنقیه با آب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی بسیار بریان
ریخته با آتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و بار زانت می‌باشد و تنکار از این قسم بعمل می‌آید و آنچه از درخت غرب بعمل می‌آورند که آب برگ آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد و قرصها سازند
و این بسیار سبک و سفید مایل بسیاهی و ملوحت می‌باشد و این بسیار کم‌یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی با وصاف مذکوره است و تندترین همه
زبدی است **طبیعت آن** گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم **افعال و خواص آن** محلل و جالی و جاذب
خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن
آن زیره کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با نبیخ الخدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو
و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنج درهم آنرا در نیم رطل آب بیندازند و بر آتش
ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و ربع رطل زیت عذب در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد کذا از ندگان نقره و سرب دار و با بنفشه و صمغ
عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و میبختج جهت رفع خناق عارض از شرب فطر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفا در گوش جهت رفع اوجاع
و تفتیح سده دودی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر
و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و با پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزنده سگ دیوانه و با صمغ البطم بر دمامیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیروطیات
جهت رفع هزال و خراز و حکه و جرب فالجی که دوران کردن میل بسوی خلف نموده باشد نیز و الخطاط علت و التوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق
و بتنهائی جهت رفع عرق نیز و به تنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار و ستردن موی از هر عضو که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم
روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهییج انعاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم
باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان سخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد و قشعریره و نشستن نزدیک آتش بین النفع و با مراهم جهت جرب و حکه
برص و نشستن در آب محلول آن جهت خراز و فرزجه آن جهت دفع رطوبت رحم و احتباس حیض مفید معده و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت
آن از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ملح اندرانی
گفته اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند آنرا بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آنرا محکم بسته

برافگر گذارند تا سرخ گردد و پس از آتش بر داشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر و حدت آن زیاده و قریب بقوت لعبة بربری است
بوزیدان بضم باء و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعجله نامند **ماهیت آن** بیخی است سفید بحجم و طول انگشتی و زیاده بر آن و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت بعضی گفته اند که نوعی از مستعجله است بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبة بربریه دانسته اند و بعضی غش میکنند آن را بهمن و یعنی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبة بربریه را میفروشند و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است و صلابت بوزیدان بخلاف لعبة بربری که بحلاوت است و آنکه لعبة بربری گره دار است بخلاف بوزیدان و گویند از هندی می آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر با وصاف مذکوره است و بخلاف آن نهایت و بسیار ضعیف **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیه و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده باذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسمن و در بدن و باه و ماناجهت بواسیر نافع مضر بانثیان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن وج و در تریاقیت نیم وزن آن زرنباد و دو وزن آن طلب

بوش و بهندی بضم باء و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون یاء مهملتین و فتح باء موحده و سکون و کسر دال مهمله و یاء **ماهیت آن** قرصی است از برگ و گیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه ببرگ حنا و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی سنبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهرزور و ارسنیه اصل آن بلد برگ و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده با طراف میبرند **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** رادع و ضماد و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حضض است

بول بفتح باء و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت و مشهور به پیشاب است **ماهیت آن** معلوم است و آن مائیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه و احلیل و ما قبل دفع میکند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب امزجه آنها مختلف می باشد و بول انسان جهت قروح عفنیه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خراز و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور تر آب که در سر هم میرسد و بابوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ و ابدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش غسلا و طلاء و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مار گزیده و سائر هوام و مداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بی عدیل و بدستور با نیم وزن آن آب برگ حنا یا درنگ بشرط آنکه اگر توانند قبل از آن بمقدار راه روند که خسته گردند پس بنوشند و نشستن مقعده به بول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک نشستن موی با آن مانع ریختن آن و حقنه با آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند و ثقل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم و با روغنهای گرم چکانیدن در آن و اکتحال آن جهت غرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر زرگه با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر النفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت ثآلیل موثره و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و ار گاو نر جهت درد معده بارده و بواسیر و با مر صاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با آن با خردل جهت عذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بی عدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با یکمثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور آن جهت جراحت گوش نافع و بول گاومیش با وصاف جهت درد گوش بار مجرب و بول سگ جهت ثآلیل مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد

بول الابل قرصی است که از یمن می آورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میفروشند **ماهیت آن** زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شتر های خود را در فصلی از سال بچرای گیاهی که در آنجا میشود و مخصوص بدانجا است میبرند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و مالیقی گفته که چنین است که حکایت کرده بلکه چنین نیست که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بطین الوبر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود و در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجازی که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقریح آن است و مصلح آن روغن گل **بولاموسیون** بضم

بوزیدان

بوش

بول

و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بی عدیل است ۱۲ منه

بول الابل

بولاموسیون

موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن قسمی از مخلصه است گیاه آن مانند
شجر و حشیش و شاخ آن باریک و پر شعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی هست شبیه بسیر و کوچک می‌باشد و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن
شبیه به بیخ سفید و دراز و با صلابت منبت آن جبال و زمینهای صلب خشن سنگلاخها و مستعمل برگ و بیخ آنست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
ملطف مجفف و جالی مفتح و آشامیدن بیخ و یا برگ آن مقدار یکدرهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و در دورک و قرحه امعاء و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت
گزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و عرق النساء و با شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاة نافع و گویند هر که سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را
بکشد و چون چنین کند باید که ثانیا آنرا تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح و مقدار شربت
آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است **بولسری** بضم باء موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و سکون یاء و بهولسری
بحذف یاء نیز آمده و در بنگاله بول مول سری بسیم نیز نامند **ماهیت** آن درختیست هندی عظیم و موزون گل آن کوچک مدور و مشرف و خوشبو و بعد از خشک شدن
خوشبوتر میگردد و خشک آنرا بعض در بالش و تکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزار پا در آنجا پیدا نشود و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب و کنار
متوسطی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی میگردد و لحمیت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال مردم آنرا میخورند و تخم آن در غلافی شبیه
بفندق و از آن ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک عفوصت **و طبیعت** گل آن سرد و خشک و ثمر از آن زیاده و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل
و جهت تسکین درد دندان و دفع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص نارس و با نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قاطع
شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس آن زیاده مسکه منی است و عصاره تازه آن عطوسا و قطورا در بینی برای بهوه و امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ بر می‌آورد
و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح جهت امراض مذکوره و بارده نافع و عطر آن که با برادهٔ صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت
آن جهت تسکین وجع اعضاء و مرضی که در بنگاله میشود و بهندی اهوه مینامند و میگویند که در بینی میشود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه
و عصاره پوست درخت و ثمر نیم رس آنرا ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن می‌مالند و رنگ آن سیاه می‌باشد و با ثبات و پوست درخت
و ثمر خام آنرا نیز کوفته و در آب خیسانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم **بونیون** بضم باء و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون
لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و لطیفتر از آن و گل آن شبیه بگل شبت و تخم آن ریزه و خوشبو و مستعمل برگ
و تخم و عصاره آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و منفخ و یکدرم برگ آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم
و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول منفعت و نیم درهم از تخم آن بدستور و ضماد آن با شراب و نمک یکدرم جهت تحلیل خنازیر و حمول
آن جهت اخراج کرم امعاء سفید و عصاره آنرا از شاخهای و برگ آن اخذ مینمایند مصدع و مغثی مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یکمثقال و از
تخم آن نیم مثقال بدل آن کندر است **پوئی** بضم باء فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یاء **ماهیت** آن گیاهی است هندی از قبیل نجم و در بنگاله کثیر الوجود
و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا میرود و ساق آن بسطبری انگشتی و برگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول سبز و از آن ضخیم تر و نازک و با رطوبت
و لزوجت بسیار و بی زغب و دو قسم می‌باشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ و برگ آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ
و این کمیاب تر از آنست و اهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر و با لزوجت بسیار است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن منوم و مبهی و جهت [illegible]
منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو با آتش سوخته نافع و چون مکرر و پی هم بمالند در هنگام
سوختن و بسیار قریب بدان **فصل الباء مع الهاء** **بهمن** بفتح باء موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخی است فارسی فی الجمله
شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی با خشونت قلیلی و ناهمواری و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ
برگ جاورس منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر ساق آن برگی چند بسر آنها با هم پیچیده و بی گل و در تموز میرسد و دو قسم می‌باشد سرخ و سفید سرخ آن بالیده تر و بلندتر از
پوست آن زیاده و ظاهر آن سرختر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی و قبضی

باشد و همچنین سفید آن و از نواح ارمینه و خراسان آورند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم و قوی‌تر از سفید و هر دو با رطوبت فضلیه و قوت قبضی و سرخ
هر دو اکرم و تر دانسته **افعال و خواص آن** بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کننده ماده منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق سرد و دین و جهت
خفقان و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باه و انعاظ قوی‌تر و چون در آب طبخ نمایند تا قوام آید و آب آنرا با شکر نباتی
و بهی علیم آورد خصوصا با بادام و نخود و ضماد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار و شستن سر بدان جهت کشتن شپش و خوشبوئی موی و فرزجه سفید آن
با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبوئی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کتیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه
هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید و سیاه و اسکند ناکوری و بدل سرخ آن درونج و بدل سفید آن زرنباد است
بهمن بفتح با و سکون ها و کسر میم **ماهیت آن** نباتیست شبیه بکیاه جو و از آن کوتاه‌تر و باریکتر و خوشه آن شبیه بشلیم و منبت آن موضع سایه دار **ماهیت آن** سرد و خشک
در دوم و بسیار قابض **افعال و خواص آن** مداومت شراب آن حابس اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع البرء باشد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از
خاصیت آنست که چون در ابریشم ملون برنگ ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضوی که خون از آن نزف کند ببیاویزند و یا به بندند قطع آن مجرب دانسته اند بهکر مول بضم
فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و لام **ماهیت آن** بهیست هندی با ریشهای بسیار تلخ و تیز و سیاه رنگ **طبیعت آن** گرم
و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مشهی و مبهی و جهت امراض باحی و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو شربا و ضمادا نافع **بهنگره** بفتح با و ها و
با سکون نون و کاف فارسی و فتح را مهمله و ها **ماهیت آن** کیاهیست هندی نبات آن تا بمقدار ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن عریضتر و برگ ساق آن شاداب
و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع میباشد سفید و زرد و سیاه گل سفید آن سفید و سبزی برگ ساق آن کمتر و گل سیاه آن سیاه و برگ شاخ آن سبز تیره مایل بسیاهی و گل زرد آن
زرد و برگ ساق آن سبز مایل بزردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند و **طبیعت آن** هر سه در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ
و ساقه کیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن هر دو و بلاغم و ورم و صلابت طحال و جرام مضمضه آن جهت امراض بان و درد دندان
و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و برداء الثعلب و بهق و برص و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه تنهائی بشرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه یا
با ادویه مناسبه دیگر مانند انکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و برای جذام و بهق و برص با خربق ابیض و برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین و با لجمله
مصلح بدن و امراض جلدیه است و گفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصا نوع سیاه آن و گویند که چون کیاه آنرا با نمک بالسویه از هر یک سه درهم بیاشامند
وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد و اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنگره خشک و گل تسو و تخم بنوار که سنگ سلویه است و هلیله و بلیله و آمله بالسویه کوفته و بیخته
با هموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع کرده مجرب و چون یک توله برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ باهم مضغ نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه
یکساله باشد زایل کرداند و گویند اگر تخم آنرا در نیم من عصاره بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب بلادر بآن دهند تا سبز کردد و یک بیرمرغ سفید و ریا بی کیاه
آن فرو برند هر گاه آن سیاه کردد آن کیاه را از ریشه برآورده و در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیره بهنگره تازه تنقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست
هر روز تا یک هفته بخورند جذام و برص را زائل کرداند و اگر تخم آنرا با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سائر قوای بدنیه را قوی کرداند و اگر با هلیله و بلیله و آمله
هر چهار مساوی و ربع وزن یکی دار فلفل بخورند قولنج را زائل کرداند **بهوئی آنوله** بضم با و خفاء ها و سکون واو و کسر همزه و یا لغت هندیست یعنی کیاه آمله زمینی
بجهت آنکه کیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع و برکهای آن ریزه شبیه ببرگ آمله میباشد و در زیر برگ آن دانهای کوچک و شاخه آن باریک **طبیعت آن** سرد و طعم
آن تلخ و زمخت **افعال و خواص آن** قطور آب نبات تازه آن بتمامه که مطلقا آب از خارج داخل نمایند در ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر
و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب سفید و تنهائی جهت ضربه و سقطه نافع **فصل الباء مع الباء المثناة التحتانیه** **بیارانکا** بفتح با عجمی و یا مثناة
تحتانیه و الف و فتح را مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی و الف **ماهیت آن** بهیست طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بر آن و طول آن تا بدو شبر و زیاده نیز و بعضی
گره دار و رنگ پوست آن زرد مایل بسرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه کردد مایل بسیاهی بشود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و صلبت از ملک خام
که رخنک نیز نامند می آورند بسلطنت اسلام آباد و از انجا باطراف میبرند و بسیار و فور ندارد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است

افعال و خواص آن اہل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل می‌نمایند و در ہر مرضی با دوای خاص مستعمل دارند **امراض اعضاء الراس** جہت درد سر قدری از آنرا با گلاب سائیده بر پیشانی طلا می‌نمایند و میگویند که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیپل انگا با یکدانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده میخورانند و برای شبکوری پیپل انگا و زردچوبه از ہر یک یک ماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته و دوده آنرا گرفته در چشم میکشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای بیاض پیپل انگا چہار رتی زردچوبه کره واجہفل ہندی افیون از ہر یک یک ماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده سر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا می‌نمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم میکشند و ایضاً برای درد چشم قدری از آن را با قدری زردچوبه و قلیلی افیون و یا ہر سه مساوی سائیده بر دور چشم طلا می‌نمایند درد و سرخی چشم را زائل می‌نماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد ده عدد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند و میفشارند و آب آنرا گرفته قدری پیپل انگا در آن میسایند و صاف کرده شیرگرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند و میگویند درد را ساکن میگرداند و ریم را زائل میکند و برای درد دندان پیپل انگا نمک سندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بہندی بہتکٹیه گویند از ہر قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان میمالند و دہن باز کرده سر را بزیر میدارند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای پینس که مرضی است که در ملک ہند در بینی ہم میرسد میگیرند پیپل انگا و توتیای ہندی از ہر یک یکماشه و در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط می‌نمایند **اعضاء الصدر** برای زیادتی شیر زنان پیپل انگا یکماشه سیاه دانه زیره سفید شقاقل با آب گرم سوده صاف نموده می‌آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفه کہنه یک ماشه پیپل انگا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کہنگیه از ہر یک یکماشه در ہم نموده در سر قلیان مانند تنباکو می‌کشند ایضاً برای ضیق النفس و سرفه کہنه با آب مطبوخ پوست بیخ کسیرا که آنرا بہندی بہتکٹیه نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا در نیم اثار آب خالص جوش میدہند تا آنکه نیم و آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می‌آورند و صاف نموده یکماشه پیپل انگا در ہمان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چہار گہری که تخمیناً یک و نیم ساعت نجومی شود مقدار یک توله از آن آب نیم گرم نموده میدہند و ہمچنین تا آنکه آب تمام صرف شود و اگر مرض کہنه باشد و از این مقدار آب زائل نگردد دو مرتبه دیگر ترتیب داده می‌آشامند و از برای ذبحه اطفال که آنرا بہندی آزار پسلی و پکہی نیز مینامند که در پہلوی چپ اطفال صغیر تا دو و نیم ساله و تا سه ساله دفعةً بہم میرسد و علامت آن تپ جستن پہلو و گود افتادن خصوص پہلوی چپ نفس بالا کشیدن و تواتر نفس و نگرفتن پستان و گریه بسیار و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملاً ذکر یافت مقدار یک رتی پیپل انگا با یکدانه قرنفل یا فلفل سیاه ہر کدام که باشد و آنرا در زہره خوک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات ہند چون آنرا استعمال ارزانی دارند و نشان میباشد با شیر دایه آن سائیده بخورانند و میگویند که فی الفور آرام می یابد **اعضاء الغذاء** برای تقویت معده و زیادتی اشتہا پیپل انگا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ سیطرج ہندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه با نمکا از ہر یک یکتوله کہمبه سفید وج ترکی زاج بریان از ہر یک یکماشه کوفته بیخته با آب لیمو تا نه ساعت کامل سحق می‌نمایند و حبوب می‌بندند و ہر حبی بقدر نخودی و با قلای یک حب شام با آب نیم گرم فرو میبرند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتہا و سرعت ہضم یکماشه آنرا با نانخواه و رازیانه و با برنگ و نمک سیاه از ہر یک یک توله با آب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب بمقدار ده دوازده عدد سحق بلیغ می‌نمایند آنمقدار که آب تنہا تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب میخورند تا یکہفته و از برای تقویت معده و رفع انواع اسہالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارده و ریاح و قراقر شکم و فی الجمله اکثر امراض بارده رطبه یکوزن آنرا با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح و یکحب شام میدہند و این بتجربه رسیده و از برای دفع انواع ہیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان آن فی میاه ہال و یا ہر دو مقدار نیم ماشه آنرا با گلاب و یا با آب سائیده میخورند و از برای ہیضه رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی پیپل انگا و دو سه دانه قرنفل و بیست و یکدانه فلفل سیاه نرم سوده میخورند و اگر قدری چلبل پیپتیا نیز داخل نمایند بہتر است و از برای تخمه و سوء الہضم یکتوله رازیانه را جوکوب نموده در آب جوش میدہند و صاف نموده مقدار دو رتی پیپل انگا در دہن انداخته می‌خایند و بالای آن آنرا می‌آشامند و برای بواسیر و رفع اسہال رطوبی یکوزن آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب کنکہیه سرشته حبوب سازند ہر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسہال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است **اعضاء النفس** از برای استسقا پیپل انگا نانخواه تخم حلبه زیره سفید فلفل سیاه و پوست بیخ کنار جنگلی از ہر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته ہفت حصه نموده ہر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام با عرق بادیان می‌نوشند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ پلپله و پوست بیخ اغار از ہر یک چہار توله در آب میجوشانند و صاف نموده بجای آب میخورانند ایضاً از برای

استسقا هفت روز ناشتا بادویه که ذکر می یابد سفوف ساخته با آب سرد میخورند دویه اینست بیارانکا چهار رتی کلبا سفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه
نرم سوده سفوف میسازند و هفت حصه نموده هفت حصه آنرا هفت روز ناشتا می آشامند و میگویند باید که بزودی بالای آن دال ماش خشکه بخورند انشاء الله تعالی در این
مدت زایل میگردد و از برای طحال بیارانکا زهرهٔ خرگوش زهرهٔ زاغ سیاه زهرهٔ ماهی زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یک ماشه
با آب برگ صبر که بهندی کهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانهٔ ماش و خردل حب میبندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر
خردل میدهند و از ترشی و بادی پرهیز میفرمایند و قلیلی روغن در طعام آن داخل مینمایند و قدری بیارانکا را با سرکه سائیده بر ورم طحال می نمایند و از برای دفع مرض
که ازاریست که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض میگردد و آن زن روز بروز زرد و ضعیف لاغر میگردد و اگر طبیعت او ملین میباشد دو رتی بیارانکا را با بیست
و یکدانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت دهیلس که خانوریست هندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده باشند
نرم سوده حبها میسازند و تا هفت روز ناشتا میخورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز مینمایند ایضاً برای پرسوت یک سرخ بیارانکا را با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران
از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یکدانه گوشت دهیلس گوشت بچه آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی بقدر نخود
هر روز حب آنرا میخورانند و از ترشی و بادی و از اغذیه های بارده پرهیز می نمایند و برای دفع سلسل البول بیارانکا دو رتی نانخواه یکماشه پوست بیخ برباره پوست بیخ کنار
کنکهی از هر یک یک ماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب بیارانکا را با ناریل سفید سائیده بر موضع ورم طلا نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای
نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تا توله و پوست بیخ برباره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصارهٔ پوست درخت بکاین خوب
حل کرده گرم نموده ضماد مینمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زائل میگردد و السموم برای مار گزیده فی الفور قدری بیارانکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند
و شیر درخت زقوم که بهندی تهورسیج نامند نرم سوده بران موضع طلا مینمایند و قدری بیارانکا را با جدوار مجرب سائیده میخورانند و با فلفل نیز الاوجاع سه ماشه بیار
انکا را در چهار تا روغن سرشف با گنجد خوب می سوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع
یک توله بیارانکا را با کل و بابونه و هلیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک تا روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند و گاه گاه بر هم
میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع میمالند برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع با دو وزن آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند
حب بیارانکا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن بیارانکا چهار
رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص و مومیائی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب میسازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند و غذا
وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سفری میخورند و از حموضات و لبنیات پرهیز مینمایند پیپل بکسر باء عجمیه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء عجمیه و لام لغت هندیست ماهیت آن درخت هندیست در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتردار میباشد
و هنود آنرا تعظیم مینمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند و نیز طبیعت برگ پوست و درخت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد
پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا که بر دمل گرم کرده بندند تحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرد
گرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیپل هندی دار فلفل را نامند پنج زرین کیاه بکسر با و سکون یا و خاء معجمه و فتح زاء
معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها بفرنگی جینسو نامند ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ
سفید و اران طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مایل بزردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آنست و از چین
و زیرباد می آورند و گران بها است خصوصاً نوع سنگین مایل بزردی آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون بمقدار قلیلی از آن
را با کلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند بمقدار شربت آن یکدانگ تا نیم درهم بیم بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر سین
مهمله و سکون میم ماهیت آن ثمریست شبیه به به کوچکی و صلبی با زعف بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب و امرود و یا با نهال بلوط و یا بیده با شطل
که شاه بلوط است مینمایند و اکثر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اوسط زمستان

پیپل
پنج زرین کیاه
بیم

سماق طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن نافع زهر
سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و الصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن
مولد سدد و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم **بیش** بکسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه **ماهیت**
آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد و هیچیک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست و لیکن همه مخدر اند فی الفور
مفض ارواح و اخلاط بر اثبت خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سبب و بعضی گفته اند بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آنرا سینگهیا نامند بجهت مشابهت آن
بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگ شاخ را گویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار خبیث را نامند و این اکثر در کوه
دابریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدار که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ و رنگپور و رانگامائی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین
و قوی ترین آن آنست که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه
و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد برهمنی نامند هر یک را اثب گفته اند قوت سمیت آن بمرتبه ایست که چون
کسی آنرا بدست و پا و بدن عرق آلوده یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سائیده بر شاخ
گاو میش شیردار میمالند اگر خون از پستان برآمده و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شود مرد و بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون
دانه درست آنرا بر شاخ گاو تعلق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیه سینگهیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاومیش یا گاو سوار
شود و در دو نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه و کفش براکب پوشنده آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خردله ازان
کشنده است فی الفور و در اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند اینچنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزاین در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دویم بچهناک
است و این بیخیست که در هیات ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ میشبت این منابت سینگهیا و سمیت این ازان ضعیف تر و قابل تدبیر
و اصلاح است بخلاف آن و لهذا اطبای هند بعد تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تلیای آن را که برنگ روغن چراغ زرد و تیره مایل بسیاهی میباشد و سطبر و سیم
آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست و لیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند رو و منتا
و باچلنک و کمهای و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از هر دو دانگ تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون
آن مایل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی نیرگ نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامعتقدان در شیر جوش داده سمیت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای
جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این اقرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهراه صورات گویند و این سفید مایل بزردی
غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ لی کره و از و بقدر انگشتی میباشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر این از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده نیز
نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی نمی باشد بلکه اینک این کشنده است بکیفیت غالبه خود و بسوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها
و قسمی دیگر اهلدیه نامند یعنی شبیه بزردچوبه جهت آنکه بندرت در میان زردچوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا می شناسند اولا از میان زردچوبه جدا نموده بعد ازان آنرا جوش داده
خشک نموده حمل و نقل ببلدان مینمایند و رنگ این سبز و اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی میباشد و این را کالاکوت نیز مینامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آن
آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک می باشد و قسمی را ستوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این
در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقت این چهار پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که مجازا بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی
گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم ازان جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تلیا است چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل
ذکر ننموده و گیاه آن بقدر شبری و با یک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی آنست که کسانیکه
میشناسند و عادت باستعمال سمیت کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده اند بیخها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد و قدری
خاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با احتیاط بر می آورند و در سایه خشک مینمایند و گویند در زمینی که اقسام بیخ اعلای

بیش

آن میزه یدمانند سنگهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ گیاه و دیگر نمیرویدمگر جدوار و آن نیز بچند ذراع و در نزد بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بو حا بضم با و حده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مایل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا جرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد هلاک میگرداند الاحیوانی که آنرا موش بیشا مینامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از ان بیشها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد **طبیعت** آن بدانکه حکمای هند و یونان را در ان اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افساد آنرا تابع خواص جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن **افعال و خواص آن** اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداوی و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شرباً و طلاءً نافع و بدستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند تریاب لنک و جنوب بیشی و معجون بیشی و روشن و مفرح و لکشای بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر یافت بدانکه از جمله احوالی که طاری میگردد شخصی را که بیش خورده باشد خدارت و بحمی اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که از ان اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر نگردد علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و مثرودیطوس و دواءالمسک خصوصاً صمام آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برگ بید انجیر مکرر و قی فرمودن بطبیخ بزرشلجم و روغن کهنه پس آشامیدن جبار او قیه طبیخ جفت بلوط با دواءالمسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و گویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیری نیست مگر جدوار فایق را و نیز خورانیدن مشک و فلفل و بادزهر معدنی و شیر و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سیر و حلتیت و زراوند و قرنفل و هربی و گوشت تور و شتی قدید کرده و موش بیش تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین جدید **موش بیشا ماهیت** آن گویند حیوانیست شبیه بموش مکان آن موضعیست که منبت بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گفته اند که آن نباتی است در حوالی بیش میروید و فادزهر اوست و آنرا بوحا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یافت **بیض** بفتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که بفارسی تخم و خایه ماکیان و بهندی مرغیکا انداگویند **ماهیت** آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز از مرغ که تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد آنست و حفظ آن از فساد مواد در نمک نگاهداشتن است **طبیعت** زرده آن مرکب القوی مایل بگرمی تا آخر درجه اول و سفیدی آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول و دوم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آن که عرقی نامند سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** زرده نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذاء قلیل الفضول مقوی دل و دماغ و بدن و باه و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و مقوی شخصی که خون زیاده از و دفع شده و یا ضعفی از فصد بهم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آنرا در ظرف چینی یا غیر آن برهم زنند و با اندک فلفل یا مری در ظرفی مس و غیر آن که در آن آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین برهم میزده باشند و این بهترین انواع طبیخ آنست و سریع الهضم جید الغذا است و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت و حرقت مثانه مفید و مضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نائب مناب شیر و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصاً در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آنکه با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن سعدی و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سیح و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک جهت عقور و فشارة قضیب گاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلاء پخته آن با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده آنرا القدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده و با زیره کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده و بهم سرشته بر پارچه کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند درد وجع آنرا تسکین دهد و تقویت بخشد و بتنهائی چون پارچه کرباسی را مدور چسپیده و سط آنرا سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دل یا ورمیکه خواهند

بیض

منجمد کرده گرم نموده بچسپانند در کبد و روز منفجر مسیارد خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زرده آن جهت برآمدن موی ریش و غیر آن و برای تقویت
باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مغری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیرهضم و با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت
و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت دفع آثار حرارت آفتاب و آتش با ادویه قابضه بی لذع جهت
قطع خون رعاف که از پرده های دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج
جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل
جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور مکلس آن یعنی سوخته تا
آنکه سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن بقدریکه سیاه شود و خاکستر نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحوق
غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده لاصق
پوست آن یعنی غرقی با خون بچه کبوتر حمولا مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حدی بجهت نیم پخته نمودن آن
قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا سیصد عدد که شمار نمایند نیم پخته میشود و مقدار شربت آن از پنج عدد
تا پانزده عدد و تخم سایر طیور در اماکن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی و بالجمله بیض سلحفاة بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تذرو و تخم تیهوج
و دراج و کبک شبیه اند بتخم مرغ خانگی و طریق تکلیس قشر آن و حلوای زرده آن و رشته و ششترنجه که بفارسی شش رنگ و نیمرو و عجه با اقسام و کوکو و نیمرو و نیمبرشت در قرابادین
ذکر یافت **بیل** بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام لغت هندی است **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی بقدر انار بزرگی و بهی متوسط پوست آن در خامی
آن سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کم رنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته میگردد و برسیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندک
شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخمها یعنی در جوف غلاف
آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده
و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای
مذکوره کوچک و از هم دور و بسهولت و بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجه آن بمغز آن سرایت نماید و بدطعم گرداند جدا گردد و ریشهای آن نیز کم باشد که باسانی توان از آن
جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذارند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و در ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر
باشد بقدر قلیلی شیرین کرده و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد ردی است و درخت آن بزرگتر تا بقدر درخت گردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگ
تر از برگ سیب می شود و فی الجمله شبیه با آن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه **طبیعت** پخته رسیده شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن
سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و با قوت قابضه حابسه **افعال و خواص آن** مقوی روح و دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس بطن
اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آنرا بی شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی و بی شیرینی بی گلاب و یا با گلاب بنوشند
المضار اکثار تناول آن مولد بواسیر و سدد خصوصاً نیم رس آن و مصلح آن شکر نیموزن آن تا بوزن آن و نیم رس آنرا چون بگل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و
مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب
دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند که بتجربه مقرون آید از عجایبات تواند بود و طریق اخذ آن آنست
که بگیرند تخم آنرا و بطریق تیل حاصل کردن روغن آنرا بگیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یک درم آنرا با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله
آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجایبات و منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند
و یک تا یک از این روغن با آن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است

فصل التاء مع الالف **تانبول** بفتح تا و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول و پان نیز نامند **ماهیت** آن

بیل

آن شکر یا نبات و یا نیموزن صح

برگ نبات تجمي است یعني نباتیست بیاره دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و برای آن نیز داربست میکنند و برگ آن شبیه بهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز
و پایین آن عریض املس بی تشریف و زغب و ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد یک نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و منبت آن مگه که دیهی
است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آنرا مگهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است **طبیعت** آن معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کپور
که در شاهجهان آباد و اکبرآباد و نواح آن و دکهن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن نوع و دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز
و بسیار لطیف و نازک و در سنار کانون که قریه ایست از قرای مضافات جهانگیر نگر از بنگاله میشود و کافوری نامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد
طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع دیگر که برگهای آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و بتعجیل سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سانچی
مینامند و این نیز لطیف و خوشبو است و لیکن بلطافت رائحه آن سه نوع نیست **طبیعت** این حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سبز
و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است **طبیعت** این حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن و هر یک از سانچی و بنگله اصناف
میباشد در هر بلدی و جائی بقسمی و بعضی جاها ورقهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملکپوری
مینامند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشدآباد که در آنجا هم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله آنرا انواع و اصناف بسیار میباشد در هر بلدی
و جائی بنوعی خاص و بنامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بتعجیل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار از آن را در زنبیلی
یا سبدی و یا کیڑه که بهندی توکری مینامند کرده سر آنرا به پوشال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گودال آتش
می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گود برآورده زنبیل تانبول را گشاده روز در میان آن میگذارند و بر بالای آن تختی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برگهای نرم
شده بر هم بچسپند میگذارند پس در تابستان شبها بشبنم و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان
است که بهندی کلیجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه آن است و برگ خام نورس و سبز تازه
اخذ نموده و یا بسیار کهنه بر درخت مانده و رطوبات آن تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این بدمزه و با عفوصت میباشد **افعال و خواص آن**
مطلق مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و منعظ و مدر فضلات و مضغ آن بجهت دفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان
و لثه و خوشبوئی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفه بارد رطوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل و دانه هیل نافع و قاطع
نزف الدم لثات و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه و بستن برگ پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی ته بته بسیار مفید
و ابتدا دو روز و سه روز تحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند دو برگ بالای هم و یا یک برگ ببندند و یا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان
تا تحلیل رود و چون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل و رق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند قاطبتا با نهما میخورند بخایند و آب آنرا
بر زخم تازه عموما و بر زخم کلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بر آن بچکانند و یا بپاشند خون آنرا بند میکند و موجب خشکی و سرعت
اندمال میگردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند و ثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و گاهی برای
لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا کبابه و دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج
را و در بعضی امزجه ناشتا استعمال می آورد خصوص بنگاله آن و چون با مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برگ آنرا یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید
و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند هرگاه تانبول گویند مراد ایشان مرکب سکری است که از برگ تانبول و جوز بوا و شربت نبات و غیرها ترتیب میدهند و در قرابادین
نسخه آن ذکر یافت و عرق آن نیز **تار** بفتح تا و الف و راء مهمله **ماهیت آن** اسم درخت هندی تنه آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برگها و هر یک باساقی بلند
و چهردار و هر یک مشتمل بر برگهای بسیار سهم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارجیل و از چهره آن اهل هند بادزن میسازند و از برگهای آن بوریا
میبافند و نویسندگان اهل کلنگ که اڈیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بر آن می نویسند و مدتها می ماند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه بر می آورد
و ثمر نمی بندد مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در آن دانهای اندک پهن و بعضی ثمرها

چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یکدانه میباشد و آنرا بهندی تارکل مینامند و در خامی شکافته برمی آورند و میخورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین
مانند فالوده منجمد و مغز نارجیل تازه بسته میباشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند مغز نارجیل دریائی بسیار صلب میشود و در این هنگام در میان ریشهای بالائی آن
که مانند انبه ریشه دار است رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی و بدبوی سرخ رنگ بهم میرسد و بعضی مردم آنرا قدری رسیده گندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن گاو
بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد و اهل هند سرخوشه ثمر آنرا خواه نر خواه ماده بیشتر در بدو ظهور و خامی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند و آنچه آب در آن جمع گردد
بر میدارند و می آشامند و آنرا تاری مینامند و طعم آن اندک بشیرینی مایل فی الجمله کریه الرائحه و در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است
و چون بجوش آمد مسکر میگردد و باندک گرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاڑی قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد و لهذا شب
ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند و خواهش بخوردن آن و ولوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته بمجرد فرود آوردن آن
میخورند و هر مرتبه ظرف را تجدید مینمایند و آنچه روز بسته اند بفاصله سه چهار ساعت فرود می آورند و باز این بسبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد و از آن سرکه نیز میسازند و آن
سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد **طبیعت** دانه ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب القوی با حرارت ضعیفه و رطوبت بسیاری و دانه ثمر پخته آن سرد و خشک سرکه آن سرد
و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** دانه ثمر خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاڑی آن
نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص مسکر آن

تالمکهانا بفتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندیست و عوام تال کهانا به نون و بزبان بنگاله کلیا کهارا نامند **ماهیت**
آن گیاهیست سبز اندک طولانی ریزه اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی خشن و زغب دار و گل آن
سفید و ریزه تر از گل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار مغیلان میباشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها
و زمینهای نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و چون
نرم کوبیده مقدار یکدرهم تا سه چهار درهم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میکند و امساک منی می آورد و سرعت انزال
منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا با شربت پاشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز مینمایند و بسبب صلابت ریز کوبیده میکنند و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن
و سلاقه آن جهت استسقا بسبب قوت مدرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن تمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها مجرب
آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحده

تبن بکسر تاء و سکون باء و نون بفارسی کاه نامند
و اسم جنس آنست **ماهیت** مطلق آن معروفست و هیأت کاه هر گیاهی بنوعی علیحده است **طبیعت** اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی از حبوب آن غیر مختلف
افعال و خواص آن جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین
جهت تنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدان بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه به بشره مریض میسازد و جوشانیدن تریخ و بالنگ لیمو
و پوست در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آنست و ضماد خاکستر آن با هموزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین
نافع کاه جو سرد و اقتراش آن جهت محرورین مفید و مغسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصا سیاه آن و ابریشم و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد
و از خاصیت کاه باقلا آنست که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه خلر که جلبان
نامند مضر عصب و خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت دفع غشی و سستی ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن آنست که کاه گل
دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده معطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصا کاه دیوار مطبوخ دود خورده که بر آن آب یا گلاب پاشیده
باشند نیز مقوی قلب و دماغ است

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله

تدرج بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب
از تذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ و بهندی لوه نامند **ماهیت** آن طائری است خوشرنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج
و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر **افعال و خواص آن** گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم

تبت

تدرج

ومولد خون صالح مقوی دماغ وفهم ورافع نسیان ووسواس خصوصاً که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند واکتحال زهره وخون وبستور (؟) قطور آن جهت بیاض ونزول آب چشم وسعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی وجهت رفع نسیان ووسواس وخیالات فاسده مفید وطلای سرگین آن جهت بهق وبرص وکلف واصلاح بشره زنان حامله نافع وچکیدن بر آن سیاه کنندهٔ موست ولیکن زود سفید میکرددو ذرور استخوان آن بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب واکثار خوردن لحم آن مصدع ومولد مرهٔ صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهمله

تراب بضم تا وفتح راء مهمله والف وباء موحده بفارسی خاک وبهندی متّی نامند **ماهیت** آن معروف واز مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب وصدمات تردد خلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد باعتدال وخشک **افعال وخواص** آن مجفف ورادع وخاک اجاغ بسیار مجفف وقوت ردع آن زیاده وباندک تحلیل ضماد آن رادع ومحلل اورام ومجفف رطوبات وخاکی که درمیان نمک باشند وبا ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف ومحلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات واورام بارده رطبه انفع

تراب المربعات **ماهیت** آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن الطف واعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه وتردد آمد وشد بسیار **افعال وخواص** آن مجفف ومنقی جراحات چرک دار وباعث التیام آنها وجهت استحکام اعضای مسترخیه ومترهله واستسقا ضماد آن ولکا نافع وجزو بعضی از معاجین قدیمه است وگفته از خواص آنست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا بر دارند ودر خرقهٔ کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید ومنع شر آن میکند وچون زنان سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند وچون در ساعت سیوم روز چهار شنبه بر دارند جهت عداوت وتفریق موثر است

تراب الصید **ماهیت** آن خاک مغارهٔ جبل صید است از بلاد شام **افعال وخواص** آن جهت جبر وکسر شربا وضماداً نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن ایشان آنست که چون مصدوع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل وعلا بسوی آن موضع رفته جبر صدع وفصل شکافتگی آن عضو مینماید باندک زمانی

تراب الشارده **ماهیت** آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس وآن جزیره متصل بانرا جزیره یابسه نامند **افعال وخواص** آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل نمایند ودر بینی انسانی ویا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بر آید وجو وگندم روئیدهٔ در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد وتعلیق آن بر سر دابه معلوفه مسقط علق وهمچنین چون آنرا بجوزد وتعلیق بدان نماید ودر آن دو جزیره هیچ هوامی وحیوان وحشی موذی نمی ماند

تربد بضم تا مثناة فوقانیه وسکون راء مهمله وضم باء موحده وسکون دال مهمله بهندی نسوت نامند وناک نیز وبداره ودر بنگاله تهوهر میگویند **ماهیت** آن بیخیست ظاهر آن مائل بسیاهی وباطن آن سفید ومجوف انبوبی ودو طرف آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان وهند وسند وگیاه آن ساق دار وبرگ آن شبیه ببرگ لوبیا ولبلاب کبیر واطراف آن باریک ونیز گل آن آسمانی چوبی بر سر ساقی روئیده وثمر آن مانند لسان العصافیر وآنچه اندرون آن سیاه وغیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه زرد آن نیز بد است وبهترین آن باوصافی است که مذکور شد که تازهٔ کرم نخوردهٔ سفید مجوف مصمغ ومتوسط میان غلظت ورقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه ویا کم ریشه باندک حدت طعم وقوت نافذه وجلا باشد وآنچه بخلاف مذکوره بود ردی وغیر مستعمل است **طبیعت** آن در اول سوم گرم ودر آخر آن خشک وصاحب شفاء الاسقام گرم وخشک در آخر دوم گفته **افعال وخواص** آن مسهل بلغم ورطوبات رقیقه وقلیلی از صفرا واخلاط سوخته وبا زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ ولزج بتدریج ودافع از عمق بدن ومنقی دماغ ومعده ورحم از بلاغم ومفتح سدهٔ آن وجهت فالج وامراض عصبانی وسرفه حادث بمشارکت رطوبات معده وعرق النساء با روغن بادام وتخم کتان جهت سرفهٔ مزمن ودرد سینه وبا پوست هلیلهٔ کابلی مسهل آن جهت مالیخولیا وجنون وصرع نافع وگفته اند چون جرم سائیدهٔ خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید ومطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند ولیکن سزاوار آنست که چون در مطبوخ ویا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن ونرم بیختن آن ننمایند تا بخمل معده وامعا نچسپیده ودر معاجین مبالغه نمایند وچون بطریق سفوف با زنجبیل وشکر بخورند باید که با آب گرم باشد واگر با نمک بخورند با آب سرد وآشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل ونبات که بطور قهوه زنجبیل بخته گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفهٔ رطوبی وضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا ومجفف اعضا ومغثی ومکرب محرور المزاج وصاحب قلب حار را مضر مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن وبروغن بادام ویا پسته چرب کردن وبا کثیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است ووجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آنست که ذراریح با گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم ودر مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن

پوست ریشهٔ توت و بعضی امرجه غاریقون است و طریقهٔ تدبیر جوارش و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **ترمس**
بضم تا و سکون را مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند **ماهیت آن** تخمیست از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و تدویر و مفرطح و وسط
آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه‌تر و زردتر و تلخ‌تر و ثقیل الرایحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده بستانی است
و در تداوی بری بسیار تلخ آن **طبیعت** بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدهٔ
کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کننده کلف و برص و بهق و آشامیدن طبیخ آن و لعوق مخته بسرشته آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج
با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سدهٔ کبد و ضماد آن با ماء العسل بر زیر ناف جهت
اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سموم هوام اکله و نار فارسی و بدستور
با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و ورم سپرز و با مازریون جهت جرب مواشی و تضمید مخته آن با سرکه و عسل
جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و یا ماء الرماد سرشته باشند
و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره و تنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیهٔ آن
و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا با برگ کتان و اندک فلفل بیا سرشته بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت دفع ثالیل
و بر زور مقعده و شقاق آن و بواسیر و باسر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اول احساس عضو بر طرف میشود و پس متورم میگردد و آشامیدن
آن نیز جهت آن علت و تنقیهٔ احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان با آن جهت کشتن کنهٔ آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن
در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بثور رطبه سر و جرب و اکله و قروح خبیثه و همچنین شستن
آنها با آن نافع و خوردن تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس
و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاة نافع و چون با بیخ نباتیکه آنرا خامالادن اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا
غنم زایل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربهٔ ترمس آنست که چون مقدار یک مشت از آنرا نیم کوفته پوست آنرا
دور کرده و در ظرف مس سقلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن ریزند
و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچهٔ کرباسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر وزکین
و تهیگاه اسهال بلغم خام و چون ارادهٔ قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که
نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشتهٔ آن با عسل و مر کی جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن
قوی‌تر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن با دهان و سرکه
و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن با دویه از سه درهم تا پنج درهم و مفردا تا هفت مثقال بدل آن در جلا
آثار دو وزن آن [9] و درمنه ترکی و در سائر افعال افسنتین است **ترنجبین** بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون
ماهیت آن شبنمی است بر خاری که آنرا حاج و خارشتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می‌نشیند و منعقد میگردد و مانند ریزه‌های
نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آنرا بریده در جا در بار ریخته میتکانند تا آنچه ترنجبین
بر آنها انعقاد یافته جدا گردد پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده باطراف میبرند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب شسته صاف نموده میجوشانند تا غلیظ و منعقد
گردد **طبیعت آن** در اول گرم و تر و جالی‌تر از شکر **افعال و خواص آن** ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف‌تر از شیرخشت جهت سرفه
و درد سینه و غلیان و تپهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر و دفع اخلاط حاره حاده و با روغن کره گاو کوهی جهت
عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آنرا با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و مسمن بدن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت دفع

[9] آن با طلا و تخم خربزه و در رفع کرم و وزن آن صح

و اقراص کلم که با حمی حقیقی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که اصل
آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در عجالة نوشته
که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را
مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که آن هر دو در منضج
بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت
مناسب است ولیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضرت و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن
تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطی النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین
و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت ترخوانه و ترنیه هر دو در قرابادین مذکور شدند **فصل التاء مع الشین المعجمة** تشمیزج بفتح تاء مثناة
تحتانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبة السوداء و ابن حجاج
بتشمه و بهندی چاکسو نامند **ماهیت آن** دانه ایست بقدر بهدانه و مثلث الشکل و سیاه و اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و ابن بیطار نوشته که انچه در بلاد
سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی **طبیعت آن** در دوم
گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و باندک حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قدری نافع و مدبر آن
با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آن است جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سایند و بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جرب
قضیب و اعضای و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز با حمیر گذاشته در زیر آتش نهند پس برآورده مقشر گرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر نسخ ذرورات تشمیزجی
و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الفاء** تفاح بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند
ماهیت آن معروف است و شیرین و ترش و مزی یعنی میخوش جاشنیدار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب بزرگ لطیف آنست **طبیعت**
شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک در دوم
و ثمر آن با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مجموع مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر الکلا و شما و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت
فم معده و منع القضاب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و پخته آن جهت سرفه یبسی و آب آن با شراب و آب گوشت
جهت دفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و رب شراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص
عقربی و دفع وبا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت دوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت
سل و ذبول یعنی لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و جع آن نافع و اکثار خوردن خصوصاً خام نارس بیع آن مورث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و تمدد سایر بدن
و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه مسهله و خشک
کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه بتقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی
و لعوق نمودن عسل و مز آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آنست و گویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا
دفع میکند و خام نارس نپخته آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتداء اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در
رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و تشنج و مدامت خوردن آن مضر عصب
و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابضتر از همه و آشامیدن عصاره سیب رسیده و عصاره
برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت روع اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه
جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که گل آنرا باده وزن

تمر هندی

تشمیزج

تفاح

آن تیره کلقند کل سرخ سرشته مانند کل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و تمر آنرا تناول نماید و مبرود المزاج
حلوی آنرا هر چند حلوی آن مضر محرورین نیست و بلغمی مزاج شیرین عفص آنرا و چون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای میوه
تر و تازه بلکه امراق اسفیدباجات و مسخنات ننوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و تفاح سیب بکرام مناسب نیست و ردی است و جوارش حلوا و خمیره گل آن و رب
واشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیة مع المیم** * **تمر** بفتح تا و سکون میم و را مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور
و چهارا نامند **ماهیت** آن معروفست و نر و ماده میباشد نر آن طلع و خوشه برمی آورد و ثمر نمی بندد بخلاف ماده آن و در خوشهای طلع هر دو نوع کردی میباشد
که آنرا کش مینامند و در ابتدای ظهور خامی کرد نر را بر ماده میریزند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال
بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی و سوم اول را طلع و بلح نیز گویند و دوم را بلح و سوم را اخلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر و هر یک
آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس
جاهای دیگر و بهترین اصناف عنبر جهرمی آن از او پس مکتوم پس خستاویست که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی ریشه باشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت گرده لاغر شده
و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق سینه و شش بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تب بلغمی و تفتیت حصاة مجرب یا پنج
جهت تسمین مهزولین و خیسانیده آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بیعدیل دانسته اند و لیکن مثقل
و بطی الهضم و مسدد و مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلدانیکه خرما در آنها حاصل نمیشود اهل آن بلدان را اکثر خوردن آن جایز نی و مولد سودا و سده جگر و سپرز
و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن
با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه و خاییدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع
دهان و خناق است و مصلح سده آن در مبرودین جوارشات مسهله بعصره و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلغمیه
و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک صحیح آنست که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت
تفتیت حصاة و سائیده آن جهت دفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوخته آن جهت دفع قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و رویانیدن اهداب
عین و سبل و قروح آن و حدت و سبل و قروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع **تمر هروی** بکسر ها و سکون را و مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و کسر نون یا نوع تمر کوچک بادریک
سرخ رنگ با هسته باریک کوچک است **تمر هندی** بعربی صبارا و حمار و حوش و حومر و بهندی املی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا
الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد و طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکی
سرخ تیره اندک چاشنی دارد و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع وفور ندارد
و دوم سرخ کم رنگ مائل به تیرگی و این در خامی سفیدی باشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مائل بتیره و پر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترس
بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفوصت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یک
سال از اخذ ثمر آن گذشته باشد تا کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آنرا بر آورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب
نموده نگاه میدارند والا آنرا کرم میزند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد **طبیعت** تمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند
و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص آن** لطیفتر از جامن و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان
و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره و غشی و کرب و رفع
عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضه صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده
و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسیده و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا انگبین

تمر

تمر هروی

تمر هندی

خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آنرا برای جذام نافع می دانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سده و با شتا خوردن
آن مضر و بدستور خام و تازه نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطی الهضم و الانحدار است مصلح آن کتیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و باندک شیرینی خوردن
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در غیر نهال زرشک و دانه آن در سوم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن
جهت خلع عضو و ولی و تقویت سستی عضو با بیه و امثال آن جهت نضج و کشودن دمل و چون نرم کوفته بخیه در فرج بمالند تنگ گرداند و مطبوخ کوبیده آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان
و با شیر جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آنرا بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت جیر حاره و آزاریکه در هند و بنگاله آبوه
می باشد و در بینی مردم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزنک بهندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب و اورام حاره و حاده
و وجع و تحلیل آنها و باندک دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع
و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع
و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **تمساح** بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنگ و بهندی
مگرمچه نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع گنگا در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد پوست آن
خشن و ضخیم و بسیار قوی بحدیکه در آب شیر و فیل را بجود میکشند و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا مردم و حیوانات دیگر سنگ می اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت
مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین و میان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند
کردن دهان یکدندان در بین دندان دیگر می آید و منطبق میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بر آن و تخم بر خشکی میگذارد
و بچه های آن آنچه در آب تعیش مینماید تمساح میشوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش میکنند و نوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند ورل می نامند و گویند
همین سقنقور است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین
تازه و مزمن و زهره آن درین باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و کری و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن رافع آزار
گزیدن آن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزولین و رافع قولنج و لیکن ردی الکیموس و طلای خون آن با هلیله و آمله جهت تغییر لون وضح
و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت رفع شقیقه و صداع و تدهین آن بر بدن صاحب تب ربع جهت رفع آن موثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ و بهر جائیکه دود آن برود
باشد گویند مانع صداع آنست و بدستور افروختن فتیله سرشته آن با موم مادام که روغن باشد و چون پیه آنرا بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین وجع آنرا دهد و چون
بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان ازان بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی ازان کنده باشد جهت منع نزول آب و صداع و تسکین درد چشم که چشم جانب راست
آنرا جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بندند و بستن استخوان پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت معجب
اثر تام دارد و چون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد **فصل التاء مع النون** **تن** بضم تاء مثناه فوقانیه
و تشدید نون **ماهیت** آن ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای معظم و دریای شام بهم میرسد و آنها را بشبکها صید مینمایند و نمک سود میکنند **طبیعت** آن حار یابس
افعال و خواص آن خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد ازان منقی معده و مخرج
بلغم غلیظ است **تنباکو** بفتح تا و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف و سکون واو و بترکی تتن و بهندی بجره بهنگ نامند **ماهیت آن** حکیم میر محمد مؤمن در
در تحفة المؤمنین نوشته ظاهراً قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که قلموس نامند چه در ماهیت قسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آنست و قسم سوم قلموس را تعریف کرده
اندکه برگ آن مانند برگ کرنب و ازان درازتر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مائل بسیاهی و در غلافی و مؤید و بکرانکه در زمان
بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرده آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از قلموس بود و این اثر با تنباکو میباشد
و در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بدانکه آن از ادویه جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و دو صد
و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان گویند پرتگیش که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم

تمساح

تن

تنباکو

و برگ آنرا بسمت ایران و هندوستان برده و از آنجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آنرا استعمال ننمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان
و خواه بخوردن جرم آن و خواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه دران بلده و قریه بهم رسد و یا از جاهای دیگر آورند و بقیمت اعلی میخرند و گویند مبدء شیوع آن در ایران
زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر شاه و اوایل جهانگیر پادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسپنده تند بوی زرد مایل بسرخی
است که خالهای سرخ مایل بتیره که بران افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کاریونی و خواه کازرونی و یا طوفی و یا طبسی یا بلخی و یا ملتانی
باشد و خواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خوانی بنارسی و قسم علی سوریتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گره بضم کاف فارسی
و سکون راء هندی چهار نقطه و با نامند که اهل هند و دکهن و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از ان شکر با هم خوب سائیده و سرشته در ظرفی کرده
چندروز میدارند تا تخمیر یابد و آنرا گراکو مینامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چندروز در زمین و یا سرگین است دفن مینمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش
بران گذاشته میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند و صاحبان اختیار تابۀ که تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بیکروی آن بقدر یکتوله از آن گراکو نامند
چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بر آن اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوئی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه
پوست سیب اگر بهم نرسد مربای سیب و یا ادرک کوبیده داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از ان برآورده بدستور
بر تابه چسپانیده میکشند بسیار خوشبو می شود و بهترین تنباکو ها از برای گراکو تنباکوی بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگهای آن کوچک زعفرانی
رنگ و شیره دار چسپنده و بعد از ان تنباکو چنارگره که قریب بنارس است و در بنگاله به بهاکاپور و در هند قسم کالپی شود و بسیار تند و تلخ **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن معطش و مجفف و سم قتال ماهی و دود ان مصلح فساد هوای وبائی و بعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی
و ربو بلغمی و سرفه رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن گراکو بمقدار دانه نخودی تا شش حب بسته و سعوط سائیده برگ آن مانند
غبار جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن آن مفید و فرو بردن دود آنرا رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب
و ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد
از کثرت کشیدن جهت استسقاء و مارگزیده نافع دانسته اند بادرار بول و عرق مفرط و چرکیکه در آب نی غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون از ان فتیله سازند و یا
فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام می یابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل میگرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک
بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ فنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر بدل
و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی و مورث شده و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و گویند معیار صحت مزاج بدنست زیرا که مریض را
خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قراباذین ذکر یافت بدانکه اعیان و اشراف و اعزه و اطبا و بعض از انصار در بنگاله و هند
بطریقیکه صاحبان سلیقه هند تا به چسپانیده معمول دارند میکشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمی کشند و اما بعنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی
برگ آنرا میخورند و بعنوان دمی میکشند **تنز و خطائی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آنرا شاه سینی نیز گویند **ماهیت** آن قرصی است مصنوع و بعضی سرخ
مایل بتیرگی و بعضی مایل بسبزی که از ختای آورند و نیز اقراصی سیاه و رنگ از کاشغر می آورند موسوم باسم تنز و تحقیق آنست که تخمیر آن از عصاره برگ حنای ختائی است
و ماده آن گلی است که از بعض معادن با زهر معدنی برمی آورند و اقراص و غیر آن ساخته بمهر پادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند و چون پازهر
معدنی مختلف الالوان است لهذا تنز و نیز مختلف الالوان می باشد و نیز مجعول از گل ارمنی و طین مغره و زرنیخ با آب گیاهای محلله میسازند و بجای تنز و میفروشند و علامت
آن آنستکه از ان بوی زرنیخ می آید بخلاف ختائی اصلی **طبیعت** آن مرکب القوی مایل بحرارت **افعال و خواص آن** رادع و محلل و قابض و جهت اورام
حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت سهال
دموی و بواسیر و قی الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع
مضر شش مصلح آن کتیرا است و نسخ تنز و حار بارد در قراباذین ذکر یافت **تنکار** بفتح تاء مثناه فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاگه نامند

تنز و خطائی

ماهیت آن گفته اند دو قسم می باشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه به نیج و آنرا بوره زیدی و بشیرازی تنکار نامند و قسمی شبیه به برف و آن زبد البورق است و بشیرازی برنگ گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از زنگ قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی سک مجموع را در شیر گاو و یا گاو میش بقدر آنکه بپوشاند آنرا می جوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک به بلوغ است و در ظرف مس جمع میکنند و از دسته مس در آفتاب جای نمناک مدتها میسایند تا منعقد و صلب گردد و آنچه تحقیق پیوسته معدنی است و در بنگاله از کوهستان شمال آن مانند نیپال و بهرایج و نواح آنها بسیار می آورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود **طبیعت** اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سموم است **افعال و خواص آن** داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمی و زردی و گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند ولیکن بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندان است و دندانرا بزودی می اندازد چون چند روز متوالی سائیده بر بن دندان بمالند و از خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و تلیین آن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی نطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد نطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی

تنتین

تنتین بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند **ماهیت** آن حیوانیست بری و بحری میباشد بری آن از دهن میگزد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب شهر و نوع آن دست و پا و چنگل میدارد و گویند چهار ناخن بترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن دسته موی چون کاکل چون کسی را بگزد دمیکند آنرا نزف الدم **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قتال **افعال و خواص آن** ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه تازه آنرا بر موضع گزیده آن بربندند جذب سمیت و رفع اذیت آن میکند و معالجه گزیده آن معالجه قروح خبیثه است

توابل

فصل التاء مع الواو **توابل** بفتح اول و واو والف و کسر باء موحده و لام **ماهیت** آن اسم اصطلاحی ادویه‌ایست که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی و امثال اینها

توبال

توبال بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است بیونانی اباططس نامند **ماهیت** آن ریزه هایست که از مس و آهن نقره در وقت کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی و لوه و دسی را پاک چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر آن بپاشند زنگ بگیرد و زنگار از آن بهم رسد و بعمل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوة **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** ملطف جالی و از نحاس محرق لطیفتر و معفن اخلاط و جهت منع قروح خبیثه و انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زاید صلب جراحات چون از آن مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علک البطم و یا آرد گندم و با صمغ عربی که حب بسته جهت دفع بشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آنکه مقی و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقاء ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آنست با ماء القراطن که ماء العسل است جهت اسهال کیموس مائی و جبن تجربه که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعاست و ناشتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن نهایت لطافت و حدت می باشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و آن هندی توبال الراورسنونات که مسمی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم مسمی ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک **افعال و خواص آن** قابض سهال و خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در سایر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها بگذارند زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای حمره آن و با ربع آن نوشادر جهت دفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سایر خواص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمه کتاب ذکر یافت

توت

توت بضم تا و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش میباشد شیرین آنرا ابطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده رسیده و آبدار آنست **طبیعت** شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده **افعال و خواص آن** مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سده و مصلح جگر و فساد و مسمن بدن و مبهی و مقوی باه گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد خون گفته اند و مصدع و مطلی معده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در سپردن و کسی که آنرا بزودی حمی عارض میگردد جوارش کمونی ترش آن در دوم

سرد و در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که قایم مقام سماق است **افعال و خواص آن** ملطف مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام
گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه شهوة و غرغره بآب آن و بدستور رب آن جهت قروح خبیثه دهان
و قلاع بثور ردیع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سنگ مرد
زعفران و ثمرة الطرفا و ابرسا و کندر هر یک بقدر حاجت رادع و تحلیل جلا و آشامیدن آن جهت قرحه امعا و اسهال حاره و ذوسنطاریا و سائر مواد منجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن
با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قایم مقام آنست و صنعت رب و شراب آن
با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر بیست مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند
و بدستور طبخ بیخ کوفته آن در یک رطل آب که بربع رسیده باشد با شکر یا عسل و یا انکه انجیر در آن پخته باشند جهت خانق النمر و سائر سموم و سرسام و جنون و درد مکرو یست که از اخلاط خام
باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خناز یره بدستور ضماد آن مطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ
یافته بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است شربا و مضمضه و ضماد و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون آب ریشه
توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آنرا بخمیر گرفته بجوشانند تا بسدس
رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه القم مضمضه برگ حامض آن جهت ورم بثور دهم و غرغره بآن جهت ورم
حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام و القروح
ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری و مرض قروح خبیثه مجففه و بدستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش ضماد برگ آن بتنهائی سائیده جهت بثور
و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت دفع شقاق و شری و تنهائی نیز جهت شقاق کعبین و ما بین انگشتان سریع الاثر و آزموده است
التسموم آشامیدن عصاره و برگ آن بقدر یک اوقیه و هم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوش داده بیاشامند و باید
که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا بر شامی آن **توتیا** بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف معرب از دود یای فارسی
است و بیونانی تنقولس نامند **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید
شبیه بپوست بیضه شترمرغ که بر وی چیزی مانند نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و ابن بیطار از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای
و ملیکت در غایت حدت است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور است و امین الدوله گفته که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگهای سفید مدور
شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آنست که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیخ که بفارسی شبه و وردی توتیا و بهندی جست نامند و سوم را از مس بعمل
می آورند مؤلف گوید انچه بتحقیق پیوسته آنست که غیر مصنوع نمیباشد اما کرمانی که انابیبی و سفالک و میزابی نیز گویند شبیه بناودان که بهندی کهیریه و سنگ بصری نیز نامند و دو دیست
که در کرمان که معدن اسرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوره آن را دو طبقه میسازند و بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ میگذارند و از خاک
چسبنده که در عراق آنرا خاک رست نامند قلمها و شمشهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک
نموده در طبقات آن کوره چپ و راست چلیپا خوابانیده می چینند تا اینکه در حین گداز اسرب دود آن بر آنها پیچیده و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت یافتند
که دود بسیاری بر آنها پیچیده و منعقد شده است آنها را بر می آورند و می شکنند دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک از آنها جدا مینمایند و آن توتیای کرمانی است و باز
بدستور قلمها و شمشهای تازه در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سرتنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند و از پایان
تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمشها میگذارند پس قلمها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعد مدتی که دود بسیاری بر آنها
منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی و شیح بنا بر موعده یعنی ردی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهتر آن جهت
و انبوبهای صلب بخاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده و مغسول آنست زیرا که استعمال غیر مغسول آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندیست از مس با زاج سفید بطریق احراق
بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و انچه مشهور به بصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت

است که از کرمان به بصره می آورند و از انجا بجاهای دیگر و در ممالک هند **طبیعت** آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دوم گفته
و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و باقوت تعریه و اما اخضر هندی آن حار حاد و یابس در چهارم اکال مجفف است و در غایت تجفیف **افعال و خواص آن** کرمانی آن از اکبر ادویه
عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد و لسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان و متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح
و جروح و اکله و رفع بدبوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و باروغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده
مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیافا آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و اقلیمیا است و طریق تشویه آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص ساخته
و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی باقوت سمیت و اسهال قی و قاتل است و شربا استعمال آن جائز نیست
محرق و غیر محرق آن و در بعضی امراض عین و اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از ان بیاشامد
قی شدید آورد و از غائله آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره که گیاه هندی است و در حرف الباء ذکر یافت طلا جهت تجفیف جرب رطب قوی و تحلیل اورام خبیثه
مانند جرام و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطورا نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده و در راقه نیز کرده و در احلیل تزریق
نمایند در شبانه روزی سه چهار دفع جهت قرحه مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و میتوانند استعمال نمود و بدستور دیگر بهم آن
باده درهم مرواسنگ با هم نرم سوده با نیم آثار رماست ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که از ان بچکد در راقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور
غسل و پرورده کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرورات توتیای کرمانی است
که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آنرا اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند راخ پس برداشته سائیده استعمال
نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد مدبر آن است
که او را قی فرمایند و بخورانیدن امراق و سمن و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب بتغذیه فرمودن **تودری** بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر راء
مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و بیونانی آروسیمن و بعربی بزر الخمخم و بزر اللهوه و قصیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی مارو حنت و به تبریزی و ارینه نامند **ماهیت**
آن تخم نباتیست برگ آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ
و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومه گلگون نامند و سفید آنرا از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر خبه است و خبه را باصفهانی خاکشی گویند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص آن** هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ
رخساره و صاف نمودن البشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال و موی و یبسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخساره ضماد گویند آن آب جهت تحلیل سرطان
باطنی و ابروه و ورمهای صلبه و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب
جهت دفع سموم و گفته اند که چون باقوت ملتهبه بر کاه دارا ده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع
است جهت نفث الدم اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در دفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر
افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن قابض و در غایت روع است و دوا التودریین در قرابادین ذکر یافت **توری** بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون
واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یا **ماهیت** آن ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون گوشت
ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چاول میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی کهرا و دیگری کمیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی
شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و بیخاره اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالزوجت کمی **افعال و خواص آن** اهل
هند برگ و شاخ قسم اول آنرا منضج ماده بلغم خام و دافع آن و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقاء و سبزه و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع
و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تسلرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم ملین طبع و دافع فساد اخلاط صفرا گفته اند

تهکار

فصل التاء مع الهاء ﴿تهکار﴾ بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و راء مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود **ماهیت آن** درختیست بقدر یک قامت و زیاده
بر آن و شاخهای آن پراکنده و بر آنها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک و بر آنها برگهای کوچک پهن و بی شریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن
کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ بعد خشک شدن ساقی باریک آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت**
آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی **افعال و خواص آن** خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند درهم سائیده جهت نوبه
جهت رفع تپ بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا دست و پا که بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخار آن که آنرا در ظرف سربسته بجوشانند جهت اوجاع اعضا و استرخای
آنها نافع

تین

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه ﴿تین﴾ بکسر تا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت آن** بری و بستانی و کوهی
میباشد هر یک تر و تازه و سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بهندی گولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی
و برگ آن عریض و شاخهای آن شیردار و برگ آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر بر می آید و درخت آن گل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برگ
بستانی از برگ بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی سنگها منبسط میباشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر شامی سیاه و بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین رسیده تازه
آنها است خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برگ و یا با برگ بر آمده باشد نشاید خوردن و هرچند تازه تر
آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس بر آورده بنشانند انجیر از آن شیرین میگردد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم
نیز گرم گفته اند و بری آن گرمتر از بستانی و در رطوبت کمتر **افعال و خواص تازه آن** ملطف و محلل و جالی قوی و صحیح را نافع و کثیر الغذاتر از سایر میوهها و سریع الانحدار
و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و صبر و دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو
و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال گرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و دمامیل و با بادام و پسته جهت اصلاح بدنهای
ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نائب مناب تریاق و با مغز قرطم و نمک اندک و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون
ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع گران آید سکنجبین بالای آن
بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف در جمیع افعال ضعیفتر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج
و امراض رطبه و مبرودین و وجع ظهر و تقطیر البول نافع و منعظ است بسبب گرم کردن آن گرده را امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک
آن مجفف قروح سرة الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوه رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات
و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم والصدر غرغره آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضله اللسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند
لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغذا با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سده و طحال و با
گردکان جهت معتادین بقولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقنه آب مطبوخ آن جهت مغص
و چون انجیر را در سرکه انگوری تر کنند ده روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آنرا با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی کوبیده بتنهایی و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم
طحال مجرب و محلل خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیه محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت
گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سده و تنقیه گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پخته کوبیده آن بتنهایی و یا
با آرد گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل
اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر ناپخته و یا خمیر مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت
داحس مطبوخ آن با شراب که اشنان و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت صلابت که عظم معده و اورام و ریاح آنست نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختن
با زیت و سفید کردن دندان [illegible] و مقوی لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت
شقاقی که در سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه آن با آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشته آن با عسل با [illegible] جهت

تنقیه

تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن و انجیر پارسی بسیری مائل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصاً بری و کوهی آن محلل و جاذب با تریاقیت و ضماد پخته آن
جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه
شده و چون یکصد دانه انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زود مهرا گرداند و چون در دیگ هریسه اندازند نیز گوشتهای آنرا زود
مهرا گرداند و شاخهای تازه آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصاً شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کننده و هم ذوب کننده
هر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سنون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آنست و آشامیدن
آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائل کننده صلابت رحم با خطر و ضماد آن با پیه جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جهت جرب آلی مقرح و غیر مقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای
آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زردی تخم مرغ و کتیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین
نافع و عصاره شاخهای بری آن در هنگام رستن برگ قایم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیر که پوست آنرا تازه جدا
کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته و طلای
آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیده سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده به بندند وجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام
یابد و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غائله نیست و سایر اجزای آنرا فی الجمله نفعی
در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن عوتیر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف است خصوصاً تر آن و مضر بهنان خصوصاً اکثار رشنا داران و مصلح خشک آن گردکان و صعتر
و انیسون و مصلح تر آن سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدل آن وراد و به پشش مغز جلغوزه و مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل است و اشربه و لعوق
و ماء التین و محلل و مطبوخ تین و مرهم قرابادین ذکر یافت **تیوراج** بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم **ماهیت آن** گویند پوست درختیست شبیه بپوست
خیار و گویند پوست درخت لسان العصافیر است و خطاست و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه بتحقیق پیوسته غیر طالیسفر بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی اندر جو
آنرا گریه بضم کاف و سکون را مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آنرا گریه کا چهال بلغت هندی یعنی پوست درخت است و بلغتی دیگر کالا کوره گویند **طبیعت آن**
در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و بسیار تلخ **افعال و خواص آن** جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر
خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان
و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع وباء و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن
و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و رب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن با رو و بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند جهت بواسیر خونی استعمال
آن نافعست بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند و روز اول یکمثقال و روز دوم یک مثقال و یکدانگ
روز سوم یک مثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که تا پنجروز تمام خورده شود و غذا روزی یکمرتبه بوقت ظهر چلاو با زرده تخم مرغ نیمبرشت روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند
و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفخ نمایند و قدری سوده با گلاب و صندل کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یکمثقال آنرا با مثل آن لحیه التیس میل نمایند و جهت منع
سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید
مضر سفل و محرورین و معطش و مورث التهاب احشا بنابر آنکه گرم دانسته اند مصلح آن کثیرا و رب سفرجل و بزرقطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکمثقال است و حب آن در حب
و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها ثاء مثلثه است و فصل الثاء المثلثه مع الالف ثافسیا**
بفتح ثاء و الف و کسر فاء و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیره که اول در آن یافته و از آنجا اخذ نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف حذف
نموده ثفسیا نامند و لغت عربی است و بیونانی ثرسس و ببربری یاد رباس گویند **ماهیت آن** صمغ نباتی است صلب سفید رنگ شبیه بانزروت تلخ و بیار زنند و گیاه آن شبیه برازیانه و گل آن
سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و پوست آن کوهای سخت و تسکابن الموت بحران
و مدلعی بحلی نامند و بیخ آنرا خراشیده لبنی که از آن برمی آید بعد از انجماد می گیرند و این صلب جامد میباشد و بعضی بیخ آنرا فشرده عصاره آنرا اسکرو بدو این اندک نرم جامد میباشد و بعضی مجموع

بیخ و برگ و ساق آنرا افشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این متخلخل و سبز مائل بسیاهی میباشد و ضعیف القوه و باید کسی که اخراج دمغهٔ آن مینماید لباس
پوستین بپوشد و صورت بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد قابض مالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آنروز گرم نباشد و هوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد سبب جدری
که دارد متورم و منتفط میکرداند و گاه رعاف می آورد و بدان سبب سکته کند و گویند صمغ سداب بری است و غیر آنست جهت انکه سداب بری را صفات غیر آنست طبیعت آن در سوم گرم
و خشک و دمغه گرمتر تا چهارم و قویترین سایر اجزای آنست و با رطوبت فضلیه گفته اند که بیش آن کمتر از حرارت آنست افعال و خواص آن محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر
جلد و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار و انضاج و انفجار دمامل نافع و شیاف
آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب
و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با هموزن آن موم و کندر و جهت کثرة الدم و اسقاط دانهٔ بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد بشرط
آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس برداشته با آب و یا ماء الرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا پنج
قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کتیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آنست و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت
عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن با احشا و غیرها جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست تحقیق بدان جهت عرق النسا و ضماد
سائیدهٔ آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد ششماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بابلی
و مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و شری تدبیر آن قی کردن و شیرتازه
و لعاب بذرقطونا و سکنگبین و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد و اگر تشنج بهم رسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آنست بالخاصیت و گویند چون
گیاه و ساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ حسار را سرخ کرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع فصل التاء مع الجیم

تجیر

تجیر بفتح تا و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است و قوت آن متوسط مابین آب لطیف و جرم کثیف آن چیز است و مطلق تجیر
مراد لای آب انگور است و لای هر چیزرا نیز تجیر گویند طبیعت آن قابض افعال و خواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه به طبیخ آن جهت
قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانهٔ انگور که در تجیر مانده باشند قابض و نیکو است از برای معده و چون بریان کرده مانند
سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد تجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل حمره و ورم کبد مفید و ثرید نان خورد کرده

ثرید

که در آب گوشت بخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خورد کرده و انچه را که در بوغ و شیر بنهاده غیر آن کنند و بخورند فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة ثعلب

ثعلب

بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بفارسی روباه و بهندی لومری و لوکری نیز نامند ماهیت آن حیوانیست بری معروف بهترین آن ثعلب سفید است
طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و با سهولت بسیار افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان
استسقا مفید و نطول طبیخ زندهٔ آن که دست و پای آنرا بسته در آب جوشان انداز ند و طبخ دهند تا مهرا گردد و جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل
و وجع آن خصوصاً که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند تا بعد از تنقیه مفید و همچنین شحم بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع عبا
و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخا و خدر و تشنج صبی و استلای و آشامیدن یکمثقال از شش خشک کرده سائیدهٔ آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن
با پوست تخم سحرق بر داء الثعلب باعث رویانیدن موی آن و قطور پیه گداختهٔ آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و ادمان آن باعث رفع
گرمی و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و درد پای بارد و تدهین و بستن پا به پیه آن در سردی هوا و در سفرها مانع تضرر آنها است بسحق
آن در وهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط زهرهٔ آن با آب و آب کرفس هر سه مساوی در هر ده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و کسه
پوست آن جهت سوختگی آتش و بواصیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب و دانسته اند و چون
در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی ماند در آن مکر یک کبوتر و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی نمیماند در آن مگر یک کبوتر و چون پیه آنرا بچوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که در آن کیک
باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین و بلغمی مزاج و پیران و کسی که سرما برو غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاده باشد

کرم تر و محرور المزاج را مضر و آب زن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن **تفل** اسم جرم خیزران
که آب آنرا افشرده باشند از تخمیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن **فصل التاء مع اللام ثلج** بفتح تا و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند **ماهیت آن** در سوم سرد و در
دوم خشک **افعال و خواص آن** مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده و گرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تشهای حاره
و جرب حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر جگرهای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و
صاحبان اورام باطنی و مصلح آن فرنفل و عسل و آب پرورده با آن بهتر از جرم آنست و چون قدری نمک و شوره با آن ممزوج نموده و ظرف نارگی از سفالی یا نقره و یا مس قلعی
دار و یا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشره و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب و یا بید مشک و یا عرق بهار و یا عرق
کیوره هرچه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا بسر پوشی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر سختی محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف در آن نهان
نمایند بنحویکه ثلج ممزوج نمک و شوره از هر طرفی مقدار نیم شبر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جائیکه هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را
گشوده از آن برآورده تناول نمایند **ثلج صینی** معرب از ثلج چینی است **ماهیت** آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه نمک دریائی که از هند آورند و این بجار کفته که زهر
حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تب
دق نافع و این اسم را بربار و نیز استعمال میکنند **ثلثان** عنب الثعلب است **فصل الثاء مع المیم ثمام** بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربیست
میر محمد مومن نوشته که در تنکابن زر اوش و در مازندران بازمبل نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بگندم و کوتاه تر از آن و ساق آن باریک و بی گره
و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سدد
و ضماد تازه آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت اشعار عین و رویانیدن آن و ازاله بیاض چشم
نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن توذری است **ثمرة الاثل** بفارسی بارگز و گزمازو و بهندی جهولی ماین نامند **ماهیت** آن بار نوع
کوچک گز است که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و مقوی احشا و آب مطبوخ آن که یک اوقیه آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب
و باشکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه و ثمر با طلاء نافع و مضمضه آن جهت تاکل دندان
و استحکام لثه مفید و چون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت
دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا
و برشته آن در جوف کل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار
و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تخفیف رطوبات رحم و ضماد نخته آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندلین و شنین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام
آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بعد ملیت و جهت تقویت اشتها و عضا و عصاب و رفع عیا و منع و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر مضر
مصلح آن دوغ بدل آن مازو یا تخم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال گویند تا چهار درم است **ثمرة الطرفا** بفارسی گز بار و معرب آن گزمازج است
و بهندی بری ماین نامند **ماهیت** آن ثمر درخت گز است مثلث شکل بزرگ تر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا
و تقطیع نیست **ثملش** بضم ثاء مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که ماهین شجر و حشیش باشد **فصل الثاء المثلثه مع الواو ثوم**
ثوم بضم ثاء و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند **ماهیت** آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری آنرا بیونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در
حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه بهم متصل یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این بنسبت بآن کمتر است و جبلی آنرا
بفارسی موسیر نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بستانی بود و در بو فی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی
مشهور بزرگ دندانه آنست و جبلی آن از جهت محلل بودن بهتر و بدون محلل این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است

که آنرا کراثی نامند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه حرارت و شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ
صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصا با سرکه آن جهت تصفیه حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی
و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه و سپرز و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلوی در حلق مانده و قسام گرم معده و جهت القوع و در
مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح و شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و شده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکویی
رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاة کرده و گزیدن مار و سائر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و رتیلا با شراب جهت سم حی و مداومت اکل آن باعث سقط
موی سفید و رویدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردکان تریاق از خاد زهرها و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو
تازه بریان کرده با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بی عدیل و با طبیخ فودنج جبلی جهت قتل شپش و صئبان که بفارسی رشک نامند مفسد المضار اکثار آن و عدم
مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار و مضعف باه و مهیج امراض سوداوی مصلح
آن پختن آنست در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و با روغن کرده و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب نار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت
لکنة الدم و غرغره با سرکه محلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و دیجه به مضمضه مطبوخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تاکل آن و تقویت لثه
نگاه داشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و خفقان بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت
تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مع سفید و طلای آن با عسل جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جرب لیکن مقرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت
گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و سرکه جهت تحلیل طلا با تفاخه و ورم
اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن گاو جهت
سیح النفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا روغن آن و یا آن بیرو جهت تخفیف قروح رطبه سر و تدهین سر و غنیکه کرسیر و آن جوشانیده باشند جهت
جمود خون در اطراف بدن و شقاقیکه از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سحج حادث از اخلاط لزجه شربا و طلاء از خارج و طلاء رماد آن با عسل جهت بهق و برص
و داء الثعلب و لکنة الدم و جرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بدان و لیکن این ضعیف است نسبت با آن و طلای
با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت داحس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده شپش و خائیدن برگ آن و بعد از آن مضمضه به نبید ریحانی زائل کننده رائحه آنست و گفته اند اگر جهت
فالج تا چهل روز هر روز در سه طعام آن را بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز چهل دانه شود و باز بدستور روزی یکدانه کم نمایند
تا بروز هشتادم باز بیک دانه رسد در همین انشاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوائی دیگر نگردد و چون بلادر را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد و در انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد
پس برآورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و محلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **تُومُون** بضم
تاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زرد آب و بترکی صفرا اوتی نامند **ماهیت آن** تخمی است شبیه بتخم شبت و آن جابای سیاه گیاه آن شبیه
و برگ آن درازتر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و گویند تربد زرد بیخ آنست و در افعال مشابه بخربق **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مقوی و مسهل اخلاط غلیظه و قسام گرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن نیم درهم مصلح آن کتیرا و کثیرا است **فصل الثاء مع الیاء**
المثناة التحتانیه **ثیل** بکسر ثاء و سکون یا و لام بلغت عربی نجم و نجمه و خزمه و بترکی پیلان افردی و در شکابن گرگ جرداش و بفارسی بید گیاه نامند و گویند که آن
نوعی از حرشف است **ماهیت آن** اصناف است صنفی گیاه است که در کنار آبها و راه و زمینهای نمناک میروید و مفروش بر روی زمین و مخصوص بزمانی نیست و شاخهای
آن دراز و باریک و با گرهها و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک صلب و مانند صعتر و بر هر سر گرهی و بندی رسته و گل آن مابین سرخی و سفیدی
و طعم گیاه آن سبزه و بیخ آن مانند بادام که تر و تازه است آنرا میخورند و طعم آن شیرین سبزه و با اندک حرافت و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم گرههای آن شیرین تر و صنف دیگر برگ
آن عریض و نرم و چون دواب آنرا میخورند میمیرند و نسبت آن گفته اند و در بابل بسیار است و در راهها میروید و صنف دیگر برگ آن مانند لبلاب و گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و عروق

آن هیچ یافتن بسطری انگشتی و نازک و بدبو **طبیعت** صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و گویند معتدل است و بیخ آن لذع و لطیف **افعال و خواص**
آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از نیم رطل تا یک رطل جهت دفع سموم و سام
ابرص و سگ دیوانه گزیده و حرقة البول و احتباس آن و تفتیت حصاة و تبهای حاره و سل بغایت مجرب و ضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه
و ماد و ام که خون آلوده باشد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح
بغایت نافع و مدر بول صنف دوم عصاره آن با ادویه مناسبه مانند شراب با عسل پر و ساوی و نصف آن مر و ثلث آن قلقل بوزن هر دو کنند چون طبخ نمایند جهت تحلیل جسم
تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و در نجتن مواد معده و احشا و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم آنرا چون در ظرف زجاجی
بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند ضماد تازه آن مادر عین
کل بغایت ملین و منضج و محلل است **باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است** **فصل الجیم مع الالف** **جار النهر**
بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله بمعنی همسایه نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از آنها و آب نمیکند و در جاهای خشک نمیروید **ماهیت**
آن نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب می باشد شبیه ببرگ چغندر مزغب و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بیکل و ثمر **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم **افعال**
و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و جهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثه و عفنه ساعیه و حکه طلاء و ضمادا و ذرورا نافع
و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال **جام بهل** بفتح جیم و الف و سکون میم و با عجمی و خفاء ها
و لام اسم ثمر هندی است که در بنگاله مشهور بسفری انبه **ماهیت** ثمر درختیست فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف می باشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن
هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از سفید سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن
صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار
ولیکن بوفور آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنگاله میشود و لاکن بوفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت
آن به بزرگی درخت سیب و غیر موزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلندتر و با خشونت فی الجمله چون آن بر پشته شکننده می باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال
می سازند و میسوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خورده آن کم ثمر می باشد چون تخم آنرا بپرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال بار بثمر میدهد **طبیعت**
آن گرم و تر و با رطوبت لزجه و قوت قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست
و تخم آنرا بخورند و نیم رس آن قابض تر و چون پوست درخت نو نهال آنرا که هنوز بثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده
اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است **المضار** مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک
نزله و اخلاط سائله و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار و مضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک
نافع و مسکن درد آن **چاکهماس** بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفاء ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است **ماهیت** آن گیاهیست که در هند
و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با ساقهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بورقیت و حدت
و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بورقیت گل آن شبیه ببرگی عریض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچیدگی سبلی مخروطی الشکل روئیده و زیر گل آن گرهی صراحی شکل و بیخ
باریک سفید و گل آن نهایت بدبو میشود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن ساق و برگ پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل کم سائیده حبوب بسته
هر حبی بقدر فلفل و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و در هیضه که بند نشود و کذا شش مقدار نخودی و یا باقلائی از آن بیخ در جوف قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند
مقدار کیلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یکدو لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بیست و چهار توله که یک نیم پاو آثار
هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن گاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده
خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و خوب بهم زنند و در شیشه یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند تا

القیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روزی دو مرتبه آنرا در جوف جمها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد القیام و جاق شدن
خارشی در آن موضع باقی بماند تدهین بدان روغن مزبور زائل کرده و این روغن زیاده یکهفته نمیماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند **جاموس**

جاموس

بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی کاومیش و بهندی بهینس نامند **ماهیت** آن نوعی از کاو صحرائی است سیاه رنگ و بسیار زور آور بغایت بکار اهلی
و شاخهای آن بلندتر و قوی‌تر و در هند و بنگاله دو صنف میباشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند و دیگر جنگلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن عظیم‌تر و قوی‌تر از اهلی
میباشد و این را ارنه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن بنسبت بشیر کاو چرب‌تر و غلیظ‌تر خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته شد **طبیعت**
آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم‌تر و خشک‌تر **افعال و خواص آن** گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و گوشت بچه شیرخواره که دو سه ماهه باشد
قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است
و مولد سودا و مضر و در مفاصل و امثال آن و عرق النساء و نقرس مصلح آن آب کاسه و دارچینی و ادویه ملطفه و مهرالحیه آن و بعد از آن سکنجبین آشامیدن و در سلهت ازبوت
جنگلی آن بسیار لذیذ خوب میشود **جامون** بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم میباشد **ماهیت** آن میوه هندیست درخت آن بسیار

جامون

بزرگ بقدر درخت کنار و از آن بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا بیک شبر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه و اندک طولانی و بعضی
بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است
یکی ثمر آن بزرگ بالیده بسیار شاداب چاشنی دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را رای جامون نامند و صنف دوم در اوصاف مذکوره بدین مرتبه نیست
طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره
و مزمزه آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک شهوت باه محرورین و جهت
دیابیطس سفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و رویاننده موی آن است در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بقدر
ده توله یکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنه آن یا مغز تخم کهنه انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال
قرصی مجرب و وزن و برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر هضم مصلح آن نمک که آنرا آغشته و نمک
بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشره آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدر آنکه طعم آن را شیرین گرداند داخل کرده بیاشامند
و شراب آن نیز که آب آنرا صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آنرا چاشنیدار کرده اند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر تجربه است
و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا نرم و سبک گردد بحدیکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت

کلاب جامون

نمایند پس کشته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت احشا و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آنرا کلاب جامون
مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و کمتر جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا در گلاب پرورده شده
و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این ببزرگی درخت نوع اول نمی‌شود و اکثر پراکنده می‌باشد و برگهای این
نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریض‌تر و نازکتر و سبز روشن **طبیعت** آن معتدل مائل به برودت و یبوست **افعال و خواص آن** مفرح قلب و دماغ و مقوی
معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع **جاورس** بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از کاورس فارسی است و آن نوع

جاورس

ریزه دخن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوع از آن است **ماهیت** آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه‌تر و صاحب اختیارات گوید
که سه نوع است یک نوع او دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم و دیگر بزاد ذرة بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس
که معرب کاورس است و بشیرازی کال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی
کنکنی نامند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر میشود که از کنکنی بزرگتر و زرد رنگ و است آنرا چینه نامند و دخن و ذرة در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند
جو و الملک و عریض‌تر و درازتر از آن و خوشه آن نیز مانند خوشه جو و دانهای آن از آن ریزه‌تر و نرم‌تر و متراکم‌تر و بهترین آن زرد سنگین آنست **طبیعت** آن در اول سرد و در آخر دوم خشک

و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص آن** لطیف ازد خن و قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباید و دیر هضم و چون
هضم کرده و بدن را قوی کرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا نخته آن جهت التوای حجاب انشقاق آن و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری
و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن
روغنها بر بدن و بخار کرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و منضج درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت صاحبان جرب و ادرار رطوبات فاسده و جلوس بر سایده آن
با نمک که در خرقه بسته باشند جهت بروز مقعده و پختن و نقل محتبس در امعاء نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنه آن که یکسال بر آن گذشته باشد جایز نیست **جاوشیر**
بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناه تحتانیه بفارسی جوشیر و گوشیر و نیز بشیرازی جاوشی نامند **ماهیت آن** صمغی است مدبوغ اظاهر آن سرخ تیره
و باطن آن سفید و نبات آن را ساق غلیظ و بلند تا ارذرعی و نرم و بر وی چیزی سفید شبیه به پشم و برگ آن شبیه ببرگ انجیر مائل باستداره و مشرف به پنج تشریف و خشن و بسیار سبز
و قبه آن شبیه بقبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند خیار زه و بیرون
آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیز بوی زعفرانی رنگ است و طریق اخذ آن آنست که بیخ آن را میشکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برگی در زیر
آن فرش مینمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن بر میدارند و نیز از ساق و بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور جمع مینمایند
و نیز از علامات جیدی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در سودن ریزه های آن سفید باشد و زبان را بگزد و بدست بچسبد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن
تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند زنگ خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل است و مغشوش آن سیاه رنگ و غش با اشق و موم
می کنند **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص آن** محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه
قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصاً عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان
و رعشه حادثه از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عصب و درد مفاصل و دردیکه از صدمات بهم رسیده باشد و جبر کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفه بلغمی
نافع که نیم درهم آن را با آب مرزنجوش بیاشامند و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت لرز حمیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه
و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی بلغمی و تفتیت حصاة و دفع سموم امراض الرأس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الضربه و الصدمه
آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا بشراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت البصر الاذن قطور آن در گوش جهت وجع کهنه الاسنان
مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تآکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث از برودت و بستن ضماد
برگ آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آن را در ده عدد عصیر عنبی انداز ندو بعد از سه
روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بند و آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابات
آن و رفع تقطیر البول و شرب آن نیز ادرار طمث آورد و خصوصاً با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل ورم و صلابت
آن را زائل کند شرباً و حمولاً و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد
خصوصاً حنظل آن و حقنه آن در رحم باعث تخفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق
النساء و نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و بدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النسا السموم طبیخ آن با زیت بحدیکه مرهم گردد جهت گزیدن سگ دیوانه و با بزر اوند و
آن جهت لسع هوام و غیرها و بدستور عصیر آن و داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انثیان مصلح آن مرماخوز و ضماد آن و در مطبوخ عنبی و بعضی مضر عصب
صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بوزن آن قنه با شیر الخیر و اسهال الشق آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی
و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان
عاری از گوشت شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات بثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است
چاول سنگری بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله و سکون یا **ماهیت آن** نوع از برنجی است که در اسلام آباد

مشهور بچاتگام مضاف صوبه بنگاله است میشود و در علاقه اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مائل بزردی و با وجود این بی طعم و رایحه
غالب هر چند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و با تریاقیت **افعال و خواص** آن مفتح و جالی و
مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض سوداویه نافع شرباً و ضماداً مقصر محرورین و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید

چاي خطائي

بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یاء صحیح بتاء مثناة فوقانیه است نه طای مؤلفه **ماهیت** و سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله خود
نوشته که سبب معرفت شناخت خطایی چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود و آن شخص در جنگلها و بیشه‌ها میگشت و زرد
علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت
در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سؤال احوال
آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آنرا ثابت نمایند و نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است با کثیر از آن
خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خوردنی و مزروع میباشد و گفته
که طایفه در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین و اویست گیاه این برگ بر اطراف آن میروید و چهار مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع
و شرای آن الخالی رخصت پادشاه انجا نمیتوانند نمود و خراج آن بخزانه پادشاه عاید میسازند و شیخ محمد صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعیست از انواع نبات منبت آن زمین چین
و آنرا میبرند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه مرکبه ندارد و از این جهت اهل تبت
دفع مضرت شراب بآن میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت هیچ دارویی بآن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طائفه که بزمین تبت میبرند
در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در رائحه و منافع آن نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته
بودند طعامی پخته و ظرفی کرده بالای آنرا بشاخه پربرگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از انفراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که فارغ شدند خواستند
که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند و ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام
و تحلیل اثر تمام است و در صدد تجربه آن درآمدند و محرر کتاب میگوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه برگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و عریضتر و ضخیمتر و شعبهای
آن بلندتر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی و درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا بدو سه قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای
باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور و بعضی جا با سه عدد و در بعضی جا با چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج
برگ و منبت آن ملک چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبوی آن که برگهای آن بسیار درهم
پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما بیس این از آن زیاده و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبونتر و نوع اول یعنی خوب و اعلای
آن عزیز الوجود و گران بها است برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند و اما انواع
دیگر آن بسیار است خصوصاً سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی از مقیدان مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده میفروشند
بدین طریق که چون ضابطه نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیده آنرا میخورند و مضر و بد ذائقه میدانند جرم آنرا لهذا آنرا خوب خشک نموده بلکه بمقدار که ربع آن یا خمس آن کم
گردد و مقداری قلیل چائی را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلاً در یکمن طبی آب که تخمیناً ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یک مثقال
از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس
آب صاف آنرا که مطلق دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قند سفید
شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته بگرم میآشامند بعد آنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در
قطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن بر بوست رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک نابودن برگها است از غیر
مستعمل آن **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اوسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت التهاب باطن و دفع

آن ضرر شراب و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع آنست بلاغم و اخلاط لزجه معطشه ملتهبه را و دافع رطوبات حاده نه از شراب است **افعال و خواص** آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جشاء دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخور و بدبوی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز و طبیخ کهنه بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقاء و امراض سددی بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف کرده هر یک به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست منقع آن در آب گرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل میگردد و لهذا مصلح آنرا شیرینی و شیر میدانند و بی شیرینی استعمال می نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقلی و جشاء نفخی دریابد البته نافع است و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای گرم بالای طعام گرم بلکه نیم گرم آنرا نافع گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و از این جهت نصاری قاطبه و طباع ایشان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت انحدار غذا استعمال دارند و بهترین مصلحات آن در محرورین فوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انتعاش حرارت غریزی عود و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله هر دوائی که مقوی فعل آنست از ادویه مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلاً اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و ثناء مکی بجوشانند و صاف نموده با قدری ملح الطعام و شکر خام و روغن گل داخل کرده حقنه بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارده نماید بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق آن آنست که بدستور نصاری در اینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک نیم درم اسگند ناگوری کبابه چینی از هر یک ربع درم کوفته بیخته بدستور مقرر طبخ نموده و چه و عنبر اشهب در آن گداخته نبات بقدری که آنرا شیرین گرداند داخل نموده نیمگرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیده شده که از جبال نیپال و بهتنت می آورند گیاه آن فی الجمله شبیه بگیاه نعناع بقدر یکشبر و زیاده و برگ آن اندک باریک و بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک بحدیکه چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند و با اندک مائی منحل گردد و از آن تلخی چندان نماند **طبیعت آن** گرم و تر از طبیعت چای خطائی است و لطیف تر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن و افعال و خواص قریب بدان است

فصل الجیم مع الباء الموحده

جبره بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و بالغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی اوسطوون یعنی جمع کننده جلد **ماهیت آن** گیاهیست بیخی هر سال تازه سبز و بد منبت آن بلاد مغرب و برگها و بلند بها بسیار سبز و بدبلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند سوی باریک و گیاه آن بیگل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند **طبیعت آن** در اول دوم گرم و تر **افعال و خواص آن** مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شرباً و طلاءً و با شراب دو درم آن جهت نهش عقرب و طبیخ آن نافع و گویند چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را با هم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بگذارند آنرا ملتزق و ملتحم سازد مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل ربع آن زعفران است

جبسین بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند **ماهیت آن** سنگی است رخو سریع التفتت و ذو طبقات که بآسانی از روی هم جدا گردد و سه قسم میباشد یکی سفید براق صفائحی انطاکی گفته که این فی الحقیقه طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیبقی است که غالب آمده بر آن اجزای ترابیه و متحجر گشته و این را اسفیداج جصاصین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سیوم غیر صفائحی غیر براق و این حجری است که پخته کوبیده گچ از آن میسازند بدترین آن سرخ آنست و بالجمله **طبیعت** اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و مقوی و ضماد آن با سرکه ملصق طرق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضاء و محلل ورم و ترهل و استسقاء امراض الراس طلای آن منفرداً و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت

جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و عصر که جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت
رمد و موی و منع ریختن مواد بچشم و با آب گشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب از خواص آن آنست که چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شبت کالی لسایند و بر
کتابت و نوشته جات بمالند زائل گرداند و بر جاها و فرشها باعث قطع چرک و چربی آنست و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن موثر المضار آشامیدن آن کشنده است
بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و شبابی العابی و عصاره خطمی تر و تازه و ملوکیه پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا و جلاب و حب النیل
و قی فرمودن اگر سحج عارض گردد بمعالجه آن پردازند و در اکثر اعراض و تداوی نیز مانند اسفیداج و قویتر از آن است و سفیداب جهاسین و جمیع افعال قویتر از همه اقسام
و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است **جبن** بضم جیم و با موحده و نون مشدده و بفارسی پنیر نامند **ماهیت** آن معروف است آن شیر بسته است بعمل زدن
پنیر مایه و غیره بر آن بهترین آن تازه چرب آنست که ما بین نرمی و صلبی و خوشبو و لذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای
نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بر آن زده منجمد ساخته نمک بر آن بپاشند
تا مائیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آنرا نمک زده در سبد یا در کیسه صفیقی کرده نمک بر آن پاشیده سنگی سنگین بر آن میگذارند تا مائیت آن تمام
بر آید و بعضی در خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند و اگر نمکین بخواهند تا نیا بر آن نمک نمیپاشند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده
چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحه آن نگشته باشد و چون تناول نمایند رائحه آن در جشا تا مدتی از دهان نیاید **طبیعت** تازه آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص**
آن مقوی معده و رود و (مقوی گرده) و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد
و دافع مضرت کسی که مرداسنگ خورده باشد اعضاء الغذاء و اکل رشته آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصاً اسهال مراری صفراوی العین
آن جهت رمد و طرفة الصدر چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آنرا بیاشامد شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح اسما خصوصاً با برگ چنار که دلب نامند
و یا حماض بری **المضار** مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم
گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها جامعا و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و با زیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بدستور با ماء الکارع
و کوبیده از مفاصل چیزی مانند گچ بیرون آورد بی اذیت و با نوشادر جهت کلف جرب نافع السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد
حکه و جرب مضر مبرودین و صاحبان سده احشا و لاغر کننده بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه و متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردکان و در
محرورین میوه ها و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رطوبت است و سموم و جهت تبرید و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس
و امراض صفراوی و التهاب جگر نافع مضر مبرودین و مورث امراض بارده رطبه و مولد حصاة **جبلاهنگ** لغت فارسی است و جبلاهنج معرب آنست **ماهیت**
آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بشبوران بترکی صفرا ودی گویند و آن نوعی است و ذکر یافت **افعال و خواص** آن مسهل و مقی و آشامیدن تا یکدرهم
آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد
آنست که قی فرمایند بعد از چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیره و انیسون و چند بیدستر با نبیذ و خوردن غذای چرب شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده
بر شکم آن و هر گاه شکم آن محتبس باشد او را حقنه فرمایند بحقنهای مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثه** **جثجاث** بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه
و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست و بیونانی بردسیلون نامند **ماهیت** آن گیاهیست شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک
و بسیار و گل آن شبیه باقحوان و رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
مفتح سده و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و گرم کننده احشا و آشامیدن طبیخ آن و بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص یکی بعد دیگر
آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است **فصل الجیم مع الدال المهمله** **جدوار**
بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و را مهمله معرب زدوار بزای عجمی است و بعربی انتله و بیونانی نساطریوس و بمغربی ماه فرقین و ماه فردین و بهندی نربسی
نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون را مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر با موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس بمعنی آن خالص کننده بدن

جبن

جبلاهنگ

جثجاث

جدوار

ازغایله سمیت زهر است **ماهیت** آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که باوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین نباشد ضعیف العمل و بی منفعت آنست و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست دوم آنست که ظاهر و باطن آن تیره تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و ساییده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و رنگ پور و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم اندلسی است و از آن انتله گویند و بقدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد و گویند که اهل آن بلد مقدار درهمی و دانگی از آن بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیگر که علیحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص هرچه بسمت مشرق نزدیکتر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقعست گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ و بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیف نیز و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر و رنگین تر و خوشتر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هند میروید و همچنین آنچه در دکهن و تبت نزدیکتر است و بهتر از آن بعد آنست و بهتر از هندیست و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر محرر گوید در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنجا میروید می آورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و شاهجهان آباد از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاهجهان آباد و تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنگ و رانگامائی و رنگپور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هر چند در قوت ضعیف تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نامفیدان بیباک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش داده تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا با آب تر نمایند بدست یا بپارچه کرباسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ آنچه آنرا بدان رنگ نموده اند دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با شکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ جوشانیده و جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری میباشد و دیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست و ظاهر آن رنگین تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد و رنگ آن سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند احساس حرقت و حدت نماید و اگر قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از احداث امر مذکوره بخایند و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع غائله آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است **طبیعت** آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لاذع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت از وی یاد آن مرآن هر دو را و محتمل که آنچه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مشهی و مبهی و منعظ و مدر است و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاة و قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض بارده شربا و طلا نافع و آشامیدن نیم مثقال ساییده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرقهای مناسبه نافع

عرق کاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصاً که از برودت باشد مفید چون چند روز
متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا در ایام و مداومت بر آن و با گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن با سکنجبین جهت
سده جگر و با سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شربت دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بر آن و جهت
سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خارخسک و جهت حبس البول با شیره تخم خیارین و خربزه و با خارخسک و جهت قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ
سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و یا شربتهای مناسبه مداومت دو دانگ آن اکلاً تا هفت روز و برای
دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیره خارخسک با جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و یا سمیت
آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری گشته و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبه آنرا با گلاب سائیده بخورانند و
اقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا و اگر موافقت نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعه
آن سائیده بخورانند و جوان کبیر السن را با ادویه مناسبه آن علت از نیم درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن دانسته اند و جهت تقویت انعاظ
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه با گلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه و گلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها
خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار
جلد و اوجاع مفاصل و بدستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره بارده آنها با آب برگ گشنیز تازه و طلای آن بتنهائی و یا با آب گشنیز و یا سرکه بر پشت
چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد بارد آن و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن و طلای آن بر پشت زهار جهت قرحه
مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس بول و بند شدن چرک در آن و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و نفث الدم آنها
مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و سهر و رعشه و خدر و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوای
آن و اعصاب است و بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید شرباً و ضماداً و طلاءً
و تدهیناً مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در
استسقا تا چهار دانگ بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است مضر محرورین دیابیطس المزاج و مصدع و مورث
جراحت و قرحه امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده و شیر تازه دوشیده آهن تافته و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیره و در قرابادین بتفصیل ماهیت و منافع و افعال
و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون و دستور خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت

فصل الجیم مع الراء المهمله * **جراد البر** بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربیست بفارسی ملخ و بهندی تدی بکسر تاء چهار نقطه هندی و سکون
یاء مثناه تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند **ماهیت آن** حیوانیست معروف مختلف الالوان و با پاهای بسیار بلند و نه کمتر از یک هفته بچه می آورد و بر نباتات
و اشجار می باشد و بیشتر از یک سال نمیماند و درختی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار میشود و بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را میخورد و فاسد
میسازد و بهترین آن بزرگ فربه آنست **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض عصبانیه و تقطیر البول
و خوردن دوازده عدد آن که سر و اطراف آنها را انداخته با یکدرهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام و بالخاصیت مفید و بخور آن
جهت بواسیر و عسر البول طلای کوبیده پاهای آن جهت ثآلیل و کلف و جرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکه و طلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن
قسم فربه بی بال آن را بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز گردن بلند آن که در مزارع بهم میرسد جهت رفع تب ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا
و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار چاشنیدار یا انار ترش است و شیره تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته اند و ابن مولف گفته که
ملخ را بسوزانند طعام ماهی دیگر از رایحه آن بگریزند و اگر بگریزند بمیرند **جراد البحر** بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حاء مهمله بفارسی
ملخ دریائی نامند **ماهیت آن** گفته اند حیوانیست سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست و پا شبیه بپاهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ

بجدوار در افیون

جراد البر

جراد البحر

ودیگر در زیر چشم آن رسته بار یکتر از آن و چشمهای آن برآمده مولف گوید که آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد بنگاله
و سواحل دریای فارس و بحرین و غیرها بدین هیات میباشد و جراد البحر شنیده شده فی الجمله شبیه بکنجشک بزرگ است و پردار و اندک پرواز کرده از آب برمیخیزد و باز
در آب فرو میرود **طبیعت** آن گرم و خشک و تر از برای آنست **افعال و خواص آن** خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی
جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سیاه باعث زور متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب **جرجیر** بکسر اول و سکون
ثانی و کسر جیم و سکون و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی تره تیزک و بهندی ترمرا و تخم آنرا هالون و عوام هالم و چندسور و چندسر نیز نامند **ماهیت آن**
بری و بستانی میباشد بری آنرا ایهقان و بستانی آنرا کف عائشه و بفارسی کیکیر و بشیرازی کهزک گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی با ساق و برگ آن از برگ
ترب ریزه تر و مشرف و گل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری گویند و دیگری بی ساق و برگ آن نرم و کم حدت و گل آن سرخ و بستانی آن سه قسم میباشد یکی شبیه به ترب
و ساق دار و برگ آن با خشونت و در مازندران شاهتره و کورتره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از آنست و قسمی را رشاد و بفارسی تره
تیزک شاهی نامند و برگ آن بزرگ و گل آن سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن مائل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر بی برگ و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق این اسم
و بهترین آن بستانی است **طبیعت** بری آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده جگر و سپرز
و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهره گاو جهت ازاله آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهره گاو و مش کلف
سفید و خوردن آن ناشتا جهت دفع بدبوئی زیر بغل و خوردن شراب بجای بالای آن جهت کزیدن ابن عرس و غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بچکانند
و درخت انار ترش را بآن تنقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را بآن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بسیار مجرب است گویند چون بگیرند برگ و شاخ
و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیا در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آنرا نرم بکوبند و بر آن بپاشند
بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است **المضار** مصدع
و مورث سدر و منجر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رگ جذام از دماغ او بحرکت در می آید و نزف الدم او را عارض میگردد و بعد از خواب و در
حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن **مصلح** آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قویتر از بستانی است
خصوصا تخم آن و تخم آن که حب الرشاد است در خواص مذکوره قویتر از برگ آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم مسقی بلغم و بازده تخم نیمبرشت محرک باه و منعظ
و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف با عسل جهت بهق و نمش با زهره گاو و جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد باعضای ضعیف
مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم **بدل** آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است **جرجیر
الماء** قرة العین است و در حرف القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **جرمیلک** بفتح جیم و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف
بلغت کوهستانی و لرستانی و جاتلق اسم وادی است که ترکان انجا نبات آنرا نامند **ماهیت آن** نبتی است بسطبری انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و رنگ ظاهر
آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان و سبزتیره و لطیف و برگهای ساق
اطراف اعلای آن بقدر برگ بید و گل آن کبود و از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آنست **افعال و خواص آن** چونکه بکوبند و بیخ دندان
بپاشند بیخ دندان محکم کند از ان اکل و شرب آن منکر و دو سنون آن بکید و دفعه جهت رفع تعفن دندان و رویانیدن گوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن جهت
رفع زخمهای باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید **چرونجی** بکسر جیم فارسی و فتح راء مهمله و سکون واو و خفای نون
و کسر جیم و یا **ماهیت آن** مغز ثمر درختیست هندی در اکثر کوههای هند میشود و درخت آن بمقدار نارنج متوسط و برگ آن به بزرگی برگ انجیر و بی شریف و ثمر آن شبیه
بثمر قهوه و آلو بالو و فالسه و از ان بزرگتر و آنرا بهندی پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن
نرم و سبز و پستئی رنگ و چاشنی دار میباشد و آنرا میخورند و در آب حل کرده افشرده میسازند و بر آب نیز میبیزند و مغز آن که در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب
از پوست پسته نازکتر و ضخیم تر از پوست حبة الخضراء و مغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی و تخم آلو بالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی این را حب السمنه و النسته اند و شاید

جرجیر

جرجیر الماء

چرونجی

غیر آن باشد زیرا که هیات درخت و ثمر این بهیات درخت جوز هندی نیست چنانچه ان شاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص**
آن جالی و منعظ و مسمن بدن و کثیر الغذا و در اکثر افعال قریب بحبة السمنه و چون نرم بسایند و تنها و یا با دویه مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف گرداند بسبب
جلائی که دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غلیان خون و تشنگی است **جریی** بکسر جیم و راء مشدده و یا لغت عربیست بفارسی مار ماهی و بمصری تیلور و بسریانی
سلورس و بیونانی سلورس و بهندی کچیا مچهلی نامند **ماهیت** آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ و بی فلس و باستخوان کمی
و شارب آن مانند مار باریکی و دراز و سر آن طویل و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و گوشت آن رخو بالزوجت و با سهولت بسیار و یهودان آنرا نمیخورند و حکیم میر محمد
مومن نوشته که در تنکابن آنرا اسبلی و در مازندران کلیس نامند **طبیعت** غیر نمک سود آن گرم و تر و نمک سود آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی
و با قوت جاذبه و قویه خوردن گوشت تازه آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه ریه و صوت و ملین بطن و جهت سل نفث الدم نافع و گفته اند مصلح آن جهت
امراض مذکوره سوای سل و نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن و آشامیدن خون آن نیم اوقیه با هموزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و جلوس در طبیخ ملح آن جهت
قرحه امعا در ابتدا و جذب مواد بسوی ظاهر بدن و بدستور دخنه آن بمقعده و حقنه آن جهت عرق النسا بعد از تنقیه و ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد بسوی
ظاهر جلد المضار گفته اند مولد بلغم لزج و بطئ الهضم و مصدع کرده و محدث برص است مصلح آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه و سکنجبین خوردن است **فصل الجیم مع الزاء المعجمه** **جزر** بفتح اول و ثانی و راء مهمله معرب گزر فارسی است و نیز بفارسی زردک و بهندی گاجر نامند **ماهیت** آن کوهی و بستانی میباشد بری
آنرا بیونانی اسطافالینوس و اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن
شبیه بشاهتره و از ان عریض تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراکنده و خشن و گل آن چتردار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند بنفشه و بنفش و بهترین
آن سرخ و شیرین و شاداب کم ریشه بستانی آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** بستانی آن ملطف
و مفتح سده جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار
نمودن بول مفید اعضاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفه مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفض و مسکن مغص
و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بزر بری آن که دو قوه باشد و همچنین برگ آن مهیج باه است خصوصا بزر بستانی آن که نفخ آن زیاده است و حمول آن و بستر آن
تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند و نطول نمایند و یا بشویند بآن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون
منجمد شده در آن ها بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی حشا و رحم و هاضمه و با افاویه مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات معده
و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز تنها و یا با دویه مناسبه قریب است بمربای آن و لذیذتر از ان و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه
جهت واپه و تحلیل سپرز بعد از تعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از ان و نبیذ آن که آب افشرده آنرا با ربع آن عسل
بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و بطئ الانحدار و مصدع و عرق آن که با دویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نایب مناب
خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع جرم آن بطئ الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلح آن ادویه حاره و ابکامه و بچته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک
باه و درین باب از اصل آن قوی تر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در سائر افعال مانند آن و چون بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و ترب بری را مجوف نموده در آن پر کنند
و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یکدرهم آن با همووزن آن شکر جهت
وجع ساق با ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و دو قوه است و جزر بری را در بلاد قزوین کرزانا نامند
و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خار ناک و در دو قوه مذکور خواهد شد **طبیعت** تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن
با حدت لذع و در جمیع افعال سوای باه قوی تر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن
آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند و هوام شار آنرا

بجز و اذیت بسیار دو خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم معین بر حمل و ابخره آن در
منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از انجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن انیسون و حلوای جزر و شراب عرق آن در قرابادین ذکر یافت

جزع

جزع بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله ماهیت آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد و بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط سفید
و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفایحی و ذو طبقات زنگار رنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان می باشد بهر قسم که آنرا ببرند و بتراشند والوان و طبقات
آن ظاهر میشود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفایحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور و اشکال
دیگر ملون بالوان را باباغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیا نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن
یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر
صلب بسیار اعتبار دارد خصوصا که اندرون جرم آن دو نیم خطا مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدانند و بقیمت گران میگیرند **طبیعت آن**
در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی با حدت جهت یرقان و منع خواب بشرب و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال
مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاه داشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه
و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آنرا نافع

جعده

فصل الجیم مع العین المهملة جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند **ماهیت آن** دو نوع میباشد صغیر
جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و مفروش و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه
و بران خیوط باریک سفید شبیه بموی و پر از تخم و گل آن سفید مائل بزردی و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی گل ربه و بستانی آن را جعده
کبیر و بفارسی عنبر بید گویند برگ آن بزرگ تر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان باند و بعد از یک سال
از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت
و مسهله و مفتحه سدد جمیع اعضا و ملطفه اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن در دوا و قیه و نیم جهت تذکیه ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقا
بارد و یرقان اسود سددی و تبهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض
و تنقیه رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز ضماد و تازه آن جهت رطوبات صداع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التراق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن
جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار
شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار ماء
و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصاره آن با عسل جهت حدت بصر نافع

چغد

فصل الجیم مع الغین المعجمة چغد بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی
بوم است **ماهیت آن** مرغیست که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف میگردد و بسبب نور آفتاب بحدیکه نمیتوانند از آشیانه و جای خود برآید و پرواز نماید و اقسام
می باشد بزرگی بزرگ جثه و آنرا بفارسی بوق و شاه بوم و بترکی سارو قوش و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آنرا چغده و در شکار پور کوره بوم و بهندی
چیله و قسم صغیر آنرا بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بمقدار نارنج کوچکی است آنرا مرغ حق و بهندی پچه نامند **افعال و خواص**
آن خوردن گوشت آن مورث ابلهی و بیوقوفی و جمیع امور و آشامیدن خون و زهره آن با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته جهت سلسل البول و بول در فراش و اکتحال خون و زهره
آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن چون فی بجه کرما کرم بر روی صاحب لقوه و کردن او نافع و قطور مغز آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات
و طلای خون آن با روغنها جهت رستن شش و گفته اند از خواص آنست که چون آنرا بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری
و مطموس آن مورث خواب است

جفت افرید

فصل الجیم مع الفاء جفت افرید بضم جیم و سکون فا و تاء مثناة فوقانیه و مد الف و فتح فا و کسر راء مهمله و یا و دال
مهمله انطاکی گفته لغت یونانی بمعنی مزدوج و نزد ما مشهور بخصیة الثعلب است و بغدادی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجا است و ابن الهر مینامد

مینماید از یونانی بودن آن وغیر خصیة الثعلب است ولیکن در تقویت باه از ان اقوی است **ماهیت** آن گیاهی است بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریک و برگ آن
ریزه تر از برگ نخود و انبوه ملاصق بهم و به نزدیک ساق آن غلافها شبیه بهلیله و بادام تا شکه چهار عدد و اطراف آنها خار دار و اندرون هر غلافی سه پرده در طول و در هر
پرده پنج تخم شبیه بحلبه و صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و انطاکی در آخر دوم خشک گفته
افعال و خواص آن در تقویت باه قویتر از خصیة الثعلب و محلل ریاح و مسکن مغص و اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت بره بکیساله بجوشانند
و صاحب استسقای طبلی و لحمی بکهفته با آن مداومت نمایند و آب آنرا بیاشامند زائل گردد و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و نطوخ آن بر انثیین جهت تحلیل ورم
و بیخ آن نافع مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونیز است **جفت** پوست ملاصق لبوب است و برطلع نیز اطلاق مینمایند و جفت البلوط در بلوط ذکر
شده و از مطلق این اسم مراد آنست

فصل الجیم مع الکاف

چکی بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی که بهندی
و بنگالی کتهل نامند و در بنگاله نسبت ببلاد دیگر وفور دارد و خوب میشود و درختان عظیم و برگ آن بزرگتر از درخت گردکان و از درخت چنار کوچکتر و برگ آن بزرگتر
از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم تر از ان و چوب آن زرد رنگ و کهنه سالخورده آن زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن می آید
و آنچه نزدیک تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب می باشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی
مختلف میباشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کمتر از این نیز دیده شده و در آن دو سه دانه که بهندی کوده نامند میباشد و بزرگ آن تا یک من هندی که دوازده من
تبریزی است هم میشود و در آن صد عدد و زیاده هم کوده میباشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد تیره و مائل بسرخی و ناهموار و دانه دار و بر آنها
گویا اندک خاری بر آمده و هر چند دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگ تر و شیرین می باشد و هیات کتهل و درخت
مانند شکنبه حیوانی است که بر گردانیده حمل آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی کرده باشند و آن اصناف می باشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بدبوی و این
زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای آن متوسط و بعضی شیرین و بیریشه و شاداب و شکننده و خوشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانهای آن بسیار لطیف و
بیریشه و شاداب و در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر آورده زمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اصناف است و زود هضم میگردد و کم
نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم است و بین دانهای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن می باشد چهار تا شش و در بنگاله
آنرا چاپهی نامند و بعد بر آوردن آنها را جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها
می باشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانه آنست اندک صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم
آنرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد گویند مصلح او با ضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آنرا در ماهی بطور دو پیازه و قورمه گوشت نیز میپزند خوب و لذیذ می شد
و چوبی که ثمر آن بدان درخت پیوسته و تا بواسطه ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و تا بقبضه دستی است و بطول یکشبر تا یکذرع تا بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در
جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن و آن چوب را بهندی و بنگاله موسله کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن
بدرخت بطوع بسیار چسبنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسه کتهل نامند و هر جا که برسد بدشواری از ان جدا میگردد و تا دست را بروغن چرب نمایند خوب جدا نمیشود
چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزدیک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسبنده می باشد بریده با خره اشیده و تیغ زده بطوع آنرا گرفته
بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پشال برنج و بهندی نروه گویند از ان آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و گاو و بز و گوسفند را ضایع میکند
پهن نموده طعمه مثل بز و یا میش انجا بسته و در کمین بالای درخت می نشینند و چون شیر بطمع طعمه داخل آن گردید کاه لاسه آلوده بر دست و پای آن می چسپد برای جدا کردن آن
از غصه دستها را بر سر و صورت میمالد و بر سر و صورت می چسپد و چشمها بند میشود و بعد از ان از غصه میغلطد که در تمام بدن آن می چسپد که بدن آن بنظر نمی آید گویا
توده کاه میشود و پس مردمان از درخت پائین آمده چوبهای سنگین آنقدر میزنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می میرد و نیز بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را
زنده میگیرند و صیادان طیور بر سر نیها نیز آلوده با آهستگی بر طیور که بر اشجار نشسته باشند میرسانند بر آنها می چسپد پس آنها را میگیرند **طبیعت** ثمر
آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد

جفت

چکی

خون غلط

خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه باکره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ میکرد
ولیکن باید که اندک نمرس و بی ریشه باشد که آنرا مربا پزند و یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میان آن یعنی موصلی آنرا
چون بسوزانند و به تنهائی و یا با فضله کبوتر و اندک آهک منفجر کننده دمامیل و اورام و مفتح جلد است و گویند که از خواص آنست در خانه که باشد مار در آن خانه کم
نمیشود و چندان اصلی ندارد و چون برگ نازک آن قدری روغن گاو تازه مالیده بر زخم کهر که از قروح ساعیه است گرم بندند انشاء الله تعالی ملتحم گردد

چکوتره

چکوتره بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و بالغت هندی است و بتاوی نیز نامند **ماهیت** آن نوعی از لیمو است درخت
آن از درخت نارنج عظیم تر و برگ گل آن نیز از برگ گل نارنج بزرگ تر و ثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ یا سفید
میخوش و کم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیر است کثیر الوجود و در بنگاله از همه بلاد هند خصوصا در هوگلی بهتر میشود و انواع است شیرین و ترش و کمی که بدون قند میخورند **طبیعت**
آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** قریب بنارنج است

چکوند

چکوند بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال حیا نقطه هندی لغت هندیست
و آن را پنوار نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین
متصل بشاخ و در وقت[9] طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم ترب و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه عمده دراز
طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و ساییده نمیشود و بعضی گفته که سنگ سبوبه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و جاذب آلو باد القوباء جهت رفع اذیت باد اکثر امراض جلدیه مانند قوباء و بهق و جرب نافع و خوردن برگ
پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد ساییده جرم آن بتنهائی و یا با اندک گوگرد زرد خالص که بهندی املهسار نامند و یا با اندک تیهر که بهندی
رال و بینا نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاق تا یک هفته بگذارند تا خوب بخمیسد و بجوش آید پس بسایند
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه برقوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد ساییده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده پخته آن که با ماست ممزوج
کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود گردد پس
بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وباء و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه از قرای آن وبا بهم رسیده مردم
آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب
لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته بمقدار یکتوله آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی تا یکدو هفته
اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یکتوله پوست بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه از این هم کمتر در بعضی
امزجه و آن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

فصل الجیم مع اللام

جلاب

جلاب بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده **ماهیت**
آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب میدهند و با عرقهای مناسبه می آشامند و دستور ساختن آن
که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید بمقدار یکمن و با سه من گلاب بر آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بنصفه رسد پس یکدرهم زعفران بگلاب ساییده
داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بر آن پاشیده
بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزر قطونا بر آن بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی
عبارت از همین است

چلاپا

چلاپا بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف زاد و یه جدید است که در عرض جدید در بلده مسمی بچلاپا یافت میشود و اطبای آن
بلد خواص آنرا یافته ببلدان دیگر برده و بانگلیسی جلب نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است غبر و کهنه آن این سیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و چغندر کوچکی سطبر
بی طعم و رائحه غالبی که مسکره طبیعت باشد و آنرا بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن**
باقوت مسهله بغایله و اندک قابضه و غیر مسکره طبیعت چنانچه راوند است و خطریکه مازریون و غیر آن دارند ندارد و احداث گرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند
صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع گرده و ظهر و عرق النساء و مفاصل و قولنج و استسقاء و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت

[9] در وقت غروب آفتاب برگهای آن فرو لیده باهم پیوسته میباشد و تمام شب چنان مینماید صبح

اسهال آنست که مقدار یکدرهم تا یکمثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست
و از برای رفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه و نیز نقوع آن و آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت بنفشه
و یا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درهم بدل آن محموده است که آن نیز از ادویه جدیده است و در حرف المیم انشاء الله
تعالی خواهد آمد **جلد** بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند **ماهیت** آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست
بره و بزغاله یکساله فربه است و الذ همه پوست مرغ فربه پخته است **طبیعت** آن بحسب هر حیوانی مختلف می باشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن
آشامیدن پوست اندرون سنگدان و چینه دان آن طیور خصوصاً سنگدان خروس خشک کرده سائیده یا طلاء و با ماء العسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله
تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و پیراهن پوست
پوست از جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و یا امثال آن که تازه و گرما گرم حین ذبح باشد مسکن وجع و ورم آن
و بدستور جهت تحلیل ورم بارده مفید و روغن پوست کردن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرده را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن
روغن بخرج آید روغن تازهٔ دیگر در آن ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواسیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوختهٔ پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت
رفع سرطان مجرب و سوختهٔ پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن پوست سوختهٔ افعی که کسی را گزیده باشد
زائل کنندهٔ سمیت نموده است چون پوست آنرا کنده سوخته بزودی باو بخورانند و سوختهٔ پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش تا وقتی که تورم نکرده باشد جهت
سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع نرسیدن آن و آزار آن و تعلیق
پوست آن بر کمر جهت دفع نواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست مار در لباسها و امتعه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول
دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدمویه و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و متبخر با دهان حاره نمودن و یا با انجیر و عسل خوردن و نیز
قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر اینها بیان شده و انشاء الله تعالی میشود **جلنار** بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است
و این را گل انار و صدبرگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پربرگ میباشد و نیز گل نار نر می نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آنرا منحوس میدانند
و در هر خانه و باغی که ثمر آورد میگویند و آنرا خراب و ویران میگرداند **ماهیت** آن بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه بدرخت انار الا آنکه اندک انبوه
تر می باشد و بسیار بلند نمیشود و بهترین آن فارسی است یا مصری **طبیعت** آن در اول دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و حابس سیلانات
و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعاء و سحج و قرحه آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر
و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و فتق شرباً و ضماداً و طلاءً و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان
و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره
بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن **المضار** مصدع و مسدد و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا پوست
تازهٔ ریشه انار و یا جفت بلوط و عصارهٔ آن که تازهٔ آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک کرده مانند عصارهٔ لحیة التیس و یا آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن
آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد و در جمیع افعال قوی تر و لطیفتر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه در وقت
طلوع آفتاب یک عدد غنچه ناشکفته آنرا صاحب رمد و معتادین بآن از درخت بدهن بچینند و فرو برد تا یکسال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن
در قرابادین ذکر یافت **جلنجبین** بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی گل
سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجازاً بر معمول از شکر و گل هموزن آن بفارسی گلقند و کمتر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند
و بهترین آن آنست که بشکر و محکم سرشته و گل آن خوشبوی تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسیار باشد که بازرگانان محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که مقدار
از عسل و شکر کم تخمه نیکو نمی پاید و حفظ آن نمیتوانند نمود از فساد و در قرابادین در حرف الفا و در رو قوام آن ذکر یافت **طبیعت** عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم

در دوم و تر در اول **افعال و خواص آن** بهر دو نوع مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد طعام عسلی
آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول و باربع آن معجون کمونی جهت تحلیل
ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان و رفع مبادی وسواس و جنون و ممزوج
آن با هم وزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه
و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب است و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی
مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند نائب مناب شربت آنست شیخ الرئیس در
معالجات سل قانون نوشته که ضعیفه سل داشت و مرا و را بخورانیدن گلقند معالجه نمودم که تا مدتی گلقند سحری و مقدار معتدبی بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن
خجالت می آید و صحت یافت المضار معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد
تا چهار ده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند **جلوز** بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی
فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله حب صنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی
نوشته که انچه محقق است جلوز لوز بری است و روغن و برا زیت الهرجان والسودان نیز گویند و اهل مغرب الاقصی رجان وارقان خوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی
بجزک گویند قایم مقام چلغوزه بود در منفعت **طبیعت** آن گرم در اول و گویند در دوم خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و زیاده کننده
منی و جهت درد پشت و عصب و استرخاء و عرق النسا و گزیدگی عقرب و رتیلا نافع دیر هضم و دیر از معده میگذرد و مصلح آن شکر بدل آن چلغوزه است **جلید** بفتح جیم و کسر لام
و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی تگرگ و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از ان کثیف تر و گفته اند چون تگرگ را بر پارچه کرباس
پهن نمایند و بر کرون صاحب سلعه که در بنگاله مرضی میشود که بهندی گیکه نامند بندند باعث تحلیل آنست و لیکن وجع و سوزش بسیار مینماید و چون بر عضویکه سوخته باشد
بمالند وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شود و گل آنرا بر دملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گوله
نموده خشک نمایند و عند الحاجت با آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد **فصل الجیم مع المیم** **جمار** بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای
معجمه نیز آمده و آنرا قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند **ماهیت آن** چیزیست سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که سر درخت نخل موضع طلع میباشد
که چون آنرا ببرند و یا برآورند آن درخت از ثمر می افتد و دیگر ثمر نمیدهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک
افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیه آن و جهت
سرفه و علیه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصاً روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قی صفراوی و خمار و ضرر نبیذ و لاغری کرده [illegible]
طبیخ آن نافع خصوصاً با شکر و ضماد آن جهت گزیدن زنبور المضار مضر ریه و مولد ریاح و خلط خامی و بطی النزول از معده و مصلح آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل
پرورده بدل آن حماض است **جمجم** بکسر دو جیم و سکون دو میم **ماهیت** آن بیخی است شبیه بزردک بری و از آن باریکتر و اندرون آن سفید و بیرون آن
مابین سفیدی و زردی و خوشبوئی و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از انجا بخارا و سمرقند و سایر بلاد برند و گویند آنرا با سوزن زرین از زمین بر
می آورند و در لرستان آنرا کز موشان نامند و ساق و برگ آن شبیه بزردک است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت خفقان
و ربو و سرفه و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شرباً نافع و بتیسیر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت
تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین ابن الدلیل
گفته که از یکمثقال تا یکمثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است **جمد** بفتح جیم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است
و از ان لطیفتر و خوبی و بدی آن با آبی که از ان منجمد میگردد بر میگردد و جهت حصبه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف
مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد ورم کرده و درد نماید میل یخی که در میان تنه یا شاخه اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشند مفید است

ورم و درد آن زائل میکرد و مضر اورام باطنی و اعضا است **جمست** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن سنگیست در صفرا که مایل بسبزی
در سنه منزلی مدینه طیبه بهم میرسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمانجونی و تا مقدار یک رطل میشود و در معدنی که در انجا است تکون می یابد و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق
قلیل ردیٔ کبریت کثیر جید است و ضعیف النضج و طبخ تام که بنافه باعتبار نقصان حرارت والا یاقوت میگشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است **طبیعت** آن گرم
و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای آن جهت ورم چشم و خراج و پوشیدن انگشتری مصنوع
از آن جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر نائم گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل
و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست **جمل** بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفای نون و سکون واو و تاء هندی
نقطه هندی و بچه آنرا بعربی جرود و اجل نامند **ماهیت** آن معروفست آن حیوانی زیرک است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد و چون آنرا مار گزد خرچنگ
خورد و بهترین آن یکساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ و اشقر است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن
مقوی باه و اعضای منعظ قوی و جهت تب ربع و عرق النسا و وجع ورک مزمن و یرقان اسود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوختهٔ آن جهت قوبا و طلای شیر تازهٔ
که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن رافع نزول الماء عین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاه داشتن آن در هر جا که خواهند گریزانندهٔ مار است از انجا
و مداومت اکل ریه آن مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین بر حمل و نقوع سرگین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویهٔ
مناسبه جهت صرع و ضماد تازهٔ آن جهت خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهت تاکیل مؤثر و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و نفحه یعنی شیردان
بچه کاه نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کنندهٔ جامد و گدازندهٔ منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و حکایت
آب بودنه در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوصا با بول آن مجرب و در قرابادین و در مقدمهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن
آن مذکور یافت و بول آن بتنهائی نیز مؤثر و مدر قوی و مسهل زرد آب جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقاء و یرقان و سدهٔ جگر و تقویت باه و رفع مستی بسرعت و بوئیدن
آن جهت تفتیح سده مصفاة و رفع چشم و قطور گرم کردهٔ آن در گوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه مؤثر و نطول جوشانیدهٔ آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر اورام
مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوختهٔ آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر دان چپ رافع
سلسل البول و بستن کنه شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون گندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد
و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت و هر اختن و با زیت کابی جوشانیدن و فلفل و گردیا و زیرهٔ کرمانی داخل کردن یا قلیه
خردل خوردن و بعد از آن سرکه خالص و آب کامه با سرکه کبر مخلل یا با انشترغار آشامیدن محرور المزاج را و برای عیبر اوجاع مفاصل مبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن
جمهوری بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یا **ماهیت** آن شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی
بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگر گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده
آنرا شراب سازند **طبیعت** گرم و خشک **افعال و خواص آن** منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن
احشا است **جمیز** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه و بیونانی اسفو مغری یعنی تین الاحمق و بهندی گولر و چون در جوف ثمر آن
پشه میباشد لهذا آنرا ثمر پشه میگویند **ماهیت** آن ثمر درختی است شبیه بانجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه ببرگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر
میدهد و ثمر آن بی گل از ساق آن بر می آید بمقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی سرخ میگردد و تخم آن بزرگی تخم انجیر و در بعضی بلاد خود بخود پخته میگردد
تا آنکه آنرا تیغ نزنند و منبت آن بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنگاله بسیار است بلکه در بعضی هر دو بلد انواع میباشد و شیر آنرا بدین نحو میگیرند که شاخ آنرا خراشیده
بقسمی که باصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه بثمر آید و آنچه از آن بر آید بصدفی جمع نمایند یا در ظرف سفالی لعاب دار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بریست
چه انجیر بری از سمومات و ماکول نیست و آنرا دیده ایم و بو الخیر جمیز را شلکا انجیر گوینده ماکول است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص آن**
جهت سوء القنیه و سرفه یابسی و درد سینه و نفث الدم و سبز روکرده نافع و لعوق آن که برگ و ثمر و شاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس

و ثمره

وسرفه مزمن وگرفتگی آواز مجرب ومطبوخ نیم رس آن جهت نفث الدم از سینه ولعوق ویک مثقال از برگ سائیدهٔ آن با آب جهت قطع اسهال مجرب با هموزن آن
شکر جهت سرفه آزموده وضماد عصارهٔ برگ آن جهت تحلیل دمامیل ونضج آنها وآشامیدن آن با شیر جهت قروح سر وگزیدگی جانوران سمی وطلای آن نیز سودمند
وگویند خوردن ثمر پختهٔ آن با پستهٔ جوف آن مانع رد است بمداومت دران حال وشیر آن گرم وبا حدت ولیکن ضعیفتر از شیر انجیر وبا قوت ملینه ومحلله اورام صلبه ومسهل
اخلاط غلیظه وملصق جراحات وخضاب وآشامیدن نیم درهم آن جهت تحلیل سپرز وتبهای بارده وبالزرو سروی وخاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه وآکله
ونار فارسی مجرب وثمر آن ردی الغذاء ونفاخ ومضر معده ومورث حمیات ومصلح آن انیسون وسکنجبین وگلنگبین وآشامیدن آب سرد بالای آن ونوعی
ازان کوچکتر از آلوچه است وشیرین وبعد رسیدن سرخ میگردد وبر بالای آن از شیرهٔ آن چیزی نشر کرده مانند دانهٔ نبات منجمد میگردد وآنرا قومی حماطا مینامند ودر
فلسطین وبنگاله بسیار است ودر فلسطین مشهور ومعروف بسلمی ودر هند وبنگاله بکولر کوچک درخت آن بزرگتر از انواع دیگر آن وثمر این محتاج به تیغ زدن نیست ولعوق ثمر
آن با اندک کتیرا وصمغ عربی که نرم سائیده در آخر طبخ بر آن بپاشند تا آنکه بقوام انگبین آید جهت سرفه وامراض صدریه وتحلیل مواد ورفع اعیا نافع **فصل الجیم مع النون**
چنپا بفتح جیم فارسی وسکون نون وفتح باء فارسی والف **ماهیت** آن درختی است هندی وسه صنف میباشد یکی گل آن زرد ودیگری سرخ گلابی ودرخت این هر دو
صنف کوچکتر از درخت گردکان وبرگ این اندک باریکتر از برگ آن وصنف سوم درخت آن عریضتر وبرگ آن کوتاهتر وعریضتر وگل آن طولانی ورنگ آن سفید واین را ناگ
چنپا نامند ومستعمل در ادویه گل صنف اخیر آنست وگل هر سه فی الجمله شبیه بلاله وبرگهای آن پنج عدد وباریکتر وبلندتر تا بقدر طول دو بند انگشت وضخیم وخوشبو وتند بحدیکه در
محرورین احداث رعاف مینماید ودر میان گل آن چند دانه زیره مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص** آن استشمام
آن مقوی قلب بارد وخوردن آن دافع بلغم ورياح وقاطع اشتهای طعام وگویند چون سر درخت آنرا بریده وتنهٔ آنرا بقدر سه چهار ذرع گذاشته بران لته بسیار پیچیده وروغن چراغ بران
ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد وپس بیخ آنرا برآورند فادزهر اکثر سموم است شرباً وضماداً وطلاءً وگویند چوب چیواه مشهور بملک گجرات هند از اینست لیکن
این اصل ندارد ودرخت چوب چیوات دیگر است بنواح قلعه رهتاس که در صوبهٔ عظیم آباد است میشود شاید در خواص قریب بدان باشد **چند بادستر** بضم جیم وسکون نون
ودال مهمله وفتح باء موحده والف وفتح دال وسکون سین مهملتین وفتح تای مثناة فوقانیه وسکون راء مهمله وبیدستر بیای بجای الف نیز آمده یونانی اکسیانوش وبفارسی آش بچگان
وبترکی اغلان اشبی نامند **ماهیت** آن خصیهٔ حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیات کیس بیضتین وآن حیوان بهیات سگ بسیار کوچک وغیر سگ آبی است
وموی آن سرخ مایل بسیاهی وغلیظ ودر خارج آب نیز تعیش میکند ودر دیلم آنرا اسک نامند وحکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا مینکند که خصیهٔ آن بعظم چند
باشد وحقیر تازهٔ آنرا ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو ورنگ نداشت وبعد از جوشانیدن آن در آب وخاکستر پرورده کردن آن بو وکا بعد از مدتی صاحب
بو ورنگ شد واینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست ورنگ آن زرد وسرخ وسیاه میباشد وبهترین آن ومستعمل زرد وپس سرخ سنگین خوشبوی تند وسریع التفتیت
که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد وآنچه مخالف این اوصاف باشد ردی است وصاحب تروح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند وبعد ازان ضعیف میگردد وآنکه
نوشته که شکی نیست دران بلکه زیاده هم میماند وسیاه آن با سمیت وقتال محرر گوید آنچه حکیم نوشته راست است تازهٔ آن نرم وبدبو وبعد مدتی تا یکسال زیاده که بران بگذرد
سخت وخوشبو ورنگ آن خوب ظاهر میگردد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم ودر دوم خشک والطف واقوی جمیع ادویهٔ حاره یابسه است وچیزی صمغی شمعی که داخل است
لاوغ شدید المنتن است استعمال آن جایز نیست **افعال وخواص** آن مفتح سدد ومحلل اورام وتریاق ادویهٔ بارده وقتاله واکثر هوام ومخنوق از خربق ومهیج حرارت غریزی
امراض الراس والعصب والقلب والمعدة جهت امراض بارده رطبه دماغی وریحی وعصبانی مانند صرع وام الصبیان وفالج ورعشه وتشنج رطب امتلائی ولیثرغس که سرسام بلغمی است
ونسیان ودوار وسدر بارد وریحی ومزمن وبلغمی وشقیقه وسبات وخدر وکزاز امتلائی رطب وزکام واوجاع اعصاب واذن وغیرها ومالیخولیای مراقی وخفقان بارد وفواق ونفخ
معده وقولنج بلغمی وریحی شرباً وسعوطاً تنها یا با ادویهٔ مناسبهٔ هر علت وخورانیدن بچهٔ آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان وبراخنهای طفل مالیدن موثر السموم طلای آن
با سرکه وبیخ آن وتدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبه ودیگر جهت دفع سموم وخوردن آن بعد افیون بقدریکه افیون خورده باشد دافع سمیت آنست خصوصاً با سرکه
وچون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زائل گرداند خصوصاً با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج با عسل بخورند
ادرار طمث نماید بدون ضرر واخراج جنین ومشیمه کند وبرودت رحم را زائل سازد واگر بان تب نیز باشد با عسل وفلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند وبا سرکه

جهت مواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله را اکثر امراض دماغیه و عصبانیه
و اوجاع مزمنه و ضماد آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غیر آن و بدستور تدهین بروغن آن الاذن
که اشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره و استعمال آن جهت
اورام ریه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ
بدل آن مثل آن وج و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن زرنباد است و جنس سیاه
بقدر یکدرهم کشنده است و بسیار است که در مدت یکروز می کشد و الا منجر بسرسام میشود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دوای جندبادستر و جوارش
و حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ منجر بنیا باعتبار آنکه اصل عمود در آنها جندبادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت **جنطیانا** بکسر جیم و سکون نون
و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانیست و برومی اسلیقان و بفارسی کوشاد و بعجمی اندلس پش کشکه و بعضی پش کشکه را غیر آن دانسته
اند و بهندی پکهان بید بفتح باء فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله گویند اسم پادشاهی است
که اول اطلاع بر آن یافته و باستشفا از آن دوا یافته و اسم آن پادشاه جنطین بوده **ماهیت** آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین صنفها
است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا بشبری و غلیظ مائل بسرخی و تیره کی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انگشتی
و مجوف و املس و بقدر دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه ببرگ گردکان و یا لسان الحمل و آنرا کوچکتر و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن مائل
بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جر مغانی نامند برگ آن شبیه
ببرگ حماض و این غیر مستعمل و در بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن سه سال
باقی میماند **افعال و خواص آن** قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سده و مسکن اوجاع بارده و حمیات کننده قلب از اذیت سموم بسبب قوت
قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول
و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یکمثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه
و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصاره آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و دهن عضل و اطراف آن و التوای عصب
نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و قی و وجع معده و با سرکه جهت
ازاله بهق و طلای آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده بجای عصاره خشخاش سیاه مفید
و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن مؤثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیده آن با عسل و آب نیمگرم و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل
تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصاً برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع گزنده و دواء السموم و
سقاو متا بسموم قتاله مشروبه المضار مضر سینه محرورین مصلح آن اسقولوقندریون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم آن اسارون
و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و گویند جنطیانا جر مغانی و عصاره آن که بیخ آنرا بکوبند و پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند
تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد گردد و در جمیع افعال مذکوره شربا و ضماداً اقوی تر از جرم بیخ آن است و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا هفت سال
باقی میماند و دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر **فصل الجیم مع الواو** **چوب چینی** بضم جیم فارسی و سکون واو و باء
موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا آنرا خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویه جدیده است **ماهیت** آن بیخی است سرخ و گلابی
رنگ و اندک شیرین خصوصاً تر و تازه آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلندتر از آن نیز و قوی بسطبری یکقبضه و بعضی باریک تر از آن و بعضی کم گره و بعضی پر گره و بعضی
راست و بعضی کج و بعضی منشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه و براق میباشد و بهترین و مختار
و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گره و یا کم گره و املس و بی ریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غیر منشعب

جنطیانا

چوبچینی

و متشقق و تازه و سنگین عرقی غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه و براق صلب پر ریشه هیئتیکه گویا در اندرون آن صمغ جا
کرده که مصمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و منشعب و متشقق آنهمه زبون و غیر مستعمل بجهاتیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیاره فی الجمله مفروش
برروی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورسته بانس که در هند و بنگاله می شود الا آنکه برگ آن باریک و بلند و اندک شبیه
ببرگ ساذج هندی و از آن کوچکتر منبت آن اکثر کوهستانها بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلهب که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز می شود ولیکن بسیار
ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر گره و سبک وزن رخو و از چین گاهی بیخ تازه آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته برگهای بسیار کوچک می آورند چنانچه
در سنه یکهزار صد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشت سبز گشت
بیاره آن شبیه بانچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک اندک طولانی و دور دور در هر ساقی سه چهار بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان
بهم رسیده و بعد یکسال بر آورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود ولیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربت سبز نگردید و پوسیده شده

طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبه اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبات آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد
هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مومن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری
نیز مرکب القوی نوشته ولیکن همه قائل اند برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علویخان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست
با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و ادله هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازه آن حار رطب
یابس بسیار کمی و هر چند کهنه میگردد و بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب میباشد **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح
سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق ضیقه شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعصاب و ارحام
و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزله مزمنه
و اختلاط ذهن و سبات و صمام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویه محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا
و جرب و آکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و سیلان بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن عصبه و سوء القنیه و استسقای
لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبه سوداویه و متحجر و حمیات سوداویه عتیقه و دق شیخوخه و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع
مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده محترقه و اعاده کننده باه مایوسین و نضارت
و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط و طرق استعمال آن
بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته و یا بطور قهوه و یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا حریره و یا مربا و یا دهن و یا مرهم و یا معجون و یا غیر اینها
تنها و یا با ادویه معینه و مناسبه و مخصصه بهر علت و مرض بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه و دمویه محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن
چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون و سائر اخلاط و تفرقه هر یک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده
شده و در آخر آن غلبه خون و سودا و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در دست و پا و اکثر اعضا و دانهای کوچک و انفجار طبع و خفگی قلب او را و لا فصد اکحل نموده
شد پس بفاصله دو سه یوم فصد صافن و در این دو فصد تمیز و جدائی خون از سودا بین و ظاهر بود که در حین اخراج خون چون رگ را وسیع گشوده شده بود شعبه بسیار
سیاه بارنگی مانند مرکب و شعبه قویتر از آن سرخ غلیظ مائل بتیرگی هر دو پیوسته بهم بر می آمدند و آنچه سیاه بود در ته لگن آب مانند جگر سیاه قطعه قطعه منجمد گشت و خون
مخلوط با آب و بلغم مانند تارهای طحلب معلق مضر محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره در هنگام استعمال آن و بعد از آن تا چند مدت خوردن
ترشی و نمک و آب سرد و میوه های تر و اشیای منفخه مانند بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد به بدن رسیدن
همه بسیار مضر و چون مقدار شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد و فی الحقیقه مقدار معینی ندارد و همچنین طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر
ننمود بدل آن صاصفراس و در بعضی مواد شجرة البنی که بفرنگی پلاسطور نامند و در بعضی مواد عشبه مغربیه است و چون دو سه برگ آنرا با گوشت طبخ دهند گوشت

زو و مهرا و لذیذ کرداند مانند گوشت آهو و گوزن **چوب چینی خطائی** ** **ماهیت** آن چیریست مانند غده و گره بزرگی شبیه بکدو و کتهل و پوست آن اندک
خشن جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و با داغی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید
از بنه درخت بر می آید مانند کتهل و بعضی میوه هایی دیگر و از برای آن خواص بسیار نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن میدانند و دستور استعمال
این نیز مانند چوب چینی چین است و نیز روزی دو ماشه آنرا با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیمگرم می آشامند تا مدت بیست و یکروز تا چهل یوم و از رنگ
و حموضات و بقول و غیرها بدستور چوب چینی است و از آن ضعیف تر **چوب جیوتی** بفتح جای مهمله و یای مثناه تحتانیه و واو و تای **طبیعت** آن چوب درخت
هندی است که در نواح بنارس و گورک پور و رهتاس بهم میرسد و بسیار عظیم میباشد و از آن سریر و پایهای پلنگ و غیره میسازند و رنگ آن اغبر
و خال دار و ابری سیاه تیره و کم رنگ و کهنه سال خورده آن رنگین تر و صلب تر و بهتر و در تازه گی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه ببوی عود هندی از آن
ظاهر میگردد و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و متشعب بسه شعبه و بلند تر و ضخیم تر از برگ بید انجیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
باتریاقیت و قوت قابضه و جهت دفع هیضه و قی و اسهال بند کردن و اسهال رطوبی و تهوع را باز دارد و در ریاح باطنی و سموم مشروبه و ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت
دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هزار پا نزدیک خوابنده بر سر آن نگردد و اذیت نرساند **جوز** بفتح جیم و سکون
واو و زای معجمه بفارسی گردکان و چهار مغز و بهندی اخروت نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را
سه پوست می باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوصت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد و دوم که در زیر آنست صلب
و دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک بر آمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار
حصه است و دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصال و میان آنها پرده نازک اندک صلب خشبی است **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید
و رطوبت آن کم میگردد **افعال و خواص آن** بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه خصوصاً دماغ و مقوی حواس باطنیه
خصوصاً با مویز منقی و انجیر سفید و بریان آن بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و تنهایی ناشتا جهت سهولت قی
و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده بعد یل و بدستور با بلادر
مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن و آشامیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند بمقدار
یکمثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب
و سبل و دمعه مفید و حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته
بر سر و بدن مفلوج و ملقوه یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و در آفتاب و یا خانه گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن
بهره و علت بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پرپنبه بینداز ند و بگذارند تا خوب عرق کند پس بدن را پاک کرده از زیر آن بر آیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و اب سرد
ننوشند در یکدو دفعه زائل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و
آنمقدار صبر کنند که خوب عرق کند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقاً ننمایند و بر آیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن
جهت ازالهٔ کلف و تشنج وجه و طلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا جهت
غرب و غانغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج و تار قدمین حادث از برودت و یبس و داء الثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با زفت
جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصاً کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع و موجب ورم لوزتین
و بثور دهان خصوصاً در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار جاشنیدار بمکند و سکنجبین بخورند یا اندک خشخاش
خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد و روغنی و زبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشیها خوردن و مربای آن با عسل

چوب چینی خطائی
چوب جیوتی
جوز

جهت تسمین کرده و تحریک باه بسیار مؤثر و ملین بطن و مقوی معا اعور و سرکه پرورده آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرور او کند و شیاف آن جهت
وجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و خناق یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره بآب مطبوخ پوست
آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و در زور پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و زوال
تقطیر البول حادث از استرخا و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد بری از معده
از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی که کوبند و خبث الحدید
سائیده بران بپاشند و هر روز بر هم زنند خضابی نیکو و رنگ آن با دوام میباشد و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یکهفته در آفتاب گذارند و هر
روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی
لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر بیخ روز یکمرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن
جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل و یا رب انگور ترتیب دهند
جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بعدیل و طلای پوست تازهٔ آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه
و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشاره پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و بازفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و ضماد
آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت از آن جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم
آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمه متغیر الطعم باعث دفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس مالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان تازه
را در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و ریشه قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در شیشه کنند بحدیکه
بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه آن درخت ثمر آید پس شیشه را بر آورند در آن شیشه چیزی سیاه
شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن میماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه
میکرداند و چون قبل از موی بر آمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی سفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایهٔ آن بخوابند
لاغر میگرداند و شخص نائم بیدار میشود در حالتیکه مختل الحواس باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آب در ظرفی اندک بریان نمایند
پس بدست مالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مثل مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یکهفته جهت وجع ورک مجرب و جهت
امراض بارده و امزجه بارده نافع و طلای آن جهت آکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوباء و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت
لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است **جوز ابه** بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای
موحده و بترکی اوماج نامند **ماهیت** آن طعامیست که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند **طبیعت** آن گرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف میگردد **افعال**
و خواص آن ملین و موافق سینه و تشنج و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است **جوز ارقم** بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح
الف و سکون را مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری اکثارنا نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت
تر و دو شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زود از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک و سفید
و زیاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بقبه شبت و تخم آن بسیار باریک و تند طعم و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و در مزارع و جبال میروید و در وسط
تابستان بهم میرسد و تا سه سال قوت آن باقی و بعد از ان ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پر مغز تازهٔ آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در آخر سوم
نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک بیاشامند و نانیکه از و ترتیب دهند نعات
سموم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و غیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در تکشف گفته اند بتحلیل سپرز و مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح تخدیر آن شیر تازه
دوشیده و اکثار آن تا دو درم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن خوشبوئیهای سرد و تر

وماليدن آنها بر قلب و آشاميدن آب سرد و عود و سليخه ساوه

جوز بوا بفتح جيم و سكون واو و زاي معجمه و فتح باء موحده و واو مشدده و الف معرب جوز بوياي فارسي است و بهندي جايپهل نامند **ماهيت** آن ثمر درختيست كه در جزاير زير باد مسمي بجاوه كه بزبان فرنگي ايا وا و بندر آنرا بتاوي نامند بهم ميرسد و آن بندر در تصرف ولنديس است كه عوام ولنديز نامند و قومي از نصاري است خود بر جهاز باطراف مي برد و ميفروشد و نيز شنيده شد در كهن سونده بنور جائي هست بسيار مي‌شود و جنگل و اشجار صندل هم هست و درين اوقات انگلس نيز كه قومي ديگر از نصاري است نوعي از جوز بوا يافته‌اند و آن طولاني في الجمله بشكل شبيه ببلوط در غلافي نيز مانند غلاف آن و از آن صلب‌تر و مغز آن از مغز جوز بواء معروف اندك زبون‌تر و لطيف‌تر و در رهنيت و بوا از آن كمتر و در قوت ضعيف‌تر و درخت جوز بوا بقدر درخت گردكان و از آن كوچكتر و برگ آن في الجمله شبيه ببرگ آن و كوچكتر و باريكتر از آن و ثمر آن بقدر ثمر گردكان كوچكتر با پوست سبز خام و آنرا سه پوست مي باشد يكي خارج و آن در خامي سبز و نرم و بي ريشه لحمي و ضخيم و قريب بسطبري انگشتي چنانچه درست آنرا مربا ساخته از انجا مي آورند و در زير آن پوست لحمي پوست ديگر صلب اندك صدفي و بر بالاي آن بسباسه پيچيده و در جوف آن پوست صلب صدفي جوز بوا مي باشد بمقدار فندقي و اندك طولاني و از فندق بزرگتر و بهترين آن تازه كرم ناخورده سنگين تند طعم و اندرون سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقي ميماند **طبيعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشك و با قوت قابضه و رطوبت فضليه لهذا نزد بعضي آنرا گرم مي‌خورد **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و مسكر و حافظ حرارت غريزي و هاضم طعام و مقوي معده و فم آن و مري و جگر و باه مبرودين و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و يرقان و خوشبوئي دهان و عرق و بول و تحليل رياح و رفع كلف و نمش و غثيان و قي و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدي بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفنه معده و استسقاي لحمي و عسر البول نثراً مفيد و بريان كرده آن حابس اسهال رطوبي و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخاء و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و اوجاع ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چيني و با اسنتين و عسل جهت ازاله كلف و نمش و آثار ضربه و بار و غيرها جهت گراني گوش و اوجاع بارده آن قطوراً و شيافا و اكتحال آن جهت تقويت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورين و مصدع مصلح آن كشنيز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اكثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در صلابات يك وزن و نيم آن سنبل الطيب و روغن و عطر آن در افعال مذكوره بسيار قوي‌تر و مرباي آن از آن ضعيف‌تر و مخلل آن نيز از آن ضعيف‌تر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادين ذكر يافته جهت منع كرم خوردن آنرا در آهك نگاه ميدارند

جوز جندم بفتح جيم و سكون واو و زاي معجمه و فتح جيم و سكون نون و ضم دال مهمله و سكون ميم معرب از گوز گندم فارسي است و كلنم نيز نامند و نزد عرب مشهور بنبيج الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بجره الحمام و نزد اهل اندلس بتربه العسل است **ماهيت** آن چيزي است شبيه بمغز گردكان كه بر روي سنگها متكون ميگردد سفيد و مائل بزردي است كه در صحراها بر روي سنگها متكون ميگردد و انطاكي گفته بگمان من آن رطوبتي است كه مختلط گشته با آن خاك لطيف و چون در عسل اندازند بزودي منحل شود و مقدار قليل آن حجم بسيار بهم رساند و عسل را غليظ گرداند و حجم آنرا بيفزايد بحديكه يك اوقيه آن بحجم يك رطل نمايد **طبيعت** آن در اول سوم گرم و خشك و با رطوبت فضليه و بعضي در اول گرم گفته‌اند و بعضي در سوم سرد و خشك **افعال و خواص** آن بغايت مشهي و منعظ و مسمن و مانع شهوات رديه گل خوردن و امثال آن و مفتت حصاة و رافع عسر البول با آب سيب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قوبا و سعفه نافع و مغثي و مقي و مصلح آن ريباس و انار مقدار شربت آن تا درهم و چون يك رطل و ربع آنرا در ده رطل عسل و سي رطل آب گرم اندازند و بسيار بر هم زنند و سر آنرا بپوشند بزودي مسكر و شراب گردد بحديكه قوي‌تر از خمر باشد و اهل عراق آنرا فضيلت ميدهند بر خمر و بغدادي نوشته كه صنفي از جوز جندم از ناحيه بربر مي آورند و آن كوچكتر و بسيار زرد و قوي و با سميت است استعمال آن بهيچ وجه جائز نيست و تهييج باه و مجفف و با وجود آن مطفي قوت باه است بسبب شدت تجفيفي كه دارد و بدين سبب نيز قاطع نزف الدم است چون از خارج بر آن بپاشند و با مقدار دو درهم با آب به و سيب بياشامند

جوز الخمس بفتح جيم و سكون واو و زاي معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و ميم و سين مهمله **ماهيت** آن ثمر درختيست هندي بقدر فندقي و مدور و سياه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانها بقدر قرطمي و زياده از پنج عدد نمي باشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند **طبيعت** آن در دوم گرم و خشك و در سوم گرم نيز گفته‌اند **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداويه محترقه و محلل رياح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب گرم و مصطكي

جوز الزنج بفتح زاء معجمه و سكون نون و جيم **ماهيت** آن ثمريست بقدر تفاحي و طولاني و چاشني دار و در اندرون آن دانه ايست شبيه بقاقله صغار تيره رنگ و تيز طعم مانند خولنجان و خوشبو منبت آن صحراي بلاد بربر **طبيعت** آن معتدل **افعال و خواص** آن چون بسايند و يك دانگ مقدار آنرا بياشامند با آب گرم قولنج ريحي را نافع و مقوي معده است و در جوارشات داخل

داخل کرده میشود **جوز السرو** بفتح سین وسکون را مهملتین و واو **ماهیت** آن بار درخت سرو است خشبی و محض **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک گرم نیز گفته‌اند و اول اصح است **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعا و دهن را تیز گردانند و بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و طلای آن با عسل و گلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و باقوت قابضه و مسکه منع حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد آن با بسر بشیم و اسراش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخساره و سده و مصلح آن عسل و دهن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و گویند بکوزن و نیم آن اهل و بوزن آن کرنا ج است و در حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **جوز الشرک** بکسر شین معجمه و سکون را مهمله و کاف و آنرا تین الفیل و جوز الحبشه نیز نامند **ماهیت** آن در جنبت عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار گردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست آن اول نازک و سرخ و در سنبله میرسد و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از ان جدا میگردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور و خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل به تیرگی و بنفسجی و سرخی **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و مغص شدیده و مفتح سده و رافع وجع ورک و عرق النسا و بیخوابی حادث از برودت و مهیج باه و شهوت و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و روغن آن که سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند و در قدر مضاعف و با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سایر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر ریه و مصدع مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است و گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب گرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نمایند فرقی چندان نمیکند از فلفل چنانچه بعضی از متقیلان فلفل را چنان مغشوش مینمایند **جوز العبهر** بفتح عین و سکون با موحده و فتح ها و سکون را مهمله **ماهیت** آن دانه‌ئیست شبیه بآمله و مدور و در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی **طبیعت** آن مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** قاطع اسهال و بوئیدن آن باعث سرور و جهت اورام باطنی نافعست **جوز القطاة** بفتح قاف و تا مهمله و الف و تا مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و آنرا جوز القطاة از جهت نامند که قطاة بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته‌اند که جوز الانهار است بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته‌اند **ماهیت** آن دانه‌ئیست شبیه بکاکنج و در غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک میباشد گیاه آن پرشاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روی زمین و پرگره و نرم و برگ آن شبیه ببرگ خرفه و از ان عریضتر و نرم تر و مزغب و غبارآلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک **طبیعت** آن مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آن جهت قولنج ریحی و خلطی و مرکب گویند نافعست **جوز القی** بهندی مین پهل و بفرنگی نور سطلیه نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست مخصوص بلاد دکن و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهی و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد و تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف آن دو پرده و در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه ببهدانه و لعابی و مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه کرم ناخورده آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد و رطب مزمن و اورام عصب و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دوامیل و بثور نافع و چون بیست درم شست آن در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القی را با مقی دیگری از مقیات که خواهند با قدری نمک بسایند و با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از انکه تشنه و با شوربا آشامیده باشند بفاصله یکدو ساعت بغایت قی آورد و بی‌غائله است و بدستور چون یکدرم آنرا با یک مثقال رازیانه و آب گرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و با قدر کفایت از ان با عسل سرشته با آب گرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد و بقدر قوت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نفخ آنها و دوامیل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است **جوز الکوثل** بفتح کاف و سکون واو و فتح تا مثلثه و سین مهمله نیز و سکون لام و آنرا اقراص الملک و بعضی جوز القی نیز نامند **ماهیت** آن ثمر گیاهیست هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن و پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به برگ لبلاب گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن **طبیعت** آن در آخر سوم

جوز السرو

جوز الشرک

جوز العبهر

جوز القطاة

جوز القی

جوز الکوثل

گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط رديه و جهت دفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع المضار مرخی اعصاب و
که تا یک هفته بحال اصلی نمی آیند بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت آن یک دانگ و یکدرهم آن کشنده بقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر سر
و آشامیدن سبردات عطره است **جوز المائل** بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم تا و جوز ماث نیز و مرقده و درخت آن آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی
تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی اسمر مونیه گویند و معرب از گوز ماثل فارسی است **ماهیت آن** ثمر درختیست بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر خودرو و مزروع
و سفید و بنفش میباشد و اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق نایی و سرنای طبلا
و از آن درازتر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان و خاردار مانند ثمر بید انجیر و در جوف آن دانهای
بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن **طبیعت آن** در اول چهارم سرد و خشک گویند در خشکی
قریب باعتدال است و اول اصح **افعال و خواص آن** مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم جوف گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبه
مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و باتدهین بروغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن باسرکه جهت تحلیل اورام و استسقا
و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تخفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برگ گرم
کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر بارد و سده نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و بر اورام و دمامیل جهت تحلیل
و نضج آنها مفید مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن لفاح و وزن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و بادیانه و چون کسی مقدار زیاده از یک دانگ بخورد و همچنین
گل آن را عادی بمخدرات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل او
زائل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او
سرخ گردد و تاریک بسیار دست بجامه و فرش و دیوار می برد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند حالت دیوانگان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون
و لیکن دغدغه و ترشیها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود و چون بخورند عصاره برگ آنرا اطلا نمایند مداوای آن مداوای بیروح خورده است
و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضت و تغذیه باغذیه چرب و آشامیدن شراب صفوه و
سعوط جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب پنج جوز ماثل و حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **جوسیا**
بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است اهل جزیره جوسانی و در تنکابن پلاخوار نامند **ماهیت**
آن بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین میگردد و با قبوضت در اوایل ماه رومی میرسد و هر چند در درخت زیاده میماند
سرخ تر و شیرین تر میگردد و لیکن قبوضت آن کم میگردد و درخت آن بسیار بلند نمی شود و بهمین مقدار درخت آلو بالو میباشد و برگ آن شبیه برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی
بلاد خزان میکند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و اروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن
درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام و در همه حال مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انار مقدار شربت آن تا سه درهم است
چونلائی بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی گویند بقله یمانیه است ظاهرا غیر آن باشد **ماهیت**
آن نباتیست در هند اکثر مزروع و ماکول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان و بهمزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بیکل و تخم آن ریزه مانند تخم لسان الثور و چون کهنه
و سرشاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها و برگهای تازه میرویند باز میبرند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت یا بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته میخورند لذیذ
میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس دو دهیه موسوم به تبرزدیده شده و آنرا سلیمانی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی
میپزند **طبیعت آن** در اول گرم مائل بیبوست و اهل هند آنرا سرد میدانند **افعال و خواص آن** سریع الهضم و دافع صفرا و چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال حضض
هندی و یکمثقال تارقیصر بآن سائیده حب بندند و هر حبی بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آنرا با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب لیکن در ایام
خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون بیخ آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع می بخشد آنرا **فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه**

جوز ماثل

جوسیا

چونلائی

جبنيت بفتح جيم و سكون يا مثناة تحتانيه و خفاى نون و تا مثناة فوقانيه ماهيت آن درختيست هندى و بسيار بزرگ نميشود و برگ آن شبيه ببرگ تمر هندى
و گل آن بنفش و تخم آن در غلافى مانند باقلا و از ان باريكتر طبيعت آن در اول سوم گرم و خشك افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام ديدان
چون صبح ناشتا اول اندك شربتى بخورند و بالاى آن مقدار هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنكه آب داخل نمايند بياشامند اقسام كرم شكم را دفع نمايد و مجرب
دانسته اند و ضماد برگ تازه گرم كرده آن جهت تحليل اورام و نضج دماميل نافع و از گل آن كاغذ رنگ ميتوان نمود و رنگ آن ارغوانى ميباشد وليكن ثبات ندارد و
برگ و درست گرم كرده آن جهت تحليل نزول آب در هر عضوى كه باشد كه كوبيده يكطرف آنرا پخته مانند گرده نان بكرده پخته جهت تحليل نزول آب در بيضه و گرم كرده بدون پخته آن
جهت تحليل اورام بارده و نضج دماميل مفيد و تخم آنرا چون سائيده بر ناصور زخمهاى كهنه بمالند و بفتيله آلوده در جوف آن گذارند نافع جيدار بكسر جيم و سكون يا
مثناة تحتانيه و فتح دال مهمله و الف و راى مهمله لغت فارسى است ماهيت آن نباتى شجرى است برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزى مائل بزردى و بر
شبنمى مى نشيند و از ان دانه سرخى بقدر عدسى منعقد ميگردد و سرخى آن زياده ميگردد تا آخر بار ماه الهى ميباشد و آنرا حب القرمز ميگويند و در حرف القاف ان شاء الله
تعالى مذكور خواهد شد و ثمر آن بقدر مازوئى و مائل بتدوير طبيعت نبات آن سرد و خشك در سوم افعال و خواص آن چون برگ خشك آنرا سائيده
يكمثقال با آب سرد بخورند امساك بطن نمايد و چون با عسل و روغن گل بسرشند دو مثقال آنرا بخورند زحير را دفع نمايد و ذرور آن جهت التيام جراحات و طلاى آن
جهت تقويت اعضاى سترخيه و ضماد برگ تازه آن جهت تحليل اورام حاره و تسكين اوجاع و زيادتى آن و هتك عضل و جلوس در طبيخ آن جهت تجفيف رطوبات رحم
مقدار شربت آن يكمثقال جيكلك بكسر جيم و سكون يا مثناة تحتانيه و كاف و فتح لام و سكون كاف لغت تركى است ماهيت آن ثمرى است شبيه
بدل الخجنك و در جوف آن دانهاى ريزه شبيه بدانهاى پكه و رسوت ميباشد و رسيده آن سرخ تيره و چاشنيدار و در بو شبيه بخربزه كركت لذيذ و گياه آن بقدر سه گز
و زياده و از ان و برگ آن شبيه ببرگ گل سرخ و باندك خار و گل آن مانند بابچال و گل بنفشه و گياه آن هميشه سبز و در تنكابن گيلانه و در ديلم چميل و در گيلان و مازندران
خربزه كاو نامند و ابن تلميذ ميجو ناميده و گياه ديگر كه دائم سبز است و دانه آن سرخ شفاف بقدر نخودى و از وسط برگ آن چيزى مانند موى باريك متصل و برگ آن
بقدر درهمى و با تقعير و انتهاى آن مثل سر سوزن و از جمله خارها است و آنرا كوس نامند و هر دو قسم آن در طبرستان بهم ميرسد و اخير را در تنكابن خير نامند و آن
آسى پاى است طبيعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مقوى دل و مطفى صفرا و مرطب بدن و جهت امراض سوداويه و خفقان و سعال يابسى و جرب و حكه و بثور و تصفيه خون
و جدرى و حصبه نافع و در جميع افعال گياه آن مثل عليق است باب ششم در بيان ادويه كه حرف اول آنها حاء مهمله است فصل الحاء المهملة
مع الالف حاافطى بفتح حاء مهمله و الف و كسر همزه و سكون قاف و كسر طاء مهمله و سكون يا بغدادى گفته لغت يونانى است و يوس افطى نيز نامند و آن
ماهيت آن دو صنف ميباشد كبير و صغير كبير آن ببزرگى شجر ميشود و شاخهاى آن باريك و از چهار عدد زياده نميشود و برگ آن مشرف بقدر برگ گردكان صغير آن بمقدار
شبرى و شاخهاى آن باريك و برگ آن مشرف بقدر برگ بادام و گل هر دو سفيد و ثمر هر دو بمقدار بطم و در خوزا ميرسد و قوت آن تا دو سال باقى ميماند طبيعت آن گرم
خشك در دوم افعال و خواص آن مخرج اخلاط لزجه و رطوبات غليظه و مفتح سدد و مزيل استسقا و اوجاع مفاصل شربا و طلاء مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم
و امراض مقعده و نواصير مفتوحه و حب آنرا چون در اوقات حيض بلع نمايند منع آبستنى نمايد و مجرب مضمضه آب آن جهت سقاط كرم دندان و طلاى آن سوى باعث
سياهى و عدم سقوط آن تا سه روز باعث زوال حمرت عين مضر ريه مصلح آن عسل مقدار شربت آن يكدرهم حاج بفتح حاء مهمله و الف و جيم بفارسى خار شتر و بتر
و تيكانى و هندى جواسا نامند ماهيت آن گياهى است كه ترنجبين بران در خراسان منعقد ميگردد و بغدادى نوشته كه اسم خارغا قول است و غلط كرده كسى
كه آنرا خلنج دانسته طبيعت آن گرم و بسيار خشك و سرد نيز گفته اند افعال و خواص آن رادع و مفتح و جالى و ترياق سموم و شرب و ضماد و بخور آن
رافع بواسير و اكتحال عصير آن جهت بياض و ضعف چشم و قطور سه قطره آب خالص آن در بينى ناشتا و بعد تحياعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت دفع صداع
مجرب دانسته اند و روغن آن كه از آب برگ تازه آن ترتيب دهند جهت وجع مفاصل و جميع علل بارده بغايت مؤثر و شكوفه آن جهت بواسير نافع حاشا بفتح
و الف و فتح شين معجمه و الف بيونانى تومس و در مغرب صعتر و ف بصعتر الحمير است و در بيت المقدس و حوالى آن در مواضع سنگلاخ بسيار ميرويد ماهيت
آن نوعى از پودنه كوهى است شبيه بصعتر و بقدر يك شبر و شاخهاى آن باريك و پر برگ و ريزه و بران زغبى مانند پنبه و گل آن ريزه و در دور و سفيد مائل بسبزى

جبنيت
جيدار
جيكلك
حاافطى
حاج
حاشا

وسرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنکلاخها طبیعت آن در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس و بغدادی و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گرم و خشک
در سوم و انطاکی در دوم دانسته اند افعال و خواص آن مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد احشا و منقی سینه و شش و جهت
ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن
مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی
نماید و چون دو مثقال آنرا با عسل سرشته و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و صرع و تقویت گرده و باه و رفع درد دهن و حلق و نفث الدم و تفتیح قولنج نافع
و چون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را نگهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زایل کند و اعانت
بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و اخراج حیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم
و فضول مجتمعه در سینه و سرفه و ضیق النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع ثمش و ثالیل برآمده و یابسه که بیونانی افروخود
نامند و با سویق و شراب جهت عرق النساء و امثال آن نافع و بخور آن جهت مصروعین نافع و باعث افاقه آنها است و گویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را
بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت برء آنست مضر ریه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درهم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افتیمون
و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن صعتر و چون یکوزن آنرا با ده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست و شراب آن که صد مثقال آنرا در
پخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچک انداخته سر آنرا بسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و رفع سوء الهضم و سقوط اشتها و اوجاع
عصبانی و برودت و سایر اوجاع حادثه از دون تبهای بارده و قشعریره تبهای بارده و دفع ضرر سردی هوا و برف و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت موثر و حاشا
در جمیع افعال قویتر از صعتر است حشیش بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند ماهیت
آن چیزیست مانند موم که در آبها منجمد میگردد و رنگ آن مائل بسفیدی و بدمزه مائل بشیرینی و تندی و آنچه بتحقیق پیوسته و انها نیست بسیار ریزه و سفید از خشخاش
ریزه تر و صلب و بهندی تخم کرلی نامند طبیعت آن گرم و خشک در چهارم افعال و خواص آن بسیار تند و قویتر از افربیون و مقی قوی چون بیاشامد شخصی
که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم قی شدید آورد و چیزی شبیه بخون قی نماید و نجات یابد از آن و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل نبات
جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز و خوردن یکدرهم آن کشنده بقی مفرط و احتراق و لهیب و اختناق و اختلاط ذهن و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده
و ماء الشعیر و روغن بادام و سویق آرد جو سرد کرده ببرف و یخ و جلاب سرد کرده و دوغ گاو با قرص کافور است حاماسوقی بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله
و سکون واو و کسر قاف و سکون یا ماهیت آن نباتیست منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه
و گل آن سفید و از شاخهای آن تری بقدر فلفلی میروید و چون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن
جهت لسع عقرب شربا و ضمادا مجرب و فرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة حباب بضم حاء مهمله و فتح باء
موحده و الف و باء موحده ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک و سیاه شبیه بعقرب با زحل یا ریگتر و در غیر بید انجیر هم بهم میرسد و چون کسی با گرد آنرا مکیند
در آن روز بنایت تا سه روز و صاحب آن را سرخی چشم و کرب و گرمی و اضطراب قلب عارض میگردد و علاج آن خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور و امثال آنست
حباحب بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحده بفارسی کرم شبتاب و بهندی جگنی تیز نامند ماهیت آن حیوانیست از مگس کوچکتر و اندک باریک
و اغبر و زرد و مقعد آن در غایت سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب تابان است اکثر میدرخشد طبیعت آن گرم و خشک و حاد و از
ذراریح قویتر افعال و خواص آن سه عدد آن قال و یک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند
جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یک عدد خشک آن ساییده با روغن گل جهت اخراج کرم گوش و زوال کری آن و با صبر و سفیدآب جهت اسقاط
وانه بواسیر و گویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است حبار بضم حاء مهمله و فتح باء موحده
و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توغدری و بهندی چرز نامند ماهیت آن مرغی است بری و منقار آن بلند و پایهای آن دراز و سه نوع

یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی و از ان نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام **طبیعت آن**
در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی باه و مسمن و گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس بهره و بر وده سنکدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه
و اکتحال آن بامثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آنرا فرو برند
در قطع اسهال و دوری که ذرب نامند بیعدیل است و خون آن تا نیم مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت ثالیل ضماداً نافع و گوشت آن دیر هضم
و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آنرا باهموزن آن حب المنشم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن بموجب قبول
و تعلیق چشم راست آنرا رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف بیضه آن خضاب خوبی است **جبجبو** بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء
موحده و سکون واو **ماهیت آن** ثمر درختیست در سنجر و عمان به بزرگی درخت نارجیل و لیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازکتر
از ثمر نارجیل است و چون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی و بزرگتر از ان و خیزرمی شبیه بار و اعتبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار بر می آید و مادام که در پوست است
قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون برون آورند تا یکسال **طبیعت آن** در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قاطع اسهال مزمن و رافع الم
و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت دفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع مضر سینه
و صوت و مورث سعال مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن سماق است و در هند و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد و لیکن درخت آن شبیه بدرخت
نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در هیات ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی نوع آن اندک
چاشنی دارد و آنرا بهندی و در بنگاله کوتیه و کتهه بیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد **حبج** بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم **ماهیت**
آن مرغی است معروف شبیه بچبار و از ان کوچکتر و در کنار آبها میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** غلیظ مولد خون صفراوی و مصلح آن بهرا
پختن با مصطکی و دارچینی و سرکه و مربی اشترغاز و پلی روغن خوردن است و اگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است **حب البان** بفتح حاء
مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنگی نوزانکون ناریه نامند **ماهیت آن** دانه ئیست کوچکتر از پسته
و مدور و در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگتر از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از ان و بسیار
سبز و گل آن زرد رنگ مانند ریسمان و ازده و گویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقئی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سنون آن جهت
استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و مغثی
مضر جگر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی
و طنین و تمریخ بدان جهت رفع ثالیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی
و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه
جگر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکرج میگردد **حب بلسان** بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده
و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت آن** تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از ان و اندک مائل بطول و رنگ آن سرخ و اندک ثقیل الوزن
و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام تیره رنگ و بیمغز و مدور است و گفته اند بالفعل جز حب بلسان درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند و بدل آن
نمیشود **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده
و امعا و رافع صرع و سدر و دوار و درد سر کهنه و نوبه و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق
النساء و گزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی شرباً و ضماداً نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن
کتیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقات بموزن آن زراوند طویل و حب الغار

جبجب
حبج
حب البان
حب بلسان

حبة الخضراء

و در لسان نیز بعض خواص آن مذکور شد **حبة الخضراء** بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف
ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی سقز نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضراء را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند و آن
کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلبتر و ابن مؤلف گفته که این ثمر سه نوع است بدین قسم که در مال
و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند می کنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آنرا کلخنگ می نامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن اصفر و ناسید
و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آنرا ابنشه نامند و در آبدوغ و ورق داخل میسازند برای نیکوئی طعام و رائحه و تقویت معده و درخت شاه بن را ضرو و صمغ انرا صمغ الضرو گویند
و در حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی **طبیعت** تازه آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حواس
و جگر و سپرز و مبهی و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده و گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و ملین صلابتی
که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقشام گرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح شربا و با قوت قابضه
جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیه
جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر آنست و مضر محرورین و بطی الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشای حار و اکثار
آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و رب ریباس و رب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کثیرا و گویند خمیره بنفشه مقدار شربت آن از سه درهم
تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ با پسته یا گردکان و گویند بوزن آن حب البطیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه و جهت کلف و شقاق لب مفید
و طلای سوخته آن بر داء الثعلب باعث روئیدن موی آنست خصوصا موی سر و برگ آنرا چون خشک نموده بکوبند و بر موی غلاف سازند موی را ابرو یاند و دراز گرداند
و مداومت اغتسال با آن در حمام مانع نزلات بغایت مجرب و چوب برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام
نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت
فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شربا و طلاء و مروخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح رئه

حب الراس

و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهییج باه و گزیدن افعی مفید **حب الراس** بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح سین مهمله و سکون نون و آنرا زبیب الجبل
بری و بعضا قندما اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نبست چنین **ماهیت آن** دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در
علاقی شبیه بقرطم و بهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه بسوسن و راسن در
حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بری و مشرف و بیخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است **طبیعت آن** در دوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و غسولا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راسن

حب الریباس

بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مؤلف بالالبیع و غیره مویزج را حب الراس دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با آن است **حب الریباس**
بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه آنست **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال**

حب الزلم

و خواص آن قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب حکه شربا و ضمادا نافع بدل آن تخم حماض بستانیست **حب الزلم** بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم **ماهیت**
آن غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود و ظاهر آن زرد و باطن سفید خوش طعم
و لذیذ و از بلاد بربری آورند و نزد ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوش بو
و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهرزور و مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربری آورند گیاه آن کمتر از ذرعی
و برگ آن مستدیر مانند درهم **طبیعت آن** در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و دافع
خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آنرا زائل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن

حب السمنه

حبة الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است **حب السمنه** بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و هاء آنرا شاهدانه برنج نامند و بفارسی نقل خواجه گویند **ماهیت**

آن وانه هست بقدر فلفلی مستدیر وسیاه رنگ املس ومغز آن سفید وشیرین و با دهنیت ونبات آن بقدر ذرعی وشیردار وبرگ آن سفید اغبر منبت آن صحراها وبیابانها طبیعت
آن گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه **افعال وخواص آن** آشامیدن شیرهٔ مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق وچون شیرهٔ آنرا بگیرند در آب وآرد وشکر وروغن بادام
شیرین یا روغن کنجد تازه وران ریزند وطبخ نمایند تا مانند حریره وفالوده وترحلوا گردد وتناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین وصاحبان بروده وبیس وآشامیدن
آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم وصفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته وکنجد بالمناصفه وثقیل وبطی النزول مصلح آن
سکنجبین وعسل است **حب العزیز** بفتح عین مهمله وکسر زای معجمه وسکون یای مثناه تحتانیه وزای معجمه **ماهیت** آنرا انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته وبغدادی
دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت مینمایند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن گرم در اول وتر در دوم **افعال وخواص**
آن مسمن بدن گرده لاغر ومولد خون صالح وجهت تقویت باه وکبد ضعیف وحرقة البول وخشونت سینه وسرفه وامراض سوداویه مانند جنون والکثار آن مضر حلق
وثقیل ومولد سده ومصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضراء وبهترین طریق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند ودر آب
خیسانند یکشب پس بمالند وصاف نمایند وبا شکر بیاشامند **حب القلت** بضم قاف وسکون لام وتای مثناه فوقانیه معرب کلب هندی است حکیم علی در شرح قانون بهندی کلتهی نامند
بضم کاف فوقانیه وخفای ها وسکون یا وکلته نیز وقسمی را چکرک وقسمی را ایچ ببای فارسی وجیم عربی واین قسم را العربی کاسر الحجر نامند **ماهیت** آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مایل بزردی
وبراق شبیه بتخم کتان واز آن بزرگتر ومایل بتدویر وشیرین در حین خائیدن احداث حرارتی میکند وآنچه در بنگاله دیده شده چنان بلکه دانه ایست اکثر سفید مایل بزردی وبعضی مایل
بسرخی وبعضی تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانه عدس وحلبه ومغز آن دو پارچه وسفید رنگ **طبیعت** آن گرم در سوم وخشک در دوم وگویند گرم در دوم
ومایل برطوبت است **افعال وخواص آن** بغایت مفتت حصاة گرده ومشهی طعام ورافع فواق وامراض چشم ومدر بول وحیض وملین طبع ومجفف منی ونواسیر
ومفتح سده سپرز وقولنج وبلغم وآشامیدن طبیخ آن بتنهائی ویا با ادویه مناسبه دیگر وچون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد وپنج مثقال آب جوش دهند
بر آتش اخگر تا بیست وپنج مثقال آب بماند پس صاف نموده ودوازده مثقال ونیم آنرا صبح ناشتا نیم گرم ودوازده ونیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت
واخراج سنگ گرده ومثانه مجرب است وضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار ورفع بواسیر نافع ومضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت
حصاة چنانچه در سند سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشانیده بر سنگ میریزند نرم میشود وبآسانی بریده میگردد واهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنگ بمالند
سنگ قابل قطع میگرداند **حب الکلی** بضم کاف وفتح لام ویا **ماهیت** آن حب ناغورس است ودر حرف الالف ذکر یافت آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر
ومایل بطول ودر وسط آن خطوطی ورنگ آن ممزوج بالوان مختلفه وقوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله وحکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی
کونچ نامند بکفای راو ودرخت آن شبیه بدرخت نسرین وبرگ آن زرد وریزه وپرشاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر وتخم می بندد وبروگلهای زرد وریزه رسته وتخم آن در غلافی
مانند غلاف باقلا بسیار بزرگی وپرخارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند وخارش بسیار نماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم ودر اول خشک **افعال وخواص**
آن مخدر ومسکر وجالی آثار ومقئی بلغم بقوت با آب گرم وآشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بفلوفرکه آب انگور وروغن است جهت ربو واخراج مشیمه وجنین ودرار
طمث ونیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد وخوردن هفت عدد آن وبخور هفت عدد آن وبدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه وجنین وعسر ولادت مجرب دانسته اند
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم وزیاده آن مکرب ومغثی تا دو درهم کشنده ومصلح آن روغنها وصمغ عربی ومصطکی است **حب المحلب** بفتح میم وبکسر نیز آمده
وفتح اصح است وسکون حاء مهمله وفتح لام وبای موحده بفارسی پیوند مریم وبهندی کهیونی نامند **ماهیت** آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم وپراکنده وتا
یک قامت انسان وزیاده بر آن وبرگ آن دراز وشبیه ببرگ بید واز برگ زردآلو کوچکتر وخوشبو وچوب آن نیز خوشبو ولهذا قصاران اهل هند وندچو بدستی جهت
کوبیدن ثیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام رسد ودرست نماند وگل آن سفید وحب آن بسیار خوش بو وبا تلخی وبر سر شاخهای آن میروید ومدور بقدر جلبان
که خلر نامند وبهندی مٹر کابلی وپوست آن سرخ ومایل بسیاهی ومغز آن سفید با تندی طعم وچرب وداخل اکثر خوشبوئیها می نمایند وروغن آنرا نیز میگیرند وبهترین آن تازهٔ
بالیده سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد وبدترین آن سیاه آن منبت آن جنگلهای کوه وبلاد سرد وسیر ودر میزان میرسد واکثر از
آذربایجان ونهاوند می آورند وروغن آنرا نیز از انجا وانطاکی نوشته که پوست آن صمغیه یا بسه است وصاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت میشود ودر لرستان بسیار است وآنرا

حب العزیز
حب القلت
حب الکلی
حب المحلب

مهلب گویند طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن اکثر از گرمی و با قوت محلله و مفرّیه و قابضه افعال و خواص آن اعضاء الراس والصدر والقلب
والغذاء والنفض مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال
و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصاً با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول
و مبهی و در حبس اسهال و موی بهتر از گل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الرئیه والاوجاع
و غیرها طلای آن جهت کلف و جرب صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادثات از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصاً
با آس و ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز گردکان و بادام تلخ المضار مضر دماغ و احشای حار مصلح آن گلاب
و روغن بنفشه و رب ریباس الخواص نگاه داشتن آن در پارچه کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندان و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک
و مقوی بدن و رافع رائحه کریهه آن و گریزاننده هوام و هوام نزدیک چوب آن نگردند و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت
گریزانیدن هوام و پشه مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند و آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل
و نقرس و اورام حبر (?) و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است حب المنسم بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است ماهیت آن
دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر فلفلی و بسیار املس و زود شکن و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن
مابین سرخی و زردی و درخت آن شبیه بسمنشاد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و با ضم
و مجفف و ناشف رطوبات غریبه معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات ردیه شرباً و طلاءً و اکثار آن مضر و مصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال
بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آنرا که عطر منشم نامند برای محبت یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد و اراده که آنرا
استعمال نمایند همان اثر بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب چون خواهند که در میان دو کس و یا جماعت عداوت و تفرقه افتد میگویند
حق سبحانه و تعالی در میان شان عطر منشم بپاشد حب النیل بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی مرچائی و زیرکی و به بنگالی جهانی (?)
و یک نوع دیگر نیز میشود و آنرا ایرا جینا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند ماهیت آن دانه ایست شبیه بلبلاب و بر مجاور خود می پیچد و شاخهای آن
باریک و سبز و برگ آن سبز و در هر برگی گل کبودی شبیه بگل لبلاب و در آفتاب بهم می آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل
و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و سفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر
و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات ابقراطی (?) نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ
تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده آن کشنده است به مغص و اسهال مفرط بلصوق و بما ساریقا و امعا مصلح آن هلیله و سحق بلیغ و چرب نمودن بروغن بادام است و چون
بکوبند و یکشب در روغن بادام بخیسانند و صبح تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و تشنج آن میگردد و بدل آن بوزن آن شحم حنظل سدس آن
تجار منی (?) است و مفرد آن بعد از یکشبانه روز عمل میکند با معاجین و محرکی زود عمل مینماید و قوت آن تا سه سال باقی میماند حبق بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس
کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج است فصل الحاء المهملة مع الجیم حجر بفتح اول و دوم و سکون را مهمله بفارسی سنگ
و برو و بهندی پتهر نامند ماهیت آن اسم جنس هر چه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و توالی انفعالات اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه
و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بر آن مرة بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفافی و غیرها همه بحسب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت
و حرارت و امثال اینها است مثلاً اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید و اگر هر دو قلیل باشد متکرج و متکدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشد سرخ و اگر کمتر باشد زرد
و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد رخو و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشد متساوی الاجزا و اگر مختلف باشد غیر
متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطبای فرنگ میگویند که احجار را

حب المنسم

حب النیل

حبق

حجر

بنابر اینکه هیچ ذائقه و بو ندارند چندان تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هم نحو که استعمال نمایند همچنین طلا و نقره را و این سخن با تمام میرسانیم والعلم عند الله
حجر الابیض بفتح حاء مهمله و جیم و ضم راء مهمله و الف و سکون باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر **ماهیت آن** سنگیست سفید سائیده آن مانند شیر
و گویند که آن حجر لبنی است **طبیعت آن** معتدل مائل بحرارت و یبوست **افعال و خواص آن** جهت عسر البول نافع و در سائر افعال مانند فادزهر حیوانیست و مراد اکسیر
الحجر ابیض زجاج آئینه است **حجر الاحمر** بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون یاء مهمله **ماهیت آن** سنگیست لاجوردی اغبر و اندک ازرق با زلیتی و ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از آن هیچ
و تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا احجار ارمنی نامند و بهترین آن سنگین بهشتی با اندک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجورد فج غیر کامل باشد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و قیل
در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته **افعال و خواص آن** مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از
لاجورد انفع و از خربق سیاه اسلم و جالی کرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آنست و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مضر
معده و مغثی و مصلح آن کتیرا و عسل و سلیخه و انیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است بیک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق **حجر الاساکفه**
بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فاء و یاء **ماهیت آن** سنگیست ملون بسرخی و زردی و سیاهی و درهم بهیأت سنگریزه و شکسته آن مائل بتیرگی و کبودی **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت ورم لثات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفشگران است و لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند و اسکاف کفش
دوز است **حجر الاسفنج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء و سکون نون و جیم سنگیست که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست
طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن
دو دانگ آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاة گرده و یرقان نافع **حجر الاعرابی** بکسر الف و سکون عین و فتح راء مهملتین و الف و کسر باء موحده و یاء نسبت بفارسی
شکر سنگ و سنگ زخم نامند **ماهیت آن** سنگیست شبیه بعاج و از بادیهٔ عرب خیزد **افعال و خواص آن** جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و غیرها و سنون
محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع **حجر الافروج** بفتح الف و سکون فاء و ضم راء مهمله و سکون واو و جیم حجر افروجی نیز نامند **ماهیت آن** سنگیست مانند قلیشو
و سبک که بر روی آب می ایستد و از اهلام بول روم خیزد **افعال و خواص آن** مجفف قابض و آشامیدن یکدانگ محکوک آن در حال و بزودی رفع سم گزیدن
عقرب مینماید **حجر الافریقی** بکسر همزه و سکون فاء و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست مابین خفت و ثقل و صلابت
و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست **طبیعت آن** مجفف با اندک قبضی و لذع
افعال و خواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه مفرد و یا با شراب و عسل نافع و با موم روغن
جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن بسبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جائز نیست **حجر الاناغاطس** بفتح همزه و نون و فتح غین
معجمه و الف و کسر طاء و سکون سین مهملتین **ماهیت آن** سنگیست که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد **افعال و خواص آن** قطور آن با شیر زنان در چشم
جهت ورم و دمعه و طرفه مفید **حجر الایل** بکسر همزه و فتح یاء مثناة تحتانیه مشدده و لام **ماهیت آن** سنگیست که در شیردان گاو کوهی تکون می یابد و آنرا
بادزهر گاوی نامند و در بادزهر مذکور شد **حجر البارقی** بفتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و قاف و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست شبیه بحجر خزفی
بقدر کف دست و سبک ماخوذ از بارقه که موضعیست قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از آن آب بسیاری بخود جذب مینماید و بر روی آب می ایستد و بعد جذب
آب بته آب میرود و چون در آفتاب گذارند آبرا پس میدهد **افعال و خواص آن** گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک حرارت
کرده آن ببندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد و بعد پس دادن رطوبات باز بچسبانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید
و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقالی است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب مینماید **حجر البحری** بفتح باء موحده و سکون حاء
و کسر راء مهملتین و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** حجریست سفید مدور و صلب و در جوف آن دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی
از الکتکت است و ماهیت الکتکت در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند چیزیست شبیه بفلکهٔ مغزل که دریا بساحل می اندازد و در آن چیزیست که از اعلی باسفل حرکت
مینماید و گفته اند که آن قنفذی بحریست که بعد مردن و ریختن خارها دریا بساحل می اندازد و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **افعال و خواص آن**

حجر الابیض
حجر الاحمر
ماهیت آن نوعی از المیاس است برنگ هیچ مرجان و یکدانگ آن سم قاتل است حجر الارمنی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء و النسبت صح
حجر الاساکفه
حجر الاسفنج
حجر الاعرابی
حجر الافروج
حجر الافریقی
حجر الاناغاطس
حجر الایل
حجر البارقی
حجر البحری

آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن و تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت مؤثر است و مجرب گفته اند **حجر البحیره** بضم با موحده و فتح حاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها **ماهیت** آن سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد **افعال و خواص آن** با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام جراحات نافع **حجر البرم** بفتح با موحده و راء مهمله و الف و میم **ماهیت** آن سنگیست سیاه که از آن دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است **افعال و خواص آن** جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است **حجر البسر** بضم با موحده و سکون سین و راء مهملتین **ماهیت** آن سنگی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت میشود **افعال و خواص آن** چون اندکی از آنرا بیاشامند و ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیت و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیری بهیأت شُم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل و رطب نیست **حجر البشف** بفتح با موحده و سکون شین معجمه و فا و یشب بیاء مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و بفارسی یشم گویند بمیم در آخر **ماهیت** آن سنگی است بسیار صلب و بالوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی بتعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول با شراب سفید جهت حصاة مقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن بر گردن جهت خناق و بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر سری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند که چون قمر در برج آبی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت الام باطنی نافع و بعضی در تأثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط ندانسته اند و بعضی مقدار یکمثقال را شرط میدانند برای این عمل **حجر البقر** بفتح با موحده و قاف و راء مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی کائی روچن **ماهیت** آن مهره ئیست که در زهره گاو متکون میگردد و بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد تر از آن و تلخ و تند و بر آوردن و تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یکمثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیردان آن تکون می یابد فاد زهر است و در فاد زهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مائل بزردی و سفیدی و حدقه آن مستدیر و اکثر اوقات غرغر میکند و مختص بگاو نر و یا ماده نیست و در ماده بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میابد و این امور کلی نیست و نیز در زهره هر گاوی تکون می یابد بلکه در صد یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه آنست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن** از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل سموم و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و آنرا دُبّه بفتح دال چهار نقطه و با موحده مشدده و ها و بکهی بفتح با موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر بتنهائی و یا با اکحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب سنیر خشک جهت جمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات و سعوط یکعدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باثور مضر محرورین و مصدع مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یکمثقال آن قاتل و آنچه در گرده گاو متکون میگردد بزرگتر و سبکتر در افعال ضعیف تر از آنست **حجر البلور** بکسر با موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله **ماهیت** آن سنگی است معروف سفید شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آب خوردن و سر قلیان و عینک و غیرها تراشیده می سازند **افعال و خواص آن** نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز نر بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه یا پشمی گذارند مشتعل گردد و از عینک

شیئیه نیز این اثر ظاهر میکرد **حجر البولس** بضم با موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته **ماهیت آن** سنگی است شبیه ببوره ارمنی و از آن سخیف تر و سبکتر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها کرد **حجر الحبشی** بفتح حاء مهمله و با موحده و کسر شین معجمه و سکون یا و نسبت آنرا حجر فلفل نیز نامند **ماهیت آن** سنگیست شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد **طبیعت آن** گرم و خشک و بسیار تند و گزنده **افعال و خواص آن** سنقی و جالی و جهت ازاله آثار قرحه العین و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره تازه غیر صلبه نافعست **حجر الحمام** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم **ماهیت آن** جرمیست که در دیگ یا تیل حمام متحجر میکردد و تیره رنگ و سست میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** از ادویه قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر است **حجر الحوت** بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ سرماهی نامند **ماهیت آن** جسمیست سفید و مفرطح فی الجمله مثلث الشکل صلب شبیه بسنگ که بدو طرف سر نوع ماهی که بهندی بنهرجیه نامند متکون میگردد و در هر طرفی یکعدد و آن ماهی بقدر یک شبر نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دارد و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر بر می آید **طبیعت آن** گرم و خشک و حاد و با قوت مفتته **افعال و خواص آن** در تفتیت حصاة گرده قوی التاثیر است **حجر الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و ها و بفارسی مهره مار گویند **ماهیت آن** اقسام میباشد قسمی معدنی آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مائل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و قسم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مائل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط بخطهای سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسپد و چون شیر بر آن بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب سم کرده باشد دیگر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامه پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت در آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند **افعال و خواص آن** جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل لیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لتیر غش نافع است **حجر الخزامی** بفتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست سیاه رنگ و مدور و بد بوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود **افعال و خواص آن** بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عسر زنان عاقره و جع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است **حجر الخزفی** بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد **طبیعت آن** در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک با قوت قابضه و حاده **افعال و خواص آن** قایم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یکمثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و ایمنی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و مانع از دیاد و انتشار آن هر دو است **حجر الخطاطیف** بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طای مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا **ماهیت آن** دیسقوریدوس گفته بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یکرنگ و دیگری ملون بالوان و چون یکرنگ آنرا در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع و یا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجربست و انطاکی نوشته سنگی است بقدر سر انگشتی مائل بزردی و سفیدی و آنرا حجر الیرقان نامند و در سر اندیب بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن میبرند و نزد ما یافت نمیشود مگر در آشیان خطاطیف و مردمی که می شناسند آنرا بحیله بدست می آورند باینکه بچهای آنرا بزعفران زرد مینمایند تا که مادر و پدر آنها ندانند و بعد دیدن آنها

حجر البولس

حجر الحبشی

حجر الحمام

حجر الحوت

حجر الحیه

حجر الخزامی

حجر الخزفی

حجر الخطاطیف

بچهار از و کمان برقان رفته آن سنگریزه را می آورند و مردم از آشیان آنها بر می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جهت
یرقان و خفقان و تفتیت حصاة و تفتیح سده و شرباً و طلاءً و تعلیقاً نافع و گفته اند ملوّن آنرا چون در حریر پیچیده نگاه دارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوائج میگردد
و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب فرح است **حجر الخمار** بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و
خرزة الخمار نیز نامند **ماهیت** آن سنگیست سنگین ملمس آن نرم و سرخ مایل بسیاهی و بسیار صلب منبت آن قسم ماده خمارهاست که حدید صینی نامند بهترین آن
آنست که چون بر مس بسیار بسایند آن سرخ رنگ باشد **افعال و خواص آن** چون مقدار یکمثقال و نیم سائیده آنرا بمخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل
گردد و عرق نماید و سردی و سرور و فرح یابد **حجر الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه **ماهیت** آن سنگیست سفید مائل به تیرگی بقدر باقلی از ان
که چکینه و شکم خروس متکون میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصاة شرباً
و تعلیقاً نافع و آشامیدن آبی که آنرا در ان شسته باشند جهت تسکین تشنگی سفر طاهر بعید و بدستور نگاه داشتن آن در دهان **حجر الرحی** بفتح راء و حاء مهملتین و الف
آنرا فوقانامند **ماهیت** آن سنگیست سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک +
افعال و خواص آن محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را بخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض
است و بستن مقعده بسرکه که در ان آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم آن جهت بواسیر
و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع **حجر الرخام** بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم **ماهیت** آن سنگ سنتی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب میکنند
و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت
تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و ذرور آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن سحوق آن با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهت رفع طحال موثر
گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب با اسم
معشوق بقصد رفع عشق و رفع تعشق **حجر الزبیره** بکسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها **ماهیت** آن سنگیست با سومت و ثقیل و زود شکن
افعال و خواص آن ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع **حجر السلوان** بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون **ماهیت** آن سنگیست
سفید و شفاف شبیه به بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور **افعال و خواص آن** آشامیدن آب
محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یکدرهم و نوعی از ان که مائل بزردی و بسیار براق است از جمله سموم است **حجر السطریط**
بفتح سین و سکون طا و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله بفارسی سنگ مرمر نامند **ماهیت** آن دو نوعست یکی معدنی و دیگر آبی است که آنرا بهر شکلی
که میخواهند منجمد میکردانند بدین قسم که زمینی را که در ان آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند و بگذارند تا از ضلل و فرج آن آب در ان مکان مجتمع میگردد و روز دیگر
آن خاکی را که از ان بر آورده اند در ان میریزند و مدتی میگذارند و بعد از انکه خوب منجمد و صلب گشت بر می آورند و تراشیده جلا میدهند و معدنی آن تختهٔ سنگهاست که از
معدن آن بر می آورند و این صلب تر و شفاف تر از آبی آنست معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعهٔ اقادر لنجان و رایش و تبریز و اجمیر نیز است و کرمانی بهتر است
و صلب تر و رنگ آن سبز و سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کم رنگ رگ دار و شبیه بیشم و تبریزی اندک زرد رنگ و رخوتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین
همه آنست که از معدن مرغ آورند **افعال و خواص آن** سنون محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن با رازیانج و زفت و جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد
فم معده و ورم و رخام آن جهت سوختگی آتش مفید **حجر السمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنگ سر ماهی نامند **ماهیت** آن سنگیست که از سر نوعی از ماهی بر می آید
و ماهی آن بقدر شبری تا دو شبر و فلس دار حلال و در سر ماهی دو سنگ در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ **طبیعت** آن در اول
گرم و در دوم خشک با قوت سفته **افعال و خواص آن** آشامیدن سائیدهٔ آن جهت تفتیت حصاة کرده مجرب **حجر العسلی** بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت
ماهیت آن سنگیست سفید و سائیدهٔ آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین **طبیعت** آن مائل بحرارت **افعال و خواص آن** منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر [illegible]
حجر الغاطیس بفتح دو غین معجمتین و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن سنگیست سنگین سیاه رنگ مائل بزرقت [illegible]

حجر الخمار
حجر الدیک
حجر الرحی
حجر الرخام
حجر الزبیره
حجر السلوان
حجر السطریط
حجر السمک
حجر العسلی
حجر الغاطیس

سنگ بسیار سبک صفایحی است که از وادی غاغا که ما بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنگرا چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته
گردد و از یکرطل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفطه و قیر باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال
وخواص آن** محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع
کرم اشجار مضر ریه مصلح آن زعفران و مهیج صرع مصرو عین بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفید است **حجر الفتیله** بفتح فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون
یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها **ماهیت** آن سنگیست اندک زرد رنگ شبیه بغار یقون و ریشه دار و از ان فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سنگ را که بکوبند
مانند پنبه نرم میگردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند و بران روغن ریخته مشتعل مینمایند و مادام که بران روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله گویا که
تا دو سه ماه کفایت میکند و میگویند که پارچه نیز از ان ترتیب میدهند **افعال وخواص آن** گویند از برای التیام جراحات حیوانات بعدیل است **حجر الفلفل** بضم
دو فا و سکون دو لام **ماهیت** آن نزد مؤلف لا یسع حجر حبشی است و مذکور شده و نزد ابن تلمید سنگریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده
کیفیت آنرا حاصل کرده باشد **افعال وخواص آن** در اطلیه کلف و امثال آن مستعمل است **حجر القبطی** بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت
بلغت اهل مصر معروف با شنان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان میشویند **ماهیت** آن سنگیست مائل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و از
جبال صعید مصر خیزد و گازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و الانحلال آنست در آب **طبیعت** آن سرد و خشک در اول
افعال وخواص آن مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن بهر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف
قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای رخو و اکتحال آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه مغریه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن
آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات
و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم نافع **حجر القمر** بفتح قاف و سکون راء مهمله و آنرا بزاق القمر و زبد القمر و بهندی چندر کانت گویند **ماهیت**
آن سنگیست سفید مائل بغبرت و سبک و شفاف که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب و بلاد عرب یافت
میشود و گویند شبنمی است که بر سنگها می افتد و متحجر میگردد و در هنگام از دیاد نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن آنست که در او صاف مذکوره بهتر و زیاده باشد
طبیعت آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند و در اول خشک **افعال وخواص آن** آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت سوداء و
جنون و خفقان و نزف الدم مفید است و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت ثمر حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر و مضر
گرده مصلح آن کتیرا است **حجر القیشور** بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و صاحب منهاج بسین مهمله گفته **ماهیت**
آن سنگیست متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر نیز خیزد و علی بن مجوسی گفته
که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبک کثیرة التجاویف هش آنست **طبیعت** آن در اول گرم و در سوم خشک **افعال وخواص آن**
محلل و حابس نزف الدم و آشامیدن سرکه که آنرا گرم کرده و در ان انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا و چون بر
توشتجات بمالند حک شود بحدیکه اصلا معلوم نگردد و سنون محرق مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زائد و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن
جهت شبکوری و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است و دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه
اندازند تا سرد گردد و پس سائیده استعمال نمایند **حجر الکرک** بفتح کاف و راء مهمله و کاف و بزای معجمه نیز آمده **ماهیت** آن سنگیست بسیار سفید از هند و ساحل دریای
آنجا خیزد و دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از ان شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان و بلور **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول
سرد و در یبوست معتدل نیز گفته اند **افعال وخواص آن** رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و
اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن و جهت جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن
طعام و شراب در قدح مصنوع از ان باعث سرور و رفع شر و رمجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بنحویکه ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند

حجر الفتیله

حجر الفلفل

حجر القبطی

حجر القمر

حجر القیشور

حجر الکرک

بسیار معتبر است و از ان مهره با میسازند و در موی میکشند و میگویند که موی را دراز میگرداند **حجر الکلب** بفتح کاف و سکون لام و بای موحده **ماهیت آن** سنگیست که چون
بطرف سگ اندازند سگ آنرا بدندان گیرد و دور اندازد **افعال و خواص آن** گفته اند که در عداوت تفریق بسیار مؤثر است و چون در شراب یا آب اندازند و از ان بنوشند
و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنها است **حجر الکلی** بضم کاف و فتح لام و یا **ماهیت آن** سنگیست که در گرده
آدمی تکون می یابد سرخ رنگ با کمودت می باشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** گفته اند جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت
بیاض چشم مجرب است **حجر اللبنی** بفتح لام و بای موحده و کسر نون و یای نسبت **ماهیت آن** سنگیست اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیده آن مانند
شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و سعفه و حصا
و جهت قرحه معده شربا نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم
بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند **حجر اللوقواعرفس** بضم لام و سکون واو و فتح قاف
و واو و الف و فتح عین و راء مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله **ماهیت آن** سنگیست که کازران بر آن رخت میشویند **طبیعت آن** مجفف بی لذع
افعال و خواص آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تحقیق جراحات شربا و ذرورا نافع است **حجر المثانه** بفتح میم و ثای مثلثه و الف و فتح
نون و ها در آخر **ماهیت آن** سنگیست که در مثانه انسان تکون می یابد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه
و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است **حجر المحک** بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند **ماهیت آن** سنگیست سیاه
ثقیل الوزن و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان سوا تر آن برسد طعم زعفران از ان ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند حرکت را زائل گرداند و بعضی مردم از ان سنگ یا
ترتیب میدهند و چون طلا را بر ان بمالند بنحویکه خطی از ان بر ان ظاهر گردد نیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد **طبیعت آن** در دوم سرد
و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد گرده و اکتحال آن با شیر مرضعه نیز جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح
آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است **حجر المسن** بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده **ماهیت** سنگیست که با آن کارد و شمشیر تیز میکنند و بفارسی
فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه ذو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنباذج
قسم زبون آنست **طبیعت** سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب
و منع بزرگ شدن پستان و خصیه طلاء و طلاء سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع
مضر گرده مصلح آن کتیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نماید بر قروحیکه و فقعه بهم میرسد سفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین
و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب
و درد آن نافع و سائیدن او به چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است **حجر المشقق**
بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی **ماهیت آن** سنگیست زعفرانی رنگ یعنی برنگ تارهای آن نه برنگ سائیده آن و تو بر تو و زود
شکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از ان ضعیف‌تر **افعال و خواص آن** قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم
و التیام طبقه قرنیه و بر آمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است **حجر المقناطیس** بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء
مثناه تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده و بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چمک پتهر نامند **ماهیت آن** سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از
انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست
که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود
و چون در خون گاو گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر
مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از زمین و بسا قطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند **طبیعت آن** در اول گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن**

آشامیدن آن جهت فالج واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتقویت جگر وسپرز وازالهٔ حصاة وعسر ولادت وبا ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه وبا قوابض قاطع اسهال وذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر وجهت قطع نزف الدم والتیام جراحات محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نه قیراط ونگاه داشتن پیچیدهٔ آن در حریر سفید با خود باعث قبول جاه وهیبت وقضای حاجت ونگاه داشتن آن در دست دافع کزاز در دست وپا وتعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت ودر زائیدن وبخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر پاشند وبانبوبه برحم رسانند جهت رفع سیلان آن هر چند مزمن باشد بغایت مفید ومجرب وگویند چون حائض مس آن کند این اثر از آن زائل گردد وگویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با گلاب شسته سه مرتبه ترتیب داده دیگری از آن اکتحال نماید وشخص مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر به شخص مکحول با آهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول گردد که ما فوق آن متصور نباشد واز مجربات شمرده اند **حجر المنفی** بنون ساکن بعد از میم مفتوح وقبل از فاء مکسور ویاء نسبت **ماهیت آن** سنگریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال مصر خیزد **افعال وخواص آن** طلای سائیدهٔ آن باعث بیحسی عضو است بحدیکه ادراک قطع آن نشود **حجر النار** بفتح نون والف وراء مهمله در آخر وآنرا حجر الاصم وحجر الزناد وبفارسی سنگ آتش زنه وسنگ چقماق نیز نامند **ماهیت آن** انواع است سفید نباتی وسیاه وسرخ واغبر وملمع وثقیل الوزن وحاد وچون آهن را بدان زنند آتش از آن بجهد وبوی دخانیت از آن آید **طبیعت آن** در اول سرد ودر سوم خشک وبعضی گرم گفته اند **افعال وخواص آن** ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت خنازیر وتنقیه التحام افواه آن وقروح عسر الاندمال جمیع اعضا وتعلیق آن بر لته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان وبعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند **حجر النمر** بفتح نون وکسر میم وراء مهمله **ماهیت آن** سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام واز آن کوچکتر ودر جوف پلنگ ماده حاصل میشود وچون در شیر اندازند شیر بریده گردد **افعال وخواص آن** طلای آن جهت التیام جراحات وتعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر **حجر الهندی** بکسر ها وسکون نون وکسر دال مهمله ویاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست مائل بسیاهی وسرخی وسائیدهٔ آن مائل بسرخی وزردی وآنرا شادنج هندی نامند واز سواحل دریای هند خیزد **افعال وخواص آن** ذرور آن جهت قطع خون بواسیر وجراحات بعدیل وآشامیدن آن یکدانگ وکمتر از آن جهت قطع اعضای باطن وبواسیر وسم عقرب مفید **حجر الیهود** بفتح یاء مثناة تحتانیه وضم ها وسکون واو ودال مهمله وآنرا زیتون بنی اسرائیل وبفارسی سنگ جهودان نامند **ماهیت آن** سنگیست فی الجمله بلوطی شکل وزیتونی ومائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول ودر آب زود سائیده شود وطعمی غالب ندارد ودر فلسطین از ارض شام درکوه مسمی ببیروت ودر دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد ونر وماده میباشد نر آن باوصاف مسطوره وماده آن بیخطوط ومائل بسرخی وتیرگی وبعضی اندک بهم غیر مستدیر ونر آن مخصوص بحصاة مردان وماده آن بزنان وماده تکون آن شاید اجزای لطیفهٔ ارضیه لزجه مختلطه برطوبات واجزای هوائیه محتقنه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعهٔ کواکب از خلل وفرج احجار برآید وبعد برآمدن بدان هیأت متحجر گردد **طبیعت آن** در اول گرم ودر دوم خشک ومعتدل نیز دانسته اند با قوت مفتته **افعال وخواص آن** مدر بول ومفتت حصاة ومانع تولید آن واذابت دهندهٔ خون منجمد در مثانه وچون نیم مثقال آنرا سائیده با نیم مثقال آب گرم ویکمثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة وادرار بول ورفع عسر آن واذابت خون منجمد در مثانه مجرب وبدستور با آب گرم خالص واکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد وطلای آن برابر وجهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش وتنهائی جهت التیام جراحات وباعسل جهت تلیین صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ وسفوفات ومعاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الحاء مع الدال المهملتین

حداة بکسر حاء وفتح دال مهملتین والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج وبشیرازی کورکوره وبترکی چلقان وبهندی چیل نامند وکنیت آن بعربی ابو القطاف وابو الصلب وجمع آن حداد وحدآن آمده **ماهیت آن** طائریست معروف فی الجمله شبیه بباز ودر شهرها وعمارات واشجار می باشد وگوشت حیوانات کوچک را میرباید ودر هند یک نوع دیگر نیز میشود که سر وسینهٔ آن سفید وباقی تنهٔ آن همه سرخ تیره ودر جثه از نوع اول کوچکتر ومردم مردار خوار که صنفی از هنود هند وبنگاله اند که آنهارا ڈوم وکنجر وچنڈال مینامند گوشت نوع ثانی سوم را میخورند وگوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط وگوشت را **طبیعت آن** در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** خوردن مطبوخ آن با کندنا ومداومت بر آن قاطع بواسیر وآشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با گلاب وقلیلی مشک جهت ربو وضیق النفس وسعال مزمن وبدستور خون آن با ادویهٔ مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا ومغز سر آنرا چون در آب کنند تا جوش دهند وبیاشامند جهت

زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن بغیر سر آن بمقدار یکدانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بعید نیست و تدهین بروغنی که بیضه آنرا در آن
جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهره آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب
سائیده و ملسوع بلسع هوام سه میل آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون
الله تعالی خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بی آنکه آن کس بداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده آنرا
در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از
یک ساعت نگذارند و سائیده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن از تازه آن ضعیف تر و گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند حدی
سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و بدین سبب آنرا فتح اللقا نامند **حدید** بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال

حدید

مهمله بفارسی آهن و بهندی لوهه نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معروفه است و اجناس کلیه آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است
فولاد و ماده آن که نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی را شابورخان و شابرخان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شلخ سوخته نر و حجر الرخام را با
بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فیروقتر عبارت از آن است و چون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ گدازند بمرتبه رصاص نرم و گداز گردد
و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن انست
که آهن متعارف را در کوره مخصوص با آتش بسیار شدید یکهفته میتابند و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده بر و ریخته آن مقدار میتابند
که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد نطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنگار آن در آخر سوم تا چهارم **افعال و خواص آن** آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت
امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و بیضه نافع و آبیکه
آهن تفته را مکرر در آن سرد میکنند و آنرا دوس ماء الحدید نیز نامند و شراب با آهن تفته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر
و معده و باه و حبس اسهال معدی و دوسنطاریا قویتر از آب تفته آهن است و ران و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است
و چون براده آهن را در شرابیکه زهر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شراب آن زیان نرساند و خبث الحدید و زعفران
الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری گوش که کهنه شده باشد المضار براده آهن را
چون بخورند در شکم شدید و خشکی دهن و درد و سر آورد و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویه قویه است و بعد از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید
و بکبر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داحس و نقرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است **حدق** بفتح حا و دال مهملتین و سکون

حدق

قاف گویند اسم بادنجان است و گویند بادنجان وحشی است و اهل قدس آنرا بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب و بهندی بهٹکٹیه و کبٹیکن نامند
ماهیت آن گیاه آن در بعضی بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بیخار و در بعضی بلاد مانند بنگاله برخم
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان میرسد و زود فاسد میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پرخار و ثمر آن
بقدر فوفل و گل آن بقدر گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر گیاه بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان
و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بعضی از آن بزرگتر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار جالی
قایم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن می شویند و بخور نوع بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر سعید نیست و طلای نوع کوچک آن
که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن
زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در آن جوشانیده باشند جهت تسکین درد گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم سعده

و آشامیدن زیره گل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تب بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند
و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز
یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر برد و در زیر گیاه آن چوب و کنده و بیخ بر بزند و شخصی بطرف شمال بیخ یکه سایه او بر آن نیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و بزن عقیمه بعد از
پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله او نیز همرنگ آن باشد بخوراند و مرد با او مقاربت کند بار گیرد انشاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن
گاو مزروجه ساییده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید
و چون با دار فلفل و بول گاو و میش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکوئی تولد یابد و چون
در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آنرا بشنود محب و مسخر او گردد و نوع صغیر آن جهت
سلسل البول و تب و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع **فصل الحاء مع الراء المهملة** **حربث** بضم حا و سکون راء مهملتین و ضم
باء موحده و سکون تاء مثناة فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن گیاهیست برزمین منفرش و برگ آن باریک و دراز و مابین برگهای طویل
آن برگهای کوچک و خوشبو و طعم آن با مدت و بسیار خوشبو کننده دهان **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و جهت سوء هضم
و رفع بدبوی دهان و قولنج نافع و چون گوسفندان بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد مصدع **مصلح** آن کشنیز **مقدار شربت** آن تا سه درهم **بدل** آن
برنجاسف است **حربا** بکسر حا و سکون را مهملتین و فتح باء موحده و الف آنرا حامالاون نیز گویند و کنیت آن ابوحجادب و ابوالزندیق و ابوالشقیق و ابوقادم
و بفارسی آفتاب پرست و بهندی کرکٹ بکسر دو کاف فارسی و سکون راء مهمله و تاء چهار نقطه هندی در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانیست فی الجمله شبیه
بچلپاسه و از آن بسیار بزرگتر و موی آن افشان و همیشه نظر بآفتاب دارد و در ایام گرما چهره آن سرخ میگردد و دنباله آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت
میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد ببیند و چون صید او مگس و امثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را بر جی آورد و آنرا میربایند و از دور
که میبیند رفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند هزار پا و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی را نمیگزد و چون بگزد کشنده است و معالجه ندارد **طبیعت**
آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آنرا بران بمالند دیگر موی نروید و زهره آنرا چون اکتحال نمایند
غشاوه بصر را ببرد و پیه آنرا چون بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یکمرتبه آنرا زائل گرداند و چون آب
مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدنرا با آن بشویند رنگ بدنرا تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن سم قاتل است و عارض میگردد از خوردن آن قی و وجع
فواد و مداوای آن قی فرمودن و سایر تدابیر ذراریح را بعمل آوردن و تخم آن نیز سم قاتل است و در یکساعت کشنده و مداوای آن خوردن فضله باز با طلا
که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن روغن گاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه چیطیا نا است
حردون بکسر حاء مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان آل مالی و بهندی با همنی نامند **ماهیت**
آن حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و از آن بسیار کوچکتر و پا و دست و پا و سر باریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در
خانها و خرابها و کوهستانها یافت میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و طلای
پوست محرق آن با عسل جهت سپس کردن اعضا بحدیکه از ضرب و قطع متالم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکه چشم
و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زود شکن باشد و چون بسایند بوی آن نزدیک شبیه بوی خمیر بود
و امین الدوله گفته تدهین پیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و به ستور تعلیق مهره پشت آن که قریب بکرده آن
میباشد بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کرده آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن
گاو بغایت محرک باه و منعظ گرده و گویند چون حردون را باسم صاحب عرق النساء صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رگ را باسم
آن شخص قطع کنند و بعد از آن بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند بالخاصیت رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن مورث

حرشف

جذام است حرشف بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خریع و بفارسی کنگر نامند ماهیت آن
اصناف می باشد بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آن با ساق بقدر ذرعی
و طول تا دو ذرع و بر برگ و با خارهای تند و گویند برگ آن کوچکتر از برگ بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیبی انار مجتمع گردد و از اجزای زرد رنگ
و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسرخی و بالزوجت و از مطلق حرشف مراد این است اما صنف صغیر بری آن بیساق و کوچک و خاردار و آنرا خوبه نامند و همه آنها
با رطوبت چسپنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول آنرا پخته با ماست و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذیذ می باشد طبیعت بستانی آن در
دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل
ریاح و با ضم غذا و جهت قرحه خبیثه و انقباض اطراف عضل جراحات امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغن آنرا که با سه مثل آن آب کلم
ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید
و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قوی تر
از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه و سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفه گل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع
اجزای آن جهت خراز و رفع عمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقی و صمغ حرشف را بفارسی کنگرزد نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد

حرف

حرف بضم حا و سکون را مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد است و بسریانی مقلیانا و بعربی صفاء به بربری باسقین و بفارسی تخم سپندان و اسفند
سفید و تخم تره تیزک و شب خیزک و بیونانی قردامومن و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و گویند چون آنرا بریان نمایند آنرا مقلیانا نامند ماهیت
آن از جنس تره تیزک است و بری و بستانی می باشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول برگ آن نرم و ریزه و در حرف جیم مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ
بری آن مائل بتندی و بریو با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک است آنرا حرف نامند و در
نیمهای گرم بیشتر استعمال مینمایند و آنچه سفید و مدور است آنرا خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آنرا حب الرشاد
گویند طبیعت نبات آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن
در افعال قریب بتخم آن و ضماد و نطول با آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدید
الحرافه و شبیه به بستانی و از آن در افعال قویتر و بدستور تخم آن از تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعا و مقوی ذهن
و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات غلیظه از آن و منحدر کننده بلغم خام به طرف مثانه و رافع استرخای
کل بدن و مفتح سدد و دافع سیلان چرک معده و امعا و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه
و ریه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن
و بدستور پنج درهم آن با آب گرم و فانید سنجری و روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده
باشد و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و شکاف عضل و تنقیه مواد یکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت بتنهایی بغایت مبهی و مصلح
سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص و موثر بشرط نهایت امساک از اطعمه و بو داده آن بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده
مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه
بسر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختگی
آتش و با آب و نمک جهت انضاج دمامیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع
چرک و رطوبات لزجه و منع انتشار موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطاطیف جهت دفع وضح و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت

حرف ابیض

حرف البابل

حرف السطوح

حرف الماء

حرف المشرقی

حرمل

نمش مستحکم و بازعت جهت درد سر کهنه و باخار جهت درد انثا فتق و کمرگاه و درد انفجار و بیله مؤثر و محققین بدان جهت قرحهٔ امعاء و وجع ورک و حبس اسهال و سترخای مقعده
دوده و آن جهت بواسیر و کرنزاییدن هوام مفید **حرف ابیض** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح الف و سکون با موحده و فتح یاء مثناة
تحتانیه و ضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون گویند **ماهیت** آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و پنج آن بزرگ و گل آن سفید و حب آن
کمتر از رشاد و خردل فارسی است **طبیعت** آن قریب بدان **افعال و خواص آن** منشف رطوبات و اروغ آورنده و در سایر افعال مانند رشاد و است
حرف البابل بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح با موحده و الف و کسر با و لام و یا نسبت **ماهیت** آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه برگ
ترب با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در شکاف خاصتره و در مازندران کلمه تره و شاهتره نامند **طبیعت** آن گرم و تر و تندتر از حرف
نبطی است که حب الرشاد باشد **افعال و خواص آن** مقی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض مسقط جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق
النسا نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سایر افعال قوی‌تر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل و مقوی مقی اخلاط مراریه مقدار شربت آن یک درهم است **حرف
السطوح** بضم سین و طا مهمله و سکون واو و حا مهمله بیونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف باشیرون و اکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند **ماهیت**
آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی
باریک بقدر شبر منشعب بدو شعبه بر آمده و بر اطراف آنها گل سفید و ثمری که گویا که چیزی است که فشرده اند سبنت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب
تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته **طبیعت** آن گرم با حدت قوی‌تر از انواع مذکوره است **افعال و خواص آن** منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مسقط
جنین و مخرج آن شربا و حمولا و جهت لقوه و عرق النسا مفید و مسهل خون و مقی خون و مخرج بلاغم و جراحات و اخلاط مراریه نهایت مقدار شربت آن تا یکدانگ و نیم
و چون سیزده قیراط از گل آن بیاشامند اخراج مره صفراوی و اسهال نماید و محققین بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب قوت تفتیح و جذب که دارد اسهال خون
نماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد **حرف الماء** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبر بری و بعضی مردم آنرا قره اموس نامند **ماهیت**
آن نباتیست که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و در اول مستدیر و در آخر بالتشریف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها میباشد و
میروید و برگ آن بی تشریف است **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم **افعال و خواص آن** مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده
باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع و بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند **حرف المشرقی** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه
و کسر را مهمله و قاف و یا **ماهیت** آن صنفی از حرف بستانی است بقدر یکذرع با شاخهای باریک برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب سنه شبیه ببرگ سطوح
و از آن نرم‌تر و گل آن سفید و بر اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند
و در جمیع افعال قوی‌تر از حرف بستانی است سطوخ گیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح مؤثر **حرمل** بضم حا و سکون را مهملتین
و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی سپند نامند **ماهیت** آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی با نبات بقدر
ذرعی و از یک تنه چند شاخ میرویدو برگ آن مائل بمدور و بر و غلاف دانهای آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بسه خط و باندک سرخی و تخم آن سیاه و بقدر
خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانه
آن طولانی و سفید رنگ و این را حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند **طبیعت** آن در سیوم گرم و در دوم خشک
افعال و خواص آن لطیف و جالی سینه و منشف از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعاء و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا
و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الرأس و الغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سایر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین
اعضای دماغ و سائر بدن و رفع استسقاء و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نرم داشتن طبع و اعضاء الصدر
چون یک اوقیه آنرا بکوبند و با چهار اوقیه آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کهنه بنوشند قی بقوت آورد و تنقیه سینه و اعالی بدن از
رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض الراس و غیره چون آنرا بقدر یکرطل در شراب و یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد

و تا سی روز روزی یک ماده او قیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالی زنیکه حامله نمیشده باشد و بعد از آن نشو و از آن مطبوخ
بیاشامد اعاده حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یکمثقال و نیم ناکوفته آنرا تناول نماید رفع آن علت گردد و مجرب دانسته اند و چون با تخم
کتان و عسل سرشته بدان مداومت نماید جهت رفع ضیق النفس بعدیل و چون با زجاج محرق اضافه نماید جهت تفتیت حصاه نافع و اکتحال آن با زعفران و زهره
مرغ خانگی و عسل و شراب و آب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا
و سیاه کردن موی و ازاله خدره و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض ریه و جگر و طلای آن با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن
و ضماد سائیده گرم نموده آن تنهای جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیرها در هر عضوی که باشد نافع بشرط مداومت و بدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک
با آب برگ عنب الثعلب اگر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک گردد بهتر است و سعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور
آن که در آب جوشانیده با روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود و رفع
سحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرار و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن ربوب میوه‌های ترش و سکنجبین و حموضات
مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن قردمانا گویند تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا
و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر شربا و ضمادا و حقنه آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت گرده و رحم مفید و حمول بیخ آن با روغن ابرسا سائیده مفتح افواه
عروق و خون بواسیر است **حرمله** بضم حا و سکون را مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آنرا اقضبا نامند **ماهیت** آن نباتیست حجازی بقدر قامتی و در کنارها
میروید و از جمله یتوعات است و پر شیر و برگ آن دراز تر از برگ بید و کوچکتر از آن و تیره رنگ **طبیعت** آن گرم و با حدت **افعال و خواص** آن گویند
شیر آنرا با پنبه و یا صوفی بگیرند بنحویکه آن پنبه و صوف خوب تر شود و آنرا بگذارند تا بد بو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب بایستد و جرب خود را بخار دهد پس آن پارچه
و صوف را بدان بمالد بقوت که احساس حمی نماید جرب آن بزودی زائل گردد **حر** بضم خا خالص و بکسر و فتح حا سنگدار است

فصل الحاء المهملة مع الزای المعجمة

حناء بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و بضم حا بمد و قصر هر دو آمده است گویند بفارسی آنرا دینارویه نامند و بقولی تخم آنرا
رو فرا و بشیرازی میرک کاردی و کوخرنیز و در مازندران انارچه خوانند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر
و از آن باریکتر و شاخهای آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و آنرا قبه شبیه بقبه زردک بری و مائل بزردی و تخم آن عریض و مائل بطول و تند طعم و با عطر
و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر و گویند شبیه بکرفس و از آن اندک بزرگتر و پهن تر و گویند شبیه ببرگ سداب و از آن زردتر و بیخ آن شبیه ببزرک
و سفید و با اندک تندی و طعم آن و بدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهاربخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ گفته اند که در
طبرستان آنرا جعفری نامند و ظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و اقسام میباشد
و گیاه آن تا به بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگهای ریزه و ساق و شاخهای آن
باریک سبز مائل بنفشی و آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و پر برگ و رنگ آن زرد طلائی و آنرا صد برگ و گیندا نامند و بعضی مشعل برگ گل آنرا
رنگ سیکر و مانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه و گل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شکافته قدری نیل در آن میگذارند و بر بالای آن پارچه نم کرده می پیچند
و قسمی دیگر آنکه آنرا جعفری نامند برگهای گل آن زرد و ریزه و اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه آنرا سرنافی مینامند برگهای گل آن اندک بلند و پیچیده شبیه بسرنای
قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آنرا گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک و انبوه و تیز بو
و ماده میباشد نیز آن بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمه و بر آن برگهای بسیار ریزه که ریزه نامند و ماده آنرا برگهای همه مساوی
و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم بنشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنگ باریک و طولانی و گل قلم کرده گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از روئیده تخم آنست و بهترین
آن صد برگ و گل بزرگ تازه آنست **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات
و اورام صلبه با ضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضرتها اغذیه منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معده بارد

حرمله

حر

حناء

تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات چرک از گوش و طلای برگ آن جهت
آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند و چون اندکی از آب برگ آن و اندکی زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده
و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست المضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب
کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته اند و ترشیها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برگ گل آنرا چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود پس
صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچه سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پسته میشود و بر پارچه رنگ
پخته میشود و از آفتاب تغییر نمی یابد

خراخر بری

خراخر بری و خراه نیز نامند و بشیرازی کوخر گویند ماهیت آن از جمله سداب بری شمرده اند و دو قسم میباشد بری و
بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام است طبیعت آن گرم و خشک
در آخر سوم افعال و خواص آن مقوی هاضمه و دافع ریاح و ادویه قتاله بارده خصوصا سم عقرب و مدر بول و مجفف منی و قسم دوم که بستانی است ساق آن
بقدر ذرعی و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ سداب و با زغب و خوشبو و تند طعم و تخم آن شبیه بانجدان و زوفرا عبارت از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جرجیر
و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و خوش طعم نزدیک بتخم کرفس و در شکل و بر جامه بچسبد و بشیرازی آنرا خوردوسک نامند طبیعت آن در سوم گرم
و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی آن و منقی مجاری
و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و رم بواسیر و مداومت خوردن آن و دود
آن گویند بواسیر را زائل گردانیده و رنگ روی را نیکو سازد و هیچ دوائی بآن نرسد و طلای گل و برگ آن با عسل جهت خراجات و اکله و ضماد جمیع اجزای آن با مویز
و یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع و جالینوس بالخاصیت آنرا جهت سعال یابس مفید میداند و تخم آن و فعال
قویتر از کثر اجزای آنست و مضر سر و مجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است هرگاه اقسام دیگر آن یافت نشود و مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن مثقال

خراز الصخر

خراز الصخر بفتح خاء مهمله و رای معجمه و الف و ضم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و را مهمله و بضم خاء نیز آمده و در مصر حناء القریش و بفارسی گل سنگ
و بدیلمی سنگ حنا گویند و این را خراز ازان جهت نامند که مرض خراز که نوعی از قوبا است زائل میگرداند ماهیت آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک
متولد میشود و رنگ آن سبز مایل بسفیدی و چون بدست مالند برنگ حنا مشابه گردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و جهت اقسام
قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضمادا نافع

خزنبل

خزنبل بفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون
نون و ضم باء موحده و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف النسر و بیونانی مربافلن نامند ماهیت آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن
بهمنست سفید و سطبر مایل بتیرگی و زردی طعم آن شیرین مایل بتلخی و نبات آن انبوه و برگ آن شبیه ببرگ سیب و عریضتر ازان و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن
رسته و رنگ آن مابین سرخی و زردی و مزغب و گلهای ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجهت سفل بحدیکه ملاصق زمین شده و بر سر آن
چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و گل آن مایل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ
و منبت آن نزدیک ایلیا و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و غور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار و موصل و غیر اینها از بلاد مناسبه طبیعت آن و بهترین آن
طرطوسی چرب و شیرین با اندک تلخی است و تازه آنرا چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه
آنرا بکنند صلب و بزرگ می باشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در اول سوم گرم و در وسط دوم خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل
و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و الرئیه و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه و رفع بخارات
و منع تصاعد بخارات و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل
جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکوئی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و نزف الدم و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب
گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا الراس بحران

جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهرامی آن با سداب و در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الادن قطوران در گوش جهت ثقل سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض ناخنه و سلاق السموم اشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصاً با شراب و بدستور طلا کردن آن الخواص آشامیدن منقوع یکدرهم آن در شیر تازه و دوشیده بقدر یکسیر صبح ناشتا تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقاً خواه حیوانی باشد و خواه نباتی تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطة المجروح ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر ریه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرباغلی صنفی را بیان نموده که در شام بهم میرسد و آن نخیست شبیه به سورنجان صلب و عظیم و چون بجا بند نرم می باشد و در دفع اثر سموم در عرض سال مخصوص ما بن دانسته **فصل الحاء مع السین المهملة** **حسک** بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آنرا شکنبج و شکرینج نیز و بشیرازی خارسه‌ هوک و باصفهانی هرواد و در مغرب حمص الامیر و بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو و هست چنکهار یعنی در پای فیل چون بخلد فریاد بر آورد **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن در خرابها و نزدیک آبها و بیشهها میروید شبیه بنبات هندوانه و شاخهای آن خاردار منبسط و در روی زمین و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه ببرگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بر آن می افتد ترش و جرم آن بی‌مزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز با سه خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهرها میروید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظتر از طرف اسفل و برانها چیزی رسته بباریکی موی و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و بهترین آن بستانی آنست **طبیعت** آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء و النفض و السموم و غیرها جالی و مدر بول مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصارهٔ برگ و بیخ و ثمر تازهٔ آن تنها جهت قرحهٔ مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة و عسر البول و قولنج و عصارهٔ آن مستعمل و اکتحال به جهت بهرده و مجففه و رادعه و مضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع و ضماد عصارهٔ طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد با عضاء و دو مثقال عصارهٔ خسک بری با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازهٔ آن مکرر پرورده کنند در تقویت باه بعدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم مضر سپرز مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصارهٔ گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ دهند بدستور مضر طلای آن و آشامیدن بجهت بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با سکنجبین یا عسل یا نبیذ و چون تخم آنرا که حسکدانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی‌مثل است **حسل** بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی جعجمی نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بصعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** پختهٔ آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و اروغ و بجهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و زیاده بر آن نیز مجوز است **حسو** بتشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده **ماهیت** آن غذائیست که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق و بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت **فصل الحاء مع الشین المعجمة** **حشیشة البراغیث** بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام گیاه و حش را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک از دفع مینماید و در طبرستان کیک لرش نامند و قسمی از دو قسم اسمر دها اند **حشیشة الداحس** بفتح دال مهمله و الف و کسر حاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربیست بیونانی غارفوخیا نامند **ماهیت** آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داحس نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زاء معجمه و فتح جیم و الف و جیم برومی کسنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسی گیاه آبگینه نامند **ماهیت** آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید شاخهای آن باریک مائل بسرخی و برگ آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقدر بیخ و خشن و بسیار تلخ و بر جامه میچسپد **طبیعت** آن در دوم

سرد و خشک **افعال و خواص آن** محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و حرک زجاج را بالکلیه زائل میگرداند و از بحث آنرا حشیشة الزجاج نامند و تحسی بدو او صبی
از عصارهٔ آن با شکر جهت سرفهٔ کهنه بسیار موثر و ضماد عصارهٔ آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیداب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برگ
آن جهت باد و غرغرهٔ آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید مضر سپرز مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال است **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله
و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان جنیس نامند و از جملهٔ پودنه است و در مازندران اوجی گویند **ماهیت آن** نباتیست شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خوشبو
بالخاصیت اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی‌تر از اقسام فودنج است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون آنرا اسنس نامند
ماهیت آن گیاهی است سفید و صلب و قریب بصلابت سنگ چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعلهٔ آن برطرف نشود **افعال و خواص آن** جالی
و مورث صحت و طراوت جلد است و حل ضمادات ملوکی مینمایند **فصل الحاء مع الصاد المهمله** **حصاة** بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگریزه
و بهندی بهری و کنکر نیز نامند **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** رادع و مجفف و ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید
و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح غلاظت آن و مقوی احشا است **حصرم** بکسر حا و سکون صاد و کسر را مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند **ماهیت آن** انگور خام نارسیده
ترش است هر نوع که انگور باشد **طبیعت آن** در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد و تر و خشک تر از آن تا سوم **افعال و خواص آن** مطفی حرارت
خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد سائیدهٔ خشک آن جهت منع
عرق و ضعف و منع تولد آن در آن سال تا نیاید و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن
اجزای معده را مصلح آن گلقند و انیسون و انجیر بدل آن ریباس و حماض اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و بر انگیختن شهوت و حفظ
جنین و تقویت احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و باربار نامیخوش جهت صفراوی مجرب عصارهٔ آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره
و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب کندنا جهت تخفیف دانهٔ بواسیر و فرزجهٔ آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سرکه جهت ناصور و قطور آن جهت چرک گوش و غرغرهٔ آن
جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت سعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال
مانند عصارهٔ آن و مقوی قوت ماسکهٔ معده و چون توتیا را بآن پرورده کنند بدستور سائر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت
خشخاش مقدار شربت از عصارهٔ آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یک جزو ترتیب دهند
بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده و رحم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و سهر
معده و قولنج سفلی و وبا و در سائر افعال مانند عصارهٔ آنست و کهنهٔ یکساله و زیادهٔ آن بهتر و قوی‌تر از تازهٔ آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند **حصی
لبان الجاری** بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر وا و سکون یا و بفارسی
حسن لبه و بهندی لبان نامند **ماهیت آن** صمغی صنوبری است و لکن کلام عبارات از آن است و در ضمن مذکور خواهد شد و در اول چون بقدر دانهٔ گندم میباشد و
بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل
بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ صنوبر مینمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش **طبیعت آن** در دوم گرم
و در اول خشک **افعال و خواص آن** مفرح القلب و مقوی دل و مورث سرور و شرب او بجوز الفم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان و تقویت لثه و سرفهٔ الرطبی آن جهت
حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر و الدماغ و المعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفهٔ رطوبی و تقویت دماغ و معده
و ازالت رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده و الزینة اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم
بدل آن لادن و مصطکی بالمناصفه و مضر محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است **فصل الحاء المهمله مع الضاد المعجمه** **حضض** بضم حا مهمله و
سکون ضاد و بکسر معجمتین **ماهیت آن** دو نوع است مکی و هندی مکی را بیونانی لوقیون نامند و انچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ و تخم نباتی است خاردار
قریب بسه ذرع پوست آن کاهی رنگ و برگ آن شبیه بشمشاد و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک

حشیشة العلق
حشیشة المعدن
حصاة
حصرم
حصی لبان الجاری
و الفاظ که نوشته که ابن این صناعت تحقیق کرده اند و من بعد از سقط بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ صنوبر است صح
حضض

منبت آن حوالی وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خورد کرده در حوضی می‌خیسانند پس خوب لگدکوب می‌کنند و صاف کرده می‌گذارند تا
درد آن ته‌نشین گردد و پس صافی زلال آن را گرفته طبخ می‌نمایند تا قریب با نعقاد رسد پس در خیکچها پر نموده سر آنرا البته باطراف می‌پیچند و این اخولان می‌نامند و درد
آنرا نیز بالاتش می‌گذارند تا رطوبتها و اجزای غلیظه آن جدا گردد و پس اندک طبخی می‌دهند که قریب با نعقاد رسد گلولها می‌سازند و این را حضض می‌نامند و از بعضی ثقه شنیده
شد و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب می‌نمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجعول از برگ مورد و صبر سقوطری از هر یک
سی مثقال و مرکی بیست و پنج مثقال زعفران بیست مثقال و دو شاب کین تبریزی می‌سازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ بیرون اصلی زرد مایل بسیاهی و اندرون
آن مایل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن رنگ خون می‌باشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش بدارند ملتهب گردد و مجعول مغشوش آن بخلاف آن باشد و مایل
ملتهب نشود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن
آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث و سینه و سرفه و درد جگر و یرقان اسود و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت گرده
و قرحه مجاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه و الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش الفم مضمضه آن جهت تقویت لثه مسترخیه و غرغره
آن جهت ورم حلق العین الکحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع نزله اعضاء الغذا طلای آن جهت شقاق و قرحه مقعده و سحج کل اعضا
و حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم می‌کند ادرار حیض می‌نماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و مقدار
شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض سندی است **حضض هندی** رسوت هندی نامند **ماهیت آن** بعضی گفته‌اند که عصاره فیل بیخ است و تحقیق
آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت و نواح لاهور از شیره هلیله تازه می‌سازند و صاف می‌باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور
و نگرکوت از شیره هلیله تازه و شیر می‌سازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شد آنست که عصاره دارهلد است که دارهلد تازه
را نیم کوفته در آب می‌جوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود و پس صاف نموده مساوی آن شیر گاو داخل کرده می‌جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و باطراف
می‌پیچند و بعضی گفته‌اند معنی رسوت بهندی رس و ته است زیرا که رس بمعنی عصاره و وته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبخ مرتب می‌نمایند
لهذا مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتی است بعضی شبیه برگ حلبه و خاردار و بعضی شبیه بحرفه خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بحند قوقی که بهندی کده لور
تا ویس کهیره نامند و ریاونهای چوبی بزرگ کوبیده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ می‌دهند تا بسر حد انعقاد رسد و بر برگهای عریض طولانی سبز پستی رنگ ریخته
خشک می‌نمایند و باطراف می‌پیچند و آن برگ بحیل که برگ دارهلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص زرد می‌باشد **طبیعت** آن قریب بطبیعت گلی است گفته سرد و خشک است
افعال و خواص آن نیز قریب بدانست که جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال
و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ گلروند که گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده
نیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم گرم جهت وجع بین تسکین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال
و در ادویه ایشان داخل می‌نمایند و حبوب سوت در قرابادین مذکور شد و فتیله آن که بگوزن آنرا با هم وزن آن ثمر نیم که بهندی نمولی گویند با ربع وزن آن
زرنباد کوفته در آب برگ گلروند سفید خوب حل کرده فتیله‌ها سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاه دارند عند الحاجت یکی دو
بدبر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجربست **فصل الحاء المهملة مع اللام** **حلاب** بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده **ماهیت آن** گیاهیست
بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها **طبیعت**
آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدر رفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش
کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب از آن مفید **حلبه** بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و یا و فرنقیه نیز خوانند و در گیلان حلبیه
بجای معجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی نامند **ماهیت آن** از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برگ
آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم

حضض هندی

حلاب

واندک پهن و کوچکتر از آن و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول برگ آنرا نیز پخته میخورند و باگوشت لذیذ میباشد و بعضی تحدث طعم و گسندن تلخی و رایحهٔ آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیازه گوشت بریان کرده میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه

افعال و خواص آن برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سپرز بارد و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه الصدر والمعده و مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعا و مطبوخ آن با تمر هندی و مویز و انجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیه صوت و قروح سینه و درد آن که مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با مری پیش از طعام و بدستور با گشکاب اندو خلاط رویه و دفع کند اعضاء النفس طبیخ آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبیخ آن با پنجد رهم فوه جهت نیکوئی رائحه براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض لیکن مفسد رائحه عرق و بول الاورام و غیرها و ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه کلف سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع اسقاط موی و سائر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بورق ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت دفع چرک و نیکوئی رنگ رخسار و با موبیج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و نطول طبیخ آن و بدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه با پیه قاز جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با آب طبیخ آن جهت جعودات موی و زوال حزاز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر اثنیان مصلح آن سکنجبین و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جائز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفناج و یا برگ خرفه و یا بازروک نیکو مصلح است آنرا از برای محرور المزاج و روغن تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت حیره و اسهال نخاله ردی و موی و قرحهٔ رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه جهت کلف طلای آن بشره مؤثر است **حلبیب** بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی است **ماهیت** آن دوائیست هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت نقرس و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظ و اسقام گرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مغلظ آن مصلح آن کتیرا و کاسنی است **حلبوب** بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت بربطی است و باندلس حریف الاملس بجای مهمله و در بلاد دیگر عصا هرمس و خصی هرمس بخای معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که آنرا الینو رسطس و بعضی برسانیون و بعضی اربوطانون نامند **ماهیت** آن گیاهی است بقدر شبری و پرشاخ بسیار کرده و شعبهای آن از گرههای آن رسته و برگ آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین یکروی آن مزغب و دو نوع میباشد نر و ماده و هر نوع ماده آن خوشه دار و با تخم و تخم آن از بطم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر پیوسته بهم شبیه بخصیه حیوان و هیچ آن دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتری یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل اورام بارده و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و ضماد آن جهت تحلیل دوی و گفته اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختران و آشامیدن برگ نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت و گفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی آن است

حلتیت بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تای مثناة فوقانیه بفارسی انگژد و انغوزه و باصفهانی انگشت گنده و بهندی هینگ نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا گوهر نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کماه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بو با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون و مغشوش آن رنگ آن سبز و بوی آن مانند بوی گندنا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش آن بسکبینج و آرد باقلی میسازند منتن آن **طبیعت** آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه **افعال و خواص آن** امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده و دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب

حلبیب

حلبوب

حلتیت

و با سکنجبین جهت فالج و خدر بشرط امان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مراره
اکتحال آن با عسل جهت غشاوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و قطور و چشانیده آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دوی و طنین و با نجار و زراج جهت
بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ
آن با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغره آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو
و با ادویه مناسبه جهت بحة الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه صوت عصا الغدا آشامیدن آن مذیب هر جامد و
محلل و پراکنده کننده ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت مغص ریحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و پراکندگی آنها و اخراج
اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر بقدر برداشت مزاج که در جوف
خمیر نان نخینه گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوصاً زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سدی و با آب بادرنگ
جهت رفع جرب و ثبیلات باطنی امراض رحم و اورام و قوبا و ثآلیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با مر و فلفل جهت گشودن بول و حیض و نجره و حمول آن جهت اخراج جنین
میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با قیروطی جهت ثآلیل و غدد و مسامیر و ضماد
آن جهت داء الثعلب با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهرداده
و مانند آن و بدستور با شیر و خطمیا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا الباه گذاشتن اندکی از آن در مجرای احلیل باعث تقویت
و نعوظ تام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقارنت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در روغن زنبق مدتی بیندازند و در شیشه کرده
در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تب ربع الزینة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انار ترش
و انیسون و مضر سفل و مصلح آن کتیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه تا نیم مثقال بدل آن
جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در مجرای آب گذارند مانع تکون کرم است در آن و همچنین
گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد
گذارند آن را می پوساند و اگر بیک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپل و برکه در بنگاله و هندوستان بر سقوف
و دیوار خانها بر می آید و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبرند لیکن اگر اندکی ریشه اصلی آن ماند باز سبز میشود

حلزون

حلزون بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه
بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف ها هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کوڑی گویند که در هند و بنگاله
و اودیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خورده روپیه اکثر بدانست خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است
ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزیست که چسپیده می باشد بگیاهها
و اشجار و بر آنها تکون می یابد و آن را از نطاح فردی نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص بجلد حجری آن حیوان است و شیخ و ودع و اظفار الطیب
و طلیسا و خف الغراب و فرفورا و لبلبس و صدف و مروارید و غیرها نیز در نطاح آن از انواع حلزون اند **طبیعت** جلد حجری آن در دوم سرد و خشک **افعال**
و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت لبلبس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بری و مستطیل است
لطیف و سریع الاستحاله بجزء صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی و التهاب صفرا
امراض عین و اذن و انف اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع
روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی کهونکه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در آن و بعد از بروز محلل
و دافع آن و مسکن حدت و سوزش گرمی چشم و چون تازه آن را بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آن را زائل گرداند و چون بر پیشانی بمالند

منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت دفع رطوبات رحمهای غایرزان نافع و سوخته آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج
و درد مثانه و حبس طمث و فزو برون گوشت خام آن جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع و الاورام
و الجراحات و الفصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده
از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه بعید البرء و با مر و کندر
نیز جهت التیام جراحات خصوصاً عصبانی و گویند بالخاصیت مقطرات صلبه را نرم میسازد **حسلفل** بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح فا و الف **ماهیت**
آن نوعی از بروبیت که بفارسی بیزر نامند که در آبها روید و از ان حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزلی است قریب بمکه معظمه بتیز بیشتر میشود **طبیعت**
آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** نشستن سر محرق آن سه روز متوالی جهت دفع حزاز و قروح ابریه و خوردن پنجدرهم آن با عسل و سرکه کشنده
اقسام کرم معده و امعا و مفتح سده و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نمله ساعیه و تکرار آن سبب دفع
جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافعست **حلق** بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف **ماهیت** آن عصاره برگ نباتیست شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه انگور
و دانه آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد و دیس سیاه و برگ آن شبیه ببرگ تاک و ترش و با گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا بدین طریق میگیرند
که برگ آنرا در تنور میگذارند و چون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب
آنرا در اسفیر میریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن بر میدارند و باطراف می برند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن پنجدرهم
محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حرارة معده و عطش و ازاله کرب و خمار و تعدیل مقدار شربت آن تا پنجدرهم **فصل الحاء المهملة**
مع المیم ❊ **حماحم** بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق لبنانی است و در شام حبق نبطی و بعربی دیسم و بفارسی گویند بستان افروز و
نیز گویند غیر آنست و بهندی کلغه نامند **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بستان افروز و از ان بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها بستان افروز
غرس مینمایند و مشهور بلاله خطائی است و در تبریز گل عاشقان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** با قوت محلله و رادعه و رافع
سده دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند
معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی دل برشته آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن کندر
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است و روغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوت قابضه و خوردن دو مثقال
آن جهت دباج معده و طلای آن جهت ریاح غشیه دماغ نافعست **حمار اهلی** بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی
و سکون دال مهمله و فتح ها و ها دیگر در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانی است معروف **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در اوائل سوم خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم تر از گو خر امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و آشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال
نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن در بینی تنهائی و استنشاق
خشک آن که سرکه بران پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مراره گرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده
و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و آشامیدن آن جهت دفع سم و جذام و ضماد سم سوخته
آن جهت شقاق قدمین با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کلف ناخن و برص و بیاض آن و ضماد پیه
جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا بکرم و خوردن آن و آشامیدن نقیع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و طلی مغز سر آن با روغن زیت
موی برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین کسی نهند خواب آورد و سپرز آن شیر را زیاده کند و خون آن زائل کننده بواسیر است چون بمالند و کودک بد خو را
خوشخو گرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن مرزنه کهنه حار و سل و دق را مفید و موی دم آنرا که در شراب اندازند عربده آورد و بول آنرا بر جسم
کشتی که بالند ماهیان بسیار دران جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و آشامیدن جگر گوش آن مقدار شش درهم طفلی که بسیار گریه کند

باعث تسکین گریه آنست و جالینوس گفته که طلای نقطه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و گویند چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود
و بدستور چون در گوش او بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث دفع درد آن است و چون قضیب آنرا در کوزهٔ آب نبیذ کرده بر آتش گذارند تا قریب بغلیان رسد پس سائیده
با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و گویند چون قضیب تازهٔ آن با ادویهٔ حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات شمرده
و تدخین قضیب خشک آن جهت تب ربع نیز مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد نوبت تدخین کنند و اندکی بجوشانند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال
آن با ماء القطر حابس اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدفع ضرر
باخراج سودا و ترطیب آن باستعمال دهان و لعابات و چون تناول نماید در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معدهٔ او نگذرد باید که مسادرت نماید باخراج آن
باستعمال فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهلهٔ تربدی و سقمونیائی حمار الوحش بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معروف
بخر گور است ماهیت آن حیوانیست معروف طبیعت آن گرم و خشک تر از حمار اهلی افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون
خواهند استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس والعین والصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و یا بر بازو
جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما باید
که همراه آن انگشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت دفع گریهٔ اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب
و آشامیدن زهرهٔ خشک کردهٔ آن با عسل و کتیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها آشامیدن صفرای آن
جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهرهٔ آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و خصیه و قضیب آن مقوی
مقوی باه و طلای زهرهٔ آن جهت دفع داء الثعلب و دوالی و کلف و قوبا و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن
در افعال مانند حمار اهلی است حماض بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاماغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان
فرنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم و بری آنرا اشلیه یاتم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود و برگ آن شبیه به برگ است آنرا اطرنفلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمیضه
و بهندی امرله گویند ماهیت آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو نوع است نوعی عریض الورق و تفه و آنرا سلق بری و بترکی قوزی علافی و بهندی چوکا
بلغت اهل یمن تبعل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث الشکل
و سرخ رنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون میباید و این هردو نوع ترش و بهترین انواع اند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل دوم نیز سرد و خشک
گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص آن امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان و اکله دهان امراض دماغ و معده و کبد و خوردن آن رافع
خمار و قی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیهٔ فاسده است و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب تشنگی و آوردن اشتهای طعام و دفع
سمیت عقرب گزیده نافع و پختهٔ آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعا و بیخ با سماق سفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند با روغن زیت
بریان نمایند و گشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پختهٔ آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بناگوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه
جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه سفید مضر باه مصلح آن شربتها مقدار شربت آن تا هجده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن اول
سرد و در دوم خشک قابض افعال و خواص آن امراض قلب معده و کبد و امعاء و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحهٔ امعاء
بسبب تغریهٔ آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردهٔ آن جهت اسهال موی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق بر ران
بر بازوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت سم عقرب بمرتبهٔ مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بگزد متضرر نگردد و مضر گرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند
و مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال موی و بیخ و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و داخس و شقاق ناخن و باد آورد و جهت
خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض
و بری آن عریض الورق شبیه بباد تنک و در طعم شبیه ببرگ چغندر در شکل و آنرا سلق جبلی نامند و بیخ آنرا در اصفهان چلیمو ناخوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن

حمار الوحش

حماض

برگ پخته آن جهت سج صفراوی و بیبی مفید و بیخ آن در افعال قوی‌تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یکمثقال آن با آب جهت خبث الحدید
جهت بواسیر مجرب ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانه بواسیر ظاهری و فتیله آن با مقل ازرق
و موم روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن
شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است **طبیعت آن** سرد و خشک
و قابض **افعال و خواص آن** قریب ببستانی است و جهت خفقان و غشیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای مقعده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد
آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع از دیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آنرا محکم سازد و ادمان
اکل آن برقان را زائل گرداند بدل آن بطباطا است **حمام** بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است **ماهیت آن** مرغی است معروف
صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی و خانگی آن بلون بالوان و انواع و خوشرنگ‌تر و خوش منظرتر میباشد **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول
خشک و صحرائی آن گرمتر و خشکتر و لطیفتر از خانگی و هر دو با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بچهای آن بهتر خصوصا تازه پر و بال برآورده آن امراض سرد و چشم
و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید
منی سنگدان آنرا که تازه برآورده باشند و آلایش جوف آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده
جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جنب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر باقلای از خون خشک شده
آن و ریختن خون گرماگرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرماگرم آن خصوصا که پر نو رسته بچه آنرا بکنند که خون از آن برآید و در چشم بچکانند
جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه
درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف بعید و چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب بیاشامند
تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت [illegible]
و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن دبیله و قلع خشک ریشه زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند
پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر بول و بیخ بیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آنرا
که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشکافند و گرماگرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن
مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای بیضه آن با [illegible]
براحلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت
اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه
حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و گشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتر
در آن باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عضوی مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان و خدر و [illegible]
و ازاله وحشت و فساد هوا است **حماما** بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و اماموم و امومن نیز گویند **ماهیت آن** چند نوع میباشد نوعی نباتی است
شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنگ و با صلابت و شبیه بخوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ فاشرا و تند و خوشبوی و گل آن را [illegible]
لوفاین و بشیرازی مابلو نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود و مائل بسبزی
و نرم و چون بدست مالند بوی آن شبیه بسداب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشبک و مستطیل و بی‌تخم و تندبوی و سفید مائل بسرخی و گل آن زرد مائل بسرخی و بعد
رسیدن سرخ میگردد و در آب ماده وحی میرسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و صاحب تحفه
نوشته که بهترین آن مائی است **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** امراض الرحم الاورام و السموم و اعضاء الغذا

والنفس وغیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع وتفتیح وتحلیل اورام حاره وتنها ویا بادروج جهت گزیدن عقرب با مویز جهت ورم احشا وآشامیدن آن مسکر ومنوم
ومورث سرور ومنقی معده وجهت تقویت جگر وتفتیح سده آن وسده سپرز وتحلیل صلابت آن ودفع مغص وپراگنده نمودن ریاح الکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم صلب
مزمن وورم رحم وسائر اورام وحبس بول وطمث ونقرس وحمول وفرزجه آن جهت ورم مقعده ورحم وبدستور جلوس در طبیخ آن وگذاشتن پا در طبیخ آن وطلای آن جهت نقرس
وطلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده سفید وداخل اکحال نمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج ونصف آن [illegible]
سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس مصدع ومنوم وکسالت آور مصلح آن صندل وگلاب ودارچینی وچون آنرا با سدس آن دارچینی عرق کشند با عسل
بیامیزند ودر آفتاب بگذارند تفریح جمیع افعال قوی تر از خمر است وآشامیدن یک درهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول وتفتیت حصاة در سه روز مفید

حمص بکسر حاء مهمله وفتح میم مشدده وسکون صاد مهمله بفارسی نخود وبهندی چنه بلغتی بونت بضم بای موحده وسکون واو وخفای نون وتاء چهار نقطه هندی وبرنگی
بولچان نامند ماهیت آن بری وبستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع وتا یک ونیم ذرع وباشاخهای بسیار باریک وبران برگهای بسیار ریزه مشرف وثمر آن در غلافی
بقدر پسته کوچکی در هر غلافی یکدانه یا دو دانه تا چهار دانه وبهترین حبوب ماکول است مانند باقلا وغیر آن واجود آن سفید بزرگ دانه تازه آنست وبری آن ثمر شبیه بستانی ودر
رنگ وکوچکتر وثمر آن اندکی با تلخی ومائل بسرخی ودرازه ونیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید وبزرگ دانه ملایم وصنفی سرخ صلب ریزه دانه وصنفی سیاه وصنفی سرخ مائل
بسیاهی وبری را حمص کرسنی نامند طبیعت آن در اول گرم وخشک وبری آن در آخر آن یعنی گرمتر وخشکتر از آن ونزد بقراط در دوم گرم ودر اول خشک وسبز
تازه آن در اول تر وقوت آن تا سه سال باقی میماند ومولد ریاح ونفاخ افعال وخواص آن منقی ومفتح سده جگر وسپرز وگرده ومثانه وجالی جرب وقوباء وطین
اورام بناگوش وخنازیر ضماد او با عسل جهت تنقیه قروح وجراحت سرطان سفید وبستانی آن ملین طبع ومقوی حرارت غریزی ومدر وطهر ومولد خون صالح وکثیر الغذاء
وسمن منبه شهوت اعضاء الصدر والغذاء والمعدة تغذیه آن جهت ریه زیاده از حبوب دیگر است وبا شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتب با او نباشد وچون
با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند وچون یکشب در سرکه بخیسانند وصبح ناشتا تناول نمایند ودران روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب است
آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات ومفتح سده وبسبب کسب ملوحت ومدر بول بسبب حرارت بالخاصیه جهت درد سینه وقروح شش نافع الباه وچون در آب
خیسانیده خام تناول نمایند وآب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین عدیل گفته اند وخوردن حمص ما بین طعام معین بر هضم آن وچون
هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند ودر طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعده وتنقیه رحم واخراج کرم شکم ومقعده بهترین ادویه است وخوردن برشته آنکه سرد شده باشد
جهت بواسیر وموی آزموده وسبز تازه آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه ودرد دندان نافع وروغن حمص در سوم گرم وخشک وتند وباقوت نافذه
ومقوی موی وباه وجهت تسکین درد دندان ولثه ودردهای بارد وجذام وامثال اینها بغایت مؤثر وآشامیدن آن جهت امراض مذکوره وتصفیه رنگ رخسار وصوت [illegible]
آن جهت تقویت باه ونمش وکلف وامثال اینها مفید وطبیخ نخود سیاه مسقط جنین ومفتت حصاة ومدر فضلات ودر جمیع افعال قوی تر از سفید آن وبا قوت تریاقیه جهت
استسقاء ویرقان سددی وسده جگر وتحلیل ریاح وجذام نافع وطلای اقسام آن جهت دفع صداع وزردی رخسار وسعفه مجاز وکلف وخارش اعضا وبحسب آنها واورام
مفاصل وتقویت موی نافع وگفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد ثآلیل در بدن یکعدد نخود بالیده گرفته ومجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود
ویا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند ودر آخر آن ماه آن ثآلیل بر طرف میشوند وحمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش ومولد ریاح ونفخ وثقیل خصوصا
تازه آن مصلح آن جوارش کمونی وزیره وشبت وگلقند ودر محرورین سکنجبین ساده وخشخاش وبدل آن در قوت باه لوبیا ودر سائر افعال ترمس وآشامیدن
آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است

فصل الحاء المهملة مع النون

حنا بکسر حاء مهمله وفتح نون مشدده والف بفارسی بتخفیف نون آمده
لغت عربی است وبیونانی ارقان وفقولیون نیز وبهندی مهندی نامند ماهیت آن نباتیست معروف ساق آن بقدر یکذرع وزیاده ودر هند وبنگاله
تا بقدر یکقد وقامت انسان میشود وساق آن سرخ رنگ وبرگ آن شبیه ببرگ انار ومورد ونازکتر وکوچکتر ونرمتر از آن ودر اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد
مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما وبودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر ورعناتر میباشد ونشو ونما زیاده می نماید ومزروع وقلم هر دو میباشد
وقلم آن بیشتر وگل آن که فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی وخوشبو است ودر بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام بارش ودیگری زمستان وثمر آن بقدر

حمص

حنا

فلفلی و فی الجمله مانا باسفند و پوست آن نازک و خوشه دارد و در جوف آن دانهای ریزه و گویند نر و ماده می باشد برگ نر آن عریضتر و بزرگتر و برگ ماده آن کوچکتر و سبزتر و بعد سائیدن رنگین‌تر و نبات آن رعنا تر میکردد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و گفته اند که با قوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** امراض سر و چشم و دماغ و ضماد و طلای آن با برگ کرو کان بالمناصفه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و بازفت و با روغن گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصاً که با آب گشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصاً در مدت ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن تخصیص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل میگرداند و نور بصر می افزاید و تقویت باه می نماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و تا ده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و متاکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند جذام زائل شود و قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت حمره و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب و با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب با گل حرف جهت فتق و قیله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت التیام قروح و خصوصاً کوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یکمثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یکمثقال آن با سرکه و قبه آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و تنهای جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام قروح و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و باد و به مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و گذاشتن آن در لباس و پشینه مانع کرم زدن آن و برگ آن نیز این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم محلل مقوی تریاقی و نیکو کننده رنگ حنا است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و گویند حنا مضر حلق و ریه مصلح آن کتیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است **حندقوقی** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است **ماهیت** آن از جنس یونجه است بری و بستانی میباشد بری را العربی حباقا و بیونانی لوطوس اغریوس و بفارسی دیواسپست صحرائی و بشیرازی اندقوقو و بلاطینی لوطس سکرا و بهندی بسکهیره و کده پربه نیز نامند و بستانی را العربی ذرق و بیونانی لوطوس و بلغتی طرفلین و بلاطینی طرفلیم اوراتم و بکسطیلان طربول رماله و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبدر و در مازندران شرو بیت گویند و نیز سفید و سرخ میباشد و سفید آن قوی‌تر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی با برگهای ریزه و گل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تار پای سفید و در بن شاخها و برگها رسته و تخم آن ریزه مائل باستداره و رنگ آن مانند نانخواه و طعم برگ آن فی الجمله تلخ و با حدت حرافت و ساق سرخ آن صلب‌تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه برگ سفید و در میان برگ شاخهای آن شاخه بسیار باریک رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده ارغوانی رنگ با برگهای مائل بسرخی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه‌تر از تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه برگ بستانی و با عفوصت و کلور زیاده از آن منجر شده و آنچه در ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین هیات بهمرسیده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند نیز آنرا بسیار مستعمل دارند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** بستانی آن امراض العین اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم امراض اعضاء الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقاء و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دماميل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و بدستور تناول برگ پخته آن با اندک روغن بریان نموده و عرق نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و نشیمن و اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف

حندقوقی

عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از ان پشت خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی پرده دار و دو نوع میباشد سفید و سیاه خاکستری
رنگ و سیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال**
و خواص آن گوشت آن غلیظ دیر هضم مصلح آن مهر الحبش آن با دارچینی و کرویا و ادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان
و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج منفعت و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع **حور** بضم حاء
مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آنرا کروفس بفارسی توز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار قریب بدرخت خرما است برگ آن مانند برگ بید
و از ان باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا سرد وله نامند و نبطی و رومی میباشد و سندروس رومی آن بلغار داروس
و صمغ رومی آنرا گویند کهربا است و از روس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا برهم چیده و در زیر آن ظرفی میگذارند و در آنها آتش می زنند
تا پوست و چوبها سوخته و همیت آن دران ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مزبلهها می نشانند و قریه
که در حوالی آن و دران مزبله روید بیغا یله است **طبیعت رومی** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان
و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و امعاء و عرق النساء و قطع حمل تفتیح شده نافع و گل آن قاطع نزف الدم
جمیع اعضاء و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجه ان با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و شبیه در
افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** العین اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه و الاذن قطور برگ
تازه آن جهت درد گوش و آشامیدن یکمثقال از پوست آن جهت عرق النساء و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی حب الکلی و عسل و برگ آن نیز بدستور
همین اثر دارد و چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یکدرهم است **فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة**
حیه بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و هاء گویند وجه تسمیه آن بحیه آنست که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بیشتر از ابدان حیوانات
دیگر و آنرا بفارسی مار و بهندی ساب نامند **ماهیت** آن اقسام میباشد و بدترین آن سیاه و دوراز آن کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند مانند
کفچه می شود و در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و مار موی نیز که سر آن مانند موی سیاه و تن آن خاکی رنگ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند
و سر بیرون چون کسی بغفلت خیال دانه مو نزدیک بسوی آن برد آنرا میگزد و همچنین اقسام ردیه دیگر میباشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می باشند و نر آنرا دو دندان
و ماده آنرا چهار دندان و بعضی شاخدار میگویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می نویسند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تجفیف
افعال و خواص آن العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم مضمضه جوشانیده آن در سرکه
جهت درد دندان العین چون مار سیاه خاکی را زنده در کوزه نوی کرده در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره
الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه البواسیر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج
کرده گذاشته باشند جهت بواسیر کهنه بسیار مؤثر الجذام و التاکیل چون سر و دنباله و زهره آنرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت ازاله
جذام و تاکیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حال زندگی از ان کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر الرحم و البواسیر
تعلیق پوست آن که هر سال می اندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر البرص
تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند و بقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و حشای آن را
برآورند و بجای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود و پس شاهسفرم را برآورده بر برص
ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانروز بگشایند بالکل زائل میکرداند مجرب است و دوای کسی که آنرا مار گزیده و یا گوشت و یا زهره آن را خورده باشد دوای افعی
گزیده و لحم و زهره آن را خورده است و در افعی ذکر یافت **حیس** بکسر حاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی چیکال نامند **ماهیت** آن غذائیست
که از روغن و نان گرم میسازند **افعال و خواص آن** کثیر الغذاء و مسمن و غلیظ و دیر هضم و سدد و مصلح آن سرکه و عسل است **باب هفتم در بیان ادویه**

که اول آنها خاء معجمه است ❊ فصل الخاء مع الالف ❊ خاماسوقی بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف ❊ یالغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی ماهیت آن نباتی است بی ساق و بیکل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس و در زیر برگ ثمری مستدیر و بیخ آن باریک و در اباره رومی میرسد منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم افعال و خواص آن بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب البو اسیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانه بو اسیر المعده آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر الثآلیل و السمّ و الاورام و غیرها ضماد و شیاف و بدستور طلای شیر آن بر ثآلیل منکوسه و مسماریه نامند و سایر انواع ثآلیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب سیلی بر جبهه و غیر آن و بدستور طلیج آن و چون اغصان آنرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثآلیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول شیر آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است خانق الذئب که قاتل الذئب نیز نامند ماهیت آن گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و تیره تر و کوچکتر از آن و تشریفات این از آن زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک دراز رسته طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک افعال و خواص آن بالخاصیت کشنده گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بپاشند گرگ بخورد و بزودی خناق کند و بمیرد و لهذا آنرا خانق الذئب نامند و در سایر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و ابن ماسویه آنرا اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که بتحقیق خربق سیاه است خانق الکلب آنرا قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کلهاری گویند ماهیت آن گویند اذاراقی است که بفارسی کچوله نامند و مذکور شد یوسف بغدادی مؤلف مالا یسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا گفته گیاهیست شاخهای آن باریک طولانی و دیر شکن و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بدبوی و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه بباقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و کشنده سگ است در ساعت بخناق لهذا مسمی بدان گشته و کشنده سایر سباع و حیوانات و مدر و دارو الناسور نیز الا و رام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و بزودی مؤثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید و ترطیب و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بارده خانق النمر بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله قاتل النمر نیز نامند و بیونانی اقونیطن در ماهیت آن اختلاف بسیار است و بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله گل سیر صحرائی دانسته و مؤلف مالا یسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر مازریون ساق آن بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق و درخشنده مانند شبه طبیعت آن در چهارم سرد و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و سباع سریع التاثیر خصوصا گرگ لهذا آنرا خانق النمر نامند الحجر چون عقرب نزدیک آن رود و یا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میگردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بو اسیر و بیمد ریم آن کشنده بسدر و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج و تریاق آن کمافیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن فصل الخاء مع الباء الموحدة ❊ خباری بضم اول و فتح باء موحده و مشدده و الف و کسر زای معجمه و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و خیرو و بترکی ایم کماجی و در مازندران گیاه آنرا انجیلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوعست یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر و سبزه و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی انواع سفید و بعضی مائل بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل برطرف میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خودرو و مزروع هر دو میباشد و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان میماند و یک نوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود و گل بعضی

خاماسوقی
خانق الذئب
خانق الکلب
خانق النمر
خباری

اندک چوبین مفروش میباشد و برگ گل آن بهیئت و بشکل خطمی بلند و سرخ مایل به بنفشی و کرنائی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ مدور و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا مایل بحرارت دانسته اند **افعال و خواص آن** با برودت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ شیر العین ضماد برگ آن که در روغن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیه و تحلیل چشم و بی نمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد ساییده آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس و عسل و با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و با دو سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخاله الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشد و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه قتاله و رتیلا و درد گرده نافع الرحم جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازه آنرا ساییده با گرده تازه کاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازه نورسته کوچک نازک آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معده ضعیفه و مضر امزجه بارده رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفه گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحه گرده و مثانه و دفع لذع ادویه حاره حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم خندقوقای بری بالسویه جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن تنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معده ضعیف مصلح آن رب بغوره مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحه گرده و مثانه شربا و ضمادا و شاخهای آن جهت وجع روده و مثانه نافع **و خبازی** بستانی را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زارها بسیار میروید به بلندی گیاه پنبه تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی **طبیعت** آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت و بجهت تبهای حاره نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد مضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **خبز** بضم اول و سکون باء موحده و زای معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریت نامند **ماهیت** آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هر یک از حبوب را که میخواهند آس نموده بیخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیده سفید تازه مغسول است که سائیده سبوس آنرا بقدر اعتدال گرفته خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل الطبخ باعتدال پخته نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیره شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بر آن زرده تخم مرغ میمالند برای رونق آن و ابازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بر آن میپاشند و یا در خمیر آن داخل مینمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطی الهضم و غلیظ است اما مقوی کرده **طبیعت** آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن است **افعال و خواص آن** نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سبوس دار مطلق بدن و تازه آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاه دانه مشهی و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آنرا نرم بیخته و سبوس آنرا تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر کرده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله دار آن که همه را نافعست و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تبهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذاء و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانهاست در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذاء و قابض و بارتینی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی ها است **خبز الحواري** بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت **ماهیت** آن نانیست که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن اسفید

خبز

خبز الحواري

بالیده باشد که نان آن سفید کرده و بهترین اقسام نانها است و حواری یعنی سفید است و در روم و فرنگ نانرا خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر **خبز الخشکار** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف والف و را مهمله **ماهیت** آن نانیست که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند **افعال و خواص آن** سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه دوشیده **خبز السمید** بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سده جگر و سنگ گرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است **خبز الطابق** بفتح طای مهمله والف و فتح بای موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند **خبز الطابون** بفتح طای مهمله والف و ضم بای موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکمبه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز الفرني** بضم فا و سکون را مهمله و کسر نون و کسر یا نانی است که در فرن بپزند و اقسام میباشد از الجمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق فرن است که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران دو دکش مانند تون حمام قرار میدهند و دران سنگریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا بجوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا برآید پس در کماج دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم دران فرن میچینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکلی که میخواهند میسازند و در ظرف چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس برمی آورند و اگر خشک و دو آتشه خواهند همانرا درست و یا لوزی و یا غیر آن بریده و در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو بر آمده سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد از آهن نموده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر آن ریگهای گرم می اندازند و ابازیر مطلوبه مذکوره در خبز بران میپاشند تا پخته و برشته گردد پس برمی آورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ میباشد و پزنده نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یکذرع درست و کسری میسازند **خبث** بفتح خا و بای یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اسپادی است که در حین گداختن از آنها جدا شود **طبیعت** مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف **خبث الحدید** بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و آنرا بفارسی توش و ریم آهن و بشیرازی ریه و بهندی لوهه کا کو یعنی فضله آهن و مدبر آن راکیت بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و تای هندی نامند **ماهیت** آن چرکیست که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث‌ها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده و شسته و هرچند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و استرخاء مقعده و سلسل البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل جهت تصفیه صوت الباه با زرده تخم مرغ نیمبرشت بقدر یکدانگ جهت تحریک باه مرطوبین و مایوسین السموم با سکنجبین جهت ادویه قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و [illegible] منعقد در پستان الصدر و الرئة چون آنرا بیست بار در آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق سازند و هر روز دو انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بعدیل است و بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از آن تناول نمایند مضر شش مصلح آن کتیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانگ و زیاده از آن مجوز نیست و از خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن براده آن بهم میرسد و علاج آن نیز همانست و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین ذکر یافت **خبث الذهب** بفتح ذال معجمه و ها و سکون بای موحده ثفل طلا است **طبیعت** آن لطیفتر از همه **افعال و خواص آن** قوی‌تر از خبث الفضه و نائب مناب اقلیمیا است

خبز الخشکار
خبز السمید
خبز الطابق
خبز الطابون
خبز الفرني
خبث
خبث الحدید
خبث الذهب

وطلای آن با آب جهت رفع بدبوئی زیربغل و کنج ران مجرب **خبث الرصاص** بکسر را و فتح صاد مهملتین والف و صاد مهمله ثفل قلعی است **طبیعت** آن بغایت سرد و خشک
و قابض **افعال و خواص آن** مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم مؤثر مانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص
خبث الفضة بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن **طبیعت** آن سرد و خشک و بغایت قابض و با قوت حاده محففه
افعال و خواص آن طلای آن جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحت و بدستور مراهم جهت سده مرض اخیر نافع **خبث النحاس**
بضم نون و فتح حا مهمله والف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیف‌تر و ملطف و جالی و در ادویه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است
خبه بضم خاء معجمه و فتح باء موحده مشدده و ها بشیرازی شفترک و باصفهانی خاکشی و بتبریزی سوردن و بترکی شیوران و در مازندران کیاه آنرا شلم بی نامند
و در هند مشهور بخوب کلان است **ماهیت** آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می‌باشد یکی ریزه و رنگ آن مایل بسرخی و طعم آن اندک تلخی و دوم از آن
بزرگتر و رنگ آن سرخ مایل بتیرگی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود و در ایام بهار و کیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع
و برگ آن طولانی شبیه ببرگ جرجیر بری و طعم تند و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک رقیق بر اطراف شاخهای رسته و کیاه کبیر آن تا بسه ذرع و
شاخهای آن متفرق و غلیظتر و برگ آن بزرگتر و عریضتر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول بالجمله طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در
اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد **افعال و خواص آن** مبهی و مشهی و مقوی معده و هاضمه و جهت گرفتگی آواز و نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد نخاع
و جدری و حصبه و شری و برودت احشا و یک درهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و ریه و باشیر مسمن و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصاً با وزن آن شکر که ده
روز بنوشند و بدستور چون ده روز هر روز دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت رفع سمیت ادویه
سمیه و هیضه خصوصاً که منکسر نموده با گلاب و یا آب خالص آنقدر بجوشانند که شکفته گردد و نیم گرم بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بند گردد
و جهت هیضه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بنا گوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن
در حمیه جهت سرفه مزمن و جهت شش و جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع مصلح آن کتیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر
آن تا سه مثقال بدل آن در امراض باه و تسمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانیکه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشانرا واقع شده و اصل آنست
که غیر آنست **خبیص البیض** بفارسی خاکینه نامند و باسبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است

فصل الخاء مع التاء المثلثة

خثا بثای مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء البقر مذکور شد **ختو** بفتح خاء معجمه و ضم تاء مثلثه و واو
و بتای دو و هطه که مخفف خاتون ترکی بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند **ماهیت** آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ
نامند بقدر کرکدنی و از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند
و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سائر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است
و همین اثر برای آن بیان کرده اند و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سر اندیب یافت میشود و خوردن بیضه آن بقدر دو
درم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سکدان آن جهت بواسیر ضماد آن مفید و صاحب حیوة الحیوان
نوشته که ارسطاطالیس گفته و در نعوت که آن طائریست عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا
شده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حس و برطرف شود و دیگران گفته اند که
بهم میرسد در زمستان و تابستان در راه او سموم بسیار است و چون بوی سم بشنود حذر کند و بمیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر
و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم
گردد که مسموم است و منقر استخوان آن طائر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود مترجم صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان
ملوک چین گفته که استخوان پیشانی حیوانیست که در هیأت شبیه بگاو نر است و سبب غیبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم

خبث الرصاص
خبث الفضة
خبث النحاس
خبه
خبیص البیض
خثا
ختو

چنین حکایت کند که ملی از ثقات که با اطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی بازار در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غایب شد
و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمیدیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پدید نشد و جهان روشن نگشت چون سر از سجده
برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد بآن عظمت خدای ایشان است و آن سجده
خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و باهیبت و مسکن آن هیا با نها میان چین و بلاد
زنج است و در آن هیا با نها فیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نکشوند طعام آن مرغ آن فیلان میباشند و آن حیوان را ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان چنانکه
که گویی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد
چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید سرخ حنایی رنگ خال دار و از آن زه گیر میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است **فصل الخاء مع الراء المهملة**
خراطین بفتح خا و را و الف و کسر طا و هر سه مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه بکسر کاف نامند **ماهیت**
آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچه ها و در سرکینها در گرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم میرسد **طبیعت** آن در اول گرم و تر
و با رطوبت غریبه **افعال و خواص آن** آلات البول آشامیدن سه درهم سائیده آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوه باه بسیار
مجرب الحلق و الصدر و آلات الغذاء و غیرها چو شانیده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء
و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب صغیر زنگ بدن یرقانی و رهما نساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت
تسکین درد گوش و بازیت در گوش مخالف تیر مسکن وجع آن و چون بر آن نمک پاشند و آبیکه از آن بهم میرسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و غیره
ضماد آن جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانه روز به بندند و نگشایند و بدستور جهت جراحت اعضای عصبانی
مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت
و طلای آن با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مطبوخ آن با قضیب حمار زنده اکلا و ضمادا در این باب مجرب دانسته اند و چون با جعل و نبات
وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بی عدیل و در جائی و یا موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جسیل که
شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی از آن برگ را در گوی کرده خاک و آب بر آن بریزند بزودی تکون می یابد و از خراطین مسمی بعمل می آورند
و انجیری شبیه باهن و حدید صینی است اندک سرخ رنگ بدین قسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا جمع نموده میشویند و در
میان آن و آنها که برمی آید یک جا کرده میگدازند و وانک سائیده آن با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند جوش دهند قوت سورت
آنرا می شکند و کم مینماید و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است **خرامقان** بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون **ماهیت**
آن گیاهیست در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مجفف و در
افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیفتر است **خربق** بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون قاف **ماهیت** آن دو نوع میباشد ابیض و اسود
ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن عریضتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست
آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه به پیاز مستطیل و با ریشهای باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و در جوف آن مانند دام عنکبوت
چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که باسانی منفت گردد و لحم لعابی و از اراضی مرتفعه
خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بگزد و پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف آن تیز شبیه بادخر و چون بشکنند از آن گردی بر آید
و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد **طبیعت** آن در وسط سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه
و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و سرع بلغمی و لثیر غشی و سائر امراض بارده و ماغیه و مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج
آن نافع الدماغ سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر الفم و غیره طلای آن با سرکه جهت قلع دندان متآکل و قوبا و جرب

و برص و بهق تنها و یا با ایرسا و فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین چون با سویق و عسل بسرشند و بموش بخورانند بمیرد و سم کلاب و خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ و دهند گوشت
خورا سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن و در جوف خمیر و یا مخلوط بحشو جو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک حاشا و مصطکی نمایند
و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق
و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و او را اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیفه و اسهال است اگر طبیعت او
محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه گاو بر بدن مالیدن و آشامیدن امراق و دسمه مانند مرق دجاج و بوئیدن بوهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق
آن محدث تشنج است سقی و بهتر آن آنست که پنج مثقال آنرا در نه اوقیه آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل آنرا پارچه
پارچه نموده در دو قسط آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دو رطل عسل صافی جید بقوام
آورند و کف آنرا بگیرند و یک ملعقه آن به تنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسیکه عاق و یا دشوار باشد بر وی قی کردن و عادی نباشد
بدان و نیز مبتدی از عادت تقی استعمال ننمایند بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن برای قی آنست که ترب را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند
و یک شب بگذارند و صبح ریشهای خربق را برآورده دور نمایند و علیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامد و بعد دو ساعت
بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد و براز او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد **خربق اسود** بهندی کتکی نامند **ماهیت آن** بیخ گیاهی است سیاه برگرد
مجفف بیشتر آن مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته شبیه برشته و برگ آن شبیه ببرگ چنار و از آن کوچکتر و زوائد اطراف آن بیشتر و با خشونت
و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن سفید مایل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از اصل آن و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر و لیکن در
قوت تند تر و پر خطر **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض
بارده قوی تر از سفید و در جمیع علل که سفید موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزلات مزمنه نازل در چشم و سینه
و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیر بیهیا چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه با آن کردن
باعث تغییر مزاج میشود و قریب بمزاج حوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده و مصلح آن کتیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و فودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده
و اسهال مقدار شربت آن از نیم درهم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهره و نیم وزن آن مازریون و وزن
آن بیخ کبر و تا کیلیج است الفم چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء آشامیدن آن با دواهای
ملطف گرم مسهده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده تنهائی و یا با مرق مرغ می آشامند اسهال بلغم و صفرا نماید
و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ و زیاده از سقمونیا مینماید فی الادویة الزینة و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثالیل و بردن گوشت
زائد فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجه آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم و امثال آنرا در طبیخ آن
بخیسانند قاتل هر طیور و حوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بر دیوار
انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید **خردل** بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند **ماهیت آن** گیاهی است برگ آن شبیه ب
ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی میباشد بری آنرا بالعربی حرشا و بترکی تجی
نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی میباشد و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع
تخم مدور سرخ تند طعم را بترکی گلج گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر
فضلات امراض الراس و المعدة و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه و ریحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و دوار بارد و تفتیح سده مصفاه و تسکین نزلات بارده
و ترکیه حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با بن جهت لیثرغس و نزله بارده با عسل بر پیشانی جهت صداع

وسد نزلات پی وریلی وتسکین اوجاع جگر وطحال وسعوط آن مورث عطسه وجهت انتباه مصروع وصاحب غشی وختناق رحم وانجباب آن جهت تفتیح سده گوش واکتحال آن با عسل جهت غشاوه وخشونت پلک چشم وقطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری ودرد گوش ودندان جهت تسکین ضربان ودرد آن هردو نافع وچون تخم تازه آنرا بکوبند وعصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین ورفع تخیلات نافع وبدستور چون داخل ادویه عین نمایند وگذاشتن فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد آن ودوی وطنین وغرغره ساییده آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان وثقل واسترخای آن ودرد دندان وخشونت قصبه ریه مزمنه ومضغ آن جهت اخراج بلاغم از دهان ولطوخ آن جهت تسکین ضربان ودرد دندان ودائم لی وورم مجرب در ساعت وچون با عسل یا پیه ویا موم بآتش گداخته بزیت مخلوط نمایند وبر صورت وچشم بمالند رنگ روراصاف کند وکلفة الدم را زایل سازد وآشامیدن آن با عسل جهت ربو وسعال رطوبی وتقویت باه وباپودنه وشراب جهت اختناق رحم واخراج کرم معده وآشامیدن جریش آن با آب جهت تپ بلغمی وسوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج وضماد آن با انجیر جهت نقرس وعرق النساء وداء الثعلب وجذب مواد بظاهر جلد وتسکین وجع بارد ریحی وتحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد وبا سرکه جهت جرب متقرح وبا قوبای مزمن وبدستور با کبریت وسکنجبین وباسکنجبین وکرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع وبا ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه وسوداویه وبرص وبا روغن بر قضیب جهت نعوظ مجرب وهمچنین آشامیدن تخم آن نیمدرم ناشتا با شراب مقوی باه ومنعظ وخوردن مخلوط آن با نان ویا شراب جهت اخراج کرم معده ومخلوط کردن آن با مراهم جاذبه جبریه وجربیه نافع وچون گیاه تازه آنرا ویا تخم آنرا با طعام بخورند طعام را هضم ومعده را گرم گردانند وورم طحال را تحلیل دهد وخوردن مسلوق وبرگ تازه آن ویا تخم آن با چغندر جهت بری پیش از قی باعث تقطیع بلغم ومهیا گردانیدن از برای دفع است وبدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع وسدد عارض از بلغم نافع وکامخ معمول از آن جاذب حریف ومحرق وجالی بلغم بقوت وتسخین معده وکبد نماید باید که همیشه بیاشامد وبسیار هم وبتنهائی نیز بلکه با اغذیه غلیظ تناول نمایند ودافع ضرر آن کاسنی وبادام وسرکه است وصاحب اختیارات گفته که قوبا بیکه بهیچ چیز زائل نگردد وچون بعد از حمام خردل را ساییده وقوبا را با پارچه خشنی آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد پس بر آن بمالند زرد آب بسیاری از آن جاری شود وصحت یابد وبخور آن گریزاننده حشرات وهوام ورازی گفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست بدل آن دو وزن آن حب الرشاد وحرمل مضر محرورین وسوزش مثانه مصلح آن کاسنی وروغن بادام وسرکه است باید که در مداوی با نمک هندی ویا بوره ارمنی بیاشامند یا ده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست وپنج درهم غیر کوبیده آن بجهت امراض وامزجه وازمنه وامکنه استعمال نمایند وچون در آب انگور بیندازند منع جوشیدن آن کند ودر گیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب میدهند وروغن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف ومحلل وآشامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب ورفع نسیان وفالج واوجاع بارده مزمنه وتپهای مزمنه وختناق رحم وقطور آن جهت ثقل سامعه وورم بارد گوش وطلای آن جهت درد دندان وختناق رحم ودردهای کهنه وتحلیل اورام صلبه وسائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است **خرفطان** بفتح خا وسکون راء مهمله وفتح فا وطاء مهمله والف ونون بهندی بندا نامند **ماهیت آن** گیاهیست که بر اکثر درختها مانند بادام وزیتون وسدر وغیرها میروید وبر آنها می پیچد وبر زمین نیچی رود وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون ومائل باستداره وگل آن سرخ وتخم آن نیز سرخ وبالجمله هیأت برگ وگیاه آن بحسب اشجار متکونه بر آنها مختلف میباشد **طبیعت** آن نیز اکثری سرد وخشک وباقوت قبض وبعضی گرم وخشک والسنه اند **افعال وخواص آن** منقی دماغ ومقوی معده ومفتح سدد ومحلل وآشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه ویک اوقیه آن جهت تسکین استخوان ودوی عضل وقطع نفث الدم ورفع سحج وذرور برگ خشک ومحرق آن نیز جهت قوبای مرتشر طلیه قوبا را با بول کودک بحدی بشویند که خون آلوده گردد پس بمالند وگویند مسهل اخلاط ومجفف بواسیر است واهل هند برای آن خواص ومنافع بسیار می‌نویسند از الجمله آنچه بر درخت ام غیلان بهم میرسد تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر وبدستور آشامیدن آن جهت بواسیر واسهالی که عسر العلاج باشد بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند وباز نکنند بواسیر واسهال الدم را مجرب است وبدستور آنچه بر درخت ببول بکون باید چون بانگشت کاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد که در حین خصوص جذب منی در سترل شرطین باشد **خرم** بضم خا وفتح راء مهمله مشدده وسکون میم لغت فارسی است یعنی فرح **ماهیت آن** ازادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مرحه است وآن گیاهیست که در بساتین ومواضع سایه دار میروید وبرگهای آن باریک طولانی وگل آن بنفشی وخوشبو وخوش منظر ولطیف وبرگهای آن متفرق واهل فرس آنرا التعظیم بسیار می نمایند **طبیعت آن** مائل بگرمی **افعال وخواص آن** اجمالی

خرفطان

سدد که کمار نامند ودر حنت انار سرو انجه بر درخت صح

خرم

خرنوب

و مقوی دماغ و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظارهٔ آن مورث سرور و فرح و نگاشتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند
جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکویی و سرخی رنگ چهره و قبول و رافع بغض است
و بعضی آنرا سراج القطرب و بعضی دواء الحالبی که بیونانی اسطرطیقوس نامند و بعضی تجفیف را بمعنی قشر منقی مغسول دانسته اند خرنوب بضم اول و سکون را مهمله و ضم
نون و سکون واو و با موحده و بفتح اول نیز آمده ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم ببزرگی گردکان و برگ آن بسیار سبز املس مایل
بتدویر و ضخیم و هر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد و طلایی و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانهای آن شبیه بباقلا و
ترمس و شیرین طعم و در تنکابن کرات و در مازندران و گیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوت و پوست آن
رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن در مصر و شام رب بسیار سازند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعضی خصوص تازه
آن و بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم **افعال و خواص آن** مدر بول جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اگر هضم یابد
زیرا که بطیء الهضم و نفاخ است خصوصا تازهٔ آن که یکسال بر آن نگذشته باشد و دوشاب در ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و دوا جهت
سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین بدن و رفع فتق و ضماد پختهٔ آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و ثالیل و چون تازهٔ آنرا بر ثالیل بمالند
آنرا زائل سازد و چون یک پارچه از ده پارچهٔ تخم آنرا بر ثالیل بچسپانند آنرا قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بواسیر و مقعده و نزف
الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن هر یک اقرط و ثمر شیث و عفص مقدار شربت آن تا پنج درهم است و دوم بری آن
ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و گل آن زرد و داغدار و ثمر آن شبیه بگردهٔ کوچکی و در قزوین گیاه آنرا ورک نامند
و خرنوب نبطی مرداران است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض **افعال و خواص آن** مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد
و حابس اسهال و جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن با آلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی
موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را در آب
آن ترکنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند خروع بکسر خا و سکون را مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بیدانجیر و بشیرازی کنتو و بترکی
کرچک و بهندی آرینڈ **ماهیت** آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مایل به بنفش و دوم قوی تر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شعبهای آن بلندتر و ساق آن
بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانهٔ فندق و پوست آن منقط و مغز آن
سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملین عصب و مسهل و مخرج خلط
بارد و منقی عروق و مقوی اعضا جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه
و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانه آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال
بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کتیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل
مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و پادزهر آن ریباس و عصارهٔ رمان بدل آن عشر آن و نداست و ضماد آن جهت ثالیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی
و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و داء الحمره که باد سرخ نامند برگ آن ضعیفتر از حب آنست و در اسهال و تریاقیت
آن زیاده و آشامیدن عصارهٔ تازهٔ آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حارهٔ چشم و ورم
گلو و سایر اعضای بعیده و مقیی و مسهل و آشامیدن دو مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح
مجاری و سدد نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش
و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب کندنا جهت بواسیر شربا و ضمادا
و چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبه کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آنرا باز

یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مزمزه دندان آن جهت

خروع

کرده

کرده دران اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همان قسم بپوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را
خشک نموده این روغن را نیم گرم کرده بمالند زائل گرداند و جوشانیده آن با سلخ الحیه و خردل و تدهین بدان جهت کزاز و داء الحیه و اقسام قوبا و کلف بعد دلک آن
روغن ترب است ابن هندبید الجبیر را دافع جذام دانسته اند **خرموش** بهندی کهوس نامند **ماهیت** آن نوعی از موش است بغایت بزرگ و با گربه جنگ میکند
و بران غالب می آید **افعال و خواص آن** بخور خشک شده آن جهت بواسیر مجرب و استنجا به طبیخ آن نیز همین اثر دارد و در سائر خواص از موش قوی است

فصل الخاء مع الزاء المعجمه

خزامی بفتح اول و زای معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که بفارسی شب بوی و شب بوی نیز نامند خصوص سفید
آنرا و بعضی گل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند که گیاهیست بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری
دانسته و گفته که گیاهیست لطیف قریب به بنفشه و دراز در ماه الهی میروید و در حزیران میرسد و منبت آن کوهستان و میان رودخانها و گل آن شبیه ببنفشه مائل بکبودی
و لاجوردی بسیار خوشبو زیاده از فاغیه و قریب بنسرین و تخم آن مائل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بالعکس بنشانند اصلی غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند
بنفشه میگردد و یوسف بغدادی صاحب اختیارات و دیگران نیز خیری بری دانسته و گفته اند که گیاهیست شاخ آن دراز و برگ آن ریزه و گل آن سرخ مائل به بنفشی و بهانکجوی
و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند و از گلهای حشائش بری دیگر و منبت آن زمینهای رملی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر خیری باشد
طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرمتر از گیاه آن **افعال و خواص آن** گل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ
و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سده آنها و مدر فضلات چون سه درهم آنرا بیاشامند و فرزجه
آن جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از آن و برودت و احداث گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و بدستور آشامیدن آن طلای
خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت رفع بدبوی عفونات و زغنی که از ان
ترتیب دهند قائم مقام نفط است و مصدع محرورین مصلح آن مورد و مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و پیاز و برگ و تخم آن در افعال ضعیف تر
و غیر مستعمل اند **خز** بفتح خا و سکون زای مشدده **ماهیت** آن باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم و کرک بعربی قز نامند ترتیب میدهند و خز خالص
لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر موهای خشن بز و امثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است از جنس موش
کوچکتر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و گرده و جهت فالج
و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت قوی اعصاب و اعضای عصبانی و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات
نافع **خزف** بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند **ماهیت** آن معروفست **طبیعت** آن بسیار خشک و با اندک حرارت **افعال و خواص**
آن ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابسة المزاج مانند غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه
جهت حکه و جوششها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه
و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن ان مضر اعصاب و دماغ مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفیکه دران نمک باخته
پارهائیکه در نمک و یا سنگریزه هائیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل اورام بلغمیه بارده هر عضو و اجفان چشم مؤثر

فصل الخاء مع السین المهملة

خس بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف بستانی و بری میباشد بستانی دو صنف است یکی صنف
برگ آن عریض و بلند تا بیکذرع و نیم و چرب شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار میروید و وفور دارد و در هندوستان و بنگاله
در موسم زمستان که باران نمی بارد میروید ولیکن بوفور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف
برگ آن سبز کم رنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سبز برگهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و برگهای این هر دو صنف
در هم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آنرا تازه بتازه از فرنگ می آورند و در زمستان میکارند و هر چند هوا سرد و تر باشد خوب تر و نازکتر و پیچیده تر می شود
و اما خس بری برگهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با پتوعیت بسیار و بعضی از ان افیون بعمل می آورند و لیکن از افیون

خشخاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله بنرمی و صلابت وجودت
و رداءت زمین بر سبکر و یعنی و زمین نرم جید که آب یاری آن بحد لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید می شود و بخلاف اینها
بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن سرد و تر در اوایل دوم **افعال و خواص آن** صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی
محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس که بدرستیکه خون
را صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون
و صفرا و یبوست صفرا و سوداویت تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع
اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصا ناشسته آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تبهای حاره
و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو با سرکه جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن
شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و هلیله پرورده
و مویزه مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمره و دوی و درد و سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع تخم
آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مراد مستحکه تا شامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول
و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه
مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع و یبس و منع مستی شراب مؤثر و آب برگ آن
در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر
از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش سیاه است نیم درهم آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض
و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شربا و طلاء و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین **خس خس** بفتح خا و سکون سین بی نقطه
لغت هندی است **ماهیت** آن ریشه گیاهیست که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوش بو و سرد و خنک
میباشد و با براده صندل عرق میکشند و عطر آن را میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای باریک کج و اج و گرهدار مانند ریشه سنبل رومی و از آن
غلیظتر و بلندتر بقدر نیم ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه بآسل که کولان نامند و گویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شده گفته اند ریشه و الاآنات
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد **فصل الخاء مع الشین المعجمة** **خشخاش** بفتح خا و سکون
شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه هندی پوست نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما
خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن عریض
و مزغب طولانی و سرشته و کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون
ذکر یافت و در ایام بهار میرسد **طبیعت** پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند و افیون ناگرفته آن قویتر از افیون گرفته **افعال**
و خواص آن پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب
معده و امعاء و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا
و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجفیف و رادع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصارهٔ آن که کوکنار
نامند سرد و مائل برطوبت و در آثار قویتر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون
و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منشط مضر ریه سرد و دین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و تخم آن در دوم
سرد و در اول و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه حار یابس

ونفث الدم وتب دق وتقویت دماغ وضعف جگر وکرده وتسمین بدن وحرقت مثانه وامراض حاره آن ویا مثل آن مغز بادام مولد خون صالح ورافع هزال خصوصًا بوداده آن باعسل مبهی ومداومت آن قاطع باه و بوئیدن بوداده آن جهت رفع بیخوابی موثر ودو درهم آن تا پنجدرهم منوم قوی وروغن آن درافعال از تخم آن ضعیفتر ومنوم ومسدد ومقدار شربت تخم آن تا ده درهم وچون خشخاش تازه را با پوست کنگره آن بکوبند واقراص سازند جهت سرفه ودرد سینه وحرقة البول وتسکین تشنگی وحبس اسهال کهنه وتخفیف رطوبات شرباً ونیز تخفیف رطوبات وتحلیل اورام ضماداً مقدار شربت آن تا پنجدرهم وهمچنین چون بعد از رسیدن جمله آنرا در آب طبخ دهند ولیکن ضعیفتر از قرص آنست وگل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع وسوزش چشم وقرحه قرنیه اکتحالاً وطلای آن جهت رفع آثار قروح وبا آب کشنیز جهت نمله ساعیه وقروح خبیثه ضماداً وروغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مخدر ومسکن دردهای حار واورام وجهت نزله وسرفه حار شرباً وتسکین درد گوش وتحلیل ورم حار آن قطوراً مفید وآب مطبوخ برگ آن باعسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات وسرفه واسهال مزمن لعوقاً نافع خصوصًا با اقاقیا وعصارهٔ لحیة التیس وآب مطبوخ آن نطولاً جهت رفع بیخوابی وسائیدهٔ کنگرهٔ آن با آرد جو جهت حمره واورام حاره ضماداً وطبیخ بیخ آن جهت جگر علیل ومرقق خلط غلیظ معده شرباً مفید وچون برگ نازک تازه نورستهٔ آنرا در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر وبا روغن وپیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح وتنویم آورد وحبس اسهال نماید وبدل خشخاش کاهو است **خشخاش بری** **ماهیت** آن خشخاش اسود است وبرگ آن خشن تر وزغب تر وتشریف آن زیاده از خشخاش بستانی وگل آن ملون بالوان سرخ وبنفشی وسیاه وکبود وغیرها وتخم آن سیاه وباصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ آنست وباصطلاح جدید افیون لبن آن **طبیعت** آن در آخر سوم سرد ودر دوم خشک **افعال وخواص آن** در جمیع افعال برگ وتخم از بستانی قویتر وجهت حرارت جگر وسیلان رحم نافع وطبیخ بیخ آن در آب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربت از اجزای بستانی واز تخم آن یکمثقال بدل آن کاهوی بری است ودر اکثر مراد **خشخاش منثور** بفتح میم وسکون نون وضم ثاء مثلثه وسکون واو وراء مهمله منثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد وآن قسمی از خشخاش بری است وبرگ آن شبیه به برگ تره تیزک وراز یانه وباخشونت ومائل بسفیدی وساق آن خشن وغنچه کوزهٔ آن کوچک شبیه بغنچهٔ شقایق ودر قوت از خشخاش بستانی قویتر واز خشخاش سیاه ضعیفتر **خشخاش زبدی** بفتح زای معجمه وباء موحده وکسر دال مهمله ویاء نسبت **ماهیت** آن گیاهی است بسیار سفید وسبک وساق آن بقدر ذرعی وبرگ آن بسیار ریزه ودراز وبیخ آن باریک وثمر آن متصل ببرگ آن وسفید ومستعمل وچون جمیع اجزای آن سفید وسبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند ودر وسط تابستان میرسد **طبیعت** آن بغایت گرم وتند ومانند جبلاهنگ واز جمله سموم است **افعال وخواص آن** مقیئ ومسهل قوی وجهت تنقیهٔ دماغ ودفع بلغم وصرع با ماء القراطن یقیئ بخم آن تا یکدرم جهت اسهال بلغم مفید وزیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است ومعالجهٔ کسیکه آنرا خورده باشد معالجهٔ جبلاهنگ است **خشخاش مقرن** بضم میم وفتح قاف وراء مشدده وسکون نون وآنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها واماکن خشنه میروید **ماهیت** آن گیاهی است سفید ومزغب بازواید مانند اره وبرگ آن شبیه ببرگ قلومس وگل آن زرد وثمر آن شبیه بشاخ گاو ومنحنی وازینجهت مقرن نامیده اند ودر جوف آن دانها مانند حلبه وکوچکتر از آن وغیر جبلاهنگ است چه دانهٔ آن زرد است ودانهٔ این زرد نیست وبعضی مردم بگمان غلط برده اند که شیافیا مامیثا مستخرج از نبات آنست ووجه غلط ایشان مشابهت برگ آنست با برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن آن با ماء العسل جالی ومقطع اخلاط لزجه ومسهل واکتحال گل آن بازیت جهت تنقیهٔ جراحات وخشک ریشها وآشامیدن یکمثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه وطبیخ بیخ آن جهت علل باردهٔ جگر وعرق النسا وترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع **خشاب** بضم خاء وفتح شین هر دو معجمه والف وباء یکنقطه وخوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است مانند آلو بالو وزردآلو وسیب وبه وامرود ومویز وامثال اینها که باشکر طبخ دهند تا بقوام آید ومانند شراب آنها است **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنها است **افعال وخواص آن** هریک آن راجع است بآنچه از آن اخذ مینمایند مثلاً از آلو بالو جهت تسکین عطش والتهاب واصلاح غلط محترق ودرد سبز زوازیه جهت تقویت اعضای رئیسه وارواح وقوت باصره ورفع عفونات واز سیب جهت دفع خفقان وغثیان وقی صفراوی والتهاب وحرارت کبد ویرقان صفرو واستسقای حار واز مویز جهت تصفیهٔ صوت وتفتیح سدد ویرقان واز جامون جهت تقویت معده وتسکین حرارت کبد وبواسیر حار ولینت طبع صفراوی وزبون ترین همه خشاب زردآلو است ومجموع

خشخاش بری

خشخاش منثور

خشخاش زبدی

خشخاش مقرن

خشاب

خشکنجبین

مولد ریاح مصلح آنها انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون معرب از انگبین خشک است **ماهیت آن** عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و گویند شبنمی است که بر شجار انجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسپ دندان مینامند **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** در غایت جلا و تقطیع و تحلیل از جمله سرخ آن قویتر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلادر و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن کرانگبین و گویند بکوزن و نیم آن عسل است

خشکنانج

خشکنان و آنرا خشکنانج که معرب خشک نانک است نامند **ماهیت آن** نانیست که از آرد گندم خمیر آنرا بشیرج سرشته باشند سازند **طبیعت آن** گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری کرده و تقویت باه نافع ولیکن عسر الهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

خصیه

فصل الخامس الصاد المهملة **خصیه** بضم خا معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و ها **ماهیت آن** معروفست و زبون ترین اعضای حیوانست از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیهٔ خروس فربه است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان بر میگردد **طبیعت آن** گرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص آن** از هر حیوانی که در ضمن آن مذکور میشود و خصیهٔ خروس فربه مسمن و مولد منی و خون صالح اما بطئ الهضم مصلح آن انجدان و فلفل کوهی و نمک و صعتر و نمک سود نمودن است

خصی الثعلب

خصی الثعلب بضم خا معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثا مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون با موحده بیونانی ساطیون و ساطیورین و بعضی طرفلن بمعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد **ماهیت آن** بیخیست سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین و بالزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه ببوی منی و چند نوع میباشد یکی دانهای آن مانند دو بیضه کوچکی که بهم پیوسته باشند و از هر بیضه ریشهٔ باریکی وا رسته و در آخر هر ریشه دانهٔ کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضهٔ آن کوچکتر گردد و ازینجهت آنرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل مضیه است نه حب مذکور و این نوع الخم میباشد و برگ این شبیه ببرگ پیاز و از آن اندک عریضتر و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد میباشد و نوع دوم تخم آن سیاه صلب براق و نوع دیگر ساق آن بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ و در وسط گل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنگ و برگ این شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و بالزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک بیشتر در روم و مصر بهم میرسد اما رومی بهتر و فرق میان هر دو بدانست که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی و این بالبیده تر و شفاف تر از مصری است و در حزیران بهم میرسد تا دو سال میماند **طبیعت** نوع اول آن گرم و تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم و همه با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مسمن و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن گل مقوی موی و رویاننده و مانع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر محرورین و معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک و گویند هر که نوع اخیر را قلع کند دست او بیحس و بیحرکت گردد و چون آنرا بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا بهر که تدهین کنند رفع آن کرده و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة کرده و تقویت باه و آوردن نعوظ مبالغهٔ بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقنقور قویتر دانسته اند و اصلی ندارد و چون برگ آنرا با زعفران و اندک مشک سائیده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس مضر محرورین و مضر معده مصلح آن سکنجبین و عصارهٔ لسان الحمل و شکر مقدار شربت آن از بیخ تا یکعدد و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدان و این گل مخصوص بنگاله است در هند و جای دیگر نمیشود و اول از زمین گل بر می آید بعد از آن برگ در رائحه و شکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان و نیم وزن آن انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست

خصی الدیک

خصی الدیک بکسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت آن** صاحب تحفة المومنین نوشته که حب اللبان است و مولف تذکره و غیره غیر آن دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب و اطول از آن و دانهٔ آن بقدر آلو بالوی بزرگی و سفید است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و

عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و کرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن نیزه **خصی الکلب**
بفتح کاف و سکون لام و با موحده و بیونانی ارخص نامند **ماهیت آن** گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین
و یا قریب بدان و شبیه ببرگ زیتون و نرمتر و نازکتر و بلندتر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه به بیخ بلبوس میخورند و منبت آن مواضع حجریه و رملیه است حکیم
میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ و تا نیم ذرع و گل آن ریزه باهم متصل بشکل سرو و بنفش شبیه بشکل اصابع صفر و نوشته که حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده
نموده همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست **طبیعت آن** گرم و خشک قریب بسموم و در بیخ بزرگ آن رطوبت
فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و گرمی این زیاده از آنست **افعال و خواص آن** محلل اورام بلغمی و مسخن ریه و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک
آن قاطع آن و گفته اند بزرگ ماده آن مادام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا چو نوشانیده آن در شیر بز و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع میگردد و گو
هر یک که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میگرداند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند و چون قسم کوچک آنرا دختر و مسخن ریه است مصلح
آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و از آن بلندتر و عریضتر و در آن رطوبتی چسپنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضه کوچک متصل
بهم **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام
بلغمیه و تنقیه قروح و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کننده آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه **خصی العجاجیل** خصیه
گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** خایه بز کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت
گزیدگی افعی نافع **فصل الخاء مع الطاء المهمله** **خطاف** بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله مثناه و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک
و بترکی قرلانقوچ و بدیلمی حجلا و بهندی سیانی و کهنبا و بیت یوری نامند **ماهیت آن** از طیور معروفه است **طبیعت** گوشت آن در اول سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یکمثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو
درهم از رنگ سوده خشک آن جهت خناق و غرغره خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوخته آن بر جنک نیز بهمان اثر و از
و اکتحال محرق بچه آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرگین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب بیاض و سبل و ظفره نافع
و همچنین چون گرم گرم آن و سرگین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن
آب معصور نذفوق آن با قدری با درج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره
آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش یوسف بغدادی گفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است و باید که در آنوقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و طلای
چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه میدهد هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند
دو سنگریزه در آن ظاهر میگردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند
که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آنرا بگیرند و در آن بسته در گردن و یا بازوی صاحب صرع ببندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون را
چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاه دارند باعث جاه و قضای حوائج گردد و امین الدوله گفته که سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع فزع موثر و گویند چون
بچه آنرا با زعفران و امثال آن زرد کنند نحوی که در حین رنگ کردن مادر و پدر او نه بینند جهت رفع زردی بچه خود سنگ یرقان آنرا با آشیان خود آورند سنگ جهت آن
یرقان سفید و در حجر الخطاطیف ذکر یافت و چون سر باده و نر آنرا هر دو با آتش سوخته در شراب قومیکه شراب میخورند بیندازند سکر نیاورد **خطمی** بفتح خاء معجمه و سکون
طاء مهمله و کسر میم و یاء و بکسر خاء نیز آمده اسم و بیونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است **ماهیت آن** گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل
آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بگل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی کبود آنرا بهندی خیرو نامند **طبیعت آن** جالینوس سرد
و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال گفته و تخم و بیخ آنرا در قوت مانند گل آن و از آن بسیار قویتر و تجفیف آن بیشتر و لطیفتر و دیگران معتدل القوی و مائل بسردی
و تری دانسته اند **افعال و خواص و منافع آن** محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و گل آن ضعیفتر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام و ماع

خصی الکلب

و بلندتر و باریکتر از آن سفید و مضاعف و مزدوج و نافه و وزن بیخ که باهم متصل شده باشند یکی بالائی و دیگری پائینی و یکی ممتلی از رطوبت لزجی و این را ماده نامند و دوم رخو و متشنج و این را نر نامند و گاه این بیخ را جوش داده ملبوس میکنند

خصی العجاجیل

خصی الایل

خطاف

خطمی

وبیخ کوش و بهق و نفخ اجفان والتیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج خراجات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراحات و حزاز و شکستگی اعضا
و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و باد و ثیه مناسب
و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم
مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده آن جهت سنگ کرده و لعاب خام آن با شکر تیغال منوده جهت سرفه حاره و رفع نفث الدم بسبب حدت قائمه کرده
و ضماد آن با سرکه بشرطی که در آفتاب بنشیند جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بکبیر نزدیک بخور از آن باد و جرو خر ما و با سرکه بسیر
جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را مکرر بآن بشویند جهت رفع تشقق
و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سم اسپ جهت رویانیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن
جهت دفع زحیر و قولنج و سده امعا و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعا و ورم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با آب
جهت عسر البول و تفتیت حصاة و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب
گذارند و در زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد طلای آن جهت دفع تهیج پلک چشم مؤثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس
در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال مو بدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل
اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن
با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت جرم
آن یکمثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس بطن
و قی صفراوی مجرب گفته اند **فصل الخاء مع الفاء** **خفاش** بضم معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خا نیز آمده و خفاش و وطواط
و بفارسی شب پره و بشیرازی موش کوره و بهندی چمکادر و در بنگاله چمگذری نامند **ماهیت** آن طائریست معروف بخلاف طیور دیگر چهار پا دارد و دو پا
و پشم مانند چهارپایان بچه بار میآورد و حیض می بیند و آبستن میشود و بچه میزاید و شیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر
پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصر است لهذا روز بسبب
روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بیرون نمی آید و اگر آشیان آنرا خراب کنند و برآید غلیواج و کلاغ آنرا می گیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور
بسبب تاریکی بر می آید و پرواز مینماید و در زائد النور کمتر بر می آید و از این جهت مرض روز کوری را خفش و صاحب آنرا اخفش مینامند **طبیعت** آن در سوم گرم
و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن **افعال و خواص آن** آشامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات و زرد آب و دافع استسقا و درد
ورک و مهرا پختن آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون کمر
بمالند و طلای مطبوخ مهرای نر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد و ضماد نمایند جهت فالج
قدیم و رعشه و ربو و نقرس و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای مهرا پخته آن در آب براصلیل جهت رفع حبس البول و تقطیر
و قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آن جهت عالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و چون جگر آنرا بر عانه
صبیان طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع غشاوه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض
آن و چون در شراب اندازند رافع مستی آنست و طلاء زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و حال و مالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهیج باه و سرگین
آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با سمیت و یکمثقال آن کشنده
و ربع درهم آن مخرج حصاة و در سقوف آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن و متخلخل شبیه بقلی و سفیدتر از آن و سوراخ
و از طلای آن جهت قطع ثآلیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان و لیکن مقرح جلد است و بول آن نیز مانند شیر آن و حار و اذا به دهنده مواد و اکتحال

خفاش

خل

آن جهت بیاض عین ولبن آن نیز حالی بیاض وناخنه است ولیکن هر دو مضراند بچشم جهت اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخص نهند که آن شخص عالم
بآن نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و دل آن نیز همین اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن و در سوراخ موش
باعث گریختن موشانست از آن خانه و تعلیق دل آن معین بر جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش عداوتست و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف
کرفس را در آشیان خود می آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیره که بهندی با در نامند از بیخ قطع نمایند و کر را در جوف تنه آن گذارند قوت
باه بخشد و مالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست **فصل الخاء مع اللام** * **خل** بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند ماهیت
آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاری و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب میدهند
و بهترین همه انگوریست که آب انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با سفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آنرا به موم مالیده باشند ریخته و بر هر سه رطل
از آن ده رطل سرکه جید ریزند و سر آنرا بپوشند و بگل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم گذارند تا برسد و یا آنکه اولا در آن سرکه بریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد
پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آنست که یکجزو
خرما را در هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی بریزند و در خم تازه مقیر و یا پیه آلود ریخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یکهفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن
یک رطل سرکه جید و نیم اوقیه نمک ریزند و در خم کرده در جائی گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و از آب نیشکر و تاره و میوه های آبدار بسیار مانند آب انگور است و از مویز
و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند و در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده
در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد **طبیعت** آن انگوری آن مرکب القوی از
جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان
و عسلی گرم و تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضه انجیری در آن قضیبت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب
از سه جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از آنست و جزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از آنست و جزو مائی رطب و این غالب بر همه است و از این جهت
مرخی و مضعف اعصاب است **افعال و خواص آن** قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه
امراض الرأس طلا و نطول آن بتنهائی و یا با روغن زیت و یا روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بهم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات
حاره و یا حمام گرم و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا بر پیشانی انداختن و بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده
مصفاة و نزله حاره و صداع گرم و تقویت دماغ حاره و با ادویه مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع
حاره سرسام و هذیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون بر آجر گرم و یا سنگ گرم کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم
کرده در آن اندازند و بخار آن را بگیرند چون یکوزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر سر آن قمعی گذاشته و اطراف آنرا محکم
آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند قدری پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک و بملایمت بر آید و بر ورم گلو و حلق
رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنه زیر چشم و خون مرده تحت جلد
الاذن قطور آن جهت قتل کرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث حدت سامعه الفم جو
نک و قیه بیاز بخصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود یکهفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آنرا بیاشامند
جهت بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان
و جهت قطع خون لثه و سستی آن و باشبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و با برگ
و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و نفس انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز
که کرده کان هنگامیکه مقدار بندقی بود و در سرکه اندازند و بگذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکوره دهان انفع اعضاء النفس

و الغذاء و النفس حل عسل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض ماغی و طحال و استسقا و خوردن سرکه جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضای
باطنی و تحریک اشتها و کذا تلطیف بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و تفتیح سدهٔ ماساریقا و سپرز و رساننده اثر ادویه بطحال بمناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است
و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامیکه با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضولست بمعده السم قی کردن بعد خوردن گرم کردهٔ آن جهت دفع
سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت دفع ضرر قطر و سگ دیوانه گزیده خصوصا سرکه انگوری و آشامیدن سرکه که انجیر یا مویز یا بیخ
کبر در آن خیسانیده باشند تا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه که در آن اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم القروح
و الاورام و الجرب بحقین بسرکه گرم کرده با نمک بعد حقنه لینه جهت قروح امعاء و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و جمره و کله
و جرب متقرح و بواسیر و حسن قوبا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه و حاره و سوختگی آتش و بعد طلای
آن مانع قبول ماده است از جای دیگر و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیر که در سرکه طبخ یافته باشد
جهت سوزش عضو و نشو و نمای آن و با کبریت جهت نقرس و با بذرقطونا جهت کپارمیی که دانه سال تا مدت مجرب با تکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان
و بناگوش و سائر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل و باد بادکرم جهت شقیقه و ورم بارد و بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر و مضر محرورین
و سوداوی مزاجان و صاحبان امراض نه مانند سرفه تازه و خشک و عسر باه و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم و اعضای عصبانی و باه و مهزولین
و مبرودین و مداومت آن مورث استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ رخسار و سبج و لاغری بدن مصلح آن تنها گوشت آب جرب شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر
سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیفة الحراره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سبج لعابها مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی
امور شراب و در بعضی آب لیمو است و گویند که تا چهل روز تازی مضر عصب نیستند **خلاف** بکسر خای معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خا نیز آمده **ماهیت**
آن شامل بید مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درختان عظیم و رنگ چوب
آن سفید اندک زرد و برگ آن باریک و بلند تا بسبزی و گل آن در ایام بهار بعد روئیدن برگ از شاخها و بعد برگها میرود و بد زرد رنگ و اندک خوش بو و بار
و بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و در کتب بید عبارت از آنست و در اکثر مواضع یافت میشود و قسمی از آن بی گل و بهترین آن
آن بود که در کنار آبها روئیده باشد **طبیعت** گل آن در دوم سرد و در اول تر و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی
و تجفیفی **افعال و خواص آن** ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سدهٔ جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه
و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفه آن الطف از جرم شکوفه آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصارهٔ آن
مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرزتبها و تفتیح سدهٔ جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب
و ادویه سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع فسا و اعضا بغایت مؤثر و خوابیدن
بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حدقه رسیده باشد ضماد او جهت نزف الدم و بدستور ضماد برگ تازهٔ آن و آشامیدن آن
جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حاره حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون می آید جالی و مقوی باصره
و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثآلیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای بثری و آبله‌ها و اورام حاره و بدستور ضماد برگ
تازهٔ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و مضر باهی کاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن ریباس و [illegible]
آشامیدن آب برگ آن در قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت دفع
سدهٔ کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که بدستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود ابخرهٔ حاره
و صورت دهن نیز شربا و در سائر افعال قائم مقام روغن گل است **خلاف البلخی** بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهراج **ماهیت**
آن درخت آن شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و گل آن قبل از برآمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و بلوطی

خلاف

خلاف البلخی

وبعضی شبیه بدست کربه وبران زغبهای بلند وبر سر آن دانهای ریزه وزرد وباندک سرخی وبعضی مایل باندک سیاهی وسفیدی وبسیار خوشبوی وهرچند زغبهای آن زیاده وزردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد **طبیعت** آن جالینوس سرد وتر دانسته جمعی در اول گرم ومائل بخشکی وقول جالینوس اصح است **افعال وخواص آن** ملطف ومفتح سده خفیف دماغی ومقوی دل ودماغ ومسکن صداع که از بخارات ومواد حاره باشد وملین طبع وعرق آن درجمیع افعال قویتر از عرق بید وگلاب ومقوی دل ودماغ وملین طبع ومعین قوت باه محرورین ومقوی احشا وچوب برگ آن درافعال وخواص **مصلح** وقدر شربت مانند بید ساده است وبطول آن محلل نفخ در هرعضو که باشد وبوئیدن گل آن وباعرق آن مقوی دماغ ومحلل بادهای غلیظ وغرغره بعصاره برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده بدستور غرغره بطبیخ برگ آن وروغن شکوفه آن سرد وتر ومجفف ومسکن درد سر حار ومانع صعود بخارات وخوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم **بدل** آن روغن گل وطریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است وچون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه واز آن روغن بگیرند الطف **بدل عرق آن** نیلوفر است یا بید ساده

خلد بضم خا وفتح لام وسکون دال مهمله وآنرا ندا سه وبفارسی موش کور وموش انگشت برگ وباصفهانی واژه سیانک وبدیلمی کامیش وبهندی چهچوندر نامند **ماهیت** آن حیوانیست کریه الرائحه بی چشم ودم وپاهای آن از موش کوچکتر وخاکستری رنگ وگویند چشم آن زیر پوست گشت ودر زمینهای نمناک میباشد وپیوسته زمین را سوراخ میکند وریشهای اشجار را میخورد خصوصاً پیچ گندنا وپیاز را وبهمین جهت کندنا وپیاز را بر در سوراخ آن گذارند بوی آن بیرون آید **طبیعت** آن بغایت گرم وبا رطوبت واز سموم قتاله **افعال وخواص آن** خون وخاکستر آن جهت رفع بیاض چشم وآثار جلد وخال وخنازیر وطلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف وسیلان خون از هر موضع که باشد ومحلل اورام وخنازیر وجهت برص وبهق وقوبا وکلف وهرچه از بدن برون کند بعیدیل وخون آن نیز همین اثر دارد وسر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش گذارند یا در بینی بدبو ولی آن هر دو را زائل کرداند وچون بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد وطلای آن جهت درد سر وبخور آن جهت عسر البول وسعوط زهره آن با آب پیچ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند وتعلیق آب بالای آن جهت تب ربع وصرع وبآسانی بیرون آمدن دندان اطفال وانداختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقه ایشان وهمچنین در آتش انداختن سر آن

خلر بضم خا معجمه وفتح لام مشدده وسکون را مهمله آنرا جلبان خوانند وبهندی مٹر کابلی **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بکرسنه وگیاه آن بقدر ذرعی وکمتر از آن وبرگ آن ریزه وگل آن مابین سفیدی وزردی وغلاف آن شبیه بغلاف باقلا وسفید وپنج قسم میباشد انچه غلاف آن از باقلا کوچکتر وپوست آن غلیظتر وعریض وبسیار سفید ودانه آن بقدر نخود وکوچکی آنرا جلبان ابیض نامند وانچه دانه آن کوچک وپهن واغبر جلبان اسود وبشیرازی مشو وبهندی کهساری واهل لارستان ونواح کرمان کونیان کر خوانند وبسیار آنرا میخورند ودر موسم بهار که هنگام رسیدن آنست خام ناپخته آنرا نیز میخورند وانچه مضاعف الغلاف وخشن ودانه آن سفیدی وکوچکی وتدویر کمتر از اول است آنرا ابقه نامند وانچه درغلافی قریب با قلا وسیاه رنگ ودانه آن مستدیر وبزرگ ومائل بزردی وبسیار تلخ است در مصر بسلیه نامند قسم پنجم رقیق الغلاف سفید دانه وآنرا اقصاص نامند **طبیعت** همه اقسام آن در اول سوم سرد ودر آخر دوم خشک **افعال وخواص آن** آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه وتصفیه ریه ودرد سینه وتلیین آن وتحلیل اخلاط فاسده ودفع فضلات غلیظه از امعا وادرار نمودن شیر وبول وحیض وضماد آن جهت تقویت اعضا وولی وکلف وبا عسل جهت تحلیل اورام وبخور آن موجب جمعیت مور است در آن موضع وچون کاو بخورد فربه شود ومضر اعصاب ومولد سودا ونفاخ وادمان خوردن آن باعث لنگی وخوردن تر وتازه ناپخته آن دوار آورد خصوصاً نوع اندک پهن مثلث شکل آن که بهندی کهساری نامند **مصلح** آن شراب عسل **مقدار شربت** آن تا ده درم ونوع بری آن بغایت غلیظ ودیر هضم است

خلنج بفتح خا معجمه ولام وسکون نون وجیم **ماهیت** درختی است شبیه بدرخت گز ودر چین وبلاد روس وهند بسیار بزرگ میشود وبرگ آن مانند برگ گز وگل آن کوچک وسرخ وزرد وسفید نیز میباشد وثمر آن مانند خردل وبنفش **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک وشکوفه آن تندتر وقویتر از سائر اجزای آن **افعال وخواص آن** شکوفه وبرگ آن جهت گزیدن هوام ضماداً وروغن شکوفه آن که بدستور روغن بابونه وروغن گل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا ودرد مفاصل وبدستور نشاره چوب آن ومثقال از تخم آن باعث حافظ دل از ضرر سموم واکل وشرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

فصل الخاء مع المیم خمان بفتح خا ومیم والف ونون لغت نبطی است وبعربی رقعا نامند وبیونانی قطی **ماهیت** آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر وکبیر آن شبیه بشجره وشاخهای آن مائل بسفیدی ومانند نی مستدیر وبرگ آن مانند برگ گردکان واز آن کوچکتر وثقیل الرائحه ودر شهر شاهی غنچه آن سفید مائل بسرخی وثمر آن شبیه بحبة الخضراء وبنفش مائل بسیاهی ودر شکل مانند خوشه ودر بو شبیه بشراب وغلط کرده کسیکه آنرا درخت هندی که ثمر آن بل فل است دانسته

خلد

خلر

خلنج

خمان

در شهر شاهی ارغند
تاج عده وبرسرم

افعال و خواص آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ بادام
و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبهٔ سر آن شبیه بخمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان
صغیر است و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی **افعال و خواص آن** رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار
مجفف با قوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب افشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن بدستور و دو مثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر
و کسر و وثی و سقطهٔ شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط
آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای
پختهٔ ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدگی سگ و نوصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول
بیخ آن جهت مد درهم و امراض مقعده و نوصیر نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم **خماهان** بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است
و خماهن نیز نامند و صندل حدیدی نیز **ماهیت** آن حجریست سیاه رنگ نر و ماده می باشد و حدید صینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس ماده آن و نر آن صلب
و تیره رنگ و سیاهی بران غالب و رنگ سائیدهٔ آن زرد مانند زرنیخ **طبیعت** آن مائل ببرودت و در دوم خشک **افعال و خواص آن** پوشیدن
انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و مادهٔ آن که آنرا حجر الخمار نامند نرم و تیره رنگ سائیدهٔ
آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی **طبیعت** آن سرد تر از نر آن **افعال و خواص آن** آشامیدن یکمثقال و نیم از سائیدهٔ آن جهت رفع خمار مجرب و عیب تا
تبرید و تعریق مخمور و بهره و جنس آن جهت حمل صفراوی و موی و درد چشم و تقویت عضوی که از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و دو درهم سائیدهٔ آن
جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد و مصلح آن عسل مقدار شربت آن
تا یکدانگ **خمر** بفتح خا و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع ما یخمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت
آن بانواع میباشد از انجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب بگذارند تا بجوش آید پس
در سایه گذارند و یا خمرا و در سرگین اسب تا نصف و دفن کنند تا برسد بحسب تصفیه و اضافهٔ هر چیزی تاثیر سیاه مثلا غیر صافی با دوائی آن قابض با خردل بدون جوشیدن شیرین
و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد اندرون بزفت و یا قیر و یا موم بعد دکشته و بخور کنند و در آب انگور سود و مصطکی و به شیرین و سیب قدری
داخل کنند و بعد از آفتاب که گذشت ظرف آنرا در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه برو شش ماه نگذشته باشد سطار و بفارسی ولائی نامند و چون آب انگور را بجوشانند
تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری نامند و پختهٔ غلیظ را قهوه و این قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله و کهنه
و بهتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال برو گذشته باشد قدیم گویند و اولی آنست که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و نیز آنرا اصناف
بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خوشبو و بدبو و خوش آینده و کریه بد آینده و مشمش و مطبوخ و مدفون
و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها با هم ترکیب کنند قریب شش صد صنف می شود و بهترین همه
متوسط العمر یکساله و دو ساله است سرخ مائل بزردی و خوشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد
بحدیکه کام را جمع کند و بدترین آنها بدرنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی آنست خواه بدبوئی آن بسبب احتباس الجره و یا ترشی باشد و یا بنسبت عنبر
آن اسود و قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیفترین همه سفید تازه نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ
و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و عتیق موافق و همه امزجه و بالجمله هر یکرا امزاجی و صوریی است صالح موافق مزاجی
و شخصی خاص **طبیعت** آن نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف می باشد در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سوم گرم و در دوم خشک و قدیم آن در سوم گرم و خشک و سطار آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی
است معتدل و مشمش ما و تا یکساله آن در دوم گرم و مائل برطوبت و تعدیهٔ آن که قهوه نامند از نبات **افعال و خواص آن** رقیق آن سریع النفوذ و مفتح سدد

خماهان

خمر

غلیظ آن دیرهضم و کثیر الغذا و نافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانیست بهتر از سائر اقسام و تُفّه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط
شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از ان زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیرهضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن
و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش و شیرین آن یعنی میخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن
جالی و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب با آن نرسیده باشد غلیظ و دیرهضم و معفن و مولد تبهای
مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث سحج و ممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و فقع با آن بهتر از همه
و حابس طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و قوی الحاره و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی مصدع و مورث امراض مهلکه
و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسیار بنبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره
و ثقیل آن دیرهضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیرهضم و مورث امراض بلغمی و متوسط
آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازه کدر تیره مولد ریگ و سنگ مثانه و سده و گفته‌اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان
و تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود بشرایطیکه در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیره مذکور است قلیلی اینجا ذکر می‌یابد فواید بسیار بخشد از الجمله
ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و اواسط روزهای تابستان و بعد از
خصوصاً بیکدفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لایق و در هر ماه یکمرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت ارواح و قوی و زیاده و بیشتر ازین تجویز نکرده
اند که مضر است و ملاحظه مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوه‌های خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات
و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن جمع باشند
و شیخ عمر خیام مجمل شروط آنرا درین رباعی درج کرده رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخی خندان خور بسیار مخور ورد
مکن فاش مساز اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور با مراعات این شرایط حفظ صحت بدن مینماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس
و اخلاق را جید و ذکی میگرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می‌آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و غم
را برطرف میکند و رنگ رو را نیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت میبخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می‌آورد و نفوذ میفرماید
بسیار بقا و هضم کبدی را نیز تقویت میبخشد و نفوذ میفرماید کیموس را در عروق کبار و فضول را بتحلیل میبرد و اخراج مینماید غلیظ آنرا ببراز و لطیف آنرا ببول و اللطیف
بالعرق و بخار و صفرا را ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سده و ازاله رعاف بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم و جبن یعنی ازاله زرد آب شکم و ترهل و پیری
و هوای وبائی و امثال اینها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات و اطلیه جهت
تحلیل سودا و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت او ویه موثر و بالجمله نفع جزئی بدنی و دنیاوی آن در اکثر امزجه بین و ثابت است بنص قرآن مجید که در باب
خمر و میسر وارد شده که فیه منافع للناس و اما گناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمیز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن
و معاصی و قبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر و بیشتر از ان است که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه میفرماید و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر
آنرا رجس و عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده اند و همین کافیست در مذمت و ضرر آن و در مقدار شربت آن
اختلاف بسیار است تا شش صد درهم تجویز کرده اند و لیکن در ده مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه و اکد انسته اند و در محرور المزاج
قدریکه بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج
و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه بحد طرب رسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن متغیر شدن
حواس است برسیدن بخارات پی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میگردد و قوی الدماغ یابس دیر
بسبب تحلیل بخارات درین قدری بیشتر از ان و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست تدریجاً از باطن بظاهر و باعث

شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلاً کثیف الخلط را باعتدال و کریه و لطیف الخلط را بسبب
خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده رطبه و یا یابسه را علت سکوت و نرم و خوف بجملا حفظ شرائط مضار آن زیاده از
منافع آن زیرا که سبب موت فجاءة و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی
و حیوانی و طبیعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال و موی و ورم جگر و سپرز
و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوة باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و تبهای مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و
امثال اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با قلق نفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعریره و تهوع و تکسر بدن
و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و عوارض هولناک میباشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد و مستعملین آنرا چون بیکدفعه ترک نمایند امراض ردیه
و سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعاء و فساد خلق و لون و غیرها بهم میرسد اما تدبیر دفع خمار آنست که بخواب طولانی روند و حیله جویند در تنویم
بمالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت
نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قی مکرر قی فرمایند بسکنجبین و آب نیمگرم پس شربت ناروبه و یا ریباس با کمیثقال
طین نیشابوری بخورانند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آبغوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صدغ
گرم باشد اطلیه بارده استعمال نمایند و از جنس چیزهائیکه عادیه خمار را می‌شکند جلاب با آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب فواکه حامضه و قابضه است
بدانکه خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شارب خمر اند منکر خمر بسیار حار اند و میگویند اگر مردم بدین منوال خمرهای حار را مینوشند بنوشند احتیاج بهیچ وبا و طاعون
نیست خود بخود هلاک میشوند لهذا خوردن خمر نصارا موافق حکمت وارند لهذا با آنها نفع می‌بخشد **خمیر** بفتح خاء و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بعربی عجین
و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی ماوا نامند **ماهیت** آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاومیش و یا بز و یا گوسفند
و شیر و ماست هر یک که باشند سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از آنرا داخل خمیر نان می‌نمایند تا برآید و فطیر نماند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوصاً اورام اسافل قدم و ازاله اوجاع
آن و منضج و مفتح دمامیل و مسکن درد دندان و سی مثقال آنکه در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر
و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و حمیات سفید و چون بآب
نعناع و بگیر و خردل سائیده و در نسخه دیگر نصف جزو خردل است سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مسهل است و هرگاه بعد از معاینات
باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغره محلول آن در آب با رابع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات
عظیم مأیوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده با آب ناشیرین و امثال آن بسرشند قایم مقام خمر و ارامل مکتومه است المضار مضر سینه علیل مصلح آن کتیرا مقدار
شربت آن تا یکدرهم است **فصل الخاء مع النون** **خنثی** بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب
آنرا بزواق نامند **ماهیت** آن گیاهیست شبیه باشراس که بفارسی سریش نامند و گویند نوعی از آنست یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسیکه بیخ
آنرا اشراس دانسته بلکه غیر از آنست برگ آن شبیه بگندنا و از آن لطیفتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و بر سر آن گل سفیدی شبیه بهلوط و بیخ آن مستدیر و ملس
طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن و رقعه مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم
آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و کل ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزارپا و خوردن اندکی از آن جهت
تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برگ آنرا بران ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصاً چون با سرکه و روغن زیتون

خمیر

پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بر آن و بیخ آن در افعال قویتر از آن است و چون
بکوبند تازه آنرا و آب آنرا بگیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت آن و چون
لادن و قطور آب تازه آن بتنهائی و یا با کندر و عسل و شراب و مریم گرم نموده در گوشی که از آن چرک آید النفع چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان وجع و بدستور چون
با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد و قطور آن در گوش
جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص
آنست که چون آنرا با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پخته آن با درد
شراب جهت قروح خبیثه و سعفه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند
و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی بروید و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچه خشنی در آفتاب
نافع مضر گرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن درباره شقاقل و سموم نقیل است

خندروس

خندروس بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم
راء مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آنرا خالاون نیز و بفارسی ذرت مکه و بعربی حنطه اردمیه و در تنکابن گندم مکه و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن ثمر نبات
در خوشه و دانهای آن متصل بهم و الوان می باشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و بقدر دانه نخود و بزرگتر از آن و خام آن با عفوصت و رسیده
آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کرده از آن نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گرم مأکول آن و نبات آن شبیه بنی شکر و بزرگ
طبیعت آن مائل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص** آن محلل بلغم و خون جلد و قابض طبع و ثقیل الهضم
و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه با آن جهت دفع سل و اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق
و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنه طبیخ آن جهت قرحه امعا بدل آن ذرت است

خندیقون

خندیقون بفتح خا و سکون
نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده **ماهیت** آن شرابی است که از ادویه و خمر
ترتیب میدهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و بیونانیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد
و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مولد خون صالح
و مقوی باضمه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و ادمان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هرگاه
تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری پادزهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن در آن داخل نمایند

خندریلی

خندریلی بفتح خا و سکون نون و فتح دال
و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آنرا العقید خوانند **ماهیت** آن نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و بسیار
تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر از آن و گل آن زرد مائل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی متکون میگردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار چسبنده و قوت
آن تا یکسال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن **افعال و خواص** آن خوردن دو مثقال
آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قلع بواسیر و چون
گیاه آنرا با بیخ برکنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سده
و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازاله سبل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت
زائد آنها و فرزجه آن با مر صاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و آشامیدن دو
درهم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و مورث سحج و قرحه امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک دانگ

خنزیر

خنزیر
بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و گراز و بترکی دونقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنگی
گرنیکول نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بدهیات و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات

وحشی است و اصلی ندارد و طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها می
فروختند و بعد از آن در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در سوم تر **افعال و خواص آن** مفتح
سدد و مسمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه آن بعد از انهضام جزو بدن میگردد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص
شدید و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد
با فسد است و شکر و فانیذ و امثال اینها نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن و در قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب نر خشک سوده آن بقدر
دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و مثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ
امعاء و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سائر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم
سینه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و عسران و قطع بواسیر و ثالیل
و قلقل جهت رویانیدن موی سر و قروح و حقنه پیه آن جهت امعاء و ضماد آن جهت درد رحم و مقعده و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنه آن که یک
بران گذشته باشد ملین و مسخن و مغسول آن با شراب ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که نمک
آن با مومیای رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و بدستور دمل و خنازیر را و خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان
است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در آن و اورام بالخاصیت مفید و در روز استخوان سوخته آن رافع بواسیر و آشامیدن سم سوخته آن
قاطع سلس البول و موی سوخته آن بارفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرتوع العلاج است و پوست آن گریزاننده پشه است **خنفسا** بضم خای معجمه
و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خردک و بهندی کهروله نامند **ماهیت آن** دابه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها
و سرگینها بهم میرسد و اصناف از پردار و بی پر و بزرگ و کوچک و اهلی و بری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی و بری پردار آن قویتر از اهلی بی پر آن **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آب منقوع آن بقدر یک سیب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و [illegible]
شکافته آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله و فشار دادن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع
بولس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب و گفته چون پرده عقب سر آنرا بردارند و رطوبتیکه ظاهر شود نمک
افیون و صمغی بگیرند بقدر ربع مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته با آن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن
طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آنرا بگشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در آن
جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند و بر ران زن بندند
رافع اثر ولادت است و چون در ورد احمر گذارند و در آن دفن نمایند پژمرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سر پای آنرا
در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در آن گردد و چون هفت عدد آنرا در زیر طاس مس سرخ قلعی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران
و برودت هوا است و بخور شکوفه چنار و آب مطبوخ آن کشنده آنست **خشکات یزدی** قسمی از نبید ارزن است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین
ذکر یافت **فصل الخاء مع الواو** **خوخ** بفتح خاء معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند **ماهیت آن** است
معروف و دو نوع میباشد انچه پوست آن نازک و زنگار رنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مرغوب و گوشت آن جدا گردد آنرا هلو نامند و غیر آنرا شفتالو کارد
و بهترین آن هلو بزرگ شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع
است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم **طبیعت آن** در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد
گفته اند و سردی و تری هلو از شفتالو زیاده **افعال و خواص آن** ملین و مسکن بخارات حاره یابسه و تشنگی و غلیان دم و صفرا و جهت تبرید
دماغ و ترتیب مزاج سوداوی که از احراق باشد و تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوی دهان و در امراض حاره معین باه و مشهی طعام

آب رسیده آنرا که یک شب بگذارند تا در و آن ته نشین و صاف کرده و صبح صاف آنرا بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند اسهال
صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاده نافع مضر مرطوبین و اعصاب سریع العفن و مورث تبهای بلغمی مزمن هر چند بعد از یکماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای
زنجبیل و سفنالوکاروی غلیظتر و دیرهضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کرده آن قابض و بغایت دیرهضم
و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن دو اوقیه آب برگ آن و بدستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع
بسیار موثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بدبوئی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثالیل و ابن
رضوان تصحیح نموده که یک دانگ شکوفه آن اسقاط جنین زنده می نماید و روغن دانه آن جهت درد گوش و کرمی و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خائیدن مغز آن جهت
رفع کندی دندان و یکدرم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده ساییده بر بثوری چرب که بر بدن
اطفال و پس گوش ایشان بر می آید بمالند سریع الاثر و مجرب است خوص بضم خاء معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی است برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و
نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشند شامل است خولنجان بفتح خاء و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرو دارو و بترکی قرغات
و بهندی کلنجن نیز نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بو و لذیذ و با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تنبول است که بهندی پان نامند
و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره آن صینی و باریک صلب آن عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت آن تا هفت
سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح
و ماسک بول و جهت صداع صرعی بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج
و برودت گرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النسا نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت
انعاظ و یکدرم ساییده آن با یک اوقیه شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کننده کلف است مجرب مضر [illegible]
و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حالبن بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و بدل آن در اصلاح کبد
است جوارش خولنجان و نسخه آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سایر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرق قهوه گرم
است فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه خیارشنبر بکسر خاء و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و رای مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء
مهمله معرب خیار چنبر فارسی و بهندی املتاس و کرماله و کردالة و سیال اللاثی نامند ماهیت آن ثمر درختیست در بزرگی تا بقدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن
و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن زرد و شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک و بقطر ابهامی زیاده بر آن و در جوف آن پردهای خشبی بر آن
رطوبت سیاه چسبنده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و پرده ها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل عسل آنست و آن
شیرین طعم بدمزه اندک بو است بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک تابش گرم کرده
شکسته عسل آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بنحویکه خواهند زیرا که اگر بیشتر اخذ نمایند ضعیف میگردد و قوت آن طبیعت آن معتدل گرم و تر
و گویند معتدل در گرمی و تری افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل خفیف و بیخطر حتی
زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجذب بالخاصیت است که دارو و بادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و لیکن بطئ العمل و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل
بلغم و با سفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و با لعوقه لعاب ریشه خطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیح سده امعاء زحیر و منقی با ادویه مناسبه
و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و رفع تبهای حاره و غرغره آن با آب کشنیز تازه رافع خناق و صعب و محلل آن و بدستور با شیر
و با آب انجیر و شیر منفجر کننده و محلل آن و ضماد و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع مضر معده و منقی مصلح آن
مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج بسبب چسبیدن آن بامعاء مصلح و مانع چسبیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بر آن چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از
پنج مثقال تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندکی تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند چشانیدن عسل آن باعث رفع قوت آن و شدت انتراق آن بر ده میشود

خوص
خولنجان
خیارشنبر

واستعمال آن آنکه یکسال بران نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورانند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه و ورد و حمرت سنت
و هندی یعنی گل انگبین آن نیز ملین و برگ نورسته آن نیز ملین است و همچنین جام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال انزال
بخورند و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقوی قوی و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجربست
اندو ضماد آن رافع قوبا و حصبا و شقیر و شرابش لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **خیری** بفتح خا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر را
مهمله و یا آخر حرف لغت یونانیست بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند **ماهیت** آن از جمله گلهای خوشبوست
و اصناف زردی و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه گذشت و بنام گلی
که در هندی میشود و در حرف الشین انشاء الله تعالی مذکور خواهد **طبیعت مجموع** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب عمق
بدن و مسکن غواق و آشامیدن سه درهم از آب آن بدستور سائیده آن مدر حیض و مخرج جنین و مفسد جنین و مخرج مرده آن و مشیمه و تخم و بیخ آن را نیز همین اثر است اکتحال آن جهت بیاض چشم و نور بدن
کل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغی و آشامیدن حمول آن مدر حیض و مخرج جنین
و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقرقرحا و تخم انجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز
طلاء نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و ریشه و گشودن حیض با موم روغن جهت شقاق کفتان و مقعده و ضماد و مطبوخ آن جهت درد دندان بارد
و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع **خیزران** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح
را مهمله و الف و نون بفارسی خیزران و بهندی بیت نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل و کوتاهتر از آن و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و کوچک و مدور و جالدار
با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم میخورند آنرا و سه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست و قوی بسطبری ابهامی و زیاده بران و بندهای بعضی بسیار طولانی
و خوشرنگ و خوشقطع بهر و در زیر باد ات مینه خوب میشود و نصاری از ان چوبدستی میسازند و بقیمت عالی میفروشند و نوع دوم آن بیاره دار و بسطبری انگشتی و طولانی و خاردار و از
پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهار پایه و دروازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیرباد ات بسیار میشود و لیکن در زیرباد ات بهتر و پوست آن
جوهردار و در بعضی دیهات بجای ریسمان همین را استعمال و از نو دربستن سقفها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی
و گرههای آن از هم دور و این نوع در سهلت که بسمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از ان و اقعست بهم میرسد و در کنار آبها میروید و بجای دیگر نمیشود
و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از ان فرشی میبافند که سیتل پاتی میبافند یعنی فرش سرد خنک زیرا که سیتل بلغت هندی یعنی سردی و پاتی بمعنی فرش است
و بعضی از ان بسیار باریک و تنگ میبافند بحدیکه میگویند بسبب باریکی و املسی مار بر آن نمیتواند بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است برای ایام گرما و لیکن سوای بلادیکه
هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنگاله و مانند اینها می ماند و زود شکسته و برطرف میگردد و مانند بلاد حاره یابسه و در غیر سهلت و دیگر جا فرش آن بدان خوبی نمیبافند
و نمیشود و مخصوص بدانجا است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن سائیده آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن
رادع و محلل اورام و مورچه گزیده و از خواص آنست که چون در جامه گذارند رخنه با آن ضرر نمیرسانند **باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها**

دال مهمله است فصل الدال مع الالف **دادی** بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جوجا
نامند **ماهیت** آن قسمی از میوه فاریقون است و مراد از مطلق آن دادی فارسی است و آن دانه ایست مانند جو و باریکتر و درازتر از ان و طعم آن تلخ و تند
و تیره رنگ **طبیعت** ... رطوبات دهان و کرم معده و آشامیدن دو درم مسحوق پخته کرده آن با روغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده و رحم و بروز آن
که بازیجای خود برود و مضر مثانه و مصلح آن انیسون و سداب و مدر و محرک بواسیر و مورث دوار و مصلح آن حمیره بنفشه و یا هلیله و یا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن با دو دام
و دو ثلث آن اهل مکر در ستی که اهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بران کشنده و اصلاح آن بقی و اسهال و شیر تازه دوشیده و چیزهای چرب **دار صینی**
بفتح دال و الف و را و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دار چینی فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و بیونانی آنرا قینمون و بسریانی سلیخون نامند **ماهیت** آن
شاخهای درختیست که منبت آن جزیره سیلان که سراندیب نیز نامند و شمالی آنست تا کوچین جزیره ایست از جزایر دکن و نیز یافت و در اصل سیلان میشود و بسیار چوبینه بوئیند طعم شیرین خوشرنگ و شیرین مانند آن

زرنب

و بهترین آن سرخ رنگ آنست و نبات آن زیاده بر شرح سرخ رنگ صفت آن جبال قبرس است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک تا جهار سال و قوت آن باقی میماند و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد در اول **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات و جهت جمع رحم و معده و اخراج آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سده و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان صحیح

ونازک وبسیار درهم پیچیده وبلند تا دو سه ذرع وراست خصوص که از شاخهای نورسته آن جدا شده باشند و از سیلان کذشته بتدریج ضخیم وکم طعم وکم بو وقلمهای آن کوچک میشود وانچه تلخ
وابخن وبندر کوچی میشود وانرا نیز دارچینی مینامند **ولیکن** بخوبی سیلانی نیست واز کوچی کذشته تا کوکن بتدریج ضخیم ولعابی میشود وانچه ضخامت آن کمست قرفه وضخیم آنرا سلیخه
وبهندی هر ورایج نامند ودر جزیره کوه ملاخه نیز جنسی ضخیم بدطعم کریه الرائحه شود و قریب ببوی فاقس میشود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهرناوکه در عرض سی
وکسری از درجات عرض جدید جنوبی خط استوی واقعست نیز دارچینی خوب باشد سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدری کمی وبکثرت وفور سیلانی نیست ودر بلاد دیگر هیچ
جا بهم نمیرسد ودرخت آن بقدر دو ونیم قامت مانند درختهای کوهی وجنگلی است کجاج وشاخهای آن پهن بعضی بزمین افتاده وبرک آن شبیه ببرک شاه خرسه
وبید واز برک بید اندک عریضتر وکوتاهتر وکل وثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان وطعم ورائحه آن قریب بطعم ورائحه دارچینی ودستور اخذ آن آنست که هرسال شاخهای
کهنه درخت آنرا می برند وچون شاخهای تازه روئیده بلند شد نزدیک برسیلی وسخت شدن آن از طول شق میکنند وچند روز میکذارند چون پوست آن بسبب
تابش آفتاب جدا وپیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی باوصاف مذکوره است واز شخصی ثقه مسموع کشت که درجوف چوب درخت آن قدری کافور می باشد
واخذ مینمایند وریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده از آن کافور بعمل می آورند **طبیعت** آن در آخر دوم کرم وخشک وقوت آن تا پانزده سال باقی
میماند **افعال وخواص آن** بغایت ملطف ومفتح ومفرح نفس ومنضج عفونت اخلاط وتریاق سموم حیوانی ونباتی ومعدنی وحافظ قوتهای نفسانی
وحیوانی وطبیعی وجالی باصره ومحلل ریاح ومواد بارده ومجفف رطوبات دماغی ونزلات بارده رطبه وامراض بارده دماغیه ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومقوی
باه وجهت خفقان ووحشت ووسواس وجنون وتقویت اعضای رئیسه ومعده وجکر ورفع بدبوئی دهان وسرفه رطوبی وربو وتصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد
ورفع رطوبات لزجه ماخنه قصبه ریه وحنجره وتنقیه صدر از آنها وتفتیح سدد جکر واستسقا وعفونت آنها وسموم هوام بارده از عقرب وغیره شربا وضمادا وحمولا ودر
اعضا والراس طلای آن بر پیشانی وصدغین جهت صداع بارد وبدستور روغن وعطر آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن واکتحال آن جهت تقویت باصره
ورسانیدن اثر ادویه بطبقات عین اعضا الغذاء وغیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه ومصطکی جهت فواق رطوبی وبا پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی ورقی
وضماد آن جهت رعشه ودفع لرزتهای بلغمیه وسوداوی ودانه بواسیر وتسکین وجع آن ولسع عقرب وطلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع ولطوخ آن
باعسل جهت بثور لبنیه وکلف وباسرکه نیز مضر محرورین ومصدع ومضر مثانه مصلح آن کتیرا واسارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل
وتلطیف وتقویت اعضا مثل وزن آن اهل وکبابه ودر اصلاح ادویه سلیخه ودر باه خولنجان است **ودهن آن** بسیار کرم وخشک درسوم **افعال وخواص آن**
جهت رعشه وثقل سمع وصداع بارد واوجاع ارحام شربا وطلاء وبتنهایی ویا با پیه وزیت وموم وزرده بیضه مرغ وعرق آن سریع الاثر تر از جرم آن قطور آن
جهت ثقل سامعه وآشامیدن آن جهت تقویت هاضمه وتحلیل ریاح معده ویرقان وبواسیر نافع وجوارش دارچینی وحب حسو وحلوا ودواودهن وسفوف
وعرق وعطر آن در قرابادین ذکر یافت **دارشیشعان** بفتح دال والف ورای مهمله وکسر شین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح شین معجمه وعین مهمله
والف ونون اسم فارسی است وآنرا قندول وعود البرق نامند جهت آنکه چون برق وقوس قزح بآن برسد خوشبوتر از عود هندی میکردد وبهندی آنرا کاتی سیل
بفتح کاف والف وکسر یا وفتح با وها ولام ودر آخر کا بهیل بنون نیز نامند بهترین آن صلب وسنکین خوشبو وخوش طعم آنست **ماهیت** آن پوست سطبری است مانند سلیخه
مائل بسرخی وبعضی بسرخ خوشبو با حرافتی وعفوصتی ودرخت آن خاردار وکوتاه وچوب آن با حرافت کل آن زرد خوشبو وتند وبهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن
خوشبوی سرخ آنست که در طعم آن تلخی وحدت باشد ونوع املس آن بسیار تلخ وسفید آن بی بو **طبیعت** آن کرم در اول وخشک در دوم با قوت بارده وقابضه وکویند
کرم وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته اند وقوت آن مدتی میماند **افعال وخواص آن** محلل وقابض ومانع نزلات ودافع دردسر بارد ووسواس سوداوی
ومحلل ریاح ومجفف رطوبات غلیظه ومقوی اعصاب ورافع سترخای آنها وجمیع اعضا ومثانه ومفتح سدد ومسقط دانه بواسیر ومعین بر اخراج جنین الصدر بتنها آشامیدن
آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه وتب بواسیر وسیلان منی المعده آب مطبوخ یکدرم آن با شکر جهت دفع درد معده بارد ومایوس العلاج وتنقیه آن مجرب الفم مضمضه
بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان وباشراب جهت دفع قلاع وقروح خبیثه وساعیه دهان وچون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع کذارند جهت تسکین وجع آن
وسنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی کذارند جهت دفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در کوش جهت درد آن

دارشیشعان

نزف الدم وغیره وآشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم ونفث آن ورافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط وحابس اسهال وجهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه
وذرور آن جهت قروح رطبه اطفال وغیرها ابنا الرحم فرزجه آن جهت اسقاط جنین ورفع عسر البول وتشف رطوبات غلیظه واعانت بر حمل زنان بعاقر نافع وذرور آن جهت تجفیف
قروح مذاکیر ومنع سعی وتحلیل صلابات آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز وجگر مصلح آن دوقو ومصطکی بدل آن بوزن آن اسارون ودو ثلث آن زراوند
مدحرج ونصف آن درونج است وبالخاصیت جهت قروح عجان که مابین خصیه ومقعده است نافع وگویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا باکند بخور کنند ودر لته
بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامهٔ خواب شخص حاجتمند گذارند در خواب شخصی را ببیند که از حاجت او جواب گوید وروغن شکوفه آن که دهن الفندول نامند که بعطر
روغن گل بنفشه وبادام کنند وبجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو وآشامیدن نیم اوقیه آن با شراب زردک یا میبه جهت تقویت معده وحقنه آن با ادویه
حابسه جهت اسهال رطوبی وطلای آن جهت فالج وشقیقه امراض دماغی وعصبانی وتفتیح سده دماغی وتقویت پردهای آن وتقویت باه ونعوظ وتحلیل ریاح اورام
صلبه نافع **دارفلفل** بفتح دال مهمله والف وراء مهمله وکسره وفا وسکون و لام بعد از فای اول ودوم بفارسی فلفل دراز وبهندی پیپل وپیپلی نامند **ماهیت آن** ثمر
نباتیست بیاره دار وبرگ آن شبیه ببرگ تانبول وازان اندک کوچکتر وبا حدت تلخی وثمر آن طولانی شبیه بشاه توت وسیاه رنگ وکوچکتر از آن وخشک وانتهای آن
کوچک وسر غرنگ پیوسته بهم وبالای آنها غلافی رقیق وپردهای سیاه رنگ ودرمیان آنها وطعم آن تند وباندک تلخی وحدت تلخی حدت پوست آن زیاده از دانه آن
وبیخ آن کرپلا نشعب و پوست آن اغبر ومغز آن سفید وریشه دار وتند طعم وفلفل موبه عبارت از آنست ودرحرف الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت آن**
در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در اول سوم گفته اند **افعال وخواص آن** محلل مواد بارده ورياح ومفتح سده جگر وسپرز وهاضم طعام ومقوی معده ورافع
قی وخوشبو کننده دهان ورحم ومسخن احشا ومحرک باه وزیاده کننده منی ومدر بول وحیض ومسقط جنین وجهت فالج وصرع وسرفه بارد رطوبی ونقرس وعرق النسا ونفع
لسعت وگزیدگی عقرب ورتیلا وتنویر اخلاط بدن وبالجمله امراض بارده رطبه را مفید واکتحال آن که در جگر بز گذاشته ویا کوبیده بر آن پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری
وطلای آن با روغن جهت نهش عقرب ورتیلا وافعی نافع ودر امر باه قائم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر سر ومصدع مصلح آن صمغ عربی وصندل وگلاب
بدل آن بوزن آن فلفل سفید وگویند بوزن آن زنجبیل وزرنباد است بالسویه **دارهلد** بفتح دال وراء مهمله وفتح ها وسکون لام ودال مهمله آنرا دارچوبه وبهندی انبی هلد
نیز نامند **ماهیت آن** درختیست هندی چوب آن زرد وگویند رسوت که حضض هندی باشد عصارهٔ آنست چنانچه درحرف الحا در حضض ذکر یافت **طبیعت**
آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** محلل ورادع ونزول وهضم اعضاء الراس جهت امراض سر وگوش ودهان نافع وطعم دهان را نیکو گرداند اعضاء الغذا
والنفض جهت تفتیت حصاة وحبس البول الحمی والجروح والقروح وغیرها جهت تپ بلغمی واندمال جراحات وقروح وجرب وخارش منفردا وضماد او مؤثر ودر مرهم آن
در قرابادین ذکر یافت ودر اوهان ومراهم **دانج ابروج** بفتح دال والف وفتح نون وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو وجیم ودانک افرونک نیز نامند
وبشیرازی انگلک **ماهیت آن** تخم امرود جنگلی است بزرگ تر از بهدانه مائل بمثلثی شکل پوست آن سیاه رنگ ومغز آن سفید وشیرین وگویند آنرا برشته مقشر نموده تنقل مینمایند
نبت آن کوه کیلویه از توابع ولایت فارس جاهای دیگر نیز میشود **طبیعت آن** در اول گرم ودر رطوبت ویبوست معتدل وبرشته آن مائل به یبوست **افعال و**
خواص آن موافق سینه وحنجره واعصاب متشنجه ومبهی ومسمن ومدر بول وغذائیت بران غالب وآشامیدن شیرهٔ آن که بکوبند وآب شیرهٔ آنرا برآورند جهت ادرار
حیض مفید واکثار آن مفسد معده مصلح آن شیر بنیها است **دانک** بفتح دال والف وفتح نون وکاف **ماهیت آن** صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است
شبیه بتودری سرخ وازان ریزه تر وگیاه آن بقدر شبری ودر کوهستان طبرستان ونواح آن یافت میشود **طبیعت آن** گرم وتر **افعال وخواص آن**
جهت علل بلغمی وسوداوی نافع وچون پنجاه درم آنرا تا صد درم با دو چندان آرد گندم نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل وفرزجه آن در
اعانت بر حمل مجرب ومخرج جنین است **فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة** **دبا** بضم دال مهمله وتشدید بای موحده مفتوحه والف ممدوده
وخفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند **دب** بضم دال مهمله وسکون بای مشدده بفارسی خرس وبترکی ایو وبهندی ریچه وبهال نیز نامند
وبلادآنرا بالعربی فاره گویند **ماهیت آن** حیوانیست معروف محبس تر وشدید القوه از حیوانات امثال خود وکثیر الالف از انسان وذکی وقابل تعلیم ومحاکی انسان
وبدو پا ایستاده نیز راه میرود وعصی بدست میگیرد وراه میرود وبدان وبدست میزند وسنگ می اندازد وخون آن کثیر الزوجه است وگویند صورت بچه آن حین الولادت

دارفلفل
دارهلد
دانج ابروج
دانک
دبا
دب

بدان سبب معلوم میگردد و چون مکرر آنرا ملیسد لزوجت آن کم گردد و صورت آن ظاهر میشود طبیعت آن گرم و کثیر الرطوبت و گوشت آن لزج و پیه آن یابس المزاج
افعال و خواص آن زهره آن مفتح قوی آشامیدن یکدانگ آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و با
نیم مثقال آن جهت قولنج دوائی بغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و طلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه
با عسل و فلفل جهت قروح اکله و خرازه و رویانیدن موی مجرب و پنیرمایه آن جهت فربه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال
آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بران و بر دمل باعث سرعت نضج آن و پیه آن در سوم گرم و خشک و ضماد
آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و برسلیه جهت سرفه بارد و بر برص و داء الثعلب
و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و چون جوف نار را بتمامی خالی کرده با هموزن آن روغن زیتون دران گذارند
و باتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب
قشعریره و چون خصیه آنرا شکافته تازه و سماقی بر آن پاشیده خشک کنند و سائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق و اورام و خوردن
آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت گریزانیدن هوام موثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن حوش و تعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر گردن صاحب
ربع رافع آنست **دبس** بکسر دال و سکون با یکنقطه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انگوری و خرمای و توت سفید و امثال اینها است و از مطلق آن
مراد انگوری و خرمای است **ماهیت** انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا ثلث یا ربع آن برود پس بر آن خاک خاص
که خاک دوشاب نامند و گویند که خاک رست است میریزند و میگذارند تا دردی آن ته نشین و شیرین گردد تا خاک بران نریزند خوب شیرین نمیگردد بلکه اندک طعم
ترشی دارد و اندک ناصاف است و خاک تازه آن موسوم برب عنب و میپختج است و در قرابادین در عنب نسخ آن بتفصیل ذکر یافت و خرمای آن انواع از
مطبوخ و غیر مطبوخ غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را کوفته در آب جوش میدهند تا حلاوت و شیره آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ و سخت
پیچ گردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند و در جلتها کرده و آنچه شیره از ثقل آنها بر هم نشسته تراوش کند و بر آید گرفته اندک
طبخ مینمایند تا غلیظ و قریب بانجماد گردد و یا آنکه در ظرف سرگشادی کرده بر بالای آن پارچه تنکی انداخته برآفتاب میگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این
بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته باتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند
اخذ مینمایند **طبیعت** دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر **افعال و خواص آن** مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سدد و با سداب جهت
صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و
غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با ماء الشعیر جهت تفتیت
حصاة و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع مقدار شربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع
مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندک حرمل قایم مقام خمر است الا در اسکار **طبیعت** خرمائی
آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و ملین طبع و مسبرد المزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفه بارد و تقویت باه
بارد المزاج و طلای آن تنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جائی گرم مانند حمام و غیر
آن نشینند و محرق خون و مولد خلط جگر سوداوی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیها است **دبق** بکسر دال و سکون با موحده و قاف
و آنرا قسوس نامند و بفارسی موبرک عسلی و کشمش کاولیا **ماهیت** آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن درهم پیچیده و مائل بسیاهی
شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون میگردد و چند شاخ از یک مکان میروید و برگ آن
شبیه ببرگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز نیم رنگ و بهترین آن تازه املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی و بیرون آن مائل بسبزی یا بسیاهی و سرخ میباشد **طبیعت**
آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه غیر لزجه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و جوهر بارد مائی و اندک جوهر قابض

دبس

دبق

ارضی و بعد و رود و بیدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میکردد **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و ملین و کدازندهٔ رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن
و چون در آب کرم بخیسانند و پوست تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز کردکان یا مغز دانهٔ بید انجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیهٔ سودا و بلغم
و تفتیح سده و عرق النسا و نقرس و وجع و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کنندهٔ مواد اورام و مسکن دردهای بارده و باراتینج و موم جهت نضج و ملها و شری بلغمی و تلیین
مفاصل و بدستور با رتینج جهت شرای بلغمی و تلیین مفاصل و باکندر جهت قروح خبیثه و با رتینج و زفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انکور و عسل جهت رویانیدن آن
و باحنا جهت سعفه و ابریه و با روغن کل جهت دراز کردن موی و جوشانیدهٔ آن در آب پاک جهت تحلیل ورم سپرز مؤثر و ممزوج آن با آهک جهت داء الثعلب و جذب
و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یکمثقال زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن
آن ابهل و چهار دانک آن بادام و در سائر افعال همون زن آن عاقر قرحا و چون دتوله باعسل و شاب سپستان طبخ دهند و مانند خیاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند
طیوری که بران نشینند بپای آنها چسپیده صید کردند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن کردد و در سائر رنگها نیز بسیار دخیل است **دبیدار یا** بکسر
وکسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت بنطی مشتق از فارسی است **ماهیت** آن کیاه
هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخها خاردار و برکهای آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرک بهاره نوعی از بابونه است و ثمر آن بشکل شبیه بثمر کیاه پنبه و باندک
تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میکردانند و برک تازهٔ آن طیب الرائحه چون بخایند و آن ربعی است **طبیعت** آن در دوم کرم و در سوم
خشک **افعال و خواص آن** قابض و معطش و محرق و جهت لقوه و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده بشرب و ضماد و جهت استرخای معده و سنک مثانه
بشرب و با شیر محرک باه مضر محرور مصلح آن بقول بارده و رائحهٔ آن باعث حرقت چشم و ادیان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازهٔ آن با سرکه کاسر حدت
و لذع آن و مقوی معده مقدار شربت از تخم و برک آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهاة مؤثر **فصل الدال المهملة**
مع الجیم دج بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طخاو در شکار گاه کوک نامند **ماهیت** آن مرغیست از طاوس زکتر و خاکستری رنگ
مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری است و بعد از آن تیهو و پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و جوجه کبوتر و در شان
و فاخته است **طبیعت** آن کرم مائل باعتدال و لطیف **افعال و خواص آن** در افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت دفع طاعون و با مؤثر و نکاه
داشتن پر آن باخود باعث یمن و برکت کفته اند **دجاج** بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانکی و بهندی ککری و مرغی و بعربی نر آنرا دیک و بفارسی
خروس و بهندی ککر و مرغا نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست اهلی و غیر اهلی خانکی و جنکلی معروف **طبیعت** جوان فربهٔ اهلی خانکی آن در آخر اول کرم و در
رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل مائل برطوبت
و قول ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حار اند و میتواند بود که وجه شبهه کسانیکه آنرا بارد کفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده
که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده بخلاف مرغ بچه و اوشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس
بسبب بردی مزاج خروس بچه است و کرمی مرغ بچه و حال آنکه چنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه بیضه و چربی دران تکون نمی یابد و استحاله بصفرا یافته
مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنکلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنکاله در جنکل و صحرای اطراف سکری کلی بسیار است بشکل و جثه مثل مرغ اهلی میباشد
و نوع بزرک آن که بهندی کلنک نامند هر دو نوع کرم و تر و خشکتر از اهلی خانکی اند **افعال و خواص آن** مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد
خون صالح و زیاده کنندهٔ عقل و منی و غیر مهرا لحم آن بخلاف آن و کوشت آب خروس پختهٔ سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بکیرند خروس
پیر سالخورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا کردد و آنکوشت آنرا با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیمکرم بیاشامند اخراج مواد سودا و یه بنیکوئی نماید
و مرقهٔ جوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه بشربا و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت بدستور تغذیه بدان نافع و کفته
قراریج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته کردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا بالشکافته و انچه در جوف آنست بر آورند و دران نمک و بسفایج
و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مقدار یکمن بماند و شب زیر آسمان کذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریه مزمنه و رعشه

دبیداریا

دج

دجاج

در بو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب و قرطم یا شبت و یا هر سه نیز اضافه مینمایند و این اقوی است و افعال مذکوره
و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان
و تیهو جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیه رنگ رخسار و صوت و زیادتی و کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و یخنی آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و [illegible]
مرق و گوشت [illegible] آن هر روز تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش گل و امثال آن و موافق معده
رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن یخنی آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد
مجرب و یخنی آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیه صوت و ادمان باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات دموی و سوداویه و طلای بکرم
آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم با البندوبیه دجاج معلوف بقرطم اقل دوازده روز جهت ابتدای [illegible]
و پرده میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و انثیین و
خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت پا و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس را از
آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت قدری از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب
مشاهده میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را در هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف است سوای خصیه آن بر آورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند
و تمامی بکوبند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت قدری با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده آن را
سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و ذرور استخوان سوخته مرغ سیاه با هموزن آن [illegible] تا کی که بهم
که با هم سوزانیده باشند و با موم سرشته حمول کنند جهت اعاده بکارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع و سرگین آن
جالی و تند و خوردن یکمثقال آن با شراب و یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت
سگ دیوانه گزیده مفید و باید که بگیرند سرگین مرغی را که مروض با غذیه صالحه نموده باشند و از خاصیت آنست که چون شکم آن را بشکافند و گرما گرم بر موضع گزیده هوام
و مار بندند جذب سمیت نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سائر موا جهت جذب آن بظاهر و بر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن و نیز از خاصیت آنست که چون
بر پای مقعده زنند آن را تمام بخشد و بر موضع گزیده مار بگذارند جذب سمیت مینماید و میمیرد و پس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند و همچنین تا ملسوع صحت یابد و تناول آن
با شیر و کشک و ماست و پنیر و سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در محرور سکنجبین
و گفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است و چیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن بر آن پیوسته میباشد و هنگام ریزگی [illegible] و آن را تخمدان میگویند و چون
مرغ پیر شد و از تخمدان افتاد احیانا از شکم آن بر می آید و در تاثیر تخمدان شبیه مانند پنیرمایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده بکرم بمالند فصل الدال المهمله

دخان

مع الخاء المعجمه ۞ **دخان** بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهواده نامند **ماهیت** آن اجزای ارضی لطیف حار یابس
است که از اشیاء حین سوختن و گداختن متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد و متولد میگردد یعنی دخان شیئی حار حار و دخان [illegible]
شیرین و معتدل معتدل **طبیعت** مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناریتی که از آن مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل از آن رطب
و دخان القوارير و دخان الکندر [illegible] عین و دخان المر و البطم و در رطوبات آن و تاکل حادث در ماق و دخان میعه قوی تر از دخان القوارير و بعد از آن دخان
قطران و بهروخانیکه حدت آن زیاده است بهتر است از برای مداوای اشفار عین و غلظت و حمرت و صلابت و ریختن موی و دخان الزنجبیل جهت تقویت عین

دخان القواریر

بسعدی طریقه اخذ آن چنان است که آن را نیم کوفته با پیه گرده بز مخلوط نموده بر پارچه کهنه پیچیده فتیله سازند و در زیر ظرفی مقعر بسوزانند طاس و غیر آن بسوزانند و دود
آن در آن جمع گردد و پس بردارند و استعمال نمایند و دخان دکان [illegible] و مراهم مستعمل و دخان حصی لبان و افعال تیز از اصل آنست و خوردن قدر قلیل
آن جهت تقویت باه نافع و حصی لبان مذکور شد **دخان القوارير** بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر رای مهمله
وسکون یا و مثناة تحتانیه و رای مهمله **ماهیت** آن دوده ایست که در وقت گداز از سقف کوره آن مجتمع میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

دخان الکندر

آن مقوی باصره و جالی و جهت سبل ناخنه و بردن گوشت زائد و ضمها مفید **دخان الکندر** بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون را مهملتین **ماهیت آن** دودِ کندر است که طاسی را یا ظرفی قبه دار معکوس گذارند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن دران مجتمع گردد **افعال و خواص آن** جهت ورم و قرحهٔ چشم و روئیدن مژه و رفع موی زائد و التیام قروح اعضای نافعست و در مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت

دخن

دخن بضم دال و سکون خای معجمه و نون و بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنگنی نامند **ماهیت** آن نوعی از جاورس است و دو قسم میباشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است و نازک که بزودی از ان جدا میگردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن براق و املس و از ان دیر جدا میگردد و این را بهندی چینه نامند و نیکو است از برای دوا **طبیعت آن** سرد در آخر اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر **افعال و خواص آن** قلیل الغذا و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطئ النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح الغذاء و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ مثانه مصلح آن شکر و عسل بدل آن برنج است

فصل الدال مع الراء المهملة

دراج

دراج بضم دال و فتح رای مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند **ماهیت آن** مرغیست قریب بجثهٔ کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کاتهاست و دوم از ان کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت بهمه این نوع خوش منظر میشود و سوم از ان کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش و این را گوریا بضم کاف فارسی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمینهای کشت زار بهم میرسد و بلند پرواز نمیباشد و پای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیر هضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد شیخ داود انطاکی اشتباها آنرا آسمانی نوشته **طبیعت آن** مائل بحرارت و در اول یابس و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** گوشت آن لطیفتر از کبک و تذرو و بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده مبرود المزاج و مرطوب مضر محرور یابس المزاج مصلح آن ترشیها و زهره و خون و زبل آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول جهار پارس پیه آن با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر

دردآب

دردآب بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کهری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر رای مهمله و یا و بنگاله کرمین و سیندلی نیز نامند **ماهیت آن** از جنس خربزه کوچک است که ملون نامند و کوچکتر از ان و بالوان و اشکال مختلف می باشد زرد و مخطط بزردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی یکرنگ و مدور و بیضی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد با اندک تلخی آن ریزه و صاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا ملون دانسته اند غلط است **افعال و خواص آن** بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پختهٔ آن مدر بول و مفتت حصاة خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم و قدری از ان را چون در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد و تاثیر این در بن باب از پوست خربزه زیاده است

دردار

دردار بفتح اول و سکون را و فتح دال و الف و را مهملات لغت فارسی است دار دار دون و سفید دار و درخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون میگردد و نوعی از غرب است **طبیعت آن** در اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و با قوت جالیه اکتحال عصارهٔ برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن و قطور آبیکه از سر چوب بیخ تر آن در حین سوختن بر می آید جهت رفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد و برگ تازهٔ آن مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پختهٔ آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قوی تر و بمقدار یک مثقال آن با شراب یا با آب مسهل بلغم بصر و طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت بثور و سعفه و مزمن مجرب و آب خیسانیده خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن خنثیرک است

دروبطاریس

دروبطاریس بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید و بر ان می پیچد مانند سرخس و کوچکتر از ان و با اندک حلاوت و تلخی و تیزی و بیخ آن مشبک بهم پیچیده و مزغب و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب براق و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز میباشد و نوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ نرگس و اندک با حلاوت و تندی و تلخی **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت قابض و معفن و ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و طلای آن بر بدن و رود و در پاک کردن اوساخ و تکرار تازه بتازه موی

آن

درونقیون

ماهیت آن گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ زیتون صح

آن در ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یکدانگ المضار یکدرهم آن کشنده بالتهاب و درد شکم و معالجه آن معالجه خربق سود است درونقیون بفتح دال و ضم
را مهملتین و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقاف نیز آمده لغت یونانی است و بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن ببرگ
زیتون صح و از آن دراز تر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود
و بیخ آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و منبت آن زمینهای نمناک و قریب بدریا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و ابن بیطار و غیره آنرا سرد و خشک و تریاق اللفاح
دانسته اند **افعال و خواص آن** بغایت مجفف و ذرور سائیده آن قاطع خون و التیام دهنده جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند
و در گوش بچکانند رافع کرمی و بر دندان قالع آن و تدهین آن مسقط دانه بواسیر و تسکین درد مفاصل و مثال آن و حمول آن مدر حیض و مجرب مقدار شربت آن تا یکدانگ مصلح آن
قی کردن و سرکه تازه است **دردی** بضم دال و سکون را و کسر دال مهمله و بفارسی لای نامند **ماهیت** آن ته نشین عصارات است و بهترین همه ته نشین
شراب است که خشک آنرا طرطیر و بفارسی دارتو نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد آن تحلیل اورام مجرب و جهت رفع حکه
و قروح و قلاع و بردن گوشت زائد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و بزیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم و برسائر بدن جهت کلف و نمش و سائر آثار و نیکو کردن
رنگ رخسار و تسکین دردهای بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر و یا در کوزه گذاشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع
افعال قویتر و مستعمل تازه محرق آنست و کهنه محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت جلای بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید
بدل آن زرنیخ سرخ است و چون آنرا با قلی و شب تدبیر کنند جهت ازاله سحر و مس بغایت موثر و چون بیارد و یعنی شوره سفید کنند در اصلاح نقره و زر و و دن زنگ مس
بتعدیل دانسته اند **دردی الخل** یعنی لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از سرکه است مگر در منع اکله که قویتر است **درونج** بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم
لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخیست عقربی شکل پوست آن خاکستری رنگ گره دار و عدد گره آن دو و یا سه و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت
و اندرون سفید آنست برگ گیاه آن شبیه ببرگ بادام مائل بزردی و مفروش بر روی زمین و مزغب و ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از میان برگ روئیده و برگهای ساق
آن متفرق و باریکتر و درازتر از برگهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل آن زرد مجوف و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا ده سال باقی میماند منبت آن اندلس و کوهستان
شام خصوصا جبل موسوم بلبیروت و در انجا معروف بعقربی است و نوع میباشد فارسی و رومی بهترین آن رومی عقربی است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل بلغم و سودا و پراکنده کننده ریاح غلیظه و مقوی حواس دل و معده و سپرز و مفرح و با تریاقیت
و جهت خفقان و مالیخولیا مراقی و تقویت باصره و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و امعاء و رحم و رفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سائر جانوران سمی و رفع
طاعون شربا و ضمادا خصوصا با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع مضر باصحاب المحرور المزاج و مصدع مصلح آن رازیانه و در محرور رازیانه با
غوره یا رب ریباس و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است مقدار شربت آن یکدرهم و تا دو درم بدل آن
در رفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد است و دو ثلث آن قرنفل و گویند بدل آن عاقرقرحا است و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعه آنرا در اندرون
خانه طاعون در آن داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بر ریسمانی بزیر کمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات اما باید که آن ریسمان از زن خود
رشته باشد و تعلیق سوراخ کردن آن بطول جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خوابهای نیکو است **درياس** بفتح دال و سکون
را مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و سین مهمله معرب از دورس فارسی است **ماهیت** آن نوعی از ورد منتن است گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق
آن شاخهای بسیار رسته و برگ آن شبیه ببرگ کنار و سبز مائل بسیاهی و در هر شاخی سه یا پنج تا هفت عدد برگ میباشد و گل آن زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بد بو و تخم
آن شبیه بفلفل کوچکی و بیخ دار و انطاکی در بیان آن تفسیر بدوائی دیگر نموده **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با برودت یعنی مرکب القوی **افعال و خواص**
آن مبخر و مسکر بقدر یک درهم تازه آن مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده جلد و مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و زردی بشره و سرخ کننده آن و گویند چون در روغن
طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه کرده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درم آنرا تناول نمایند در فربهی بدن مجرب مضر سینه و مصدع مصلح آن کتیرا و کثیرا است
دریان بضم اول و سکون را مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون **ماهیت** آن میوه ایست مخصوص به بلاد زیربا و تحت الریح که عبارت از شهر تناسری مکی

دردی

درونج

درياس

دريان

ومناخه و شهرها و بلاد و قریه بابها است مانند جزیره چین و ملیبار و مرتبان و تباوی و غیرها ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه ببرگ کتهل میوه آن بزرگ طولانی بهیئت خربزه
سرده و پاره کوچک و پوست آن از پوست میوه کتهل درشت تر و بهیات کتهل و دانه دار تر و بر سر هر دانه آن خاری چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف
خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمیروند و بوی میوه آن بسیار تند و کریه بحدیکه در شامه کسیکه گاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و خوش آینده نیست بلکه مورث
صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و مابین فاصله خانها پوست سفید صلبی و در خانه از یکدانه تا پنج دانه میباشد و یکدانه
آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکول لحم آنست بدون پرده محیط تخم آن بسیار ملایم و ذایقه شیرین و لذیذ
مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لیکن بسبب
خوف اذیت خار آن فیل آنرا در علف پیچیده و میخورد و بسبب سختی پوست آن هضم نا شده درست دفع میگردد و گاهی در میان فضله فیل درست آن یافت میشود و مردم
آن بلاد و دیار بعضی را بسیار جویان و خواهان اند و میگویند که آن برای تقویت بدن و قوای دیگر بهیمی بی نظیر است **طبیعت** آن ظاهراً گرم و تر باشد
افعال و خواص آن بطی الهضم مقوی و بهی است و از مردم مبالغات بسیاری در عفونت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانچه میگویند
والعهدة علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضله انسان ثلث لب مانده بنگر متعفن شده و درباب لذت آن میگویند که تاجر مالدار صاحب جهازی آنجا وارد شده اول از
بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا ببوی آن شد و مایوس از آن کردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مفلس و
مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته بذکر دریان مشغول گردید و آخر العمر وصیت نمود که اورا در پای درخت آن دفن کنند والله تعالی
اعلم و عجب نیست زیرا که سلیقه برین ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده درباب خمر گفته این شعر عربی را شعر اذا مت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی
بعد موتی عروقها ولا تدفننی بالفلاة فاننی اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها اگر این مرد نیز درباب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود

دفلی

فصل الدال مع الفاء **دفلی** بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا یونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی حبین و سم الحمار و بفارسی خرزهره
و بهندی کنیر نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر یکذرع و دو ذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ و تند و گل آن
خوش منظر و دو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت پهپ و دیگری سفید مائل بزردی که بهندی کپیر نامند و درخشنده و بران چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن پهن طولانی بقدر
بشبری و املس مملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و شورهای آن بسرخی و اکثری سفید رنگ بری و نهری میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی میماند و در خریف گل میکند و بری
آن عظیم تر از نهری و سفید آن در امر باه و امساک منی قوی تر از سرخ آن و در هند و بنگاله نبات آن تا بدو قامت میشود و همیشه گل میدهد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک
و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** بغایت محلل و رهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهایم
و مواشی است و برگ آنرا چون در شراب و انجیر بجوشانند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره گاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهایم نیز همین اثر دارد و ضماد کوفته
سائیده آن جهت تحلیل اورام صلبه و اوابه آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب
و حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای رخساره و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشنده کیک
و ارضه و سلسله و آب نقیع برگ آن کشنده بز و میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون و تشق [?] جهت
ورود سر و جمیع قروح آن و روغنی که از گل برگ تازه آن که چهار اخته و آب آنرا گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد
بجوشانند با آتش ملایم تا روغن بماند جهت قرحا که مقدمه کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبه
کهنه و امثال اینها نافع و چون بخیر ندا [?] از برگ آن و از گشنیز [?] ماست و از کبریت زرد هر یک یکجزو و نرم کوفته با پیه کوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه
آنرا زائل کرداند و مجرب دانسته اند و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار کمی در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند
و کره از آن بگیرند و قلیلی از آنرا بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ
انجیر مضر بشش [?] مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یکدرم از برگ گل آن خواه پخته و خواه خام سائیده آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و هبوط

عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن انگوشت مرغ چرب فربه بسرد کرده چنین و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کتیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع است و درین امر و خرمای شهریز خرمای بزرگ و دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب میکارند و برمی آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل قلیل سداب و رب عنب و باکره نیز نافعست

فصل الدال مع اللام

دلب بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی پلطانس **ماهیت آن** درختیست معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و متشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار و منبت آن بلاد سرد سیر و ثمر آن مدور و خاردار و خشبی بسکون عنبر ناکول **طبیعت آن** سرد و تر و با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله **افعال و خواص آن** جالی و نقوع گل آن که از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ تازه نجیبه آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضوکه باشد و ورمهای گرم را نیز و بدستور ضماد برگ تازه غیر مطبوخ آن جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تخفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازه آن با شراب جهت دفع سمیت گزیدگی جانوران سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن خفاش و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباریکه بر برگ آن می نشیند بغایت مضر قصبه ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده

دلبوث بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه اسم عربیست نبج سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است **ماهیت آن** بیخیست شبیه بدو پیاز که ملاصق هم باشند و لیکن بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالا بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک آنرا در بغداد در بازار میفروشند و آنرا حب الناروج و مثل مندل جهت آنکه زنان بر رخساره خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میمالند و گل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مائل به بنفشی و آنرا اصفرا غانیون و بعضی کسیفیون و بعضی ماخاریون نامند و برگ آن بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن از برگ سوسن درازتر و ثمر آن مسدس منبت آن اراضی معموره و مزارع **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مهیج و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ میگردد و دفع ضرر آن می شود و آشامیدن آن جهت تهییج باه مؤثر و بدستور آشامیدن آن با شراب و گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه است و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالائی آن جهت قیله اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آنرا در نبیذ بخیسانند هر روز نیم رطل تا یکرطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن قیله و اسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن یکدرم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلم و یا ماء العسل جهت تحلیل عرب نافع و باکندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت سرخی رخساره و رفع آثار و فرزجه آن جهت گشودن حیض مؤثر مضر حلق مصلح آن و شیر مختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم

دلدل قنفذ بری است و انشاء الله تعالی خواهد آمد

دلع بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و بفارسی خارپشت و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی سیهنوه نامند **ماهیت** آن حیوانیست قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای موخارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک باشند و چون خشم آید خود را جمع کند و حرکت و بدخارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد و با اندک آوازی **افعال و خواص آن** ذرور سوخته آن جهت جراحات بغایت [illegible] سائر افعال مانند قنفذ است و انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

دلفین بضم دال و فتح لام و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و در بعضی کتب اسم بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی پهنی و رازه و بدیلمی گجه ماهی و بهندی سوس نامند **ماهیت آن** حیوانیست دریائی سیاه رنگ و سر آن شبیه بسر خوک و دندان دار و بی فلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکنند و تنها سیاحت نکنند بلکه با جماعت یکی پی دیگری **طبیعت آن** گرم و تر قریب باعتدال **افعال و خواص آن** گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیر هضم و پیه آن گرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت دفع فزع ایشان مؤثر

دلق بتحریک دال و لام بقاف بفارسی دله و باصفهانی سوسوره نامند **ماهیت آن** حیوانیست کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم میرسد و از پوست آن فرو میسازند و الوان مینمایند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است و لیکن بدبو است و لهذا ملوک آنرا نمی پوشند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن زیاده کننده باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بر آن باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت

بواسیر نافعست **دلیک** بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف باصفهانی بنجل و در تنکابن کلیک و بترکی آیت برونی و در شام سرسر الدیک نامند **ماهیت آن**
اسم عربی ثمر گل سرخ صحرائیست مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن مزغب و محتوی بر دانه‌های
سفید طولانی و گل آن برخلاف گل سرخ بستانی و بی بو و مشتمل بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود و این مؤلف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم نسترن است **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ
آن و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل سرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن مورث سعال مصلح آن گلقند است **فصل الدال مع المیم**

دم بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند **ماهیت** آن معلومست **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** دم هر حیوان در طی
ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه بر برآورده جهت رفع شبکوری مجربست و در حمام مذکور شد
و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اعضا عارض
گردد و معالجه آن معالجه بسته شدن شیر است در معده یا آشامیدن پنیر مایه خصوصا پنیر مایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک اوقیه سرکه تند یا مقدار یک مثقال حلتیت با شیر انجیر
خشک و یا آشامیدن آب فودنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بعض حیوانی یا انسانی کم و فاسد
شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است بر می آورند و خون بعض حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح
سالم میگردد و قبل از این بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بر آن مترتب نیست و بالآخره ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست
که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بحد لایق و نبض او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مقصود از بالای ربط بیکدفعه و بسرعت تمام رگ
میگشایند و انبوبه بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و بدستور در آن
شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی همین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک
دوره طی مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بر می آید و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را
جذب میکند و وجه عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس با اخراج قدری خواه قلیل خواه
کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بیفایده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمه خون فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشند نایاب
و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیئی پس خون بدنی در بدنی دیگر و سنی بسنی دیگر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق تا زمانیکه استحاله یابد بسبب
امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد میگردد و طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز میماند پس این حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت
نه باصلاح و العلم عند الله **دم الاخوین** ازادم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیرادکهی و رنگ
نیز نامند **ماهیت آن** صمغی است خالص الحمره مائل ببنفشی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصاره گیاه سرخی است که از جزیره سقوطره و هند خیزد و صاحب
خلاصة التجارب گفته که عصاره میوه چوبیاست و در ابوخلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده حبشی و ترابی
و بهترین آن چکیده صافی است که قطعا چوب در آن نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از موضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در آن موضع
بقم نمی شود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست و لیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق گویا از درخت
جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی بکرات ان قلیل و لیکن آمیخته بریزه های چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این دو نوع دیده
شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و یوحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته
افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التیام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت
کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و دفع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درهم تا یک مثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض
مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات جمیع اعضا و التیام جراحات هر نوع که باشد

دلیک

دم

دم الاخوین

مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از نیم درهم تا یکمثقال بدل آن شادنج و عصاره خس است وگویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و در بن امر بعید بل است **دمادم** بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم **ماهیت** آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرختر و شفاف تر بقدر دانه ماشی و بر سر آن نقطه سیاهی **طبیعت** آن هردو گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هردو و مقدار شربت آن از برای اطفال بیدانگ و غیر اطفال یکدانگ است **دماغ** بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه **ماهیت** آن مغز سر حیوان است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن دیر هضم و باقوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و ابکامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می باشد و بتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد **دمعة الشجر** گویند صمغ لبلاب است **افعال و خواص** آن بغایت جالی و جهت سترون موی آزموده است **دمیا** بیونانی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن سیبا نامند و در حرف السین ان شاء الله تعالی مذکور میگردد

فصل الدال مع النون

• **دند** بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال کوته نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک در غلافی رقیق بسیار کوچکی و در طول از آن کمتر و هردو غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن در پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر و سفید رنگ و چون کهنه گردد مائل بزردی و زرد و سیاه و پوسیده میگردد و بر بالای آن متصل مغز پوست رقیقی و در وسط آن هردو مغز زبانه و پرده و آن در تازگی سفید سبز رنگ و بعد خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده میگردد و این زبانه و پرده سمیت میباشد و طریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت قبل از آن مقشر کرده زبانه آنرا برآورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شده و در مقدمه این کتاب نیز و بهترین آن سفید بالیده آنست و بعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و از آن نازکتر و بلندی درخت آن تا بسه ذرع و در هند و بنگاله تا بده و قامت انسان دیده شده و گل آن زرد مائل بسفیدی و منبت آن خطا و چین و بنگاله و هند و سنجرستان است و ثمر خطائی و چینی آن بالیده تر و قویتر از هندی و بنگالی و سنجری از همه ضعیف العمل تر است **طبیعت** مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم و با سمیت **افعال و خواص** آن مقطع و جالی و مسهل بلغم و سوداء و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات از خام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعمال بدن و مفتح و جهت استسقاء و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و کلیه اکثر امراض بارده بلغمیه رطوبیه را نافع خواه تنها و یا با ادویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون حلق را میسوزاند اگر بدان رسد تا مدتی سوزش و دغدغه آن محسوس میگردد و اکثر سرو مراقی می آورد و بهتر آنست جهت دفع آن حب سوی آنرا شکسته در جوف دانه کشمش و یا مویز دانه برآورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیگر بیاشامند و یا نه و اهل هند و بنگاله مقدار کمی از آنرا بقدر برداشت و آنکه اسهال کند با طفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس کرده و آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند و الا با شیر مرضعه آن حل کرده در مرض ام الصبیان و مرض ډبه بتحریک دال مهمله و بای موحده مشدده و ها که در ان مرض پهلو های اطفال میجهد و گریه و اضطراب بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیگیرند و در اکثر امراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند اکتحال با آب سائیده آن در چشم مار گزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که مدتی اکتحال مضر بچشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب و برص حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن قطع سیاهی مو ولیکن بعد از آن ورم و قرحه و تقشر جلد است و چون برلب سد سرخی آنرا زائل کند و تکرار آن موجب مرض مضر محرور المزاج و یابس و نحیف البدن و در بلد و فصل حار استعمال آن جائز نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو پخته خیسانیدن و با کتیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معین فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره غافت و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است آشامیدن آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آنرا بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق و تفاح و ربوب و اقراص قابضه حابسه بنوشد و یا آنکه کسی بپرده جوف آنرا بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس او را دوای حابسه از جمله

دمادم
دماغ
دمعة الشجر
دمیا
دند

ومغریه مانند شیر تخم خرفه ولعاب بزرقطونا وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وفالوده برنج وجو مقشر با روغن گل یا بادام شیرین وآب سیب وغوره وربوب حامضه وماهی بچه با مغز
تخم کدو وآب گوشت واگر مغص وکرب عارض گردد العبه مقویه با ملینات مناسبه بنوشند وحقنهای لینه بالعبه واشیاء مغریه وروغن گل وبعد تلیین شیر تازه دوشیده واغذیه
لینه چالیه مانند برگ چغندر وقطف واجاصیه وخبیصه تناول نمایند

فصل الدال مع الواو

دوایا اغریا بفتح دال و واو والف یای مثناة تحتانیه وفتح الف وسکون غین وفتح راء مهمله و یای مثناة تحتانیه والف لغت یونانیست بمعنی قصب جبلی یا قصب بری **ماهیت** آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید وساق آن شبیه بساق ریباس وطول آن زیاده بر شبری ومائل بزردی وزغب آن نیز مائل بزردی وبر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مائل بسفیدی وبر بالای برگهای آن چتری میروید پیکل ودران تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پخته آن ماکول **طبیعت** آن در اول دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** مقوی حرارت معده مصلح فساد آن و مدر بول ومخرج رطوبات غلیظه و تازه غیر مطبوخ آن ملین بطن ومحلل ریاح شکم ورافع اروغ وخوشبو کننده دهان ومسخن احشا است

دوب بضم دال وسکون واو و بای عجمی لغت هندیست بفارسی مرغ بفتح میم وسکون راء مهمله وغین معجمه نامند **ماهیت** آن علفی است خودرو که در هند وبنگاله بسیار بر زمینهای نمناک ودر موسم برسات همه جا تمام صحرا میروید و بر زمین مفروش میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند وبرای اسب بهترین علفی است تر وخشک هر دو را برغبت تمام میخورند و گرها روح حیات آن متشعب و برگ آن ریزه باریک وطعم آن تفه **طبیعت** آن مائل ببردی وباعتدال اقرب با تریاقیت **افعال وخواص آن** آشامیدن برگ وساق تازه آن با برنج سفید شسته که با هم نرم سائیده باشند با قدری نبات جهت دفع قی وهیضه و رفع سمیت مار گزیده و با فلفل جهت مار گزیده انفع وتنهای جهت تحلیل اورام حاره وحمره وشری ونزول آب در اعضا که در ملک هند وبنگاله بسیار بهم رسد نافع

دوادم بتحریک دال و واو والف ودال مهمله ومیم وبدون الف نیز آمده **ماهیت** آن چیزیست مانند صمغ سرخ مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون میگردد ودر همه افعال قائم مقام مومیائی است

دود البقل بفتح باء موحده وسکون قاف و لام بفارسی کرم سبزه نامند **ماهیت** آن کرمیست که در سبزه زارها و سر برگهای سبز اشجار تکون می یابد وشبیه بهزار پا و از آن کوچکتر ودر غایت سبزی **طبیعت** آن سرد وخشک و تازه آن با رطوبت **افعال وخواص آن** خوردن آن جهت رفع سموم مشهوره وضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافعست

دود الحریر بفتح حاء و دو راء مهمله اول مکسور و در میان هر دو را یای مثناة تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند **ماهیت** آن کرمی است اندک طولانی سرخ رنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع ودر بعضی در اوائل خریف نیز نر و ماده آن با هم جفت باشند تخم مینهند و آن تخمها را در بلاد سردسیر در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب وحائض در زیر بغل و یا بر روی ناف خود میگذارند و می بندند تا مدت بیست یوم که گرمی بدان رسیده بچه آورند ودر بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست وبعد با هم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند ونر را دور می اندازند ماده آن تخم میدهد ببزرگی دانه خشخاش کوچکی وسفید رنگ وآنرا نیز دور می اندازند وتخمها بر روی پارچه لطیفی پهن میکنند و بالای آن پارچه پنبه دار یا دوشاله ای می اندازند ومحفوظ میدارند تا بچه برآورند وچون بچه آورند سفید میباشند پس سرخ رنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می پاشند وآنها اندک اندک میخورند وبتدریج بزرگ میشوند وچون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درشت شاخهای آنرا بر آنها وتر وا آنها می اندازند وآنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست وتا سه ماه بکمال میرسند ومیگویند در هنگام شش روز بسته اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود می کنند وتا سه ماه دیگر پیله آنها با تمام میرسد قدری برای نتاج وتخم گیری و بچه کشی میگذارند و اینها پر آورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه عمله ومباشر اند نر و ماده آنرا با هم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش مینمایند وتتمه پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در آن پیلها میرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب بر نمی آید ودر مازندران وگیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ مانند بسطبری شصتی بلکه از آن قوی تر و به بلندی آن ودر بعضی جاها شبیه به بیضه کبوتر وسفید رنگ میشود ودر بنگاله سالی دو مرتبه پیله میبندند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات ویکی اوائل خریف یعنی در اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام وموسم بارش میبندند بهتر میباشد **طبیعت** آن در اول گرم ودر دوم خشک **افعال وخواص آن** آشامیدن آن جهت خفقان وسه درهم از خشک آن جهت خفقان وسه درهم از خشک آن که بشو و با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن ونیکوئی رنگ رخسار وتقویت باه موثر وضماد پخته آن در روغن کنجد جهت خناق واورام بارده وتقویت باه و تعلیق مرغ بدان بغایت مسمن آن وخوردن گوشت آن مرغ مسمن مقوی باه وخاکستر سوخته آن جهت التحام زخم وتخفیف رطوبات آن ورفع آثار وتعلیق بکعد ودر سن خشک گرده

دوایا اغریا

دوب

جهت تسکین عطش وحدت خون وصفرا وجوشش سوزش اعضا وضماد آن با برنج و زردچوبه وروغن یاسمین جهت جدا شدن وریختن خشک ریشه حیدری ص

دوادم

دود البقل

دود الحریر

آن و خرقهٔ اغوانی بسته جهت رفع تب مؤثر است **دود خشب** بفارسی کرم درخت کاج نامند **ماهیت** آن کرمیست سبز رنگ که در درخت کاج تکون می‌یابد **طبیعت**
آن حار رطب و قریب بذراریح است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در ذراریح ذکر کرده اند **افعال و خواص آن** ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی
که حاجت بشکافتن باشد و ازالهٔ کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشندهٔ انسان و اعراض خورندهٔ آن مانند اعراض
خورندهٔ ذراریح و معالجهٔ این نیز قریب بدانست **دود الخل** بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ باریک
که در سرکه تکون می‌یابد **افعال و خواص آن** سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می‌یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است **دود الزبل**
بکسر زای معجمه و سکون با موحده و لام **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ و کوچک که در سرگین و مزبله بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن**
ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمهٔ کلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر
و امراض مقعده مفید **دوسر** بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و راء مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتیست مانند گندم و در مزارع آن میروید
و از آن دراز تر و درشت تر و دانهٔ آن باریک تر و خوشهٔ آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و یا سه غلاف بشکل فتیله و دانهٔ آن در میان
پرده‌های غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آنرا کاس نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص**
آن منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دود و رم آن مسهل و مخرج اعشام گرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و مضموغ آن جهت غرب منفجر و التحام
بالتشبیح و نبات مصری جهت تحلیل دانه که در چشم بر آمده باشد و ضماد آن تنها جهت جرب ابتدایی و اورام صلبه و داء الثعلب نافع و مضر انثیین مصلح آن کتیرا
مقدار شربت آن تا دو درهم است **دوقس** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه
رازیانه و از آن کوچکتر و باریکتر و بلندی شبری و گل آن چتردار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو و مزغب و منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتاب رو و تخم آنرا [illegible]
آنرا حشیشة البراغیث و بلغت دیلمی کیک واش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تند که زبان را می‌گزد و تخم آن شبیه بانجدان و بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و گل آن سفید
و چتردار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انگشتی و برگ آن مزغب جالینوس دوقو و دوقس را یکی دانسته و دیسقوریدوس
از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مومن نوشته که این تحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اولی است **طبیعت** آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مسکن سرفهٔ مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار
بول و حیض و دیسقوریدوس برگ آنرا ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامیدن طبیخ آن جهت
تنقیهٔ سینه و اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه از امعاء و استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس مقدار شربت آن دو مثقال و بدون تخم کرفس جهت گزیدن
عقرب و تنقیهٔ رحم و اعانت بر حمل و قطع شهوت در محرورین و یابس مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آنرا بکوبند و بر جای [illegible]
رفع اذیت کیک نماید کیک در آنجا نیاید تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و از آن ضعیفتر **دوقو** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو
یونانیست و از او دوقو اغریا و دوقو بری نیز نامند **ماهیت** آن تخم جزر بری است و بیخ آنرا [illegible] و گیاه آنرا خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار
دوست میدارد و گویند بشیرازی آنرا بدران نامند و آن شبیه بنانخواه است و از آن ریزه‌تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ
رازیانه و از آن ریزه‌تر و چتر آن مانند چتر گشنیز و گل آن زرد و تند طعم و مزغب و از و خوشبو و بیخ آن بسطبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب بشبری و در طعم مانند
جزر و در قزوین گزر نامند و بهترین آن تازهٔ زرد رنگ آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و**
خواص آن در جمیع افعال قوی‌تر از جزر بستانی است سوای تحریک باه در جزر خواص نبات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت
سرفهٔ کهنه و فضول سینه و تقویت معده و هاضمه و باه و ازدیاد منی و تحلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیح سدد و ادرار بول و تفتیت حصاة گرده و مثانه
و ادرار نمودن حیض و تنقیهٔ رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سحج اطفال و استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سائر هوام مجرب دانسته
اند و آشامیدن یکدرم تا دو درم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و برآمدن آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن برموضع

عقرب گزیده نافع مضر باه محرورین مصلح آن کتیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزن آن تخم کرفس است

فصل الدال المهملة مع الهاء

دهن

دهن بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفها و یا برگها و غیر ها بعمل آورند بطریقیکه در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف دال گذارش یافت و دهن هر چیزی در جای خود مذکور میگردد

دهن البلسان

دهن البلسان بتحریک با موحده و لام و سین مهمله و الف ونون بفارسی روغن بلسان نامند و آنرا لبن البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه لبن است نه دهن **ماهیت آن** سه نوع است خالص و مصنوع و مغشوش اما خالص آن چیزیست سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین گردد و چون در آب حل کنند آبرا برنگ شیر گرداند و چون به پشمی آلوده بشویند در پشم از ان اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هرچه بدین اوصاف نباشد روی مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنه درخت آنرا تیغ زده آنچه از ان تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند چوب بلسان و بلسانه و میعه سائله و روغن تخم ترب اجزا متساوی و میجوشانند مجموع را با ده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف مینمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسانرا در آب جوش میدهند با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب مینمایند و این بعد از انست و مغشوش آن آنست که آنرا بعضی با اکثر ادهان مانند دهن حبة الخضراء و حنا و مصطکی و سوسن و امثال اینها مغشوش مینمایند و بعضی با عسل و موم و روغن سوده و حنا و راتیانج غش میکنند و این زبون تر از همه است **طبیعت** خالص آن در اول سوم گرم و خشک با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و گرانی گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتیت حصاة و حصر البول و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لزوجتها و ضع و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و قطورا و سعوطا و حمولا و فرزجه و مفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت دفع سمیت و اذیت خانق النمر و قطور و نهش هوام و سمی و یکدانگ و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در ان حب و عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن گاوی که در آن مرکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است گفته اند که چون صمغ درخت گاوچ را در روغنها مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن بلسان است و بهترین بدل آن میتواند بود

دهن الکرجن

دهن الکرجن بفتح کاف عجمی و سکون را مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است **ماهیت آن** روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سنگر نامند باصطلاح قدیم و بهندی چتگام و چات گام نیز مینامند بسیار است بعمل می آورند بزدن تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و بانجایی دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازه گی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و برای دفع کرم خوردن چوب عمارت و تخته دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر میمالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات و اهل بنگاله مینمایند و چوب اندرخت بسیار رخو و ریشه دار و در تازه گی چرب که مانند فتیله دهن آلوده مشتعل گردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل اورام است

دهنج

دهنج بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنه فرنگ **ماهیت آن** سنگیست سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می یابد از الابخره کبریتیه که صعود مینماید از ان معدن و در خلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف مییابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و آنرا از تجار معدنی مینامند والوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفایی هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد و گویند فیروزه نیز چنین میباشد و بعضی طاوسی رنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنه فرنگی نامند

وبعدازان در بهترین طاوسی مایل بسرخی است و بدترین آن طاوسی مایل بسیاهی و معدن آن فرنگ است و از انجا می آورند و انطاکی گفته که از نواحی قبرس می آورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و شیراز هم میباشد و آنچه فرنگی است آنرا افرندی نامند جهت آنکه بر آن نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد و آن جوهر را بتازی فرند نامند و شیرین و ترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آئینه ریزند آئینه رنگ بر ندارد و ترش آن بالعکس و فرق میان طلائی و نقره ئی و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمو بر آهن صیقلی مانند صفحه کارد و یا شمشیر بسایند اگر زرد طلائی بر آید طلائیست و اگر برنگ نقره نقره ئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره فیروزه شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوعست پس نقره و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است **طبیعت آن** در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و ملطف و بقدر درم آن فادزهر سموم مشروبه و سمی آن چون با آب لیمو سائیده افیون خورده اگر بیاشامند و قی کنند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است بجراحت امعا و گویند معالجه پذیر نیست و نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محلوک آن با آب سداب جهت دفع صرع بیعدیل و بدستور نفوخ آن با مشک سوده در سم و دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده و بحریره بیخته در چشم کشند و از خواص غریبه آنست که چون سائیده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید و طلای آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی در سر و جمیع اعضا جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب گزیده نافع **دهماسه** بفتح دال مهمله و خفاء ها و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و دهماهیه بفتح دال و خفاء ها و فتح میم و الف و فتح ها و ها و را آخر نیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقه غیر آنست **ماهیت آن** کیاهیست هندی فی الجمله شبیه بکیاه شکاعی **طبیعت آن** سرد و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** جهت دوار و جوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و دفع دمامیل و جذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه

دیفروجس بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و واو و راء مهمله و سکون واو و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانیست بمعنی مضاعف الاحراق و دیفروجاس و دیرجاس نیز نامند **ماهیت آن** سه نوعست یکی معدنیست که از جزیره قبرس از چاهی بیرون می آورند و بآفتاب خشک نموده میسوزانند و این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد و نوعی دیگر دردی و خاک مس است که بعد گداختن در بوته میماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیگر مرقشیثای سوخته است این را یونانی لوبرطس نامند و در تنور حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند و چون سرخ گشت بر می آورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی از سنگریزه مس از معدن بر آورده میسازند و بهترین آن صنف اول آنست که در آن طعم زنجار باشد و زبانرا بسیار منقبض و خشک گرداند و بعد از آن در خوبی نوع دوم است و هر سه مستعمل اند **طبیعت آن** گرم و خشک و بسیار تحفیف و نوعی ثالث مرکب از حرارت ناریه محلله و ارضیه قابضه **افعال و خواص آن** نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التیام زخمها و لثات منقطع و حبس خون آن بشرط تکرار عمل و بدستور جهت قروح خانه و بر خوردن گوشت زائد و نرم و باریک کردن موهای غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل سیله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت دفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است **دیک بردیک** بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرگ موش عملی نامند **ماهیت آن** حبیست مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زیبق است که مجموعرا سائیده در دو دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل می آورند و گفته اند ترکیب اطبای فارس است و شیخ داود انطاکی گفته از تراکیب نجاشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند **طبیعت آن** بسیار حار و حاد و یابس اکال است **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت آکله و دهان و هر عضو که باشد بزودی باصلاح می آورد و بدستور ناصور و قروح ساعیه فاسده و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تخفیف رطوبات از هر عضو مینماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار و دانه بواسیر موثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض میگردد و علاج این نیز مانند علاج آنها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی **دیناقوس** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی دایم العطش و آنرا خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طوسک نامند **ماهیت آن** نوعی از خار است و ساق آن بلند و خارناک و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مرغب در بیرون و درون برگ آن آبها

دهماسه
دیفروجس
دیک بردیک
دیناقوس

مانند حباب و خاردار و طرف برگ متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران دران جمع میشود و بر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار خارپشت و خاردار و بعد از
خشکی سفید میگردد چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوت آن مدتها باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن مجفف با قوت تریاقیه و جالی و آشامیدن نقیع محلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع لرز حمیات و بخته آن
مقوی قصبه ریه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن جهت ثآلیل و قروح شهدیه سر و ضماد بخته آن جهت حس کردن عضو بحدیکه احساس الم بریدن
و سوختن نکند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و ناصور و تضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت دفع
سمیت آن نافع و چون قدری از سر آنرا در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و ازان قدری در شیر دیگر ریزند باعث سرعت انجماد آن میگردد و چون
کرمهای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته بر گردن و یا بر بازو بندند جهت دفع تب ربع موثر دانسته اند مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم
دیودار بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و واو و فتح دال و الف و راء مهملات اسم فارسی است و بعربی شجرة البق و شجرة الجن نامند و شاید اسمی مرکب
از هندی و فارسی باشد زیرا که دیو بهندی شیٔ بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند میباشد و دار بفارسی بمعنی چوب است و آنرا بهندی چیر نامند
و دیودار نیز **ماهیت** آن درختیست بسیار عظیم بلند و راست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری و جهازرانان برای دول جهازات و غرابها
و کشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند و دول جهازات عبارت از چوب راست بلندیست که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند و چوب آن
بسیار تند بو و طعم و رائحه روغن آن قریب برائحه بارزد و است اغلب که بارزد و روغن این باشد و یا درختی قریب بدین و برگ آن اندک عریض طولانی نازک
بی تشریف بقدر برگ ساذج و کوچکتر ازان و منبت آن اکثر سواحل دریا و ملک فرنگ و ازینجا بجا و بنگاله آمده با فراط شده و در هندوستان و شاید در
و لکن هم میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و لبن آن که دهن آنست در چهارم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** رادع و محلل
قوی اورام بارده و مسکن اوجاع و الم و گزیدن هوام بارده و بهق و ضماد او و آشامیدن سائیده خشب آن جهت فالج و لقوه و استرخا و سکته و صرع و اکثر امراض
بارده دماغیه و عصبانیه و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع اسهال بلغمی و فواق ریحی و تحلیل ریاح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغمیه و بلغم فاسد و جلوس در طبیخ
آن جهت قروح مقعده نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر و اکثر اورام بارده
نافع است **باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است** ✱ **فصل الذال مع الالف** ✱ **ذوقیس**
الاسکندرانی بفتح ذال معجمه و الف و کسر قاف و نون و یا آخر حروف لغت یونانیست بمعنی غار الاسکندرانی **ماهیت** گیاهیست برگ آن شبیه
بدرخت غار جبلی و شبیه ببرگ مورد و ازان بزرگتر و سفید و طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق ما بین برگ آن ثمر میروید بقدر نخودی و سبز و مدور و
بیخ آن خوشبو و شبیه بعود و تند طعم و منبت آن کوهستانها **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن بیخ آن بقدر شش
درم با طلاکه نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس آن نافع مقدار شربت آن بیخ و ثمر آن تا دو مثقال آن
ذواقنی و یداس بکسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال و الف و سین مهمله و ذواقنو یداس بفتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر
یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانیست بمعنی شبیه بغار **ماهیت** آن ضعی از ماز ریون عریض الورق است و بمغربی
مازره و در شام بقلة نامند ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار باریک و در نصف اعلای آن میروید و پوست شاخهای آن قوی و لزج و چون بخشکد
زنار ابکند و گل آن سفید و ثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد و دانه آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین و ارض شام خصوص کوه لبنا **طبیعت**
آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** حاد و مفتح و محلل و آشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقی و مدر حیض
و بدستور آشامیدن بیخ حب از دانه آن و خائیدن آن جالب بلغم است از دهان و حمول آن مدر حیض و بدستور شربت آن و آشامیدن آن مجوز نیست
زیرا که مقطع و محرق خلط و معطش است و مصلح آن نشاسته و کتیرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است **فصل الذال**
مع الباء الموحدة ✱ **ذباب** بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الف و با بفارسی مگس و بترکی سنین و بهندی مکهی نامند **ماهیت** آن اجمه

حشرات الارض و تکون از فضلات می یابد و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از بچه پر برمی آورد و نوع بزرگ و کوچک میباشد بزرگ را خر مگس نامند و الوان میباشد سیاه و ازرق
و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از ان ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست **طبیعت** آن در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و منضج
و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر آنرا انداخته بر شعیره چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زائل گرداند و مجرب
و بدستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند بقوت وجع آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا جذب نماید و ضماد نوع بزرگ و یا کوچک آن با زرده بیضه مرغ که نرم بسایند جهت تسکین
ورد چشم و تحلیل گوشت زائده آن مادام که صلب نگشته باشد و مداومت مالیدن آن بر داء الثعلب مجرب و تنهای جهت تحلیل ورم چشم و محمد بن احمد گوید که خوردن بچه و خام
آنرا منع جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و گذاشتن سر مگس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضله مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت
ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعت از عوام و زنان که تجربه نموده اند تنها فضله آنرا که بر ریسمان شبها می نشینند جهت
ازاله بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب بنشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل گرداند و فعل آن مانند اطریلال است
و چون فضله آنرا با قرا قروط و شکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آرد و روغن آن که مکرر مگس را در روغن کنجد انداخته و پرورش نمایند در آفتاب
ده مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی پیاز و عنصل کشنده اقسام مگس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون با زرنیخ و کندش صورت
مگسی سازند و در جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگس از ان موضع بگریزد **ذبل** بفتح ذال و سکون باء موحده و لام بلغت رومی سیلوبان و بفارسی و بهندی نیز جکره تا
ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مائل بزردی و براق و صلب و از ان دسته کارد و قلمتراش
و بادبان و قلمدان و غیرها میسازند و ابلق زرد و سیاه و مائل بسرخی میباشد و شنیده شده که آنرا بنحو خاص طبخ میدهند نرم مانند خمیر میگردد و پس از ان بهر شکل که میخواهند میسازند
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانه بواسیر و با عسل جهت التحام قصبه ریه و نفث الدم و
ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانه بواسیر و طلای سوخته آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق و کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعده و خروج آن نافع و فرزجه
آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سیب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ و گفته اند چون از ان شانه سازند
و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت دفع نخاله و قملیه و موی مؤثر است و نیز گفته اند چون آنرا با چوب صلیبی که آدمی را در ان از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند
در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح فیما بین متباغضین مؤثر است **فصل الذال مع الراء المهمله** **ذراریح** بفتح ذال معجمه و دو راء مهمله و الف در اول و در وسط
مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بترکی الاکلنک و بدیلمی دارساس و باصفهانی قسمی از سین نامند **ماهیت** آن حیوانیست و دو نوع میباشد
بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس بزرگتر و پهن و بدبوی بر نبات تازه می نشینند و بر آنها تکون مییابد بهترین آن بزرگ طولانی آنست که در گندم تکون
یابد و زرد و مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض در بدن آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی باشد ردی بود و سائر اقسام آن غیر مستعمل و چون آنرا و سیر اکر دی
از و بول جاری شود **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** بسیار تند و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع
و منفتح و آشامیدن محرق آن نافع سپرز و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه
گزیده بهترین ادویه است و گویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع میگردد و عوام را عقیده آنست که سنگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون میگردد و این دوا آنها
با درار دفع میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نیز مؤثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه پیچیده بخار سرکه جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث
تلطیف آن میشود و استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسده و رویانیدن
ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و دفع ثآلیل و قمل و لقا یای جدری و نمش و چون دست و پای آنرا انداخته در سایه خشک کرده و در
روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود و قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب بعد تنقیه مفید و باید
که چشم را محفوظ دارند که در آن داخل نشود و چون نوع سیاه منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرطه که مقدمه کچلی است مؤثر
هر چند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یک عدد سوخته آن و گفته اند مطبوخ وزن یا ده کشنده است

بدرد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس آن و غشی و حمی حاده و اخلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن بماء الشبث مطبوخ در روغن
گاو و آب گرم ممزوج به روغن کنجد و حقنه کردن بکشک ماء الشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر گاو تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب انجیر
تازه با کره و ادهان بارده و فالوذهای لینه و چکانیدن روغن گل و سفیده بیضه مرغ در احلیل و گفته اند برو بابهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است **ذرقه** بضم ذال
معجمه و فتح را مهمله و تا جاورس هندی است و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن حبی است سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی برازوانه و نبات آن بقدر یک قامت
و کمتر و زیاده بران و شبیه بنیشکر و نبات حنطه روس و بهترین آن سفید بزرگ دانه سنگین و شیرین آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** غیر مغذی و لطیف
از دخن مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند حنطه روس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن سرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن **ذرق**
ابو حنیفه گوید بزبان تازی نباتی را گویند که شبیه بکندنا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن در آن باشد و در تر و تازگی آنرا بخورند و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست
سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آنرا حنده قوقا گفته اند

فصل الذال مع النون

ذنب الخیل بفتح دال معجمه
و نون و با موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یا مثناه تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است **ماهیت** آن دو نوع میباشد یکی نوع نباتی است که در قرب انهار
و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار مائل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسب و برگ اذخر و بر اشجار
مجاور خود می پیچد و تا بالای درخت میرود و از آن آویخته میشود و شبیه بدم اسب و بیخ آن خشبی صلب بشکل ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن تنها
باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفیدتر و ابو حنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد
و خشک نشود تا آنرا به زمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آنرا کرفس کوهی نامند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک **افعال و خواص**
آن قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان جهت سرفه مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تب
نباشد و قرحه امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع موثر شرباً و حقنه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله
امعا و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سعوط عصاره آن جهت دفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن الجبار و صاحب
اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات حنینیه و اورام مقعده و کبد و استسقا
مفید است **ذنب الخروف** بفتح خا معجمه و ضم را و سکون واو و فا **ماهیت** آن گیاهیست بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از برگ
شبیه ببرگ راسن و گل آن زرد و شبیه بگل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوص بابیت المقدس کثیر الوجود **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع
خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیده کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصاره برگ آن و بدستور ضماد و سائیده آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند
ذنب السبع بفتح سین مهمله و ضم با موحده و عین مهمله **ماهیت** آن گیاهیست ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای
نرم ابیض و در رو و برگ آن شبیه ببرگ گاوزبان و زغب دار و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و زغب دار بنفش رنگ شبیه
در وسط آن رشته مانند ابریشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن**
جهت رفع اورام و تعدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آنرا بجز استند و رطوبتی که از آن بر آید بر عضو مولم بمالند تسکین درد در حال و بیخ آن جهت
استحکام استخوان شکسته شرباً بقدر یکمثقال و ضماد آن نیز نافع و طلای عصاره آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید المضار مصدع مصلح آن
عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است **ذنب العقرب** بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نزد جالینوس صامریوما
و بعضی گویند ثمر گیاهیست شبیه بباله عقرب و زرد رنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و منبت آن بلاد سرد سیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع **ذنب القط** باصطلاح اهل شام گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن شبیه بسلجم
و ظاهر آن سیاه و باطن آن برنگ خون و معروف نزد یونانیان بجز وسوعالی است و آن سم حیوانی است **افعال و خواص آن** ضماد آن با سرکه جهت گزیدن طنین بحری

ذرقه
ذرق
ذنب الخیل
ذنب الخروف
ذنب السبع
ذنب العقرب
ذنب القط

نافع **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش **فصل الذال مع الهاء** **ذهب** بفتح ذال معجمه وها و با موحده بعربی عقیان
وعسجد نیز و بفارسی زر و طلا و بترکی التون و قزل و بهندی سونا و کچن نیز نامند **ماهیت** آن اشرف فلزات است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون می یابد
طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و با رطوبت غریزی **افعال و خواص آن** ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض
قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف
معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام تنهایی و یا با ادویه مناسبه مانند بسفایج و کمادریوس و محلول سحاله
آن با مروارید که در آب ترنج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زحیر و اسهال و موی و جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل
از آن جهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و انباشتن آن در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و سنون آن جهت درد دندان
و امساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان و ذرور آن جهت رفع اکله و آشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع
و طلای محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق و برص و بدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض و [illegible] آن
جهت دفع ام الصبیان و مفاصل و تعلیق خالص آن بر گردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند و نیز گویند این خاصیت را مخصوص بدانه بحری آن
که بقدر دانه خردلی و در نهایت صلابت می باشد و در معدن طلا تکون می یابد دانسته و لعب بطلا و دیدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحک است و چون گوش
را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام نپذیرد و گویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن عسل و مشک و حب الآس و شاه بلوط و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری
ندارد و چون طلا را سحق نمایند بنهجی که از غیر آن هیچ جسدی داخل آن نگردد و خصوصا در ادویه سمیه و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی
است و درین امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دوا دهند زود سخن
آیند و فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن گردند و اگر زنگ زر در پای باز بندند در شکار دلیر تر گردد و چون از آن بشکل هلیله ساخته در خواب و بیداری همراه
توحش و زمن و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارد در رفع جمیع اعلال و میکرد **ذئب** **ذیب** بکسر ذال معجمه و سکون همزه و با موحده بفارسی گرگ و بترکی
قورد و بهندی هنڈار و بٹیریه و بلغتی بک و بلغتی دیگر بهداری هر به نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف حریص الفعل و دندانهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی می نشیند
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا با آب اگر حمی باشد
و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا تنها یا بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی فعل آنست و مقدار شربت
آن یک دانگ و زهره آن بمقدار یک دانگ با عسل یا طلا جهت تپ ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلا
آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم
و درهم ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و غشا و دیگر زردها و آن با ورس جهت بهق و برص با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب
و درد مفاصل و گویند چون زهره آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بر آن زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی و پیش خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه و دوشیده جهت
ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه و دوشیده جهت منع سهر و طلای گداخته آن در آب سداب
و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن جهت گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن
رنجهای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سگ و گربه و همه
حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر گرگ که استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده و در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه گاو ببندند گاو
مادام که آویخته باشد هرچند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان است و اگر با حمول اعوان خصیه آنرا بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و
خصیه است آنرا بکوبند و با زیت بریان و بصوف آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل گردد و ارسطو فرموده که یک مثقال از خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو و
جهت درد تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و طلای

آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب گرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج
خصوصاً بر بسمای که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست آن بلند نیز همین اثر دارد و اگر پوست آنرا بجای مغز آن گذارند و سر آنرا ببندد و برای
آن گوشه قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر در انبوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار با قلائی از آن کنند و بیاویزند نیز موثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی
که گرگ آنرا دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور ذرور خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن
بر زانو جهت دفع وجع بجهی آن و جهت حرکات بازنماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند و در صورتیکه از تنفر
و گریز از آن محل گریز نداشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و سائر موذیات و اهل آن نگردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق
نامه زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز ما بین زن و شوهر الفت نباشد و چون دندان پیش آنرا در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل
گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد و چون بوی خون شنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی آنرا شنود نگذارد و اگر آن آدمی در
هرچند آن آدمی قوی و زورآور و سلاح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها راء مهمله است فصل الراء مع الالف

راتیانج بفتح راء و الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج و رجینه و رشینه نیز نامند **ماهیت**
آن صمغ صنوبریست و سه نوع میباشد یکی آنکه سایل باشد و منجمد نگردد و آنرا رفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن از تنه درخت خود بخود بدون
طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنگباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مایل بزردی
باشد و بوی صنوبر از آن آید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن کمتر از آتش
نادیده آن **افعال و خواص آن** آشامیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحت
ریه و شش و مضغ آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه و روز دوم دو دفعه و روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب
الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و با آفتاب خشک کرده صاحب زکام بار دو حمی ربع دو و آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب
و خشونت جلد و کلف و جهت فتق رگها و ناصور و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن بازمانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب
و جهت کجی ناخن موثر و چون یک جزو از آن و از هر یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزاء سوده بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت
یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با انبوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و نصف
وزن آن سفیداب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی ذرور و امثال آن
و در تنقیه رویاننده گوشت است و در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آنرا با نصف آن بیخ و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اقعاد آن
بواسیر مجرب و لیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علک
البطم و قنه و گویند بدل آن زیت کننده است **رازیانج** بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است
و نیز بفارسی بادیان و برومی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و واو و الان بزرگ نیز نامند **ماهیت** آن بزری است معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را
مارثون و بری را اقومارثون گویند بهترین آن بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط در دوم گرم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرمتر
از برگ آن و بیخ آن قوی تر از سائر اجزای آن **افعال و خواص** مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی
باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصاً تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوت قابضه و آشامیدن
طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب دانسته و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و تنها نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد
پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع اسهال مزمن
و بدستور با زیره سبز جهت دفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تبهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تبها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با آب

با غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از مضغ جامض منشف و تبخیر با خراج آن
از مکان خود با ورا ربه بول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات بلاغم آن و با شیره آن بدستور خصوص اندک گرم نموده والبیدن سفوف
آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن سفید و از حضرت آدم علیه الصلوة والسلام منقولست که چون هر سال در اول نزول آفتاب برج حمل تا وقت تحویل برج سرطان هر روز
یکدرم تخم رازیانه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض خورنده آن نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام
تری و تازگی نزد آتش میدارند چون از آن رطوبتی بر آید آنرا جمع نمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصاره آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند تنهایی و یا با ادویه
مناسبه و چون آب تازه آنرا بر آتش گذارند تا سه جوشی بخورد و کف آنرا با عسل سکنجبین و یا بی سکنجبین در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنایی آن نافع و چون عصاره برگ تازه
آنرا با زهره غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بنهند و بعد بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع
و صمغ آن در افعال مانند عصاره آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم زود فرو آمدن و جهت تفتیت حصاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرخی
معده مقدار شربت از تخم آن تا یکمثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است **رازیانج بری** شاخهای آن عریض تر
از بستانی و شبیه بریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جهت تقطیر البول
و تنقیه رحم و قروح از حرکت و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و تفتیت حصاة و تبهای مزمن و یرقان و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات
سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع **راسن** بفتح اول والف و سین و نون و آنرا زنجبیل شامی و بیونانی اینون و بلغت اندلس جناح و کلموح نیز نامند **ماهیت**
آن بیخ نباتیست خشبی خوشبو و تند طعم و با قوتی رنگ مائل بسبزی و ساق آن منشعب برگ آن عریض و دراز شبیه ببرگ قلومس و درازتر و خشن تر از آن و انبوه و از ساق آن
روئیده بر روی یکدیگر و گل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم با اندک پهنی و طعم آن اندک تند و مناسب آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آنرا برمی آورند
و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند و گویند بیخ آن زرد و بسطری الخشب خصوصا بالای آن قویتر از پایین آنست و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب
اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی و آن قیصوم است و دوم بری و برگ آن شبیه برگ قیصوم و بیخ آنرا بترکی اندز گویند و بهترین آن مائل بسبزی تازه
کرم ناخورده عفص آنست و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص**
آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و هاضمه و باه و مثانه و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز
و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النساء و غیرها از امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول رطوبی و بول در فراش و کشودن حیض و آشامیدن
مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه و امراض بارده رطبه دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیه
سینه از بلغم و رطوبات و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت دندان کرم خورده آن
و بر رحم کشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النساء و سائر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد برگ
آن جهت انکاف عضل و تحلیل اورام سفید مضر محرورین و مصدع و اکثار آن مفسد خون و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و رب جامضه و مکیدن انار ترش و حمیره نگفته مقدار
شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا و با قسط شیرین و گویند چون یکعدد دانه آنرا بلع نمایند دفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای
آن جهت نیکویی رنگ رخسار و با عسل جهت دفع آثار جلد مؤثر و شراب راسن که معروف بشراب بلیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مربای
راسن و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شده و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخها و برگ آن منبسط بر روی زمین و برگ آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک زرد رنگ
و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریاها میباشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت مؤثر است گفته اند چون بتکاثیر را با عصاره
آن آب دهند بهر حیوانی که برسد نزدیک آنرا هلاک میگرداند **رامک** بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانیست **ماهیت** آن از ادویه مرکبه و از تراکیب جالینوس
است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح میساخته اند و درین زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین آن آنست که بگیرند یک جزو مازو و نیم جزو
پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و بر هم زنند تا مانند خمیر شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یکجزو و نیم دوشاب خرما و یا عسل خ

نموده طبخ دهند و اقراص سازند و اگر بوزن پوست انار بلج بسیار بر آن اضافه کنند بسیار مفید است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص**
آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع سواد با عضا و جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد
سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شربا خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بثور آن و نقرس و عاصب
عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سفوف آن مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سماق مضر مثانه مصلح آن عسل است
و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد **راوند** بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده و بفارسی نیز بدین اسم
مشهور است و بیخ جگری نیز نامند **ماهیت** آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای ختا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم میرسد و اکثر جوکیان
و مردمی که بدان نواح میباشند و آنرا می شناسند بیخ آنرا بر می آورند و میگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد و از آن ریشههای باطراف در زمین
رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشهها گره با شکل شلغم بزرگ و کوچک بر می آید آنها را بر نداشته بر آورده هر یکرا بریده بدو قطعه تا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ
کرده برای سهولت بار برداری و آنکه بزودی خوب خشک گردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر گردن حیوانات می آویزند لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد و بهترین
همه ختائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسب و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و زردی و تند بو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت
باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد رنگ
مائل بتیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و ما میران حافظ قوت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه بر خلاف این اوصاف
باشد زبون و غیر مستعمل و گفته اند آنچه مشهور بزنجی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است از جهت آنست که منبت آن زنجبت و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست
در بشاشت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است
نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف است و صفات
مذکوره دارد اندرون و بیرون آن هر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است که از عمان می آورند و آنرا
شامی نامند و آن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی و قوی تر از آن نیز و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد و این مشهور براوند
دواب است برای آنکه بیاطره آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصاره صنف اول که بطبخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند
تا منعقد گردد و تازه آن تا یکسال نیکو است و کهنه دو ساله ردی و مضر **طبیعت** آن مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل رطوبات
فضلیه و لهذا بزودی آنرا کرم میخورد **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و باد زهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه
و خام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ گرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع
برودت معده و کبد و سرفه مزمن و ربو و سل و قرحه ریه و امعا و انواع استسقا و یرقان سدی و رفع اسهال سدی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیه امعاء و احشا و تحلیل
نفخ و ریاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و مغص و بواسیر و ناصور و تب ربع و چون از آن حبی سازند که نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند
و آب آنرا فرو برند جهت سرفه کهنه بارد و رطب و ضیق النفس بارد و رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت
تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمد حاد و نزلات و بارامن جهت امراض صدر
مانند سرفه و ضیق النفس بهر و غیرها و با شراب ریحانی و با شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سقطه آن حادث از صدمه و سقطه و بدستور با انیسون و با آب
گرم جهت فواق و عروق ترش و تمدد و تهیگاه و فتق و مغص و با بابونه و غافت و سنبل هندی و با ماء الاصول و یا با ماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا
و با سکنجبین خصوص بزوری و یا اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سده و صلابت طحال و تفتیت حصاه و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یکمثقال تا دو درم آن با آب
تخم خربزه و شیره خار خسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر گشوده نگردد مجرب و با ادویه مضعفه قوت مسهله و منغثه و قوت قابضه آن مانند گلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ
عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع احشا و فساد اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پیاز دشتان

راوند

وقطوريون جهت عرق النسا و تبهاي بلغمي و ضعف مفاصل و اوجاع آن و باز رشك و صندل جهت ورم باطني و تقويت آن و در دهن داشتن قطعه آن و آب آنرا فرو بردن جهت
نفث الدم و سده و ورم سينه و ربو و بهر سعوط آن جهت امراض دماغيه و نزليه نافع و ضماد آن با سركه جهت رفع كلف و قوبا و آثار ضربه و بالعابات جهت ورم حار مزمن
و بدستور با آرد جو و تخم خبازي و با خطمي و با قوابض جهت استحكام استخوان بدر رفته و طلاي آن جهت ضربه و سقطه و تحليل اورام بارده و تسكين اوجاع غير حاره و سموم بارده خصوصاً
عقرب و بر بين الكتفين جهت رفع خوف قلبي و درور آن جهت تخفيف قروح رطبه مفيد مضر سفل مصلح آن صمغ عربي و گويند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن يكمثقال تا دو درهم
بدل آن در امراض معده و جگر بكوزن و نيم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مركبات دوا و ندا از حبوب و رب و سفوف و سكنجبين و شراب مسمى بشراب بزوري و قرص و معجون آن
در قرابادين ذكر يافت **راي بيل** بفتح راء مهمله و الف و دو ياي مثنات تحتانيه در ميان هر دو ياي موحده مكسوره و لام در آخر **ماهيت آن** شكل نباتيست هندي و سه
نوع ميباشد راي بيل موتيه و موگره و همه در شكل نبات شبيه بهم اند و در ممالك هند و بنگاله و دكهن بسيار بهم ميرسد و خوشبو است و از ان مانند ياسمين روغن ترتيب ميدهند
كه كنجد مقشر را و گل آن پرورده بجديكه كنجد با سرخ و معطر گردد و پس از ان روغن ميگيرند و عطار از نوع موتيه نيز مرتب زبراده صندل سفيد ميسازند و گياه آن تا دو ذرع و زياده نيز و شاخهاي
آن انبوه بعضي مفروش بر روي زمين و بر كره و اكثر از بيخ آن روئيده و برگ آن اندك نازك املس متوسط در بزرگي و كوچكي و سبز رنگ و گل آن سفيد و خوشبو خصوص در شب
و راي بيل اندك طولاني و مضاعف و موتيه شبيه بدانه مرواريد بزرگي و تضعيف اين زياده تا شصت و چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن نيز ترو ضخيم تر و تضعيف اين
زياده و ليكن لطافت بوي اين هر دو زياده است و گويند همه يكنوع اند و بحسب قوت و ضعف زمين و تربيت و عدم تربيت مختلف ميگردند و تربيت آن آنست كه جائيكه
خواهند بنشانند درخت و يا قلم آنرا بايد كه خاك آنرا خوب تصفيه نمايند و يا آنكه صاف خالص باشد و بعد از غرس هفته آب ميداده باشند و قبل از موسم گل آن مثلاً در بنگاله كه بودن
آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو و يا اوايل حوت شاخهاي بلند آنرا قلم نمايند و سرهاي شاخهاي آنرا بدستگاه مشتعل اندك بسوزانند و اطراف بوته آنرا بمقدار يك شبر
خالي نمايند و ريشهاي باريك آنرا خصوص از موگره دور نمايند و روز ديگر در ان آب بسيار ريزند و خاك بالاي آن كنند و هر روز آب ميداده باشند گلهاي بزرگ خوشبو
بار آورد و هر سال اين عمل را تازه نمايند راي بيل موتيه ميگردد و بدون تربيت موتيا راي بيل بلكه گلهاي بسيار كوچك و كم بو ميشود و ميگويند كه اگر شاخهاي راي بيل يا موتيه را
مكرر بجا باشند و اگر هر دو طرف آنرا بعد بستن ريشه قطع نمايند كه شاخهاي تازه از ين آن بطرف بالا بر ويد و سر شاخها از درخت روئيده بيخ كرد و در چند دفع موگره مي شود
و گويند راي بيل ياسمين مضاعف است و گويند گل رازقي عبارت از ان است **طبيعت آن** گرم و تر و سرد نيز گفته اند **افعال و خواص آن** جهت دفع صفرا و تسكين
حرارت و قي و فواق و جنون نافع و بوئيدن ان مفرح و مقوي دل و دماغ و روغن آن قريب النفع بروغن ياسمين است كه بهندي چنبلي نامند و گرم تر از ان دانسته اند **فصل الراء**
مع الباء الموحدة ✽ **ربيثا** بفتح راء و كسر باء موحده و سكون ياء مثناة تحتانيه و فتح ثاء مثلثه و الف **ماهيت آن** نوعي ماهي كوچكي است كه از طرف
هرموز مي آورند و در كرمسير از ان ماهيابه ميسازند و آنرا ماهي دشنه موتو نيز نامند و خشك آنرا نيز اهل آنجا ميخورند **طبيعت آن** گرم تر از ماهيان است **افعال**
و خواص آن مهيج باه و مصلح حال معده و تشنگي آورد و مصلح آن تخم كاهو است **فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانية** ✽ **رتم** بفتح را و تاء مثناة
فوقانيه و ميم لغت عربي است **ماهيت آن** نباتيست و دو نوع ميباشد سياه و سفيد سياه آنرا شاخهاي زياده بر ذرعي و بي برگ و صلب باشند ريسمان از ان سازند و بر اشجار ادخنه
و پيچيده مي باشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبيا و دانه آن بشكل عدس و سفيد آنرا ثمر و گل و شاخ نيز مانند سياه آن الا آنكه رنگ شاخهاي آن سفيد و گل آن كوچكتر است
طبيعت آن در سوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند و در حار نمرآن سقي قوي و آشاميدن آن جهت قسام كرم
و اخراج جنين مرده و قتل زنده آن و ادرار نمودن بول بقوت و حقنه و بعصاره آن جهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانه آن سه روز پي در پي
سبب اسهال و منع بروز دل مضر معده مصلح آن سكنجبين مقدار شربت آن تا يكمثقال است **رتيلا** بضم اول و فتح تاء مثناة فوقانيه و سكون ياء مثناة تحتانيه و فتح
لام و الف بفارسي انجورك و دلمه و خايه كيرك و خايه كزك و بتركي بايي و بهندي مكڑي و بسيار بزرگ آنرا بد مكڑ و آنكه با پاهاي دراز دارد مكڑا نامند و بزرگ آنرا تا بقدر
گنجشكي ديده اند و آنرا آوازي مانند آواز گنجشك و زرد و زغب دار **ماهيت آن** حيوانيست شبيه بعنكبوت و زرد رنگ و شكم آن بزرگ و سريع الحركه و دست و پاي
آن كوتاه و اقسام ميباشد و از سموم قتاله بارده است گزيدن آن و خوردن عددي از ان قتال است **افعال و خواص آن** ضماد كوبيده آن بر موضع گزيده آن جاذب
سم آن ميكند و ظهور نقش بستن زنده آنرا بر بازوي صاحب تب دوري جهت رفع آن مجرب دانسته است و تركان اعتقاد آنست كه چون ملسوع آن در ظرف طلا مدتي نظر كند رفع

اذیت آن میشود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بذبابیست که اطراف چراغ پرواز میکند ورم هم میرسد در موضع آن وگاه سرخ میگردد وگاه تیره و سبز و هر یک از
انواع انرا اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارشی و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن
و رتیلائی که بر پشت آن خطوط براق است غدد و استرخائی و از زرد و اغبر آنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن بر آید وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و بر آمدن شکم عارض
گردد و احیانا هلاک گرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن
کردن در ریگ و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بمرو نمک و یا بخاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب گرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن
دواء الحلتیت و تریاق مخصوص برتیلا است **فصل الراء مع الجیم** **رجل الغراب** بکسر راء و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و بای
موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و به پهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی غاز آیاغی و بفرنگی کرتوپس نامند **طبیعت** آن گویند نبات اطریلال است اکثری تصحیح نموده اند که عشر
و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مایل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر برگی مشقوق
بدو شق و بر آن سه برگ باریک و سطی بلندتر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در
زمین و مستدیر الشکل و گره دار همه مدور و ظاهر آن مایل بزردی و سائیده آن بسیار سفید مانند سورنجان **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن**
مفتح سده ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت دفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقه مطبوخ آن با راس العنز یعنی بچه بز که بزغاله
نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سائر اعضا و اعیا و اسهال مزمن بعد از طلای عصاره آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ
و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک گل و غبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آنرا افشرده باز بگذارند و تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده بآتش ملایم
طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سرگشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی برهم زنند تا منجمد گردد مانند شمع و بعد
بخشکید چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرورت گرفته با آب حل کرده بر مفاصل مالند و اگر
وجع و ضربان شدید بسیار باشد دو درم آنرا در آب حل کرده با دو درم بیخ بیروج نرم کوفته بیامیزند و بر مفاصل مالند تسکین درد آن دهد و زائل سازد **فصل الراء
مع الخاء المعجمة** **رخبین** بفتح راء و سکون خای و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت سریانی است لورو بشیرازی قراقروت نامند
و لورکشک تازه خشک ناشده است **ماهیت** آن گویند ماهیت شیر است که بطبخ غلیظ کرده اند و بچکانند تا مائیت آن جدا گردد اجنبیت آن غیر متصل است و ماست
چکیده را نیز نامند **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مبهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و بر داشتن نشاف آن مسهل است
و مصل و در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد **رخمه** بفتح راء و خاء و میم و بالغت عربی است بفارسی مردارخوار و بهندی گده کیله نامند **ماهیت** آن قسمی از کرکس
و بزرگ جثه سفید مائل بتیرگی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها میباشد و از مردم بسیار خائف و در اماکن بعیده تخم میدهد و تخم آن از تخم مرغ
خانگی بزرگتر است و دیده شده که در بنگاله و هند در کنار دریاها و رودخانها بسیار میباشد باعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند
و بکنار آمده خوراک اینها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه با هم جمع شده میخورند و صینا با خود اندک جنگی نیز میکنند و بسبب خوردن مردار و سیری و مستی طبیعت باز هم
خوردن میکنند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در سوم بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر یک عدد
آنرا بدین طریق بخورند که اولا تنقیه نمایند و بعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند و باز بعد از یکهفته
دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فائده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت و مایوس العلاج است و ذرور پوست
آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحت و با سرکه جهت قوبا و خراز نافع و زهره آن قطورا با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در
طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح و دماغ ایشان و اکتحال آن با آب سیر جهت رفع بیاض و سرگین آن با سرکه
قطورا در چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و بازیت جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت گزیدگی
عقرب و مار و زنبور و بدستور لطوخ زهره آن و تخم آن نیز با سرکه جهت برص و گویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با جزء

رجل الغراب

رخبین

رخمه

بخورند تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا زبان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و بر آن بخور را جهت گریزانیدن هوام پرواز و بر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت
و جگر آنرا چون بریان نمایند و یا خام آنرا سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یک دانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست آنرا چون خشک کرده
سائیده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید و مندمل سازد و طلای آن با سرکه جهت قوبا و خراز و پوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده و سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع
جمیع سموم و مغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقولست که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت رفع جذام
مجرب است و رخمه ردی المزاج و مولد خلط معطش و محرق اخلاط است **فصل الراء مع الدال المهملة** ∴ **رودنتی** بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر
تاء مثناة فوقانیه و یا و رودنتی بدو واو اول ساکن و دوم مفتوح نیز شنیده شده **ماهیت** آن گیاهیست هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن از آن
کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گویا از آن آب همیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن بند و بر همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند
آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و از آن جهت آنرا رودنتی نامند و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره
زار و قرب دریا و بعضی گویند از آن جهت آنرا رودنتی یعنی در آفتاب روینده و گریه کننده و عوام آنرا اون کا بوپی گویند جهت آنکه در رنگ زار میروید و دو نوع میباشد یکی
بزرگ بقدر یکذرع دست شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین ارتفاع آن رسته و مائل بزمین پهن شده و قریب یکدو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن
بقدر یکشبر تا یک و نیم شبر و بهمان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه اله آباد در سرکار کره و در دیه بندراپور و در وزیرآباد سه کروهی شاهجهان آباد و متصل نهار نمک سار آن
و در دکهن نیز بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی
آنرا انکهه بکهیتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد آن گیاه را بنحویکه سایه انکس بران نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین بر کنند و یک شب در زیر آسمان تخمیر نمایند پس در سایه
خشک کرده نگاه دارند و سوده هر روز یکدرم آنرا با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت دهد و باه را زیاده
گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند بیست و یکمرتبه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هموزن آن نبات سفید با روغن گاو بریان کنند
و قدری دانه هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آ
نرا بر طلق محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با هموزن آن نبات بزنی
که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون سفوف برگ آن یکسیر و اطریفل که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و ترکیبه که از فلفل و فلفل دراز و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که
یکسیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی
و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف نماید و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن تنهائی و غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون
شرط مزبور در اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون بکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازه آنرا مالیده
بران ریزند آنرا نقره سازد **فصل الراء مع السین المهملة** ∴ **رساطون** شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و قوی تر از شراب اسطوات
و در امزجه بارده نافع و در قرابادین مذکور شد **رساع** سنگیست شبیه بخرچنگ در دوم سرد و قریب القوه بسرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است **رسمیلوس**
یونانیست اسم شند است که آنرا دخان الصرو نامند و بهندی هست لوبان گویند **رسکپور** بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم بای عجمی و سکون واو و راء مهمله لغت
هندیست **ماهیت** آن شنجرف سفید و از رسایین طبابی هندست و از مجربات ایشان **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** از برای جدری
او فرنجیه و جرب خبیثه که آنرا آتشک گویند و جوشش سر که آنرا نار فارسیه نامند و از برای سعفه خبیثه که آنرا کچلی گویند و از برای التیام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردیده
باشد و از برای ریشهای کهنه و ناصور انف و از برای خنازیر و سنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تا دو سرخ
صنعت آن سیماب گل ارمنی زاج سفید و در نسخه دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله تهوته گویند داخل است و نسخه اول بهتر است نمک سنگ از هر یک نیم تانک
مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آن که بخاکستر و شیره جوز مائل که آنرا
بهندی دهتوره گویند اندوده باشند بر بالای آن گذارند و هر دو بطین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بر بالا و اطراف آن با چک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده با آتش

رودنتی

رساطون

رساع

رسمیلیس

رسکپور

دهند و بعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه در ظرف و اطراف آن چسپیده باشد برآورند و در سکوره آنست و از برای قوت باه نه شبانروز آتش دهند و یک نسخه دیگر طریق صنعت آن و حب

آن و دستور استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الراء مع الصاد المهملة** ✽ **رصاص** بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعی و اسرب است

و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیر و بهندی رانکا بخفای نون و کاف عجمی و از سفید بر صاص اسود و اسرب که بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند

مراد است و بعربی رصاص را صرفان نیز نامند **ماهیت** آن معروفست و تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر قلیل و پست‌ترین همه فلزات است و قصدیر النضج **طبیعت**

آن در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت **افعال و خواص آن** آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت جفان و طلای

سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هر یک بتنهائی و یا جمع دو و یا سه و با همه با روغن

گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و رحم و تضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضاء و با شراب جهت درد

عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن چرب کنند و بگذارند تا زنگ بردارد و آن روغن

زنگ گرفته را بر هر آهنی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت ثمردار چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست

از ریختن و میل آنرا چون در گوش کسیکه در ان زیبق ریخته باشد کنند برآورد **رصاص الاسود** و بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند **ماهیت** آن معروفست

و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض زبون‌تر و از سوخته آن آباره و اسرنج حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند متنفخ و برآمده گردد **طبیعت** آن در دوم

سرد و تر **افعال و خواص آن** قابض و رادع و طلای سائیده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن

با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آنرا بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست

بماند و آنرا با آب و یا غیر آن از عصارات مناسبه مطلوبه بشویند و بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند و مجرب است و چون آنرا بشویند بحدیکه

سیاهی آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح خبیثه عین بهتر از آباره است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التیام آنها و حبس خون و بر جرب و دامیل نیز طلای

آن نافع و بستن مقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و التوای عصب جهت تحلیل اورام و ردع آن با مؤثر و گویند چون

انسان جوان در کمال صحت اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحه سربی بوزن نه درم و یا یازده درم و یا هژده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر بندد

تا چهل و پنجروز بسته باشد شهوت جماع او بالکل زائل گردد و بسبب برودت و شدت یبسی که دارد و پنجدرم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند و او نه‌دانند خوابهای پریشان

بیند و هفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزه آب ندیده گذاشته و قتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن

آن کشنده است هرگاه سائیده باشند و فرو بردن گلوله آن بالخاصیت رافع درد معده مزمن است و مجرب دانسته‌اند **فصل الراء مع الطاء المهملة** ✽ **رطب**

بضم را مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده **ماهیت** آن خرمائی تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوه‌های تازه است بخشک آن **طبیعت** آن در اواسط

دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص آن** مداومت خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و کمر و ملین طبع و سایر خواص آن در تمر

مذکور شد مضر دندان و چشم و حنجره و صوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجبین **رطبه** بفتح را و سکون طا و فتح بای موحده و بفارسی اسپست

یاعی تازه و بترکی یونجه نامند خشک آنرا بعربی قت گویند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و در دوم گرم و خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص آن** ملین و مبهی

و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده آن با عسل محلل ورم بارده و با سرکه محلل ورم حاره و ضماد پخته آن روزی دو بار جهت رعشه مفید

و تخم آن قوی‌تر از سائر اجزاء و قابض و مولد منی و شیر و مسمن بدن و مدر حیض خصوصاً چون در حمام و یا بعد از ان تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوت

ناپخته آن باهی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغنی که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شرباً و ضماداً نافع و خشک آن

قابض کل آن ضعیف‌تر از تخم آنست و مداومت دخان آن جهت لقوه نافع **فصل الراء مع العين المهملة** ✽ **رعاد** بضم و بفتح را نیز و عین مشدده و الف و دال

مهمله **ماهیت** آن نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مایل بسیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد گویند دست صیاد میلرزد

و خدارت بهم میرساند و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که چون گوشت آنرا بر عضو گذارند بی خبر سازد و حس آنرا کم کند و لهذا در دسر را مفید است و در بحر خضر و قلزم یافت میشود

والحق تحقیق پیوسته آنست که چندین عریض نیست وطول آن تا یکذرع ونیم است وچون وست بدان رسانند بی اختیار دفعةً در دست لرزه وحالتیکه گویا ازبند باجد امیکرده
طاری میشود وچون دست ازان بردارند بحالت اصلی رجوع می نمایند و در بحر مغرب وسویس وبعضی ممالک فرنگ حوالی انکلان ودر بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد
ولیکن قلیل الوجود است **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** بستن زندهٔ آن بر سر جهت رفع صرع وصداع مفید ومردهٔ آنرا این
خاصیت نیست وبدستور بستن وگذاشتن آن بر مقعده برگشته مصلح آن وبر سر گذاشتن عرجین پوست آن در ازاله در دسر مزمن وشقیقه ودوار بغایت مجرب گفته اند وبیه
وگوشت آن شهوت پیر انرا اعاده نماید وقاطع بلغم ورافع یرقان وسپرز وقاطع خون همه عضا است وپختهٔ آن جهت سل ومطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت
وجع مفاصل وکمر ونقرس وطلای آن جهت تحریک باه مؤثر وماليقي گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که مردم انجا آنرا ارسیکفتند بغایت مخدر وخوردن آنرا
کشنده یافتم در ساعت **رعی الابل** بفتح را وسکون عین ویای مثناة تحتانیه والف ولام وکسر الف وبای موحده ولام وآنرا اسنانی ودر مصر آنرا شوک الجمل وبسریانی
رعاویلا مینامند **ماهیت** آن گیاهیست بقدر نبات زردک وبرگ آن شبیه برگ درخت سقز وازان بار یکتر ودرشت تر وساق آن پرشعبه وخار آن شبیه بخار
شبت وگل آن سفید وریزه وتخم آن شبیه به تخم شبت ووسط آن شکاف دار بخلاف اطریلال وباندک شیرینی وبیخ آن بسطبری انگشتی وبقدر سه انگشت وسفید وشیرین
وخام آنرا بدستور ساق تازهٔ آن میخورند رعی الابل ازان جهت نامند که چون شتر وحیوانات دیگر ازان ابتدا چرا نمایند سم هیچ حیوانی باوشان ضرر نرساند وچون بگرد
وضرری در خود یابند در صحرا بگردند وگیاه انرا پیدا کنند وبخورند امان یابند منبت آن بستانها ودر تازگی آنرا میخورند ودیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر
وشاخهای آن انبوه وبسیار وخمیده وبرگ آن بدرازی دو انگشت واز شاخها مانند خریطه چیزی اویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان میباشد وبیخ نبات آن بعرض
دو انگشت وبطول سه انگشت **طبیعت** آن در اول گرم ودر دوم خشک وگویند در سوم گرم وخشک است **افعال وخواص آن** ملطف ومفتح سده ومحلل اخلاط غلیظه
ورياح ومقاوم سموم حیوانی وخائیدن آن جهت تسکین درد دندان ورفع اثر النفس مؤثر وضماد آن جهت اورام بارده وطبیخ آن سیاه کننده موی وچون با حنا ماسرکه به
بر موی بمالند آنرا طویل گرداند ولیکن زود سفید سازد وتخم آن باشراب ویا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام وسیلان رحم وبواسیر نافع مضر حشا واعصاب
مصلح آن قرفه وسنبل الطیب مقدار شربت از برگ وتخم آن تا دو درم است **رعی الحمار** ماهیت آن خاری است شبیه بباداورد وبغایت تند والحق ازان شبیه براکه حرف
وبیخ آن شبیه بجزول وسیاه وباعفوصت است حمار راچون دردی وتفخی بهم رسد از خوردن آن صحت میابد **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک وبغایت مدر وجذاب
وخوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط وبدستور تخم آن وربع درم آن جهت طحال سعدیل جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع مقدار شربت
آن تا نیم درم واز شدت اسهال مسقط قوت مصلح آن شقاقل است **رعی الحمام** بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی وبمعنی مظلل الحمامه وانرا بفارسی کاوشنگ
ودیو شنگ نامند **ماهیت** آن گیاهیست طول آن زیاده بر شبری وبرگ آن دندانه دار ومائل بسفیدی واز میان روئیده وساق آن منحصر بیکی وبیخ آن بقدر
شبری وسرخ مائل بسیاهی وتخم آن شبیه بکرسنه وطعم آن تند وکبوتران گیاه را دوست میدارد وبخواهش میخورد وانطاکی نوشته که برگ آن مائل بسیاهی است وبعضی بیخ آن
مستعمل دارند مانند قهوه ودر مصر بسیار است وساق الحمام نامند وحکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که نار قیصر عبارت ازآنست منبت آن کنار آبها ودر اوفر ما میرسد
طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر اول گرم نیز گفته اند **افعال وخواص آن** ملطف ومجفف قوی ومحلل با برودت وقوت قابضه وآشامیدن آن جهت
التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه وبا روغن گل وپیه تازه جهت وجاع رحم وباسرکه جهت حمره وباعسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کتیرا
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوة الصبغ است

فصل الراء مع القاف

رقعه بفتح را وقاف وفتح عین مهمله وها بعربی شامل جمیع ادویه است
که خوردن آن جهت چه کسر عظم مفید ومصلح آن باشد **ماهیت** آن بهیئت صلب زرد رنگ وسرخ رنگ نیز گفته اند **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال
وخواص آن** دو مثقال آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند **رقعه یمانی** بفتح را
وسکون قاف وعین مهمله وفتح یای مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون ویا وآن را رقاع نیز نامند **ماهیت** آن گویند درختیست بقدر درخت گردکان
وبرگ آن مانند برگ چنار وثمر آن شبیه بانجیر وبقدر انار ودانه ثمر آن مانند انجیر وباشیرینی وماکول است وانطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است وانرا
انجیر هندی نیز نامند ودرخت آن در اطراف صنعا وشجر ودر مصر نیز بهم میرسد لیکن نجیب وخوب نیست تا بده ذرع بلند میشود وبرگ آن بسیار غلیظ وخشن

و مشرف و پهن مانند برگ انجیر و حال آن که مثل آن نیست و ثمر آن از شاخهای آن بر می آید و بزرگ میشود و تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه مائل بطعم
انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است و برگ آنرا چون در زمین دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که از ین ظاهر میگردد که انجیر بغدادی
باشد و در لار و گرم سیرات و در مازندران موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان و صاحب حسابات بدیعی نوشته اند بجوز القی مانند آمرودی شکافته و مثلث شکل و بسرخی
مایل از منبت آن هند و از انجا باطراف میبرند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی قصبه ریه و صوت
و رطوبات غلیظه از جرم معده بقی و شیر آن جهت قوباء و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دائه بواسیر طلاء و سائر اجزای آن جهت قی و جبر کسر ثمر با طبیخ آن مقی بلغم و اخلاط غلیظ
بقوت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم و ریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کتیرا است و گویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق
و خوتینج و شبت حل کنند و بیاشامند قی بلیغ آورد **فصل الراء مع المیم** * **رماد** بفتح را و میم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند **ماهیت**

رماد

آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و تفسیر احراق برماد
اختصاب می نماید **طبیعت** آن خشک و مجفف مائل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از سوختن جزو
و دخانی حار آن زائل میگردد و جزو ارضی باقی میماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است
و رماد شجر تین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از ان اقوی است و همچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد
و خشک و بعضی گرم دانسته اند بهترین آن آنست که از چوب درخت سالخورده باشد و آتش چوب آن تا مدتی میماند و تا چند ماه گفته اند خصوصا کهنه کوهی و صحرائی آن
افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت بثور و خوره و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح
و جروح کرده و تفتیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و با زیت و یا پیه کهنه و عسل جهت شقاق و عضل
و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست **طبیعت** این مانند گرم
است مفتح سدد و التیام دهنده قروح و قلع آثار مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک دانگ و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم
جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع آکله و رافع قرحه قضیب خصوصا سده مراره و قروح مقعده و چون بجربه بنیرند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آنرا با شراب سیب
بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر نسیم مغموص در قطران و زرفت جهت قرحه قضیب و مقعده مجرب است و رماد بادریون
جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در
کوزه کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یکساعت برآورند و سائیده بکار برند و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رماد تین باقلا یعنی
خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازاله جرب اسود و جدری نافع **رمان** بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی

رمان

نیز **ماهیت** آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن رسیده بزرگ دانه
شاداب آنست **طبیعت** آن مطلق آن بارد رطب و برودت آن از دوم نگذشته و رطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمی کند
تا آنکه آب افشرده آن نیز همین اثر دارد هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض و انواع ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از یبسی نیست
و انار ترش جاذب صفرا شده امعا است حتی آنکه اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استسقای بارد را مضر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت
آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر **طبیعت** شیرین آن سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** قلیل الغذا و مولد خلط
صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ گردد و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن گفته اند
این فعل کلی است و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تصفیه صوت و فربه کردن بدن
و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکثیف آن مسام را و مصلح آن انار

ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصاً منعنع منافع بسیار دارد و چون
سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه دران ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر
جذب نکند کشیدن آن جهت وجع صدر و سعال خشن یابس مجرب و بدستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم‌گرم باشد همین اثر دارد
و عصیر آنرا چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و پس در چشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید و هر چند این کهنه‌تر شود بهتر میگردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش
مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشگفته آن از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن
و قوت مزاج اطفال با قدری برگهای نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سائیده سنگتاب نموده باطفال شیرخواره و یا بزرگتر از آن در حالتیکه ایشانرا اسهال حادث
گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید و **رمان مز** یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری
مایل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش صرف و آشامیدن
آب انارین که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر تا تمام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در
افعال مانند هلیله زرد است و چون آب انارین را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع **رمان حامض** یعنی
انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار
بدماغ و دفع وخامت آن و رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحه امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جماع و
قوت باه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و سفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و بدستور چون در
مس با عسل طبخ دهند جهت آکله دهان مجرب و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطورا و جهت قروح خبیثه و بریدن لحم زائد ضماداً نافع و ضماد
آن که پخته باشند با پوست و تخم انار جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن درست در شراب جهت تحلیل اورام بعید و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل
حامله و دیگر آنرا بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قویتر از آب و سویق آنست و بدستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و پس بقدر فلفلی
حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعا و مقعده مجرب و رب انارین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط
و تبهای تند و قی و رفع خمار و رفع خواهش ردیه حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه بآب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلسل البول و آشامیدن سائیده آن
بقدر یکدرهم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع بعید و طبیخ از بیخ انار در اینباب مجرب است و جهت لثه حار و درد دندان مضمضه آن بعید و انار دان قابضتر از رب سبز یک
و در افعال قویتر و کوبیده ترش آن با مویز بالسویه و خمس آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب بعض سحج و سرفه مصلح آن مویز جلوس و در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان رطوبت
و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده
باشند جهت دفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده با آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و گل انار در افعال مانند گل انار فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام
جراحات و قلاع و فتق و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع آمدن خون از لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با برگ کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره
گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن و با آب عنب الثعلب و با آب برگ لسان الحمل جهت قرحه احلیل و نشف رطوبات و اندمال آن و انصباب
مواد بدان و با آب قراح جهت سحج موزه و کفش و ابتدای داحس و باسرکه جهت حمره و باد سرخ است مفید و با دردی خمر جهت حبابی عارض در چشم بشرط مداومت بران و عصاره
پوست رمان و شحم آن قائم مقام عصاره گل آنست و بدستور عصیده عصاره درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه ناشگفته آنرا بنهجی بلع نماید
که بدست نرسد جهت قطع بروز و ماسبق و رمد تا یکسال مجرب است و دانههای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور و در جمیع افعال مانند گل آنست و چون انار را طبخ نمایند
تا مهرا شود و چهار درهم از آنرا آبی که دران طبخ یافته است با دو اوقیه آرد خبز حواری و یا آرد دخن طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد و پس بران زیت خام و یا روغن گل ریخته بخورند
جهت رفع اسهال ربیع مایوس العلاج مجرب و چون صاحب تب بعد اندک غذای آب انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بمکد نافع است او را و لیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است
از بعد از آن مگر آنکه لینتی در طبع باشد و یا تهوعی معلوم گردد و چون انار درست را در شراب طبخ نمایند تا پخته گردد و پس بسایند و بر گوش بندند جهت ازاله درد آن مجرب است

رمان مز

رمان حامض

واشن رمان و مشمش و برود و رمانین و جوارش و حقنه و حب جریره و خوشاب و دواء الرمان و دهن رمانیه و رب و سفوفات و سکنجبین رمانی و سویق و اشربه و طلاء و عصاره و لعوق
و ماء الرمانین و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد ندر رمان بری که مغز نامند بضاد معجمه ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است حکیم
میر عبد الحکیم در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از بلاد هندوستان سرکار صوبه اوده کثیر الوجود است شبیه بچهار برگ از زمین بر آمده گل میکند و گل آن شبیه بگل انار و برگ آن مانند
برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین میرسد و خسته آن بزرگ **افعال و خواص آن** ضماد بیخ آن با [illegible] آن
و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب در دو سه دفع وجع آنرا زائل میکند **رمث** بکسر را و سکون میم و ثاء مثلثه **ماهیت آن** نباتیست از جنس بخور و شبیه بشیح بلندی
قامتی و رنگ آن مانند شیح و اغبر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد و از آن چیزی با رنگ نموده و گویند از مجاورت او رنگ شخص مجاور زرد میگردد **افعال و خواص**
دخان آن جهت زکام نافع و باعث گریختن هوام است و قلی که از سوخته آن بهم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان است **رمل** بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریگ روان و صنعانی ماسه
و بهندی ریت نامند **ماهیت آن** معروف است بهترین آن ریزه خالص از خاک است **طبیعت آن** در سوم خشک و مجفف **افعال و خواص آن** گرم کرده آن جهت تنشیف
رطوبات استسقا بعنوان بستن و دفن در آن کردن مفید و حمول سائیده آن جهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثر و بالخاصیت آب بدمزه بدطعم را خوش طعم میگرداند و بالعکس آب
خوش مزه را بدمزه **رم رام** بفتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم **ماهیت آن** و طعم بری است گویند قرصعنه است و برگ آن خورد و پهن و خاکی رنگ و جهت دفع مضرت
سم مار و کژدم و انواع هوام نگاه میدارند و طریق استعمال آن آنست که برگ آنرا در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آبرا بآن دهند که او را گزیده و قلی
که از آن حاصل میشود ضعیف از قلی اشنان است **فصل الراء مع النون** **رند** بعربی اسم رأس بری است بلغت شام غار نامند و گویند صندل است

فصل الراء مع الواو **روس** بضم رای و همزه و واو و سین مهمله است جمع رأس است و بفارسی کله نامند **ماهیت آن** معروف است مراد از آن
کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است **طبیعت آن** نسبت بسایر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف
میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و بطی الهضم و چون هضم و استمرار یابد بدن ضعیف را قوی میگرداند و منی بسیار آرد
و جهت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بدبو کننده جشاء و بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و گوشت خدین آن کثیر رطوبت
و غذائیت آن زیاده و هر دو چشم آن چرب تر و سریع النزول و گوشت زبان آن ضعیف تر از همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و بطی الهضم
تر و غلیظ تر و غضاریف آن ردی تر همه اجزا و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک با اعتدال و بنا گوش آن سرکه
و صعتر و اشترغار و پوست کله و غضاریف آن راحتی المقعد و رنباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار کم
سیر بخورند بلکه بجوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطکی و عود هندی بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار
آید و یا عادی بدان نباشد اسهال ببعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه بخورند اصلا و انگور بالای کله
بخورند که مضر است و نطول سر بچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنگام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و مثال اینها
نافع و حقنه بمرق سر بچه گوسفند مرطب امعا و گرده و اعصاب و مهیج باه و ملین اورام صلبه باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک سوده خشک کرده سوخته جهت شقاق [illegible]
و مقعده و ورم لهاة و گرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها با ادهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است **روصیر** بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون
یاء مثناة تحتانیه و رای مهمله **ماهیت آن** عبارت از بقول است که در آب پخته و در روغن بریان نموده و در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب
غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی بورانی نامند **طبیعت آن** بحسب آنچه از آن
میسازند مختلف میباشد **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطی الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و
شکم و جهت بعض امراض رحم است **روبیان** بضم رای و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی
روبیان و ماهی میگ و بهندی جهینگا مچهلی نامند **ماهیت آن** حیوانیست آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر ملخ بزرگ
و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و دیر پخته میشود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک پردار است و جراد البحر

رمان بری
رمث
رمل
رم رام
رند
روس
روصیر
روبیان

مذکور شد

مذكور شده و بريان كوچك را با آب نمك جوش داده و خشك نموده از سواحل دريا باطراف ميبرند و آنرا در فارسي ميك بنامند بريان كرده با نمك ميخورند و با روغن بريان
بريان كرده با برنج پخته دم داده و يا بالاي طعام نيز ريخته و با قليه پخته ميخورند **طبيعت** تازهٔ آن در دوم گرم و در اول تر و نمك سود آن ازان گرم تر و خشك تر
افعال و خواص آن مبهي و مولد خون صالح و مني و مسخن گرده و رحم و معين بر حمل و كثرت اولاد و بطي الهضم و با سكنجبين مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گاو
و يا روغن گاو و يا با زنجبيل و يا پياز ورق كرده بريان نمايند مانند قليه و با تخم مرغ نيمبرشت تناول نمايند بغايت محرك باه و مسمن بدن است و اكتحال خشك سائيدهٔ آن
با فلفل جهت رفع شبكوري نافع و ضماد كوبيدهٔ آن با نخود سياه بر شكم مخرج حب القرع و بتنهائي محلل اورام صلبه و جاذب پيكان و خار از بدن و طلاي پختهٔ مهراي آن در روغن
زيتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمك سود آن محرك باه مبرودين و مولد مني ايشان و مولد سودا و حكهٔ قوي و امراض سوداوي و بجوش آورندهٔ خون صفرا مصلح آن
با مري يعني آبكامه و سركه و ربوب حامضه و بعد ازان شراب انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن خصوصاً در مبرودين گرد يا و قرص عود هندي و امثال اينها
است **روذاريذا** بضم را و سكون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و كسر راء مهمله و سكون ياء مثناة تحتانيه و فتح ذال معجمه و الف لغت يونانيست بمعني اصل الورد
ماهيت آن بيخي است شبيه بقسط و سبكتر ازان و بعد سائيدن بوي گل سرخ ازان ظاهر ميگردد **طبيعت** آن در اول سوم گرم **افعال و خواص آن** ملطف و محلل
و جهت رفع صداع بارد مجرب خصوصاً چون با نارديين مخلوط كرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمايند بر سر **روسختج** بضم را و سكون واو و ضم سين مهمله و سكون خاء
معجمه و فتح تاء مثناة فوقانيه و جيم معرب روي سوخته فارسي است و آن را سحتيج نيز نامند **ماهيت** آن مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدمه مذكور
شد و بهترين اين سياه مائل بسرخي است و سياه آن زبون زيرا كه بسيار سوخته و فاسد شده است **طبيعت** آن در سوم گرم و خشك **افعال و خواص آن**
بسيار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقي جراحات و در ملح و جالي غشاوهٔ چشم و مانع زيادتي قروح خبيثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد موثر و قتال و مغسول آن ملايم
تر و آشاميدن يكدرم آن با موم و روغن كنجد كه مصلح آنست مسهل قوي مائي صفرا بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقئ قوي و طريق غسل آن مانند
اقليميا است **روي توتيا** شبه است و مشهور بروح توتيا است چه آن توتياي معدني غير مصنوع است بخلاف ساير اقسام روي اسم فارسي طاليقون است
و آنرا مصنوع از چهار وزن مس و يك وزن و نيم سرب سازند و اهل هند اين را ابهنكار بفتح باء موحده و خفاي ها و سكون نون و كاف فارسي و الف و راء مهمله نامند

فصل الراء مع الهاء رهشي بفتح را و سكون ها و كسر شين معجمه و يا بفارسي ارده نامند **ماهيت** آن كنجد مقشر بريان نرم سائيده است كه مائع
باشد و روغن ازان جدا نكرده باشند **طبيعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** مبهي و مسمن و غليظ و دير هضم و مفسد اشتها و بطي الخروج از معده مصلح آن
عسل و سركه و ملين صلابات ظاهري و باطني و سفت جناي احشا و منضج دماميل و خراجات و مسكن وجع و حدت و خشكي عضو بآتش و يا ببارو و سوخته ضماداً و طلاءً
و آنچه از مغز پسته و زردآلو و شفتالو و غير آن ترتيب دهند و در آثار مانند اصل آنست

فصل الراء مع الياء المثناة تحتانيه ريباس بكسر را و سكون ياء
مثناة تحتانيه و فتح باء موحده و الف و سين مهمله بفارسي ريواس و ريواج و چكري نيز نامند **ماهيت** آن نباتيست بقدر يكذرع و شبيه بساق و از وسط آن يك
و يا دو ساق روئيده اندك پهن قريب بدو انگشت و بحجم يك انگشت و بر بالاي آن پوستي سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بيخ آن مائل بسفيدي و اندك بنفشي و طرف بالا
آن سبز و مانند پوست بيخ كاهو بطول ازان جدا ميگردد و مغز آن سفيد رنگ نازك آبدار ترش با اندك عفوصتي و سر ساق آن متشعب و در بين شعبها پرهاي
سبز خشن و بالجمله ساق آن شبيه بساعد انسان باريكي و سر آن شبيه به پنجهٔ مرغابي و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندك ترش با شيريني كمي و منبت آن مواضع برف
نشين و كوهستان بسيار سرد و بهترين آن فارسي سفيد لطيف شاداب منجوش آنست كه ساق آن سطبر و بلند باشد و بيخ آن راوند است چنانچه ذكر يافت و ريباس
سمري منسوب است بمعمر نيشابوري و آن اول كسي است كه ريباس را يافته مترجم صيدنه ابوريحان گويد كه بيخ ريباس تا آب نرسد برگ بر نمي آورد و در بعضي مواضع
سي سال بايد تا برگ برآورد و درين مدت بيخ آن بتدريج در زمين بزرگ ميشود تا بمقدار بيخ درخت خرما برسد در بزرگي و آنرا راوند گويند و چون نبات آن بزرگ شود
هر برگي ازان مشابه بدست و ميباشد و اردشير را او دست بدان سبب گويند كه دستهاي او بلند بود و هر شاخي از نبات آنرا تخم نباشد بلكه از ميان نبات آن
هر سال قضيبي بر آيد و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالي آن قضيب شاخهاي ريباس بر آيد بشكل دست آدمي **طبيعت** آن در دوم سرد و خشك **افعال و خواص آن**
ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوي معده و احشا و جگر حار و محرك اشتها و قاطع قي صفراوي و تشنگي و غثيان و مسكن حدت صفرا و خون و صافي كنندهٔ آن هر دو و جهت

روذاريذا
روسختج
روي توتيا
رهشي
ريباس

رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز آن
عصاره آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب مورث قولنج و رمبر و دین مصلح آن شربت عود
و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس قوی تر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات
نافع است **رته** بکسر را و فتح یا مثناة تحتانیه و ها بفارسی و بهندی بهیره و بترکی الکمه نامند **ماهیت** آن معروفست و بهترین آن ریه بره و بزغاله شش ماهه تا
یکساله است خصوص که کوهی باشد **طبیعت** آن گرم و تر و بقراط سرد و تر و رفس خشک دانسته **افعال و خواص آن** جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت
داشته باشند قلیلی آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطی الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است
مصلح آن گرد یا و سرکه که دران بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است و ضماد گرما گرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که بر سفیدی آن نقطه سرخی
بهم رسیده باشد و ریه بز و خنزیر و گربه و خرس و حمل جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و موزه و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق ریه آنها گرما گرم چون
پی تنگ آنرا بر آتش بریان کنند و خونابی که از آن آید بر ثالیل و قوبای یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصا که ریه بز یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج موثر و ریه حمار الوحش
را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت ضیق النفس نافعست **رتة البحر** بکسر را و فتح یا و ضم تا و الف و لام و فتح با موحده و سکون حا و را هر دو مهمله **ماهیت**
آن چیزیست شبیه بشش و قطعه تازه تر باشد در کنار دریا یافت میشود **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است
ریحان بفتح را و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی ناز بو و نکهند و بترکی [illegible] نیز نامند **ماهیت آن** اسم جنس است و او را
انواعست و در شاهسفرم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ریحان السلیمان** آنرا جمسفرم و جماهو سلیمان نیز نامند **ماهیت** آن گیاهیست از جنس عشقه
شبیه بشبت تر و تازه و برگ آن شبیه ببرگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلفل و گیاه آن بر اشجار می پیچد و در کوهستان فارس بهم میرسد و در صفاهان
و دار المرز بر درختها میروید و در تنکابن و لیسمو نو نامند **طبیعت** آن گرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم گفته **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف و مسهل بغایه سودا و منقی
خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام
حاره و حمول آن با روغن گل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفه آن جهت لقوه و فالج و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال و از آب
آن تا ده درم و اکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنگوش و گویند بدل آن بهموزن آن شیح و نیم وزن آن عنب الثعلب است و گویند بسبب آنکه
در چهارم گرم و خشک است سمرنا بدان ضرر میرساند و مدتها میماند و اگر مدتها آب نیابد محتاج بآب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از ریشه خود سیراب میکرداند و حکیم میر محمد
مومن در تحفه نوشته که در کتب ادویه مفرده نوشته اند که گیاهی است در صفاهان مشهور بگل عقربست و جهت عقرب و رتیلا و زنبور گزیده شرباً و ضماداً مجرب و برگ
آن از لبلاب کوچکتر و گل آن مانند خوشه بنفش و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن سطاریون است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی آن را برگ آن مانند
شبت و گل آن سرخ با سفیدی میباشد **ریحان الکافور** آنرا ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و گویند بفارسی سوسن نامند **ماهیت** آن گیاهیست گل و شاخ
آن شبیه بشبت و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن ریزه تر و گل آن کبود مائل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان فضول اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده با غشیه
دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظ دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرور ین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم و از آب آن
تا هفت درهم است **رتیس** بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند **ماهیت** آن معروفست و عبارت از پر طیور است **افعال و خواص آن** ذرور سوخته
اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرک نامند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف
باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در بینی و منفذ رعافی را که بهیچ چیز بند نگردد فائده بخشد و مجرب است و در جمیع نزف الدم بعدیل است خصوصا پر طاوس

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است ❊ فصل الزای مع الالف

زاج بفتح زا و الف و جیم معرب از
زاک فارسی است **ماهیت** آن از معدنیات است و اقسام می باشد و غیر شب است و سفید و زرد و سرخ و زرد آن منقلب بسبز میگردد و سفید آنرا قلقدیس و سبز فارا و زرد را قلقطار

زاج ابیض

و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و بشیرازی زاج سیاه **زاج ابیض** بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القیس و بهندی پهتکری نامند **ماهیت** آن جوهری سفید
مائل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه گردد و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند
رنگ کنند خوب رنگین صاف یکسان شود و الا در آب محلول آن تر نموده خشک کرده پس رنگ نمایند و معدن آن اکثر جاها است از آنجمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه بهیره مشهور
بجوش آب و نمک سار مابین نهر جهنار و رادی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در حین برآوردن مانند نمک اندک نرم میباشد و برسیدن هوا بدان صلب
میگردد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک مائل باعتدال و الطف همه اقسام است **افعال و خواص آن** بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج زرد
است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده
باشند نهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب را بیکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی
و بادی و گوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحه گرده و مثانه و احلیل و تحلیل زاج آنها و تفتیت حصاة نافع و اگر برای تفتیت حصاة تا نه روز
یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون دو جزو آن را با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب و در زیر سرگین اسب دفن کنند تکلیس
شده و جالی میگردد و در ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ازاله گوشت زائد زخمها بعدیل و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهت [illegible] پلک
و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر یافوخ یا با آب کنند و یا فیروطی جهت آکله دهان و بعضی با خمر سائیده بدستور مذکور بعمل آورند و آن نیکوترین دوای آن است
برای جرب طلاء و طلای زاج با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و خشک کردن ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضاء و ورم بن دندان و [illegible]
علوق فرزجه و حمول آن با آب کندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحه گوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر و نواصیر سفید و قطور قلیل محلول آن در آب
باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها نافعست **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و سقبها و با

زاج احمر

زهومت و غلیظتر از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از آنچه صیقلی و منفش است ضعیفتر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما و اطبای در
زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یکدرم زاج سرخ قلعی موی سفید را میریزاند و بجای آن موی سیاه میرویاند و لیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد
زیرا که بسیار قوی است **زاج اخضر** یعنی زاج سبز بهندی آنرا هیرا کسیس نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از سائر اقسام و سوخته آن لطیفتر و احراق آن برای لطیف آن است

زاج اخضر

افعال و خواص آن محرق اکال و آشامیدن یکدرم سوخته آن جهت رفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب سقی قوی است چون صاحب
بنیه قوی مرطوب از آن بنوشد موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بروید و مجرب دانسته اند و لیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر ریه است ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن
در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش تازه آن و چون آنرا سوخته با سوهان ممزوج کرده بدندان و زبان گذارند جهت ضفدع و آکله
و قلاع آن و در بینی جهت آکله و قروح آن و بدستور طلای آن با تنهایی جهت آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و مضر جراحات عصبانی یا ده
از یکدرم آن کشنده است **زاج اصفر** یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند **ماهیت** آن بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخشنده آنست **طبیعت** آن در

زاج اصفر

سوم گرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قوی تر میشوند و مغسول آنرا حدت کمتر **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت قتل و اخراج دیدان و حب
کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال مؤثر و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آنرا با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده
چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسب دفن کنند بغایت تند و جالی میگردد و در ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ازاله گوشت زائد زخمها بعدیل و در رنگ
کردن موی مؤثر مقدار شربت آن که بی خطر باشد تا یک دانگ و زیاده بر آن خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و ترطیب بدن

زاج الاساکفه

بدل آن زنگار است و فولاد جوهردار را بعد از تصقیل و تصفیه بدان جوهر میدهند **زاج الاساکفه** بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است [illegible]
و مالیطریا و ملیطریا گویند **ماهیت** آن قسمی از زاج ابیض است کثیر الارضیه و چون آب با آن برسد سیاه میشود **طبیعت** آن مانند سائر اقسام و قاصرتر از آنها **افعال و خواص آن**
قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنه آن با خمر جهت عرق النساء و لطوخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویه

زاج المقطر

مسوده موی کرده میشود **زاج المقطر** و قاطر نیز نامند **ماهیت** آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است [illegible]

زاج الجامد
زاج المطبوخ
زباد

آن آنست که چون بر فولاد و کارد بمالند برنگ مس میگردد **زاج الجامد** از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن از رطوبت زاجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** نیز از جنس زاج اخضر است
که با خاک مخلوط باشد آنرا با آب صاف ساخته بجوشانند تا منجمد گردد و بهیأت مهره بزرگ بر آید استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه و مودی بسل و قروح اعضای باطنی و امعاء و سحج عارض
میگردد و علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست

فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده

زباد بفتح زای
و با و الف و دال مهمله بهندی مسید بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند **ماهیت** آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و
اقاصی هند از حیوانی که بهندی مشهور بزباد و آن حیوانرا بفارسی گربه زباد نامند و جثه آن قریب بجثه سگ و گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آنرا حرکت بسیار دهند از ما بین
دو ران آن عضوی شبیه به پستان با شیئی ترشح بر می آید و در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سردسیر نمیماند و بهترین زباد سیاه مائل
بسرخی براق خوشبوی و بدترین آن سفید آنست و آنرا مغشوش باظفار الطیب و مصطکی و خوشبوهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست بمالند اگر بچسبد و بعد
شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است و دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک میباشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه گربه و دراز تر
از آن و نیز نر آن یعنی و بهمن آن بار گیر و دراز تر از گربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیر باد بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوانرا در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی
رام میشوند و رنگ آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن بر آمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار
از آن نافه زباد بعمل می آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید و بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس
بیرون آورده از آن زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را بآهستگی بر آن نافه میمالند و آن نافه بعلامت فشار ندادن زباد بر می آید و آنچه از نر آن بعمل می آید بهتر است از ماده
آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد و لهذا کسانیکه از آن آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمی برند و طریق غسل آن
آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفعه با آب چاه بشویند و بعد از آن سه بار دیگر با آب گرم و سه بار دیگر با آب سرد که نه بار باشد و باید که هر بار آب بسیاری بر آن ریزند و بدست
خوب بر هم زنند پس زباد را بکفگیر از روی آب بگیرند و بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند و بر هم زنند و از
روی آب بر گیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بدان زائل گردد پس سه بار دیگر با آب
و از گرما بسی بگذرانند و سه بار با گلاب بشویند پس در اندرون کاسه چینی بمالیده شبها بر روی گلهای خوشبوئی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض و یا ورد اصفر و یا بهار نارنج
و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوس بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از آن را با قدری عطر گلاب و اگر
حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص** آن مشف
و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویه مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد معده
نافع و بقدر درهم آن با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند و بوئیدن آن جهت زکام و درد سر بارد و شقیقه و همچنین تمریخ بدان
و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و به تنهائی جهت تفتیح دمل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و بر قضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت
بوئیدن آن باعث صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس **مصلح** آن صندل و کافور و اغذیه بارده **بدل** آن غالیه است

زبد

زبد بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه
بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند **ماهیت** آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از شیر گیرند و در روغن
گاو لطیفترین همه و گاومیش خصوصا جنگلی آن غلیظتر و چرب تر **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرمتر و تری آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصا
باصفرا **افعال و خواص** آن ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فضول
فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام
تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج و از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت لذع اخلاط و پانزده
مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بورود بالات غذائیست و جهت نضج ورمها
و ورم بناگوش و ابتین و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم میرسد و جهت گزیدن افعی و هزار پا خصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث عسر

بیرون

بیرون آمدن آن و نیز مربخ آن جهت رفع ضعف تازه و کهنه با ادویه مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب خصوصاً که اولا
بدن را بآب سرد بشویند و بمالند و بعد مالیدن صاحب آن خود را بپوشانند تا عرق کند در همانروز رفع علت میکرد و ضماد آن با سورنجان و مرهم کوبیده جهت قطع و استیصال
دانه بواسیر مجرب و درین امر هرچند کهنه باشد بهتر دانسته اند و مغسول آن بیک صد و یک آب و اقلا چهل و یک آب در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام
زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و فانید و عسل بدل
آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد مقدار شربت آن تا سی درهم است **زبد البحر** بفتح زای و با و ضم دال والف و لام و فتح باء موحده و سکون حاء و راء
مهملتین بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین نامند **ماهیت آن** گفته اند جسمی است مرکب که از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب
تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد بصورت جسدی و آن پنج قسم میباشد یکی شبیه با سفنج و سطبر و زرد رنگ با زهومت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی
دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با تجاویف بسیار و رائحه آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب بحری و سوم بشکل کرم و سبک و مایل به بنفشی و این را مسئون دودی و شعری کرم
ایوب نامند و چهارم بسیار مجوف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجاویف بسیار و آنرا اقیفون گویند و پنجم سفید و سبک و ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم
و بی بوی و اینهمه از اقسام بهتر است و گفته اند بهترین آن آنست که وردی یعنی برنگ گل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت و زیاده بران الی
و با اندک شوری و اجزای آن پرده پرده و اندک صلب و در بین پرده ها جرمی رخوار قبیل سفید آب و شی مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست جگری سیاه رنگ و وسط تو
آن در طول گره دار و شبیه بحرزات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان و طول آنرا یک شبر و نیم میگفتند و این را بهندی کستوری نامند و آنچه بتحقیق پیوسته زبد البحر و بفارسی
کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن بمجاز و شبیه است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن بهم میرسد بقدر
شبری و در زیر شکم آن پوستی و در آن لحمی خود و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند و آن حیوان بساحل
افتاده و بمرور گوشت و پوست آن بتحلیل رفته و زائل گشته بدان هیأت میگردد و مردم از ساحل برداشته باطراف میبرند و کف دریا مینامند و اکثر ماهی گیران آنرا صید نموده
گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند و استخوان پشت آنرا می اندازند بمرور ایام بدان هیأت میگردد و آن ماهی اسکلها [?]
طولانی شبیه بزروه [?] حیوان تا پنج شش عدد و بطول یکذرع میباشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی **طبیعت آن** در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** از ادویه قتاله است قاطع قی و غثیان و هاضم طعمه و مفر صوت و قصبه ریه مصلح آن لعابها و صموغ مقدار شربت آن یکدانگ
بدل آن شیح ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سائر امراض جلدیه و آثاریکه بر بدن
ظاهر شود و با نمک و شراب جهت سترون موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و ازالت لحم زائد مجرب است و طلای آن خصوصاً قسم چهارم با اندک
فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه و ریحیه و استسقا خصوصاً طحالی نافع و آشامیدن یکدانگ از قسم سوم آن با مثل آن کتیرا جهت درد مثانه و حصر البول و تفتیت سنگ گرده
و اخراج رمل آن و در دکمره و استسقا و سپرز و ادرار نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب و کلف مجرب و مغسول آنرا مدت کمتر و لطیفتر و جلای
آن بیشتر و برای داء الثعلب و کلف بهتر و هر یک از اقسام آن بدل یکدیگر اند مقدار شربت آن یک دانگ تا دو دانگ مضر سر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر قیشور است نوع سفید آن
در سوم گرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر است **زبد البورق** بفارسی کف بوره نامند **ماهیت آن** غبار بوره زبدیست و جسم
جامد و بغایت سفید شبیه بآرد و بوره زبدی جامد مایل بسرخی در جمیع افعال مانند بوره و از آن لطیفتر و تندتر است **زبرجد** بفتح زای و با و موحده و سکون راء مهمله و فتح جیم و دال
مهمله **ماهیت آن** ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن میداند و در معدن طلا تکون مییابد از مقابله زحل با قمر نزد مقابله شمس و الوان میباشد سبز صاف کم رنگ و آنرا
مصری و زرد مائل بسبزی و اقبرسی و زرد مائل بسرخی را بهندی نامند و این زبون ترین همه است **طبیعت آن** در سوم سرد و خشک و انطاکی در چهارم دانسته **افعال
و خواص آن** در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است
و هر روز نیم درم آنرا بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است و چون صورت مرکبی و جبین بودن
قمر در حوت بران نقش کنند و انگشتری سازند و در جیب کنند باعث فرح و ازاله هم و تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در صیاص

زبد البحر

زبد البورق

زبرجد

پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمیگرداند **زبرب** بفتح زای و سکون را و با در میان و در آخر
بترکی ابرسرخ و باصفهانی خوک ده نامند **ماهیت** آن حیوانیست بقدر سگ کوچک و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق میباشد و مشهور آنست
که هر چند آنرا بسته فربه‌تر میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند چون آن مردار میخورد مادام که بیته نخورده باشد گوشت آن
صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و اوجاع بلغمی و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافعست و علامت آنکه گوشت مردار
خورده آنست که از آن بوی بد آید **زبیب** بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند **ماهیت** آن معروفست و آن انگور رسیده
بدرخت خشک شده آنست و انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه پرگوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین خشک کم گوشت پر دانه آن **طبیعت** آن بحسب انواع
انگور مختلف میباشد آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آنست و همچنین بسیار شیرین آنرا گرمی زیاده از کم شیرین و مائل بترشی آن نیز معتدل بهترین همه سفید و بعد از آن
سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پردانه مایل بیبوست و قابض و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** در حدیث وارد است که ...
که شما زبیب را بخورید که اطفای مره صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را میمیراند و دل را قوی و نیک میگرداند و منقی آن کثیر الغذا است بسبب جوهر غلیظ آن
که دارد و منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محلل باعتدال و جالی معده و امعاء و معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه محرورین و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و ام...
گرده و مثانه و قرحه امعاء و با کلکاو زبان و خرمای بسر جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی
فلفلی جا بداده بدان مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بتعدیل و چون با انیسون بپزند تا مهرا کرد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند
جهت سرفه بارد و بلغمی مجرب دانسته‌اند و آشامیدن آب نقیع آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه طبخ و غلیانیده آن در سرکه انگوری بیاشامند جهت تحلیل ورم طحال
مجربست که هر روز چند دانه آنرا بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با آرد
حبوبات جهت تحلیل اورام و انفجار و ماسیل و قلع ناخن بیجا شده برآمده و با شراب جهت غانغرایا و قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد
باقلا و زیره جهت ورم انثیان و با جاوشیر جهت نقرس نافع **مضر** محرورین **مصلح** آن سکنجبین و مکیدن آب میوه‌های ترش و خشخاش مضر گرده **مصلح** آن عناب **مقدار شربت**
آن تا سی درم **بدل** آن کشمش است و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم و قابض و حابس بطن و مقوی معده رطب امعاء و زبیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی
آن و محرورین مصلح آن خیار شنبر و گویند تخم حرفه است و مضر گرده مصلح عناب و نوعی میدانه که کشمش نامند بهترین آن نیز آنست که از انگور عسکری سازند و زبون‌ترین
آن سیاه و همه آن لطیفتر از دانه دار و کثیر الغذا و سهی و با قوت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آن که با خایند بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه
صوت نافع و ضماد آن با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات بتعدیل و چون بکوبند آنرا با صبر و بر سر بمالند جهت دفع کچلی مجرب و در ساختن
مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرورین مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد **زبیب الجبل** بفتح جیم و با موحده و لام
زبیب بری نیز نامند و بیونانی قلیسمونه اسطافوس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند **ماهیت** آن نبات آن شبیه بتاک
و از آن ضعیفتر و شاخهای آن راست و سیاه و گل آن مائل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه
مائل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار جالی و مفتح و مقیء و مسقط جنین و ...
و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی کنند جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که هر دو حادث از بلغم باشد و جذب
رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون یکعدد دانه آنرا در پنبه پاکیزه پیچیده اندک تر کرده گوفته که دانه آن کوبیده و شکسته کرده و گرم کرده بر دندان
موجع گذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقیء قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا
که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی کنند جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سبز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و ...
و با غیر آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن
باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد و کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبت دهن ...

زبرب
زبیب
زبیب الجبل

لثه و چون بنرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یکدرم قی
آن کننده است بخناق و جراحت مثانه و حشا معالجه آن مرکبا از علاج فراریج و جبلاهنگ بدل آن دو وزن آن عاقر قرحا است زبل بکسر زای و سکون با و لام بفارسی
سرکین نامند ماهیت آن معروفست و مراد از آن زبل حیوانات است طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف می باشد و بالجمله همه آن گرم اند افعال و
خواص آن نیز بحسب هر حیوان مختلف می باشد و در محل ذکر آن حیوان مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند فصل الزای مع
الجیم زجاج بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند ماهیت آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید و صاف شفاف بخلاف
مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است انچه در تبریز از توابع شیراز و غیر آنست سنگیست تیره رنگ ریزه آنرا با قلی بنرم سائیده و در کوزه ریخته با آتش تند چند شبانه روز میگذارند
تا خوب گداخته گردد و پس حجر مغنیسا را سوده با رمل بر آن میپاشند تا دردی آن ته نشین گردد و پس از آن انچه میخواهند میسازند و بهر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید
صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از رمل و سنگریزه و قلی میسازند و معمول اهل فرنگ مشتر است و شیشه های فرنگی اکثر از رمل گداخته با قلی است و این سفیدتر و شفافتر
میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن
گرم تر افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی لذع است و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت
سنگ مثانه بشدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و سپرز و اکتحال محرق در ما و بسیار سوده و مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر
نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار
نافع و محلول آن در افعال مذکوره قوی تر مضر حشا و مقرح امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک
هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دوبار شیر را تبدیل نمایند و بهر صد مثقال از آن بیست چهار مثقال شیر در چینی گداز بگدازند و آن دهند فصل الزای مع الراء المهملة
زراوند بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسقوره و معرب نزد ایشان بسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب
بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا النفساء است جهت آنکه برای اثر ولادت نافعست و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر زراوند طویل و ماده آنرا
مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است ماهیت آن بیخی است سطبری انگشتی و قوی تر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی
و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک گل آن بنفش بشکل شکوفه امرود و بهترین آن سطبر زعفرانی رنگ آنست که کهنه
کرم خورده پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی
و حیوانی و جالی و جاذب و محلل مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی
و تنقیه سینه و کبد و تصفیه رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین
جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت جلا دادن
جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و چون با روغن بر بدن بمالند لرزش
دفع گرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم و تا دو مثقال
و گویند مضر جگر و سپرز است مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز اسطوخودوس و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در
عسالیج الکرم است زراوند مدحرج بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح را بهر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی تخم دالوندی نامند ماهیت آن
بیخیست مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز با اندک بهی و ظاهر آن زرد و باطن آن مائل بسرخی و بهترین آن تازه کرم ناخورده آنست و قوت آن تا دو سال
باقی میماند و شاخهای کیاه آن بقدر یکذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب گرم و یا با آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه
و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقه بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی

زبل

زجاج

زراوند

زراوند مدحرج

چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و دهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تبهای بارده با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و ورک و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و با ز فعال آن
از طولیون و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه و مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم
مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و دو ثلث آن
بسباسه است و مترجم صیدنه ابوریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع میباشد و دو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای
آن باریک و دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سداب صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع مستعمل اطبا است و در جوشبها
داخل مینمایند **زرنب** بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برنهی و سینی نیز و قسمی را مندوبی
و براهمی و درخت آنرا تالیس و برگ آنرا که زرنب است تالیس نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست از برگ صعتر بری عریضتر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن
زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و آنرا اسمر و ترکستانی نامند و در هند و بنگاله
نیز بهم میرسد و بهترین آن آنست که باریک تند بوی تازه باشد و **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و بغایت مفرح و با قوت قابضه و مقوی
معده و جگر ضعیف و گرم کننده آن هر دو و قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و از بلغم و تقویت هضم
و زیادتی اشتهای طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل و یا با آب عنب در درد
بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب بنکرم مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن دو وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند
هیل بوا است **زرنباد** بضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکه مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند **ماهیت** آن بیخیست تند بو و با
عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مایل بزردی و طعم آن مایل بتلخی و آنچه شیرین است و کم بوی ضعیف است و دو نوع میباشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل
بزرگتر و در بو تندتر و از آن اندک رائحه کافور آید و این را درست جوش نموده خشک مینمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوش
داده و ورق نموده خشک مینمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این را در هندی نرکچور گویند و برگ آن بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار
انگشت منضم شبیه ببرگ زردچوبه و از برگ زنجبیل بلندتر و عریضتر و گل آن زرد و شبیه بدسته گلی و او را ساقی و از وسط درخت آن بر می آید و بر سر آن گلهای زرد طولانی بر می آید
و گویند سفید و سرخ نیز می باشد و چون بیخ آن رسیده برگهای آن زود بخشکی میآورد و خشک میگردد و آنزمان بر می آورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و دکهن و زیر بادات
و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مفتح سده و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و
و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارده و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و
خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و جهت تحریک باه و لعوظ و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارده و رطوبت مزمن و رایحه
سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آن با و بر قدم بالخاصیه جهت رفع جمیع علل سر و طلای آن بر ورک جهت داء الفیل
مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و در تعلیق قطعه بزرگ مقدار آن
بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصرع و زیاده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفتیح بوزیدان و درونج و در رفع زهرهای مثل آن درونج و نیم وزن آن
دانه ترنج و چهار دانگ آن طرخشقوق است و ضماد برگ تازه آن جهت رفع کلف نافعست **زرافه** بضم زا و فتح را مهمله مشدده و الف و فتح فا و ها و بفارسی اشتر گاو
پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی
و شبیه به پلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن بدستور و دست آن درازتر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه بدنبال آهو است و آن
از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد **طبیعت** آن خشک در اول و بسیار گرم **افعال و خواص آن** مولد خلط غلیظ
سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و افاویه هاضمه مقویه معده و لیکن باید خورنده آن عادت دهد بدن
خود را باستفراغ با بارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مفید است **زرزور** بضم زای معجمه و سکون را

زرنب

زرنباد

زرافه

زرزور

وضم

وضم زای معجمه وسکون واو و را مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است بفارسی سار و بترکی سفرچین نامند ماهیت آن نوعی از عصفور بزرگ است که در وقت پرواز
ازان آواز آید و پایهای آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا به بندند نتواند که بدود و رنگ آن سیاه منقط
بسفیدی است و در خانها آنرا پرورش مینمایند و هرچند کهنه شود دنبهٔ آن کمتر میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مبهی و منشی و مقوی بصر مضر
دماغ محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و یا آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد ازان آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرائی و تازه صید کرده
آنرا بخورند و بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آنرا ذبح نمایند باید که با قلاشب بگذارند پس طبخ نموده بخورند زرنیخ بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون
یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه بیونانی فرساطیس و بهندی هرتال و هرتار نامند ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصادف
آن گردد رطوبت در قعر معدن و لیکن مادهٔ ارضی و رطوبت ثقیل در این بیشتر است و جزء ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی
بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشند زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه سفید صفائحی مانند طلق براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بدخشی نامند
و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه بامسرنج است که زود صفت گردد و بوی کبریت ازان آید و گاه میسوزانند زرنیخ را و مصاعد و طبخ میکنند و آنرا مشعر مینامند
از جهت مشابهت بشرار آتش در براقی اجزا چنانکه ظاهر میگردد و در اعمال ایران قاتل و بسیار حاد سوزنده است و اهل هند اهم محلله جالیه میکنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن بتر ردی تر از
کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النوره و داء الثعلب نامند و بدترین انواع است بعد آن هر دو قسم قاتل است و بعضی سفید آنرا قوی ترجا کم
میدانند ازان هر دو و سمیت آنرا اصلاح نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا باشتر لطان و در امراض
مقرره بخورند و زرنیخ سفید بخیل که بیمان باشد که سرمهٔ سفید نامند و در اتحفه مذکور شد طبیعت زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی
و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و خواص
آن همه انواع لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورنده گوشت زائد جمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشندهٔ اقسام کرم معده و ستر نده
موی و با زرنیخ جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و مثال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند در فعل اقوی است و با زفت جهت جرب ناخن و با روغن زیتون و امثال
آن جهت دفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویهٔ مناسبه جهت بردن
گوشت زائد و رو بانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج بخو بکیدود آن بحلق برسد
یا بنوبه جهت سرفهٔ رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطهٔ انبوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمن بغایت مؤثر
با تکرار عمل بشرط آنکه بعد عمل حریرهٔ آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غائلهٔ آن بنوشند و بگدانک سرخ آن با عسل جهت تصفیهٔ آواز و رفع چرک سینه و لیکن چون
قوی است حذر ازان اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تب ربع مؤثر و حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ
با بول حمار و بدستور از هر عضو که خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب پنج تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید و مجرب
دانسته اند و طلای آن با زهرهٔ گاو و آب حی العالم و ثبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا مس نمایند مؤثر و سنون سوخته سر رشته آن با بول صبیان جهت بردن
گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثالیل و با صبر و حب الیان مقشر و آب گندنا جهت سقوط دانهٔ بواسیر و التیام جمیع زخمها
بیعدیل و چون زرنیخ و زاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و بر عضو یکه جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند
که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بران بمالند در چند مرتبه زائل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در ان افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران عبور کند هم بمیرد
و مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد
و طلای آن باعث کلف و سستی باه و داء الحافظ است و مصلح کلف حادث ازان مالیدن عصفر و آرد برنج و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و محدث
سکر و مغص و قروح رئه و امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن بآشامیدن آب گرم با جلاب بسیار و شطح و روغن بادام و قی با طبیخ شوید
و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان هر دو نمودن و احراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزر قطونا و تخم

زرنیخ

خطمي و بهدانه است و چون يكماشه تا شش ماشه آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته نيز بخورانند بدين دستور كه تا شش روز يكماشه آنرا هر روز نرم سوده با قدري ماش پخته سرشته
نيز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتم تا شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام كرده و در
بين ديگر مضر اينده و تا چهل روز بياشامند و درين ايام از حموضات و بقول و ماهي و جماع و آب بسيار سرد و رسيدن هواي بسيار سرد و بدن احتياط نمايند جميع قواي حيوانيه
و نفسانيه و طبيعيه را تقويت بخشد و طريق احراق و تشويه آن در مقدمه مذكور شد زريريه بفتح زاي و كسر راي و سكون ياء مثناة تحتانيه گل نباتيست كه در كوهستان جرجان
بهم ميرسد و بشيرازي اسفرك نامند و بيوناني ارجيقن ماهيت آن گياهيست ساق آن بقدر شبري و گل آن زرد و شبيه بگل عصفر بري و مستدير با اندك خاري
نرم برگ آن زرد مائل بسفيدي و كوچك و بيخ آن زياده بر شبري و طعم گياه آن شبيه بكنگر طبيعت آن سرد و خشك و با اندك حرارتي افعال و خواص آن
جالي و محلل صلابات و رافع آثار و مسكن دردها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشاميدن نيم رطل از آب مطبوخ آن با مويز سه روز متوالي جهت سپرز و يرقان و استسقا
مجرب و يك اوقيه معجون آن با عسل همين اثر دارد و ضماد طبيخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغايت مفيد و خاكستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن
سكنجبين مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آنرا از براي رنگ زرد استعمال مينمايند زريق بضم زاي و فتح راء و سكون ياي مثناة تحتانيه و قاف
ماهيت آن از طيور مائي است و بري نيز ميباشد و رنگ آن سفيد و گوشت آن بسيار با سهوكت و زهومت و بدبو با اعصاب و الياف بسيار و بدترين
آن پير و لاغر آنست و بهترين آن جوجه آنست كه از تخمي كه ماده آن نجاست نخورده باشد بهم رسد طبيعت آن گرم و خشك افعال و خواص آن محرك باه و بطي الهضم
مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد انكه اولا در روغن قدري بريان نموده باشند و سرگين آن بسيار جالي جهت جلاي كلف و نمش و زهره آن با سميت و جلاي بياض
خفيف چشم و طلاي آن با سركه جهت رفع استرخاي آن نافع زرين گياه بفتح زاي و كسر راء مشدده و سكون ياء مشدده تحتانيه و نون و فتح كاف فارسي و ياء و الف
و ها از جمله ادويه مجهولة الماهيت است امين الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گياه آن از يكذرع زياده و برگ آن عريض و مزغب و گل آن زرد و شاخهاي
آن بزرگ و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمايند گل آن ميلرزد و صاحب اختيارات بديعي گفته كه درختي است كه در ولايت كازرون بسيار مي باشد خاصه در نيشابور و ورق
آن مانند ورق زيتون بود و گل آن مانند قرص آئينه زرين و در وقت انگور بشكفد و ورق آن سبز بود و بعضي درخت ترنج را دانسته اند و بعضي آزاد درخت را گفته طبيعت
آن گرم و خشك افعال و خواص آن آشاميدن عصاره آن با سكنجبين جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حيض نافع مضر مثانه مصلح آن
حب الاس و بلوط بدل آن بوزن آن قنطوريون دقيق گويند و وزن آن خيار زه و بوزن آن حب الاترج و گويند بدل آن نيم وزن آن زعفران است فصل الزاي
مع العين المهمله زعرور بضم زاي و سكون عين و ضم راء مهمله بفارسي كيل و باصفهاني كويچ و بتركي يمشان و در تنكابن كرجيل نامند و از جنس كيلي طرقي
و در حرف الكاف مع النون انشاء الله تعالي خواهد آمد ماهيت آن دو نوعست بستاني و آنرا مثلث العجم و بشيرازي كيل سرخ نامند بهترين آن بكمال رسيده
بزرگ باليده چاشنيدار آنست طبيعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشك و بعضي تر دانسته اند افعال و خواص آن با غذائيت و مسمن و قابض و مسكن حدت
صفرا و خون و قي و مقوي معده و كبد حاره و مشهي طعام و جهت رفع اسهال و تقطير البول و آشاميدن آب آن با شكر جهت ورم حار مجرب و ضماد آن جهت تحليل اورام
صلبه و حمره بجاي مهمله مفيد مضر گرده و مورث قولنج و مرخي معده مصلح آن انيسون و عود و گلشكر مقدار شربت از آب آن تا بيست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال بري آن
سيب تري شكل است و زعرور جبلي كوچكتر از بستاني است و دو نوع باشد سرخ رنگ و زرد و بهترين اين نيز بسيار رسيده آنست طبيعت سرخ آن قريب به بستاني است و زرد آن
سرد و خشك و قابض تر از سرخ و در افعال و خواص آن نيز قريب به بستاني اند و خوردن قي باز دارنده گويند پشت را قوي كرد اند و داء الفيل را نافع و مضر مصلح و مقدار شربت اين بدستور
بستاني است زعفران بفتح زاي و سكون عين و فتح فاء و راء و الف و نون آنرا بسرياني كركم و جاوي بتشديد يا و بفارسي الكياس و بهندي كيسر نامند ماهيت آن
تارهاي گل است شبيه بعصفر و بسيار خوشبو و زرد و تيره رنگ مائل بسرخي و بنجاي رواول گل آن از زمين ميرويد و بعد اتمام آن ساق و برگ آن و طول ساق آن يك نيم شبر و برگ آن شبيه
ببرگ ياسمين و بيخ آن شبيه به پياز و مدحرج و مانند پياز نرگس و در گل آن تارهاي و در هر گل سه چهار تار زعفران ميباشد و آن تارهاي بزرگ رنگين خوشبو است و آنچه باريك كم رنگ كم بو است
زعفران نيست و منبت آن اماكن بسيار است و از مازندران در ديه مسمي بهاده كوه كه عوام باكو نامند و اصفهان و نانته و كيلان و شام و مصر و مغرب و كشمير و غيرها و بهترين همه كشميري بعد
اصفهاني باقي بعد مازندراني و باكوئي بعد از جاهاي ديگر و بالجمله بهترين آنها بسيار زرد مائل بسرخي خوشبوي تازه آنست از هر جا كه باشد طبيعت آن در دوم گرم و در اول خشك

زريريه

زريق

زرين گياه

زعرور

زعفران

وبعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است **افعال و خواص آن** مفرح قوی و مقوی حواس و مغری و منضج و محلل و مصلح عفونت اخلاط بلغمی و مانع
حفظ آن از تغییر و فساد و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و رسانندهٔ قوت
ادویه بقلب و سائر اعضا و مفتح سدهٔ دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آن جهت ازالهٔ سپرز و با سکنجبین جهت رفع خمار و با عسل جهت
ریزانیدن حصاة و با ادویهٔ مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و رقت عارض
از امراض و سلاق و جرب و قرحهٔ چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد
و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده مضر گرده و مضعف اشتها و مغثی و بجهت اصرار
بخصوص حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در آن حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس
و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این اثر نیست مصلح و دفع
ضرر آن اشیاء قابضه روح است بالخاصیت گذاشتن بکتیار آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند چون دو درم آنرا با آب سرشته مانند گردکان مدور ساخته
و در آن سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دار ترج و ربع آن سنبل
و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون بخیر و زبیدا نند و هر روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص
آن ملین عصب و صلابات رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیهٔ قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم
و مغز استخوان جهت قرحهٔ رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مو و با عضا مفید و ثفل دهن آنرا بیونانی قرقومغما نامند و قرقومغما نیز در حرف
القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد **زعفران الحدید ماهیت آن** زنگ آهن است که آهن را براده
نموده بر روی صفحهٔ آهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود و بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده آنرا بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران
گردد و بهترین اقسام آن خصوصاً در صناعت آن است که برادهٔ حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود **طبیعت آن** گرم
و خشک **افعال و خواص آن** قابض و از جملهٔ سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داحس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب با سرکه جهت داء السرخ و جوششهای
حار مجرب و فرزجهٔ آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یکقیراط آن مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال الحدید و براده
آن خورده بهم میرسد و مداوای این مداوای آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد **فصل الزای مع الفاء زفت رومی** بکسر زا و سکون فا و تاء
مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا **ماهیت آن** سه نوع است [illegible] زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قیقهر است
و غلط است بهترین آن صافی براق املس آنست **زفت بحری** بفتح با موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و یا **ماهیت آن** چیزیست شبیه بقطران سیاه و سیال از زمین
مانند نفط حاصل میشود و سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و اهل مراهم میکنند و بهترین اصناف آن نرم آن
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یکدرم
آن با دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و سقز است بالسویه مضر ریه
مصلح آن کتیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **زفت الرطب ماهیت آن** رطوبتیست که از درخت صنوبر
برگ قسم نر آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بارده هنده آن که غیر جلغوزه است و مسمی بقنوب سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند و آنچه از درخت آن بشر مین که از اصناف
سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند **طبیعت آن** در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** منضج اخلاط
غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی و اطراف حلق و ربو و تنقیهٔ چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویهٔ قتاله و با شکر جهت نفث الدم
و سدهٔ سینه و سرفهٔ مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت شقاق ناخن و قوبا و تحلیل جراحت صلبه
و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرک ناک و جمره و بخیم و خشکریشه و باعث التصاق آنها و بدستور با مراهم معفنه و ضماد

زعفران الحدید

زفت رومی

زفت بحری

زفت الرطب

آن بر میان سر بعد از تراشیدن یا فوخ جهت اخراج زلو که در حلق مانده مجرب دانسته اند و با عسل جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب
و بالآرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش
و حقنه آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب مؤثر مضر بسر و ریه مصلح آن کتیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند
ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبات بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و با بقرع و ابیق مقطر نمایند
ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت
است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره
مؤثر است **زفت یابس ماهیت** آن زفت رطب است رخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابوسفاس نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم
خشک **افعال و خواص آن** بین تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقطه و قوبا و تحلیل و انضاج
ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سائر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت
آن تا دو مثقال است **فصل الزاي مع القاف زقال** بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی فرانیا است بنون و قبل از یا مثناة تحتانیه **ماهیت**
آن دیسقوریدوس گفته ثمر درختیست عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت
و قبضی و آنرا مانند زیتون مملح نیز میسازند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کروند نامند
و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن سرد مائل باعتدال و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت
آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام
و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار سفید و بغدادی صاحب مالا یسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده **طبیعت** آنرا
در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غریبه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سریعا و نافع برای آنچه نافع است انبرباریس گفته **زقوم** بفتح زای
و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی هتهور و سیهنده و سیج نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر
قامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و باتشریف و گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد و بستی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه
مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درهم و روغن تخم آن با اندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد
بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس و سپرز و امثال اینها شربا و ضمادا مصدع محرور و سیاه کننده موی مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت
آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برگ و بار و تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنگاله و هند دیده و شنیده
شده چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و گره داری باشد و بر سر گرهها برگهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود
بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک سکو یند قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید و دوم چهار پهلو و این خار دار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار
و شاخها و تنه بالای آن بی خار و برگهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن می چکانند
و با اندک نمک گرم کرده برای سرفه اطفال میخورانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا بغی قولنج
ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست لیشه بج یا لک جوهی که گیاه هندی است در آب برگ آن باین طریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود
و در دستها افشار دهند که آنچه بیرون می آید ساییده حب یا قرص بندند خشک کرده نگاه دارند و قت حاجت در آب برگ آن ساییده بر قوبا طلا نمایند روزی دو سه
دفعه در چند مرتبه زائل شود و اگر چه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از آن مرتبا میسازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا در تهایه
کرده با شلتوک که بهندی شالی دهان نامند و حمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کرده و بر آن آنقدر آب بریزند که از بالای آن یک

وحب پرکرده وپس سر آنرا پوشیده در سرگین اسب یکهفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک ها از نیم خشک نموده ملمک سازند و روزی ناشتا مقدار یک کف آنرا که سه مثقال باشد
بخورند جهت استسقا و سرفه وضیق النفس بارد رطب مفید و نوع چهارم ساق وشاخهای آن کم خار واز آن تارها بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انگشت باریکی آویخته میباشد و لبن
این چهار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد و نیز میباشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در انبات عقرب و سیماب موثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم
در باغهای انگلشیه دیده از آن جمله سه پهلواست که بر درختهای بزرگ می پیچد و ریشههای آن که بمنزله پیچ توان گفت بر تنه درختها ریشها دوانده می چسبد و بالای درخت
بلکه بنتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد و از بیخ اصلی که قرب زمین است کنده تر میشود و قسم دیگر سه و چهار پهلواست که شاخهای کنده برآورده ایستاده
و بران خارهای بسیاری طولانی میباشد بخلاف سه دهاره و چوده هاره هندی که خارهایش کوچک می باشد **فصل الزای مع اللام** **زلابیه** بفتح زای
ولام والف و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی حلوای زلبی نامند **ماهیت** از جمله حلوای معروفه است تازه آن لذیذ **طبیعت** آن گرم **افعال و
خواص آن** مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مصدد مصلح آن سکنجبین و انار **زر الانف الملوک**
نوعی از برون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند **فصل الزای مع المیم** **زمج** بفتح زای و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اولکو نامند
ماهیت آن از جمله سباع طیور است که بدان جانوران صید میکنند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت ضعف دل طبیعی و خفقان
عارضی و زهره آنرا چون بتنهایی و یا با اکحال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرگین آن طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد موثر
زمجالی بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و همزه مکسوره و یای حطی ساکن در آخر **ماهیت** آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد زیر باد هم
میرسد با پوست خشک خشنی و اندرون پوست آن لحمی شیرین ولطیف کم رطوبت و در سه سال یکبار ثمر میدهد و در ان سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار بر می آید
طبیعت آن گرم مائل بخشکی و با رطوبت فضلی **افعال و خواص آن** تا حال معلوم نگشته **زمرد** بضم زای و میم و را مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی
پنا نامند **ماهیت** آن از جمله احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد و ماده آن ذهبی است که بر آن یبس و انجماد غالب گشته و بدان سبب سبز شده
و در مدت بیست و یکسال در معدن تکون میابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک بنوعی تکون می یابد و صلابت آن از احجار دیگر کمتر است
و سوهان در ان اثر میکند و اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ ذباب اخضر است نه آنکه بر حال آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان
کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف شفاف و آب آن متموج و رقصان میباشد و صورت چشم مختفی در ان مرئی میگردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند
و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این را زمرد نو نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مائل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ
برگ سلق و قسمی زنجاری شبیه برنگ زنجار و قسمی کراثی شبیه برگ کراث و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مائل بسفیدی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه
سبز پر آب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنگ ریزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنگ نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد **طبیعت** اقسام آن در
دوم سرد و در سوم خشک و قوت آن مدتی مدید میماند **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم
و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و نزف الدم و اسهال دموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و حبس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و جذام حتی
که متقرح و اطراف ریخته باشد شرباً و تعلیقاً و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد
زهر بران کارگر نشود و امان یابد از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بر آن رافع کلال بصر و تعلیق آن
و پوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع در مصروع و لهذا ملوک آنرا علاقه گردن بند اطفال مینمایند از حین ولادت و چون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون موثر و طلای
آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون یکمثقال آنرا در انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوایی باشد نصب
کنند و بپوشند باعث قبول و لها و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میگویند چون بطعام
زهر دار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص
و منافع و حال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام توانگری اکثری مردم بقیمت بسیار اعلی خریده اند و بعد آنکه فقیر و دست تنگ شده بهمان القیمت بسیار ارزان

زلابیه
زر الانف الملوک
زمج
زمجالی
زمرد

فرو خلند و مجربست آنرا بر چشم افعی مالیده مذکور کرده اند مقدار شربت آن در رفع سموم یکدانک و در نزف الدم بقراط بدل آن در رفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است

زمور بضم زای و میم و سکون واو و راء مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در ولایت مغول را زمور لاک نامند و مستعمل نزد کرانست **افعال و خواص آن** در جذب بابس حیض بغایت معدل و مقدار یک مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز

فصل الزای مع النون

زنبا بفتح زای و سکون نون و باء موحده و الف لغت فارسی است **ماهیت** آن کماهیت کثیر الوجود دریی و در تابستان میکارند و در اوایل زمستان میرسد **طبیعت** آن بسیار گرم و تیز **افعال و خواص آن** موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد و جهت درد سر بارد و حدت بصر و پراکنده کردن ریاح و بر طرف کردن آنها بقوت بشرا و نطولا نافع مضر بدماغ و خام آن مغثی بشدت بخلاف جوش داده آن و مصلح آن سرکه پختن و با کاسنی و ساق کاهو و مکیدن انار رجائشنیدار و بیفر خلق است

زنجار بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و رای مهمله معرب زنگار فارسی و بیونانی فنیطوس و معنی آن مجرد و بود **ماهیت** آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون مییابد و بیونانی این را بارسقاریقس نامند و عبارتست از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در مغاره قبرس نزد طلوع شعری مقطر میکرد و منجمد میشود و این خالی از آمیزش نجاک و سنگ ریزه نیست و همچنین کیرانی آن و این هر دو ردی و استعمال آن مجوز نیست در ابدان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکه تند بنحوی گذارند که بخار آن از سرپوش بیرون نرود و بعد از هر ده روز زیاده بردارند آنچه زنگ ظاهر اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار رودی است و آن چنانست که مس را صفحهای بسیار تنک سازند و بر هم چیده سرکه تند بر آن ریزند و بگذارند در سرداب های بسیار سرد تا زنگار آنرا گرفته و ده نیم مثقال آن چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد و پس شب بجائی و طلع اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه معدنیست پس رودی و آنرا مغشوش بسنگ ریزه سوده می نمایند و امتحان آن آنست که چون ترکنند و بانگشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و تند کوشت و قاطع آثار و با موم و روغن زیت بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن کوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته آن با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و سنخه و دانه بواسیر جاسیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششهای دهن های اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کتیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور باد و یه مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان را پر آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بضرورت جائز نیست و عند الضرورت مقدار کم آن با ادویه مغریه و ادهان و لعابات و یکدرم آن کشنده بقرحه جگر و بعد از آن و از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب سیما آنکه بیرا شیلاج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن قلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

زنجبیل بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی ترتازه آنرا ادرک و خشک آنرا سونتهه نامند و سندی نیز گویند **ماهیت** آن بیخ نبات معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل و ازان کوچکتر و برگهای آن باریک طولانی بقدر یکشبر و زیاده و بی گل و بر و در مازندران نیز بهم میرسد و در بلاد هند و گهن و گجرات و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم میرسد و کوهی و دشتی نیز میباشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل بیرتیه سفید خشک را بهندی سنهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل می آرند از آنها و بالیده و نهایت بیرتیه که مانند آن هیچ جا نمیشود **طبیعت** تر و تازه آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مقوی قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سده جگر و مسهل و محلل ریاح غلیظه و معده و امعاء و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسبنده بسطح معده و امعاء و غیر آن و

انهار و تلیین طبع و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معده و یرقان سددی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و سپهال
که از فساد غذا باشد و جهت دفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و با نبات تشنگی کند و جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت
آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهله و تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و در دهان
داشتن آن رافع تشنگی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی و مائی و ریحی خصیه و سایر اعضا و با دو وزن آن حرمل اقوی
در تاثیر و بدستور مالیدن سفوف خشک آن و گرم نگاه داشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بدستور با نصف وزن آن رازیانه خشک نرم کوبیده بیخته و با زرنباد
نیز مضر حلق مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارفلفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و ضماد تر و تازه نرم سوده آن جهت
داء الثعلب و تحلیل اورام ریحیه بارده مائیه و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن که تیزتر گویند چون آنرا نرم بکوبند و بپزند در آب گوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع
مفاصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و بدستور طلای خشک آن و با آب تازه آن و نیز نوع دیگر میشود در هند و بنگاله که آنرا انبه سونٹهه مینامند و بوی انبه
خام از آن می آید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزه دهان
اندک اندک میخورند و خوشبو و لذیذ میباشد و از نوع اول نیز تازه آنرا ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آنرا کوبیده و بیخته و با نمک و آب لیمو خمیر کرده قرص

زنجبیل الکلاب

میسازند و بدستور تنقل مینمایند **زنجبیل الکلاب** **ماهیت** آن گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل
و کشنده سگ و لهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از صعتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** ضماد تازه تر آن جهت
رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر میگردد

زنجفر

که غیر آنست **زنجفر** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم (بسکون) فاء و راء مهمله بفارسی شنگرف نامند **ماهیت** آن معروفست و دو نوع میباشد معدنی و مصنوعی معدنی آنرا بیونانی
مینون نامند و در معدن زیبق و طلا و مس تکون مییابد و حجر الزیبق مینامند و آن مانند عروق سرخ اسرنجی رنگ با کثافت است و بعضی از کبریت احمر دانسته اند و مصنوع
آن از زیبق و کبریت است و بیونانی فقیا باری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آنست که بوی کبریت از آن نیاید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک
در سوم و بعضی در دوم سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از شادنج قابضتر و ذرور آن
جهت قطع نزف الدم و آکله دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و بثور و سوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش
و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با قنه جهت روع دامیل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن
دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنهاست و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله
است و دو درم گویند و مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سایر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و مطبوخ انجیر و شبت و ماء العسل
و بوره و آشامیدن ادویه نافعه سحج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور و لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر برآید یعنی بثور والاحقنه نمایند با دهان و بدل آن
شادنج است و اهل هند را عقیده آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه و یا به تنهائی حبوب صغار سازند جهت تبهای مزمن و مرکب و سرفه بارد و رطب و مزمن
و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین

زنبق

مذکور شد **زنبق** بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد
و گویند کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آنرا است شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی
چهار و پنج و شش تا ده گل می باشد و خوشبوی و برگها که بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد و بلندتر از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیمتر از آن و گفته اند که رازقی است
طبیعت آن در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس و قوی تر از آن

زنبور

و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف ملین و مقوی اعضا و پنج درم آن مسهل اخلاط مراری
و مدر بول و طلای آن جهت دفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است **زنبور** بضم زای و سکون نون

وضم بای موحده وسکون واو و راء مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهڑ و در بنگاله برله نامند **ماهیت** آن از جمله حشرات الارض است و انواع میباشد مراد ازان بزرگ سرخ رنگ
آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مکس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و مکس را صید مینماید و چون کسی متعرض
خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و بگزند او را و بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن بکثرت آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد
مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بران ریزند بمیرد و گویند نیز آنرا یک نیش قوی زهردار است و ماده آنرا دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام
زمستان نیش آن می افتد و یا سمیت آن کم میگردد و ماده خانه آنرا معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آن را سمیت از سایر انواع بیشتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال**
وخواص آن طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوه بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند
چون بچهای آنرا خشک نموده سائیده یکدرم آنرا با فالوده بخورند موجب فربهی بدنست و زنبور سیاه مائل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نماید جهت برص و بهق و رفع آثار
غائره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفه آن بکثرت و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است و اندمال
و بقوت یا بسر سوزن یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و بدستور گل سرخ با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد برگ
کاو تازه و ضماد خبازی و بقله رجله و عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر کرده با آب برف و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلافاصله در آب بسیار سرد و مسکن وجع آنست و مالیدن
فوره و بادروج و خوردن رب تفاح بلصقه و بزر قطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نماید اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن
مگس سائیده بران و ضماد برگ کدو که در هندی ارویی نامند و یا روغن کاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمة مع الواو * **زوان** بفتح زای و واو و الف و نون **ماهیت** آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه
غیر آنست و دانه ایست مائل بسیاهی و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت کراهیت بحدیکه نفوذ میکند
در سطح واقعه زبان و مسکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانه آن پهن میباشد و قسمی زرد طولانی و این هردو ردی تر از اول است **طبیعت** آن در اوائل سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و مثال آن از بدن بغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام
و ضماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبید کنند قوت آنرا قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و معده است و سبات بسیار می آرد و اولی اجتناب
از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و رب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است ۰۰۰۰

زوفای یابس بضم زای و سکون واو و فتح فا و الف **ماهیت** آن گیاهی است مفروش بر روی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش با عطریت و شاخهای
آن پر گره و بر هر گره گلی مائل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آنرا زوفای مصری نامند
طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قوی تر از بستانی **افعال و خواص آن** ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و گرم معده و خورجابد و محلل اورام
و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و انتر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و پیچ امعا و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل
ریاح گوش و مضمضه طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب عسل و سداب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم
معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ با قروما نا و ایرسا و قوت اسهال آن قوی تر و جهت نیکوئی رنگ
رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم
مانده باشد و نطول آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار ترش بدل آن صعتر است
و جوارش و شربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود انشاء الله تعالی **زوفاء الرطب** بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی پشکل میش
و بترکی تقلداق نامند **ماهیت** آن چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیردار و با حدت از منافذ طریق ترشح
بیشتر بر می آید و در ان مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را ازان جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را ازان بر آورده و هرگاه منعقد
بهم رسد پشم میان ران گوسفند و بز را بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند و گویند اطبای قدیم آنرا بجز دیبانی آن عرق کنند و آن عرق منعقد گردد آنرا زوفای تر نیز نامند و در بهار

زوان

زوفای یابس

زوفاء الرطب

قوت است از غیر آن **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است **افعال و خواص آن** منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص اسهالی
جگر و سپرز و برودت احشا و گرده و شربًا و ضمادًا نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و ورم مقعده و رحم و مثانه
و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولا جهت
رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یکمثقال تا سه مثقال
و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است **فصل الزای المعجمة مع الهاء** ✿ **زبدة الملح** بفتح زای و سکون با و فتح را و تا
والف ولام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله **ماهیت** آن چیزی است شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحة شبیه ببوی ماهی و لذاع قوی
و باندک رطوبتی گویند در حبشی که آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردد زبدة الملح حاصل میگردد و ماسرجویه گفته که آن شوره
است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد مائل بسرخی است با جزای منعقده مانند دانه چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن بهر دو نوع زرنیخ و
گداخته کردد و مغشوش آن در آب **طبیعت** آن بنهایت گرم و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبرودی جهت غشاوه و عین و رطوبتی
که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ با
سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در سهال قوی تر از نمک هندی و مدر عرق و مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یکدرم آن کشنده است
و قابل علاج نیست **زهرة النحاس** بضم نون و فتح حاء و الف و سین **ماهیت** آن چیزیست شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تافته
بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست **طبیعت** آن در قوت قریب بزنگار است **افعال و خواص آن** اکال لذاع
و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصطکی که حدت آنرا کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور سفید آن با روغنها جهت رفع گرانی
مزمن و غرغره آن با عسل جهت ورم بارد و لهات و لوزه و مری و با روغنها و مراهمها جهت بردن گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده
و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است **زهره** بفتح زای و سکون ها و فتح راء مهمله و با قرنفل شامی
را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و بعربی بر زغواه اطلاق میکنند و وج را نیز مینامند **فصل الزای المعجمة مع الیاء
المثناة التحتانیة** ✿ **زیبق** بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلواسون نامند ماهیت
آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می آورند و در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هر چند بر آن چندان اعتمادی
نیست و در شهرنا و چینیه یا آنکه از ارض حد بدیع جنوبی است قلیلی بعمل می آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصًا سگ را در چهها پر میکنند و سر آنها البته تا مدتی
مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بیرون می آورند در آنها سیماب می یابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که برنیاورند چهها را خالی می یابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون
می یابد و در طبقات قطعه ضخیم طلق نیز می یابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میکرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا بفرنگی پیپ مینامند می آورند
و چون آن حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانچه جائیکه طمع گران کار میکنند نزدیکی آن آب میگذارند در آن قدری
جمع میگردد **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته **افعال و خواص آن** حاد و قابض چون سرد و مرطوب المزاج در هر سالی
چند روز پی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و بتدریج تا یک دانگ از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین نمود گذشتن آن از امعا
و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمی ماند و بزودی برمی آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بسیار عدیل است
و طلای مقدار قلیل آن که یکمثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ حقیقی اندک غبار بر نند بجدیکه خون نیاید
و سیماب با آب برگ تانبول و یا با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و با بعضی ادهان مناسبه آنمقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی
و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد و بعد از لمحه سر را بشویند و بعضی بعد از سر تراشی لنگ یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب
خام را در پارچه بسته بریافوخ خود میمالند و آنچه از آن ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب بیک ساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول و یا آب برگ

زبدة الملح

زبدة النحاس

زهره

زیبق

ریحان و یا آب و دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادثه از آن و منع نزلات
و مرضی که در بنگاله مشهور است که در انف بهم میرسد و آنرا اهوا مینامند مائزه و مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور
مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن گاو که با یکصد و یک آب شسته یا با موم و روغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن بکار برده
شده بار بعمل آورند و دران پرهیز غذاهای لطیف و بی نمک یا کم نمک تناول نمایند و لیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر دماغ
و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنگ رخسار است و هوام مانند مار و عقرب و غیر هما از دود آن میگریزند و اگر نگریزند میمیرند و طلای
کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل و
کشته آنرا بر پیشانی بمالند و بر گردن و کمر و یا مو بندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات بندند منع تکون قردان یعنی کلمه حیوانات کند و با کندر و اتیج موم
و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح خبیثه و آکله از مجربات است خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت
نیز مانند آن و چون زیبق را بطعامی بسرشند و بخورد موش دهند میمیرد و مقدار شربت آن از غیر مقتول تا دو درم بدل آن رصاص محلول و مصعد آن بسیار گرم و با حدت و از
سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آن را با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن
مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند و بر مس یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس
و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمو پس سیماب بران بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بران بچسبانند بچسبد یک لا ورق بالای هم اگر سنگین و بسیار رنگین خواهند
ناشسته و رق پس زمانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقره یا طلائی میگردد و چون زیبق را
در گوش کسی بریزند دوار و اختلاط عقل عارض گردد و منجر بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و ذهب در گوش کنند
تا زیبق بران بچسبد و برآید و اگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن برآید و چون زیبق را بسوزانند که مانند رماد گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قمل
خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی برآید بمحض آشامیدن آب گوشتهای چرب و اگر مقتول است دوار و وجع بطن و مغص
شدید و ثقل زبان و احتباس بول و ورم جسد عارض گردد و علاج او آنست که شیر گاو تازه دوشیده و قی کنند و با خمیر و نشستین و بزر کرفس با شراب و یا فودنج جبلی و بادزهر
خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر تدابیر که در زنجفر و اسفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آنرا بر پارچه کرباسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او شپش بسیار
در آن آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل برطرف گردد و دستور تصفیه و حب و دوا و دهن و ضماد و فتیله و قیروطی و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنگ
سیماب را مکلس مینمایند بتنهای و یا با ادویه مناسبه و مکلس کرده آنرا از ملک خود می آورند خصوصا فرانسیس و میگویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح
و حرارت غریزیه ضعفا و پیران نافع طریقه استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب آن که بمقدار فلفلی است صبح ناشتا ببلعند و از حموضات و لبنیات
و بقولات اجتناب نمایند و هر گاه در هر چه شش تا بد آنزمان ترک نمایند بعد از ان نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند **زیتون** بفتح زای و سکون یا و ضم تاء مثناة فوقانیه
و سکون واو و نون **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرگتر و برگ آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد و گویند تا هزار
سال میماند و گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی است **طبیعت** رسیده آن گرم در اول و با قوت قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن گرم
و خشک **افعال و خواص آن** سریع الاستحاله بسودا و صفراء تازه و یاقوتی رنگ آن مرخی معده و مغثی و بهترین آن سر رسیده آنست که در آب نمک پرورده باشند
و با تمام خورده شود و نه قبل و نه بعد از ان و درین وقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز گردکان و بادام و دهنها
و سرکه گویند مضر شش و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیر و مربیا است و ضماد آن جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلای آب
آن با پیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه جهت ربو و امراض شش نافع و برگ آن در دوم گرم و خشک و ضماد آن جهت قرب چشم و اورام حاره و التیام
پوست سر که منقطع شده باشد و حمره و جمره بحیم و نمله و منع سعی و زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و با عسل جهت داحس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلای آن جهت اسهال
و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب غوره بحدیکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه با آب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده

زیتون

و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه با آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصارهٔ آن بافعال مذکوره مانند برگ آنست و حمول آن جهت
قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و داخل شیافات کحل اجفان مینمایند و چون مغز دانهٔ آنرا با پیه
و آرد بیامیزند و بر برص ناخن گذارند زائل سازد و بیخ درخت آنرا چون با قدری برگ آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل
رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک و برگ تازهٔ آنرا در کوزه کنند و در
کوره کوزه گری گذارند تا بسوزد و پس از کوره برآورده شراب بران بپاشند و باز دیگر بسوزانند اما نه بآن حد که رماد گردد بلکه احراق کمی باید گویند در جمیع افعال اقوی بهتر از توتیا است
بری آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرق و بار جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته اند ضماد مدقوق برگ شاخ
اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند رطوبتیکه از شاخ تازهٔ آن که در حین سوختن بر می آید جهت جرب و سبوسهٔ سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع
و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر و ضماد و رماد آن با عسل و آب ثمر آن
جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون دران خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا
و مایل بسرخی است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در تقویت ذهن قویتر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات
و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ بری آن قویتر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب مقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصارهٔ
برگ زیتون که برگ آنرا بکوبند و بران شراب و یا آب بپاشند و بفشارند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد و جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سایر ادویه است

زیتون الماء زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است

زیت بفتح زای و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه **ماهیت** آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش
آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آن
که در آب گرم ریزند و خوب برهم زنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و سرد گردد و بردارند گرمی آن کمتر و الطف و بلیغ **افعال و خواص آن** آشامیدن چهارده مثقال
آن با یک رطل آب گرم و با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و وجع
مفاصل و عرق النسا و درک و غیرها و قی کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج و رحمی و سددی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع
بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آنرا زیت العتیق نامند
طبیعت آن گرم تر از غیر عتیق آنست **افعال و خواص آن** محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما
و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون گرم نمایند و بر موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت
تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هر چند کهنه تر شود قوی تر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت
آن باقی میماند و چون زیت را با هموزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن چندان بجوشانند تا بنصف رسد مرتبتی بهتر از
روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد **طبیعت** آن
معتدل و با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضاء و موافق معده و صاف کننده اخلاط
و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ حنا و گویند چون
بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و دران روز آب سرد بیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر
و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن گیرند مولد خلط
فاسد و بسیار مسخن و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون بری را در سائر افعال و خواص قایم مقام روغن گل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حفظ سیاهی
موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص

زیتون الماء
زیت

بنوعی دون نوعی نداشته اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله و کاف و الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده بآنجا میبرند لهذا آنرا رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته و دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند و یا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه را بران نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند زنوبی است بفتح زا و سکون بای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی عکر الزیت نامند ماهیت آن ثفل روغن زیتون است طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد ازان افشارند و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص آن قویتر از حضض است لطوخ آن با شراب ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب مواشی و در آب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است زیت السودان بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن روغن ثمریست که زیت الهرجان و اهل مغرب اهقمی و ارجان و ارقان خوانند درختان آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی بخورک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز نامند بادام کوچک و روغن ازین گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و بشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق تنکس بادام کوهی خار آنرا دواب میخورند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند زیرباج بکسر زای و سکون یا و را مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیربای فارسی است ماهیت آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یکرطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه در آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و با شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده و در گلاب بسرشته گرفته و یکدرم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سداب قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده و جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندکه مری و کشنیز و زیره کرمانی دران داخل نمایند طبیعت آن معتدل مائل بسردی افعال و خواص آن لطیف و موافق امزجه اصحاء صفراوی مزاجان و کبد حاره و مسکن مره صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت تبهای نائبه و شطر الغب نافع مضر امزجه بارده است

باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است

فصل اول سین مع الالف

ساج بفتح سین و الف و جیم بهندی سال و ساکون نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل بسیاهی و بسیار بلند و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و پسته و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوش داده میخورند طبیعت چوب آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد سائیده آن با آب بهر جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دمویه و صفراویه خصوصا با آب اشیای بارده و خوردن نشاره آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده قوی الاثر و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب ما میثا و امثال آن اندازند پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است و پوست آن قابض و محلل ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون نافه مشک را دران گذارند حافظ بوی آنست و وزن آنرا زیاده میسازد ساداوران بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و را مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد ازان ترتیب میدهند و آنرا سواد القضاة نیز گویند ماهیت آن چیزی سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بشبح و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند که از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است و آنچه تحقیق شده از سمت ختایی آورند و بهندی کونی ختائی نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزی است مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافت میشود و آنرا آب بن نامند و گفته صاحب

جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است و بهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق و چون در آب
گرم زمانی بخیسانند محلول آن برنگ اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله **افعال و خواص آن**
رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همهٔ اعضا است شرباً و ضماداً حابس اسهال دموی و التیام دهندهٔ زخمها و با سرکه شراباً جهت ورم قضیب
وانثیان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر مو بمالند جهت تقویت بیخ و منع اسقاط
آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر و بغایت محمود است و فرزجهٔ آن با سرکه و حقنهٔ آن بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت
خوردن آن مولد سودا و مصلح آن شکر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن دو وزن آن مورد است

ساذج

ساذج بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم بهندی تیزپات نیز نامند
ماهیت آن برگ درخت هندیست باریک طولانی از برگ بید عریضتر و ضخیم‌تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ
آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط و دو در کنار برگ و دو در مابین کناره و وسط و خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار می باشد و درخت آن بلند
و برگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه بسلیخه می باشد و بجای سلیخه صرف می شود و منبت آن اکثر در کوهستان ها است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنگاله
واقعست و درخت آنرا از آنجا احیاناً تا مرشدآباد و غیر آن نیز می آورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد ولیکن اصلی ندارد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین
آن تازهٔ تند بو طعم آنست که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی اسارون و وج و ایرسا بود **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال**
و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت
و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بدبوی آن که از مشارکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر و مزمن امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصاة
و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مره سودا و منع داحس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر نافع
نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیدهٔ مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام
و طلای آن با سرکه جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت دفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و امتعه جهت منع کرم زدن آن مؤثر و در
سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر ریه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یک مثقال
و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است

ساکوانه

ساکوانه بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح واو و الف
و فتح نون و ها **ماهیت** آن دوائیست که در جزیرهٔ دهناسری و شهر نارو جنگ سیلان و سرکی و کده و ملاخا که از جزائر زیرباد اند پیدا میشود درخت آن مانند
سنبل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک و خوردمان آنجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند و اره
و دندانه داری از چوب ترتیب داده بران درخت میکشند از آن و انها و مانند فتیله نیز خیری جدا میشود آنها را خشک کرده و آنها را صفیر و شند و فتیله مانند را که کم بها است
بمصرف خود می آورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی در آن امکنه میشود و برمی آید آنرا با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نقل خشخاش میسازند و صفیر و شند
طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص آن** مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آنست که قدری از آن را
با شیر تازه دوشیده مانند شیر برنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده می آشامند و کسی را که شیر موافقت نمی کند یا در بیماریها در آب پخته با نبات شیرین کرده می نوشند مقدار
شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

سالامندرا

سالامندرا بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از غطایه است
و ترکی بیلانه اغو ویرن نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بار دست و پا دارد و دستهای آن کوتاه‌تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و بهتر از سام
ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطئ الحرکه و اکثر سر و دم آن سیاه می باشد و گویند آتش در آن تاثیر نمیکند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده کرده و این اصلی
ندارد و نیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود **طبیعت** آن بغایت گرم و خشک **افعال و خواص آن** یک مثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح
و مسخن و معفن و مقرح جلد و روغنی که در آن مهرا پخته باشند سترندهٔ موی و مقرح عضو و چون دست و پای آن را قطع کنند و احشای آنرا اخراج نمایند و در عسل چند روز
بنهند از آن مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسیکه آنرا خورده باشد کزاز و خدر و درد معدهٔ شدید و ورم شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و م

زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بنفشی مانند بادنجان و از گزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق
راتینج و علک البطم با میعه و خطمیا با عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قرصی که در آن کمافیطوس پخته باشند و خوردن برگ سوسن در روغن زیت پخته و مرق ضفادع
و مطبوخ با عسل و صعتر و تریاق آن تخم سلغماه بری یا بحری در آب شیرین پخته است **ساما ن** بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون **ماهیت** آن نوعی از بردیست
که بفارسی پیزر نامند بسیار نرم و باریک و مائل بزردی و از آن حصیر ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جلوس در آن باعث فرج و جهت
رفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع نزف الدم است **سام ابرص** بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحده و راء و صاد مهملتین بشیرازی مارنگ و باصفهانی
مالمالی و بهندی چهپکلی و در بنگاله تکتکی نامند **ماهیت** آن اسم وزغ است و لیکن مصطلح آنست که بری از آن سام ابرص و بلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه آن
کوچکتر از چلپاسه و شبیه بحردون و بالقطها است و سمیت آن بحد سمیت چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد **طبیعت** هر دو نوع آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثآلیل و ثملیه و مسماریه و گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن
درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن مو و رفع احتباس بول و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند و جمع آنرا التسکین و بعد قطور
زبل آن و خون و بول آن با اندک مشک در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه
مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست **فصل السین المهملة مع الباء الموحدة** **سبج** بفتح سین و باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است
و آنرا شبقوه و شوق نیز نامند **ماهیت** آن سنگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد و بهترین آن بسیار سیاه براق صافی
طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت خفقان و گشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصاة و یکدانگ آن
با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آنرا در چشم کشیدن
و پیوسته در آن نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن آن با خود بطریق انگشتری و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد
سر و نگاهداشتن قطعه آن که بقدر یکمثقال باشد جهت دفع فزع و وحشت آزموده است و گویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چنانچه نویسند و صاحب
لقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یکروز لقوه آن زائل گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو گوید که نیکه مس باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد و یا مانند
و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مگسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینه از آن سازند و اکثر در آن نظر کنند زائل گردد و طلای مسحوق آن با آب برمذاکیر جهت ادرار بول مجرب
مضر سپرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از دربند قفچاق می آورند و آن آنست که بمرور ایام منجمد میگردد و دو نوع دیگر را از جیلان
می آورند و این کاذب بود و بهترین آن نوع اول آنست و نوشته که آورده اند که آن بآتش برافروخته میگردد مانند هیزم و بوی آن مانند مانند نفط است **سپستان**
بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است و بعربی دبق و بهندی لسوڑه نامند و معنی سپستان اطباء الکلبه است
بجهت شدت نفع آن از برای کلبه و آنرا مخالطه و مخاطیا نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و در اندرون متصل تخم آن لعابی
و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد و در پختگی و رسیدگی زرد و بعد
خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیده رسیده تازه بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تا بدو قامت و زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای
آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در بلاد حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیر الوجود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل
و در اول تر **افعال و خواص آن** گذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام
آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج
و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله و تنهایی حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور و سبج عارض از شرب شراب حاد و از ادویه حاده نافع و قلیل الغذا
و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق آنچه در امعا است خصوصاً بتحقیق آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت گشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از سی عدد
تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن در سبرودین برگ گل سرخ و در غیر آن عناب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورسته آنرا نیم

ساما ن

سام ابرص

سبج

سپستان

کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحهٔ احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوخته
خشک آن جهت تسکین وجع و زخم با آتش سوخته مفید **سپیه** بفتح سین و کسر بای فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنگی نام ماهی است **ماهیت آن** ماهیتی است که در دریا بهم
میرسد استخوان آن بسیار صلب و زر گران بران نقش حلی و زیور کنند و دران نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن هجی نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ
مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند از ان آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد
بحدیکه چیزی دران نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آنرا در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آنخانه چراغی دیگر نباشد گویند آنخانه پر از گرد
بنظر می آید و گویند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است **فصل السین مع الخاء المعجمة سنجار** بفتح سین و خا و الف و راء
مهمله **ماهیت آن** گیاهیست شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بد بو **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم
لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سدهٔ جگر مضر محرورین مصلح آن رب توت شربت مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بکوزن آن و نیم آن اذخر است
سنخاله آنچه از فضلات سبوسها جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن از آن **فصل السین مع الدال المهملة سداب** بضم سین و فتح دال و الف
و بای موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و بترکی ابن و دیلم پیم و بهندی ساتون ساتری و بعضی زوبجی و به بنگالی تلی نامند **ماهیت آن** سه نوع بستانی
و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بدو ذرع و پر شاخ و برگ آن ریزه و بد بو و بسیار سبز گویا بران غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین
آن بستانی سبز تازه تند بو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و تازهٔ آنرا گرمی و خشکی کمتر تا دوم **افعال و خواص آن** در کافی از
حضرت ابو الحسن عم وارد شده که سداب زیاده میکرداند عقل را و از ان حضرت عم و حضرت ابی جعفر عم نیز وارد است که سداب زیاده میکرداند عقل را و توفیر میدهد قوت دماغی را
و لیکن آب پشت را ضعیف میکرداند و نیز وارد است که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند بر تریاقیت و مفتح سدد و محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشهی طعام و مدر
حیض و بول و مخرج فضول بسیار مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه **اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفض** و غیرها جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج
استلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا شرباً و ضماداً و جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاة و بواسیر و امراض مقعده و رحم شرباً و آشامیدن آب طبیخ
برگ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفهٔ مزمن و تسکین مغص و ورم حارهٔ
و وجع مفاصل و عرق النسا و لرزتبهای بارده و مطبوخ ان در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بضعف رسیده باشد جهت رفع استسقای
لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدستور با انجیر و نمک پروردهٔ آن و یا با نمک جهت حدت بصر و خائیدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیلی آن
مقوی هاضمه و مشهی و جشا آورنده و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرم جهت ازالهٔ فالج و رعشه و تشنج مجرب
و خوردن تخم آن و بدستور حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی و مقاوم جمیع سموم و مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمول و بخور آن
و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت ازالهٔ درد گزیدن عقرب و زنبور و سگ دیوانه مفید و مانع حل و قطور
عصارهٔ آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ
خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن صور جهت بثور و با
عسل جهت قوبا و شستن عضو با آن و نطرون جهت دفع بهق سفید و اقسام ثآلیل نافع و حقنهٔ آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آنرا در روغن زیت طبخ نموده
مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه است و عصارهٔ آن در سائر افعال مانند برگ آنست
و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آنرا در پوست انار گرم کنند و در گوش بچکانند جهت
تسکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبهٔ سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت
ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و رتیلا و
سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث تقطیر و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون و مقدار شربت آن

للبیر السن از سه درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و
سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و تنها
رابدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا و اخل سپند با کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بودی از بدن
برمی آید ولیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غیر تا قسیا است
و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کش ران و برص و قرحه آن بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یکجزو
آنرا با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح
و لزوجتها و خوردن آن بقدر نصف دانگ و قیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکدانگ آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج
جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است **سداب بری** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بد بوتر از بستانی است **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک و دوائیت بر آن غالب
افعال و خواص آن اقرب سموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دو قلی است بحرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها برآید و بول و غایط بند گردد
و مداومت این نیز مانند مداومت آنست و عصاره آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان
و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب
نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با بیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر
ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا ورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش و لهذا مباشر آن اولا باید
که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد **سدر** بکسر سین و سکون دال و را مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را بعربی نبق گویند
ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن پر خار و آنرا ضال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی دار بشکل سنجد و بعد رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی
آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و خوب
بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرم سیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پر گوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و نارسیده را
برگ سائیده آنست **طبیعت** ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین
و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل
بعصره و نیم رطل آن مسهل صفرا از معده و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن منفتح
و لکن دیر هضم و مضر معده و امعا و مضر مبرودین مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آنرا بر آورند
و آرد نمایند عند الحاجت بقدر مطلوب با آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا با یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال صفراوی و قرحه
امعا و حمیات حاده نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین و در مبرود گلقند و مصطکی و آشامیدن شیره مغز دانه آن مطفی حرارت حمیات حاده و سوداویه و صفراویه
و دقیقه و جدری و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت سستی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن بحدیکه غلیظ گردد جهت
سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شری مجرب و گفته اند که چون دانه نبق را در گلاب بخیسانند و بکارند
از برگ و ثمر آن بوی گلاب آید و اگر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین شود و اصلی ندارد و برگ آن که سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیه چرک
بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنها و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره
و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع
نزف الدم و رافع قرحه امعا و اسهال که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سپرز و بدستور حقنه آن جهت جراحات امعا و ذرور آن جهت زخمهای
حاره و مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین بر آورده اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته

ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنگ کردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذا
بسیار دارد و اکثر فقرا و جوکیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت جرب نافع است **فصل السین مع الرآء المهملة** **سراج القطرب** بکسر سین و فتح را و الف
و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را و هر دو مهمله و با موحده و قطرب نیز نامند **ماهیت آن** گیاهیست که تر و تازه آن در شب مانند چراغ درخشد و این اسم
مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکیست بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب سپید درخشد بفارسی کرم شب تاب
و بهندی جهکه جوکنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مکس که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک بالجمله سپید درخشد و آن اسم
دوائیست که بیونانی افیغوس نامند بمعنی حدقی و نیز بناتی دیگر که آنرا بیونانی خس نامند و بعضی بر خیری جبلی که کل آن آسمان جونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی
لوسیماخیوس نامند و بر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی بحیله نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم میرسد و کل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر کردکان و حقاران
و فلاحان آنرا یافته میخورند و بر بیروج نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن می باشد مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده
میدارند و نیز بر بیروج الوقار اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی آنرا بیروج الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت
سلیمان عم با آن استعانت می جسته بر همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیروج الصنم است
که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق است و بتفصیل در ما الاسم مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مومن گفته [illegible]
است و در حرف الالف مع الفاء مذکور شد **افعال و خواص آن** جهت دفع سموم و گزیدن رتیلا نافع است **سرخس** بفتح سین و را و سکون خا و سین مهمله اسم
فارسی است و بیونانی بفارس و در تنکابن دو ولیم جاز و بهندی کیل دارو و لبوره نیز و در بنگاله بنگهراج نامند **ماهیت آن** بیخیست سیاه رنگ مایل بسرخی و بر کرد
و بر از ریشهای باریک و نر و ماده می باشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی کل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برکهای مشرف نزدیک
بهم شبیه بپرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و مختصر بر یک برک مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن بزرک سنکین مائل بسیاهی است و مکسور آن
فستقی رنگ باشد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بلیغ و مفتح و دافع حمل و نحار سوداوی
و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصا با خربق سفید یا سیاه و یا سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج ماء صفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع
است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت کرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یکمثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه
روز متوالی جهت رفع کرفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه تازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند
تا مهرا شود و با عسل یکسان کردد و دو صد مثقال باند و هر روز چهار درم مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد ورکین فرمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحت خبیثه
عسرة العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن
آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برک تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بیلک دفع کند و ضماد آن بر هر عضو جهت
اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم در ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برک آن در خانه مانع کیک و مضر ریه مصلح
آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است **سرشش** بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت هندیست و گویند که آنرا سلطان
الاشجار و بفارسی درخت ذکریا نامند **ماهیت آن** درخت هندیست موزون و برک آن با دامی شکل و بی تشریف بعرض انگشت کوچکی و بطول یک و نیم بند
انگشت و از برک ثمر هندی اندک بزرکتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و متراکم و کل آن شبیه بکل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن
زرد و بعضی سفید نیز نادر او تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرطم اما از غلاف آن بزرکتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک
آن بسیار صلب و در کوبیده سبکرد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت ضخیم و خشن **طبیعت آن** سرد و خشک
و شاید گرم باشد **افعال و خواص آن** خوردن برک پخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند و عصاره برک آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه
با آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت آنرا مقدار یک ماشه نرم کوفته بپخته روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله

را و انبیق کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز یا ده روز و در بین و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات آب سرد و جماع
و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خنازیر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و وبا و امثال آنها را از امراض ماغیه
و عصبانیه نافع و عرق آن که یکوزن آنرا نیمکوفته اما پوست نارنگ اندرون آنرا دور کنند و با چهار و نیم وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور مقرر
عرق کشند و تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز ضم
نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و اهرکه تور نیز نامند و روغن گاو
تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چندان ایام شرب آن کافی است
و باید که عرق آنرا در ظرف روئین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را می شکند و ضماد آن جهت یرقان و دو امیس و بثور و اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی
و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشد و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون
پنج نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یکدرم کوفته بیخته با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند
چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و تنهائی جهت خنازیر و چون با نمک طرزد با آب بسایند و در چشم
صاحب بیاض کشند مؤثر است سرطان نهری بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر راء و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ
و بهندی کینکرا نامند ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید
ظاهر کردد و بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا بطی الهضم
و مبهی با قوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و حمیات
حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع
و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این با بادروج
نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغره
کوبیده آن بقدر یک سکرجه جهت خناق و ورم لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان
و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام
حاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیک مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا با نیم اوقیه آب بنوشند جهت دفع سم سگ
دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب و ماه باشد و یا مقابله قمر با شد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه
با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو خطمیا نا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه
مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم خطمیا نا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که باهم طبخ نموده باشند جهت
شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن کاکنج
و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین
مذکور شد سرطان بحری بفارسی خرچنگ دریایی نامند ماهیت آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود و چون از دریا بر آورند و هوا بدان
رسد متحجر گردد و سوخته آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری نیست و لیکن بسیار سفید
و شبیه بخلا است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا انقلاب نصب نموده و با آن صید ماهی میکنند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته
آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوباتیکه از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و درد

سرطان نهری

سرطان بحری

آن جهت قطع نزف الدم جراحت وسنون آن جهت جلای دندان وطلای آن جهت کلف ونمش مفید **طبیعت** در دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است **سرنجی** بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق آن گره دار و بر سر کوبها یا شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفه بزرگ و از آن نازکتر ولی ضخیمتر **طبیعت** آن مائل بحرارت و رطوبت **افعال و خواص آن** خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دارفلفل سوده جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و داحس را نیز مفید **سرو** بفتح سین و سکون را و واو و اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نمال نامند **ماهیت** آن دو نوع است بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین انشاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختیست بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز السرو نامند و ثمری دارد در خامی سبز و صلب و بعد رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی و در جمیع اجزای آن اندک حدت و حراقت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانه عدس و از آن نازکتر **طبیعت** آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت سائله از آن ضعیفتر از قطران درخت شربین **افعال و خواص آن** برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مر مکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و گویند که برگ آن مجذر است و آشامیدن ثمر آن با شراب سطیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفث الدم و انتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون ثمر آنرا بسایند و برفتق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و نشاره چوب آن جهت منع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرک معقول برگ آن جهت سوختگی آتش و غیر معقول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او و ذرور آن نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه که با ترمس مخلوط میکنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و تنهایی جهت شق و التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نزف الدم و تخفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و در دمان جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با کلنار جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و سحج و خاسیدن آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمره و برگ آنرا با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و پس با روغن کنجد بجوشانند و ثقل آنرا بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا جهت سیاه و دراز کردن موی و حفظ سقوط آن مجرب دیده شد چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده سرشته و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و تضمید آن با موم و روغن زیتون و عدس جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار دانه از خواص آنست که چون ثمره و برگ و شاخ آنرا در خانه نگاهدارند پشه داخل نشود و اگر شود آنرا بکشد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد **سرهنجی** بفتح سین و ضم را مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خردتر و از زمین بسیار بلند نمیشود **طبیعت** آن معتدل در حرارت و در اول خشک **افعال و خواص آن** سعوط بعصاره گل آن با دو عدد فلفل جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن بطریق بورانی یا ترشی جهت جبر کسر تا چهار روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضع مکسور ببندند قائم مقام مومیایی گفته اند **سرهونکه** بفتح سین و سکون را و ضم ها عجمی و خفا ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه ذرع و برگهای آن باریک و بلند و فی الجمله صنوبری الشکل و مزدوج در دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و تاین برگها از بالای آنها باریک تر و پشت برگها اندک خشن و رگهای آن اندک نمایان و اندک صلب و در وقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود و طعم آن اندک تلخ و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفیدان کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر و در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخمهای آن ریزه شبیه بگرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته **افعال و خواص آن** منفتح سده و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس

وحمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دامیل و بثور و اورام و مسکن عطش و مانع فساد خون و سموم و چون مقدار دو آثار از برگ آن و یک آثار از برگ نیک
خشک نموده بسایند و چهل روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشه آنرا با یک ماشه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت
سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهار روز بخورند جهت آتشک که باد فرنگ نامند مجرب و چون برگ و ساق
و بیخ آنرا خشک نموده با یک ماشه فلفل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی
را نافع است **سراج القطرب** حباحب است **سراج القطرب** نباتیست که تا خشک نشده است در شب مید رخشد و گویند بیروج الصنم است و گویند اسمی مشترک
است مثل سراج القطرب **فصل السین مع الطاء المهملة** **سطاخیس** بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر
لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست مابین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و پر برگ و برگ آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوشبوی مائل بکراهیت و شاخهای بسیار
از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برگ آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مائل بزردی و بیخ او
طعم آن تند و تلخ و تیز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص آن** جهت ازالهٔ توحش و خوف و سواس
و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفراء و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست و شرب از آن جمود الا
و جهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد مفید نمودن با آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون بدان بمالند و نیز
بخایند نافع مقدار شربت آن تا یک درم است **سطاریون** بفتح سین و طا و الف و کسر را مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن
نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور خود می پیچد و تنهائی هم بپا نیز میروید و گل آن شبیه به بنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن
مائل بسیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در صفاهان گل عقرب و بفارسی بزابران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر فاشرستین است **طبیعت** آن مرکب القوی **افعال
و خواص آن** رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آنرا چون بکوبند و بر گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور آشامیدن آن **سطرطیوس**
بفتح سین و سکون طا و فتح را مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانیست بهندی جل کنبهی نامند **ماهیت** آن نباتیست
که بر روی آب هم میرسد و لیلی بیخ شبیه به باد رنجبویه و از آن کوچکتر و از نعناع بزرگتر **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع
اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی که
آنرا شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و جهت حمره بجا مهمله و اورام طفحیه و نوع دوم را
ذو الف ورق گویند و آن حزنبل است و آنرا ذو الالف ورقه نیز نامند و بلاطینی اسطرطس میل فولی یعنی هزار برگی نامند و آن نباتیست بلند بقدر شبر و زیاده برآن برگ
آن شبیه ببرگ کمون بری و لطافت کوتاه تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته و بر سر هر یک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و باخشونت و گل آن سفید و ریزه و منبت آن زمینهای
غیر مزروع معطل **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت حبس الدم بواسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام و هرنده آنها و نواصیر و بدستور
و در آن مفید است و اهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند و نمک آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند و آب آنرا بجهر علقه بگیرند و طبخ نمایند
آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از آنرا بخورند جهت سعفه یعنی کجلی و جمیع اورام مائی و قیلة الماء نافع و مجرب است **سطرونیون** بفتح سین و سکون طا و ضم را و سکون واو
و کسر نون و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست مابین گیاه و شجر که اکثر در گندم زار با هم میروید و با گندم میرسد و ساق آن باریک
و پر گره و بی شاخ و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول سر برگهای آن باریک و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق آن شعبهای ریزه
و بجای ثمر فقها بران شعب رسته و سفید صنوبری شکل گل آن سفید و زرد مانند گل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید و با اندک تلخی و تندی و خوشبوئی قوی تر
از سائر اجزای آن مستعمل معطر و لهذا آنرا بجای کندش استعمال می نمایند و غلط کرده کسیکه آنرا کندش دانسته بشبهه استعمال این بجای آن و فعل این مانند فعل آن و صاحب
اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا دانسته و نیست چنین و نیز غیر او بوده است زیرا که آنها همه با هم متباین اند بخلاف سطرونیون **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
بغایت جالی و تند محلل قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده و جهت عسر نفس و امراض جگر و یرقان سددی و ادرار حیض و باه و شیر و بیخ آن جهت ورم طحال و ادرار بول

وتفتیت حصاة وسعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات وقطور آن در بینی جهت درد دندان وذرور آن در چشم جهت جلای بصر وتقویت آن وسعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیره کرمانی
وزیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وآرد جو جهت تحلیل اورام حاره وطلای آن جهت رفع بهق وجمیع
آثار جلد وباکل ارمنی جهت رفع درد دندان ودر فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه ومحرق اخلاط مصلح آن کتیرا است **فصل السین مع**
العین المهملة سعد بضم سین وسکون عین ودال مهمله بفارسی مشک زمین وزنکابن اسکو وبترکی تپلاق وقرقرون وتوبالاغ نیز وبهندی موتهه بضم میم وسکون واو
وفتح تا مثناة فوقانیه وخفای ها ومشک نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نبات بعضی مدور وطولانی وبعضی مفرطح وانواع میباشد یکی بقدر زیتون وبزرگتر از آن وسیاه
واندرون آن سفید وخوشبو وبهترین آن بزرگ بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست وانچه در کنار آبها روید ودر آبها ضعیف ودوم هندیست که اندرون آن
سفید نیست وکوچکتر است از کوفی ویک نوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است وچون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود وچون آنرا بر جلد بمالند در ساعت موی آنرا بسترد واین نوع
با سمیت بود ونوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ گل زرد میروید ودر کنار رودخانها نیز واین اگرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که اندرون آن بسیار سفید است
وخوشبو وبرگ آن شبیه ببرگ گندنا واز آن بلندتر وباریکتر وبا صلابت واندک خشونت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در اول گرم ودر دوم خشک دانسته اند
افعال وخواص آن مجفف بلیغ ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع بارد وبدبوئی بینی واوام
الانف ومقعده ونیکوئی رنگ رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وباصره واعصاب وتحریک باه واشتهای طعام وقروح معده وطرد ریاح وسم عقرب گزیده
شرباً وضماداً موثر وچون با آب سائیده در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده
ورفع سوزش فم معده بسبب بدهضمی وبدبوئی دهان بمشارکت معده نافع وبا دو عن حبة الخضراء جهت درد کمر وسردی گرده ومثانه وتقطیر البول وتنهای کهنه وقطع قی
وبرودت رحم وبهم آوردن فم آن شرباً وحمولاً وقطور آن جهت گرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح وبدبوئی آن وذرور آن
جهت رویانیدن گوشت بر جراحت مزمنه که بسبب یادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد ریحی وبدستور ضماد آن جهت امراض مذکوره وطلای آن با زفت جهت بثور سر وغسول
آن جهت سرخ نمودن گونه وآشامیدن یک وقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اشام گرم معده وحب القرع مجرب واستعمال آن با پنج با غشا وجوف
آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر ریه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون ومولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل وسرکه
خیسانیدن است مقدار شربت آن از یک درم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مر وربع آن دارچینی است وچون داخل صابون کنند باعث خوشبوئی
آن گردد ودر بادی تنقیه وجلای آن وباعث نیکوئی رنگ رخسار است وصنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است ومصنوع آن برنگ زعفران **طبیعت** آن قریب بآن گرم
وخشک واز جمله سموم ومحرق ومقرح جلد ودو دانگ آن مورث جنون وزیاده از آن کشنده وطلای آن بساعت موی را بسترد وباعث جراحت جلد است **سعدان ماهیت**
آن اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خسک وخاردار وسفیدتر از آن وبرگ آن از آن نرم تر وثمر آن مدور وپر خار وتخم آن بهن واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع
زحیر واسهال است **سعوط** بفتح سین وضم عین وسکون واو وطاء مهمله آنچه در بینی دمند ومانع باشد بدین نام موسوم است واز اختراعات جالینوس است وعود الصلیب
را نیز باین نام نامند **فصل السین مع الفاء سفاوکیس** بفتح سین وفاء والف وکسر واو سکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت**
آن نباتیست که در بیابان ومعموره نیز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرگ آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ شاهتره واز آن بزرگتر وگل آن بزرگتر از اقحوان ووسط آن
زرد وبعضی اکل زرد ووسط آن سفید ودر طعم مائل بتندی وتلخی وخام وپخته آن ماکول وبعضی آنرا پیاز بری دانسته **طبیعت** آن گرم وخشک در دوم **افعال وخواص آن**
مقوی معده ومسکن درد گرده ومثانه ومفتح سده احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وسی مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه وبدستور دو درم
گل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است مضر جگر ومصلح آن کتیرا است **سفرجل** بفتح سین وفا وسکون را وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکی حیوا وبیونانی
قودونیا میلا نامند **ماهیت** آن ثمریست معروف وسه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند وترش محض وترش وشیرین که بعربی مز بضم میم وتشدید زای معجمه وبفارسی
میخوش نامند وگویند چون آنرا با درخت کویچ پیوند کنند ثمر بیشتر وبهترین آن بزرگ بالیده نازک شاداب آنست **طبیعت** شیرین آن در حرارت وبرودت قریب باعتدال
وگویند مائل بحرارت ودر آخر اول تر است **افعال وخواص آن** مفرح ومقوی دل ودماغ ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی ومدر بول وطلای آب گرم

کرده آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن**
و تقویت معده حاره قویتر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعضی خصوصا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرور المزاج و عصاره آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث الدم
و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و مز آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب به هر دو است ولیکن ثقل آن زیاده
از آن هر دو و قرشی گفته اکثار آن موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن
آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی
دهان و منع بخارات بدماغ و مستی و غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد
و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و در مضر بهار زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و مضر احشای ضعیفه و محشی قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه
و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و مثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقة البول و جراحات
مجاری آن بغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای به دانه جوز
بوا ریزه کرده و پر کرده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات
بسر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعضی و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصا صفراوی آن مضر ریه و سعال
و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب
آن هر دو تا بیست درهم و شکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و
خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ مؤثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم تر و برگ آن جهت اورام حاره چشم و سایر اعضا و جذب فضلات از انصباب باعضا و رفع سمیت
گزندگی هوام و نیز ضماد برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و حمل آن یعنی ریزی که بر روی به میباشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم
جراحات مفید و دهن به که به را تهرا بخته آب آنرا افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن
جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر
و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دو خشب الصنوبر سفید و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن بدستور روغن گل سازند [illegible]
در قوت ضعیفتر از آنست و به دانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابس و تسکین حرارت معده
و تشنها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که به دانه با وجود لعابیت مضر
معده نیست و این خاصیت از لحم به بمجاورت اخذ نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندان
و مغز آن با مزروبت و مشهی و محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف
و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزرقطونا است و طریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته
در پارچه کرباسی خشن بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و حلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق آن و قرص و مربای
آن و رملات و معجون آن و سفیده قرابادین ذکر یافت **سفید ولیون** بفتح سین و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و سفید ملیون بفتح فا و سکون نون و کسر
دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه برگ خیاره
و برگ خیار و سیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از آن پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بیخ
و منبت آن نیزارها و اماکن رطبه **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم
و جهت صرع و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش و بخور آن جهت افاقه سبات و لیثرغس
مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و ناصور و بهتر آنست که بیخ آنرا

سفید ولیون

خراشیده و کوفته و سوراخ ناصور پر کننده ضماد گل آن با شراب جهت صمغ زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع
مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

فصل السین مع القاف

سقمونیا بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند **ماهیت** آن شیر نباتیست
که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و برشیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی اماکنه
کاهست که راست نیز ایستاده می باشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که بدست بچسبد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گل آن سفید
مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم الحجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که بهنگام رسیدگی
اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز بر دور آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود و پس صبر میکنند تا منجمد گردد و برمیدارند
و یا آنکه بیخ آنرا می سوزانند تا رطوبت آن برآید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی بدست نمی آید
و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطالیه و یا از جرمغان آورند و صاف سبک و زن پر سوراخ شبیه باسفنج و زود منعقد گردد و جرامغه در اصل ...
بوده اند اعجم که از انجا نقل بدیار موصل کرده و در انجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشم باشد که از پوست گاو میسازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی محلول
آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند نیز بسیار بگزد و گفته اند جرمغانی آن مایل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و بهر صفات
مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند
و بعلت آن قوت مسهله آن مبدل بمدره میگردد و مدر میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند و پیشتر دستور تشویه آن آنست که با
سوده و کشیده کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سر آنرا با آن قطعه از آن سیب و یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند
تا مشوی گردد و پس برآورده و در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزرجزر و نمک و فلفل و بلیله و عسل و روغن بادام
و در مبرود و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر و محرورین استعمال نمایند و ابن تلمید نشاسته و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و محرورین عصاره گل سرخ و کثیرا و رب به و در
مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور
بر روی آجری بگذارند تا جوش خورد و مشوی گردد و پس برآورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بر آن ریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت
آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و محرکات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویه مذکوره و با گل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال اینها سرشته
استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که بسرم آن مانند نرم کوبیده تر بخمل معده بچسبد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از حدت
بجهت عضو و فصول آن زمیما ند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند
طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه با آن جاذب از
اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و با هموزن آن با دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده
ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با الاجر و جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس
جهت عسر خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد
بار اندازد و بچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یکدرم آن کشنده بحدوث اسهال او لا کرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس هلاک و مداوای آن قی فرمودن و خوردن روغن
و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد و بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع صفراوی و صداع مزمن
و جهت قوبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بدستور طبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات
و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و رگ عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه تنها جهت جرب متقرح و با آرد
کاو رسن عجین نموده بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق شکم اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم یا پنبه جهت اخراج جنین و برگ آن ضماداً و افعال ضعیفتر از بیخ آن و ثمر

آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و نطول آب آن با سرکه و روغن گل صرع جهت درد سر و ضماد آن تنها جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه
جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا گوزن و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند لاعیه است چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و
وعند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بغایة بهتر و خوردن بهی که دران محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت
و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد **سقولوقندریا** بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون
و فتح دال و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست **ماهیت آن** حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبع
و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع اربعین طولانی است با پاهای بسیار از قریب بسر آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع اربعین در حرف الالف
مع الراء ذکر یافت **طبیعت آن** حار حاد و از سموم قتاله است **افعال و خواص آن** در طب خواصی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد
مگر انکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون ستر نده موست **فصل السین مع الکاف** **سک** بضم سین و تشدید کاف **ماهیت آن** اصلی و غیر اصلی
میباشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آمله رطب است و آنرا سک حسینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازهٔ آن بدست نمی آید و لهذا از عصارهٔ بلح که خرمای
نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سک المسک نامند و کاه ادویهٔ دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصارهٔ بلح است
و این نوع از رامک است **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم
و حابس قی و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعاء و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب بقوت و ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوئی
و بدن شربا و ضماداً و طلاءً مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت **سک المسک** **ماهیت آن** چون سک اصلی
یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند سک الجلو و نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب بسرشند سک الماء گویند
و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اگراس خوانند **طبیعت** اقسام آن مایل بگرمی **افعال و خواص آن** قریب برامک و قسمی از سک المسک که از جملهٔ طیوب
مؤلف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشاء دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلح تازه
که غورهٔ خرما است و با سه رطل مازو ساییده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش برگرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله
صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران پنج درم صمغ عربی یک رطل همه را نرم ساییده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند
سکباج بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکبا فارسی است **ماهیت آن** نوع غذایی است که از سرکه ترتیب دهند **طبیعت آن**
سرد و مرطب **افعال و خواص آن** ملطف مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج
و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله مصلح آن حلویات و پالوده و صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بجد وسط ریزه ریزه کرده و اگر مرغ
باشد از بند ها جدا کرده و نیم بخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده لزوجت آنرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو بقدر حاجت مهرا
با عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند **سکبینج** بفتح سین و سکون کاف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و فتح نون و جیم معرب سکبینه فارسی است و بیونانی ساغافیون و هندی کندنا مند **ماهیت آن** صمغ نباتیست در شکل شبیه بخیار و بهترین آن صافی بیرون
سرخ و یا زرد و اندرون سفید و با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و کاه
قنه چون کهنه شود مستهیل بسکبینج کردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ از نزدیک برگ آن بکیرند بریدن تیغ برساق آن و قوت
آن تا بیست سال باقی میماند و گفته اند که دو نوع می باشد و هر دو جید اند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است **افعال و
خواص آن** مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیرها و مسهل ماء و صفرا و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با نها چسبیده باشد
و با قوت تریاقیه و مصلح ادویهٔ مسهله و مانع نکائت آنها و قاطع فضول غلیظ سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده
و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض و ضماد الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده بلغمیه و عصبانیه بر دو دت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت دران زائل شده باشد

وجهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی و جهت اعضاء الصدر و النفس و الحميات و غيرها آشاميدن آن جهت تنقيه صدر و استسقا و اسهال با عصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حميات
بلغميه و سوداويه دائره و قولنج بلغمی و ريحی و بواسيری و رياح آن و برودت كبد و امعا و مقعده و رحم و تحليل خنازير و تقويت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بجهت امراض
مذكوره و آشاميدن يكدانگ آن تا نيم درم و تا يك درم جهت اصلاح ادويه مسهله و منع اذيت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقويت باه و قولنج
و ادرار طمث و اخراج جنين العين اكتحال آن بهترين ادويه است از براي نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غليظه و با سركه جهت شعيره و استنشاق رائحه آن با سركه جهت صرع و غشی
عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجه آلوده آن به پشم پاره جهت رفع احتباس حيض و احتقان آن جهت بواسير و دفع رياح آن و تقويت باه و وجع وركين و ظهر و ضماد آن
با سركه جهت جذب خار و پيكان از اعضا و تعقد عصب و بواسير و عرق النسا و التيام عضل مقطوع و تحليل خنازير و سلعه و ازاله آثار جلد و گزيدگی عقرب و هوام و ديگر نافع و دستور
حل آن مانند حل حلتيت است در روغن بادام تلخ و با آب كنند و يا با سداب و يا نان گرم كه در جوف آن گذارند تا آنكه نرم گردد و استعمال آن بمبرودين نافع و مضر محرورين و مورث
اورام باطنی و مشتعل حرارت غريزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن كتيرا مقدار شربت آن تا يكدرم بدل آن قنه و گويند در رفع سموم ما تابع است سكر بضم سين و فتح كاف
مشدده و راء مهمله بفارسی شكر بشين معجمه و بهندی بلغت اشلوك سركرا و شكر سرخ مائل بسياهی را بوره و بلغت معروف بنگاله شكر سفيد را چينی و بهندی كهانڈ و شكر تری
و بوره و شكر سرخ مائل بزعفرانی را كندوره و سرخ مائل بسياهی را گڑ نامند ماهيت آن عصاره نيشكر است و آن شبيه بنی است وليكن غير مجوف و شادات و سفيد و سرخ
ميباشد منبت آن اكثر بلاد هند و مصر و چين و بنگاله و به و خوزستان و عمان نيز و شكر سفيد از سفيد آن و سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدين نحو كه قصب آنرا گرفته مقشر نموده آب
آنرا گرفته بچرخ و يا بكوبيدن و آن آبرا طبخ مينمايند تا منعقد گردد و در بعضی اماكن قصب آن خوب نرم و نازك و بلند و در بعضی اماكن سخت و كم آب می شود و شكر سفيد را
چون با آب حل كنند و خوب تصفيه نمايند بطبخ و داخل نمودن شير و يا سفيده بيضه مرغ و منعقد سازند در قالب شيشه و يا غير آن و در ان چوبهای باريك تراشيده گذارند و يا
بر ريسمان ريزند و بگذارند تا منعقد گردد و مرة بعد اخرى يعنی هر مرتبه انچه از شيره آن انعقاد نيافته باشد باز بقوام آورده و در ان قالب ريزند تا هر مقدار كه خواهند تا آنكه
قالب پر گردد آنرا سكر سليمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفيه آن زياده مبالغه نمايند و كمال تصفيه آنست كه عند الطبخ و جوش ديگر حركت و كف بر سر نياورد و در قالب
شيشه ريزند آنرا نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفيه با شير در حين انعقاد و بر آن كف شير يا سفيده بيضه مرغ زنند و با كفچه بسيار برهم زنند تا منعقد گردد و بر ريسمان
كشند آنرا فانيذ خزائی و سنجری گويند و اگر آنرا بكفچه و يا بچوبی خوب بهم زنند كه كف برآورد و آنرا بر روی پارچه كرباسی يا گلی اندكی نم كرده و يا بر روی بوريای تر كرده از كفچه
اندك اندك جدا بريزند كه حبابی شكل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا فانيذ و بهندی بتاسه نامند و اگر بران كف سفيده بيضه مرغ و يا كف شير زنند و نيز از معجون بجای برهم زنند
كه خوب سفيد گردد و از آتش بر گرفته آنرا اقراص و يا قلمهای باريك سازند و مقدار بند انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آنرا فانيذ و نيز بفارسی شكر پلير نامند و اگر آنرا
آنرا بعد از تصفيه بنحو مذكور و قرب انعقاد و بر داشته بدست خوب بكشند تا تار بندد و مكرر چنين كنند و در حين كشيدن هر دفعه بتخته پاكيزه و يا بوته چوبی بزنند تا خوب سفيد گردد و پس
اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بران كنجد مقشر بريان كرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی و بفارسی حلوای كنجد و بهندی ريوڑی خوانند و اگر در ان مغز پسته و بادام و يا گردكان
بريان داخل نمايند آنرا حلوای مغزی گويند و آنرا مانند گيسو بيافند بفارسی گيسك نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شكر عسل نيز داخل مينمايند برای زيادتی شكننده گی آن و اگر در
تصفيه شكر مبالغه زياده نمايند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شكل كه بطرف باريك آن سوراخی باشد ريزند و مدتی بگذارند كه خوب منعقد و خشك گردد و تحت
و چرك آن از ان تراوش نمايد آنرا فانيذ سنجری و بفارسی قند سفيد نامند و اگر در قالب مستطيل كه در هر دو طرف آن متساوی باشد ريزند آنرا قلم نامند و اگر ان قند را باز
صاف نمايند و بدستور باز منعقد سازند در ان قالبهای صنوبری و يا طولانی و يا مدور آنرا بلوچ و بفارسی قند مكرر و بهندی اوله يعنی مانند دانه تگرگ نامند و بعضی آنرا طبرزد گويند
بعضی گفته اند كه اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شكر سفيد شير تازه دوشيده در ان ريزند و صاف كرده بقوام آورند و در قالب ريزند آنرا طبرزد نامند و از شكر سرخ بعد از تصفيه بطريق
مزبور نبات و قند و ناطف و غيرها هم ميسازند وليكن بلذت و لطافت شكر سفيد نيست طبيعت سفيد آن در دوم گرم و در اول خشك و آب نيشكر تازه در دوم گرم و در اول تر
و شكر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشك و سليمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قريب باعتدال و هر چند زياده آنرا تصفيه نمايند حلاوت و حرارت آن كمتر و معتدل تر
ميگردد و لطيفترين همه اقسام قند مكرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنين و هر چند شكر كهنه تر گردد بهتر ميشود و بر يبوست آن می افزايد **افعال و خواص آن**
ملين طبع و حلق و سينه و شش و جالی رطوبات آن و سريع النفوذ بعمق بدن و جهت تقويت ارواح و قوی و كبد و تحليل رياح امعا و تقويت باه و توليد خون صالح

و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت
و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن گاو یعنی دو اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و سده جوف و تنقیه زنان نفسا و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در زرد
بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد
نافع و با آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محرقه و بدل و جلاب
آن مطبوخ با آب سرد و یا نیمگرم جهت اغذیه مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کره تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سحج
و حکه و خاریدن اجفان و بثبات و قلم و مشقق و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مرداسنگ و سرگین کبوتر جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد
آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار و ترتیب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد
فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازه صالح و بجوز اقسام آن خصوص نبات جهت دفع زکام و تفتیح سده و مصفات بغایت موثر المضار مضر صاحبان سل و سهال
و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد
بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انارین و سفرجل و طباشیر
و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا گزانگبین و با شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت تا نیم
درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط
غلیظ باشد بهتر و آب تازه نیشکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد
خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثقل آن بآسانی و بالای طعام
مولد بلغم و نفخ و قراقر و نفوخ آن در کلف جلای آن زیاده و چون آب عصور آن را چند جوشی خفیفی داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفه بارده و تصفیه صوت و صمغیکه
مانند نمک بر نیشکر ظاهر میگردد جهت جلای باصره نافع **سکر العشر** عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و راء مهمله بفارسی خرک و بهندی اکنامند ماهیت
آن شبنمیست که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا یمانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که سنجی
بهترین آن یمانی است که اولا و انقه آن شیرین با قبض باشد پس حواس تلخی شود و شبه نموده کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته و قوت آن تا بیست سال باقی میماند
طبیعت آن گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته بعضی معتدل مائل بحرارت و حجازی آن گرم تر از یمانی **افعال و خواص آن** مفتح و مقوی
جگر و رئه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارده و قرحه شش و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه حلاوت
آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر و هن فاوندی و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیمگرم جهت ربو و ضیق النفس مجرب
شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و جلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن تا یک اوقیه
و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که کیسوس بن یابس گوید که سکر العشر که از درخت نوع عشر که برگ آن شبیه ببرگ گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مائل بسرخی
است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در سه روز قاتل بوده و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر از این جهت می شده مؤلف گوید بالفعل سکر العشر
وجود ندارد و از آن بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **سکرجه** بفتح سین و فتح کاف
و سکون راء و فتح جیم و ها **ماهیت** آن امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ مورد و در وسط آن خاری شبیه بخشم و بحی العالم کبیر مشابهتی دارد طبیعت آن گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مؤلف مذکور حب الشوک دانسته **سکوه** بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها
ماهیت آن نام درختیست که در بلاد هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و بسیار عظیم و بلند میگردد و چوب آنرا در آن بلاد در عمارات بکار میبرند و میگویند که درخت
آن چون کهنه شود پوست آنرا از آن جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آنرا قیقهر و ققهر نیز نامند بر می آید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنه کافور
و در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و تخته کردن بر می آید **فصل السین مع اللام** **سلاجیت** بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یا مثناة تحتانیه

سکر العشر

سکرجه

سکوه

و تاء مثناة فوقانیه لغت هندی است ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکن و صوبه بهار و غیرها از شگافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده
برمی آید و منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه و کم رنگ تا صاف و خالص و غیر خالص و خالص آنچنانست که مذکور شد و غیر خالص آنست که میگویند نوع میمون کوهی
آن سیاه و دو دهم و دراز که بهندی آنرا لنکور و هنومان نیز نامند آنرا میخورد و بعد بیرون خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند آنرا نامقیدان برداشته
بجای سلاجیت خالص میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** باتریاقیت و جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس
و دق و شیخوخت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه
و جمیع اعضا و قوی و ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند

سلاحه بضم سین و فتح لام و الف و فتح حاء مهمله و ها و بفتح سین نیز گفته اند **ماهیت**
آن بول بز نر کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکند و منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر میباشد و در ولایت سیوستان شوره را از آن
ترتیب میدهند و بسیار قوی تر از باروت است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرم آن هر روز
با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای آن جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد مؤثر
و مستعمل صاف کرده سفید آن و طریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه برفت خاک آلوده است

سلت بضم سین و سکون لام و تاء
مثناة فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بترکی جو گندم و بهندی آت جو بمد الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح جیم و واو نامند **ماهیت** آن نوعی از
جو است و کوچکتر از آن و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن یکساق باریک دارد و مضرس و ابیست مانند گندم [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک و گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است **افعال و خواص آن** تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد پیه گرده و حریره
آن با روغن زیتون و باکره بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدیده و نان گرم آن ملین طبع و مولد خلط صالح و چون یکروز
بران بگذرد دیر هضم و مولد نفخ و ریح میگردد و مضر معده مصلح آن رازیانه و جر بیها و شیر نیها و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر
و شستن بشره با آب طبیخ آن منقی آنست

سلخ الحیه بفتح سین و سکون لام و خا بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کاکنچلی نامند **ماهیت** آن پوستیست که مار در ایام بهار
می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظ و سیاه مائل بزردی و براق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر
دوم و در سوم بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص آن** خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگریزه گرم کرده پخته
باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثآلیل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزیدن
سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکه که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتونی که دران جوشانیده و در آفتاب گذاشته
باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و دمعه و استرخای جفان و انتثار اهداب و سلاق و تقویت حدت باصره و شقاق مقعده و بدستور قطور مطبوخ
آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتونی که دران جوشانیده باشند جهت جمیع
شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور آن
جهت گریزانیدن هوام و اخراج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیت بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم
بصر و باعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است

سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فا و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی
کشف و سنگ پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ نهری را در بغداد و نواح آن رقا گویند **ماهیت** آن حیوانیست معروف بری و بحری و نهری
میباشد **طبیعت** بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه
و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب و یکدانگ انفحه ارنب و نیم درم زیره کرمانی سفید در سه ماه جهت گزیدن هوام خصوص
ضفدع آجامی که بیونانی [illegible] نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری آن با شراب جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام
یکحب با اشتافره برند جهت صرع بعید العهد و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با کرار عمل نافع و خونش بدان با جند بیدستر جهت تشنج مفید و طلای زهره آن جهت

تحلیل و خوانیق و قروح خبیثه دهان اطفال و مالیدن آن بر پیشانی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهره مجففات آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و سبل
نافع و چون اشکافند شکم بری را و آنچه در شکم آنست برآورند و بعد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو سائیده بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت منع
حرکت التحام و منع آن از عود و بعد از ملصق و جهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و سفیده آن بقدر فلفلی با جیره های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن جهت باه
و زدن آن رازیانه جهت ورم انثیان بعد از آن با شیر مرضعه جهت درد پای و با خصیه اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و بیه آن جهت تشنج و کزاز و حلوس مطبوخ
سلحفاة و بدستور زهره آن جهت شق اطفال و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل و روغن
تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم
مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پا و ذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با ان خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا یا شام
بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لثت که گرفتگی نفس و برآمدن زبان است از شدت تعب و جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام یا سوخته
جهت کوری نمودن هر که خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت دفع سموم تمرا و بخور استخوان تحتانی آن جهت دفع تبهیا و منع سحر و آب سر بریده
از کاسه فوقانی آن جهت رفع بستن صاحب شرت زنان بغایت مؤثر نوشته اند و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از ان مکان میکند و مجرب مضر امعا مصلح
آن عسل مقدار شربت از سوخته آن یکدرم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است **سلد اینون** بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یای
مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و در مصر سدبان نامند **ماهیت آن** درختیست قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس و در خرابها و بلندی درخت
آن سه گز و برگ آن شبیه بدرخت غرب و سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم آن شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن
برگ و تخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آن و بجهت دفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام **سلق** بکسر سین
و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند **ماهیت آن** دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن پهن تر و آنرا سلق اسود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی
و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و ساق این باریک فی الجمله شبیه باسفاناخ و این را سلق ابیض خوانند بهترین آن شیرین پرریشه آن است و سفید آن در هندا
بهتر از سرخ آن **طبیعت آن** مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه فضلیه سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله
افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مسدد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و مائیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آنست و ساق
برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پخته آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت
تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط
آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره عین حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان آن نافع و بدستور آب برگ
آن و قطور نیم گرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش و غسول مطبوخ برگ و بیخ آن جهت حزاز و نخاله سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس سفید
و ضماد آب برگ نیم گرم آن با بوره ارمنی جهت دفع بهق و داء الثعلب تهیج پشت پا و استسقاء و سائر اورام خصوص سفید آن و حقنه با آب آن و یا با آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و سحج
و بروز مقعده و گذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برگ آن نیم گرم مکرر و با ریختن آن آب بر آن جهت دفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش
و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی مستعمل از آب برگ کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و ثآلیل
و با عسل جهت قوبا و ثآلیل با حنا جهت رویانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار
آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه و یا آب غوره و یا شراب اترج و گویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر گرداند
بعد از چهار ساعت و در خمر سرکه بعد از دو ساعت **سلوی** بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لوا گویند **ماهیت آن** اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته
و بغدادی غیر آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها میباشد رنگ پر و بال آن اندک شباهتی بسمانی دارد و پاهای آن درازتر از سمانی است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین
نوشته ظاهر که آنچه را بترکی بلوه و در شکاربند بال نامند عبارت از ان باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب نمیباشد و از کثرت باران

سلد اینون

سلق

سلوی

بسیار و از عدم باران کم میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی **افعال و خواص آن** بهترین از طیوب آنی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و موجب
تشنگی و محرک حکه و بثور اکثار آن مکرب **مصلح** آن طبیخ آن با حموضات و ادهان پخته آن بهتر از کباب آنست زیرا کباب آن با سهوکت و بطئ النزول است از معده و در هند
چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور و یکی را ابسل بفتح با ء عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر را ء مهمله و سکون کاف و سوم را
پوندک بضم با ء فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را در بهر بفتح دال و سکون را ء مهملتین و فتح با ء موحده و خفای
ها و سکون را ء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فسا و آن و دوم خشک و سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع
امراض حاد و ثانا خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است **سلیخه** بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه
و فتح خاء معجمه و بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند **ماهیت** آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است طولانی تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است برگ
آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن عطر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو و دوم سرخ برنگ مرجان و صفایحی و خوشبو سوم سفید ابلق
بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و گویند از درخت
دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و انچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درختی غیر از دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب آن بهم
میرسد و هر چند در تر میشود و از سیلان بیرون تر و کم بوتر بلکه مائل به بدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ صحیح خوشبوی تند طعم املس است
که با قبوضت باشد و ردی آن زرد و تلخ و کریه الرائحه نباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص آن**
ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبده مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت حدت بصر و تقویت
آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه بارده و درد حجاب معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تنهای نوبه و دفع سمیت ادویه سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم
شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارده با اصل السوس و ادویه صدریه مذکوره و اخراج بلغم و حرکات ران و بدستور بخور آن
با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضییق و انضمام فم رحم موثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر کرده مصلح
آن کتیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کتیرا است **سلیمانی** بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده
و بفارسی دار اشکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کشا لکه در استعینا نیز نامند **ماهیت** آن خبیث مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق بکر طل و سم الفار که زرنیخ
نیز نامند یکجا و قیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنگین آنست **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل **افعال و خواص**
آن داخل مراهم مینمایند و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و امراق و سمنه و قی کردن پی در پی تا صحت یابد و از علامات کسیکه
آنرا خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است **سماق** بضم و فتح
سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا سماقیل و طمطم و تمتم نیز نامند و بهندی ترک و تماتیر و تتریک نیز و یونانیان و عرب آنرا در دباغت جلود مستعمل دارند و لهذا
آنرا سماق الدباغین نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و بهن تر از آن و در خوشه مانند خوشه حبة الخضرا و بر بالای
آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آنست که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگتر از آن و برگ آن بلند و اندک
سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پر گره و ترش
خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن
در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن **افعال و خواص آن** قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا
و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان
خون از فوق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ
و کشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و با زرده تخم مرغ که در آن نخته شود و نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قویتر است و با بریان کابض جهت اسهال

سکبینج

سلیخه

فصل السین مع المیم

سماق

سماق الدباغين

سمانی

و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر ریاح و حدت صفرای آن ضعیف تر است مضر معده و جگر بارد و مصلح آن مصطکی و انیسون طبیخ
آن با بادنجان مقدار شربت آن پنجدرم بدل آن سرکه و اقاقیا است و سفوف کردی که بروی آنست که آنرا تراب سماق گویند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع
اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق و رب آن جهت
گردانیدن کرده در آب بجوشانند و در چشم بچکانند ابتدای رمد خصوصا با قدری کتیرا و چون یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس صاف
را بدان تر کرده بر چشم اندازند و ضماد آن جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور ضماد پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب جهت جرب و دمعه و
حکه و منع بروز آبله در آن و قطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در آن و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و ضماد آن با آب
منع ورم تحفف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت طلای خشونت اجفان و بازقال حبوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون
آنرا با برگ و حبوب شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد و جمیع افعال مانند حضض و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سائر اورام و نمله و قروح رطبه و سعفه
و فساد لثه و کلف و داحس و نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه به طبیخ آن جهت قرحه امعاء و استطلاق و سحج مفید و چون برگ آنرا مهرا آبجیته آب آن را
گرفته منعقد سازند در روغ و تبرید خصوص در روغ مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن بلعاب بارتنگ جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر
و بیخ قضیب جهت سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برگ آن بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا گویند از خواص آنست که چون در صوفی سرخ رنگ ببندند
و در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت البصر و امراض جفن و التصاق
جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده که در شقش بران مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد **سماق الدباغین** گفته اند بازدی
ریزه و دانه کوهی است جمیع برگ سماق و رسته اند و دباغان بآن جلود رقیقه را دباغت می نمایند **طبیعت** آن بسیار بارد و قابض است **افعال و خواص آن**
در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر **سمانی** بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در فارسی زندان ورده و دیلم و شم بضم واو و شین معجمه و میم بعربی
قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود بمیرد و اصلی ندارد و گویند غذای آن اکثر تریاق است و اصلی ندارد و خائف و جبون ترین طیور است و بهندی
آنرا بتیر نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه و غیر سلوی است و چهار نوع میباشد بزرگ و آنرا بهندی کهاکس و گرچه گویند و دوم از آن کوچک و آنرا الوه و سوم از آن
کوچکتر و در گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و این را بهندی چنگ دکوه و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی لوّره نامند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصاة و جهت وجع مفاصل بارد
نافع و بالخاصیت مورث رقت قلب و ضماد آن و مبهی و مهیج باه زنان و بخته آن بهتر از کباب آنست و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب
شیرین و روغن کنجد و بادام جوشانیدن و با روغن بادام و یا روغنهای دیگر و آب انار ترش بفانید شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم
اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بعدیل و قطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن
و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور بر آن رافع تبها است و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که بکعید و آنرا تمامی چون مشوی
نمایند که چیزی از آن طرح نشود تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود **سمسم** بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم مشهور بکسر هر دو سین است بلغت حبشه
جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناه فوقانیه نامند **ماهیت** آن معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالیده آنست قوت آن تا دو سال باقی
میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان مرکوم
داخل است و در بعضی جلادی نیز داخل میکنند زود متغیر و متکرج و فاسد میگردد بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد و سبز روغن با کرفته آن خصوص که مقشر کرده باشند دیرتر و مقشر آن
زودتر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مغری و مفتح و صالح الکیموس
قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب غرویتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعاء و مقعده و محلل اورام حاره و انشامیدن آن
با شراب جهت گزیدن افعی و عقرب و با سودن آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن

وتقویت باه مجرب و مولد منی کرده وشیره کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت لذع ادویه مثروبه و حاد حار
و شرب شراب و جهت تلیین معده و امعا و دفع سنگ کرده بشرط مداومت بران بغایت نافع و خوردن دو درم و دو درم آن با یکدرم کردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب
و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض و مسقط جنین و چون ده اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع
خارش و موی و طمث و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و با فانید انفع و بدستور با نقیع صبر و زبیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با بزرکتان
جهت تقویت باه و ازدیاد منی آشامیدن سائیده آن با شراب جهت دفع قولنج و قولون و کزیدن مار شاخدار المضار بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و با مری
خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و مورث بدبوئی دهان خصوص که ازان در بین غذا نهابا نزد و مصدع و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرم
بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و وشم اخضر و سطبری عصب و قولنج و قولون و کزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بعد سوختگی بردو
مانع آبله و تسکین وجع الم آن و نطول آب برک آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع
و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موها بآن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع شوست دابریه آنست و روغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن
الحل نامند بفتح حاء مهمله و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم
شود و روغن آن جدا گردد و بردارند رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد و آنرا طبیخ نامند و سائیده و ناکوبیده آنرا بدون استخراج
روغن بهشنی نامند که بفارسی ارده گویند و در حرف الرا مذکور شد **طبیعت** روغن آن در دوم گرم و تر و تا هفت سال قوت آن باقی میماند **افعال و خواص آن**
آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و قویتر از کنجد
و در حرقة البول مانند کنجد و در مزورهای مرضی بعد از دهن لوز و فستق نافع ترین ادهان و قطور و نشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهت کشودن سده کوش و طلای آن
با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با بزرقطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش
و جراحتیکه از نوره بهم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن مفید و بدستور از کنجد و جلوس دران جهت اکثر امراض یبسی مانند
تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر و انداختن پارچه ترکرده بدان بران عضو و یا اعضا و بدستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختگی آتش نافع مضر سوداوی
مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک خمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و انگبین
و امثال آن و یا بعد ازان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن بادام شیرین است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات
آن جهت ازاله ابریه موثر است **سمقوطن** بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله مثاله و نون **ماهیت** اختلافات بعضی حی العالم

سمقوطن

دانسته و بعضی است و بغدادی و غیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام کیاهی است و دو نوع میباشد صحری و سهلی صحری آن سنکلاخها میروید و شاخها و برکهای آن
شبیه بشیح است و صلب خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برک آن باریک شبیه ببرک رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک مانند شاخهای حاشا و بیخ آن طولانی
بسطبری انکشتی و بنفش و مستعمل برک بیخ و شاخهای آنست **طبیعت** آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه **افعال و خواص آن** دوا میست شریف نافع جهت
امراض ظاهره و باطنه و محلل و مغری و جامع و مصلب اعضا و قابض و منقی دماغ از فضول و حرکت منجمد دران و مضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف فم اینهمه افعال نقره ظاهره است
و آشامیدن آن با سرکه و عسل و یا سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا و نزف الدم زنان حائض و غیر آن و جهت وجع کرده و با آب
جهت نزف الدم و قرحه امعا و با سکنجبین جهت شدخ عضل و با آب مورد و یا آب سداب و یا شراب عفص جهت قیله الامعا و ضماد آن جهت فتق و چون با کوشت طبخ
نمایند بزودی کوشت پخته و مهرا و سریع الانحدار کردد مقدار شربت آن از یکدرم تا پنج درم و هرکاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آنست که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه
مقدار وزن آنرا بیفزایند در اکثر مواضع و اما سمقوطن سهلی نباتیست شاخدار و پراکنده و خشک و زغبدار و بلندی آن تا دو ذرع و برک آن باریک طولانی و زغبدار و نزدیک
یکدیکر شبیه بزبان کاو و در ما بین برکها برکهای کوچک چسبیده ببرک بزرک آن و کل آن زرد و چون دست ببرک و ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ریشه آن
سیاه و باطن آن سفید و لزوجت و بی شیرینی و بی عطریت بخلاف اول و منبت این سنکلاخها و مستعمل ریشه آنست **طبیعت** آن قریب بفصل و اثان و رطوبی

سمک

در رطوبت فضلیه این ماده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و ورم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و اورام مقعده نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند **سمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و یا و شیوطرا بهندی روهو و در ضر اضحی را موی مچهلی نامند **ماهیت** آن حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه بر آنچه بدون آب تعیش مینمایند مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازاً و آنرا انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص و اکثر را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیدانند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که حق سبحانه و تعالی خلق کرده هزار قسم از دواب را نهصد قسم آبی و یکصد قسم بری و بهترین همه ماهی رضراضی است و مارنی و هر ماهی سنجری لطیف و دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سرچشمه آن بعید و بر روی سنگ و سنگ ریزه که صخوری نامند و یا رمل بگذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و بادبران بوزد و کون باید و معتدل آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکة و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد و پشت آن منقط بسیاهی یا خطوط سیاه مایل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب مانده نبود زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه آنرا نمک سود نمایند و بعد از رضراضی ماهی شلوطه مارنی و امثال اینها است و ماهی دریای شور که در لجه و یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از قسم آن ماهی حلوا و ماهی ابونس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل الا که منقط بسرخیست و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنگاله هلسه لیکن هلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که دران چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریائی و هست نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع دیگر و همانجا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد در لطافت و لذت و عدم آن و بدانکه بحر عظیم جثه ماهی که حیوان آبیست هیچ حیوان بری بآن نمیرسد و بدترین ماهیها ماهی قنوات و گودالها و چشمهای کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهی های بسیار کوچک و پرخار **طبیعت** مطلق آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر مانند کوسج و تمساح و مار ماهی و جری و اربیان که بهندی جهینگا نامند و هلسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سرد و تر از ماهی بحری آب شور و نمک سود در دوم گرم و مایل بیبوست است خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است **افعال و خواص آن** کباب بآتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه کرده و در محرور مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و قرحه آن و سل و دق و سعال یابس و ضعف کبد و کرده حاره و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی مارنی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرور المزاجان و یا برقان جهت و هیج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد و دم جهراتی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از آن مولد منی و نعوظ و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوعه و مداومت بران جهت دفع زهر مار و تشا خدار و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحاء استعمال آن جهت ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از ان مشوی بر طبق و بآتش بریان کرده آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه آرد ملتوت کرده بروغن نموده باشند تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیاری بی نان بعد از ان قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار جرب و **سمک** مضر محرورین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معده بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن گاو و یا با دام و یا کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و گلقند سکری کهنه و یا عسل و آبکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از ان و آب مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مصلح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعض امزجه مصلح آن آشامیدن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر بحدیکه گویا آنرا زنده و خود را مرده کردانیدن است و باعث امراض مزمنه است اما شراب بعد از آن نخدار نافع و قبل از ان باعث شده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمه آن بعروق و جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و یا بیضه مرغ و یا گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده بران گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و مالح و مورث خارش جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید نمک سود آن که سمارس نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری و مصلح آن آنچه گذشت

وضماد نمودن آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیرهضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا
بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو بآب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بگذارند تا سرد گردد
خصوص که یک شب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت هر روز بدان باعث برص و استسقا و محدث امراض فطر و تدبیر آن
قی فرمودن و مسهل خوردن و سایر تدابیر فطر است و در مبرودین خوردن جوارشات حاره و اشیای حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آنکه مر کسی را
که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به لیمو و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحه امعاء و جذب مواد بظاهر جلد
و تحقیق بدان جهت عرق النسا مفید و شحم آن در تقویت باه و مقوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و ضیق جار نافع و زهره آن خصوص شبوط گرم و خشک و اکتحال آن جهت
رفع بیاض مؤثر و چون ماهی زنده را شق کنند و بهمان قسم گرم گرم که حرکت داشته باشد بر عضو به بندند جذب مواد و زجاج و خار و غیرها بظاهر جلد نماید و در رفع اختلاط ذهن
صاحب سرسام و اورام بعدیل و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب سگ دیوانه گزیده و پاره و غیرها و لعابها جهت ورم صلب
و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و مالیدن گاه گل بدان و زمانی گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آنست و خوردن ماهی
بدون آرد و نان باعث سوء هضم آن است و با آرد و نان بطی الهضم

سمکه رعاده

سمکه رعاده بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال مهمله و ها ماهیت و خواص آن در رعاده در حرف الراء
المهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای مسمی بحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول یکصد و چهل درجه واقعست نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر
یکصد و کسری تا دو صد ذراع در طول و بیست ذراع در عرض بهم میرسد و بینی آن بر پشت و میان هر دو شانه آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگ
بقدر منار کوچکی آب از بینی آن میجهد و مردم آن بلاد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ
بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی که پیپا مینامند کرده باطراف میبرند و در چراغ سوختنی چراغ و مشعل تمام سال آن بلاد همان است و مغز سر آن سفید پرده پرده
نرم لطیف است آنرا گداخته برای سلاطین آن بلد شمع میسازند و روشنائی آن سفید مانند شمع نیست و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در آن دریا و سواحل
آن نمیتوانند ماند و نیز شنیده شده که قریب بمیزان در سه روزی هوای بسیار سردی میوزد و اگر مردم بزودی خود را از آن دریا بدر برند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن
از طرف شمالی امواج تخته های یخ می آید و دست بدست تمام دریا را میبندد بنحوی که مخلصی از آنجا مشکل و ممتنع و هر که در آن جا ماند هلاک میگردد **افعال و خواص آن**
گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و جذب آن نافع است

سمکه الصید

سمکه الصید بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمکه الصید اصغر نیز آمده و آن را
سمکه برکه و سمکه تول و بیونانی سفیقس نامند **ماهیت** آن ماهی است که در قریه بتوک و چشمه تول بهم میرسد شبیه بوزغه کوچکی سام ابرص و پا دست و پا و دم و مخلب
و همیکی پای آن بطرف وحشی ران آن است و نر آن باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن دراز زیر خنک اصل آن با خطوط و خال و تا زنده است فرق میان نر و ماده
آن ظاهر می باشد و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمکه بتوک نوشته و بتوک قریه ایست از شام قریب بصید و آن ماهی در آن قریه
در چشمه تول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آنست ظاهر میشود و نر و ماده آن با هم جمع شده و بهمان هیات تا نیمه آذر ماه میمانند و سفاد آن مانند
انسان است و در آن هنگام که فصل ربیعست گفتی از بناگوش آنها بر می آید و داخل آب میگردد و مردم آنجا آنرا جمع میکنند و در همان ایام نیز صید میکنند زیرا که در ایام دیگر
بدان دست نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند بزودی آنرا اندک نمک سود مینمایند و نگاه میدارند تا فاسد نگردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و
آن در سوم و هر دو با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مقدار یک حبه از گف آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند
بحدیکه بهلاکت میرساند از شدت انعاظ و مراتب قوه تیز از لحم آنست و نمک سود آن قوی تر از غیر نمک سود آن و گویند قوت این بحدیست که هیچ چیز بدان نمیرسد و شحم و خون
آن آنست که بمدرم آنرا سوده بر خمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند و بخوابند قوت باه را بهیجان آورده و بسرعت انعاظ نماید و گویند که نر آن در ذکور و ماده آن در اناث
موثرتر است و بعضی گفته اند که ماده آنرا خاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و بعد آنچه انکار نموده اند ماهی حوالی چشمهای صید اصید کنند غیر آن چشمه مخصوصه مفید و بهیات مذکوره
نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی گویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا و غوص مینماید میکند و از آن جهت آنرا سمکة الرمل مینامند و نیز گفته اند که هر عضوی آن
برای منافع عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و اصلی ندارد

سمن

سمن بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی

روغن و بهندی گهی بکسر کاف عجمی و بخفای های و یا نامند و تازه آن را بعربی زبد بضم زای معجمه و سکون بای موحده و دال مهمله و در حرف الزای مذکور شد ماهیت آن معروف
و سفیدی است که از شیر حیوانات و یا ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن میش و گاو میش و خصوصا
جنگلی آن اغلظ از همه طبیعت آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن میکاهد و یبوست بهم میرساند و دو ساله آن در اول خشک افعال و خواص آن
در فعال قوی تر از زبد و محلل و مفتح و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل گزیده بود و بغیر روغن گاو
کهنه حاضر نبود و همان را آشامید افعی باو نرسید و یک اوقیه آن با ده سکرجه که شصت درهم است با آب انار جهت دوسنطاریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی
و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان و طحال و حصاة نافع و آنکه حقنه نمایند و کاه لینت و لعوق آن ناشتا جهت سرفه یابس و نرمی
و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع عسر البول و حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه
و افیون و بدستور با شیر گاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب عنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن تنهائی جهت تلیین صلابت آن و بازیت جهت
جرب اجفان و بر اذن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق و دواب و حقنه آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم
و شقیه آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین گرم کرده و یا ریختن و چکانیدن آن بر موضع گزیده هزار پا و عقرب و جراره و قمله النسر
و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و قطور نیم گرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن حامض روغن گاو کهنه و با گوسفند کهنه
با سورنجان جهت بواسیر مجرب و تنهائی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیه صورت و نیکوئی و جلا
و تصقیل آن و همچنین بدین فعل نماید و طلاء آن مکررا محلل اورام خصوصا اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشک ریشه آنها و بر دهن جراحات باعث
منع التحام آن و گذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده در دهن جراحات باعث وسعت دهن و تنقیه عمق آن اگر و اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنای خشک را نرم کوبیده بخته
با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام مکرر بمالند زائل گرداند و چون روغن را با آب سرد یکصد و یک مرتبه بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل گرداند
و شسته آن تلخ میگردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجرب زود تر تمریخ و تدهین روغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع مضر علتهای
باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مطولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرورین شیرینیها
و در مبرودین جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا ده اوقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه آنست و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکمه باشد
مانند اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بنا گوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست
سوخته گردد و آنرا روغن نسوز و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن بسوز و پس صاف نموده بخرج آورند
نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است سمندر بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین ماهیت آن جهریارس گوید حیوانی
که از آتش متضرر نمیگردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفور است و آتشی رنگ مؤلف گوید شاید اصلی نداشته باشد افعال و خواص آن خوردن زهره آن
مقدار یک دانگ با آب بخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع از دیاد
ضح و مغیر رنگ آنست سمور بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله ماهیت آن حیوانیست که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از آن سیاه تر طبیعت
آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرودالمزاج
مفید و سخن سینه کرده و مقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن سخن کرده و ذرور موی آن جهت تخفیف قروح نافع و پوستین آن زود تر از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد
و جهت آنکه و باخت آن کمتر است سمیر بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب تحفه گوید قسمی از [illegible]
زبرجد است و در دیار ربیعه بهم میرسد و شبیه بکاسنی و بقدر یک قامت و برگ آن در غایت سبزی و اغبر و بیخ آن بقدر گز مازج و سم حیوانات است ابن تلمید گفته که در جزائر بهم
میرسد و خوشه آن شبیه بخاس و سم حیوانات است طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن در اضمده امراض بارده مستعمل سمین بفتح سین و کسر میم و سکون
یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را نیز نامند ماهیت آن چربیست که بروی پرده شکم و ظاهر گوشت و روده و غیر آن میباشد [illegible] طبیعت

سنا مکی

آن بغایت گرم و تر و تری آن زیاده از گرمی **افعال و خواص آن** قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بعفونت و
صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه سمیه مانند روغن تازه است **فصل السین المهملة مع النون** **سنا مکی** بفتح سین و نون و الف گویند بهندی [illegible]
ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک نخو و برگ آن باریک شبیه برگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگتر و ضخیم تر و از برگ مورد نازکتر
و گل آن مایل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل مایل بدرازی و اندک سفیدی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از آن و نوعی از برگ آن نصف از آن
و گل آن زرد و آنرا بحجاز عشرق نامند و در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد نباشد و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده تا
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حجازست و در عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن درهم پیچیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل
از مکی حجازی **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص
بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج
عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و شپش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سایر امراض سوداوی و اوجاع
مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط باهم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن در دو اوقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت
درد کمر و ورکین و اخراج خلط خام از آن هر دو عضو و جهت بواسیر آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر تازه دوشیده
و شکر بدستور که وزن سنا مکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گل سرخ از یکدرم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی
تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آنرا با گل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن بغایة تر است از جرم آن و آشامیدن یکمثقال
از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم
و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و بیختن و با هلیله زرد و گل سرخ و افسنتین و بنفشه و آب میوه یا استعمال نمودن با هلیله استعمال آن بدون گل سرخ و روغن
بادام جایز نیست مقدار شربت از جرم آن تا دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع
آن بنفشه و لیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه
و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن موثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که با آب نرم سائیده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند
و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات باتکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده و حبوب
و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد

سنباذج

سنباذج بضم سین و سکون نون و فتح بای موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم
و آنرا حجر المس نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند **ماهیت آن** سنگیست اندک رخو مانند رمل منجمد و سه نوع میباشد و در ملک هند بسیار
از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم میباشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و بهندی این را دودیا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ
و این را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرختر و صلبتر باشد بهتر است و گویند بهترین آن
نرم الملمس صلب جرم ثقیل الوزن مایل بسبزی آنست و ردی رخو آن زبون **طبیعت آن** در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن**
سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخاء اللثه مفید و ضماد آن محلل اورام و ترهل و برآمدگی جلد و مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت
بواسیر و سائیدن معادن با آن باعث جلای آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل گران است در تصقیل آهن و فولاد و چون در آب سائیده مرهم سازند با آن جلا
دهند بسیار برونق آورد و دود و سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است

سنبل

سنبل بضم سین
و سکون نون و ضم بای موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن
مراد سنبل هندیست که بیونانی ناردین و بهندی بالچهر و جتاماسی و بلاطینی ناردوس و قسم دوم را ناردو واناتیالیون یعنی ناردوسیکه در اناتیالیون بهم میرسد و سنبل رومی را
ناردین کیلتیکو و بفرنگی ناردوس نامند **ماهیت آن** گیاهیست بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله سمور و دله و در طول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بر آن و بقطر انگشتی و باریکتر از آن

وخوشه دارد چند عدد وبهم پیوسته بیک بیخ ورنگ آن اشقر سیاه مایل بزردی وبسیار خوشبو وتند رائحه وبیخ آن اندک صلب منبت آن کویند کوهی است که آن طرف ستارا
ودر هند وبنگاله نیز بسیار است وبهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشه آن کوچک بود وبوی زهومت نداشته باشد وبعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت
آن کم باشد زیراکه کهنه آن بازهومت می باشد وقوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت آن** در آخر دوم کرم وخشک وجالینوس در اول کرم ودر دوم خشک وبعضی
در سوم خشک کفته اند واول اصح است **افعال وخواص آن** مفتح سده دماغی ومعده وکبد ومقوی دماغ وفم معده وجکر بارد ومنتن آنها ونیکو کننده رنک رخسار
ومقوی قوت ماسکه ومدر بول وحیض ومجفف رطوبات وفضول دماغی وزبان وسینه ومعده ومانع انصباب مواد بمعده وامعاء ودافع لذع آنها ومفتت حصاة ومقوی قوت ماسکه
وحابس طبع وجهت خوشبوئی دهان وسرفه رطوبی وضیق النفس ودرد سینه وخفقان وقی بلغمی وتحلیل نفخ ورياح وعلل کبد بارد رطب واستسقای لحمی ویرقان ودرد سپرز
واورام باطنی وبواسیر وعلل بارده کرده وبا افسنتین وصندل بغایت مشهی ومقوی معده وباآب سرد جهت غثیان وخفقان ونفخ معده واکتحال آن باآب کشنیز جهت
چشم وتقویت باصره وروئیانیدن مژکان ورسانیدن قوی ادویه بطبقات عین ونشف رطوبات آن وباعفص جهت دمعه مجرب وضماد آن مقوی فم معده
ومحلل اورام آن وبر بدن قاطع عرق وباعث خوشبوئی آن وطلای مطبوخ آن وخمیر جهت سیاه کردن ودرازی موی مؤثر وذرور آن جهت التیام جراحات وفرزجه آن جهت [illegible]
رحم وقطع رطوبات آن وجلوس در طبیخ آن جهت درد کرده وورم رحم وتسکین درد وتنقیه آن وکشودن حیض وبدستور تکمید بمطبوخ آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار
شربتش تا یکمثقال بدل آن اذخر مکی بوزن آن وکویند ساذج هندی وشراب آن که رطلی را ده پانزده رطل آب انکور بجوشانند تا بنصف رسد وسه هفته در آفتاب کذارند
در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است وجوارش وشراب وقرص ومعجون آن در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند وآنرا ناردین اقلیطی است
ماهیت آن بیخ وساقیست کل دار وخوشبو وباصلابت ودر شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برک آن باریک بلند وسر برکها عریضتر از پایین وازوسط آن برکها
ساقی رسته وبر سر هر یک کلی کوچک وبیخ آن بلند منحنی که در ما بار ریشهای باریک بلند ومستعمل بیخ وساق وکل آنست وبهترین آن تازه خوشبوی صلب آن که سبک
ومجوف نباشد وبیخهای آن بسیار باشد **طبیعت آن** کرم تر از سنبل الطیب وقبض آن کمتر **افعال وخواص آن** ضعیفتر از سنبل وبا افسنتین باتریاقیت ومحلل
نفخ معده وورم سپرز وجکر ودافع درد کرده ومثانه ومدر بول ودر مراهم حاره داخل میشود وشراب آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انکور اندازند وبعد از دو ماه صاف
نمایند وروزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب بنوشند جهت امراض بارده معده وجکر وکرده وعسر البول وفساد رنک رخسار مفید وبعضی از سنبل اقلیطی سنبله وقیه
دار زوج دو جزو ودر خمتاد رطل عصیر عنب بدستور جوشانیده صاف کرده استعمال مینمایند **سنبل جبلی** بفارسی ریشه والا مانند **ماهیت** اختلاف است
انطاکی معود دانسته وبغدادی غیر آن وکفته برک نبات آن شبیه بقرصعنه وشاخهای آن مانند شاخ آن واز آن کوچکتر ولی خاروبی ساق وبیخ آن زیاده بر دو عدد
ودراز وبیرون آن مایل بسیاهی واندرون آن سفید وخوشبو وبی ثمر وبی کل واین را مجاز سنبل نامند والا مشابهتی بدان ندارد وآنچه از کتاب مصور فرنکی معلوم کردیده ودیده شده
آنست که نبات آن دو شاخ دارد وبر سر هر شاخی چتری وقریب بچتر آن در هر شاخی سه چهار شاخ باریک وبر آن برکهای باریک کوچک ودر پایین شاخهای بلند آن
نیز برکهای کوچک وبزرک وبرک آن فی الجمله شبیه ببرک لسان الحمل واز آن کوچکتر وبیخ آن شبیه بپیازی ودو عدد بهم پیوسته یکی بزرک ویکی کوچک با ریشهای
قوی وضعیف **طبیعت آن** قریب بسنبل الطیب **افعال وخواص آن** مقوی اعضا خصوصا معده وجکر ومقوی قوت ماسکه ومحلل ریاح ونفخ ورفع
استسقاء وقی بلغمی وشراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آنرا در سی رطل آب انکور اندازند وبدستور مرتب نمایند ویکمثقال آنرا بیاشامند
جهت عسر البول وعلل کبد واستسقای لحمی وتقویت فم معده واحشا وقوت ماسکه وقطع قی بلغمی وتحلیل ریاح معده نافع **سنبل فارسی** شامل بر سیاوشان نیز
ماهیت آن قسمی از یاسمین است که با نرکس میروید ودر غایت خوشبو وبرک وپیاز آن ضعیفتر از پیاز نرکس وکل آن بنفش وبعضی سفید نیز میباشد ودر شکل یاسمین در هر
ساقی چند عدد بربالای یکدیکر ودر افعال قریب بنرکس پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرکس وسفید آنرا در هند کل شب بو نامند زیراکه در شب بوی آن بسیار می باشد
وساق آن بلند وبر سر آن کل آن وبرکهای نبات آن باریک بلند از برک کندنا کوتاه تر وبیخ آن مانند بیخ پیاز نرکس ودر بساتین می نشانند وهر سال ویا یک سال
در میان اوائل فصل نوروز بر آورده ریشها واندکی از ته آنرا بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند وکل آن بسیار وبالیده وخوشبو میشود واز
اطراف پیاز آن پیازهای بسیار برمی آید **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبوسه** بفتح سین وسکون نون وضم باء موحده وسکون واو وفتح سین مهمله

سنبل رومی

سنبل جبلی

سنبل فارسی

سنبل اقلیطی

سنبوسه

وبا

و بالغت فارسي است بيونانی برما ورداو بهندی مثلث وانیز سنبوسه و مدور را پوری نامند **ماهیت** آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن
خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن
بریان مینمایند و یا در تنوری بریزند و بی گوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان مینمایند **طبیعت**
آن گرم و تر **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج شهوت و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین
گفته اند و صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده و **بلغمیه سنجاب** بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف
و با موحده **ماهیت** آن حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و پرموی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و ترکیان
اسکول نامند و در مازندران اسپنک و در درختها ماوی میدارد و در صقالیه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن
حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن مسکن حرارت و حدت
در و سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معتدل مزاج و رافع اوجاع عصب و دور موی آن جهت التیام اطراف
و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است **سندروس** بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین مهمله بهندی چندروس
نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا جوز دتر و در آتش
و روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش گداخته میکردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است اهل هند ساخته بر حریر میمالند و از آن موم جامه میسازند از بهمان
که در قرابادین و رادهان باسم دهن الصوابی مذکور شد و ظاهر صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنگیست که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند
چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس میجوشد و نرم میباشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهندست و اصلی
ندارد و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ لاخه ستفق بر آنند و درخت آنرا پینروس نامند و گفته اند آنچه روز از درخت میچکد چندروس است
و آنچه شب کافور و قطعهای سندروس دیده شده که در آنها کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین نازکی و عدم
انعقاد بران نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا می جوشد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد
و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کم رنگ و بسیار سست و سوم مایل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آنست که مانند کهربا
کاه را بربابد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از او دویه جلیلة القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میربابد و لهذا اکثری از این
تسبیح و غیرها ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند ازین بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکی و دیگر
آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد
و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مجفف
رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن و دود
و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی
نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت دفع فربهی مجرب و مانع عروق حافظ قوت است و لهذا اکثری کبران آنرا مستعمل دارند و آشامیدن
آن با ماء العسل جهت درا رطمث و بول با سکنجبین و با بیره که با هرد و با هم جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق
مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن برآید بر چشم کشند جهت دفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در گوش جهت
تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و یا گل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع
و قطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح
لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت التصاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور در روغن

کل جهت شقاقی که در گوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجه آن جهت اخراج جنین و در سایر افعال و خواص مانند کهربا است مضر گرده مصلح آن صمغ
عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن بنصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است

سندریطیس بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله مثناة و سین مهمله در آخر لغت یونانیست بمعنی شبیه الحدید و بسریانی سمیقا گویند ماهیت آن گیاهی است ربیعی و سه قسم میباشد
قسمی برگ آن شبیه برگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی گردی و دران تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها و قسم دوم شاخهای
آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه برگ سرخس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای
مستدیر و دران تخمی شبیه تخم چغندر و از ان مدور تر و صلب و قسم سوم را برگ بزرگ تر و شبیه برگ گشنیز و شاخهای آن بقدر شبری و مائل بسفیدی با اندک سرخی و ریزه و تخم آن
باریک تیره و مائل بسرخی و منبت این قریب تاک انگور طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر افعال و خواص آن ضماد برگ
تازه و یا ذرور خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحه امعا و اسهال
نافع و برگ قسم سوم در التیام قروح مؤثرتر از اول و دوم

سنگسبویه بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم بای موحده و سکون واو و فتح یای
مثناة تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم چکونڈ و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف
الجیم مذکور شد ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانه انگور و برگ ماش و بقدر آن مربع الشکل و گویا دو طرف آنرا بریده اند و این
بسبب اتصال دانهای آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن طلا و ضماد آن
با سرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن تنها و یا با برگ
سنا و شاهتره و گلو کر(?) و زرد صافی هریک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سایر اخلاط
دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند انکه صاحب تذکره عتید(?) و دانه سپستان و صاحب شفاء الاسقام و غیره اتلق(?) دانسته اند همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند
که خوردن آن جایز نیست

سنگهاره بکسر سین و اتمام نون و سکون کاف فارسی و اتمام ها و الف و فتح را و هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند گیلانی
جیلان و جیلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد ماهیت آن ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال
نیز نامند و دران ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برگ آن کوچک و مدور خیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خاردار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید
و شیرین و با تفاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا اغلب میخورند و پخته خشک آنرا خیسانیده بریان کرده میخورند
و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از ان را با شکر یا آب سرد میاشامند بجهت
انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حابس بطن و نیز از ان حلویات می سازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است
طبیعت تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت افعال و خواص آن مقوی باه محرورین و سرفه و تب حار صفراوی
و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند
و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناسور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سده خصوص پخته صلب و خشک آن

سنگهیا بکسر سین
و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندیست ماهیت آن بیخیست سمی در لون و هیات شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کید(?)
در بربت(?) که میان سند و خطا و تبت واقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند بمرتبه قوت سمیت آن
قوی است که اگر لمس آن کنند و به بدن عرق آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و فساد روح
قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بغیر او و توجه ارواح و قوی و تمامی بمبدا و ینبوع خود که قلب است و دران محتقن و فاسد و خالی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان
قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ گاو شیر دار تعلیق مینمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون بر آید قوی است و الا ضعیف از علامات ظاهری قوی آن آنست
که سیاه براق صلب باشد و یا انکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روی آن نقاط مانند طلق مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن

اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کمیاب است و محتمل که قرون السنبل عبارت ازین باشد و جهل که با اهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بهناک است که نوعی از آن است
و در پیش مذکور شد **سمور** بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و به هره نیز لغت عربیست بفارسی کربه و بترکی پشیک و بهندی نیز آنرا بلا و ماده آنرا بلی نامند **ماهیت**
آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر المسد و بالوان مختلف از بکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق و از ینها میباشد و مائی آنرا
او دبلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سمور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیاری میباشد و بهای مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود سفید
و ابلق و خوری رنگ میباشد **طبیعت** اهلی آن در دوم گرم و رطوبت بران غالب **افعال و خواص** گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان
نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و در پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سمور مائی که پشم آن بلندتر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی
پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه و در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت قاقیا الکتان و شقاق دست و پای جدید که با پر مرغی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای
آن با روغن گل سرخ در روز نوبه تب غب مانع آن و حمول بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر
استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل مهریاس گویند مغز سر آن با آب جرجیر شرباً جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهره سمور
سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیرین میشود و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و ماما کوفته جراحات
کهنه را سفید و طحال که بسیاه و تعلیق آن بزن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سعوط خصیه آن را جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زرد
رنگ و کم موتر و در جمیع افعال قوی تر از اهلی و در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن
جهت درد کمر و نقرس نائب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون
سمور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است **سنهتی** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تا هندی و را
مهمله لغت هندیست یعنی نخود طلای رنگ **ماهیت** آن از ادویه هندیه است و ان دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مر غب بسبز غب سفید و باطن آن
سفید و پر از چیزی شبیه پشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و بر مجا و رخود پیچیده و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته در یکجا و گل آن کوچک زرد رنگ
و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و مستعمل دانه آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله **افعال و خواص آن** شربتش از یک
چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست **فصل السین المهملة**
مع الواو سودانی بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربیست جمع آن سودانیات آمده گویند سرد است و بفارسی وارکو
و دار بر و سارج و بشیرازی دارمک نامند **ماهیت** آن طائریست دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان
سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که با شجار منقار خود را بزند و کود نماید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار مضر دماغ
و صاحبان هزال است **سورنجان** بضم سین و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربری و قسمی را پسهارنگ نامند **ماهیت**
آن بیخ ایست شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد و مائل به تیره گی
و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مایل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول یا لبیده گرم ناخورده اندک صلب آنست که بدبو نباشد و این مستعمل در
ادویه ماکول و مشروب و از داخل است و در نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند خناق و برگ آن شبیه ببرگ کراث
و از آن قوی تر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی شنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و گل سیاه آن سرخ و سنبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال
باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل **افعال و خواص آن** مسهل اقسام
بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصاً از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و باصر جهت عرق
النسا و نقرس مجرب با زنجبیل و با فلفل بغایت بهی جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیم درم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه دوشیده و خائیدن
تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصاً در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل ورم

صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه کوسفند و یا گاو جهت اسقاط و دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب
و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرداً با زعفران یکدرم و مرکبا با ادویه نیمدرم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن
آن مقل مضر معده و مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کتیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین مقوی
فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اگر کسی خورده باشد تقی فرمودن با شیر گاو تازه
دوشیده و خورانیدن فاد زهر آنست و حبوب و دواء سفوفات و سنون و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله
بفارسی شیرازی مهک و بیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی مزه و بترکی شیرین بان و بهندی ملهتی جیتهی مدومرتی و بفرنگی کلیسیریزه نامند **ماهیت آن** اسم نباتیست که در اکثر بلاد
بهم میرسد و نباتات آن بروی زمین پهن میگردد و میجهد بران و قریب بده ذرع دست را فرا میگیرد و بمکانی که بهم رسیده بدشواری ازان زائل میگردد و غلظت آن از یکشت
تا بقدر یکقبضه دست و زیاده بران میباشد و برگ آن شبیه برگ مصطکی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد
و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن گفته اند که مار
انرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بران میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت
حدت و زیادتی بیس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت انکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین
کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در سعید مصر میشود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود و خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن
که شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول دانسته اند
و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه **افعال و خواص آن** منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که نمالیده باشند
و نرم کننده سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت
سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر تنهای کهنه
و انواع سرفه مگر سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است دران و مداومت آشامیدن هر روز نیمدرم ازان با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری
بدن و نیکوئی رنگ رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند
و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکنجبین و فراسیون و یا ماء الجبن نافعست آنرا و اصل السوس تنهای نیز مجرب است و حقنه
نمودن بمطبوخ آن مخرج رطوبات است اگر تمام دفع نکرده و چیزی بماند با سهال و یا بادرار دفع میگرداند و دخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویه کبدیه سبب
میباشد بر طبیعت و دافع ضرر انها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و بادام
جهت داحس و با آب بهنکره که گیاه هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شده و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برگ تازه آن جهت دفع
بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان پا مجرب و چوب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که سبب زوال
عبارت از انست و آتش آن تندتر از اخشاب دیگر و فی الواقع چنین است که در ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کورها باتش آن میگدازند و تخم آن محمد بن احمد تندتر از
سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل می آید و در جاهای دیگر بهم نمیرسد و مخصوص بدانجا
است و گویند اصل السوس مضر بکرده و سپرز است و مصلح آن در گرده کتیرا و در سپرز گلسرخ است مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کتیرا
معجون با عقید الجیر و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیمکوفته و یا نشق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که درد
دران نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** در جمیع افعال بهتر از بیخ آن
و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است **سوسن** بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است **ماهیت**
آن دو نوع میباشد بستانی و صحرائی و هر یک ازان هر دو سفید و کبود میباشد و بستانی را بلاطینی ایریدی و دیستیکا و صحرائی را ایریدی سالوتیکا و نوع دیگر صحرائی

سوس

سوسن

را و قال تزا ایریدی سالوتیکا و لهفرنکی بستانی را اوراابریس و منسیکا و بریرا و راابریس سلوسیر و سوسن زرد جه را ئی را نمر کابیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد و آسمانی
و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق با آسمانگونی که معرب آن آسمانجونی است و زرد را خطائی گویند و شاخ آن بلند میباشد و برکهای آن باریک
بلند و بربالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و برانها گل آن و برکهای گل آن پیچیده و بعد از شکفتن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از
بیخ آن در ساق رسته و بر سر آن گل آن و برکهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گرد مانند گره واج باریشه کمی و بیخ اقسام آن گرد مانند و یا مدور طولانی سفید و خوشبو شبیه
ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی
زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشانرا جهت عدم فرق میان اقسام آن و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود است و بعضی گفته که زنبق نامند و بزبان [illegible] سوسن ابیض
را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفش و این کم بوتر از آنست و برکهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر
و اندک عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه به پیاز و باریشه‌های بسیار و زنبق و در کتب قدما اسم یاسمین ابیض است و روغن زنبق میگفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن
کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بو پیدا میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب بوی نیز و بعربی گویند خزاما است بخاء و زاء معجمه و در بلاد هند خصوص
بنگاله کثیر الوجود است هرچند در اصل این اسم خیری بری است لیکن در این زمان بر دو اطلاق مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت **طبیعت آن** در
اول گرم و در دوم تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مخففه و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته‌اند و بری آن از بستانی
گرمتر و خشک‌تر **افعال و خواص آن** جهت اورام رحم و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و دفع جرب آنها نافع و در رفع سموم ملدوغ
خصوص عقرب ضعیف‌تر از سائر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رأس
و با سرکه و یا با برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام حاره انثیین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و نشستن در آب آن جهت دفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با
وزن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف عصب نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال
و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمریخ و تدهین بدان
و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ و گزیده و فتق و تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه
به طبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت حدت و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت
و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام
و سوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند
و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه
و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و بخور آن و از زعفران قوی‌تر است در این امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه
انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که
در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قوی‌تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف‌تر از ایرسا است و گل آن گرمتر از همه و با قوت قابضه
خائیدن بیخ آن و مضمضه به طبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت ورم بلغمیه و اورام رخوه که جمع و نضج
گرداند و بغدادی گفته که ابن عدس الهرا است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است

سوفال بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام **ماهیت آن** ابوجریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است **طبیعت آن**
گرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بد نافع **سولان** بضم سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** بخیت سرخ رنگ
بشکل کرم از سقالیه و روم **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای
آن محلل اورام بارده و پراکنده کننده ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکحال کرده میشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء

سوفال
سولان
سویق

مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و طحان و بترکی قاووت و بهندی ستو نامند **ماهیت** آن بسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد و آرد بو دانه آنها است
ولیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد و نه سوخته و بعد از بریان نمودن یکمرتبه باب گرم و یکمرتبه باب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق
جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافعست **طبیعت** آن راجع بان چیزهاست که از آن سازند و یبوست بران غالب از جو و گندم
و برنج و نخود و کنار که نبق نامند و سنجد که غبیرا و سیب و قرع و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور غسل آن در اینجا
و در مقدمه نیز مذکور شد **افعال و خواص آن** نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت
و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که باب انارین تر شده و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محرقه معده
باشد و تبهای حاره نافع و چون از آن حسوی و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ
مصلح آن قند و آب سرد و در مبرودین قلیلی رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا تر و نفخ آن کمتر
از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق ارزبین هر دو است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم و مقوی
باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت التهاب معده و کبد و حابس اسهال تا کثیر النفخ و سویق تفاح قی و غثیان
صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غبیرا بدستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک
اند و سویق قرع سرد و در سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در
منافع و خواص و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تعریه از حبس
نیستند و جائیکه مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا و یا کردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت بسیار
داعی نشود سویق را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که سدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر
و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سردتر است برای تسکین التهاب احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن بزودی میگذرد
و مصلح شده آن شکر و شیرینی ها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است **سوبقیه** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده
و ها **ماهیت** آن شربتیست متخذ از رضک که از آن امیکویند و می بیزند و با آب طبخ مینمایند تا غلیظ گردد پس و ران آب انار و ماء العسل و شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده
مکرر بر هم میزنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب میگذارند پس استعمال مینمایند و گاه از جو و گندم و از نان خشک
کوبیده و ذره نیز می سازند و اولی باعسل بهتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز
و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و منفخ و آنچه از ذره سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده
و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است **فصل السین مع الهاء** **سهجنه** بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندیست و اکثر کوه
و سی کوه نیز نامند **ماهیت** آن درخت هندیست که در بنگاله بافراط عظیم میشود و از آن شاخها بر آمده و زیر هر شاخی شاخهای باریک آویزان مانند
خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی
و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر برمی آید و ثمر آنست و در جوف آن تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله و ثمر آن را در خامی با ماهی برده
سرشف پخته میخورند در قلایا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی برمی آید اشبه بصمغ عربی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** سریع التاثیر و دافع
علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح
و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام
و عصاره عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و مجرب گفته اند تا باید که بالای آن یکدو لقمه نان ساده
با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مقرح جلد است و محلل ثمر خام آن یعنی جوشانیده و پخته در سرکه پرورده آن با جزو

لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و گرم آن و گرم امعا و اهل هند در روغن سر شف مرتب مینمایند **فصل السین المهمله مع الیاء المثناة التحتانیه**

سینبل بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح باء موحده و لام **ماهیت آن** درختیست هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن درازتر و گل آن **سرخ** تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگ و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب شقاقل بزرگی بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ و ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بیخار خاردار آن را بهندی کانتی سینبل و سانور کانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در وسائد پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن **طبیعت آن** گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته **افعال و خواص آن** گویند که چون بیخ درخت بکل نیامده آنرا برآورند و بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یکدرم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و مجرب و اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دو ماسیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هرگاه در گوش روند گرمی سکر را

سیسو بلغت فرنگی نام گیاهیست خوشبو **افعال و خواص آن** جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شرباً و جهت تحلیل اورام ضماداً نافع است

سیساارون بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** دیسقوریدوس گفته که بیخ نباتیست معروف و آن بیخ را چون جوشانند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن قلقاس است و صاحب جیبن و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بجنب شو نیز نموده و این بعید و اشتباهی است و را بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و مقوی و آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است

سیسبان بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده و مفتوحه و الف و نون لغت عربیست و گویند بهندی آنرا اکل ابول نامند **در ماهیت آن** اختلاف است صاحب منهاج و من تبع آن حب الفقد دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختیست بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم پیچیده میباشد گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و اول بهندی مشابه است **طبیعت آن** مایل بگرمی و در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن باد آورد است و اهل هند ضماد برگ بری آن جهت سرطان مجرب گفته اند

سیبیا بکسر سین و سکون یاء و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یاء و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف آمده بعربی لسان البحر و بفرنگی شیپیه و اهل سواحل مغرب قناطه و بعضی میبا نامند باسم ماهی صدفی **ماهیت آن** نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب از آن کتابت مشق مینمایند و از آن جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میدهد و بچه می آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضه آن بجهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده مینماید و این تو که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد

سیلان بفتح سین و یاء و لام و الف و نون **ماهیت آن** بعربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از آنست که در دبس نیز مذکور شد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت ایران کمتر است **افعال و خواص آن**

سینبل

سیسو

سیساارون

سیسبان

سیبیا

سیلان

وقریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوهای ترش و چاشنی دار و بر بالای آن خیرهای حریف بدن و آنچه برآتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است **سیسالیوس** [حاشیه: سیسالیوس] بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یا مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانیست بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله نیز نامند درازتر و تند طعم و بیخ آن زیاده بر ثمر و با عطریت و در فعال از سایر اجزای آن قویتر و دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در فعال تخم آن قویتر از سایر اجزا و سوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و درشت تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریضتر و بزرگتر و قریب و خوشبو و قوت این از قسم اول قویتر از دوم ضعیفتر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و ستبرتر و درازتر و قریب بانکه طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن **طبیعت** همه اقسام آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر نفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اذابه بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با میفختج تا ده روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کتیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن انجدان است **سنبل** [حاشیه: سنبل] بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یا مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح با موحده و را مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نمام است و بفارسی نیز سیسنبل و سیسبل و بلاطینی و سربلیم و بعربی نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا فلس گویند و افلس نمام است و آنرا نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته **ماهیت آن** نباتیست از قبیل ریحان و ما بین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد بری آنرا بابا نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریضتر و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیرة الشمس است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم و در اول خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوت قابضه تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شربا و طلوسا و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن گل ضمادا و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شربا و ضمادا و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع قمل و عرق بدبو شربا و ضمادا و با سرکه جهت قی الدم شربا نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوییدن آن مشیر و محرک باه و دماغی مضر به مصلح آن کتیرا مقدار شربت از خشک آن یکمثقال بدل آن مرزنجوش یا درونج و ورق آن که آب آنرا با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند یا آنکه گل آنرا در روغن انداز بندو در آفتاب گذارند نامند روغن گل بابونه و تبدیل نمایند مکرر جهت تفتیح سده دماغی و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبویی آن موثر و بی عدیل است

باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است

فصل الشین مع الالف **شادنج** [حاشیه: شادنج] بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد **ماهیت آن** سنگیست سریع التفتیت عدسی شکل و چارسی شکل نیز و بالوان مختلفه و با نواع متکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری و تیره مایل بسیاهی و ختنائی سرخ و زرد و با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آنست که مصری نامند سریع التفتیت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی جاربی و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز میباشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع

از حجر الفار محرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد **طبیعت** مغسول آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **افعال و خواص آن** مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون از اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و ورم منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاد و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظ چشم و با آب خالص جهت خشونت جفان بی ورم و چون از آن شافه سازند و با قاقیا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و در ورغیر مغسول آن جهت دفع گوشت زاید جراحات و رویانیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور سائیده آن با آب که غلیظ باشد و با کتیرا و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بی عدیل و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و باردی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شده و عدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لهیب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و مصلح آن عصاره زرشک است

شاطل بفتح شین و الف و کسر طاء حمله مشاله و لام در آخر و شائل بثاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی روشنک نامند **ماهیت** آن و بهندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلای بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املس و الحال بعضی گفته اند که عروقی است خشن و پرگره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه حجره که از جمع شیراز است نیز میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** مسهل قوی اخلاط غلیظه منشبث در مفاصل و اعصاب کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن نواکه بارده است

شارف بفتح شین و الف و راء حمله و فا ماهیت آن گویند اسم هندیست نخی شبیه تر بد و طعم آن بی حدت و دیر مقر الطیس گویند طبیعت آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر باء موحده و فتح دال حمله و خای با و الف و فتح راء حمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت ورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید

شاهتره بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء حمله و ها لغت فارسیست معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک و بیونانی قیاسوسی بمعنی و خانی و قفص نیز و بهندی پت پاپڑه بمعنی بقلة نافعه برای مره صفرا و کٹ پاپڑه نیز نامند و در طب قدیم فلافان و شام آنرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت **ماهیت** آن گیاهیست معروف و دو نوع میباشد یکی ابرک ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنگ گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریضتر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبرة الحمام نامند برگ آن بهتر از سائر اجزای آن و بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آنست **طبیعت** آن مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال و خواص آن** مفتح سده کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه بول و صاف کننده خون و مدر بول و منقیه اشتها و خشک آن در تقویت معده قویتر و جهت تبهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازه آن با شکر و یا با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریه حادث از احتراق خون صفراوی عفن و با بلغم عفن و کسر حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دافع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقیع و انبیق مانع اسهال جهت بخارفت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان و جراحت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور خون

باآب تازهٔ آن بسر شند و بمالند و شستن سر و ریش باآب منقوع آن جهت رفع قمل و صیبان که رشک باشد و ابریه نافع و بدستور شستن باآب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازهٔ آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام گفته بهترین آن برگ تازهٔ آنست و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره بتنهایی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شده و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس مع تیز از سائر اجزای آن دانسته اند و گویند شاهتره مضر ریه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنجدرم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال تا آب منقوع هلیلهٔ زرد مطیب بشکر و در مطبوخ پنجدرم تا ده درم و از تخم آن تا پنجدرم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیلهٔ زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیلهٔ زرد اولی است جهت آنکه مضر اطفال است و هلیله مصلح آن است و عصارهٔ برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار ریزه تر و برگ آن باریکتر شبیه بافسنتین و ساق آن استاده و گل آن مائل بسیاهی مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بیمزه و بدبو و قاتل کاو است و آنرا بچرد و غیر مستعمل بلکه غیر شاهتره است

شاهسفرم بفتح شین و الف و فتح ها و کسر با نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی ناز بو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی اسمیم و قسمی که برگ آن بزرگ است اسمیم ماکنوم یعنی برگ بزرگ و قسمیکه برگ آن ریزه است اسمیم باروم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند **ماهیت** آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که جبق کرمانی است و بهترین آن سقری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدهٔ دماغی و محلل اورام جمیع اعضا جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهن و ترکردهٔ آن باآب مبرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع باد کرنده هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویهٔ زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل میگردد و لیکن کوبیدهٔ آن ضرر نمیرساند مانند کوبیدهٔ بزر قطونا و در تراکیب ادویهٔ زحیر کوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایهٔ منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشاندهٔ آن نیز مفید

شاه صینی بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا **ماهیت** آن عصارهٔ جامد سیاه صفائحی است که بر وی شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصارهٔ حنای چینی است و گویند عصارهٔ ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون با خل است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تیره و خطائی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف قابض و طلای آن جهت صداع حاره با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع

شاهبانک و شابانک و غابانک نیز نامند **ماهیت** آن خلاف است بعضی گویند نبفسج الکلاب است که بعربی قوة الکلاب نامند و بعضی حب سفرم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شترم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیرازی ابرانس سک گویند **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص آن** جهت صرع و آب غش از دهان خصوصاً اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قائم مقام مرزنجوش است

شاص بفتح شین و الف و صاد معجمه بزبان هندی آرهر و تور نیز نامند **ماهیت** آن حبی است از حبوب ماکوله معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله و دکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی و مدور اندک پهن و بر سر آن نقطه مانند دانهٔ باقلا نشان و در دکهن و بندر سورت و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده میشود **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد **افعال و خواص آن** نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و منجر و جهت اسهال صفراوی و ذرب و غثیان بلغم و خون و دفع زهره نافع دانسته اند

فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده

شب بکسر شین و فتح نیز آمده و باء موحده مشدده بفارسی زمه و زاک سفید و بهندی پهتکری بکسر باء فارسی و حاء ها و سکون تاء

چهار نقطه مثناة فوقانیه وکسر کاف وراء مهمله ویا نامند **ماهیت آن** مائیتی است که مجتمع ومنعقد میگردد واز اجزای عفنه ارضیه بسبب ابرودت نقاط وغیر مستحکم باشد
از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر وشبوب باشند وآن خبریست شبیه بزاج وباندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است
ودر اکثر افعال مانند زاج است ومعادن آن یمن ومصر وبلاد ارمنیه وکرجستان واکثر بلاد است واصناف آنرا هفده بیان نموده اند وآنچه موجود ومستعمل است اجود اصناف
یکی سفید شفاف مائل بزردی ویا بی زردی واین را یمانی نامند واین آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد ومنجمد میگردد واین بهترین اصناف است وصنف
دوم سفید شفاف که دران مطلق زردی نیست واین را زاج بلوری نامند وقطعهای این مربع وکعب ومشقق میباشد وصنف سوم مائل بسیاه واین را زاج مدحرج
نامند وصنف چهارم ملس آن نرم وزود شکن وبا زهومت رائحه واین را زاج زفر نامند وسه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل ودوم سرخ
غیر مضبوط الشکل وسوم سبز شبیه بزاج وشور مزه ودو صنف دیگر است که با سمیت است وغیر مستعمل یکی ازرق شفاف ودوم سیاه مائل بتیرگی **طبیعت**
مجموع آن در دوم گرم ودر سوم خشک ودر سوم گرم نیز گفته اند وبعضی سرد دانسته واصلی ندارد **افعال وخواص آن** مجفف قوی وقاطع نزف الدم
زخمها وزائل کننده گوشت زائد والتیام دهنده قروح ورافع حرک ورنگ معادن ودر صاف کردن آب وشراب سریع الاثر وشرب آن مانع قی وغثیان ومقوی
ماسکه وسعوط آن قاطع رعاف وقطور آب محلول آن جهت بیاض عین وغشاوه ورقیقین باتکرار عمل نافع وقطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری ونشف رطوبات
ووجع آن ووجع اشفیین سفید واکتحال مکلس مسحوق با مروارید وشکر وپوست تخم مرغ وسرگین هر دو اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب وبا مازو وسماق
جهت دمعه وقمل وحمره مزمنه واورام وسطری پلک چشم وقلع بثور لبنیه وسنون آن با فوفل جهت درد دندان وتقویت لثه واستحکام دندان متحرک وبدستور
امساک آن بر دندان متحرک وخاکستر بیخ کرنب جهت قلاع وبدستور با عسل جهت قلاع ومضمضه وبطبیخ آن با سرکه وعسل نیز وذرور آن جهت ورم لثه ولهات نافع
وبدستور طلای آن از بیرون وضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی وبا ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی وبهق وبا برگ آس جهت دفع بدبوئی زیر بغل وعرق آن وبا
مازو وگل سرخ وسرکه جهت منع قروح ساعیه وخبیثه و[illegible] وبا آب گرم وعسل جهت حکه وجرب متقرح وبا عسل جهت رفع آثار وبا عصاره عصی الراعی بر
بناگوش جهت منع سیلان مواد از گوش وبهق وبا دردی خل وعفص هر سه مساوی جهت اکله وطلای محلول آن در آب بر ناخن شکسته شده وخارش انگشتان ودخس وتشقق
عارض از سرما وپاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش ومنع آبله آن باثر وبا موم جهت داحس وبا آب بر موی وبر بدن جهت رفع قمل ورشک وازاله لحم زائد
در هر عضو که باشد وذرور آن جهت رفع نزف الدم وحمول آن تنها یا در پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض ونشف رطوبات واصلاح حال رحم وقبل از هنگام جماع
مانع حمل وبا قطران مسقط جنین باتکرار عمل ونفوخ آن در دهن صبی وبدستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن وبخور آن در زیر جامه خواب کسیکه بترسد وفزع نماید
جهت ازاله آن موثر وگذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام ورافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر وگویند زاج هم آن نیست که چون
کسی را چشم بد رسد وشب را بخور کنند اگر دران قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا گردد آنرا دو طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد با اهل آن خانه نرسد **المضار** آشامیدن
یک درم آن بسیار مضر ومحدث سرفه شدید ویبس بسیار ومضر ریه وگاه مودی بسل گردد ودر دوم آن فی الفور کشنده ومداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده وکره گاو
ویا روغن گاو وشکر وفانیذ وقی کردن ومیوه تر وتازه خوردن است

شبت

شبت بکسر شین وفتح باء موحده وتاء مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت وشود
ویونانی انیتون وبهندی سوا وسوی وتخم آنرا هندی والان خورد گویند **ماهیت آن** گیاهیست معروف قائم بر یک ساق وشاخهای آن بسیار باریک
شبیه برازیانه برگهای آن ریزه وگل آن چتری وتخم آن ریزه تر از رازیانه واندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول وگفته اند که اهل تجربه تصحیح نموده اند
که هر یک از رازیانه وشبت در بعضی اراضی منقلب بدیگر میشوند وقوت آن تا دو سال باقی میماند واز ادویه کبار جلیلة القدر وبهترین آن تازه خوشبوی شکفته است
طبیعت آن در آخر دوم گرم ودر اول دوم خشک وگفته اند تر آن در آخر اول گرم وخشک آن در اول آن **افعال وخواص آن** محلل ومنضج ومفتح
سدد وهاضم وبا تریاقیت ومسکن مغص واوجاع بارده ومدر بول وحیض وجهت بو وفواق امتلائی وضعف معده وجگر وسپرز وسنگ گرده ومثانه وقولنج ومنع
فساد طعمه وامراض بلغمیه حادثه در سینه ومعده وامراض آلات تناسل وآشامیدن آن با عسل جهت دفع سموم واعانت بر قی واخراج اخلاط غلیظه از معده ونیز آشامیدن
طبیخ تازه وخشک برگ وتخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح وتحلیل آنها از جمیع اقطار بدن ووجع ظهر وگرده ومثانه وادرار بول وتسکین مغص وقطع غثیان که حادث

از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و موافق بلغمی امتلائی و طبخ گوشت با آن باعث اخراج وسخ و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست
و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد و بر معده طلوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح کرده
و مثانه و امثال انثیان و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین منجر و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف
دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل
آن تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آنرا با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ تازه آنرا در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت
اعیاء و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهییج اطراف و رفع قشعریره و لرزتبها بغایت مؤثر و تخم آن گرمتر و خشکتر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن
ترشی آن بعد از طعام مقوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته آن در سوم
گرم و خشک با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر نثوراً و ضماداً و بارها در جاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و جرب
و جهت قرحه قضیب بعد یل ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است **شبرم** بضم اول و سکون با موحده و ضم
راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی کاو کشک و کانیطنوسک و طاینطومک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد می میرد و گوسفند را
زیان ندارد **ماهیت** آن نباتیست که در بوستانها و کشت زارها روئیده و ساق آن راست و بازغب و کرمها ربقدر ذرعی شبیه به نی و شیر دار و برگ آن شبیه
بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانه آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پرشیر و قویتر از ثمر آن و ثمر آن قویتر از برگ آن بهترین
آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند ردی است
و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیاطها باشد بسیار ردی و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی نخیر
نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن با چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از
سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج
و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بعد یل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت
آن تا یک دانگ و بدل آن مازریون و یکمثقال آن قاتل بقی و کرب و غشی و خناق و مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه حربا است و نیم مثقال شیر آن
کشنده و غیر مستعمل مصلح آن با کوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن و در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل
و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از
اصلاح و بتنهائی جائز نیست استعمال آن در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کرگ حب ساخته بکار برند و در
معالجه اورام و سدد و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبه بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه
خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند **شبه** بفتح شین و با موحده و بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی
کپهر بفتح کاف و سکون با عجمی و خفای ها و راء مهمله نامند **ماهیت** آن یکی از اجساد معدنیه معروفه هست و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبت و دو ثلث
مس یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج
مصنوع دانسته اند و شبه مابین مس و سرب قلعی است و صلب تر و دیر گدازتر از مس و رنگ آن مایل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جهت
دارو نگاهداشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا
عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت دفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار سفید مضر طحال مصلح
آن عسل مقدار شربت آن یکدانگ و گفته اند که چون موی را منقاش آن بکنند دیر برآید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی

رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و شاخهای
آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگهای آن شبیه ببرگ آس سبز مائل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی بسیار
لزج برآید **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند **افعال و خواص آن** تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی
و حیوانات سمی و شعری سبلة و همچنین برگ و بیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است در ابتدا **شبیبی** بفتح شین و کسر دو بای موحده و سکون دو یای مثناة تحتانیه
درمیان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ نفتا نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بتفاح است در تحذیر و اکثر افعال **فصل الشین مع
الثاء المثلثة** ❊ **شث** بفتح شین و ثاء مثلثة در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود مینمایند و گفته اند گیاه
تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتیست بی ساق و گل منحصر در اوراق متراکم تو بر تو بارطوبت بسیار کریه الرائحة
زرد رنگ و در کوهستانها و سنگلاخها بهم میرسد و باغان و دباغت پوست بآن میکنند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن
آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام ماميثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یکدرم
بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات بدان دباغت نمایند خوشبو گردد **فصل الشین مع الجیم** ❊ **شجرة ابی مالک** بفتح همزه و کسر بای موحده و یای
مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف و بیونانی فلومایون نامند **ماهیت** آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع
رنگ بعضی مائل بسرخی و بنفشی و بر آن کرههای از هم دور و بر هر کرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف و دندانه دار مانند اره و پائین برگها سفید که
گویا برگ کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرائحه و بر اجتماع سبزی و ثمر آن مانند نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ
بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون برآید و از آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن
بسیار و آنرا صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنها است گفته اند که قسمی از رعی طلیثا است و غیر چوبه صباغان است
و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است و در آذربایجان مذکور شد **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال **افعال و
خواص آن** بیخ آن از ادویه شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحه رویه بسیار مفید گفته اند
آشامیدن آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفسا مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برگ هر دو نوع آن دافع قروح و التیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن
سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است **شجرة الراهب** بفتح رای مهمله و الف و کسر ها و بای موحده **ماهیت** آن در طب قدیم محمد
بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنیکه از آن میگیرند در طعم نیز شبیه بشاهدانج است **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص آن** گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقئ قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی و دانهای شاخهای
وسط آن هم مقئ و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ما هو دانه هست **شجرة المریم** بفتح میم و سکون را و یای مثناة تحتانیه و میم **ماهیت**
آن نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن در هم و مشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند دراز و بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند **طبیعت** آن
در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص آن** مفتح و رافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت کام بادو نزول آب در چشم و آب لقوع آن جهت
عسر ولادت و اخراج جنین بسیار مفید و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص اندمال زخمها و بردن گوشت زاید مؤثر مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم
شجرة ابراهیم بنجنکشت است بعضی آنرا ام غیلان و جمعی شانج دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجر ابراهیم را عظیم و طویل کثیر الشوک و پربرگ و گل آن زرد و خوشبو
و آنرا برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم میرسد و کاه گل آن را در لخالخ و خوشبوئیها مینمایند **فصل الشین مع الحاء المهملة** ❊ **شحرور**
بضم شین و سکون حا و ضم را مهملتین و سکون واو و را مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراطارخ و باصفهانی غوغاره و بمازندرانی توکا و رنامند در **ماهیت**
آن اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد و مائل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کلنگ و در نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل
العنق منقار و پا است تو هم است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** سریع الهضم صالح الغذا و جهت

گرازه و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت صورت حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک
و دیرهضم بسبب صلابتی که دارد و ردی الغذا و دیرهضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند
ماهیت آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد و برای محافظت آن و آن صلب‌تر از سمین و ماده آن سمین
هر دو رقیق دم بارده‌ائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد در شحم غالب‌تر از سمین است و دو هیئت
در ماهیت بر سمین و بهترین آن تازه برآورده از حوالی گرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته
گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سوده نمایند جهت محافظت بعضی امراض بدنیت و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن
بدانکه شحم حیوان نر گرم‌تر از حیوان ماده و وحشی گرم‌تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین و ترتیب بماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرم‌تر و کهنه
آن گرم و خشک و گفته اند هر چند کهنه‌تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود
مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک‌تر و سبک‌هضم‌تر و سریع الانحدارتر و بطی الفسادتر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم
شحم خنزیر است و فعل آن قریب به بز است پس شحم بط و شحم بز غلیظ‌تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرم‌تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده
گرم‌تر از بز نر و شحم شیر گرم‌تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع **افعال و**
خواص آن بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است
پس پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم
رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بحری آنرا انفع گفته اند و پیه افعی
جهت نزول الماء در چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یکدرم از موم و زفت و شحم گاو نر یا شحم
بچه گاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن
ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند
و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت
طرد هوام نافع و شحم تیس هندی که بهندی بیر و بمازندرانی زبل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن در محرور سکنجبین
و آب لیمون و امثال آن و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است **فصل الشین مع الراء**
المهملة **شراب مروق** بضم میم و فتح را و واو مشدده و قاف **ماهیت** آن خمریست که نان سیده و بقسمات در آن خیسانیده
بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است **شربین** بضم شین و سکون را مهمله و کسر با موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون لغت فارسی است و بیونانی قادرس و بفرنگی سندر و بلغت اسلام آباد چاتگام که مضاف بنگاله است گرجن نامند **ماهیت** آن از اصناف
سرو است برگ آن از برگ نوع بعضی و ثمر آن شبیه بثمر سرو و از آن کوچکتر و قطر آن حاصل از آن و بهترین قطر آنها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند
و بلند بسرو و اشبه از آن کوچکتر و در صفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از آن کوچکتر و خاردار و ثمر آن بقدر گردکان و آنرا عرعر بری نامند
و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برگ
با برگهای باریک اندک بلند **طبیعت** اقسام آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری
و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و باطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن و نطول آن
جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم
لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و حقنه بطبیخ آن جهت کشتن

شحم

شراب مروق

شربین

دیدان مؤثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بحری نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایل و با مغز سر آن بر تمام بدن جهت
عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و مصلح آن با فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آنرا که روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن میمالند و داخل رنگها نموده بر کشتیها میمالند
شراب اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب در شربت معمول مطبوخ آب میوه ها یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیره و نبات و یا قند و یا عسل یا مانند
آنها بقوام آورده اطلاق مینمایند **شریفه** بفتح شین و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فا و ها آنرا سیتا پهل نیز نامند **ماهیت آن** اسم هندی ثمریست هندی
شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میگردند و بعد قطعهای آن در جوف آن و انهای
و بر هر دانه رطوبتی پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حجم
و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و نابسه قامت بلند میشود و برگ آن از برگ ساذج عریض تر و اندک کوتاه تر و نازکتر و بهترین ثمر آن
بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه **افعال و خواص آن** اندک مسخن و مجرب معده و محرک
ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و امثال اینها
و تخم آنرا چون بسایند و بر سر بمالند شپش آنرا بکشد و دفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم میکند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب
فصل الشین مع الشین المعجمتین **ششریث** بکسر شین و سکون شین دوم و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه
ماهیت آن اسم نباتیست که در دیر البلاد مصر یافت میشود و سطبر تر از انگشتی بی مره مایل بزردی **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن**
جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند **فصل الشین المعجمه مع الطاء المهمله** **شطبیه** بضم شین
و فتح طا و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و ها لغت مغربیست **ماهیت آن** نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن
مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن**
بالخاصیت جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع آکله مستحکمه و ضماد آن بجهت علتی معروفه نشوکه گویند مجرب است **فصل الشین**
مع العین المهمله **شعر** بفتح شین و سکون عین و را مهملتین بفارسی موی و بترکی قیل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده **ماهیت**
آن متولد از ابخره و ادخنه اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و مانند
آن هر دو است و صوف را بفارسی پشم و وبر را کرک نامند و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و وبر هر دو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد مانند
میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را نمی باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص**
آن سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و بلدغ و جهت آکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح و ذرور او طلاء با عسل و کندر و زفت جهت جراحات سر ذرور آن بعد از
مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه شدید و قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آن جهت تحلیل
و قلع ثآلیل و بثور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحات آن و بدستور غیر محرق آن محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال
و با روغن گوسفند جهت عثره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت بروز مقعده و رد کننده آنست بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش
و با سفیداب و توتیای مغسول و گل امینی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع
و داء الشعیر که از تقطیر آن حاصل میگردد و جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد
جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان مذکور شد **شعر الجیاد** بکسر جیم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف
و دال مهمله **ماهیت آن** نباتیست شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق
و تخم قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر پرسیاوشان است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور آن جهت تپ

شعر الغول

ربع مجرب تعلیق آن مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آنرا الحاء الغول نیز گویند **ماهیت** آن گیاهیست
بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسبز حسن مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرب نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده‌اند
مالیقی گفته که آنرا بفارسی ازدمانه و به بربری مامرب و سیون نامند و آن نباتیست که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه
بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش گذارند بوی موی آید و بعضی محض
سنون را شعر الغول نامیده‌اند و در مغرب اقصی بسیار می‌روید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیه سنون است **طبیعت** آن گرم و خشک با اعتدال
افعال و خواص آن قریب بپرسیاوشان است و در تنقیه سینه قوی‌تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کننده تب ربع است بتجربه و
تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن **شعیر** بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی جو بفتح

شعیر

سین مهمله و جیم عجمی نامند **ماهیت** آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه آنست و کهنه که یکسال بران گذشته باشد بسیار ردی **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه قابضه مجففه رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات
حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن بتوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون و آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جو باشکفته و مهرا شوند و صاف کرده
سرد نموده و یا نیمگرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب حرارت جگر
و عطش مفرط و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و سدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معده و رحم مضر حشای بارده و نفاخ
و مصلح آن گلقند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جایز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حاره و باضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج
و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مائل بخشکی و غلیظ‌تر از ماء الشعیر و جهت
اسهال صفراوی و امزجه حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل ورام صلبه و کشاینده دمامیل حاره تنهایی و یا با تخم خبازی بوزن
آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضا و بدستور با قلیلی پودینه جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه
جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حاره و با آب کشنیز تازه
جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم گلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن و با اکلیل الملک و پوست
خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و با دسخ
و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت مؤثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خراز
نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است
و مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون

شفنین بری

صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیعدیل مضر مبرود و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح
سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الشین
مع الفاء** **شفنین البری** بفتح شین و سکون فاء و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معروف بحمام است ترکی الافاخته و بهندی بنکله نامند
ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بچه فاخته است و بفارسی تو تماز نامند و گویند
کبوتر بریست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند و باریک و سیاه رنگ
و بعضی مائل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه‌تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است **افعال و خواص آن**
بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت باسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن
مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر بخته و همچنین سائر طیور

شقنقین البحری

قویه راههترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکساله آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است **شقنقین البحری** بهندی ساکوچ و بفرنگی لپستیا که مرین نامند **ماهیت**
آن حیوانیست دریائی شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و بناله آن نیشی مانند خار است **افعال و خواص آن** چون کسی را گزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آنرا
در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن سحق سوخته آن در دوکس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب
آنرا خوات الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیشی آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه بر بنا و رند رفع نشود **فصل الشین مع القاف**

شقاقل

شقاقل بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و ششقاقل و جشقاقل و شقیقل و ششقیقل نیز و بهندی
ستاولی و سوالی و دودهالی و کاکول ستاور نیز نامند **ماهیت آن** بیخیست پر گره و بالزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن
پر گره و بر هر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست
و قوت آن تا چهار سال باقی میماند **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن
معده و کبد و گرده مضر اشتهاء و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایه مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در تقویت باه
حب الصنوبر و بوزیدان است

شقایق

شقایق بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقایق النعمان و بلاطینی بهای درا استیلم یعنی گلی که رنگ او زود
متغیر میشود و بلغت گستیلان امایلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند نسبت آن
بخون سرخ و خون النعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او
آنرا بسیار در خضابات استعمال مینمود لهذا موصوف بدان نموده اند **ماهیت آن** نباتیست شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز
کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزاره نامند نیز میشود و الوان و اقسام بسیار
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ مینمایند بسیار قوی التخدیر [illegible]
دانه و پوست از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا
و دفعه بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و مطبوخات صاحب جدری در اوایل جهت تلطیف
ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام و بروز نطاها هر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها
و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان
سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و آشامیدن یکدرم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و یکدرم از رقبه آن با شراب مورث جنون است

شقراق

شقراق بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح راء مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شیرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی
سبزقبا و بمازندرانی کراکره و عرب آنرا اخیل گویند و بدین واسند و بهندی لتوره نامند **ماهیت آن** و ما میتی گفته طائریست بقدر کبوتر کوچکتر سبز رنگ خوش
منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخو و دزد بچه مرغان دیگر است
و در آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی برمی آورد و عفیف و بسیار کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند که گویا آنرا زده اند
و بغدادی و انطاکی گفته اند طائریست معروف ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوار با خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بد بو است و کثیر التصویت [illegible]
بقدر گنجشک کرسه گویند و گنجشک را صید کند **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و در هضم مضر
محرورین و مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است **فصل الشین مع الکاف**

شکاعی

شکاعی بضم شین و بفتح نیز
آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و بیونانی اقرانیقی و نیز فشار نیقی یعنی شوکة البیضاء و شوکة عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکیاس
و بفارسی بادآورد گویند و صحیح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا چرچر گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی
اونت کتاره نامند **ماهیت آن** دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قصیر

و پر شعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص نسکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطری آن بقدر انگشتی و باریکتر از ان و برگ آن کوچک مثلث
شکل اندک ضخیم طولانی با زغب و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند
زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از ان بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قویتر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد و تر گفته اند
افعال و خواص آن قوت تجفیف و قبض این زیاده از ان دارد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم
لهاة و مقعده و طبیخ آن جهت امراض مقعده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصاً در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن
و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای انکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با [illegible]
سمین بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر ریه مصلح آن صمغ مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته بدل آن بادآورد
و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا خار حسک گویند و وی نباتی کوهی است و در

شکرتیغال

زمین سیستان بهم میرسد **شکرتیغال** بفتح شین و کاف و را مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی
تیهال نامند **ماهیت** آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار از زروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود میتنند و در ان میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر میرود

و خانهٔ آنرا شکر تیغال

و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خرزوک و تیغال نامند و غیر سکر العشر است صاحب
اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و رطوبت بران غالب و بالزوجت **افعال و خواص آن** ملین صدر
و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن
تا پنج درم بدل آن نبات است

شک

شک بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرگ موش
کالی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند **ماهیت** آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان
آورند و گویند که در معدن نقره است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی میماند و بعد از ان ساقط میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین میشود **طبیعت** آن در
چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهای بارده شدیده که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یکروز
رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم آن در یکروز کشنده بسوزش اندرون
و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه باسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع
درم تا دو چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است و چون در خمیر کنند و یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود بمیرد و خانه از موشان پاک گردد
و اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی پهتکیا و آن شبیه بشب یمانیست سفید شفاف و در آتش دود کند دوم هلدیا یعنی برنگ زردچوبه زرد رنگ سوم گوریا و این سکون است
و چهارم دارما و ان سرخ است برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کمیاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا

شکرقند

و جهت تب لرزه و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند **شکرقند** بفتح شین و کاف و سکون را مهمله و کاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی [illegible]
زمین قند و زمین را بهندی اول نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست بطریق تخم و بیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بجوز مائل و از ان کوچکتر و گل آن نیز شبیه بگل آن
و ثمر رنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن بر آمده تا بقدر ربع پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر
نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر [illegible] و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده شیرین لذیذ میباشد
بعضی آنرا بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگتر بقدر گردکان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که
غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک با گلاب حل کرده و داخل آن شیره میکنند پس بر آورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی [illegible] مینامند
طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه غریبه که بعد از طبخ و جوشیدن کم میگردد **افعال و خواص آن** مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه
و قصبهٔ ریه است

فصل الشین مع اللام

شلل بضم شین و تشدید لام **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی از ادویه مجهوله است بعضی گویند

آنرا سفرجل هندی نامند که سیل باشد و بعضی گفته‌اند بزرگتر از فندق است و طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم و املس و بی قشر و بعضی گفته‌اند مدور بقدر زرد آلو میباشد و بعضی
گفته بهی بالخیل است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** محلل قوی و ملطف و جلا و اغلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق
النسا و قولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا پنج درم هست **شلجم** بفتح شین و بسین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است
و بیونانی عنقیلی و عنقلی نیز و بفارسی برشاد و شلیم نیز و بهندی شلجم بضم با عجمی و میم نامند **ماهیت** آن معروف است بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است
یکی شاخهای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید مشابه بتخم آن مزارع و دیگر در امیناب
صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی نونیناشن نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخم آن
مانند بستانی و مایل بسیاهی و تخم آن مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آنرا برگ شبیه ببرگ ترب و کثیر التشریف و از آن املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی
و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج بزرگی و تا هندوانه در بعضی بلاد و در اراضی قویه میشود و نازک بی ریشه و در بعضی ضعیفه کوچک و ریشه دار
و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشه آن و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد و در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی و در بعضی بلاد
بهم میرسد **طبیعت** بری آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در آخر اول تر **افعال و خواص آن** تناول مطبوخ بیخ آن
کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهای نازک آنرا قوت ادراک
زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیر نیمها و در احادیث وارد است که امر فرموده‌اند بخوردن شلغم و فرموده‌اند علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله
عرق من الجذام واللفت یذیبه و در حدیث دیگر است که ما من احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آنرا سائیده با عسل بیاشامند
جهت سنگ و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکه و مراریه و بدستور طلا و ضماد برگ
و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی حشا و مشهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی دار آن که قوت
جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و حشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه
رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل میرود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و بهی تر از بیخ آن خصوصا که اندک
بریان نموده باشند و مشهی با تریاقیت و در جمیع افعال قوی‌تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز
مقدار شربت آن دو درم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین و مراهم مذکور شد و تخم قسم اول
بری آن جالی البصر است طلاءً **شلیل** بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بخراسانی شفترنک و شیر هو نیز نامند **ماهیت** آن جنسی از شفتالو
گویند درخت شفتالو و زرد آلو را که با هم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو و کردکان و از شفتالو لذیذتر و لطیف‌تر و غالبا آن کمتر و **طبیعت** و سائر افعال
اقرب بدان هر دو است **فصل الشین مع المیم** **شمع** بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیروس **ماهیت** آن معروف
که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در آن جمع میکنند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکند و این مایل بسرخی و زردی و نرم
و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می‌آید و دوم آنست که پردهای خانه خود را از آن میسازد و در آن عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و بوی و سوم مفرج
بتسلیط است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر کوائر یعنی خانه خود میمالد و این بون **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل قوت آن تا سی سال باقی
میماند **افعال و خواص آن** محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحتها و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده حب نوب از آن که بمقدار دانه گندم
ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای منفعه و یا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه
و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و درد کلو و لهاة و تصفیه صوت بعدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و در انجماد آن جهت رفع بدبوئی
منی و اذیت بوی مردار و مقابر و وبا و حقنه گداخته آن با روغن گل سرخ یا زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با ادهان مناسب خصوص
روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نفخ اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن رحمها و بحرکت آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربه زهردار و جراحت

شلجم

شلیل

شمع

بالخاصیة و طلای موم روغن معمول با روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کننده کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند چون از موم
و یا سرخ با روغن سوسن اکل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام بسر گوش و اورام بیطلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون تنهای و رق
ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در آن و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زده چوبه خشک کوبیده در صره بسته
و بروغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند بدیری و اندک اندک سوخته گردد و خوردن موم واقع تنهاو مسهل
مصلح آن تا ن مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن آرد باقلا است و گویند چون شیاف نکس را بسوزانند و بظرفی بمالند و در آب دریا و یا سائر آبها گذارند آب شیرین بجذب میکند و
سفید کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب گذارند و حرکت آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سر گشاده سفالی نو کرده آب دریا
شور بران ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در آن توانند داخل
نه آنرا تر کرده و در آن فرو برند تا موم بدان بچسپد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگر اوران فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگذارند با آب
نطرون و آنرا نیکو سفالی دیگر تر کرده جزو ازند پس آن قرص ها را در دور سر سیمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شب ها
بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بران ریزند بدو
طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه حرکت آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته چوبی بر سر هم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها
بر بارچه کرباس پهن کرده ریزند و بر آفتاب گذارند و آب بران بپاشند و شب باز بزیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد

فصل الشین مع النون

شند بفتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقوریدوس اسملوس نامیده و بهندی است بفتح میم مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده گویند **ماهیت آن** طبوع مما است
خصوص اهل مصر و بهتر از آنجا جای دیگر بهم رسانند و گویند دخان ضرر است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را بکوبند هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند
و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالای صعود نماید و بچسپد و اگر بجهت زیادتی
عطریت طرف بالای را بعود و صندل بیالایند خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از آن نیاید **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم
خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و دافع خلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان
و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و محشی
مصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

فصل الشین مع الواو

شواء بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربیت بفارسی کباب
و بریانی گویند **ماهیت آن** گوشت بریان کرده است هر نوع که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بی‌واسطه در روغن یا بی‌روغن و از بالا روغن بران زده تا
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** استشمام رائحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب با قهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن با بهضم
جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ **شواصر** الغت یونانیست بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و را هر دو مهمله و الف
مسک الجن است و گویند در بلاد و شابکاره فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک دشتی **ماهیت آن** رازی گفته از انواع طیحا سفاست و بر کجا
نیز یا مند و دیسقوریدوس گفته یونانی نطوس نامند و آن گیاهیست که هر سال تازه بتازه میروید بقدر شبری مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن
شبیه برگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند منبت آن بیشتر وادیها است
و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مایل بزرقت شبیه با شنه بی ساق و بی گل
و منبسط بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و نبت مشکلاخها و کوهستانهای عظیم و از تازه آن تا چند
ماه بوی مشک تازه می‌آید **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج بانضمام
و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل مینمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است **شوحط** بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طا هر دو مهملتین لغت
عربیست **ماهیت آن** مجهول است بغدادی گفته درختیست بزرگ شاخهای آن صلب و پر گره و درشت و برگ آن شبیه برگ بید و از چوب آن کمان کنند

شند

واگر چنانچه بجای دیگ بالا کاغذ با اشکال کنند چنانچه بر سر آن نصب کنند بهتر که اصلا بکار بیرون نرود
شواء

شواصر

شوحط

مکان بسیار زند و بعضی گفته اند که نوعی از بنج است و بعضی آنرا از شیر مار ایک دانسته اند و گفته اند در قلعه کوه میشود بنج است آنچه در بابین آن شوخطا و باختلاف مناسبت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوشه از ان گفته و بعضی گفته نوع خبیث و زبون ماز زبون ماز زبون است و این قول اقرب بصواب است **طبیعت** آن گرم و خشک جمیع اجزای آن با قوت قابضه **افعال و خواص آن** جهت اسهال مفید و جلوس در سایه آن ممنوع است

شوکران بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و را مهمله و الف و نون لغت عربیست و بغدادی گفته یونانیست و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس جفوطه نامند و بیونانی قونیون و سقونیون و بابقون و طفیقون و منقوسیون و بفرنگی شکرنه نامند **ماهیت** آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتیست با لزوجت و ساق آن پر گره شبیه بشاخ رازیانه و سطبرتر از ان و شعبهای شاخهای آن چتر دار و برگ شبیه ببرگ قثا و از ان بزرگتر و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در ان گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مایل بسفیدی و روفس گفته برگ آن مانند برگ سرو و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنگ نانخواه و بزرگتر از ان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی گفته اند بیخ نباتیست که آنرا و سرو دورت و ورس نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که آنرا ورس گویند و بهتر و مستعمل آنست که در کوه تفتا زیر در روید و آنرا دورس تفتی گویند و صاحب اختیارات گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتیست که بهندی موبهته نامند **طبیعت** آن در چهارم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی را نه بینند و فواق و برودت باطن و اطراف و در آخر تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل کردد پس آشامیدن اشیاء نافعه تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از ان شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا نوشند و با قردمانه و میعه و فلفل یا تخم انجره با طلا و یا روغن جاروا انجدان و حلتیت و روغن جار مناسب و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خوشه تر ان بیش از تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از ان جمله آنکه ادویه مسکنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره و نمله و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیه پسران و بر خصیه و کش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و هر عضویکه خواهند موی نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند و از یکعدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی نوشته که پس این را مویز عقره نام کرده ام

شوندر بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و در آخر را مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده **ماهیت** آن بغدادی گفته معرب از چغندر فارسی است و آن نوع از لغت است بمصر آنرا لفت طیلطاق و قومی سلجم احمر نامند و آن شبیه بشلجم است در نبات و صورت و لیکن برگ آن خشن و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برگ آنرا نمیخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم مگر آنکه برگ آن مشرف نیست و بیخ آن مایل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل بتلخی و تیز است صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازه آنست **طبیعت** آن بارد رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال و خواص آن** رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه و بغدادی گفته بنابر آنکه بارد و رطب است که اظهر است مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معده بارده و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن مهراه مردم بلدان با شیر آنرا یا با ماست ترتیب میدهند و بطی الهضم میکرده و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است و داخل ادویه قتاله و اگر پیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمیکند و فعل آنرا باطل میسازد بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت بر و نافع جلوس و نطول بدان و در سایر افعال قریب از سایر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد

شونیز بضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یا مثناه تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی و شونوز و سیاه دانه نیز و بعربی حبة السودا و بیونانی سقو و دیسقوریدوس شلون گفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست **ماهیت** آن تخم نباتیست برازیانه و از ان درازتر و باریکتر و گل آن زرد و مایل بسفیدی و بنفش نیز میشود و برگ آن شبیه ببرگ زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن اکثر قریب بمقدار

شوکران

شوندر

شونیز

انیسون و سیاه و تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن و مجفف رطوبات
و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده و شرباً بجز او حمولاً با دهن سوسن اعضاء الصدر و الغذاء و النفس
و غیرها جهت سرفه بارده و درد سینه و انتصاب النفس و قی المده و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شرباً و ضماداً نافع و مداومت خوردن آن بر صباح مدر بول
و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شرباً و ضماداً و یکمثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب گرم جهت
سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی کهنه و با آب عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تنهای مزمنه و با نطرون جهت
عسر البول و سوخته آن جهت باسیر خصوصاً که بار بمورد بنوشند بعدیل و پوشیدن خام آن و یا در سرکه خیسانیده آن بکعب در صره بسته و بدستور سعوط و در سرکه خیسانیده
آن بکعب و صبح سائیده جهت درد سر بارد مزمن و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله ولقوه بغایت نافع و بعدیل و چون هفت عدد دانه آنرا در شیر زنان بخیسانند
یکساعت و بسایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل کنند و بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با
دهن ابرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با کتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کماد گرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت
تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه تنهای و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تتالی نزلات مزمنه و رفع
درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت ثآلیل و رفع خال و تقشیر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه
و ثآلیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف آن طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شبت جهت اخراج حیات بقوت تمام و سائیده آن با خون
افعی و یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت منع بغایت مؤثر و با عسل بعد غسل جهت درد رحم و وجع آن نافع و در حین نفاس با روغن گل سرخ جهت انواع جرب و ضماد سوخته
آن با موم گداخته و روغن سوسن و یا حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و رویاننده آنست بشرط مداومت
ضماد و اندک بریان کوبیده آن با کلاب جهت زخمهای سوداوی ساق پا مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سائر قروح بارده رطبه و قطور بود داده کوبیده
جوشانیده آن با روغن زیتون و صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام و با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضراء در گوش جهت تفتیح سده
و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و اکثار شرب آن منتن سود خناق محرورین و صداع و مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت
آن تا دو درم و در سرد و در محرورین تا نیم درم بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین شرباً و طلاءً مجرب
دانسته اند و روغن آن که بقرع ماکوس گرفته باشند طلاء بر اعضاء تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بعدیل و رافع دردهای بارده و سستی اعصاب و سده آن و بدستور استعمال
آن با شیاف مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نباتات آنرا چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آورد و مدیران
می کردن و شناسیدن شهره سائر تدابیر کندش خورده است **فصل الشین مع الیاء المثناة التحتانیه شیبه** بفتح شین و سکون یاء مثناة
تحتانیه و فتح باء موحده و ها اسم عربیست غیر شیبة العجوز است و بعضی آنرا اشنه بستانیه نامند **ماهیت** آن گیاهیست ساق و شاخهای آن سفید و برگ آن مایل بسفیدی
و غبار ناک و گویا بتدارص ریزه کرده اند خوشبو با تندی شبیه ببوی صعتر منبت آن بساتین و جاهائیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار
میکارند و ریحان کرمانی که حبق کرمانی نیز نامند و رائحه آن شبیه بکافور است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و
خواص آن** مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شرباً و ضماد آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل
ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و مدفع جنین شرباً و حمولاً و جلوساً فی ماء طبیخه مؤثر مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج **شیح**
بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی سارثون و اقدنیا شجر او سیتا بحر با نیز و بفارسی درمنه نامند **ماهیت** آن نباتیست قریب ببلندی
شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه ببرگ سداب
و بعضی مایل بزردی و بعضی مایل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه گل آن مایل بزردیست و برگ آن شبیه
بسداب و نبات آن ازشبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مایل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیره رنگی آن با رطوبت چسبنده و گل آن

شیبه

شیح

زرد و شیح جبلی را بیونانی ابلیون نامند و طعم آن تلخ و انچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم آن است که و خشیزک نامند
آن تخمیست معروف و در سبلاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غیر سائر اجزا و گیاه آنرا میسورا نامند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف
گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه به برگ سعتر و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز بکبیر اسرویی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است
و دوم برگ آن شبیه به برگ عرفج و گفته کادیافت میشود و صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا سرنقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است
طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات
و منضج اقسام کرم شکم با ضماد و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر النفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شکم با نافع مقدار شربت آن درهم تا سه درهم
و در غیر آن تا دو درهم مضر معده و عصب و مصدع و مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن و بدستور طلای آن
جهت رمد بلغمی و سائر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه و دهن و ضماد و رماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی
بر آن موثر و دود آن جهت آکله و روغن آن که بدستور روغن گل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تبها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع
عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است **شیح البحری** و آنرا شیح یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب تیل نامند **ماهیت** آن حیوانیست بحری که در دریای
مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری ولیکن صدفیست این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و سر مثل سر آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت
نمیکند و ازین جهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا نمی خورند **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق
آن مانع تولد نقرس و دافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند **شیرخشت** بکسر شین و سکون یا مثناه تحتانیه
و راء مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمتین و تاء مثناه فوقانیه بفارسی شیرخشک نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی
بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیر و در درختی دیگر که کبیر و نامند می نشیند و آن درختی بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و
سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج واج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از کرهها که
آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت میکند بران جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است
و بعد اضافت و ترکیب کشیر و یا کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیر و کبیر و اسقاط واو از اول خشت و آخر کشیر و یا کبیر و برای تخفیف شیرخشت گردید و نیز
آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن چیزهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست
که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلای و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است ورای شیرینی شکر و عسل
و مغشوش مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری درین اوقات از بلاد انبالیان بسیار می آورند و میگویند در انجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است از انچه
بر شاخهای اشجار و سنگها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص می باشد و انچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مانند شیرکی است این
نوع مطلقا و بان از خوب صرد و نمیگرداند و زود در آب گداخته نمیگردد و مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدانست و گویند در بلاد صوبه بهار و پتنه
و بهاکلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کنرا مینامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را برید ضابطه است که بیخ آنرا آتش میزنند بعد از آن
از بیخ آنها رطوبتی جوشیده بر می آید مانند دانه نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه نقل و جمیع اوصاف شیرخشت است آنرا بزبان مردم انجا بهر لالو و بفرنگی مانه نامند و حکیم محمد
عبد الحمید نوشته که من خود بتجربه نموده ام مانند شیرخشت **طبیعت** آن در اخر اول گرم **افعال و خواص آن** جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته
و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه بنکو علی است
و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن نیز
والا با ادویه مناسبه دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تب حاره حاده و محرور المزاجان و امراض حاره حاده که در نیم آثار ماء الشعیر که قریب یکرطل و نیم باشد
مقدار پنج تا شش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده و روغن بادام مقدار ده درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و با قصور در اسهال نماید

شیح البحری

شیرخشت

و برطوبت و یبوست معتدل

عرق رازیانه و یا قدری ماء الشعیر تنکرم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و مرقق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه
مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات خود
گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن با طین جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه موثر است **شیرسته** بکسر شین معجمه و سکون یاء
مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن بلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی
که در سرکه میباشد ندارد و در اکثر مواضع و سلو صنعت آن آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تند میسایند تا مانند خمیر
گردد و بعد از ان ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس
استعمال مینمایند **شیطرج** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة و راء مهمله و جیم معرب چیترک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است
و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی مسواک الراعی و خینوس و خاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبدیون بیای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیفدیون بفا
بجای بای موحده و ببربری عصابه و بفارسی بیخ برنده نامند **ماهیت** آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ و شبیه بعود
قوه و رنگ آن مایل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از دیمقراطیس
نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه می باشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف و بلندی
شاخهای آن تا یکذرع و تا در لبستان برگهای آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد از ان سیر زرد و شاخهای آن با برگهای
متصل بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست
و در سابعه از ادویه مفرده گفته قوت طعم و رائحه آن شبیه بخرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست بعضی گفته اند بهترین آن
فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا پنج سال باقی میماند
و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضه مرغ را در کوبیده آن بکرو پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن ببلندی یکذرع
تا یکذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گرهدار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از ان اندک بلندتر و بعد از ریختن برگ آن در همان موضع یعنی بر گرهها
آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از ان کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه و مایل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است
و دیگری سفید مایل بسبزی و بعضی مایل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودروست منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع
گل میدهد و در اواخر آن برگ بر می آورد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و مسهل
اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن شیطرج آنست که با شیر یا
با سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن
و نافذ و جالی است و اولا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آنرا دفع مینماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن میگرداند و ضماد برگ
آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النسا و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بران بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی
بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است **شیرزق** اسم نبطی شیر خفاش است و گویند مراد از ان بول و سرگین او ست و در خفاش مذکور شد
شیر مرغ نیز همان است **شیلم** بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیست و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه **ماهیت** آن دانه ایست
از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی مایل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کالکالک و بشیرازی مشنگ گویند و بهترین آن فربه آنست
که کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی **افعال و خواص** آن مخدر و موجب سدد و مفسد آواز و نانی که شیلم
داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت جمع درک و با سرکه پخته با زیت سرشته
جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرکتان و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دمامیل و جراحات

داورام

و اورام و با گندم جهت قوباء و ریشها فروراه و با گوگرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت مسکر و خواب گران آورد و بدل آن چند قوقی مصلح مضار آن روغن بنفشه
کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیفتر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوباء را نافع است و چون بران بمالند بهتر از روغن گندم
وطریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد **باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله
است** :: **فصل الصاد مع الالف** :: **صابون** بفتح صاد و الف و ضم با موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است
ماهیت آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یکجزو و آهک آب نادیده نیم جزو و هر دو را نرم کوبیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی
دیگر و ما بین هر دو مجری باشد آن مجری را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن مجری را باز نمایند تا
صافی آن در آن حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن مجری را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در ان ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صافی را
باز در حوضی و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون
بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بجوش زدن آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آخر و همچنین تا آخر آب اول را بجوش زدن آن دهند و هر گاه آن مانند خمیر شده باشد
پس از آتش فرود آورند و بر بوریا و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا پیه
و یا گیپه و یا دنبه و یا قرطم میکنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم
و خشک در سوم **افعال و خواص آن** مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر
حیض و ضماد آن با موزون آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و کلف و نمش و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زرنیخ سفید محرق جهت قوباء و با روغن گل که باهم
طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با کثرا عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس باب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گردد و از اجله
ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک و امثال آن جهت گشودن دمل و اغتسال موی سر بصابون جهت دفع حرکت قمل و در سنگ بثور ابریه نافع و موی را جعد گرداند
و اکثار آن موی را سفید گرداند و بالعیه جهت حکه و جرب رفع آثار و چون در خرقه صوفی اندازند و بر زور بر خراز و قوباء بمالند زائل گرداند و با موزون آن نمک در حمام
بدستور جهت حکه و جرب بیش شده و چون با موزون آن سلیقون که زنجفر محرق است که بهم آمیخته و هم چندان آهک آب ندیده در هم نموده بر موی ریش خضاب کنند بعد
در حمام بعد از ان که ریش را پاک شسته باشند که موئی چربی در ان مطلق نمانده باشد و یکساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیر را برنا کند و با ادویه مناسبه
جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب شیاف آن مسهل خلط خام و رافع قولنج و مخرج کرم معده خصوصا در اطفال و مدر بول
شربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده است بجراحت امعاء و احشاء و دو رسوخته آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول با آب گرم
پاک بشویند و خشک کنند پس بران بپاشند مجرب و آب آن خصوصاً آب اول تیزاب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درهم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا
و قی و اسهال شدید و لسبا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن با آب گرم و روغن کنجد است با گذر و بعد
آب گوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حب القطن پخته و بالای آن آشامیدن
یک دانگ کافور و مالیدن تیزاب بر محل لسع و عض حیوانات سمی حادث مانع انتشار آن گشته متقرح و دفع گرداند **صاصفراس** بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا
و فتح را و الف و سین همه مهمله **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از بلده مسمی بفلوزید از بلاد ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی باریک
شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر و در هیئت سائر اوصاف و با حدت و برگ آن
و مشرف بسبزی و چون خشک شود خوشبو گردد و زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه به کمثری در قطر و سبز رنگ مائل به تیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل و منبت آن
صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آنست **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن
زیاده از چوب آن **افعال و خواص آن** ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد حقیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیسه و ضعیفه
و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه و معرق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و حمی و خفقان

صابون

صاصفراس

وسوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع کرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه و مجاری بول و منی و مزیل کننده عسر البول
حادث از سنگ گرده و مثانه و غرایب تا ر آنست که اطلاق طبیعت مینماید و اسهال نیز با وجود یبسی که دارد بسبب فاد زهریت و جهت امراض سمی تمامی خصوصا طاعون که
ربع و نائبه و باثیه حتی آنکه گفته اند نگاهداشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام و با بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه
و نیز جهت درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج و همچنین با رد المزاج نیست مکر نزد احتیاج
و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدیکه تدبیر و اصلاح آن دشوار طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج
و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویه معدله و مبدرقه استعمال او نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه با بده استعمال نموده اند بسوی محل
مقصود و پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا انفع آن در امراض متضاده بزرگ و بسیار است با ادویه مناسبه هر علت و طریق استعمال آن بوجه
کثیره است و اشهر و اقوی همه آنست که بگیرند چوب با قشر آن پنجدرهم پاک شده هم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و بکار در ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درهم
آب یکشبانه روز بخیسانند پس در دیگ کرده سر آنرا ببندند بنحویکه مطلقا بخار آن بیرون نرود و پس در ظرف گلی لعابدار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درهم باقی
پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود و پس سر آنرا گشاده صاف نمایند و با شکر نیم مثقال و یا بدون آن بگرم بیاشامند و بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش
ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب رای طبیب و کیفیت و مشقت پرهیز از چاشت
و غیر آن بطور چوب چینی بیست و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند **صاصلی** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف
و صلاو شاصلی نیز و بیونانی ارتینوس غالانا نامند **ماهیت آن** نباتیست شبیه بکلغای تازه روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و
شکل مایل بسفیدی بقدر دو شبر و بالای آن متشعب بسه چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قائم مقام شونیز و
بیونانان بیاشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه بیلبوس که چکی نام و پخته آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی یا نوعی از آن باشد زیرا
که شبیه بدان است و ماهیت و خواص و افعال **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت درد فواد و ابرده و ریاح و فم معده نافع و تخم آن در افعال
شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است **صامریوما** بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون را مهمله و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و
فتح میم و الف لغت سریانیست و اهل اندلس نیز شنول بدیار مصر گیاه عقرب و بعضی عربان آنرا عقربا نامند جهت آنکه شکل آن اغبر است و بعضی لاجورد بجهت آنکه رنگ گل
آن لاجوردی است و گویند اسم گیاهیست که بهندی آنرا الجالو نامند **ماهیت آن** نباتیست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید
و شاخهای آن پر شعبه و برگ آن شبیه ببرگ سیسنبر از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب و منبت آن زمینهای خشن
و صغیر آنرا برگ کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاهائی که آب در آن بماند و بر طرف کرد و مستعمل برگ و ساق
و تخم آنست و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از پوست آنست **افعال و خواص آن** محلل جالی
و مسهل بلغم و مره صفرا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و ضماد آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برگ و گل و تخم با عسل یا فانیذ شیرین نموده جهت
اسهال مره صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند و گفته اند طبخ نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش
از نوبه تب ربع بیکساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب موثر و ضماد آن جهت رفع تالیل و با مفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام حجب و مانع
و نقرس و التوای عصب و آشامیدن نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با سرکه جهت تالیل برآمده و پخته
نافع و گویند بتعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله در حدث السمیه
صامریوما و افسنه و الجالو در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **صاب** اسم عربی جمیع اشیا است که بسیار تلخ و تند باشد و برقثاء الحمار و بر گیاهی که
بیخ آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند **فصل الصاد مع الباء الموحدة** **صبر** بکسر صاد و سکون با و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا
صبارا نیز نامند لغت عربیست و بسریانی علوی و بیونانی فیقرا و الیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا و الوا و ایلوا و یول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا

باذن الله تعالی هزال بر طرف کننده و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این دوا آنست بدرقه و رسانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نموده صحیح

صاصلی

صامریوما

صاب

صبر

ابل شام

اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی کهیکوار نامند **ماهیت** آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختیست بلندی یکقامت و بعضی بلاد کوتاه‌تر و در بعضی بلندتر میشود
و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میروید شبیه ببرگ عنصل و از آن بسیار بلندتر با بدو وزع و اندک عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم‌تر از طرف بالای آن
و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و دور از هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظه لزج بسیار تلخ که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره
آنست که حیکچه ها میکنند و یا در ظرفهای کشاده خشک مینمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن و وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی یا از طول
عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده میباشد علامت نر آن آنست
که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آنرا انتسادی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیره
سقوطره که برو هند و دریای قلزم و سر حد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر انجا زرد و زعفرانی تیره بسرخ رنگ مستقر
صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه می شود و بهترین آن و مستعمل از و اعلی ادویه عین خالص از رمل
و سنگ ریزه خوشبوی آنست که با حدت و لذع باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد و کم رنگ مائل بسیاهی غیر صافی از سقوطری
در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوصا از داخل و سوم سمیخانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء
نام بلندی از بخارستان است و آنرا صبر فارسی نیز نامند و این بدترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بدردی و ربلی و دیر شکن و بدبو و سخیف و سبک و بسیار
ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بخضرمی و این بعد از سقوطری بهتر از هندی و فارسی است و بعضی
این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله ردی العمل و از چهار سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که صبر را
در سائیدن آن نمایند تا بخمل معده بچسپد و خوب عمل نماید و جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا تخصیص صاحبان ضعیف امعا و ماساریقا
و جگر و علل مقعده و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان ضعیف باشد و در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام
بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد و صبر را مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها مینمایند و فرق برائحه و طعم و صلابت آنست که اهل خبره
میشناسند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی
بودن آن دارد و این اقوی است **افعال و خواص آن** مفتح سده کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و منقی مفاصل
و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کننده یرقان
بقوت اسهال و تفتیح سده کبد و بهترین دوائی است برای معده و منقی و مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سایر حواس و دافع مالیخولیا و حدت نفس و اکثر امراض دماغی
حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی لذع خصوصا مغسول آن و ملصق و مصیر غائره و مدمل قروح عسر الاندمال خصوصا
که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خباثت مواد آنها است و اگر پیش از برآمدن عرق مدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول
نیمدرهم و در روز دوم یکدرهم و نیم قدری بران موضع گذارند مادهٔ آنرا تحلیل برده باطل سازد و آشامیدن یکمثقال و نیم آن با آب گرم مسهل معده و نماید بقوت تنقیه
آن کند از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با مصلحات آن در ایارج و عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته در دبر
با آب گرم اسهال بطن نماید و فاسد نگرداند طعام مراد در معده و اوجاع معده را در یکروز زائل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و بد و تنقیه سینه
آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعا
ملین کرده و رفع تشنگی حادثه از صفرای مخلوط ببلغم و اماده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح والتهاب حادث در لهات از حرارت صفرای کائن در معده
ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشانرا دفع نماید و اگر بطفل بخورانند و بر مرضعه او بخورانند نیز بهمان اثر دارد و باعتبار
تاثیر در شیر او و در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پی هم هر روز مقدار یکمثقال آنرا بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و کرههای
مزمنه قدیمه را تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و یک نیم درهم از مسهل و سه درهم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم

در روز سوم یکدرهم

در اورام و جراحات و وزن آن حصف مکی و در اسهال بهموزن آن تربد و قدری سقمونیا و گفته‌اند بوزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعاء و معده

و کبد ضعیف و مقعده و بجهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعا کتیرا و در ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده

سقل و چرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه و یا پیه بز و مقوی فعل آن عسل و افاویه و هلیله زرد است و قسام زبون آن کاه باشد که تا سه روز در

معده بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضرورت زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست که با گلاب و با برگ گل سرخ و مصطکی و افسنتین

و بقول یا ماء العسل و یا با طبیخ افاویه و غسل آن تا مندبن و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پر کننده قروح غائره چشم و جالی کننده آن

و قاطع دم منبعث بسوی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع آن که از جانب سواق باشد و تخفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت

تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با نمک و نطرون بر پشت سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برگ بارتنگ یا برگ مورد

جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شدن بصر انسان و با آب برگ بارتنگ جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با زیت

و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از علتی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده بنفش شده باشد و دفع

آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داحس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بدستور با شراب عسل جهت کوفتگی اعضا عضلات

و طرف زبان و لثه و اورام دهان و تسحج قروح عسرة الاندمال خصوصا که بر انف و مذاکیر و دبر باشد و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب

حلو جهت دهانهای بواسیر و برآمدگی آن و خشکی دهانهای آن و قطع امدن خون از آنها و شقاق مقعده و با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر آنها باید که بعد از اسقاط آنها سر آن

با روغن گل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل و نطول و طلای آن تنها یا با ادویه مناسبه

بر بدن موتی حافظ اجساد و شان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در وسخ صوف که از طبخ بر آورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن

با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب و بخور آن و گرفتن دخان آن با انبوبه و یا قمعی جهت ربو با مداومت بر آن بهترین دوائیست و تحقیق بر آن جهت بواسیر نافع و در در

آن مجفف ضماد و التیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و عضای عصبانی بنهایت مفید و استخوان پوسیده بالتسویه جهت دفع آکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب

و زنان اهل هند از دستور است که چون شکم اطفال شیرخواره قبض میشود از آن در وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده با برگ تنبول بکاله مالیده گرم کرده بر زیر ناف پستان با طرف

چپ موضع کبد را بجهت مضرت آن بر آن گذاشته میچسبانند اسهال می آورد و درد و وجع آنرا زائل میکرداند و گویند که چون قطعه از برگ آنرا تراشیده نموده و بر آن زردچوبه و قلیل افیون

نرم سوده بپاشند و بر ورم کشران که خیارک نامند گرم کرده ببندند تحلیل برد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و صدت ولذع آن کمتر جهت اجزای لطیفه مسهله آن

زائل میگردد و یا ناقص ما لنفع آن زبرای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه شریفه جزو

اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و داء الصبر و ضماد و طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد **صبتی** عصاره سناکی است که از آن

قرصها سازند بجهت دفع اورام بغایت نافع است **فصل الصاد مع الحاء المهملة** **صحناة** بفتح صاد و سکون حا و فتح نون و الف و تا مثناه فوقانیه بفارسی

ماهیابه نامند **ماهیت** آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی آن

و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسده معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها نافع **مضر**

محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از آن و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است **مصلح** آن

بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و با سرکه و ترشیها استعمال نمودن است **فصل الصاد مع الدال المهملة** **صدف** بتحریک صاد و دال و فارسی

سیپ و بفرنگی بلینه نامند **ماهیت** آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب

و شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت مابین حجر و عظم باشد آنرا صدف و آنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحا مذکور شد و مراد از

مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لؤلؤ انشاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد **طبیعت**

آن بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن **افعال و خواص آن** ملطف و جالی و حابس

اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان مثرباً و ذروراً و سنوناً و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصاً پوست و اجلی
آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد معروف بخف الغراب محرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد
و با سرکه چون بسر شسته و بر ثآلیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت در دندان و تحفیف لثه سست شده و استحکام آن و دافع تعفن
جراحات متعفنه گفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود
بریزد و بری آن و درین عمل قوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت خستگی آتش و با آب گرم و با روغن گرم و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون
با سرکه بسایند و بر بنا گوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجاع بارده رطبه مسکن و زائل کننده آنست جالینوس گفته
که صدف هندی محرق بالخاصیت رافع درد و فواد است و بخور آن جهت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان و استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کننده سایر
ریاح و سمومها از بدن و ضماد آن بر نزف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن مرق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند و در روغن
و تدهین بدان نمایند محافظت میکند مو را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد **صدف البواسیر** معروف بخف الغراب است و در ساحل
دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه با طبقات و بد بو و بنفش مایل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف بر کیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل
جهت بواسیر و ثآلیل و خنازیر نافع **صدف الفوفر** که فرفور نیز نامند نوعی صدفیست مایل بسیاهی و در غایت صلابت و بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم
و اکتحال محرق آن بغایت جالی است **فصل الصاد مع الراء المهملة صریمة الجدی** بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة
فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاء و در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن غلیظ و کرهدار که می بچسپد بر حجار و وجود
و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب بالزوجت اند کی حرافت منبت آن جبال و مواضع خشنه **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم آن مفتح سده و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی
رحم از فضلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید و مضر گرده و مصلح آن عناب و مقدار شربت
آن تا دو درهم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آنرا منفعتی ننوشته اند **صرد** بضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صردان آمده **ماهیت**
آن مرغیست که بفارسی سنگرا و ترنشک و کاک نیز نامند و بعربی سوام و کنیت آن ابوکثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را پرش یعنی کف پا
و انگشتان بزرگ است و دیده نمیشود مگر بر شاخه درخت و کسی را دست بر آن نیست و بسیار شریر النفس گریزنده و دشمن گوشت است آنرا صفیر مختلف است
هر طائر یرا که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر بر می آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بر یک که میخواهد حمله مینماید و منقار خود که بسیار
تیز است گرفته از میان قد او دو نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصونهاست و در حدیث آنحضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که آنحضرت بدست ابن تابع صرد دیده اند فرموده اند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرموده اند
از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است **صرصر** بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنه مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربیست
جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی چهره ریسک و اهل اندلس جغاله و بفارسی جرواشک و عربان صرار اللیل و باصفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی
جهینگر نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بمد طولانی
متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سنگ
خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و جعلت
علت با آب گرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصاً مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش
و گویند چون دو عدد و یا سه عدد آنرا در انبوبه نی کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آنرا خواب نیاید **فصل الصاد
مع العین المهملة صعتر** بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا تعبیر بصاد مینمایند

صریمة الجدی صدف الفوفر صدف البواسیر

صرد

صرصر

صعتر

تا طیّبش هسته بشعیر نشود و بشین معجمه و زای معجمه نیز آمده و برومی لزموش بیونانی صعتروس و او ریغاس و بفارسی اشن و اوشن و بترکی کلکلیک و باصفهانی المسیم و بهندی ساتر نامند **ماهیت** آن برگی کیاهیست انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی طلانی ریزه و بعضی برگ آن نازک جبلی عریض و مدور و انچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و انچه سفید نیز و بعضی مردم مشهور به بجوریست و صعتر شوا نیز نامند و انواع دیگر می باشد و همه در طعم تند و خوشبو و گل همه کبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست و دراز برگ آن بهتر از مدور برگ آنست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقطع و مخفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مبهی و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات بلاغم و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و ورک حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و با قوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق آور و دود رنگ رو را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فؤاد و قولنج ریحی و ثقل بلغمی و مغص و مخرج دیدان و کرم معده و حب القرع و بدستور با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تنقیه اخلاط است برای دفع مسهل با آسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول و با سکنجبین جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع مضرت جبنین و با با دروج و مر جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبت نثرا ضماداً و با روغن زیتون جهت انواع مغص و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین جهت وجع دندان هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیار زه جهت کوفتگی عضل و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و ریه گرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سفوف آن با اکل آن جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مضره عین خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با ابل جهت گزیدن عقرب و سائر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آب معصور آن جهت دفع بیاض و شبکوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت دفع ثقل سامعه و با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رایحه و بخور آن و افتراش آن جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیت موثر و کل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعیف تر از افتیمون و قوی تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره کل تازه آن محلل ورم عضل در طرف بان و لهات و قلاع دهان و آخر حلق و مربای آن با عسل و یا شکر و بدستور گلقند دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب بمقدار یکمثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت بران نمایند منع سعوط ابخره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن کل آن تنهای یا جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و اوجاع ظهر و مفاصل خصوصا قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح سدد و دافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در زبان داخل نمایند دافع ضرر ماکولات است **معین** باه **مبرد** دین و صعتر **مضر** ریه **مصلح** آن سرکه **مقدار شربت** آن تا یکمثقال است **فصل الصاد المهملة مع الفا** صفر اغون بفتح صاد و سکون فا و فتح را مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون **ماهیت** آن اسم فرنگی مرغی است قریب بگنجشک خاکستری رنگ مایل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بر آن نقطهای سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد و بر لب جوی و حوض نشسته صفیر میکشد و دم خود را دائم حرکت میدهد و بیشتر سنگریزه و ریزهای خشت میخورد و بعربی ابو الملیح و بفارسی دم جنبانک و میچه و بشیرازی مرغک شقا و بهندی ممولة و کنجن نیز نامند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن تلخ با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** خوردن گوشت خام و بدستور محرق آن با ما العسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بسیار نافع و مدر و تقویت **فصل الصاد مع اللام** صل اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم** صمغ

صفراغون

صل

صمغ

بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربیست بیونانی قومیدون و بسریانی قاموزو برومی و ینون و بفارسی آرد و بشیرازی آنژد و بهندی گوند
نامند **ماهیت** آن رطوبتیست که از تنه بعضی اشجار تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ بهرنباتی و درطی ذکر آن مذکور شده و میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربی
که از درخت ام غیلان که سفیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مایل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندازند و زمانی بماند منتفخ نگردد و کلام
آن کداخته شود و چیزی از آن نماند و کداخته آن صاف و چسبنده باشد و چون قطعه از آن را در دهان نگهدارند بدندان و کام بچسبد و منتفخ نشود بلکه کداخته گردد
طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته **افعال و خواص آن** مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا
و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت و نکایت ادویه حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه
و سینه و تصفیه صوت و منع انصباب مواد نزلی بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آنرا در دهان گذاشته آب کد جسته آنرا اندک اندک بمکند و فرو برند و یا
در حبوب و یا در ادویه مناسبه داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضاست
سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده با یک اوقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم
صدر و ریه و سائر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر بز تازه دوشیده و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب
جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سعل مصلح آن کتیرا و گویند گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است **صمغ البلاط** بفتح با موحده
و لام و الف و طاء مهمله لغت عربیست آنرا الزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی لسوقلا بمعنی غرای الحجر نامند **ماهیت** آن اختلاف است و دیسقوریدوس گوید چیزیست که از
حجر رخام و حجر یکیا از بلاد و قوامی آورند میسازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن عددیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی
از هر یک یک جزو از بیخ مرجان که بسد است و زاج از هر یک نیم جزو و بسیار نرم کوفته و بیخته با آب صمغ محلول سرشته بر دیوار گلکاری میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر
چند خشک و کهنه گردد بهتر میباشد و بغدادی گفته که آن نشاره بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند و میسایند چند یوم پی در پی و صاحب تحفه ذکر نموده
بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها میمالیده اند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده اند
افعال و خواص آن ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تقیح قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان
کرده در قلع بهق بسیار موثر دانسته اند **صمغ الدامیثا** بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف **ماهیت** آن صمغیست
تلخ مانند صمغ حیاه و در غایت حدت و چون بتفلیس گفته از بلاد فارس خیزد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مسخن و محلل ریاح و ورم و در مزاج
و سائر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم **صمله** غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب دهند و در افعال مانند
بغراست و مذکور شد **فصل الصاد مع النون** **صندل** بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است که
لغت سریانی است و بیونانی صلوسطا قاقیس و برومی قلو رقیاه و بهندی چندن نامند **ماهیت** آن چوب درختیست عظیم بقدر درخت گردکان و انبه و
آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا و انطاکی گفته که برگ آن شبیه برگ گردکان و نرم و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید مایل بزردی
و آنرا صندل ابیض و بهندی چندن گویند و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند
و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگ است و بهترین انواع سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه
و قوت آن تا سی سال باقی میماند **طبیعت** سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** سفید آن
مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تبهای تند صفراوی و التهاب
و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر و تخفیف محرور المزاج و بدستور طلاء و نیز طلای آن با گلاب و قلیل کافور بر پیشانی جهت صداع
حار و تبهای و یا با نیم وزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سائر اعضا و تبهای با ادویه بارده مناسبه جهت
خفقان و وجع معده حار و رفع بدبوئی نوره و عروق و با آب برگ عنب الثعلب یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت نقرس حار و اورام

صمغ البلاط

صمغ الدامیثا

صمله

صندل

حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام و میل معده بباطن و مضر
آن سرکه و روغنهای گرم لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی نسخه گفته اند
و بدل سرخ آن نصف وزن آن قرنفل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن اثر با ضعیفتر و طلاء قویتر از سفید و طلای آن جهت صداع و سرسام حار و اورام حاره و ضماد آن
با روغن زنبق جهت رفع تب اعیا و با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده و غیر آن صندل سرخ است
و در مشروبات صندل سفید و جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز است که نفوذ مسفر ما یداخل اجزای بارده را از خارج بداخل و لهذا اقوی است
فعل آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ایم ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید
در سهال صفراوی و سرخ را در سهال دموی و هر دو را باهم در سهال مختلط و سه عدد از تخم آنرا چون بیاشامند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون از آن آید
مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب بخیل ترکه بهندی اورک نامند استعمال مینمایند و جوارش و حب صندل و خمیرها و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین
مذکور شد **صن الوبر** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و با موحده و را مهمله **ماهیت آن** انطاکی گفته قرصی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند
و بحجاز می آرند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنگ زرد
در مکه آنرا قرص ساخته میفروشند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شده و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوری است غریب بجثه گربه و آنرا وبر نامند چون در آن
مغارات بول کند غلیظ و منجمد و خشک گردد و آنرا اخذ مینمایند و نواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوایی باشد که بهندی صلاجیت نامند و بعضی گویند ابو
تبوس جبلی است که در مغارات بر سنگها جمع میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قاطع سهال
و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف گرداند و طلای آن با عسل طول
ملک مفرح بدن مصلح آن روغن گل **صنوبر** بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح با موحده و را مهمله لغت عربیست و ارزه نیز بسریانی ارزند و برومی بقطانیون
و بیونانی قلوغیطون نامند **ماهیت آن** دو صنف می باشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع می باشد یکی بستانی و آن درخت بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه
بخیاطه بخلال طبقی بقدر یک شبر و سبز تیره رنگ ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل گوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر شریفه که ثمر هندیست و خانه خانه و بعد رسیدن
و خشک شدن از هم شکافته میگردد و خشبی است و مغزی ندارد و ماکول نیست و درخت آنرا بفارسی نازو ناجو و بشیرازی کاج و ثمر آنرا بر کاج نامند و در انتفاع
صمغ آنست و دوم جبلی است که در سر و سیر بهم میرسد و ثمر این نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد این نیست و درخت این شبیه بدرخت اهل و بسریانی ارزندانا مینامند
و چوب این درخت بجای شمع و چراغ و مشعل میسوزانند و قطرانیکه از این بعمل می آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شیرین است و انثی آن نیز دو نوع است و چلغوزه
ثمر آنست و در شیروان و قهستان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا تنوب نامند و ثمر آنرا قضم قریش و عامه اهل شیراز آنرا
نامند المثمری که معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که انثی صنوبر بهمین ثمر مغز چلغوزه مغز دارد
اندک باریک فتیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان
خانهای آن جسته بیرون می آیند و نیز نوع دیگر از صنوبر میشود و درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی خوش منظر و آنرا نوش ها مینامند و برگ آن اندک پهن و مشرف متفرق خوش منظر و زنان
صفهان و ایران در وقت جشن بستن بهم کرده بر پشت بسته گذشته بالای تاج خامی بندند خوشنما میگردد و در شیراز بشاره بدان شد و درخت صنوبر را اطراف بکلیا شد و حکیم میر محمد مومن
نوشته که ثمر آنرا ثمر لبی مغز و قطران او زبون تر از قطران شیرین است و ماده آن کوچکتر و بزرگ نمی باشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر
و مغز آن تلخی و سفید و بی پرده رقیق سرخی و قسم قریش عبارت از آنست که در سمنان کثیر الوجود و در ایلیج صمغ آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار
بزرگ و مغز و ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنگی و مغز دانهای آن مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آن و در عراق
چلغوزه مغز میوه را گویند که از بحرین می آورند و ظاهر آنست باشد چه در صفات مثل آنست و درخت آن بقدر زردآلو و برگ آن شبیه بسروانبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در
طعام شبیه بآن و مغز دانهای آن دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق بمغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است قول حکیم رحمة الله علیه آنجا که

صن الوبر

صنوبر

توضیحي

قضم قریش و بالیده و تر و شیرین تر از آنست و درست است عبارت بعض از آن که در عراق جلغوزه مغز میوه را سکو بیند که از بحرین می آورند و ظاهراً اشتباه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق
واقعست زیرا که اسم تخم آن چنین است و آنچه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهراً صاصفراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه باشد و صاصفراس
بدو صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب آنست **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و در دوم
نیز گفته اند و برگ و پوست آن کمتر و خشکتر از مغز آن **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه
و یکمثقال از لحاء و برگ آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و علقاً آن و خشک آن با آب سرد حابس بطن و ذرور آن در محل مواضع ضربت سیده و با آب گرم سوخته صنوبر لحای [illegible]
و لحاء آن که قوی است و بیرون امر و طلای مخلوط لحاء و برگ آن با مرداسنگ و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش با موم و روغن صور و جهت اندمال قروح و ابدان نرم [illegible]
بظاهر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت رفع عها و کچلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان
و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است و رنفع جهت کحل سیاه موی مژه و ابرو و [illegible] با کل آن و سعد و ضعف بصر و بلاق و جرب
نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت ترف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی عشبه استعمال نماید مولف تذکره نسبت بـچوب چینی در علت آتشک و امثال آن
دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدین نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آن را جوش داده و بان تکمید نمایند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال
و سحج سفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن با کسان باقی است **افعال و خواص آن**
مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء و باه و مفتح سدد و کاسر ریاح مودیه حاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان
و استسقا و درد گرده و مثانه حادث از حرارت مره صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تقیه گرده و [illegible]
کهنه و ضماد با دوشاب سفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده و تقویت آن و ضعف و منع
رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلاکه صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه از آن بنوشند جهت سعال مزمن و قروح ریه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت
استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت و شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند مانع نزلات و سرفه و باضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن
مفید مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصاره آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه و [illegible]
مانند انار مزه و موافق مبرودین و در بستان محتاج بمصلح نیست و در امر باه با کنجد و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یکدانه نقل نمایند زیاده تناول نکنند
بدل آن در تقویت باه نقاقل و حب المحلب و در علل معده و حشا حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل بصر است بسبب قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار
و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التواء امعا مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد نشستن آنست یکروز و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت
مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است

فصل الصاد مع الواو

صوف بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجمع
آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست **افعال و خواص آن** سرخ آن جهت [illegible] و ضماد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه
و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامه های پشمین سخن و مجفف بدن و مورث
خارش و صلب کننده جلد است و فراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است جهت قروح و لحم زائد نافع **صوف البحر**
بفتح با موحده و سکون حا و را مهملتین **ماهیت آن** چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن باریکی و از اندرون آن شکافته و [illegible]
و اندرون آن مایل بزردی و سرخی و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوفی بر می آید **افعال و خواص آن** جهت قطع اسهال و ضماد آن جهت ترف الدم
هر عضو سریع الاثر

باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است

فصل الضاد مع الالف

ضان بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند و بره ماده آن را میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است **ماهیت آن** معروف از جمله حیوانات
ماکول اللحم است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر داغ خود می ایستد و حرکت و اضطراب نمیکند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات

صوف

صوف البحر

ضان

ضعیف النفس والادراک زیرا که حیوانات قوی دل الحس والادراک عند الذبح حرج والم بسیار درمی یابند و نفس آنها را تعلقی ببدن خود و نفس واج میباشد و لهذا اکثر حرام شده اند
در شرع شریف و ابجان حیوانات اکثر قوی القلب میباشند و بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و شانه و حوالی آن
بهتر از گوشت سایر اعضای آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص آن** سریع الهضم کثیر الغذاء و مولد خون متین و مقوی و مسمن بدن و موافق ترین لحوم برای
بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت [illegible] منفر سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب تهرای آن با سرکه و با عسل که مداومت بر آن
نمایند و غذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی و رافع خفقان [illegible] بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته گرم آن جهت سرفه و درد سینه
و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرم گرم ذبح کرده آن را چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد ببندند و چون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد را زائل کرداند
و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گرم گرم آن که اعضا را بدان بپیچند و ضماد گوشت سوخته آن جهت لسع حیات و عقارب و جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال [illegible]
آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک و جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض تنهائی و یا با عسل و طلای آن جهت التیام قروح و
سرطان جهت خراز و ابریه خصوصا با عسل و خون آن گرم گرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضای سوخته در ساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل
اورام و استسقا و التیام زخمها با موم و روغن گل گداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زائد که توته نامند و سوختگی آتش و حسن مجرب و ضماد و کلاب خیسانیده آن
جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شرب استخوان سوخته قیری آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء و مسهل محرق آن حابس اسهال و در ایام و باد طاعون
استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست غلیظ تر و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم [illegible] مضر است و سرکه و انگبین مصلح و رافع ثقل آن و هر که اراده تبرید بدان کند در آن
طبخ نماید و یا با قراقروط و یا کشک و یا سماق و یا [illegible] بخورد **فصل الضاد مع الباء الموحده** **ضب** بفتح ضاد و باء موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی
گوه نامند و شاید که غیر آن باشد **ماهیت** آن حیوانیست که چکلی از گربه و مابین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و در پشت شبیه [illegible] **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک و مابین دل حردون است و در حدت کیفیت **افعال و خواص آن** گوشت آن مقوی باه و جائز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت رفع بیاض عین
و نزول آب در آن و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف ضماد [illegible] کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای [illegible]
آن مورث یبس عضو بحدیکه اگر قطع کنند صاحب آن متالم نگردد **ضبع عرجا** بفتح ضاد و ضم با موحده و غین معجمه و فتح عین و سکون را مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی
حل و جفار نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی [illegible] بفارسی کفتار و بهندی [illegible] نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگ تا
گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار [illegible] لنگی میکند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از یسار آن زیاده است لهذا میلنگد و گویند سبب آنست که جانب
چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصا ماده آن گویند بسبب حیله خود را حیوانات میساید تا بمردم و حیوانات [illegible] رساند چون پیر گردد اعرج شود و آنرا متصف باعرج [illegible]
آنرا العرجا نموده اند و آن جانور مانند ارنب میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوة و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت
نری سفاد مینماید و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار از [illegible] میترسد اگر شخصی [illegible] دست بگیرد از آن میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ
در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه هر دو هم مستغرق [illegible] سگ خود را از بالا انداز و کفتار او را بدرد و در روز
گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابوحنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال **طبیعت** آن در آخر دوم تا اول سوم گرم
و در اول دوم خشک **افعال و خواص آن** آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن گشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد
[illegible] و ادویه های مناسب نیز در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود و پس صاف نموده و ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشست [illegible] باید که آنقدر گرم باشد که برداشت آنرا
داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل و نقرس و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شد و بدستور
تدهین بدهن آن که در آب با ادهان مناسب طبخ [illegible] جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت دفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ
و اوجاع بارده و خوردن [illegible] آن رافع جنون و خوردن یکدرم از جگر کوفته آن مورث جنون و زهره آن یکدرم مسهل اخلاط ثلثه و مضر و مصلح آن عسل و اکتحال تنهائی جهت
حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی زائد پلک چشم مانع رویدن آن و با موزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس

ضب
آنکه گربه است و عند الاحتیاج باید با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب نموده با کاسنی [illegible] کاهو و بقول باید خورد و بکبر تجربه [illegible] و اکتحال سرگین آن جهت [illegible]

ضبع عرجا

طلا نمایند بر بیاض عین بنزول آب وران هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته سائیده آن بنوم الکحل الا جهت روشنائی چشم و رفع
آن نزول ماء و حرارت چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با سیه بستر جهت جلای البشره و ازاله کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده
از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را از آن بپیمایند مانع فنا و آهنا و فنا و درع است و جلوس بر پوست آن موریث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و
مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن بارزیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آنرا چون لیسانید و بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر
دارد و ازاله آن بالعکس و موریث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای بعقر ساق آن بارزیت الاتفاق جهت نقرس
عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد و سگ دیوانه بدارند و آن و خصیه نمک سود آن بقدر یکمثقال با آب گرم جهت جگر نافع **فصل الضاد مع
الجیم** ضجاج بفتح اول و جیم و الف و جیم **ماهیت** آن صمغ درختیست خاردار و شبیه بلبان مائل بسرخی صبراق که از جبال عمان می آورند **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و
شستن جامه کتان بهتر از صابون و زرد و تر سفید میکرداند و بعضی سم بدان می شویند و بکسر ضاد اسم هر نباتیست که طیور و سباع مانند خروع و قنب دفع سمیت
از خود بدان مینمایند **فصل الضاد مع الراء المهملة** ضرو بکسر ضاد و سکون راء مهمله و بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی نوصوفس و بسریانی
ضروا و برومی فشاشیش و بفارسی درخت ک و راضی و رحاوی کبیر گفته که بفارسی ارلیه و نیز گفته اند که درخت کلنکورا نامند و صمغ آنرا بفارسی حسن لبه و بهندی لبان گویند
و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است **ماهیت** آن درختیست شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مائل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگتر
از آن و چون برسد خاره و برگ آن سرخ گردد و منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم باشد و آهسته آهسته بزرگ بقدر
خربزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر و فع گردد و صحیح آنست که درخت آنرا و صمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند و معروف بدان و خوشبو شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین
آن آنست که سفید مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحا مذکور شد **طبیعت** شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده
از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص آن** بدان جذب قوی است و جهت سرفه بارد و سیلان رطوبات از دهان و رحم و تریاق و فرزجه و حابس بطن
و آب مطبوخ آن که صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارد و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضه آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازاله
بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و قیء ورق آن جهت قلاع دهان و عصاره آن مقوی قوی و بدستور طبخ اطراف تر و تازه آن مخرج
بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت نفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تازه آنرا بقدر یکقبضه بسوزانند و خاکستر آنرا
با آب بنکو طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زائل گردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوشبو کننده و مجفف و محلل بلغم و ریاح جهت
مفصل و تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است و ذرور چوب سوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده
و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از که معظمه میآورند آنرا رب الصر و نامند و در دهان نگاه داشتن در حال درد آنرا التسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبوییها
داخل مینمایند **ضریع** بفتح راء و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله و گویند که آنرا شبرق نامند و شتر آنرا بخورد **ماهیت** آن برگ نباتی است غدور و مجوف مائل
بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جلوس در طبیخ آن و بدستور نطول آن جهت درد مفاصل
و طلای آن و بدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر و گویند چون ستوران آن بخورند هرگز
فربه نشود و جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید بقوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است **ضرع** بفتح ضاد و سکون
راء و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند **ماهیت** آن معروف است و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در آن شیر تکون می یابد از برای خوردن
بچه آن و بهترین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس آن **طبیعت** آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت و گرم
و تر بالعرض بسبب رطوبت بسیار **افعال و خواص آن** چون نیکو بهضم یابد صالح الغذا و اگر بهضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است و از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن
افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر لبن زنان و زیاده کننده شیر پستان جهت

ضجاج

ضرو

ضریع

ضرع

ضغبوس

رفع خمار وکسیکه در معده او شراب ویا اخلاط حاده صفراویه ویا حریفیه موجود باشد فصل الضاد مع الغین المعجمه ضغبوس بضم ضاد وسکون غین وضم بای
مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله وضغابیس بفتح اول و دوم والف وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله نیز آمده لغت عربیست وبفارسی
سبجه نامند ماهیت آن نباتی کوچک وخربزه مانند است ونیز نباتی را نامند که شبیه بهلیون است انچه ازان بر روی زمین ظاهر است سبز وانچه ازان زیر زمین
است سفید وشیرین افعال وخواص آن برگ آن قاطع باه وبیخ آن که در زیر زمین وسفید وشیرین است محرک باه وماکول وکاسر حدت صفرا است وبجهت
نیکوئی طعم در کشک وماست داخل میکنند ومیخورند فصل الضاد مع الفاء ضفدع بفتح ضاد وسکون فاء ودال وعین مهملتین بفارسی وزغ وبشیرازی بک وبترکی

ضفدع

قورباغه وبهندی مینڈک نامند ماهیت آن معروفست حیوانیست که در زیر زمینهای نمناک وآبهای استاده وجویهای بسیار بهم میرسد بری وبحری ونهری
میباشد واز مطلق آن مراد نهری است وبری آن از سموم قتاله است طبیعت اقسام آن در سوم سرد ودر اول خشک واصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست
افعال وخواص آن نهری آن دافع سموم است از قبیل دفع فاسد بافسد ومضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان وضماد شق کرده آن جاذب پیکان وخار
وامثال آن وسموم گزندگان بقوت وقاطع سیلان خون والتیام دهنده زخمها خصوصا ضماد سوخته لحم آن وبا زفت تر جهت داء الثعلب وطلای آن قالع دندان
بی الم ووجع ومانع سوزانیدن آتش ودماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا ونفوخ آن قاطع رعاف وبدستور طلای آن بر پیشانی وجمعی که طلای خون آنرا مانع برآمدن
موی دانسته اند اصلی ندارد وگفته اند چون زبان ضفدع را بر پستان بندند وکسیکه الماس خورده باشد بلع کند پاره های الماس بدان چسبیده برآید وچون اطراف
آنرا انداخته با پیه کرده بر جمره انچه روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند وقسمی از ضفدع که در پای اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با بیمون
وانفحه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجربات است ومضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان وگفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب ودیگری را در سایه خشک
نمایند انچه در آفتاب خشک شده است سم است وانچه در سایه مداوای آن وهر که ضفدع اجامی سبز یا زرد وسیاهی از هر صنف که باشد ویا مغز بحری را بخورد اورا ورم
منی وقذف آن عارض گردد پس بدن او سیاه ومکدر شود وبسیار است متورم گردد وقی وورم احشا ودر دل بهم رساند پس بمیرد وگاه از خوردن زرد وسیاه آن سقوط
اشتها اولا پس حبابی حامض وفساد رنگ بدن وقی وغشیان ووجع فواد وورم شکم وساقین بهم رسد ومداوای آن قی فرمودن با آب نمک وآب شبت وطبیخ بابونج یکه
نفعی حاصل گردد وبحمام رفتن وآشامیدن سکنجبین واسفیدباجات باداچینی ودواء الکرکم ودواء اللک وآشامیدن شراب هر که خلاصی یابد ازان کمست که او را استسقا یا

ضمران

سقوط اسنان عارض نگردد فصل الضاد مع المیم ضمران بفتح ضاد وکسر میم وفتح راء مهمله والف ونون وآنرا ضربران وضروان وضومران نیز هند
ماهیت آن اختلاف است اکثری آنرا اسفرم کیلاری دانسته اند ورنگ آن سبز است نه چون کرمانی وبعضی فودنج نهری وبعضی جاجم وبعضی گفته اند گیاهیست
که در بادیه میروید ودر حجاز کثیر الوجود وخوشبو وحاد الرائحه وبعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد وبسیار خوشبو وبهترین آن تازه خوشبوی آنست
طبیعت آن گرم وخشک در دوم وبعضی سرد دانسته اند افعال وخواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده وزکام وضماد آن جهت قلاع وسوختگی آتش
وبوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند تقویه دماغ محرور المزاج است باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله

طالیسفر

مثناة است فصل الطاء مع الالف طالیسفر بفتح طاء والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله وفتح فاء وراء مهمله ماهیت
آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر وصلب تر با اندک حدت خوشبوئی کمی وتقشر وچون کهنه گردد مایل بسیاهی
شود وگفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر واندرون آن زرد وبوی آن شبیه ببوی زعفران وبا عفوصت وتیزی وشاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند وآن برگ
درختیست باریک بیرون آن اغبر واندرون آن زرد رنگ طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی وسردی ومایل بحرارت وخشک در سوم وبعضی
گرم وخشک در دوم دانسته اند افعال وخواص آن جهت لقوه وفالج ونفث الدم ونزف الدم وحبس سیلانات واسهالات بواسیر وقروح امعاء ومضمضه
بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان ونگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن وضماد آن خشک کننده دوانه بواسیر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن چهار دانگ

طالیقون

وزن آن کمون ونیم وزن آن اهل گویند بدل آن بوزن آن سنبل ونیم وزن آن ساذج وگویند اهل ومقل مساوی آن مضر ریه مصلح آن عسل است طالیقون بفتح طا
والف وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وضم قاف وسکون واو ونون لغت یونانیست وبعربی سفر وبفارسی مس است وروی عبارت از آنست جهت آنکه در معدن

طاووس

طباشیر

مس بهم میرسد بدون صناعت بشری **ماهیت** آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه برنج مصنوع مرکب مس و روح توتیا و از تاهن
با آتش و که متن بمطرقه سیاه نمیشود و بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو و در آب تهنان بیز جوشانیده باشند برنج و چون قدری رصاص
اضافه آن کنند آنرا نحاس صینی نامند و گویند جسدیست مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت سمیت و چون منقاشی از آن سازند و موی را از آن بکشند دیگر بر نیاید و چون قلابه از آن سازند
هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه تاریک صاحب لقوه دائم در آن نظر کند رفع علت
آن شود **طاووس** بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند **ماهیت** آن طائریست معروف خوش رنگ با الوان مختلفه
و براق و دم آن بسیار بلند و چتری چون بر دارد بلند کند و آواز آن شبیه باواز گربه و نر آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش منظر از ماده آن و دم نر بزرگتر ماده آن در سالی
یکبار تخم گذارد **طبیعت** گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت صلب و غلیظ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده
و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و پیه آن مقوی باه و مرق لحم آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده بارد
و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل بدستور و طول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه گداخته آن با آب سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای
خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم آکله باشد و طلای سرگین آن با قوت جلا بسیار و جهت ثالیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف
و تغیر رنگ برص مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ تنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و سیطاریای مزمن و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام
و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جالی آن و گویند چون دنباله آنرا در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال
آن قریب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و اکتحال آن در دفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن بازیره و گفته‌اند مصلح آن بهمین
گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یکروز یا دو روز تا شب روز پس پاک نموده پخته
با سرکه مهرا الطبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند از خواص آنست که چون طعام مسموم را بیند برقص و فریاد آید و نظر
کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست **فصل الطاء مع الباء الموحدة** **طباشیر** بفتح طا و با موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یا
مثنات تحتانیه و را مهمله بهندی بنس لوچن و تباکهیر نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بگرههای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند
و از نی قویتر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و گرههای آن دور دور بتفاوت دو دست میشود و در طرف رنگپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد
و از بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و در بن ملک کاغذ با را از همین بانس میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته
دای آن خود بخود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه بعقده گره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف
باشد و بهترین آن اقسام اینست و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده
و صهاسازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان
آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیر برآمده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیها
سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن و آنهای طباشیر خوب آنرا چیده بر می آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته
خشک نمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از کدورت
و صدفی نیست و آنرا مغشوش بگرد استخوان سوخته و هیل کوفته میسازند و فرق با عربیت و سیاهی رنگ و ثقل آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک
خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار
و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده و مرخیه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای
ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال سترا و ذرور اسنانی و با اندک

برگ گل سرخ و نبات سفید و زر ورد آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و گلنجبین جهت دفع توحش و غم و کرب التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت ما حجره
المضار مداومت آن مضر بریه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر به امعا و مصلح آن صبر یا عناب یا عسل و مصلح آن در صبر و بین لغادیل آن نیز عفران مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن بذر آن تخم خرفه بوزن آن و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی هم
وزن آن تخم خیار زه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوف و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت **طباق** بضم طا و فتح با موحده
والف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند **ماهیت آن** نباتیست که در اندلس و جبل از انکه غافث یافت نشود بجای غافث بشبه آن
استعمال مینمودند و در جزو آنهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و نازکتر و در غبار یا چسبندگی
و سهوکت و کراهیت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این اطباق منتن و شجر براغیث نیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یک شبر
و برگ آن نرم زرد و تمکن و گل آن مائل بزردی و نرم و بی بو با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند
گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند **افعال و خواص آن** گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و ازاله تهیج و نفخ حادث از ضعف
و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصاره گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه بر قوع جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات
کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آنرا در ریت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریره
حمیات و درپیه نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات نهش هوام و با سرکه جهت صرع طفلی و با نبیت جهت گزاز و رفع تبها و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص
منتن آن جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور دخنه بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب بآب میروید و ساق آن غلیظ تا بین
کبیر و صغیر و بدان رطوبتی که بدست میچسبیت و ثقیل الرائحه تر و بد بوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است **طباشیر** در قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الطاء**
مع الحاء المهملة طحال بکسر طاء و فتح حاء و الف و لام لغت عربیست و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه
ماهیت آن معروفست که عضویست نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب آن او و ئیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده
بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است
و تکون آن از دم سوداویست و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد و غلطیست چنین مانند آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرات و جبانت
شتر بهترین آن حیوان فربه جوان بلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه **طبیعت**
آن بارد یابس **افعال و خواص آن** بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و دیر و خشک خون آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح ردائت آن
خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست
ولیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگی را شکافتند در جوف آن بجهت
طحال را فیتند و نیز شنیده شده که طحال سگی را بریده برآورند و بانرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود **طحلب** بضم طا و سکون حا و ضم لام و با موحده بر وزن
قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربیست و بسریانی طحلبا و بیونانی ابلیسون و برومی برونیا و بفارسی جغزابه و جامه غوک و بشیرازی جل بک یا صفادع
جل و زغ و برومی و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف بکائی است و کسیکه آنرا بهندی کنجال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنجال طحلب الصخر است که خرا الصخر
باشد نه طحلب الماء **ماهیت آن** سبزیست که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جوها و حوضها تکون می یابد و سه قسم
میباشد آنچه مستدیر و اجزاء آن متفرق است مسمی بخرز الماء و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریشهای متصل بهم و بر لب نهرها بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه سبز اکم مانند نمد باشد
خزوع الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد و بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد **طبیعت آن** در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض
نهری آن زیاده از بحری است **افعال و خواص آن** ضماد آن تنها و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و با دهن ورد جهت تحلیل اورام حاره و تنها جهت حاره و نقرس
و نیلا و خنق طحال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و طلا نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند دسقی کنند

در اخراج زلوی در گلو چسبیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همراه
با آب علیان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کرده و هرچه بر روی سنگهایی دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن
حابس سیلان خون از اعضا است **فصل الطاء مع الخاء المعجمة** **طخشیقون** بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف
و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است **ماهیت آن** دوای سمی است از جمله یتوعات که در بلاد ارمن سکان را با آن آب مسیده هند زخم آن کشنده
میباشد برگ و نبات آن شبیه ببرگ کبر و پر شیر و بغایت تند **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت قوبا نافع و گویند حلتیت پادزهر آنست شربا و ضمادا کردن بر موضع
جراحت آن **فصل الطاء مع الراء المهملة** **طراثیث** بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الریاح
و زب بمعنی ذکر است **ماهیت آن** نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مانند برگ سحیده و منبت آن بیشتر نخودزارها و زیر درختان
و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول **طبیعت آن** در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دابغ و رافع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون تازه
تازه دو شیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست گاو بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و مخشن جلد و مصلح آن بزرقطونا مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند
طراشنه بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند **ماهیت آن** غافقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن
شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بران غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک
و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مایل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و باریک
تر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص** صنف اول آن اکتحال عصاره آن رافع بیاض
عین و دوران امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف کبد و طحال و استسقا در بدو حال و صنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل سریع الاثر و لهذا آنرا
عشبة العجول نامند **طراغثون** بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون **ماهیت آن** شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را
رازی ذکر نموده و قیبی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوبیبی نامند و نبات آن شبیه بنباتی است و برگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر طرف
آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است که در میان گندم میروید و آنرا مثلث مینامند و صاحب فلاحت گفته نباتی است کوتاه بسیار سبز کاه برگ
نازک باریک طولانی میباشد و گاهی بی برگ و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آنرا میخورند و لذیذ
و خوشبو است و بیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند **افعال و خواص آن** اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن خوشبو کننده بوی دهان
طرغین بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و بعضی آنرا طراغاین و بعضی سقوبیوس نامند **ماهیت آن** نباتیست کوچک بروی زمین بقدر
یکشبر و زیاده و کمتر از آن و بی برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن نیز کثیر العقد **طبیعت آن** گرم و خشک و سرد و خشک
نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان خون و رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حب
و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند **طراغیون** بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناه تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی تیسی
به بیش جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند بیش میباشد **ماهیت آن** دو قسم است یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند سقولوقندریون و با اندک زغبی و صمغ آن
مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچکتر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی برگ بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن و بنهای سرخ بسیار بقدر گندمی و بهم و
سر آن باریک **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** یکمثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین شربا و حمولا
و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شربا و از دانه آن تا ده دانه نافع است **طرخون**
بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخانی فارسی است و بسریانی طرخون و برومی اوسیطون و بیونانی میورسینه نامند **ماهیت آن** نبات

معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودینه و جرجیر و تره تیزک مانند اینها با نان و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی آن است
و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتیست و خاییدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله خدر ریق در زبان بهم
میرسد و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله بشنعه میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیگردد و طعم برگ نورسته بیل ترش هندی که بهندی کتب بیل گوشه
نیز نامند فی الجمله شبیه بدان است و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار برین غالب بیخ بری آن عاقرقرحا است و اهل فلاحت گویند که چون تخم اسفند
در سرکه کهنه بخیسانند تا مزاج گیرد پس بکارند طرخون میگردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بکارند طرخون میروید و بهترین آن بستانی تر و تازه آنست **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک خصوص بری آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره **افعال و خواص آن** محلل ریاح و غلاظ لزجه و مفتح سدد و مقوی معده
و مشهی و مجفف و نا شف رطوبات و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مخدر دهان و زبان و مغیر ذائقه و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خاییدن در دهان نگاه دارند
و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازه آنرا با شراب کاوی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائی نافع و آشامیدن آب
بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه مصلح آن عسل و بطیء الهضم مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن ایارج

طرفا بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف فارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عرا و بیونانی اریقا یوسا و بعضی گفته بیونانی موسقی نامند ماهیت
آن چهار صنف میباشد یکی درختیست عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی نهی مائی و درخت آنرا اسال نامند و دوم درخت آن عظیم
شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازوی
بعطریت و خوشبو و بهندی این را برمائی مائی گویند و چهارم ثمر آن بشکل بهم میرسد و بقدر حبة الخضراء دانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب با آن رنگ مینمایند
و این صنف در بلاد عراق و فارس بسیار میباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء
المثلثه مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفه این سفید مایل بسرخی و ثمر آن مثلث الشکل و گزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای
شیرین روید **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ
بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سموم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط حبس صفرا در آن و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر
که هر روز سی و پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات
مجرب و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ لحاء یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم
مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت دفع شپش و صیبان گرسنگ نافع و ضماد برگ کوبیده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابات طحال خصوصا با اشق
و سکنجبین و بیخ کبر و صبر و دستور گمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده
و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفع ساقط کننده دانه بواسیر و تاکیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده
و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت
طحال مفید بدل آن اثل است

طریخ بفتح طا و کسر را و سکون یا مثناة تحتانیه و خا معجمه و آنرا ترابتارخ تیز نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاده
بر آن و تا دو شبر نیز و پهن و سفید رنگ و آن را بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره ارجیش از ناحیه آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعضی سواحل اینها در مانند بهولجری
و غیره بهم میرسد فلس دارد و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آنرا نمک سود نیز مینمایند و باطراف میبرند **طبیعت** تازه آن گرم و خشک در اول
و نمک سود آن در آخر دوم **افعال و خواص آن** مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سودای غلیظ و جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین و مرطوبین
نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعض حبس مینماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نمایند بعد تنظیف تام اخراج
و امعا و مراره و غیرها و پاک شسته و تازه آن بهتر از نمک سود آنست

طرفدیوس بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و ضم دال
مهمله و سکون واو و سین مهمله **ماهیت** آن و سقوردیوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و کما فریوس برگ آن باریک است شبیه برگ نخود و در بلاد خلیقه کثیر الوجود است

افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است طرفولس بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت
آن قطعهای لطیف نافع است جهت جشاء و طحال گفته اند خشک است طرنفلین بکسر طا و را و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانیست بمعنی
ذو ثلثة اوراق در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیة الثعلب بعربی و مراد از جوابه است و آن نباتیست قریب بذرعی
و شاخهای آن باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رائحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب بحجم آن مایل بسپیدی با
زغب و مستعمل برگ و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ
و تخم آن و از برگ آن سه مثقال با آب سرد جهت ازاله صرع و شوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سم رو سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ و بیخ
و عصاره آنرا بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد و بدستور نطول بیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بگزد و بخور دادن آنرا آشامیدن بیست و
سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیت نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم
مضر گرده مصلح آن کثیرا است طریقولیون بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست
بمعنی ذو ثلثة عناقید ماهیت آن نباتیست بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نیل و از ان تو تیر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره
و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ ترید دانسته طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن
مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن و ادرار بول مقدار شربت آن
تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد اهل و آنرا مر با فلن و دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده فصل الطاء مع الفاء
طفشیل بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند ماهیت آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه
قدیمه است افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تبهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلسل
البول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینی ها است فصل الطاء مع اللام طلح بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله
ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و ام غیلان مذکور شد طلع بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند ماهیت آن شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بقدر شبری
و یا کمتر و یا زیاد رسد شبیه بماهی کبیر سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد از زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای
آن از جو خرد و تر و بران گردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید بتدریج دانهای آن بزرگ رسیده آن غلاف خشک و جدا گردد و بسفید و آن غلاف را کفری و خوشه
خام تازه از ان بر آمده را ولیغ و بفارسی دانهای آنرا غوره خرما و ان کرو را کش و دقیق النخل خوانند و کش درخت آنرا با ده نر زنند بعد از انکه دو سه دانه ثمر نر آنرا
در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و لحیم میگردد و از ابتدای غورگی تا انتهای ثمری مراتب و اسماء آنرا نامهای بسیار هست و در
و در ثمر الکفری مذکور شد و صنعت کفری در حرف الکاف مع الفاء انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و دوای از نخل نر است که در زمین های
شیرین روئیده باشد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضیت آن کم و تلخی نداشته باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن
مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم وقیه جهت دفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و در بعضی
و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن جربیها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کش آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه
و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است طلا بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث
یا کمتر از ان برود و آنرا اسفنج نامند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انگوریست که طبخ دهند تا انکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مایل بسیاهی گردد
و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت بمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدانند و بعضی مثلث طبیعت و افعال و
خواص آن نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می یابد انشاء الله تعالی طلق بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب

طرفولس
طرنفلین
طریقولیون
طفشیل
طلح
طلع
طلا
طلق

ازنكك فارسي وبعربي كوكب الارض وعرق العروس وبسرياني فتح جشتا وكوكبا ازعا نيز گويند واو ويوناني جشماروون وقلون واسطر يعني كوكب يعني كوكب الارض وبرومي غوطه
وبفارسي ابرك وبهوول نيز وبهندي ابهرك نامند **ماهيت** آن جسمي معدنيست متكون كه از زيبق خالص وكبريت قليلي غالب بران ارضيت ويبس فاعل انعقاد
آن برودت وسه صنف ميباشد يماني واندلسي وهندي وبهترين همه يماني است وآن سفيد نقره رنگ شفاف وبراق صفايحي است كه خوب ورق ورق گردد
واوراق آن بزرگ ونازك سفيد براق صدفي باشد ومائل بسياهي نباشد وبعد ازان درخوبي هنديست وآن درسفيدي ونازكي كمتر از يمانيست واندلسي كه مغربي نيز
نامند از همه پست تر واوراق آن نازك نميگردد ورنگ آن باكمودت ونيز گفته اند دو صنف ميباشد يكي صفايحي وورق ورق ميگردد ودويم مانند سنگ جص ومعدن
آن جزيره قبرس است ودر هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظيم آباد وميگويند كه احيانا در بعضي قطعهاي آن قليل سيماب برمي آيد ومستعمل ازان محلول
آنست وچون بتنهائي احراق نمي يابد لابد بيالايد بانوشادر وكلس البيض احراق مينمايند ودستور حلب وحل واحراق آن در مقدمه مذكور شد **طبيعت** آن در دوم
سرد ودر آخر سوم خشك ودر اول سرد ودر دوم خشك نيز گفته اند **افعال وخواص آن** آشاميدن آن با ادويه مناسبه جهت اسهال دموي وكبدي
ونزف الدم همه اعضا ورحم وذوسنطاريا وتبهاي حاره وريزانيدن سنگ گرده ومثانه وباعسل جهت سرفه گرم ومغسول آن باآب بارتنگ جهت نفث الدم
سينه ورحم وبواسير سعدي وطلاي آن جهت قروح رطبه وتقشيب اعضاي عصباني واورام حاره پستان وخلف اذن وبواسير وحكه وجرب وذاكير وساير اعضاي
رخوه وجذام متقرح ورفع آثار سياهي جلد بغايت موثر المضار آشاميدن آن مطلق باخطر ومضر سپرز وگرده مصلح آن كتيرا وتخم كرفس واستعمال آن باعسل رافع
تشنج است باعضاي باطني مقدار شربت آن تا نيم مثقال وچون محلول آنرا مانند غبار ساينده ومكرر باآب خالص غسل نموده وباصمغ عربي وآب حل كنند
در اعمال نقاشي ومانند آن بهتر از ورق نقره است وچون دران زعفران اضافه نمايند مانند ورق طلا محلول باشد وبازنگار زمردي رنگ وباعصفر شفقي رنگ
گردد وچون باشب يماني وخطمي ومغره وسركه وسفيده تخم مرغ بر اعضا طلا كنند مانع سوزانيدن از آتش شود واهل صناعت طلق را مطهر قلعي ميدانند هر گاه آن گداخته
ودستور حلب وحل واحراق ودهن واقراص كوكب در قرابادين ذكر يافت

فصل الطاء مع الياء المثناة التحتانيه

طيرانه بفتح طا وسكون يا وفتح را مهمله والف وفتح نون وها وطشير وطشور نيز آمده **ماهيت** آن نباتيست مانند قطر وبزرگتر ازان ودر شب مانند چراغ ميدرخشد وتر وتازه آن
سفيد ونرم وخشك آن سرخ رنگ منقطع ميگردد وازظروف مانند اسفنج قطعهاي سرخ ورطوبت آن بد بود ومنبت آن اكثر زير درخت بلوط وزيتون ودرسالي كه باران
بسيار بارد وبيشتر ميرويد **طبيعت** آن گرم وخشك درچهارم **افعال وخواص آن** نفعي ازان تا حال ظاهر نشده واز سموم قتاله قويه است حتي ديدن
ولمس نمودن آن واجتناب ازان واجب

طين بكسر طا وسكون يا ونون بفارسي خاك وبهندي مٹي وبسرياني حيثما نامند **ماهيت** آن معروفست بهترين
آن طين حر يعني خالص از آميزش رنگ شوره وكبريتيست كه از آب شيرين باشد وآنرا حر ازين جهت نامند وبفارسي خاك رسته نامند ولطيف ترين طينها آنست
كه از آب شيرين جاري ته نشين شده باشد وطين نيل مصر بهترين طينها انهار است **طبيعت** آن مطلقا سرد وخشك گر خاك بد مصطكي وخاكي كه درميان
نمك بهم ميرسد ويا مدتي در نمك مانده باشد وخاك درياي شور وآبهاي تلخ وكبريتي ونفطي وامثال اينها كه همه گرم وخشك اند **افعال وخواص آن**
جميع اقسام آن قابض ومجفف وجالي ومسدد وحابس اسهال ومحلل اورام ومسكن التهاب وگرمي مقعده ومقوي اعضاي مسترخيه از سواري بسيار وحركت عنيفه
شرباً وضماداً وطلاءً بتنهائي ويا با ادويه مناسبه هر علت وآشاميدن آن جهت سل ونفث الدم وسحج امعاء وگزيدن رتيلا وذراريح وسموم هوام وتحقين بدان جهت
سحج امعاء وطلاي آن جهت نهش افعي وكلب كلب وباسركه وروغن گل سرخ جهت تحليل ورم حار وچون خاك حر را باآب شيرين سرشته خشك نمايند ودر آبهاي كدر
وشور حل كنند وبگذارند تا ته نشين گردد خالص وشيرين وصلاح فساد آنها نمايد وچون باآب تلخ وشور ممزوج نموده عرق كشند عرق آن شيرين برآيد وخاكي كه مدتي آفتاب
بران تابيده باشد طلاي آن جهت استسقاء ورطوبت اعضاي مسترخيه رهله وباسركه جهت گزيدن هوام وبعد از غسل سر بدان منقي اوساخ آن ومقوي موي ودراز كننده
آن وخاكي كه آتش بسيار ديده باشد مانند خاك اجاغ بسيار مجفف منقي بشره وجالي بهق ورافع خشونت بدن وحكه وباسركه جهت گزيدن زنبور وباقيروطي جهت خنازير
وتحليل صلابات وطلاي خاك تنور بانمك وسركه جهت رفع كچلي سر اطفال مجرب وخاكي كه در نمك مدتي مانده باشد وخاك ظرف گلي كه دران نمك ميگذارند جهت
تحليل اورام بارده وانفجار دماميل وبثور نافع وبابول بز ويا شتر ويا گاو محلل استسقاء وضماد گاه گل باسركه جهت گزيدن عقرب وهوام وتحليل اورام حاره وچون گلاب

طيرانه

طين

بران بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق و کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده
حار بسیار مفید و طلاء و زمادو خاک رود نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مرمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت
نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واله لا تاکلوا الطین
فان فیه ثلثة خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفر اللون و قال صلی الله علیه واله وسلم ایضا اکل الطین حرام علی
کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاة و دیدان و ضعف حشا است **طین الابیض** ماهیت
آن خاکیست سفید رنگ با غرویت و نرم اندک چرب با چسپندگی که در بعض اراضی خصوص جاها که طین حر باشد خصوص در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگهای
خاک خالص لزج چسپنده است شبیه بطین خراسانی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح
مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذروراً و طلاءً نافع و در سائر خواص مانند طین خراسانی است **طین الاحمر** طین مغره است که بفارسی گل سرخ و ترکی
و بهندی گیرو نامند و گاهی آنرا طین فارسی نیز نامند **طبیعت و افعال و خواص آن** در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد انشاء الله تعالی
طین الاخضر بفتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمتین و را مهمله **ماهیت** آن خاکی است سبز رنگ چرب با لزوجت و چسپندگی که از دکان که از توابع
شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد و سرخ و سفید هم پیدا شده بهترین آن سبز رنگ خالص آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال
و خواص آن** زنان ایران و را بریان نموده و دو داده میخورند و میگویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو
و رافع چرک و شپش و پاشیدن سوده آن بر فرش و غیره که بران روغن ریخته باشند ناشف آنست **طین الارمنی** بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون
و یاء مثناة تحتانیه بنسبت بسریانی حمادرمنا یا و بیونانی بیلاطرنیون و برومی فلارمیانا نامند **ماهیت** آن گلیست سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربیت
و غرویت بزبان بچسپد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه بر حجر ارمنی نیز بمجاز اطلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صافی
از سنگ ریزه و رمل چسپنده بزبان طلائی رنگ آنست **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض و مغری و مقوی قلب
و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و بطن و رحم و امعاء و معده و بواسیر و بول و بجهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیمه منحدر بسوی سینه و ضیق النفس و ربو
و سل و حمیات و ربو حادث از آنها و جهت حبس اسهال شرباً بسیار نافع بجهت شدت تجفیفی که دارد از انجهت نیز رادع اورام و بجهت وبا و طاعون چون پیش از حدوث آن
چند روز و یا در ان هنگام نیز با سرکه و گلاب اگر تنها بنوشد و الا با آب سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان و با اقاقیا جهت کسر عظام طلاء و در آن جهت حبس نزف الدم
کل اعضای ظاهری و تجفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح ان مصطکی و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره و طین حجاز است **طین الاصفر**
بفتح اول و سکون صاد مهمله و فتح فا و را مهمله و آنرا طین الصنم نیز نامند **ماهیت** آن خاکیست زرد مائل بتیره گی که از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه آورند و بسا باشد
که از آنجا آنها بران صورتی نقش مینمایند و گویند صورت بتا است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند چیزیست که بهندی آنرا پیوری نامند و پیلی نیز
زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک و آن مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که بآن برگ درخت انبه خام خورانیده و طبخ نموده بعمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است
و مشهور است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و حابس و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و قیام کعبی شرباً و جهت
طغیان است و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع **طین الاقریطس** بکسر همزه و سکون قاف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر طا
و سین مهملتین و اقرقطون و قریطون نیز نامند **ماهیت** آن خاکی خاکستری رنگ با خشونت و بالجمله شکسته گردد و در قوت شبیه بشب است و آن بسیار ضعیفتر از عرق میان
هر دو بچسپیدن معلوم میگردد و تخفیف این با آن حدیست و غالب بران اجزای هوائیه است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی جلاع و جهت
قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط موثر گفته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند **طین الاندلسی**
بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یاء نسبت **ماهیت** آن خاک سیاه کثیفی است **افعال و خواص آن** جهت
تحلیل اورام ضماداً و طلاءً نافع است **طین الجلود** بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله **ماهیت** آن خاکیست سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ

طین الابیض

طین الاحمر

طین الاخضر

طین الارمنی

طین الاصفر

طین الاقریطس

طین الاندلسی

طین الجلود

میکند سرخ مایل بزردی میکردد و رنک آن قیام و ثبات ندارد **طبیعت** آن گرم و خشک با قوت قابضه شدیده محلله **افعال و خواص آن** طلای آن محلل اورام و با آب برک بارتنک جهت اسهال نافع و خوردن آن جایز نیست و ردی است **طین الحر** بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده بفارسی خاک رست نامند **ماهیت** آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می آورند دانسته اند و آن خاکی است رخو سبک خالص و بسیار سفید شبیه بریحان چون دود و هند آنرا خوشبو و خوش طعم کرده و آن را میخورند کسانیکه معتاد بخوردن اند زیراکه مضرت این کمتر از طینهای دیگر است و بعضی کفته خاک خالص آمیزش یافته در ال درشهای غریبه است و بعضی از انواع طین هیولیا و از اصناف طین الحر طین الحر طین دانسته اند **طین الحکمة** از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه و در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه جینی و غیره جهت دفع ضرر آتش و صدمات میمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است **طین الخراسانی** بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آنرا طین نیشابوری و طین الاکل و طین الماکول نیز نامند **ماهیت** آن گلیست بسیار سفید خوش بو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان کرده بخورد داده و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میکردد و در بغداد اطفال با آن بر الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** تنقل خالص و با مصول مطیب آن بنحویکه مذکور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب از دهان و فتح اشتهاء و دفع جوع کلبی و هیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که تربیت و پرورش یافته و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و مثال اینها بگلاب کرده باشند مقدار شربت آن یکمثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دواء و قی آن با آب سیب میخوش و یا بارب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سده و حصاة و مضر معتادین سده کبد و ماساریقا و ضعف و مسالک ضیقه و سنگ کرده و مثانه ولیکن مضرت طینهای دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است **طین دغستانی** بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است که از دغستان قریب بدربند بلده شیروان از بیجان آورند و الوان میباشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از دغستان قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند طینهای دیگر میشویند و اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل و سنگریزه چسبنده بزود و در آب گداز نده میباشد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تب بائی حادث از اخلاط فاسده و در سایر افعال قوی‌تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این میخورند خصوصا زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست **طین الدوقی** بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکیست که از ناحیه دوقی بلده حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگریزه و زود گداز در آب و این بهترین آنست **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی **افعال و خواص آن** مجفف قابض و حابس اسهال و نافع رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زایل کننده اوساخ بدن و موی سر با وطلاء و غسول او زنان معتاد بخوردن طینها بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی ولیکن مسدد و مفسد رنگ و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان کردن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر **طین الرومی** بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی سفید است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم جهان و خون آمدن از چشم و در سایر افعال مانند گل ارمنی است **طین شاموس** بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شامیس و کوکب الارض و کوکب شاموس و سریانی ختیما شالا و برومی قلاغاسامس و بیونانی ابوبرطیس و بفارسی گل سفید نامند **ماهیت** آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفایحی اندک براق و صاف شبیه بحجر الماس و صنفی رمادی رنگ صفایحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطر ابعنی کوکب و بفارسی ابرک بهندی کهری متی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون زبان گذارند بچسبد و زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و اقرص مقالیه آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که هوا نیست بران غالب از طین مختوم و اقوی از آن است **افعال و خواص آن** آشامیدن یکمثقال از

مغسول آن با گلنار قاطع خون حیض دایم و جریان عرق شرباً و طلاءً و با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف سیلان خون از همه اعضا
و دو درم آن با آب و اندک سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضای رخوه مانند پستان و بناگوش و زیر بغل
و کنج ران و حقنه آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و عن
گل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملدوغه نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است **طین صوفی حمید** بضم صاد مهمله و سکون
واو و کسر فا و یا و فتح حا مهمله و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت دفع اذیت و سمیت سموم زهردار و مار شرباً و طلاءً و با خود داشتن آن مؤثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی **طین الفارسی**
گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند **ماهیت** آن گلیست سفید مایل بزردی و خوشبوی و بعضی طین جرصفهانی و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت جرب نافع و گفته اند مضر ریه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال
طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یای مثناه تحتانیه و الف آنرا حجر رخام و بهندی کهری متی نامند
و اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند **ماهیت** آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید و دوم مایل بنفشی و چرب با لزوجت و دیر شکن
که در آب زود حل نگردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا
خاکی است که میان فلفل یافت میشود و غیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی مبرده و دیگر حاره محلله و بعد غسل قوت حاره محلله آن زائل میگردد و بهترین آن صافی سفید
صلب لزج آنست که زود شکننده باشد و در آب زود گداخته نگردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و محلل و قابض و ناشف رطوبات ملت
معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بناگوش
و همه اورام حاره و بر سوختگی آتش مانع آبله آن و تنهای جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصاً جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل
جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هر چند همه طینها محلل اورام اند و لیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در
سائر افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و روی را بسیار
پاک میگردانند **طین قبرسی** بفتح قاف و بای موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یای نسبت **ماهیت** آن گلیست سرخ چسبنده خوشبو که بزبان بچسبد و چون
بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست مالند دست را رنگین کند **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه معتدله **افعال و خواص آن** جهت
نفث الدم هر عضو و قرحه امعا و سحج آن و سحج کبد شرباً و حقناً و یکدرم آن با آب سرد و یا آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلای آن
جهت تحلیل ورم و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است **طین الکرمی** بفتح کاف و سکون
را مهمله و میم و یای نسبت **ماهیت** آن خاکی است که از بلاد سودا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بفحم گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی
تاک انگور است بر آن میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است **ماهیت** آن سرد و خشک
افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل و هر گاه بهتر از آن دوای حکه نیست و شرب دو درم آن جهت نزف الدم
باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه مؤثر **طین المختوم** بفتح میم و سکون خا و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون واو و میم **ماهیت** آن بقول
جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره ملیون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدیست و آنرا منسوب بارطامس عابد مینامند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر
از آن خادم و نگهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت جلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و بدستور غسل طینها
آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت یافت و در آن تل هیچ درختی و سنگی نیست و خاک
خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته مهر نموده گویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمی نمایند مگر بعنوان قربانی اما
بهر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مایل بزردی و با حراقت و خاک تهایی و دیگر آن جزیره و

طین صوفی حمید
طین الفارسی
طین القیمولیا
طین قبرسی
طین الکرمی
طین المختوم

ازان مؤيد را آن خاصيت نيست و نكرنك آن بسفيدي با قوت جاليه است و لهذا غسالان ثياب را بآن مي شويند و كويند بالفعل آن جزيره را آب كرفته و طين مختوم اصلي بهم نميرسد
و بجاي آن طين ارمني و يا خاكي ديكر شبيه بدان هيات ساخته استعمال مينمايند و آنچه بتحقيق پيوسته آنست كه آن جزيره غرق نكشته و تا حال هست و بدستور ازانجا همان بخم
و هيكل مرتب اقراص ساخته باطراف ميبرند و بهترين آن بسيار سرخ چرب املس آن است كه ظاهر و باطن آن يكسان باشد و چون بر لب يا بر زبان كذارند بچسبد و بوي آن شبيه به
ثبت باشد و چون بر جراحت تازه بپاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نمايد و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفيد باشد و بوي ثبت ازان نيايد و حبس خون را بسرعت
ننمايد خوب نيست **طبيعت** آن در دوم سرد و خشك و با قوت ترياقيت و شيخ الرئيس معتدل در كرمي و سردي دانسته مشابه جبد انسان مكر در رطوبت كه يبس بر ان
غالب است **افعال و خواص آن** مفرح و مقوي دل و معده و مغري و مجفف و مقاوم جميع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنكه قابض افواه عروق و مسالك
سم و دافع اذيت و نكايت آنست بسبب تغريه و حبس و قبض و ترياقيتيكه دارد حابس نفث الدم و نزف الدم باطني و ظاهري كل اعضا است و جهت قرحه ريه و حلق و امعا
و سحج آن و ساير قروح باطني بتنهايي و يا با كتيرا و بجهت فساد خون و تبهاي حاره و وبائيه و طواعين و اسهال دمويه و صفراويه و دفع مضرت هوام و هواي وبائي با آب
زبون شرب خواه قبل از انها و خواه بعد از آنها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراريح و ارنب بحري و مار و افعي و سك ديوانه و با شراب و آب كرم و جهت
آشاميدن و قي نمودن جهت دفع سموم و تحقين بدان جهت ذوسنطاريا و قروح امعا بدستور مذكور در طين ساموس و طلاي آن با عسل يا شراب جهت امراض مذكوره و تسكين
التهاب تحليل صلابات و التيام جراحات تازه و كهنه و قروح خبيثه متعفنه و شكستكي اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و بايدكه بر بالاي آن طلاي برك قنطوريون و فراسيون
و سير بري و امثال اينها از بركهاي مناسبه لطيفه بكذارند و با سركه جهت نهش هوام مانند مار و افعي و سك ديوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و كهنه
كه خون و چرك و رطوبت بسيار ازان آيد بزودي حبس نمايد و التيام دهد و بايدكه طلا و ذرور آن بقدر علت و وسعت آن باشد بلكه اندكي زياده و با شراب ابيض و يا آب
و يا حلو و يا مرو يا مثلث و يا عقيد عنب يا عسل و يا سركه حبشي كهنه تند و با سكنجبين هر يك كه مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اكر پيش از آشاميدن سم و يا كزيدن جانور
سمي بخورند از اذيت آن محفوظ مانند مضر ريه مصلح آن كتيرا و عسل و مضر طحال مصلح آن كتيرا و كلاب مقدار شربت آن تا يكمثقال تا دو درم نيز بدل آن كل و غستاني در
قوتي ازان طين ارمني و در طليه طين مغره صاحب اختيارات بديعي نقل نموده كه طفل يكساله دو مثقال بيك سر و يك كه از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدري
طين مختوم با شير مادرش با و دادم شروع بقي كردن نمود و مجموع آنرا بقي دفع كرد باز قدري با شير مادرش بوي دادم و ديكر قي كرد و يك مجلس طبيعت او اجابت نمود و ازان
زهر كشنده خلاصي يافت و بدانكه جميع اطيان حابس دم و اسهال اند مكر اين طين كه مسهل است و كفته اند كه مسهل سم است فقط و مشاركت با اينها است در قبض و حبس
بعد ازان **طين المصري** بكسر ميم و سكون صاد و راء مهملتين ابليز است و بيوناني ارطوباس نامند يعني خاك زمين محروقه **ماهيت** آن خاكي است آفتاب خورده چرب سياه
سفيد با خطوط و با حدت كه از مصر آورند و بعضي خاكستري رنك بهترين آن خاكستري رنك است كه بسيار نرم باشد و چون بر مس كالبند سايند آن برنك زنجار
باشد و كاه آنرا مانند غسل اسفيداج ميشويند و اقراص ساخته خشك مينمايند و مغسول آن نرم تر ميباشد و كاه مقدار نخودي ساخته در ظرفي چيده و سر آنرا بسته ميكذارند تا بسوزد
و برنك خاكستر سياه كردد **طبيعت** آن كرم در اول خشك در آخر دوم **افعال و خواص آن** جالي و مجفف و قابض و مغري و جهت اسهال الدم و استسقا
و طحال و اورام كهنه و ترهله رخوه و اوجاع مزمنه و بواسير قديمه طلاي آن با سركه و بتنهايي نيز بسيار مفيد و در اسكندريه مستعمل است **طين الجزيرة المصطكي**
و آنرا طين الكيوس و حيا و حيوش نيز نامند يعني جزيره مصطكي **ماهيت** آن خاكي است رقيق صفايحي و قطعهاي مختلف الشكل كه از جزيره مصطكي آورند
بهترين آن سفيد مائل بخاكستري رنك زود شكن و در آب زود كدازنده است **طبيعت** آن كرم و خشك در دوم **افعال و خواص آن** جالي و مفتح
بخلاف اطيان ديكر و جاذب خون بظاهر جلد و نيكو كننده رنك رخسار و لهذا جهت غش و جلا و تنقيه و تصفيه اوساخ بدن و جلاي آن تصقيل وجه خود زنان در
حمام بر بدن ميمالند و در عمرها مستعمل دارند و جهت خشكي آتش و داخرا مركه متقرح شده باشد مفيد است **طين مدينه** طين مدينه رسول الله عليه و آله و سلم تا
تربت مرقد منور جناب حضرت سيد الشهدا است عليه السلام كه براي استشفا مقدار كمي آنرا با دعا و شرائط آن ميخورند **طين الملتاني** بضم ميم و سكون لام
و فتح تاء مثناة فوقانيه و الف و كسر نون و ياي نسبت **ماهيت** آن خاكيست صفايحي مابين سرخي و زردي و سفيدي و اندك صلب **طبيعت** آن كرم و خشك
افعال و خواص آن جالي و محلل اورام طلاء و در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق ميكنند **طيهوج** بفتح طاء و سكون ياء مثناة تحتانيه و ضم هاء و سكون واو و جيم

طين المصري

طين الجزيرة المصطكي

طين مدينه

طين الملتاني

طيهوج

معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج و بفارسی فرفونیز نامند و باندلسی ضرنیس بضاد و ونیس بذال معجمتین و بسین مهمله مشدده نیز ماهیت آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک و در رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی گفته مرغیست بقدر کبک کردن و منقار آن سرخ طبیعت و

افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها

ظا معجمه مثالة است فصل الظاء مع الباء الموحده ظبی بفتح ظا و سکون باء موحده و یا اسم عربیست غزال و در حرف الغین

مع الزای المعجمتین ان شاء الله تعالی خواهد آمد فصل الظاء مع الفاء ظفره بضم اول سکون فا و فتح راء مهمله و ها لغت عربیست و آنرا نشتر نیز نامند

انکه و نشتر که بفارسی ثوس تر نامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و آنرا بفارسی علفک داغ نامند ماهیت آن گیاهیست ضعیف مفروش بر روی زمین و بر

دیوارها و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل ببرگ طولیدون و از میان

برگهای آن ساقهای بسیار باریک بر می آید مدور بقدر یکشبر و کمتر از آن و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انگشت

طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن تند و تیز و خورنده گوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن

خورنده گوشت زائد و ثالیل و نواصیر و آکله و کچلی را نافع و قائم مقام و یک برد یک دانسته اند ظفر القط بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات غلوماین است

ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را شجرة ابی مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق

آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سرکج و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بری که بیخ آنرا ایرسا نامند

و آمیخته با آن غلافهای و بهترین آن جبلی آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع

رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضماداً و شرباً و ذروراً و برگ آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت

آن یکمثقال بدل آن اقاقیا است ظفر قطور ابفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت سریانی است ماهیت آن گیاهیست بری و بستانی و بستانی آن

شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک و رملی و جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ

ساق آن سرخ و مقدار یکشبر و نیم آن از زمین بر آمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق

رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه ببرگ شیح از هم دور و گل آن شبیه بگل اناغالس مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر همیوفاریقون و نبات آن در گرما و سرما بحال خود می ماند و بطرف میگردد و مستعمل او

بیخ آنست طبیعت آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه معا و سحج آن و قطع

نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع فصل الظاء مع اللام ظلف بکسر ظا و سکون لام و فا لغت عربی

بفارسی زنگله و کفشک و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی الکیدون و بهندی کهر و جمیع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم

بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی شنگ گویند ماهیت آن معروف است و آن جسمیست صلب

غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ظلف هر حیوانی و طی ذکر آن مذکور شده

و میشود و سوخته جمیع آن مسهل مائی اصفر ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوخته سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مؤثر

فصل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیة ظیان بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از آنست

و بلغت اندلس بریدونه بمعنی عشبة النار و ببربری ابریره و بهندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و با علیق باشد و بر آن پیچیده

و از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبه مغربیه نامند و در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ماهیت آن نباتیست

شبیه بلبلاب و از آن صلب تر و شاخهای آن درهم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خار دار شبیه بخار گل سرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل چنبلی نامند بسیار

کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق اسود است و لهذا بعضی گمان کرده اند که همان است و بعضی

اطبا آنرا اوصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت طبیعت بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک و گرمتر از خربق اسود و سائر اجزای آن در سوم

افعال و خواص آن محلل ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الریه و بوئیدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آنرا در یک اوقیه
آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بی بدیل و سعوط یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن
مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع جهت انکه گرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین بیخ گنگنیج آنرا در آن جوشانیده با امراض الفم و المعده
مضمضه بطبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خیار زری مقی قوی و بدستور عصاره برگ شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عرق
آن با شش آن بسفایج و مثل آن بقل ازرق مسهل منقی بلغم و سودا است بی کرب و الم و اذیت و گفته اند ده مجلس اجابت میکند و بدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن که سحیده
و بروغن بادام چرب کرده با هموزن آن سنبلتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خطر در قوت قریب بخربق اسود و امراض جلد طلای آن محرق جلد مانند شیلطج با سرکه بهتر از بیخ است
جهت بهق سفید و سیاه و برص و با طین ارمنی جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید و طلای
آن با سرکه که بقوت بمالند بحدی که خون آید و ذکر دو جهت داء الثعلب بیک دفعه موثر مقدار شربت آن تا نیم درم و یک مثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام
شیرین و امراق دسمه و العبه و مبردات است و نوعی از طیان که برگهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است
و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن نیز مانند بیخ آنست و این نوع را بیونانی قلیمیا طس نامند **باب هجدهم**

در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل العین مع الالف ❊ عاقرقرحا

عاقرقرحا بفتح عین و الف و کسر دو قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب اکرکره هندیست و گفته اند لغت نبطی است و بعضی گفته اند لغت عربیست مشتق از عقر یعنی
جراحت انکه فعل آن تقریح است **ماهیت آن** نباتیست کثیر الوجود در مغرب و هند در شاخ و برگ و گل شبیه ببابونه کبیر سفید گل و بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای
عاقرقرحا مغرب مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن قبضهای مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه
که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر و بسطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا فوریون یعنی
عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن زبد و شعری دندانه دار و این صفت عودی است که آنرا عود القرح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود
و بر سر وادی پرده هم میرسد و این را ثمر نیست که کسی آنرا دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و بضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی
گفته که عاقرقرحا بعضی از آن مغربی است و ماهیت آن نحویکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا عود القرح نامند و آن
بیخ طرخون است جبلی است و قسمی که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان میرسد و بدانکه اصح اقوال در ماهیت القول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن
تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد و سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی
از هندی آنست **طبیعت آن** در آخر سوم تا اوائل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است **افعال و خواص آن** مفتح سدد
و منقی فضول دماغی و الات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت
باه مبرودین و مسهل بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضمادا و طلاء نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر مالیدن آن با روغن
زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعضای بحس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع
حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفات و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع
شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا در زیر زبان بپاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون
طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان متحرک را مستحکم گرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده
آن بر بدن و ادرار عرق آورده و تعلیق عاقرقرحا بتنهائی و یا با فاونیا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سگ سیاه یکرنگ به بندند بهتر است المعده و المثانه و الحمیات
و غیرها العرق آن با عسل جالی و مزیل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد و بلغمی و برودت بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن
مسهل بلغم بلطف و چون پیش از نوبه تب و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع

عاقرقرحا

روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند
و حیوان با آن ره با قلا بسرشند و بخریطه آلوده قضیب و بیضه را دران اندازند و بگذارند کامل ها کنند که دران باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضه خود بسیار
از سردی دریابد و من عجایب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند
خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بریزاند مضر ریه مصلح آن کتیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دار فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده
راسن و اگر آن هر دو بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل بدستور و در غرغره با فودنج جبلی یکوزن و نیم آن و در اوجاع حلق عاقرقرحا و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند
و یا آنکه یک وقیه خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک وقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند
محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارد مفید **عاج**
دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود **عاقول** انطاکی گفته
شوکه الجمال است **ماهیت آن** نباتیست معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد و در وسط آن مانند سوتارها و دانه آن مانند قرطم و مستدیر **طبیعت آن**
در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده و تریاق سموم و خلاصی دهنده از آنها شربا و جمیع اجزای آن جهت بواسیر شربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور
طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه و گفته اند چون برحمره بر بندند ورم آن زیاده و بزرگ نشود مضر گرده مصلح آن کتیرا بدل آن چند قوقا است حکیم میر محمد
مومن نوشته حاج است که بفارسی خار شتر نامند که بران شیر خشت در خراسان می نشیند و گویند نبوت است که نوعی از خرنوب است **فصل العین مع
الباء الموحده عبیثران** بفتح عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن
نیز آمده و بهندی دانه و داونه مروا نیز نامند **ماهیت آن** گفته اند شامل بر کاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته
بلکه نباتیست مائل بغبرت و مرغب و ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب و بطیخ و تفلیسی گفته نباتیست برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه
نباتیست اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این اغبریست زرد و رنگ شبیه بحبرکه در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم
و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع مبرودین و معین بر حمل امراض الرأس
و القلب و المعده بوئیدن آن مسکن بحران بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد دندان و نزلات و زکام و دوار و سدر و مثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبات و سود
نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض مراقی حادثه مشارکت قلب و رحم و وجع فؤاد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال با آن جهت
حدت بصر و جلای غشاوه رقیق امراض الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کننده حال آن و معین بر حمل هر چند حار قریب است جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار
شربت آن دو درم **عبهر** نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجرة البنی و اصطرک و آن میعه است و آن درخت صمغ نیست لیکن دهن است و العبهر
اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل العین مع الثاء المثلثه عثنق** بفتح
عین و ثاء مثلثه و قاف **ماهیت آن** نباتیست بقدر قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر و انبوه **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل قوی و محرک و غشاوه خشک کرده آنچه چون بکر ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد **فصل العین مع الجیم** ❋ **عجه** بفتح عین و جیم مشدده و با هاء مهمله
اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بعض بتفصیل ذکر یافت **فصل العین مع الدال المهمله عدس**
بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نسک و مرجمک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در یمن طس نامند **ماهیت آن** حبی از حبوب اکول
مشهور است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مایل بسیاهی و تلخ و آنرا تبقه نامند و بستانی آن بهتر و بزرگتر و در نوع بستانی و ماهانی
کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شوخدانه و در بنگاله اکری نامند و پخته و مقشر میشود و لهذا چیده جدا کرده تتمه را می پزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه
که در طبخ زود گداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو میپزند لذیذ میشود **طبیعت آن** در حرارت مائل باعتدال در
دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض

عاج
عاقول
عبیثران
عبهر
عثنق
عجه
عدس

پس بری آن غالب و نفخ بستانی زیاده **افعال و خواص آن** جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سوداوی و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع
مملوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصدر و المعده ضماد آن با کلیل الملک و با آب سفرجل و دهن ورد جهت
نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته جهت نزلات و سوخته آن جهت اشفار های پلک چشم و سفید کردن دندان
و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع و دهان و خناق خصوصاً با رب شاه توت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده
و مهرا پخته آن با سرکه مقوی معده و بی نفخ و بی سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح نمایره و ضماد خام و قشر آن با چند
فلفل جهت تحلیل ورم و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصاً با سرکه و یا آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تب ها باعث
عدم نکس آن و ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت کلف چهره و شقاق پا و بدستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت اورام معده و با سویق جهت
نقرس الرکبتین ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون
سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیر مینها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن
و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبیخ آن مقشر با روغن کنجد تازه و یا روغن بادام و سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن
آن با ماهی نمک سود بدل آن ماش است و مطبوخ مثبانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر بهر دو **عدس الماء** نوعی از طحلب است که خرع الضفادع نامند
و در طحلب مذکور شد **فصل العین مع الراء المهملة عرعر** بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربیت بفارسی سرو کوهی و بشیرازی ریل و بسریانی
سرو بیا جبلا و برومی قرنوس و بیونانی سرو تمارون و اروس و سرو تمارون نیز نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن
بقدر فندق و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلا و مستدیر و گفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل گفته شربین از آن هم میرسد **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم
و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن و درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم
و درد سینی و ودی و مذی و شکافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و خشونت سینه و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک مثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد آنرا در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است **عرق** بتحریک
عین و را و قاف لغت عربیت بسریانی دعتان و بیونانی و بهیون و برومی اور دسین و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند **ماهیت** آن چیزیست که از مسامات
بدن حیوان ترشح کند و بر آید خصوصاً نزد حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزیکه عرق آورد و گفته اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات
دفع میکرد و گفته اند که در ماهیت دم است که مشوی میکرداند آنرا مرارة و شیر را نیز مائیت دم میدانند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** محلل و جالی است
و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبوئی
عارض میگردد و علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن مفتح مدر و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و بلع اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم است و نیز
عرق بتحریک عین و را و قاف اسم مایی مقطر از حبوب و اخشاف و گلها و بیخهای رطبه و یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بدستور معهود و در قرابادین کبیر ذکر
یافته و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد طبیعت هر یک از آن راجع بطبیعت که از آن مقطر نموده باشند
افعال و خواص آن نیز راجع به آن چیز است و لیکن الطف و سریع النفوذ تر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند عرق زنجبیل
و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق قندی **عرن** بفتح اول و دوم و نوع عرب آنرا اعظم السبق خوانند **ماهیت** آن
زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد **طبیعت** آن مانند مزاج سم است و شدید الیبس **افعال و خواص آن** نیز مانند آنست که در ظلف
ذکر یافت و بالجمله چون مقدار یک درم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی
ربع سفید و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و تجربه دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید

عدس الماء

عرعر

عرق

عرن

عروق الصباغین

عروق الصفر

هیوفاریقون است انشاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد **عروق الصباغین** قوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است **عروق الصفر** بضم
عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آنرا حشیشة الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و بعربی بررود و بلغة
و بیونانی خالدونیون و طوماغانیز و برومی کالیدونیون و بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند **ماهیت** آن دو نوع یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن مامیران
است و در حرف المیم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن بقدر دو ذرع و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه برگ
کوچکی رسته و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد بر آوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک
نموده و باطراف میبرند و تازه آن بدطعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی و انهای سمی هم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره
نوشته اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوشرنگ کم ریشه آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال
و خواص آن** جالی بصر و مفتح سدهٔ جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یکدرم آنرا با شراب ابیض یا هموزن آن انیسون بیاشامند و مضغ آن جهت تسکین وجع
اسنان خصوص اندک بریان نموده و آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید و بیاض حادث را برطرف کند و در زنان
مجفف قروح و رافع درد و ورم و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بران موضع میمالند و ضماد آن با شراب زائل کنندهٔ نمله و مجفف قروح است و تکمید
بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آب گل آن زائل کنندهٔ کلف و بهق و آثار جلد و مفرح قلب **مضرت** بسیار **مصلح** آن آب لیمو و اترج
مقدار شربت آن تا دو درم **بدل** آن قوة الصبغ و نیم وزن آن دار هلد یا مامیران و در غیر آن نیم وزن آن عاقرقرحا است **فصل العین مع السین المهملة**

عسل النحل

عسل النحل بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی دبسا و برومی مالی و بفارسی انگبین و شهد و بهندی
مده و بلغتی بهت بر نامند و مشهور بشهد است **ماهیت** آن معروفست و مراد از آن عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صاف
الحلاوت است که در آن مطلقا موم نباشد و چون بانگشت بردارند تا رشته بندد و این از برای دوا بهتر است و بعد از آن سفید نباتی رنگ با وصاف مذکوره و این از
برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهتر از صیفی است و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حادالطعم و تیره یا ترش و تلخ و رقیق شده بتغیر بدبوی
یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته بتغیر بدبوی گشته و اکثار بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است
طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم و در اول خشک و اندک ماندهٔ آن در آخر دوم گرم و خشک بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنه آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و عسل خام
گرمی و حدت و جلای آن زیاده و بدوائیت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب
داخل کنند و با آتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد
افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زائل کنندهٔ استرخا و استسقا
و یرقان و سپرز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاة و دلیل بر منافع آن همین بس که حقتعالی در کلام مجید خود میفرماید که و اوحی ربک الی
النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی
ذلک لآیة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فو الذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا و یستغفر الملائکة
لاهل البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات و هو فی جوفه
لم تمسه النار و قال صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلو و قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم
الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من یرید الحفظ فلیاکل منه
و نیز در حدیث است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای
بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت تلج و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت
محبوب طبایع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فواید کثیره و امراض الراس و الصدر و المعدة و الکبد و غیرها

آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول و ماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و رفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت
طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصاة و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا با آب باران طب
اعضا و مقوی باه و نعوظ و مدر و منقی قروح امعا و مثانه و مفتت حصاة و رافع عسر البول بالخاصیت مسکن عطش و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده و الفم و الحلق غرغره آن
جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن
گوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندانها بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه نموده کسیکه آنرا مرخی دانسته
باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است
بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهایی و یا با آب پیازه با نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در ان الاذن قطور آن در گوش
با انزروت و نمک سنگ جهت دفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از ان و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن با زهره گاو تازه و یا با آب برگ
نیم تازه و یا با شیر بز و البن نساء و یا با سفیده بیضه مرغ الصدر آشامیدن و لعق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارده الامعا تحقین بدان با آب بارتنگ جهت قرحه
امعاء و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل و بتنهایی مقوی کل آنها اعضاء التناسل و الرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل
رحم زنان نفساء الاورام و البثور و الکلف و غیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و با قسط جهت
کلف با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که مایل بسیاهی و نیلی رنگ شده باشد و با غذیه جهت تنقیه و ساخ جروح و بر دن گوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند
طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه برب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و با بادام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلای قروح
و بردن گوشت زائد و با ادویه بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن گل جهت
قروح شهدیه و سایر قروح حادثه از بلغم مالح جهت تقویت بدن و بتنهایی جهت دفع قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و بر جمیع حیوانات حفظ آنها است از سرعت
فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحوم و غیرها السموم لعوق و یا آشامیدن آن با آب لیمون جهت خطر قتال و گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن با روغن گل جهت نهش
هوام و قی نمودن بدان جهت دفع اذیت افیون خورده و از خواص آن آنست که چون زن با آب شیر سبا ساخته ناشتا بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است و الا فلا و جهت
این امور تمامی خام جید آن و در بعضی منعقده و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام اندک حار آن اول است و بالجمله جهت مبرودین و صفراوی مزاجان و در زمان و فصل
و بلد حار و نافع مصر مخالف اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و ترنج
و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن تا نزده مثقال بدل آن دوشاب انگوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلی که مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن
نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بدستور و جهت مبرودو مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد
نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خریفی میشود که از بوئیدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا باید خورد و کسیکه
آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود و شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از ان تفاح مزیعنی ترش شیرین که سیب ترش باشد و امرود تناول نماید
و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جایز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل و قرابادین کبیر مذکور شد
و از خوردن عسل رومی و بسیار تند و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تلطیفه با شربه بارده و آب فواکه بارده و القیء

و مانند اینها است **فصل العین مع الشین المعجمه عشبه مغربیه** بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و حا مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب
آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت ان و بعضی گویند که بهندی رس و برومی مسریه و بفرنگی اسفریه گویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اولا اهل مغرب اطلاع
بر فوائد آن یافتند و بعد از ان در سایر بلاد انتشار و اشتهار یافت **ماهیت** آن قضبان نباتی است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتیست شبیه بلبلاب
و در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای
آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قسمی برگ آن مشابه ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از ان کوچکتر و رنگ

عشبه مغربیه

آن مائل بسبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین بری و برمجا و رخودمی پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد
که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و باوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقیست و غشه بلا و دیگر
ضعیف الاثر **طبیعت** آن گرم در اواخر درجه دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اول چهارم گرم و خشک گفته
و در قوت قریب بجز بوی سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سایر اجزای آن در سوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه و دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها
نافع امراض الرأس و الفم و الصدر و المعدة و بوئیدن گل آن جهت دردسر و شقیقه بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ
آن بنحو چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و لقوه و استرخا و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و از این قبیل سایر امراض بارده رطبه و آشامیدن
طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بعدیل و سعوط بیخ آن
بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الآتشک و امثال اینها آشامیدن سفوف آن هر روز
یکمثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول
و مسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه
و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ شاخ آن بقدر سه درم با هموزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا بغیر کرب و آشامیدن یک ک
مقدار قلیلی و بازیت بسیار مقیی قوی عنیف جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائی است قوی ولیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع
و بیخ آن بسیار حار و حاد و چنانچه ذکر یافت و محرک و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی طلای آن جهت بهق و برص با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب بحدیکه خون آلوده گردد
در یکدو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی مقرح و دافع مواد ردیه آن با و نیم درم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب
خبازی مقیی قوی و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر کیفیت یعنی حرارت
و یبوست ضد کیفیت بلغم است که در برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع امراض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار
تفتیح و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز
مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا
ببعضی عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب چوب چینی میدانند
مؤلف گوید اگر محرور المزاجان یابس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن بانحای شبیه معجون آن
در قرابادین کبیر مذکور شده **عُشَر** بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین نیز آمده لغت عربیست و بیونانی اجاکیوس
و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی اک بمد الف و سکون کاف و بادعوام اکرن و مدار نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار یتوعی است حاد کال سمی و بقدر قامت
و زیاده بر آن و شاخهای بسیار از بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای ریگی مخصوص بلاد گرمسیر و برگ آن شبیه برگ کتهل و ترنج و از آن بهر دو اندک کلان
و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گویا بران گردی نشسته و جمیع اجزای آن از برگ ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر برمی آید بحدیکه از یکدرخت آن بقدر رطل
و زیاده هم شیر از آن بعمل می آید و گل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و نوشته که بگل خوزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و بلون زرکی و منحنی و چون رسیده
و شکافته گردد از جوف آن چیزی شبیه بپر حریر و پنبه بسیل بغایت نرمی دبر می آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سنا مکی و خاکستری رنگ
مائل بسیاهی و اعراب بادیه از آن پنبه مخده یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل و اند و سه نوع می باشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ
و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن کوچکتر در قد و برگ و بیرون گل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل بسرخی
و سوم از همه کوچکتر و گل آن بسته رنگ مایل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لبن این بهر و کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای ریگی میروید **طبیعت** شیر آن

ودر چهارم گرم و خشک و باسمیت است **افعال و خواص آن** اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات است و ارباب
و اطبای اهل حجاز و سند و هند شیر آنرا در ستردن موی جلد و مستعمل دارند در امراض الرأس و غیرها طلای آن رافع کچلی و سعفه و قوبا و قالع دانه بواسیر و مضمضه آن با عسل جهت
قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آنرا با پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب
و بثور و دامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نخود را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند جهت
ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ارزن و یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را دران تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن
اسهال بسیار مینماید و جهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مفاصل دست و پا که بعنوان نقطها به خلالی بر آنها گذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبت لزج
و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند و بنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان **طبیعت** برگ و شاخ آن در
سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین بمطبوخ آن در روغن زیتون جهت
فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح وسخه و تجفیف آنها و برون گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید
نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن
و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تپهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه نموده در آب بهنگره بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته اند که ذرور برگ خشک آن جهت
منع سعی قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد سفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر ان
آب بمقداری که از روی آن بگذرد و بریزند و سر آنرا پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس بر آورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن مسهل و امراض مزبوره را نافع
و طبیخ آن جهت قلاع یعنی آتش زنه بهترین اشیا و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه مؤثر **المضار**
جمیع اجزای آن باسمیت و مضر محرور المزاج و مضعف احشا است و مقرح جلد مقدار شربت از لبن آن نیم درم و سه درم آن کشنده بسبب تقرح احشا و بواطن و اسهال قوی
مصلح آن البان و ادهان و تنقیه بقی است **الخواص** اهل مصر گویند بخور و فتراش برگ آن گریزاننده پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه
کثیر الغائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب
و مدور و قسمی را برگ شبیه ببرگ درخت گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مایل بسرخی و کیسوس بن تالس گوید که ازین قسم سکر میگرفته اند با وجود شیرینی مقدار دو مثقال
آن قاتل بوده در سه روز و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده محمد بن احمد بن ذکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از ان
آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمع کثیر که از ان ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند **عشرق** بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی
قرچا و گویند بیونانی مرفوران نامند **ماهیت** آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنا عریضتر و سبزتر و گل آن مایل بسرخی و بعضی لاجوردی
رنگ کوچک با ستاره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ حنا
و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته و دیسقوریدوس در ثالثه گفته قرچا نباتی است برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب بستانی و با شعبه بسیار
بزرگ و سیاه رنگ تخم آن شبیه بجاورس و غلافهای شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یکشبر سفید رنگ خوشبو منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب
بران تابنده باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** چون از بیخ آن مقدار ربع یکمن و نیم کوفته در شش رطل شراب حلو یکشب و یکروز
بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آنرا چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه
خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع **عشقه** بفتح عین و شین و قاف بفارسی اخفاک و تال بتا و بهندی چاندرین نامند **ماهیت** آن نباتیست
شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب باریکتر و از ان درازتر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میگرداند و ازینجهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق
که بهر کس که بچسبد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و ازان کوچکتر و تکابن و دیمه نامند و بعض اطبای این زمان تخم آنرا کشوث دانسته اند **فصل العین**
مع الصاد المهملة **عصفور** بضم عین و سکون صاد و ضم فاء و سکون واو و راء مهمله بفارسی گنجشک و چغوک و بنجشک و بترکی سرچه و سارچه

عشرق

عشقه

عصفور

وبه بنگالی گوریه و بهندی نر آنرا چرا و ماده آنرا چریه نامند **ماهیت** آن طائریست معروف صغیر الجثه واهلی و بری میباشد وجثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و درازتر
از اهلی و بهندی این را بگبری نامند واهلی را چریه و گوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانگی آن هرچند فربه باشد زبون **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی یابس‌تر **افعال و خواص آن** مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده
کننده منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته‌اند عصفور از طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخاء و خدر و ضعف کبد و استسقاء و یرقان و ضعف
گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرودین و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته
و در روغن بادام بریان کرده و یا حاویه مفوحه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در
تحریک باه و شدت انعاظ خصوصا چون عجه سازند با زرده تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن بعدیل و مغز سر آن با زرده
بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین تدابیر آن آنست
که گوشت آنرا اسفیدباج سازند یا مری و یا آب انار و یا غوره بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس
بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آنرا با عسل سائیده بر احلیل بمالند و پا را بر زمین بگذارند و مقاربت نمایند باه را بر انگیزاند و چکانیدن
خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن
استخوان سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و ناسائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و ناسائیده آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان
آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و اگر موجب سحج مری و امعا است و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون سوی مقعده آنرا پاک کرده در ثقبه گوش اندازند
در حال درد آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن
بجوشانند بدین جهت بهترها قضیب جهت تقویت باه و انعاظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا بومرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمک
سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح را مهمله و الف
و عین مهمله مکسوره و بلغت عربیت بلاطینی آنرا انساب بلی گویند و بهربری رستینی فودیه و بلغتی دیگر بربری کوری زوله و بیونانی سلطباط و بلغوتیون بر منداز نیز و سریانی
شطبالی فلو عرین و با فریقی خنجر و در جداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی گسته و هزار بند که هرچراه و بهندی لال ساک گویند
و کوینه و بنگالی باچ کیری نیز نامند و آنرا عصای موسی گویند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد و دیسقوریدوس در تاله گفته نر آن هر سال از بیخ
میروید و با شاخهای بسیار باریک تر و تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه برگ سداب از آن بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ میروید و تمام
آنرا گیاه کوچک و یکشاخ تر و تازه و برگ آن شبیه برگ صنوبر و نزدیک یکدیگر و منبت آنها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته‌اند ذکر آن گیشی
بزرگ و انثای آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و برگ ماده آن مائل به تند و بر مشابه آن شطوط انهار و جاهای آبدار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید از آن بیخ
دانه ماده سفید و در کتاب موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره‌دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و گل آن
نزد گرههای شاخ آن میروید و این شبیه لسان کچوکلای هندیست و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برگ آن تر و تازه و مزغب شبیه برگ لسان و تخم آن مابین گرهها
آن بر می‌آید و ذکر و انثی میباشد تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا میرسد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ
مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مائل
به بنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و که با خاکستر بر برگهای آن پاشیده‌اند و تخم هر دو قسم نزد
برگهای آن بر می‌آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قوی‌تر **طبیعت** آن در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر آن غالب **افعال و خواص آن** قابض و رادع
و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تبهای دوری و قرحه امعا و نافع الاذن قطور عصاره
آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدد و آشامیدن عصاره آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سیلة المعده و ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن آشامیدن

آن حابس اسهال مراری و قرحهٔ امعاء و نزف الدم آنها و مرضی که در آن قی و اسهال هر دو آید و این مرض را هیونا فی حولا را نامند و قولنج را نیز مفید شرباً و ضماداً و حقنةً و حمولاً
الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح و فرج عظیم النفع است الجروح والقروح والاورام والبثور ضماداً آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی
و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع الضباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازهٔ آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع
سموم و نهش هوام سمی مضر ریه مصلح آن الخبیر و شربت بنفشه سکری و صندل نیز گفته‌اند مقدار شربت از آب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب و برای پختن آن در طب
منفعتی تا حال ننوشته‌اند و اهل هند مضمضه با آب مطبوخ آنرا جهت تبش دهان و ضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ آن را جهت نضج و انفجار دمامیل کهارا یعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا
صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند **عصب** بفتح عین و صاد و با موحده بفارسی پی و بهندی پاری و پتهه نیز نامند **ماهیت** آن چیزی است
چرب سفید صلب در انفصال نرم و در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از آنست و حس و حرکت بی آن نمی باشد و چیزهائی که استخوان دارند بسر آنها کشیده شده است
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** دیرهضم و ردی الغذاء و سریشم مصنوع از آن جهت الصاق شعر منقلب و غیر آن نافع **عصفر** بضم عین و سکون
صاد و ضم فا و را مهمله احریض است و در انجا و در قرطم که حب آن است مذکور میگردد **عصارات** بضم عین و فتح صاد و الف و را مهمله و الف و تا مثناة فوقانیه
جمع عصاره است **ماهیت** آن اجزای مائیه مستخرجه از نبات است خواه از کلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه
همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک سوده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علحده بدان نام ذکری یابد و باقی در ضمن نبات آن **فصل العین مع الضاد**
المعجمة **عضل** بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام **ماهیت** آن چیزیست در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضای متحرک آن میباشد و بحسب تعدد حرکت
اعضا تعداد آن می باشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است **طبیعت** آن گرم و تر
افعال و خواص آن جید الغذا و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف ثقلیل تناول آن و اکثار آن محدث قی بالخاصیت و همچنین چون در امتلای طبیعی بدن
بخورند مصلح آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **فصل العین مع الظاء**
المعجمة **عظایه** بفتح عین و ظای معجمه و الف و یاء مثناة تحتانیه و ها و عظاءه نیز آمده در **ماهیت** آن اختلاف است صاحب قاموس لغة و ابن بیطار
شبیه بسام ابرص و جمع آن عظاء و دیسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ نر آنرا جیلان و ماده آنرا فرجان نامند و انطاکی سالا مندرا دانسته و حکیم علی
جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص و سبز رنگ بطی الحرکة الوان آن در اوقات بتابش روز مختلف میگردد و چون در آتش اندازند نسوزد و باقوت سمیت است و آنرا مانند
ذراریح و دست و پا انداخته و شکم آنرا شکافته امعای آنرا بر آورده و در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد **افعال و خواص آن** آشامیدن مقدار دو دانگ از آن جهت
رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح والقروح جهت جرب مانند ذراریح و در نفع و در مراهم اکاله و متاکله داخل میکنند
الزینة طلای مطبوخ خون آن در زیت سترنده موی است و زهره و سرگین آن هر دو زهر قاتل و سرگین آن شدید الجلاء است چون اندکی از آن را با نشاسته بسیار بیامیزند
و جهت رفع کلف و آثار غلیظ و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون عظایه کسی را بگزد و دندانهای خود را در آن موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران
بمالند تا بر آید و ابریشم و قز بر آن بمالند تا بر آید پس خاکستر و روغن بر آن موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بشکنند آن موضع را بقوت و نطول نمایند بر آن آب گرمی
که در آن نخاله جوشانیده باشند پس تریاق ربیلا و طرخشقوق نافع است **عظم** بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و هاڈ نیز و بیونانی
سمولوس و برومی سیتون و بسریانی گرما و بترکی سموک نامند **ماهیت** آن معلوم است که جسمیست صلب در بدن حیوان که از آن صلبتر عضوی نیست و از اعضای مفرده
است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سائر حرکات بآسانی و با حسن وجوه مخلوق است و خواندن تفصیل در کتب تشریح مذکور
است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهتران استخوان انسان است **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک
و محرق آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و حابس و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصاً
پوسیدهٔ آن و ریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده با سرکه بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سودهٔ آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان
پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ الفم تعلیق آن برای حرس اعضا آشامیدن کهنه بالیدهٔ آن که بسیار نرم سوده باشد

اسهال قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان ران آن مقدار یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعاء و آشامیدن ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال آشامیدن سوخته بالیدهٔ آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهییج باه و استخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیلهٔ آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره بتخصیص وجاع عظام القروح و الجروح و ذرور کهنه و سودهٔ آن جهت تخفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند نوره موی را ستره و زایل سازد و ناسور و بواسیر را ساقط گرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسهٔ سر انسان مجذر مسکن الم الزینة طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره کهنه بالیدهٔ آن که در دیوارهای کهنه باشد با کلا نیز همین اثر دارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند که هشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است و تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت جماع است و تعلیق دو استخوانیکه در بال خروس میباشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اغیا و تعلیق راست آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس که بزندگی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه بصاحب آن و فریاد نکردن آن و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و بآسانی برآمدن دندان او بی وجع و جهت دفع یرقان و دفن کردن کلهٔ انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت ایشان گردد و چون استخوان سگ را بجای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافته و می یابد انشاء الله تعالی

عفص

فصل العین المهملة مع الفاء عفص بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند **ماهیت** آن گویند ثمر درخت بلوط است که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختیست بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسردسیر است و مازو در بلاد هند که گرمسیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض **افعال و خواص** آن حابس و مانع سیلان رطوبات الرأس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقا در گوش جهت حرکت جاری از آن بازوارد الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه مطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تاکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعاء و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بدستور خوردن آن با اغذیه و ضماد و نطول آن در آب جهت اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلای سائیدهٔ آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوصا محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است شربا خصوصا مطبوخ آن با سرکه و یا شراب فرزدقا و طلاء نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینة اغتسال موی با آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کنندهٔ موی است و سیاه کنندهٔ مداد و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن و ذرور آن جهت سیاه کردن موی نیکو خضابیست که بعد بریان کردن و هیئت آنرا انشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بیض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر الطرفا و هلیلهٔ زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

عقاب

فصل العین مع القاف عقاب بضم عین و فتح قاف و الف و با موحده بفارسی اله و اوه و بهندی گیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است **ماهیت** آن طائریست معروف بزرگ جثه

سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع انها است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** لحم آن لیفی صلب ردی الکیموس جهت ابرده و ریاح طحال
نافع و قریب بگوشت کاو است العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل
اورام الزینة سرگین آن جالی طلای آن جهت رفع کلف و جوشش حنار و تحلیل خنازیر بخور پر آن جهت اختناق رحم نافع است

عقرب

عقرب بفتح عین و سکون قاف و فتح راء
مهمله و با موحده لغت عربیت بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرنگی اسکوربی نامند و باصطلاح الکسیر این مراد از کبریت است **ماهیت** آن از هوام ذوات سموم است
و آن اقسام و الوان می باشد انچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد شاله و انچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شاله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز
کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای انجا نمودند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه زغب دار بزرگ آن بتخصیص سیاه پردار و گفته اند عقرب
عسکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته اند بمجرد مشی بر بدن هلاک میکرداند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند آنرا سفته میکرداند چنانچه شخصی آنرا
بریسمان بسته بروی سنگ بست هر مرتبه که نیش خود را بران سنگ میزد پارچه از ان سنگ جدا میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته اند و بتجربه رسیده که چون
آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند
در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخه کنگر را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب نافع
فالج و مجرب دانسته اند **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** امراض الرأس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل
العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویهٔ حاره مناسبه جهت رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش بقدر نصف وزن آن
جهت تقویت بصر و جرب جلای غشاوه و الصدر آشامیدن برشتهٔ آن جهت سرفه بارده کهنه و قرحهٔ آلات بول آشامیدن محرق آن با ادویه مناسبه جهت تفتیت
سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص و البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده
سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زایل کنندهٔ آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه
و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب بدان نیز زایل کنندهٔ آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن
جهت اسقاط ثآلیل بواسیر بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت نماید و خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت
آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر و گفته اند چون یکعدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشه کنند و بران زیت
ریخته و سر آنرا محکم بسته و در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النسا و قطع ثآلیل بواسیر و گفته اند اگر زیاده باشد
اعداد عقرب را زیاده نماید بحسب آن و روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب گفته اند
تعلیق عقرب مرده خشک نیز بزنیکه حمل آن نماید باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت مادهٔ آن نیم درم تا یکمثقال مضر ریه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب
پیاز تا نیم مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب
و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید عارض گردد و بقی چیزی لزج بر آید و ریح در شکم او هم
رسد و رنگ متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی و اطاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او بر آید این هنگام معالجه
پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مارگزیده و بزرگتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده بروغن زنبق سرشته
بر آن موضع گذارند و جند بیدستر و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بر آن موضع بقوت تمام بمالند و بآتش بکمید نمایند و یا بآب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق
العقارب سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بران بپاشند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحه سدد خصوصا کرفس و اگر عقرب کسی را گزیده است مدتی آید بگیرند
و بکوبند و بر موضع نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل ضماد کنند نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ با هم آمیخته
نیز درد آنرا ساکن گرداند و باقلا کوفته بدو لعاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بمالند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن بمالند
درد ساکن گرداند و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید هم در آن زمان بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خنزیر را بر موضع

گزیدگی آن مالند درد ساکن گرداند و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک زمان دندان برآید بر لثه او بمالند و اگر در همه عمر گژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش چرب برا
بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر سرگین اسپ را حل نمایند بر زخم گژدم بمالند همین عمل کند و اگر گژدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم و حل کنند و بر زخم گژدم
گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سود مند بود و استعمال تنافیخ در مقعده مسکن
وجع است و موش را شکم شکافته گرم گرم بران ضماد نمایند و تخم بوی مادران ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته
مقدار چهار دانگ بخورانند نقل است که شخصی فالج داشته که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در حین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آثار فالج او زائل گشت
اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد الشدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گو سفند
و ریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب
ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات حدت و با ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق
متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی وسه کف آنرا بخورند مفید است و هر ضیکه حادث گردد از ان بمعالجه آن پردازند و دستور احراق و تدهین
و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عقرب بحری** بهندی سینگهی مجهلی و بفرنگی شکوربی مرین نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است صدفی خار دار که سر آن
بزرگ و خاری سفید بران رسته که بیس آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم **افعال و خواص آن** امراض عین اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات
و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و داء الثعلب جلای آن جهت داء الثعلب مفید **عقعق** بفتح دو عین و سکون دو قاف
و آنرا حکه و بترکی صفصقان و در صفهان علا جاره نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر **طبیعت** آن گرم و خشک ردی الکیفیات
افعال و خواص آن خوردن آن از وخم غیر مجرب و قریب بغراب ابقع اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته اند و گفته اند
بخور زبل آن جهت ربو مفید است **عقیق** بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف **ماهیت** آن سنگیست سفید معروف معدن آن یمن و در کتب
بیشتر ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب می باشد بخلاف غیر آن و با لوان
بسیاری باشد سرخ و زرد و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ جگری و صاف شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک را در سکام
بر آورده از معدن کم رنگ می باشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگی خزفی و یا مسی
که بلند باشد تا بگردن دران چوبهای چینند و دیگرا تا بنصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بران چوبهای چینند و سر دیگرا محکم بسته زیران آتش ملایم می افروزند که بحرارت
گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد و پس بر آورده تراشیده حکاکی مینمایند هر نحو یکه میخواهند آنچه
از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن
شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آنرا شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی آنرا بدان قسم نامند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع
گویند و در حرف الجیم مع الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن سطح بالای آن مدور باشد آنرا حجر سلیمانی و بفارسی بابا غوری نامند و این نوع
اکثر صلب تر می باشد و اکثر سنگ مهره را ازین نوع میسازند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب **افعال**
و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن تنها و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان
و تنها و یا با ادویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سده جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه
مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن تنها و یا با کحل جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن تنها و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان و تحریک
لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد
جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصاً برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و ابن زهر از ورد
سینه و گویند چون عقیق با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند نزد سلاطین و حکام رود عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلایق باشند بحیاء الحکم

عقرب بحری

عقعق

عقیق

عجم فیروزه را بفال نیکو دارند مضر کرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن بسد است **فصل العین مع الکاف** **عکبر** بفتح عین و سکون
کاف و فتح با موحده و را مهمله بفارسی بر موم نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع میگردد و در خانه زنبور عسل
و در سالهای جذب خشک که گیاه کم روید و بیشتر بهم میرسد و رخنهای خانه خود را بدان بند میکنند و بغدادی گفته کسانیکه و شیخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت
آنکه و شیخ الکوائر چیزیست که بر دیوار خانه آن که کور نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزله اساس بنیاد میکند پس بر آن از موم خانها
ساخته عسل در آن جمع مینماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسبب کمال رداوت خوردنرا نشاید ضماد آن جهت قوبا
و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نایب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آنرا مومیای نحلی
نامند و بخور آن جهت سرفه بارده کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته
که عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا داره خوانند و نوشته که مؤلف گوید مگس نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد
و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند **عکر** بفتحتین عین و کاف و را مهمله **ماهیت** آن ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا
مخصوص بثفل ادهان است و در اکثر امور قوی تر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیفتر از آن و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثیفتر از آن و مستعمل نیست
مگر در ضمادهٔ منضجه و لطوخات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع
مانند حضض بلکه بهتر از آنست القهم چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید آب بانی العین داخل دوائی عین کرده میشود و از اجزای آنست
الکحال آن جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن عصا النفس خفقان بکهنه آن جهت قرحه مقعده و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیده محلل الاوجاع و غیرها طلاء
ضماد تازه غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد و میگردد انشاء الله تعالی **عکرب** بفتح عین و سکون کاف
و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نوعی از حرشف بریست برگ آن مائل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مغشوش میکنند
افعال و خواص آن بغایت مقوی باه است و سائر خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع
دقیق سورنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** زیاده کننده باه و مداومت بران سرخ کننده وجه است بحدیکه سرخی آن بر
نیز سرایت کند و بزودی رنگ آن زائل نگردد زنان در وسمه خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ حنا **فصل العین مع اللام** **علس** بفتح عین و لام و سین
مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است **ماهیت** آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم **طبیعت** آن سرد و تر و قوت
قبض آن زیاده از گندم و کمتر از جو **افعال و خواص آن** چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آنرا تسکین دهد و حرقت آنرا زائل کند
علق بفتح عین و لام و قاف لغت عربیست بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت** آن کرمی است در انهار و غدیرها و کودالها
که در انها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طحلب بسیار باشد تولد می یابد و انواع میباشد آنچه در انهار غدیرهای آب شیرین و با کثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنگ
آن سیاه و کمرنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک لجه باشد نیکو است و گفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنگ و بر پشت آن دو خط سبز باشد چنانچه
مذکوره باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و آنچه است بزرگ و زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن**
لعوق خشک کرده آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانه بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای بچه آن در روغن زیتون بر قضیب باعث
معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنگ مانع روئیدن موی زائد است
که در اجفان روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون یازده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال طین حر
شسته خشک کرده و در روغن کنجد تازه خالص بمقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن
بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اهلی
آنرا بر موضعیکه خون فاسد در انها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و یا

زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسبانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت ولیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از آن از
استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند اگر تشفی نیابند یعنی روز دوم بر عضوی که زلو چسبانیده اند باز بچسبانند که بقیه خون فاسد که در عضو مانده است بکشد مثل
اما باید که در عدد و از زیاده و بیش کمتر باشد مثلاً اگر در روز پیش ده عدد زلو چسبانیده اند در روز دوم پنج یا سه عدد بچسبانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آنقدر خون بکشند که
نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ نچسبانند و بهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص
مریض را چندان بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد پس زلو بچسبانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته
خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن سایند که خود بخود بدین اعمال جدا میگردد پس موضع دهن آنرا ملحه بلیلجه یا پارچه
کرباس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد و اگر بسیار آید و بند نگردد آنرا ماز با قدری خاکستر و یا با ادویه حابسه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب
یا هوا درد و یا ورم کند خارش بسیار نماید آن موضع را با زردچوبه کوفته بیخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون
بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلوی بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیاناً آب زلو دار نوشیده و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره
با سرکه و نمک نمایند تا بر آید **علک** بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها

علک
علک البطم

علک البطم بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم با موحده و سکون طا مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند **ماهیت** آن صمغ
درخت بطم است خشک آنرا قلفون گویند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقوی باضمه و مدر بول و منقی اوساخ
و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعدة خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلاغم از دماغ و تنقیه آن حلق
از اخلاط لزجه و تقویت معده تحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب چون یک اوقیه آنرا با ده اوقیه به کرده بپزد در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آنرا در سه شب
وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بعید یا القروح و الجروح زخمهای باطنی با سندروس و بازرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضاء و رفع اعیاء و در رویانیدن
گوشت در زخمها مانند زراوند است و در مراهم بدل آن داخل میکنند ضماد گداخته آن در پیه بز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق قدیم خصوصاً با قدری نحجر
مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل ورم و شکاف عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت

علک الانباط
علیق

آن یک مثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح با موحده و الف و طاء مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است و در منافع مانند
سقز بهترین آن سفید مایل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و سار و بفارسی
ورد و بشیرازی توت سه کل و در دیلم تموش و بترکی بگور تکان نامند **ماهیت** آن دو نوعست غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی سارسا بیهوده نامند و آن
نباتیست خاردار و برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور ته پهلو **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا بدرجه دوم
افعال و خواص آن جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی اعضاء الرأس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و
برآمدگی حدقة العین عصاره برگ و ساق تازه مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن الفم خائیدن
برگ آن جهت قروح لثه و استرخای آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازه آن و همچنین خائیدن ثمر رسیده آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آب برگ و ساق
تازه آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ برگ و ثمر آن در حین حیض مانع حمل و آشامیدن گل
آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر را که خون از آن جاری باشد مفید و بدستور عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و ثمر نیکوی
عصاره آنست بار تا ولی قوت و ثمر آن قابض ترین سایر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة
کلیه است الاورام و القروح ضماد برگ آن محلل اورام و منضج کننده دبیلات و مانع از دیاد آکله و نمله و ساعیه و طلای عصاره ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع
سیلان چرک و رطوبات از آن و گل آن را نیز این خاصیت است و ضماد برگ شاخهای نازک تازه آن جهت بیخ فخذین و در سفار نافع الزینة طبیخ برگ و ثمر آن سیاه
کننده موی و نیکو خضاب است گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم بجهت دفع سمیت حیوانی که آنرا فرطس

نامند و آن مارماهی است که شاخدار است مفید مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و گل سه درهم علیق جبلی را بلاطینی سارسا ریلا نامند و این کم خارتر و خارهای آن تابکی
شبیه منسرین و ساقهای آن سفید و ثمر آن مائل بسیاهی و برمانند ثمر گل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی شگفته آن محلل است و ابن مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آتش
ازین شجره دیده و بعضی گویند از درخت عناب

عليق الكلب

عليق الكلب

آنرا عليق القدس و بشیرازی درخت سه گل و بفرنگی ... و گل آنرا بفارسی سه گل خوانند و بعربی ورد السياج
و نسرین السیاج و بیونانی طلس باطس **ماهیت** آن نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بشجره و برگ آن عریض تر از برگ آس و خارهای شاخ آن صلبتر از خار علیق و گل
آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و بسیار طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که خوردن
پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری و بشدت خفه کنندگی دارد **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول گل آن سرد
و خشک و قابض مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ضرب نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصرية است

عناب

فصل العين مع النون

عناب بضم عين و فتح نون مشدده و الف و با موحده **ماهیت** آن ثمر درختیست معروف قریب بدرخت کنار و زیتون در
بلندی و برگ آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و یک روی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نیم رنگ و خاردار بهترین آن بزرگ
بالیده بکمال رسیده سرخ شده پر گوشت جرجانی و یا خطائی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بخرما و هسته آن باریک
بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان زنکپورجی آورند و حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آن است و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** تازه آن معتدل
در حرارت و برودت مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته **افعال و خواص آن** منضج اخلاط غلیظه ملین
صدر و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن
التهاب تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لزع امعا و معده و فساد مزاج جگر العين طلای سائیده آن بتنهائی و یا هسته آن مسکن التهاب
و ورم حار چشم اعضاء الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و یا با ادویه مناسبه
و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر تازه آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطی الهضم و ردی از برای معده و مواد خلط محمود و اندک ملین طبع
احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص سائیده نمکسود آن و بمرس آن حابس بطن
و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعاء با دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد
و گرده و مثانه نافع است الاورام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن و عرق کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون
و با سکنجبین و خیارشنبه و شکر نموده بدستور هرگاه سرفه نباشد و الا با آب و یا عرق نیلوفر و یا با بیدمشک و گاوزبان و امثال اینها با خبه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس
مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و دو بیات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و بدل آن
سپستان مضر معده بارد و رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقل مثنی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویه باهیه و چون برگ آنرا با آب
طبخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیده پخته آن جهت دفع آکله و قروح خبیثه
خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا بر آن عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی
و یا با هموزن آن سفیداب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب بعدیل و آشامیدن نشاره چوب آن جهت دفع سحج و حکه و جرب
و ضمادان جهت جبر کسر عضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلا نافع و با سرکه جهت بهق و
و خائیدن برگ تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم بود و آنرا رافع تشنج کهبة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ الرئیس
در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من ورین نفعی نه در حفظ صحت موجود و نه در استرداد صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم
نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسیکه آنرا صاف کننده و غاسل آن دانسته غلطی است که توجه من با آن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و گو
که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیثی وارد است که العناب یذهب

عنب

بالهندی و الکبری بجلی العلب **عنب** بکسر عین و فتح نون و با موحده و بلغت عربیت بفارسی انگور و بترکی اوزم و بهندی داکه نامند **ماهیت** آن ثمریست معروف که از درخت
تاک که رز نیز نامند بهم میرسد صیفی و شتوی میباشد و صیفی آنرا انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین پخته داب بزرگ دانه آنست که پوست آن رقیق و تخم آن
آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و در هم طپیده در خوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد و الطف همه عسکری و صاحبی و رازقی و بیدانه و کشمشی بسیار شیرین و لطیف
است **طبیعت** آن باقوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن و آخر اول گرم و تر و بعضی بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی
و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوه ها است در غذائیت و تولید خون صالح و معدل امزجه غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه
و مسمن بدن و زیاده کننده پیه گرده که آب آنرا خورده و پوست آنرا بیندازند مضر معده رطبه ریحیه و مولد ریاح و ران مصلح آن زیره و رازیانه و مضر سده جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده
و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تبهای عفن و باید که بعد از چیدن
فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یکدو روز مانده باشد بخورند ماین دو طعام که طعام اول انهضام یافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملین و انگور اندک قشر آن پژمرده کثیر الغذا
از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جید و منضج و ملین و جهت قیئ و صاحبان حمی مزمنه بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض
صدر و ریه و باید که آب آنرا بکشند و پوست آنرا بیندازند و بخورند و موثر خصوصا طائفی آن اوفق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و انگوریکه دو روز مانده باشد بدستور موثر با تخم
خوردن جهت حاج معده و امعاء و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور که مکرر آب ثقل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل
و ملین جلد است و دانه آن در دوم سرد و خشک مولد ریاح و حابس بطن و ممسک بول و منی خصوص دانه انگوریکه زخم سرکه بر آورند و بریان کرده آن قبض آن زیاده و مضر مثانه
و گرده و پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و ذرور محرق آن جهت جلای جلد و تجفیف رطوبات چشم و اکثر قروح و در هر عضو که باشد مفید و انگور نارس
و غوره و عفص سرد و با قوت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است
که احب الی من الفاکهة العنب و البطیخ و در طور خوردن انگور وارد است که اکل العنب حبة حبة فانها اهنا ما و شتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب رسیده و شیرین نگردد
دو صنف می باشد سفید و سرخ و سرخ آنرا در بغداد جبلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفوصت بسیار غلیظ بطی النزول از معده و نفاخ و احیانا بسبب پیسکه وارد مقوی
معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از آن و خاکستر چوب آن مفتت حصاة و محلل اورام باده بیضه و خوزه و شقیقه و بواسیر شرب و ضماد او جوارش حصرم
و خل و بس و دهن عقیدان و ربما والکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میبه و میفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت **عنب الثعلب** بفتح ثاء مثلثه و سکون عین

عنب الثعلب

مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا فنا و بربرق و ثلثان و تولیدون و بفارسی روباه تربک و روباه تورک نیز یعنی انگور روباه و شکر انگور روباه نیز و بترکی قوش اوزمی و باصفهانی
تاج ریزی و بهندی مکوه و مکویی و کاک ماچی نیز و بلاطینی سلاطم و بیربری مرآبله و بکستیلیان ازمور نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست و انواع میباشد از بستانی و بری
و جبلی و هر یک نیز ما دو میدار و نر بستانی آنرا کاکنج و اهل مغرب حب اللهو ماه و انرا عنب الثعلب و اهل مغرب فنا و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی
و جبلی آنرا اهل مغرب کاکنج غالیه نامند و در خانها بسیار کارند و این کوچکتر و صلبتر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن و گویند قسم جبلی از کاکنج منوم و ماده بریرا عنب الثعلب
مجنن نامند و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین شجر و گیاه و تا بدو ذرع و پر شاخ و برگ آن بزرگتر و عریضتر از برگ ریحان مائل بسیاهی و ثمر آن زرد
مائل بسرخی و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد و گویند سیاه آن خالی از سمیت نیست و غیر مستعمل و خل و بهترین آن مستعمل
زرد مائل بسرخی بالیده تازه فاسد نشده آنست و مستعمل ثمر و برگ عصاره آن و یا عرق آن و یا مطبوخ یعنی سلاقه آن و یا طلا و ضماد آن از خارج و عصاره آن نیز و نبات
عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر سبقه کوچکی و انگوری خورد املس و غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب بستانی
قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب سوم نامند ثلثی عظیم و برگ آن شبیه ببرگ سیب و به و زغب غبار آلود و در ساق آن چسبندگی است و گل آن سرخ برنگ خون و ثمر آن
در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمینهای نمناک سنگلاخ میروید و قسم دوم این که مجنن گویند نباتی است برگهای آن مانند جرجیر و بزرگتر از آن شبیه ببرگ
و بخار و ثمر آن در خوشه و هر خوشه ده دوازده دانه و دانهای آن سیاه مدور و مانند دانه دبق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بدرازی یکذراع منبت آن بلاد اماکن جبلیه و نزد
درخت چنار و مواضعی که بادهای گرم آنرا محرق سازد **طبیعت** بستانی آن در دوم سرد و خشک و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مجفف آن بارد یابس

و سموم و مخدر و منوم آن شبیه بافیون و ضعیفتر از آن **افعال و خواص آن** بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل ورم حاره و امراض
الرأس و الصداع ضماد و برگ نرم سوده آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور نطول بدان و بخور آن جهت نزلات و آشامیدن یکمثقال بیشتر بیخ آن با شراب منوم الاذن
ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برگ آن بگرم چند مرتبه جهت امراض گوش و بینی العین عصاره برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت بصر و سائیده
شیافات نافعه چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفیده بیضه مرغ آشوب و قطور عصاره نبات آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد سودمند الفم غرغره
با آب برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان امراض آلات الغذاء و النفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سائر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیه آب
با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و بدستور دو اوقیه آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنه
آن جهت جنون و سرسام و تنقیه امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن
تخم مجفف آن مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام و الحکة و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیه حاره و ضماد
آن جهت منع اورام حاره ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله
و بدستور با خطمی ناگویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباط مقدار شربت آن تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب عنب
مطبوخ آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک و از سموم است **افعال و خواص آن** یکمثقال
آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی و در دهان هم رسیدن طعمی شبیه بطعم
و استعمال آن بهیچ وجه جایز نداشته اند و بعضی در ضمادهٔ مواد حارهٔ فاسدهٔ غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن
با آن و با انیسون و شیره مصطکی و رازیانج و آشامیدن شیره آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام و سینه مرغ نیز **عنب الدب** بضم دال مهمله و باء موحده
مشدده بترکی مورار اغاجی و بارشین نیز گویند و درخت آنرا غالیش نامند **ماهیت** آن درختیست کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار
و مایل بزمین و چتری و بنجاره و برگ آن مانند برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد
دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد و مایل بسبزی شبیه بگل حنا و بار بخیر از آن و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن
مایل بسرخی **طبیعت** آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف
و جاذب و محلل اورام و بیطاران پوست آنرا با اورام دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود و ماده آنرا برگ بزرگتر از نر و شبیه ببرگ شمشاد و دانه آن کوچکتر و غیر چتری
و بیخ آن عود بری است و سائر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آنرا برگک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن **عنب الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء
مثناة تحتانیه مشدده و هاء شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است **عنبر** بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گویند نوعی
از نحل است که در جزائر که در میان دریاها واقعست بر جبال و اشجار آن نوعی نحل خانه ساخته عسل در آن جمع میکند و در موسم بهار که گلها و شکوفها بسیار است و در موسم
باد و باران از شدت آن هر دو خانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میرود و عسل آن بمرور ایام شسته زایل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج
پی در پی درهم نشسته پرده پرده و مدور و غیر آن میگردد و بساحل دریا می آید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال و بیع و شری مینمایند و مدور آنرا شمامه مینامند و بقیمت علی
میفروشند و مؤید اینست که جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل
بحر یمن و مالدیب و حضرموت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متمولین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند و برغبت تمام
میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا دیدند بزودی می بلعند
و در شکم آنها انهضام نا یافته آنها را می کشد و با شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانیکه واقف این امرند آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته بر می آورند
و این سیاه رنگ و اندک با سهوکت و زهومت میباشد این را عنبر بلعی مینامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس الله سره قلمی نموده اند که فقیر شمامهٔ دید که دران مثل دال ها نوکهای بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود

بودند و مجرّب کتاب نیز قطعهٔ عنبری دید که دران نیز سر و گردن دو جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه بمنقار نیز چیزی دران نمایان بود و آن منقور نیز نوشته اند و لیکن
قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قفر و مومیایی و قیر بر می آید و بسبب جزر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب
بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد و نیز مدور بشکل شمامه و باشکال دیگر گشته بسواحل می افتد نزد حقر اقوی است و گفته اند ازین هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ
و رمل میگردد و در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه می باشد و احیانا ازین صفایح آن رمل و خاک و چرک بر می آید و این را عنبر رملی و تحته نامند و بدون
تصفیه استعمال این جائز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آنکه عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریایی است که امواج آنرا بساحل
می اندازد و همچنین قول آنکه آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد و چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید والله اعلم بحقائق ما خلق
لما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب و ازین آنچه مدور بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مایل بسفیدی است بران نقطهای بسیار ریزه
سفید عیان شد آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه باد و هیئت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بزردی
پس مائل بسبزی پس مائل بسیاهی و زبونتر از همه سیاه اکبوی بسیار کهنه آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید در گلاب در قدر مضاعف گذارند
و در گلاب بصبر اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه اگر کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشارند تا یکسان گردد
پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار میکند و مصنوع و مجعول نیز بسیار سازند از کچ و لادن و موم و قدری
عنبر سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفایحی و یا شمامه و گاه شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بران می چسبانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای
آن می ریزند و کهنه کرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بخایند اگر سفت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص
و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده دران فرو برند اگر بوی خوش از آن بر آید خالص است و الا فلا و اصل
آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آنرا دریابند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک
نیز گفته اند **افعال و خواص آن** حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسه ظاهری و باطنیه و محرک
شهوتین باه و طعام و اعاده کننده قوتهای از شراب ادویه مسهله و غیره و کثرت جماع و اوجاع کم شده و مفتح سدد و باد زهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال
و تراکیب بالطبع و رفع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو کننده دهان بالخاصیت نافع امراض حاره قلب و دماغ و منعش حرارت غریزیست
بسیار موافق امراض الراس و الصدر و المعدة و الکبد و الطحال و الکلیة و المثانة جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع
گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده
و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل و اعصاب بشرب و سعوطا و تدهینا و بخورا و اعضاء التناسل مداومت آشامیدن آن با ماء العسل اعاده باه پیران
و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و آشامیدن یکدانگ آن هر روز تا سه روز
جهت درد شکم معده جدید و قدیم مجرب او با و السموم آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح هوای وبایی و گریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره
قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری محرورین مصلح آن کافور و میوهای سرد و تر و سعوط آن با دهان حار جهت رفع امراض بارده دماغیه
و تفتیح سدد آن و حمول آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نیز و بعضی مضعف روح
کبدی است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن بر انگیزاننده ماشری و حمره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار مقدار
شربت آن یکدانگ و گفته اند که اگر یکمثقال آنرا با چندان مغز بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بالسه دفع در یکروز خورده شود تفریح بحد انکار آورد و باین قول مغرور نباید شد
که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مر و مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیره
و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد **عنقود** بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم
جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده **ماهیت آن** اسم خوشه نباتیست مخصوص بهیچ شاخ بقدر دسته شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه آن

عنقود

مملو از رطوبت و تخم و رائحهٔ آن شبیه بسداب طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام
حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم

عنکبوت

عنکبوت بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة
فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی اروجچک و بهندی مکری نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع میباشد
و هر یک بنامی خاص مانند شبث و سبع الذباب رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب خود تار تنیده خانها ساخته
میماند طبیعت همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آنرا گرم دانسته اند افعال و خواص آن الاذن قطور عنکبوت غلیظ النسج سفید
با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب
چسبیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا بازفت بر پارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین
بچسبانند جهت دفع حمی غب مؤثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو یا بر گردن صاحب تب غب بندند زائل گردد و پردهٔ صفیقی که در
زیر شکم عنکبوت و جای بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بهم نرمی آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زائل گردد و چون بر نزف الدم
اعضا بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گرداند المضار از نوع قوی آن اعراض
ردیه و برودت اطراف و تقعیر و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق
و حمام و مالیدن انبه خام خشک کرده است که بهندی امچور نامند که آنرا با آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعذب است و پاهای آن کوتاه و بر زمین میکشد و چون
خلایق نزد او میپرند بدست خود میگیرد و از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است و دفعات
و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بآلت حدیدی ببرند و تدبیر قروح ردیه را بعمل آورند و اما عنکبوت معروف
بفهد که بر مگس میجهد و آنرا میگیرد و چنانچه فهد بر صیدی میجهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست و پا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهی است و آن سلیم تر از سائر انواع است
از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض محلول در سرکه که در آن تخم کرفس جوشانیده باشند و اما
عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی است که پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول بر از عارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلا است

عنم

عنم بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم و تنکابن و اروش و بهندی سکرداری نامند و گویند خلنار است که بفارسی گلنار گویند ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته از شاخهای درختان میروید و غیر منتوسه است برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته
که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بطیون و این صنف برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم
برگ آن شبیه برگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن الفم خائیدن برگ آن مقوی دندان
و لثه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات
تازه نافع است

عود

فصل العین المهملة مع الواو عود بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب شاخ اشجار است که بهندی لکری و ڈالی نامند
از مطلق آن مراد نزد اطباء عود هندی است که بهندی اگر نامند ماهیت آن چوب درختیست که از کوهستان جنتیا قریب بسلهت که از توابع صوبه بنگاله و در سمت
شمال و شرق آن واقعست و در جزائر مملکت کهن که هر دو از بلاد و عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره چنپان از جزائر شهرناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا
بعرض سی و چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و اعوجاج غیر مستوی و اندک رخو که از آن عصا و چوبدستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب
نمیتوان ترتیب داد بسبب کج و اجی و رخاوت و نیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای
خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه از آن با دهنیت و سنگین سیاه غرقی است که در
آب فرو میرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است بآلات آهنی برآورده غرقی مستعمل میگویند و آنچه نیم غرقی است آنرا
نیم غرقی و سمله اعلی و آنچه مطلق بته آب میرود و سمله خوانند و آن کثیر الوجود تر از انواع دیگر و غرقی آن سیاه می باشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کم رنگ بمراتب غربی و بدی گفته اند

عود البلسان

عود الحیه

انواع میباشد هندی و سمندوری و قماری و سمندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آنرا دهنیت غالب بر هندی و قماری آن کم رنگ و سندلی آن بسیار خوشبو است و نیز بری و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند و بخور زنبابب هندی آن باعث منع تولد شپش در آنها و گفته اند سمندوری منسوب بنام بلدیست که از انجامی آورند و همچنین قماری مختار در طب هند و به بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبوئی بادهنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بجز بلی و خوشبوئی و چربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب مقید بعود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده و نیم کوفته از ان عرق میکیرند و از ان عرق بعد سرد شدن عطر میکیرند و بعضی نامقیدان آن ثفال را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن ثفال کرده و رشیشها کرده از ان بطریق تنکیس روغن میکیرند و آنرا بهندی چوره اگر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند چوره خالص که از براده عود عرق گرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و بعضی آنرا با براده صندل و یا براده چوب تگر با عرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آنرا میکیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بند چینیه خیزد که از انجا بجاوه ده روزه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و بهم سنگ فروشند و کوئی هیچ بو ندارد و چون بدست بگیرند گرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود در اسلاست و قریب بآنچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بند چینیان مذکور باشد که چلینه نوشته و بدانکه چوبی دیگر در هیات و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی مگر ربود در هند و بنگاله بهم میرسد و لیکن هر کس در نمییابد اکثر این را بدل آن میفروشند و این انکر مینامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا و کرده و پراکنده ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبات عفنه و طبیعت و رحم و ضعف معده و امعاء و کرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حال جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی و عصاب بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن اعضاء الصدر والقلب الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و سنطاریا سوداوی و صفراوی و سیر خصوصا که یکدرم و نیم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن دران مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلی که قی نماید و بهیچ نوع تسکین نیابد و دران بدو شند و حرکت دهند که با آن ممزوج گردد و با آن طفل بخورانند دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادثه از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیه منی و رطوبات سائله از رحم باز دارد و آنرا خشک و گرم سازد السموم مطبوخ آن با شراب ریحانی با دنبه و هر سموم بارده و بخور نمودن شیاب هندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرورین شربا و بخورا مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر ثقل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران وزرا وند مدحرج و دو دانگ وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه نامند و چوده و خمیره و اشربه و شمامه و عطره و غلیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عود البلسان** بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن گندم رنگ خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقوی قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم امراض الصدر و الغذاء و النفض و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و باد زهر سموم و گزیدگی افعی را مفید الرحم بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و دهن بلسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده **ماهیت** آن غیر قزوینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رائحه مانند عاقرقرحا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن یکدرم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از ان و خواه بعد از ان و نگاه داشتن آن در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است باو دارنده آن و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاه دارند و چشم افعی بران افتد بیحس و حرکت گردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

عود العطاس بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله **ماهیت** آن نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است بقدر انگشتی و سر آن سطبر و طرف دیگر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنگ باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انبوه شبیه بکیاه برنجاسف و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و قبه آن کوچک و شبیه ببابونه و تند بوی و معطس **طبیعت** تازه آن در آخر دوم گرم و خشک خشک آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** معطس قوی و جالی و محلل الآثار ضماد آن قلع کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند **عود القرح** بضم قاف و سکون را و حا بی نقطه و مهمله در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی وج و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و عریض و در شام کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** در جمیع افعال مانند وج است و بعضی عاقرقرحا دانسته اند **عود الیسر** بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون سین مهمله **ماهیت** آن جمعی بر آنند که چوب ناغورس است بجهت خاصیت آن در یسر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و یسر آن چون چوب محلب و چوب خطمی و دو چوب اراک دانسته اند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه میان هر دو خواهد آمد انشاء الله تعالی **عوسج** بفتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم **ماهیت** آن درختیست قریب بدرخت انار و بر خار و برگ آن تند مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمر آن بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و درخت بسیار میماند و میریزد و منبت آن شوره زارها و قسمی از عوسج را برگ سیاه مایل بسرخی و عریضتر از اول و خار آن بیشتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض و باریک و کویا دو غلافی است و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمری مانند توت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد ما ده بسیار و مستعمل برگهای نازک سبز آنست **طبیعت** مجموع آن در اول سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجت بمقدار یک دانگ آنرا با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قابضه که دارد و پرورده نمودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر **القمع** خائیدن برگ آن جهت قلاع و بان **النملة والحمرة** ضماد برگ تازه آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد **الحكة والجرب والجذام والامراض السوداوية** آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع و شریف گفته که اطبای یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را در ابتدا منع مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند چهار بیخ مجلس عمل میکند و دفع سودای سوخته مینماید و جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از آن اسفیداج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند و بغدادی و غیره نوشته اند که در شراب بجای آن بدستور طبخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و انطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سر الأقرع ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن مورد و هیای کرم بوزن آن اشنه و بوزن آن فوفل مضر سپرز و مورث قولنج مصلح آن کتیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند و بخور برگ و یا عصاره آن نیز گریزاننده هوام است **فصل العين مع الياء المثناة التحتانية عینون** بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون **ماهیت** آن غافقی گفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتیست بسیار تلخ و از ساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئیده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و رنگ شاخهای آن مابین سیاهی و سرخی و در هر شاخی گلی سرمه رنگ مستدیر مانند درهمی و مائل بسیاهی و منابت آن کوهستانهای اندلس آنرا بلدی نامند و نوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش و از آن بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گل زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است و اسلم از آن در فعل **طبیعت** آن گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص آن** اهل

عود العطاس
عود القرح
عود الیسر
عود الصلیب
عوسج
عینون

عیون
عین الدیک

عیون
عین البقر

غار

اندلس آنرا بجای سنا مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است صفرا و خلط بارد یعنی بلغم و سودا چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند جهت
اوجاع ظهر و مفاصل عرق النسا و ورک و مفتی است مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم **عیوان** بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون
شیخ الرئیس رحمه الله تعالی علیه نوشته الخ اهی محلل است اخضا الراس جهت امراض بارده دماغ و رفع زکام بارد و العین بقطور آب آن جهت حدت بصر مفید است
عین الدیک بفتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف بفارسی چشم خروس نامند و بهندی گهنگچی نامند ماهیت آن
تخم درختیست صلب سرخ صیقلی براق مدور و بین و کوبیند در خوشه مانند بطم میباشد و درخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بطم و آن ثمر آنست و در جبال هند
و و کهن هم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبیه باشد زیراکه هیات گهنگچی دیده بچنان است بلکه گهنگچی و انهای آن کردکردی بقدر دانه نخود و کوچکی و سیته
آلو بالو و دو نوع میباشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بحد افراط و جزو اعظم معجون طوکی و حافظ
الصحه است مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و باید که با شیر تازه دوشیده و یا ترنجبین حل ساییده و با مسکه استعمال نموده
شود **عیون** جمع عین است و آن عضوی از اعضا معروف حیوانی است **طبیعت** آن گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مایل
باعتدال است **افعال و خواص آن** بهترین همه چشم گوسفند است و چشم طیور تمامی ردی مایل به یبوست و زیاده کننده منی است زیادتی نیکو و
سریعة الاستمرار در محرورین و روی و مضر مبرودین مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست **عین البقر** اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که زبیب
آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و بطی الهضم و ثقیل بر معده است التحواتر اتیز نامند

باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است فصل الغین مع الالف غار بفتح غین و الف
و را مهمله بیونانی دافنی و انیمو و سقلیمس و نزد اهل شام زند و بفارسی باهشتان و بفرنگی لادرس نامند ماهیت آن درختیست عظیم تا هزار سال میماند و اهل یونان آنرا
بسیار احترام مینمایند و شاخه آنرا در دست میدارند و از خود دور میکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن خرمتر از برگ بید و بلندتر از آن و تلخ و خوشبو
و با انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میکرداند و مانع کرم زدن آنست و جبلی و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی و مخصوص ببلاد شام است و از آنجا
بمصر میبرند و ثمر آنرا بیونانی دافنی و بفارسی دهمشتا مند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پاره و زرد رنگ و چرب و خوشبو
و چون کهنه گردد مایل بسرخی و تیرگی میگردد و سیاه آن فاسد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرمتر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشکتر از سایر
اجزای آن و روغن آن گرمتر از سایر اجزا و گرمتر از روغن گردکان **افعال و خواص آن** محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء
الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین بدهن آن جهت
درد اعصاب و دفع اعیاء و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن قطور ساییده حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع بارده گوش و رفع
دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برگ آن جهت درد دندان الصدر لعوق برگ و حب آن با عسل یا بطلا
جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرفه کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء
آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحه امعاء آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد
و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برگ آن مقی و آشامیدن دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن منقی و مقی و مدر بول
و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه و رحم نشستن در آن با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و بطول جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم
و آشامیدن یک درهم از قشر آن مفتت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحمی تمریخ
بدهن آن جهت رفع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل
و غیرانها الا اورام ضماد آن با نان و با سویق جهت تسکین ضربان و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و عصاب

و درد کمر و غیر آن و از زینت طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضار حب بن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا

شربت از حب برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب ساذج و اگر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبر تر گفته اند الهوام طارد الهوام پاشیدن آب طبیخ برگ آن

در خانه گریزاننده مگس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آنرا با دست بچینند بقسمیکه بر زمین نیفتد و بر پس گوش خود گذارند هر مقدار

شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل خوابد و بترسد در خواب بگذارند دیگر نترسد و با خود داشتن آن موجب جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن

باعث حدت بصر و تقویت بهت و اغتسال بدان در حمام باعث دفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب ابدکسیکه از ازدواج و مردی مانده باشد

گرد و دو قادر گردد و دستور اخذ روغن آن آنست که دانه آنرا نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بگذارند تا سرد شود و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصاره برگ و ثمر آن

را در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون بقدر مضاعف اگر میسر نباشد با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و آنرا نسوزد پس صاف

نموده بکار برند **غاریقون** بفتح عین و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون **ماهیت** آن چیزیست شبیه بهیچ

پوسیده و در جوف بعضی اشجار سال خورده کهنه پوسیده و مانند درخت الجبیر و جمیز و امثال اینها و یا ریشه آنها است که پوسیده گشته بسبب تعفین بهم رسند و گاه از درخت

بلوط نیز بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطره دانسته اند و آن نر و ماده میباشد بالوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن

اندک صلب تر از ماده آن و مستدیر و با طبقات که گویا شیئی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند بهتر و مستعمل ماده سفید سبک وزن املس

با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و باندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب

بسمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا

که اجزای سمیه آن که بشکل ناخن چیده است بکوبیدن کوفته داخل میگردد **طبیعت** آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی

و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب

ارشاد گرم در اول خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باهم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجه غلیظه و محلل نفخ و ریاح

غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سده خصوص سده کبد و گرده و معین ادویه مسهله و رساننده آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی عمق

بدن و مدر بول و حیض و دافع و هن عضل و سموم منهوشه و مشروبه و ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه

بی عادله و محمود العاقبت است **اعضاء الراس** جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصا با هلیله کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند

نزلات و غرغره آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و خفقان آن جهت ابتدای نزلات و بائیه **اعضاء الصدر** نیم درم آن با آب جهت

نفث الدم و نزف الدم صدر و یکدرم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن

و با طلا جهت قرحه ریه **اعضاء الغذاء و النفض** آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن با ربوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سددی و سپرز

و مثل آن اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد احشاء گرده و با افسنتین معجون بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون جهت

اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشاء و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعاء و ضماد آن بتنهائی و بلعیدن

آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ماء القراطین اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرا باهم

مخلوط و اذابه خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و جرب

آن و با فلفل جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده **الاورام و الآلات المفاصل و الحمیات** آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت

جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیمدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و با صبر جهت اوجاع مفاصل عرق النساء و نقرس و امراض عصبانی

حمیات نائبه بعد از نضج ماده و حمیات کهنه و نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نفض آن و حقنه آن نیز جهت حمیات و بائیه و با ماء القراطین نیز جهت

حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سایر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب **الزینة** آشامیدن

غاریقون

چهار قیراط این جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن و در همه حال چند بید ستر و قی فرمودن با آب گرم و شیر تازه و دوغ و بیخ و سائر تدابیر خورده را العمل آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یکدرم و در مطبوخ تا یکمثقال بدل آن بنصف وزن آن تربد و ربع آن بخ جبسیل با هم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بدستور و دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غاز** بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک و بعربی قاز و اوز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف **طبیعت آن** گرم و تر و غلیظ تر از اردک **افعال و خواص آن** نیز مانند آن و روغن آن نیز محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقاء و در دمفاصل شربا و ضماداً نافع است و در قرابادین کبیر و همین آن در اد نیز مذکور شد **غاغالس** بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و غالسیس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و بیونانی بمعنی منتن الرائحه است و غالوبس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقثاء الکلاب و در طبرستان بلیهیم نامند **منتن** آن نباتیست املس و برگ آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بیلیع و گل آن بنفش باریک و حکیم میر محمد مومن نوشته نبات آن بقدر نبات انجره و برگ آن املس بدبو و گل آن چنبری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میگردد و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف میبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرما بهم میرسد **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک و گرم در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم **افعال و خواص آن** الاذن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش و عصاره القصب خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بحدیکه قائم مقام آن چنبری و دیگر دانسته اند اعضاء النفض مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکه و الاورام و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصاً چون برگ شاخ آنرا با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور فتسال الطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیت جهت علل صفراوی مفید مقدار شربت آن تا یکدرهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سوداء رقیق و سریع العمل است **غافث** بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثلثه فوقانیه بروزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اوبطوری و بهربری اکر سومنه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافت و شجرة البراغیث و شوکه منتنه نامند **ماهیت آن** گیاهیست خاردار و برگ آن دراز و عریض و طولانی و زغب دار و وسط برگهای آن شاخی مجوف و خشن روئیده و گل آن کبود مائل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با عبیر مخضر و با عفوصت و قبض کمی و حرارت چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن خاریسی است که از کوهستان شیراز آورند و رومی نیز **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بر عکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه کمی **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت تبهای مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و تیز حیض و عرق اعضاء الغذاء و النفض شاماً لیلاً حشیش و با عصاره آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سدد آن و سده طحال و تقویت کبد و تحلیل ورم آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء القنیه و استسقاء و ادرار بول و حیض با شراب جهت قروح امعاء و حمول آن مدر قوی حیض بعد از یاس از زنان القروح آشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانی که باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام و هنده زخمها الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصاره آن با عصاره افسنتین الرئیه جهت داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن و حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و پس اقراص ساخته خشک نمایند **طبیعت آن** سرد و خشک و الطف از جرم آن **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر بالثین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث گویند سه وزن آن سماق است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعاء و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی حاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میکرداند **ماهیت آن** نباتیست ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه و خوشبو باندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** حابس نزف الدم و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیا و بیخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است

نسخه حنظل و بوزن آن

غاغالس

منتن

غافث

غالیون

غالمون بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائیست خوشبو و سفر حلی رنک یاقوت مجفف با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و کل آن جهت قطع انفجار خون و سوختکی آتش مفید مؤلف کوید شاید این جوز غالیون و یا قریب بدان باشد **غالیه** بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها **ماهیت** آن از ادویه مرکبه قدیمه است کفته اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوشبو است پس جهت اعراض و اغراض دیکر عود هندی و سک رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **طبیعت** آن کرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف می باشد و رحدت عدم آن **افعال و خواص آن** مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الرأس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر و قطور محلول آن در بینی از ان روغن در کوش جهت صرع و سکته و وجع کوش اعضاء الصدر و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء النفض حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و نطفه رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی کرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است **فصل الغین المعجمه مع الباء الموحدة غبار الرحی** بضم غین و با موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و یا بفارسی کرد آسیا نامند **افعال و خواص آن** مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است **غبیرا** بضم غین و فتح با موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی اکیده نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بزرک بقدر درخت عناب پریشان و در بلاد بسیار سرد بهم میرسد و برک آن خشن و اغبر و لهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میکردد و مغز خود جوب جدا نمیشود و مغز آن سفید رنک شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استه عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرکتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنک و از مغز جدا میکردد و مغز آن نیز سفید رنک و لیکن با نشاستگی و نرم میباشد و تخم آن با سانی از ان جدا میکردد و این در شیرینی از ان نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و بهر دو نوع در وسط تابستان بهم میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده **افعال و خواص** مقوی و مفرح امراض الرأس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن امراض الصدر سرفه کرم را مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت ماسکه و دباغ آن و مسکن قی و قاطع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و سحج صفراوی را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت انکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و کل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفرانی رنک کفته **طبیعت** آن در دوم کرم و خشک و بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت کلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت خانه میرسد **افعال و خواص آن** مهیج شهوت باه و خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نورس از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در ادویه باهیه کل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الرئة و جهت امراض این هر دو عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض اعضاء الغذا جهت تقویت معده و جکر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقاء و یرقان و لرز حمیات مفید مقدار شربت آن یکمثقال القروح و الجروح چون برک آنرا بر جراحت و قرحه بندند بجرک کا آورد و چرک آنرا پاک سازد و ملتحم کرداند که احتیاج بدوائی دیکر نباشد و اکر برک تازه آن نباشد برک خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا کردد و دهن بدان جهت مفاصل استرخاء و درازکردن موی مجربست و عرق کل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند آنست **فصل الغین مع الذال المعجمه غداف** بضم غین و ذال معجمتین و الف و فا **ماهیت** آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مایل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ بخلاف زاغچه که رنک آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است **طبیعت** آن کرم و خشک **افعال و خواص آن** کوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح بارده جوف است و زهره و سرکین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است **فصل الغین مع الراء المهملة غراب** بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب البقع و دوم سیاه بزرک و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزقون و سوم سیاه کوچک آن در کشت زارها بسیار میباشد و بغراب الزروع موسوم و اهل انطاکیه آنرا غاعق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزروع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غداف است و جیفه نمیخورد و بهترین آن مختلف یعنی آنچه آنست **طبیعت** آن کرم و خشک

غالمون
غالیه
غبار الرحی
غبیرا
غداف
غراب

دراول **افعال و خواص آن** جهت مبرودین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند
و آب آنرا بریزند پس با سرکه طبخ دهند که مهرا شود و که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی بلق باشد و بهترینها
این بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از ان اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم
آن مورث بیخوابیست و زاغ طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن
جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقه آن جهت ازاله ریاح مثانه و گفته که الزینة چون زنده آنرا در ظرفی گذارند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب
اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همه آن روغن خواهد بود و آن تنها و یا با سرگین آن خضاب نیکو مجرب
گفته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغییر رنگ وضح و در وا نیدن مو مجرب کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** مولد
خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و باز هره خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زبل آنها نیز حاد
و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار سفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع بوا سیر
و طلای برسوخته آن رویاننده موی است **غرب** بفتح غین و راء و باء موحده بیونانی اطاء و بشیرازی پوزک و باصفهانی شک و در تنکابن و دیلم اوجا نامند **ماهیت**
آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از ان صمغی بعمل می آید بزودی
تیغ سباق آن در هنگام ظهور شکوفه آن و اکثر مستعمل لحا و برگ و صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند
افعال و خواص آن گل و برگ و عصاره ماخوذ از ان هر دو مجفف بیلذع و با عفوصت لحاء آن قریب بدان و خشکتر از ان الاذن قطور عصاره برگ
و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از ان و بدستور مطبوخ پوست تازه آن و شستن سر بطبیخ لحای آن جهت
خزاز العین قطور عصاره گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض و سم و آثار بعدیل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصاره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده
مؤثر الصدر آشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء آشامیدن برگ سائیده آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در معای موسوم
که ایلاوس نامند العیاذ بالله جهت سده کبد و تنها یا با آب مانع الحبتی و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده علق است از حلق و آب افشرده آن جهت رفع
سیلان و حرکت اعضای باطنی و سده جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازه آن بر اعضای مقطوعه و مجروحه رد یه طریه نافع و گل آن
داخل مراهم مجففه کرده میشود و ذرور گل آن مجفف قروح نرمنه و آکله و بدستور ذرور خاکستر آن الزینة طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط
ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده می شود و برای سیاهی آن و رماد
چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنه درخت آن نمکی برمی آید سفید نازک
بهترین املاح است و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند **غری** بکسر غین و فتح راء مهمله و با بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یا دوشقان نامند **ماهیت**
آن عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبخ غلیظ و چسپنده شده باشد و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از ان سریشم
ماهی است و بعد از ان آنچه از نشاسته گندم مرتب نمایند **طبیعت** مجموع آن بمراتب گرم و خشک است **غری الجلود** سریشمی است که از پوست حیوانات مکرر میجوشانند
در آب تا مهرا شود و میگذارند تا در آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر در آن تمیز نگردد و پس آنقدر طبخ مینمایند که غلیظ
گردد و در آفتاب چندان بر هم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرما
گرم شده وصل اخشاب جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از ان بهتر آنچه از پیه سازند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال
و خواص آن** مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفه کهنه و قروح سر مؤثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب تنها و یا با سرکه و یا با ادویه مناسبه
دیگر که مانند حسو بخته تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحه ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زرده چوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت عرق

غرب

غری

غری الجلود

تازه که نامدتی در آن بند نموده بگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو و جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا
و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته به پشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع و التهاب
آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قایم مقام توتیا است **غری السمک** بفارسی سریشم ماهی نامند **ماهیت آن** رطوبتی است منجمد شبیه بسریشم
که در شکم نوعی ماهی می‌باشد و از که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد که سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دوم
افعال و خواص آن قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر را و مداومت نیاشامیدن آن روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب و ازینه ضماد آن جهت
شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته و سریشم و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع
و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بدر رفته و بر ناخن سفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تحدر آن نافعست **غری الجبن** بفارسی سریشم پنیر نامند
از صنایع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مومن دیگری ذکر نکرده و آنرا جوهر الصنایع نامند **ماهیت آن** آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ سطحی
آهک آب ندیده نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بران پهلو به پهلو که بهم بچسبند فرش کنند و بران اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود و بر سنگ
مسطح سنگینی بران گذارند و ده روز بگذارند در آفتاب تا رطوبت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس بآب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر
سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب بگذارند اگر از آن چربی ظاهر شود باز آب و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند
بکمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه خوب بر هم زده کف آنرا گرفته باشند قطرات
آنرا بر سنگ زیرین ریخته بر سنگ بالا اسا بمالند تا بر سنگ زیرین بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بران بچکانند که روان شود اما باید آنمقدار باشد که چون چیزی را بآن
وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند **فصل الغین مع الراء المعجمتین**
غزال بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچه آنرا بعربی تا شش ماه و طلبی و از شش ماه تا سه سال را
خشف و تا شش سال را ظبی نامند **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مسمنین
کثیر الفضول در بدن و کسانیکه محتاج تخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی بره و چریده
در صحرای خوش آب و علف امراض الرأس و القلب و الغذا تناول آن جهت فالج و استرخا و سایر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان ازینه طلای آن موجب درازی
موی است الخواص چون خصیه آنرا صعتر و نمک پاشیده خشک کنند قرصه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و نمش
و بهق و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان سعال و قولنج مرکب با فلفل
یا زنجبیل خصوص کباب آن با سرکه زبون و بطی الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و با کشنیز مقشر طبخ نمودن و برای کسیکه در ارباح و ابرده و عارض گردد
با روغن کره گاوان و زیت و آب و نمک و کرب بفش و عسر الخروج و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضه قابضه است و غزال مشک انشاء الله تعالی در مشک مذکور خواهد شد گوشت
آن گرم و تر و خشک تر از سایر انواع است **فصل الغین مع الضاد المعجمتین** **غضار الصینی** بفتح غین و ضاد معجمتین و الف بفارسی کاسه
چینی نامند بغایت مجفف و سنون نرم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین مزجج یعنی لعابدار است و چون غضار چینی
را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با صمغ محلول بیامیزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلند تر و نمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص و کرمینایی
فصل الغین مع اللام **غلقی** بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یاء **ماهیت آن** اختلافست نزد جمعی علقه است و نزد جمعی نجیلت بقدر ربع
و نرم و ثمران مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برگ آن شبیه بناخن و مدور و در جوف [illegible] آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلب و لبنی که از آن حاصل میشود مسهل قوی
بحدیکه مهلک است و طلای آن رافع ثآلیل است و صاحب اختیارات بدیعی گوید گیاهی است که بکبر ماند برگ و ساق آن گرد و در صحرای شیراز بسیار و از جمله یتوعات معتبره است
و شیر بسیار دارد و اهل شیراز شیر و کاردیکه بآن آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمیرد و اگر شیر آنرا بر قوبا بمالند زائل شود **فصل الغین مع النون** **غنم** بفتح غین
و نون و میم اسم ضان است و بلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و دیر هضم مضر معده مصلح آن آب کبابی

نجیل است و گلقند **فصل الغین مع الواو** **غوتا غنبا** بضم غین و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و الف بجای
هر دو غین قاف نیز آمده معرب از گوتا گنبا لغت فرنگی است و گمرکوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و بعربی فرفیران نامند **ماهیت** آن عصارهٔ صمغی است
زرد تیره رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعهٔ آنرا بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بی طعم و رائحه فالبیکه اقراص قالبهای بزرگ
و کوچک ساخته از ارض جدید می آورند بعضی گویند عصارهٔ ریوند است و اصل آنست که غیر آنست و از بعضی ثقه شنیده شد که عصارهٔ نباتیست شبیه بجنبه تا و برگهای آن از آن الهند
و عربصیتر و چتیبان و نواح آن که جزیره ئیست از جزائر شهرنا و از ارض جدید جنوبی قریب به بندر چین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد می آورند **طبیعت** آن گرم
و خشک در اول گفته اند و لیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا اواخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه بآسانی و بی غائله است و هر خلط فاسد
که در یا بدار نواح صدر و معده و کبد و سائر اعضا بقی و اسهال و ادرار دفع مینماید و بسیار در معده نمیماند مانند مسهلات دیگر بنهایت یکروز و یک شب بلکه بزودی و آسانی فعل خود
نموده با اخلاط فاسده دفع میگردد و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و بعضیه و خوده و مالیخولیا
و ریزش نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و خفقان بارد و تفتیح سدد و ماساریقا و کبد و استسقا و یرقان و احتباس بول و حمیات بلغمیه
مزمنه قدیمه و جدیده را مفید و دوائیست شریف و بیغائله حتی آنکه گفته اند باطفال و حوامل نیز میتوان داد اما بهتر آنست که بحوامل ندهند و مخرج اقسام دیدان کبار و صغار و حب القرع
و اکثر استعمال آن با گلقند است که مصلح آنست و یا با شکر سرخ که دو دانگ آنرا با چهار دانگ مقدار شربت که متوسط آنست بحسب سن و مزاج و قوت و ضعف بدن نرم سوده با نیم
چهار درم گلقند و یا شکر سرشته بخورند و هر وقت عمل آن قصوری شود و یا تشنه شوند آب نیم گرم بنوشند و اکثر آنست که قی و اسهال هر دو می آورد و بعضی را اسهال فقط و
بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی با یبوست و تشویش و اضطراب نماید که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید و غذا که تناول نموده و خواب کرد و طبیعت بحال
می آید و اگر عمل بسیار نماید و مغص و ربطن و سوزش و مخرج غایط بهم رسد قدری گلاب با روغن بادام نیم گرم نموده بیاشامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر و اید ان
قدیمه و امراض مستحکمه باید رقه نقوعات و یا مطبوخات مناسبه هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیعت حاذق است و نقاشان در رنگ آمیزیها مستعمل دارند
و قوت آن تا ده سال قوی می باشد و بعد از آن ضعیف میگردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و از کهنه آن تا چهار دانگ است **غوشنه** بضم غین و سکون واو و کسر
شین معجمه و نون و ها و غوشیه نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی نیز روشنک نامند **ماهیت** آن نوعی از کماة و یا فطر است با ملوحت شکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی
است کوچک متشنج نرم و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود گازران جامه را بدان شویند چرک آنرا پاک میگردانند و در بیت المقدس بلاد عجم بسیار است و آنرا گیر لیشه خوانند
و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل گردد و با ترشیها میخورند و با لذت میباشد و در غلظت و بطوء الانحدار از کماة کمتر است **طبیعت** آن سرد و خشک از سائر کماة ها کمتر
افعال و خواص آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است فصل الفاء مع الالف

فاخته بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و ها
لغت فارسی است و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرفیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه
قریب بجثهٔ کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست **افعال و
خواص** آن امراض الراس مهر ابخرهٔ آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارده و ریاح غلیظ و تفتیح سدد العین و قطور خون تازهٔ گرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص
خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و جهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن
شکر و در و غنها و سرکه کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز راسو و مهند و مار را آواز آن بگریزد و در خانه که مرغ
سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بجای دیران که بریزانند مار است **فاذزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و را مهمله معرب پادزهر است
و اصطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود و بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و پادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور
شد **فاذخ** بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مؤمن نوشته لغت هندی اسم بندق هندیست و مؤلف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر اسم کرده و گوید
سنگیست زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون بر روی سنگ با زردچوبه بسایند ساییدهٔ آن بسبزی رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات

غوتا غنبا

غوشنه

فاخته

فاذزهر

فاذخ

فار

که از آخر هند و چین نیز آورند و بهترین آن چلپنی بود و با د زهر همه زهرها است شربا و طلاء و مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بخلاف بادزهر کافی است فار بفتح فا و الف
و راء مهمله بفارسی موش و هوش و موشک و بسریانی کوفری و برومی بوطیقو و بیونانی لیقطروس و بهندی چوهه و بترکی سیچان نامند ماهیت آن حیوانیست معروف و بهوش و موش
طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و خلاق و سیمه و مفسد معده و چون بریان نمایند و بطفلی که از
دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد و موثر اعضاء النفض جلوس و طبیخ آن جهت دفع تقطیر البول و آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کندر با سرکه جهت
اخراج سنگ گرده و مثانه و شاف آن رافع عسر البول و بغایت ملین طبع اطفال العین جلاء و اکتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینة طلای خون
آن جهت قلع ثآلیل و سامیر مجرب ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن گریزاننده
موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده و شکافته گرما گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضویکه خار و پیکان رفته باشد
برآورد و بر خنازیر تحلیل دهد و بدستور بریان آن برگزیدگی عقرب خوردن بی ماند آن مورث نسیان ابن مولف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان
خصومتی عجیب بود و موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال کژدم را گرفت و برید از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاک میگردد و چشم آنرا اگر بر کلاه دوزند
راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تب و ربع بندند تب زایل گردد و خصیه آنرا که بر زن بندند تا با او باشد حامله نشود فارة البیش موش بیشا است و مذکور شد فارة المسک

فارة البیش
فارة المسک

آهوی مشک است و گفته اند آنرا چیچهوندر نامند و آن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش و بسیار بدبو بحدیکه هر جا که بگذرد بدبو میگرداند و از دو بوی آن فی الجمله شبیه بوی مشک
و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است بحدیکه بر فرش و لباسیکه بول و غائط کند آنرا میپوسانند اگر زود نشویند و دیر بماند و بسبب کمال تعفن گربه و سایر حیوانات گوشت
آنرا نمیخورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و منزلها بهم میرسد و بیشتر مخصوص بملک هند و بنگاله است و شنیده شده که در مازندران و بلدان حاره رطبه نیز بهم میرسد
و دو نوع میباشد سفید رنگ و بزرگتر و این بسیار بدبو است و نوع دوم از آن کوچکتر و برنگ موش و بدبوئی این از آن کمتر طبیعت آن گرم و خشک فارسی بفتح فا

فارسی

و کسر سین و یاء نسبت ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنگ خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برگ آن
مانند برگ نخود و در میان جو و گندم میروید طبیعت آن در اول گرم تر افعال و خواص آن لطیف و قابض و مفتح سده احشاء جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز
نافع و فرزجه آن با عسل مانع حمل و شربت چون شاینده آن در دهن زیتون کشنده کرم معده مقدار شربت آن دو درم است و نواب علویخان مرحوم نوشته اند که اندروصارون را
بیونانی اندروبیلون نیز نامند و بیان ماهیت آنرا در حرف الالف من ذکر کرده ام مولف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه
و تعالی برساند بفضل خود فاشرا بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و راء مهمله و الف مکسوره معرب از فاشرا سریانیست و بعربی کرمة البیضاء بفارسی هزارفشان و هزارکشان

فاشرا

که معرب آن هزارجشان است و معنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزار شاخ است و بعضی گفته اند بمعنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی ماردار
و کرم دشتی و بشیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک میگردد و تفلیستی گفته بسریانی کتنبا نامند و برومی جلیلوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری ارجالان
و در تنکابن و طبرستان الاملک گویند ماهیت آن نباتیست شبیه بتاک انگور خاردار و برگ آن باملاست و مائل بهند و بی تار یادار و مانند تاک و بر هر جا و خود می
پیچد و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن بی برگ میماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در هر خوشه قریب صد دانه میباشد
و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و آنرا سیاه دار و خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود و بسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه و آنرا عود الحیه نامند
و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند و طعم آن با قبوضت و حاد و حریف و بسیار تلخ است و در قانون در قفطارغان مذکور است و هزارجشان است و مختار
و مستعمل تر و تازه آنست طبیعت برگ و ثمر آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ تر افعال و خواص آن جالی
و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخاء و نسیان و شدخ عضل العین مطبوخ
آن و در دهن زیت جهت کشته الدم و تحت چشم اعضای الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفه کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصاره آنرا با گندم طبخ نمایند
و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برگها و شاخهای نورسته آنرا طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قضیب و جلاء
آن از لزوجات و جهت دفع فواق و وجع معده و تسخین آن و جهت اسهال و ادرار شیر موثر و بیخ آن محلل و گدازنده صلابت طحال خصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند و بسرکه و بخیر

بران ضماد نمایند و همچنین عصارهٔ آن اعضاء النفض والاورام والدبور و غیرها تناول سفر بخیهٔ آن تر و و ابتدای رویدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصارهٔ
تازهٔ آن یکدرم با اندک کتیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کتیرا و یا با ماء العسل بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال قوی آورد و ادرار بول و شیر و سایر فضلات
و تنقیهٔ حصاة کند و جنین را بکشد و حمول آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج جنین و تنقیهٔ رحم و بدستور جلوس و طلیخ آن و مطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بواسیر و دامیهٔ مقعده و جمیع
اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع حرکت زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع ثآلیل و با شراب جهت تسکین
وجع داحس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نبات جهت قروح رویه خبیثه و داخل مراهم آکله و حمره و گرده می شود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد
شرباً و لطوخاً و طلاءً مؤثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضاء مسترخیهٔ ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل السموم
آشامیدن یکمثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر هوام و با شراب نبیذ و برگ و ثمر آن و رین فعل ضعیف اند از بیخ ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت دفع کلف و آثار سیاهی بعد از
جروح و قروح مانده و جلای سایر آثار و تنقیهٔ بشره و صاف کنندهٔ آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرا جهت کمنه الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن سترندهٔ موی است و تا بحال
وسترون موی جلو مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن باکتیرا خوردن و باقی کردن و بعد از آن رب حامضه خوردن

فاشرستین

و آشامیدن عصارهٔ آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد و بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن در بیخ و دو ثلث آن لبلاب سه و بعضی بنصف وزن آن نوشته اند **فاشرستین** بفتح فا و الف
و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و در اکثر نسخ چنین است و بعضی بتشدید فوقانیه شده و بمعنی مزیل شصت علت
و بعضی بفتح راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السوداء و بفارسی ششبندان سیاه و بشیرازی ششبندان و بیونانی الابس ملیا
بمعنی کرم الاسود و برومی انارو تر طلیس و بربری سیمون و باندلس معروف ببوطانیه است و گفته اند معنی فاسرستین واقع شصت علت است **ماهیت** آن نبات آن شبیه بفاشرا
و لبلاب است و پیچیدن بر جا و رخود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریضتر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و طعم

فاط

بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ گفته اند بزردی مائل میباشد و در قانون و رنقطار غان مذکور است که سپند آنست **طبیعت** آن گرم و خشک باعتدال **افعال و خواص** آن
در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء الصدر و النفض جهت تنقیه سینه و اعضای نفض و ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و اسپ
و گاو و امثال اینها و النوایی اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضا است **فاط** بفتح فا و الف و طاء مهمله مؤلف بظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است و تفلیسی گفته عربی است
و بسریانی بطاء و برومی طیلاح نامند **ماهیت** آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که
فاوخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری بر آنند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند

فاغره

و بهترین آن تازهٔ آنست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت سم شوکران و جوز مائل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است
فاغره بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و ها آنرا فارغه نیز نامند و بفارسی فاخره و گاه به دهن گشاده گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کبابه
و بقدر نخودی و نخودی رنگ و تا بنصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از زیر بادات هند و بلاد سودان آورند و در لطوخات و لخالخ
و اشباه آنها مستعمل دارند **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت

فالبرنس

محلله و بسیار قابض امراض الراس و القلب آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب آلات الفم مضمضه بعصارهٔ آن
جهت لثه و دهان اعضاء الغذاء مقوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویهٔ مصلحهٔ معده و کبد بارد و گرده میشود و جهت سوء المزاج
و اغذیهٔ بارده و جهت اسهال بارد و نافع و حابس شکم مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب بمقدار شربت آن تا دو درهم است **فالبرنس** بفتح فا و الف

فالنجيقن

و کسر لام و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و آنرا فالی بورس نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست که از بیخهای باریک
شاخهای بسیار می رویند بطول دو وجب و کره دار شبیه به نی و تخم آن سفید بقدر رجاورس اندک طولانی و بیخ آنرا فائده نیست و رطب **طبیعت** آن گرم و خشک با حرارت لطیفه
افعال و خواص آن اعضاء النفض آشامیدن تخم و برگ و عصارهٔ آن هر یک بتنهائی و با مجموعی با آب یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید **فالنجیقن** بفتح فا و الف
و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلا و فالنجیطس و لوفاقیس نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست که آنرا

و شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و باریکتر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع
از زمین زرد و پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک **افعال و خواص آن** جهت نهش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ گل و تخم آن با شراب جهت
لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است

فالوفج بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح فال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی ست **ماهیت آن**
باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان و در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار
حل نمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب بپخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط با آب نگردد و پس در ظرفی تنک ریخته بحجم نیم انگشت و بعد از
شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب یا عرق بید مشک و یا هر دو ریخته و با برف داخل کرده تناول مینمایند
و یا آنکه بعد کمال طبخ بسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته و زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای
پاتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد و پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و جهت اکثر امراض
صدر و ریه و اسهال نافع و اگر بران تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد

فانید بفتح فا و کسر نون و سکون یا و دال معجمه بفارسی
قند نامند و در **ماهیت آن** اختلافست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ
نامند و اصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را
چینی مینامند و یکی سفید و آنرا بهندی کهاند گویند و چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند
و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در ان جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی
قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و گویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین بریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده
در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند
و بعضی از حکما آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند و بطبخ و در کفچه کرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رساند و قرصهای کوچک بریزند بر روی پارچه سفید یا تخته
پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابهای آن مجوف حبابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانید و بهندی بتاسه و قومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه
نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر و یا کف سفیده بیضه مرغ و تیز زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانید و بفارسی شکر پنیر
گویند و اکثر را زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف ناید و روی صاف نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست کشند و در
بین کشیدن و دفع بدفع آنرا بچوبی یا تخته پاکیزه بزنند تا سفید شود و پس قرصها سازند آنرا فانید نامند و بعربی ناطف گاه مغزهای فواکه چون جوز الاکل یعنی گردکان و بادام و پسته
مقشر و امثال اینها داخل مینمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکنندگی آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بروی
بی عسلی آن کنجد بپاشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریوری و بعربی ناطف سمسم نامند صاحب اختیارات گفته که فانید آنست که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه
شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طرفا را که بفارسی گزانگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا وتد گویند زنند تا سفید شود و پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند
فانید نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و فانید خراسانی و فانید سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نگاه دارند فانید خراسانی نامند و آنچه
از عسل طرفا و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بران پاشند و نگاه دارند فانید سنجری نامند معرب سکری منسوب بسجستان که معرب سنگزستان بسین مهمله و زای معجمه است
و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید سحری است بضم سین و سکون حای مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدیست از عمان و بهترین آن سفید رقیق خراسانی
است **طبیعت آن** گرم و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است **افعال و خواص آن** غلیظتر از شکر و گرمتر از آن اعضاء النفض جهت سرفه و ضیق النفس
و درد سینه اعضاء النفض جهت تلیین بطن و برودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فاوانیا بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف
آنرا عود الریح و بسریانی کهبانا و کهینا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الصلیب است **ماهیت آن** اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس بن عوض
صرح در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو باهم ولیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته

فالوفج

فانید

فاوانیا

آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب و مادهٔ آنرا که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هر یک
را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین هما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده
که عود الصلیب چیزیست که بعضی مردم آنرا ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیگر جلیسی یعنی جلوة الریح و آن نباتیست که ساق آن بقدر دو شبر و منشعب بشعبها می باشد
و نر و ماده می باشد برگ نر آن شبیه ببرگ شاه بلوط و برگ مادهٔ آن شبیه ببرگ سمونیون که کرفس بری است و منشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون
شکافته شود و انغلاف ظاهر میشود و از آن دانهٔ سرخ مانند خون شبیه بدانهٔ انار و کثیر العدد و ما بین دانهای آن چیزی بنفش نیک پنج یا شش بیخ نر آن بسطبری انگشتی و بلندی
یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ مادهٔ آن منشعب بچند شعبه بهفت یا هشت هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی **افعال و خواص آن** اعضاء الراس آشامیدن بیست و پنج
حبهٔ آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذا خوردن آن تنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فضلهٔ نفاس
و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جالبس عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب سیاه قابض و حابس
و قاطع نزف الدم و رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث حصاة بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصیات
عارض ایشان نگردد و در فاوانیا نوشته که نر و ماده می باشد نر بیخهای آن سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یکساعت اندک حلاوتی با
طعم مادهٔ آن کثیر الشعب **طبیعت آن** گرم نه بشدت **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع جهت صداع
و صرع حتی تعلیق آن تنهائی مجرب و او نوشته که یهودی گفته تدخین به آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کنندهٔ آن و بدستور خوردن ثمر آن با گلقند شدید النفع
و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذا آشامیدن
مطبوخ آن با شربه قابضه عفصه مانع انصباب مواد است یعنی و آشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سده و جهت یرقان نافع اعضاء النفض جوشانیده بیخ آن با
و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید و آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم
سفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشان را و ادرار و بدستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب بشکم ابیند نماید و ادرار آورد
الزینة طلاء و غمره آن و جلاء آثار سیاهی بشره مؤثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده
نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بزردک و مادهٔ آنرا نبات مانند کرفس بری و گفته اند آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع
یافت میشود و مادهٔ آن بشکل بلوط می باشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد آنست و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند
بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حرافت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که تر آن استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی
گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان مادهٔ آن انسب است که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا دوم و بعضی مائل باعتدال دانسته
افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر یکدرم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض
تفتیح سده و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن
بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و دهن بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلادهٔ
اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص نر آن که بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده مجرب
و مسافرین در بیابانها و صحراها باعث مامونی است از آفات با شراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آن که حب آنست تنهائی یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان
و در خواص بیخ آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب
شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که یا مس یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق صلیبی آن که با شروط مذکوره اخذ کرده و در پارچهٔ زردی بسته و حایض
آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت و در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانهٔ که عود الصلیب باشد در آن خانه جن و جادوان کم نده داخل نشوند
و گفته اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم یکدانه زده صفحه ساخته و چهار عدد بخشم آنرا در آن پیچیده و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و در هشت سال از آن

کذشته باشند واکر در بر فرش و کسی که باهم دشمنی داشته باشند کذارند و قمر با زهره متصل و تثلیث باشند میان آن هر دو الفت بهم رسد **فاغیه** بفتح فا و الف و کسر غین معجمه
و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها اسم شکوفه حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفها است و بعین مهمله اسم بیخ اسفند است **فصل الفاء مع التاء المثناة**
الفوقانیه فتائل بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی بتافه نامند و فتیله در لغت ذباله و نزد اطباء عبارت
از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیرها و یا در قبل برای تنقیه و یا تنشیف رطوبات و یا تقویت و تسخین و تضییق آن و یا بغیر
این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا برای ادویه که در دبر بردارند مینمایند و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله و جذب آنها از اعالی بدن
بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب هم
انواع تراکیب نسخ آنها **فتائل الرهبان** بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم را مهمله و ها ساکنه و فتح باء
موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در اختیارات کثیر الوجود **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و تیره رنگ مائل بسفیدی و برگ آن مانند برگ حنا و سنائی
و کوچکتر از آن و اغبر و اشبه شبیه ببرگ شونیز و [illegible] میباشد و گل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار
دریا و رودخانها و دیکر جاها و کویند چون بیخ تازه آنرا آورند و با برگ آن پیچیده در چراغ کذارند و بران روغن بریزند مشتعل میکردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند لهذا
آنرا فتائل الرهبان نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرمتر از سائر اجزا **افعال و خواص** آن اعضاء الراس شامیدن و طبیخ بیخ آن با آب
جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بستور ضماد آن بر سینه الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها
ضماد بیخ آن با البان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و فسخ عصب و گوشت کوفته شده
و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفض و الباه جهت خوشبوئی دهان و جشای بارده و انهضام غذاء و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار
بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار موثر است **فتیت** بفتح فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء لغت عربیست **ماهیت** آن هر چیز خرد
کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان گندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد **طبیعت** آن گرم
و خشک باعتدال **افعال و خواص** آن قلیل الغذاء مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه
مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و یا شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه
و صاحبان ضعف احشاء بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است **فصل الفاء مع الجیم**
فجل بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب بشیرازی تربزه و بسریانی فغالا و برومی دفیون و بیونانی افاتیس و نیز بیونانی اباوس و بهندی مولی و [illegible]
نامند **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم سلغم را در بوته ترب گذاشته غرس مینمایند
و یا بالعکس بری آن تندتر از بستانی و با بدرازی و بزرگی بستانی نیست و در قوت قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید
طولانی نازک و این قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا یکدو نیم دست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی باریک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل و
مضلع رنگسور کامی است مسمی بغیر صد دار قوت زمین بانجا بوزن [?] آثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب شیرین آنرا فیل مولی
مینامند یعنی در درازی و قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت و یا با ماهی پخته با چلاو میخورند و در جاهای دیگر تا یک و نیم شبر و قسمی دیگر
مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشکتر از قسم سفید طولانی آنست و بشادابی آن نیست و لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود
و بسبب سردی هوا و [illegible] زمین منقش میکردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص زمستان
است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن هر دو خشن تر و تندتر و تخم همه مائل بتندی و [illegible]
باریک طولانی بقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب لذیذ بهندی آنرا سینگری نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت میپزند
لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میکردد **طبیعت** تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده

از اصل آن و بری آن اقوی و احد از بستانی در جمیع اجزا **افعال و خواص آن** ملطف محلل مولد ریاح و محرک ارویح و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غیر منهضم
خصوصا برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه دران جزو لطیف سریع التعفن است
و مدر بول و با اندک تلیین و چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و غذائیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند
در فجل سه خاصیت است برگ آن پراکنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر بسر و دندان و حناک الاذن قطور روغن آن جهت
تحلیل ریاح گوش کثیر النفع است و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد و پس بگرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح
و تسکین اوجاع آن سریع النفع است و بدستور چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادثه بر سوق آن و آب برگ
آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات
غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن قطرقال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است اعضاء الغذاء
روی است برای معده و حشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرماینده غذا است قبل طعام نافع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر
معده و این جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا
و مفتح سده کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از
طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده
آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد و آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح
والجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا بالبثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض
تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب برگهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین
و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم در آن سوراخها
گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند
و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت ورم سپرز
بارد و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مارشاخدار و سم هوام و چون سر خمهای تراشیده بیخ آن و یا کوبیده آنرا بر عقرب گذارند
بمیرد و بدستور چون آب آنرا بران ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن
آن نیکو کننده رنگ رخساره و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم و طلای آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با [illegible]
جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنگ رخساره و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء
الثعلب و اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه دران جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه
خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند یا با طعام نیز مجرب و مضرتی ندارد اگر سرکه شاب
و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار و شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مارشاخدار موثر و در سائر افعال مذکوره قویتر از بیخ آن است و آشامیدن
نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی و منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب
مقدار شربت از تخم آن تا یکدرم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم تر از شلغم و ضعیف تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن
مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آنرا در ابتدا از تخم بستانی بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد بمانند و در قدر مضاعف با آتش
ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد و بسیار منجح و در اکثر امراض قائم مقام روغن کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و گرمتر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن
آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهر دار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و سنبر خام و دفع خشونت

فجل عشقی

فرخ

فراسیون

بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن گردد و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند
اسهال را حل نماید و حل معادن و تبدیل افعال غریبه از آن می آید **فجل با عشقی** فجل شامی است **طبیعت** آن مرکب القوی و از شلغم گرمتر **افعال و خواص** آن
از فجل و شلغم زودتر و ضعیف‌تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است **فصل الفاء مع الراء المهمله** **فراخ** بکسر فاء و راء و الف و خاء
معجمه بفارسی جوجه و بترکی فرنک نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت و افعال و خواص** جوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و مبادا الله
تعالی بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره مورث مولد جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوت باه و گویند خروس بچه
بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون** بفتح فاء و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و ضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز
و بلاطینی مادرو بیوم و بعربی علفاهیت الکلب است و هیر حنیرنج را علقم نامند و بفارسی لغمان سرو کورا و بعضی کراث جبلی که گندنای کوهی گویند و لغفا کرده یا ممکن که تصحیف از کوراث
باشد **در ماهیت** آن اختلاف است و دیسقوریدوس گفته نباتیست با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روییده و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مایل
باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب
که از یک ساق روییده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته اند که بهترین مختار آن سفید
آن بسرخی آمیخته و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آنرا چنانچه دیسقوریدوس
مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوعی سفید آنرا فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد و بر آن
بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر را الموطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته که کسیکه آنرا کراث جبلی دانسته
غلط کرده و محتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی ادرسه نامند و ادرسه در حرف الالف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و**
خواص آن محلل جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و با قوت تریاقیه **اعضاء الراس** و الاذن و العین قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تنقیح منافذ آن
و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت عونیکه دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب سلاق و دمعه و غشاوه
و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین با ماء الرازیانه
حامض یا بالنده بر کرده اند و عصاره فراسیون را بر آن بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقویه بصر کرده می شود **الفم و الاسنان** مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام
دندان **اعضاء الصدر** آشامیدن سه درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده و سه درهم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و روغن
بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حب معمول
از آن شمع که بحاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن نیم درم باشد در آن جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده بقدر گرم شود بنوشند جهت سرفه مفرط
عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و یا ایرسا چون خشک آنرا بیامیزند جهت دفع سرفه مزمن و تنقیه
سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس **اعضاء الغذاء** مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده
و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و یا با زیت جهت درد امعاء و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه
و برای وجع طحال بدستور ضماد آن **نافع اعضاء النفض** آشامیدن آن خصوصا با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ
آن و چون در آب عوزیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن حقنه نمایند برقانه مردان و زنان جهت دفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول و ضماد برگ تازه آن زیر ناف
جهت دفع تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت مانع حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است و هر نوعیکه استعمال
نمایند شرباً و ضماداً و احتمالاً و وجع کاسره و خاصره و جنین را بسیار مفید **السموم** آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آنها
و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه **الاورام و الجروح و القروح** ضماد برگ پخته آن با آب مغز و با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرک قروح و سحج و عضه کهنه خبیثه و گوشت
فاسد متآکل و قلع واحش و تلیین و تحلیل خنازیر و انفجار دمامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آنرا با پیه کرده بر سر رشته برآورد هم

هرنوع که باشد ضماد نمایند بروی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین کودی کنده بآتش گرم کنند و چون گرم شد آتش را برآورده در آن گرما گرم فراسیون را فرش نمایند
و علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن فرش نمایند و براو لحافی بپوشانند و در آن همان قسم خوابیده تا
تا گرمی آن زائل گردد و در دفع مرض او مجرب گفته‌اند و چون در حمی که آب انگور مقدار یک طوطیس باشد و ملوک برگ تازهٔ فراسیون را کوبیده و بیخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند
پس برآورده صاف کنند و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته‌اند که بواسیر [illegible] در آن امور المضار مضر
گرده و مثانه در رفایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم میگردد و مصلح آن کثیرا عسل و سنبل الطیب و زرباد و بعضی بادزهر آن دانسته‌اند و مقوی فعل آن
مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل بابونه چهار دانگ وزن آن لسان الحمل و دو وزن آن سیاه دارو و در اسهال
لزوجات و تسکین مغص گویند بدل آن فنجمیون است و گویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق **فرس** بفتح فا و را و سین مهملتین بفارسی اسب و بترکی آت
و بهندی گهوڑا بضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح را هندیه و الف نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف از حیوانات دیگر ماکول اللحم گرم‌تر و بهترین گوشت آن
خوش هیئت تر آشنا و مودب مردمی تر و با فراست و اصناف می‌باشد از نجیب و غیر نجیب و بچهٔ آنرا بعربی مهر و بفارسی کره نامند **طبیعت** گوشت آن در آخر دوم گرم
خشک **افعال و خواص آن** خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب کباب آن با تأثیر مقوی باه و سبزه روین اعضاء الرأس گفته‌اند چون دو ابدیکه بزانوی فرس می‌باشد
بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند اعضاء النفس آشامیدن انفحه آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و ذرب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال
رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوشاندن و تهیه آن و آشامیدن دوغ و آب انار و بالای آن باید که آب بر آن نیاشامند الا و رام و آلیتو
طلای مطلق پوست مهر یعنی کرهٔ آن با موی با آب پراکنده کنند بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص و خون تازهٔ گرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض علاج
آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت الزینة طلای خون آن تغییر دهندهٔ رنگ وضح و ذرور پوست سوختهٔ آن با موی رافع جوششها
است الخواص گویند چون دندان سفلای آنرا بر ساق بندند از حرکت ندگی نیابند و اگر دندان آنرا بر گردن کودک بندند دندان او بی الم برآید و سم آنرا در خانه که موش بسیار
باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نروید و نیز بواسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اگر پای حیوان
چهارپا را دم اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند کیک در آن خانه داخل نشود و فرس بحری را بهندی گهوڑا دریائی نامند گویند از خواص آنست که چون
خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیر و با پیه خنزیر سرشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بر آن مؤثر است **فرفیون**
بفتح فا و سکون را و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسیکه بکسر فاء دوم خوانده و آنرا افربیون بجای فاء دوم و افربیون و اربیون نیز با دالی همزه مفتوحه
در اول که معرب اوربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل بنفسه و خاء اطفال و بربری قاکسوت و برومی اوطینوس و بیونانی کمالیون و اهل مصر و شام آنرا البانی بعربی
خوانند و در **ماهیت** آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن [illegible] دانسته‌اند اصح همه اقوال قول غافقی است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر و جبل
که آنرا بربر نامند و کثیر الوجود است در آنجا و از آنجا بسایر بلاد دیگر میبرند و آن لبن دو نوع نباتست یکی شبیه نبات کاهو و پر شعبه و خار ناک و پر شیر دوم برگ آن سیاه
و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای آن باریک و تیزتر و شیر آن بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد **فرسیون**
بفتح فاء و سکون را و کسر سین و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله فرفیس است **ماهیت** آن فراسیون است شبیه بحنظل با عفونت و در جوف آن تخمها **طبیعت** آن بسیار
گرم و خشک **افعال و خواص آن** تمریخ آن با روغنها مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع **فرنجمشک** بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون
شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آنرا فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک بجای فا نیز نامند و بسریانی غلمنکا و برومی امیولوفراس و بیونانی اقلیس
و بهندی رام تلسی و گویند بهندی انبل نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا
قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است مراد اینست و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مشک است از آن
جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف می‌باشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا جبلی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ آن مانند برگ بادروج
آن با پهن سبزی و زردی و مزغب و رائحهٔ آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنگ مائل بسبزی و از تخم بالنگوسه پهلوتر و بسیار لزج و چسپنده‌تر از آن و منبت آن مجاری

فرس

فرفیون

فرسیون

فرنجمشک

آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برگهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرگ نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن
شبیه بتخم ریحان و از آن درازتر و سه پهلو منبت آن خرابها و بیابانها و سنگلاخها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرم تر و یبس از مرزنجوش
و نمام لطیفتر **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس مفتح سدهٔ دماغی و مصفاة منخرین اکلاً و شمّاً و طلاءً اعضاء الرأس جهت درد سر بارد نافع الفم بوی دهان خوش
کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر شامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم و قلب اعضاء الغذاء مقوی
معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای ترش و دوار و مسکن مغص و منبه اشتها است اعضاء النفض جهت سپرز و بواسیر شرباً و طلاءً نافع المضار مصدع محرورین
و مولد مره سودا شماً و شرباً مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف
منی و هاضم طعام و منفط و مولد صبیان که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون بسرکه و اشربه و شراب و آب انگور داخل کنند مانع فساد
آنها است بدل آن بالنگو **فرخار** بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله **ماهیت** آن درختی است بقدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن
مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف تر از گلنار است **فرشه** بفتح فا و را و شین معجمه و ها **ماهیت** آن اسم عربیست شیرست که با
زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه باغوز و در افعال مانند لبا است **فصل الفاء مع السین المهملة فافس** بضم فا و سین و الف
فا و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شبکر نیز و بهندی کهتل و بفرنگی سمیس نامند **ماهیت** آن جانوریست از جمله هوام بقدر نصف عدس و سر و دم آن باریک
و بسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانهٔ حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک و دو سبیل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان برمی آورد و بآن میگزد و بار بجود و میکشد و بوی
بد چه آن سرخ رنگ و بزرگ آن مایل بسیاهی و از گزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی میکند و باز خود بخود زائل میگردد و در شکافهای چوب و سریرها و خانهٔ کهنه
و در چهار پایه که باصطلاح هند پلنگ مینامند و بران خواب میکنند و لباس پشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار تکون می یابد **طبیعت** آن گرم و خشک
در سوم **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس نفوخ سائیدهٔ آن در بینی و استشمام رائحه سائیدهٔ آن و یا طلای آن بر انف جهت مرضیکه در بنگاله میشود
و آنرا هوه می نامند مؤثر و دود آن با بنوبه که در حلق برسد و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب و یا غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده مؤثر اعضاء النفض کذا آن
سودهٔ آن در سوراخ قضیب جهت رفع احتباس بول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب السم یکبید و آن جهت گزیدن
مار شاخدار و از بسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست **فستق** بضم فا و سکون سین مهمله و ضم تاء مثناة
فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی بستقی و بیونانی بسطاقیا و بفرنگی پسطاکه نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست شبیه بدرخت بطم که بفارسی بنه نامند
و از آن کوچکتر و اغبر نیز بار و مدتی میماند و ثمر آن در اول نیسان پیدا میشود و با یلول ماه میرسد و بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر آن است
و بهترین ثمر آن آن است که بزرگ دانه و پوست آن نازک سفید و پوست خارج آن سبز مایل به بنفشی مغز آن سبز و چرب و لذیذ باشد و آنرا بطم پیوند مینمایند و پیوندی آن
بسیار خوب میشود و جفت آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب و درخت آن یکسال ثمر آن مغز دار و یکسال بیمغز میباشد و بی مغز آنرا برغنج مینامند
و در حرف الباء مع الزاء مذکور شد و ثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند فاسد نمیگردد و چون مقشر کردند و از پوست جدا نمودند فاسد میگردد و آب لیمو حافظ فساد
آنست **طبیعت** مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صواب است لهذا آنرا تازه و گرم میخورند و مقوی باه است و زیاده کننده
منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء جهت تقویت فهم و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان
و قی و غثیان و مغص و برودت کبد و تفتیح سدهٔ کبد و منافذ غذا و مرارت جهت عطریت و عفوصت و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل وجع رطوبی آن و قلیل الغذاء
و مسمن بدن و مقوی معده و لحم آن از سائر حبوب زیاده خصوصاً که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند و دافع لاغری گردد و یرقان و طحال و سموم و نهش
هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای وبائی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک الفم مضمضه آن
مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل و معده و قابض حشی و دافع حمل آن و رافع قی و فواق و اسهال و النفض
السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج مقعده مجرب و بطول طبیخ پوست درخت و برگ آن

فرخار

فافس

فستق

جهت حبس نزلات و درد معده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الرکبه مداومت غسل موی بدان جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده اطعمه و مقوی
غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصاً مقشر آن و مفسد طعام و بدستور دهن آن و گویند مغز آن مضر سفل است مصلح آن زردآلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند
نمودن آن مغز بریان و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زردآلوی ترش خشک است

فصل الفاء مع الشین المعجمه

فقاع

فشاغ بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا سرم نامند **ماهیت**
آن از جنس فاشرا است و بر هجا و رخودمی پیچد و آنرا می پوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ
آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن بیجا ر و دانه آن بشکل باقلای
مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دو آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهر او بیای هندی عبارت از آن باشد مؤلف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله خیری
میشود و آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک پهن نبات آن بر هجا و رخودمی پیچد و آنرا می پوشاند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا و انهای آن
کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه می باشد و در یکطرف آن قریب بنصف آن خطی سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و طعم اندک شبیه بباقلا و بوی نیز همست آن یا
از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند **طبیعت** فشاغ اول آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ
حرارت غریزی و دافع صفرا و ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیرخواره بدهند مدة الحیاة گویند سموم نباتی و حیوانی با و اثر نکند
مقدار شربت آن یکمثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است

فصل الفاء مع الضاد المعجمه

فضه

فضه بکسر فا و فتح ضاد و ها بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم را و مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی
و الف و بسریانی سیما و برومی ارجیا و بیونانی اکورا و بترکی کمش و بفرنگی و پراطا نامند **ماهیت آن** از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیر النفع است و گفته اند مایه تکون
آن زیبق خالص جید و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس کرده بوزن خود زیبق را منعقد کرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن
در معدن خود تمام می شود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است **طبیعت آن** در اول سرد و خشک و با قوت قابضه
مجففه و سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند **افعال و خواص آن** در تفریح قریب بیاقوت اعضاء الراس جهت مالیخولیا
و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحاله آن با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات
لزجه متعفنه و بلاغم الصدر آشامیدن محلول آن و بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بجهات مذکوره
مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقاء سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و حکه و بدستور
جهت جرب و حکه الاورام سحاله آن جهت تحلیل اورام مضر معا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحه گوگرد خام و مجاورت
آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح نه گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و بدستور
حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند آنرا لن تورو پیورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است
که نیلم نامند و ازین جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول است بجهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بعدیل که دو قطره آنرا با شربت مناسبه بیاشامند

فصل الفاء مع الطاء المهمله

فطر

فطر بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شماه و بسریانی فطریا تا و برومی موکوطیس و بهندی بهین چهتر
و بیونانی اونطرشیا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه فطر و در رابعه موقوطیس نامیده **ماهیت آن** نباتیست که در زمینهای نمناک و عقب بارشها و در بعضی بلاد از زمین منشق
شده بر می آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی قارچ و بشیرازی
مردم عوام هیکل و بترکی کیلاک و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص بنوع قتال و کماه را ماکول آن دانسته اند و بالجمله هرچه بطرف وجهت و بیرانگه
و سفید مائل به تیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب بهم رسد بد ماکول است و سیاه آن غیر ماکول و در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن و در آن از جهت بسیار روید و در آن
عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و کرو کان و کیاهای سمی و یتوعات و یا در سرکین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتالست

و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست گویند آنچه را در کشمیر کنکهچو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقاع نامند و بفارسی هیکل و دوم را
غوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی روی غیر ماکول آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین
هرچه را بان گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبهی بچفا ها نامند و فطر غیر ماکول را پدبهیر و قسمی را جهتر بچفایی ها نامند و قسمی را گگن دهول و قسم اول بهترین اقسام است
طبیعت ماکول آن در سوم سرد و تر **افعال و خواص آن** اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول
و ملازمت آن قاطع نسل ضماد خشک کوبیده آن با ابریشم ماهی جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم
و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظه و خفقان و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد
بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ آن با نمک
و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و بالمثری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها
و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بگزد و هنوز آن فطر در معده او باشد
درد او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد و اعراق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از خواص آنست
طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین با فودنج جبلی یا سرگین خروس بچه یا سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر
با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و کمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد نمودن بر معده [illegible]
ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در یکروز بلکه در یکساعت هلاک میگرداند و هر فطر که در خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن مورث
بیهوشی است چون اندکی از آنرا بخورند و آنچه در بنگاله میشود خواه ماکول خواه غیر ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست

قطر اساليون

فطر اساليون بفتح فا و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنگی بطرسالی نامند **ماهیت** آن کرفس کوهی است
و آنرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و
خواص آن** اعضاء الغذاء و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغایت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض و قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی السموم و مقاوم
جمیع سموم بارده و جمیع افعال آن قریب از بستانی و سایر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین
نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند و آن مدور مائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات
آن عریض و با اندک حدت و گل آن چتری شبیه بشبت است و شکابن و ابلیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیف تر از فطر اساليون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا
و تشنج و فرزجه آن مسقط جنین و سایر افعال ما سند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل الفاء مع القاف

فقع

فقع بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده **ماهیت** آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کماة دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آن است که از غیر اقسام فطر است
و مدور بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب نهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنهای کوه بسیار
بهم میرسد و جائیکه تکون می یابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و برمی آورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و بنارسی
تشنج و بترکی و نبلان نامند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون می یابد **طبیعت**
آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آنرا ندارد

فقاع

فقاع بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربیست یونانی رودفوس و رودفونس نیز دیده شده و برومی نقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع از آن جهت مینامند
که کف آنرا میگیرند و واحد آن فقاعه و بفارسی سوراک آبخانند **ماهیت** آن اسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن مصنوع
از اکثر حبوب میباشد مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و نیشکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه میکنند
بران فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد و بالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی و احر همه عسلی مسعود است

بس عسلی غیر مفوه پس ثمری یعنی ثمر عاقی و اعدل همه زلیبی است که با حب الرمان سازند و کسیکه اراده اصلاح و خوشبوئی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی دارچینی
چیزی دیگر زیاده نکنند **افعال و خواص آن** ردی الغذا و نفاخ و مولد خلط غلیظ مخبه و ریاح و مضر اعضای حیوانی و قوت غذاء آن بحدی نیست که اگر علاج را در آن نجس ...
نرم گرداند و آسان کرد و آنچه را خواهند از آن بسازند مضر حجب دماغ و اعصاب بکمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا اسهل موافق محرور
مقوی احشا و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مربی بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع مضر کرده و مثانه و متخذ از عسل از برای
مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که ناشتا نخورند آنرا اگر ناشتا
و یا در اواخر بقایای طعام در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی و مفوه آنرا ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت
باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آنرا مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند و نفخ آنرا زائل گرداند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میکرداند خصوصاً
که آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از ان افاویه یکمثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج تیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن

فقاح بضم فا و فتح قاف و با حا مهمله اسم جنس شکوفها است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافته و می آید انشاء الله تعالی **فقاح الکرم** شکوفه انگور است بیونانی وودا
طیاطون و برومی اینکس طراحیون و بسریانی نقحی او کیشا و بفارسی دل ناسند بری و بستانی میباشد بهترین آن بری تازه آنست **طبیعت آن** در اول سرد و خشک و با عطریت
افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن خواق و قی و عرق آن یعنی ما مقطر آن در افعال نیز اضعف از اصل آنست **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی اقحوان است
که بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره تکون می یابد الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آنست

فصل الفا مع اللام

فل بضم فا و تشدید لام در ماهیت آن
اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و باین مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن با زوائد
بسیار باساقی بقدر یکشبر و در موسم ربیع گل می آورد گلی زرد رنگ خوشبو و بوی آن بهر طرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برسه و خواه کبیر آن
با نیلوفر که هیچ آنرا شکافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا بانیلوفر و حکایت کرده و در خلاصت که آن گلیست سفید خالص و برگهای آن مضاعف و محیط
اندرون آن زرد رنگ و چون کهنه گردد و سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طلائی گردد و سرخ و براق و این هنگام آنرا بر شکلین نامند و این نیلوفر هندی نیست
و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهو است و را **طبیعت آن** بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل یا یابس در اول **افعال و
خواص آن** مفتح سده و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقای ریاح و اهبرشمر با و بخور او طلا و استعمال تخم آن موی را
سفید میکرداند و طحال و وجع کبد را بر طرف میسازد و شراب و مالیدن برگ سائیده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید شپش است حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته
که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه انگور است نه بقدر فندق و آنچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فا معرب بیل
هندی است و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکهن و بنگاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب و لهذا آنرا گلاب بیل مینامند و آن در اول سرد و تر مقوی قلب و معده و مسرت
افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن بنحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مولف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست و گلاب
جامون در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز رنگ و بعضی سفید

فلز بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفید روی و مس نحاس است
که از آن ظروف ریخته میسازند و مفرغ نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که از آن گدازند است و هر گوهر یکه در کان خیزد و در اصطلاح آنرا اجسام
معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه منطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش کشیدن گردد
و اقسام منطرق را مطلقا منطرقات و معدن سبعه نامند و فی الحقیقت هفت نوع اند که هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن و مس و توتیا مس روی و هر یک از ینها علاحده
حاصل میکردند و جهت اختلاف و تعدد شان تفاوت اختلاف وزن هر یک است اما مس از گداز جسم معدنی بهم میرسد و از ینجهت آنرا بفارسی روی و مس رست نامند و بیونانی طالیقون
و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میکردد و لهذا آنرا بعربی صفر نامند و مس دو نوع میباشد یکی سرخ و یکی مائل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ
نرمتر از مس مائل بزردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع می آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلا است و دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از ان کمتر و سوم صفحهای
بزرگ پهن و این از همه بون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و منطرق نیست و بعد از یکدو سال زرد و کم رنگ میگردد و منطرق

فقاح
فقاح الکرم
فقاح الملح
فل
فلز

فلفلی

بالفارسی سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق و قابل گداز میگردد و پس خلاصه نوع شده و معدن هشت سیماب چون روی کمیاب است اکثر همه با مس زرد و مینا ساخته طبیعت
وافعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی **فلفلی** بضم فا و سکون لام و کسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است به سریانی
پلپلی و بیونانی بشوریقون و ارنیفس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند **ماهیت** آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزایر ملک دکهن
بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل پیچ و بیاره و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از ان کوچکتر و در
طراوت از ان کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرگ لبلاب و از ان ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دار و در هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه
بخوشه بقم و توت بزرگی و بطول یکدو بند انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن سرخ و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک و حبهای بسیار باریک و سبز
بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و باشکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب از ان در طول اندکی بلندتر
و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و ورق و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه فندق و دانهای
ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید تیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل پوستها و پوست سیاه و دانهای بسیار رسیده
آن جدا گشته سفید میگردد و درختی جداگانه ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده که پوست سفید نیز
میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود و ترا از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و شکنج آن کمتر و اندک املس و گویند بری و بستانی میباشد
بری آن قوی تر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن **طبیعت** سیاه آن در آخر سوم و سفید و یا مقشر از پوست سیاه آن در اول
سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت
اعضاء الراس مقوی قطعا و اعصاب جهت علتهای عصبی بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهنی که جوشانیده آن و در آن جهت
فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت دفع
نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان بجهت درد دندان کرم خورده اعضاء الغذاء آشامیدن
آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و مرقق خون غلیظ سهر و دین و دافع جذام و ریاح و مغص و باکبر
فارماره جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت دفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضاء الصدر
جهت دفع سرفه بارد رطبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات حریره
های مناسبه اعضاء النفض مدر بول حیض و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن با شیر و شکر
جهت تقویت باه الاورام و البثور و الزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع وضح و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زائل شده از قوبا و عنبر
بانکرار عمل و مداومت و بدستور با بیضه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با نطرون بنهایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع
داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات جهت تسبیح ریحی و با مرهم و خلیون جهت تحلیل اورام بلغمی آلات المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست و [illegible]
السموم با زهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده کوبیده آن و ران جهت دفع سمیت مار گزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر بجوشانند و قی کنند تا اثر سمیت
باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید و تدهین بدهن آن نیز و حکمای هند میگویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت
آن میشود و گفته اند چون مار گزیده آنرا بخاید اگر حدت آنرا دریابد زهر در ان چندان اثر ننموده و اگر در نیابد زهر بسیار در ان عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص
از سم و یا تاثیر آن که تا بچه حد است **المضار** مصدع محرورین و محشن صدر و حلق و مضر جگر حاره و گرده و کسانیکه خون در ابدان ایشان وفور نداشته باشد و جهت جراحت با تلخی
و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل گرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حاره حاده مصلح آن ادهان بارده و بهترین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یکمثقال
بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل
و محلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فلفل السودان** بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف نون **ماهیت** آن گفته اند دانه ایست املس شبیه بحب البان

فلفل السودان

وغلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن شبیه کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از آنجا بمصر می‌آورند و اهل آن بلاد بجای فلفل مستعمل دارند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و معدل صبر و دین مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آنرا کاج مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر و گیاه تا بدو ذرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آلوچه و از آن بسیار ریزه‌تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت و مستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظتر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم جوز ماثل و از آن کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از آنست و پختن با ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر نیز چون بیستکه صاحب تحفة المؤمنین نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف گوید کسیکه گاهی او را نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش بسیار میکند و متورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ تخم آنرا می‌آورند و در بنگاله و بعضی باغچها میکارند برگ آن از آن اندک عریضتر و ثمر آن بقدر آلوی سیاه و لون آن بعد رسیدن سرخ و با تشنج مایل میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست

فلفل الماء

فلفل الماء **ماهیت** آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و ساق آن پرگره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رائحه و سریع الهضم میگرداند و بیخ آن طولانی و بمنفعت **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و هاضم و ثمر با ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه بر آمده و رافع آثار کمنة الدم تحت عین الزینة ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش و مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

فلفل مویه

فلفل مویه بضم میم و سکون واو و فتح یاء و ها بهندی پیپلا مول بلام و پیپلا مور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت **ماهیت** آن بیخست که چهار و بعضی متشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه‌دار و تند طعم و بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست و در **طبیعت و خواص** و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خائیدن آن تنها و یا با مویز و یا غرغره آن با طبیخ مویزج جاذب قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء و النفض و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و رگ عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و رحیه و تشنج شدید النفع و قویتر از دار فلفل ثمراً و ضماداً بدل آن بوزن آن [illegible] دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم دار فلفل نیز گفته اند مضر محرورین و مقلل نور بصر و منی است

فنجون

فصل الفاء مع النون **فنجون** بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجیون نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمی‌شود و طرف ملاصق بزمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و با زوایه و زوایای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میروید بقدر شبری و گل آن زرد و زیاده بر ده روز نمی‌ماند و لهذا تصریح نموده‌اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده و نواب علویخان معتمد الملوک قدس سره نوشته‌اند لکن این نبات صنفی از تمباکو باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح الصدر نگاه داشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشاینده اورام و ملحم و التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است

فنک

فنک بفتح فا و نون و کاف لغت عربیست و بفارسی و ترکی قرقاس نامند **ماهیت** آن پوست حیوانیست از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته‌اند فرو ثعلب روس است و بعضی گفته‌اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طائریست سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد **طبیعت** آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل یا خشک و از آن **افعال و خواص آن** پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافذ حمیات و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل‌تر از سمور و سردتر از آن و گرمتر از سنجاب قاقم **افعال و خواص آن**

وغلاف

فو

آن موافق جمیع امزجه خصوصاً پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مغثی است **فصل الفاء مع الواو** **فو** بضم فا و سکون واو مشدده لغت یونانیست و بیونانی
فوریدوس و فوله نیز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شیشتره و بیخ سنبل و بهندی چهال کری نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی
عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس مجوف مائل به بنفشی و بر سر آن گل آن شبیه به نرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و بیخ آن بسطبر انگشتی و نهایت آن
باشعبهای کج درهم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشهای خربق و بوی آن شبیه ببوی سنبل رومی و لهذا آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آنرا بنطس ساحل
بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فو باکینوم و صغیر را فو با روم گویند بهترین آن بیخ تازه رنگ اشقر
خوشبوی شبیه ببوی سنبل است و گفته اند بلکه بیخی یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش بیخ آس
مینامند و فرق آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء

فودنج

الصدر و النفس و غیرها آشامیدن یابس و یا طبیخ آن جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیه عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت
داء الثعلب مفید مضر گرده مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است **فودنج** بضم فا و سکون واو و فتح دال
مهمله و بمعجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و یا پودنگ فارسی است و فوتنج بتاء مثناه فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی پیزارنا و بیونانی فونیاتا و فیلانیر
و برومی ارنقانون و بعربی حبق نامند **ماهیت** آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی طلیحن و اهل اندلس بلانه و مصر غلیه و اهل شام صعتر گویند
و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل باستداره و نازک و نرم و طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت ملطف اعضاء الرأس و الغذاء النفس و غیرها جاذب آن و تنقیه فضول سینه
و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سوداء و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه آن مخرج جنین و
آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابات آن و الفم مسفون سوخته آن جهت تقویت لثه القلب بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل
آن نصف وزن آن پودنه نهری و نیز نوعی پودنه بری برگ دراز و نرم و مائل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مائل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است و

فودنج نهری

فودنج جبلی را بیونانی قطین و بعضی طلیحن اغریا و بفارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است **ماهیت** آن نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری
بزرگتر و سفید رنگ و زغب مانند صوف و برگ مشکطرامشیع شبیه ببرگ صنفی از نمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سبز رنگ و بشکل و بوی برگ آن
شبیه ببوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فودنج نهری** ضومران و حبق التمساح
و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنه بستانی و دو نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن پر گره و باریک و بهندی
بهن و گل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و ساق آن قوی تر و چون شاخها
غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازه خوشبوی آنست و جبلی اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصاری اقدس
شاخهای آنرا در اعیاد بر سر میزنند مانند تاج و در آب نیز می اندازند در آن ایام **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت
و جوهر لطیف الاذن قطور آب آن نیم گرم جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفث القصاب و داء الفیل و تب بلغمی و سوداوی
و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با عسل و ادرار بول و عرق و با شراب جهت هیضه و فتق عضل و با سکنجبین و یا رب و یا شربت انار جهت دفع غثیان و قی صفراوی
و فواق و نطول آن جهت دفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت دفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد تخته آن در شرب جهت

فوذج

رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا السموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تفریح و جذب سمیت آن و ذرور آن در مواضعیکه کرم
متکون شده باشد رافع آن مضر باه و گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نیز و بعضی تخم را نانخواه است **فوذج** بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه
و جیم معرب از پوده فارسی است **ماهیت** آن مایه مری و بعضی ترشیها است و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک گردد و عند الحاجت بکار میبرند و در
قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافته و مری نیز **افعال و خواص آن** ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت جرب خارش و نفخ و دماميل و تحلیل اورام مفید جهت

فوفل

انکه محلل قوی است و بعضی از ان ادویه خوشبو با سرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب و خوشبو در آفتاب مدتی میگذارند تا بعمل می آید **فوفل** بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب پاکوبل هندی و بسریانی فوفلا و برومی اوریسیمون و بیونانی صنیموطوس و بهندی سیاری نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست که در هند و دکهن و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک بلند تا بده بیست ذرع دست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخهای رسته شبیه بشاخهای نارجیل و نخل و ازان کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بدان و لیکن کوچکتر و باریکتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر ازان و پوست دانهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشهای آنرا بریده دانهای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن پوست خشبی لیفی است و اندک ضخیم و این فوفل را بهندی سیاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست اخشاب و میوه چینی را بهندی چهال گویند پس آن دانها را خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر ازان بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ می باشد و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند کوهه نامند و نیز مطلق غیر مقشر خام تازه خشک ناکرده را کوهه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر و خشبیت و محکمیت آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و ریشه آن شبیه بریشه مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آنرا سیاری چهالیه نامند و اهل بنگاله و هند قاطبه ورق کرده یا ریزه ریزه بقدر نخودی کرده آنرا با برگ تانبول میخورند آنچه بسیار رحمت و خشبی تمام آن سرخ رنگ است آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در سنونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله میشود و لیکن بوفور چاندپوره نواح آن که دیهی است از دیهای بنگاله قریب بجهانگیر نگر جای دیگر نیست و در انجا سالی قریب یک لک روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز چند قسم است بهترین آن همه قسمی است که آنرا چکنی دکهنی نامند یعنی چرب و آن بهین سیاری میباشد و کم ریشه و نازک و رخنی آن کمتر و در خامی آنرا مکرر در آب جوش میدهند پس چیزی سنگین بر ان میگذارند یا در مطرقه اندک میکوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیره کاد چند مرتبه جوش میدهند پس در آب کات هندی پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا براق گردد و از ان آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه ازانرا در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه چنین نباشد مراتب ازان پست تر و نیز قسمی از دکهنی دانهای آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار رحمت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سنونات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیره و آب کات جوش داده چکنی میسازند و لیکن چرب و دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکنی مینامند و این در سنونات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی مینامند و بعض معمولین با برگ تانبول میخورند و بعض بتنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سیاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک سخت با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و ازان تیره تر و این را سیاری کهوپریه گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علیحده نیست در میان نوع سوم و انها بدین صفت تفاوت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که پیوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نوکرم ناخورده آنست و از نوع کهنی چکنی براق آن که چون در دهان گذارند زود بخیسد و نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد **طبیعت** مطلق آن در دوم سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل **افعال و خواص آن** قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعصاب و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و قی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی بن دندان و لثه و سیلان خون ازان و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درم مسهل بصفرا برفق و غیر مفرط و مدر بول و حیض و زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و ضماد نموده آب آنرا بیاشامند مضر صاحبان سنگ گرده و مثانه و قولنج و خشن سینه مصلح آن کتیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز سبز است مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظه نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح ان آشامیدن آب سرد است و در گوشها از دهن هوا دمیدن **فوه** بضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها بعربی عروق الصباغین و فوة الصبغ و بیونانی دوذرلوس و بفارسی روناس و روکه رودانک و بهندی مجیتهه

فوه

و بترکی روبیه و فوه صغیر را بالطبی البسیم و بهربری روبیه منور نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی
و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و دران تخم آن و منبت
آن سنگلاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد
اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بهیچ عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض
و شیر و عرق النساء و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تفتیح
جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض بارده عصبانیه و سعفه و خراز و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول
آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم و خوردن
سائیده آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن بتمامی رافع سم هوام و هر جزوی از آن بتنهائی نیز همین اثر دارد و مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی
که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سپرز و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و
آن موی سیاه نیز گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن در
پارچه قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف دمالی قروح و جرب آنها است **فصل الفاء مع الهاء فهد** بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی و بترکی
و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده **ماهیت آن** حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به پلنگ در رنگ و شکل و از ان کوچکتر و بمقدار سگ
بزرگی کثیر النوم والغضب و ماده آن جلدتر و شکارکننده تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد گوشت سگ بخورد شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر
و محبت با خمر است و اول کسیکه صید بآن نموده یزید بن معاویه بود **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** در حرف الیاء مع الواو در یوز ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش از ان مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی گزیده است
و مذکور شد **فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه فیروزج** بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزه
فارسی است **ماهیت آن** سنگیست نیکو آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان و معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در
جبال بهشت نیز میشود و بهترین همه نیشابوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند زیرا
که هشت نوع میباشد و بعد از ان فتحی و ازهری پس سلیمانی پس در نوئی پس آسمانگونی و آنرا خاکی نیز نامند پس عبدالحمیدی پس اندلسی پس کنجینه و بدترین همه انواع آن
چنانچه از جبال بهشت که میشود از این نوع است و ماده تکون آن کبریت جید است و زیبق نخیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در
مدت هفتسال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم میرسد مائل بسفیدی است که شبانکی و شیربوم گویند و آنچه در نیشابور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیلی بوم
نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنگ و فاسد میگردد و بحدیکه تمام آن بد رنگ و فاسد میشود و آنزمان آنرا مرده نامند و گفته اند در بعضی زمان
چون معدن نیشابور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل زودی برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد میگردد و **طبیعت**
آن در اول سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات
چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و باصره و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر یک و با عسل
جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و یا تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و سهال و قرحه امعا
و سائر جراحات باطنیه و قروح و سحج التسم با زهر جمیع سموم نیم درم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب بعض
گروه مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد و پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع
خوف و فیروزی بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نگاه کردن بر آن
بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم گذارند صلب گردانند و کلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس بار بهره

فهد

فیروزج

نماید

فیل

نماید **فیل** بکسر فا و سکون یا و لام معرب پیل فارسی است و بهندی هاتی و هتهی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی آلفانطه و بانکریزی الیفین نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله ممسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم عاصیه سالفه مسخ کشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کریه و مرکه و غیر اینها و مجنس از اینها کریه کبیر جثه و باوست و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع و سه تا از ناخن وست تا استخوان شانه آن و از این زیاده هم و نر آنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن بر آمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع وست و زیاده هم بلند میشود که بران تختی و یا چارپایه بسته بران بعضی از هنود و عمده نشسته میخوانند و دندان بعضی تا بنصفه انچه از دهن آن بیرونست مجوف میباشد و بعضی کمتر و بعضی غیر مجوف و هر چه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و انچه را صید کرده اند هر سال و یکسال در میان از سر دندان آن قدری بمقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای انکه خوب قوی کردد و حلقهای برنجی بران می اندازند تا منشق و منکسر نگردد و از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و پیچیده میشود و از ان تنفس مینماید و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده و در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند و بدندانهای تهیاکو تاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان چیتکانو و تیره و اسلام آباد که در بنگاله اند و اشتام و در صوبه اوده و در کورک پور و غیره و دکهن و سراندیب مالدیپ و حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میرسد و میکویند تا ده او جوف و دندان بعضی از فیال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرگی بهم میرسد و آنرا کج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را بعربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای ان در وسط مفصل و ستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و یکی نیز قریب یکذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن او لا دستها را از پیش دراز میکند پس پاها را میخوابانند و اکر پای بسیار متاذی میکردد و مرکاه تب بلند ده بزودی میمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و عمر آن مثل انسان است **طبیعت** آن سرد و بسیار خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها اکتحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز دو درم براده عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا دوئیه مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل و تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و چون نیز بعد از طهر تا سه شب هر شب یکمثقال نشاره آنرا با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنه کوهی و یا نهری چند روز بلی هم مانع از دیاد جذام است و ذرور سائیده آن با هموزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است و بدستور ریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرکین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت بار دار بند ندو یا بر آن بمالند دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع تبهای مزمنه و گریزانندهٔ هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشف تا با بهق و تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین حمل و بغایت عانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضو که استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر کردن انسان خصوصا اطفال و مواشی و در پارچه بسته مانع ضرر باد و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن بشانهٔ عاج و با ر از ائل میکرداند و بخور اندکی از پارچه خشک خرطوم آن رافع بواسیر است **فیلجوش** بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل کوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و گفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف کبیر است که حصض هندی عصارهٔ آنست و گفته اند فیل است **فیلزهرج** بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی است جهت انکه گفته اند کشنده فیل است **ماهیت** آن نباتیست که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندی است و گفته اند نام زهرهٔ فیل است و جهت انکه آن عصاره را در کیسه چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا جهت انکه کشنده فیل است و لهذا مسمی بدان گشته حضض هندی در حرف الحا مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفلی است **طبیعت** آن معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص آن** اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصارهٔ آن بمقدار شش درهمی تا دوازده درهمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینه طلای آن بتنهائی و یا با زیت مقوی موی است

باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است * فصل القاف مع الالف قاتل الکلب ماهیت آن

فیلجوش

فیلزهرج

قاتل الکلب

خانق الکلاب است و نزد بعضی اذاراقی است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ
بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز **قار** بفتح قاف و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و کسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درخت است
و آنرا العل معبری و قیقهر و قنقهر خوانند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد **ماهیت** آن چیزیست سیاه رنگ مائل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد
و در بلده هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال میباشد و بعد از مدتی زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود
قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم مردم اهل بصره و بغداد و نواح آنهاست قدری خاک و نخل میامیزند و قوت آن
تا سی سال میماند و قریب است بقفر الیهود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال نامند احر اصناف آنست و صلب آنرا جبهی گویند و خشک آن نیز
قابض ترین قسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده **افعال و خواص آن** اعضاء الراس مضغ آن منضج خلط
لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی بحسی دندان و غشاء و لثه را زائل کند و زنگ رو را نیکو کند
و نیز خلط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کننده ریاح و مانع تغیر آب و طعام و غذا و هوای وبائی و اعانت
بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و دافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای
باطنی است و گفته اند نگاهداشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و گاه مودی بسحج امعاء میگردد و سزاوار است کسیکه
اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نگردد و مقدار شربت آن تا یکمثقال و زیاده بران مجوز نیست بدل آن قفر الیهود
و در سائر خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج و ماسل خراجات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیراندود
و باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و هرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف تر **قاطانیقی** بفتح قاف و الف
و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء و قاباطیقی نیز آمده و بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن
کوچک شبیه ببرگ آس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و شش یا هفت سر دارد و چون خشک شود منحنی گردد و سر آن
بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخنهای مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن شبیه ببرگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر
از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب مادر او بیاشامید جالب محبت
و عشق است و در بلاد انطالیه آنرا استعمال دارند در دوستی و گفته اند تعلیق آن مانع تعشق است **قاقالیا** بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانیست
و بعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است و شاید غیر آن باشد **ماهیت** آن نباتیست برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن
گلی شبیه بگل نباتی که آنرا ابر وانیا نامند و چون گل آن بریزد حبی از آن ظاهر میگردد و آنرا نخی است با قوت مجففه و بلذع منبت آن کوهستان **طبیعت** آن گرم و تر
افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن و شراب مضغ آن نیز نافع جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون تلنگ
کثیر در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و با لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از آن عصاره برمی آید و نافعست امراض مذکوره را و قایم مقام رب السوس است
و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لذع و تشنج آنست **قاقله** بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیدرس
و بسریانی شرفیون و شوشما و بفرنگی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الایچی نامند **ماهیت** آن از جمله افاویه عطریه است و ثمریست هندی و دو نوع
میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار قاقله کبار را قاقله و هیل کلان و قاقله زنجی و بهندی بری الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر
دو سه ذرع و بکساق وارد و برگ آن شبیه ببرگ انار و ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند
انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم و خشن و با خطوط طولانی و دو طرف پایین جای اتصال بشاخ ممعی برآمدگی و چون
خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا با اندک جهد منشق گشته و انتهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل خوشبو و فی الجمله شبیه برائحه کافور و با اندک حدت و تلخی
با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل گردد و آنچه قوت در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از غلاف برآمده

تا یکسال و انطاکی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر محمد عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جوار یعنی ذرت است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم
و عرض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آنرا تا دو شبر گفتند طبیعت
آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و در بعض طبایع این الدوا نفاخ
صغار آنست و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر در ادویه و سفوفات وغیره بمصرف می آید و داخل طعام نمی کنند و سنون پوست کوبیده آن و بدستور دانه آن
مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقله صغار است **قاقله صغار** و نیز آنرا شمس بضم دو شین معجمه و میم و سوم
خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل انثی و بهندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتیست که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر
وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و پهن تر از ان و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از ان در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از ان و بسیار خوشبو
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث الشکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته
خشن با خطوط طولانی و خوشبو و باندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک قمعی و برآمدگی مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و از ان روئیده و رسیده آن چون خشک گردد
خود بخود و یا باندک صدمه شگافته دانها از جوف آن برمی آید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقله کبار مگر آنکه این ریزه تر و در صف در سه ضلع آن و ما بین آنها پرده سفید رنگ نازکی
که بواسطه آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در ان رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوی و چون خشک گردد زائل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد
خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مائل بتلخی شود و حدت رائحه آن و رنگی و پوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بد بو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و بالجملة قوت آن تا
سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان
اعضاء الرأس نفوخ کوبیده آن در بینی عطسه آورد و جهت صداع ریحی و صرع و اغماء و زور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوشبو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی
لثه و مضغ و ذرور و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض نافع رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب و جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلت آن غثیان
و تهوع و قی و وجع معده بارد ریحی و آوردن جشاء و انهضام طعام بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و با آب مصطکی و آب نعناع جهت قی و غثیان و تقویت
معده و جوشانده نیم کوفته آن خصوص با پوست و گلاب و یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قی و بدستور با برگ پودینه و یا نعناع با آب و یا با گلاب جوش داده و کردن آن
با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه الزینه اکل و ذرور آن خوشبو کننده
عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معده و اطبا بر عکس این نوشته اند شاید قاقله کبار که در جلبته و زنج و جاهای دیگر غیر بنگاله می شده باشد چنان بود و آنچه
در بنگاله میشود و مکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر صدر و ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب
بلسان و بوزن آن قاقله کبار است و صنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد **قاقلی** بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام
مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است و بعربی غلام کرمان و فلاح و رجل الفروج و بفارسی کاکل و کاکسر و شابانک و نیز بفارسی
و ترکی شوره و بیونانی مرسیمون و برومی آوردقیون نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه باشنان و حرف برگتر و سبزتر از ان و رطوبت این زیاده بران و با شوری و لزوجت
و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در جوزا میرسد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شورزارها و خرابها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک
و بغدادی در اول نوشته **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء خوشبو کننده جشاء و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت و لهذا مسهل و مخرج ما فی البطن است و آب
افشرده آن مسهل ما صفرویک اوقیه آن با نیم رطل آب بنقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و درد کمر و لیثت و ورک اگر تب باشد و ثقلی در معده احداث مینماید بسبب
لزوجتی که دارد و باید که عصاره آنرا جوش دهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یکرطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ میاشامند و فعل قوی مینماید
و حبیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفض مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسخن
و قاطع منی است مانند سداب و سبز و قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در اسهال زرد آب قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم
و از آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و محتمل که این روغنی باشد که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست **قاقم** بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم

قاقله صغار

قاقلی

قاقم

ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب و ابرد و ارطب از ان و پوست آن شبیه بپوست فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور
و موافق ابدان معتدله و گفته اند فرو آکس متر از فرو سنجاب و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی ست کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر و دم آن سیاه

قانصه

افعال و خواص آن شبیه بفنک است **قانصه** بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و بالغت عربیست و بیونانی نفر سیمون و برومی کیلبان و بفارسی سنکدان و بهندی
پتهری گویند و توهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دانرا بعربی حوصله نامند ماهیت آن بمنزله معده است از برای طیور و گفته اند بجای مصارین و امعا است و اول
اصح است بهترین همه قانصه و فربه جوان است و بعضی گفته قانصه بط است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ نمایند جوان باشد نه پیر طبیعت بطبیعت طیر
ماخوذ از ان بر میگردد افعال و خواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید
و چون هضم نیکو یابد خون محمود از ان تولید می یابد و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب
نضیج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند پوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس جوان خشک نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا
مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و درین فعل قانصه حباری گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه مؤثر

قاوند

قاوند بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله ماهیت آن از ادویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتیست یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی
دانسته اند و گفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آنرا قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند پیه طائر هندی ست بعضی پیه سنگ آبی دانسته و بعضی مغز ساق
ایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از انجمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه به پیه و بی بو که از جلسنه و نواح یمن
و هند آورند آنرا شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره و ران همه بی اصل است بلکه دهن ثمر درختیست که در کوه کماون که کوهیست
بر کنار نهر کنک یعنی دریای کنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشیده و ما بین هند و آن بلاد واقعست و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و حجم کرده تربی است مغز آنرا سائیده در
آب جوش میدهند و کف میکنند و کف آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند و ملاحظه مینمایند که نسوزد پس صاف مینمایند و بعد از
سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف بشحم شجری است و بعضی اوقات مغز سقف آنرا بگلهای خوشبو مانند یاسمین ابیض و یا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده
مینمایند مثل مغز بادام با گل بنفشه و گل سرخ پس از ان روغن میگیرند و در مرهمات شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند گرم مائل
بخشکی است افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعابها و حریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متقرح و ضعف اعصاب و اوجاع
بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و درینکامسکه عنبر مادی بلکه سازج باشد مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور دهن بدان جهت امراض
مذکوره نافع

فصل القاف مع الباء الموحده

قبج

قبج بفتح قاف و سکون باء و جیم معرب کبک فارسی ست نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم
در یک کلمه جمع نشوند مگر درین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و احد آن حجله با ها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان است در آن و بترکی کلیلک و بهندی چکور و بسریانی حجلا
و بیونانی ساعنورا و برومی برذنو نامند ماهیت آن طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور با خطوط
سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیره گی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن یازده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضه خود را
و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضه آنرا بمنقار میشکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن آنرا
میبرد و بسوی تخم خود میبرد و محافظت آن مینماید تا نر نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک دیگر را اندیگرا و بر آن ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک
تغییر میدهد اصوات خود را بهر قدر که میخواهد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت میباشد بر ماده خود و بسا است که ماده متنفخ میگردد از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را ببیند
سر خود را ببرف فرو میبرد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال می باشد و از غنا و صوت خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خوشی
در آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سرد سیر و کوهستان سرد و برف نشین می باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی
معتدل دانسته اند افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جید لالتقوه
و امراض بارده و دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و با شراب

صرف مصدوع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از دو سه شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یکمثقال از مغز سر آن با شراب بدستور با نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر با کرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن کتحالاً جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن حلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آن که خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید و دار فلفل اجزاء متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه عنصل پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در عنبر سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیة قتاد بفتح قاف و تاء و الف و دال مهمله لغت عربیست و نیز بعربی شجرة القدس و سواک القیاد و سواک المسیح و بفارسی کون و نوارس و شیح نیز قسمی از آن است و اصح آنست که بفارسی آنرا کَوَن بضم کاف و بشیرازی بالتوع شقان نامند ماهیت آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و گم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بجا رو مانند فی و شتر آنرا نخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی از آن چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعهای سرخ رنگ و میوه آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن بهیات هسته خرما و کثیرا صمغ آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحه ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن با دهنیت و تازه آن مانند مشعل می‌سوزد و بدون روغن فصل القاف مع الثاء المثلثة قثاء بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیموطستور و بسریانی بوصینی و برومی قومیا و بهندی ککری نامند ماهیت آن معروفست که نبات آن از قبیل بخم و بیاره است مانند خیار با در رنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل بهیچ میرسد و این را خیارزه کازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزه نیشابوری نامند و این شیرین تر و لطیف‌تر از اول آنست و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ می باشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میکردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و ربونتر آن نیشابوری محلط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیف‌تر و قثد سریع الهضم‌تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطبیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادرست و نزد عوام شیراز این مشهور بکمبره و هر کو و کرکواست نه خیارزه طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و الطف و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اصنا (؟) الغذاء و النفع حالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیده آن و نیکو است از برای معده حاره و اوجاع مذاکیر و مثانه و لیکن قلیل الاستمرا است و ملین بطن و مدر بول خصوصاً سنگ گرده و مثانه و مدمل آن و مغز تلخ آن درین امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر ده درم با بولوسات با ماء العسل قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطی الهضم ردی الاستمراء و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله تر بفساد است از آن مصلح آن نمک و نانخواه و زبیب و رازیانه و مقشر نمودن آنست و در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوی‌تر از مغز و لحم آن و از تخم قند ضعیف و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکه مواد ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که از آن بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثاء است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی با عسل جهت شری بلغمی و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع قثاء الحمار لغت عربیست و نیز بعربی مسطالذئب و صابون (؟) بفارسی خیارزه اسپند و خیار خر و سماهنگ و کرنره و بیونانی شقوشینا و کسانیکه آنرا کرلای بهندی دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویه مسهله است بخلاف کریلا و گویند بهندی کرمی و کهری تلخ گویند و بخیل که پلول تلخ بری که کندوری گویند باشد در ماهیت آن اختلافست بعضی گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برگ آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ و منبت آن

خرابها و بیشههای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بغدادی گفته که نباتیست که یکساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء
بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از آن عصارهٔ ثمر آنست و بعضی گفته اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست و اصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی اطریون نامند و بعضی گفته اند نباتی
سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بیخ دارد گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنگ و نضیج نپخته آن رو و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را
علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیار زه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هرچند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصارهٔ آن
بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یکسال بران نگذشته و از ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر و یا ثمر کمی
کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بثمر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یک یک از آنها
بفشارند بر منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بران ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف
رقیق بالایی آنرا بریزند و بران رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا آن ته نشین گردد و آب بالایی آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده با صمغ عربی
بوزن آن و یا با نیم وزن آن نشاسته و یا با کل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صافی از آنها
و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور راوق کنند و بروی خاکستری نرم بپزند خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرباسی سه تو بر روی خاکستر نرم
بپزند عصارهٔ غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبات آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش باشیای
چند میسازند و معلوم نمیگردد و علامت مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و گرانی خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم
و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف محلل جالی منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل
و نقرس و عرق النساء و سرفهٔ بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقاء و یرقان سودوی و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ بیخ آن همه جالی و محلل و مخفف
و تخفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حد عصاره و برگ و بیخ آن زیاده و ضماد الرأس سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بیضی عام و تمام سر و جمیع اوجاع بارده
مزمنه و لیکن بعد از تنقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین باشد جاذب فضول کثیره جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن و عصارهٔ برگ آن از آن
ضعیفتر و ریشههای بیخ آن قوی التجفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بنا گوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیمگرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن
و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه
حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنها نیم گرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و یا روغن زیتون یا زهره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع عضاء النفض
لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء النفس بسیار موافق و آب افشردهٔ بیخ آن بقدر
شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقاء و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب یا آشامیدن
هر سه روز سه ابولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی بجهده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت
بمعده و بهترین ادویه است برای استسقاء و بدستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار انکسوتا که بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا با دو چندان نمک
و با اندکی سیر سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آنرا با آب حل کرده بپر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد
و اگر سریعتر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند
و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و محجمه ناری بدون شرط گذارند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز
اوقیه و نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقاء نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با سکنجبین و تمثال آن جهت استسقای لحمی و اعضاء النفض
آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مفسد جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیمگرم نموده بر زیر ناف بمالند کرمها را بکشد و برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون
بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آنرا و تحلیل برد الاورام و البثور و ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده دمامیل و جراحات خصوصا با صمغ البطم
و عصارهٔ آن در این باب اقوی است الات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی و دست و پا و جمیع اعضاء و خدر آنها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء

وضماد پختهٔ آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد گل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد پختهٔ آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن جرب
متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا با سرکه و با شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح و ثآلیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و مداومت بآشامیدن طبیخ برگ و بیخ
آن جهت جذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود و بر بواسیر بمالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیده آنرا ریزه ریزه کرده و یا آب
آنرا گرفته با روغن زیتون و وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بر روی اخگر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت دفع سعفه
و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور عدسیه که بر صورت برمی آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصارهٔ آن از دو
قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کتیرا و از روغن آن تا یکدرم و در حقنها از یکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که
محرورین و ابدان ضعیفه و مقی با فراط و باعث سحج است مصلح آن در افراط قی اشیای مذکوره والعیه باو هان مناسبه است و چون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمایند باید
که تنها فی استعمال نمایند که مورث سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان
و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و لسان الحمل و جاوشیر و سکنجبین و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان
با ماء العسل و عقید عنب و اقسام صموغ و روغنها و اقل آنست که یکدانگ عصارهٔ آنرا سوده با همه وزن آن صمغ عربی و نیم وزن آن کل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و یا
با شحم حنظل ادویه حاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز کاسر و مقل فعل آنست قثد بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار
و ازه و خیار بالنگ و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکوا بر بسر نامند ماهیت آن ثمر نباتیست از قبیل بخیم و بیاره و بر مجا و خود می پیچد و بر زمین پهن میگردد
و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ قثاء و مزغب و شاخهای نورسته و نازک آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و از این نوع در
بعض جاها طولانی تا یکذرع و دست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نیز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و آنچه
بزرگ و سخت مایل باستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم
آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لونکهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع در گرما و در همه انواع آن
اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد و بعض مردم لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند
و از کدو غلیظ تر و بطی الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زده آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند
زبون طبیعت آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یک آن بر پیشانی
و نیز استشمام پاره کردهٔ آن و یا آب تر و تازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاد و دماغیه و رفع سحج ابی مفید اعضاء الغذاء و النفض و غیر ذالک
آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفراویون و التهاب احشاء و دفع تشنگی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط بهم
رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوی که در معده و امعاء موجود باشد و خلاط محترقه صفراویه
و سوداویه جهت حمیات حارهٔ حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده زرد شده ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیدهٔ آن و چون قدری قرنفل در آب آن بخیسانند یک شبانه روز
یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس روز دیگر افشرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان و دیگر وقع
موثر و نطول مطبوخ آن جهت مانع بودن تولد قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق
و مضر مبرودین و عصب معده و الیاف آن و خام کنندهٔ غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن
خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زنجبیل و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار
نارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیده ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار بول و دفع
غیر ها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشاء و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و برلیت و زنا و رفع
التصاق سبل و عسر آن و ادرار دوی آن و خصوص در اطفال و منع تلخی آن در این امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال پنج

و پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر مضر زنان حامل بوقت و تخم آن سرد و تر اگر تخم قثا و ازان بهتر و بعید التعفن و با قوت محرکه مواد ساکنه و مدر بول و مخرج
صفرای سوخته با ادرار و جهت وجع رئه و قرحه آن و حرقة البول و ورم کبد و طحال حارین و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن
بقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب تحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در سرد و المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن الخیار که آب رسیده زرد آنرا
گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل و در تنور حمام و یا در
تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع و خوردن خیار نازک با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آنست زیرا که زود تر از معده
میگذرد و در آن منها نیز که نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و کسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر ز بون دموجب فالج در سرد و دین است **فصل القاف**
مع الدال المهملة قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آتش خواه با آفتاب و یا در سایه
و از مطلق آن اصطلاح مراد گوشت خشک شده قاق حیوانات بری و یا بحری است و بهندی سکاهیرا و سوکهی نامند و بهترین آن از گوشت حیوان نر جوان فربه است و بعضی گفته اند از حیوان جوان
متوسط در فربهی و لاغری است که در ان حدت و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود است و اکثر عوام دانسته اند خواه نمک سود باشد و یا بی نمک و اجود همه گوشت
گوسفند و بز و ماهی و خنزیر است برای آکلین هر یک که از نمک سود آن که معتدل الملوحت باشد و در ان حدت و تلخی نباشد **طبیعت** آن گرم و خشک تر از غیر آن **افعال و خواص** آن
جهت ترهل و استسقا و امراض بارده بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و یا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بران برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه
و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثقلی و معتادین بدان و حکه و جرب یابس و جوششها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده
طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند و خشکی آنرا زیاده بدترین طرق استعمال آن بریان کرده آنست زیرا که بسیار خشک معطش میگردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و یا بقول لزجه مانند
اسفاناخ و سرمق و با چغندر نیز بد نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ادهان مذکوره در مبرودین و چون عطش گرد
آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و با مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و زائل کننده
فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط امراض مذکوره است **فصل القاف مع الراء المهملة قراد** بضم قاف و فتح را و الف و دال مهمله لغت عربیست
و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع ان قرادان بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچری و کنی و کلی نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست کوچک شبیه بکنه
بید الجیر و بقدر آن و کوچکتر از ان نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر بهم میرسد و بیشتر نزدیک گوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر پیدا شده و می چسپد ببدن آن و بدشواری
ازان جدا میگردد و دوست و پا ندارد و دهن و دندان مانند زلو می چسپد و خون بدن را میمکد **طبیعت** آن قریب بقمل **افعال و خواص** آن طلای خون کنه سگ مانع
انبات و شعر زائد و شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند و دیگر نروید و چون بعد از قطع شعیره پلک چشم بمالند زائل گرداند و چون اشفار بمالند مانع رویدن آن موی
نیز کان گردد **قراصیا** بفتح قاف و را مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و تجار و اسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل
صقلیه چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آنرا گیلاس و ترش آنرا آلو بوعلی و عوام آلو بالو و آلو بولی و آلی بالی نیز نامند **ماهیت** آن ثمر
درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه بدرخت زردآلو و در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و چوبی باریک بلند پیوسته بشاخه آن
و اکثری آویخته دو دو عدد با هم و در خامی سبز و عفص و ثمر رس آن سرخ و ترش و رسیده آن بنفش و میخوش یعنی چاشنیدار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط تو
آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلو بالو است ولیکن ثمر آن ازان بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و استه آن مانند استه آلو و شیری
و گرمی باشد در جمیع امور شبیه بالو بالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص می باشد و بهترین همه رسیده شاداب آنست **طبیعت** آن
در اول و آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس سرخ و ترش است سرد و خشک در اول و دوم و رسیده چاشنیدار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن گرم و تر در
آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص** شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتیکه دارد و جهت خشونت حلق و رئه نافع
و برانگیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره مقویه و مسهل ملین طبع است
خصوص چون با دانه آن خورده شود و این هنگام منفخ نیز می باشد و خشک آن قابض و چاشنیدار آن یعنی آلو بالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان

قدید

قراد

قراصیا

وقی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آنرا چون تیره کرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ کرده و مثانه و قروح
مجاری بول و ادرار حیض بی عدیل و چون مغز دانه آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل کذارند رافع جراحات مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول است
و صمغ هر دو نوع آن کرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ ریه و نیکوئی رنگ رخساره و بر انگیختن اشتها و تفتیت حصاة نافع و نیز
که خشونت سینه اگر یابس باشد تغرغر بآن نمایند و اگر بلغم لزج چسبنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یکمثقال و کحال
آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است **قراطاغوین** بفتح قاف و را و الف و کسر را مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون
ماهیت آن نباتیست با شاخهای بسیار که بهار از زمین روئیده برگ آن شبیه ببرگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس بغایت تند منبت آن زمینهای سایه و شوره زارها و گفته اند
گندم صحرائی است **طبیعت** آن کرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از آن بمقدار نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت
نمایند زن بپسر حامله گردد باذن الله تعالی **قراطن** بفتح قاف و را و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن ماء العسل سافج است و صاحب اسرار الطب
گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند **قراطاط** بفتح قاف و را و الف و طا و الف ترکی است بزبان فرنگی قرقاط او ده اسپینه نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر فلفلی
و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسیکه آنرا از زقال دانسته زیراکه زقال اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه
و زقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح را مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست و آنرا جرجیر الماء و کرفس
الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و بیونانی دیقورس سلیمون و افو سالیوس یعنی کرفس الماء و بسریانی کرفشا و برومی
سیلون و بفارسی کنگر آبی نامند **ماهیت** آن نباتیست که در آبهای ایستاده و احیاناً در جاری نیز میروید و قبه آن بیرون از آب و از میان گل آن بر آمده و رنگ گل آن زرد
و ساق و برگ آن شبیه بکرفس اندک صغیرتر و گفته اند برگ آن مشرف بل بتدویر است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسبنده بدست و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تندی
طعم و برگ آنرا اهل شام بسیار میخورند **طبیعت** آن کرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص آن** مسخن و محلل و حابس نزف الدم هر عضویکه باشد و مدر بول و حیض و مفتت
سنگ کرده و اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعاء و مفتح سدد و مسخن معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت
حصاة کرده و سرخ نمودن رنگ رخساره و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحه امعاء و لطول طبیخ آن و با اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرز تبها نافع
مضر ثقل و مصلح آن عناب **قرد** بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربیست و جمع آن اقراد و قرود و قروده بکسر قاف و فتح را و دال مهملتین و ها قروه بفتح قاف و کسر را آمده
و ماده آنرا قرده بکسر قاف و سکون را مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کپی و بوزینه و میمون و بترکی بیچی و بهندی انچه روی آن سرخ است بندر و انچه روی آن سیاه و بدن آن
خاکستری رنگ لنگور و هنومان نیز این هر دو دم دارند و انچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است بهر دو پا نیز راه میرود و دم ندارد و بدن
آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف انوس تر میباشد از دو صنف اول و مثل آن هر دو بسیار موذی نیست
و در زیر بادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر میشود و بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاه و بعضی با دم بسیار بلندی و
بعضی دم آن کرهدار ابلق و پرپشم و بر سر دم آن کره بزرگی و بعضی بی کره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالک نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالک در
حلال **ماهیت** آن حیوانی است مشهور و خود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه بانسان
است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان میکند و بدست چیزی برمیدارد و طرف میشاید و خنده و بازی میکند و احیاناً بدو پا راه میرود و ذکی و
سریع الفهم است و اطبا اکثر دوائی مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بجهت سبب مزاج انسان نقل است که دو میمون هدیه برای
متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقلست که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنب
و انچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن
یکیکرا دیده بو کرده نام دزد و یا نام کسیکه چیزی پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد و شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی پنهان کرد بقسمیکه کسی
ندید پس آن میمون را طلبیده و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخواست و بر او سلام کرد

قراطاغوین
وطاء مهمله والف
قراطن
قراطاط
قرة العین
قرد

یعنی خود پنهان کرد و روزی ظرفی در دل قصد کرد که با و مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون را دید بغضب در آمد و خواست
که او را بکشد میمون باز مانع می آمد و فائده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید و پای خود را از هم جدا کرد و با انگشت میان هر دو پای خود را نمود
که میخواهد چنین کاری بکند و باز بر او حمله کرد و ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را در دان کشتند که اکثر انها را بکیر میداد و از شخصی ثقه شنیده
شد که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریائیکه زمین آن رنگ بوم بود و شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود و میمونهای بسیار جمع شدند بسرعت و جلد جلد
همه بر صورت آن رنگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقولست که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اگر دست یابد با زن انسان مقاربت مینماید
و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میکرداند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلای خون آن جهت منع روئیدن
موی مجرب و خوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بیبیزند و زراعت کنند از آفات طیر محفوظ ماند و گفته اند که
میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد میکند و مضطر میشود و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میکرده اند و اسرار
مکتوم است **قردمانا** بضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قردامون نیز آمده لغت یونانیست و آن کرویای
وحشی است و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند **ماهیت** آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی تر و برگ و بیخ این از آن
بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مایل
بکبودی و بزردی و تخم آن دراز و باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رایحه بزرگ دانه است
که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن
و مفتح کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضای باطنیه عضا الراس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتگی
عضل عضا الصدر جهت نفث سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو عضا الغذا و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل حیات کرم معده و امعا
و حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیر آن با شراب یا پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت عسر البول طوبی و حمول و بخور آن
قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش مضر سپرز مصلح آن افتیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن اذخر با جرم شکاعی
و حرف نیز گفته اند **قرصعنه** بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربیست و حاط النحل نیز نامند و اهل شام شوکة ابراهیم و شجر ابراهیم نیز و بعربی
ارین جیم گویند **ماهیت** آن نباتیست خاردار برگ آن مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی روئیده که مدار بقدر یکشبر و زیاده بر آن و برگ بعضی مایل بسفیدی
و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خوشبو و بعضی مایل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت
آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنها الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون ابیض که تخیص نامند و خشن
و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و کرمدار و اطراف آنها خاردار و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی می شود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب
می شود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یکذرع و بر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده
شبیه بقرصعنه ازرق و لا سبز رنگ پس سفیدی بگیرد و بیخ آن طولانی و راست برنگ بیخ سوسن بری و این قسم قوی تر از قسم اول در کیفیت و آنچه شبیه بجبک و این را بر در خانها
برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مایل باستداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بزمین
و مستدیر بجل و بیار و ساق آن یکعدد و بقدر یکذرع و زیاده نیز و کرمدار و خار آن نازک و خار آن مایل بزرقت و بیخ آن بشکل فوا و انیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن را
مغشوش به بهمن مینمایند و بدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن از آن بسیار پهن تر است و آنرا انفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام
نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و جمه آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدد
الورق مغبر و الساق قوی الحرارة و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود و برگ آن عریضتر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و
شیرین تر از آن نوع و قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم

قردمانا

قرصعنه

در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و کوتاه‌تر و نازکتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روییده
و بر محل برگ آن سنبلهای باریک مانند میل مغزل و گرداگرد حوالی کره آن برگها و بر تضاعیف و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن
شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در ثالثه گفته که آنرا بربجی نامند و بعضی تارین و بعضی اربجین و آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام ظهور
شوکه مزه و عریض و اطراف آن خشن و خوشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمه رنگ نیز احیانا نامدور شبیه لسباره و بر حوالی آنها
خارهای تیز و صلب و عروق آن طولانی عریض شبیه بسطبری یا بهاهی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو و منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند آنچه
ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مایل بسفیدی و بر آن سرهای مستدیره و بر کنارهای آن شش خار باریک
بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است بجهت میخورند
و بعضی با آب و نمک پرورده میخایند و بهترین بقول بکرا است و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته
که در اندلس آنرا شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و رنگ بوهما سیر و بید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی زمین پهن
بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر وجب و زیاده شود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مایل بسرخی و پر کره و برگ آن شش خار بود مانند سنان
و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بدرازی سه گز بلکه بیشتر از آن و بزبان اندلس گویند که مگس عسل میدارند آنرا خار خشک گویند و بشیرازی شوه و در صحراهای شیراز بسیار بود و عسل آن
گل آن خوش بو دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خارداری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره دار و خارها
در حوالی گرههای آن و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه دارا نامند و در افعال مانند مسدس است قسم دوم را برگش پهن‌تر و خار
دار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قوی‌تر از اول است قسم سوم را برگ مایل باستداره و بیخش دراز و بسطبری متوسط و سفید
و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن بلند و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است
برگش بسیار خار و خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبه آن شبیه بکنگر قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب
میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انگشت سبابه و طعم شیرین و برگ
و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسدس و در مازندران رولنک و در تنکابن ستنکاک گویند و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین مستعمل آن
طبیعت مطلق آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل صلابات و با ضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مشهی و با قوت تریاقیت آشامیدن ثلث
رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شراسیف و تنها فی جهت درد پهلو و سینه مجرب اعضاء الغذاء و النفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام
و بثور و تحلیل جراحات و بیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاة و دفع عفونت و با شراب
جهت درد جگر امتلائی و یک درم آن با یک درم تخم جرجیر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه نرم آن خوشبو کننده جثه و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع
منقی السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر و تازه و نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق و مقوی معده
و امعاء است و گاه آنرا با آب نمک پرورده میخایند و بدستور خوردن بیخ آن الاورام ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه در ساق پا که آب
از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزاننده ذباب از آنخانه و ابرا درام خارجیه محلل آنست **قرطاس** بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون
راء و طاء مثناة و الف و سین مهمله لغت عربیست و قرطس طغیر و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ مشهور است بسریانی کرطیسا و محرق آنرا بردی خرطین کامنین و بیونانی منحاج
نامند جمع آن قراطیس و قرطاس آمده **ماهیت** آن معروفست و در اکثر بلاد میسازند و هر جا از چیزی و بر آن کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها مینگارند و بهترین آن خان بالغی
خواه قسم مشهور یا ابریشمی یا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس کلیسری یا پس هندوانی بنگالی نیز قسم اعلای آن پس نک پوری نیز
قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل مصر غافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد
و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و اصول اشنین میسازند و تقلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است و صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی یا غاب

بتشین است و بر دیرا بفارسی پیزر نامند و در حرف الباء مع الزاء ذکر یافت **طبیعت آن** سرد در اول و خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن**
اعضاء الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سفوف آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت
بیاض و دمعه و قرحه چشم اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن محرق آن نافع سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح امعاء و بدیوم
خفقان بدان و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یکمثقال الجروح و القروح و ذرور آن مجفف قروح رطبه منتنه و غیره و سحجه و شحمی که در پا
از موزه بهم رسد و ملحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را با آن پیچند و بگذارند تا خشک شود و بعد در سوراخ [illegible]
داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن کشاده سازد و بدل آن و اکثر امور بردی سوخته است **قرط** بضم قاف و سکون راء و طاء مهمله مثال الغت عربیست بفارسی [illegible] شود
شود و ثمر آن را سین نامند **ماهیت آن** نباتیست شبیه برطبه و اوراق شیرین تر و برگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتیست که در مصر میروید شبیه رطبه و نوعی از آنست قرط
آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب به برگ لوط و در مصر زراعت مینمایند برای فربهی بهایم و ثمر آنرا سیم نامند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** [illegible]
آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن یا طبیخ خشک آن و با شکر و یا انجیر و یا عسل جهت [illegible] نافع **قرطم** بضم قاف و سکون راء و ضم طاء مهمله
مثال [illegible] وسیم و بکسر قاف و راء و بکسر هر دو نیز آمده و لغت عربیست و آنرا حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی تخم کاجیره و گیلانی تخم کافشه و تخم کاجیره و بهندی کر [illegible]
کلابیج نیز و بسریانی کشتنیج و برومی قطلاوسن و بیونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس قنقیس نامیده و بری آنرا افنیقس اغریون یعنی اصفر بری و بری و بستانی میباشد **ماهیت**
بستانی آن دانه ایست صنوبری شکل مایل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن مایل بسیاهی و مغز آن بزردی [illegible] بسیاهی [illegible]
مینماید و در غلافی زیر گل آن هفت هشت دانه و نبات آن تا بدو ذرع خار دار و برگ آن بلند مائل بخرفه های بسیار ریزه و بالای برگ آن عریضتر از پائین آن و بر سر [illegible]
شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن در جامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خار دار و سرخ رنگ صاحب اختیارات قرطم بری را اطریفان گفته
و بعضی گفته اند اطریفان حب آنست نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شده و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین البیه آنست و حب
ذکر آن علیحده [illegible] اطریفان [illegible] نفع آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله **افعال و خواص آن** قلیل الغذاء و مسهل و مخرج بلغم
رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنج درهم آنرا کوبیده و شیره گرفته با فانید و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درهم آنرا کوبیده و در نیم رطل آب بجوشانند و با [illegible]
و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضا چون ده درهم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و نطرون و انیسون و از هر یک یکمثقال داخل
کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و بدستور چون از آن نان لطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون بوزن مذکور
با عسل و شیره انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس و الجبن مصنوع از آن که هیمون را در صره بسته در آن اندازند و یا بمالند تا قوت
آن در آن در آید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه موثر و بدستور
آشامیدن لبن منجمد از شیره آن و اندک نمک هندی و عسل آن را تقویه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شیره آن با آب انجیر حلیانیده و با فانید و با عسل منقی سینه و صاف
کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مرورات ماشیه و حصیه
نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد متفرقه نماید و آشامیدن ده درم شیره آن با فانید و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی
ادرار آن قویتر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج موثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیار شنبر در آن حل کرده باشند جهت
تپ بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را می گدازد و هر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند و در معده مضر معده
مصلح آن انیسون و شیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبة الخضراء و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده
درم حب القرطم باشد و نیم رطل آنرا بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن الجوز است و صنیفقر از آن و منجمد کننده شیر و جدا کننده مائیت آن از جبنیت و دهن بستانی آن
مسهل بطن است قرطم بری را بیونانی اطرطیلس نامند و نبات آن بلند تر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در بن شاخها رسته و باقی شاخها خالی و بی برگ و سفید و نیز در بن
شاخهای آن پنج عدد خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی **طبیعت آن** در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ و ثمر آن مقدار

یکمثقال

مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته اند چون ملسوع برگ و یا ثمر آنرا در دهان نگاه دارد هر که در دهان اوست احساس تالم سم نکند و چون ببیند [...]

قرطمان بضم قاف و سکون را و ضم طای مهمله مثناة و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته اند که جلبان است **طبیعت** آن ابو حنیفه دینوری هم در حنطه دانسته شبیه بدرخت چنار و در سواحل عمان یافت میشود و برگ و ساق آن خوشبو است **افعال و خواص آن** آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت دفع سموم مفید و انسته اند و هرطمان در حرف الهاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

قرظ بفتح قاف و سکون را و ظای معجمه مثناة بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی بزغند و بسریانی [...] و بیونانی [...] و بمصری [...] و بهندی کیکر و [...] بطای مهمله و بتای [...] و صمغ [...] بصاد و طای مهملتین و درمیان هر دو نون نیز آمده **ماهیت** آن گفته اند ثمر نوعی از مغیلان است که اقاقیا عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه رنگ [...] و باندک سفیدی و اهل هند و بنگاله بانه کر [...] و گاوی و جهکره از آن بسیار نزد برای صلابت آن و شاخها و چوبهای آن نیز [...] و تخم آن [...] و ازان کوچکتر و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و در غلافی مانند ثمر هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد [...] میباشد و خوشبو از برگ و ثمر آن دباغت ادیم و پوست حیوانات مینمایند و آنرا جلبوا القرظ مینامند و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد **طبیعت** جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مسواک بچوب بیخ آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخساره آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال [...] مستحکم کننده اعصاب مسترخیه و رافع ورم آن و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع

قرع بفتح قاف و سکون را و عین مهمله و بفتح را نیز آمده و لغت عربیست و بترکی [...] و بفارسی کدو و بهندی مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی قرا و بمصری [...] و بیونانی [...] نامند و بسقوریدوس قلوقیا نامیده **ماهیت** آن ثمر درختیست که آنرا القطین نامند و بیاره دار و بر هجا و خود بر زمین و دیوار نیز پهن میشود و برگ و شاخ آن بزرگتر و خوشتر از خیار و خشن و مزغب [...] و بیخ آن باریک بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی توتبری نامند و گفته اند دو نوع است بستانی و رومی و شیرین آن اصناف است صنفی مدور و صنفی طولانی با بدو فرغ زیاده هم شنیده شده قطر آن از یک شبر هم کمتر تا یک شبر و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی [...] بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص بلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میباشد و بهندی [...] نامند و از همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا بر آورده و خشک کرده باشند تا مقدار یکصد رطل گندم و یا برنج میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمی شود و در هندوستان میبرند تا صد روپیه فروخته میشود و از این طنبور میسازند هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلندتر میشود و صنفی طولانی ستبر [...] و لحم آن با نعومت و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و هنود این را بسیار دوست دارند و مسلمین کمتر و بهندی پیتهه و به بنگالی کوده نامند شیرینی و مربای آن خوب میشود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه و بفارسی کدو مکه و بهندی کدو نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** سرد و مرطب و مفتح سده و مدر بول و ملین بطن و زائل کننده یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرورالمزاجان و صفراوی و مولد خلط صالح اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که تنهائی سریع الفساد و مستحیل بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با خوراکی مناسب خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گرداند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه و روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که مورث قولنج است و با اشیای حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با اشیای مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن ضماد اعضاء الراس قطور و نشوق [...] آب افشرده خام آن با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور [...] جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیده آن بر سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و نشستن در آب آن و آشامیدن قطور آن در بینی باعث تسکین صداع

قرطمان

قرظ

قرع

حار و نوم و مبرسمین و غرغره و مضمضهٔ آن جهت قروح حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنها یا با روغن
گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مجرب
و بدستور آب گل آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و درد دیگر از بخارات معده
باشد و اعضاء الصدر آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفهٔ حاد و بدستور آشامیدن سویق آن مخصوص
که مغسول باشد اعضاء الغذاء و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده
و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و از کنظرون تلیین
بطن و مسهل باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و
امعا و گرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفتهٔ آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل با ده درم شکر و با شربتهای مناسبهٔ لطیفه جهت تسکین
حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هر چند ماء القرع نافع است از جهتی که مضر است از جهتی که
مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده و نیز باعث خروج آنست از معده و با کشت باعث سرعت
هضم آن با مزورات مائیه چمچمه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با
مغز تخم آن جهت رفع عطش و تبهای حاره و خشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بعدیل ضماد آن بر معده و کبد و گرده و حشا و مسکن حرارت و لهیب آنها و آشامیدن پوست خشک
آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل معده
و سقوط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ نتراشیده آن با ماست که کدو ماست و بهندی رائته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع
استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن می فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی
و جرنفل و زیره و سعد و نعناع و دارشیشعان حاره عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و ابکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین
صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که مربا نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح
و دافع مواد سوداویه و امراض حادثه از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای مبرود المزاجان بهتر از شکری و محلل
آن لطیف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص حار شدید از آن موافق محرور المزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح و ذرور پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم
جراحات و رفع آکله زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن گاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام
الاخوین نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه لحم و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه یا بادام و قدر مضاعف
و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است **طبیعت آن** سرد و تر **افعال و خواص آن** مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست
آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات شرباً و سعوطاً و قطوراً و تمریخاً نافع و چون پوست آنرا جدا کرده
خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد مجموع آنرا از لحم و شحم و تخم با پیه گردهٔ بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آن یکجا گرد
و جمیع افعال او در ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن خبث الحدید پر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده
و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و **مغز تخم کدو طبیعت آن** در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنه اخلاط متحرکه **افعال و خواص**
آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حار و تشنگی و تبهای حاره و قرحهٔ امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقت البول و امثال اینها
نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی و سل و تبهای حاره و مغص صفراوی بعدیل شرباً و قطوراً و سعوطاً و تمریخاً و طلاءً و ضماد مغز تخم کدوی شیرین
با دهن الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و کوفته دهان و بناگوش و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز
تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القروح مرهمی و محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **قرع المریعی** کدوی تلخ که بهندی تو تبری نامند ماهیت آن در نبات

قرع مر

شبیه به بیاره کدوی شیرین و ثمر آن از آن کوچکتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک و سمی **افعال و خواص آن** مقدار قلیلی از آن مقیی قوی و قی فرمودن با آن جهت ضیق النفس
بارد و رطب قدیم و سرفه از رطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی دماغی نافع و بیخ آن که بهندی بکهیه نامند گرم و خشک و محلل اورام
و اوجاع بارده و طلاء و ضماد و اسفرداج یا مرکبا با ادویه مناسبه و گویند چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف قشر آن پرده که مانند پرده عنکبوت است بر آورده نرم سوده اندکی از آن
را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و رطوبی نافع باخراج رطوبات و بخار غم زرد رنگ از بینی و چشم **قرفة الدارچینی**
بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فاء بالغت عربیت بمعنی پوست درخت سلیقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی قنفیطراس و بسریانی صفروانور و بروی
قیر قنلطوسین و بهندی تج نامند **ماهیت آن** آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در غیر جزیره سیلان هم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر و صاف
میباشد بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی و با خطوط و بعضی رائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارچینی و این را قرفة الدارچینی
نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیره آنست که با حدت خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد نشده باشد و زبون ترین همه کم رنگ اغبر کریه الرائحه آنست
و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی بعضی ضعیف تر از آن و بعضی از آن
قوی تر دانسته اند **افعال و خواص آن** مقوی اعضای باطنی و اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و اوجاع مفاصل و اعضاء الغذاء مقوی معده
و کبد و سپرز و در بن فعل اقوی از دارچینی گفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف
و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده **ماهیت** آن چیزی است مانند قاقله که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و مقل
حجازی و صعیدی و انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت مقل است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم
کردن جلد بدن نافع **قرقومغما** بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانیست **ماهیت**
آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قروقو زعفران است و منما ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی سنگین سیاه رنگ آنست که در آن چوب نباشد و چون بخایند بدندان
بچسپد و دندانها را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
منضج و مسخن و مقوی اعصاب محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رفع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت
رومی است و گفته اند لغت ترکیست و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قرمز و بفارسی کرم رنگریزان و کرم رنگ و بیونانی ایفقروس و بسریانی اغنیوس نامند و دیسقوریدوس
در رابعه قففس نامیده **ماهیت** آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت جیدار هم میرسد و تا بقدر دانه عدسی بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میباشد
سرختر میگردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعض اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدسی بر سر آن بر آمد مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگ می شود تا بقدر دانه نخودی میشود
و مانند حیوانی پرنده میگردد و گویا میخواهد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ بر می آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شراب بکشند بنوعی که اصل
و طبخ میدهند یا با شراب با آب و رنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و یک جزو آن در جزو حریر و پشم که
در آب جوش داده باشند خوش رنگ میگرداند و رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد خمری و غیر خمری خمری آنست که آنرا در شراب بکشند و بالیده و نرم
میباشد و یکدانه آنرا چون در آب بمالند بزودی آب را خوش رنگ میگرداند بخلاف غیر خمری و بهترین الوان احمر است و از آن بهتر رنگی در سرخی نیست زیرا که رنگ این شگفته و خوشنما
و براق میباشد خصوص که برطلا بنویسند و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس و ارمن آورند **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** با قوت قابضه و حابس دم اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یک هفته هر روز با عسل جهت قطع نفث الدم
الکلفه ... با سرکه جهت منع حمل ... آن مجفف و مسیر القروح و امراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام جراحات طلیه و بدستور با سرکه جهت ... اعضاء
جراحات اعصاب خاصه و سائر اعضاء عموما قوی الاثر الزیته نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی ... دافع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق
آن با ابریشم سرخ در رفع تب موثر **قرن** بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست بسریانی قرنه و بفارسی سرو و شاخ حیوان و بهندی سینگهه نامند **ماهیت آن**

قرفة الدارچینی
قرقمان
قرقومغما
قرمز
قرن

معروف است و آن بمنزله صلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرگتر و بلندتر از نوع ماده و ماده تکون آن بیشتر و غلیظتر از ماده موی است و جمیع آن قرون آمده **طبیعت** مطلق آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفض جهت نفث الدم هر عضوی و بواسیر اعضاء الغذاء و النفض جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و یرقان و دوسنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی و رطی ذکر آن حیوان بیان شده قرن ایل را بسریانی قرنا دیلا و بیونانی سمفو ریاو بر رومی سمفوریس و بفارسی سرکاو کوهی و شاخ گوزن و بهندی بارهسنگهه گویند و بهترین آن ماخوذ از ایل نر است و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالغم از بلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرمتن گویند و قرمتن مذکور شده و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختیست بقدر آزاد درخت آنرا ثمر نیست بقدر زیتون و سرخ لیس سیاه میگردد **افعال و خواص آن** جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بکیرند ثمر آنرا در حال خامی که سبز باشد و سرخ نکشته و سائیده بر آن قروح گذارند بزودی زائل سازد **قرنفل** بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و بیونانی غرنیوس و برومی قرفلون و بفارسی میخک و بهندی لونگ و بانگریزی کلوف نامند **ماهیت آن** اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختیست که در جزیره از جزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه و بتاوه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشتی کوتاه تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت در بستها که می آورند بسبب دن با هم اکثر قبه آن جدا میگردد و نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کمرنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بسیاهی تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خونک کرود و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** باقوت تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد و رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض بارده رطبه سوداویه دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوئی دهان و باعث طیب نکهت مضغا و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن امراض مذکوره عین اعضاء الصدر سرفه بارد رطب و ضیق النفس کهنه رطبی و خفقان بارد و وحشت و خوف وسواس و سورت شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت باضمه و امعاء و کبد و گرده بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض بارده اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق جشاء و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شربا و فرزجه آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرو بردن یکعدد ثمر آن هر روز باعث عدم حمل و طلاء و ضماد ماده آن بر پیش سر جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و برای اوجاع بارده مسکن آنها و برای اورام محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب دهان بر حلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام جرم آن که بگیرند یکجزو آنرا و نرم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نیم کوفته بجهت نیم جزو و همه را در گلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تحلیل اخلاط و امتلا و سائر امراض بارده بیعدیل و شراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا بسته در سرگین اسب دفن نمایند و بعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند از جمیع مراتب تحریر گفته اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قرنفل بستانی ماهیت آن** برگ فرنجمشک است و بهندی بابل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیط لسانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل و عطریت در رائحه **قرنفل شامی** و قرنفلیه

قرنفل

قرنفل بستانی

قرنفل شامی

لغت مغربیست **ماهیت** آن نباتیست ساق آن بقدر یکذرع وخشن وما شبها و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و گل آن بنفش مایل بسفیدی وخوشبو شبیه ببوی قرنفل و بیخ آن شبیه بجزر بری سیاه و در بو مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک و با با و بروج یکجا میروید **طبیعت آن** در دوم گرم وخشک **افعال و خواص آن** عصارهٔ آن و غمر با آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم رحم و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر دران و بوئیدن گل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ جهت عسر نفس و سرفهٔ رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و باشراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع **مضر** محرور **مصلح** آن بنفشه **مقدار شربت** آن یکدرم است

قرون السنبل بضم قاف و راو سکون واو و ضم نون والف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم بای موحده و لام در **ماهیت آن** اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود و قتال است و بعضی گفته اند که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بخیست شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سنگیهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر و درازتر و با درخشندگی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد **طبیعت آن** در چهارم گرم وخشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع وحدهای کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین روغنی که دران جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است باختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن کافور مقدار نیم درم تا یکدرم و تا یکمثقال هم با گلاب و شیرهٔ تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن اضمدهٔ بارده بر قلب کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب به دانه و بزر قطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها

قریس بفتح قاف و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت آن** بعضی گفته اند نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را مانند هر گوشتیکه باشد از ماهی و غیر آن

قریص بفتح قاف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت آن** نوعی غذائیست از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و پاچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشیها و میوه های بسیار تازه و خشک و ادویهٔ طیبة الرائحه **طبیعت آن** معتدل با برودت و رطوبت **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجانرا نافع **مضر** مبرود المزاجان و سوداوی و علل عصبانی و نفس و سرفه و ضیق النفس

فصل القاف مع الزای المعجمة

قزاح بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت عربی است و اعراب افریقیه آنرا احلیان و اهل شیراز کمه و کماة نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست معروف و غیره شبیه برازیانه و شتر آنرا می چرد و از رازیانه برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب درهم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم بسیار مرعی است و علفی است فربه کننده **طبیعت آن** در سوم گرم وخشک **افعال و خواص آن** برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل محلل ریاح و محرک جماع و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در طعم باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطل شکر در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند

فصل القاف مع السین المهملة

قس بضم قاف و سین مهمله **ماهیت آن** لبلاب بحری است برگ آن ریزه و مشبک و شاخ آن باریک **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد الراس و جلا عصارهٔ آن جهت عفونت و خشونت اعضای النفس آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجهٔ آن مخرج جنین السم آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع

قسب بفتح قاف و سکون سین مهمله و بای موحده اسم عربی بیت حجازی تمر نخل خشک شده و بمصر آن و اهل مغرب آنرا اسقلق و اهل نجد عرق و بربر شوم و بفارسی خرمای سنگ شکن و خرمای قسبک نامند **ماهیت آن** خرمای بسیار خشک بیمرس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و آنچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته و پارچه غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آنرا بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این بهترین انواع باشد و بهترین همه بزرگ فربه هسته کوچک است که خشک و صلب باشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کنندهٔ الیاف آن و حابس طبع و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال می آورد و **مصلح آن** مغز گردکان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندک ...

قرون السنبل

قریس

قریص

قزاح

قس

قسب

بنجري آنرا مقدار كمي بالاي طعام سرد و تر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده و آماه وقال يعني الجه خام است نا نابسته خشك سنغر باشد همه اصناف آن مورث دماج و كشنده
معده و احشا اجتناب از آن اولي است مصلح آن زيره و سركه خيسانيده و مطلق قصب مضر دندان و لثه است مانند ساير شيرينيهاي نخلي مصلح آن دهجرورين سكنجبين حامض
و تمثر با نارين و در مهر و دين زيره و سركه خيسانيده و بعضي گفته خرماي هيرونى عبارت از آنست قسط بضم قاف و سكون سين و طاء مهمله مثناه كه گفته اند معرب از قسطوس يوناني

قسط

و گفته اند معرب از كته هندي است و بسرياني قوشنا و قسطنا و بفارسي كوشنه و بفرنگي كست و بهندي كٹ نامند ماهيت آن بيخيست شبيه به بيخ لفاح و نبات آن ببياباني
و مفروش بر زمين و برگ آن عريض گويند بيخ است شبيه كه بهندي پهكرمول نامند بدانكه قسط سه قسم ميباشد قسم اول آن شيرين سفيد اندك مائل بزردي سبك باعطريت
است و اين را قسط بحري و عربي گويند دوم تلخ مائل بسياهي و مغز آن مائل بزردي و سطري و سبك و كم بو و اين را قسط هندي نامند و سوم مائل بسرخي سنگين و در وزن شبيه
بچوب شمشاد و خوشبوي جلي تلخي و اين سمي و قاتل است و انچه بوي صبر از آن آيد زبون و از مطلق آن مراد قسط شيرين است و بالجمله از ادويه شريفه جليلة النفع است و بهترين آن سفيد
تازه شيرين كرم ناخورده با عطريت رائحه سطبر لحيم آنست كه چون بخايند اندك زبان را بگزد و پوست آن نازك باشد و بعد از آن هندي سياه سبك وزن و بعد از آن قسط شامي
و قوت آن تا ده سال باقي ميماند و بعضي بيخ راسن را قسط شامي نامند و مغشوش بقسط بحري ميسازند و فرق ميان آن و قسط بحري صلابت و عدم عطريت رائحه و گزيدگي بيخ راسن
است يعني صفات قسط بحري در بيخ راسن نيست طبيعت آن در سوم گرم و خشك و شيخ الرئيس گرم در سوم و خشك در دوم گفته و با رطوبت فضليه نفاخيه و گفته اند قوت
حرارت و حرافت و مرارت مر آن بحديست كه مقرح جلد است **افعال و خواص آن** مقوي اعضاي رئيسه و غذائيت نا خصه و اعصاب و باه و دافع امراض بارده رطبه
از انها مسخن اعضائيكه مراد تسخين آنها باشد و جاذب خون و ساير اخلاط و سم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوي دماغ مستحكم كننده اعصاب و محلل و پراكنده كننده رياح محتبسه
دماغيه و دافع صداع بارد رطب كهنه خصوصا قسط سفيد كه در آن امر عظيم النفع است و از براي اوجاع مقدم دماغ و ليثرغس و تشنج و كزاز و رعشه و خدر و غيره از امراض بارده
رطبه دماغيه شربا با عسل و يا ادويه مناسبه ديگر و ضماد آن با عسل تنها و تمريخ آن با روغن عربي كه روغن بزرياكاوه باشد كه در آن بجوشانند و بالجمله جهت امراض مذكوره سعوط آن با آب
باران جهت دوسر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسيان و ضماد آن با روغن زيتون جهت فالج و اقطار خاوه در گوش و بدستور قطور دهن آن در گوش مفتح سده بارده آن و بخور آن رافع
زكام و دو باي حادث از عفونات اعضاء الصدر آشاميدن يكمثقال آن با خمر و شراب جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضيق النفس و سرفه كهنه و تنقيه سينه از اخلاط لزجه لعوقا
با عسل و در پهلو را نافع آلات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخاي عصب و عضل و فسخ آن و تسخين اعصاب و مفاصل و رفع امراض آن سناه جهت عرق النسا
شربا و ضمادا و بدستور تدهين آن اعضاء الغذاء و النفض آشاميدن آن با عسل جهت تنقيه رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحليل رياح و تقويت معده و كبد و گرده و مثانه
و تسخين و دافع امراض و اوجاع آنها اعضاء باطن و جهت تفتيح سده كبد و طحال و تحليل ورم طحال و استسقاء و يرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج كرم معده و امعا
و حب القرع و ادرار بول و حيض و بخور آن نقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حيض و قتل و اخراج جنين و مشيمه و تسكين اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبيخ آن و تكميد بدان اعضاء التناسل
آشاميدن يكدرم آن با عسل و يا شراب جهت تقويت باه و بدستور ضماد آن و تدهين بدهن آن الحمى آشاميدن آن با سكنجبين جهت تب ربع كهنه و ضماد آن با روغن زيتون جهت
لرزهاي نفضيه پيش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع كلف و آثار جلد و طلاي آن با سركه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رويانيدن
موي در آن موضع و جهت بثور و حكه و سعفه و جرب و جراحات و تسخينيكه در صورت بهم رسيده باشد و ذرور كهنه آن جهت قروح رطبه تازه آن مقرح جلد السموم يكمثقال آن با خمر و شراب
ترياق سموم و جاذب آنها بسوي ظاهر جلد و جهت دفع سم افعي و عقرب و رتيلا و امثال اينها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن كاكنج مضر ريه مصلح آن انيسون مقدار شربت
آن يكدرهم تا يكمثقال بدل آن بنصف وزن آن عاقرقرحا و گويند بدل آن وج تركي است مصلح آن خطمي است دهن القسط ساده كه قسط تلخ را مقدار چهل مثقال نيم كوفته يكشبانه روز
در شراب خيسانند پس با چهار صد مثقال روغن زيتون بآتش ملايم بجوشانند تا شراب بسوخته گردد **طبيعت آن** گرم و خشك **افعال و خواص آن** مقوي اعصاب
و اعضاء و باه و محلل قوي و رافع برودت معده و جگر و لرزهاي سوداوي و بلغمي پيش از نوبه و مقوي موي و دراز كننده آن شربا و تدهينا مقدار شربت آن هفت درهم قسطنطيني
مرد صحرا ياد كوهستان بلاد بحري از بلاد فارس كه كرم سياه نامند بسيار بهم ميرسد گياه و برگ آن شبيه بكرمه البيضا كه فاشرا نامند و بيخ آن ضخيم تر از بيخ فاشرا و تلخ و آن قسط
است و نظامى نوشته كه نوعي از قسط ميشود بسيار سنگين و ثقيل و آنرا بدل آن بلد قسط تلخ عطار و ادعا ميباشند و من نبات آنرا نديدم و بيخ آنرا آورده ديدم و تجربه كرده ام و دواء القسط

قطرون

واوباها و معاجين آن در قرابادين كبير مذكور شد **قطرون** بفتح قاف و سكون سين و فتح طاء مهمله مثناه و ضم راء مهمله و سكون واو و نون بيوناني قسم و طرو قوت بمعني

و وجه تسمیهٔ آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروید و اهل روم آنرا برطانقی نامند و رسماریا نیز ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتیست که هر سال تازه میروید ساق آن باریک بقدر یک ذرع و زیاده بر آن و مربع و برگ آن باریک بلند طرف پائین آن عریضتر و بتدریج باریک میشود و شبیه ببرگ بلوط و مشرف و خوشبو و بر طرف ساق آن گلهها مجتمع و در یکجا شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بحر بق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ آنست و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جمیع اجزای آن باقوت تریاقیت عضاء الراس والغذاء والنفس آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون بمقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و باشراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درمی آن باشراب سمی با درد مالی جهت اسهال بطن و یکدرم آن با درد مالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک باقلای آن با عسل کف کرفته بعد از طعام جهت تقویت هاضمه و دفع حموضت حامض فساد معده و بدستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی و ریح و عنیف و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول عضاء الصدر آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحهٔ ریه مزمن و حرکت مجتمع در سینه و مقدار سه ابولوث آن باشراب ممزوج نیم گرم جهت نفث الدم سینه اگر تب نباشد و الا با آب العین والاذن غسل بطبیخ آن جهت رمد کهنه و قطور عصارهٔ آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درمی آن با درد مالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن باشراب جهت دفع سمیت ادویه قتاله ضماد آن نیز باشراب جهت نهش هوام رویه و گفته اند نفع آن در سموم بحدیست که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آنرا کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید **فصل القاف مع الشين المعجمة قشار کندر** بکسر قاف و فتح شین و الف و راء مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین **ماهیت آن** ریزها است که از سودن قطعهای کندر باهم جدا شود و در کیسه آن ریخته کرده **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن قابض و مجفف و در داروهای چشم و اکحال و در مراهم و معاجین و غیرها مستعمل و جهت نشف السموم و قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن شرباً و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح و جروح قدیمه فرزجهٔ آن جهت نشف و تجفیف رطوبات سائله مزمنه از رحم و بریان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و درکندر نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قشر** بکسر قاف و سکون شین و راء مهمله لغت عربیست و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشرها مراد پوست نازک نرم است **ماهیت آن** اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف میباشد و گاه متنوع بالجمله در خامی و تازگی سبز و بعد خشک شدن سفید و مائل بسفیدی و احمر و سیاه رنگ و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد و مائل بسرخی و سرخ میگردد مانند ترنج و دارچینی و نارنج و غیرها و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و کثافت و حدت طعم و رائحه و عدم آن هر دو نیز مختلف و متفاوت میباشد و نیز بعضی بطئ الهضم و بعضی سریع الهضم مثر قشر بعضی اشجار انفع و خوشبوتر و تندتر و الطف و سریع النفوذ از جرم و لحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند ترنج و دارچینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی انفع و احد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و فلفل و نانخواه و کشنیز خشک و مانند اینها و گاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار و مانند اینها و لهذا پوست خوردن آن انفع است و سریع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست و لیکن نفاخ و بطئ الهضم مانند پوست سیب و تفصیل قشر هر چیز و منافع آن در بیان آنچیز مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و جالینوس و غیر آن گفته اند هر چیز را قشری است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از آن جدا میگردد و مانند انواع توبالات و اینها الطف و جالی تر اند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تاکل و نقصان لحوم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبالات آهن و قشار رشا پودقان قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است و اما درین زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن و **طبیعت** قشر هر چیز مطلقا گرم و خشک تر از جرم و لب آنست **افعال و خواص** آن بطئ الهضم تر و نفاخ تر مگر بعضی که ذکر یافت قشر ترنج گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و حشایی بارده و محلل ریاح و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و زائل کننده بوی سیر و پیاز از آن و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و خشک و مسهل و مخرج دیدان و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک و ضماد آن جهت ورمهای سحج امعاء و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم آنرا بسایند و سفوف سازند و بالای آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم و خشک در دوم و افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوز الاخضر یعنی سبز تازهٔ گردکان سرد و خشک و با حدت چون آنرا الجه از آن بی ترتیب ماهند جهت دفع خناق طوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردکان خاکستر محرق آن مجفف

قشر

نخهما و بي لوع قشر الميار شنبر چون و دو مثقال آنرا نرم سوده بر آب سرد پاشیده زن حامله نزد وضع حمل که بدشواری شود بنوشد بآسانی وضع حمل شود و قشر قصب الفارسی محرق آن
جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و تفصیل هر یک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت
و می یابد انشاء الله تعالی **قشمش** بکسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است **ماهیت آن** نوع انگوری است کوچک مدور مایل با اندک طول
و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب رسیده آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سائر انواع زبیبها و از نیم رس و غوره آن که غوره کشمش نامند چاشنی دار میباشد و آنرا برای
زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلان ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ و **طبیعت و افعال و خواص آن** در زبیب مذکور شد **فصل القاف مع الصاد
المهملة** **قصاص** بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از ظفر رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الراء در ظفر مذکور شد **قصب** بفتح قاف
و فتح صاد و باء موحده لغت عربیست و بسریانی قنا و بیونانی اتونبون و قالامن نیز و برومی قلاماوس و بفارسی نی و بترکی قامیش و بهندی سرکنده و نل و نفرنگی برو نوع
بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آنرا ترله باکس نامند **ماهیت آن** اسم جنس نی کرمانی است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و اجامی و غیر اجامی که در
زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و گرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و این
نوع الخه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و گرههای آن بسیار از هم دور است آنرا نی آجی نامند جهت آنکه از اجامی آورند و آن جزیره از جزائر زیر باد است و در جزائر
دیگر نیز بهم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین آن آنست که در قریه و اسطا از قرای شوشتر و بعد از آن آنچه در قرای دیگر نواح آن بهم میرسد
که صلب و خوش جوهر خوش رنگ سیاه مایل بسرخی براق و با اندک ابلق هر پیشه و راست است و پیچ دار نباشد و چرب و نرم باشد و آنرا آنچه را تربیت نمایند در ابتدای رستن و وقت
بریدن و بعد از آن خوب می باشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یک دو ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و با گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا تمام قوت
یابند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده بملایمت راست میکنند و بعد از کمال رسیدن میبرند و نمیگذارند که بسیار خشک و فاسد گردد پس دسته بسته در جاهای بلند که بادها و دود بر
میگذارند و بدان میدهند و تدابیر دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دسته ها می بندند هر دسته یکصد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقاً در هر دسته این
نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم میباشد خوب بر می آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن میبافند و از مصمت آن نیزه و مسواک میسازند و نیشکر که
قصب السکر است از اقسام مصمت آنست و علیحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و نابیبی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در آبها میروید و قطعی آن بهم میروید
مگر در آبهای ایستاده و اکثر قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار تربیت یابد نی میگردد و قنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هر دو از اقسام
قصب اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیر باد است خصوص اوقاط اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد و خیزران
نیز از اقسام نی مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت **طبیعت** مطلق آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک **افعال و خواص** بیخ آن اندک جالی و بی حدت
و از سائر اجزای آن قوی تر عصاء الراس ذرور قصب محرق جهت سعفه و قوبای حادث در سر و کل آن چون در گوش رود احداث کری نماید بسبب چسپیدن باندرون گوش
و لهذا احتراز از آن واجب است و سنون سوخته قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتیکه در برگ نی جمع میگردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن سائیده برگ آن با عسل جهت سرفه محرق آن بقدر یکدانگ جهت تفتیح سده مراره و ادرار بول و حیض و چون برگ نورسته آنرا در آب
خوب بمالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید است الجروح و القروح و ضماد سوخته آن جهت جرب حکه و زخمهای چرک دار و ضماد برگ تازه آن جهت حمره
و اورام حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد الم عصب و رگ و ذرور پوست نی نیم رس خصوصاً حابس نزف الدم همه اعضاست
که پوست ظاهر آنرا بتراشند و نرم سوده بر آن بپاشند السموم ضماد شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و معده الزینة طلاء و خضاب بیخ سوخته آن با موم
و با هموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی فارسی سوخته گرم و خشک در سوم از جهت داء الثعلب الحمی عنره و فرش
کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشیده باشند جهت صاحبان تب حار و رفع شدت گرمی هوا و فضا و آن نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و فندق است **قصب الذریرة**
بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و بالدت عربیست و نیز بعربی قصب بوا و بسریانی قصا دیسما و بیونانی ارمینوتون و برومی اقیا
فیلوقی و بفارسی نی بهاوندی و برکنیبه و بهندی چراتیا و چراتیه و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنگی کال و م ارمانک نامند و دیسقوریدوس قالاس نامیده **ماهیت**

قشمش

قصاص

قصب

قصب الذریره

آن

آن نباتیست معروف باریک بلند تا دو شبر و انبوه گرد و بر هر گرهی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک و بر هر گرهی دو برگ شبیه ببرگ نعناع و بر شاخهای بسیار
باریک آن غنچها و گلهای کوچک فی الجمله شبیه بگل بنفشه و ساق آنرا چون بشکنند شکسته آن باریشها باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه به پنبه نداف نموده و نسج عنکبوت
و لزج و طعم مصنوع آن قابض با اندک حدت و حرافت رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مایل بزردی و تیره گی و نوع دیگر میباشد کبیر و با وصاف مذکوره و دوم
صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنگاله نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهیأت کبیر آن و رنگ ظاهر آن بالکدورت
و طعم آن با قبوضت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی میباشد که حدت و تلخی ندارد و این رازخمی است مانند نخود و در
غلافی و اکثر اطبا گفته اند مختار و بهترین آن با قوی رنگ بصفات مذکوره صدر است که گرههای آن نزدیک بهم و سائیده آن خوشبو و زرد رنگ مایل بسفیدی باشد
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند افعال و خواص آن ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففه با آنچه
از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوائیه باهم نیکو امتزاج باعتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه افاویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقاء و در دسینه و جگر
و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل عضای الراس و العصب و الصدر آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفه بارده و رطب
و نیز استسقاء و خفقان آن تنها و یا با صمغ البطم بهم که بحلق سد جهت سرفه بارد و رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شیخ
عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبس یعنی وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض کرده و رفع قرحه مزمن و تقطیر البول و جلوس در
طبیخ آن جهت درد رحم و استسقاء و عرق النسا الزمنة و الاورام ضماد آن جهت کبودی خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل و شکستگی
اعضا نافع مضر گرده مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن دو درم بدل آن عدس و مرو و بستور اظفار الطیب یا صندل
و اخل اکحال جالیه و مقویه بصر و گفته اند داخل طیوب و ذرائر مینمایند لهذا آنرا قصب الذریره مینامند و اطبای هند آنرا اسرو و خشک و سبک و باد انگیز و دافع سرفه و صفرا
و سوزش اعضا و تپ حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند میدانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هریک یکدرم تا یکمثقال و بازده
عدد فلفل نیمکوفته که شب در آب گرم بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام
و غیرها مجرب و با اضافه بسفایج و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکهه و بلغتی کانده و کنه هر دو بکاف عجمی و پونده
نیز نامند ماهیت آن دو نوع است سفید و سرخ و هریک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرینی و بعضی سور مزه و بحسب اماکن مختلف میباشد
در خوبی و بدی و سفید آن در قصبه بردوان از مضافات مرشد آباد بنگاله بسیار خوب لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود و بعد از آن در اکبرآباد و دوستان
آباد و صوبه بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و داوده و گورکهپور از بلاد
هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق
الحلاوة و آبدار و لذیذ و کم ریشه باشد یعنی ریشهای آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف میباشد و در فانید و سلوق
اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانید و قند و نبات و غیرها مذکور شد طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن ملطف خون و جالی و مفتح سدد اعضای
الصدر و الغذاء و النفس رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص در مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آنرا با آب
گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند
و قی کنند با اعانت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد ریاح و مفسد معده و مضر به پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن
طبیخ آن و سه جوش و خوردن انیسون بعد از آن فصل القاف مع الضاد المعجمة قضاعه بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و بالعربی
ماده سنگ آبی را نامند و بلاد و نیز غبار آسیا را نامند افعال و خواص آن اکتحال و ضماد داغ آن جهت رفع تاریکی چشم بعدیل فصل القاف مع الطاء
المهملة قطا بفتح قاف و طاء و الف جمع آن قطاة و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن بقطا بجهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا
ظاهر میکرده و بفارسی سنگ خواره و بترکی باقرتقره و بر رومی فاسا و بیونانی رمینا مورو بهندی لوا نامند و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم نموده سکه

قصب السکر

قضاعه

قطا

آن

آنرا سنگ اشکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند **ماهیت** آن مرغیست و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و مخطط بالوان
مختلفه و زردی بران غالب و صغیر آن بری و بجثه گنجشک بزرگی و مرقش بازردی و بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنگستانها میباشد **طبیعت** آن در اخر
دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی الیبس است **افعال و خواص آن** اعضاء الراس والعصب والغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد
مرطوبین و جهت فالج و برودت اعصاب و حشا و استسقاء و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع **المضار** دیر هضم و مولد سوداء مصلح آن کذا شتن آنست بعد از ذبح دو روز
در سرما و در گرما اقلا یک شب مانند طیور سرخ کوشت صلب و یکرس مهرا پختن و با سرکه و روغن و ادویه طیبة الرائحه خوردن و سنگدان آن مولد سنگ کرده و اکتحال خون
گرما گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن
موی در آن نافع است **قطاف** بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند **ماهیت** آن نوع غذائیست که از آرد میده با روغن و شیر خمیر
کرده و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر مینمایند و با سنبوسه‌ها یا گوشت قیمه یا نخود مقشر بخته یا خام سبز کرده
در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان می نمایند و میخورند **طبیعت** آن بانچه که از آن سازند راجع **افعال و خواص آن** کثیر الغذاء و مولد
خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز قند سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع الهضم
و برای مبرودین و مشایخ بهتر است **المضار** مولد سدد و دیر هضم و آنچه با سنبوسه‌ها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا تر از سائر اقسام مصلح این عسل مصلح سائر اقسام در
محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است **قطایف** بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند **ماهیت** و صنعت آن در
حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و صلی آن در رطوبت مائل باعتدال **افعال و خواص آن** سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد
خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوه چون با عسل بخورند بسیار مسمن بدن چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند
و اکثار آن بحدیکه بر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر مصلح آن سکنجبین است **قطف** بفتح قاف و طا و فا لغت عربیست و نیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمک و یا سرمه
فارسی است و بسریانی قطا و بیونانی افیلو کبیون و افلر کسیس و بسقوریدوس اندرافکسیس و بقولی اطراغن نامیده و بفارسی سفناخ رومی و بهندی پالک و بعول
دیگر گروهن و کویند بهندی تیهو بالفتح بای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خفای ها و فتح واو و الف نامند **ماهیت** آن نباتیست بری و بستانی برگ آن سبز
مائل بزردی و طولانی و نرم و شکن و ساق آن مانند بوده بلند و گل و تخم آن بازردی و اندک لزوجت و شوری و منبت آن نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی **طبیعت**
آن در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی **افعال و خواص آن** تناول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاج
خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و اوجاع و اورام حاره حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آشامیدن آن با شکر مسهل و ملین و
مفتح سدد و رافع اورام حاره باطنیه و ظاهریه و حمره شربا و ضمادا و طلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر سفت حصاة کرده و مثانه و محلل
ورم طحال با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویه حاره عطره و طلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادث در جلد و شستن جامه
حریر و پشمینه رنگین با آب طبیخ آن پاک کننده او ساخ آن بدون تغییر رنگ و ضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک **افعال و خواص**
آن مفتح سدد و مصلح و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و منقی قوی مره صفرا و چون با مصلح آن که نمک آب گرم و عسل است بیاشامند و چون بیست و یک روز
هر روز دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقاء و یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب حشا و حمیات حاره
و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و بالخاصیة آشامیدن آن مبهی و منعظ مقدار شربت آن از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب شکر و گلاب
و سکنجبین و سائر اشربه مناسبه و تخم بری آنرا چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج سمیه
که بر بنیاید و سه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال و هیجان قی نمک و عسل و آب گرم و گفته اند بقله آن بهتر از چغندر و سائر بقول است جهت
انکه زود منحدر میگردد و اخراج می یابد نه بسبب لزوجت بلکه بتقویت تحلیلیکه دارد و مضر مبرود المزاج و معده بارد و مولد ریاح غلیظ مصلح آن پختن آن با چغندر و مطیب با فاویه
عطره و ابازیر حاره نمودن و یا آنکامه خوبه ردن است **قطف بحری** اهل شام آنرا ملوخ نامند و گفته اند تیهوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی لیمون و ملح نیز خوانند

قطاف

قطایف

قطف

قطف بحری

ماهیت آن نباتیست شبیه بعوسج و بنجاره و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن شیر نقیر خشن تر و باندک شوری و قبضی منبت آن بسواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه موذی و مصر معدنیست بسبب ملوحت و قبضیکه دارد **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص آن** خوردن اطراف و برگ نازک ریزه تازه تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده و رود و اخراج می یابد بسبب اندک ملوحتی که دارد و آشامیدن پنج آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت تشنج عضل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن سفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خبازی دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کساء مخطط و عبا و برد یعنی چادر و غیرها میبافند و محتمل که این درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله و غیرها نیز میشود و برگ و شاخهای نازک نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیده ساقه درخت آن که ببلندی یک دو قامت می شود و چوب آن سفید رخو سبک میباشد بجای پشم و موی حیوانات در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل دارند و رتافتن ریسمان از آن و بافتن و بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال و غیره برای گذاشتن شکر و برنج و فوفل و غیرها

قطلب

قطلب بضم قاف و سکون طا و ضم لام و باء موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس مطر دیه و عامه عصی الدب و بیونانی قوماریس و قوماروس نیز و ثمر آن را جنی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت قدس نقیب و بیونانی باقولاکو ینده **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و ثمر آن بقدر آلوئی و بی تخم و چون رسیده پخته گردد و زعفرانی رنگ و سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو میشود با اندک قبضی و چون آب آنرا بگیرند بجای تخم ثفل باریک مانند کاه در آن میماند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نفخ آب نازل در آن مؤثر الاورام و البثور آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع تاآلیل و دامیس و تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده و رحم القروح و حرق النار و ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه و تاآلیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند آنرا اصمغی میباشد و کم یافت میشود و اگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون مؤثر است

قطن

قطن بضم قاف و تشدید طا و بنون و به تسکین طا و تخفیف نون نیز آمده لغت عربیست بعربی نیز آنرا نامهای بسیار است مانند کرفس و برشف و طوط درختی است و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا نمیشود و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یکذرع تا بیک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان و برگ ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچک تر و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی و ته برگهای گل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردکان و شبیه بغنچه گل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل به بنفشی و شکافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آنرا برقرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر می آورد پس از بیخ میبرند و از سر نو زراعت میکنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ میبرند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بمصارف مقرره می آورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و گردکان تا مدتی میماند بیست و پنج سال تا سی سال زیاده هم و گل آن سرخ و بزرگ تر و جوزه آن بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و محتمل که این نوع سینبهل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود و لیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست و کهنه و چرکین آن زبون و بهترین حب آن بزرگ پر مغز تازه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و گل آن گرم تر و با قوت مفرحه **افعال و خواص آن** گل آن امراض الراس و القلب و النفث و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم و جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق مؤثر و از یک اوقیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرسد الاورام و حرق النار ضماد آن تنهایی و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما پنبه پس البسه بافته از آن و محشو بدان و یا بافته ابریشم و یا پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب نداقی نموده آن مقوی و مسخن و مجفف بدن و مصلب آن امراض الراس و موافق صاحبان امراض دماغیه و عصبانیه مانند رعشه و استرخاء و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن رافع زکام الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح ضماد پنبه سوخته که بجدریات نرسد محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله و سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و ذرور آن قالع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر اعضای موجعه و اورام بارده هر عضویکه باشد و بر قیله المائیه نیز مسکن و محلل آن بکرار عمل خصوصا که بر آن عضو ولا بجنبل و زنبار و نرم گوفته بحیثیه خوب بالند پس پنبه را گرم کرده بر آن ببندند تا مدتی بگذارند و تا بکنند

و بدستور پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب
بر آن پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بر تا کیل مسماریه گذارند و سر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی و حدت آن بدان رسد و لیکن بسر حد احراق نرسد
و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم و با دارچینی و شکر و مغز آن
و با سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال و تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و نمش و خراجات حادثه در صورت و ورق آن آشامیدن آب برگ تازه آن
بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب حابس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن گل جهت نقرس و ضربان دایم بسعید و با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل
حاره بارده و جلوس در طبیخ برگ تازه کوچک و اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده
و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آنرا بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن تخم
بنفشه بدل آن تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهر آن ذکر یافت **فصل القاف مع العین** **قعنب** بفتح قاف و سکون
عین و فتح نون و باء موحده بعربی نام شیر است و نیز ثعلب نر را نامند و بفارسی ناخن باز و غافقی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طرسه و در نسخه دیگر طرنیه نامند ماهیت
آن نباتیست برگ ساق ایستاده و برگ آن قریب ببرگ اسفناخ و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند رازیانه میخورند و طعم آن تفه با اندک
شیرینی و در آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نزد اهل بادیه معروف بقلقاس است و قلقاس غیر اینست و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
قعبل بفتح قاف و سکون عین و فتح باء موحده و لام در **ماهیت** آن اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و دیسقوریدوس گفته اسم بنطی دوائیست که بیونانی
سقراطیون نامند و آن نجمی است شبیه ببلبوس و به بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبانرا بگزد و برگ آن شبیه ببرگ سوسن و بلندتر از آن و نرگس کراث ببزرگی
طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه سرشته از آن اقراص
میسازند و بصاحبان جنون و طحال مقدار دو درم میخورانند با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبر و چون
خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بیمزه که در هنگام ربیع زمین را شکافته بر می آید و همان که تازه بر آمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب آنرا قصب الضبع
نامند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم بعضی آنرا پخته با ماست و سرکه مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تفه با اندک حرافت **فصل القاف مع الفاء** **قفر** بفتح
قاف و سکون فاء و راء مهمله **ماهیت** آن اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود و در تکون و صلاحیت هندی نیز از آن جمله است و در
حرف السین مع اللام ذکر یافت **قفر الیهود** بفتح قاف و سکون فاء و راء و فتح یاء و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است و بسریانی یهودایا و برومی اسفلطون
و بیونانی برغیونیا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریه منیه نیز گویند قریب بقریه کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال
فلسطین به بیت المقدس از زمین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت
هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری نیز بخشکی افتاده و رنگ این بنفش مائل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط و مجربیت دریا
غالب آنچه را از روی آب گرفته اند با آمیختگی از سنگریزه و خاک میباشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین بر داشته اند مخلوط می باشد و این مادام که بر روی آب تازه است
نرم و سیال میباشد و چون بر داشتند و کهنه شد منجمد و صلب میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده بر می آورند و این نیز ناصاف میباشد مانند موم
با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و این صافی و تیره رنگ میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیره طبرستان ساحل
آن دانسته و گفته که از زمین قدس نیز می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتیت و سنگین و خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی
از سنگریزه و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آنرا مغشوش بزفت و قیر نیز مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از
اقسام مومیائی ست الطف و قوی از قفر الیهود است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قائم مقام زفت و قیر و قطران و غیره دانسته اند
و در جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معتادین
آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلای بیاض و تخفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان و سنون بدان جهت درد دندان کرم

خورده و خوشبوئی دهان و رفع رائحه کریه آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه
و اعانت بر اخراج نفث و مده سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء الغذاء و النفض بلع نمودن مقدار دو خرنوبه تا سه خرنوبه آن جهت دفع
بخار و دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال رطوبی از من و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و کرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا
و رفع صلابات آن و تقویت اعضا و حمول و دخان و استشمام رائحه آن جهت نتو و بر آمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جندبیدستر و شراب جهت
اورا طمث مایوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و گدازنده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر هضم و تحلیل ریاح
و قراقر مینماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا موثر الآلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضا و اوجاع مفاصل و اورام حاره و نقرس
و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضای بارده بدستور شرب آن و ضماد آن با آرد و نطرون و موم جهت عرق النساء و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره
و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح
والقروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم کرده میشود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید الزینة لطوخ آن منقی
بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق السموم طلا و آشامیدن آن با افسنتین و شراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم الهوام
دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت
گداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند

فصل القاف مع اللام

قلي بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آنرا قلی الصباغین و شب العصفر نیز و در صفاهان اشلاه و در خراسان
شخار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و در کابل اشغار نامند **ماهیت** آن چیزیست متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بر آن
اشنان تازه بسیار جمع میکنند و بالای آن نی و خارها و هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت
و هر چند در آن اشنان رطوبت و چسبندگی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی و کرده بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک میباشد و از نبات رمث
و مرام نیز بعمل می آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته در ملتان
نیز از اقراص بعمل می آید و در جائیکه گیاه آنرا میسوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از آن در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین آن
صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند و بعد از آن ممزوج برمث در مرام الحجه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب اعضاء الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند
و بجز علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال الاعین
الکحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلای آن خورنده گوشت زائد زخمها و زائل کننده ثآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب رطب و سعفه المضار
یکدرم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قی نمودن
است و در طلیه استعمال آن بتنهائی ممنوع است و بدون ادهان زیرا که محدث تبثری است که رفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر انگور بپاشند زود آنرا
مویز گرداند و ملح قلی در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد **قلانش** بفتح قاف و اللام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتیست
مستمی بجوخ المروج جهت مشابهت با آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریض تر و گرههای قصب این نزدیک بهم و منبسط بر روی
زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آب بلر امیکنند و بزراعت و غیرها میدهند و مزه آن تلخ با اندک لزوجت است
افعال و خواص آن شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن در این باب مانند
دوائیست که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آنست و در غیر مصر من آنرا ندیدم **قلب** بفتح قاف
و سکون لام و با موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی سطس برمیون نامند **ماهیت** آن عضویست مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضویست که تکون

مي يابد بنا بر قول و اصل و مبدأ و معدن حرارت غريزي و روح حيواني است و لهذا گرم ترين همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت ميماند و سرد ميگردد و گوشت آن بسيار صلب و بطي الهضم اولي اجتناب از آن است مگر عند الضرورت و بهترين آن دل حيوان کم سن جوان فربه صحيح المزاج است و بهترين از مواشي دل گوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طيور دل دجاج جوان فربه خالي از مرض و از قلوب طيور آبي احتراز آنست **طبيعت** آن مطلقاً گرم و خشک و گرمي طيور زياده از گرمي غير آن و خشکي بري زياده از اهلي و طيور آبي بسيار گرم تر از غير آبي

افعال و خواص آن مقوي دل و رافع خفقان و ديرهضم و رديّ الغذا مصلح آن مهرا الحثن [illegible] مطنجن آن با شحم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و يا کباب رقيق بروغن کنجد و يا با بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زيره و صعتر و بالاي آن سرکه و آبکامه آشاميدن و نيکو غذائيست از براي اصحاب کد و رياضت العين قطور و اکتحال خونابه که در هنگام کباب کردن از آن ميچکد در رفع شب کوري مجرب دانسته اند قلب هر حيواني در طي آن ذکر شد و سيشو و النشا ان شاء الله تعالى **قلب** بضم قاف و سکون لام و باء موحده بعجمي البيس

سجن و فراعيه بمعني کاسر الحجر و بيوناني لبليس فرس يعني نبز رحجري و بفارسي سنکسبويه نامند و سليمان بن حسام گفته که اين نبات را به صلب که يکي از اسماي فضه است ناميده اند براي صلابت و سفيدي رنگ تخم آن و نواب علويخان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان ميبرم که اين تخمي باشد که بهندي آنرا تخم پنوار نامند و کسيکه آنرا کلتهي دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهي حب القلت بتاي مثناه فوقانيه نه باء موحده و نيز غلط کرده اند کسانيکه آنرا ماش هندي دانسته اند و بيان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را در بنگالي چکوند نامند و چکوند نيز در حرف الجيم مع الکاف ذکر يافت و سنک سبويه نيز در حرف السين **ماهيت** آن سليمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس [illegible] و در غير آنجا از مواضع ديگر از بلاد شام که من سکنا داشته و ديده ام و ديده ام بکرّ بار بکر بظاهر مدينه آمد برابر برج زاويه معروف ببرج صالح در فصل خريف و کسي توهم نکند که اين همان حب القلت است که در حرف الحا مذکور شد **ماهيت** آن گفته اند حب نباتيست برگ آن شبيه ببرگ زيتون و از آن بلندتر و عريضتر و نرم تر از آن انچه نزديک بزمين است مفروش بر آن و شاخهاي آن بارنگ ايستاده تا بيکذرع و زياده و کمتر از آن شبيه با ذخر و صلب و بر اطراف شاخهاي آن چيزي شبيه بساق سقنقور و گران بر کهاي ريزه و مابين برگهاي تخم آن و آن سفيد صلب مدور شبيه بکرسنه کوهي منبت آن زمينهاي خشن و اماکن عاليه و انطاکي گفته تخم آن سياه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد ميرويد **طبيعت** آن در سوم گرم و خشک و انطاکي در دوم دانسته **افعال و خواص آن** اعضاء الصدر جهت سرفه بارد و نزمن و ربو و ضيق النفس اعضاء الغذا و النفض جهت فواق رطوبي و اسهال و ادرار بول و با شراب سفيد جهت سنگ گرده و مثانه و رفع حصاة و سل بول و حيض و ضماد آن جهت بواسير نافع **المضار** بغايت مضعف باه و مني مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است **قلت** بضم قاف و سکون لام و تاء مثناه فوقانيه معرب از کلته هندي است بفتح قاف و کسر آن نيز آمده بسرياني قلتا و بيوناني اتونيا و برومي تونبقي نامند و در حرف الهاء مع الياء و در حبوب ذکر يافت **قلسوفوديون** بفتح قاف و سکون لام و ضم سين مهمله و سکون واو و ضم فاء و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم باء مثناه تحتانيه و سکون واو و نون لغت يونانيست **ماهيت** آن نباتيست صغير بقدر يکشبر مستعمل و در و فور از منبت آن مابين سنگها برگ آن شبيه ببرگ نوعي از ثمام که آنرا قلس نامند و گل آن شبيه با رجل السرير متفرق بعضي از بعضي مانند گل فراسيون **طبيعت** آن در سوم گرم و خشک و با جوهر لطيف محرق **افعال و خواص آن** اسهال [illegible] نبات و طبيخ آن جهت نهش هوام و شدخ عضل و تقطير البول و ادرار طمث و اخراج جنين و قطع ثاليل که آنرا بيوناني افروخودوس نامند مؤثر چون چند روز بدان ضماد و ملنا نمايند **قلفونيا** بضم قاف و سکون لام و ضم فاء و سکون واو و کسر نون و فتح ياء مثناه تحتانيه و الف مقصوره لغت يونانيست بفارسي زنگباري نامند **ماهيت** آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقاً و بعضي گفته اند صمغ صنوبر بريست که بيوناني قوفا نامند و آن صمغ راتينج است که خود بخود سيال باشد چون طبخ دهند آنرا انجاد يابد قلفونيا نامند و شيخ ابن البيطار گفته غلط کرده اند کسانيکه آنرا راتينج بعينه دانسته اند بگمان آنکه راتينج علم است براي تمام اقسام آن و اين خطا است بلکه مخصوص بصنفي از اصناف آنست که بطبخ انجماد يافته باشد و بغدادي گفته که قلفونيا صمغ صنوبر است و سه نوع است يکي سيالي که منعقد نميشود مانند قطران و بعضي آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بعد طبخ صلب ميگردد و اين في الحقيقت قلفونيا است و انچه شامل جميع اصناف است راتينج است و راتينج را راتيانج نيز نامند و راتيانج در حرف الراء مع الالف ذکر يافت **قلقاس** بفتح دو قاف در ميان هر دو لام ساکن و الف و سين مهمله لغت عربيست و گفته اند بضم اول لغت روميست و بسرياني قلقاسي و برومي ياوذي تغس و بهندي اروي و بدکهني حيکد لاهو و به بنگالي کچو نامند **ماهيت** آن ابن بيطار و بغدادي نوشته اند نباتيست که نزديک آبهاي ايستاده ميرويد برگ آن املس بزرگ شبيه ببرگ موز و از آن در طول کمتر و کوچکتر و هر برگي را ساقي عليحده از يک بيخ رسته نهايت بطري الحتني و بيخ آن به بزرگي ترنجي و کوچکتر از آن نيز بقدر زردکي ظاهر آن مائل بسرخي و باطن آن سفيد و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقيت و لزوجت کامن و چون در آب جوش دهند و آب آنرا چند مرتبه تبديل نمايند پس طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقيت آن زايل و لذيذ و لزوجت کامنه آن زائل گردد و بري نيز ميباشد و ليکن غير مستعمل و آنچه در

قلب

قلت

قلسوفوديون

قلفونيا

قلقاس

بنگاله

و بنگاله میشود و دیده شده بیخ جنگلی بری آن که نزدیک آبها و کودها خود رواست کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری نادوائی شکل و تمه مدور و بتدریج باریک شده
تا ببرگ پیوسته و بهربوته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش شبنم اندک اندک آبی میماند
و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا بیک و نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی میرویده و بر سر آن گل زرد رنگ طولانی و بوی آن
شبیه ببوی زرد چوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی میخورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ بحو مذکور زایل
زائل میگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگتر و عریضتر و حدت و بورقیت و لزوجت
آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولا چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و افاویه حارهٔ طیبه و زرد چوبه داخل نموده
میخورند لذیذ می باشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زرد چوبه انداخته که خوب رنگین شود و یکمرتبه در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد
و نیم خام آنرا در روغن و پیاز رنگین میکنند بعد از آن در آب کدا گرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده
ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و در حین طبخ لزوجت آن زائل میگردد و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز **طبیعت** آن کلی مانند
آنست مطلقا در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه خشونت
حنجره اعضاء الغذاء و النفض سریع الهضم و رافع سحج امعاء و اسهال و پوست آن در جلب اسهال قوی و جهت استسقاء لاغری کرده و اسهال صفراهای صفراوی ما ینفع فی
و ادرار بول خصوصا عصارهٔ نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع المضار دیر هضم و مولد سودا و سده مصلح آن عسل سکنجبین و ادویهٔ خوشبوی مانند دارچینی
و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج می باشد از معده و نوشته اند که آنرا تخمی می باشد و در افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت
از تخم آن دو درم و عصارهٔ نبات آن از ثلث رطل تا بدو ثلث و نوعی از قلقاس میشود و صلب سنگ که هر چند طبخ نمایند پخته نمیگردد و ضماد آن جهت نضج اورام و ذرور سوخته
آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی موثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است
اکثر زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شوغار و بیونانی حلقدیس نامند
و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف می باشد صنفی سفید سبک زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مایل
بحجریت و این را بیونانی مالی تریا نامند و صنف سوم نرم و متساوی الاجزاء سست و چون آب بدان رسیده سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزای المعجمه
مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مثناله دال الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج
سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مایل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار ریزه و براق مانند زنگ زود شکن است و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون
دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیست آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بزر رمان بری و بفارسی انار دانهٔ دشتی و بهندی گوارچکینه نامند و بیخ آن گویند مغالیت
در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتیست شبیه بنبات قنب و ساق آن مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از آن اقوی از شاهدانج و برگ آن ذفر الرائحه و گل آن
مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آن است
و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یکذرع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای
آن رسته و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از آن کوچکتر بر سر کشیانه که قوتر است و از شخصی سقه استماع یافت که نبات آن از قبیل نجم و بیاره و در هم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه
ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخیکه با یکدیگر
و در خامی سبز میباشد و بیخ آن سرخ رنگ باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال
نمایند خصوصا با کنجد و یا با نبات و یا فانیذ و یا عسل سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کنندهٔ احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کردهٔ آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیدهٔ آن تا نیم
اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بودن آن اهل و چار و انک آن مغز تخم خیار است
قلومس بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی آذان الدب و ازنی بواسیر دانسته **ماهیت** آن نباتی است و بیخ صنف میباشد و ماهی زهرج

قلقدیس

قلقطار

قلقل

قلومس

نوعی از ان است صنف اول سفید و برگ آن تنر سفید و نر و ماده می باشد و برگ ماده آن شبیه ببرگ کلم و سفید تر و عریضتر از ان و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بران و چیزی مانند
پشم بر ساق آن و گل آن مائل بزردی و تخم آن ریزه و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و نر آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم
شاخهای آن بسیار و از وی بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهها مدوری و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر و از ان کوچکتر بی ساق و ملاصق
زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنگ و مدور با حدت و تلخی این
صنف بحمل که تنباکو باشد و ان در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت **طبیعت** آن اصناف آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** محلل و جالی
و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهی زهرج است عضاء الصدر و الغذاء و النفض ربول و بکمثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و باشراب جهت
منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفه بارده و ضیق النفس و تسکاف عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس
و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف سوم آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است **قلومانن** بضم قاف و سکون لام و سکون
واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست و آنرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر القط نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست
جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل بر ساق آن غلافها و اطراف بعضی از بطرف بعضی گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا نامند
و بهیات چیزی که آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و کاه از نباتات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند اخذ مینمایند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن**
حابس و حاقن نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم**
قمری بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است چنانچه بجهت رنگ این بخاک آن بلد و او
آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آنرا قمریه نامند و نر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا
بهندی توتری نامند **ماهیت** آن مرغی است از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد
و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جمله هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که
چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ و از ان اشک جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن گشاده میپاشید زود بر می آمد میشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویه لطیفه است
تدهین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بیاشامانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن **الخواص** گفته اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر
سحر و ترد آن و چشم بد است از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن
دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پایهای بسیار است و به بیخ موی می چسپد و واحد آنرا قمقامه مینامند
و قمل شش دست و پا دارد و بهمین اندک میگردد و سر و دم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که
در آن تکون مییابد از سیاه و سفید و غیرها و ماده آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده
تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هر چند ماده
آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرکین کهنه تکون آن زیاده می باشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض ست و در ابدان
نقیه لطیفه و البسه پاکیزه تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد **افعال و خواص آن** چون شپش زنده را در سوراخ باقلا گذارند و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون
در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند که اگر
بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و بیاندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که
در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حنا در ساعت
دفع آن کنند و شستن سر با تخم شریفه که تمر هندیست که سائیده با آب مخلوط کرده سر با آن بشویند بزودی رفع شپش آن مینماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند

که و حمل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از وی میگریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از ان سر شیم سازند و بر و چسبیده
تر میباشد از سر بستانهای دیگر و گفته اند قمل متولد در حبوب آشامیدن بیدرم آن جهت قرحه و تفتیت حصاة نافع و این از جمله محالات است زیرا که انعقاد بهم رسیدن

قنی

متعذر است **فصل القاف مع النون** **قنی** بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از انجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف
مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناة بها است و جمع آن قنوات و بر عود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق
نیز و گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از دو طالیس است و نیز گفته اند اسم نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف و نزد عامه عرب بکلخ و نزد بعضی بر طبه یا سیم

قنابری

و کلخ در حرف الکاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قنابری** بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح با موحده و را مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و گفته اند
لغت نبطی است بضم کاف و فتح نون مخففه و الف و کسر با موحده و را مهمله و یا نیز آمده و سریانی العربی علول نملول قملول و فوهق و شجرة البهق و بیونانی قنیقیما لون و برومی
قبار و مسدوس و بخراسانی برغست و بفارسی برند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه نامند **ماهیت** آن نباتیست که در اول ربیع میروید تا آخر
آن میماند و بغدادی گفته از بقول صحرائیست و برگ آن کوچکتر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب مغفور مبرور نوشته
اند برگ آن شبیه بسرمق است و لیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ با اندک تندی و تلخی است بقدر شبری و ساق آن
باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد **طبیعت**
آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و مقطع و از ادویه نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان
و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینة جهت کلف و بهق و وضع بهترین دوای است ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن
آن باندک زمانی و قلیل الایامی وضع را زائل میگرداند و بدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم لسان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی مؤثر المضار مولد سودا

قنب

خصوصا نمک پرورده آن **مصلح** آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی است و شکر **قنب** بکسر قاف و فتح
نون مشدده و با موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا ابق و بیونانی و دیفروس و بسریانی قنبیرا و برومی کتانی و بفارسی کنب
و بنک و بهندی بهنگ بخفای ها و باصطلاح ورق الخیال و جزو اعظم و حشیش و حشیشة الفقرا و نشاط افزا و فلک تازه و عرش نما و حبة المساکین و شهوة الخیر و مونس الهموم و حیدری
و زمرد رنگ و برگ کلک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابرو قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند و از ان مانند کتان ریسمان و البسه سازند
اما پوشیدن لباس آن جایز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از ان خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر از ان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ
ابریشمی میکند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بر آن می نشیند غلیظ و چسبنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد و خصوص شبنم
آن و آن هر چند چسبنده تر و غلیظ و منجمد تر باشد قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میگرداند کشنده خود را **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد
مانند هند و کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از رومی
گفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند تر تا به پنج ذرع و ساق
آن مجوف و شاخهای آن باریک و بران برگها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آنرا شهدانج
و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آنرا درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخیجی
و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از ان خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب و گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود
حب السمنه دانسته اند و بیخ آنرا مغاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آنرا قنب هندی نامند و ندیدم من آنرا مگر در مصر و آنرا
حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است یکدرم ان زیاده بران از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند
و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از معجون و غیر آن **طبیعت** برگ آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در

سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت ولحاي آن سرد و خشک با عتدال **افعال و خواص آن** ازجمله اشجاریست که برگ آن بسبب مرکب بودن قواي
آن از لافرح و سرور و نیکوئي رنگ رخسار و سکر مي آورد بجز حار و لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال
مذکوره ازان ظاهر میکردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میکرداند و عطش و اشتهاي طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میکرداند و بالآخره بالعکس و باعث
تکدر روح دماغي و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میکردد و جهت آنکه مجفف مني است و شیر نیها
مقوي فعل آنها و ترشیها مبطل ان ضماد الراس سعوط برگ بري آن منقي دماغ و اغتسال بعصارهٔ برگ آن جهت رفع ابریه و شپش موي سر و قطور عصارهٔ برگ بري و دهن
آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برگ آن نا شف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و وذي را نافع و ممسک و مجفف مني و بوت
آن قاطع باه و مجفف مني القروح و الجروح و الاورام و البثور ذرور کنب پوسیده مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کنندهٔ آنها و ضماد طبیخ بیخ بري آن و ضماد برگ آن
جهت تحلیل اورام حاره و حمره و تسکین اوجاع اعضاي عصباني که دران کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آنرا نیم کوفته و اندک آبي بر آن پاشیده و
گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن خصوصاً از انواع ردیه آن کشنده
مصلح آن قي نمودن و با روغن کاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراکنده کننده ریاح و مولد خلط
ردي قوي الاسخان و منجر و قابض بطن و ممسک و مجفف مني المضار مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحه احشا مصلح آن خشخاش
و سکنجبین شکري و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است و دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام
صلبه و صلابت رحم قطوراً و تمریخاً نافع و آشامیدن آن مجفف مني است بدانکه اهل هند خصوص فقراي ایشان ولوع بسیاري بآشامیدن آن دارند و بگمان فاسده خود معتقد
آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائد چنانچه مقوله بعضي از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند اینست که **بیت** بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار × ما را باین گیاه ضعیف این
گمان نبود × و اکثري از این طایفه هر صبح و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یک قدح مي آشامند و هر که از امثال ایشان وارد شان میکردد باو نیز تواضع
مینمایند و بعضي خشک نموده اندک بریان کرده زماني طویل آنرا مضغ مینمایند به تنهائي و یا با کنجد مقشر و یا سائیده با شکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت
آنکه در ابتدا و اوائل حال قواي بهیمي ایشان را بحرکت مي آورد و انواع اطعمه کثیره میخورند و متلذذ میکردند و انهضام مي یابد و بدن ایشان فربه میشود و بکثرت اجتماع رطوبات پس
ثانیاً مبتلا باکثر امراض صعبه میکردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهبج اطراف و صورت و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط
اسنان و عجز و کسالت و جبن و خیالات فاسدهٔ شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود در جبال الرابسوي عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات وغیره و بعضي ازان معاجین میسازند و میخورند
و بعضي براي اصلاح و تقلیل سمیت آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و کره ازان گرفته در تراکیب استعمال مینمایند و بعضي سرشیر آنرا گرفته استعمال مینمایند و نیز دهن آن را
با انواع دیگر اخذ مینمایند و بعضیکه بسیار قوي میخواهند قدري از چرس آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شرزه خاني که مشهور بشیرزاد خاني است که از و کهن ساخته احیاناً مي آورند

قنبره

که یک حبه آن سکر بسیار مي آورد و جزو اعظم آن روغن بنگ و چرس و ادهان و جواهر بیهایي قوي مخدر مسکر دیگر است **قنبره** بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله
و ها لغت عامي قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده و بعربي ابو الملیح و بفارسي چکاوک و چوزه لک نیز و بیوناني برزالوس و بربیدالوس و بلاطیني کلرینه نامند **ماهیت**
آن مرغي است از جملهٔ عصافیر از گنجشک اندک بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلي و تاجي مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر خصوصیات
آن باسم خاص است و شهرت آن بدان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن اسفیداج و مرقهٔ آن ملین طبع و گوشت آن حابس و همچنین گوشت
و لحوم سائر عصافیر و این اقوي از اینها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار

قنبيط

مؤثر مضر محرورین مصلح آن کاسني با سرکه و میوه هاي ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است **قنبيط** بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و طاء مهمله مثناله بفارسي کلم رومي و کلم کرد نامند **ماهیت** آن نوعي است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل
شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برگ آن شبیه برگ چغندر و از ان عریضتر و ضخیمتر و سبزي آن با غبرت و سرمهٔ رنگ و طعم آن با تلخي و شیریني آمیخته و در وسط آن ساقي
و بر بالاي آن جمهٔ آن و بر اطراف آن برگها و درهم مجتمع بشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ مي آورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع

ونازک لذیذ میباشد وهرچند هوا سردتر باشد بهتر میشود وبتعجیل تربیت بهتر وسفیدتر ولطیف تر میکردد وبعضی مردم در وقت کوچکی برکها می آنرا درهم می بندند ودر هنگام نزدیک
بکمال رسیدن وکچه سفالی که بهندی ماندی نامند سرنکوس بربالای آن میکذارند که کله آن در جوف آن بکنجد وآفتاب وشبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد وساق آنرا از نصفه بیشتر
بکل میکیرند وبدان آب همیشه میدهند خوب ولطیف وبالیده میکردد وبقوت زمین وخوبی تخم نیز بزرک میکردد وبهترین آن تازه سفید رنک یا زرد رنک نازک خوب درهم
پیچیده آنست ونیز قسم دیکر از آن میشود در برک وساق وقبه همه مشابه بدان الا آنکه برکهای خارج آن اندک بزرکتر وعریضتر وتیره تر رنک وساق وبرک آن بنفش مایل
بسرخی در رنک برکهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل به بنفشی است وبهترین این نیز تازه خوشرنک نازک وخوب درهم پیچیده آنست **طبیعت** آن مرکب القوی با رطوبت مائیه
غلیظ وحرارت منفخه لطیفه ومادهء ارضیه کثیفه وکفته اند کرم در اول وخشک در دوم هست **افعال وخواص آن** با قوت منفخه ومحلله ومبهیه ونفاخیه ومدر بول ومولد خون
سوداوی عکر ومضعف دماغ ومتبخر وردی الغذاء ونفاخ ومسدد ومحدث نفخ در حوالی پهلو وشکم وبالخاصیت محلل خمار ومسکن آن واکثار آن مولد اخلاط سوداویه ومرض
سوداویه وافکار ردیه وخیالات فاسده ودیدن خوابهای مشوشه ومضعف دماغ وبصر بسبب تبخیر آن وآشامیدن ماءالبیت آن مانع مستی وتطول طبیخ آن جهت اوجاع
مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن وآب آنرا مکرر ریختن ومهرا پختن با کوشت فربه وروغن بادام یا زیت الانفاق وروغن کاو وتوابل بسیار بریان نمودن
وبا ادویه حاره لطیفه خوردن است وبعض آن نفاخ ومهیج فواق وزیاده کننده منی ومعین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند وباشرکه وزیت وآنکه مبه بخورند مولد سودای
زیاده اکر بنب وتخم آن کرم وخشک واستعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر ومحلل خمار آن ومفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد **قنبیل** بکسر قاف وسکون
نون وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه ولام کفته اند معرب کنبیلای فارسی است ویا معرب کمیله هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی کفته اند خبریست
ریلی سرخرنک که از آسمان فرو می آید با شبنم در بعضی بلاد وبعضی کفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه یمن می نشیند وبا خاک ممزوج کشته بدان هیئت میکردد وبعضی کفته
طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر میکردد ودر خراسان وبعضی کفته اند نزد رملی است ظاهر آن سرخ وبعضی کفته اند تخم سرخ است وتواب
حکیم معتمد الملوک سید علوی خان نوشته اند که بیشتر از کوهستان مابین هند وچین می آورند کان استماع یافته که از درختی حاصل میکردد که اندرخت را می نشانند وبطن لسان
بزوران اشجار است یا شبنمی که بر آنها می نشیند وآنچه محرر شنیده آن است که منفرد ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر وبرک آن نیز شبیه ببرک آن والان
بزرکتر وخاردار خارهای آن درشت وبلند وثمر آن بشکل نارنجی وبرسر آن خاری ودر خامی سبز وبعد رسیدن سرخ میکردد وبعد کمال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخ
تیره بر می آید وبر زمین میریزد مردم آنرا جمع نموده بر میدارند وهمان قنبیل است آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص وسبک وزن میباشد وآنچه مخلوط بخاک ورمل است غیر خالص
ومسکین العلم عند الله تعالی **طبیعت** آن کرم وخشک در دوم ودر سوم نیز کفته اند باقوت قابضه شدیده **افعال وخواص آن** آشامیدن یکدرم تا دو درم
سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده وامعاء وحب القرع بقوت ومسهل رطوبات لزجه واخلاط فاسده وجهت عرق مدنی وطلای آن نیز جهت امور مذکور نافع
مضر امعا مصلح آن کتیرا وشیخ ارمنی ومضر معده مصلح آن مصطکی وانیسون بدل آن ترمس برنک کابلی مقشر وسکبینج الجروح والقروح والجرب والقوبا ذرور مرهم
سوده آن مجفف قروح رطبه والتیام دهنده جراحات وسعفه وجرب رطب وبثور وقوبا خصوصا که اول اعضو را بروغن کل ویا روغن تخم تاکید بخصیص سعفه وجرب وحکه
الاطفال وبدستور تدهین آن وخوردن اطریفل ودواء معجون آن واستعمال مرهم آن واطریفل ودواء وهن ومرهم ومعجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون**
بفتح قاف وسکون نون وضم طاء مهمله مثناة وسکون واو وکسر راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت رومی است ونزد بعضی یونانی واصح آنست که معرب
از جنطوریه رومی است منسوب بجنطورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده وبسریانی الکیغیلای وبیونانی اوسطوردن وبفارسی بزرو لوفا
وکرکیون نامند وکفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است وآن دو نوع است کبیر وصغیر ودر آخر ربیع میرسد قنطوریون کبیر وآن قنطوریون غلیظ وبیونانی قنطوریون طوماغا
یعنی قنطوریون کبیر وتوچی نیز ولوفای کبیر نامند **ماهیت** آن نباتیست ساق آن شبیه بساق حماض وخس وبه بلندی دو ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته وبر سر آنها
قبهها شبیه بقبه خشخاش ومدور طولانی وکل آن سرمئی رنک مدور شبیه بصوف وتخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه وبا خرافت وبرک نبات آن شبیه ببرک جوز وسبز
واطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره وبیخ آن سطبر طولانی تا بدو ذرع وصلب وسرخ رنک پر از رطوبتی سرخ برنک خون وطعم آن مرکب از حدت وحرافت واندک
حلاوت وقبضی ورنک عصاره آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینهائیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد وکوهستانها وتلها وپشتها وقوت آن تا ده سال باقی میماند ودوای

قنبیل

قنطوریون

معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض یا یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که بر زمینهای سهل همواره تنهایی بر اشجار میروید
و گل آن سرخ رنگ مائل به بنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن گل آن مختلف الالوان و عامه
اهل شیراز آنرا گل منجک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی
نمیماند بلکه هر سال از سر نو در اوایل ربیع میروید و در اوایل صیف گل و تخم می آورد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز
گفته اند و عصاره و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل **افعال و خواص آن** محلل و قابض و جالی بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از افعال متضاده صادر میگردد و از ادرار طمث
و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال
جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ضیق النفس و سعال و ربو
و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم
و تشنج عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین موثر الجروح و القروح و النواصیر ضماد تازه آن بتنهائی و یا با مراهم جهت التزاق و
چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقه غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر و در سائر
افعال قریب بقنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیر مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تنها باشد با شراب و الا با آب بدل آن حضض و قنطوریون
دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا می شود عصاره آنرا گرفته بجای حضض استعمال مینمایند **قنطوریون صغیر** که آنرا
قنطوریون دقیق و بیونانی طولیطون دقیق یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا طیسون مشتق از لیمس که بمعنی آب ایستاده است نامند
جهت اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در بطایح نیز میروید و بفارسی لوفای خرد و کرایون نیز گویند **ماهیت** آن نباتیست که بر کنار آبهای ایستاده و در بطایح
میروید بقدر یکشبر و زیاده برآن شبیه بافاریقون که غوذنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و پر شاخ و برگ آن شبیه برگ سداب و گل آن اندک خوشبو و شاخهای
آن سفید مائل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
لطیفتر و قویتر از نوع کبیر و جمیع افعال ساق و برگ و گل آن قویتر از عصاره آن و مجفف و ملطف و منضج و مسهل منقی و جاذب اخلاط از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه [illegible]
منفعت بسیار است اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا به نیمه رسد و بمالند و صاف
کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرداب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل
و تشنج عضل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصا عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم
و ذات الجنب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و نطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بدستور بخور آن و حقنه با آب مطبوخ بیخ و درم آن با روغن کنجد
و بدستور برماد آن جهت عرق النسا و اوجاع ظهر و قولنج بعد از تنقیه برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن مودی باسهال الدم الجروح
و القروح و الاورام ضماد تازه آن جهت التزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسرة الالتحام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضاء بسبب
قبض و تجفیف بلیغ که دارد و خشکی آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غائره عمیقه و نواصیر و با بیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال
و تحلیل اورام آنها و با آب و ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آب و جو جهت حاره آنها و گل آن ضمادا و نثرا جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره
آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تر و تازه آنرا با تخم بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف
خزفی در آفتاب بگذارند و بچوبی پاکیزه برهم زنند و اگر دیگر روز خشک نگردد شب سر آنرا بپوشند تا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر بیرون در آفتاب گذارند
و بچوب پاکیزه برهم میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آنرا نیم کوفته یکشبانه روز در آب بخیسانند پس بجوشانند و نیکو بمالند
و صاف نمایند پس با آتش ملایم طبخ دهند و برهم میزده باشند تا منعقد گردد و همین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند **طبیعت** آن قریب بسائر اجزای آن
افعال و خواص آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس سعوط آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و حبس

قنطوریون صغیر

رعاف

رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلای آن با سرکه بر پیش سر و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بنوره زائل نمایند
و محلول آن با سرکه بر آن بمالند جهت رفع شروح آن و روییدن موی مجرب و اکتحال عصارهٔ رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحهٔ عین و طلای آن با شیر دختران جهت
ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت طلوع پلک چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقهٔ عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب مرزنجوش جهت
تحلیل سبل و چون پلک چشم را بر کردانند و عصارهٔ آنرا با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو
جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضهٔ آن با گلاب جهت رائحهٔ کریههٔ دهان و قلاع
متعفنهٔ آن و با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغرهٔ آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن با آب
شقاق لب اعضاء الصدر و آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفس و حمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض و مخرج جنین مضر بها مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت
تازهٔ آن یکدرم تا دو درهم و از خشک آن تا سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصارهٔ آن یکدرم بدل آن بوزن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثل آن تربد و بعضی بوزن آن پر
سیاوشان و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازهٔ آنرا با روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض
باردهٔ عصبانیه مانند فالج و استرخاء و اعیا و اوجاع باردهٔ مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهر و عسر ولادت و شراب آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافعست

قنفذ

قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و بفتح فا نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و نیز بعربی خیز و بیونانی جوقاروس و بسریانی قنفذ و برومی
و بفارسی خارپشت و جبره و جش و سیخول و بشیرازی چوله و در تنکابن دارسوک و بمازندرانی دارمچی و بترکی کرپی و بهندی ساهی و سارسل و سیهی نیز نامند و ماده آنرا العرقی قنفذه
و جمع آن قنافذ **ماهیت آن** حیوانیست موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع کردد مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد از میان
آنها خارها بقدر یکشبر و کم و بیش چیزی مانند تیر جدا کردد و بر آید با اندک آوازی و اگر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بقدر
کربه کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده بر آن نیز و این را ولدل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه
بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن مویی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است و بهترین آن
کهنهٔ بزرگ آنست و در جزیرهٔ از جزائر زیربا د گویند جزیرهٔ جاوه است که تیاویه نیز نامند و در جوف بعضی قنفذ یا فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بز کوهی و کاو و میمون
و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد سال میشود که پی بدان برده اند و از جوف آن بر می آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از آن
و سطبر تر و کوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میکردانند و آن آب مستعمل در انواع هیضه با و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال
اینها از امراض بارده و رطوبة ... که محل تکون آن زهرهٔ آن باشد و بیان آن بتفصیل در باد زهر در حرف البا مع الالف ذکر یافت **طبیعت آن** گرم و خشک در اول
دوم **افعال و خواص بری آن** گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشا و بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الراس ...
الغذاء و النفس گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و با ادویهٔ مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و استسقاء اکر بابتدا باشد و در کرده نیز مملح آن جهت
رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسر البول است و مقوی باه و مرطوبین و مبرودین و کبد خشک کردهٔ آن در آفتاب جهت استسقا
و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تهییج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح لحم آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقدهای
صلب و فسخ عضل نثراً و ضماداً و رماد پوست محرق آن جهت قروح وسخه و خوردن لحم زائد و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن
گوشت خشک کردهٔ سائیدهٔ آن جهت جذام و بخور آن نیز الزینة لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش و با زفت جهت داء الثعلب و با ادویهٔ مناسبه جهت جرب و اغتسال بدن
جهت قروح سر الحمی و السموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه و نهش هوام و سائر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب **المضار** اکثار آن مفسد مزاج معده
و کبد و زنگ رخسار مصلح آن ... آن با آب و مطبخ نمودن آن با روغن بادام یا ... و با سرکه و کاسنی خوردن است و مرارهٔ آن گرم و خشک و جالی و مجفف اکتحال آن
رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشند و زن بیاشامد یا حمول نماید جهت اخراج جنین مؤثر **ولدل** یعنی قنفذ

ولدل

الکبیر جبلی که آنرا سیهی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و ثآلیل کنند و ...

بدن وحمول آن در حیض و گفته اند که از خار و لدل مار و هوام میگریزند و نزدیک آن نمیروند و قنافذ با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند بدین قسم که کمر مار را بدهان گرفته سر را
باندرون می کشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند مار اضطراب میکند و زیاده خود را به بدن او میزند زیاده مجروح میگردد و آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا
مار از آن گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت
آنرا در آفتاب خشک نمایند آنمقدار که توان کوبیده یا براده نمود پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی
شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم بکوبند و در سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد و پس با عسل منزوع الرغوه سرشته برداء الثعلب وداء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند
و موی بر آید و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل کرده بر قوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بخطرون بقوت که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس یا غیر آن
جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند مؤثر و طلای پوست سوخته آن با جزو آن عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت مداومت و منع تشقق و انتثار آن و جهت داء الثعلب
وداء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه بروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت
طحال آنرا بریان نموده خورد و بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسید و پس از یکساعت بول بسیاری کرد مقدار دو ثلث رطل زیاده و شفا یافت
از آن علت باذن الله تعالی و مرارهٔ آنرا چون اخذ نمایند و زهرهٔ آنرا بر آورند و با سرمه خراسانی بنیکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلای
زهرهٔ خشک کرده آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهرهٔ خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده
و عند الحاجت با سرکه سوده جهت بوهیر و امثیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتاب شفا نوشته که قنفذ می شناسد تقلب گردش ریاح
پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانهٔ خود را از طرفی مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میگشاید و در حرو برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف گشت و تجربه یعنی
خانه برای قنفذی در خانه خود ساخت بنحویکه دیگری بر آن مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل مینمود و نزد تبدیل آنچه به حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت بمردم خبر داده
مینمود و مردم مستبعد می شمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود و با آن خلط ولحم تجربی و نیکو است برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن
جهت جرب و قروح سر مفید **قندس** بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و
سگ آبی بلغار نیز نامند که خصیهٔ آن جند با دستر است و پوست آنرا بر می آورند و از آن فرو و فروش و البسه غیره میسازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن پوشیدن آن زائل کننده برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است **فصل القاف مع الواو قوطولیدون** بضم قاف و سکون واو
و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و نیز یونانی قوطالیون و اهل مغرب اذان الملوک و
بشانوق و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بکبالی است که یونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی
از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل
بساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی **طبیعت** آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع و جالی و محلل اعضاء
الغذاء و النفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل نافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الاورام و الجروح ضماد برگ آن محلل اورام و مسکن حرارت معده
و احشاء و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصارهٔ بیخ و برگ آن محلل ورم و خنازیر و با شراب و سیع کننده قلعیه جراحات است و از ادویه مجهولة الماهیت است
قوقی بضم قاف و سکون واو و کسر فاء و یا **ماهیت** آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل و انفحه آن در قوت مانند جند با دستر **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر
ریزند و بعد از زمانی آب آنرا بروی انفحه آن ریزند بزودی آنرا بگدازد و آب گرداند بخلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد **فصل القاف مع الباء قهوه**
بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میگرداند و سکر آن محکم و قوی
است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن تخم و ثمری است که در یمن و حبشه و بتاویه بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون تفصیل ذکر یافت **فصل القاف**
مع الیاء قیروطی بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثاله و یا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی

آن لطیف تر بری

قندس

قوطولیدون

قوقی

قهوه

قیروطی

موم

موم روغن نامند ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اغراض مختلف میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربیست و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی ثوصرا و برومی ارطاماسیا و اطلیثا نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای را و بوی مادران نیز و [?] و بشیرازی هرزه و بهندی لنذا و کندمار نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند برنجاسف جبلی است و گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک و شبیه بافسنتین و گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده آن و مائل بسفیدی و ماده آن نباتیست گلشی مثل شجر مائل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ و برگ آن مشقق باریک شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن رطوبتی چسبنده و بر سر و اطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست از ساق برنجاسف شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ و اگر از یک ریشه یک ساق رسته و برگهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برگ متصل بیخ آن مفروش بر زمین و در انتهای ساق آن قبه چتری که گل آنست و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه برائحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و باین مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قوت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین اعضاء الراس نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و المفاصل و السموم و الحمیات تنها میدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل اقسام کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنگ کرده و مثانه و فتح عضل و ریاح مفاصل و عرق النسا مزمن و ضماد ادویه قتاله و لزع حیات خصوصاً ممزوج بدهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً و بازیت پخته جهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن عضو ضماداً و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با مفر حل محلل اورام عسرة التحلیل الرنیه ذرور آن ضماد و سوخته آن جهت نزف الدم همه عضاء و داء الثعلب با روغن بید انجیر و یا روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش موثر الخواص اقراص آن و بدستور بخور آن گریزاننده هوام مضر ریه مصلح آن کتیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شیح مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آن که از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض بارده عصبی و ادرار حیض و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است **قیقهر** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و را مهمله و قیقهن بنون بجای راء و قنقهر بیا ولی نون مفتوح بعد از با نیز آمده لغت یونانیست و بعربی [?] و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونه نیز نامند در **ماهیت** آن اختلاف است و انچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختیست که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم و در خور که زود سائیده میشود و با اندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی انکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحه قیر و بازرده ممزوج با هم و قبل از گداز قطعهای آن اکثر قلمی اندک بسفیدی مائل بزردی و بعضی اندک تیره و بعد از انکه گداز کرده سیاه رنگ شود و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بدطعم و با اندک عفونت است و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال گویند بر می آید و در حرف السین در سکوه مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مدمل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقاء و ادرار طمث و آشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و لساقطاته الجروح و القروح و الجرب و القوبا ضماداً و ذروراً آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و بدستور روغن آن و نیز روغن آن جهت جرب رطب و قوبا مجرب و روغن مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب بیست و دویم در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است** **فصل الکاف مع الالف** **کات** بفتح کاف و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند زراعت مینمایند و گویند یکسال که آنرا زراعت شود تا هفت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام دوائی است که بلغت هندی مشهور بکتهه است **ماهیت** آن صمغ عربی و لبن درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختیست بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و بر آنها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صف مقابل هم برگهای بسیار ریزه و طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آنرا جابجا

زخم میریزند از آن رطوبتی برمی آید و منجمد میگردد و میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید مانند صموغ و دیگر آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا کته
نامند و آن اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوب بالقدر اسما
خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اقلا مشک و عنبر و عند الحاجت برای خوشبوئی دهن تناول مینمایند و این را اکهردی لی بخهایی یا دکردی بون
ها مینامند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و مجفف و حابس و رادع سیلان آن جهت
استحکام لثه و عمور و قلاع و دهان و با غرغره و مضمضه و با نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت
یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تبهای حاره و دامیس و بثور شربا و طلاء سفید و اکثار آن مولد
سنگ گرده و مثانه و مضعف باه و مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار سفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و العراض مذکوره
شربا موثر است **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی
کیوره و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنگاله و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل
و کوتاه تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پرگره و خاردار و پیچیده بر روی زمین و برگهای آن باریک بلند از برگ نخل و از جبیل بلندتر و عریضتر
و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و بار دیگر از آن مانند خار دو دو رو از هم و در زیر بادات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فرش و جای نماز و غیره
میبافند نیز میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بدره بزرگ یعنی چند روس با برگها تو بر تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مائل بزردی
و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و بسیار نرم تر از آن و پرگرد و آن گرد و جرم خوشه آن نیز بسیار خوشبو
و گل نوع کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق
خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول وهله تندتر و اندک با حدت خصوص طکر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون دهنیت چندان ندارد
با براده صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند و برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و بازاران عطر را در ته قابله دستروبه
میریزند و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق برمیدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا اکتفا و لا عطر صندل را در ته قابله میریزند
و بر آن عرق گل کاذی میکشند و عطر آنرا برمیدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد
و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک شکوفه در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا با قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن
ختبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کادهای حوالی ادیسه و سواحل دکهن بهم میرسد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل بحرارت و یبوست دانسته اند
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر جواهر اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای صعب
و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائیست و اهل هند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی
عرق و یا شراب آنرا و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد ولیکن مخفف عوارض آنست خصوصا که با عرق
نیلوفر و خبه سکتو نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و دافع
خفقان مستحکم کننده اعضا شربا و شمامه و تمر نارگیله شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز اگر دو سه مرتبه شکوفه اندازند بهتر
نماید مانند روغن گل و بابونه قوی میگردد و ذرور گرد آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات مستخرج از آن و در غیر آن باعث میشود خشکی و تنگی آن
و ذرور خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانند آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانجا
عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آنرا گل کدی نامند بوی بسیار خوش دارد و تا بجائی
جائیکه بوی آن بگیرد و تا ریزیده گردد بوی آن زائل نشود والله یعلم شاید او را شبه شده باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیست و گفته اند لغت
فارسی است و بیونانی فالیون و لیفستیقون ساسالی و لیقطیفون و بسریانی نیلی قنتیا و برومی کمالاون و گفته اند الجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل بر نامند

کاذی

کاشم

و گفته بزعم بعضی متاخرین نوع رابع سیساليوس است که بیونانی عروبین نامند **ماهیت** آن تفلیسی گفته نباتیست زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتیست تمنشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و برکره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریکتر و تیزتر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتردار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و باعطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازهٔ تندطعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدهٔ جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطب و ربو و عسر نفس عصاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبات معده و اوجاع باردهٔ رطبه و قراقر و رافع سدهٔ کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل التسموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النساء و سائر امراض باردهٔ رطبه مقدار شربت آن یکدرهم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم بجای فرنفل داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصاً لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آنرا گرم گرم بیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از ان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند

کافور بفتح کاف و الف و ضم فاء و سکون واو و راء مهمله **ماهیت** آن صمغ درختیست که در زیرباد و در جزیرهٔ مسمی باچین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و رخو کونیه گرمی سوا اکثر پلنگ و مار در مجاور درخت آن میباشد و آبیکه از ان درخت در عین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظی و مائل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء و فتح یاء مثناة تحتانیه و بباء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهیست که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن اندر درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا میخراشند و تیغ میزنند رطوبتی که برمی آید و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید و صفائح صاف شفاف میباشد و از جوف درخت آن برمی آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رأینا کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تختهٔ ضخیم از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار آنجا میان خود ها قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص آن و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلال و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در سالی در سه من طبی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیرباد و بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیرهٔ مسمی ببرنیو که واقع بر خط استوی بطول کصد و سی درجه است بهم میرسد هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از ان قسم دوم و بعد از ان قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ امرودی و از برگ و پوست و چوب جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره می برند و نیز شنیده شد از شخصیکه بسخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ ناصاف میباشد و مشهور بکافور سوتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع اکثر از بندر چینیه که بندری است از بندر چین و رصندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می آورند و بوزن منها بمن هندوستان و ارزان بها میفروشند و این اندک چرک رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوائی دیگر ترتیب میدهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن گل با بنفشه نیم وزن در هم حل کرده و سنگ رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بران میپاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه نمایند تا خشک گردد و بزیره

موده مانند کافور اصلی نمایانند و چون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و کرم کرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند
و با انگشت بملایمت بمالند پس برآورند بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زایل گردد
پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت دوم آنکه در یخ و در برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل
گشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه قطعه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بران ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم
آنکه در پارچه نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آنرا بر شقیقه بمالند اگر سوختگی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآمد خالص است
و الا فلا ششم آنکه رائحه کافور اصلی شبیه برائحه پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس
صائب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگردد و نمیماند خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه صحیح
سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم ببندند و بموم گرفته نگاهدارند و عند الحاجت که برآورند باز سر آنرا بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را
استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنهائی و یا با اندک نبات و یا ادویه مناسبه یابسه بارده از ادویه آن ترکیب با لتی از عقیق
بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه ناریه حاره محلله که حرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه
که دلیل بران قبض آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند افعال و
خواص آن اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سائر حمیات عفینه و ذات الجنب و قرحه رئه و سل و اسهال حار
و خلفه صفراوی و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شربا و طلاء و سعوطا و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی
حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حاره حاده و بر یافوخ و بر پیشانی
خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یکدو جو آن با آب برگ کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر و یا آب برگ آس و یا با دروج جهت
رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت ورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب کشنیز بهر مه سائیده باعث بر بینائی مدن و آنکه آبله
است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج
سر و چشم و علامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با انحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت
درد گوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن و خوردن
آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی سرد المزاج و ضعیف السموم تریاق سموم حاره و عقرب جراره و ربع مثقال و زیاده با آب سیب ترش
و جهت قرون السنبل با آب انار و شیره خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حاره حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقا مضر چه در اوائل و چه در اواخر جهت آنکه در
اوائل باعث تغلیظ مواد در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح و القروح ذرور آن جهت قروح خبیثه ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه قطع
خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و ضعف معده آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه
و گفته اند ضرر آن بباه به سبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز و دوام ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن
خللی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنگ گرده
و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و جند باد ستر و ادویه حاره عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینها است و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه نوشته که آنرا
خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر بمقدار معتدل از ان بیاشامند و بسا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجه حاره و عطریت رائحه آن معین بر خاصیت
آنست و در امزجه بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آنرا بمشک و عنبر و یبوست آنرا بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد
معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید گفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بران قادر نگردد حکایت این یا ضرر هم
گفته مردی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع گردیده روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد

کاکراسنکی
کاکنج
کالاکوت
کالی زیری
کامخ
کانجی

معده او بجد که غذا در معده او بهضم و نضج نمی یافت و اهل هند آنرا مقوی باه دانسته و لهذا در اکثر حلویات و ماست داخل مینمایند و جوارش و حب و دهن و عرق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **کاکراسنکی** بفتح کاف و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یای **ماهیت** آن دوائیست هندی شبیه بغلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ و تیره طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و گل آن و ثمر درختیست شبیه بدرخت موز **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** جهت سرفه و ضیق النفس بارد رطب خصوصا اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و فساد بلغم و تب نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف بعروسک پس پرده بشیرازی کجوس و بیونانی اوسفندنون و بسریانی خمری مرجا و برومی استفید ولیون و بعربی جوز المرج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بلاطینی هلیله کایم نامند **ماهیت** آن از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتیست شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود و منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز می باشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانه مانند سر پستان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و مرغب و غبار آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل بسبزی و در غلافی زرد و منبت آن سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم عنب الثعلب منوم و در تحذیر قویتر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست و ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تحذیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصاره آن نیز **افعال و خواص بستانی آن** الاذن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفس جهت ربو و عسر النفس و اخراج صفرا با دراره و اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن با عصاره آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و قولس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نمایند الاورام و القروح طلای عصاره آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنه گوش و حافظ قروح از فساد و مخدر مصلح آن گلقند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوت** بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا بلغت هندی است بمعنی سیاه گل **ماهیت** آن بیخ سمی نبات و گل آن مایل بسیاهی و بیخ آن در هیات و رنگ شبیه بجدوار بنفش و سیاه و اعلای آن در کوه کیدار میرسد از انواع تبت پیدا میشود و بهترین و قوی آن براق صلب سنگین آنست **طبیعت و افعال و خواص آن** مانند سنگیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء مذکور شد و گل آن نیز در کمال سمیت است **کالی زیری** بفتح کاف و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر رای مهمله و یا بلغت هندی است آنرا سوراج نیز نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است هندی نبات آن بقدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن و در شکل و غلاف و از آن بلندتر و رنگ آن سیاه و بسیار تلخ و مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص آن** اشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه تنها و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه دواب است **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامه فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب با صفهانی کومه نامند **ماهیت** آن نوع صبغ و نان خورشی است که از دوغ و شیر و با زیره و غیره کمیر کوامخ و مری آنرا میسازند و در قرابادین نسخه آن در غوفج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافه کثیر الابازیر است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و منهضم کننده غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه و مفر سلینه و سرفه نیست و تحقیق این مکثر از مری است و سزاوار آنست که بسیار بنیاشامند **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا **ماهیت** آن اسم سرکه هندیست که از حبوبات گوله میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هر یک از حبوب را که میخواهند مهرا پخته صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در ظرف

چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاغ میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد و پس صاف نموده بکار میبرند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر با اندک قبضی **افعال و خواص آن** جالی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مضر معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند و دیا ورد و مربی عسل است و گویند سیر است که کوبیده دران داخل کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شعر با و طلاء اکثار خوردن آن مضر **کاک ماچهی** ببنگاله عنب الثعلب را گویند و کسیی هم نامند **فصل الکاف مع الباء الموحده کباب** بفتح کاف و باء موحده والف و باء موحده لغت عربیست **ماهیت** آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان جاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که باحکم نضج همه جید متساوی بریان نموده نمک فلفل و غیرها بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه بسیخ بحد اعتدال التسویه باقی بهتر است و از آنچه در روغن بریان کرده باشند خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباهیچ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها از همهای روی بریان کرده باشند و یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف **افعال و خواص آن** نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسمن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین و کسانیکه فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و باسماق و کشنیز و فلفل و سائر ادویه ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن است **کبابه** بفتح کاف و باء و الف و فتح باء موحده دوم و ها لغت عربیست و نیز بعربی حب العروس بیونانی مهیلیون و برومی فرنغلیون و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست که از ملک چین فواج آن در روم می آورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مائل به تیرگی و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و فلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم است که از چین آورند و بعد از ان رومی و این بهتر از هندی است زیرا که هندی تلخ می باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص آن** بغایت ملطف و مفتح اعضاء الراس و الصدر رافع درد سر مزمن و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان اعضاء الغذاء و النفس مقوی معده و احشا و اعضای باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه با درار و مفتت آنها و حابس سلس البول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری احمر نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح شری البلغمی الزینته طلای آن با غالیها خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آب خائیده آن بر قضیب بغایت ملذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یکدرم تا یکمثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا با پارچه صفیقی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهم زده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول مؤثر است **کبابه دهن شگافته** فاغره است و در حرف الفاء ذکر یافت **کبابث** بفتح کاف و باء و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده است که تخم آن کوچک باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** چون یکدرم آنرا نرم سوده با همورزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال آرد و مقوی معده است و جهت اداجماع طهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنگ کابلی و نصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر باء و دال و بکسر کاف نیز و سکون باء در هر دو آمده بفارسی جگر و بیونانی مروسیا و امروسیا نیز و برومی هفا براو بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مؤنث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون باء مفرد است **ماهیت** آن عضویست مرکب از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبداء قوت طبیعی و محل هضم کیموس اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصاً دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ پیر خصوصاً حیوانات بری و حشی **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** غلیظ دیر هضم و خون متولد از ان بطئ السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک

وسرکه وآبکامه و وارچینی وکرویا وکشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه وکشنیز و در مبرودین ادویه حاره مذکوره وجوارشات مناسبه وچون شرحه نموده
بران نمک وصمغ عربی پاشیده وبریان نموده باشند جهت قرحهٔ امعا واسهال مؤثر بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد وعاجز نیاید از هضم آن وبالخاصیة جگر بز محرک صرع مصروعین
است وکبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع وبدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند وهمچنین جگر موش وجگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام وجگر ذئب
وجگر کلب کلب هر دو جهت گزیدهٔ سگ دیوانه ومنع ترسیدن آن از آب اکلاً وضماداً کبد المعز خوردن جگر بریان کردهٔ آن جهت صرع وبخار آنرا گرفتن وآب قطر آن در چشم
بریان کردن ودر چشم چکانیدن همه رافع شبکوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند وکسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا
بتار خیاطه بسته بلعد وبعد از اندک زمانی باهستگی برآورد گویند الماس بدان چسبیده برمی آید کبد الابل چون شرحه نموده وبران فلفل ودار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند وآب
سقط آنرا در چشم کشند شبکوری را زائل کند وابتدای نزول آب را مفید وبدستور چون خشک کنند وسوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید وتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر
آن ترقیم یافت وبیاید انشاء الله تعالی کبر بفتح کاف وبا وراء مهمله لغت عربیست ویا معرب از فارسی وبیونانی اوینطس وقبارس نیز وبسریانی قبار وبرومی قبارس وبشیرازی
کورک نامند ماهیت آن ثمر نباتیست خاردار وپر شاخ واکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین وبرگ آن اندک پهن وگل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک ودانه
نخودی وبعد شکفتن گل آن سفید ودر وسط آن تارها شبیه بموی وثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر وبقدر خیار کوچکی وبعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ وتخم آن زرد وبا
رطوبت ولزجی وطعم آن اندک شیرین وبا تلخی وقبض وعفوصت کمی وهر چند رسیده تر باشد تلخی وعفوصت آن کمتر وشیرینی زیاده گردد وبیخ آن سفید بزرگ طولانی وپوست
آن ضخیم واز چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد وطعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن ودر حرافت ومرارت واندک ملوحتی است وغنچه گل آن وثمر کوچک
نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند وبیخ آن قویتر از سایر اجزای آن اکثر مستعمل ومنبت آن خرابها وسنگلاخها وزمینهای خشن وآنچه قریب بآب وزمینهای
نمناک باشد نفاخ ردی ومفسد طبیعت آن در دوم گرم وخشک وآنچه در بلاد حاره یا بسنه بهم رسد تا سوم **افعال و خواص آن** مفتح وجالی ومحلل وملطف ومقطع
بلغم وسودا واخلاط لزجه اعضاء الراس والعصب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج واسترخاء وخدر واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس نافع بسبب عفوصت وقبضی که دارد
ضماد تازهٔ آن جهت فسخ عضل وخائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ ومسکن درد دندان وبدستور خائیدن پوست تازهٔ آن ویا برگ آن ومضمضه بسرکهٔ خمری که پوست آن وتخم
آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان ومفتح سدد دماغی ومنقی دماغ وقطور عصارهٔ آن در گوش کشندهٔ کرم آن وشستن سر بآب طبیخ آن رافع کلی اعضاء الصدر با ادویه
خوشبو مانند سنبل الطیب واسطوخودوس واذخر وعسل محلل بلغم سینه ومخرج آن ومسکن اوجاع صدر ونمک پروردهٔ آن جهت ربو وغرغرهٔ بطبیخ آن دافع بلغم اعضای تنفس اعضاء
الغذاء والنفض مقوی احشا ومحلل ریاح ومفتح سدهٔ کبد وطحال ومسهل خلط خام ومدر مرهٔ سودا وقاتل دیدان امعا ومدر بول وحیض وزیاده کنندهٔ قوت باه وخوردن نمک سود
آن پیش از طعام ملین بطن وبهترین دوائیست از برای سپرز خصوص پروردهٔ آن با عسل وسرکه وبسیار است که استفراغ مینماید از طحال مادهٔ غلیظ سوداوی را باسهال وادرار وبعد
از آن صحت حاصل میگردد وبا فلفل وسداب جهت تفتیح سدهٔ کبد بارده وخوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز وآشامیدن آب برگ آن کشندهٔ ومخرج اقسام کرم معده وامعا
وضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه مدر بول وحیض وجهت بواسیر واز دیاد باه خصوصاً شیرین ناکردهٔ تلخ آن وبخور آن جهت بواسیر نافع الاورام والبثور
ضماد پوست تازه ویا خشک آن ویا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر واورام صلبه وبا سرکه رافع بهق وقوبا وبدستور برگ آن با ادویه مناسبه کاسر قوت آن جهت خنازیر
رقبه واورام غلیظهٔ آن وزیر بغل وکشاله ران از اعضای رخو ومجرب القروح والجروح ضماد تازهٔ آن جهت قروح خبیثه وسحج ومجفف آنها الآت المفاصل جهت عرق النسا واوجاع
ورک شرباً وحقنةً وبعصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شرباً وضماداً خصوص ماشراب گل آن قبل از شکفتن در دوم گرم وخشک وملطف ومقطع ودر جمیع افعال مانند بیخ آن
وازان ضعیفتر وذرور آن رافع نواصیر چشم ومخلل آن لذیذ ومشهی ورافع سپرز وجالی بلغم ومفتح سدهٔ جگر وسپرز ومصلح محرورین وبدستور مخلل خیار آن وخیار آن گرم وتر وتخم آن
در سوم گرم وخشک وخیار رسیده آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع ومفسد معده وساق وبرگ آن در آخر اول گرم وخشک ودر افعال ضعیفتر از گل آن ومحلل خنازیر
ونواصیر چشم وعصارهٔ آن کشندهٔ اقسام کرم معده وضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه وقروح خبیثه وبغایت محلل خنازیر وسایر اورام بلغمیه ودر جمیع افعال ساق آن قویتر از
برگ آن وغرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ ومفتح سدد دماغ وصدر ومقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه وعسل وشکر بنوشند واز بیخ آن تا سه درم ودر مطبوخ تا هفت
مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون واسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان وعسل هر یک از اجزای آن بدل دیگری وکامخ کبر مهزل ومحلل لحم

کبریت

وبهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره بآب سرد و آشامیدن آنست **کبریت** بکسر کاف و سکون با و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و تا مثناة فوقانیه لغت عربیست
و تا آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائد و بغدادی گفته معرب از نبطی است و عربی الاصل نیست بیونانی فاریون و بسریانی کبرتیا و برومی تادن و بفارسی گوگرد و بهندی
گندهک نامند **ماهیت** آن جسمیست حجری رخو با جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس طبخ یافته و دران دهنیت
و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مائل بسبزی و سفیدی و کبودی و سرخ
آن شفاف صافی لامع میباشد و در معدن خود شب میدرخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن میکرداند و معدن آن بهر موز از اعمال فارس و جزائر عمان است و نواب
معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیره از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آوردند اما کبریت احمر
غیر صافی که معلم اول نوشته کاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده می آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد و زرد آن مائل بسبزی است
و این را مصطکاوی و صباغی نامند و سفید را کبریت بفارسی گویند و مائل بکبودی را کبریت سود گدرخوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن اعبر مائل
بسیاهی محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جید الحمرة است بهترین آن صافی سنگین غیر متحجر آنست که با آتش نرسیده باشد و تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد
بد بوی صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی میماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن و هب
و بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی و بعضی بهن الشعر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی
را کبریت احمر نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت **افعال و خواص آن** محلل و مسخن
و ملطف و مجفف جالی و جاذب اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و السموم آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت و با زرده تخم مشوی نموده جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی
و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن بتنهائی با آب و یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مدر حیض و مقاوم سموم و ذرور آن نیز رافع
ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب طب مجرب سعوط آن جهت صرع و سکته
و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع کری و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن
با عسل و بول آب و هم جهت گزیدن هوام و با زرنیخ جهت گزیدن عقرب با سرکه جهت گزیدن عقرب و تنین بحری و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها و ضماد
آن و بیضه مشوی و با بیضه نیمبرشت جهت اقسام جرب طب خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت
بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائر آثار حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و الثعلب و آکله و قروح رطبه
و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جندبیدستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قاطع
عرق و بر موی سفید کننده آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده موی و اغتسال بدان جهت حکه بدستور بآب کبریتی مضر معده مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده
و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از دو دانگ تا یک مثقال و بدل هر یک دیگر است و مصعد آن جهت تکلیس معدن و رفع چرک آنها بعید یل و سفید کردن آن
نائب مناب جوهر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و سریع النفوذ و جالی و رافع رطوبات جهت سرفه بارده و ضیق النفس بالطبع در
و تحلیل و رم طحال و درد دندان و دفع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آن و مسخن و محرق خلاط و مفتح جلد و چون قلیلی از آنرا به پنبه آلوده بر دندان دردناک شدید گذارند تسکین دهد
و چون بر زخم کژدم گذارند سم را جذب کند و چون عرق مدنی گذارند تمام آنرا باسانی برآورد و چون قطره از آن را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد
و وضع دوای آن برای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النساء و اوجاع مفاصل و غیرها نافع بتفصیلیکه در
قرابادین با نسخ آن و نسخ حب ادهان و طریق تصفیه و تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **کبسون** بفتح کاف و سکون با موحده و ضم سین مهمله و سکون واو
و نون و کفسون بفا بجای با موحده نیز آمده **طبیعت** آن برگ نبات حبشی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بکشنیز شامی و بامندی و تیزی و تلخی و حب آن مدور
طبیعت آن گرم و خشک در اول بگمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص آن** اهل حبشه بسیار آنرا استعمال دارند جهت
اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده می آشامند بتنهائی و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشوث

کبسون

وبعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه بتحقیق پیوسته نبات آن مشابه بو مادرانست در جمیع اجزا و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه
استعمال آن آنست که کوبیده در آب یا آب ثمر هندی حل مینمایند و صاف کرده می آشامند و اگر از ان قوی تر خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم مینمایند و اگر از ان قوی تر خواهند قدری حب
النیل نیز اضافه میکنند و اگر زیبها استیصال تام نیابند بیخ آنرا سائیده با آب میخورند **طبیعت آن** بحمل که در سوم گرم و خشک باشند و در اول چنانچه ذکر یافت **کبیکج**
بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب زفارسی ست و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیون اغریون و باصفهانی هو شنک ترکی کاستواء
چکی و بهندی جل و لسنو پری نیز و بفرنکی زنتکل نامند **ماهیت آن** اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه برگ گشنیز و از ان عریضتر و مائل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گل آن زرد و منقش
نیز و ساق آن باریک بقدر یکذرع و بیخ آن عقیدتلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از ان بزرگتر و بسیار حریف
و گل آن منقش و این را سالیون اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ شیر **طبیعت**
اصناف آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جارحا دمقرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک اعضا الرأس سعوط بیخ خشک آن معطس و قوی تر
از کندس و طلای آن از خارج جهت ضربان سهان و سنون آن جهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام و البثور و طلای آن جهت قطع جرب بثور و ثالیل مسماریه و غدد
او تجنه و ضماد تازه برگ شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضاء و با روغنها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و حمول آن
مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با پشل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نائب مناب داغ است و از دخل استعمال آن جایز نیست بسبب کلال
حدت آن و چون کسی آنرا بخورد اعراض او مانند اعراض عقیل و بزر البنج خورده است و بدستور مداوای آن **فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه کتان**
بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا العربی بزرکتان بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر با نیز
گفته اند بهندی السی کا بیج و تیسی نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و غلافهای آن قریب بجوزی و پر از تخم و تخم آن کوچک
اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد و خشک میباشد **طبیعت آن** سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل بسردی
است **افعال و خواص آن** پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشفا آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین فصل گرما است
و شپش در آن از پنبه کمتر جمع میگردد و بهم نیز رسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسبد و غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده و داغ و زکام و مصلح
حال رحم و ذرور سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بخرقه کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان
جامه کتان بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند لاغر نشوند بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل تخم آن مائل بزردی و تیرگی و املس و پهن اندک طولانی بعضی مائل
بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید **طبیعت** مجموع آن در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** محلل و جالی و ملین طبع اعضا الرأس و العصب و العصد
ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی و قوبای دماغی و قروح سر و با نیز قطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم
رافع سرخی و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سده رم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل و رم جگر و اعضای باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی لعاب
مفید اعضاء الغذاء و النفض و مسمن هر روز نیم مثقال آن جهت درد امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یک توله تخم آنرا در آب
جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ کرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه و مایوسین مجرب دانسته اند و حقنه بطبیخ آن
جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با
خرف بابلی و عسل جهت تشقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن
و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف هاضمه مصلح آن سکنجبین و مضر اثنیان مصلح آن عسل مقدار شربت سه درم تا چهار درم بدل آن
حلبه و روغن تخم آن گرمتر و حقنه آن با روغن گل جهت وجع جراحات امعا و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحت و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیده آن جهت
رفع قولنج انسان و دواب و بدستور نیز بدان ضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است **کتم** بفتح کاف و تاء و میم لغت عربیست بفارسی وسمه و بری آنرا در مازندران تو تکاب
شالی نامند یعنی حنای شغال **ماهیت آن** برگ نباتیست بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه برگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن ...

کبیکج
کتان
کتم

وثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن در کنار رودخانهای ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض و دراز تر از برگ نیل و ساق نیل و مجوف و نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیمخشک بماند و روز دیگر با فتاب خشک نمایند ضایع میگردد و ملا سعید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمهٔ هندی جید تازه در تخضیب و تطویس بهتر از وسمهٔ کرمانی است و وسمهٔ کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر میپاید و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی و طاوسیت بسیار زند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء والسموم آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزها است برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب بنیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگر اند المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده مدهناً نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه بتخم تره و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولا موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و منوست مطلقا در آن نباشد پس اولا آسترحنای سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد **کتمتم** بفتح کاف و دو تاء مثناة فوقانیه و در میان هر دو باء موحده ساکنه و در آخر **ماهیت** آن نباتیست طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ نازک و زرد رنگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ **طبیعت آن** در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیردار و این قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم و از دوم یک درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند **کتیله** بضم کاف و فتح تاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و ها **ماهیت** آن نباتیست طول آن از یکشبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و مزغب منبت آن بلاد شام و بیت المقدس **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** چون اندکی از آن در خم شراب اندازند بیش از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند و در نهایت حرارت است و بجهت امراض بارده نافع است **فصل الکاف مع الثاء المثلثة کثیرا** بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء و الف لغت عربیست یونانی طراغاقیثا و طراغاقیا نیز و بفارسی کون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته که آنرا اقتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مائل بحلاوت آنست و سیاه آن زبون **طبیعت آن** در گرمی و سردی معتدل و در اول تر و ارطب از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرمتر و بعضی مرکب القوی **افعال و خواص آن** مغری و بتخفیف تلخی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویه حاده مشروبه از امعاء و مقوی فعل آنها بسبب غرویت و تلیین و ازلاقی که دارد و با اندک قوت مسهله اعضاء الراس والصدر اکتحال آن بالعبه والادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکتحال و ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سائر اعضای باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و چون با عسل سرشته و حبوب و یا اقراص ساخته و در دهان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء والنفض والسموم آشامیدن آن با ادویه مناسبه مقوی امعاء و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفراء و بلغم لزج است و آشامیدن دو درم آن که در سکنجبین حل سائیده و با قدری شاخ گوزن و یکدانگ شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با هریک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد از آن شیر که در آن نارجیل طبخ یافته باشند بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند الزینة طلای آن جهت کلف و بثور و تلیین جلد و رفع خشونت آن و تشقق لب با سرکه جهت بهق و برص و بالعبه جهت تشقق موی الجروح والقروح ضماد آن با گوگرد جهت جرب اکله و با ادویه مناسبه جهت اگر

حاره و بارده و مضر سفل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنجدرم بدل آن در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند به کامیکه خشک گردد با سرکه بر بهق نهند زائل گرداند

فصل الکاف مع الجیم **کچنار** بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندیست

ماهیت آن درختیست هندی شاخهای آن متفرق و پر لیتان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچه آن سبز طولانی و گل آن شکفته بغایت خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل به بنفش و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه زیره و در وسط آن تارهای نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچه خام آنرا با دو پیاز بخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و خوش طعم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص** آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالتسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغره آن خصوصا با اقاقیا و گلنار جهت خشونت دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع

فصل الکاف مع الراء المهملة **کراث** بضم کاف و فتح را و الف و ثاء مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربیست بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بلاطینی پورکیسو و بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و بستانی آنرا نطی و جبلی را فراسیلون نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد میشود و بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه و نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا میخورند و در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه به بصل ماکول و قبه آن مانند قبه آن آنرا کراث شامی و بیونانی فراآسن یابالوطن و فراسن غافالوطن نیز و بشیرازی تره پیار نامند و خام این غیر ماکول بلکه پخته آنرا با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس و دقیق العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول بری آن لسان شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیلون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و منضج و منجر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض بارده رطبه سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و عصاره برگ خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر سود را نافع و حمول برگ کوبیده آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از الاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابات آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطورات آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون گندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها میگردد و السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای ردی مصلح آن گشنیز و کاسنی تازه است و چون شیره کارد و غیره را با آب برگ آن الکیری کنند تندی آن زائل گردد **تخم** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و فم الرحم و مفتح سده بلغمی جگر و محرک حیض و مقوی گرده و مثانه و با شراب بهی و بغایت محرک باه و بوداده آن تنهائی و یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و بالحب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر الفم بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الرتیه ضماد عصاره آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و در دهای بارد و چون بکوبند و در سرکه بریزند رفع ترشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی تر از آن است و آشامیدن طبیخ بیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن قرطم و روغن بادام و یا کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند **طبیعت** آن در آخر

سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص آن** مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سوداء و تخم
اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جمله اجزای تریاق فاروق است الزینة ضماد
آن رافع برص و ثآلیل و مفرح اعضا است و نوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و با حدت میباشد **افعال و خواص آن** بسیار ملطف جهت خشونت
و بان و تسکین درد معده و امعاء قوی الاثر است **کرات** بفتح کاف و را مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت آن** درختیست کوهی برگ آن دراز و باریک
و شاخهای آن نرم و پر شیر سنبت آن بلاد حجاز و آنرا عشبة الصباغ نامند **افعال و خواص آن** شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند **کراع** بضم کاف و فتح
را و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن اکارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بز و گوسفند جوان فربه است **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن**
مولد کیموس لزج غیر غلیظ است و لیکن محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اعضاء الغذاء
و النفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است بسبب لزوجت و از لاقیکه دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد
و شقاق زبان و سحج امعاء را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آنرا داشیذ دانسته **کردناج** بکسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردنای
فارسی **ماهیت آن** نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده با آتش بریان مینمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن گاو تازه آنرا مکرر تسقیه
کرده باشند و هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متحلل و معدهٔ حار نافع
و کثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند عبارتست از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند **کرسنه** بفتح کاف و را و سکون
سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنک فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی اوذونس و بسریانی کشنی و برومی ناغیولس و بفرنگی برو و بفارسی کسنک و کشن و مشنگ و
کاوی و کاو دانه و بهندی مٹر بفتح میم و تاء چهار نقطه هندی و را مهمله نامند **ماهیت آن** دانه ایست مدور بقدر نخودی کوچک و تیره رنگ مائل بسرخی و زردی و طعم آن تلخ
و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و آنرا فربه میکردانند و بکبوتر و گوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین مائل بزردی و بعضی
گفته اند مائل بسفیدی آن است و نبات آن کوچک و شاخها و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر آنست در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک بنامی مخصوص
یکی را مٹر نامند چنانچه ذکر یافت و دوم را بٹلا بفتح با موحده و سکون تاء مثناة فوقانیه هندیه و سوم را ماکهه بفتح میم و الف و فتح کاف و های هندی و این را چون گاو بخورد سیاه
و فربه گردد **طبیعت آن** در اول تا دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ
آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الفم سفوف آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان اعضاء الغذاء و النفض
آشامیدن آرد مقشر غیر بریانیدهٔ آن مسهل و محرک باه مبرودین و با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب کرده و تنقیه کرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان سددی
نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد آن با عسل و با ادویه مناسبه و بتنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضاء و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل
صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الزینة ضماد آن با آب و فلی و تخم خربزه جهت برص و بازفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلاء و غسول بدن
منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر ادویه و خوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه
و بثور لبنیه و شهدیه السموم ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و انسان صائم المضار اکثار آن
مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال دموی مصلح آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سفید آنرا غایله کمتر از سرخ آن طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت
حالیه آنست و باقی ماندن ارضیت آن و غذای اندک از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم **کرش** بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و بسکون را نیز آمده
لغت عربیست و بیونانی سمطولس و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی اوجهری نامند **ماهیت آن** عضوی از اعضای معروفه مرکبه بدن حیوان بمنزله
معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده های حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده اند که برآورند انفحه نامند
و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصا اسفیدباجات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است **طبیعت آن** جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند
افعال و خواص آن کثیر الغذا و دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن [illegible] و با ادویه حاره خوشبو و سرکه خوردن است

کرفس

کرفس بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفس بشین فارسی است و گفته‌اند معرب از کرسب فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفشا و برومی [illegible]
و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی سلدهری نامند ماهیت آن نباتیست و آنرا اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هریک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صحرائی
و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل بتدویر و شاخهای آن باریک و بلند نبات آن تا بیک ذرع و تخم آن ریزه‌تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت
و بمقدار قریب بانیسون و مدور و غیر املس و بیخ آن بزرگ و سیاه رنگ با ریشه‌های باریک و قوی‌تر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه
سال **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن با آرد جو محلل ورم چشم
و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشا و رفع قی و مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه
مسهله و تفتیح سده جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و رفع حصبه و لرزه حمی بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع
ظهر و اکثر امراض بارده بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش
هوام و مرداسنگ و طبیخ کرفس با عدس قی نمودن بعد شرب سفقی (?) آن الخواص خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تأثیر سم است در بدن
و تدبیری ندارد و الاورام و البثور و الجرب و الحکه و غیرها ضماد آن تنهائی و یا با عسل محلل اورام و طلای آن تا یکهفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و بدسقور با کبریت و بورق و [illegible]
و بابونه و جهت تاکلیل و رفع آثار مفید المضار مسدر (?) و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تازه آن انفاخ مصلح
انیسون مقدار شربت از عصاره آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و
خواص آن** در تفتیح قوی‌تر از سائر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر ریه مصلح آن [illegible] و گویند
تخم کاسنی و سورنجان مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص چون در یکرطل از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل
نمایند و همچنین در یکرطل از شراب یکمثقال از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن اندازند و سر آنرا بسته نگاه دارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند
و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون نیم‌مثقال آنرا با نیم‌مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل
یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سده و مقوی معده و احشا و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر مصروع
است لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فرنیون (?) و از آن کوچکتر
و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن**
آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطرا اسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و گویند
ماقدونی نیز جهت آنکه در بلده ماقدون بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن و قوی
جمیع اجزای آن و تخم آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ
معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدره بول مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس نسوی (?) و بیونانی
اورسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و ببربری حصفص گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن‌تر
از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام
و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخهای بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه طلع نموده **طبیعت و افعال و خواص آن** ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم
و بیخ آن با شراب مسمی بانومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و طبوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری و بیونانی سمرنیون نامند
که در کوه مسمی بامانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن‌تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در بر کل آن
اندک رطوبتی چسپنده بدست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحه آن شبیه برائحه مر و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حدت
آن بآن مرتبه نیست که حنک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها **طبیعت و افعال و خواص آن** قریب بکرفس

بستانی و ضیغفه از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پروردهٔ آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سمرهٔ عقرب
و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام والجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و جیاق کنندهٔ آنها و تخم آن
مسکن نفخ معده و محرک جماع و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء از کرفس اجامی و نهری
نامند و در کنار آب میان آن سیر و بید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص آن** ضعیفتر از همه اقسام است **کرکدن** بفتح کاف
و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسیست و بعربی حریش و بهندی گینڈا نامند **ماهیت**
آن حیوانیست عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چیندار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است با ثنین آن بعضی
و سر آن باریک شبیه بخلیه قند و نیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا ... می کشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخها الجمله از بلاد
حبشه و نوبه بهم میرسد بلند تر و سیاه و آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط
بعضی خالهای سفید با نحای اشکال بهم میرسد و اهل هند آنرا با میمنت خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و اهل غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی
جگالی گویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز گردانیده و در دهان میخاید و فرو میبرد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت
سپر میسازند بسیار خوب و جوهر دار میشود و بقیمت اعلی میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن
هوام و بدستور بخور حافر آن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انگشتری از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن ... جهت مهابت و ...
و روغن پوست آن که قطعهٔ آنرا در روغن کنجد انداخته و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن
خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد و اثر آن ضعیف نمیگردد **کرکند** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال **ماهیت** آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت
و بعضی گفته اند اسم لعل است و بعضی سنگی را که بهندی سیکو نامند و بعضی سنگی منقش رنگ که بعربی جمشت نامند دانسته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مفرح و مقوی
قلب و دافع خفقان و توحش **کرکرهن** بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است **ماهیت** آن نباتیست باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار
سرخ و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند نباتیست باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ سیاهی
این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت فالج و امراض عصب نافع و جمع آنرا فاوانیا دانسته اند **کرکی** بضم کاف و سکون را و کسر کاف
دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند **ماهیت** آن از جمله طیور بریست بلند پرواز و کنار آبها
نیز می باشد بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المضار و بطی الهضم
و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یکدو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با ابزار حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن با حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه
دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیدهٔ آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب چلبه جهت تحلیل اورام ضماداً و زهرهٔ
آن سعوطاً سه روز با آب چغندر و بدستور سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرطی که در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و در
جای تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت دفع برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن
و زهرهٔ آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق دافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش بانگراحل و در تقویت حافظه بی مثل و پیه آنرا چون بگدازند و با سرکه عنصل بیاشامند چند روز پیهم صلابت
طحال را زائل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده و سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیه آنرا چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا ... کرده
نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کرم** بفتح کاف و سکون را و میم لغت عربیست واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیاطیوس و بسریانی گپیشا و بهندی
و بیدرون اسایاو بفارسی تاک و رز و بهندی داکهه کا جهار نامند **ماهیت** آن نباتیست اکثر از قبیل لحم و بیاره و بر مجاور خود پیچیده و تنهٔ آن قوی و شاخهای آن باریک و بلند و دور
آن با خیوط و برگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورستهٔ آن و خوش رائحه و گل آن ریزه باریک خوشه و
زرد و مائل بسفیدی و ثمر آن که عنب بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دار و در خامی سبز عفص و نیم رس آن ترش و با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ

و سیاه

وسیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زبیب و بفارسی مویز و میمرس خشک آنرا که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیه حیوان بسیار کوچک و آنرا
حب العنب نامند و شاخهای نازک و رست آنرا لفایف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند نمیشود و بر روی زمین و اشجار
و غیره پهن میگردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب‌تر و پوست آن ضخیم‌تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را درشکابن و یوز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا هر سال نبرند
و تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب بتفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصارهٔ آن **طبیعت**
آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ
عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب جبین و اورام حارهٔ آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا
و عصارهٔ برگ آن مقوی معدهٔ حار و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعاء و اسهال صفراوی که در وسط ریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان
حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان
و اسهال مواد رقیقهٔ صفراویه نافع و بسا است که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود و مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آنچه منجمد آن بسیار جالی و یابس و آشامیدن
آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترندهٔ موی با و دامر عمل و آب چوب آن در حین سوختن تر آن
کند رافع ثآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترندهٔ موی خصوصا با زبیب و رماد چوب خشک و شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ
و سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب با بوره
ارمنی جهت برون کوشت زاید زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم عددی و کماد گرم کردهٔ آن جهت بواسیر و خوردن نیمدرهم آن جهت
قرحهٔ امعا و تفتیت حصاة و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض‌تر و شکوفهٔ آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک
آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و
صفرا و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند اکتحال و
آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و کوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داحس و پوست آن سفونا قاطع خون لثه و بیخ انگور
سیاه بری بسیار جالی و طلوء مطبوخ آن بتنهائی و یا با دهان مناسب جهت جلای چرک گوش و رفع کری و آشامیدن آن با آب و شراب جهت استسقاء و اسهال ماء اصفر و ثمر بری
آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفهٔ آن در خواص مانند روغن گل است و لطافت این از آن
کمتر و با قوت قابضه و رادعه جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید صنعت آن بگیرند شکوفهٔ آنرا و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز
تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد یا زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است **کرم دانه** بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف
و نون و ها لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند **ماهیت** آن اختلاف است بعضی ثمر قنان دانسته و بعضی گفته نه دیگری است سیاه بهره و طرف آن باریک و بر آن
غشائی سفید رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته
و اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد و علاج آن علاج تربد خورده است **کرنب** بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون
سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی قمریت و بیونانی قرنبا و قرنبو و بسریانی کرابی و کرانبا و برومی اعارلیسا و بعربی بقلة الانصار نامند **ماهیت**
آن نباتیست و انواع میباشد از بستانی و بری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف بستانی آنرا
بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبر تر از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را بیونانی قرنبا غارس نامند و اقسام
کرنب نبطی است و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطح و طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و ریشه و برگ آن شبیه برگ قسم
اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شده بر آن کرهی شبیه بشلغم سبز کمرنگ منعقد میگردد و بر بالای آن نیز ساق تا بحد
شبر بلند میباشد و در انتهای ساق آن برکهائی فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل کرهٔ آنست نه بیخ آن که در زمین است و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برکها میروید فی الجمله شبیه

برکه قسم اول و برگهاء بیرونی آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبهای سفید و همه بهم پیوسته
و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک و عدد قبها ده تا پانزده و این گل کلم نامند و مستعمل ماکول شاخها و قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و بالجمله
اصناف آن از شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و غیره با مختلف میباشد در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک بیریشه تازه آنست **طبیعت** اقسام
بستانی آن مرکب القوی و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرمتر و خشکتر از بستانی **افعال و خواص آن** منضج و ملین و مجفف خصوصا
چون طبخ دهند و آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد و اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن
مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و تهرا بخاری آن مجاز بعد و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف
لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهرا پخته آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشاء و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و وجع الطحال
و بدستور چون مضغ نمایند و آب آن را مکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء والنفض بطی الهضم نفاخ خصوصا که
در تابستان روئیده باشد و مطلق آن با آب و نمک ردی تر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه
و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض
و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام والبثور
والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته تنها یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان
و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آن ها و سوخته آن بجای مجفف
و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت عرق النسا
و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت
آن دو مثقال المضار مبخر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با عرب
و تلخ و دوائیت بر آن غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار
جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه یا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر
دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند و با اندک تدویر و مانند برگ لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این
جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار موثر است **کرونده** بفتح کاف و راء و خفای واو و نون و دال بالغت هندی است
و بجای ها الف نیز می نویسند **ماهیت** آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن
اندک کمتر و املس و غیر مشرف و بی زغب و خارهای آن بر گرهها ی شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سبز خرنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به
و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک طولانی و با تدویر و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو بزرگی نهاد
عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و در رسیده آن بنفش و چاشنیدار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم و خائیده میگردد
و خام آن را مقشر نموده و تخم بر آورده در قلیا و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنیدار خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از آن میسازند و پخته آن را این سحر نیز
و با شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زقال باشد که فرانیا نامند و در ملک هند و بنگاله
بدین هیات هلنده باشد **طبیعت** آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته
آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **کرویا** بضم کاف و راء و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز
بفتح کاف و راء و سکون واو نیز آمده معرب کراویای بطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی ارحمیون و بسریانی کراوی و برومی قادرونی و بعربی تقده و تقرو کمون رومی
و بعضی کرنباد و کرنفاد و بفارسی کردیه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قادو نامیده **ماهیت** آن تخم نباتیست بستانی و بری میباشد نبات بستانی

کرونده

کرویا

آن بقدر یکذرع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و خیر آن نیز بخیر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و ماکول آنرا پخته میخورند و بری آن قرومانا است و گل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی در شرح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک مابین سرخی و نیلی و گل آن سرخ شبیه بگل کشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن ضعیف تر از قرومانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخار بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جمله اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذا مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل کرم و دیدان و حب القرع و نضج آن و سه درم آن با یک اوقیه روغن زیتون تا یکهفته جهت استسقا و در سرکه پرورده آن موافق محرورین و اشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت وجع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و پخته معد [illegible] شربت آن تا پنج درم و مضر ریه مصلحش عسل و صعتر کرده مصلح آن کثیرا بدل آن قرومانا و انیسون و زیره **کریلا** بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف واو می نویسند **ماهیت** آن ثمر نباتی هندی شبیه بقثا و بر جا و خودمی بیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثا و هندوانه بی زغب و کوچکتر از برگ قثا و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی خاردار و با خار نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچک و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت آنکه رایحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رایحه کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوست آنرا کنده و ورق ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن زائل گردد و با هموزن آن پیاز رانیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و با گوشت یا بی گوشت پخته میخورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ میشود و بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک با آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میگذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان و طبخ مینمایند لذیذ میگردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را بر آورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب باه و مولد منی و دافع جریان بول و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل کرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و سردات

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

کزبره بضم کاف و سکون را و ضم باء موحده و فتح زاء مهمله و با و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربیست و یا معرب از کزبرا سریانی و جلجلان نیز نامند و بیونانی بردنما نمون و به نبطی فاتر و بسریانی کزبرا و بفارسی گشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلان است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند **ماهیت** آن بری و بستانی می باشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بتدویر و تخم کوچک تر و هر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و شیرازی اسراقیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی [illegible] بزرگتر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتر دار از جنس [illegible] و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت رایحه پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگ و اندک طعم قوی الرایحه آنست **طبیعت** آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابوجریج در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی بتحلیل میرود و در معده و بمغز رسد که گرمی آن ظاهر گردد و الا آنکه اشامیدن عصاره آن قاتل نمی باشد به تبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد و بسیار **افعال و خواص** تازه آن با حدت کلی اعضاء الراس و الصدر و المعده اشامیدن یک مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سبلاق و رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سعوط آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابیکه از آن ترتیب نمایند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و مثقال

از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نغوظ الاورام و البثور و القروح ضماد آن مانع انصباب مواد
حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رافع خنازیر و مثال آن و چون سرب را با
با آب کشنیز تر با روغن گل بسایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح بالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک وقیه و از جرم آن دو وا وقیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که
جلجلان و کشنیز عبارت از آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن اعضاء الراس و القلب و الغذا مفرح و مقوی دماغ و قلب مانع صعود ابخره
بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن و با نقوع آن جهت اسهال و موی و مصفه تر خصوصا بود داد
آن رافع خفقان و با سپنج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خاییدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سدر و دوار و منع مستی شراب و سفوف در
سرکه خیسانیده آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع اروغ و با سپنج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن
و با عسل و روغن زیتون جهت بثری و نار فارسی و مثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از یک درم تا یک وقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده از پنجاه
اوقیه از آب تر و تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحة الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از دهن شارب آن علاج
آن بعد از تنقیه یعنی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و با گوشت مرغ فربه است تنها یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم نیمبرشت
و شراب و سکنجبین سفرجلی است **کزبرة الثعلب** **ماهیت** آن غافقی گفته نباتیست با خیوط باریک و پریشان و پهن بروی زمین و رنگ آن مایل بسرخی و رنگ خون
و برگ آن کوچک بر دو جانب شاخهای آن و مشرف بسر خهای نزدیک بهم و مایل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها بقدر انگشت بهام صنوبری
شکل و بر آن گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک مثبت آن کوهستانها **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن اکتحال عصاره
آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر بز بریان که بر ان برگ خشک آن ز اسوده باشند پاشیده باشند جهت شبکوری گفته اند سابات آن خنازیر را نافع
المضار از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میکرد و با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن
قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از ان و بعد از تنقیه یعنی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و گوشت
مرغ فربه است تنها یا با دارچینی **کزوان** بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی بقلة ترجیه بجهت مشابهت رائحه برگ آن با
اترج و بقلة فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند **ماهیت** آن گفته اند معروف بباد رنجبویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا باد
رنجبویه نیز نامند نباتیست خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیه ببرگ چرچیر مایل بسبزی و سر آن مدور و پایین آن اندک مشرف و طعم و رائحه آن شبیه ببوی
اترج و با عطریت عجیبی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فوادیعنی فم معده و رافع هموم و خفقان بارد
و دافع سموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و مثال
اینها است **کزنکبین** بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر باء موحده و یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن شبنمی است که بر درخت گز و سائر اشجار
می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن اصناف سفید شفاف بزرگ دانه آنست
که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ
و ریاح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضا تنفس و آلات غذا و تلیین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب و مرطوب مزاج
را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است **فصل الکاف مع السین المهملة** **کسب** بضم کاف و سکون سین و باء موحده
لغت عربیست و نیز بعربی الثجیر و بفارسی کنجاره و کنجد و بشیرازی حزه و بهندی کهلی نامند **ماهیت** آن ثفل چیزها است که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب
و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل روغن کنجد است و بعضی گفته اند جرم آنست که در ان مطلق و دهنیت نمانده باشد **طبیعت و افعال و خواص** آن
ثفل هر چیز مثل ذکر آن مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده و سوء هضم است و از خوردن کسب جروح عارض میکرد و علاج
آن ترید جو رده است **کستی** بکاف فارسی در بنگاله عنب الثعلب است **کسموقا** بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسموقا بکسر میم و ضم باء

کزبرة الثعلب
کزوان
کزنکبین
کسب
کستی
کسموقا

مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است **ماهیت آن** شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور
قطر آن بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر منبت آن بلاد روم **طبیعت آن** سرد و خشک و بسیار قابض **افعال و خواص آن**
آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل است **کسوندی** بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال
و یا و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست **ماهیت آن** نباتیست هندی تا بقامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مایل به بنفشی و برگ آن شبیه
ببرگ سنا مکی و حلبه و گل آن زرد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خورانیدن
آن بدواب جهت سرفه آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل سیاه نرم سوده حبوب ساخته بمار گزیده
بخورانند شفا یابد و ضماد آن بیخ تازه آن با صندل جهت ورم با نافع است **کسیرو** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است
ماهیت آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا می بافند و بیخ آن که کسیرو است مدور بقدر جوز
بوا و پوست آن سیاه و بعضی اندک مایل بسرخی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رایحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است **طبیعت آن** مرکب القوی
و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی **افعال و خواص آن** با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضه شدید بعد آنکه قی و اسهال بسیار
شده باشند نه در اول حال و رافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شربا و طلاء و گفته اند حمیات صفراویه
و دمویه را نافع است **کسیلی و کسیله** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یاء بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است
ماهیت آن چوب نباتیست شبیه بر نباس و با چندکی و سیاهی و سرخی بر آن غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخه
سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مسکن آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن
و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخساره و در فربه نمودن بدن بهتر
از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه لغت
فارسی است بعربی بمعنی الشواء بر الشواء بکسر هر دو و کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی پیچک
و اهل شبانکاره فارس پیچو و پیتو نامند و بیونانی قناغیرس و برومی بروطوس و بهندی بهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که دوائی باشد که بهندی مرور سنگه
نامند **ماهیت آن** گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده و بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج میباشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مایل بسیاهی و زردی و طعم تلخ
غالب ندارد و گل آن یک عدد و شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مایل بسرخی و برگ آن شبیه بدنباله عقرب بهترین آن هندی تازه مایل بسیاهی و زردی است
و بعضی آنرا بدسکان و النسه اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن **طبیعت آن** در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیره ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب
الصنوبر مقدار شربت آن یکدرم بدل آن صبر است **کشمش** بکسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن
قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن شیرین بالیده بزرگ دانه تازه آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن**
با قوت مسهله و مسهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد **کشوث** بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و الکشوث نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند
معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی ابتر و طوس و بسریانی و نا و غبانیر و برومی کشموین و بفارسی برشت و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند
که بفارسی زرجول نامند و گفته اند که زرجول نام تخم کشوث است **ماهیت آن** گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مایل بزردی و سبزی و بر خارها گیاهها
می تند و گل آن ریزه ریزه مایل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب مایل بسیدی و رنگ آن سرخ مایل بزردی و بعضی زرد مایل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ الطعم
و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک و با قوای متضاده **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه

از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء و النفس مفتح سده کبد و معده و احشا و منقی و سایح از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن قواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از برای یرقان و عصاره برگ آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح و خیسانیده آن در اسهال نیز مقدار شربت از آب آن ده وقیه و از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و معطی مصلح آن کثیرا لحجم آن در افعال مذکوره قوی تر از سایر اجزای آن و بود و ادمان آن تقویت معده و قبض و حبس اسهال و نزف الدم اعضای باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بود و ضماد آن جهت جرب و تقرس نافع مقدار شربت آن دو درم و گویند مضر ریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین بدل آن بادروج و دو ثلث آن افسنتین است

فصل الکاف مع العین المهمله

کعب بفتح کاف و سکون عین و باء موحده لغت عربیست بفارسی غاب و شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده ماهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو و خوک مذکور شده و کعب البقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است **کعک** بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است **ماهیت** آن بعضی گفته اند نوعی از نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان دو آتشه است و بعضی گویند نان طابق و بعضی نان صابون که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک دو آتشه که توان کوبید و آرد نمود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و دو اخل بعضی اقراص بوده میشود

فصل الکاف مع الفاء

کف آدم لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید فاء و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم باء موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربیست **ماهیت** آن عاقی گفته نباتیست بیخی از چند روز بیش نمیماند و کم برگ و برگهای آن مدور متشقق و بقدر برگ کرفس بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک و مرغث منبسط بر روی زمین و ندرونک و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و گل آن زرد طلائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار و منبت آن قریب آبها و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن دانسته اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض و زور آن رافع ثالیل و خورنده گوشت زاید و رویاننده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع **کف الهر** بکسر ها و راء مهمله مشدد لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر شبری و شاخهای ریزه و بر سر شاخی سه چهار برگ مستدیر متشقق و ملصق بزمین و گل آن زرد و براق و خوشبو با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اوایل بهار میروید و گفته اند ملحق بکف الضبع است **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند فرجه آن معین بر حمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع ثالیل است **کف مریم** لغت عربیست و آنرا کف عایشه و بهندی هتهاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند صابع الصفر و در عراق شجره را بدین اسم نامند و در مغرب بطاغلون را و ابو العباس حافظ در کتاب رحله مشرقیه گفته نباتیست که آنرا کف مریم حجازی نامند **ماهیت** آن نباتیست منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب و بقدر شبری و برگ آن مایل باستداره و مجعد و با اندک تیغی و بسیار سبز و گل آن باریک مایل بزردی و بقدر گل جلبه و چون آن ریخته شود گل زر صلبی بهم رسد پس برگهای آن ریخته و شاخهای آن پیچیده گرد و شبیه بانگشتان پیچیده و بر گرد یکسوی شکلی که متعارف است نزد مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بطافلن است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت **کفری** بضم کاف و فتح فاء و راء مشدده و الف مقصوره و بفتح و کسر کاف و تشدید فاء و کسر آن نیز آمده لغت عربیست و چون کهنه گردد سرخ شود و بد و فوت از آن زایل شود **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با حرارت کمی و برودت بسیار نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و ارواح قلبی و دماغی و کبدی الفم سنون آن مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه و بدستور ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه سایر اعضاء اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و نیم رطل و فقه آن که یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد بمعده و رحم و درد گرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال با سوم و رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر آن بگذارند و غبار بسیار نرمی که عکرش در آن بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از کش و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه باطنیه و مسهل است عرق آن که مانند گلاب بکشند با عطریت و قابض و مقوی قلب و معده و رافع خفقان و اسهال طرحیا

وپیچ و دهن آن که بعد از رسیدن طلع نشکوفته و یا مساوی آن روغن زیتون درهم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آنرا ببندند نمایند و بکار برند **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** رادع و مسهل حار و قرحه امعا و قابض بطن و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست **فصل الکاف مع الکاف**
ککرول بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام **ماهیت آن** ثمر نباتیست هندی و در بنگاله هم میشود از قلیل تخم و بیاره بر مجاور خود
می پیچد برگ آن شبیه ببرگ خیار زه و ثمر آن اندک طولانی خاردار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد رنگ و آنرا اهل هند ورق نازک بریده و پخته
و با روغن بریان کرده میخورند بتنهائی و یا با گوشت لذیذ می شود **طبیعت آن** مائل باعتدال با اندک رطوبتی **افعال و خواص آن** جهت سرفه و درشتی بدن
و تبهای کهنه نافع المضار نفاخ و بطی الهضم مصلح آن بیخ آن با آب بیخ موی و بستان سبز بیارچه مقوی موی و مانع اسقاط و دراز کننده آنست و دواء الثعلب را نیز سفید **ککرونده**
بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها لغت هندی است گویند کمادریوس است **ماهیت آن** نباتیست تا بدو ذرع و شاخهای
بسیار متفرق کم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی متشرف فی الجمله شبیه ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با زغب نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب ندارد و با اندک عفونت
و گل آن زرد و ریزه و تخم آن سیاه و باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقایق و خیاره دار و بیخ آن باریک و سفید و بی طعمی غالب **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مفتح و محلل اعضاء الرأس عصاره بیخ آن جهت [illegible] که مرضی است در بنگاله در بینی مردم میشود و علامت آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر است با سعوط
نافع و قطور آب برگ آن جهت رمد شدید و در بیخ که از آب آن چشم را تر کنند و بعد از ساعتی بریزند و با تکرار نمایند در سه روز زائل شود و اعضاء الغذاء آشامیدن آب برگ
آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور بخته آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و تنها میدن
بیخ آن که نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و هیضه [illegible] ولیکن در اوائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد
و بدن نقاهت یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آنرا بتمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجة سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از سه تا سه مثقال با شیر
جهت دفع سم کلب نقی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن بریزند و بآفتاب بتند گذارند همه آنرا مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم
النفع است **فصل الکاف مع اللام** **کلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیب آمده و مونث آن کلبه و
بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کته و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند **ماهیت آن** حیوانیست درنده و شدید الریاضه و با وفا و شعور و صفات حمیده
و معروف و در همه اقالیم بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار می باشد از اهلی و بری و مائی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ
و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و ماسوای آنرا جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکند و جنگلی اسم
عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و آنرا بهندی گوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد ایلیات و اهل بوادی و قریه
ها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع
بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ملک فرنگ میشود و آن جماعت آنرا بسیار پرورش مینمایند و دوست میدارند و تا بقدر بچه گربه پنج شش ماهه
میباشد از آن بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربه یکدو ساله و اندکی زیاده از آن و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و مانند اینها شکار میکنند و هر دو قسم بسیار زود اشاره
فهم و با وفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را بعربی [illegible] با ابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال
و بهندی گیدر بکاف فارسی نامند **ماهیت آن** معروف است و در همه بلاد میشود و این در ویرانها بیشتر ماوی دارد و در روز کم برمی آید و از مردم گریزان و حیله و روباه
و وقت شام از غارهای خود برمی آید و قریب بربع شب گذشته فریاد میکند و باطراف میگردد و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خرد را خود
و یا مرده که یافتند میخورند صبح باز بجای خود میروند و این گاهی با سگ اهلی جمع میشود و نتاج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانیست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری بحری
آن بجثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پایهای آن کوتاه و بی دم و در بحیره و بند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده و آن نفط پر کرده به بلاد بسیار برند **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است در ساعت علاج پذیر نیست اکتحال آن نافع بیاض عین و رند تازه آن جهت نقرس سعیدین و کلب
نهری بجثه گربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه به بدلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه و آنرا بهندی اود بلاو نامند و در انهار عظیمه میباشد و در بنگاله

و در نهر سکا بسیار و آنرا قندس و بعضی خرمیان نامند و گفته اند خرمیان حیوانی است که از ان جند بید ستر حاصل میگردد و حکیم میر محمد مومن نوشته که در تنکابن سگ نهری را شنگ نامند
و جند از ان حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایروان جند از ان قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر و بدود کاه خشک نمودن رنگ و بوی ازان ظاهر شد
و نوع استحاله در ان معلوم گردید و در **طبیعت و افعال و خواص آن** مانند کلب الماء است و در بنگاله نیز احیانا کلب نهری که اودا و و بلاو نامند و در دریای گنگا بهم
میرسد خصوصا اطراف جهانگیر نگر و سمت اسلام آباد و رنگاماتی و نواح آنها و در چیران چهپرا و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا
کنده به بلدان خصوص بلاد سرد سیر برای پوشش می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکند برای آنکه تمساح بخیال طین آنرا ببلعد و چون ببلعد و داخل
شکم آن شد روده های آنرا میخورند و شکم آنرا شکافته بیرون می آید و از ینجهت هرکه نزد آن سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ باشد و مقدار یک عدس از زهره آن سم قاتل است
و شنیده شد که اینها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند و چون قدری معتد جمع کردند میان خود با تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بدان با هم جنگ کنند
در ساعت در اینها کرم پیدا میشود و کلب ماء بلغاری کلب نهری است و گفته اند کلبی است که جند بید ستر خصیه آنست کلب کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ گوشت
سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد در آخر گرما و از علامات آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پایین انداخته و دم خود را اکثر در میان
پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و در حرکت مانند سکر خورده و آواز آن گرفته و سگان ازان بگریزند
و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزد و در بدن او صفحهای جرب بهم رسد آنزمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سگ مائل بسوداویت و خباثت سمیت میباشد
و در لعاب آن سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ را از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال
و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه میگزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد سگ اهلی است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بچه بیست روزه آن گرم و تر
افعال و خواص آن اعضاء الرأس آشامیدن پخته آن با ادویه خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر که از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهره آن مانع رویدن موی زائد در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصا که باستخوان فقط تالیف نموده باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد
نموده نگاه میدارند و عندالحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و النفض چون سرگین آنرا
در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلف باستخوان بنحو مذکور با شیر که سنگ ریزه در ان جوشانیده باشند یا آهن تفته در آن خاموش
کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر یکدرم جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نگشوده آنرا بتمامه در آب طبخ دهند بحدیکه
با آب یکسان گردد و نود مثقال گندم در ان آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخوراک مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد تمام آن
مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در ان مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا شیر مرغ پرورده بسته روز بخورند و در فربه کردن بدن نیز مجرب
و آشامیدن و حمول پنیرمایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که شیر در ان منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل
و قطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیرمایه آن بقدر ربع درهم رافع حرقة البول و جگر بریان نموده کباب آن
جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن
جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن پخته آن در آب و با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای
سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچه
چشم نگشوده آنرا با سرگین گاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزینة چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند و نیکو خضابی
است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زنان اطفال و خصیان مانع رویدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و اصلی ندارد اللحم استخوان و عصب سگ با استخوان
شکسته و عصب گسیخته انسان پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخره آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و نافع
یرقان و بر طفل باعث بر آمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با بکره که بموی ایشان بخور نموده باشند در بهر خانه دفن نمایند باعث حدوث فتنه است و دندان و زبان
سگ سیاه را چون در موزه دارند جمیع گزندگان ایمن گردانند و تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هر چند که دارنده آنرا

بگزند

بگزند و نگاه داشتن قرار و کلب با خود باعث فریاد کردن و اذیت رسانیدن کلاب است بار نده آن کرسکی که از آن قرار گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران بغایت معین
بر جماع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع است غریق کننده سگ است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ بدهند بطرب و رقص آید و چون زهره سگ آبی
مقدار یکعدسه بخورد و بعد از یکهفته هلاک میشود و علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با خطبا نا و دارچینی و پنیر مایه خرگوش ممزوج بروغن تازه طیب و تلطیف تبرید و چون کلب
کسی را بگزد اگر عوارض سگ دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد علاج او آنست که محجمه بران موضع گذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار بر آید پس مرهمهای محرقه کال ابدان
گذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و ترتیزک پخته با روغن یا سیر و پیاز با نمک کوبیده بخاکستر خوب تاک سرشته و این تدابیر را ابتدا است تا سم قبل از سرایت سم
در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص سم آنست تریاق فاروق خورانیدن
و ادویه تریاقیه اگر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا سائر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه یا حمام و غیر آن بپردازند **کلخ** بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز آمده لغت
سریانی است **ماهیت** آن بغدادی گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ تفاح **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رافع نفث الدم و اسهال آن
و گزیدن افعی و سقوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاهر میشود که اندروحالیس باشد و در انجا تصحیح نموده که مانند
اشنان بی برگ است و درینجا تصحیح کرده که نزد اهل مغرب اسم فنا و نزد اهل مصر اشق است **کل داودی** بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله
و یا **ماهیت** آن گلیست که در ملک هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن بقدر ذرعی و از ده
بران تا بدو ذرع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل بنفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلاطینی برطینی نامند
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قریب به برنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل و آشامیدن گل آن با شراب
محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال
و ضماد عصاره گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت گشاده انگشت و از رازیانه بقدر
یکدرم و از زیره سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی در ایام تزاید مجرب و بی عدیل است **کل مهندی** بضم کاف و لام
و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن گلی است در هند و بنگاله کثیر الوجود در باغات و باغچها غرس مینمایند در فصل گرما که موسم باران است
و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بگل می آید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ درهم و افشان نیز و مخفف که پنج برگ و مضاعف
که صد برگ مانند گل سرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و برگ او از یکذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک پر گل هزارا بهتر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف
ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بگرهها آنرا اندک جوشش در آب داده رطوبت آنرا نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته
در سرکه پرورده مینمایند آچار خوب میشود و میخورند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ
طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص آن** خوردن مطبوخ آن در قلایا و با غیرها مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا
باتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن بر آن بر آید مگر بمالند **کلز** بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه **ماهیت** آن گفته اند حبی است هندی و بسریانی کلازی
و برومی شلوفتیج نامند و گفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکری نامند بحیثی که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسیکه
آنرا حب کاذی و یا بیخ رمان بری دانسته **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن ضمادا نافع
و در سائر افعال مانند مغاث است و انشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد **کلس** بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیست و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک
و بهندی چونه نامند **ماهیت** آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان
سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته
و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یکشبانه روز بگذارند پس بر آورند و اگر خوب سفید و اجزای او یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند
بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در ان بترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن بالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض

و هرچه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قسم بعض مذکور شد هرچند کلس سفید تر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است
طبیعت آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوت با حدت و محرق مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب دیده قسم حجری آن تا بیست
روز قوت احراق باقی است و بعد از آن مسخن میباشد **افعال و خواص آن** سترنده موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ شفتالو رافع
بدبوئی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن چنبلی نامند با سفیده تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و کلس سائیده رافع جراحات آن و کلس
مغسول **طبیعت** آن مائل باعتدال **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیله را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی
قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونیکه آهک در آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا
و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات و نیز خصوص که با روغن خردل ... که
بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و رویانیدن گوشت زخمها و جبر و کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع
خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یک حبه تا دو حبه آن با عسل چند روز جهت حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک صدفی
با زردچوبه و قند سیاه هندی که بهندی گر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل
تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد مفید **المضار** آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال
و موی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در آن بجهت
تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **کلوی** بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندیست و آنرا کرچ نیز نامند **ماهیت**
آن نباتیست از جنس لبلاب که بر مجاور خود می پیچد و برگ آن مدور بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و خوش اسفنجی مانند چوب
ارک عربی تر و بیخ آن ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آن
آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهائیکه بر سر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب
بر ریزند و بگذارند تا ته نشین گردد و پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و بعضی
تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت سرفه و یرقان و غثیی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مسهل و مشهی و مولد منی است
و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتی که سبز و تازه باشد قوی بود و اگر تازه
آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود
و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب شمرند و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام
حمیات حتی حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سفوف آنرا نیز سفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه جهت حمیات مرکبه و عتیقه
بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانه هیل بوا هر یک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یک مثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصاره آنرا الطف و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات
حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا که با اصل السوس مقشر و کادیا موثر منقی و کاه با قصب الذریره بهر نحو و بهر دوا که مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ
عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف
سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که گرد و غبار بران ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد
گردد نیز خوب لکن لطافت آن قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند کلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خورد کرده یکشب در آب باران بخیسانند پس بمالند صاف کرده
بدون آنکه آنرا بجوشانند آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند **کلهار** بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و را مهمله و آنرا گل کنول نیز نامند لغت هندیست
ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید و نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر
از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و درهم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعض سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیسر کنجلک

کلوی

کلهار

نیز نامند **طبیعت** گل آن سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زردی میان گل آن
سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزه گل آن که بهندی کنول گته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سر خواره و نصف کره و در جوف
آن خانها میباشد و در هر خانه دانه بادام و غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین الطعم لذیذ خصوص تازگی آن که صلب نگشته
باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ و تلخ طعم **طبیعت** مغز آن نیز سرد و تر و رسیده صلب آن خشک و دیر هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز
سرد و تر و جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا مرنال و بیخ آنرا بسانوک گویند سرد و خشک اند و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا

کلیان کاته بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن نباتیست خاردار بقدر
ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با سه مثقال
ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال تا سه بیست بخورند و ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند
تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و الام و اوجاع مفید و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات بالوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده
را بجوید و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم دران بهم رسد و ورم دفع گردد تا آنکه چون وجع شدید شود آنرا
باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و بجهة ورم طحال و نزول آب نیز نافعست

کلیه بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها
لغت عربیست بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند **ماهیت** آن عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان و دو عدد میباشند یکی بجانب
راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد و بهترین آن از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه و بزغاله است
که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی گرده و کمر و پیه آن ملین اورام
صلبه **المضار** بطیء الهضم ردی الغذا سریع الفساد بجهة آنکه ردی ترین گوشتهای اعضای بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست **مصلح** آن طبخ و یا
بریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن و با روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آبکامه و سرکه مطیب نمودن است

فصل الکاف مع المیم

کماة بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا **ماهیت** آن اسم جنس فطر و کشنج و فقیع و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص بماکول آنست و فطر مخصوص بانواع ماکوله آن و
هر یک مذکور شده اند و آنرا بترکی قارچ و بفارسی سمارو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و بیونانی اودونا و معرب آن ادی دولی و بسریانی اردی و برومی هودیا و بعربی بنات
الرعد و بهندی کهمبی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحده و یا نامند و دیسقوریدوس ودین نامیده **ماهیت** آن نبتی است که از عفونت زمین و هنگام
ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و مدور و سرخ رنگ بی ساق و بی برگ و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رایحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع
رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس و خوشبو تازه و طعمی و رایحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید با اوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این
اوصاف باشد و در زمینهای ردی و زیر اشجار ردیه متنوعه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آنکه ظاهر و باطن آن نیز
سیاه باشد مهلک **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که کماة از من است و آب آن شفا است برای
چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصاً آبیکه نزد بریان کردن آن میچکد و سرمه را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی چشمان
و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و دافع نزول آب آنست **اعضاء الغذا** غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطیء الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد
ریاح و زحیر و سرسام(?) است **المضار** اکثار آن مولد سکته و فالج و لقوه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول **مصلح** آن طبخ آن با شبت و یا با آب نمک و صعتر
و پودنه و سداب و طبخ جید و مطیب بروغن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سائر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن
با آب بر سر جهت دفع طلوع شیب پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و سریشم ماهی جهت بر آمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب تازه آنرا بریان
نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورة باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته مدتی پخته با روغن بادام(?)
بخورند و اکثار خوردن آن ننمایند و اگر آبکامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است **کماذریوس** بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و کسر یا

کلیان کاته
کلیه
کماة
کماذریوس

مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب مازریوس یونانی است یعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی سقیقروون و بفارسی راذروی تلخ و بشیرازی مازدروی تلخ و بفرنکی کمیدیاس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوفوریوس نامند و گفته اند که بهندی آنرا موندی گویند و فی الحقیقت غیر موندی است و موندی انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو والنون مذکور خواهد شد ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتیست بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل و رنگ و مشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در تموز یافت میشود و سنبت آن سنگلاخها باید که بعد رسیدن تمامه بردارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن نریخته موجود باشد و نیز گفته نباتیست برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترس بری و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلندی شود و بیخ آن شبیه ببلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن غلیظتر و سبز رنگ و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ گفته اند شاخها و برگ آن درخت اشتواست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتیست شبیه ببلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازه بری آنست که در آن گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین از آن حبوب ساخته خشک مینمایند اکتحال سائیده آن با شراب جهت قروح عین که غرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با ذیت و خوردن سائیده آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پیهم جهت درد سینه و ریه و برودت نواحی آن **اعضاء الغذاء** آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر آشامیدن طبیخ چهار درم آن با سه اوقیه آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد تخته آن با سرکه آن محلل صلابت طحال و شراب آن جهت دفع سوء الهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب ده درم و در عصیر دو مثقال ریخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یک رطل بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد بهتر است **السموم** ضماد آن جهت نهش هوام نافع **القروح** ضماد آن با عسل جهت شروح مزمنه و نسخة الزینة سعوط آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور روغن گل سرخ و ادهان دیگر ترتیب دهند جهت دفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سائر افعال کمادریوس مانند کمافیطوس است مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سیساالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق غافث و سلیخه است و مقدار قوت بدل نیز گفته اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت فارسیست معرب آن قماشیر و بیونانی لوفطیون نامند در ماهیت آن اختلافست بعضی صمغ کماة و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی شبنمی تیز و متند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد و تند بوی تازه آنست و در قوت اقوی از جاوشیر **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** آن **اعضاء الغذاء والنفض** مسهل زرد آب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و بدستور حمول آن با صمغ عربی و محلل صلابات نثرا و ضمادا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است **کمافیطوس** بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و بیونانی فی الاصل خامانیطس نامند یعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند یعنی مفروش بر روی زمین است و صحیح اول است و بسریانی زرعا و کرفتا و برومی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش دارو و بلاطینی آبیکه و بفرنکی جوده و بهندی گکره نامند **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته نبات مستانفه ایست که هر سال تازه میروید و سه صنف می باشد صنفی از آن را نبات بلند نمیشود و گاه برگ و شاخ آن میدود بر روی زمین و شاخهای آن مایل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر حی العالم صغیر و مزغب و کثیف ضخیم و تلخ و با اندک عفوصت و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر و گل آن باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از نور تا سرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقیست و صنف دیگر را شاخها بقدر یک ذرع شبیه بانخره و شعبهای آن باریک و گل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه ببوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگهای آن کوچک و باریک سفید مزغب و گل آن زرد کوچک و رایحه این نیز شبیه برایحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول و از آن ضعیفتر و جالینوس گفته کمافیطوس شاخهای آن

کمادریوس

کمافیطوس

باریک سبز و برگ آن مانند برگ کرم و گل آن سرخ و در ثور میروید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و تخم آن بهتر از جاورس حریف آنست و صاحب اسرار الطبیعة
آنرا یونانی حرشف نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مائل بسیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته‌اند تخم کرفس
رومی است و بعضی گفته‌اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون میشود و بهترین آن تازه بری آن بعضی گفته‌اند بهترین تازه
بستانی تند بوی آنست و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص**
آن مفتح سده و منقی و جالی اعضای باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء و النفض مفتح سده کبد و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از کبد و دویه طحال آلات
و جهت امراض آن اعضا و استسقا و یرقان اسود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و تشنج
عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس و راتینج مسهل عظیم زرد آب و منقی رحم از فضول
آلات المفاصل آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معای غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه عصاب عرق النساء و وجع ورک و نقرس و دوالی و
آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النساء و درد کمر و گرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق آن
با انجیر با دوانه سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنه کبار و ملصق جراحات تازه الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم
پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نمله ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا ده درم تا سه
درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هواهای گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال نمایند و آنچه در بنگاله میشود و کگرونده نامند در همین باب در فصل کاف
مع الکاف مذکور شد **کمثری** بضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربیست بیونانی اوفین
و افنوس و انقوس نیز و برومی ابیدی و بفارسی امرود و ابرود و بهندی ناشپاتی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ تفاح
عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سردسیر بهتر از
گرمسیر میشود و هرچند بلد سردتر باشد بهتر و لطیفتر میگردد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف بعسکری است و نطری و سیستانی و غیرها و هر یک
از اینها در هر بلدی و شهری و جائیکه میشود بنامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین
خوب میشود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحه آنرا که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذتیست و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزردی شاه امرود نامند
و ممدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده فی الجمله صراحی شکل و در سایر اوصاف قریب بدانست
آنرا حسینی نامند و این در اذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی
و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هردو کمتر نطری نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه
نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر برده وفور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و جرم آن
اندک رطبیست و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد رخون و بشیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد
اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحه بزرگ مقدار نازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت
و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسیب و با لعاب ندارد **طبیعت** آن نضج شیرین شاداب معروف بشاه امرود معتدل مائل بحرارت و در دوم تر و معروف بحسینی
قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر و بعضی مائل بخشکی **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در
اکثر امور اعضاء الراس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و
سوزش مثانه و معدل حرارت و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوص خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضاء
رافع سمیت فطر و چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم
تخم آن مشبع و منعظ و قاتل کرم معده و مخرج جنین و دو مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون بکوبند آنرا بیاشامند و دود آن مجفف جراحات و التیام

کمثری

ودهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب و برگ آن نائب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف آن کثیر خصوص
در محرورالمزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکمال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه و باید که در خلای معده نخورند بلکه
بعد از انحدار غذا و بالای آن آب ننوشند خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت تیهو و با مراق طیور بری لطیف بد نیست **کمثری حامض** که کمثری چینی نامند
بهترین آن رسیده شاداب لطیف آنست **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت
خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ
و صاحبان فالج و مبرودالمزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری و پختن بخار آب و مشوی نمودن یعنی تخمیر گرفته در زیر آتش پختن
و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده و زمخت آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است **کمثری بری**
درخت آن کوتاه‌تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت و رملیت **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و سده و آشامیدن
سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و روباننده گوشت السموم فادزهر فطر چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن خاکستر چوب
آن فادزهر کسی که آنرا اختناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و ادویه حاره خوشبو است **کمثری جبلی** نیز مانند بریست
و از آن سردتر و خشکتر و قابضتر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز نوع اجبلی که در کوه گیلویه میشود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و صلب و بعد پختن
اندک شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد انکه لحم آن مضمحل شد برآورده شسته تخم آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر
کرده میخورند و داخل حبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انجکک نامند و انج ابروج همین است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان زنکبور نیز ثمری شبیه بامرود جبلی
می آورند بمقدار لیمونی کاغذی و مدور و آنرا بهوت بیرمی نامند و شراب کمثری جهت اختلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیم رس تب جمع نموده
باشند که آب کمثری نیم رس که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل با آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی
و رافع غثیان و دافع سعده و دستور مرتب نمودن آن مانند رب دیگر **کمر زهره** بفتح کاف و سکون میم و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و ها **ماهیت**
آن گفته‌اند که نباتیست که در کوهستان سرد و برف نشین بهم میرسد برگ آن شبیه بآس و بهم متصل بعضی ببعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار ده وجب و زیاده و کم از آن و از
زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیاری از آن برآید و بر سر شاخهای آن گل و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبه بسیار و بر درختان می
مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت سمیت و قاتل بعضی حیوانات و نباتات
تریاق خانق هوام و عقارب **کمرک** بفتح کاف و سکون میم و فتح راء و کاف و عوام کمرنگه نامند **ماهیت** آن اسم ثمریست هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش
پهلو بشکل شش پره و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد و درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ
اندک طولانی و شاخهای باریک و برگهای اسفل شاخه آن ریزه‌تر از برگ اعلای آن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین
آن **افعال و خواص آن** قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سائر افعال و خواص آن قریب بریباس است
مضر مبرودین مصلح آن جوارشات و ادویه حاره **کمرکوت** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه لغت فرنگی است بمعنی صمغ درخت
کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتاکنبا و غوتا غنبا و بلغت انگلیس کمبوس و بلغت پرتکالی برون تیزا نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است
و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت
بحسب مراتب انسان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب **کمون** بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا
معرب از خاموس یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و برومی اسقیقوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند **ماهیت** آن تخم
نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن سفید برو قبه آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار
قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن

کمثری حامض
کمثری بری
کمثری جبلی
کمر زهره
کمرک
کمرکوت
کمون

زرد رنگ

زرونک خوشبو و هریک بری وبستانی میباشد و بهترین همه بری وبستانی کرمانی تازه آنست پس فارسی تازه جید آن و بری هریک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید بستانی است ومغشوش بکرد یا مینمایند و فرق بخوشبوئی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آنست هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یکشبر و بران چهار و یا پنج برگ منشق شبیه ببرگ شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر حبزی مانند کاه و یا نخاله محیط تخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی و نبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه بقرن از دو جانب آن بسته و طعم آن تلخ و تند و محتمل که این نوع حبزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط تقوع خیسانیده آن در سرکه و با استشمام منقوع آن و یا بر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحه چشم و طرفه و کمنة الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفض آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و کرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نموده آن و در ادرار و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک نموده آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر و حقنه به طبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و کرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح والجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینة طلای آن و غسل بدان جالی البشره و مداومت باشامیدن آن و با عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در تمام العمر شپش در بدن او بهم نرسد مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل کرمانی آن نکونن و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح منفخ شاهدانه و بدل فارسی نمودن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرنب است و بدل شامی کرویا و تخم کندنا و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با افاویه و شبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قوتر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ آن جالی بصر و جالب دمع و داخل ادویه کمادی و نتف شعر منقلب مینمایند و چون بعد نتف بران بمالند دیگر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زائل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء والنفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصا با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام و البثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل و رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و دستور بر نمودن آن در سعوط و دواء و شراب بکمون در قرابادین کبیر مذکور شد

فصل الکاف مع النون **کندر** بضم کاف و سکون نون و ضم دال و را مهملتین لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی قلیبطیسون و بسریانی لبانون و برومی سیفروس نامند **ماهیت** آن علک و صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بتلخی و نبت آن کوهستانها و بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند و از آن آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید است انثی و تازه آنرا که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفایحی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غبار صفایحی آن باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود با آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و باقشر نوب مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسبنده تازه املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن سائیده

نمیکردد و گفته اند و بعضی بالاترین سند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و برنگ بادنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم
خشک **افعال و خواص آن** با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و بلیغ و حابس خون و اکثار آن محرق دم اعضاء الراس و الصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح جاذب
سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصاً با مصطکی و صاف کنندهٔ آواز و رافع خفقان و با صمغ
عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر النفس و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان شرباً و مضغاً و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر
و کرفتگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شدخ عارض در گوش و چون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم
و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحهٔ چشم و پر کنندهٔ آن و تحلیل خون منجمد در ان و مدهٔ تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه
و ظلمت آن خصوصاً با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ردیهٔ آن و بالجمله از اکبر ادویهٔ امراض عین است خصوصاً ظفره سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با
با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حارهٔ پستان و دخول ادویهٔ مستره بقصبه ریه کرده میشود و اعضاء الغذاء آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات
و تسخین و امساک آن و جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم آشامیدن نیمدرهم آن با وزن آن نانخواه جهت حمیٰ بلغمی نافع و سرد آن قبل
سرشتهٔ آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحه آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام و البثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصاً در هنگام
نفاس و دخول ادویهٔ ضمادهٔ محلله اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت جهت وجع که بیونانی مرسقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع
قوبا و ثالیل که آنرا نیز بیونانی مرسقیا نامند و آن احساس برفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داخس و با زفت جهت تکاثف عصل القروح و الجروح جهت حبس بدن و اندمال
جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما و اوجاع
المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع باردهٔ استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباء و آشامیدن آن با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت
جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و بسباسه الزینه با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیمدرهم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن سیخ فارسی و شکر مقدار زیاده آن شراب و سرکه بدل آن مصطکی و قشار آن و تدهین بدان را نافع و با ماقشار آن در دوم گرم و در سوم
خشک **افعال و خواص آن** در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحهٔ امعا و خفقان
بدان نیز جهت قرحهٔ امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشندهٔ کرم معده و با زفت جهت تکاثف عصل القروح و الجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کنندهٔ آنها و جالی آثار
بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درهم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشکتر و لطیفتر از کندر و بهترین آن خالص نرم سودهٔ آنست
افعال و خواص آن مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن بکر در ازاق و تعریه و دخان کنند که دودهٔ آن باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن**
ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از ان و منقی قروح آن و رویانندهٔ گوشت در ان و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین
کبیر مذکور شد **کندریس** بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر را مهملتین و یاء نسبت **ماهیت** آن نباتیست شبیه بنبات زردک و رازیانه و برگ آن از ان عریضتر و کوچک
آن مانند کندر **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است **کندس** بضم کاف و سکون
نون و ضم دال و سین مهملتین و بشین معجمه نیز آمده بفارسی بیخ کازران و کندشه نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست شبیه بکنگر و برگ آن مائل بسبزی و سفیدی و در تمام
لباس پشمی را بآن میشویند و ظاهر بیخ آن مائل بسیاهی و باطن آن مائل بزردی و تندبوی و در سرطان میرسد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و مستعمل و قوی آنست بهترین آن
تازه تندبوی با اوصاف مذکوره است **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** معطس قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن مخرج
مرهٔ سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یکعدس با روغن بنفشه مفتح سدهٔ مصفاة و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه مخرج آنها بعطسه و تحریک آنها و رافع بیحسی و خدر فالج
و لقوه و امثال آنها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبوئی بینی و صاف کنندهٔ آواز و باعث حدت بصر و رفع شبکوری سعوطاً و قطوراً با روغن بنفشه و داخل شیاف
علل عین مینمایند و قطور جوشانیدهٔ آن با روغن بنفشه و یا ادهان مناسبه دیگر در گوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و ریاح حادث از برودت
و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض باردهٔ رطبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند

کندریس

کندس

از استعمال

از استعمال آن در حین مبتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می آورد و خود بخود تسکین نمی یابد تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن بسرکه و گلاب بایخ و یا برف سرد کرده است ضماد الصدر قی کردن با آن جهت عسر نفس و ربو ضماد النفس آشامیدن آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده و روغن کنجد مقئی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و در تفتیت حصاة قوی الاثر و مسحوق آن با سکنجبین و جاو شیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال الزینة ضماد آن با عسل جالی کلف و بهق و برص خصوصاً با سود آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیة الاورام و البثور طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیدن آن با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مضر ریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده و مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ با شیر تازه دوشیده جهت سبز و یرقان و امثال آن از یک دانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصاً محرور المزاجان و در فصل گرما و دو درم آن کشنده و در حال لعروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و مداوای آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنه قویه که در آن شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج باید نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصاً وقتیکه اختلال عقل و وجع شدید در معده بهم رسد

کنگر زد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون راء مهمله و کسر زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنگری و تراب القی نیز نامند **ماهیت** آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مقئی بلغم و صفرا و بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن جوز القی و رقی و در غیر آن دار شیشعان است

کنگهی بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسر همزه و یا و کنگهیه نیز نامند لغت هندیست و بفارسی درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و گفته اند مشط الغول و بعضی گفته شوحط است و لیکن شاید غیر آن هر دو باشد **ماهیت** آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یک قامت و زیاده بران و شاخهای آن شاخهای ریزه و بران شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرگ گشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن تر و ضخیم تر و صلب و بر سر شاخهای آن گل کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانهای ریزه تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه شبیه بسر فواره و نصف کره و خیاره دار و عدد خیارهای آن هفده هجده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سودا و سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن مسهل و ضماد برگ آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی ماثر و چون چند شاخه آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد گردد

کنوس طبری بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و باء موحده و راء مهمله و یا نسبت **ماهیت** آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی ازگیل نامند و وام این زیاده از آن **طبیعت و افعال و خواص** آن قوی تر از زعرور صغیر و قابضتر و لذیذتر از آنست

کنهان بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند نبطی است بعضی آنرا کونهان خوانند و بغدادی آنرا کنهان گفته **ماهیت** آن نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه ببرگ حبة الخضرا و رائحه آن شبیه بدو و شاخهای آن از هر یک ساق سطبر رسته و نرم تر از درخت حبة الخضرا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید و مسخن معده بارده و معین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و بیشتر از آن مورث تخم و فساد غذا با حراق مضر تعقل محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب و در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آن جا نمیرود و چون برگ آنرا بر عقرب بپاشند در حال بمیرد

فصل الکاف مع الواو

کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان و دیار و بلغت مازندران و دامغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومزن لغته گفته نوعی از تفاح است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ آنست در اطعمه **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسکر و مورث بیخوابی و سهو و نسیان رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ

آنست که قالع در هر حالتیکه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلفظ و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم مینماید و آزموده است **کونله** بفتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندیست **ماهیت** آن ثمر درختیست شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوش بو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر واملس و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنگاله از کوهستان سلهت و رنگپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر میشود و در میدنی پور کتک از مملکت اودیسه و در شاهجهان آباد و اکبر آباد و عظیم آباد و لکهنو که نارنگی نامند و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و وافر میشود و در مملکت هند نیز میشود و لیکن بخوبی و وفور آن دو مکان نیست و در مملکت پرتگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میماند بخلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص** آن مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قایم مقام اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی و تخم آن در تریاقیت نیز مانند اترج و چون ثمر پرتگال رسیده آنرا بتمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس با آب سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بزرگ از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع و مجرب و بهترین ارقا و زهر معادنی و غیره از جابسات تریاقیه است **کومه** بضم کاف و سکون واو و فتح میم و با **ماهیت** آن بلغت اصفهانی ازمری است که مایه آنرا که مخلوط است در شیر حل کرده استعمال مینمایند **افعال و خواص** آن قریب بمری که بفارسی آبکامه نامند و بتخفیف این کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن مورث بثورهای عفنی و اورام مزمنه است **کونیٹھ** بفتح کاف و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و تای هندیه فوقانیه نقطه هندیه و کیت و بیل با موحده نیز آمده بجای واو لغت هندیست و در بنگاله کتبیل نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی شبیه بیل خربزه مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش با عفوصت و چون رسیده گردد شیرین شود و خوشبو و در دکهن خوب میشود و تخم آن شبیه تخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی و بنوع آن نیز مانند بنوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کردکان و برگ آن شبیه برگ بیل و از آن کوچکتر و برگ نورسته و شکوفه آن در طعم و بو شبیه بطرخون و با عفوصت بسیار **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد و اعضاء الفم و غرغره آن جهت جوشش دهان و درد گلو و منع بروز آبله و حصبه و زکام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه و اورام آن و بدستور سنون خشک آن اعضاء الغذا و مقوی لثه و مع اعضا و آشامیدن فشرده آن با طعام جهت اشتهای آن بغایت مفید السموم خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیلا و اگر بدست نباشد پوست خشک آنرا سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز موثر است

فصل الکاف مع الهاء **کهربا** بفتح کاف و سکون ها و را مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسیست و یا معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی دیاهنیطس بسریانی حمرا و بررومی هنیفرس و بهندی کهپور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند **ماهیت** آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب غیر آن آورند و درخت آن عظیم و آنرا حور بجاء مهمله مضمومه و سکون واو و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برفستانی است و آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق طلائی رنگ و بر گداز و چون بدست بمالند که گرم گردد و از آن بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیه آن کهربا از این جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از آن ضعیفتر و کاه در جوف آن کاه و سنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نمود که مگسی در آن مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربائی بود که بچه میموئی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ما تقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس باندک حرارتی که مالیدن دست بهم رساند جذب کاه مینماید و کهربا محتاج به مالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از آن نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صلب و از آن بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در چین و ختن از آن بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه است در جزایر مغرب فافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در غربی اندلس در سواحل بحر و در زیر زمین و بیشتر نزد یک بیخ زوم و حرانان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود در آنها قطعهای صمغ صاف شفاف آن بهتر از صنف

کونله

کومه

کونیٹھ

کهربا

مشرقی و صلب تر و خوشبوتر از آن است و فعل و خوشبوی که خبر داده اند مرا آن رطوبتی است که از برگ درخت و هم چنانکه بهنگام بر آمدن آن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است
پیش از منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مگس و گاه میخها و سنگریزها یافته می شود و مطابق قول غافقی از ثقات بتحقیق مسموع گشته و از اقوال دیگر در آن مذکور است
و چون اصلی نداشت ذکر ننمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل حابس نفث الدم مطلقا و نزف الدم همه اعضای ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الرأس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن مواد
از دماغ بریه و داخل ادویه معین گرده میشود و از ادویه نافعه است اعضاء الصدر را حابس نفث الدم صدر و ریه با آب سرد بقدر نیم مثقال و با ادویه مناسبه دیگر و نیز حابس خون
که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و با آب جهت خفقان حار و ضعف و اضطراب حرکت قلب معده اعضاء الغذاء و النفض حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد
رو باز انصباب معده و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مجاری بول جهت یرقان و حرقت البول ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت
تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر و سقطوا ند و بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیر با ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس
الدم انها و طلای آن با آب جهت حرق النار به و کوفتگی و شکستگی اعضا و با سعد حابس و قاطع عرق صغار الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود
داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره آنرا در طالع سرطان بصورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل آن
در خود از جماع فتوری نیابد المضار گویند که با مضر صدر است و الثاث آن صرع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافت نشود وزن آن
طین ارمنی و ثلث آن صلیخه در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و در سنون احراق و در سفوف اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرنی** بکسر کاف فارسی و ها و سکون
راء مهمله و کسر نون و یا بلغت هندی است ماهیت آن درختیست هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کنهل و ثمر آن کوچک طلائی بقدر یک بند انگشت
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین مبالغت بسیار که بر دست و زبان و لب می چسپد **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص**
آن مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قی و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و با دو زیاده کننده منی و بچه در ولایت گجرات
میشود و بهترین از انچه در بنگاله میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو می باشد و این بسیار کمیاب و در بعضی از مضافات صوبه بنگاله و گجرات درخت آن موجود است
و اکتحال سوده تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کننده چشم است و با ناخنه و در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب آبهو و هم مفید است **فصل الکاف**

مع الیاء **کیاکو** بفتح کاف عجمی و یاء مثناه تحتانیه و الف و ضم کاف و واو **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آورند و قریب بچهار
شصت سال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه بصورت مضعف نصف
از زمین به بسیار دار بسیار به بالا رفته که گویا ریشهای بعضی صفحها ریشهای بعضی صف دیگر برابر وا یا می چاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعم غالب دارد
قوی نیز و بجهت صلابت گوئی سطح و وسط غرغره های مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کپی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که بدان ریسمانها و پرده با دوالات
مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا می کشند و فرود می آورند و در حمل و نقل اکثر از آن چوب ساخته از ارض جدید می آورند کهنه شکسته آنها را در اکثر بنادر و شهر و
عطاره اکثر از ایشان خریده و براده نموده استعمال می نمایند و بهترین آن تازه تو آنست و کهنه بدتر آنها که هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن
تا مدتی می ماند **طبیعت** آن محلل که تا اول و دوم گرم و در سوم خشک باشد **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محرقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض
بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخاء و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح
خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه قوی است لهذا فرنگیان درین اوقات چوب چینی صرف و هکذا عشبه مغربیه را تنها بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را با هم تنها
و یا با ادویه مناسبه دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشده و بهترین طریق استعمال آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آنرا
و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و پنج وزن هر دو عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند در ظرف چینی و یا شیشه صحیح
و سر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین بهم بیزده باشند تا خوب گداخته و مضمحل گردد و هر چند آن عرق تندتر
باشد بهتر و زودتر گداخته میگردد و بیچ صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته در جائی سرد نگاه دارند بلکه در آب یا حجره میان ریگ گذارند تا شیشه را شکسته نگاه ... که

بعمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف می باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آنرا در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد
اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجه متوسطه در امراض ضعیفه از یک توله تا یک و نیم توله هر روز و در امزجه و امراض متوسطه روزی دو توله تا
دیگر روز تا سی روز و در امزجه قویه و امراض شدیده دو توله تا دو و نیم توله نهایت سه توله تا سی و یک روز و نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم و الا سوم نفع ظاهر
میگردد و اگر جروح و قروح باشند هر نوع که بود رو بخشکی می آورد و بعضی خشک میگردد و خشکریشه میکند و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسب
دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه و امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در ان ایام چلاو بی نمک با شیر تازه و چیزی دیگر نخورد و بجای
آب نیز شیر بکار برد بیاشامند و بعضی اوقات کباب قلیه و نخود آب با نان و یا چلاو و پلاو نیز میتوان خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع
و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز مثل سفوفی است که در چوب چینی بتفصیل مذکور شد [illegible] در این وجه بعد از فراغ
و همچنین باید که بعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در حین استعمال نمایند تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنگاله استعمال آن
اولی است از فصول دیگر باقی العلم عند الله تعالی **کیکث و اشتر** بفتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و بالغت عجمی است **ماهیت و افعال و خواص**
آن گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بویا که آنرا در فرش نمایند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش و رخوت پاشند کیک از ان بگریزد
و در فرش ذکر شد **کینتی** بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و کسر تاء مثناة فوقانیه و یا لغت بنگالی است **ماهیت** آن نباتیست قلیل تخم و بسیار [illegible]
و سرمجا و خود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ انار و از ان باریکتر و سر برگ آن نیز گل آن برنگ گل کاسنی کوچک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سعوط برگ خشک آن
آن جهت دفع سمیت مار گزیده نافع

باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است فصل اللام مع الالف

لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده و درخت آنرا بفرنگی لدان نامند **ماهیت** آن رطوبت غلیظ چسبنده است که از ساق و برگ درخت که بی حاصل میگردد و اندر درخت
بقدر درخت انار و شبیه بدرخت [illegible] است و برگ آن عریض بهم متصل و رقیق و صلب و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب
مصور فرنگی دیده شده که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار سبزتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن گل آن
پنج برگ و اندک کوچک لاذن و اصناف می باشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است آنرا لاذن عنبری نامند
و آنچه از ان رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن نبات آن چسبد و از ان جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسبد و آنرا اخذ کنند زبون
ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه به [illegible] می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف میبرند
و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوئی چرب سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص و بی ریگ [illegible] باشد و سیاه قادی آن زبون **طبیعت** آن در اول گرم
و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مقوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح
و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع [illegible] عصابه الراس طلای آن [illegible]
حابس نزلات و مانع آنها از نزول [illegible] آشامیدن آن جهت سرفه بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر
بول و شیر و مخرج جنین طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت
رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بقمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحقین بدان با روغن گل
جهت سحج بارد و القروح و الجروح طلای آن [illegible] جروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد الزائد تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت رویدن موی و انبوهی و بسیاری و حفظ
آن از سقوط نافع جهت آنکه لطیف و عوض کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جاذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی است و بجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید
بهمان اسباب با زیت جهت قلع عضو و برص با شراب قالع آثار قرحه و آکله الاورام و الاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبث جهت تسکین اوجاع
بارده حرق النار طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام [illegible] بعد از بول بخور آنرا بگیرد اگر در حال بازدار بول آید قابل حمل خواهد
بود و الا فلا **المضار** مضر سفل و آشامیدن آن موجب کرب **مصلح** آن سنبل رومی **مقدار شربت** آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک جزو آن با جزو دیگر طلا روغن زیتون و کنجد حل

کیکث و اشتر

کینتی

لاذن

و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات سوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفند در حالت چریدن میچسبد و از انها اخذ مینمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و باطراف میبرند

حل نموده روزه دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسدس آن برود افعال و خواص آن جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن
بغایت نافع است **لازورد** بفتح لام والف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است **ماهیت آن** سنگیست که از کان شعری آورند بهترین
آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی کبود بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در ان رگهای خاک نباشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب
و ماده تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی قریب بماده ذهب است که طلا ناگشته یبوست بران غالب شده آنرا بدان رنگ و لاجورد گردانیده و آنرا مغشوش
بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که در ان نمک حل کرده و مس تفته را در ان خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد مینمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک
نموده بجای لاجورد میفروشند و همچنین بسنگ مرمر که تسقیه با بیکه در ان شب یکمرتبه و آن سرکه مذکور مرتبه دیگر و در سرگین گرفته یکشبانه روز آتش ملایم موافق داده و نیز از فرنگ جوهری
مصنوع سائیده برنگ لاجوردی آورند اندک سبک وزن خوب نرم و سوده نیست چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی
آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت آن** در
اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** جالی و صاف کننده
اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب مانند
قوت قابضه و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از ان هر دو ضعیفتر و یاقوت محرقه و لذاعه معفنه و اعضاء الراس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت الیخولیا
و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی آن
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از قبل سودا و [illegible]
و ادرار بول و حیض بقوت فرزجه یکدرم آن با یکدرم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح و الجروح و الزینة ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه
و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول
آن مصلح آن کتیرا و غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویه مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن
و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعرین** بفتح لام والف و فتح عین و کسر را مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شده **ماهیت آن**
نباتیست شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا ربی گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکوئس بیر بری طرسطین نامند منبت آن خرابها **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و**
خواص آن چون با شراب بیاشامند شکم را ببندد نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار ربیه است **لاغیه** بفتح لام و الف و کسر عین معجمه
و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها در تنکابن سینیخ نامند **ماهیت آن** نوعی از یتوعات است و بی غایله تر از یتوعات دیگر و نبات آن پرشیر قریب بنبات سقمونیا و برگ
آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بران می نشیند و چرا میکند و تخم آن شبیه بخشخاش چون نبات آنرا ببرند از آن
رطوبتی و لبنی برآید و آنرا اخذ مینمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کتیرا جمع مینمایند منبت آن دامن های کوه **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم
افعال و خواص آن لبن آن قویتر از سقمونیا و با سمیت اعضاء الغذا مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج مای صفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ
آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای صفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قویتر از لبن آن و لیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن
شیر آن در غدیری که در ان ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب کشنده آن و ضماد آن مفرح جلد و بدستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن آن
آن یکدانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یکدانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یکدرم و از ان زیاده جایز نیست مضر معا مصلح آن کتیرا بدل آن فراسیون و مگس عسلی که از گل آن
چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است **لال** بفتح دو لام و دو الف **ماهیت آن** گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة می آورند
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** قابض و مسخن آشامیدن آن جهت حبس سیلان خون و بخور آن خصوصا تمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار
آن مضر سینه و مثانه مصلح آن تخم خرفه سوده است **لاله سرنگون** **ماهیت آن** اسم گیاهی نباتیست معروف که در باغچها غرس مینمایند و پیاز دارد **افعال و خواص**
آن پیاز آنرا چون با پنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب فنا شود روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله

لازورد

پس ... کرده برآورده بجای لاجورد اصلی بفروشند و فرق بشناخت صلابت و جوهر و اوصاف مذکوره است و اگر سوده باشند برنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی صح

لاعرین

لاغیه

لال

لاله سرنگون

لاله نعمانی

و فتح میم و الف و نون و یا نسبت **ماهیت** آن آکارسی نباتیست برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا ده گل آن مانند شقایق و بزرگ تر از آن و
تخم آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی در چند پرده و پرده درونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار
انگشت **طبیعت** آن گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله **افعال و خواص آن** مفرح و مسکر و منوم و نشاء آن بسیار و مشهی و هاضم و محرک باه و ذبح کننده
خیار و مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم است **لامی** بفتح لام و الف و کسر میم و یا **ماهیت** آن صمغ درختیست هندی که خشک شده و مرکب از زردی و سرخی و سفیدی و رنگ آن
سفیدی و زردی **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** سحق آن با طلی مفتح سدد و کدار نده طعم و رافع امراض بارده و طلیه آن رافع
وجع المفاصل جهت ضعف عصب و تشنج و کوفتگی اعضا و اعیا و با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع و شرب آن جهت اوجاع الجروح و القروح و الاورام و درد
آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریه بدن و مجرب آن معرق المضار مصدع محرورین مصلح آن کتیرا و مقدار شربت آن نیم درم تا دو درم
نافع مبرودین و مشایخ و عصب است **فصل اللام مع الباء الموحدة** ❁ **لبا** بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشته و بشیراز بیوک گفته و بترکی
اغوز و بهندی پیوسی نامند **ماهیت** آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن دو رطل شیر را غلیظ کرداند **طبیعت**
آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد و مورث نفاخ و مورث فواق و قولنج و تولید حصاة و مصلح آن
با شیرینی بخورد باعث جنابی و خانی مصلح آن عسل و شیرینیها است **لبخ** بفتح لام و با و خاء معجمه **ماهیت** آن اسم عربی درختی عظیم است و صمغ کثیر الوجود
شبیه بدرخت چنار و برگ آن مایل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل
بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زایل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم
و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیا علیهم السلام نزد
حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن تمویه عدی و با شراب
محلل اورام و بالادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بر دوی و دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال
المضار مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا هم میرسد قاتل **لبلاب** بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با و فتح لام
و الف و با موحده و آنرا فروله و بیونانی قنابیس و قوسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی پیچه نامند **ماهیت** آن نوعی از قسم
و اصناف میباشند کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن را حجا و رخودمی بهندی کبیر را بهندی جاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بشاخ
حشحاش و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین و در تنکابن الکو نامند و سیاه آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بفارسی سفید آنرا مدرة البیضاء و سیاه
آنرا امید و بنکره و صغیر آن اقسام میباشند از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مایل بسرخی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع
اقسام کبیر و صغیر و ثمر دار **طبیعت** کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته **افعال و خواص آن** مفتح
و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن بدون طبخ بالعکس اعضاء الرئه و القصبه
و الغذا و النفس سعوط عصاره آن با ایرسا و نطرون جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش کذاشتن جهت درد گوش و جلای
برگ آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سدد کبد و آب آن جهت سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج و اخراج
اخلاط حاره و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه بسعدیل و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحه امعا و ضماد
برگ تازه آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم خیری آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول آشامیدن برگ آن
با عسل مدر طمث و آب فشرده آن رافع بدبوئی چرم و اعضاء المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین باشد جهت
اورام حاره مفاصل و منضج کننده دمامیل خصوصا با شیر آن و ضماد برگ تازه مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه
و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم و روغن زیت جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم بی ثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات

لامی

لبا

لبخ

لبلاب

خبثیه و سوختگی آتش از زینه عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم اخیر شیر آن شدید الحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده شپش السموم ضماد بیخ قسم شیر آن با شراب جهت گزیدن
رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و در زائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشجیه سراویل الطوال است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت درد
سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تنهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم شکر قاطع نزف الدم ممه عصا الجروح والقروح ضماد تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف
و نافع قروح و رافع قروح خبیثه المضار اقسام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک تا وقیه تا سی درم با نبات فی الحکم
بجوشانند و لبلاب صغیر **طبیعت** آن قریب بکبیر و مرکب القوی **افعال و خواص** آن محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و اسلم از سائر اقسام عضا الصدر
و غیرها رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیار شنبر محلل ورم احشا و تفتیح سده و اکثر تنها اعضا المفاصل و الاورام محلل ورم مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن
تا نیم رطل ماهیت ورم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی است **لبن** بفتح لام و با و نون لغت عربیست بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند **ماهیت** آن معروف
و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی را علیحده
جا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از این امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان می یابد و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است اعنی
آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از ان شیر بز و گوسفند و آهو و شتر
بعد از اینها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل و اغذیه آنست و شیر الاغ و اسب و شتر و کوره خر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و اینها برای تغذیه
و همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سخنه آن از صلابت و رخاوت و فصول بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد
ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و مسکرات و مخدرات مانند تنباکو و خشخاش و کاهو و امثال اینها نماید شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از ادویه ملینه و مسهله مسهل
و همچنین از قابضه و مسخنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز مستبدل میگردد و شیر حیوان سفید زود تر منجمد میگردد از غیر آن **طبیعت** اجزای آن مائیت آن
در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم بحرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آن که در سرد
شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال
بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخصی که موافقت نماید و بعد از ان گوشت تخم مرغ نیمبرشت و هرچه جبنیت بران غالب باشد مسدد و ثقیل و هرچه مائیت بران غالب باشد
مدر و مفتح و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن و در زمستان بسبب غلظت و قریب بولادت بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جائز
نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحه قریب العهد بمرعی است
المضار اکثار آن مورث تنها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و تمدد و اورام ردیه و داء السل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام بلغمیه مضر و جهت
اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز پیهم خوردن آن مضر و جهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب فساد و در اماکن حاره و معده ضعیفه یا
مضرت موافق سوداوی مزاجان و با لبن و معتادین بافیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن تلیین و اسهال اقوی و جمع آن با شئی حامض و مالح و با گوشت و بیضه مرغ و ماهی
و ترب و پیاز و میوه های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن
و امتلا مهلک دانسته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف **طبیعت** آن مطلقا مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول
و تر در دوم **افعال و خواص** آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجه حاره یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد
و قطور آن جهت رمد و اکثر امراض عین خواه تنها و یا با شیافات و ادویه مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و قطع رطوبات صلبیه
و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السموم با زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بنگ و ذراریح و ارنب بحری و تافسیا و خربق و خانق الذئب و بیش
و جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال اینها نافعست از زینه طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصا شیر بز و فرنی آن بتخصیص در امزجه حاره با آسم
و طلای ماء الجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و البثور و آشامیدن ماء الجبن با هلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث
امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در ان باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته اند و غیر این دو سه شیر خصوص شیر

لبن

جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن این آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و باتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را
بعد از آنکه دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آنرا بد میدانند همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض
و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز اما در اواخر نافع گفته اند و دافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ
و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هموزن آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند **لبن الاتان**
بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربیست و بفارسی شیر الاغ و شیو خر و بهندی گدهی کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است و مائیت بران غالب بغایة
قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا **طبیعت** آن ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است
و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد **افعال و خواص آن** بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب جاذب و بطی الاستحاله بخلط
غالب و موافق امزجه حاره یابسه هر گاه معده ایشان خالی از صفرا باشد **اعضاء الراس** سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یافوخ جهت ترطیب دماغ و جهت دفع یبس آن
و بیخوابی و صداع حار یابس و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضه مرغ
و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف **اعضاء الصدر و الحمیات و الغذاء و النفض**
آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و هزال یابسی و سرفه و عسر نفس و لهیب و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا
و کتیرا و طین مختوم و پوست بیخ الجبار و صمغ عربی و امثال اینها و نزف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا و حقنه آن جهت
اسهال الدم که ذوسنطاریا نامند و جراحت امعاء و رحم خصوصا با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی جهت حرقة البول با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو جهت قرحه
مجاری آن و بدستور تزریق آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه مذکوره **السموم** آشامیدن آن جهت دفع مضرت ادویه قتاله **الاورام** ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی
خصوصا با زعفران مضر مبرودین و مرطوبین و درد سر یابس و دوار و طنین خصوصا بران خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی مصلح آن گلنگبین مقدار شربت آن از ده اوقیه
تا نیم رطل با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب السوس امثال اینها و تعلیف آن باشیای مناسبه لایقه هر علت شرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق گشنیز تر
و تازه و برگ خار خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و کاهو و جو خیسانیده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سدد کرفس و رازیانج و شیح و قیصوم و جو خیسانیده
و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا شیر بز و بدستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمه این کتاب نیز مجملا ذکر یافت **لبن الاسد**
بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر شیر است و بهندی باگهه کا دوده نامند **طبیعت** آن در کمال حدت و گرمی **افعال و خواص آن** در غایت جلا و نفوذ و ادرار است
لبن البقر بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند **ماهیت** آن معروفست و در وی اجزاء ثلثه از دهنیت و جبنیت
و مائیت بنسبت البان دیگر بحد اعتدال متساویست و در غلظت و رقت نیز و هر چند بالذات دهنیت بران غالب غلیظتر شیرها است الا شیر گاومیش که دهنیت
و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است و تالیف بنباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی
از طعم و رائحه غریبه **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا **اعضاء الراس**
آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نکو کننده رنگ رخسار و امراض عینی
را مفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق **اعضاء**
الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و دافع غم و وسواس و خفقان و قرحه ریه و سل که بی تپ خلطی باشد و سحج امعاء را مفید و ملین طبع
و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیر برنج رقیق جید الطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثفلی و زحیر یابسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع
اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ زاج و یکدرم نبات نرم سوده **اعضاء**
المفاصل و الاورام و البثور طلای آن با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر
اقرع یعنی گنج که دانهای زخم آن صلب شده و سر تراشیدن آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد با آب گرم

لبن الاتان

لبن الاسد

لبن البقر

پاک.

پاک شسته سر تراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که اگر بنوشند و قی کنند نافع غائله سم گردد و هر نوع سم وادویه قتاله که باشد بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن مانند روغن گاو و نارجیل بحری و امثال اینها الزینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج و فرنی جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخساره با کردکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و نیکوئی رنگ رخساره و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن هردو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرزه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد و مداوای آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی سرکه ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط

لبن جاموس بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاو میش استاعنی شیر گاو میش از شیر گاو بسیار غلیظتر و دهنیت و جبنیت برو غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است و چون شیر را با چوب گیاه گنگ هیمه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع است

لبن الخفاش بضم خاء معجمه و فتح فاء و الف و شین معجمه قریب بشیر اسد است

لبن الخنزیر بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سورکا دوده نامند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل او دق نافع و مورث برص و صحیح است

لبن الرماک بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بهمان شروط جبنیت آن کمتر طبیعت آن گرم و تر از شیر گاو دیگر است افعال و خواص آن جالی و مفتح و مفرح اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن محرک اشتهاء باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنه گرما گرم آن منقی قرحه رحم و حمول آن باشتاره حاج بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کرده آن که قمز نامند در اکثر افعال مذکوره قوی تر دانسته اند و جهت استسقاء و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفه مفتحه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن با طفالی که آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آورند زیاده بر چند دانه نباشد از مجربات شمرده اند

لبن الضان بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند ماهیت آن معروف و بر آن دهنیت و جبنیت غالب غلیظتر از شیر گاو بهترین آن شیر میش سیاه بشروط مذکوره است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مقوی جوهر دماغ و نخاع و جهت قرحه ریاح و امعاء و نفث الدم و ترطیب و نیکوئی رنگ رخساره و دافع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سائر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مزلق بلغم و قولنج است

لبن اللقاح بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونٹنی کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم و دهنیت آن بسبب کمی و کرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا میگردد و لهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است افعال و خواص آن جالی و منضج و محلل اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رافع یبوست جگر و تحلیل اورام طلبیه صلبه و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هردو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع مای اصفر نه قبل از آن و جهت محلل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و بابرا بخیر اند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از دواء قیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند و تشتر از ده روز قبل از استعمال و در ایام استعمال تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با پنجدرم شکر العشر جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهای طعام و دراد ورم صلبه با روغنهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال اینها و بعضی گفته اند شیر شتر معطش و بطی الانحدار از معده و اعالی جوف است بنسبت بالبان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند ناز را و اول و یا و اهیکه آید با ستسقا است مگر بعد از استحکام ماده و ورم اگر با آن تب باشد الا جائز نیست و هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند و زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آبله و او ایل امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد

لبن المعز بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است مائیت برو غالب بر دو جزو دیگر و گفته اند جبنیت آن زیاده است افعال و خواص آن ملطف و جالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل حبس آنها و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی

لبن جاموس

لبن الخفاش

لبن الخنزیر

لبن الرماک

لبن الضان

لبن اللقاح

لبن المعز

و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع بیس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که با پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع بیس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن
نیز اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و یا پالک مغسول جهت نفث الدم و سرفه سل و قرحه ریه و نزف الدم و سائر اعضاء باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه
مثقال و هر یک از اینها نیم درم تا یکدرم باشد و بدستور سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل
سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده گرما گرم و سرد نا شده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از نیز سرخ بهتر
از الوان دیگر است و خالص گرما گرم آن ملین بطن و مدر بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک ضرر جماع و عرق النسا حادث از گرمی و یبس و سائر افعال مانند شیر گاو است
و از آن لطیفتر مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشا و هیجان فواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفراوی محرق
و امراض صفراویه محترقه و سوداویه و یرقان و ترتیب بدن و برای محرورین نافع المحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون یا بسفایج
آن زائل میگردد و بجای اسهال بشکر احسن مینماید و آشامیدن آن با آب و خبه که خاکسی و شفرک نامند با قلیل شربت بنفشه که ابتدا از ده یا پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب
و یکدرم خبه سنگشو نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک از آب و شربت بیفزایند تا بمقداری که موافقت نماید و بر معده گران
نباشد و خلل در هضم و نفخ نماید و در هنگام استغناء و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حاره حاده در انتهاء حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید
و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و البثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و دمامیل و بثور است و با اضافه تخم تمر هندی کوبیده
اقوی گویند مضر احشا است مصلح آن کتیرا بدل آن شیر گاو **لبن النسا** بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند ماهیت آن معروفست و الطف است
از شیر ات ان و موافق ترین سائر شیرها است از برای اطفال و امراض حاره حاده خصوصاً از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق
خورده باشد چند روز قبل از ان و در بین نیز **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و از دختر زائیده سرد و تر **افعال و خواص آن** جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد
و قروح ریه و حمی دق و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده خیشوم و رفع سل و دق و سوء
سینه و سرفه یبسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت دفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر
و امثال اینها و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه بدان تر کرده پی در پی بر پیش سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت
جهت ظفره و سلاق و شترناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن و مقدار شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل و باید که گرما گرم که سرد نگشته باشد بیاشامند
و اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ الخواص گفته اند چون زن حامله بر روی شکم شیر بدوشد اگر شکم سپرد
و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اگر منبسط و زنده برآید به پسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و بایکدیگر
بسیار رنا شد و با اعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو
هر دو گرم و تر اند از ما دیان که لبن الرماک باشد و لطیفتر از ان و در تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی
دهی است و بترکی جغرات نامند **ماهیت** آن منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است **طبیعت** آن گرم در دوم سرد و تر هر چند
ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده **افعال و خواص آن** مرطب مسکن تشنگی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت
بیشتر و در سائر افعال قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المضار مضر مبرودین و معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد
خلط خام و مضر سیهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از ان در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و چربه بالای آنرا بر سر مالیدن مرطب
دماغ و منوم و قایم مقام روغن تخم کدو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نزد اکثر اسم فرفیون است و بعضی
و دیگران گفته اند چیزیست شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از انواع مغربی آورند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص آن** از سموم قتاله
و نوشیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر افربیون و جند بادستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت
لبن الیتوعات بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن شیر نباتات شیر دار است مانند

لبن النساء

لبن حمار الوحش و لبن الغزال

لبن الحامض

لبن السودان

لبن الیتوعات

لتکو

لجالو

لحم

مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها **افعال و خواص آن** مجموع آن از سموم و مسهل قوی بعنف و شیر هر نباتی و ذیل آن مذکور شد و میشود و آنچه نامی
مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افربیون خورده است و مذکور شد **فصل**
اللام مع التاء المثناة الفوقانیه لتکو بفتح لام و سکون تا و چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو **ماهیت آن** ثمر درختیست در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت
آن بقدر درخت آلو و بنیاله و پرخار و برگ آن نیز شبیه برگ آلو و بنیاله و ثمر آن خوشه دار و هر خوشه بهفت هشت تا ده دانه و به بزرگی آلوی کوچک و بنیاله و سفید رنگ و طعم آن در
خامی ترش و بعد رسیدن میخوش میگردد و در جوف بعضی آن تا سه دانه و چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کتهل که کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی بنفش رنگ
نرم لزج لعابی **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره
نافع **لجالو** بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندیست **ماهیت آن** گیاهیست که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم
میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید و نبات آن تا یکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه برگ ام غیلان و از آن ریزه تر و قسم دوم مائی
که در کنار آبها و غدیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند
برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست را بکشند و از آن دور نمایند بعد از اندکی از هم باز میگردند بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند و بصلاح خود
آنرا از ساین میدانند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** محلل و جالی و منضج و مفتح و جهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه
شیر با نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل النثره باشد که بهندی پکهه نچهتر نامند بروند بر کنار غدیر یکه در آنجا
گیاه لجالو باشد و او را غسل بکنند و قدری شیرینی التصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با رغن سه شعر پس آن گیاه را از ریشه برکنند بنحویکه
سایه انکس بدان نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن منزل آید نرم کوفته بیخته بقدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه
بران خوانده و بنوشند منتر اینست **بسم الله الرحمن الرحیم دولها امرت دولها سنگه ادان نمو نمو بتواد** تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند
در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد و در هفته دوم بواسیر و نواصیر و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند
اینها برطرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوی حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان **فصل اللام مع الحاء المهملة لحم** بفتح لام و سکون حاء مهمله
و میم لغت عربیست جمع آن لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند **ماهیت آن** معروفست و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان از جهت
فاصله و حائل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حفظ و مانع بودن آنها از التواء و حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق
و غیرها و حسن منظره و نیکوئی هیأت شکل و غیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام میباشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور
شده و میشود ان شاء الله تعالی و در اینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر مییابد باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بران غالب پس انسب غذای آن
بدل ما یتحلل لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آنرا شبیه بمغتذی
نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال و در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه
آن هضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم
سید و بهترین سائر اغذیه شدند و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از ماخر آن مانند ران و پشت تازه و گرده ردی و گوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب
وحشی خشکتر و بطی النزول و انثی نرم تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند
است که کمتر از شش ماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از آن گوساله یکساله گاو و گاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی
کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان راعی چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبکتر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید
بطی الهضم و سمین و سریع الاستحاله بتعفن و ضا و گوشت سرخ و دور از فساد و تعفن و سریع الهضم و مذبوح در همان روز بهتر از بائت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا و بسیار
زبون و مولد خلط ردی و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضأن و گوشت جدی و اقل فضول است و از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان

وصاحبان فالج و استسقا و کسانیکه برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرور المزاجان و کسیکه مزاج آن ملتهب نباشد مطبخ آنرا
با مری و زیت بخورد و کوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و کوشت سرخ از لیف عصب کرم و تر و قریب باستخوان خشک و متین و کوشت طفلی بارد رطب لزج و کوشت نخجه ردی ضعیف
الغذا مصلح آن مصلح هر کوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و بسباسه و زیره و امثال اینها است و مصلح کوشتهای کرم و خشک سرکه و آب
غوره و روغن و کوشتهای کرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و کوشت رخو که دران عصب باشد لذیذ خصوص کوشت سینه و پستان که بسبب تولید شیر دران
و کوشت زبان لذیذ سریع الهضم و کوشت حیوان وحشی و حمار الوحش کرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن
بهتر و کفته اند بطی الهضم و ردی الکیموس و کوشت کباش جهت کسیکه ورزش خورده باشد نافع و کوشت ارنب کرم و خشک و کوشت بریان کرده آن جهت قرحه روده مفید
و کوشت قنفذ بسیار تر است و کوشت جرب و دنبه کرمتر از همه و غلیظتر و بطی الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و کوشت کاو و ماده
کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشکتر از کوشت بز و کوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن کوشت بچه کاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار
و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کنند و آنست چون در حین طبخ دران اندازند و همچنین در هر کوشت صلب که زود مهرا کردد و اکثر کوشتها مولد بهق و امراض سوداوی
و کوشت شقراق کاسر ریاح و بعید التعفن از کوشت بز و کوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا و ردی و کوشت حیوانات صید کرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی
و بهترین آنها کوشت آهو است و کوشت سباع و ذوات المخالیب همه اینها ردی اجتناب از اینها واجب و کوشت ضان آن معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت
محرور المزاج نافع و کوشت جرذ یعنی بچه شتر بسیار کرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و کوشت سلو یعنی
کوشت کربه کرم و تر و کویند سرد است مسخن کرده و جهت درد پشت و بواسیر سفید و لحم الخیل یعنی کوشت اسب مانند کوشت شتر محلل مسام و جهت اصحاب کد و ریاضت
شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب به مرغ خانگی باشد مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین
بریهای طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج از طیور مائی آنچه کردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری و کبار همچنین طیور کبار جثه مانند لطوا و از مورث
حمیات ربع اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرکی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضاضی و حیلوا ماهی و ماهی رهو و اندواری و آبنوس و امثال اینها
و از برای اصحاب کد و ریاضات قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند کوشت جزور و خیل و کوزن و کاومیش بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال
قوت اینها و یابسه را هنکام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد
کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سالخورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبه کثیره و سودا و امراض
سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین کوشت حیوان بچه مرده و یا کرک و غیر آن از سباع کزنده و خوفناک و یا در آب افتاده و بد ستور حیوان مخنوق همه ردی
و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیکر را ذبح نمودن زبون و آشامیدن آب بعد از کوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها
باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه مضر و غیر مجوزه و هرچند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن و کوشت نیمبرشت
یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوه است اکر بلغم و رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسیکه اراده نماید تخفیف و صلابت بدن را باید که مشوی
و کردناج آن را بخورد و مشوی آن بطی النزول تر و یابس تر و قوی الدم و مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و در روزی دو بار خوردن
آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بران نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرکی باصره و بلادت ذهن
و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و ذهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب
خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی کرم تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافته
اعضاء الرئیس کوشت کاو و کاومیش و سایر کوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه از جنون و وسواس و کوشت ابن عرس با شراب جهت صرع البین خاکستر کوشت حلزون
جالی بیاض چشم و کوشت سباع و ذوات المخالیب مقوی چشم و دافع امراض عین و زهره طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفض کوشت سرطان نهری جهت
مسلولین و کوشت جوجه طیور مهیج خوانیق اعضاء الغذاء کوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقا و کوشت قنفذ با سکنجبین جهت جرب کرده و مرض حرقوس

پرپشیر ط مذکوره و در وجاع جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت کاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین هریسه گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسرکه و همچنین با کشنیز خشک
و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطاه و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند و جرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین
گوشت شتر مرغ بول گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیران و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریاح غلیظ الحمیات گوشت کلاغ و
وابل و بغل و طیور بزرگ پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ
دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام آلات المفاصل ضماد گوشت گرم بگرمی و نیم جهت ضربه و سقطه و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرم گرم آن و ضماد و نیمه جهت تلیین عصب صلب شده و تسکین
اعضای متشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قریب به رفعل مرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت وجاع مفاصل ضماداً و شحم حمار وحشی با دهن قسط جهت
وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه تمریخاً و گوشت افعی و قنفذ اکلاً به طریق مرقه و یخنی نافع و گوشت کاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین سایر لحوم
غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت کاو و سایر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلای پیه حمار وحشی با بطه رافع کلف و سوخته گوشت
حملان رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافعست **لحیة التیس** بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یاء و الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه

لحیة التیس

و سین مهمله لغت عربیست در ماهیت آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتیست مجعد بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمیشود و برگ آن شبیه
ببرگ کندنا و مردم آنرا میخورند و مداوا با آب آن مینمایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و مشرق و دیار بکر مسمی باذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس سقوس است
و بفارسی اسلنج و باصفهانی سنگ و الاشنک نیز و بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و سیقوریدوس هو سن نامیده و بعض مردم قسادق و قسارت نیز خوانند و گفته اند که آن
دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و مرغب و گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آنرا برگ شبیه ببرگ کندنا و با بین
آن عریضتر از بالای آن و گل سفید و نزد بعضی بیخ آن نوعی از طراثیث میره و بسرخ یا قوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز میباشد و قوت قبض این زیاده
از آن و جمیع اجزاء آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ابوقسطس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طرثوث است و از جمله اجزای تریاق فاروق همانست
و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است بی برگ مایل
بسرخی و درخشندگی و سرخی آن مایل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه هیچ گیاه بدوره
نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابعه گفته نباتیست ما بین شجر و گیاه با اندک
قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر میرو دیده با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز
که تیس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی الاشنک نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و محتمل که
لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بران برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن پهن مدور
و برگهای آن اندک طولانی و سر آنها منشعب بدو شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گل سرخ و رنگ گل آن سفید **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک **افعال و**
خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحه رئه و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان
و قرحه رئه و امعاء و عصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و نزف الدم رحم و در سایر افعال قریب از اقاقیا
اعضاء الرأس بیخ آن حالی حرک گوش و خشک کننده قروح آن اعضاء النفض و الغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحه رئه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم
اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعاء مقدار شربت عصاره آن تا سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح و القروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام
جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ

لخنیس

لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن **فصل اللام مع الخاء المعجمه لخنیس** بفتح لام و سکون خاء و کسر نون
و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بدو ذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و هر دو در صورت مشابه هم
مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر عدسی بعضی آنرا اسراج القطرب دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن

افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یکدرم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون کل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد فصل اللام مع السین

لسان

المهمله لسان بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند ماهیت آن از اعضاء مرکبه بدن حیوان و در دهان آن واقع و مرکب
از لحم رخو غددی سبک و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروفست و مخلوق از برای آمدن آواز زدیان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی الضمیر و تقلیب غذا و حین
مضغ و اعانت در بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمیداند فوائد آنرا
بتفصیل طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره خوشبو زیاده کننده منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن

لسان

با سرکه و با کشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبرودین و در محرورین سرکه کشنیز خشک خوردن است لسان و آنرا اذان الثور و کلاتیر نامند بجهت آنکه کل آن بر رنگ کحل است
ماهیت آن نباتیست بالزوجت و رائحه آن شبیه با بخبار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان
برگ آن شاخی میروید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرمه رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور آنست که برگ این عریضتر و مدورتر و بو شبیه ببخبار و لزوجت آن زیاده از
لسان الثور و گل آن آ[?] و پخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ گل لسان الثور که باین اوصاف نیست طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص
آن جهت علل زبان انسان و سرو غیر آن از حیوانات و بثوری صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سائر امراض حاره دهان

لسان الابل

و خفقان و حرارت معده نافع لسان الابل بالف مکسوره و با موحده و لام لغت عربیست ماهیت آن غیر رعی الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته
بلکه آن نباتیست مابین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مایل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از آن بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بجعید ثیاب تازه شسته و با زغب
نرمی و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مایل به بهی منبت آن زمینهای خشن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص
آن مفتح و جالی اعضاء الفم و الغذاء و النفض آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض
و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سده و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح و ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و آشامیدن
آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا با آب مطبوخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و ذکر الزینه خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن با آب آن و بدان خضاب نمودن
نیز سیاه کننده موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در دو هفتاد رطل آب انگور رب پخته

لسان الثور

ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یکرطل السموم جهت گزیدن شفتین بحری نافعست لسان الثور
بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربیست بفارسی گاوزبان و بیونانی فوو بلاطینی بکلورم و بلغت دیگر براجم و بهندی سنکاهولی نامند ماهیت آن نباتیست جمیع
اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بخار و ساق آن باریک و خشن و مانند پایه مخ و سبز مایل بزردی و بقدر ذرعی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت
و منقط بنقطهای سفید شبیه بخار و مزغب شبیه برگ زبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مایل بزردی و کهنه آن مایل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود
و گل آن لاجوردی رنگ بشکل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و درهمی و اندک لعابی و تخم آنرا مدوز نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد
خصوص گیلان که در انجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی را که در صفهان و بعضی بلاد گاوزبان
مینامند مرماخوراست و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل بزردی منقط گیلانی است طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک
آنرا رطوبت کمتر و مایل به یبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای
رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سوداوی متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن
با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخساره و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تشنج و خفقان
سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس
و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و الغاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تقطیع حصاة و تصفیه رنگ رخساره و رو
محرق آن در دهان جهت قلاع اطفال و تسکین لهیب سوزش دهان و سستی لثه و بدستور غیر محرق آن و لیکن از آن ضعیفتر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم

تا پنج درم و مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن آن بیابس و نصف آن سنبل و ربع آن
اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب امرود شراب ترتیب دهند و مثقال آن تفریح بخشد و یک رطل شراب کند بدون ازالهٔ عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی
و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام
لغت عربیست و دیسقوریدوس آنرا کثیرة الاضلاع و ذو سبعة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و ترکی باغ یپراغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی پنتاگن میور و صغیر را پنتاگن
مینور نامند **ماهیت** آن از جنس ماخوذ است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراکنده مایل
بطرف زمین و سبز رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور ریزه سیاه رنگ مایل به بنفشی و بیخ آن سست و زغب با
بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ آن از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت تا بسر حد تجفیف و یبوست آن بحد لذع نرسیده **افعال و خواص آن** مرکب از جوهر مائی و ارضی
و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الرأس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر
پیش سر و سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه نمودن با آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع و قرحهٔ
دهان و بثور عدسیه آن و تقویت لثه مسترخیه و دامیه و با آب بری آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود شیافات چشم
در آب آن و داخل ادویه عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصارهٔ آن جهت دق
و سل و نفث الدم و قرحهٔ ریه و ربو و سومی و صرع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن عصارهٔ آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سدهٔ آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم و قی الدم
و نزف الدم اعضای باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سدهٔ کبد و گرده و مثانه و در ادویهٔ مفتحه نیها داخل کرده میشود و جهت قروح
امعاء و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال سوی و آشامیدن آب برگ آن یا طلاء جهت درد گرده و مثانه و
و آشامیدن و یا احتقان تخم و یا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم حادث از حقنهٔ آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی
مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت
سمیت سگ دیوانه گزنده الجروح و القروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش
و نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و باطین قیمولیا و اسفیداج جهت حمرهٔ بجیم و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام و البثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمرهٔ
بجای مهمله که باد سرخ باشد و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گویند مضر ریه مصلح آن عسل و عصارهٔ آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی
مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن و بورهٔ آن قابض و مقوی امعاء و رافع زحیر و بروغن بادام
و یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم سافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ که مانند گلاب بقرع و انبیق
مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بیعدیل و در همه افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیفتر است **لسان السبع** بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله **ماهیت**
آن نباتیست بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مایل بزردی
و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد
مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم اهر نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست از قسم درداره
عظیم و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یک دانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن
سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن زیاده تا ده سال باقی میماند و در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعهٔ
برنج بهم میرسد و بلندی نبات آن از برگ نبات برنج باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از آن اندکی پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافی

سبز تر شبیه بخار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیات شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت اعضاء الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن اعضاء النفس آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت عضوهای تناسل و تحریک و زیادتی باه سفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن جهت باه تنها تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و یا تودری سرخ بوزن آن و با مغز کردکان و باکبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع

لسان الکلب

لسان الکلب بفتح کاف و سکون لام و با موحده بلاطینی اسیره کویند شبیه بکلوره و بربری سکیو کالنس نامند **ماهیت** آن کویند لسان الحمل است و بعضی دانسته اند و بعضی گفته اند نباتیست علیحده ساق آن زیاده بر ذرع و با شعبهای بسیار و کرهدار و باریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنک و از آن دراز تر با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه شعبهای باریک مانند ریسمان و متشنک و رهم و در اول بستان میروید و منبت آن نزدیک آبها **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل رافع اسهال طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است

لصیقی

فصل اللام مع الصاد المهملة لصیقی بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکانش است **ماهیت** آن نباتیست خاردار که بر جامه می چسپد و از آن جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنک و از آن کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه مزمن و ربو و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و مغز و تخم آن بهی است

لعاب

فصل اللام مع العین المهملة لعاب بضم لام و فتح عین و الف و با موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند **ماهیت** آن معروفست **افعال و خواص آن** جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم متاذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد

لعبت بربری

لعبت بربری بضم لام و سکون عین و فتح با موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو با موحده در میان هر دو راء مهمله و در آخر یاء نسبت **ماهیت** آن بیخیست شبیه بسورنجان و از بیخ ارزان مانند سرپستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بهتر باقی است و از نواح افریقیه آورند و ناسقیدان مغشوش بسورنجان مینمایند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم را بی جهت سموم افعی و سموم سایر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غالیه حدت آن کرده المضار اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز کردکان است و چون اطفال یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان حادث نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد و تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از آن افسون خوردن است

لعل

لعل بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب لال است بهندی **ماهیت** آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و اغولی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و او قرین بدخشانی و کم بها تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد و یاقوت در حرف الیا مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قویتر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند

لفاح

فصل اللام مع الفاء لفاح بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی شابیرک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است **ماهیت** آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج صنمی است و در حرف الیاء

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و ازان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و بعد ازان از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا تفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو و سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج میباشد و در بیخ قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از آنرا منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی برگ و ثمر بیخ آن دراز و سطبری ابهامی و سفید و این قویترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب مائل از آنست **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت **افعال و خواص آن** مخدر و مجفف و مسکن هیجان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن و عصاب الراس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال دموی و حرقة البول نافع و مقی بلغم و مره سودا است و کیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار و الاورام و البثور طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش الزینیه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن بقدر درمی از تخم آن بغایت سرخ کننده جسد مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلای پوست بیخ آن مولد قمل در بهر و غلیکه باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم آن و برگ کوچک آن فادزهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غشیان مصلح آن قی کردن بروغن و عسل و بعد ازان عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سرد نوشیدن المضار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص آنچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بر موم بوئیدن و تخم خشخاش و بوئیدن آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکر با تفریح آورد و بیعایله است

لفش

لفش بفتح لام و فا و شین معجمه **ماهیت** آن درختی است عظیم منبت آن نواح شام و در هنگام تری و سبزی زود مشتعل میگردد و در خشکی در آتش و بر آن تاثیر مینماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید و من الشجر الاخضر نارا آن درخت است **افعال و خواص آن** طلای برگ خشک مسحوق آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مومن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است

لق لق

فصل اللام مع القاف

لق لق بفتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است **ماهیت** آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید و کاه متوطن میگردد و از جاهای خود نقل مینماید و از خار خانه میسازد و برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت و یبوست مزاج خود مار را می بلعد و بآن ضرر نمیرساند و گوشت آن بدبو برای بودن خوراک آن حشرات و خبائث **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و غیرها خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضاء و ضعف باه و سموم منهوسه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین مصلح آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه و کرفس و کشنیز بسیار و دفیت شیرین و با روغن بادام و شراب بران نیاشامند و بیضه آن در جمیع افعال قویتر از گوشت آن و زهره آن رافع شبکوری است اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و وضح نافع طلای آن با سرکه و سرگین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع صرع است

لک

فصل اللام مع الکاف

لک بضم لام و کاف نیز آمده بفارسی لاک و بهندی لاکهه بکاف پارسی نامند **ماهیت** آن صمغ نباتیست که در مملکت هند و بنگاله بهم میرسد و از سر شاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بعضی حبهای آن تا بقدر لیموئی و نارنج می باشد و این را لاک خام و بهندی لاکهه جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت پیپل و بر غیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و هر یک را نامی و آنچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی کلال بکاف عجمی می نامند و آنچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی کلتا و بهندی التا و مهاور نیز گویند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک میسازند و آنرا بهندی چپرا و بشیرازی دوس مینامند و بهترین آن و مستعمل در طب سرخ شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن و بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه آنست و غیر غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم نیز خشک گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی **افعال و خواص آن** جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس عصاب الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و جهت تفتیح سده جگر

وطحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سائر اعضا و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز
تازه دوشیده و بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب بغیر سبیر و مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح و ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع
آن طباشیر الخواص لاغر کننده بدن است بالخاصیت چون هر روز یکدانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین
چون سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانه روز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده بآتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن
از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ
شنجرف و نقل آنرا زر مور زرگران و زرگری در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص
از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبیکه ریوند چینی و بیخ اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن ریزند و باهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در
پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک بگذارند
تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شده و در قرابادین کبیر نیز دو دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات
و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشند بخیسانند تا بآتش ملایم
بجوشانند و طرطیر باید که پنج جزو باشد و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود فصل اللام مع النون لنجبطیس بفتح لام و سکون نون و کسر جیم
و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانیست و در شام منسم نامند ماهیت آن نباتیست و دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر
از برگ کندنا و منحنی بطرف اسفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه و شبیه بقلنسوه و در آن صورتی شبیه
برنگ و دهان باز کرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک سنبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند سقولوقندریون و از آن
خشن تر و لطیف آن بزرگتر طبیعت آن گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی افعال و خواص بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت بازهرم آن یکمثقال
و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح و القروح ضماد تازه صحرائی آن مانع زیادتی جراحات
و باعث تنقیه و التیام آنها است فصل اللام مع الواو لوبیا بضم لام و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سیلیمن
و بقبطی مامیرا و برومی فسولن و بعربی فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا است و آنرا الوبیا و تامروان نیز گویند ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله مشهوره
و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر هر جا و رخو می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب سبز تر و املس و گل آن ریزه و بنفش
و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچکتر شبیه بگرده حیوان کوچکی و در ماه بنیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانه آن بعضی سفید
با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سیاه نیز و تازه نارس آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و رسیده آنرا بی غلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش
دهند و آب آنرا تبدیل نمایند سفید میگردد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عایقی نباید
طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم و تر
افعال و خواص آن با قوت جلا و تحلیل و دار پوست آن زیاده از لب آن مضار الصدر و الغذاء و النفض نفاخ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین
ورم و معین بر قی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض و خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی فنه و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس آب مطبوخ سرخ آن
مکرر نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و تشویش مصلح مضار مذکوره آن بخیل و خردل و آبکامه و زیره
و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سقمونیا و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آنست فی الجمله و مغثی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست
و خوردن آن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره لوز بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام و بفرنگی الکداله نامند ماهیت
آن ثمریست بری و بستانی و کوهی میباشد و هر واحد شیرین و تلخ دارد و شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت اناربه و پوست آن مائل بسرخی و
تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن و مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی میماند و ثمر آنرا سه پوست

لنجبطیس

لوبیا

لوز

میباشد و در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشتند تفه میگردد و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازهٔ آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر قسم آنرا قشر را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که در واحمر باشد و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت و روغن آن ببوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات می سازند و با همان قسم میخورند ما حصل بهر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک می باشد و بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن با دستها باهم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبوضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد و آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیف تر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و هیئت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیفتر از بستانی است و بهترین آن نو و نازک پوست بزرگ مغز چرب است **طبیعت** آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و حافظ قوتها اعضاء الراس و الصدر خاجب جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیرهٔ آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات و سبوس پوست صلب سفید آن که سوخته باشند و بسر حد مادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء و النفض ملین عضوهای باطنی و بطن بسبب جلائی که دارد و جهت قرحه معا و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت دفع التشنج النافع و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطی النزول از آن و هیشتی سریع النزول تر از آن و بادام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در صلاح کرده قوی الاثر و بو داده آن مقوی و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و لعوق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص بالج کرده و ثمر تازهٔ نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شربا و ضمادا و شکوفهٔ آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطی الهضم در معده بارد رطب و مضر حشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و در حمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سهر و منوم شربا و تمریخا مکررا و آشامیدن آن با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه آواز و ضیق ربو و تلیین امعا و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقا و حبوب حجاره شربا و چرب نمودن آن بدان و با آب گرم و العبه و آشامیدن مناسب نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعا و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة خصوصا با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا نه مثقال آلات المفاصل و ادام تدهین مهره های پشت بدان جهت تعرس و رفع حمدبه پیران و غرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر مضر حشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازهٔ آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال است **لوز المر** بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند **ماهیت** آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز تازه بزرگ دانه چرب آنست **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** محلل و جالی و در تنقیه و ازاله اخلاط غلیظه بی عدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ریه نافع خصوصا با نشاسته و با نعناع جهت وجع گرده و با عسل جهت تفتیح سده و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با سکنجبین جهت علل گرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و غسل سر بدان جهت حزاز و قمل شپش و فرزجه آن مدر حیض الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن با سرکه و یا با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و قوبا و حزاز و نمله و جرب و حکه و تیری و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر امعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آنرا ضماد جهت جمیع دردها مفید و پسته درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت حزاز بی عدیل ارسطو گوید چون بخورند بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف **طبیعت** آن در اول دوم گرم و مائل برطوبت **افعال و خواص آن** مسهل اخلاط لزجه چسبنده و سوداویه در نواحی معده و باد و به مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب آن و اخراج حصاة و جنین و قطور آن

و چغاله آن نیز هست نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و چهره نازکتر و خامتر با ترشی و لذیذتر میباشد پس میل بلسان مغز و پوست خشک می نماید صح

جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه الزینة طلای آن جهت رفع آثار و رخسار و کلف و چین گونه و شقاق عارض از سرما الجروح والقروح
طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و خراز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نائب مناب صمغ عربیست و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل
نزد گرسنگی کاذب باعث بطوء سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه مصلح آن شکر و مثلث و لوز بری و لوز جبلی درختان آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه
و گل آن مائل بسرخی و با عطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و غیر جلوز است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت معده و رفع رطوبات
و بلغم و امراض بارده آن و قی و سهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از گل آن تا دو درم لوز البربر بفتح دو باء موحده و دو راء مهمله ساکنه ماهیت آن قسمی از لوز بری است
شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و در جوانب آن شعبهائی که مغز آن نرسیده طبیعت آن گرم و خشک و بسیار قابض و روغن آنرا زنبیل السودان نامند و مذکور شد در حرف الراء
مع الیاء المثناة التحتانیه لوسیماخیوس بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین
مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خویصه مصغر خوصه و لخ الماء و عود الریح نیز و بهندی جوراوراج ناکهه نیز نامند ماهیت آن نوع از لحیة
القطر است و آن نباتیست قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن باریک و گره دار و بر هر گرهی برگها رسته شبیه برگ بید و طعم آن با اندک قبضی و گل آن سرخ مائل بزردی
طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برگ و عصاره آن طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی گرم و خشک در دوم دانسته افعال و خواص آن
قاطع رعاف و نزف الدم همه عضوها و فرزجه برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه معاء و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور
آن گریزاننده هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند مضر ریه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال است لوعجیدیطوس بضم لام و سکون
واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله ماهیت آن ابن تلمیذ و محمد بن احمد گفته اند
گیاهیست برگ آن شبیه برگ اسقولوقندریون و تخم آن مثلث الشکل و بری و بستانی میباشد بری آن گرمتر از بستانی افعال و خواص آن آشامیدن برگ خشک آن و ضماد
پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است لوف بضم لام و سکون واو و فا لغت عربیست و بفارسی فیلگوش و بفرنگی کوبنکلوس و بسریانی
نیز نامند بمعنی شبیه بمار ماهیت آن نباتیست و سه قسم میباشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرگ و آنرا لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی
دراقیون و در قبطی نامند بمعنی لوف الحیه ماهیت آن ساق آن سطبر و شاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و بنفش
و با رنگهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک با جوهر ارضی افعال و خواص آن ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و نهایت جالی اعضا العین قطور عصاره آن نافع بیاض عین و جهت
قرحه الاذن قطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاة و اعضا الصدر و النفس آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو
کهنه و با عسل و با شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین
و مشیمه بعدیل محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایه نان نمایند و هر روز هفت مثقال از آن تناول
نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب الزینه ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح و القروح ضماد آن با سایر
ادویه سرطان و نواصیر الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برگ و ثمر آن و از آن شیافات سازند برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند
و ضماد بیخ آن جهت رفع شقاق مزمن و آثار قروح حار و الهوام مالیدن آب ریشه آن بر بدن گریزاننده هوام است خصوصا افعی مضر جگر و مولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی
مقدار شربت آن یکدرم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف الجعد و فیل الجوش و بیونانی ارب ولادن و ببربری الونی و اهل اندلس صیاره و بفرنگی اربسارم نامند ماهیت
آن مانند لوف صغیر است و برگ آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز طبیعت آن در گرمی کمتر از قسم اول
و در خشکی از آن زیاده افعال و خواص آن بیخ آن قوی تر از اجزای آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس و در سایر افعال مانند
لوف کبیر است و چون بیخ تازه آنرا در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد و تمریخ بدان جهت اسقاط دانه بواسیر مؤثر و حمول آن بخرقه آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آنرا پارچه پارچه
نموده در شراب یکشبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاه دارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافعست و قسم ثالث لوف را لوف الصغیر

نامند و بیونانی ابصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدوس در ثالثه دراقیطون نامیده و بیونانی فیلجوش نامند بمعنی اذن الفیل **ماهیت** آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری
صنف اول را برگ و شاخ آن شبیه بقسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بجوشنه و در ابتدا سفید برنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ
آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس و لوفا و پوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دویم است و از آن تندتر و تلختر **طبیعت** آن
از قسم اول گرمتر و خشکتر تا چهارم **افعال و خواص** آن محرق و لذاع و قویتر از سائر اقسام والطف و باندک قبضی عضا الصدر والغذاء والنفض آشامیدن بیخ تازه
آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و وهن عضل و پخته و یا بریان آن جهت سهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سده کبد
و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زائل کننده گوشت فاسد زاید آن و در بینی جهت نواصیر آن
و در چشم جهت رفع اثر قرحه آن الجروح والقروح طلای آن خورنده گوشت فاسد و رویاننده گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه متحجرین که اورا
کثیر الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده میشود و صنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول
و از آن کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دسته هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سائر اجزای آن **طبیعت** آن گرم و خشک
این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم **افعال و خواص** آن از انها ضعیفتر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج بنفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن
جهت ادرار طمث و رساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا بانجای بسیار استعمال مینمایند و پخته نیز میخورند خشک نیز مینمایند و پخته میخورند الجروح والقروح نیز مانند آنهاست از برای
جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نو هم و مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن کلسنج گرم کرده جهت
منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تآکل اطراف و مداومت مالیدن آن زائل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دامیل نافع است **لؤلؤ** بضم دو لام و سکون
دو واو که بهمزه خوانده میشود و بلغت عربیت و بفارسی مروارید و بترکی اینجی و انجو و بهندی مکتاموتی و بزرگ مقدار آنرا العربی درو انچه در صدف یکتا باشد در مکنون و دریتیم نامند
ماهیت آن چیزیست معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه گنجشک و نادر تا بقدر بیضه کبوتر نیز و وزن تا
سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل با وصاف مذکوره
و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پست تر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه
نصارا بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل در شیب گنج قریب جهانگیرنگر و در دریای سهلت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه
زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت
بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد مانند نباتات ریشه دارد و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگ ریزهای
قعر دریا بند مینماید و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفه خود را میگشاید و ماهیان ریزه و کرمها و شنای لعابی زیر دریا انچه در جوف آن می آید
غذای خود مینماید و همچنین هر چند بزرگ تر میشود و ریشه آن قویتر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد و گفته اند
کمال تکون و نمائی آنرا حدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص ننمایند و بر نیاورند در جوف آن بماند با رتحلیل میرود و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد
مروارید خوب در انجا می شود و هر چند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و انچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند و دهن
گشاده قطرات باران را در جوف میگیرند و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه انچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت **طبیعت** آن در اول
دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قویتر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضا الراس
والصدر والغذاء آشامیدن سائیده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوئی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض
قلب و ضعف معده حاره و کبد و گرده و مفتح سده و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال دموی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط آب محلول آن جهت
صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و
حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینه طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها

ومحلول آن رافع برص وبقول ارسطو القروح والجروح وزرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری وقروح والتیام دهندهٔ آنها السموم آشامیدن وطلا نمودن آن دافع سموم مشروبه وملذوعه الخواص تعلیق آن مقوی دل ودر دهان نگاهداشتن آن جهت جذام ودر رفع غم وضعف دل مؤثر مضر مثانه بقولی مصلح آن بسد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است واز چربی وبوی بد وچرک وود بد رنگ زبون میگردد وشستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میکرداند ومالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کنندهٔ آنست وخورانیدن درست آن بکبوتر ویا مرغ وبعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن واز شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست وگفته اند در جوف آن کرم میباشد وکرم دار آن زبون وعلامت آن آنست که نسبت بمروارید های دیگر ململس آن کرم میباشد وگفته اند در دو طرف روز یعنی صبح وشام رنگ آن متغیر میگردد ودستور احراق وحل وجوارش وحب خمیره ودهن وسفوف واقراص مفرح ومعجون ان در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد وبالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند وبر آن آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد وسر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند وآن ظرف را در سرگین اسب دفن کنند تا چهار روز روز پس برآورند حل شده خواهد بود وبعضی گفته اند احتیاج باویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است **فصل اللام مع الهاء** لهولو قوغرا قیس بکسر لام وضم ها وسکون واو وضم قاف وسکون واو وفتح غین معجمه وراء مهمله والف وکسر قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله **ماهیت** آن شجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب ودر آب بزودی نرم میگردد **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال وخواص آن** مجفف بی لذع وقابض ومانع سیلان مواد وآشامیدن آن جهت نفث الدم ونزف الدم واسهال ودر مثانه وضماد آن جهت جراحات تازه وکهنه نافع است **فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه** لیثانولس بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ثاء مثلثه والف وضم نون وسکون واو وضم لام وسین مهمله **ماهیت** آن بالیقی گفته نباتیست واصناف بسیار دارد وآنها را کندریات نامند برای آنکه رائحهٔ آن شبیه بکندر است واز انواع کلوخ است وبرگ آن مستدیر وطعم آن شبیه برازیانه وباندک حدت وصنفی را اهل اندلس بربطور وبعضی استر وبعضی عصالیج نامند آنرا جهت آنکه عصالیج درخامی ومازگی در ایام ربیع میخورند وبا آنکه تیز ودمی ولذاست وصنفی بیساق وبی ثمر وصنفی باساق وثمر وبیخ آن همه شبیه بکندر ونوعی از آن که در سواحل دریا میشود وگل آن سفید وثمر آن مانند ثمر رازیانه است وجالینوس در سابعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر ودو نوع دیگر با ثمر ودر قوت همه شبیه بهم **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** محلل وملین وجالی العین عصارهٔ نبات وبیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ وباعث حدت آن اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض آشامیدن نوعی را که بروفس وسمافیون نامند جهت یرقان وباسرکه جهت مغص وادرار بول وبدستور آشامیدن گل آن وآشامیدن آن با فلفل وشراب جهت اوجاع سینه ویرقان الاورام والبثور ضماد آن محلل اورام حارهٔ عارض در مقعده وبواسیر برآمده واورام عسرة النضج واورام بلغمیه وشدخ عضل واطراف آن وباسرکه جالی بهق القروح والجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات وقروح مجفف ومدمل وانواع آنها وبا آرد شیلم وسرکه جهت شدخ عضل واطراف آن السموم باسرکه جهت نهش هوام وبازیت مدر عرق است لیف بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وفا لغت عربیت **ماهیت** آن غشاوه وپرورده ایست بافته شده از خیوط وتارهای خشبی که محیط بسر نخل ومغز آن واطراف طلع وثمر نارجیل ومقل وفوفل وامثال اینها می باشد وبهترین آن لیف نخل ونارجیل است وزبون ترین آن لیف مقل واطلاق آن مراد لیف نخل است **طبیعت** آن در اول گرم ودر دوم خشک **افعال وخواص آن** بسیار خشک وجالی اعضاء العین والفم الکحال خاکستر محرق آن جالی جالی بیاض رقیق وغلیظ آن با مداومت بران وسنون آن مستحکم کنندهٔ لثه ودندان وپاک کنندهٔ چرک وسفید کنندهٔ آن وفرش ولباس آن جهت استسقاء وترهل وسستی واورام وطلای خاکستر آن جهت برص وبهق وجرب وحکه وخراز وآشامیدن آن جهت تفتیح واخراج حصاة واز مقل جهت تسکین بواسیر نافع است لیف البحر **ماهیت** آن نجیست شبیه بسعد وبزرگتر از آن ورنگ ظاهر وباطن آن سیاه واعبر وبرگ آن شبیه ببرگ سریش وخلقی وبیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در بافته پیچیده مدور شبیه بگوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی وباخشونت که گویا پشمی است مدور کرده شده واز دریای مغرب خیزد وموجه بساحل می اندازد **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** شدید الیبس جالی اعضاء العین والفم محرق آن بهترین ادویه چشم ودهان است الکحال مغسول آن جهت ناخنه وبیاض چشم وسنون غیر مغسول آن جالی دندان ومقوی لثه وضماد وذرور آن جهت قروح خبیثه وبدستور گوبیده خشک آن لیفیه بکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر فا وسکون یاء مثناة تحتانیه وها لغت عربیت **ماهیت** آن گیاهیست سرخ رنگ خاردار وثمر آن بشکل خار کوچکی وخاردار ودو نوع میباشد یکی مسهل قوی ودافع حمیات ودوم قتال وغیر قتال آن

لهولو قوغرا قیس

لیثانولس

لیف

لیف البحر

لیفیه

نافع منافع قثاء الحمار است در افعال و در غور و انواع مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم آن کشنده است **لیمو** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو ماهیت
آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن مانند
و هم برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر ثمر بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه قازی و مدور اندک طولانی و بهترین آن بزرگ بالیده شاداب آنست که پوست آن نازک
باشد و بهترین اجزای آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در تقویت قریب به پوست نارنج است و ازان ضعیف‌تر **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند **افعال و**
خواص آن ملطف جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت دردسر حار و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظه و تسکین حمیات حاره و اورام حاره حلق و خفقان
سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار المزاج جهت تنهائی صفرا
و دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع المضار مضر عصب صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف معا و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون
لیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی و صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و تنهائی جالی بشره و زائل کننده اوساخ
السموم و دافع سموم هوام و ادویه قتاله و در اکثر امور قایم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین ازان و انشراب آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در
رطوبت و یبوست معتدل عسل آن مائل بخشکی و اطلاق سادهٔ شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب **طبیعت آن** نیز مختلف و بهتر سادهٔ آن آنست
که از آب لیموی تازه بکمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و یا عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و ساختن آن بکمال زیاده تحقیقه
و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بر آن آب لیمو بفشارند آنمقدار که آنرا تر گرداند و یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا
ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است **افعال و خواص آن** جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها از برای قلاع و دهان و بستگی زبان
و تصفیه آواز سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره تخصیص و قطع قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه
جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن است و قاطع هر خلط و مادهٔ غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا گرداند بدن را از برای قبول دوائی مسهل که بعد ازان عمل میدهند بدرا
از انچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ نماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قایم مقام تریاق فاروق
خصوص منفعت آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر تفصیل و اقسام از سفرجلی و ترنجبینی و شیرخشتی و مرکبات و قرص آن و مربا و مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب
بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گردانده و دستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک
و در تفریح و بادزهریت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل و مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب و خائیدن آن رافع بیحسی دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را تمام
خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد و تعدیل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و روغن و برگ آن در تفریح
ضعیف‌تر از برگ اترج و طلای سائیده آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف‌تر از ترش اما مضر عصب نیست و انچه
پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور به رکبپور نیز در افعال ضعیف‌تر ازان است **باب بیست و چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
میم است فصل المیم مع الالف ماء بفتح میم و الف ممدوده و بفارسی آب و بهندی پانی و بانکلسی واتر نامند **ماهیت آن** معروف و آن جسمی رطب
سیال و رکنی از ارکان عنصری و عناصر اربعه بسیطه و اجزای مولدات ثلثه طبیعیه و صناعیه است و تنهائی بسبب بساطت صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه رقیق
و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده اخلاط است در عروق ضیقه شعریه و اعماق بدن و نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلو هوا است استحاله
و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر صناعات تا می بمداخلت و اعانت آن تمام
نمی شود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد و جوهر آبها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت
و سرعت نفوذ و انحدار و بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف میباشد و انواع میاه منحصر اند در آب باران و آب چشمه ها و کاریزها و آب چاهها که اخته از برف و یخ و تغابات
و دیگر میاه منحصر اند در آبهای جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمه ها که آب از آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها
و کو و الها و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه و قناة یعنی کاریز پس هر آبیکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مرتبت

و این امر و مسکن التهاب و حدت
و کاسر حدت حرارت معده و جگر
و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین
و رقیق کننده آنها است و حائل
و دفع گرداننده معین بر دفع آنها بسبب
و نیز معین بر هضم و نفع و جید
و دفع صحیح

واشته باشند آن بهتر است و آن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در مبحث اسهال گفته واجب است
که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار
و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ و قراقر گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا گویا باقوت قابضه است
و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است و ابدان و کسانیکه عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است
و لهذا چون در خارج نگاه دارند زود در آن کرم تکون مییابد و تدبیر و اصلاح آن جوش نمودن و یا سنگتاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب صیفی و خریفی است و بعضی
آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره بلکه لطیفه و این بحسب اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب بآب
باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان ترشح از خم و سبو و کوزه متخلخل المسام و یا سنگ رخوهست که آب مقطر منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنگ سنگی جوف
مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب در آن گنجایش دارد می آورند و آب شور و یا ناصاف را که در آن بریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر
شور تلخ را بریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن میماند تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند و آب خالص تقطیر یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنگرا
نگاه میدارند که عند الضرورت تمام آب شور را بتقطیر شیرین نموده بیاشامند و یا بطریق عرق و بعد از آن در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمه های جاری عمیق شیرین صافی شفاف
خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگ ریزه سرخ و یا سنگلاخ و بالای آنها مکشوف باشد و باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و جوی
واخته آنها بتحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت متموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه بزیر ریزد با اوصاف
مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاریست که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بر سنگی و یا سنگریزه
سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بوده باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل اینهمه اوصاف
موجود است و اگر کدر باشد بسبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبه دیگر از آن
جدا و ته نشین گردد و نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و گنگ و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری
که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رایحه کریه بدان غالب باشد زبون و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی
شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند
آب غدیرهای کوچک و گودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز حکم در آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف و این هر چند لطیف است و لیکن مضر عصب
و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب تکون شده
و غلیظ و طعم و رایحه آنها متغیر باشد و بالای اینها غیر مکشوف و از اینها در ردائت زیاده ماء الآجام و البطایح است یعنی آب نیزارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه
و بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سده و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا
و طحال و یرقان و زلق الامعاء و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا
و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره
و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء الآبار و القنا یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطئ الانحدار
اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی با اوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها
شیرین و صافی و شفاف و سبک بود و همیشه از آن آب بسیار میکشیده باشند و قنواتی که سر چشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشند و اگر
از اینها بدین اوصاف نباشند و یا متغیر الطعم و الرایحه و مایل بتلخی و شوری و عفونت باشند و یا مدتی محتقن و محبوس و ضایع و یا دیر مانده باشند همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند
و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل
و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از مسخن و مبرد خارجیست یعنی آنچه زودتر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه و یا کرباس

و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند و دو مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب
خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است **طبیعت** آن مطلقاً یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی رسد و لهذا تسکین
عطش و التهاب معده و کبد بنحوی که از آن حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود **افعال و خواص آن** و منافع و مضار اگر بر وقت و حد لائق و ضرر بسیار نیاشامند منافع است
که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب معده و احشا و کبد و فساد رنگ رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهبج
اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها است مثلاً اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات
عنیفه شدیده و یا خواب یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا ایستاده و یا کمر بسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصاً که سرد باشد بیاشامند
و یا در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضرت
اگر مبالغه و اکثار و مداومت آن نکنند و بقدر ضرورت اکتفا نمایند و بیکدفعه آب بسیار ننوشامند بلکه اندک اندک اقلاً به دفعه بسه نفس و الا غیر اینها نیز البته مضر و باعث اکثر
امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد خجه غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث آکله و آشامیدن ماء بارد معتدل
المقدار از موافق ترین آبها است برای اصحاء و منبه شهوه و مستحکم کننده الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب ورم احشا است و آب بسیار سرد خصوصاً آب یخ و یا برف
و یا آبیکه در ان یخ و یا برف انداخته باشند و اینهمه بدتر آب تگرگ است و هر چند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت احشا و کبد حار
و تبهای حاره است و لیکن عموماً مطفی حرارت غریزی و ضعف عصب و مضر صاحبان سده و صداع بارد و سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا
و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصاً که اکثار در ان کرده شود و بیوقت و مداومت بران نمایند و آب با شوره سرد کرده که معمول اهل هند است
قریب باینها است در منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات مدره و امثال اینها است و آب گرم موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاة مصلح آن
آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و وجع مالیخولیا و صداع بارد و بثور و ورم حلق و قروح حجاب و ریه و نواح صدر و غسال معده و رفع تشنگی سوداوی
و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اخراج بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار و مداومت بران مضر معده و
مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مودی بدق و لاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوص در
انتها و اما آب نیمگرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و صرع و تنقیه معده
و تحریک دوای مسهل و اعانت بر اسهال و قی دوائیه بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی و شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی
و گرمی موافق سینه و معده و ضعف احشا و مسکن خارش بدن است و ماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب با یکرطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست
که در یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ ریزند و آنچه از ان مترشح گردد در کوزه ضیقة المنافذ کنند و بنوشند
نوع دیگر آنست که بگیرند نشاره چوب گز و انجیر آب ندیده و در آب یکشبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند و گرما مصلح آبهای ردی فاسد و کدر تا صاف و مروق نمودن است
و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و سبو و یا سنگ متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند و در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک
از ان نشیب باشد نیز گذارند و فتیله پارچه کرباس نظیفی را تر نموده یک سر آنرا در ظرف آب و سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آب
و یا آب شور آن و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم و الرائحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصاً خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند مکرر ته و یا دو ته
و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی میگردد و ایضاً چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگرداند و همچنین چون چند دانه
نرملی که تخم نرملی است هندی در آب شیره کشند و بگذارند صاف میگردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصاً
در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیه آن بشب و یا به طریق مذکور است و نیز مصلح هر آب ردی و نیز در تغیر آب با آبی دیگر
و پیاز و سرکه و کاهو همه یا هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش
نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن برُب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصاً که آب منزل گذشته

ماء البحر

بهتر باشد و باید ابیر مذکوره است ماء البحر بفتح باء موحده و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور طبیعت آن گرم و خشک و زعاق یعنی تلخ و شور و تند افعال
و خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و نشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول گرم کرده آن جهت وجع اعصاب و شقاق و
عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال بسر اقرع بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس دران جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار معده و مفضر و مورث جرب
و موجب حبس طبیعت و سحج و قرحه امعاء و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه دسمه و صمغ عربی و گل ارمنی با روغن بادام و لعبه
مناسبه و طین حر و سویق جو بوده و دران حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور دران

ماء الجمه

ماء الجمه بضم جیم و فتح میم مشدده و ها
ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد و گجراتی چین بهم میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و گفته اند و مثقال آن را این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته
شده باشد در یک روز باصلاح آورد و جهت گسیختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضه آن جهت جوشش لثه و طلای آن جهت دفع آثار و قروح و حکه و جرب و عبث
مجرب ابن مؤلف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ برمی آورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف میبرند

ماء الحماة

ماء الحماة بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی و راجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها طبیعت مجموع آنها مائل بگرمی و خشکی
افعال و خواص آن محلل قوی و حابس و قابض و مانع تولید و حمل آشامیدن قلیل آن حابس قی و ماء الشبی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی
و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب ثوران حمی و در ابدان مستعده و در سائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر است

ماء الرماد

ماء الرماد بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله ماهیت آن آبی است که خاکستر دران اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند طبیعت آن گرم و خشک و با
انچه آن خاکستر از آن است راجع و انچه از نوعات و اشجار حاره است گرم و تر بلکه خشک افعال و خواص آن جالی و محرق و معفن و قالع و ساخ و در بن امر بهتر از صابون
و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال محش بواطن و جالی قصبه ریه و معده از لزوجات و حابس قی و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم آن و فتیله آن
آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و حقنه آن بدان جهت قرحه امعاء و طلاء و قطور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال گوشت زائد و مجفف

ماء الزفتی والقیری

آنها است ماء الزفتی والقیری بکسر زای معجمه و سکون فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و یاء نسبت و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء و یاء نسبت آبی
که در معدن زفت و یا قیر بهم میرسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن مفتح سده و مسخن بدن و سرخ کننده رنگ رخساره و مورث
قرحه امعاء و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه دسمه و آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی با لعبه و روغن بادام و یا با ادویه مناسبه

ماء الکبریتی

ماء الکبریتی یعنی آبیکه از معدن و زمین
کبریتی برآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت امراض سوداویه رديه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر
جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و ریاح بارده و جراحات گزیده سباع و سعفه و قرع یعنی کچلی و درد جگر و رحم و زانو و امثال اینها نافع و مضار بضعف باصره و معده
و امعاء و مسخن جگر مصلح آن امراق دسمه و اشیای بارده رطبه

ماء المر

ماء المر بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن لطف اخلاط
غلیظ مقطع بلاغم و مفتح سده و مضر بمبرودین و مفسد خون مصلح آن اشیای دسمه و حلاب ممزوج با آب عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و قبل از آب مستقبه است یا جوشانیدن و یا

ماء المعادن

نمودن آن است ماء المعادن یعنی آبیکه از معدن فلزات برآید مانند مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها طبیعت اینها قریب بطبیعت آن فلزات است افعال و خواص آن
ماء النحاس خواه از معدن آن برآید و یا آنکه مس تفته را دران خاموش نمایند جهت قلاع و مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه مضمضه و قطور و اغتسال آن
نافع مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است و ماء الحدید نیز خواه از معدن آن برآید و یا آنکه آهن تفته را دران سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت شهوت

ماء الرصاص

باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره مانند ماء الکبریت ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی برآید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته و یا تفته دران
اندازند مولد قولنج و احتباس بول و رداءت آب اسرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب و الفضه بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت

ماء الملح

بر نفوذ نافع و ممسک طبع بالجمله ماء المعادن مورث عسر البول است ماء الملح بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن برآید و یا نمک دران اندازند یا از چاهها
و چشمهای شور برآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است و لا و بعد از مداومت قابض است

ماء النون

بسبب تشف رطوبات مصلح آن شیر نیمها و جرب نیمها و مخلوط نمودن آن در جو بود اده و نخ و خاک خالص طیب است **ماء النون** بضم یاء مثناه فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی
و بعربی ماء النون بنون بجای تا نامند **ماهیت** آن آبیست که از ماهی نمک سود ترشح کند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مضمضه آن جهت قروح
متعفنه دهان و خفقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و تنقیه جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح آن آنکه عطش بسیار آورد
آشامیدن و دفع ترشی شیره تخم خرفه که در دفع ترشی پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آن و بخار آن فی الواقع روان است اما منافع میاه بترتیب
اعضا اعضاء الراس ماء دفلی جهت اصحاب صرع و آب کرم مضر نسیان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش و مضمضه و قطور آلات المفاصل ماء البحر و کبریتی
اغتسال او استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفض آب بسیار سرد مضر سینه و ریه
ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهاة و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت اعراض ریه نافع و نطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب جهت نفث الدم و ماء الحدیدی
جهت تقویت معده و امراض طحال کرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت کرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سدد و باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و تنقیه
آن از آنهایی شور مضر معده و مسهل اولا و بعد از مداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار آب دریا جهت استسقاء و آب بورقی مناسب حال معده رطبه
و بعضی اوقات بسبب تشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قی و ماء الحماة قابض بطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و خفقان آب دریا جهت نفخ و مضمضه
محتبس و آشامیدن آن مسهل گاه باعث لذع میکردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء
معدنی باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ کرده و مثانه و آب آهن جهت
جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکده بد بو همه محدث حمیات غلیظه و ربع اند السموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و سائر هوام قتاله نافع الجروح
و القروح ماء القیری جهت قروح مضر و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوباء و قروح و بدستور آب کبریتی استحمام بدان و بجهت بهق و برص نیز مفید الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام
مفاصل و تحلیل صلابات و ثوالیل و بحته الزنبته آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن
و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد
و ماء الورد و ماء الهندبا بعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه و قرابادین کبیر ذکر یافت و تفصیل آنها ان شاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد **ماء القداح**
بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین **ماهیت** آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن**
ملطف و محلل اعضاء الراس و الصدر جهت صداع بارد و کزاز و سائر امراض بارده و نزلات و انعاش نفس و ازاله خفقان بارد و تفتیح سده مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده
ببویند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل و عضل محرک سر و کردن نافع و مداومت بر بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و مفرح کبد و معین باه و قاطع اسهال
رطوبی چون ماشنا بیاشامند **مارکیاه** بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتیست
بمقدار ذرع و برگ آن شبیه به برگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسر مار منبت آن حریم اذربیجان **افعال و خواص آن** اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند
و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و شهرها میدانند که بعد از آن تا یکهفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از زن و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن گوید
که بظن حقیر آنست که اجبون باشد و الله اعلم **مارکیوا** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و مارکیو را نیز نامند
ماهیت آن نباتیست شبیه بدرخت تا بقدر یک ذرع با شاخهای بسیار و صلب و پرشکن و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرمتر و گل آن سرخ شبیه بگل شب بوی
و ثمر آن در میان برگها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه اجبوب مانند کرسنه و غیره را در آن بجوشانند خشک
کنند طعم آن مانند فلفل کردد و تمیز نتوان کرد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن
بغایت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب ستبرنده موی و آشامیدن دانه
آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **مارماهیج** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و جیم معرب مار ماهی است و اهل مصر
انکلیس نامند **ماهیت** آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا بیک ذرع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنباله خار یا شبیه بآن داره و بیخار نیز میباشد و بر روی

ماء القداح

مارکیاه

مارکیوا

مارماهیج

آب مانند ماهیان و دیگر نمی آید **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آنرا مقوی باه میدانند و زائل کننده ریاح و سرد و بهای بدن پیران و جمیع وجع
پشت و قطع سیلان حیض نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه بخنی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر و پیران مطبخ آنست **مازریون** بفتح میم والف و فتح زای معجمه و سکون
رای مهمله و یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خامالاانامند **ماهیت** آن برگ درختیست شبیه و دار نبقه دور درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی برگ سفید و بزرگ نازک
داین را تشخیص خوانند و قسم دوم با برگ زرد و رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم
برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آنست ولیکن هیچ یک از این نیز خالی از غائله نیست و در قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا یک شبانه
روز و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیمکوفته با روغن بادام چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تر بدرقه افتیمون و بلیله
زرد و گل سرخ و ربالسوس و زیره کرمانی و نمک هندی و در اسهال صفرا و بلغم ابرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی مرکی و هلیله
سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون
ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست
چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بگرسنگی نمیرم اطبا گفتند تو هرچه میل داری بخور که بعد از این هیچ
کس مانع تو نخواهد بود و پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جاهائی که در کوچه میگردند و چیزهای خوردن و حلوای سفر و شند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقا او
بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملهمه او میل بآن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود و بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد و متعفن از
شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچکس او را نخیف دانست شناخت
چون این خبر باطبائی که مدتی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره
یکی از آن اطبای که حدت او نسبت بسایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بایع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت
من این ملخ را از جائی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن
فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است نهایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یکدرم تنها از مازریون شخصی هند تحمیل اسهال آن و
که حبس آن ممکن نباشد و بنابر خطری و غائله که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال میفرمایند و اینجا و طبخ
یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و با صلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بی خطر و غائله بظهور آمده و این از الهامات جناب باری
تقدس و تعالی در طبیعت را **طبیعت آن** در آخر سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف شدید و عضلات را
مضمضه بطبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون برپارچه از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفض مسهل مائیه صفرا
و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده نافع خصوصا برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیسانیده خشک نموده
مقدار شش قیراط آنرا یک رطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند و گاه بخیسانند
بیست درهم آنرا در دو سیر شراب دو ماه میگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس می آشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس و چون شش درهم آنرا در یک رطل نیم آب جوش دهند
تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند ما نسوز و یکدرهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن و آشامیدن طبیخ آن جهت
عسر البول شدید سفید و بعضی گفته اند مسهل سوداء و اخلاط بلغمیه نیز هست خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل
مطبوخ بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و واجب است که بحسب اراده اسهال ماء صفر و هریک از اخلاط و اخراج اقسام کرم معده و امعا با ادویه مسهله مناسبه مصلحه
هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن وزن
آن ماهیزهره دو دانگ وزن آن مقل الیهود الجروح و القروح ضمادا و جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه حرک قروح وسخه و قلع خشکریشه و تخفیف جرب طب بسبب جمیع هر کال
محلل مجفف آن با موم روغن جهت جرب و قروح الرتیه طلای برگ آن جهت بهق قوبا و نمش تنها و یا با کبریت نافع المضار مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلدان

حارهٔ یابسه و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و سقمی و مورث کرب و غم و دود و دهم از غیر مدبر آن خصوصا زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و کرب و غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده و
مکرر با جلاب و سیبه خوشبو و آب سرد و بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست و چون آنرا با جو
و زیت و آب سرشته بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش و دوا و حبوب
و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین مرکب آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ماس** بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند **ماهیت** آن
از احجار لطیفه و صلبه تر بلکه سختترین احجار است و الوان می باشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کمرنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کمرنگ
و دیگر رنگ خالص هر یک از اینها کمیاب و اغبار و سفید آن معیوب و اغبار بداغ سرخ آنرا بدین میدانند و بهترین همه سفید بیرنگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن که بیرنگ
و صاف باشند و معدن آن ملک دکن حوالی گلکنده و جهنه پنه است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا بر آورند و بر زمین هموار پاشند و بر آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب
از کناری بر آن نظر میکنند هر جا که برقی بنظر در آید آنرا نشان کرده رفته بر میدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده بدستور در آفتاب بر آن نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی
برق بسیاری و صفای چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در برازیل از جزائر ارض جدید جنوبی نیز بهم میرسد و لیکن بخوبی و سفیدی
و شفافی و صلبی دکهنی نیست و الماس را بالماس سایده و سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده و حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند و قطعهای آن مانند طلق
و زرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسپیده غیر محسوس میباشد بعضی از آن قابل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا
مینمایند و آنچه مشهور است که از ضرب آنرا می شکنند و حکاکی مینمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص میخوانند مانند آنکه آنچه شبیه برنگ نوشادر است و شفاف
نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه
برنگ آهن است حدیدی و احجار دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در آن اثر نمیکنند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا مکلس میسازند بنحوی خاص و مکلس آنرا بسیار نافع
میدانند جهت امراض مزمنه صعبه **طبیعت** آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث عسر
ولادت و غلبه بر خصم و مسدس الشکل آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از آن اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون تکلف و گفته اند که خاصیت
آنست که بغیر از شکل مثلث نشکسته میگردد و المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده گاو و با روغن مکرر تا تمام
آن بر آید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن **ماش** بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونگ نامند **ماهیت**
آن حبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی
پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس سبز زرد و زرد و آن دیرتر پخته گداز میگردد و از سبز خصوص زرد و آنکه ریزه آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمی و با عفوصت **افعال و خواص** آن لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر
از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس ولیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که سبب
و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا
و خون است اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهاة و سرفه و حمیات حارهٔ حاده و امراض
گرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و مقشر و مطبوخ آن با پوست حماض
حابس بطن و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سوداء نمی نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هر گاه اراده تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا
طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هر گاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند با غوره
حاره جالیه آن زائل گردد و پس آب خالص و خل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش
افشرده با برده سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر تیزی خوشش نمایند با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات
حاره نافع المضار ماش مسدد المزاج و بیران و کسانیکه در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوصا مقشر آن و مضر دندان و باه مصلح آن و مبرودین

ادویه عطره حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره
و نیز در محرورین با ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است
و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جدا شده نافع است و الوان اطعمه مصنوعه از آن را مانند برا و بری و بری کشمیری و پاپر و پهتی و دال مشکوی
و ماش پلاو و کهچری و لذوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شده و اما حبیکه در ملک هند و بنگاله و کهن هیتو و آنرا ماش دار و بضم همزه و سکون را و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند
و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب الفلفل دانسته سهو نموده اند و آن حبی است برنگ و شکل و بزرگتر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن و آب لزوجت آن
ظاهر میگردد و در ملک هند و بنگاله با سبوس غیره دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونک **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن**
بسیار نفاخ و بطی الهضم و مولد منی و منعظ بسبب نفخیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره ماش النفع و جهت برص که تازه بتازه سائیده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید
دانسته اند و در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و انواع اطعمه ماش از آن میسازند و در قرابادین شمه ذکر یافت **ماسغودون** بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم
دال و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند اسم هندی دوائیست که در ملک هند میروید و از انجا می آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عریضتر و
برگ آن مدور و نازک تر و در بو شبیه بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از آن لطیفتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قریب
بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادویه میشاید خصوص برگ آنرا **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربیست و معز نیز و بفارسی بز و بترکی اقتیس و بترکی کچی و بهندی
ماده آنرا بکری و نر آنرا بکرا نامند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بعد از گوسفند آن است و الطف و بهترین آن جوان
یکساله فربه صحیح المزاج آنست و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی نیز گرمتر و لطیفتر **افعال و خواص آن**
موافق محرورین و مرضی که فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام و ماجیل و خوردن میوه های تر و تازه و ترشیها
و کشک با آن لغایت مضر و گوشت بزغاله ما فوق شش ماه با رطوبت غالبه و بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو ضربه
و صدمه رسیده و کوفته شده و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین گرمی بر سر صاحب
سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغز سر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن رافع عشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آنرا با نمک مخلوط
کرده و فلفل و زنجبیل بران پاشیده کباب نمایند و چون آب ترشح از آنرا گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و سنون سرگین نیم سوخته آن با نمک سنگ جهت رفع زردی دندان
و عفونت لثه عصا الصدر و الغذاء و النفض خون خصیه آنرا شگافته زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده خشک کنند یکمثقال آن با آب گرم جهت بهر و ربو و درد جگر
مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با بوره و صعتر خشک کنند یکمثقال آن با سرکه عنصل جهت سپرز و چون بز نر چهار ساله سرخ رنگ را در اول فصل بهنگام رسیدن
انگور ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند و بر روی کاه و یا غربال در سایه خشک نمایند آنرا دم الله نامند جهت
انکه در تفتیت سنگ گرده و مثانه قوی الاثر است و بتعدیل و آشامیدن حریره پیه آن با آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه حاره و ادویه بهم رسیده باشد و جهت منع
افراط عمل مسهل و حقنه بدان با آرد و جهت قرحه امعاء و آشامیدن سرگین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت
رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سوخته آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرگین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ
آن با بول اطفال جهت رفع قولنج طبعی و ریاح غلیظه و ماء اصفر الاوجاع و الاورام و البثور ضماد پیه آن مسکن درد با و طلای سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوخته آن الطف
و جالی و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثالیل منکوسه و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و با برنج
جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرگین پخته آن در شراب حلبه جهت تحلیل ورم و چون گرده آنرا شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند و آب ترشح از آنرا ساییده
بمالند زائل گرداند القروح و الجروح پیه آن رویاننده گوشت بر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت قرحه ساعیه و شهدیه السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن
سرگین سوخته آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک بر پخته با شراب و یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهره بز کوهی با زهر سموم هوام آلات المفاصل ضماد پیه آن با سرگین
آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن آنست که سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقیکه

ملک الحزین

مال کنکنی

درخت بندها و محاذی ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارده با سرکه جهت علاج آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آنرا با ترب و عسل بید انجیر تقطیر کنند معادن جمیع اشیاء صلبه نرم سازد و چون آنرا حل کنند مداوی در غایت سیاهی باشد **ملک الحزین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله **ماهیت** آن از طیور آبی است سفید و جثه آن بقدر جثه کبوتری و گردن و پا و منقار آن دراز و در اکثر کنارها مجاور و بسر نیز افکنده میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن و حمام مانع نزلات است **مال کنکنی** بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و بالغت هندی است **ماهیت** آن تخم نباتیست هندی و نبات آنرا یکساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه بنبات حنا و ساق آن از آن قوی تر و برگ آن بزرگتر و در طول و عرض با ده و خوشه آن نیز بزرگتر از آن و دانه آن بقدر حنا و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حدت **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و رگ و رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و لثیه و غش سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان اعضاء الصدر و النفس آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه و بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه و یا کمتر از آن با برگ تانبول و روز دوم اندک از آن زیاده و روز سوم نیز از آن اندکی زیاده و همچنین تا بحدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند بانحای شتی آنرا مستعمل و دارند مانند آنکه از یکدانه شروع مینمایند و هر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز بتدریج کم مینمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی بسرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل و بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه می افزایند تا چهل دانه و باز بدستور میکاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست یا زیاده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا بیکدانه در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و عوارض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال آنها اجتناب مینمایند و گفته اند تدهین بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت دفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و یک روز جهت جذام و نیز و بهایی در ست آنرا و روغن گاو خالص بریان مینمایند و روزی یک کف آنرا میخورانند و میگویند قوت باه را بحدی میرسانند که شرح نمی آید و نیز در شیر گاو میجوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و روزی مقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورانند و میگویند که موی راس سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار آنرا در ده آثار شیر بجوشانند بمقداری که تمام جرم کند و هر روز هفت دانه آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آنرا بروغن ضفدع چرب کرده و روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر با شغال چند روز بخیسانند و سه روز متواتر بزن فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زایل گردد چنانکه دیگر رغبت بجماع نکند و کسی بر و قادر نگردد و المضار مضر محرور المزاج و فضول بدان چاره و جوانان و چون حار است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خورده و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا اخذ روغن نیز و دهن آن را او دادن حبوب دیگر بدین نحو اخذ مینمایند که در دیگی تا نصف آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میگذارند و تخم آنرا هر مقدار که خواهند کوبیده بران پارچه میپاشند و سر آنرا بسرپوش میپوشند تا بخار در آن مجتمع گردد و بعد از یکدو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه میفشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ مینمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور عمل می آورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن بعضی بران و انسته اند دیوس گفته درختیست که در بلاد شام میشود **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن نافع جرب و خوردن نشاره چوب آن کشنده است حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه برگ بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چوب حیات و انند چون بیخ آنرا سائیده بکار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت عقعه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای بقی مینماید **مالیقراطن** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهمله مثناة و نون لغت یونانیست بمعنی ماء العسل و قراطن بمعنی با است **ماهیت** آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران

مالیا

مالیقراطن

ماميثا
ماميران
ماهودانه

ویا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه
مناسبه حاره و یا بارده بحسب غرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت** ساده آن گرم و تر **افعال و خواص آن** جالی و ملین و قاطع اخلاط
لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و احشا و اشتها و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و اذیت ادویه قتاله و ضعفی
که از جماع بهم میرسد و مدر بول و حیض و مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره و حشا مصلح آن رب حامض مصلحه مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل
ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد که نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ مینماید **ماميثا** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح ثا مثلثه و الف
نبطی است و آنرا همیثا نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و با زوائد شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسپنده و گل
آن زرد و مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری و در قرون میباشد و تخم ماميثا بقدر کنجد سیاه و
شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف ماميثا که اثری از آن در ظاهر نمیماند و در سرطان ثمر ماميثا میرسد و آنرا کوبیده اقراص میسازند بهیأت لوطی (?)
و آنرا عصاره ماميثا و شیاف ماميثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره
مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته اند آن دو نوع میباشد نوعی را که گل سرخ است ازغاموقی (?) نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته اند **طبیعت** آن در دوم
سرد و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا اعضاء الرأس و العصب و الصدر و المعده طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره
و منع انصباب مواد بچشم در ابتدای رمد و حرارت جفان و سلاق و داحس (?) و ورم حار آن و لوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و بثور خارج پلک چشم و ضعف
باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یکمثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی و با ادویه مناسبه معینه و مسمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلای عصاره آن جهت اورام
حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس جید بل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مضر سپرز مصلح
آن بادام شیرین است **ماميران** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و الف و نون **ماهیت** آن قسمی از زرد چوبه است ساق شاخهای نبات
آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ اسلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و با لزوجت بیخ آن پرشعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریکتر از آن و گره دار و غیر
مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن زرد و بیرون نشان
هندی و خراسانی آن تیره رنگ و مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب گره دار تازه چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد و مشقق ناخن اعضاء الرأس سعوط آن با عسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر
و در روشنائی آنچه بیفزاید مضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول طلای
آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر و نظیر (?) و بعضی مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مرزنجوش طلای آن
با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و رفع آثار جلد نافع است **ماهودانه** بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها و اسم
فارسی است یعنی قائم بالذات یعنی در اسهال تنهائی بی معاونت دوائی دیگر کافی است **ماهیت** آن نباتی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب الملوک نامند
و غیر حب السلاطین مسمی بدانسته ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبهای آن ریزه مائل بتدویر
شبیه ببرگ زنان و بدطعم و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه بزرگتر و پوست آن
اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب بیخ آن باریک قوت آن تا ده سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانه آن شبیه بماش است
و بند کمتر از آن در غلافی شبیه بلوبیا **طبیعت** شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آب مطبوخ آن
با خروس سالخورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و بلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و آشامیدن کوبیده حب بستان آن
با آب سرد در اسهال قوی تر (?) و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموسهای زیاده از دست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از شیر
آن تا دو درم و زیاده بران غیر مجوز و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر مثانه (?) و معده و مصلح آن انیسون و مضر سفل مصلح آن کتیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است بدل

بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا تنهائی و یا با ادویه مناسبه پخته میخورند اسهال مینماید بجهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس الهرم پخته جهت قولنج و اوراربول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن حب الخروع و یکوزن و نیم آن حب النیل است **ماهیزهرج** بفتح میم و الف و کسر ها و یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و جیم معرب ماهی زهره فارسی است بمعنی سمک جهت آنکه کشنده ماهی است **ماهیت** آن نوعی از فلوس است که بترکی سقو بروقی نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بروی زمین و گل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت ثمر و پوست ساق آن مائل بزردی و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن با اندک حدت تندی آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی و کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کتیرا و نشاسته و انیسون و با روغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه و نیم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده در آبی که در آن ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس گشته بر روی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند

فصل المیم مع الثاء المثلثة

مثنان بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست که گرم و اثر آنست و آن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ مازریون و از آن نازکتر و با رطوبت چسبنده و گل آن سفید و از ما بین ثمر آن میروید شبیه بتخم مورد و مائل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب سیاه و مغز آن سفید و آنرا حب و دانه و کرمدانه نیز نامند و برگ و تخم آن مستعمل **طبیعت** آن و جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن با حریره بادیا بلع نمودن دانه آنرا درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزنبه طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن بازفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زنان حب آنرا در فرزجات مسخنه و نشفه رطوبات و خوشبو کننده ارحام و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذ جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند و برگ آن در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت بکوبند و غلطا آنرا از آن جدا کنند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیده آن جهت دفع غائله که دارد و باطبیخ با اقلا و یا عدس مسهل بر فق و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن بازفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن و در مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و موجب حدت حلق و کرب و رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و منبت آن قریب دریا و آبها و زراعات و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برگ آن مانند برگ ابهل و اثل و در پهلوی هم و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روئیده و تخم آن بقدر ابخره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بی فائده و گفته اند که کرمدانه این قسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیده آن در سرکه یکشبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل ما صفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آن را با یک اوقیه مویز بیدانه در یکرطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند و صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ما صفر و استسقا و اخراج اقسام کرم معای صغار مفید الجروح و القروح استعمال فتیله آن در ناصور و جراحات خورنده گوشت فاسد و منقی او ساخ و چاق کننده آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویه مناسبه و یا تنهائی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر **ماهیت** آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدد ذکر یافته و اکثری گفته اند استیاه سنشای آن و حمل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی آنست که ذکر یافت و مثلث فقهی آنست که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الصدر و آبله و حصبه و مقوی باه مبرودین و زیاده کننده منی و اکثار آن مضر محرورین مصلح آن سیلمرخ آن با آب است

فصل المیم مع الجیم

مجنج بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی گل خرش نظر نامند **ماهیت** آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن

ماهیزهرج

مثنان

مثلث

مجنج

محجوقان

جهت کرم گوشت و قرحه و در دآن نافع است **محجوقان** بفتح میم وضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف والف و نون **ماهیت** آن از ادویه جدیده است از بلد یکه محجوقان نامند
نصارامي آورند و آن بیخ نباتیست سفید رنگ شبیه به فاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برک آن مدور و در آن رکهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند
خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان و در تموز میرسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است
بخلاف این بیخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و از این جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه در این دوا نیست کیفیتی
که مشکر طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند هست **افعال و خواص آن** جهت نوازل و وجع مفاصل و کرده و قولنج و سلعه رطبه نافع است جهت آنکه مسهل
و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن و بسا است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق میفرماید و بالجمله از مسهلات
ملوکیه است که معالجه کرده می شود با آن چوب چینی و عشبه و شجره البنی و صا سفراس و قوت قضباکه عصاره ریوند نامند و مثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها
و در حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه منفتح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن بانحاء بسیار است از مربای آن مانند مربای اصول بکیرو معجون تبسیر سفوف
آن با شکر یا با شربه مناسبه مرض یا عرق رازیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هر یک از آنها و بهترین معاجین معجون و رد مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقت
و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یکشبانه روز در آب اول خیسانیده با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهله
لطیفه و شدیده هست نیز و بعد استعمال آن اگر بمقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهل لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف و یا بطلان عمل آنها است
مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درم و در اقویا و بالغین از یکدرهم بحسب قوت ضعف مزاج بدانکه در این دوا قوت انضاج است و لهذا جائز است استعمال آن بدون منضج
و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سایر ادویه مسهله و منفتح سده است از مجاری ضیقه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سایر اعضا و امراض رحم
و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه مختصه با آن نافع و رب آن نیز مانند رب السیله بعمل می آورند و مقدار یکقیراط آن با خوشابات و یا اشربه مناسبه چند مجلس کافی اجابت
مینماید که نقاهت حاصل میگردد بی تعب و حاصل این دوا از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سود مند و بغایت ملایم است چنانکه گفته اند باقی منوط به تجربه است

محلب

محلب در حب المحلب مذکور شد **فصل المیم مع الخاء المعجمة** **مخ** بضم میم و خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز هست **ماهیت**

مخ

آن معروفست که جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان مانند اطراف استخوان
نرم باشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص مسلوک خوردن آن
مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و ابهرو دین و ترشیها و محرورین آلات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و با طلات و اوتار عضلات و شقاق
و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق گاو نر و بز نر قویتر و گرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و در جرب والدین
اند خصوص از حیوانیکه رنگ آن سیاه و پیر مغز با وصاف مذکوره باشد و وجه بهتری ساق برای زیادتی و هیئت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو
و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظرفها و اماکن بلند گرم خشک بار کرده

مخلصه

بگذارند و از جاهای نم دور دارند **مخلصه** بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و با و آنرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می یابند از سم افعی و حکایات
آن مسموع و بتکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام و دیگر نیز **ماهیت** آن نباتیست مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی
و گل همه صحیحی منکوس شبیه بجمجمه و قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخهای آن بلندتر گردد برگ آن ریزه تر
شود و تا بعد ببرگ کتان و گل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع میروید و در اواسط گرما گل میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مابین کبودی و سرخی است و قسم
سوم را برگ شبیه بسیر و بجهود ریزه و گل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را اسکندریه راس الهد هد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع میروید و ساق آن باریک
و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب کبود و نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ
و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب با غبرت و بدشکل غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن
باریک و دراز شبیه ببرگ بابونه و بر سر شاخهای قبها شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد و بازغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف برباه و حران است و بهترین

همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا حاجم و الواح گویند و سه نوع است یکنوع آنرا شیرازی
کاررک نامند و بفارسی ببیل شامی و یک نوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک تفاوت نبات کاررک خشن و تخم آن بسیار تلخ
و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی
در ریگ روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب
و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل
از آن و یا بعد از آن مانع تأثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا بنوشند
در آن سال هیچ سمی بجورنده آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطفه محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام
شراب دانسته اند **مخیض** بفتح میم و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچه نامند **ماهیت آن** ماستی است
که با اندک آب درخیک و یا غیر آن حرکت داده و برهم زده و هیئت آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که هیئت آنرا بالتمام نچوده
گرفته باشند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و رطوبت بران غالب بر یبوست **افعال و خواص آن** مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی
حدت تب دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنگتاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده
بسنگ ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصاً با طراثیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بود و بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار
و بجهت تسمین بدن مؤثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نموده اند و دستور آشامیدن در حمی دق و امراض حاره حاده
چنانست که بگیرند دوغ تازه گاو و براو نمک بپالایند که تمامی کره آن جدا گردد و مطلق هیئت در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش شده گردد
پس نیکو برهم زنند تا ماستیکه در آن آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده و در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو [illegible]
یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از نیم مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین میزان زیاده نمایند و روز دوم پنجدرم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز
پنجدرم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند که ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول
برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم خواهند بهمین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت
بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و قوت
و حدت ماده مانند عنب الثعلب و امثال اینها و جائی که تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت لین باشد و تلیین آن موجب ضعف گرده گردد
دوغ را آهن تاب و یا سنگ تاب نمایند و با طباشیر سفید و با طراثیث و با حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که گاهی فاد زهر حیوانی با دوغ نفع
می بخشند و نفعی بسیار در آن امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تنقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز می کند و از اسرار [illegible]
است **المضار** دوغ در تبهای عفنه خلطی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن قی نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش گردد مورث
دوار و غشی شود و اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است **فصل المیم مع الدال المهملة** **مداد** بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت
عربیست و آن را حبر بکسر حاء مهمله و سکون با موحده و راء مهمله نیز و بفارسی مرکب نامند **ماهیت آن** معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از اطلاق آن
مراد نزد اطبا مصنوع از دوده و روغن کتان و صمغ عربی با غری الجلود و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن بسیار سیاه براق بسکون آن است **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت نوفل میسازند و گفته اند که از مازو تنها میسازند **افعال و خواص آن** قابض و مجفف و رادع
خصوص مداد هندی اعضاء الراس و العصب و غیرها سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و برکف پا جاذب حرارت
حمیات و برادرام حاره محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب خالص آن جهت سوختگی آتش و بدستور با قیروطی اما باید که بعد از التیام

مخیض

رسید اگر زیاده از سی درم هم

نشویند و رفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه دران زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم
عقرب است **فصل المیم مع الراء المهملة** **مر** بضم میم و تشدید را و بفتح میم نیز آمده لغت عربیست و برومی اعروعولیطوس و بسریانی مرا دکیا و بیونانی سمرنا و بهندی
بول بضم باء موحده و سکون واو و لام نامند **ماهیت** آن صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره سقوطره میشود و بسیار بلند و رعنا و نرم و گره دار
و گرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر میباشد و ازان نیزه میسازند مشهور به نیزهٔ نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و مالیا
یکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مرانرا برگ شبیه به برگ توت است و برگ قرانیا
شبیه به برگ ترنج و ازان کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرظ
و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد و آنچه از تنهٔ درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آن که دران جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع آنست
و این قبل از انجماد سفید رنگ و بعد ازان رنگین میباشد و این را مر صاف نامند و آنچه از تنهٔ درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد ازان است
و غوبی و این زرد رنگ میباشد و مر البطارح نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصارهٔ آنرا خشک مینمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده
آب صافی آنرا باز طبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد و مسمی بمیعهٔ سائله و مر حبشی است و این بدترین همه و سیاه رنگ میباشد و مختار بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه
و سبکوزن و زود شکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و املس آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد
و آنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فاسیس نامند و در لون شبیه
بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و زهومت است غش مینمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم و خشک
دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض بیلوع و مفتح و منضج و مسهل و ملین و طرق و محلل ریاح و اورام باردهٔ بلغمیه و از جملهٔ ادویهٔ حلیله و عظیم النفع است
و داخل تراکیب کبار کرده می شود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر جسد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر یا
بعض و وجه مناسبه میمالیده اند و گفته اند آنچه ارقلیطاجی آورده قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء الراس سعوط مقدار یک دانگ آن منقی دماغ
و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که گرم نموده باشد و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت صداعین و صداعی که
که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با پر مرغی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیرهٔ کرمانی و روغن کاو
سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبه سر و بدستور ضماد آن باکندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و گذاشتن فتیله آلوده بدان و افیون و ماميثا و جندبیدستر
مخلوط در بیهم در گوش جهت تنقیهٔ چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام انها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضهٔ محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل
و یا سرکه ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنهٔ دهان و لثه و اسیه با سرکهٔ عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت
یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگاه داشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیهٔ آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر و حکهٔ
اجفان و قطع چرک و پرکنندهٔ قروح چشم بیلوع و حابس و محلل نازل در چشم در ابتدا که رقیق باشد و نیز اکتحال حل نمودن آن در آبیکه در آن عروق عصفران و زردچوبه جوش داده باشند
و یا در آب آس یا مویز منقی جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش بنوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست و با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضه جهت رمد و بیاض
رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب با عصیر عوسج و با شقایق النعمان
و نیز جهت جلای بیاض عفونت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت لکنة الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه ارادهٔ استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا
شیر الاغ و یا سفیدهٔ بیضه مرغ بکار برند **اعضاء الصدر** آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید
اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیهٔ اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال
ماء اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابات آن و تفتیح و
انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و با آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور حقنه بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب

نعناع جهت بدبوئي دهن و بدستور جلوس در آن و حمول آن و قبل با شراب مسقط جنين بسرعت و در و بر با كندر و زعفران و افيون جهت زحير رطوبي و حمول صحيق سرشته آن با آب برگ مورد و جهت رفع بدبوئي رحم و چون با زيت فلسطين كه زيت ركابي نامند حل نمايند و بر ابهام پاي راست بمالند مادام كه آلوده باشد از جماع فتور بهم رساند و ضماد آن با ادويه مناسبه جهت فتق و با سركه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشاميدن نيم درم آن با بيضه نيم برشت حابس نزف الدم رحم الحمى آشاميدن مقدار يك مثقال با فلفل قبل از نافض حميات بدو ساعت مانع نافض السموم آشاميدن با شراب جهت سموم بارده و طلاي آن جهت نهش هوام الاورام والبثور طلاي آن جهت تحليل اورام بلغميه و خنازير خصوصا با آب ترب الجروح والقروح ضماد و طلاي آن منقي و مدمل قروح متعفنه و رويانندهٔ گوشت صالح بر استخوان عاري از گوشت شده و با سركه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حيوان صدف جهت قطع گوشت مردهٔ قروح و جروح عصابه غضاريف و رويانيدن گوشت بر استخوان عاري از گوشت شده و با سركه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا كه اولا عضو را با آب بارتنگ بشويند و بعد از آن بر آن پاشند الزينة ضماد آن با شراب ولادن و روغن مورد مانع ريختن موي و حفظ آن از افتادن و تقويت و انبوهي آن و با آب ترب جهت بهق و كلف و خون منجمد تحت جلد و با سليخه و بياض عسل و عسل جهت قلاع ثآليل و كلف و طلاي آن با شب يماني جهت رفع بدبوئي زير بغل و كشاله ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب آلات المفاصل آشاميدن و ضماد كردن آن جهت اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب گشنيز و يا آب گرم تازه و با زيت و سركه جهت شدخ عضل و تحليل ورم و تسكين درد آن و تنها و يا ادويه مناسبه جهت كسر عظام مؤثر المضار مضر محرورين و بوئيدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص كساني را كه عادي بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن از يك مثقال تا نيم درم بدل آن صمغ بادام تلخ و نيز دو جالينوس قصب الذريره و فقط تلخ وزن آن و نيز و بعضي موميائي و جند و فلفل هر يك از آنها بحسب مناسب مراتب امراض و دخان آن كه مانند دخان كندر بعمل آورند و در ساير افعال مانند مر و الطف و قوت تجفيف آن زياده است و برگ آن مقوي معده و محلل رياح و مدر فضلات و دافع سموم افعي و ساير هوام و ثمر آن مانع تخمه و تكاد و ذرور سوخته آن با سوخته پر سياوشان جهت دراز كردن موي و آشاميدن نشارهٔ چوب آن بقدر دو درم كشنده و بالبار بهمين اثر است **هرار** بضم ميم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه و در ميان هر دو الف لغت عربيست **ماهيت آن** خاريست كه در آخر بهار و اول تابستان ميرويد و در مصر معروف بهر بريست و طبيبهاي آنجا بجاي شكاعي مستعمل دارند و در فعل قريب بدان است و مردم ديار بكر آنرا زردويه نامند و برگ آن شبيه ببرگ چغندر و سياه رنگ و ملاصق بزمين و در تابستان مانند درخت شعبها از يك بيخ از آن ميرويد و گل آن زرد و در آخر هنگام خشكي خار دار ميشود و شبيه بشكاعي و در آن تخمي مانند تخم معصفر و بسيار تلخ پيدا شده و قوت آن تا چهار سال باقي ميماند و ساق آنرا پوست جدا كرده ميخورند و تلخي آن كمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضي با گوشت پخته ميخورند منبت آن ميان زراعت و زمينهاي نمناك و چون شتر از آن چرا نمايد فربه گردد و شيري بهتر از آن نيست و در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا اشواك الجمال نامند **طبيعت آن** در حرارت معتدل و خشك در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و العين ضماد آن جهت درد چشم اعضاء الصدر و الغذاء والنقض آشاميدن برگ آن و با آب برگ آن بقدر يك اوقيه مكرر جهت حل قصبه ريه و درد پهلوي مزمن و ضعف جگر و تفتيح سدد آن و ادرار بول و جرب و حكه و طلاي حدت و حرارت خون و تصفيه آن و جهت تبهاي كهنه و با نانخواه و زجاج سوده جهت تفتيت سنگ مثانه و عسر البول السموم آشاميدن سه دانگ آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن كثيرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا يك اوقيه است **مراره** بكسر ميم و فتح و دو راء مهمله و در ميان هر دو الف و در آخر ها لغت عربي است جمع آن مرارات و مراير نيز آمده و بفارسي زهره و بهندي پته نامند **ماهيت آن** معروف است و آن عضوي است از اعضاي مركبه بدن حيوان موضوع و وعائي از براي صفراي متولد در كبد از جهت فوائد مذكوره در كتب كليات و آنرا دو مجري است يكي از كبد بسوي آن براي آمدن صفرا از كبد در آن و ديگري از آن بمعده و امعا براي انصباب صفرا بمعده و امعا براي غسل آن و دفع فضول مرارهٔ هر حيواني در طي ذكر آن مذكور شده و خواص كليه آنها و آنچه مذكور نشده در اينجا بيان مي يابد و قوي ترين زهرهاي حيوانات چهارپا زهرهٔ گاو پس زهرهٔ خرس پس زهرهٔ بز پس زهرهٔ گوسفند است و اسلم زهرهاي طيور زهرهٔ خروس و ماكيان و كبك و ساير زهرهاي طيور اقوي از زهر حيوانات چهارپا و وقتيكه نسبت داده شود طاير را بماشي و صيد كننده و از زهرهاي بسيار قوي و لذاع زهرهٔ جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهرهٔ سلحفاة و سمك مسمي بعقرب و سلحفات اقوي اند از زهرهٔ حيوانات چهارپا و ضعيف ترين زهرها زهرهٔ خنزير است و نيز هر يك از زهرها بحسب نري و مادگي حيوان و اختلاف احوال از سيري و گرسنگي و سيرابي و تشنگي و وحشي و اهلي و رياضت و تعب و دوندگي و سرعت سير و پرواز و راحت و آرام و گيجا بستن و در قفس بودن و تعليف و غير با اشياي حاره و بارده مختلف ميباشد چه از حيوان نر مطلقا گاه هنگام گرسنگي و تشنگي و دوندگي و غير با از اسباب مسخنه اخذ نمايند كه سهل شكره با حدت و اقوي اند و از ماده خصي و هنگام مخالف آن امور از اسباب مبرد

اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت اکثر و ضعیفتر میباشد و زهره انواع ماهیان حاد و قوی میباشد خصوص زهره شیلوط که سمی است و زهره انواع مار را سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد
مائل بسرخی برنگ طبیعی آنست و بدترین آن زنگاری و سرخ تیره آنست **طبیعت** آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حار جالی و شدید النفوذ و اعضا الراس
مفتح سده خیشوم و مصفاة و قطور مراره دب جهت قروح تازه گوش و قطور زهره رخمه با زیت جهت ثقل سامعه و با عصاره کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اکتسال بهر زهره
گاو نیز و با نطرون و طین قیمولیا برای خراز و ولوک و مراره سلحفاة جهت قلاع خبیث دهان اطفال و زهره اردک خانگی با دوغ سعوطا در جانب موافق جهت رفع شقیقه
نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند نر جبلی از حیوانات چهار پا و کبک و شیلوط جهت غشاوه و زهره
کرک جهت رفع بیاض عین و زهره ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و براة و مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول
اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت بصر و تنقیه قروح آن ازاوساخ نافع اعضاء النفض لعوق زهره آهو و الاغ با روغن گاو تازه ناشتا در حمام دافع بهر و ربو و زهره گاو نر
با عسل جهت خناق و بدستور زهره مسلفات اعضاء الغذاء و النفض ضمادا سیدن زهره ثور مفتح افواه عروق و بواسیر و زهره هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهره حیوانی مطلقا مسهل
حتی زهره خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین و اسهال نماید و ضمادا زهره ثور با عسل جهت قروح مقعده و نطول آن جهت وجع رحم و انثیین و ورم
شراسیف و فرزجه زهره هر حیوانی مدر حیض است و آشامیدن یکدرم زهره قنفذ با یکدرم موم سرشته مخرج جنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره جغد با کستر چوب کنز رافع لوا
در فراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی براحلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهره کنجشک برحاقوقر حاو قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه
و ران باعث شدت نعوظ و گویند تا کف پا را بر زمین نگذارد رفع آن نگردد و الکسموم طلای زهره تیس جهت هوام و بدستور زهره ثور الاورام و البثور طلای زهره حمار وحشی با عسل
جهت تاکیل و تحلیل اورام و در مراهم حمره داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح طلای زهره کرک جهت التیام جراحات
عصب و در زمان سیر مانع تشنج و کزاز مخوف و زهره تیس جهت قلع گوشت زائد و داخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده میشود و طلای
زهره هر حیوانیکه باشد با نطرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات عسر حادث از جمره نافع است **مران** بضم میم
و فتح را مشدده و الف و نون **ماهیت** آن درختیست که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ
و یا عصاره برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و تتمه خواص آن در مرز کر یافت و بعضی خود آنرا شجرة المرد السنه اند چنانچه مذکور شد **مرباقلن** بضم میم و سکون را
و فتح با موحده و الف و فتح قاف و ضم لام و نون لغت یونانیست بمعنی هزار برگ و آن حزنبل است و در حرف الجیم مع الزاء مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف
و نون لغت عربیست و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند **ماهیت** آن جسمی حجری شبیه بنبات و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در
بحر محیط در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یکذرع و زیاده نیز و با شاخهای و بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم گره آنست و بعد از آن
سفید با وصاف مذکوره و سیاه آن زبون و ماده تکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب هوای حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا و این احجار است که بسبب تابش آفتاب
و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبه ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته برمی آورد و بعد از برآمدن متشعب میگردد و بشکل نبات و درخت
و اجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طرابلس و اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهی گیری بسته
در دریا می اندازند و باطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها پیچیده گردد پس بزور میکشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جائیکه عمق آب آن کمست غواصان در آب فرو رفته بریسمان
بسته شکسته برمی آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا تا سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن نیمدرم آن قابض
و مجفف و حابس و یکدرم آنرا پادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سائر افعال مانند
بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور حراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مرداسنج** بضم میم و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین
مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرده سنگ و بیونانی لیدوخوریس نامند **ماهیت** آن جسمی حجری است مصنوع جهاد معدنیه سوای آهن و مس
از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و بهین آن سرخ و فضی نقش و رصاصی مائل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست **طبیعت** آن
بانجامی است از انجمله آنکه میکدازند سرب را و سرخ و یا سرب سوخته بخورد آن میدهند تا هر دو خوب ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن میریزند و هر چه خوب سوخته و ممزوج

مران

مرباقلن

مرجان

مرداسنج

آن باشد جدا میسازند و با آب و جو طبخ میدهند بحدیکه جو مهرا کرده و منشق شود پس از جو جدا کرده با همون آن نمک میسایند و در آب میخیسانند و هر روز برهم میزنند و هر سه روز آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف کرده و اجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و بکسر آن نیز و بسکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف و در پشم سفیدی پیچیده با آب با قلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک بران بریزند آنمقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز برهم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آنرا بر تخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید میکرد و **طبیعت** آن مائل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته و مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کرده آن که مرتک نامند الطف و اقوی **افعال و خواص آن** تمام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و برنده گوشت فاسد زائد و رویاننده گوشت صالح والتیام دهنده زخمهای عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویه محلله قویه و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گرداند اعضاء العین سفید کرده مغسول آن در اکتحال جالی حکه سلاق و جرب ناخنه و قرحه چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن جالب بول است زنان بلاد ما باطفال برای خلفه و قروح امعاء و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت دفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرمها دفع نگردد مانع سکون آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است مین الدوله تصریح نموده که بعد از سفید کرده آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کرده آن در حقنها حابس اسهال قرحی و مجفف القروح والقروح طلای آن رویاننده گوشت فاسد نائل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض معاونت ادویه مناسبه و مثل آن کبریت و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای پر آب الیته طلای سفید کرده آن جالی کلف و دافع آثار حکه و جرب حدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بدبوئی عرق مانند زیر بغل و کشاران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت تبخ جلد مجرب خصوصا با روغن گل و با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع بخار مواد بقلب و با سرکه جهت دفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه لنقاق است و طلای غیر سفید کرده آن با آب گشنیز سیاه کننده کننده جلد و زود آن جهت قروح بین الخشان و نافع المضار و ورم آن کشنده با حتباس بول انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر با نشقاق امعاء گردد و مصلحه و مداوای آن بقی و تلطیف بدل است و با ماءالشبت والخیر و آشامیدن مرکی سه درم با آب گرم و علامت آشامیدن اسفیداج والحوم خرفان و مرق خروس پیر و اشنت های جرب سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و او بان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین وزه فاتحم کرفس و فلفل و غاغیه یعنی گل حنا و نار دین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرکی با یک اوقیه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند و حقنهای لینه و حب صرح آن دو رایا دین ذکر یافت **مرزنجوش** بفتح میم و سکون راء و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی مرو حق و بهندی دوناوه مروا نامند **ماهیت** آن غیر از از ان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ شباهتی بگوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع مینمایند و نبات آن تا بدو سته ذرع و با شاخهای پراکنده و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و شفاف کسانیکه آنرا اذن الفار دانسته اند اشتباه نموده اند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص آن** قوتش از سوسنبر والطف محلل و مفتح و جالی و مفتح و جاذب **اعضاء الراس** آشامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی ولقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ ولقوه و صرع و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین بدهن آن جهت فالج و امراض عصب بارده مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت دفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان خون رطوبات و آب از دهان و نطول آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و یا گذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش دافع سده آن **اعضاء الصدر والغذاء والنفض** آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضای باطنی و احشا و تحلیل ریاح و رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجه آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده و مثانه مصلح آن

مرزنجوش

آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و گویند فستین و مرماخوز و وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شاهانک نیز گفته اند الاورام والبثور طلای آن محلل اورام بلغمیه با برنج جهت ورم نسیان الآلات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت دفع عمیا و بدستور تدهین بدهن آن الزینة طلای آن با سرکه جهت دفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رافع مضرت هوای و بائی و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافعست **مرسطس** بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت یونانی است **ماهیت** آن درختی است بقدر یک قامت برگ آن بباریکی موی و سهم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ و رطوبت آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** طلای آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با حمام آرد و سه مرتبه رافع جرب و قالع آثار و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت موثر و آشامیدن دو وقیه از آب آن کشنده است و بعد دو روز و صاحب فلاحت گفته چون ترک آنرا غرس نمایند درخت میرد و چون شاخ آنرا بریده دفن نمایند و آب دهند بعد از چهل روز قطر ماکول دهد **مرغری** بفتح میم و سکون را و فتح غین معجمه و کسر زای معجمه و یا نسبت اسم سریانیست بفارسی مرغز نامند **ماهیت** آن نوعی از پشم بز و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند **افعال و خواص آن** پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن بهر و دین و مقوی کمر و گرده و محرک باه **مرقشیشا** بفتح میم و سکون را مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین و الف لغت یونانیست و آنرا ماقشیشا و حجر النور و حجر روشنائی نیز نامند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است بهندی سونامکهی نامند **ماهیت** آن سنگیست غیر براق بخلاف مغنیسا که براق است و انواع میباشد ذهبی و فضی و نحاسی حدیدی و شبهی و در معادن آنها مکون می یابد و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند و قوی ترین نحاسیه **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** محلل جالی و قابض و منفخ و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز و مادام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمیگردد و اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع آنست اکتحال محرق و یا غیر محرق آن جهت جلاء و تقویت چشم و تحلیل مده تحت آن الاورام والبثور طلای آن با راتینج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود و بسبب تحلیل و انضاج که دارد القروح والجروح با راتینج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده گوشت زاید فاسد و رویاننده گوشت صحیح الآلات المفاصل طلای آن محلل انجماد شده است در اجزای عضل از ماده سلیه بعد الزینة طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق غسل آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل قلیمیا است و اهل صفای آنرا جهت استسقا و بواسیر و اوجاع گرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق و تشنج جهت استعمال مینمایند و بجهت دفع سموم مشهور به بیز مصنوع از مس یک آثار هندی و روی توتیا ربع آثار و سرب نیم آثار قلعی نصف نحن آن و سنگ بیزه سرخ سوده نیم من آثار که همه انجا گداخته و در آن ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در چینی گداز و در جای بیزند سلیه مرقشیشا میشود درلون **مرماخوز** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم خا معجمه و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده بفارسی مرو خوش نامند **ماهیت** آن مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی و با صلابت شاخهای آن طولانی و برگ آن مائل بهندبر و درازی و رنگ آن مائل بتیرگی و سبزی و خوشبو و تلخ و با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مائل باسفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و گل آن مائل بتیرگی و زردی و در تموز میرسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده بلغمی و هر جا که باشد اعضاء الراس جوشانیده در شراب اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سده دماغی نماید و صداع آورد و انکباب مطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ صداع بارده و مشابه تشنج است و رین ام اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعاء و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد و فواق عینیان بازوار و جهت تفتیح سده احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بدستور نطول مطبوخ آن و جلوس در آن مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش و مصلح آن سوده و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن شبه و اندکی زعفران و مرماخوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازه از در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح حاره در بدن عضلای یا ظاهر بخوابند زایل گردد و بهتر از آن دوائی نیست **مرمازاد** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو زاد و بترکی [illegible] نامند **ماهیت** آن

ساق آن بکعده و بقدر شبری و قریب به جعده و پر زغب بحدیکه کویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و کل آن بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر
با برکهای بسیار ریزه متخشنه بکل و حکیم میر محمد مومن رحمة الله تعالی نوشته که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و اخذ نموده **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی آن را زیاده از
خشکی دانسته اند **افعال و خواص آن** عضا ء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده
و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است **مراطوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی ورک
نامند **ماهیت** آن مروی بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برک آن شبیه ببرک خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است **مرماهوس**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بمرماحوز و برک آن مانند برک لبلاب و از آن
کوچکتر و کل آن مایل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است **طبیعت** آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل
افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته **مرو** بفتح میم و سکون را و واو و لغت نبطی است و گویند
فارسی است و نیز بفارسی مرورشک و بهندی کنوچه نامند **ماهیت** آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خرامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق
مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرماز او نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را
مرماهوس و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا بر دن باشد و از نوع مرو نبات شد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا اشموسا نامند **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت **افعال و خواص آن** ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفتح ریاح و مفتح سدد هر جا که باشد اعضاء الراس قطور آب آن
با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده
و امعاء و رافع استسقاء و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت با شامیدن برک و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و
روز دو درم آنرا با مثل آن شکر نا شتا بیاشامد تخفیف و اخراج آن ببول و عرق نماید و ایما و تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند
و جهت ذوسنطاریا و بریان نا کرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع سهال دموی و قرحه امعاء و سحج الاورام و الدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات
و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک آب بر آن ریزند و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای
سوداوی را بالکل زائل گرداند و مجرب است **مرماسیطس** بفتح میم و سکون را و مهمله و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین **ماهیت** آن سنکی است سیاه
مخطط و سبک و بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون بسایند رائحه خمر از آن آید و از مغرب آورند **افعال و خواص آن** آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند
و ضماد آن جهت نمله مفید **مري** بضم میم و کسر را مشدده و یا لغت عربیست مشتق از معنی مراره و گفته اند اصل آن مُرّی بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت
استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریا موریا و برومی کولوغورس و بفارسی آبکامه نامند **ماهیت** آن از ادویه قدیمه است و از اختراع اطباء کلدانیون
و ماده آن غوتج است و در حرف الغا مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با غوتج بری در تابستان خمیر کرده کرده ها ساخته در تنور بپزند پس با همو زن آن غوتج و مثل آن
نمک و ربع آن رازیانه و بجهت عطر و دین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بر آن بپاشند تا که
متعفن کردد و پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم بیرده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر میباشد و همه بتفصیل در قرابادین
کبیر مذکور شد **طبیعت** آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و ابن ماسویه سکی آنرا شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نسبت چنین **افعال و خواص آن**
جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و نا شف رطوبات العین اکتحال و با قطور آن در چشم در اوائل جدری مانع بروز بثور آبله است در آن و اگر بر آمده باشد باعث ازاله آن و مجرب
الفم غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء و النفض مسخن معده و جگر و مجفف و نا شف رطوبات معده و امعاء
و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظه و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النسا
و احتقان بدان جهت رفع قولنج و قروح امعاء و سحج و وجع ورک و عرق النسا الجروح و القروح نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینة
خوشبو کننده بحت و آشامیدن آن چند روز پیهم با قدری الک لاغر کننده بدن السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند المضار مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام

مراطوس
مرماهوس
مرو
مرماسیطس
مري

وامثال اینها مصلح آن لعابها و چربیها و شیر بنیها و رفتن بحمام است مکرر و بالفعل آبکامه مشهور میان عوام بجای مری فوفج یعنی ماء و آبکامه محلول در سرکه است که در آفتاب میگذارند تا برسد و استعمال مینمایند و حوت مسهله این ضعیف و منفحه غالب مضر امعا و در حقنها غیر مستعمل و در صفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند معروف بکومه است در حرف الکاف مذکور **فصل المیم مع الزای المعجمة** **مرز** قسمی از بنید است که در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر ذکر یافت **مرمار الراعی** بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم را مهمله و الف و لام تعریف و فتح را مهمله و الف و کسر عین مهمله و یا **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن باریکتر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک و بیگره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسبنده و بر اطراف آن سری عموی شکل و بر آن گل باریک مابین سفیدی و زردی و خوشبوی و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو و منبت آن اماکن رطبه و در جوزا بهم میرسد و تخم آن شبیه بتخم گل سرخ **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و محلل اورام و دافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض بطن عصارة الغداء و النفض شامیدن آن تنها و یا با وزن آن دو فوتنج و دوا الفوتنج نهری پنیری و با مامیرو رقیب الفوتنج

فواق و مغص و جهت قرحه امعا و شدخ عضل و اوجاع رحم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سده جگر و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تنقیه آن و درد رحم و آشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلبه احشا الاورام و ضماد تازه آن محلل اورام بلغمیه و گدازنده اورام رخوه الرئیه غسول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با ربیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل با کحیال السموم تشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت آشامیدن سم ضفادع و ارنب بحری و ضر افیون مقدار شربت آن تا دو مثقال و مطبوخ تا بیخ درم و دیگر رطل آب که تا بنصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد و بی شیرینی اگر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن یک اوقیه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن اشنان تا نصف **فصل المیم مع السین المهملة** **مستعجله** بضم و سکون سین و فتح تا مثناه فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و ها در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و دیگران گفته اند از فروع لعبت بربری و آن اشیها است در هم پیچیده و صلب مربع شکل نوعی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مثلث گردد و بهترین آن شیرین صلب خوش جوهر آنست و آنرا مستعجله از آن جهت نامند که در تقویت باه که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** با صندل مقوی قوی و اعصاب و باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه بسرعت و مسمن و مصلب و کرو آشامیدن آن قبل انهم مانع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خمیر مایه است و زنان آنرا و فربهی بدن مستعمل دارند و با احساء و فالوذها و نیز کوبیده بر شیر پاشیده تا سه درهم آنرا کمیز نیز میخورند **مسحوق قونیا** بفتح میم و سکون سین و ضم حا مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یا مثناه تحتانیه و الف و آنرا مستحق نیز نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی ماء الزجاج **ماهیت** آن اطلاق آنرا بر احجار مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنگ سرمه و قلیمیا و راسخت سائیده و تنقیه با آب نمک قلیمی نموده و جمیع بلاط اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا میکرد و نیز مینمایند و آن شبیه بوره میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جاد و جالی العین اکتحال آن رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان الجروح و القروح و البثور طلاء آن تنها و یا با مراهم جالی و قاطع گوشت زائد فاسد جمها و مجفف آنها و گشاینده ثبیلات و رافع آثار جلد و طلای آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشامیدن آن قتال بدل آن آبگینه سفید است **مسک** بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربیت لغت عربیت بفارسی مشک بشین معجمه و بسریانی مسکه و برومی موروش و بترکی بیاره و بهندی کستوری نامند **ماهیت** آن اسم خون منجمد است که در ناف حیوانی بجثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یک پارچه بخلاف آهوهای دیگر و صورت آن شبیه بابن عرس که بفارسی راسو و بهندی نیول نامند و با دو دندان باریک بلند مثل کراز برگشته بسوی بالا بعضی گفته اند که آنرا دو شاخ و دو دندان می باشد و ماده آنرا دو دندان و آن حیوان را آهوی ختائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و ختا و تبت و ترکستان و کوت کانگره کوت میگفته اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایچ و نیپال و مورنگ و رنگپور و غیرها که همه آن کوهستانها بهم پیوسته اند بهم میرسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از موضع قریبه با کوهستان می آورند مثلا در توران و ایران از ختا و تبت و در ملتان و لاهور و شاهجهان آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوت کانگره و بهرایچ و نیپال نیز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و ختا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می آورند خالص آنرا بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همان جا نافه را برید مغشوش نموده بعضی که معلوم نشود نافه دار درست ساخته می آورند که کم کسی می یابد بهترین آن بحسب اماکنه ختائی است پس تبتی پس کوت کانگرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب بو تند بوی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ

مرز

مرمار الراعی

مستعجله

مسحوق قونیا

مسک

زرد و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوع است هندی و ترکی هر یکرا اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و تتاری از خطائی بهتر زیرا که تتاری با اندک زهومتی است بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس زنکپوری و بعد از آن سائر اصناف و بعضی گفته اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول خرخی است که از آن حیوان بطریق حیض و بواسیر دفع شده بروی سنگها منجمد میگردد و این قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف و بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود بمقدار نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیار در آن مواضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خرخی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالد تا خون اطراف بیکجا جمع شود پس شکافته بر می آورند و خشک می کنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن مینمایند پس می آورند خوشبو میگردد و الا قبل از آن کریه الرائحه است مانند جندبادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است آن خرخی است که ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و ابن جمیع تا بجها شاید اصلی ندانسته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان دو قسم است که مسمی بتبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست و این قسم یا آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن بکمال که مردم آنجا وقت آنرا میدانند آن حیوانرا گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق محتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را با سنگها سائیده مجروح شده خون از آن بر می آمده و بر سنگها ریخته منجمد گردیده باشد و مردم آنرا یافته حمل بر حیض و بواسیر آن میکرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته که مشک عملی از دو چینی چیصی لبان و جگر خشک کرده بزر و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا بسته و نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بدبوئی آن معلوم میگردد و امتحان آنچه در نافه باشد آنست که ریسمانی را بسوزن گذرانیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمانرا از ره سیر بگذرانند و بو کنند هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آنرا با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش ارسطو گوید که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت وزنش زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک را بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوالدوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص که بهمان اصطلاح است قوت آن مادام که نافه است تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود یبس بر آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح سده ها و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیت مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضای الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و با اندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدره و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن ساده تنهائی و یا با جندبیدستر و فلفل و [illegible] و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با دهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و تشنج خاصه با تکرار عمل و استدامت بران و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و تنشف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن اعضای الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی قلب و دافع خفقان بارد و سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعا و فرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه و الزینة نیکو کننده رنگ رخسار شرباً و لطوخاً السموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبل المضار مضر بمحرورین و مصدع ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن گلاب عدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن کوزن و نیم آن ساذج هندی و در اوجاع عصبی ثلث وزن آن جندبیدستر یعنی در سعوط و طلاء و مشروب و جوارشات و حبوب و دواء المسک باقسام و معجون مسک و قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد **مسیر** بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله **ماهیت** آن اسم مربائی که دواست و بهترین مرباها است و واضع آن بقراط اول آنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است

با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و [illegible] نیز و سعوط آن نیز

صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیده بسیار رسیده را پوست و ما فی الجوف آنرا جدا کرده ولب آنرا شرحه شرحه بریده و بالودهای کوچک و در آب صافی اندک گذارند تا بی آب برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد ولیکن مضمحل نگردد و پس برآورده نشف رطوبت آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورده باشیره شکر صاف دو برابران ریزند و بران بگذارند که تا عسل یا شیره شکر دران منجذب گردد و اگر رطوبت آنعسل و یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یا دو سه جوش خفیفی دهند و با گلاب و اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابا دین کبیر بتفصیل ذکر یافت **طبیعت** عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل **افعال و خواص آن** مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و مقوی اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سدد و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است **فصل المیم مع الشین المعجمة مشط الغول** بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که الحال معروف بدیناراست و بهندی کنگهی نامند **ماهیت آن** نباتیست شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و صلب بیکل و ثمر آن خوشبو و منبت آن کوههای بلند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد السموم آشامیدن سه اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشک دانه** بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و ها **ماهیت آن** اسم دوائی است هندی و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن و اغبر مائل بتیرگی و دو حجم شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اندک چرب بی طعم و رائحه غالبی **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** چشم را روشن گرداند و دهان و بی مزگی و خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح ازان دفع نماید و برص را سفید و سیلان منی را مؤثر و چون برگ و بیخ آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یکدرهم است **مشکطرامشیع** بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طاء و راء مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازی رنگ گویند **ماهیت آن** قسمی از پودنه جبلی است و قوی ترین اقسام آن برگ آن انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و مائل باستداره و با خشونت و چون کوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن با مستحیل بخون گردد **طبیعت آن** در آخر سوم و در وسط آن خشک **افعال و خواص آن** عضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصاة و چون یکدانگ آنرا با یکدو دانگ سقمونیا و یکدرهم کتیرا سوده با ده درم خمیره بنفشه بسرشند و با آب گرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوات و منقطع شده باشد و چون در هر سه روز یکروز نیم درهم آنرا سوده با سه درهم تخم خرزه و ده درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوات و زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یکدانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر مقعده مصلح آن سرکه و از غایت قوت ادرار و شدت آن بعوض بول خون برمی آید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و قرو ما نا و درا در حیض بوزن آن عدس المراست **مشمش** بکسر دو میم یکی اول و دیگری درمیان و شین معجمه ساکنه لغت عربیت و بیونانی رمینا فن و برومی اصاقو و بفارسی زردآلو و خشک کرده آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اروک **ماهیت آن** ثمریست معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و اقسام می باشد از هسته شیرین و تلخ و هر یک بنامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست هسته شیرین بزرگ جرم آن است و خشک کرده آن بهتر از تازه آن **طبیعت آن** در دوم سرد و تر گفته اند ظاهرا شیرین آن گرم و تر باشد **افعال و خواص آن** مفتح سدد و ملین صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین طبع و موافق محرورین مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ خصوصا منجوش آن الحمیات چون صاحب تب حار صفراوی تازه آنرا بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بیاشامند و قی کند اخلاط کرانی و دنجاری دفع شده تب او رفع گردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تپهای عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشایخ و مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظ البطی الهضم خوردن لغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با طریفل یا جلنجبین بار با نه چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین خوردن و گویند یکدرهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب عتیقه ممسک بیاشامند تا اشتها خوردن آن بسیار بدو مداومت

باعث

مشط الغول

مشک دانه

مشکطرامشیع

مشمش

باعث تسکین مصلح آن شکر و انیسون و جمیع امزجه و گفته‌اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده کرده‌اند و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته‌اند بجهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** مبهی و بطی الهضم مصلح آن بریان کردن و نمک بران زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درستی جلد و روغن مغز تلخ آن بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شربًا و طلاء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و گرانی سامعه بی‌عدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیف‌تر از روغن بادام شیرین است و برگ درخت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ملطف آشامیدن دو درم آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو و آشامیدن است

فصل المیم مع الصاد المهملة

مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکا بمد الف بروزن فعلالی معرب از مصطخای یونانیست و با مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندی کیه نامند **ماهیت** آن صمغ درختیست که در بساط بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مترشح میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم می‌باشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازه آن بحدی نرم است که سائیده نمیشود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می‌آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته‌اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته‌اند که چوب شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوش داده صاف نموده منعقد میسازند و این قسم یافته میشود و در زمین صافن از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردی غیر جید است **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته‌اند و شیخ الرئیس رضا گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف معتدل است در سردی و گرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده و اعضاء الرأس و الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارده و نزلات بارده و بدستور نوشیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با هلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سوداست با انهاء و پاک کند حرقت حدت ذهن و تقویت حفظ فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و لرزه حمیات و ذرور آن در چشم جهت الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و پارچه پنبه را در گلاب تر کرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آنرا تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند و در گوش بچکانند سده آنرا بگشاید و کری نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن تنها یا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه و با ادویه قاطعه دم حابس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و فواق و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشاء و مغص خصوص با آب گرم یا با آب سرد و جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده و صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید بعسر و مداومت بران باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یکدرم آنرا با ده درم شکر سوده بیاشامند آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باه را نفع کند و اخلاط غلیظه لعقیه

مصطکی

تحلیل و بد مضغول را مسخد رسا زد و بطبع ازرم دارد خواه شب وقت خواب یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند
جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یکدرم آنرا در یک رطل آب در کوزهٔ آب ندیده تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف کردد
تجدید نمایند باز در کوزهٔ تازه و دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده [illegible]
و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قایم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس است که هیوقسطیداس نامند و
همچنین عصارهٔ برگ تازهٔ آن و ثمر آن و روغنی ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و طلی آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن
و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آنرا بتمامی بجوشانند با آب مکرر کنند یعنی آن آب را
صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحهٔ امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد
برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم و حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر بوزن آن و یکوزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن
آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن جلیسانیدن آن است در سرکهٔ انگوری یکشبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا تنهائی و گویند مصلح آن قند و صمغ
عربیست و مغز گردکان و کشنیز گفته اند الآت المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی
اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و ذرور مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها با [illegible]
باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التیام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر
اوجاع بارده و نقرس مفاصل با روغنهای گرم محلل و تنها فی جهت التیام قروح و بدستور تدهین به دهن و کل آن و گفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است
الزینه آشامیدن و طلای آن جالی بشره و سرخ کنندهٔ رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر [illegible] یافت

مصل بفتح میم و صاد و لام لغت عربیست باصفهانی قارا و بترکی قراقروط نامند ماهیت آن مائیت دوغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای
جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را انعقادا جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط با اندک دهنیت را لور نامند و نمک
و سیاه دانه و پوست زرد اترج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ می باشد
و تازهٔ آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذیذ می باشد و چون در آن جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند
بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط مصل نیز نامند طبیعت مثل دوغ در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی
حرارت معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویهٔ حارهٔ حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغرهٔ آن
جهت قلاع حارهٔ دهان و لثه و حلق و اورام حارهٔ آنها نافع و ضماد آن جهت سعفهٔ رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفهٔ [illegible]
مفید است المضار ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویهٔ مسخنه و جوارشات حاره است

مصوص بفتح میم و ضم صاد و سکون واو
و صاد مهمله ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از نیم کباب چاشنیدار است حقیقةً و مجازاً بر قلایای چاشنیدار و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه
و یا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ املک و یا بزغاله هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناخ و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب
و امثال اینها و با ابازیر حارهٔ مناسبه و ادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند
اگر چاشنیدار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی **طبیعت** آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف میگردد **افعال و خواص آن** صالح الغذاء
سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره و معده و کبد حاره و غلبهٔ صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت صفرا و حمیات حارهٔ حاده نافع است

فصل المیم الضاد المعجمه

مض بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست ماهیت آن رمان بری است و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر عبد الحمید
در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از صوبهٔ اوده و از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین بر آمده گل میکنند گلی مانند گل انار و برگ آن شبیه
ببرگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین میرسد و طعم آن شیرین و هستهٔ آن بزرگ **افعال و خواص آن** ضماد بیخ آن مساوی آن

صبر

مغاث

صبر سقوطری و طین ارمنی جهت وجع ضربه و سقطه و رو و سه دفعه ثلث الم آن میکند و مجرب است **فصل المیم مع الغین المعجمه مغاث** بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سیاه مایل بسرخی و مغز آن مایل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبو تلخ مایل بشیرینی است از جبال کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی باخشونت عریض مانند برگ ترب گل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و آنرا قلقل نامند و لهذا بعضی شبه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آنست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن هر دو است و قوت آن تا بهفت سال باقی میماند و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا از عبادان و نواح شام می آورند و آن در مصر مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آنرا درخت بسیار بزرگ و برگ آن کوچک تر برگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به پستان و بالعالی چسبنده و سیاه و تلخ آنرا بهندی میدالکڑی نامند و بعربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک بعضی مایل بحرارت گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و قابض مقوی عصاب اعضای مسترخیه و سست شده و مسمن بدن اعضاء الرأس و آلات المفاصل و الصدر و النفض آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابت آنها و صلابت حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و ضماد آن با گل ارمنی جهت کسر و فک و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابت آنها و دشیدن و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه الزنیته مداومت آشامیدن آن با عناب و کتیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قویتر از سائر اشیا مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات ثلث است **مغره** بفتح میم و غین و راء مهمله و ها و آنرا طین مغره نیز نامند لغت عربیست بیونانی میلطوس و بهندی گیرو نامند **ماهیت** آن خاکی است سرخ تیره و مایل بزردی و با غرویت گویند که از روم آورند و در هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند و دو نوع می باشد یکی سرخ تیره و خالص و این را بهندی سون گیرو نامند و دوم کم رنگ نا صاف و این را گیرو مطلق و این بجای آن بیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و مجفف حابس و رادع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و با زرده تخم نیمبرشت و آب بارتنگ جهت قرحه امعاء و مثانه و نواسیر و رحم و تسکین حرارت اعضا و حقنه آن جهت قرحه امعا و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ در قبل جهت حبس حیض الزنیته آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی البشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته حنا بندند گفته اند تا بیست روز رنگ حنای ماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت و بیخ خرزهره که با آب نخیل تازه تا مدتی سحق و صلایه نموده باشند مثلاً تا پنجروز و حبوب ساخته هرگاه خواهند یک حب آنرا با آب نخیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میکردد و اگر زائل شدنی است و تازه و قلیل المقدار است المضار اکثار آن مسدد و مضر معاد و بواطن مصلح آن شیر بنهیا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کتیرا است **مغنیسیا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم منطقی است **ماهیت** آن سنگیست قریب بمرقشیشا و بفارسی زنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بان رنگ میکنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا کوبیده بران می پاشند صافی میگردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی میباشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه دوم مایل بسیاهی و سوم سرخ چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی را اشهبا نامند و این انثی و با نرمی می باشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و چشمها ظاهر میباشد و قدری درخشنده و گدازنده شیشه صاف کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن میسازد و با آهن نیز همان فعل مینماید **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و قابض اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الزنیته و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الآثار و در ازاله چرک و روغن و امثال آن عجیب الفعل و ذرور آن التیام دهنده جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرقشیشا **فصل المیم مع القاف مقل** بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برای

مغره

مغنیسیا

مقل

انکه یهودان آنرا بسیار بخور میفرمایند و بهندی گوگل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد از ان واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام **ماهیت آن** صمغ درخت بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شنجره و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می باشد و هم تلخ و آنچه صمغ آن مایل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مایل بزردی مقل الیهود و مایل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در لمس را صقالبی و آنچه از انواع مذکوره و باد نجانی رنگ میباشد مقل عربی گویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسبنده نرم خوشبوی زرد و مایل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی عطر از ان آید و در آب زود گداخته گردد و آمیخته بچوب خاشاک و گل و خاک و غیرها نباشد و آنچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هر چند کهنه تر گردد میل به تیرگی مینماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد و خصوصا عربی آن و مغشوش هم مینمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش **طبیعت آن** در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم و بعضی تر دانسته‌اند و این اصلی ندارد **افعال و خواص آن** جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و آلات المفاصل جهت گزاز و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النساء و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شیر و تفتیت حصاة گرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن مینماید و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی بمقدار دو مثقال بسایند با ماء العسل بیاشامند منجمد میگرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل ورم حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین صقلبی زیاده از غیر آنست و آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و بغدادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بران ریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سپوس گندم و بجای آب آب انگور و یا رب آن باشد با قدری روغن گل جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبه جگر و با دقیق و باندک سرکه جهت اسقاط و انه بواسیر و تا کیل خصوص تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب گندنا و بتنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کفی با اقلاجوش و داخه خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال با دقیق و قیلة الامعاء نیز تخصیص مفید و حقنه آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انفتاح رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کثرت ریاح و امراض بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و انحدار جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و نشف آنها مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و البثور ضماد آن جهت تلیین اورام و تعقد عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد با آب دهن صائم جهت قوبا و ضماد ممزوج خمیر کرده آن با اقلاجوش و اذه جهت اسقاط تا کیل و تحلیل اورام بلغمیه صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کثیرا مضر کبد مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یکدرم بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور حبوب و دهن و اضمده و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مقل مکی** ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا نهش و خشک آنرا و قل نامند و ماکول است و میخورند آنرا و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان جهت دفع انفجار خون رگها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم فضول لیف سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است **مقفعه** بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها **ماهیت آن** عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خربوز شامی اضافه نموده باشند **افعال و خواص آن** جهت مالیخولیا و سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تبها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است **مقدونس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله **ماهیت آن** کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفاء مذکور شد **فصل المیم مع الکاف** **مکهاره** بفتح کاف و یا و الف و فتح راء مهمله و ها آنرا مکهانه بنون بجای را نیز گویند لغت هندی است **ماهیت آن** نیخ نباتیست هندی مشهور بتال مکهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از گل آب که بیخ آنرا بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه تخمی مایل بمدوری و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند در خامی و تازگی و تخم خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی و در سبز و دین مضر محرورین و خشک بریان کرده آن با قند آب و حابس اسهال است **فصل المیم مع اللام** **ملح** بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی دوزه و بهندی لون نامند **ماهیت آن** جسمی سفید است که در آب

مقل مکی

مقفعه

مقدونس

مکهاره

ملح

کداخته

كداخته ميكردد و داخل كل اطعمه كرده ميشود و مكرر حلويات و آن اقسام ميباشد از معدني و غير معدني و معدني آن حجري است حجري آن رطوبتي است كه از شكافهاي بعضي كوهها و غارها
و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر ميكردد و بهترين آن سفيد صلب صاف شفاف است كه اندراني نامند و نمك لاهوري نيز از ان قبيل است و نيز از ان قبيل است آبيكه از بعض اراضي ميجوشد
و يا بعنوان ترشح از كلهاي زمين تراوش مينمايد و مادام كه در جاي خود است غير منجمد و متحجر نيست چون از انجا حركت دهند و بجايي ديكر برند مانند آنكه قريب انجا حوضي كنند و آن آبرا
در آن بندند و چون زماني بر آن بكذرد و هواي سرد بر آن ورزد منجمد و متحجر كردد مانند ملح هرموزي و سانبهر و امثال اينها و ليكن اينها بسفيدي و صفاي و شفافي لاهوري
و اندراني نيستند و نمك سانبهر اندك سرخ رنك است و غير حجري آن آب بعض چشمهاي بعض اماكن است و آنرا درياي نمك نامند كه بسبب تابش آفتاب و تاثير كواكب بكيه
اطراف آن انجماد مي يابد و مانند قند ميباشد در انجماد و صلابت و وسط آن غير منجمد مايع است و هرچه دران افتد بمرور ايام بسبب حرارت و حدت مستحيل بنمك ميكردد و بهر يك
از انواع املاح را بنامي مخصوص دارند چنانچه اكثري مذكور خواهد شد و حجري آن در آب دير تر كداخته ميكردد از غير حجري و مسموع كشته كه در حدود كوهستان شرقي بلاد پنجاب مابين
مضاف نكركوته معموره است كه على الدوام دران مكان آتش از زمين آن ملتهب است و آن مكان معروف نزد هنود بجوالا مكهي است و بر در آن چشمه چند است سطح كه آب
آنها شور مانند نمك كداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مينمايند و اكثر هنود آنرا تبركا بجاهاي دور ميبرند و در سالي يكمرتبه براي زيارت و پرستش از اطراف
بعيده در انجا جمع ميكردند و آن در كوه در مواضع مسطح واقع است و در انجا عمارتي ساخته اند و شنيده شده كه پادشاه اورنك زيب عالمكير كه پاس شرع بسيار منظور داشت تابه
آهني بسيار سنكين و كلان و ضخيم طيار كرده بالاي آن موضع كذاشته بود كه برآمدن آتش مسدود شود و ليكن شعله آتش تابه را سوراخ كرده برآمد و هر چند سعي و جد و جهد نمود فايده
نكرديد و قدرت كامله حق سبحانه جل شانه براي عبرت شمه از آتش جهنم شعله تند سوزان براي ديدن مخلوقات آفريده ليكن كفار برعكس آن كرامات تصور نموده ميپرستند و نيز
در كوهستان سمت مغرب آن نمكي كبود رنك صلب متحجر اندك تلخ و تند كه بهندي كومه نامند بهم ميرسد آنرا نيز نرم سوده در آب حل كرده استعمال مينمايند و اين با تلخي است چنانچه
ذكر يافت **طبيعت** آن در دوم كرم و در سوم خشك كفته اند و جهت مبرودين و هضم غذا و رفع ثقل معده مفيد و مفتح سده كبد و طحال و كشنده كرم معده و امعا و جشا
آورد و رياح را دفع نمايد و مضر محرورين و كرده و مثانه و اسهال آورد و مني را رقيق كرداند مصلح آن با روغن تازه كاو و كاو ميش و بزه استعمال نمودن آنست مصنوع آن
نيز اقسام است قسمي آنست كه در سواحل بحر شور زار سند كرفته تا بنكاله جابجا بعمل مي آورند و در مطبوعات ماكولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بر آنست و عمل آن
است كه آب دريا را بر زمينهاي شوره زار بسته ميكذارند تا دران منجذب و خشك كردد پس خاك آن موضع را برداشته و در آب حل كرده تصفيه نموده طبخ ميدهند تا منعقد كردد
و اكر آنرا مرتبه ديكر تصفيه نموده باز طبخ نمايند سفيد شبيه بقند و مانند غير حجري ماخوذ از درياي نمك ميكردد و چون مكرر تصفيه نموده و بر كاه پيچيده ريزند مكرر طبقه طبقه تا مانند
قند منجمد كردد و آنرا در بنكاله و هند كاچ لون نامند و بهترين همه ملح ذراني است كه در هند مشهور بلاهوري است پس اقسام ديكر حجري پس غير حجري كه ملح طعام و خبز نامند
و بدترين همه ملح مصنوع از مياه بحر است و اين با اندك تلخي و حدت ميباشد زياده از املاح ديكر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نيز از براي تداوي از رمادات
اكثر نباتات مانند برك و ساق تنباكو و ترب و موز و امثال اينها و بول حيوانات و انسان نيز بطريق ترويق و تصفيه و طبخ ملحي بعمل مي آورند و هر يك از اينها موسوم
بآب چيزي اند كه از ان ميسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحي بعمل مي آورند براي اعمال خود و بدانكه تنكار و اقسام زاجات و شوره و بوره
و قلي و نوشادر نيز از جمله املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد كل حرارت و ماده آن رطوبت و اجزاي لطيفه ترابيه طينيه است و بحسب اختلاف تاثير حرارت و لطافت مواد اقسام
آنها مختلف ميكردد و مثلا اكر حرارت باعتدال باشد و ماده لطيف و ارض طيب اقسام املاح جيده از ان حاصل ميكردد و در نصورت اكر يبوست بر آن غالب باشد قطعهاي
آن بزرك و سفيد شفاف ميشود و اكر بآن حد نباشد قطعهاي آن كوچك و يا ريزه ريزه و اكر حرارت قوي باشد و ماده و ارض نفطي قطعهاي آن بزرك سرخ رنك كه بوي
نفط از ان آيد تكون مي يابد و اكر حرارت قوي باشد و ماده لطيف و ارض منتن ملح منتن حاصل ميكردد و رنك آن سياه مي باشد و همچنين اقسام ديكر بتفصيليكه در كتب
معادن مذكور است و هندي آن در سياهي كمتر از نفطي و نفطي را چون بتدخين نفطيت آنرا زائل سازند مانند ذراني كردد **طبيعت** مطلق آن در آخر دوم كرم و خشك و هر چند
ملح تا باشد كرمتر بود **افعال و خواص آن** محمد بن يعقوب كليني روايت كند مرفوع از حضرت ابي عبد الله عليه السلام كه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله و سلم
خطاب بعلي ابن ابيطالب عليه السلام كرده فرمودند يا علي افتتاح كن طعام خود را بجزو دن نمك و اختتام كن بنمك پس بدرستيكه شخصيكه افتتاح كند طعام خود را بنمك
و اختتام كند بنمك محفوظ ميماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حديث ديكر وارد است از آنحضرت عليه السلام كه هر كه بر لقمه اول طعام

خود نمک باشیده بخورد و وره میشود و از آن بمش و حبه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث مذکور وارد است از حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت
موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس
و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که
از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع میکرد که اهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقرب بگزید
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را
پس نمک طلبیدند و بر آن موضع مالیدند و ساکن شد و فرمودند که اگر میدانستند مردم که در ملح چه خاصیت است هر آینه خواهش میکردند با آن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت
ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای و طبیعین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تخفیف
و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط جامده و تحلیل اسجان ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف شوری آن کمتر
و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بلیغ گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام
مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم اطعمه و بقول و حبوب تافه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خام قوی تر از غیر خلطی
آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه
و قوبا و با صبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای بدن و مضمضه
بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تخفیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت فعال مذکوره اعضاء الصدر
آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاة مفید اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن
آن معین قی نمودن و قی نمودن بنفطی آن در غایت نافع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه
و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خام اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع
حدوث جذام اند خصوص نفطی آن که اندرانی جهت اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی سوداوی
و تفتیح سدد و با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و اودا و آن مجفف و قابض و سوخته
آن الطف السموم ضماد آن با بزرکتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و قی و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزارپا و زنبور و با سکنجبین
جهت دفع مضرت افیون و فطر و مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن گاو بدستور الاورام و البثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم رخو بلغمی
و تهیج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با کل اجاج و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمر جهت نفخ و ماهیین و با عسل و زیت جهت انفجار
دماميل موثر القروح و الجروح و الزینة طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داحس و با عسل و فودنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش
بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش بنشیند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و اکله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن
نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع نزلات آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین
ممزوج کرده یا رخچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را بزودی ببندد نماید آلات المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت
فسخ عضل و کوفتگی اعضا و وثی و با آرد گندم جهت التوای عصب و با زیت جهت دفع اعیا و بستن گرم کرده آن بر عضو جهت دفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدستور تکمید آن
تنهائی و یا با جاورس نرم کوفته در هم و با سبوس گندم و بابونج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و محرق آن
مجفف اخلاط بدن و مقلل منی تخصیص اکثار آن مصلح آن صمغ و چربیها و اشیای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب با سرطان طالع باشد
در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بر بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا می یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آنرا بر طرف حیثیت تعلیق نمایند باعث
سرعت ولادت گردد ملح اندرانی و آنرا ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و راء مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند مشتق و منسوب بذراء بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ آن

ملح اندرانی

نسبت باملاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلوره بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شده که در حین برآوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان ازان نمکدان و پیاله میسازند و خیار ورق کرده و غیر آن دران گذاشته تناول مینمایند تمکین میسکرد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و ارواح و رافع تخمه طعام و جشاء و در ادویه عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست **ملح سانبهر** بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح باء موحده و خفای ها و راء مهمله **ماهیت** آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آنست زیرا که سفیدی و شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک سرخ رنگ است و شنیده شده که زمین را قدری حفر مینمایند خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و دران کودال جمع میشود و برسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بدان است **ملح اسود** بفارسی نمک سیاه و بهندی کالالون نامند **ماهیت** آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بی نفطیت رائحه **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی **افعال و خواص آن** قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هلیله سیاه بریان نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل گرداند **ملح رشیدی** ملح طعام است که مائل بسرخی است **ملح العجین** یعنی نمکی که داخل خمیر نان و طعام مینمایند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران میباشند و نمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی ازان مستعمل مانند آنکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری ماخوذ از دریا و در سواحل سند و دکهن و بنگاله همه از آب بحر شور و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن را مکنه را جمع نموده در آب حل مینمایند و آب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد و در هندوستان نمک و سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخی و بهترین همه سفید صاف آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است **افعال و خواص آن** قریب بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است **ملح طبرزد** بفتح طاء مهمله و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله **ماهیت** آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری آنست **طبیعت و افعال و خواص آن** در صدر ذکر یافت **ملح المر** بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی یا والون نامند **ماهیت** آن نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل **طبیعت** آن گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص آن** در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قوی تر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این همان ملح نفطی است لاغیر و نیز گفته اند مصنوع است معدنی نیست **ملح نفطی** بکسر نون و سکون فاء و کسر طاء مهمله و یاء نسبت **ماهیت** آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بد بو با نفطیت و از بریان نمودن و سوختن با آتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قوت مسهله و مقئیه آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سائر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی پور می آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد و آنرا میسازند و با طراف میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولا قلا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند و آن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و محتمل که آنهم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد **ملح هندی** **ماهیت** آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی و بنفسجی مانند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سینده لون نامند **طبیعت** آن در اول سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسهل مائیه و صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تمباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار که میخواهند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بتمامی بجز علقه در ظرف دیگر که متصل بدان گذاشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه دران آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز دران دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند و برهم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجز علقه میگیرند و همچنین تا دیگر ملوحت خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی آنرا بدستور یکجا نموده بار دیگر علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا متحجر گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند و عرق را به طبخ منعقد میسازند و صنع ملح

ملح سانبهر
ملح اسود
ملح رشیدی
ملح العجین
ملح طبرزد
ملح المر
ملح نفطی
ملح هندی

اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیا و کهلا و بهندی سجی نامند نیز بطور جر علقه است وطبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند و بانوشادر بسایند و بآن آب
هر سه درم آن یکعدد و بیضهٔ مرغ بیفزایند و بآتش برشته کرده روغن آنرا با فسردن بگیرند خورنده گوشت زائد و منقی آنست و دستور احراق و حب ملح مسهل و حب سمی بحب الملح و عرق
ملح و ملح سلیمانی و پاچاک و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ملح فرنگی** نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند
طعم آن با اندک شوری و بورقیت مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عفنه مزمنه رافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج آنرا در آب گرم یا عرق رازیانه
حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نمایند و اگر از آن اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیرخشت و چهار ماشه برگ
گل سرخ و شش ماشه رازیانه نیمکوفته شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیم گرم نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیمگرم بیاشامند **فصل**
المیم مع النون * **من** بفتح میم و نون مشدده **ماهیت** آن اسم عربی مجموع شبنمی است که بر اشجار و غیره آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین
و گز انگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویه مسهله آنست
و هر یک در اسم خود مذکور شد **منج زراوشان** بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است
ماهیت آن تخمی است شبیه بتا گاوه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بری است **فصل المیم مع الواو** * **مو** بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده
و بیونانی میوه و بعضی میطیقون و بفارسی ریشا و الانا مند **ماهیت** آن بیخ نباتیست ساق آن شبیه بشبث و از آن غلیظتر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن
و بیخ آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ فاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبانرا اندک بگزد و گرم کند و در خاییدن منبت
آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آنست و استعمال آن بدون آنکه آنرا مخلل نمایند جایز نیست و دستور مخلل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند
روز بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص سازند و بکار برند و انطاکی ریشه سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در دوم
خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و برطوبت فاخه **افعال و خواص آن** قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض
آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیه آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح
و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبوئی الجره و بلاغم و لزوجات معده و مدر بول و حیض و منضج
منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع مصلح آن جنبانیدن آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر بسپرز
مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بنیم وزن آن سنبل الطیب و بنیم وزن آن جوز بوا و گویند بدل آن فطراسالیون است بوزن آن
و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است **موز** بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربیست و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست
هندی و در بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز در قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگالی
است و اصناف می باشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بدو سه قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا بدو ذرع و از تنه آن میروید
و تنه آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجیال نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول و حبوب دیگر میخورند و ثمر آن
در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مائل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شکافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه دانهای موز بسیار ریزه و بتدریج بزرگ
میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد و پس آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و تنه درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی آورد و آنرا میبرند و مغز آنرا که
کنجیال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف
درخت فصیلها و بچها بسیار بر می آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور قطع شده آن از آنها بجای آن برقرار میدارند و تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس مینمایند در
باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده میشود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد
و آنرا در هند و بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیرنگر در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم و بعضی
بسیار کرم و ریزه مانند لوبیان و صفری و چینیه و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش ولیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی

ملح فرنگی

من

منج زراوشان

مو

موز

مرتبانی

مرتباً نیست بعضی از اینها نیز باندک عفوصت میباشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و صنفی که آنرا کچیلیه نامند و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا بیک شبر و اکثر مثلث
شکل میباشد پخته رسیده آنرا نمیخورند برای بیمزگی و لزوجت عفوصت و کم شیرینی پوست آنرا در نیم خامی جدا کرده مغز آنرا ورق نموده در ماهی و قلیا یا بدون اینها پخته میخورند
و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا اتهیه نامند چون این بسیار بیمزه و بالزوجت و عفوصت کم شیرینی و پر تخم اکثری نیم پخته آنرا نمیخورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره
در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص و در همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیر نگر جابجا و دیگر میشود و از برگ و پوست
درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملحی مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه با بورقیت و جلا است کازران سند و بنگاله در غسل بعض ثیاب بسیار حریر و غیر آن
مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را میخیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده فشرده با آب خالص میشویند تا پاک گردد
طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** جالی و کثیر الغذاء و بطی الهضم و بعد از انهضام مولد خون غلیظ مسمن بدن
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری کرده نافع و مطبوخ
نیم پخته کچیلیا حابس اسهال الزنبیة طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کلی و سعفه و جرب حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار الاورام ضماد برگ آن محلل اورام
القروح و الجروح و حرق النار ضماد نوع موزیکه در بنگاله مال بهوک میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بران موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزیکه
بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که رسیده آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده
بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میکرد و بعون الله تعالی ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم جروح و تجفیف و التیام قروح مؤثر المضار بطی الهضم
و نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سده و قولنج و ظهیر و ضعف هاضمه خصوص در مبرودین و مرطوب المزاج و بلدان رطبه و عفونت و باعث
نزول آب در اعضاء خصیه بتخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و مربای زنجبیل و عسل و شکر و بعض امرجه بارده سکنجبین بزوری و شکری حاره و در
خوردن آن با شتا بسیار مضر و بالجمله و امرجه حاره یابسه قویه و بلدان حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث امراض
مذکوره و امثال آنها و بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جائیکه موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما را در فلاس گذاشته غرس نمایند
و در موضع غرس سرگین اسب اریزند و تسقیه می نموده باشند درخت موز بهم میرسد **موسلی** بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا بلغت هندیست ماهیت
آن گویند بیخ سنبل کوچک بکل نبات مده است و آن بیخی است سطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن قوی و مستعمل
و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند **طبیعت** آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن سفوف آن که بکار و چوبی ورق کرده
در سایه خشک نموده کوفته آنرا القدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد ماده منی و رافع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیره
کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بپرسته که بهندی سنتوا نامند جهت صفیه بلغمی و اسهال و با آب پیاز جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و یا آب برگ ملستی که نوعی از فرنجمشک
است جهت تحلیل ریاح کرده و با برگ فرنجمشک بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفه بارده و با دارفلفل جهت
کرندگی سگ دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و غب جدری و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه
و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع ملاغم مفید است انفع و بهترین طریق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین برآورده پوست
باریک آنرا دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک تولیه آنرا با یک تولیه نبات در نیم پیاله آب
گرم ریخته بقاشق چوبی بر هم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز بدین دستور بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد پرهیز
نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میکرداند **حکایت** حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا
نمودم و پدر من جهت آنکه با زن خود مقاربت نمایم مرا بر یک جانب و زوجه مرا بجانب دیگر خود میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شبق
نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بران پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدانجانب فرستادم که در
بین پای من لغزش نموده اندک فرود آمده پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف بهم نمیرسانید **موسیری**

موسلی

موسیری

بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و بالغت هندیست **ماهیت** آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله
و فرنگ کثیر الوجود و در باغات و خانها غرس مینمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک بهین مدور مشرف صندلی رنگ و بسیار
و بسیار خوشبو در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و منجمد بزرگی و برنگ آن و مغز
آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و هسته آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن **افعال و خواص آن** ثمر نارس
خشک و تخم آن را نیز در ادویه حابسه منی و سیلان آن داخل مینمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح
مجاری آن و آتشک نافع و بیخ درخت آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض آهوه که
مرضی است در بنگاله در بینی مردم بهم میرسد و علامت آن تب شدید و صداع و درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان
بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد الهوام گذاشتن گل آن بر فراش و رختخواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است
و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست بمعنی حافظ الاجساد و بعربی
عرق الجبال و بفارسی مومیایی نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس
است بهم میرسد و بعد از آن در اصفهانات و نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع
بران مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تهتهه در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیایی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجائب اتفاقات ظهور مومیایی کانی بود
در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان
تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یکهفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح
و سالم میگردد و آن تیر در پوستش آویخته و قوچ از چنان صحیح است که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهر نحو که بود او را
بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیایی در اندرون زخم و حوالی او چسبیده بود چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضعی که مومیایی داشته مالیده و آن مومیائی
موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها
از وی آثار عجیبه و فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکایتی بدین نحو و آن بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود
و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و میرفت فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه
آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بران مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسرعت و باز آن آهو بدو نشست و برفت و نمی لنگید
ازینمعنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا
لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در انجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در انجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه
جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از درز آن بر می آید میکاوند بلکه
از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین ازینجهت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بمثال چاهی بعمق دو قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنگی عظیم
بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سالی یک مرتبه پنجاه شصت کس زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک کنار میکنند که شخصی دران تواند رفت
پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود و اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عرق آن کوه در ته آن جمع شده است دران مدت
و بر بالای آن اندک دهنی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آبرا با اندک سنگ ریگ و آنچه هست دران بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان هم جمع
میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد و پس تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت در آن
دیگر نماند پس قدری را عمله بعنوان دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال نهایت تا دو صد مثقال
تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سیصد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و دزدی آن نیز تا تیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو با گل سرخ حل نماید

مومیا

وصاف

وصاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب در کوهی است که از انجا مومیایی دارابی اخذ مینمایند و دران ذره از شکاف قطره قطره مومیایی میچکد و زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن انچه مجتمع گردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و در هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین مینمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنگ برمی آید ولیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر این کار اند دران کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود انجا را میخی کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده از انجا انچه جوشیده است جمع نموده برمیدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ و همانجا نیز برمی آید و گاه هست که برنمی آید و از جای دیگر و از شکاف سنگهای دیگر که بر نیامده بود برمی آید و همه بسیاری دران مغارها و شکافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب گرمی و تابش آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیار برمی آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خود قسمت میکنند و میفروشند و این نوعیست که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر قلیلی از ان عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از جمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیایی بسیار ضعیف العمل یا صاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و میگویند که از شکاف مغارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آب را سرخ میگرداند و مانند موم میباشد و کمیاب است و آنرا بلسان اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیاری ازان بیان میکنند و میگویند که نوع میمون سیاهی که آنرا لنگور مینامند بسیار آنرا دوست میدارد و هر جا یافت میخورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند همانرا معتقدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بالبدن مر مکی و عسل و مومیایی و قفر الیهود و امثال آنها مینموده اند و چون اکثر دخمههای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیایی صرف نموده و مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند ولیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایتست مصدق قول حکیم محرر اوراق ازهری صادق القول حکیم و انا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات مینمودند از جمله غرائب اموری که دران سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهار صد یا پنصد سال حکام و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر مسکن نمیگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا و جراحان میسپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و ایشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالبی از چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد از ان سیصد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نموده اند حالا اگر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از انرا بمرور بخرج آورده و قدری ازان بمیر معزی الیه داده بود و ایشان قلیلی باحقر داده اند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسپنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود و طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد افعال و خواص آن در ضماد و طلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن از داخل و مشروب غیر محمود زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیایی سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا انکه در بلدان حاره یابسه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب بتعفین و تخمیر تمام یافته و صورت جدائی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی

فصل دربیان جودت مومیائی وکیفیت وخواص ومنافع وطرق استعمال آن مفرداً ومرکباً

بدانکه بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و با اندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه ریزه شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یکدانگ ازان با روغن گل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصه یک شبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد خوبست و جید و اصلی و الا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیگر انکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بسردی و بحرارت کمی

ونیز از بعضی ثقه ومسکنه آن دیار شنیده شده که اهل آن دیار دواسطه اباتات و کهگیلویه نیز و بعضی نواح آنها جمع شده و در بعضی مغارها و شکافهای کوه که میدانند از انها مومیایی برمی آید

نرم نمایند و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی و غیرها در انسان بتجربه نمایند طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک
و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند **افعال و خواص آن** مقوی ارواح و دل
و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج
و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتداء جذام
و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش
جهت صداع بارد و سادج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و نسیان خاصه و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن
یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و جندبیدستر محلول در روغن بریان جهت اوجاع بارده کهنه
در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی و با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه
و نیم دانگ آن با آبی که صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت رعشه و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل
سرخ بتنهائی و یا با آب غوره و قطور آن و فتیله ممزوج با آن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک
غیر نمک سود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد و مبالغه و با کافور بتنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع
اعضاء النفس آشامیدن مقدار سه شعیره آن و نبیذ جمهوری جهت نفث الدم از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط
آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب مورد و رب توت و با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره مقدار دو حبه آن
با آب اصل السوس مقشر سه روز و عاقرقرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشتا جهت سرفه و یک قیراط
آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا
جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعاء و ازاله رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه
کبد مقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب یا با آب برگ کاسنی و درخیار شنبر و جهت فواق ریحی یک حبه آن طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی
و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا با آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با ماء السکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ تخم فنجنگشت و یا پوست بیخ
کبر و برای ورم جنبین با آب طبیخ خسک طلائی نیم دانگ آن با آب مطبوخ انیسون در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع
اعضاء النفض و التناسل آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده بتنهائی و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دوقو و فقاح
اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت دفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ سادج هندی
جهت اختناق رحم و حمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر به نگاهداشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس
آن و استرخای مقعده و غدیوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا خاگینه
با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی خرج شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب انزال
دو جو مومیائی را در نیم درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بنوشد مجرب است آلات المفاصل محلول آن از یکدانگ تا یک و نیم دانگ
در ادهان مناسبه مانند روغن گل با اشیای موافقه مانند آب باقلا و با زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن آن و
شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بران موضع بعد یل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف برای جراحات کهنه و ناصور و زن
یکدانگ آن با یکدرهم پیه خنزیر گداخته و زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده طلا نمودن و اگر
با کسی تیری زده باشند مالیدن بران موضع و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربه مناسبه دیگر جهت ربع و حمیات
عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و الزینة نیم دانگ آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و

همچنین جهت هر علت ادویه مناسبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یک قیراط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شیرا
صرف یا نبیذ صرف و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طبیخ خسک و یا با آب سداب و یا با آب طبیخ حب الغار و یا
با آب انجدان و یا با آب طبیخ آنها مجربست و دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا بتنهائی و در تراکیب وادویه داخل میشود
و حبوب ان در قرابادین کبیر ذکر یافت **موبج** بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندیست **ماهیت** آن پوست نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال
از قلم آن بر تخته می نویسند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** غرغره با آب مطبوخ آن جهت تبش دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت
ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از
کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر بیکدفع زائل نگردد مکرر نمایند و این معالجه فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است
سونْدهی بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی کثیر المنافع و از قبیل بخم و بیاره با شاخهای مفروش
بر زمین و برگ آن شبیه ببرگ پودنه و از آن ضخیم تر و مزغب و گل آن سرخ مائل به بنفشی و مدور شبیه بنجمه و خوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع
و در هند و عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل بلطف و مفتح و در تلطیف
و تفتیح قریب بچوب چینی بحدیکه از عرق و بول و رائحه شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و حرقة البول و اورام و بثور
مانند خنازیر و دمامیل و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سائر
امراض مذکوره و جرب و قوباء و حکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتدا شروع نمایند و روزی دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف
و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلاء و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب
نمایند و اگر نمک تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند و جرم آنرا نیز اهل هند
مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج میخورند جهت
حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و سقاط و نیز بطریق سفوف با اشربه مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته اند اگر با شیر مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد
و گل آنرا اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از بگل بر آمدن چون با بهنگره سائیده بروغن و عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگردانند و نیز نزد اهل هند مشهور است
که چون غنچه گل آنرا در اول سال در دست بلع نمایند در ان سال از آزار رمد محفوظ میمانند یک غنچه آن یکسال و دو غنچه آن دو سال و همچنین مجرب میدانند و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت
سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا نیمکوفته در آب بخیسانند آنمقدار که نم بردارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یکدانگ آنرا
با برگ تانبول در دستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون از آب تازه نبات آنرا با گل و بیخ بگیرند و با روغن کنجد بقدر ربع
آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درهم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل روز و در این مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه
بحدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب بنیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه
دارند و عند الحاجت قدری از ان پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی میشود که آنرا بهندی مها موندی نامند و گل
آن بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است **مغنیسیا مع الهاء مهما** بضم میم و فتح با والف
مهی نیز آمده لغت نبطی است **ماهیت** آن سنگیست دو قسم میباشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از ان نیز آتش ظاهر میگردد و از نواح روم و صعید مصر آورند
و در معدن مغنیسیا بهم میرسد و در خون گرم تیس چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از ان غیر شفاف و از ان صلب تر و شبیه بنمک سنگ و این را کوبیده از ان ظروف میسازند
و غیر سلوان است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی المی و بدستور
چون با آب بسایند و در چشم کشند اللسان چون بکجبه از آنرا با نمک و نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم
نماید و مجرب گفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع انجماد آن و ران الخاص تعلیق آن جهت دفع رعشه

موبج

سوندهی

مها

ولرزه وعسر ولادت وبراطفال رافع خوف وجستن ایشان از خواب ودیدن خوابهای پریشان ودو شمه آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند **مهمه** بفتح میم وسکون ها
ودال مهمله **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد وکبود وبشکل همیشه بهار وبرگهای آن باریک ودراز وگل آن
همیشه رو بآفتاب دارد وبهر طرف که میل نماید این نیز میل میکند وبیخ آن بقدر جدواری بزرگ وسفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود وصیادان انجا بیخ آنرا مانند سم میسایند
وتیر را بدان آلوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد ومیمیرد وآنرا می گذارند تا خوب سرد گردد وجمیع زهره ها از بدن آن حیوان بازگشته با خون در محل زخم جمع میگردد وآن
موضع سطبر میشود وپس آن موضع را بریده می اندازند وتتمه گوشت آنرا میخورند ومیگویند بی مضرت است وسمی ندارد وامتحان بیخ مطبوخ آن در قوت وضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو
میبرند تا اندک قطره خونی جاری گردد وپس محل زخم را پاک مینمایند وقدری از ان بیخ بران میگذارند اگر فی الحال بشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت سوزش وخارش عظیم در بدن
احداث مینماید وسخ میسازد واگر علاج نکنند هلاک میسازد واگر فی الحال عضو را پاک بشویند وبر عضو چرب نمایند وبران تریاقات نمالند مضرت میرساند وعلاج آن اگر در خارج باشد
محجمه بگذارند وبمکند وزلو بچسبانند وبعد از ان تریاق بمالند وشستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است **مهلبیه** بضم میم وفتح ها ولام مشدده وکسر با موحده
وفتح یاء مثناة تحتانیه وها بفارسی فرنی نامند **ماهیت** آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج وشیر وشکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکنند وبا شیر طبخ میدهند
یا شیره برنج پخته گردد وبقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در ان میریزند آنمقدار که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود می آورند ودر ظروف چینی بر می آورند واگر خواهند در هنگام
فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوفته با قلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل مینمایند خوشبو ولذیذ میگردد وتناول مینمایند بعد از ان سرد میگردد واین مخترع دوریس ملبی است
که بجهت مهلب بن صفره ترتیب داده بود برای رفع قی که او را عارض شده بود از ریختن سودا بمعده او **طبیعت** آن گرم وتر **افعال وخواص آن** جهت مالیخولیا وجنون
ودرد سر یبسی وفربه نمودن بدن وتولید خون صالح ومنی وتقویت باه ورفع قی سوداوی نافع است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه بفتح میم وسکون
یا وکسر با موحده وها **ماهیت** آن اسم فارسی شراب به است که با شراب ویا با آب انگور ویا دوشاب انگوری مرتب نمایند **افعال وخواص آن** مفرح ومنبسط ومقوی
معده ودل وقی را ودر کبیر نسخ آن ذکر یافت **میسن** بفتح میم وسکون یا وفتح سین ونون نیز آمده وبواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربیست بیونانی لوسوس واطوس نیز نامند **ماهیت**
آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ گردکان وبازواید بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل وشیرین وخوش طعم وخوشبو ومثلث شکل مائل بزردی ونیز گفته اند بقدر کنار کوهی وسیاه با تندی است
وچوب درخت آن مائل بسیاهی وسرخی وصلب وخوشبو وبری وبستانی میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک وبستانی آن معتدل **افعال وخواص آن** بستانی آن
ثمر آن جهت سرفه وتقویت معده وحبس اسهال وتنقیه رطوبات ولبن آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند وحقنه بنشاره چوب آن جهت قرحه امعا وسحج مفید الاورام والبثور
ضماد آن جهت داء الفیل وتحلیل اورام مجرب دانسته اند از آزموده طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی ومنع آن از اسقاط وچون شاخ وبیخ آنرا سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز
متوالی وهر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر ودر رفع فتق نیز مجرب گفته اند **میسنون** بفتح میم وسکون یا وفتح سین مهمله وضم نون وسکون واو ونون بفارسی کرم ابو
نامند **ماهیت** آن حیوانیست حجری باریک طولانی بمقدار انگشت خرما واز ان بلندتر تیره وسفید خاکستری رنگ واندک خو وگفته اند نوعی از زبد البحر است **طبیعت** آن گرم وخشک
افعال وخواص آن آشامیدن آن جهت استسقا وسپرز وتفتیت حصاة ودرد گرده واحتباس حیض نافع وذرور آن مجفف رطوبات جروح وقروح والتیام دهنده آنها و
قروح سر ودر سایر افعال مانند زبد البحر است ومذکور شد **میعه سایله** بکسر میم وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح عین مهمله وبالغت عربیست ولبنی نیز وبهندی سلارس نامند ودرخت
آنرا البقر کی سهطر لیکه گویند یعنی نرم ومیعه مشتق از میعان است **ماهیت** آن صمغ ویا لبن درختیست بسیار خوشبو وگفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است وآنرا بلاد
شام عبهر نامند وگفته اند صمغ درخت مر آن است واصناف میباشد وآنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است ورنگ آن اشقر مائل بزردی
وبقوام عسل میباشد وآنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مائل بسرخی وغلیظتر میباشد واین متوسط است وآنچه از اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند وسیال آن صاف
میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد وسیاه وثقیل میباشد واین مسمی بمیعه یابسه است وصاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد ویکنوع سرخ وبالجمله قوت آن تا ده
سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم ودر دوم خشک **افعال وخواص آن** مقوی ومحلل ریاح ومنضج وملین وبا قوت قبض وتخفیف اعضاء الراس والنفس والعلل
والنفض جهت سرفه وزکام وخدر وکزاز ورعشه وانحدار رطوبات از دماغ وتنقیه آنها ودرد سینه وریه وگرفتگی آواز وتقویت اعضای باطنی واستسقا وسپرز وگرده ومثانه وادرار
بول وحیض ودرد کمر وورکین وآشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام وطلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر وکزاز ورعشه وماندگی اعضاء وبخور آن نیز جهت

نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و رياح غليظهٔ آن و فرزجه و بخور آن نيز جهت احتباس حيض الاوجاع و غير با ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی
فعل آنها و طلای آن جهت جرب و آشاميدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نيز مضر ريه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از مثقال تا سه درم بدل آن روغن ياسمين و جند بيدستر
و نزد بعضی بوزن آن قطران و نصف آن زفت رطب است و از اجزای غاليها است **صمغ يابسه** ماهيت آن نزد بعضی صنف سوم ميعه سائله است که ذکر يافت و نزد بعضی
ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا افشرده صافی کرده آنرا ميگيرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است **طبيعت** آن در گرمی و خشکی زياده از ميعهٔ سائله **افعال و خواص**
آن باقوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت بواسير نافع و حيض و مسقط جنين و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن
و در سائر افعال قريب بسليقه المضار مصدع و مصلح آن رازيانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشير است **سيفخنج** بفتح سين و سکون يا و ضم فا و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة
فوقانيه و جيم معرب سپيخته فارسی است و بيونانی اغليقن نامند بمعنی عقيد العنب **ماهيت** آن آب انگور است که در طبخ زياده از دو ثلث آن سوزد و غليظ کرده و مايل بشيرينی
باشد و در گيلانات آنرا دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شيرين گردد آنرا دوشاب گويند و بعربی دبس و در دبس ذکر يافت و کان در آن هيل و جوزبوا و قرنفل
و امثال اينها اضافه مينمايند **طبيعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** موافق سينه و ريه و آبله و حصبه و معين بر نفث و تليين طبع و محرک باه
و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدياقوذا کرده ميشود المضار در محرورين اکثار آن مولد صفرای غليظ مصلح آن ميوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب
انگور است

باب بيست و پنجم در بيان ادويه که حرف اول آنها نون است

فصل النون مع الالف

نارجيل بفتح نون
و کسر را مهمله و جيم و سکون يا مثناة تحتانيه و لام معرب نارگيل هندی است زيرا که بهندی تازهٔ آنرا ناريل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکس ندکرلين و بعربی جوز هندی
ماهيت آن ثمر درختيست در اکثر بنادر و سواحل دريای هند و دکهن و بنگاله يافت ميشود و در مليبارات کثير الوجود و هر چند قريب تر بدريای شور باشد و آب شور بپای
آن برسد ثمر آن بهتر و لذيذتر و شيرين تر و چرب تر ميباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قريب بصد سال ثمر ميدهد و ثمر آن مانند خرما در
خوشه ميباشد الا آنکه خوشهٔ آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده يا نزده عدد و درخت آن نيز شبيه بدرخت نخل الا آنکه زوايد تنهٔ آن کمتر و شاخهای آن نيز شبيه بشاخهای
نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نيز بلندتر و صلبتر و جاروب اکثر از چوب وسط برگ آن ميسازند و تا به بلندی ده ذرع و بيست و بسيار مضبوط ميباشد و ثمر آن
سه پوست دارد يکی ليفی خشن ضخيم بضخامت يک انگشت و در خامی سبز و ليفهای آن نرم و صلب و بعد رسيدن و خشک شدن اغبر ميگردد و آنرا جدا مينمايند و خيسانيده
کوبيده ريشهای آنرا جدا نموده ريسمان لنگر جهازات و کشتيها از آن ميسازند جهت آنکه در آب دريای شور سبز و پوسيده و فاسد نميگردد و پوست دوم آن صلب خشبی
سياه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب اندک براق شبيه بدو چشم و سيومی اندک بزرگتر و خود غير براق في الجمله شبيه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای
نشو و نما مينمايد و از همانجا نيز بعد از کمال رسيدگی شروع برويدن درخت مينمايد و در هنگام نيم رس بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ مينمايند و آب آنرا از آن برمی آورند
و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بريده بيرون می آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غليان و بر آن آب نی نصب نموده غليان
ميسازند و اکثری شکسته مغز آنرا برمی آورند و ميخورند و اقسام حلويات از مغز آن ترتيب ميدهند و در اکثر مليبارات خوراک مردم آنجا و حيوانات ايشان بيشتر منحصر بدان است چه
خام و چه بطريق شير برنج و غير آن پخته و روغن طعام و چراغ نيز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعيده ميبرند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ و پيوسته بمغز
آن و اين را در هنگام استعمال و اکل جدا مينمايند و مغز آن که سفيد و شيرين و لذيذ و با دهنيت بسيار است ميخورند و از آب آن سرکه نيز ميسازند و چون آب آنرا بگذارند بجوش آيد
خمر و مسکر ميگردد و بهترين مغز آن تازهٔ سفيد لطيف شيرين چرب بکمال رسيده آنست و بهترين آب که ملوحت نداشته باشد **طبيعت** مغز نارجيل تازه در وسط دوم گرم و در
اول خشک و طبيعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و متکرج آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت
فضليه **افعال و خواص آن** مقوی حرارت غريزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع مواد باردهٔ بلغميه و سوداويه مانند استرخا و فالج و جنون
و ماليخوليا و امثال اينها و خوشبوئی دهان و اعضاء الغذاء و النفس جهت ضعف جگر و قرحهٔ باطنی و بواسير و توليد منی و تسخين گرده و کمر مبرودين و ادرار بول و تقطير آن
مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غريزی المضار جرم آن مسدد و ديرهضم و مولد خلط غليظ و مخشن سينه و معده آوار مصلح آن شکر و نبات و در
مبرودين و مشايخ احتياج باصلاح ندارد و در محرورين ميوه های ترش و ليمو و هندوانه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثيان و غشی مصلح آن قی نمودن و ميوه های ترش ملحق

صمغ يابسه

سيفخنج

نارجيل

خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام تشنه است بر بالای آن تشنه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشند بپاشند همه آنها را
فاسد میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتاد بین راسته مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و ثمر آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت
باه نافع و سرکهٔ آن در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت
باه ضمیمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و با حنا
مقوی موی و روغن آنرا دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج می نمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح
آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید تمرّاً و تدهیناً و تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت تدهین انفع است و با روغن بسته زرد
آلو جهت بواسیر مجرب قسم دوم آنکه مغز تازهٔ مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آبرا میگذارند تا دهنیت آن
بالا آید و منجمد گردد و پس اخذ می نمایند و این الطف و در امزجهٔ سرد و دین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه میباشد و روغن پوست دوم صلب
خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است **نارجیل بحری** بفتح با و سکون حا و کسر را مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند
ماهیت آن ثمر درختیست که در جزیره که بر خط استوا الطول یکصد و بیست درجه واقعست میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی
و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر
و کرنیته بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و هیئت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل هندی است
و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هر چند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از دو صد و بیست
و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند هر کس بوهم و خیال خود چیزی گفته
و نوشته اند **طبیعت** آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد **افعال و خواص آن** بالقوه تریاقیه
و حافظهٔ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با گلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدنرا از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض
بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت مینماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آبها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است
و چون مقدار چهار پنج حبه از آن سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقیست قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع
نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آنست که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد بتحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده
جهت افیون خورده و با بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس لقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض
آن حاصل میگردد و نفع می بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید
شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و آب و هوا و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیاری تا یکدرم هم خورده اند مطلق قی و در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و چون
جهت اکثر امراض مذکوره فائده بر آن مترتب گشت محتمل که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازهٔ آن در امزجهٔ حاره یابسه باعث هیجان و ثوران
حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و الله اعلم و گفته اند آشامیدن آب درون پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب
بمغز آنست و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت**
آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشه
این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مایل بسفیدی باشد زبون **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن**
اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند
تنهائی و یا با کحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است
نار فارسی بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فا و الف و را و سین مهملتین **ماهیت** آن صاحب منهاج گفته نوعی از نمر منقوش است که از نواح فارس می آورند و با نتوعات

نارجیل بحری

ناردین

نار فارسی

دیگر

نارقیصر

ودیگر مغشوش مینماید و صاحب تحفه گفته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مغشوش
بثورات سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است **نارقیصر** بفتح نون والف و کسر راء مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح صاد
و راء مهملتین بهندی ناکیسر عظیم گجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف است انطاکی گفته نباتیست بالکیساق باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم
آورند و در مصر آنرا ساق الحام گویند شقایق النعمان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارده و تحلیل

نارکیوا

ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال است **نارکیوا** بفتح نون والف و کسر راء مهمله و فتح
کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو والف **ماهیت** آن گفته اند نارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیز اند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر نمیشود و بعضی خشخاش زبدی دانسته
منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و تنهائی میروید و تا بیک قامت بلند میگردد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه
بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم اوکن اللون یعنی تیره رنگ و تند تیز لذاع و بعضی آنرا فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله **طبیعت** آن گرم و خشک
در دوم و با حدت و لذع **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زائل کننده بلغم و محلل ریاح غلیظه و اخراج کننده بلاغم الزنیه طلای خاکستر درخت آن
و یا با برگ ساییده آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر برآمدن آنست الاورام طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند

نارمشک

آنرا در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند منتفخ و سرخ رنگ گرداند **نارمشک** بفتح نون والف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت
فارسی است بمعنی مسک الرمان و آنرا نارعیت نیز نامند و در قفطارغان در قانون باسم سوربار و مذکور است و گویند بهندی ناکیسر خوانند در **ماهیت** آن اختلاف بعضی قماح
رمان هندی دانسته و بعضی گفته اند شگوفه نباتیست که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی و گل آن شگفته باشد و درخت
آن بقدر درخت انار و چیزی است و بعضی آنرا و نارقیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب قدما مانند سفوف ارسطو هر دو مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی
آنست که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم
افعال و خواص آن ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح و اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا
و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه مفرح کرده میشود القروح و الجروح ضماد آن جهت

نارنج

تخفیف قروح و رفع عرق نافع و بدستور ذرور آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شربا و طلاء مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا
دو مثقال بدل آن بوزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل سدس آن سنبل الطیب است و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند **نارنج** بفتح نون والف و را
مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی و بهندی کرنا نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و خوش منظر و اندک خار دار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی و برگ آن
ابیض است نرم در ملمس کم ریشه و مستوی الاجزا و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن
در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پرده با و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز
تلخ و بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در گرمسیرات کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه مهیا باشد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ و از
سال حال سبز نیم رس و هنگام شگوفه آن بهار و پاییز است **طبیعت** پوست زرد و شگوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم
سرد و در دوم نیز خشک گفته اند و پوست تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سایر اجزای آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جمیع اجزای آن
سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر در ترشی آن لزوجتی هست که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آنرا برآورده و قدری
نبات کوبیده بر آن پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد و پس بر داشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن
حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضرر نارنج به اعصاب کمتر از سایر حموضات است و مضر عصب غیر صحیح و
آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدرم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت دفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب
در یکساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارده و حاره و ضماد پخته مهرای آن تمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بعد یل

اعضاء النفض والسموم آشامیدن آب منقوع پوست و شکوفهٔ آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبایی و فساد هوا السموم
تخم آن با تریاقیت و دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و به دستور ریشهای باریک درخت آن با شیر اب و بوئیدن نارنج رافع طاعون است و شکوفهٔ آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام
و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی عرق بهار است در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی ارواح و اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض جهت رفع ضعف
دماغ و تفریح و تفتیح سدهٔ مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتهاء باه و رافع اروغ و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دو اوقیه با شکر و ربع
درهم مرجان سوده جهت سپرز از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح
حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و هوا مضر آن و قوت آن در ظرف چینی و یا مسی تا هفت سال
باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال نمایند
و جمیع افعال بهتر از روغن نارین است و گذاشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست الی غیبت و آشامیدن دو مثقال آن باد زهر سموم بارده حیوانیه
است و دهن بدان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن و قرابادین ذکر یافت و محلل پوست زرد آن و مربای آن نیز هر دو لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست
نارنج است **ناطف** بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فاء بفارسی قبیطه نامند **ماهیت** آن معروف **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق سینه
و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب مواد بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه
بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصنوع و مصنوع از دقیق
جهت درد سینه و ریه حادث از سدهٔ خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردکان بغایت گرم و مولد
بلغمی گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفهٔ رطوبی را مناسب است **ناگیسر** بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناگکیسر بدو کاف دیده شده که می نویسند لغت هندی است **ماهیت** آن درختی عظیم که در بنگاله می شود و بقدر درخت گردکان و برگ
آن نیز بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پوربنه و رنگپور و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد
صندوق عطر یکه آن باشد عطر های دیگر را فاسد و بوی خود میگرداند از حدت بوئی که دارد **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم **افعال و خواص آن**
مصفر او بلغم و دافع سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قی را دفع میکند و رنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف جراحتها را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر و
استیصال دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن می باشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا اکثر را
زائل کرده و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند با اندک
نبات تا چهل روز دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب
آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و دافع فالج است و چون مغز تخم آنرا گرفته اندک آبی بران پاشیده در صرهٔ بسته و بر جرب یابس شب بمالند تا اندک روغن از آن برآید
و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بران بپاشند بر هم زده صره را بسته باز بمالند و در یا آب گرم بشویند در چند روز پیهم زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن
آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از آن برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیلا از مرسوده بران بپاشند در چند مرتبه زائل
سازد **نانخواه** بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند
ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون و از آن ریزه تر و ستقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر
جبلی دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آنست **طبیعت** آن در اول درجهٔ سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند **افعال و خواص**
آن با قوت مجففه و تریاقیه و ملطفه و محلل ریاح اعضاء الرأس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای بکنند و آنچه از حرکت عیر آن بجاد باشد
باشند و در گوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه جگر و کلیه جات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح
و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی و غثیان و جشاء و اروغ

وبدبو وتخمه ورياح وقراقر وهضم طعام ودفع فضا واشتها وبلغت برودت معده وكبد واحشا وعسر البول وحصاة مثانه وسخن احشا وكبد وكرده ومثانه ومسكن مغص ومقوي ومسخن معده
وكبد بارد وين ومدر بول وحيض وشير وعرق واستسقا را مفيد ناشتا خوردن آن ودر نان نيز داخل كردن وباعسل وشراب جهت احتباس بول مبرودين واخراج كرم معده وحب القرع
باسكنجبين جهت محرورين وجميع امراض رحم وكسيكه بذائقه او اطعمه لذيذ ننمايد وكوبيده آن با مغز گردكان سوخته رافع زحير وناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده ومثانه واز مجربات
شمرده اند وچون در آب ليمو آنمقدار كه آنرا بپوشاند يك انگشت بالاي آن آيد بخيسانند وخشك كنند وهفت مرتبه تكرار نمايند جهت اعادهٔ شهوت باه مايوسين مجرب گفته اند
الزيته ناشاميدن سه مثقال آن كه در يك رطل شير جوشانيده باشند تا بنصف رسيده باشد با يك اوقيه قند سفيد كه بالاي آن لحوم خورده شود باعث فربهي با فراط گردد وخوردن
وطلا نمودن آن بر بدن بالخاصيت موجب زردي بشره وباعسل وادويه برص بهق وآثار جلد مقوي وغسل آنها الحميات آشاميدن آن جهت حميات بارده مزمنه كهنه خصوص ربع
ونطول آن دافع ناقض السموم آشاميدن آن ترياق سموم ونهش هوام ومضرت افيون وجهت ترك عادت آن ونطول آب گرم آن جهت دفع اذيت عقرب گزيده سريع الاثر
وبخور آن با راتينج وفرزجه وحقنه آن جهت تنقيه رحم از رطوبات بدبو وتخفيف آن وضماد آن با نمك وترمس وزعفران جهت ورم انثيين الاوجاع والاورام والبثور ضماد آن با سفيده
بيضه مرغ جهت نافه برآمده مجرب وباعسل جهت در جميع اعضا وتحليل اورام خصوص با طين مختوم ليما از مجربات شمرده اند وبدستور جهت خون منجمد تحت جلد بسعد يل وبابونه وغيرها جهت
بثور لبنيه المضار مصدع محرورين واكثار آن مورث ظلمت بصر وزردي بدن مصلح آن كتيرا ومقلل شير مرضعه ومني بجهت آنكه مجفف اين هر دو است مصلح آن ترمس مقدار
شربت آن تا سه درهم بدل آن در غير تسخين شونيز بوزن آن جوارش ودستور مدبر نمودن ودهن وسفوف وشراب وعرق ومعجون آن در قرابادين ذكر يافت وعرق آن كه
بدستور متعارف عرق كشند طبيعت آن گرم وخشك **افعال وخواص آن** جهت فالج ورعشه وامراض عصباني وعسر نفس وتحليل رياح وتقويت اشتها ودفع بلغم معده
واستسقا مفيد وچون با دارچيني وگاوزبان عرق كشند در تفريح نائب مناب خمر دانسته اند وروغن آن كه بقرع وانبيق مقطر نمايند جهت تحليل رياح ودردهاي مزمن وورم
بارده بهترين ادويه است **فصل النون مع الباء الموحدة** **نبيذ** بفتح نون وكسر باء وسكون ياء مثناة تحتانيه وذال معجمه لغت عربيست بمعني منبوذ وبفارسي
وبهندي نيز بوزه نامند **ماهيت** آن اسم جنس جميع مسكرات مائع است غير از خمر وآن انواع است وعبارت از نقوعات مسكرهٔ حاده است ومراد از آن مشهور مصنوع
از اشيايي است كه ذكر مي يابد وفقاع قسمي از آن است كه از آب انار وساير ميوه ها وحبوب ترتيب دهند وآنمقدار گذارند كه بجوش آيد ومسكر گردد وچون مدتي بگذارند كه
بجوش آيد ومسكر گردد وآن هنگام آنرا مضع نامند واز جمله انبذه است **طبيعت** مطلق آن گرم وخشك **افعال وخواص آن** جمله آن محرق خون ومضعف دماغ وجگر
وحواس ومولد سودا وسودلوي مزاجان وصاحبان اورام سوداويه وطحال را مضر ودستور صنعت آن نزد متقدمين آنست كه هرچه از زبيب وخرما وسنجد وساير ميوه ها ويا
يعني غوره خرما سازند بايد كه آنرا در ده مثل آن آب يكشبانه روز بخيسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفي كرده سر آنرا محكم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس
استعمال نمايند ونزد متاخرين آنست كه با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمايند وآنچه از حبوب سازند بايد كه آنمقدار بجوشانند كه مضمحل گردد
وبا آب يكسان شود وباسه وزن آن هر شيريني كه خواهند از شكر وعسل ودوشاب وامثال اينها آميخته بگذارند وبعد از يكهفته صاف كنند وبكار برند وبجهت تقويت واصلاح آن
بعضي از ادويه مفرحه ومقويه مانند جوزبوا وقرنفل ودارچيني وزعفران وعود هندي وامثال اينها از هر يك بازاي هر ده رطل پنج درهم ونيم كوفته در پارچه بسته از اول طبخ
تا آخر در آن اندازند وآنچه از عسل وشكر ودوشاب وامثال اينها سازند بايد كه با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند واگر خواهند براي تقويت ادويه مسطوره بوزن مقرر
داخل نمايند **نبيذ الزبيب** بفارسي مويزآب نامند **طبيعت** آن در دوم گرم ودر اول تر وگرمي آن از شراب مشمس ومطبوخ آن كمتر وبا قوت قابضه **افعال و
خواص آن** مولد دم متين ومفتح سده وهاضم ومسخن بدن ومقوي معده وچون قدري عسل اضافه نمايند گرمي وقوت نفوذ آن در اقطار بدن واعماق آن زياده ميگردد وجلا
ومنقي سينه وريه واز اخلاط لزجه ومسخن گرده ومثانه ومحلل رياح ومحرك باه ومدر بول ومخرج فضول وخون حما ما در حين جوش [حيض] نمايند جهت جوع بقري وتقويت باضمه وبدن
نافع المضار سريع الفساد ومفسد دماغ ومغلظ اخلاط ومحرق خون ومولد امراض سوداويه واحتراقات واورام سوداويه وطحال واستسقا است **نبيذ العسل** وآنرا شراب عسلي
نامند **طبيعت** آن در سوم گرم ودر دوم خشك وبسيار گرم تر از خمر **افعال وخواص آن** محلل اخلاط غليظه ومجفف رطوبات وحافظ صحت مبرودين وپيران ومقوي حواس
وجهت امراض بارده وضعف اعصاب مانند فالج ولقوه ورعشه وبهترها نافع واستعمال آن در فصول وبلدان بارده انسب المضار سريع الاستحاله بصفرا ومضر محرورين وصفراوي
مزاج خصوص صاحبان كبد حار ونحيف البدن وقليل الدم به تخصيص آشاميدن آن ناشتا ومداومت بران طريق ساختن آن عسل وخرما دو جزو نان خشك يك جزو وجو نيم

نبيذ

نبيذ الزبيب

نبيذ العسل

عشر آن و قرنفل بسباسه از هر یک نصف عشر آن زعفران ثلث عشر مجموع را نیمکوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد و اثری از آنها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده
بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و**
خواص آن رقیق و لطیف‌تر از زبیبی و با قوت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع **المضار** محرق اخلاط صفراوی گرانی و رنجاری و باعث صداع **مصلح**
آن مکیدن سفرجل و انار با شحم و نبیذ مصنوع از فانید جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق با قبین و صاحبان سودا **المضار** مولد حکه
مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** که از آب میوه‌ها بعمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است **المضار**
مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر **مصلح** آن ادویه حاره و خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت آن** گرم و خشک‌تر از زبیبی
افعال و خواص آن موافق پیران و بلغمی مزاجان **المضار** ثقیل و مضر دماغ و معده و امعاء و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون
و اخلاط است **نبیذ البسر والبلح** **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** بهتر از خرمائی و بعد از مویز آب بهتر از سایر انبذه است
و قابض و مقوی معده و مدر بول **نبیذ الدبس والسیلان** که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است **نبیذ الارز** که بفارسی
بوزه نامند و در مصر مزر و آن شامل نبیذ ذرة و برنج و جو و گندم و سایر حبوب است **طبیعت آن** از سایر انبذه گرمی آن کمتر **افعال و خواص آن** مسهل بطن
و مدر بول و قلیل السکر و منفخ باه و هاضمه و ساقط کننده رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو میسازند نفاخ و بی تفریح و مفسد باه و هاضمه است **فصل**
النون مع الحاء المهملة **نحاس** بضم نون و فتح حاء و الف و سین مهمله لغت عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند **ماهیت آن** از جمله فلزات معدنیه
است و معدن آن جزیره جاپان و بعضی ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین همه جاپانی آنست و آن اقسام میباشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می‌آورند از آن سرخ
رنگی نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختها بزرگ عریض طولانی ساخته می‌آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه اقراص بزرگ ساخته می‌آورند بدان خوبی نیست
و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرانسیس و کرمان از ایران میشود و صلب میباشد و آنچه در مزینان قریب بسبزوار میشود و در کاشان و اطراف برده از آن ظروف میسازند
و نیز نرم قریب بجاپانی است و در کاشان و بنگاله در بلده جهانگیر نگر ظرف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن تکون میباید و آنرا مس ریست گویند و عبارت از زرد
بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از گداختن سنگ خالص بهم میرسد بعضی از آن مائل بزردی
و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا بگدازند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع
و بهندی پیتل نامند و این قابل الطراق یعنی چکش گیر نیست و شکننده می‌باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع آنرا باسم آن شایع گردانیده اند و مستعمل
و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده‌تر میباشد و از فرنگ
ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می‌آورند و تا تازه و نو است و آب چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار در آن اثر
نکرده بدان صفت می‌باشد پس میل باندک زردی مینماید و شکننده و قابل گداز نیست و گداخته نمیگردد و ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق بسعادت
زهره با شمس و توسط بقمر و در یکسال بیست و پنج روز باتمام میرسد بگفته بلیناس و بهترین آن زرد ذهبی پس سرخ پس زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف
باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت غسل
آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن زهرة النحاس الطف است و در حرف الزای المعجمه مع الهاء مذکور شد **اعضاء الراس** نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و خار را
با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال بآن باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون موی را بمقاش طالیون
بکنند دیگر نروید **اعضاء النفض** آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل با صفر و مبادی استسقا و بدستور طلای آن و آشامیدن سائیده آن تنهائی و یا با روغن گاو
و یا شیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن شیرهای حامضه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و یا تخیه و یا چرب در ظرف مس بی قلعی خصوص
که زمانی در آن مانده باشد بسیار مضر و قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوص که گرم باشد و سر آنرا گرما گرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان است که در آن گذشته گرما گرم
و سر آنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها ثمره زنگاریت مس اند و زنگاری میکردند و زنگار خود سم است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و ادهان بعد

ازان آشامیدن آب کوشتهای جرب القروح والجروح والاورام والبثور طلای مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه وساعیه ومنع سعی آن وخوردن کوشت زائد ومغسول آن مدمل جراحات وطلای آن با عسل مصلح قروح متصله مجتمعه در ابدان صلبه وجهت جرب حکه وتحلیل اورام ورفع سستی ومانندگی اعضا مفید وانچه نحاس را سفید وبراق کرداند تا افتن صفایح رقیق آنست ودر ترشیها مکرر انداختن خصوصاً آب سماق وسرکه ویا شبدن شوره بعد از کداز بران رافع اشیای مختلفه بدان وانداختن تخم بادنجان بدان در حین کداز باعث سرعت ذوب آنست ومحرق انرا روسختج نامند ودر حرف الرا مذکور شده واستعمال ویا اغتسال باب درظرف مسی بآفتاب کرم شده مورث برص است خصوصاً تکرار استعمال آن واز خوردن توبال وبراده آن ویا خوردن طعام ویا شراب درظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد ومدتی دران مانده عوارضی مانند عوارض توبال وبراده وزنجفر الحدید عارض کرود وعلاج آن مانند علاج آنست ومذکور شد **نخام** بضم نون وفتح خا والف ومیم بترکی وبفارسی انقوز نامند **ماهیت** آن نوعی از طیور آبیست از قاز کوچکتر واز اردک بزرکتر وابلق از سفیدی وسیاهی وسرخی ومائل بزردی وبسیار فربه واکثر درکنار آبها وخرابها میباشد **طبیعت** آن کرم وتر **افعال وخواص** آن وهیئت بران غالب وبسیار بدبو ومولد خون متین ومنی وچون هضم یابد مقوی جسم وبدن ومحرک باه مضر محرورین ودیر هضم وبدبوکننده بول وعرق وبراز مصلح آن درسرکه پختن ویا با کشک الشعیر وفانیذ وبعد از ان نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست وجهت مصرودین ومشایخ مفید **نحل** بفتح نون وسکون حا ولام زنبور عسل است بفارسی مکس عسل وبهندی شهد کا کمهی نامند **ماهیت** آن معروفست ودر شمع شمه ذکر یافت **طبیعت** آن درسوم کرم وخشک **افعال وخواص** آن چون بچه بر نیاورده آنرا درسایه خشک نمایند ویکدرهم آنرا با پالوده آرد کندم که آرد ده مثقال وشکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه میکرداند ومجرب کفته اند وطلای رطوبت آن رافع درد کزیدن زنبور ومحلل ورم آن است **فصل النون مع الخاء المعجمة** **نخاع** بضم نون وفتح خا والف وعین مهمله لغت عربیست بفارسی مغز حرام وحرام مغز نامند **ماهیت** آن مغز سفید چرب لزجی است که درمیان استخوان فقرات کردن وپشت وغیر ها میباشد برای ترطیب اعضای وعصاب وعصاب اکثری ازان روئیده شده اند ونائب مناب دنباله مخ دماغ است ونیز رساننده روح نفسانی ماخوذ ومستمد از دماغ باعصاب است **طبیعت** آن کرم وتر از دماغ وکرمی آن کمتر وکرمی آن زیاده **افعال وخواص** آن طلای آن ملین صلابات وضماد آن اکال قروح ودرچرک آوردن زخمها ورفع شقاق لب وسائر اعضا وخشکی اعضا حادث از سرما وکرمی بیعدیل ودر سائر افعال قریب بدماغ است وغیر لذیذ وبطی الانحدار ولهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک وبالای آن حلاوی خوردن وتهیه آن همه بالجبیر ودر ماء العسل جوشانیدن است **نخاله** بضم نون وخاء معجمه مفتوحه والف ولام مفتوح وها لغت عربیست وسبوس نیز وبهندی بهوسی وچوکهر نامند **ماهیت** آن سبوس حبوبات است واز مطلق آن مراد سبوس کندم است **طبیعت** آن کرمی آن کمتر از آرد کندم وخشک تر ازان وبالجمله کرم وخشک در اول **افعال وخواص** آن جالی ومحلل ومنقی اعضاء الراس بخور جوشانیده آن درسرکه جهت زکام اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر وعسل وروغن بادام جهت تلیین سینه وشکم واعانت بر اخراج نفث الدم ورفع خشونت سینه وسرفه مزمن وربو ورياح غلیظه وتغذیه ناقهین بدان نافع ونان آن قابض ومجفف رطوبات معده وضماد مطبوخ آن درشراب وامثال آن جهت تسکین درد پستان وتحلیل ورم آن که از انعقاد شیر دران بهم رسیده باشد السموم والاورام والبثور ضماد مطبوخ آن درآب برک ترب جهت تسکین وجع کزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک وبدستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی وعقرب وتحلیل ریاح واورام بارده ومطبوخ آن با سرکه وعسل جهت نمله ساعیه وجرب متقرح وقوباء واورام حاره وضماد منقوع آن درسرکه جهت حمره وجمره وتکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه واوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده ودر صرها بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیکر ونطول نخاله جو جهت حکه وشری وبخور نخاله عدس جهت رفع بول درفراش وفعل صبیان وبخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان الا المفاصل ضماد نخاله کندم با روغن زیتون وسرکه جهت ضربان مفاصل مفید است **فصل النون مع الدال المهملة** **ند** بفتح نون ودال بفارسی کشته نامند **ماهیت** آن دوائیست مصنوع از قبیل بخور وماننده غالیه خوشبو ومخترع آن نجاشیه اند وبرای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج یا برک آن اجزای متساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه وبعضی دووزن آنها نبات سفید با کلاب ویا آب مرزنجوش سرشته اقراص میسازند وبعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند ودر مجالس برای خوشبوئی میسوزانند ونیز از عود عرقی خام با کلاب سوده چهل مثقال وعنبر اشهب چهار مثقال مشک یکمثقال ونبات سفید یکصد مثقال میسازند وبعضی مصطکی نیز داخل مینمایند وبا آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند **طبیعت** آن کرم وخشک **افعال وخواص** آن مقوی قلب ودماغ وحواس ومنعش ارواح ومحرک شهوت ومقوی معده وکبد وبا

نخام

نحل

نخاع

نخاله

ند

و دافع سمیت هوای و بائی و طاعون و رافع زکام است مشرباً و بخوراً **فصل النون مع الراء المهمله** **نرتقیش** بفتح نون و سکون را و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله **ماهیت** آن بولس گفته نباتیست شبیه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت **طبیعت** آن گرم و با خشکی بسیار **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و غیرها سعوط آن جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن بارو غنها در عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع

نرجس بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است **ماهیت** آن گلیست بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی را قدحی و دوم را مضاعف نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچک زرد رنگ و اطراف آن شش عدد و برگها سفید مائل بسته و پیرو این را نرگس شهلا نامند و مضاعف را ماده و بشیرازی هفت زرده برگهای آن زیاده و بالوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه به پیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم گرم و خشک و گفته اند در اول تر **افعال و خواص آن** جالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی و غاسل اعضاء الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع سبل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب و ورم اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ خائیده و یا مطبوخ آن بغایت منقی خصوصاً با عسل و مخرج هرچه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه روز در شیر خصوصاً در شیر گاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب بر ما دون احلیل جهت رفع عنین مجرب و تنها نیز مقوی باه و معظم ذکر است الجروح و القروح و الاورام و البثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و گشاینده دبیلات که دشوار نضج آیند و با آرد گندم و یا شیلم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و مثال آن و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیه اوساخ و التیام جراحات عظیمه غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و سفیداب و مرداسنگ جهت رهیهای جاسیه الآت المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضاء و چون آن ملصق و چسباننده جراحات عارض در اعضای عصبانی است الزاق شدید حرق النار ضماد آن با عسل جهت خشکی آتش الزرنیه ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین و مصدع ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و در جمیع افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یکمثقال و نیم روغن گل آن مانند روغن گل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بین تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارده و موافق امراض عصب و گشاینده فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش مؤثر است

نروک بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخی است شبیه بلعبت بربری و از آن بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق ممن جهرداد که در جبال کرمان خصوصاً جائیکه پلنگ باشد در اول بهار نباتی میروید برگ آن در ابتدا شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد و بنابران در آن وقت آن مکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میباید بدو بر و دشوار است زادن لهذا این بیخ را پیدا کرده بر آورده میخورد تا بار بگیرد و از خوردن آن بار نگیرد و در بدن آن غده بهم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا بر آورده خورده باشد بار سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و بار سبزی میباشد بخلاف آنچه را پلنگ بر نیاورده که این سفید است و در سرگین آن گاهی بعضی مهره یافت میشود و بعضی گفته اند که در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند که در شیردان آن و بعضی گفته اند که در ذنب آن تکون می یابد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و باقی خلاف است و آنرا حجر الکلب و بفارسی نروک پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آنرا احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب دریابند باید که پوست رحم آنرا ببرند و در جوانب آن و مدتی نگاهدارند آن آب مانند نفحه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت از نیست و طرفیون مصنوع آنرا با نواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک طولانی و این

نرتقیش
نرجس
نروک

صحیح نیست و صحیح همان است که ذکر یافت **افعال و خواص آن** چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا ذرور و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و
چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حامله نگردد و ذرور و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور
مجرب مقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن
زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است **فصل النون مع السين المهملة** **نسر** بفتح نون و سکون سین و رای مهملتین لغت
عربیست و بفارسی کرکس و بترکی فخر و بهندی گد نامند **ماهیت آن** از جمله سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مائل بسرخی و منقار و ساق آن دراز
و پر آن مانند نی است و گویند در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز قطع مینماید بدلیل آنکه بچه آنرا زعفران آلوده در آشیان آن میگذارند برای رفع یرقان آن بعضی
بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن در سراندیب در رفتن و مراجعت از هر دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از سراندیب جای دیگر یافت نمیشود
و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یکروز سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را می پوشاند و تا هزار سال عمر میکند
و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آنرا دیده
و یا بوی آنرا شنیده خود را بآن میرساند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد اعضاء الراس خوردن گوشت آن نافع
تشنج و اکتحال خون و زهره آن با آب هفت مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیم دانگ
و بوزن آن قطران و روغن زیتون رافع جذام و جنین و از مجربات شمرده اند و قطور پیه گداخته آن نیمگرم مکرر در گوش جهت کری قدیم اعضاء الصدر و الغذاء و النفض
آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعایی و فواق ممی با ایلاوس و مفتح سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم المضار ردی الغذاء غلیظ مصلح آن
دارچینی و سرکه و طلای بیضه آن در شش روز مقوی تضبیب الجروح و القروح و البثور و الزینة طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرگین آن جالی
کلف است و رافع ورم گلو که در بنگاله گاهیکه میشود **نسرین** بفتح نون و سکون سین و کسر رای مهمله و یای مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل نسرین
و در بعضی بلاد گل عنبرین و در صفهان مشکینچه و بهندی سیوتی نامند **ماهیت آن** گلیست سفید و بعضی اوراق آن مائل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ
و از آن کوچکتر و خوشبو و درخت آن شبیه بدرخت گلسرخ و از آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحرا با کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند گلاله
و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در ایام بهار تا تابستان بیشتر و موسمهای دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف
است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز عطر می آید **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک در اول شیخ الرئیس در دوم و بعضی
در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الراس بوئیدن آن مقوی دل و
دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سردی اعصاب و نزلات و زکام و سائیدن آن در لخالخ باعث خوشبوئی آن ها و معطش و مفتح سده دماغی و منخرین و محلل ریاح و رطوبات
آن و عطسه و لطوخ سوی آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین و سنون و مضمضه آن جهت
درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن چهار درهم آن منقی سینه و جهت اورام و رام لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر
و جهت فواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یکدرم آن با چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یکدرم
تا سه درم میداد و مدام اسهال و ادرار قوی میکرد و گلنگبین آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت دل تفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و نافع
استسقاء و داء الفیل آلات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق و خوشبوئی آن و طلای آن رافع کلف رخسار و مداومت
نیم مثقال خشک آن تا یکمثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند و اطبای بجهت این امر هر روز دو مثقال مربی شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده
و از آن مربی یعنی گلقند مانند ورد احمر میسازند و گرمتر از گلقند ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت
و روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب میشود مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند **فصل النون مع الشين المعجمة** **نشا**
بفتح نون و شین و الف لغت عربیست و بفارسی نشاسته و بیونانی اهولن و اموس نیز نامند **ماهیت آن** عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانیده تا یکجا

نسر

هنگامیکه بخواب چون بیاید
بچه خود را زرد مشاهده نماید
بگمان آنکه یرقان گردیده
سنگ یرقان را از سراندیب آورده
در آشیان خود میگذارد صحیح

نسرین

نشا

تعفن رسد و پوست آن منقش گردد که چون بدست بمالند بآسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده اثقال آنرا دور نمایند و صافی آنرا بگذارند
تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر منکوج و سیاه آنست **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند **افعال و خواص آن** رادع و قابض و مغری اعضاء العین مصلح ادویه عین و مقوی آن و جهت تجفیف
قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و ضماد و نرم کننده خشونت جفان اعضاء الصدر و الغذاء
و النفض آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیم گرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حاره و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن
تخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میگردد و حریره آن مانع نزول نوازل بسینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای
مسهل باید که یک وزن آن را با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و حقنه آن جهت قرحه امعا الا و رام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره الرئه
طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و گویند مولد سودا است مصلح
آن شیرینیها و کرفس و نقل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها
ماهیت آن اسم اجزایی است که از اخشاب بسوهان و رجین سائیدن جدا گردد **طبیعت** آن نشاره هر چیز نسبت باصل آن گرمتر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده
و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که سبب آن زیاده و بعضی گرم و تر و بعضی این را سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** همه آن قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب
کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق
نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشاره چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و حکه و تدهین آن گریزاننده هوام
و کشنده پشه و نشاره عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد **نشف** بتحریک نون و شین و فا
اسم عربیست **ماهیت** آن گویند بیخ مرجان است که بسد نامند و گویند غیر از انست و آن سنگیست سبک پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای محا و جده
و نواح آن خیزد و در زیر آب نگون می یابند **طبیعت** آن خشکتر از بسد **افعال و خواص آن** قاطع خون و التیام دهنده زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سایر
افعال مانند بسد است **فصل النون مع العین المهملة** **نعام** بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند **ماهیت** آن مرغیست معروف
عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمی تواند نمود بلکه بعنوان
جست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج بآب نیست مگر آنکه آب را ببیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم
و تا چهارم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النفض خوردن گوشت آن فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل
و ظهر و عرق النسا و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم و مفسد المضار بطی الهضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و روغن و پیه آنرا آشامیدن
باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن
و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشد هوام مارها از آن شخص بگریزند و اگر نزدیک او شوند بحس گردند ابن رضوان گفته چون پیه آنرا در اول
تابستان در آخر بهار بگیرند و بهر موضع که گذارند مار و افعی از آن بگریزند و چون بوی آن بشنوند غشی آورند و سرگین آن رافع کلف و آثار جلد بزودی و خاکستر موی
آن رافع آکله و از خواص آنست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمیگردد و هضم میگرداند **نعنع** بفتح دو نون و سکون و دو عین مهمله و آنرا نعناع نیز و بیونانی
منثی و بفارسی هزار باد و بشیرازی راقوته نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف بری و بستانی میباشد برگ بری آن خشن تر و کوچک تر و بستانی نازک تر و نرم
تر و بهترین آن تازه املس بستانی آنست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قویتر از پودنه و پاقوت
مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت درد سر بارد و سعوط یکدانگ عصاره آن
با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در گردن بهم رسد بغایت مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد گوش و مالیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء
و النفض آشامیدن عصاره آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات مجتمعه در ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پرسیاوشان بجوشانند

نشاره
نشف
نعام
نعنع

وبیاشامند جهت وجع فواد وخفقان معدي وتقویت معده وماسکه وهاضمه وفم معده وتحلیل ریاح معده وآروغ ورفع قولنج ریحی وکشنده اقسام کرم شکم وباسرکه قاطع نزف الدم
وآشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق وغثیان وقی وهیضه ومشهی ومسکن خفقان معدي ووجع الفواد وو درد معده وچون با قدري عود و با مصطکی بخایند
فواق وخفقانرا زائل کند ومقوی دل ومفرح ویرقانرا مفید وتقویت باه بخشد وباحب الرمان نیز جهت هیضه وچون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد آنست وباسرکه
وترشیها رافع ضرر آنها است باعصاب وبدستور بالبنیات ولهذا در سکنجبین وآب دوغ واخل مینمایند وبا پنیر نیز میخورند وضماد آن مسخن ومقوی معده وشهها وبا آرد جو جهت
اورام فرموودن شیر منجمد در پستان وتنها نیز جهت بواسیر وبا مویز جهت ورم انثیین ودر آن وحمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح واکثار آن مولد حکه در گلو ومصلح
آن کرفس بدل آن پودنه بحري مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن بانمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده وممضوغ آن جهت عقرب گزیده والاورام والثبور
ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات ونضج وامثال شراب ع وآن درقرابادین کبیر ذکر یافت وسکنجبین آن نیز **فصل النون مع العين المعجمة نغر** بفتح نون
وغین وراء مهمله **ماهیت** آن اسم جنس عصفور است ونزد بعضی مخصوص بگنجشک سیاه کوچکی است که دنباله آن کوتاه ودائم الحرکت وکثیر الصوت است وبعربی آنرا ابوبرو
وابو المليح وبفارسی چکاوک وبهندي ممولة ودرتنکابن چجر نامند **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** قدید نمک سود آن جهت اسهال وعنبر
سود آن جهت عسر البول وتفتیت سنگ گرده ومثانه بغایت نافعست **فصل النون مع الفاء نفط** بکسر نون وسکون فا وطاء مهمله **ماهیت** آن رطوبتی است
دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند نفت وقیر میجوشد واز اقصی عراق خیزد وو دو نوع میباشد سفید وسیاه سفید آن بهتر والطف وبسبب لطافت زود مستحیل بهوا میگردد
ونقاشان قدري از آنرا داخل روغن کمان برای ترقیق وتلطیف ممزوج نموده بر نقشها میمالند وسیاه آن بآن لطافت نیست وبتقطیر سفید میگردد وآنرا مغشوش بروغن چراغ
مینمایند وفرق آنست که نفط مصاعد میگردد وبخلاف آن واز توابع مصر از کنار دریا نوعی نفطی آورند وآنرا زیت الجبل مینامند **طبیعت** آن تا چهارم گرم وخشک **افعال و
خواص آن** اقوی از اکثر روغنها ومفتح وسریع النفوذ وگدازنده صلابات وتریاق جمیع امراض بارده شربا وضمادا اعضاء الراس والعصب الغذاء والنفض طلای آن جهت
فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر واسترخا واکثر امراض واوجاع بارده رطبه وتحلیل ریاح واوجاع مفاصل وامثال اینها مفید واکتحال آن جهت نزول آب در چشم وبیاض
وقطور آن جهت کري وریاح گوش وآشامیدن آن جهت سرفه کهنه بارده وبهر وربو وضیق النفس ونفث الدم وبواسیر وتفتیت حصاة واخراج کرم معده ومقعده وتحلیل ریاح
احشاء ومغص وحرقة البول وفرزجه وبخور آن جهت سردي رحم واختناق آن مفید وطلای سفید آن رافع کرمي حیوانات مضر محرورین ومصدع ومصلح آن خشخاش وسرکه ومضر
رئه ومصلح آن کتیرا مقدار شربت از سفید آن دو دانگ تا نیم مثقال واز سیاه آن یکمثقال بدل آن بوزن آن میعه وبعضی قطران گفته اند وذرفت طب نیز السموم خوردن
سفید وسیاه آن دافع سموم وقوي الاثر است **نفل** بفتح نون وفا ولام **ماهیت** آن گویند نبات بارزد است شبیه برطبه بنجار مائل بسرخي وبنفشی ودر بوستانیه نیز شگوفه
بید وشاخهای آن گرهدار مانند خار خشک ودر عربستان کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن تخم وگل آن رافع سبز ومدر
بول وگل آن اقوی وطبیخ آن در افعال ضعیفتر است **فصل النون مع الکاف نکاچوپی** بکسر نون وفتح کاف عجمی والف وضم جیم فارسی وسکون واو
وکسر نون ویا **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندي نوعی هتوعی را نامند که نبات آن بر روی زمین پهن میباشد وساق نبات آن بسیار ضعیف
وبرگهای آن از دو جانب رسته مقابل یکدیگر وبمقدار نصف عدسی ودرین ممالک یعنی مرو ونواح آن کثیر الوجود است ودر زمینهای ریگ بوم ودور از آب ونزدیک آن
روید وقویتر آن آنست که دور از آب باشد ونبات آن مائل بسرخي **طبیعت** جمیع اجزای آن گرم وخشک در اول سوم **افعال وخواص آن** آشامیدن عصیر یا مدقوق
برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه وبدستور طلای آن مفید وباشیر مسهل اخلاط فاسده واخراج سموم از بدن نافع است **فصل النون مع الميم نمر**
بفتح نون وکسر میم وراء مهمله بفارسی پلنگ وبترکی قپلان وبهندي تیندوه بکسر تاء مثناة فوقانیه ویاء مثناة تحتانیه وخفای نون ودال مهمله وواو نامند **ماهیت**
آن حیوانیست معروف شبیه بفهد در شکل ورنگ صورت آن شبیه بشیر وکثیر الحیا وهیچ حیوانی گوشت آنرا نخورد ودر جثه از سگ بزرگتر وباریکتر وجلد وسبک رفتار وتیز رو تر از
حیوانات دیگر وشدید القوت وغیور وبتجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد وموش حریص بر آنست که خود را بدان رساند وبول بر آن کند
ولهذا پلنگ زخم دار را در جای نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد وموش نتواند خود را بدان رساند وبول کند بران واز خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانی
را بالاتر از خود نمیتواند دید **طبیعت** گوشت آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** اعضاء الراس پیه آن بهترین طلیه است از برای فالج وخدر واوجاع

مفاصل و نقرس و امراض بارده و بدستور تدهین بدان و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفض و قطور مغز سر آن با آب چرچیر و زنبق و در تحلیل مقوی و محرک جماع و بدستور حمول آن در روغن زنبق و جلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح و القروح و الزینه طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب و زیتون جهت پختن جهت ازاله زخمها و شری و خراز بیعد یل و طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلاء زهره خشک آن با حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه گفتار بمالد اگر قصد او بکنند و چون انکس نزدیک آن رود پلنگ نگریزد و بجدی بحس کرده که قدرت بر حرکت او را نماند و آن شخص اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد و نزد بسیار مجرب است و چون بدان رسد بی اختیار آنرا بشود خطر و الهوام سوی آنرا چون در خانه دود کنند کژدم بگریزد از انجا و خود از درخت مرگ بریزد و المضار زهره آن سم قاتل و دو دانگ آن در سه ساعت هلاک سازد تدارک آن قی بمود و شیر تازه و بعد از آن رب و طین مختوم خوردن و سایر تدابیر زهره اسد خورده است که مذکور شد

نمل بفتح نون و سکون میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرگ آنرا چونتا و کثیر الپای چهار نقطه هندیست و بترکی قاریچه **ماهیت** آن از جمله حشرات و قوت ما آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف می باشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه و بزرگ سیاه را بری و دشتی یا بلند آن نمل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هر چند بزرگتر شود پردار میشود **طبیعت** مطلق آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت سمیه خصوص کبار آن الاذن مهرباریس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچه کبار را در نیم اوقیه روغن ازقی و یا روغن زنبق انداخته سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه ماکولات رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی آلت و از مجربات دانسته اند الاورام و البثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینه طلای مسحوق آن مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با همه روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قواق مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران یا آب تخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیره کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جائی گذارد و مورچه در آن نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه در آن نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار مکتومه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهره گاو نر بگریزد

نمس بضم نون و میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است **ماهیت** آن حیوانیست بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنگ آن مایل بزردی و با خطوط سبز و سر آن کم موی بسیار چرب بحدیکه مظنه آن شود که او را چرب کرده اند و نموست علتی است که در سر هم میرسد بنا بر مشارکت در بن وصف مسمی بدان گشته و مرغ و موش را صید کنند و هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه کرده و در وقت غیر مستی بهیچ یک و در کامل ما وراء النهر آنرا لانکچه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود **افعال و خواص آن** امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهره آن با سفیدی بیضه مرغ رافع و سعه الزینه طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوخته آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص اسطو گوید چون آفتاب در بیت خود باشرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقه کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او کرده و چون چشم چپ آنرا ببندند حمی با عود نماید و مفارقت ننماید

فصل النون مع الواو

نواریس بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانیست و بعربی آنرا شجره القدس و سواک العباس و سواک المسیح نامند **ماهیت** آن نوعی از رتما است شاخهای آن باریک و بلند تا بسه ذرع و برگ آن ریزه مستدیر و جمیع اجزای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن نیز مانند سوزن و صمغ آن ما بین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود و منابت آن آجام **طبیعت** تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوی ترین اجزای آنست **افعال و خواص آن** مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامیدن عصاره آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب بیعدیل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر گرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آنرا شجره العصب نامند و طبیخ شکوفه سائیده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضاء و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قاطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ آنست

نوشادر بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و را مهملتین لغت فارسی است و بهندی نوسادر و بفرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلسالیون

نیز است **ماهیت** آن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی و اصناف میباشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حلبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی
آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و نطاکی گفته در نواح صفهان آن چشمه موجود است گویند در جبال خراسان
نیز میباشد و این هردو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کوره آجر پزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند
نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زرنیخ زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید
کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای
آنها خشتهای پخته را داده و استاده سر آنها را بر هم تکیه زده آتش میدهند و انچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن اخذ مینمایند
طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص آن** ملطف و جالب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم بهمه اعضا و العین اکتحال آن جهت
التیام قرحه و رفع دمعه بارده مفید الفم غرغره آن با آب سداب جهت لوی در حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع حرکت سینه و طلای آن جهت خناق التسموم چون آنرا با مثل آن عصفر
اللسان تصعید کنند آشامیدن یکمثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال المجروح والقروح ضماد و ذرور آن محفف
قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع حرکت آنها الزینه طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و با روغن گنجد جهت الجرب
پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور آن باعث گریختن مار هوام است از ان مکان چون محلول آنرا بر کاغذی نقش
کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند المضار رسد درم آن کشنده است بقطیع حشا مداوای آن قی نمودن بشیر و روغن و اشیای امراق و سمه و اطعمه چرب و خوردن
است سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده **فصل النون مع الهاء نهما** بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف **ماهیت** آن اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع
و بقدر یکقامت و بارغبی مائل بزردی و شکوفه آن بعضی مائل بسفیدی و بعضی مائل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی مرات
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سد نزلات و زکام و بدستور بخور آن النفض والصدر آشامیدن
آن با تفریح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه آن منقی رحم و خوشبو کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن خیسانیده آن با موبز بعد
از ان بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یکدرم آنرا با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه اندازند و در تابستان با دسر و در بدن گیرد و چون در حضر در سرخ
پیچیده بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند بالخاصیت **فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه نیده** بفتح نون و سکون یا و فتح دال مهمله و ها
لغت مصری است بفارسی سمنو بوا و سمنی بیا نیز نامند **ماهیت** آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ می باشد و دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف
نموده در آب میخیسانند و بر تخته و یا خونچه چوبی و غیر آن پهن نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بر آن می اندازند و هر روز بر آن آب میپاشند تا آنکه ریشه
بر آورد و سبز گردد و چون بمقدار چهار انگشت رسید آنرا بریده کوبیده آب آنرا افشرده صافی نموده بدستور قدیم آب صافی آنرا در دیگ میکنند و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات زنج نیز
در آن می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آنرا با سه چهار وزن آن آرد میده خالص در دیگ بزرگی
طبخ مینمایند بملایمت تا اینکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردکان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ در ان می اندازند
و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم داده در ظرف بر می آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد این را بطهارت
و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام به نیاز حضرت سید النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان او شان جابجا میفرستند
طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت رفع صعود بخار
بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و انچه بادام و گردکان و پسته در آن
اندازند ثقیل و زبون تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است **نیطافلی** بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب مغنی گفته از جمله نوعات غیر
نبطافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شیردار و بغایت حجفف بی لذع و بیحدت **افعال و خواص آن** طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال و اسر بری
و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و تحلیل صلابات و دهن معید و عصاره و بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابو الوسات است **نیل** بکسر نون و سکون یا و لام

لغت هندی است و آنرا بعربی نیلج نیز نامند **ماهیت آن** اقراص چوبی است آسمانجونی تیره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتی و اکثر از هند و گجرات و تتهه مشهور بدبول و نواح آن باطراف میبرند و آنرا از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می‌آورند و نبات آن در کتب مذکور شده و بیان اختلاف آنکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب بشعبه شعبه باریک و برگ آن شبیه ببرگ کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن ریزه‌تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه‌تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبهٔ بیانه که قصبه‌ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل می‌آورند و در هیچ جای دیگر بدین خوبی و صفا و رنگ نمی‌شود ولیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبهٔ عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بتکثیر کشت و کار درخت نیل کرده جا بجا کوتهی‌ها برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت میبرند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبر آباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار را از انجا خریده باطراف میبرند **طبیعت آن** در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص آن** محلل مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آنرا قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر و الغذاء والنفض آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنها و یا با ادویهٔ مناسبه جهت سرفهٔ شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و سوختهٔ سوداویه و با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت و هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشنبر جهت استسقاء و عصارهٔ آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید الجروح والقروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله والتیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر مؤثر و با هموزن مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر و منقح بهیجدیل جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتیکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و برای آن با آرد شلیم جهت اخراج خار و پیکان الزینة جالی کلف بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام والبثور ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام در ابتدا و جهت [illegible] مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث آن مامیثا است و دستور اخذ رنگ آن آنست که بکوبند و در آب یکشبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند و در خمی کنند و پر از آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و بر هم زنند تا کف بر سر آورد تا کف آنرا بگیرند و استعمال نمایند در رنگ ثیاب و غیره

نیلج بکسر نون و سکون یا و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند **ماهیت آن** نباتی است برگ آن شبیه ببرگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی دربند شیروان کثیر الوجود **افعال و خواص آن** اقراص معمول آنرا جهت بیاض چشم بعدیل دانسته اند

نیم بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندی است گویند اصل آن ننب بوده که بنا بر قاعدهٔ مقرره در الفاظ فارسیه هرجا که نون با باء موحدهٔ ساکنه جمع شود با را با میم بدل کنند مانند دنب و سنب که با را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شده در انجا نیز همین عمل نموده نیم گشته **ماهیت آن** درختیست عظیم هندی معروف و مشهور برگ آن باریک و مشرف و نازک و اندک از برگ انار بزرگتر و تشریف آن زیاده و گل آن در خوشه و وسط گلها زرد و اندک با عطریت و خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور اندک طولانی و رسیدهٔ پخته‌های آن زرد رنگ و تلخ با اندک شیرینی تخمی که انچه حکیم میر محمد مومن رحمة الله در تحفه نوشته اند که آنرا در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار تلخ نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت نور است چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد هندی نمی‌شود و مستعمل اکثر برگ تازهٔ آنست **طبیعت آن** نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص آن** محلل و منضج اعضاء الراس بخور برگ و طبوخ آن و در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصارهٔ برگ تازهٔ آن تنها و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات و مانع آب رفتن از آن و مضمضه با آب برگ تازهٔ آن و یا با آب طبوخ آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع اعضاء النفض آشامیدن آب برگ تازه و طبوخ آن و یا آنکه برگ آنرا سائیده گرده نانی پخته در آب اندازند و آب آنرا شبانروز بیاشامند جهت تحلیل بلغم و رطوبات معده والتیام مجاری بول و تصفیهٔ آنها و آشامیدن آب طبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حیض بسته شده و آشامیدن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال مزمن و حکیم میر محمد افضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم و تر و ملین بطن و رافع جذام است الاورام والبثور والدمامیل ضماد برگ

نیلج

نیم

کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد نمایند و پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش ملایم گذارند و بنجار طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر
و یا برگ موز در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیه قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیده آن با اندک
نمک منقی قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و بدستور با گرد شکر سرخ نیز و مایل بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون بفتیله آلوده و در دهن زخم گذارند کشاده گرداند و چون
در جوف آن فرستند تنقیه آن نماید خصوص که بر بالای آن تخم برگ سائیده گرم کرده و یا مطبوخ بنحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافتند و خواهند ملتئم سازند
باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آنرا نائب مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند و صنعت آن هر دو
و حلوای برگ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیکو فته هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی گر نامند اما صاف خالص باشد
و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست یکروز پس عرق کشند بدستور مقرر روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند و از عقب آن لقمه
یکدو ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده بر حسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا
و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضو یکه باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت
امراض مزبوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز **نیلوفر** بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپهل هندیست
زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی منفا و بعربی کرنب الماء و حب آنرا حب العروس و بزبان بنگاله سپله و کوئین نامند و بری آنرا بمصر عرایس النیل
گویند **ماهیت** آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن و بارانست بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی
بقدر عمق آبها تا بدو قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش زرد رنگ نیز و لیکن زرد رنگ
آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با تمعی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن گل آن
ثمری بقدر سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور
و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی نامند و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از
بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند **افعال و خواص**
آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و اعضاء الراس و الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت
امور مذکوره و سد نزله و خشونت سینه و سرفه حاره و قروح ظاهری و باطنی حادث از ادویه حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان و نزله
و نگاه داشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفض و الحمیات و آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن حابس
اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود و سفرجلین و آشامیدن گل آن تنها و یا با مطبوخ
مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز و قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل
و مضر باه و مصلح آن لعوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و بخلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و
قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده و الزبنه ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت
داء الثعلب و نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف و منجمد کننده منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت قطع سیلان
رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و در رحیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای
صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یکمن قند
سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفه
حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا
صراحی جست روی توتیا نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند **باب بیست و ششم**

واق

در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل الواو مع الالف واق بفتح واو و سکون الف و قاف ماهیت آن اسم عربی
است آبی که در کنار آبها می‌باشد تیره مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کلهٔ آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و زنان آن را
بازلف خفا جمع نموده بر سر بندند و آن مرغ را در شکار بحری نامند و از جفارکو جلکیر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد طبیعت آن در دوم
گرم و در اول خشک افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و سهولت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقاً حتی بجز بر آن در درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت
فالج و امراض عصبانی نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهرهٔ آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است المضار محرورین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده
و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است

وج

فصل الواو مع الجیم وج بفتح واو و جیم و آنرا عود الوج و بیونانی اقورون
و بفارسی اگر و بترکی و بهندی بچه نامند ماهیت آن نباتی است که در قوت قریب بایرسا است و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس
درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبقی باشد و زرد و مائل بسرخی و بیخ آن گره‌دار و بعضی بعضی اندک پیچیده و گل شبیه بسعد و رنگ آن باطن
سفیدی و سرخی تند طعم و با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام می‌باشد بهترین همه سفید بزرگ خوشبوی پرگره
آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سنبله میرسد طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن ملطف جالی بلیغ و مقطع و
قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیهٔ دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استسقا و لکنت زبان
خصوص خائیدن آن و در دهان نگاه داشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون با ایشان اندک اندک بخورانند و نیز جهت رفع ثقل زبان و درد دندان مفید و اکتحال آن جهت رفع
بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصارهٔ تازهٔ آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ
و معده و تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفهٔ بارد و تقویت معده و جگر بارده و باضمه و تحلیل ریاح معده و امعاء و درد جگر و امعاء و سپرز و مغص و سحج و تقطیر
البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت
طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجهٔ آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم
ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید و مضر بسر مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در حلط و ریاح
و امراض کبد و طحال و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع و غیرها زراوند طویل و نیز شیح ارمنی گفته‌اند و ایضاً ربع وزن آن قرنفل و عود هندی
الزینة آشامیدن آن نیکو کنندهٔ رنگ رخساره و بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص
و فتق و امثال اینها نافع و جوارشی و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و دهن
آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمهٔ نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و بهره و نیز در قرابادین
ذکر یافته

ودع

فصل الواو مع الدال المهملة ودع بفتح واو و دال و عین مهمله ماهیت آن از جملهٔ اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال
مختلفه می‌باشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی گیک و در دیلم کلاچک و باصفهانی کس کره و بهندی کوڑی و نوع کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی و بهندی کهونگا نامند
و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و در مینهای نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیح بهن و پیچیده بود طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده
از سائر اصداف افعال و خواص آن مدر ماثیت و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضاء ظاهره و طلای
سائیدهٔ کوڑی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیح و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع العین اکتحال آن جالی بیاض
عین و باعث حدت بصر الزینة و الاورام و غیرها ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضاء و محلل اورام رخوه و جهت صحاب جبین نافع و مالیدن سفوف محرق
خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کوڑی زرد را سوخته آنرا سائیده و در گوش
بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدری آب لیمو اندازند جوش میخورد و وجع گوش و سنگینی و سده دفع که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه
مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحهٔ امعاء و منع تولد آن قبل از تعفن المضار مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درهم است فصل الواو مع الراء المهملة

ورد بفتح واو وسکون را و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس کلهای خوشبوی اشجار است وبعربی جل معرب کل نامند وازمطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی کل سرخ نامند
وآن اقسام میباشد ازسرخ وخوش رنگ وخوشبو وسرخ کم رنگ خوشبو وزرد وصندلی وسفید وهر یک بری وبستانی میباشد وهر واحد بنامی مخصوص بستانی هر یک اکثر مضاعف
وبری غیر مضاعف است **ورد ابیض بری ماهیت** آن بزرکتر از نسرین وغیر مضاعف است وپنج برک وبرکهای آن سفید وبزرکتر از بستانی ودر وسط آن زیره زرد رنگ
وتند بو ودرخت آن بزرکتر از نسرین **ورد احمر بری ماهیت** آن کل درخت ولیک است وسرخ غیر مضاعف **ورد احمر بستانی** بفارسی کل سرخ نامند **ماهیت**
آن معروف ودر اکثر بلاد میشود وبهترین آن برای عطر کرفتن بزرک ورنکین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرین آنست وبرای تداوی غنچه تمام ناشکفته آن زیرا که قوت قبض این
زیاده است ودر اکثر بلاد مانند هند وبنکاله تا هر سال قبل از موسم کل آن که اواخر دلو واوایل حوت است آنرا قلم نکنند ودر پای آن ماهی کندیده وخاکی سفیدی که آنرا کلی نامند وغیره
آن از مصالح ندهند وآب یاری وترتیب نکنند کل نمید هد **طبیعت** آن مرکب القوی با جوهر مائی وارضی ونزد اکثری در اول سرد ودر دوم خشک وجمعی کرم وتر کفته وبعضی معتدل
دانسته اند با قوت قابضه وخشک آنرا قبض زیاده وتلخی کمتر وقرشی کفته ودر یابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد **افعال وخواص آن** مقوی قوی وارواح ومفرح
وملطف حالی ومسهل ومسکن صفرا وبلغم رقیق وقابض خصوص خشک آن وقبض غنچه خشک آن زیاده وباحرافت وتلخی وقبض واندک شیرینی وچون خشک کردد تلخی وشیرینی آن
زائل کردد وتازه آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند عصاره الراس قطور عصاره آن جهت دردسر وچشم وکوش حار وقطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان وضماد تازه
آن جهت دردسر ومضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان ولثه وبدستور سنون آن وذرور خشک آن رافع قلاع دهان ونیز مضمضه وغرغره آن با عدس وکافور وبوئیدن آن
مقوی دل ودماغ ودر ضعیفان باعث هیجان عطسه وزکام ونزله ومانشری ودر بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور در محرور المزاج عضا الصدر والغذاء والنفض شامیدن آن
جهت تقویت قلب وریه ومعده وجکر وکرده وامعا ورحم مقعده ورفع نفث الدم وآشامیدن آب آن رافع خفقان حار وغشی وضعف قلب واعضای مذکوره وحابس اسهالات
حاره خصوص غنچه عفص آن وکویند ده درم غنچه تازه آن ده مجلس عمل میکند وضماد آن جهت تحلیل اورام مراق وتخفیف رطوبات معده وتقویت آن وضماد تازه آن جهت ورم مقعده
وخفقان وطبیخ آن جهت قروح امعا وذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم وبد بوئی آن باعث خوشبو وتنکی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح والجروح والاورام
خشک آن جهت رفع جوششها والتیام زخمها وقلاع ورحم آبله وخشک نمودن دانهای آن وضماد تازه آن جهت تاليل وسحج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد وروپانیدن کوشت
تازه بر زخمهای عمیق وتحلیل اورام حاره وتسلکی عصاء الزینة طلای آن درحمام جهت رفع بد بوئی عرق وضماد تازه آن جهت اخراج خار وپیکان از بدن وخرازه وزیر بغل وکنج ران
جهت بد بوئی والتیام جروح وقروح آن وبدستور ذرور آن با برک مورد جهت قطع عرق مضرباه ومورث تشنکی ومصلح آن جب الزلم وانیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درم واز
خشک آن تا چهار درهم واز آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن وربع آن مرزنکوش وعصاره برک کل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان ونفث الدم
ورفع رطوبات وعلت معده مفید وقبض ویبس آن زیاده از غنچه وبرک آن وآشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم وقابض بطن زرد وبعضی دانهای ریزه که در وسط کل
میباشد **طبیعت** آن در دوم کرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم ونزف الدم واسهال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن
بسایند وحمول آن مقوی رحم ورافع رطوبات آن ومضیق فرج است وتخم کل که عبارت از ثمر آن است ومانند تکمه است در افعال مانند ولیک است که عبارت از ثمر کل سرخ بری است
ومذکور شد وبعضی زرد رود وعبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمه پیراهن وبعضی دلیک دانسته اند وبالفعل مشهور بزر بای وسط کل آنست
ومستعمل در تراکیب نیز همین است وکلنجبین آن در افعال قریب ببرک آن ودر بعض مواد اقوی ودر بعضی اضعف ودهن آن که برکهای کل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه ویا
روغن زیتون تازه اندازند ودر آفتاب کذارند وچون رنک برک کل سفید کردد افشرده ودور نمایند وبرک کل تازه دران ریزند وهمچنین تا هفت مرتبه واین را دهن ورد خالص
نامند ویا آنکه آب برک کل را کرفته با روغن کنجد ویا زیت بوزن آن بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند واین را دهن ورد مطبوخ نامند **طبیعت** مطلق آن مرکب القوی **افعال و
خواص آن** رادع وقابض ومحلل ومفتح وموافق مواد حاره وبارده وباقوت مسهله عضاء الراس نطول آن تنها ویا با سرکه وکلاب جهت دردسر وتقویت دماغ و
رفع بحرانی وتحلیل اورام دماغی وبدستور طلای آن با سرکه ولخلخه آن با سرکه وکلاب جهت تسکین صداع ورادع بخارات دماغی وموافق اورام آن وقطور آن درکوش جهت درد
ورفع یبس آن ومضمضه آن مسکن درد دندان ورافع قلاع حاد بتا زا آنک خورده عضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل ماده ولزج وحابس اسهال مراری ومسکن التهاب معده وقروح
امعا وسحج ومغص وتقویت اعضا وتسکین اوجاع ورافع زحیر وبدستور تدهین بدان جهت قرحه امعا وسحج ومغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر وغیر آن وطول

ورد ابیض بری
ورد احمر بری
ورد احمر بستانی

آن ما بين اسهال مراري و مسهل مادهٔ لزجه القروح والجروح والاورام تدهين بدان رويانندهٔ گوشت بر زخمهاي عميقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبيثه و زخم آبله و باسفيده
بيضهٔ مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و باسرکه با دو زهر قروح و جوششهاي حاره و آشاميدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده و زرنيخ و ذراريح و امثال اينها الخ
باسرکه و آب سور و جهت رفع عرق مقدار شربت آن يک وقيه بدل آن بوزن آن روغن بيد و نيم وزن آن روغن بنفشه و ماء الورد که بفارسي گلاب نامند **طبيعت** آن مرکب القوی
و مائل بسردي و با سه قوت حرارت لطيفه مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضي سردي و خشکي آنرا بسيار غالب دانسته اند **افعال و خواص آن** مقوي دماغ و قلب و فم معده و قوتهای
بدني اعضاء الراس والصدر والغذا آشاميدن گرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سينه و خفقان حار و تقويت بدن و درد معده و امعاء و مفاصل بارد
و حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زيادتي تفريح و بوئيدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و لخلخه آن جهت تقويت دماغ و حواس
باطني و نشاط نفس و تقويت دل و رفع خمار و غشي و بيهوشي و خفقان و بالخاصيه مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفيدي موي مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن
هيجده مثقال و آشاميدن گلاب مکرر مقطر نموده بقدر ده اوقيه مسهل است و جلنجبين شکري و عسلي مرکب جوارش و حب و دهن الورد با قسام شراب و عرق و غسول و اقراص آن
نيز با نخاي شتي و گل شکري و گلنگبين عسلي و معجون ورد همه در قرابادين مذکور شد و نوع گل سرخ مضاعفي که در اکثر بلاد خصوصاً هند و بنگاله ميشود آنرا سدا گلاب مي نامند جهت آنکه
هميشه گل مي آورد و در بعضي موسم زياده و در بعضي کمتر بوي بسيار ضعيف و ناخوش نيز از جمله ورد احمر بري است

ورد صفر

ورد صفر يعني گل زرد بري است درخت آن خار دار و گل
آن زرد غير مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت آن مانند نسرين سفيد و گلنگبين و حلواي برگ آن مفرح و مقوي باه است

ورد صفر لسباني

ورد صفر لسباني اين نيز نسرين لسباني زرد است
و درخت آن بقدر گل سرخ و بنجار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مائل بصندلي و در قوت مانند گل سفيد لسبانيست

ورد الحماق

ورد الحماق بفتح حاء مهمله و ميم و الف و قاف آنرا ورد
الحمار نيز نامند و بفارسي گل رعنا زيبا و بشيرازي گل محمدي نامند **ماهيت** آن درخت آن شبيه بدرخت ورد احمر بري و گل آن غير مضاعف و اندرون آن سرخ آتشي و بيرون آن
زرد و زعفراني و بوي خوشي ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضي خوشبو هم ميشود و مستعمل بيخ آن **طبيعت** آن گرم و خشک و گرمي بيخ آن زياده
افعال و خواص آن محلل قوي و در طليه استعمال آن اولي است

فصل الواو مع الراء

ورس

ورس بفتح واو و سکون را و سين مهمله **ماهيت** آن ثمر درختيست
حجازي مخصوص به بلاد يمن و تا بيست سال گل و ثمر ميدهد و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسيدن منشق شده چيزي شبيه بموي زرد مائل بسرخي شبيه بزعفران از آن ظاهر گردد
و سائيدهٔ آنرا از يمن مي آورند شبيه بزعفران سوده و ثياب را بدان رنگ ميکنند و بهترين آن نيز تازهٔ زرد مائل بسرخي است و قسم سياه آنرا از حبشه آورند و حبشي نامند
و سرخ تيره آنرا که هندي نامند زبون تر بود و نزد بعضي کرکم بيخ نبات آنست و اصلي ندارد و قوت آن تا چهار سال باقي ميماند و آنرا حبي است مانند ماش **طبيعت** آن
در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوي و مفرح عظيم و رافع بهق و خفقان و محلل رياح غليظه و جالي و مهيج و مقوي باه و منفتت حصاة الزينه طلاي آن
رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالي سائر آثار و باعث لاغري بدن و آشاميدن آن جهت وضح الجروح والقروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوباء و بثور نافع السم
مقاوم همه سموم مضر ريه مصلح آن مصطکي و کثيرا و عسل مقدار شربت آن تا يکمثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن ساذج و پوشيدن ثياب مصبوغ بدان مهيج باه
و النسا اند و معين بر جماع

ورشان

ورشان بفتح واو و سکون را و فتح شين معجمه و الف و نون بترکي الافاخته نامند **ماهيت** آن از جنس کبوتر صحرائي است و از آن بزرگتر
و از دجاج کوچکتر و مايل بسياهي و مطوق **طبيعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن مانند کبوتر صحرائي است و خفيف تر از گوشت کبوتر و خشکتر از آن
و جهت فالج و برودت گرده و مثانه و ليثت و تحليل رياح و چون در روغن زيتون همراه بجنبه طلا نمايند در افعال مانند پيه شتر مرغ المضار عسر الهضم و مداومت خوردن آن
مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح آن در تحريره بن سرکه و در سبر دو بن نمک و اندکي نخود و با آب پختن و در بن هنگام نيز سريع الخروج ميباشد از شکم

ورل

ورل بفتح واو
مهمله و لام بفارسي و ترکي بزمجه و بهندي گوه بضم کاف عجمي و واو مجهول و يا نامند **ماهيت** آن حيوانيست بزرگتر از حرذون و سر آن کوچک و دنباله آن دراز
و از دنباله وزغ قوي تر و پوست آن سياه و خشن و ابلق مخطوط زرد و گفته اند غير سوسمار است **طبيعت** آن گرم و خشک در سوم و در دوم نيز گفته اند و سرگين آن بسيار
گرم و خشک **افعال و خواص آن** قايم مقام سقنقور است در همه افعال و مبهي و محلل رياح و ضماد گوشت آن جاذب پيکان و خار از بدن و سم لسع هوام بخود بلکه
چون آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهي عضو گردد و الزينة تدهين بروغن زيتونيکه در آن جوشانيده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و جلي و حکه و داء
الثعلب و قوباء العين اکتحال آن جالي بياض عين و تدهين بدان رويانندهٔ موي در داء الثعلب و جالي وضح و کلف و نمش و قوباء و سمن بدن پيه و گوشت آن و ماليدن

پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بلی جمیع عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است **فصل الواو مع السین المهمله** وسخ بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک
و بهندی میل نامند **ماهیت** آن معروفست که فضلات متحلله خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه دران زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد
و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب امزجه و اغذیه و اعضا و بلد مختلف میباشد انچه قریب بناخنها است گرمی و خشکی آن زیاده **افعال و خواص**
آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب
و مقعده و داحس با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و لفاطات و جوششها و ذرور خشک سائیده آن جهت نشف قروح و سحج و با اندک جلا السموم ضماد آن جهت نهش افعی
و بدستور چرک گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد یکی آنست که در ابدان ایشان
بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و عرق النسا
بامراهم جهت تحجر رحم نافع است **وسخ الکوایر** بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله **ماهیت** آن چرکی است که یافته میشود در کوائر نحل یعنی خانهای زنبور
عسل و آن غیر حکبر است که بفارسی بره موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بره موم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین
آن سبز آنست **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر دوم **افعال و خواص** آن لطیف جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب
پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قائم مقام مومیایی است و وسخ الحمام جهت لفاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است **فصل الواو مع الشین المعجمه**
وشق بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است **ماهیت** آن پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دنباله آن
از یک شبر کمتر و در شکار بن آنرا پلنگ تومول نامند و گفته اند شبیه بروباه است و در ترکستان بهم میرسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و اصلی ندارد
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار
و زائل کننده بلغم و مقوی گرده و باه و معین بران و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتراش و جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشایخ
نافع و مضر محرورین و نثار بان خمر و مرقق جلد و مهیا گرداننده آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوخته آن جهت جراحات مزمنه نافع است **وشیج** بفتح واو
و کسر شین و سکون یا و جیم بفارسی آنرا لیمو دارو نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف میان عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روید و در بو شبیه بوی لیمو و چوب
آن بسیار صلب و از ان نیزه میسازند و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گره دار شبیه بسعد **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و با عفوصت
افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیده آن با بیضه نیمبرشت جهت شکستگی اعضای صدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل
و وهن و وسی و رض و درین امور بهتر از رفع مطیب است و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت دفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است **فصل الواو**
مع العین المهمله **وعل** بفتح واو و کسر عین و لام **ماهیت** آن اسم بقر جبلی است مطلقاً و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند بهتر اهلی است
و آن حیوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس و کوچکی نوعی از ایل است و بترکی جویر و در دیلم شوکا نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلا و مفید المضار سوزاننده خون مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه
و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن گریزاننده هوام بخورا و چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرم گرم
جدا نموده باشند بپیچند الم و وجع آن زائل گردد و ورم نکند **فصل الواو مع اللام** **ولب** بفتح واو و لام و باء موحده **ماهیت** آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات
است و بیونانی نابلس نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از ان جاری گردد و در بعضی
اماکن شبیه ببرگ مورد و آن غیر ولب است که شجرة الراهب نامند و غیر ماهودانه است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مغثی و مقئی قوی با
قوت مسهله و مخرج اخلاط بعنف و منقی بدن و گویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقئی صرف میباشد بدون قوت مسهله و اگر
از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقئیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو می آرد و مسقط کرم شکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیاده بران
کشنده و مورث غشی مصلح آن عسل و آبیکه دران بنفشه جوشانیده باشند بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آن است مطلقا **باب بیست و هفتم در بیان**

پارسنکها

ادویه که حرف اول آنها ها است **فصل الهاء مع الالف** **پارسنکها** بفتح با و الف و را و فتح سین مهملتین و سکون نون و کاف و الف و را مهمله لغت هندی است بمعنی حلاقه گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که پار بلغت هندی بند گل را که در گردن اندازند نامند و سنکها ر زینت و آرایش را گویند **ماهیت** آن درختیست هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود و ساق آن مربع شکل و از بیخ تا انتها و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک پهن رسته و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز تیره خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان و گل آن خوشبو و ساق آن زرد و گل آن آبنوسی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بگل یاسمین و اهل هند غنچهای نیم شکفته آنرا بر ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا مینمایند و افشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو می باشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ مینمایند عودی رنگ خوشبو میکردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میکردد و تخم آن پهن مائل بهند و بیرو از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیره گی و در غلافی خشبی نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برگ و تخم آنست **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** اهل هند برگ نازک نورسته آنرا معدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی اورک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و سر را بدان می شویند جهت دفع حزاز و میگویند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت **پاسیمونا** بفتح با و الف

پاسیمونا

و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است **ماهیت** آن نباتیست ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسبنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بگار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو میرود باریکتر میکردد و تا بقدر موئی میرسد و خام و پخته آن را میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تندی **طبیعت** بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص آن** ملطف اخلاط غلیظ اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته بالخاصیت نطفه منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است **فصل الهاء مع الدال المهملة** **هدبه** بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و ها در صفهان آنرا خر خدا و

هدبه

بشیرازی عهبک و پیرپا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند **ماهیت** آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پاهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** تحنیک بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهاة و بدستور طلای آن با پر مرغی اللاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیمگرم در گوش مسکن درد آن و رافع کری قدیم اعضاء النفض چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک وقیه تا دو وقیه آنرا بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقت البول و بدستور گذاشتن فتیله آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند **هدهد** بضم دو ها و سکون

هدهد

هر دو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند **ماهیت** مرغی است منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء العین اکتحال زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفض جهر الخیثه آن با شلبت جهت تفتیح سده و رفع سحج و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن در جای تاریک تا سه روز بر صاحب القوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی و بیخ یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هرچند قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد مذبوح تمام بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تب ربع و گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر و خصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزانندهٔ هوام و مورچه و کیک

وبجوز مغز آن در برج کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا خشک نمایند و با سوسن
خلط کنند و یا بروغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلندترین پری از پرهای بال آنرا در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام
مجامعت تقویت بخشند **فصل الهاء مع الراء المهملة** **هربی** بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و بلغت هندی است **ماهیت آن** صاحب خلاصة
التجارب نوشته بیخ نوعی از محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه جدوار
طبیعت سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله **افعال و خواص آن** مقدار نیم نخود آن کشنده باسهال مفرط و قی و مغص و سوزش و حرارت بواطن
و تشنج یابس تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دافع اثر آن
کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت
همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم میگردد **هرطمان** بضم ها و سکون
راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **ماهیت آن** حبی است شبیه بجلبان که خلر نامند و در میان جو
و گندم بهم میرسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی است و جلبان سیاه مایل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم
و ثمر آن در غلافی منقسم بدو قسم است **طبیعت** آن در سردی معتدل و مائل بیبوست قابضه **افعال و خواص آن** محلل و رادع اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن
مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار
ثقیل بطیء الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست
هرنوه بفتح ها و سکون راء و ضم نون و واو و ها و آنرا فرنوه نیز نامند **ماهیت آن** گفته اند ثمر درختی عودی است کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی
آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی شحر و عمان آورند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** مفرح و محلل اعضاء الراس
و الصدر و الغذاء و النفض بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و تحلیل
طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آن را چون چهل روز میان شراب و یا سرکه نارس بگذارند
بسیار سیاه میگردد و بحدیکه از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هرفوری** بفتح ها و سکون راء و فتح فاء و کسر راء مهمله
و بلغت هندیست **ماهیت آن** ثمر درختیست هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک و در
دو صنف مقابل بهم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور بشکل هلیله و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و مخلل آن نیز
بترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و تر در سوم **افعال و خواص آن** قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بفتح ها و کسر راء و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها **ماهیت آن** از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه
و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را
از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و یا هم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردد و دارچینی و هیل ناکوبیده درست
در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذ میگردد و اگر خواهند که با دارچینی و قند تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند
و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن تازه جید خوشبو را داغ نموده بران ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا
بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم
بترتیب میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** کثیر الغذاء
و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار دیر هضم و مسدد و مصلح آن در محرورین و مبرودین
انگور و بالخاصیت انداختن قدری انگور در دیگ هریسه مرقق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر **فصل الهاء مع اللام** **هلام** بضم ها و فتح لام و الف

وهیم ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره و بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقولرا بعد از اندک زمانی در آتش برمیدارند و اگر بقولرا بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و لحومیست که از آن مرتب مینمایند

هلیون

هلیون بفتح ها و سکون لام وضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارک و بهندی ناگردن نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند ماهیت آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بساتین میکارند برگ آن شبیه ببرگ اسپست است و نبات آن بیخاره و تخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و منقط بنقطهای زرد و در میان جوف آن سه عدد تخم آن شبیه بحب النیل است و صلب و در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را بعجمی اندلس اسپرغین نامند و ساق و برگ این شبیه بکبر و اندک شیردار و گل این مائل بسفیدی است و گفته اند برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و این مؤلف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و صخری نیز میباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند و بری آنرا خشکی غالب بر گرمی و صخری آنرا معتدل گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و مفتح سده اعضاء العین والفم والصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین بطن و حکه و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب با ضم و مغیر رائحه بول و عرق و مفتت حصاة گرده و مثانه و زایل کننده علل گرده و مثانه صـ السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مضر برأس مصلح آن عسل و مداومت بر آن مهیج درد مفاصل و بالخاصیه مفسد طعام و مغثی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن ببیضه و ریختن آبی که در آن جوش نموده باشند اول با ریس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کشنده سگ است چون بخورد و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا کوبیده نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بکثرت میآشامند بگمان آنکه مسمن بدن است و فرزجه آن مدر حیض و ادرار آن قویتر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آنست بآسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بدستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث از سده گرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است

صـ وسقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و مقئی بلغم لزج ملاصق معده و رفع درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن با شنا مفتت حصاة مجرب

فصل الهاء مع النون

هندبا

هندبا بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد بری و بستانی و هر یک نیز بر دو قسم است آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مائل بتلخی و ساق آن تا بدو ذرع و زیاده نیز با شاخهای رخوه و گل کبود و اندک بزرگ و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل ریزه تر و کبود و تلخی آن زیاده هندبا البقل گویند و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد و در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند پس آن هنگام میل بحرارت کلی مینماید بحدیکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمیگردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند **طبیعت** تر و تازه آن در آخر اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زایل میگردد و بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع و طب هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و در موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی و با قوت قابضه باعتدال از غیر شدید و نوع صغیر آنرا رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری **افعال و خواص** آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الرأس طلای آب برگ آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلاکه نوعی از خمر است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیارشنبر و یا شراب شاهتوت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حاره اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال

و یرقان و استسقای حار و تفتیح سده احشا و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری
بول و گرده و هر چند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن با حبه سنگ شو نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و شری و هیجان
دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضه صفراوی و آب برگ تازه آن را که بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت
معده حاره و استسقا و تفتیح سده و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند
تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و بری آن موافق تر از برای معده و بستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت
حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تمامی تنهائی و یا با تخم کشوث با اضافه سکنجبین بزوری و یا ساده و با شراب کشوث و یا بزور
هر یک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه و بلغمیه و استسقا و سپرز و رفع تهبج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن با تریاق
و بادزهر ادویه گشنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق جهت الآت المفاصل و الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت
اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن با سفیداب و سرکه جهت تبرید عضویکه اراده تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل
مضر صاحب سرفه که از سبب ورم محدب کبد نباشد و محرک آن و الاجیدان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک
و مائل بحرارت و با جزای بارده نیز گفته اند و باقوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته **افعال و خواص آن**
جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و سدد یه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم
و تحریک اشتها موثر و در سایر افعال تا حب مناسب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا یکدرهم المضار کریه الطعم و مغثی مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام
در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** بغایت محلل و ملطف اخلاط و منقی مجاری
غذا و مدر بول و جهت تصفیه خون و رفع ورم احشاء و استسقا و نضج و تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیده آن
از یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است **هندبای بری** که آنرا طرخشقوق و بقلة الیهود نیز نامند و غیر خندربلی است **ماهیت آن**
نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و ریزه تر و ضخیم تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ **طبیعت آن** در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی
افعال و خواص آن قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترطیب قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حیض و شیر و اکتحال لبن آن جهت جلای بیاض
عین و حمول عصاره آن رافع اورام حاره فرج و رحم السموم آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور
و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قوی تر از بستانی و هر یکی بدل دیگری اند و دستور آشامیدن برگ
بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تبهای دموی و صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافتند
و نیز نوعی کاسنی بری میشود که تخم آنرا فرنگان از بلاد خود می آورند و در بنگاله در بساتین میکارند و در ابتدای موسم سرما برگهای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک سفید
رنگ خصوص برگهای اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از آن یک ساق باریکی میروید و بر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی
بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هر چند هوا سرد و تر باشد آن بهتر و لطیف تر میشود و آنرا در هنگام کوچکی و خامی دسته می بندند که حرارت آفتاب در جوف آن
اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف گردد و محتمل که این نوعی از بری باشد **طبیعت و افعال و خواص آن** قریب به بری است **فصل الهاء مع الواو**
هواء بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو **ماهیت آن** معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است
یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است و یکی از سته ضروریه ناگزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروح روح حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی
و لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش میگردد و باعث نشو نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تصلب و اکمال جمادات است و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیها
التحیة و الثناء در رساله ذهبیه میفرماید خطاب بمامون کرده بدان بدرستیکه قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر میشود امزجه بتغیر اهویه
در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود مرتبه دیگر نیز یکدفعه متغیر میشود و بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل

هندبای بری

هواء

میباشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح میباشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی **طبیعت**
آن بالذات گرم و تر است بحسب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا
و سلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد و در اراضی منخفضه و غیر مکشوفه جانب شمال آنها و با اراضی مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد
صحرایه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا بنقطه مغرب
وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب سهیل که بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است
افعال و خواص آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح مرطوبین و جهت امراض بارده
رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم میگرداند
اعضا را و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنگ و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر
و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن
هر یک بدیگری نمایند و بتغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زردچوبه و عنبر و لادن و قطران و مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر
و سندروس و کهربا و پوست انارین و مشک و زعفران و سعد و ابهل و صندل و کزمازه و زراوند طویل و جدوار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن باینها و روغ
و طرفا و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زردچوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در آن سیر و پیاز
پرورده باشند و حتی المقدور از آن خانه حرکت نکنند و بجائی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند بینی را البته بسرکه و سیر آلوده به بندند و زود معاودت نمایند با وجود این
تدابیر باید که از خوردن مثل میوه های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر داخل کنند و غذای
ترش بحر بی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار
خطائی هر یک باشد مگر بخورند و برشعثا و فلونیای رومی نیز مناسب و فادزهر معدنی هم خوب است

هیوفاریقون

هوفاریقون بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را
مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب از اوفاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها
و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی اما مانیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون
لغت رومی است **ماهیت** آن نباتیست و سه قسم میباشد و هر سه را ثمر شبیه بجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بر آن و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار
سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و در بو شبیه ببوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور نیز و منبت آن زمینهای صلب و خرابهای و ثمر
آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست **افعال و خواص**
آن مجفف و محلل و ملطف و مفتح سدد و گدازنده اخلاط و لزوجات و غیره اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت گزاز و تفتیح سده معده و کبد و معا و ادرار
بول و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و با آشامیدن عصاره آن چهل یوم
پیهم مداومت بران جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز یکدرم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند الحمیات آشامیدن آن
با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله
و متعفنه نافع بدل آن بخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم از نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و بر شعبه
و با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه براتینج **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب
که آنرا آرد و مالی نامند جهت عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که دار بروی نامند و نبات
آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب و بزرگی نعناع و بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول **طبیعت**

آن در گرمی و خشکی از اول کمتر افعال و خواص آن مسهل رطوبات معده و مجفف بلت آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اول و دوم و آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرا غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تپ ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع المضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم بدل هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرج و نصف آن فوه و ما ثانیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا بهندی اروسه نامند و اقسام است قسمیکه گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جوز و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص چنان است که مرقوم است قسم دوم گل زرد و در شاهجهان آباد و برهان پور آنرا پیا بانسه نامند و قسم سوم گل بنفش و سرخ نیز میباشد و بری آن در جمیع افعال قوی‌تر از باغی است **هوم** بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن پر گره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کبک ازان بسیار محظوظ است و بی برگ و بی بیخ و با رشتهای ضعیف و غیر غائر در زمین **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و چون پیکانرا با آب آن آلوده خشک نمایند هر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد **هوم المجوس** بضم ها و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربیست و آنرا مرانیا نیز نامند **ماهیت** آن گیاهیست اسفل ساق آن یکعدد و باریک و صلب و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفه آن شبیه بیاسمین و شکوفه آن شبیه نیز بمشکطرامشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبد الحمید نوشته آنچه محقق شده هوم المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و ذرور گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یکمثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتخفیف قوی و حکیم میر عبد الحمید مقدار شربت آنرا دو توله نوشته و روغن گل آن با دنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است **هوقسطیداس** که آنرا هوفسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند **ماهیت** آن عصاره نباتیست که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوثی است که در زیر درخت لحیة التیس است **هیشر** بفتح ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله **ماهیت** آن کنگر بری است و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شکوفه آن بین بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شکوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند **افعال و خواص آن** آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع **هیل بوا و هال بوا** بکسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح با موحده و واو و الف **ماهیت** آن خیربوا است و در حرف الخا مذکور شد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** بسیار لطیف از قافله اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است **هوفلوس** بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین **ماهیت** آن چنین گفته اند خس الحمار است که ابو خلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف مع الباء **طبیعت** آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض **افعال و خواص آن** با قوت قابضه و سائر افعال آن در ابو خلسا ذکر یافت ❀

باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است فصل الیاء مع الالف

یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یا و بضم میم نیز و سجلاط نیز و بشیرازی گل حاسم و بهندی چنبلی نامند **ماهیت** آن گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی را بیشت گل بنفش و هر یک سوای زرد بستانی و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن ما بین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود آن الشجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن اندک پیچدار و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو با ساقه باریک مجوفی و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته اند از روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت و این از جهت اشتباهی است که اینها را رو داده و در سوسن مذکور شد

هوم
هوم المجوس
هوقسطیداس
هیشر
هیل بوا و هال بوا
هوفلوس
یاسمین

و بربر اطبای ان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است و جمهور اطبا **در ماهیت** آن نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبزتر و املس و بزرگتر و برگ آن پهن تر و نرم تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیفتر و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوشبو و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن از این عظیم تر و چتری مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است **و بالجمله طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و تا سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن اعضاء الرأس والعصب الغذاء والنفض بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و رفع ریاح دماغ و مشائخ و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و چون آنرا در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درهم قاطع نزف الدم و مضمضه بآب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر بثور و قضیب معین بر نعوذ و بزرگ کننده آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بدستور ضماد آن الزینة ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی حتی در آن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا ده درهم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن آن که مانند روغن گل مرتب نمایند و یا کنجد مقشر در ان مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد و پس سائیده از ان روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشائخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم است و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند چون آنرا در جوف حنظل سبز مهیا پخته یکدرهم از آنرا با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بران نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است

یاقوت بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا **ماهیت** آن سنگیست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و پستئی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و رمانی آبدار صلب شفاف بیجرم بی داغ و رگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده و از اصناف سرخ خمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی است و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی و لاجوردی و پسته آن کمیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صلب صاف شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلبتر است مگر الماس صلبتر و کبود آن صلبتر از سرخ و سرخ از زرد و پستئی قریب بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و بدم که بانگریزی روبی و زرد را بعربی بسراق و بهندی پکهراج و بانگریزی و توبس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفیار نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز بتفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیگو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا هم هیرسد کسی سکنی نمیتواند نمود و خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از ان می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقه بسیار دران می افتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه متعذی میگردانند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشد و همه فرو نشان بریده میبرند و اکثر آن جماعت فقرا و مساکین جست و جو نموده آنچه میباشد از قطعهای یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و در سرکار پادشاه آنجا که مشهور براجه است میبرند و بدیگری هیچ نمیتوانند فروخت زیراکه حکم راجه آنجا آنست که اگر بدیگری بفروشند خانه آنرا ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه انجا حکم نموده که قطعه از ان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعهای بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بدرنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت هم میرسد ولیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی نیکوئی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد ولیکن بصلابت نیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند

چون با سفیدآن شائبه سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و در رائحه کریه و دود و عرق و روغن مضر
لون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن **طبیعت آن** در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک
و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن
یکدرهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای
حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجت و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط
و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع
نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در
قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحده یبروح** بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی
ذوالصورتین است **ماهیت آن** اسم سریانی جنس شبیهی زوجیت در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آنست
و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند در آن شبیه بدو صورت انسان مشاهده میگردد و لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی
بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد و بعضی آنرا مخصص به بیخ سراج القطرب دانسته اند **یبروح الصنم** بفتح صاد و نون و ضم **ماهیت آن**
بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته باشند و آنرا مهر گیاه و سگ‌کن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هرکه آنرا قلع نماید
هلاک میگردد و لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی
ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که تمشک نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بوستانی شبیه
سائله و گل آن سفید و گویند در شب سفید درخشد و بیخ آن شبیه به صورت انسان باشد روبروی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که
لیفهای مذکور ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی نباتی که در صورت و شبیه
بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت میکند بر معنی غیر موجود و صورت یبروح موجود خشبی است اعم از فقط بزرگتر بیخ آن
لفاح بری است و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا انطیمس و بعضی متولن و بعضی درقیا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب و آن دو صنف میباشد یکی معروف بماده و رنگ
آن مائل بسیاهی و خشبی و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و بازهومت و ثقیل الرائحه و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بتفاح و از آن
کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود و بیخ آن بزرگ و دو عدد یا سه عدد متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موصوف
بذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنگ آن زعفرانی و خوشبو و ثقیل الرائحه
و اعیان آنرا میخورند و سبات ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی تر و بی ساق و نیز صنفی در اماکن
سایه دار و کوه و الهامیروید برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبری بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی و طولانی و سفید و بی گل و ثمر و این قوی‌ترین اصناف یبروح الصنم
است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود کرم سیر شیراز نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح بهم میرسد طول آن از یک وجب کوتاه‌تر و با دست و پا و رنگ آن
سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و گاه عصاره پوست صنف نر آنرا در هنگام تری و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند
و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن بدستور خشک مینمایند و در قوت ضعیفتر از عصاره پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر ریسمان کتانی پیچیده
می‌آویزانند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه ثلث آن برود و صاف مینمایند و منعقد میگردانند و گاه دمعه آنرا استخراج مینمایند بدین نحو
که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب مینمایند تا دمعه آن در آن مجتمع گردد و عصاره آن قوی‌تر از دمعه آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست
که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و روز سه‌شنبه و وقت طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است
طبیعت آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند **افعال و خواص آن**

یبروح

یبروح الصنم

پوست بیخ آن مقوی و مجفف و مخدر و مفرح بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک هر دو مستعمل و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو
قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الراس والعصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در
مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق ببیاق آنست که ذکر یافت و اکثار آن شرباً و شماً باعث سکته و گاه شرابی از آن میسازند برای ازاله سهر باین نحو که
سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطریطوس شراب حلومی اندازند و سه قوالنسات از آن می آشامند و گاه طبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آنرا
و استعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیاری از آن را و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک مکیال شراب حلومی اندازند
و بعد رسیدن مقدار سه قوسات از آن می آشامند برای تخدیر و بی حسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بی حسی عضو است
و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین ضماد برگ آن جهت وجع چشم و ورم و دمعه آنرا و ادویه
مسکنه اوجاع داخل مینمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن و دمعه آن بقدر یک اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل
منقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم مره صفرا چون اطفال غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک
مینمایند و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ میماند و حمول دمعه آن بقدر
نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش نادیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با سقل جهت لو اسیر و باسلیقی جهت حرقة البول
السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که با زهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل آنرا هرج
کسی بخورد اولا او را اختناق رحم و سرخی چهره و بر آمدگی آن و زوال عقل و حالت شبیه مستان و افیون خورده عارض گردد و پس موت تدبیر آن قی نمودن و آشامیدن روغن
و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مر و سفید و شیر تازه دوشیده و جند بیدستر
و سداب و آشامیدن لبن حامض و در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جایز نیست
و اصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیله و افسنتین و غافث و نمک هندی
و زعفران و اسفاناخ است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده و اعراض دیگر ردیه الجروح و القروح و روبیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه
الاورام و البثور طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر جمره کذا رند زائل سازد و بثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن با سویق
جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینه و لوک برگ آن زائل کننده برش بدون تقرح خصوصاً که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلاع نمش
و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننماید و چون نیم مثقال
از صنف سوم آنرا بتنهائی و یا با بعضی طبیخها و یا با نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل و حس
بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبای لشانند صاحب آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای
بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و بپیشانی و چشمها و ابروان مدهون نمایند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز
باشند و هر حاجتی که رو دهد روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و
دزدان و قطاع الطریق ان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نماید و بخور آن جهت دفع فساد
عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون بکعدد گل شکفته آنرا در کتانی بر ریسمان ابریشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند
رفع صرع آن کرده

فصل الیاء مع الیاء المثناة الفوقانیه

يتوع بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله ماهیت آن اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن
حاره حاد مسهل محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است عشر و شبرم و لاعیه و ارطینیا و ماهودانه و مازریون و بنطافلن که ذو خمسة الاوراق نامند و جمیع آنها سمی
قتال اند و نیز نامیده اند بعضی یتوعات حاده خارجیه از این هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی بقلة الحمقاء بری و قوسنجی و از
مطلق آن مراد لبن لاعیه است که تریاق فرادی و قوسنجی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درخت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگتر از یک ذرع و مائل

يتوع

بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن طولانی تر و نازکتر و باطراف شاخهای آن پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای
و باطراف آنها فیها و سرها که ثمر آنست و مائل بتقعیر شبیه بصدفی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ
مسهل بلغم و اما نوع ماده آن که آنرا جوزی نامند شبیه بنبات آذان الفار و از آن بزرگتر و قویتر و سفیدتر و برگ شبیه ببرگ مورد و از آن بزرگتر و بدبو و اطراف آن
تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یکشبر و بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی سالهای بیشتر و بعضی کمتر و در بزرگی بقدر جوزکوچکی و اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان
و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن و منبت این زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از آن قویتر و بحری آن که خشخاس نامند
شاخهای آن بقدر چند شبر و مائل بسرخی و بیخ و یا شش عدد و برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی شبیه ببرگ کتان و ثمر آن شبیه کرسنه و سرهای آن مضاعف
و مدور و گلهای آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدیر و دران ثمری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این
صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند نوعی دیگر میباشد که مشمس آنرا نامند یعنی دائر با شمس و ورق آن شبیه به بقلة الحمقا و از آن باریکتر و شدید
الاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یکشبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و چتر آن شبیه بچتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی
آن با حرکت شمس دور مینماید و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آنرا جمع مینمایند مانند بزور و البان نباتات دیگر و قوت آن
مانند قوت اصناف دیگر و از آن ضعیفتر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آنرا مزارع گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که
آنرا سروی نامند ساق آن از یکشبر تا یکذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن می روید شبیه ببرگ ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت
مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که در شکستهای کوهستانها و میان احجار می روید و با شاخهای محیطبران از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه
ببرگ مورد و باریک و سرخ رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با نوعیت بسیار و در عمل مانند آنها است و نیز نوعی عریض الورق شبیه ببرگ قلومس میباشد
و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموس مائی و بگمان بعضی فیلوسا نوع نوعی است که یونانی آنرا فوربا سالیس نامند و نیز نوعی دیگر میباشد ساق آن یکذرع و زیاده
بران و مربع و پر گره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سروی ریزه بنفش رنگ و تخم آن پهن شبیه بعدس و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته
میشود و در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یکمثقال آنرا بیاشامند با ماء العسل اسهال بلغم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین
لبن آن را چون با آرد کرسنه بسرشته شود باید که از برگ آن زیاده از یک مثقال تناول ننمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم نوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر
یکذرع بسطبری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برگهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برگهائیکه بر ساق آنست طولانی شبیه ببرگ بادام
و از آن عریضتر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب آن است کوچکتر شبیه ببرگ زراوند طویل و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف
آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع و رطب و نباتات آن
مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها
پس بیخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لاغیه است و انچه از آنها باسمی مخصوص مشهور بود در جا بجا مذکور شد و دریجا ذکر خواص کلیه آن بیان
می یابد **طبیعت** مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفه آنها را در دوم و با قوت سمیه **افعال و خواص آن**
مقرح جلد و قتال و چون در برکه افتد ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتحال لبن آن قاطع ظفره الفم قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاة و مسقط
آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح را بموم گرفته پس بر دندانهای متاکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است
و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند وجع دندانرا تسکین دهد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قالع بواسیر و چون دو قطره
و یا سه قطره آنرا به انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آنست که با عسل و یا فرطلی استعمال نمایند
تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند عصاره نوعی تر آنرا و بر روی خذفی اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق و آب بران ریخته
می آشامند اسهال مینماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و صنفی که آنرا کرفیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته در سایه خشک کرده و پوست

آنرا گرفته بقدر نه کرمه و یک مثقال روغن آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار
با قوت سمیه و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است
و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورة از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت
از امعا و ثلث از اعضا وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج المجروح والقروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابات اطراف بواسیر و قاطع ثوبا و مصلح قروح متعفنه
مثاکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و اکله و غانغرایا النرینه طلای آن قالع ثآلیل و توثه و خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن ازاله
کننده مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از ان روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائله آنست

فصل الباء مع الراء المهملة یربوع بفتح یا و سکون را و ضم باء موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی
کهوس نامند ماهیت آن حیوانی است شبیه بموش و از ان بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم آن بلند و در صحراها و خرابها و در بعضی
عمارات کهنه میباشد و خراب میکند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا و ملین طبع اعضاء الراس و العصب
والغذاء و النفض آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطیر آن و اخراج سنگ گرده
و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید المضار محرق خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن میوه های تازه ترش و ترشیهاست

فصل الباء مع القاف
یقطین بفتح یا و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثنات تحتانیه و نون لغت عربیست ماهیت آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد
و بر زمین مفروش باشد و یا بجاور خود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند که بفارسی
کدو نامند و قرع ذکر یافت

فصل الباء مع النون ینبوت بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه ماهیت
آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده گوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مائل بسیاهی و آنرا در مصر حب الکلی نامند و دانه
آنرا دانه خرنوب شامی و در حرف الخا ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر میابد طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و خشکی در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد
و خشک در سوم دانسته اند افعال و خواص آن مقوی مبلغ اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع
مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت سفل نافع السموم پاشیدن طبیخ آن کشنده براغیث التآلیل و زائل کننده آن المضار ثقیل و دیر هضم خصوصا تر و تازه
آن ینمه بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است ماهیت آن نباتیست شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و زرد رنگ و ساق
از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مابین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب
اختیارات بدیعی نوشته که آنرا بشیرازی سنبل دارو خوانند افعال و خواص آن ضماد تازه آن جهت التصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن
جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

فصل الباء مع الواو یوز بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی
چیتا نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه بپلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری آن صید وحوش
مانند آهو و امثال آن مینمایند طبیعت آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند پلنگ

و باینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه
والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
و صلی الله علی رسوله محمد و آله
الطاهرین و سلم تسلیما
کثیرا

در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده و تجربه کرده و بیاشامند اسهال قوی میشود بلیه مستسقیا بقیه شربت این آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جایز نیست و مصلحات آن ...

یربوع

یقطین

ینبوت

ینمه

یوز

بسم الله الرحمن الرحيم

در بيان تعداد ادويه مذكوره باسامي ولغات مختلفه از عربي ويوناني وسرياني وفارسي وتركي وهندي وغيرها مسمى بفرهنگ بترتيب حروف تهجي با ملاحظه حرف دوم وسوم نيز بتوفيق الله تعالى وحسن عنايته در ضمن بيست وهشت باب ودر هر باب چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم فارسي ماء است
آب پنير ماء الجبن است
آب جو جوشانيده اسم كشك الشعير است
آب جو جوشانيده اسم ماء الشعير است
آبج نام زعرور است
آب دندان بمد الف وسكون با بروزن بابندان جنسي از امرود وقسمي از انار ونام نوعي از حلوا است
آب دار ومومياي است ومحمد بن زكريا دوي ديگر را باين اسم خوانده
آبست بمد الف وفتح با وسكون سين وبا بلغت مغربي گوشت اترج را نامند ودر اترج مذكور شد
ابق باصطلاح اكسيريان زيبق است
آبكامه اسم فارسي مري است
آبگون نشاسته است ولباب الحنطه را نيز نامند
آبي اسم فارسي سفرجل است وبه وبهي نيز نامند
آب لوج اسم فارسي قند مكرر است
اته اسم هندي دقيق است آرد نامند ونيز هندي اسم مسوه است ودر شكل شبيه بثمر كاج

اثرون بيوناني اسم سماق است
اجار بر وزن پاكار انواع ترشيها يعني مخللات را گويند
اخرك بفارسي استخواني را گويند كه در زير گردن وبالاي سينه مي باشد وبعربي ترقوه نامند
اذرباس بعبراني تافسيا است
اذركون اذريون است
آرد جو بريان كرده سويق الشعير است
آرد سبوس دار اسم فارسي خشكار است وآرديست كه مبالغه در بيختن وجدا كردن سبوس از مغز آن نكرده باشند
آرد كنار سويق النبق است
آرد ميده اسم فارسي سميد است
آردوج بلغت تركي اسم درخت بهلست
ارن بلغت يوناني اسم لوف الكبير است
ارن صارن يوناني اسم لوف الصغير است
آزاد دار وبلغت فارسي معني سلق جبلي است
اسا بسرياني آس است
اسرون بلغت يوناني اسم سماق است
اسو اسم هندي شيريست مسكر كه از قند سياه واز پوست مغيلان ميسازند وصنعت آن در قرابادين ذكر يافت

اشن بكجان اسم فارسي حسك است
اغاردان بتركي اسم سودانيا است
اغلس بيوناني ودسر است
اغو بتركي اسم دفلي است
اغو في بتركي اسم لبا است
اغورس بفارسي اسم اهل است
اغليس يعني ظاهر بيوناني اسم فنجنكشت است
آفتاب پرست بفارسي حرباست وازريون را نيز نامند
آك بكاف عجمي اسم هندي آكش است وبكاف تازي اسم فارسي وبه با در آخر اسم هندي درخت عشر است
اكل بفتحه فرفيون است وكافور را نيز نامند
الوج مولف جامع الادويه گفته كه شبيه بشش است ودر شكل ودر بلاد عجم آنرا كازر نامند ومولف اختيارات نوعي از محلب شمرده
آلوه بفارسي عقاب را گويند
الوسي بيوناني سناكي است
الوي سفيد اسم شاه لوج است

آلو بالو اسم فارسي قراسيا است
آلوي بخارا اسم فارسي اجاص است
آلوچه اسم فارسي اورك است
آمله بفارسي اسم املج است وبتركي تفاح را نامند
آمله سار بهندي كبريت عاري است
امولن بيوناني اسم نشاسته است كه نشاء نامند
انك رصاص اسود است
انولس بيوناني انقراس است
انيس بيوناني اسم افسنتين است
آهك اسم فارسي نوره است
آهن اسم فارسي حديد است
آهن ربا اسم فارسي مغناطيس است
آهو اسم فارسي غزال است
ايك ولاله اسم فارسي سنبل الطيب است
اينه جيني اسم چيزيست مانند آينه كه از نقره وبرنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحده

اب سنبل الطيب است
ابابيل خطاف است
ابامردن بيوناني عوج است
ابرار القط بلغت مغربي ابروان صغير است كه حي العالم نامند
ابرار بقول مولف تذكره لعبت شامي گياه سورنجان است
ابزار ادويه خوشبوست كه در طعام داخل مي نمايند وهمچنين توابل گرم توابل را اطلاق بر ادويه يابسه ابزار را بر رطبه نيز باستعمال مي نمايند
ابرق شقنين بحريست وطلق را نيز گويند
ابرقليا برومي اسفاناخ است
ابرك بهندي طلق است
ابركا كيا دام عنكبوت است
ابرنج برنج كابلي است
ابرني برومي لوف است
ابرديون بيوناني اسنه است
ابرنز وهب خالص است
ابرميون بيوناني ابرسا است
ابل شتر است
ابليو بعبري ابرون است
ابلين طين مصري است
ابم كاجي بتركي خبازي است
ابن آوي شغال است
ابن حبه نان است
ابن الماء مرغابي است وجمع آن بنات الماء است
ابو الاحياء باصطلاح اهل صنعت كبريت است
ابو الارواح بهمان اصطلاح زيبق است

ابوترون برومي اسم نغر است وآن طائري كوچك است
ابو الشفا سكر است
ابو عماره صعتر است
ابو قلمون حجر نسيب است
ابو علسن برومي گل خيري است
ابو ناموس بيوناني حجر اليهود است
ابيثون بيوناني راتينج است
ابو الفضيل صفراغون است
ابو المليح قنبره است

فصل الالف مع الثاء المثلثه

اثاريون بيوناني اشترغاز است
اثاسطيقون بيوناني سوا است
اثانقون اشق است
اثدار بلغت اهل باديه ابهل است وبتا نيز ديده شده
اثروهو برومي بنفسج است
اثاناسيا اسم معجوني است
اثير الملوك اسم ذرور مركب است وبرود در قرابادين مذكور شد

فصل الالف مع الجيم

اجهري بهندي گرش يعني گشنيز است
اجواين بهندي نانخواه است
اجواين خراساني بهندي بزر البنج است

اجمود اسم هندی تخم کرفس است
اجه بکسر اول و جیم مشدده و ها
بهندی قصب السکر است

فصل الالف مع الحاء المهملة

احداق المرضی اقحوان است و آنرا
بهاره و بابونه کوهی نیز نامند
احداق البقر عنب اسود است
احدیا و احادیا بیونانی افعی است
احرنفص عصفر است
احلب و بسریانی شبرم است

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس بیونانی کمثری بری است
اخروس بیونانی امار یقون است
اخریط کراث بری است
اخریطوس کرنب بری است
اخسینه خردل بری است
اخله بلغت مصری بسبایج است
اخیلوس بیونانی نانخواه است
اخیلوس اخیروس است و آنرا ضروفیه
و خود رو نیز نامند

فصل الالف مع الدال المهملة

ادا و ابلغت بربری شخیص است
که اسد العرض نامند
ادراس ادریون است
ادفوس بیونانی عرعر است
ادویه حاره عبارت از ابازیر است
ادویه خوشبو عبارت از افاویه است

فصل الالف مع الذال المعجمة

اذان الارنب بلغت بربری
لصیقی است
اذان الثور لسان الثور است
اذان الجدی نوع بزرک
لسان الحمل است
اذان الدب علیس است و کفته اند
یک نوع بوصیر است
اذان الشاة و اذان الغزال
لصیقی است کویند لسان الحمل است
و بلسکی را اذان الغزال نامند
اذان العبد بلغت بربری
مزمار الراعی است
اذان القر عصی الراعی است
اذان الفیل لوف کبیر است
اذان القسیس نوعی از ابروتان است
اذر و نوعی از زبد البحر است
اذناب الخیل لحیة التیس است

فصل الالف مع الراء المهملة

ارامونی بیونانی شقایق است
اراه مصطکی است
اربالیس بعبرانی حمص است
اربیان بلغت شام بهار است
و آن غیر روبیان است که ماهی
روبیان نامند و بهندی جهینکا چهسطی
اربابترکی شعیر است
اربیس بیونانی علیق است
اربعه و اربعین شقواقندریا است
ارتقی بیونانی خلنج است
ارجالون فاشرا است
ارجان لوز البربر است
و ارجن روغن آنست
ارجن بعبرانی عنکبوت است
ارجیقن معرب ارجیقیه
یونانی است و آن زریر است
ارخص بیونانی خصی الکلب است
اردک بفارسی بط است
اردسمن و اردسمین بیونانی
تودری است
اردما و اردشران و آردشیر آن
نوعی از مرد است و کفته اند
مرماحوز است
اردوم اوزبو است
ارده بفارسی رهشی است
ارذه بفارسی زفت رومی است
ارزنیز بفارسی دخن است
ارزه بفارسی زفت رومی است
ارزیز بفارسی رصاص ابیض است
ارسانیقون و ارسانیقی
بیونانی زرنیخ زرد است
ارسد حجر النور است
ارسطو بیونانی نبات نبح آن اللبح
ارسطولوخیا بیونانی بمعنی فاضل
النفسا است و آن زراوند طویل است
ارشد اتلق است
ارطاثاسیا بیونانی برنجاسف است
ارطوناس بیونانی طین مختوم لیا است
ارشد مرقشیشا است
ارطیا بیونانی عنقود است
ارطی و ارطیا بیونانی درخت غضا است
ارغاسونی خشخاش صحرائی است
و رنک شبیه شقایق و بشیرازی
مامیثا سرخ نامند
ارغول کافور موقی است
ارغیلم اسم عبرانی بقلة الحمقا است
ارغان و ارقون و درقان
و ایرغان و فقولیان و برباریا
همه اسم حنا است و روغن
حیلوزرا نیز نامند
ارقب بعربی تیس جبلی است
ارقلس بیونانی تمام نباتی است
ارقلیان خشخاش زبدی است
ارقولس بیونانی اهیل است
ارکفن بیونانی حمص است
ارماط درخت کادی است که کدر نیز
نامند و کویند کل آن است
ارماک پوست درخت کادی است
که بهندی کیوره نامند
ارمانیان بیونانی لاجورد است
ارمنیا بیونانی نوشادر است
ارمنیاقن بیونانی مشمش است
اریونیان اقاقیا است
ارند بهندی درخت خروع است
ارندی حب آنست
ارنیفس بیونانی فلفل است
اروانه بفارسی خنبرے
صحرائی است
اروزا بسریانی اوز است
اروسه ابوخلسا است و بربری
بهندی نام درخت هندی است
اروندیه بسریانی زعرور است
اروتس بیونانی کرسنه است
اروق بترکی مشمش است
اروچک بترکی عنکبوت است
اروئیس بیونانی نوعی از مرد است
ارما بسریانی اجح است
اریذا بیونانی بیخ نبات است
اریصادن بیونانی دو دیره است
اریطیس بیونانی نوره است

فصل الالف مع الزاء المعجمة

ازداد کافور موقی است
ازه رو بلغت بربری حند قوقی است
ازدوی وارشیعان است
ازوا بترکی صبر است

فصل الالف مع السین المهملة

اسپرطم قفر الیهود است
اسلی بلغت تنکابن اسم
جری است
اساک بلغت تنکابن حماض است
اسپرزه و اسپغول و اسپغل
بفارسی بزرقطونا است
اسپرک بفارسی زریر است
اسپندان بفارسی شیاطرن است
اسپرطم و اسطفلس و سقلطس قفر
الیهود است
اسپرغم و اسفرغم و اسفرم
بفارسی شاه اسفرم است
استخوان خرما بفارسی اسم
نوی التمر است
استر اسم فارسی بغل است
استرخا بیونانی زرنیخ سرخ است
استراود بترکی اسم فلفل است
اسحار بلغت اهل بیت المقدس
تودری است
اسد الارض شخیص است
و حربا را نیز نامند
اسرب رصاص اسود است
اسرنج سرنج است
اسربقون زنجفر سوخته است
استرک بیونانی میعه سائله است
استروطیم بفرنکی کندش است
اسطام نوعی از حدید است فولاد با
اسطافیوس بیونانی زبیب است
اسطافیوس اغریا زبیب الجبل است
اسطافالبن و اسطون بیونانی جزر است
و بلغت روم اسطفلین و بلغت شام
اسطرماطوس اسپند است
و بفرنکی اسطلس کویند
قفر الیهود است و اسطون نیز
نامند
اسطریس بیونانی سنک مرمر است
اسعیراقا الحمار است
اسفراج اسم اندلسی لیمون است
اسفا و سفید و اسفند سفید بفارسی
خردل ابیض است و کفته اند
بلکه حرف ابیض است
اسفنت معرب اسپست فارسی
است و آن حندقوقی بری است
اسفاناخ رومی قطف است

اسفیدارو درخت غرب است
اسفیدش بفارسی نرز قطونا است
اسقورون بیونانی خبث الحدید است
اسقال و اسقیلا اسقیل است
اسقلیا طیقوس جلنار است
اسقلیبوس اسقولوقندریون است
اسقط خمر است
اسقوالس بیونانی بروانی است
اسقوریدوس بنیرمایه است
اسقیدولیون کاکنج است
اسکور بلغت بربری عقرب است
اسقولس ابنراس است
اسطریوس حجر لشیف است
اسکندروس برومی بوم است
اسلیوس بیونانی سلیخه است
اسمارط سفاره و سفرم هر سه اسم
آس بری است
اسمالاون بیونانی سوسن بری است
اسنته البستانیه شبه است

فصل الالف مع الشین المعجمة

اشبیل بکیلانی اسم نوعی از طارح است
اشترکیاه اسم فارسی سلیخه است
اشقلابوس دارشیشعان است
اشنیون بمصری سفایج است
اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند
اشقون بترکی ریباس است
اشکافی بلغت تنکابن و طبرستان بقلة الیمانیه است

اشکیل حشیم عوسج است
اشمرسا نوعی از مرو است که کم تراز سایر اقسام
اشنان دارو بفارسی فاخشکر نامند
اشیرن بیونانی خصی الکلب است
اشیاف ماميثا شیاف ماميثا است و درماميثا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهملة

اصابع عذاری نوع انگور طولانی را نامند که آنرا انگور زیتونی نیز نامند
اصابع قینان فرنجمشک است
اصابع الملک اکلیل الملک است
اصابع الرهبن شکوفه سورنجان را گویند
اصطرک بیونانی میعه یابسه است
اصنف بیخ کبر است و صنف آنیز آمده
اصطفی میعه سائله است
اصطفلن بلغت اهل شام جزر است و آن معرب اسطافالین یونانیست
اصفلاوس دارشیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است
اصل الخنثی بنراس است
اصل الراس بیخ نوعی فیلجوش است که بترکی اندز نامند
اصل السوس بیخ سوس است که بفارسی بیخ مهک و بهندی ماهثی و در بنگاله جیثهی مدهنیز نامند

اصل السوس الاسمانجونی ایرسا است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن سفید است و در سوسن خواهد آمد
اصل الانجدان اشترغار است
اصل الارطنیثا ادر بوا است
اصل الفلفل بیخ موبه است و آن بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپل نامند و از اسلام آمده
اصل اللفاح البری یبروج الصنم
اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفر الهندی بیخ او بسیار است و گفته اند فلت است و فاغیه را نیز نامیده اند

فصل الالف مع الضاد المعجمة

اضراد العجوز خشک است
اضراس الکلب بسفایج است
اضموطا اطماط است که رته و بهندی اریثهه نامند

فصل الالف مع الطاء المهملة

اطاد اطاطاس بیونانی درخت غرب است که بفارسی و شک نامند
اطیار الکلبیه سیستان است
اطبوط و اطماط و اطموطا اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند
اطموط کشت کشت را گویند
اططون اسقیل است
اطروخیا اسم سریانی با در نجبویه است
اطروغا بسریانی اترج را گویند

اطریقون خسک است
اطریون عساره قثاء الحمار است
اطمینا قیصوم است

فصل الالف مع العین المهملة

اعلبوطس بعبرانی نام طلق است
اعین السراطین اثلق است و سنکسبویه را نیز نامند
اعیون حلبه است

فصل الالف مع الغین المعجمة

اغلسوکیس درختی است
اشق صمغ انکشت
اغالوجی بیونانی عود الجوز را نامند
اغبرا اسم دوایی مرکبی است از شیح و توتیا و نبات که نرم سوده در چشم میاشند و در قرابادین نسخه آن مذکور است و حبه را نیز نامند
اغسطس بیونانی تمل را نامند
اغرلیوس بیونانی حنظل را گویند
اغربوس قثاء الحمار است
اغلان اسمی بترکی جندر را گویند
اغلیقش بیونانی است
اغلیقی و اغلیقن بیونانی سیفنج را نامند
اغلش بلغت حجاز دمن نوشادر را گویند
اغیرا بیونانی بمعنی ارض است
اغیراطون بیونانی حلفا است

اغیرس بیونانی جوز رومی است
اغیس بیونانی بیخنکشت را نامند

فصل الالف مع الفاء

افاریقون دبق است و ماورنیز را نیز نامند
افاسون روغن ترب است
افرسیمون نعنع است
افراسیون لونجه است که حندقوقی باشد
افرغیج کشوث است
افرودیجان قسم اول فرو حسن است
افروسالین حجر القمر است
افریدس بیونانی اذخر را نامند
افعابن بیونانی سداب است
افلاطن بقل ازرق است
افلنجه فلنجه است
افخیسون بیونانی باد آورد است
افیعابن بیونانی سداب است
افیفرون اخیوس است
افیلون و افیلن بحذف واو نیز آمده شیح جبلی را گویند
افیفس بیونانی عصفر است
افیمونا بیونانی دارچینی را نامند
افنیس بیونانی فرنجمشک است و افرنجمشک نیز نامند
افیور بیونانی بزور را گویند
افینون بیونانی باد آورد است
افیور سفسافی بیونانی تخم خبازی را گویند

افینین برومی فرفیون است

فصل الالف مع القاف

اقارون برومی وج را گویند
اقاقالس بیونانی تشمیزج است
اقرقومعا و قرقومعا نیز دردی روغن زعفران است
اقرسی و اقرس دبق است
اقارو اکردیا است
اقرطیس ماطس گل علیق الکلب است
اقراص الملک حب الکلکل است
اقسوس مویز علی است
اقسیا ماذریون سفید است
اقطنا ارنوقی بیونانی تکاعی است
اقتالوفی بیونانی شوکة البیضاء است که باد آورد نامند
اقثارانیقی بیونانی بمعنی شوکة عربیه است که تکاعی باشد
اقطن بیونانی مانس است
اقطی بیونانی خمان کبیر است
اقلایولس بیونانی الحجره است
اقلاروطس بیونانی طرفار ا گویند
اقویلاسمون و بهن لسان است
اقومارثون رازیانه بری است
اقونیطن بیونانی خانق النمر را گویند
اقولوقسیون رعی الابل است
اقیوس بیونانی کمثری است
اقومالی بیونانی ماء العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکاریقون تخم زیتون دشتی است
اکج زعرور را گویند
اکرنجاف بفارسی بهندی
عود هندی است
اکرار نوع کبیر صامریوما است
اکر البحر لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروفس جوز رومی است
اکرویک انزروت را نامند
اکسوفیلس بیونانی حومانه است
اکسومالس ابوخلسا است
اکسیالوس بیونانی جند است
اکشوث کشوث است
اکروتٹ بهندی کردکانرا نامند
اکیر بترکی وج را گویند
الکمونیزان ریعی الحمام است

فصل الالف مع اللام

الاتیون راسن است
الاو بیونانی زیت است
الاسفافس لسان الابل است
و غلط کرده کسیکه آنرا بعی الابل دانسته
الط تمام است و تماما و تمام الملک
نیز نامند و هرقولیون نیز وان بسبب نیز
الایجی بهندی قاقله را گویند
الاطینی لبلاب است
الاتن بیونانی لسباسه را نامند
الاکانک بترکی ذراریح است
الاملک بلغت دیلمی فاشرا است
الاسیون بیونانی راسن گویند

الباي بیونانی خطمی است
البطوط کشت برکشت است
الج لبلاب است
السا نانخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است
السفافس لسان الابل است
السنین بیونانی ملح را گویند
السی بهندی بزرکتان است
الطاسو سنبر را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
المافن بیونانی لسباسه را گویند
المقطرون بیونانی کهربا است
المیکه بفرنگی مصطکی است
الک اسم ترکی مخ است
الوج نوعی از نبات مخلصه است
الیون بیونانی اسد است
الوا بهندی صبر است
الویس بلاطینی صبر سقوطری است
الیوه بلاطینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

اماسون بیونانی حماما است
اماغیرون بعبرانی خرنوب
نبطی است
اماطیطس بیونانی شادنج را گویند
اماالجلو نوعی از حلزون است
امرود اسم فارسی کمثری است
امرو سیا عقعق است و نام
سنجوفی است و در قرابادین
ذکر یافت
امعاء الارض خراطین است

امعاسیس برومی آب غوره است
امعدالیا بیونانی لوز است
اموزعی برومی عکر زیت است
امولیقون بیونانی آبار است
امونیافن بیونانی اشق است
امیوس نانخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را نامند
انارکیو خشخاش است
انارمشک نارمشک است
انار یجه بمازندرانی قسمی از اخر
را گویند
انار دانه بفارسی حب الرمان است
انار دان دشتی بفارسی حب
القلقل را نامند
اناطیطس بیونانی ماکتمکت را نامند
اناغورس برومی اناغالس را نامند
اناقلیس بیونانی اذان الفار است
انالیس اسم نبطی اناغالس است
انالیقی البجره را گویند
انب بتحریک بادنجان است
و بسکین نون و بای موحده انبه است
انبارتقن خنفثی است
انبالس لوقا بیونانی فاشرا است
انبانس مالیا فاشرستین است
انبوب الملک و انبوب الراعی
نوعی از ابرون است که حی العالم
باشد و گویند بستان افروز را نامند
انیوس نانخواه است
انتلسو اجدوار است

انجبات اقسام مربیات را نامند
مانند مربای انبه و مربای اهلیله
و آمله و بلیله و بیل و عنبر یا درشیره
شکر و یا دوشاب و یا عسل
ابرون وج است
انبلی بهندی تمر هندی را گویند
انجدان رومی سیساالیوس است
و گویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجبار و انقلیا و انحوسا
و انیسا ولون ابوخلسا است
انجرة السوادحشیشة الزجاج است
انجرک مرزنجوش است
انجلک بفارسی رایج ابروج را
نامند
انجن بهندی سرمه و دوایی
چشم را نامند
انجوع عود را گویند
انجیده فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر بغدادی ثمر رقع یا تی است
و در مصر آنرا انجیر یمن نامند
انجصتیا جلنار است
انذه بدال بهندی اسم ابیض است
اندامون بیونانی ماش است
اندراین بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی حجر البقر است
اندراسیون بخور الاکراد است
اندرونیلون و اندروصارون

بیونانی اسم قاص است و مولف
جامع تمیمی اندروصارون را بلغت
یونانی لسان العصافیر دانسته
اندروسامس بیونانی فاریقون است
و بلغت رومی آنرا اندرونیا
کون نامند
اندیقیا بیونانی اندوطونیا و انطونیا
برومی کاسینی لسان الثور است و آنرا
هندبای بلخی نیز نامند
انس بعربی اسطوخودوس است
انسانامونرج است
انفافین برومی حصرم است
انفاق روغن زیتون نارسیده
است
انفافیون آب غوره است
انقرویا برومی بلادر است
انقلیمن بیونانی بهار را نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقوانقوس مریحه است
انقو و اسم فارسی و ترکی آلم
انقوت و روشنان و بیونانی
وریاس است
انکبین بفارسی عسل است
انکور بفارسی عنب است
انکور شغال بفارسی عنب الثعلب است
انکوزه بفارسی حلتیت را نامند
و بهندی هینک
انرویا عصارهٔ قثاء الحمار است
انوق رحمه است
انولا بهندی اسم املج است

انو بیا شقایق النعمان است

فصل الالف مع الواو

اوارن بیونانی بیض طیور است
اوبیانیس بیونانی اقحوان است
اوتستین جاوشیر است
اوتلکو بیونانی کرم العنب است
زنج را گویند
اوجا بلغت نیکا بن درخت غرب
اوجالبوس ابوخلسا است
اوجری اسم هندی کرش است
که بفارسی شکنبه نامند
اوجی بمازندرانی حشیشة العلق است
اوراسالیوس و اوراسیلوس
بیونانی کرفس جبلی است جهت آنکه
اورا بلغت ایشان بمعنی جبل است
و سالیوس کرفس
اوذک بترکی حرمل است
اوزر بیونانی آب را نامند
اوزر باباری بیونانی فلفل ماء است
اوزرها ماء العسل است
اوزیرا بیونانی ارز است
اورکلکیک بترکی وج است
اورن لوف صغیر است
اوریقاس لوف صغیر است
اوزجورسن بیونانی زیبق است
اوس بهندی شبنم را نامند
اوفقلس بیونانی لسان الحمل است
اوقطاریون نمامت است
اوقیمن بیونانی نانخواه و وج است
اوقلس بیونانی فرنجمشک است

اوکسوابالی

اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است
اومارنقا یونانی رازیانه رومی است
اونو یونانی خمیر است
اونوسالیوس یونانی قرة العین است
اوماج ترکی عطریه فی تریشی است
که ترکی آش بوا نامند
اوماتیا یا یونانی شمس است
اوناذناه اوبزوپا یونانی عصا
قثاء الحمار است
اونتهه بخفایی نون وتای هندی
هندی ابل را نامند
اوهیره هندی اس است
اونقیس یونانی اظفار الطیب است
اویکم ترکی اسم رئه است

فصل الالف مع الها

اهمونیون یونانی اسفیداج را نامند

فصل الالف مع اليا المثناة التحتانیه

ایبار ترکی مشک را گویند
ایبک ترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدقان حنا است
ایدس یونانی نحاس است
ایدراغبة النار است
ایساطس یونانی نیلج است
ایشک ترکی حمار است
ایطاماس درخت غرب است
ایقافالس عفص سبز است
ایکده ترکی عنبر است
ایکسلین رومی آبنوس است
ایلوا هندی صبر است
ایکر ترکی وج را گویند
ایلیفون اسقولوقندریون است
اینک ترکی بقر است
ایوس یونانی زنجار است
ایوک ترکی قاقم است
ایهقان جرجیر بریست

باب الباء الموحدة

فصل الباء مع الالف

باباری یونانی فلفل است
بابلون ایلوا است
بابرنک هندی برنگ کابلی است
بابلیس یونانی خشخاش سیاه است
بابری هندی ریحان
بابونه گاو بفارسی اقحوان را نامند
بات بباء عجمی هندی نبات را
نامند
باج بباء وجیم عجمی هندی نام
علفی است که یونانی قاقون گویند
نامند
باجره هندی دخن را نامند
باجه بباء وجیم بعربی و بفارسی اسم کرا
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
بادامک بفارسی بادام فارسی
است و نیز نام نوعی از خلاف
بادل هندی ابر را گویند
بادبان اسم فارسی دانجیح
و بفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
باراهندی اسم زیبق است
بارتنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
باردرخت تلخم بفارسی عیون الدیک را
نامند
باردرخت سدر بفارسی نبق را گویند
باردرخت سرو بفارسی حب السرو
را گویند
بارسرو کوهی بفارسی ابهل را گویند
باردرخت عود بفارسی چیربوه را گویند
باردرخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند
باردرخت گل صحرائی بفارسی
ولیک است
بارس ترکی یوزرا نامند و بهندی
حجر المحک
بارسطاریون یونانی رعی الحمام را
گویند و آن بمعنی حمام است
بارسقارنقین بخار معدنی است
بارهو هندی دوقو است
بارنج نارجیل است
بارو بعبرانی اسفیداج است
بارود حجر السنبوس است
باری رعلا السریانی برگستان است
باریقون شوکران است
بار اسم فارسی باری است
باز ترکی بوز است
بازهر کانی فاذهر معدنی است
بازهر گاوی بفارسی حجر البقر
باسیلون باقیون سعد را گویند
باشه بفارسی آتش است
باطا باطا ترکی بزر البنج را گویند
باطس نوعی از علیق است
باقری ترکی قید است
باقربقره اسم ترکی قطاط است
باقرساق ترکی امعاء است
باقلای هندی اسم خیر است
باقلای مصری نوع باقلای
کوچکی است که در مصر شود
باکهه هندی اسم اسد است
بال ترکی اسم عسل است و بهندی
نام شعر است
بالاذرعان ترکی ساق الجداد است
بالغ ترکی سمک است
بالک هندی نام اسفناخ را گویند
بالنک بفارسی ترنج را گویند
بالی ببای هندی اسم مار است
بالیقس ابوخلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحده مع الباء الموحده

ببر اسم نوع شیر است که در هند
بهم میرسد و از شیر کوچک تر
و باریکتر
ببراله زراوند طویل است
ببول هندی اسم مغیلان است

فصل الباء الموحده مع التاء المثناة الفوقانیه

بتی هندی اسم هزه چوبات است
بتیع بفتح نبیذ تمر است و نزد بعضی نبیذ
دخن و گویند نبیذ عسل است
بتکه ترکی قاقله است بفارسی
سنگدان طیور
بتهر هندی اسم حجر است

فصل الباء مع الثاء المثلثه

بثاوجی یونانی سرخ است

فصل الباء مع الجيم

بج بجیم عربی بلغت اندلس نام
قطف است و بجیم فارسی اسم هندی
وج است
بجم مصری اسم ثمرة الطرفا است
بجماة عصی الراعی است
بجوره هندی اسم اترج است
بجهباک هندی اسم نوع از ریق
بجهوا اسم هندی عقرب است

فصل الباء مع الحاء المهمله

بحشاش دوان الغزال است

فصل الباء مع الخاء المعجمه

بخج معرب باریخته فارسی است
بخرک تبریزی بادام کوهی را نامند
بخلاه و بخیله بقلة الحمقاء است
بخم ثمر ابی را نامند که از گندم
وامثال آن سازند
بخور صیعه سایله است
بخیر و بخه لنگر است
بخیب بول شتر اعرابی است

فصل الباء مع الدال المهمله

بدر الحکمه اندریان است
بدلیون مقل است
بده اسم فارسی عرف است

فصل الباء مع الراء المهمله

بر بضم بعبرانی اسم از اسمای
حنطه است و بفتح و رای هندی
اسم درختیست هندی
براران بفارسی سطاریون است
براجیل کرفس است
برافی یونانی بروساو بسترانی
و برساسون و برداسون بروهی
ابهل است
براده الحدید سوده آهن است
براسیا الیوسیون است
بربا بفارسی بدبه است
برام حجر البرام است
بربر بعربی نمرا ک است
بربطوره بلغت اندلس بخور الاکراد
بربلون از جمله ینبوعات است
و گفته اند قسمی از طبوس است
برنقش اشق است
بردو سلام مغربی لسان الحمل است
بردون بمغربی اسب یابو است
برستوک بفارسی خطاف است
برس قطن است
برشین بلغت مصر رطبه است
برسیون تره درختیست شبیه بامرود
و منبت آن اسکندریه و در مصر
آنرا تناول مینمایند و در سایر
بلاد بعیده سم است
برسیقا سیلا یونانی سفرجل است
برسوج ترکی زیره است

برشیان دارو عصی الراعی است
برطانیقی لسان الغزو است
برطیقون ملین مغره است
برغست بخراسانی عنایی بری است
برغل حشیش است و ثیلس است
برغوثی بیونانی بزر قطونا است
برغول و برغور بفارسی اول
حشیش است و دوم بمعنی گندم
نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را گویند
برقوق مصری مشمش بشامی
الوچه را نامند
برکة قصب الذریره است
برکنیل بفارسی وسمه است
برمس صبر است
برموم بفارسی جگر است
برنق و برنج کابلی معرب برنگ
کابلی است
برنجشک نغر نجشک است
برنی بیونانی ابریشم و بهندی
اسم بنور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنیس بیونانی نخش است
برواثیا بیونانی فاشرا است
بروتس بیونانی بمعنی چینی است
برهقانج اسم مرو است که نفه
اسم مرماحوز است
برهلیا بسریانی تخم رازیانه را نامند
برهمی بهندی اسم عشبی از تیس
است و بریون بیونانی عشبه است

بربوطاون برومولوزید را نامند

فصل الباء مع الزای المعجمه

بزاسم بفارسی مغز است و گفته اند
که بیش انیز شامل است
بزاق آب دهن است
بزاق القمر حجر القمر است
بزار بفارسی بسباسه را نامند
بزور تخم نباتات است و بزر
هر نباتی و ضمن آن یاد کرده
یافت
بزر بلاسقلین حرف بابلی است
بزر الارجوان غیر تشمیخ است
و در ارجوان مذکور شده است
بزر البنج هندی اجواین خراسانی
را نامند
بزر الجزر بری دوقو است
بزر الجزبی قلت است
بزر الخمخم تودری است
بزر السپیدان حرف ابیض است
که بفارسی سپند سفید گویند
بزر الدند الاسود حب بلاهنک است
بزر الرازیانج الرومی انیسون است
بزر الرمان البری و بزر المظ
حب القلقل است
بزر الاصفر قرطم است
بزر القنبیکت حب العقد است
و در انقد مذکور شد
بزر القنب شاهدانج است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است
بزر الورد تخم گل سرخ است

بزر الحوت تودری است
برغاله بفارسی جدی را نامند
برعا اعاده است
برنجه اسم فارسی ورل است

فصل الباء مع السین المهمله

بسباسه مرمل عربی است
بساق آب دهن انسان است
بست بکسر باء عجمی بفارسی
اسم سویق است
بستان بکسر باء عجمی اسم
ضرع است
بستج کندر است
بستاج حسک است بری
بسته بباء عجمی اسم فارسی فستق
بسقیا شاهتره است
بستقیس بیونانی بقس است
بسکهپره بلغت هندی حسک
قوقی بری است
بسلا بصل است
بسودوتون بیونانی نوع
تقیل توتیای مصنوع است
بسیلا بلغت مصری نوعی از
جلبان است و آن خلر بری
است و رعایت تمی

فصل الباء مع الشین المعجمه

بشنش بعربی برگ حنظل را نامند
بشکل بباء عجمی اسم بعر است
بشلشک حبطیانا است
بشنم بباء عجمی بلغت فارسی
ح ف را نامند

بشیم نوع بفارسی طحلب است
بشمه تشمیزج است
بشنان بلغت بربری سقانیج است
بشولیون بسریانی بزر قطونا است
بشه اسم فارسی بق است
بشیک اسم ترکی سنور است

فصل الباء مع الصاد المهمله

بصاق آب دهن است
بصل الفار و بصل الفیل و بصل
الخنابل بصل الحیه اصقیل است
بصاق القمر حجر القمر است و انرا
رغوة القمر و زبدة القمر نامند
بصل الزیر و بصل الذیب طیطر است
بصل الماکول بلبوس است
بصل الرحب پیاز نرگس است

فصل الباء مع الضاد

بضاق آب دهن انسان است

فصل الباء مع الطاء المهمله

بطارس بیونانی سرخس است
بطباطا عصی الراعی است
بطرا بیونانی اسم سنکلاج است
بطراخیون بطارخ است
بطراخو بیونانی ضفدع است
بطرالاون بیونانی بمعنی سن
حجر است و آن نفط است
بطراسالیون فطراسالیون است
که کرفس جبلی باشد
بطریون خرنوب الشوک است
بطسفا بیونانی مومیایی است

بطیخ رقی و بطیخ هندی شامی
و فلسطینی بطیخ هندیست که
بفارسی هندوانه و بهندی
تربوز نامند
بطیطس بیونانی پرجح است
بطینه بل است

فصل الباء مع العین المهمله

بعر سرگین حیوانات است که
خشک شده و بهم پاشیده باشد
و آنچه سرگین گوسفند و شتر
بعوض پشه خاکی است که بعربی
بق الصغیر نامند
بعیر اسم جمل است

فصل الباء مع القاف

بقر الوحش نوعی از بز صحرا
بقلة اترجیه ترنجان است که
شبیهی از با درنجبویه باشد
بقلة الانصار کرنب است
بقلة بارده لبلاب است
بقلة الحمقاء بری البیوز است
بقلة خراسانی بقلة حامض است
بقلة الخطاطیف دوا الخطاطیف
است و گویند عروق الصفر
بقلة وحشی قنباق است
بقلة هیلیه و بقلة ذهبیه
قطف است
بقلة الرمل بقلة برایه است
بقلة الزهراء بقلة الیمنیه بقلة
الحمقا است

بقلة النسب با درنجبویه صحرائی است
بقلة النسا بری و بقلة فارسیه بادرنجبویه است
بقلة مبارکه و بقلة عاشیه
جرجیر بستانی است
بقلة العدس فرفخ است
بقلة عربیه بقلة یمانیه است
بقلة الروس فوفنج بری است
بقلة الغزال شکوطرا تیج است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة یهودیه هندبای بری است
بقسماط معرب بکسماط فارسی است
و آن نوعی از خبز الکعک است
که در تنور پزند
بقسیس بیونانی بقس است
بقم بضم باء موحده و فتح قاف
مشدده و میم بلغت یمن چوب
باتل است

فصل الباء مع الکاف

بکرائی بفارسی نوع لیمو است
شیرین با اندک تلخی و دو نوع
میباشد یکی بزرگ که بکرائی نامند
و لیمویی شیرین نیز و دو بکری
کوچک
بکام حب الآس است
بکان بیلر بهندی
بکاین بهندی آزاد درخت است
بکم اسم بقم است بهندی
بکنی بهندی اسم سفوف است
بکری بهندی اسم مغز است
بکوترکن بهندی علیق است

فصل الباء مع اللام

بل اسم هندی ثمری است
بلابس بسریانی بلبوس است
بلاخوار بلغت شکار بن جوشیصا است
بلارار طنیثا است
لقلق بقلق است
بلابس بسریانی حرف بری است
بلاسقین بلغت بربری حرف بری است
بلاء ادوی بترکی حرف الماء است
بلبوس بصل الزیر است
بلبوسیا سورنجان است
بلجلج زاج سیاه است
بلجنیه بهرامج است
بلدوبیل بهندی تور است
بلنبس بعبری تین ابیض است
بلسفا بیونانی حرف بابلی است
بلسامن بیونانی اسم بلسان است
بلسن عدسی است
بل شیرین بشیرازی ترنجبین است
بلطاس بفرنگی درخت خیار را نامند
بلطاون بیونانی بقله یمانیه است
بلعور حشیش است
بلمون و بکمون بفارسی اسم فرفخ است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشک و بنجمشک است
بلنطس باندلسی بقله یمانیه است
بلنک بیا بعجمی اسم فارسی است
بلواسیه شقراق است

بلوایه خطاف است
بلاوه بهندی بلاور است
بلوط بترکی اسفنج است
بلوسیطو گلنار است
بلوط الارض بیونانی درونج است
بلوط الملک شاه بلوط است
بلسیم بلغت دیلمی غالیس است
بلیسا بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر با و تشدید لام بهندی اسم سنور است
بلیبن خرخره را نامند

فصل الباء مع النون

بن بضم با و سکون نون مرجا است و بتشدید نون قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون بفارسی حبة الخضرا را گویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار الجزه است
بنات الشیح هدبه است
بنا ست بفارسی علک البطم است
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی حب القطن است
بنبه کهنه اسم فارسی قطن است
بنج جبلی و رومی شوکران است
بنجنگشت بفارسی اسم اسلق است
بنیوق بترکی قطن است
بنومه باندلسی خرفطان است
بنجنکروان بفارسی لسان العصافیر است

بندواش بلغت شکار بن حمل است
بنیر سیستان است
بنلوجن بهندی طباشیر است
بنطاطامس بیونانی ذو خمسه اجنحه را نامند و اسم بنطافلون است
بنطاطوس بیونانی بنطافلن و بمعنی ذو خمسة اقسام است
بنطاوقطران بیونانی اسم بنجنگشت است و بمعنی ذو خمسه اصابع و بنطافلون
رانیز باین اسم نامند
بنفشه سک بفارسی شابانج است و بنفسج الکلاب نیز
بنک بفارسی قنب است
بنکو بشیرازی بزرقطونا است
بنوله اسم هندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیر حرفا اسم فارسی حماض است
بنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکار علا بسریانی بسفایج است
بنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
بنیر مایه اسم فارسی انفحه است
بنونخله عدس مر است
بنوباش ماش است که بهندی مونک نامند
بنوسرخ عدس است

فصل الباء مع الواو

بوا و اسم اصطلاحی بیخ بقول مانند زردک و چغندر

وشلغم است و تربتی که دو را نیز نامند
بوبلس تشکه درخت جوز است
بوبو بلبل است
بوبو کبوه و بلاطینی کراث است
بوبو کوهی بفارسی سلیخه است
بوت بیونانی درختی است که اطرافش شبیه بزعرور و حکیم میر محمد مومن نوشته ظاهرا درخت کنوس طبری همین باشد
بوتمار بفارسی شیخ غنین بری است
بوجاکویند حشیشی است که با بیش مسموم میروید
بوزنه صحرایی مشکطرامشیع است
بوزنه جوبی و کوهی بفارسی فودنج نهری و جبلی را گویند
بورنک بادروج است
بورق العرب بورق الخبازین و بورق الصاغه از اقسام بوره اند
بوره سفید اسم فارسی بوره رومی است
بوره سلمانی است که بفارسی نطرون نامند
بورنی ازون بالغی بترکی ولفین را نامند
بوز بترکی جمد است
بوزا و بترکی اسم عجل است
بوزه اسم مزر است که بعربی فقاع نامند

بوزیطس مرقشیثا است
پوست اسم فارسی قشر نبات است و جلد حیوانات را نیز شامل
پوست بهار خرمایی اکفری است
پوست بیخ درخت زرشک ازغیس بوسفا من قثاء الحمار است
بوشا و شلغم است
بوسیرا قلومس است
بوطاء قیطن و بیانی سیانی الماء
بوطانیه فاشرا است که کرمه السوداء نیز نامند
بوطیس بیونانی لسان الثور است
بوغنج شوینز است
بوف اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی ساروقوش نامند
بوقدو اسم ترکی غلطه است
بوقیسا دروار است
بوغلن خرفه است
بوقی قنطوریون غلیظ است
بوکل حبة الخضرا است
بوالسریانی باقلی است
بوآوخودیون بیونانی بسفایج است
بولودیون برومی سرخس است و بیونانی بمعنی کثیر الارجل و آن بسفایج است
بولا و بهایی بعجمی قسمی از حدید جوهردار است
بول بضم اول اسم هندی مرصافی است

بولیمری بمعنی موله سری است
بولوسیدون بیونانی اسلاسیاه است
بولوطریحون بمعنی کثیر الشعر و آن پرسیاوشان است
بولوقیمن بیونانی قرصعنه است
بوم اسم عربی جغد است
بوماوران بفارسی برنجاسف است
بوبایس فلفل موبه است
بوبی لوزا اسم ترکی فرن است

فصل الباء مع الهاء

به اسم فارسی سفرجل است
بهار اسم نوع صغیر اقحوان است
بهار درخت خرما اسم فارسی طلع کور است
بهار چشم نرخرما اسم فقور است و آنرا کفری نامند
بهنگری بکسر اول اسم هندی زاج سفید است
بهرامج بید مشک است که خلاف بلخی نامند
بهرم و بهرمان اسم فارسی گل عصفر است و صاحب جامع تمیمی بهرمانرا اسم یاقوت دانسته
بهش اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز نامند
بهشه بهرامه است
بهق الحجر خزاز الصخر است
بهکرمول بضم اول اسم هندی قسط تلخ است

بهنگ بفتح اول هندی قنب است
بهول بضم اول و خفای ها اسم
هندی جنس کلها است
بهیج بوزیدان است
بهیره اسم هندی بلیله است

فصل الباء مع الياء المثناة التحتانيه

بیازون بلغت مصری اسم
بشنین است
بیاز بفارسی بصل است
بیاز عنصل بفارسی عنصل است
بیان بترکی سوسن است
بیبل بهندی اسم دار فلفل است
و نیز نام درختی عظیم است
بیپلامول بهندی فلفل مویه را
گویند
بیج بهندی بزور نباتات را گویند
بیجاده و بیجادق بسد را گویند
بیجک کشت بترکی کشتا است
بیخ بفارسی اصل شی را گویند
از نباتات و غیر آن
بیخ دانه انار دشتی بفارسی
مغاث را نامند
بیخ انجدان خراسانی اشترغار است
بیخ بخور مریم اذربوا است
بیخ بربنده اسم شیطرج هندی است
باصفهانی
بیخ بلفتی بفارسی اسم شوکران است
بیخ جمار بلغت تنکابن خرس است
بیخ وارجمار بلغت تنکابن سفایج است
بیخ سنبله بفارسی سنبل که آرد
نانی است که خوننا مسند
بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است
بیخ گوله پر بفارسی محروث را خوانند
بیخ لفاح بری یبروج الصنم است
بیخ مرجان بفارسی بسد است
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است
بید اسم فارسی صفصاف است
که بید بری باشد
بید انجیر اسم فارسی خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی ماهودانه است
بید گیاه اسم فارسی اسل است
بید مشک اسم فارسی خلاف
بلخی است که بهاراج نامند
بیر اسم هندی کنار است
بیرزد اسم فارسی بارزد است
بیسر بهندی لولو را نامند
بیغاری سداب است
بیغول تخم کتان است
بیعه بنقعه است
بیل بفتح اول بهندی اسم تورا است
بیل باماله اسم ثمر هند است
بیلارو بلغت تنکابن جنده است
بیلدرجین بترکی سمانی است
بیل لوش اسم فارسی لوف
کبیر است
بیم بلغت تنکابن سداب است
بین بترکی دماغ است
بیوزا اسم فارسی قسمی از [illegible] است
بیوله بهندی شجرة البق است
پیه اسم فارسی شحم است
پیه خرما بفارسی جمار است

باب التاء المثناة الفوقانيه

فصل التاء مع الالف

تاسمفت بزبان بربری حاشا است
تانوره و تاتوله اسم فارسی
جوزماثل است
تاوانه بلغت [illegible] حب الزلم است
تابینا صعتر است
تاسمن محلل اترج است
تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا
را نامند
تاکوب فرفیون را گویند
تالیستر بهندی زرنب را نامند
تالسقیسر حرف است
تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذهب است
تبن که اذخر را گویند

فصل التاء مع الجيم

تج اسم هندی قرفه است

فصل التاء مع الخاء المعجمة

تخ بعربی خمیر ترش است
و کسب را نیز نامند
تخم اسم فارسی بزور و بعض
طیور را نیز شامل است
تخم ترشه بفارسی بزر حماض را گویند
تخم خیری بفارسی بیخ [illegible] است
تخم زردا بفارسی توموت است
تخم قنب بفارسی شهدانج است
تخم نکاج بفارسی حب الصنوبر
را گویند
تخم کاجیره و تخم کافشه بفارسی
حب القرطم را نامند
تخم کرفس کوهی اسم فارسی
فطراسالیون است
تخم کوبجه یا قلای مصری است
تخم مرغ بفارسی نام بیض [illegible] است
تخم نیلوفرنج بفارسی اسم
حب النیل است

فصل التاء مع الراء المهملة

تراب الفار و تراب الهالک
سم الفار را نامند
تراب القی کنکرزد است
ترنبر اسم ترند است
تره پهلا بهندی اسم اصطلاحی
هلیله و بلیله و آمله است
تره تیزک اسم فارسی جرجیر است
ترخوان بفارسی اسم ترخون است
ترشه و ارش بلغت تنکابن حماض است
ترفاش قطر است
ترک بترکی زبل است
ترمس الوس است
ترنج اسم فارسی اترج است
ترنجان نوعی از بادرنجبویه است
که بجای سبزی میخورند
تره باصفهانی کراث را نامند
تریاق بترکی موسیائی است
تریاق الحیه رطوبتی است
که در کنج چشم گاو کوهی و بز
کوهی جمع میگردد و در بادزهر
مذکور شد و بشیرازی آنرا اسر
بران نامند
تریاق الروساق ثوم است
تریاق فارسی و تریاق طبیعی
بادزهر است
تریاک اسم فارسی افیون است
تریاهان غافث است
تریاطون علق است
تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است
تربوم بلغت تنکابن سیطوخودوس است
تریون بیونانی و قیلی است
تربنه العسل [illegible]

فصل التاء مع السين المهملة

تسباعه بترکی سلحفات است

فصل التاء مع الشين المهملة

تشقیلون تشمیر سفایج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بابونه است
تفاح ارمنی مشمش را نامند
تفاح الجن ثمر لفاح است
تفاح بری زعرور است
تفاح فارسی خوخ است
تفاح ماهی اترج منسوب
ببلاد ماه است که در آنجا
بسیار بهم میرسد
تفاق نوعی از هندبای بری است
که بقلة یهودیه نامند
تفرالس بیونانی بیخ است
تفساثا ثافسیا است
تفسلیقون طلشقون است
تقودا انقیر است

فصل التاء مع القاف

تقده کزبره بری است
تقره کرویا است

فصل التاء مع الكاف

تکان اسم ترکی شوکت است
که بفارسی خار نامند
تکر اسم هندی سارون است
و نیز چوبی شبیه بعود هندی
را بدین نام خوانند
تکرک اسم فارسی جلید است

فصل التاء مع اللام

تل اسم هندی سمسم است
تلسی اسم هندی نوعی از حبک است
و برگ آن عبارت از فرنقل
بستانی است
تلی اسم هندی طحال است

فصل التاء مع الميم

تمتم اسم سماق است
تمر الفهم بلادر است
تمشدانه توت العلیق است
تملول ختائی بری را گویند
تمن اسم عربی ارز است
تمبلی بلغت دکهنی نبات تافسیا است

تنوش اسم دیلمی عليق است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است

تنوب قسم صغیره صنوبر است

تنسوم اسم صغیره صامریوما است

فصل التاء مع الواو

توبا بلغت مجوس سیب را نامند

توبج عشقه را نامند

توتیا اکبر شیح است

توت العلیق و توت حبشی تمر علیق است

و بشیرازی توت سه کل نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

توته اسم هندی طوطی است

توج سفرجل است

تودریون شوکرانرا کویند و آن

بیخ کوهی است

توده بلغت سغربی بقلة الاوجاع

کویند

تودک بفارسی تخم خرفه است

و نبات آنرا نیز نامند

توده بفارسی اسم شغال است

توز بفارسی جزر رومی است

توس بکاین است و آزاد درخت است

توله بفارسی خبازیرا نامند و بجیم

سکراعنفی از سنگ شکار نیز

نامند و بهندی نام وزنی است

که سه مثقال صیرفی میشود

تولکی اسم ترکی ثعلب است

توبج کیاهیرا نامند که بتازی

عشقه کویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تیتر بهندی دراج را نامند

تیدی بهندی جراورا نامند

تیزبات اسم هندی ساذج هندی است

تیس بعربی اسم بز نر است

تیغال و تیهال شکر تیهال است

تیقلیلس یونانی ختمی است

تیل اسم هندی روغن کنجد است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوز السرو است

تیندولی الکریلی اسم هندی چوب

آبنوس است زیرا که تیندو نام

درخت آبنوس و لکری نام چوب است

و کی برای اضافت و نسبت است

تین آفرنجی بلغت مصر تمر قنع

یا نیست

تیهو اسم فارسی تیهوج است

باب الثاء المثلثه

فصل الثاء مع الالف والخاء والدال والراء

ثافسیا بسفایج است

ثالسفیس یونانی حرف بابلی است

ثامر لوبیا است

ثاموس یونانی مرزنجوش است

تخین بمعنی غلیظ است

ثدیی ذرع را نامند که بفارسی

پستان کویند

ثریا بلغت اندلس افاریون است

فصل الثاء مع المهمله والغین المعجمه والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاریر بغین معجمه ورد است

ثغا بفا بعبرانی حرف بابلی است

و کویند لغت عربیست

ثفوس بقاف هندبای بری است

ثلثان عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر نبق است

ثمرة شجرة الدوام مقل مکی است

ثمرة الشوک المصری جلنار است

ثمرة العرعر بهل را نامند

ثمرة العلیق توت العلیق است

ثمرة الفواد بلغت مصر شاهبلوط

است بعضی بلادر را نامند

ثمقولس یونانی ترتیزک را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری و ثوم الحیة و ثوم الکلب

اسقوردیون است

ثوم الثعلب باندلسی قسم دوم

سندریطس است

ثویهس یونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیر ورد ابیض را نامند

ثیریون یونانی وعلی است

ثیقوس یونانی اذخر است

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جاوشی اسم زعفران است

جارکون بفارسی بسباسه را کویند

جار النهر سلق الماء است

جاسوس خشخاش زبدی است

جاصا بلغت سریانی جاص است

جاکسو بهندی تشمیزج است

جال بفارسی درخت مسواک را کویند

جامه باقلاء قبطی را نامند

جامن بهندی آلو سفری آم را نامند

جامع اللحم قنطوریون است

و جبیره را نیز نامند

جاورس بهندی ذرت است

جاورین جاوریج حجر البقر است

که بفارسی کاوزهره کویند

جهت آنکه در زهره آن تکون

می یابد

جاول بهندی اسم ارز است

جایی پهل بهندی جوز بوا را نامند

جایی تری بهندی اسم بسباسه است

فصل الجیم مع الباء الموحده

جبلاست عطر اسالیون را کویند

جبین بترکی ذباب را نامند

جبسین جص است

جج بدو جیم بلغت تنکابن میر است

فصل الجیم مع الدال

جدا جدا صرصر است

جداک نوع شبرم است

جدب مجاز است

جدوار باصفهانی هبر را نامند

جداء و جدی بز غاله را نامند

بعبری و نیز بعربی مغز کویند

فصل الجیم مع الراء

جرجحیم عربی بهندی بنجر را نامند

جراتیه اسم هندی قصب

الذریره است

جراصبا بعربی فراصیا است

جرنوب جلبوب است

جرنوز بقله یمانیه است

جربی کوشت اسم فارسی سیمان است

جرجر باقلی است

جرجر مصری باقلی مصری است

که ترمس نامند

جرجیر الماء قرة العین است

جرمانق و جرمذانق کرم دانه است

جرذان فاره است

جرغ بفارسی اسم زمج است

جرغون بفارسی لسان الحمل را نامند

جرندبدیلمی نبات ثافسیا است

جربه بهندی اسم عصفور است

جریس بترکی اشراس را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمه

جزر قیلطی و جذر بری کویند

شقاقل است

جزمازج کزمازج است که ثمرة

الطرفا باشد

جزرو رجه شتر است

فصل الجیم مع السین المهمله

جساد زعفران است

جسار ایثم هندی است

جست اسم هندی رویی است

که بعربی شبه نامند

جسیمی حسک است

فصل الجیم مع الشین

جش بفارسی مهره کبودی است

که بکردن اطفال جهت چشم زخم

می بندند

جشمیزج و چشمک و چشوم

تشمیزج است

جشم خروس بفارسی عین

الدیک است

جشیش بعربی بلغور را نامند

و آن نیکوفته گندم و امثال

آنست

جصن جبسین محرق است

فصل الجیم مع العین المهمله

جعده صغیره جعده کوهی است

جعدة القنی بلغت دمشق

بر سیاوشان است

جعده کبیره جعده بستانی است

جعفری بلغت زندرانی قسم

کرفس الماء جرجیر است

جعفیل بفارسی اسد العدس است

جعل بفارسی قسم بزرگ خنفساء است

فصل الجیم مع الغین المهمله والفاء والقاف

جغرات بخراسانی لبن حامض را نامند

جغندر بفارسی اسم سلق است

جفری بفا کفری است

تنوش

حقطوط بقاف شوکران است

فصل الجيم مع الكاف

چکاوک اسم فارسی قبره است
جکر بفارسی کبد را نامند
جکروک بترکی دانه میوه‌ها را
کویند
جکورتکه اسم ترکی جراد است

فصل الجيم مع اللام

جل معرب کل فارسی است
ومراد ازان ورد احمر است
جلاب از اشربه است و در
مرکبات ذکر یافت
جلباسه اسم وزغه است
جلبان خلر است
جلبوب نوعی از لبلاب است
جلتاعوج اسم ترکی حبة الخضرا است
جلتلق سلق جبلی است
جلجلان بسریانی سمسم و کزبره
را نیز شامل است
جلجلان الحبش خشخاش سیاه است
جلجلان مصری اسم ثیبس است
جلز جلفا است
جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است
وغیر حب الصنوبر است
جلفطيط نوع غليظ است
جلقان اسم ترکی صداة است
جلما اقندا است
جلنجبین اسم کلقند است
و کویند کلقند عسلی است
جل نسرین معرب کل نسرین است

جلو جاو شیر است
جلنجوج فودنج بری است
جلنجون صعتر است
جلهم قسم سیاه عوسج است
جلی دار بلغت تنکابن
آزاد درخت است
جلیره وجریله بهندی اسپست را کویند
جلف بعربی شلجم را نامند

فصل الجيم مع الميم

جماز النهر سلق الماء است
جمار بلغت تنکابن سنج است
جمان بعربی اسم لؤلؤ است
جمر چینی اسقنقور است
جمر تمر هندی است
جمسفرم ریحان سلیمانی است
جمکا وٹڑ وجمکوڑری اسم
هندی خفاش است
جمیل بلغت دیلم چکاوک است
جمل الجمل حجوان است
جنار اسم فارسی ولب است
وور بنکاله نوع خربزه طولانی را
که دررانکامانی ونواح آن و
اسلام آباد ودراج محل وپورینه
نیز بهم میرسد نامند
جناح بلغت اندلس ناس است
وحرشف را نیز نامند
جنبذ غنچه ناشکفته هر درختی است
واکثر استعمال آن درجنبذ الرمان است
جنتل صعتر است
جنقوبه قندریون وقیوق است

جنجر اوان الغزال است
چنداٹل بهندی قسم زبون
پیش را کویند
چندن بهندی صندل را نامند
چنکال بفارسی خبیص را کویند
چنه بهندی نوعی از نخود را کویند
جنی احمر ثمر قطلب است

فصل الجيم مع الواو

جو اسم فارسی شعیر است
جوار اسم هندی قسمی از ذرت است
جوان بهیرغم اسم فارسی شاهبانج
چوبک شبهان اسم فارسی عرطنیثا است
جوبر اسم فارسی دعر است
جوبرهنه اسم فارسی سلت است
جوبل باصفهانی کاشم را نامند
جوتری بهندی بسباسه را کویند
جوز الابل اسل است
جوز الانهار وجوز البرجوز الفقاقی است
جوزار ماینوس قسمی از مخلصه است
جوز السرو ثمره درخت سرو است
جوز الجسه جوز الحمس است
جوز الرته بهندی بندق است
جوز الرقع رقع یمانی است
جوز شیران قلومس است
جوز الطیب جوز بوا است
جوز ماثم وجوز ماثا وجوز مقابل
وجوز جهائل جوز ماثل است
جوز المرج حب کاکنج است
و کویند دفلی است
جوز هندی نارجیل است

جوشانی جوشیصا است
چوغان اسم فارسی اشنان است
چوه صیاغان اسم فارسی
اذربو است
چوک اسم هندی چیزیست از
قبیل ربسیار ترشی که از کوهستان
نیپال ونواح آن ساخته می‌آورند
ونیز آب لیمو را جوش میدهند
دوقتیکه غلیظ میشود در ظروف
میکذارند وبکار میبرند
جوکا بهندی حماض است
چوه کاوزان شجره ابی مالک است
وصابون الکاف را نیز نامند
چونلانی اسم هندی بقلة یمانیه است
چونه اسم هندی نوره است
چوهه اسم هندی فاره است

فصل الجيم مع الهاء

جهاؤ بهندی طرفه را نامند
جهاؤ کاپهل بهندی کزمازج را
کویند
جهینکا اسم هندی روبیان است
جهاج اسم هندی مخیض است
جهال اسم هندی پوست
اشجار است
جهلی اسم هندی غشا است

فصل الجيم مع الياء المثناة التحتانية

جیپال اسم هندی وندا است
جیر نوره است
جیران بترکی غراب را نامند

جیک اسم دیلمی صرصر است
چیل اسم هندی حداة است
چیلدارو اسم فارسی مرخ است
چمیدیون بیونانی شاهتره را
کویند
چلیوٹی اسم هندی نحل است
چلینه اسم هندی وخن است
چینه دان بفارسی حوصلهٔ طیور
را نامند
جیوه بفارسی زیبق را کویند

باب الحاء المهملة

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد وحافظ الموتی
قطران است
حافظ اطفال وحافظ النحل فوفل است
حافظ الجوز نوره است حسب
انکه مانع کرم زدن آن است
حافظ الکافور فلفل است
حافظ القط تین است زیرا
که مانع صعود آنست
حافر سم حیوانات است
حافر المهر سورنجان است
حالاس بیونانی اسفنج است
حالق الشعر جالینوس کوید زرنیخ
است وبعضی کویند خاشترا است
حالبی اطراطیقو است
حالوما بسریانی ابوخلسا است

فصل الحاء مع الباء الموحدة

حباقا حندقوقای بری است
حبوب دانه نبات را نامند

وحب هر نباتی در ذیل آن
نبات مبین شد
حب البقر کرسنه است
حب الاثل غذبه است
حب البطم حبة الخضرا است
حب حب بلغت اهل مکه معظمه
شرفها الله تعالی ثمر فاوکرا است
وحبشه ونواح انها اسم هندوانه است
حب الحکلا حب السمنه است
حب الجلوه اغیسون است
حب الده وکرچه دانه را نامند
وآن ثمر سقنان است
حب الدهمت حب الغار است
حب بختانی دانه قاقله است
حب سلاطین وحب خطاء وندا است
که بهندی جمال کوٹه وجیپال
کوٹه نامند
حب الرشاد وبزر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است
که حرف نطی نامند
حب السودا شونیز است
وتشمیزج را نیز نامند
حب الصراط مازریون است
حب العرعر اهل است
حب العروس کبابه است
و کویند تخم نیلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دوتوا است
و کویند اثلق
حب اللفقه تخم خمنکشت است

فصل الجيم مع النون

وکویند

وکویند ثمر کمبون است
حب الفهم بلادر است
حب القلقل در حرف القاف
مذکور شد
حب القنب شاهدانج است
حب القاعنب الثعلب است
حب او لسان عصافیر است
حب الملوک ماهودانه وکویند
ونداست واین اصح است
وکویند حب الصنوبر کبار است
وبغدادی کوید بلغت بغداد
اسم فراصیا است
حب النافوخ بلغت بغدادی
بیخ ولبوت خشک است
حب اللهو کاکنج است
حبق بعربی اسم کل نباتات
شجر وکیاه خوشبو است واز
مطلق آن مراد فودنج بری است
حبق ترجی وحبق ترنجانی
بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است
حبق تمساح وحبق الماء فودنج
نهری است
حبق جبلی فلفل مویه است
حبق خراسانی بقله خراسانیه است
حبق الشیوخ مرو است
حبق صعتری کرمانی وحبق
بستانی شاهسفرم است
حبق الراعی برنجاسف است
حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است

حبق قرنفلی قرنجمشک است
حبق نبطی حماحم است
حبق النهر لوسیماخوس است
حبر مداد است
حب المساکین لبلاب است
حبن وحبین دفلی است

فصل الحاء مع التاء المثلثة

حثره غوره انکور است
حثر ماسبریانی اسم لفقاع است
حثلم وردوغن است

فصل الحاء مع الجیم

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت
موی سر است
حجر الاصم وحجر الزنا وحجر النار است
حجر اسیوس اسیوس است
حجر افرودیی حجر الافروج است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البهت وحجر النسر وحجر العقاب است
حجر التیس وحجر البحر یشم است
حجران باصطلاح اکسیریان
زر ونقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی است
حجر حدیدی خماهان است
حجر الدم وحجر الطور شادنج
حجر الحدید وحجر الهنود حجر
مقناطیس است ودر
مقناطیس مذکور شد
حجر الرمل وحجر زیبق حجر زنجبیل
مخلوق است

حجر الزیتون حجر الیهود است
حجر السم بادزهر معدنی است
حجر شجری لبد است
حجر الشعر وحجر الشقاق حجر
الفیشو است
حجر العاج حجر اعرابی است
حجر الغیطوس حجر غاغاطیس است
حجر اللازورد لاجورد است
حجر الماء سنباذج است
حجر الماسکه وحجر النار
وحجر الولادت الکتمکت است
حجر المصحف شبه است
حجر النور وحجر روشنایی ارشد است
حجر الیرقان حجر المغناطیس است
حجل فتح است

فصل الحاء مع الدال المهملة

حدجلنار است
حدج حنظل است
حدید صینی خماهان است
حدقی اسم جنس هرکلی است
که مستدیره وشبیه بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهملة

حر بضم حا خاک خالص است
وبکسر وفتح خاک سنکدان است
حراب اسم عربی شترغار است
حرب طلع است
حربه بوعجید بطوس است
حربیطا اسم عربی آزادوره است

حرثا وحرشاه خردل بری است
حرجل ملخ بزرک سبز است
حرجان ملخ بی بال است
ودر جراد مذکور شد
حرز اشنان است
حرزه البقر حجر البقر است
حرزه الحمار حجر الحمار است
حرز الشیاطین خلف آطریلال است
حرفقان اسم سنک است
حرمانه اسم نبطی مرباقلی است
حرمدطین سیاه است وبجهة
لون ورایحه آن متغیر شده باشد
حرمل ابیض وحرمل عربی
قسمی از حرمل است
حریت ماهی است
حریر ابریشم است
حریق املس بلغت اندلس حلبلوب است
حزم برای معجمه سراج القطرب است

فصل الحاء مع السین المهملة

حسکه بلغت مصر سنباج است
حسن بحبه سوسمار را نامند
حسن لبه اسم فارسی حسن لبان است
حسن یوسف اسم فارسی حماما است

فصل الحاء مع الشین المعجمة

حشقیقل شقاقل است
حشیشه اسم اصطلاحی حنا است
حشیشه الاسد اسد العدس است
حشیشه الافعی ملسکین است
حشیشه الاورام اندریون است

حشیشه الارض کیاه اطریلال است
حشیشه البراغیث بلغت شام
کیاه دوقس را نامند ودر عراق
مراد از آن کیاهیست که کبک را
وضع مینماید ودر طبرستان
کبک واش نامند وقسمی از دوقس است
حشیشه الخراسانیه خشیزک است
حشیشه السعال فنجیون است
حشیشه السلحفاة وحشیشه الحیه
آس است
حشیشه السلطان حرف بیض است
حشیشه الطحال وحشیشه الدود
سقولوقندریون است و
حیوانی را نیز باسم خنجر خوانند
که قدیم مشهور بارنع وارین
بوده والحال سبعه وسبعین خوانند
حشیشه العقرب صامربوما است
وبلغت حجاز بولاموبیون نامند

فصل الحاء مع الصاد المعجمة

حص ورس است
حصی الاسفنج حجر الاسفنج است
حصی هرسن جلبوب است

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربی بردی است
حفج اسم روده است که
شیرازی ونهار خانه نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق بقله الحمقا است
حق قوتیی اسم ترکی ساقرا است

حقین اسم ماست است

فصل الحاء مع اللام

حل بلغت حجاز سمسم عبیر مقشر
وباصطلاح اکسیریان ربقرانامند
حلال مصطکی است
حلاق الشعر نوره است
حلاحل وحلل بصل است
حلاوینون سونانی مامیثا است
حلوای زلبیا بفارسی زلابیه است
حلوای قبیده اسم فارسی ناطف است
حلیثا نوعی از بتوعات است
وبرک آن مانند برک زیتون
وشیر آن جهت ثالیل نافع
حلباب لاغیه است وکویند
لبلاب کبیر است
حلان وحلام بزغاله است
وحلوان خلط است
حلم قراد است
حلو سیاه کنیز است
حلیفه خرازبری است
حلیمون اسم فارسی حماض است

فصل الحاء مع المیم

حمار البیت وحمار قبان
هربه است
حماض الاترج ترشی ترنج است
حماض الارنب کشوث است
حماض الجبلی حماض بری است
حماض نهری حماض بستانی است
حماض سوالی حماض مایی است
حماض البقر را نیز نامند

حماط طلوع نوعی از جمیز است
حمر بلغت حجاز تمر هندی است
وتمر الیهود را نیز نامند
حمر الارض خراطین است
حمص الامیر بمغربی حسک است
حمص الکرسنی حمص بری است
حمض اسم مجموع اشجار است
که ملوحتی داشته باشد و گویند
مخصوص باشنان است
حمضیض نوع صغیر حماض است
شبیه بسه برگه بهندی ?? تی
نامند و در شکار بن توشن
واشن نامند
حمم نبات حبه است و بجای
معجمه نیز آمده است و بلغت
شام و دیار بکر لسان الثور است
حمل و حملان بفارسی اسم
بره است و در ضان مذکور شد
حمیرا اسم عربی ابو خلسا است
و بکسر حا اسم غافس است

فصل الحاء مع النون

حناء الغزاله بلغت مصر ابو خلسا است
حنظه رومی خندروس است
حنفه و حنفا بلغت اندلس
حشیشه الزجاج است
حنا قریش خراز الصخر است
حنای مجنون بلغت مصر سمسم است

فصل الحاء مع الواو

حواری آرد گندم بسیار نرم سفید است
حوت سمک است
حوت الشمر شفنین بحری است
حوجم اسم عربی گل سرخ است
حور اسفیدار حاحم است
حوص قصب است
حوران و حومران طرخون است
حوک بادروج است
حومانه اسم عربی طرالیفلین است
حومر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناه تحتانیه

حی بلغت کسروان زیبق است
حی العالم ابرون است
حیصل بادنجان است
حیفه حشیشه الزجاج است
حیواة الموتی قطران است
حیوس طین حیا است
حیوسیون اسم یونانی باقلی است

باب الخاء المعجمه

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک ساداوران است
خار بفارسی شوک را نامند
خارخسک اسم فارسی
خار حسک است
خار پشت اسم فارسی قنفذ است
خار صینی شبه است و بفارسی
روی توتیا و بهندی جست نامند
خاعن اسم ترکی خس است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکشی با خاکشیر اسم خبه است
خاص تره بلغت شکابن
حرف بابلی است و بجزاسانی
کسند نا
خار بازوباب است
خاک صوفی حمید در طیبان
ذکر یافت
خاکینه اسم خبیص البیض است
خالاون یونانی خندروس است
خافور نباتی است که تازه
روئیده باشد و گویند مراد
از مرو عریض الورق است
واهل مصر مرطان را باین
اسم نامند
خامازافینی یونانی بمعنی خاک
الارض است و در حرف العین
ذکر یافت
خامالا یونانی زیتون
العرض و آن مازریون است
خامالاون مانس یونانی
اشخیص سیاه است
خاماماليون بمعنی نعاج
الارض است و آن ??? است
خامالاون یونانی حرباء است
خاماقطی یونانی خمان صغیر است
خامانیطس یونانی بمعنی
صنوبر الارض است و آن کمازریوس است
خالی دوفیون یونانی بمعنی
خطائی است و آن ماهیران است
و گویند عروق الصفر است
خاوانی بلغت صقالبه کهربا است
خامسه بلغت شام سطیح است
خامون یونانی اسم کمون است
خاولنجان خولنجان است
خامیراق بسکباج سمرقندی است
که از روغن صاف کرده باشند
خایه قندر اسم فارسی جند بیدستر است

فصل الخاء مع الباء الموحده

خبازی شجری خطمی است
خبجه تمر هندی است
خبز رومی خبز الکعک است
خبز الغراب اقحوان است
خبز المشایخ نبات کفن مریم است
خبز القرود و لوف کبیر است
خبیز اسم جمیع نباتات است
که بکبر و نشو آفتاب دور کنند
و خبازی مشتق از انست
خبیص اسم عربی خبیص است
و در حرف الحاء المهمله مذکور شد

فصل الخاء مع التاء المثناه فوقانیه

ختری خستین است
ختفج بقلة الحمقاء است
ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا سرگین است و اطلاق
آن مراد سرگین گاو است
و در اخثاء مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهمله

خداء الرجال بزر البنج است
خدرنق عنکبوت است

فصل الخاء مع الراء

خر اسم فارسی حمار است
خربزه اسم فارسی البطیخ است
خربزه کرنک اسم فارسی
بلبون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خرخد اسم فارسی بربر است
خردل ابیض و خردل فارسی
و حرف و خرنوق حرف
ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال هرطمان است
خرغوله اسم فارسی لسان
الحمل است
خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است
خرفان تره تازه است جمع
آن خروفا است
خرقی خلر است
خرقع تمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای طر اسم فارسی رطب است
خرمای خرک اسم فارسی قصب است
خرمای هیرونی اسم فارسی
قسب است و گویند خرمای
باریک است که هسته آن باریک
باشد
خرم بسکون را و بجاء مهمله
و بزای معجمه نیز آمده بوت
تخم مرغ است و در حرف الحاء
مذکور شد و بجاء مهمله و زای معجمه
نیز دیده شده
خرموش موش بسیار بزرگ است
که با گربه جنگ کند و غالب آید
خرنوب الخنزیر انا غورس است
خرنوب الشوک و خرنوب
مغربی و بری خرنوب نبطی است
خرنوب قبطی و ثمری ثمر قرظ است
خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است
خرنوب هندی خیارشنبر است
خرو اسم فارسی خبازی است
خروب اسم جنس خرنوب است
و گویند مخصوص بری است
خروع صینی وندا است
خرو زبل است
خرء الحمام جوز جندم است
خرء الضفادع طحلب است
خرء العصافیر شنان است
خروس اسم فارسی دیک است
و در دجاج مذکور شد
خروسان بعبرانی عقرب را نامند
خرومک اسم فارسی رجاله است
خریع اسم عربی اخریض است
خرتع اسم الجزه است و گویند
فاوانیا است

فصل الخاء مع الزاء

خراز الضخر حراز الصخر است

خزاز الماء طحلب است
خزران اسم فارسی خیزران است
خرمیان مراد از آن حیوان
جنداست و گاه بر جندبیدستر
اطلاق می نمایند
خرنباش مرماحوز است

فصل الخاء مع السین المهملة

خس الحمار ابوخلسا است
خسف اسم عربی جوز است
خسق احریض است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی فرطم است
خسرودانه اسم فارسی حب الخضرا است
خس الکلب سناقوس است
خسته اسم فارسی استخوان
میوه‌ها است مانند خرما و آلو
و شفتالو و امثال اینها

فصل الخاء مع الشین المعجمة

خشخاش ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش اسود است
خشخاش بحری خشخاش سفید است
خشب التنوب نزد بعضی
میسارپون است
خشف شلشه بچه آهو است
که اول مرتبه تولد یافته باشد
و صاحب تحفه اشتباها بچه
نرینه شتر را نوشته است
خشکار خبز خشکار است
خشل مقل مکی است
خشنسار مرغابی بزرگ است

تیره رنگ و میان سرآن سفید
و شبیه به کلاغ می‌باشد
خشیم بلغت شبانکاره گشنیز است
خشرم خانهٔ زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهملة

خصیة البحر و خصی خره اسامی
جند است
خصی هرمس طلبوب است

فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة

خضف خربزهٔ نارسیده است
خضلاف درخت مقل است
و گویند مقل مکی است
خطر وسمه است

فصل الخاء مع الفاء

خفنج خردل بری است
خفروج خرفه است
خف الغراب نوعی از طرخون
بزرگ تیره و دراز تر از آن

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است
خلال خرمای نارس است
که از حد طلع گذشته باشد و به
ثمر مدور نرسیده و بستاج را
نیز نامند
خلالهٔ ابراهیم خبیر بری است
خلال خلیل نبات اطریلال است
خلال دان نوعی از اطریلال است
خلال مامون اذخر است
خلبان اسم یونانی بازرد است

خل الخمر سرکهٔ انگوری است
که از شراب انگوری بهم رسیده
باشد خواه خود بخود یا به عمل
خل العنصل سرکهٔ عنصل است
که اسقیل نیز نامند
خل القیس بیونانی لک الراج است
خل الزیت ترشی است که
از روغن زیتون و غوره یا
از سرکه و روغن بادام و
خشک ریحان با عطر خود کرده و شکر
ترتیب دهند
خلاف بری بید مطلق معروف است
خلال مکه اسم فارسی بستباج است
خلز بری بلغت مصر بسبایه را
نامند

فصل الخاء مع المیم

خماقیطوس کماقیطوس است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوع صغیر
خمان را نامند
خمخم نبات شودری است
و بلغت نبطی اسم خبازی است
خمسة الاوراق پنجکشت است
خمسة الاعضان نمکبون است
خمل سورنجان است
خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشه
مربی است
خمیر مایه اسم فارسی خمیر است
خمیط گوشت بریان است

فصل الخاء مع النون

خنفسداب است
خنجک خار خشک است
خندیس خمر است
خنزیر البحر دلفین است
خنک اسم فارسی لسان
الحمل است
خنی اسم فارسی حنا است
خنیفس بلغت دیلمی حشیشة
العلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان بلغت مصر اسم حضض
هندی است
خواتم الملک طحن حمم است
خوبانی زردآلوی خشک شده است
که مغز آنرا برآورده و بجای
آن مغز آنرا مقشر کرده و یا مغز
بادام مقشر در آن گذارند
خوب کلان اسم هندی حبه است
خوخ اقرع شفتالوی کارد است
و گویند اسم ساذج هندی است
خوص اسم عربی برگ درخت
خرما است و برگ درخت مقل
و مارجیل و شال آنرا که در آن
و باریک باشد شامل است
خوش نظر حاحم است
خوصی بردی است
خوک اسم فارسی خنزیر است
خولرد بلغت اصفهانی زنبور است

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیة

خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است
خیار دشتی اسم فارسی
قثاء الحمار است
خیار زه اسم فارسی قثاء است
خیار کبر اسم فارسی ثمر الکبر است
خیزران اسم هندی موردی است
خیری بری قسم سرخ خیری است
و گویند خزامی نوع بری است
خیرلوا اسم قاقله صغار است
خیروج خبازی است
خینفوج حب القطن است
خیط لغامه است
خیل فرس است که نفاسی
اسب نامند

باب الدال المهملة

فصل الدال مع الالف

دارتو اسم فارسی حطر طیر است
و بفرنگی تارتور روغن
مصنوع از آن الیم تارتور نامند
دارچار بلغت نگاین لیسفایج است
دارج البرحب آس جبلی است
داربو قمر بطیخ هندیست
داربرشینا نقم است
داریج بلغت دیلمی اید مامیر است
داراشکنه اسم فارسی سلیمانی است
دارروجی سولان است
دارفلفل اسم فارسی صعتر است
دارکوب سوو انیات است
داک اسم درخت عناب است

دارکیسه بقولی طالیسفر است
و بقولی بسباسه و گویند چیزیست
مانند کیسه و در بعضی درختها
بهم میرسد و اندرون آن
پر از ریشه می‌باشد
دار مک و دارما نوع سفید
اشموسا است
داروش اسم دیلمی غنم است
داروان بیونانی آزاددرخت
است
دام عنکبوت ابر کا کیا است
دانقوز اسم ترکی خنزیر است
دانه مویز اسم فارسی عجم الز
بیب است

فصل الدال مع الباء الموحدة

دبا بتشدید با نوعی از قرع است
که بفارسی کدوی رومی نامند
دباب بتشدید با و اول سنبل
بستانی است
دبا بسکون همزه جراد است
دباسی بلغت عراق شنفین
بریست
دبالتعج و دباله را نیز نامند
دبوسک خبازی است
ودبو کی نیز نامند

فصل الدال مع الجیم والحاء

دجر جیم اسم نبطی لوبیا است
دجو یانا اسم سریانی غرا است

درج بجای جعله کزبرة الحمام است
ودحیا زعفران است
فصل الدال مع الخاء المعجمه
دخن ولغین است
دخیسا بلغت نبطی شامل ریحن
بلسان و بنک است
فصل الدال مع الراء المهمله
درقیقن قلوس است
درافلیطون لوف الکبیر است
درخت کاج بفارسی صنوبر را
گویند
درخت هارون بفارسی غرب را گویند
در طیلوا است
دراشیج نوعی از لبلاب است
وگویند خند لیلی است
دراقن بلغت شام اسم خوخ است
درخت وسک بفارسی اسم
ولدار است
درنیسا بلغت نبطی شامل عرض
بلسان و بنک است
درخس لغیل است
درستا اسم فارسی الدوس است
درسومارس یونانی زجاج است
دردروغن زیتون اسم فارسی
عکر زیت است
درقطولیطس زراوند طویل است
درمنه اسم فارسی شیح است
درمنه ترکی بفارسی تخم
بستباج را گویند
درمنه خراسانی بفارسی گیاه
دسیر کراکویند تخم آن سنباج
دراما ترکی کرکی است
دردی الخل لای سرکه است
درجمیع افعال ضعیف زهر که
ودرالکله قوتیر ازان است
درنجف فارسی حجر القمر است
درناق اسم ترکی ظلفات است
درونکند روغن است
دراچه شراب انگوری بلغت
هندی نامند
دستنبو به دال وسین
مهملتین اسم فارسی ورد است
دشلش بدال مهمله وشین
معجمه خشخاش است
فصل الدال مع العین المهمله
دعبا اسم سریانی اقاقیا است
دعتا علک البطم است
دعاینون افیون است
فصل الدال مع القاف
دقاق کندر ریزهای کندر را
که از و منفصل گردد
دقاس بسریانی بول است
دقرقیا بلغت سریانی بطیخ
دقطاماینون بهمان لغت
مشکطرامشیع است
دقیق النخل بفارسی آرد آن
گویند و خرما خوانند وآن در
طلع مذکور شد
فصل الدال مع اللام
دلاع بعربی بطیخ هندیست
دلبیس نوعی از صدف است
ودرمصر اسم الحلزون هندوان
ودع بری است
دلدع بلغت اهل بیت المقدس
نوعی از کلخ است و بیونانی
سفندولیون نامند
دله اسم فارسی دلق است
فصل الدال مع المیم
دم التنین ودم الثعبان
ودم الاخوین را نامند
دمقسا بیونانی نوعی از ماهی
است که سیلبیا نامند
دملیسه بمصری نوع زبون
افسنتین است
دمیسحه اسم فارسی صعتر اعور ان
دمعة العشاق حب الفسل است
دمور اسم ترکی حدید است
دمور تیکان اسم ترکی حسک است
فصل الدال مع النون
دندان فیل اسم فارسی عاج است
دنیلان اسم ترکی کشنیج است
دنبه اسم فارسی الیه است
دندران راقوا است
دنق سیستان است
دنقه تشیلم است
دنقر ابقر است
دنقطاماش مشکطرامشیع است
فصل الدال مع الواو
دواء الحیة حنظیا ما است
دواء الحطاطی خالیه دنیون
دواء الشعث بلغت مصر
اسم سیلمانی است
دواء السمنیج تروک است
دوراس اسم فارسی وربا است
دواله اسم فارسی اشنه است
دوام شامل درخت مقل و بلوط
ستبیرا است
دوبار وج کالنج است
دودهه اسم هندی لبن است
دود الجراد نباشوره است
دود الصباغین ودود القرمز
قرمز است
دود اسم فارسی دخان است
دوحوالی دلبوس است
دوشاب اسم فارسی پختج است
وگویند اسم فارسی میبه عنبی است
دوشاب خرمائی دبس است
دوشان اسم ترکی ارنب است
دوشان توری ترکی
خنفسا را نامند
دورس شوکران است
دوص ماء الحدید است
دوغ اسم فارسی مخیض است
دوقوبری ودوقوغر یاد ایا
اغرما است
دوقش بصلی است
دوقسطاس مشکطرامشیع است
دوقرقنیا بیونانی خنظل است
دوکی اسم ترکی ارز است
دولی اسم ترکی جلید است
دولجا لیسفر است بجفایها
نبیدا روال بلغت هندی اسم
گرد وخاک وغبار است
دوم بلغت مغربی خرما است
دونه مروا اسم هندی مرزنجوش
است
دوبیره خمه است
دوبیره نوعی از لوف است
دویل گیاهی است که سال بر آن
گذشته باشد
فصل الدال مع الهاء
دهام رصاص اسود است
دهتوره اسم هندی جوز ماثل است
دهاتا گویند اسم هندی
شکاعی است
دهن ابجر بی روغن نامند
دهن الاسمانجونی دهن البان است
دهن البزر روغن تخم کتان است
ودرکتان مذکور شد
دهن البطم روغن درخت بطم است
دهن الاترج روغن ترنج است
دهن الحجر نفط است
دهن حب البطم روغن حبة
الخضرا است
دهن الحل دهن سمسم است
دهن الخلوف روغن عصفر است
دهن الزفت درزفت مذکور شد
دهن ابرسا است
دهن الصوابی روغن سندروس
که مشهور به روغن کمان
دهن عسلی او مالی است
دهن المبارک ودهن المنفذ
روغن اجرا است
دهشمت اسم فارسی غار است
دهنه اسم شبه است
فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه
دیاسقولیطوس جوارش
کمونی است
دیاقوزا اسم یونانی شربت
خشخاش است
دیامردن اسم یونانی شربت
توت است
دینار اسم سریانی تخم کشوث است
دینارویه اسم فارسی قسمی از
خرای بری است
دیفروجاس دیفروحس است
دیو اسپست حند قوقا قی ترکی
دیوانجبیر تین بری است
دیک اسم عربی خروس است
ودرو جاج مذکور شد
دیسم حماحم است
دیوسیر طبوس است
دیوانیطس اسم یونانی
اصل اللوف است
دیک الکرم هدهد است
دیوجه اسم فارسی علق است
باب الذال المعجمه
فصل الذال مع الالف
ذافقنی اسم یونانی غار است

دا ما سکیلنا

واماسکینا اسم رومی اجاص است

فصل الذال مع الرا

ذره مکه خند روس است
ذرق بضم اول وفتح ثانی حندقوقی بستانی است
وبفتح اول وتسکین ثانی سرگین طیور است
ذرق سوس عنب الثعلب مجنن است
ذرق الطیر خرفطان است
ذرنوج بتشدید را واصد فرالج است
ذریاس تافسیا است
ذریس طهوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذفری اسم عربی سداب است
وهرچه کریه الرائحه باشد بدستور ذفرا نامند
ذقن قطراساليون است
ذکر بتحریک ثانی زراوند طویل است

فصل الذال مع النون

ذنب الجرذون ذنب الخیل و
ذنب الفار لسان الحمل است
از جهت مشابهت خوشه وحجم آن بدنبالهٔ موش
ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است
ذنب اللبوة وذنب الضبع است

فصل الذال مع الواو

ذوالف ورقات هر بافلن است
ذوثلثه حیات زعرور است
ذوثلثه ورقات شال خنجفا
وکیاه خصیة الثعلب
وخصخصه طریفلن است
ذوثلثه شوکات شکاعی است
ذوثلثه الوان وذوثلثه اوراق طریفلن است
ذوخمسة اصابع انلق است
ذوخمسة اوراق وذوخمسة اغصان وذوخمسة اجنحة وذو... اسامی همه اسم بنطافلون است
ذومائة شوکه وذومایه راس قرصعنه است

باب الراء المهملة

فصل الراء مع الالف

راتا بیونانی زمان حلو است
راتیاج وراتنج راتیانج است
راج کیر اسم هندی اذان الغراست
راج کیری اسم هندی عصی الراعی است
راج هنس اسم هندی پرشیاوشان است
راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است
راح اسم خمر است
راحلة الاسد نوعی از ... است
رازیانج رومی وشامی انیسون است
راسنج وردی سوخته زنج است
راسو اسم فارسی ابن عرس است
راس الشیخ بلغت اندلس اقشون است
راطینی بیونانی اسم مجموع علکها است
راعی نوعی از سمک است
رافوته پودنه است
راقه حلبیت است
راکهه اسم هندی رباد است
راج جو هندی است که نارجیل ... نامند
رال اسم هندی قیقهر است
راتیر بفرنگی درخت صنج است
رایم بفرنگی شلغم است
رایون بیونانی اسم راوند است

فصل الراء مع الباء الموحده

ربیسار ربیاز است بیونانی ... است که بطبع تقدم آورده باشند
ورب هر چیز در تحت آن ... گذشت
رب العنب سفنج است ودر دیلم دوشاب بیزش را نامند
رب الصفر وصمغ کمکام است
ربوق عنب الثعلب است
ربل نوعی جبلی افسنتین است
وگویند نوعی از برنجاسف قیصوم است ودو درهم آن جهت دفع زهر هوام مجرب دانسته اند
ربیان اربیان است
ربیس علیق است

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه

رته اسم نبطی بندق هندی است که هندی رتهه نامند
رتک شکطرا شیع است
رترت اسم خسا زبرکبار است

فصل الراء مع الجیم

رجل الزرزور ورجل الطیر ورجل العقاب ورجل القیقعون گیاه اطریلال است بلغت هندی کاکنجگی ومیسی نامند وگویند
رجل الغراب غیر اطریلال است وبزبان فرنگی اترا کردیس نامند
رجل الارنب لاعون است
رجل الارجاع القحوان است
رجل الجراد وزنب است
رجل الراعی خربق سیاه است
رجل الزنج رجل الغراب است
رجل الفروج رجل القلوس قاقلی است
رجلة بقلة الحمقاء است
رجیع فضلهٔ حیوانات است

فصل الراء مع الحاء المهملة

رحیق اسم خمر است

فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخ اسم فارسی خشنو است
رخام حجر الرخام است
رخام الطین طین قیمولیا است
رخبینه راتیانج است

فصل الراء مع الشین المعجمه

رشاد حرف بستانی است
رشتهٔ قطایف اسم اطریه است
رشتینه راتیانج است

فصل الراء مع العین المهمله

رعی الزرازیر قوة الصبغ است
رعادیله اسم سریانی رعی الابل است

فصل الراء مع الغین المعجمه

رغث حطبانا است
رغوت کف لعاب است که نزد حرکت برسر آید وانچه از جامد نیز نزد حرکت مانند صابون ونمک باشد
رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است
رغوة القمر حجر القمر است
رغوة الملح زهرة الملح است
رغید اراقوا است
رغاسن بفرنگی ... است

فصل الراء مع القاف

رق سلحفات بری است
رقعا اسم عربی نخالهٔ خمیر است وگویند سرخس است
رقع فارسی خرفتان است
رقاقس لغت بربری وگویند جفت افرند است وبعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند
رقیب الشمس سامریوما است ونوعی از یتوع اشامل است

فصل الراء مع الکاف

رکت چندان اسم هندی صندل احمر است
رکبه صدف البواسیر است
رکف بخور مریم است

فصل الراء مع المیم

رمان الانهار نوع کبیر فاریقون است
رمان البر شامل درخت فلفل جنا است
رمان السعال خشخاش سفید است
رمان عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ خطاف است ودر خطاف گذشت
رمث بکسر شجر است شبیه بعصا

فصل الراء مع النون

رند بعربی آس بری است وبلغت شام غار وگویند صندل است
رنف اسم عربی بهرامج است
رنگ کاسه اسم فارسی مغلیسا است

فصل الراء مع الواو

رواند بیونانی خشخاش سیاه است
رواس اسم نبطی قرة العین است
روباه اسم فارسی ثعلب است
روباروس اسم یونانی آذرور است
رویه اسم هندی خصر است
روبیه اسم هندی ... است
روبیه بلغت بربری ... است
رونی اسم هندی ... است
روث سرگین حیوانات است
روح وروخانی بلغت اکسیریان زیبق است
رود بیونانی ورد است
رودوامالی بیونانی شراب ورد است که با عسل ساخته باشند
رودیون اسم سریانی دفلی است
روده اسم فارسی معا است
روزی اسم سریانی ارز است

روسیا و طاهیونانی سماق را نامند
روناس اسم فارسی فوة الصبغ است
روشنک اسم فارسی شاطل است
روشیا نا بیونانی بمعنی کحل و بصریانی اسم عرقشنا است
روقیولن نوعی از عنب الثعلب است
روهیض اسم هندی باذخرات
رویا اسم سریانی عنب الثعلب است
رویی اسم فارسی طالیقون است
رویی اسم هندی قلعی است
رویی توتیا شلب است مشهور
بروح توتیا است چه آن توتیا کی غیر مصنوع و معدنیست بخلاف سایر اقسام
روین اسم یونانی فوة الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است
و سمن را نیز گویند
روغن بادام کوهی زیت حلال است
روغن درخت ازن زیت سودان است
روغن زفت قساولان است
روغن زیتون زیت است
روغن بیتون نارس زیت الانفاق است
روغن شیره و شیر تخته روغن کنجد و دهن الحل یعنی دهن سمسم است

فصل الراء مع الهاء

رهج و رهشفار و رهج الفار شک است
رهبر و او انی است هندی مسهل و جهت تحلیل ریاح و امراض کبد

ریحان و ریحان سفید است
ریسقان زعفران است

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتاغ رسلاغ است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجمال ریحان داود اذان الفار است
ریحان الجمال سلیخه است
ریحان سفر شمیران و آن نوعی از شاهسفرم است
ریحان الشیطان شاباج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی باذروج است
ریحان الملک شاهسفرم است
و انسطلق ریحان مراد آن است
ریحان نفع بلغت مصر ریحان است
ریحان یمانی قطف است
ریحانی نوعی از خمر است
ریشم اسم هندی ابریشم است
رایشه و الا اسم فارسی سنبل جبلی است
ریما اسم کرکدن است
ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است
ریوند راوند است

باب الزاء المعجمة

فصل الزای مع الالف

زاج اسود زاج سطوح است
و گویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است
زاج الحامد از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن آن بهم رسد
زاج البحر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل بسبزی است
زاج لاری و کرمانی از جنس زاج قبرسی است
زاج سطوح از جنس زاج اخضر است که مخلوط بخاک آنرا و آب حل نمایند و صاف کرده بجوشانند تا منجمد شود
منجمد کرده به هیئت مهره مزوبرده استعمال نمایند
زارج اسم فارسی ابنر باریس است
زاغ اسم غراب کبیر اسود و دم کوتاه ... نورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زافه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زاران مران است و گویند مرو است

فصل الزای مع الباء الموحده

زبان گنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل است
زبد البحر اوراغیون است
زبد المطری اسفنج است
زبد القصب طوبتی است که در نی جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القواریر سختونیا است
زبد الملح زهره اسیوس است
زبش بطیخ زنقی است
زبعول ... کشوث است

فصل الزای مع التاء والدال المهملتین

زحتم الملک شاه داران است
زحل بلغت اکسیر یان رصاص اسود است
زداوش بلغت شکا بن نامام است
زدوار جدوار است

فصل الزای مع الراء المهملة

زر اسم فارسی ذهب است
زرنگ و زردک شتاو بدال آب عصفر است
زرجون اسم خمر است
زردآلو اسم فارسی مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است
زرده تخم مرغ اسم فارسی محلل البیض است
زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زرقوری نبات طربلال است
زرقون اسم مغربی اسرنج است
زرنیخ ابیض شک است
زرنیخ ربیاس است
زرالورد زیره میان ورد است
زریرا بقلة مبارکه است

فصل الزای مع الغین المعجمه

زغار ضغاطین است
زغن اسم فارسی حداة است
زغیر مرو است بفارسی تخم کتان را نامند و گویند تخم قنبر است

فصل الزای مع الفاء

زفت بری و جبلی زفت یابس
زفت رومی شامل زفت یابس
زفت بحری است از نطرون مراد در اکثر زفت بحری است
و گویند اسم قیقهر است

فصل الزای مع القاف واللام والمیم

زقاطر اسم بربری حب الکحل است
زلایف الملوک نوعی از ابرو که حی العالم باشد بفارسی زلف عروسان گویند
زلع اسم عربی میش است
زلو اسم فارسی علق است
زماث الراعی اذان الفار است
زموم از نا حیات ... است

فصل الزای مع النون

زن و وسمه است
زنبق اصفر یاسمین زرد است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی اسقنبوس است
زنجار الحدید زعفران الحدید است
زنجار مجرد و زنجار رومی از اقسام زنجار مصنوع است
زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل عارسی اشترغار است
زنجره بلغت اصفهان صرصر را نامند
زنجرف زنجفر است
زنجر دانزروت است
زنجبیله بلغت مصر و اسکندریه قیام الرهبان را نامند
زند بلغت شام غار را گویند
زنطاخ قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول میباشد و بقدر باقلائی است و غیر آن چیزیست که در و بلیم سندله کالجو نامند و حلزون مذکور شد
زنکار اسم فارسی زنجار است

فصل الزای مع الواو

زوفرا قسمی از خزامی بری است
زولنک بلغت اندرانی قسم اخیر قرصعنه است
زوله بلغت جرجان نعناع است

فصل الزای مع الهاء

زهر بفارسی سم را نامند و بعربی شکوعه را
زهره نقیع زاغر نقل شامی و در مغرب عزنقلیه و بفارسی مراره حیوان و بعربی برغوه

طلاق

اطلاق مینمایند و ج زاج زنجیر
میکویند و صنم را باصطلاح
اکسیر یان نحاس است
زهرا سیوس اسیوس است
زهرزین بلغت جرجان آزاد
درخت است
زهرة الجحر جوز جندم است
و گویند خراز الصخر است
زهم اشتم زیاد است و گویند
زیاد اسم جانور زهم اسم
عطران است

فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

زیت الاصحار و زیت فلسطینی
و زیت کابی هر سه اسم زیت
انفاق است
زیت رماح طراثیث است
زیت الجبل بلغت نوح مصر
اسم نفط است
زیت السلجم روغن تخم سلجم است
اغنفطاس است
و بلغت صعید مصر روغن
زیت المرجان زنبیل واست
زیتون الارض مازریون
سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیتون جبلی و زیتون الحبش
و زیتون کلبیه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است
که نزدیک آبها روید و جمیع
افعال ضعیفتر از سایر اقسام
آنست و بعضی گویند
زیتونی است که در آب و نمک
پرورده باشند
زیتونیه بلغت مصر ایجار ایلوطالی
است و گویند درخت عنیون است
زیرقون بلغت دمشق نوعی
از درخت سنجد بی ثمر است
زیر صر صر است
زیره اسم فارسی کمون است
زیره رومی اسم فارسی
افتیمون و کرویا را نیز نامند
زیره سبز زیرهٔ فارسی است
که کمون نبطی نامند
زیرهٔ صحرائی اسم فارسی
کمون بری است
زین کتان است
زینا نانخواه است

باب السین المهمله

فصل السین مع الالف

سابیج معرب از شابیرک
فارسی است که برنج نامند
ساناحورا اسم سریانی باد
آورد است
ساجی اسم هندی فلی است
سارا اسم فارسی زرزور است
سارو اسم یونانی عضابه است
و بهندی سار را گویند
ساریقون اسم یونانی است
شیح است
ساس اسم فارسی عناس است
ساسارکشت بزر الحجره است
ساسم آبنوس است و گویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس سیسالیوس است
ساطریه و ساطریون اسم
یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس یونانی حداد است
را نامند و بمعنی مخلص الارواح است
ساغلیون و سافاقیون اسم سکبینج است
سافروس اسم یونانی فرو بچ است
ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام
است و انطاکی نافص کفته
سالس اغریون اسم یونانی
سکبینج است
سالیطس اسم یونانی حجر القمر است
سالیون اسم یونانی کرفس است
ساقه و ساق اسود پرسیاوشان است

فصل السین مع الباء الموحده

سپاری اسم هندی فوفل است
سبرغم اسم فارسی شاهسفرم است
سبزقبا بلغت اصفهان اسم
شقراق است
سبع اسم جنس حیوانات
درنده است جمع آن سباع
سبع الارض پرسیاوشان است
سبع الشعر افتیمون است
سبستان آزاد درخت است
سبلوس گندم اسم فارسی
نخاله است

فصل السین مع التاء المثناه الفوقانیه

ستادر اسم هندی شقاقل است
ستاوری اسم هندی بوزیدان است
ستو اسم هندی سویق است
که بفارسی پست نامند
ستوا بهندی اسم نوعی
از زنجبیل است که بیریشه
باشد و گویند اسم قسمی از
بیش است

فصل السین مع الجیم

سجوس بلغت رومی سجلبن
یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است

فصل السین مع الحاء المهمله

سحاب بلغت اکسیریان سیق است
سحاب البحر اسفنج است
سحوریون اسل است

فصل السین مع الخاء المعجمه

سخاله آنچه از فلزات سوهان
جدا کنند و نیز اجزای صغار را
که در حین کوبیدن فلزات
جدا کردد نامند
سخاوس اسم سریانی اسطو
خودوس است
سخیره زاج احمر است
سخینا اسم یونانی مصطکی
سخپین یونانی درخت مصطکی

فصل السین مع الدال

سدابعریا اسم سریانی قیر الیهود است
سدوس نیلج است
سدی بستاج است
سراج الظلام کندش است
سراج القطرب نباتیست
که تا خشک نشده است
در شب مید رخشد و گویند
یبروج الصنم است و گویند
اسم مشترک است مانند
سراج القطرب
سرآد حلال است
سرانیعن اسم یونانی سارو است
سراویل الطوال قسم اخیر
لبلاب کبار است
سرانیون اسم یونانی پر
سیاوشان است
سرچه اسم ترکی عصفور است
سرحان ذیب است
سرخان خنبوس اسم یونانی
شبطرج است
سرخ مرز اسم فارسی اوان
الغزال است
سرو اسم شامی کرض است
سروله اسم المغی بعجمی است
سر سیاه اتلق است
سرسون اسم هندی خردل
ابیض است
سرطواط فالوذج است
سرکه اسم فارسی خل است
سرکه شیرین اسم شیر سنبه است
سرکه هندی اسم کانجی است
سرگین اسم فارسی زبل است
سرگین خروس اسم فارسی
خرو الدیک است
سرگین سعی سما اسم فارسی بعر است
سرگی اسم هندی نیخ نیلوفر است
سرگین گاو اسم فارسی خثی البقر است
سرماشق اسم ترکی عشقه است
سرمه اسم فارسی اثمد است
سرم بلغت شیرازی اسم عشا است
سرمق معرب سرمخ فارسی است
که قطف باشد
سرو جبلی عرعر است
سرلیس یونانی هندبا است
سرلش اسم فارسی اشراس است
سرشیم ماهی اسم فارسی غری السمک است
سرشیم پوست حیوانات غری
الجلود است

فصل السین مع الزای المعجمه والسین المهمله

سزنا اسم بنید الحنطه است
نزد اهل بغداد
سستالی معرب سلیبا لیوس
یونانی است
سسبی و سسابهنگ اسم ارنب است

فصل السین مع الطاء المهمله

سطاخ اسم جنس گیاهیست
که برروی زمین پهن شود
سطراک زرنبا د است

سطیلون اسم یونانی صدوار است
سطفلین اسم سریانی خرز است
سطوکا بلغت سریانی سعیه نابسته
سطیعون اسم یونانی زوفرا است
سطیفوس اسم یونانی حلبلاب است

فصل السین مع الغین المهمله والمعجمه

سعالی و سعاله فنجیرون است
حقیقته السعال را نیز گویند
سغبین سکبینج است
سغنل عود بلسان است
سغیو سرخس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی اسفیداج است
خزف را نامند
سفرجل هندی اسم شل است
که بسل باشد
سقری اسم جام جهل است
سفامن یونانی خیار است
سفش الکرم عسالیج الکرم است
سفلیون یونانی فقولوقند
یون است
سفند اسم فارسی حرمل است
و اسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی ناسیا است
سفیداب اسم فارسی اسفیداج است
سفید بیزوی اسم فارسی
اسفیداج حصاصین است
سفید اسفند اسم فارسی حرمل
ابیض است

سفیدجار اسم فارسی عوسج است
سفیدی بهندی کلاسی است
و آنرا از چهار جزو مس کجری
قلعی مرتب سازند
سفید مرز باصفهانی سلمه نامند
و اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی
است که بهندی جولائی نامند
سفید مهره اسم فارسی شمی
ازودع است

فصل السین مع القاف

سقر و صقر بصا و نیز آمده
اسم عربی دوشاخ را است
اسبا بصا و را اسم با شیه نامند
و ترکی بکسر سین اسم لقرا است
سقراطیون یونانی قنبیل است
سقراغانیون ولبوس است
سقرضین اسم ترکی زرزور است
سقرقوبردقی اسم ترکی باز است
سقرنیوس اسم یونانی عقرب است
سقر اسم ترکی عکالطم است
سقرویون سقولوقندیون است
سقولیمان اسم ترکی خراطین است
سقوکوس اسم یونانی حسک است
سقونیا اسم یونانی صابون است
سققس سقنقور است
سقبرعلی اسم سریانی اسفاناخ است

فصل السین مع الکاف

سک آبی اسم فارسی ضفادع است
سکال امین الدوله فنجوش است
سک انگور اسم فارسی عنب الثعلب است

سکبینج جرطاغیطوس است
سک دیوانه اسم فارسی کلب کلب است
سکلو اسم ترکی خلاف است

فصل السین مع اللام

سلسافیوس نوشادر است
سلسقی یونانی اسم نبات
وردان است
سلق الماء حماض مائی است
سلطان الجبل صریمه الجدی
سلم تبق است
سلمه قرظ است
سلیخه السوداء نوعی از سلیخه است
سلیطار است و گویند عکبر است
سلیمقون یونانی اسپیج است
سلیتون قرة العین است
سلوک اسم ترکی علیق است
سلو معرب از سلوس نبات
و آن جری است
سلهارس اسم هندی
سیعه سائله است

فصل السین مع المیم

سم اسم نوعی از سد ربی مرار است
و بضم اسم فارسی ظلف است
و بعربی زهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم اسل است
سماروغ نوعی از فطر است
سمارنس اسم یونانی ماهی شور است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحمار دفلی است
سم السمک ماهی زهره است

سم الفار شک است سم
درخت مغیلان است
سمکه تولن سمکه الزله سمکه
صیدا است
سمک الیهودی شیح البحر است
سمسم بربی جبلاهنک است
سمسق بضم اول مرزنجوش است
و بفتح اول یاسمین است
سمطاوس اسم یونانی
سمند اسم فارسی وبسر است
سمندرهن اسم هندی بنج البحر است
سمنه و سمینون حب السمنه است
سمنو اسم فارسی نبیده است
سموریون کرفس است
سموک اسم ترکی عظم است
سملنون یونانی اسفیداج است
سمیقا اسم سریانی سندر
یطس است
سمیقیلس نوعی از عشر است
که ساقه آن تاقل است

فصل السین مع النون

سن بفارسی عشقه است
که نوعی از لبلاب باشد سبه‌ی
اسم نباتیست که در جای
برگ آنرا میخورند و نیز برگ
آنرا خشک صنمایند حب
اکثر امراض مانند سیحش
و کرم شکم و آنرا سوکته میخوانند
و از پوست درخت آن بعد از
رسیدن ریسمان والیه

وغیرها میسازند و بجای
موی حیوانات در بلاد هند
مستعمل است و بیونانی
اسم سوا است
سن الکلب سیستان است
سنا بفارسی یعنی سواک
یعنی چوبیکه از آن مسواک
می سازند
سنا الیسی سنا بلدی عیون است
سناو خان زاج است
که مجتمع گرد و برخیزی
سنام الجبل کوهان شتر است
سنا نیز بلغت مصر آمله است
سناو بفارسی یعنی نخاله
خواه از طلا و یا نقره و یا آهن
و یا غیر اینها از فلزیکه باشد
سنب بفارسی یعنی حافر است
که سم نامند
سنبهالو بهندی نخلکشت است
سنبالی کفته اند بلغت سندی
نام دواییست که آنرا سوتنا هم
نیز نامند
سنبر شونیز است
سنبل بهندی مطلق سنبل الطیب را نامند
و بفارسی و بهندی نیز
پرسیاوشان و تیز بفارسی
کل آسمان جونی خوشبو را گویند
سنبل الاسد سنبل جبلی است
تقول انطاکی و آن مو است
سنبل قلیطی سنبل رومی است

سنبل جبلی بفارسی ریشه الاالا است
و گفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سودی نوعی از سنبل الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
است که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی پرسیاوشان است
سنبل کهار بهندی شک است
که سم الفار نیز نامند
سنبوت کمون است
سنبوسق معرب سنبوسک
و سنبوسه است و آن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آنرا
بهندی پوری نامند
سنبهاری بفارسی فردوج
تهری است
سنجار خس الحمار است و آنرا
رجل الحمامه نیز نامند
سنجد بفارسی اسم غبیرا است
سنجد بویی گلی است که بوی
آن شبیه بوی گل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجد گرجی باصلاح عامه
اصفهان ثمر درخت نیم است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجفر شنجرف است
سنجلاط فرنجمشک است
سنجینوس مصطکی است بیونانی
سندانه بعربی ماده خر را نامند
و باتان مشهور است

سندر بفارسی سندروس است
سندره بعربی شجر قنی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندری نوعی از طیر است
سندس یونانی قثای
بستانی است وطبیخ آنرا نامند
سندس ماریس یونانی بیخ
قثای بستانیست
سندوخس یونانی جوز شیر است
سندویس یونانی بیخ است
سندیوس اغریوس یونانی
قثای بری است که قثاء الحمار است
سندی بنون و یاء هوز و بعد از
راء مهمله بمعنی اسیخ است
و بقاف غلط است
سندوها و سندوهن و سندوهی
هر سه بلغت هند اسم ملح طبرزد است
سنده بفارسی اسم غدره لسان است
سنده با بهندی طباشیر است
سندیان عود هندیست
سنهی زنجبیل است
سندی اسم هندی نخل بری
بی ثمر است که تنه آنرا ضربت
زده و یا آنکه طلع آنرا بریده
ظرفی بجای آن نصب مینمایند
و هر روز یکشبانه روز از آن رطوبت
جمع گردد پس بردارند تا سه ساعت
شیرین طعم و اگر بکذارند که
بکند مسکر میشود و از مطلق
آن مراد تری و اهل سند آن رطوبت

مجتمع مسکر است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است و بلغت
اهل مصر سلدانیون است
سندیان العرض بلغت مصر بابلی [?]
فراسیون است
سندریس یونانی حدید است
سنق آس بری است
سنسنه بفارسی نبو سیاه است
سنط بعربی درخت قرظ است
سقفرس یونانی قثای
بستانیست طبیخ آنرا نامند
سنف بعربی و سری است
که در صحرا هم رسد بفارسی
کرکاس نامند
سنقر و سنقار از طیور معلم
شکاریست که ملوک بدان
شکار مینمایند
سنقره کلاغ سبز است
و بفارسی کاسه شکنک نامند
و آن شقراق است
سنگ اسم فارسی حجر است
و بشیرازی برد و بیونانی لیطس
و بهندی پتهر نامند و سنج
تازی بهندی اسم سنج است
و آن مهره ایست که دغابازان [?]
هندوان دغائی مینمایند [?]
و آلات پوشیدن ستر زنان [?]
هنود و باقی غیر از آن بسیار
سنگ آتش حجر النار است

سنگ آسیا حجر الرحی است
که بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس است
سنگ احمر حجر احمر است و
آشنا میدانند [?] یک انگشت آن اسم مقل [?] است
سنگ ارمنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر اسفنج است
سنگ اشکن حب القلت است
که بهندی کلتهی نامند و آنرا
سنگ اشکن جهت آن نامند
که سنگ حصاة است و نیز
اسم نوعی از تمر است
سنگانه بفارسی نام مرغیست
که بعربی صعوه نامند
سنگ برامی حجر البرام است
سنگ بسنوک حجر الخطاف است
سنگ پرکان و سنگ معین
اسم قریه ایست از قریهای شیخ
از اعمال فاروق که معدن
آن سنگ است و آن سنگیست
ملون بالوان و شیشه گران
آنرا و سفید کردن شیشه
مستعمل دارند و سعفینا نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوه نامند
سنگ پشم بفارسی حجر حبشی است
سنگ پشم اسم حجر یشب است
سنگ بصری بفارسی توتیا
انابیبی است
سنگ چقماق حجر النار است

سنگ بلور حجر بلور است
سنگ بهندی پتهر نامند
و بعربی سنج است
سنگ کارد اسم فارسی
حجر المسن است
سنگ کج اسم فارسی جبسین است
سنگل بلغت فرس مرغ ماهی رطب است [?]
سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است
سنگهیا بلغت هند اسم نوع
از بیش است
سنم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان و بلاد سند بهم رسد
و لذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سندرطیس است که آنرا
نبات حدیدی نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است
سنیز شوتیز است
سنین اجزای صغار است
که در وقت سودن در سنگ بهم رسد

فصل السین مع الواو

سو بترکی آب را نامند
سواد الاسالقه چیزیست مرکب
از زاج و پوست انار و سرکه
و از جمله رادعات است
سواد البطن بعربی کبد است
سواد السند و الهند کشت
برکشت است
و گفته اند سواد الهند نوعی

از سلیخه است که سلیخه السوداء
نامند و از ادویه تریاق
فاروق است
سواء الحکام ساداوران است
سواء القضاة عفص است
سواتیات مرغیست که بفارسی
وار و بعربی سمره نامند و
آن مبهی و مضر و مانع است
سوسن یونانیه است
سوا اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است
و مار سیاه را نیز نامند
سواد الهند و السند صاحب
منهاج گفته آن حیوانیست
جاری مجرای توتیا است
و رافعال یا بدیه در کوره حدادان
آنرا بسوزانند و سوده با آب
شسته و حبوب ساخته خشک
نمایند و عند الحاجة استعمال
نمایند و بعضی کشت برکشت
والسنه و صاحب منهاج گفته
چیزیست شبیه بشیشه سیاه
که اهل هند و سند از آن اسوره
میسازند بحیثیکه کانچه باشد
که از آن چوری میسازند
و زنان هند و سند در قبضه دست
میپوشند و آنرا از احراق نوعی
کاهی بعمل می آورند و از آن اوانی
نیز میسازند ولیکن با صاف تیک [?]
سوس بعربی اسم درختی است

که از آن زند یعنی دسته کارد وغیره
میسازند و واحد جمع آن سوانه
آمده است
سواهن چوبانه است که طرفین مقلین [?]
باشد سوام بفتح ابل راعی و بضم
نام طائریست
سویدی بفارسی نام مرغی
است کوچک که بفارسی
سارو و بترکی سنتوروق
و زرزور نامند
سوتیه بلغت مصر نبیذ است
که از گندم میسازند و اهل مصر
بسیار آنرا می آشامند
سوجر نیز اسم شجر خلاف یا
صفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سودرلقون یونانی اسم
نوعی از توتیا است
سودق صقر است
سودنیق و سودانیق اسم صقر
یا شاهین است
سور بهندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغیست
کوچک خوش آواز و گفته اند
شار و شارک است
سود بار د نار مشک است
سوربیون یونانی شیح ارمنی است
سوتیجان بجای معجمه بیونانی
نام فدوری است نافع جهت
ورام حلق و وجع آن و سوتجان

بدون راء مهمله میان واو و یا
نیز آمده مشتق از سوتیخی که بیونانی
نام ورم عضل داخل حلق و یا مری
است و در قرابادین ذکریا است
سورج معرب شوره فارسی است
که بعربی بالبقر نامند و صاحب
تحفه بارود دانسته
سورسان سولان است
سورطیون و سورقطون خصیة الثعلب
است
سورچیلی بهندی خنزیر البحر است
که دلفین نامند
سورن بیخ نباتیست هندی
که مشهور بجر کمند است
سوره گفته اند که سیری است
معروف بکرفس الما و قرة العین است
سوری گفته اند اسم نوعی از زاج
و گفته اند زاج احمر است و نیز
گفته اند اسم نباتیست نوعی
از ریحان سرخ رنگ و نیز نام
سوسن احمر است
سورق صقر است
سوزه قنای بری است
سواس اسم صنبت و نیز اسم
کرمی است که در لباس پشمی بهم میرسد
سوسپند بفارسی نام نباتیست
نوعی و نوع آن بسیار مستعمل
در خضابات شیرازی علف شیر دار
و بهندی دودیه نامند
سوسنگ بفارسی نیز معرب
آن نوع و آن زعفران است سپید
کبیک و از آن کوهکی و کوهی
خشا فسی است که در جمادات
و مواضع نمناک بسیار بهم میرسد
سوسن آزاد و سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی پرسیا است
و راسن را نیز نامند
سوسنبر سیسنبر است
سوسنه بفارسی اسم عصا بست
سوطالن سلق است
سوطلیس نیز سلق است
سوطیرا بیونانی اسم مخلص
اکبر است و در قرابادین
ذکر یافت
سوعاء بعربی اسم مذی و یا
ودی است
سوغان بترکی اسم بصل است
سوفته بفارسی سوسن سلو
و صوف پشمینه است که
بجوز و فاسد سازد آنرا
سوفیطون جند بیدستر است
بیونانی و صاحب اختیارات
خصیة الثعلب دانسته و بعضی
سیب بی بورا نیز نامند
سوفال بو جرایح گفته کل قنطوریون
غلیظی شبیه بقنطوریون لسان
العصافیر است آن ماهیست
جهت اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون و سوقرطون
و سقوقرطون اسم حی العالم است
بیونانی
سوقی بیونانی تین است
سوقیرس سوقیروس
بیونانی اسم خروع است
سولاماذریون است
سولع بعربی اسم صبر است
سوما اسم سخاله صدایی است
سومافون و سوماطیون و سوماطیون
اسفاناخ است
سوماسیرنابی سخاله نحاس است
سوناه سونه بهندی اسم
ذهب است
سوناکهی سوناکهی سوناکهی
همه اسم هندی مرقشیشا است
سوناسولی اسم هندی بابونه است
سونپ سونف بهندی
اسم رازیانج است
سونهمه اسم هندی بخیل است
سوبجرلون اسم هندی نمک
سیاه است
سونجن هندبای بری است
سوندهی بلغت هندی اسم
اذخر است
سونش اسم فارسی براده
آهن است
سویق اسم عربی پست نخان
فارسی و بهندی ستو است
و آن اقسام است و از آرد
تفاح و حنطه و سلت و شعیر
و حمص و رمان و نبق و قرع
و غیرها میسازند

فصل السین مع الها

سهاکه اسم هندی تنکار است
سهاله اسم فارسی سخاله است
سه برگه اسم فارسی حندقوقی است
سهر اسم فارسی بقر است
و گفته اند مختص بگاو ماده است
سهرنره شهر بشین معجمه
نیز آمده اسم نوعی از بقر است
سهرین دار چینی است
سه سنبل اسم فارسی سنبل است
سه کل علیق است بفارسی
سه کوهک اسم فارسی حسک است
سهل اسم عربی غراب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهیله اسم طعامی مصنوع است

فصل السین مع الیا المثنات التحتانیه

سی اسم فارسی حجر است
سیا اسم فارسی سنا است
و گفته اند عصاره آنست گفته اند
عصاره نبات دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است
و گفته اند اسم بسر است حصی
خلال گفته اند
سیابه اسم خمر است
سیاوا و ذان ساوا و ذان است
و گفته اند عصاره است که
از بیخ درخت جوزجاری کردد
و سیاه رنگ است و چون
خشک گردد چاه و مشتعل گردد
و نواب علوی خان قدس سره
فرموده اند این دوا در شیراز
از بلاد فارس بسیار است
و از کوهستان نواح آن
می آورند و از ساق درخت
بطم بعمل می آورند بزدن تیشه
بر آن و سیاه رنگ مانند
مداد میباشد و آنرا ریک سیاه
مینامند و صاحب اختیارات
گفته چیزی سیاه رنگ است
که در جوف درخت بطم بهم میرسد
و آنرا آب بن مینامند
سیار بفارسی کشکینه و بهندی
البسی روتی نامند و آن
چیزیست معمول از آرد حبوب
مانند آرد جو و نخود و باقلا
و امثال اینها
سیاسر بفتح اول بفارسی
اسم سار است
سیاع بعربی کتان است
و یا نباتی دیگر شبیه بکتان
و بکسر اول اسم کاه گل است
سیاله بفتح اول بلغت عربی
نباتیست سفید با خارهای
طولانی که چون خار ها از و
جدا کنند از و لبنی بر آید
و نیز ثمر طولانی را نامند
و یاسمین نیز و حنده قوقی را نیز
سیال بکسر اول بهندی اسم
شغالی که کلب بری باشد و یاسمین
را نیز نامند
سیالج اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است
سیان بفتح بفارسی عشقه است
سیاه بکسر اسم نوعی از خلاف است
سیاه داران اسم فارسی شاه دردار است
سیاه دارو بفارسی کرسنة السودا است
که بعربی ماش سیاه نامند
سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی
حبة السودا است که شونیز
و با صفری سیاه بیخ
سیاه کوش اسم فارسی سیاه غوش است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم تمر هندی است
سیبوسن و سیبوس بفتح اول
و سکون دوم اسغیوس است
که بزر قطونا باشد
سیبیا بکسر اول و سیا است
سیتل لغت عربی اسم حنظل هندی
است آن قسمی از بقر وحشی است
و گفته اند بز کوهی است که شبیه بجبلی
باشد و گلابی دار آهو و خالهای
سفید مدور دارد و خوش منظر
میباشد و شاخ ندارد و جمع
او سیاتل آمده
سیج بفتح اول اسم فارسی مویز است
که زبیب باشد و بکسر اول اسم
هندی نوعی از درخت قدم است

سیخفه بکسر اول فارسی با شبه است
که معرب آن بالشق است و گفته اند
اسم صعوه است
سیچهان اسم ترکی فاره است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سیجول بکسر اسم فارسی قنفذ
کبیر است
سیسامند اسم سریانی جبلاهنگ است
سیسامون یونانی اسم سمسم است
سیلبی بلغت عربی سیسبان است
سی سرک و سیسبر و سیسنبک
همه بکسر اسم سوسنی است که در جبوب
بهم میرسد و آنرا بجوزه و آنرا
قمل الطعام نیز نامند
سیق سرمق است
سیسم ابن تلمیذ گفته دوائیست
شبیه بزنجبیل با تلخی بسیار
و اندک قبضی
سیسمان و سیسبرم و سیسمولون
همه اسم نمام است
سیسنبرون و سیسبریون
حرف الماء است
سیسو و سیلسه اسم هندی ابرز است
که رصاص اسود باشد
سیسون اسم هندی درختیست
عظیم و چوب آن سیاه رنگ
ابلق و جوهردار و صلب میباشد
سیبیون فسنتین است
سیصارون عنب الثعلب است

سیطلیط اسم عربی صرصر است
که بفارسی زنجره و جهره ریسک
نیز نامند
سیغر اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیغروس اسم یونانی کندر است
سیفوس سیفوس سیر قثای
بستانی است
سیقوس اغریوس و سیقولون
قثای بری است
که قثاء الحمار باشد
سیف اسم ماهی است و موی
دم اسب را نیز بعربی نامند
سیف الغراب لبوب است
سیسافیطوس یونانی انیسون
است
سیقس اغارس یونانی قثای
بریست
سیقومورون یونانی اسم
خمیر است
سیک بکسر اسم ترکی قضیب
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکوان الحوت اسم یونانی
فلوس است و بوا سیر انیز
گفته اند و اسم ماهی نیز هست
سیکک و سیلک اسم فارسی
سوس حبوب است که قمل
الطعام نامند
سیکی اسم فارسی [illegible] است
سیلان بفتح عبارت از عصیر است

و نیز نام نوعی از یاقوت سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی عنکبوت است
سیلج کوبند اسم هندی اشنه است
سیلقی اسم یونانی نبات ورد است
سیم بکسر اسم فارسی فضه است
سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سمیده و سمیاده بکسر اسم
فارسی سنباده که معرب
آن سنباذج است
سیماهنک قثاء الحمار است
که بفارسی خیار زه اسپند نامند
سیموس یونانی اسم الآن است
سیمه تور نمیر است
سیملا یونانی اسم لوبیا است
سین بکسر اسم فارسی برنج
است که جمع آن ورایج است
سیناء بفتح بلغت عربی نام
درختیست
سینب بکسر اسم هندی نوعی
از باقلا است که مشهور بسیم
است نبات آن از قبیل لحم است
سسندر بکسر و ضم دال مهمله
اسم فارسی اسرنج است
سیند و سیج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیند هالون اسم هندی
ملح طبرزد است که ملح ولایتی نامند
سیندبرس یونانی حدید است
سیوار الهند گشت برگشت است

سیلون قرة العین است
سیلوی بکسر اسم هندی اطریه
شعریه است
سیسنبل سیسنبر است
سیده و سیدانه بکسر بعربی
است جمع آن اسم ذنب
سیدلوق صعتر است و گویند
شاهین است
ساسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است
و نزد عامه تریاق روستائیان
و بهندی لهسن نامند
سیراب بکسر اسم فارسی غدد است
از امعای حیوانات مانند
بز و گوسفند با آب سیر ترتیب دهند
سیران گفته اند اسم هندی
مرقشیشا است
سیرجون بفتح خیریست مصنوع
از رصاص مجوف قروح چشم
و منبت لحم آن است
سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر موهمه اسم ثوم بری
است و بیونانی سقوردیون
و بهندی جنگلی لهسن نامند
سیرمان یاقوت احمر است
سیرن کرفس الماء است
که قرة العین باشد
سیس کوبند اسم آبنوس
هندی است و نیز گویند
بهندی اسم کافور است

سیسابیو یونانی اسم طرخان است
و اسپرب را نیز نامند
سیسار یونانی اسم انجدان است
سیسارون قلقاس است
و گویند دوائیست مجهول الماهیة
سیسام یونانی اسم سمسم است

باب الشین المعجمة

فصل الشین مع الالف

شابانک شافانج است
شاه باهی بسریانی نام
درختیست که حب آن حبة الخضرا است
شابخ رمل است
شاب روئی فلفل سفید است
شاب هندی فلفل سیاه است
شابرقان و شابرکان و
شابورن همه اسم فولاد است
که حدید ذکر باشد
شابیج و شابرج لفاح است
شاج حیوانیست شبیه بسمور
که زباد نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاغل و شاخرول بفارسی اسم
حبی از حبوب ماکوله است
که از آن نان میسازند
شاد بفارسی بمعنی حمرا است
شادانق معرب شادانه فارسی
است که شاذنج نیز نامند
شادانه شاذنج است
شار اسم سار است و گفته اند
اسم سفال است

شار بالسریانی ابریشم است
شارشنک طیهوج است
شارکی اسم انجدان است
که بیخ حلتیت است
شارو صاروج است
شاسپرم اسپرغم است
که شاهسفرم نامند
شاش و شاشه اسم فارسی
بول است که کمیز نیز نامند
شاه شاشیص است بعربی
شاشنک و شاسنک طیهوج است
شاصلا صاصلی است
شاطریون یونانی خصیة الثعلب است
شافامج معرب شابانک است
که برنوب باشد
شافد طیلون است
شالم بعربی سیم است
شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر
است که شلتوک نیز نامند
شال کره بلغت دیلمی و شال
تشی بلغت مازندرانی الدلب است
شال خنی اسم مازندرانی سماق است
شالیطون یونانی خطاف است
شامخ اسم فارسی نوعی از حبوب
ماکوله است که بسیار ریزه
و بهندی ساتوا نامند
شافع بعربی نام تیس است
و ضان را نیز نامند و یا
حیوانی که شفع بچه آورد و تند
شاهد اسم عقرب است

شاهراوودیی است که درکوره
وغیر آن مجتمع کردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شان عبارت از خانهٔ زنبور
عسل است بعضی عسل مصفی
را نامند
شانک بفارسی اسم قانصه است
وحوصله را نیز نامند
شانه سر و شانه هدهد اسم
فارسی هدهد است
شاوزو فارسی اسم سوکه است
سفید شبیه بشیح وبعربی ثغام
نامند
شاه طبس یونانی ریحان
سلیمانی است
شاه آب آبستیح اصفر است
بطریق خاص
شاه اسپرم وشاه اسپرغم
وشاه اسفرهم وشاه اسفرغم
وشاهسپرهم همه اسم شاهسپرم
شاه اسفرو شاهسفرو شاهسپر
همه بفارسی اسم اکلیل الملک است
شاهباز اسم فارسی باز سفید
بزرک استکه بترکی خطاطیون
نامند
شاهربا اسم سریانی بهرسیم است
شاهبانک بر نوف است
شاهبوی بفارسی اسم عنبر است
شاهتره اسم فارسی شاهیج است
شاه توت اسم توت شامی است

شاه صینی اسم تخم خطمی است
معرب آن شاه صینی است
شاهدار و اسم خمر عنبی است
شاهدانج معرب شاهدانه است
شاهدانق وشاهدانک نیز
نامند و بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است
شاه زیره زیرهٔ کرمانی است
که کمون نامند
شاهسفرم رومی اسطوخودوس است
شاهلوج و شاهلول و شاهلوک
معرب شاه آلو است که بترکی
آلو کره جه نامند و آلو سلطانی نیز
شاه ماهی بطارخ است

فصل الشین مع الباء الموحده

شب بضم اول و سکون بای
موحده اسم نوعی از عنکبوت
سمی است
شب انکیز بفتح نیخ نیخ است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی سمک است
که شبوط نامند
شب افروز کرم شب افروز است
شب بوی بفارسی کل شب
بو است که خزامی است
شب تور بفارسی اسم خفاش است
شباهنک بفارسی مرغ سحر خوان است
شب پره و شب پرک و شب بازه
و شب یازه و شب پوزه
همه اسم فارسی خفاش است
که بهندی جمکادر و جمکودر
نیز نامند
شب لاسا کفه بفارسی
کفشکر است
شب القلی علی مصاعد است
شب تاب و شب چراغک
اسم فارسی حباحب است
که بهندی بهک جکنی نامند
شب خوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیزک اسم فارسی تره
تیزک است که بعربی رشاد نامند
شب در بفارسی هندوقی
بستانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان است
و عقرب را نیز نامند
و کفته اند عقرب اسم حقیقی
و لسان مجازی آنست
شب رنک کلیست سیاه رنک
مائل بزردی و نیز سنک
سیاهی را نامند که آنرا
شبه کویند که چون بر آتش
کذارند بسوزد و از ان بوی
نفط آید
شبطباط بسریانی بمعنی عصی
الراعی است و شبطباطا نیز نامند
شبوقه نوع کبیر خمان الارضی است
شبث اسم بد بد است
شبیثه اسم فارسی اتلیج است
و نیز خفاش را نامند
شپش سیاهی فارسی اسم
فارسی قمل است بفتح کاف
و سکون میم
شپشهٔ نیز سیاهی فارسی
اسم سوسی است که در احبوب
تکون می یابد
شپندان کفته اند نام انار
شیرین است
شبه اسم فارسی شیح است

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیه

شتاما اسم عربی اسد لیس است
که بفارسی شیر خشمناک نامند
شتر اسم فارسی بعیر است
شتر پای اسم رقع یمانیست
شتر بچه اسم فارسی جزور است
شتر خار اسم فارسی عاقول است
شتر دندان اسم فارسی کج مصری است
شتر غار اشترغار است
شترکاو پلنک اسم حیوانی است
که زرافه نامند
شتر مرغ اسم فارسی نعامه است
شتر مور اسم فارسی نمل کبار
کبار بری است و آن در صحراهای
مغرب و بلاد نجد تا بمقدار بزرک
میشود و کشنده شتر است خزنده
شطرنج بفارسی اسم اجناس
حبوب است که درهم خلط نمود
و پخته میخورند و آن طعم شطرنجی
نامند منسوب بدان و نیز
شطرنجی اسم فرشی است
که از پشم ملون بالوان و با
ریسمان رنکارنک بافته باشند
شته اسم فارسی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار نر سیاه عظیم
جثه است
شجاع بعربی حمار الوحش است
شجره و شجرا اسم عربی درخت است
که بهندی جهار نامند و احد
آن شجره و جمع آن اشجار
شجرة تجریک اسم راسخ است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر
هندیست که دیودار نامند
شجرة بارده لبلاب صغیر است
شجرة البراغیث طباق است
شجرة البق دردار است
که بفارسی درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التسبیح اندریان است
شجر التنین لوف کبیر است
که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراغیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار و شجر الجبان
برسیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الحائضه اسم ام غیلان است
شجرة الحراره آزاد درخت است
شجرة الحیات سرو است جهت آنکه
ماوای حیات است و فرفیون را نیز نامند
شجرة الحیه خیطیانا است و
لوف کبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر
است ماميران را نیز کویند
شجرة الدب عرعر است
علیق الکلب را و افسوس را نیز نامند
شجرة الدبق درخت سپستان را
کویند
شجرة الدلب که بعربی غنیام
و بفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شیخا است و شاهتره
را نیز نامند
شجرة الذرایح جهت آنکه
ذرایح در انابیب آن بسیار
میباشد
شجرة ذی قرنین و شجر سلیمانی
و شجرة الصنم یبروج الصنم است
شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صرمیه الجدی است
و فاسرستین را نیز نامند
شجرة الطلق مسمی بشجرهٔ مریم
و کف مریم است
شجرة الزعرور بفارسی درخت
کیل نامند
شجرة طیبه نخل است
شجرة العجم مولو ندانا است
که مرداسنک سفید کرده را نامند

شجرة العقب نوارس است
شجرة الغار دهمست است
شجرة الفرس نوارس است
وگویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ فنادا است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور اقحوان است
وریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف اصابع الصفر است
که کف مریم نامند
شجرة الکلب اوس است
شجرة موسی علیق الکلب است
وعوسج را نیز نامند
شجرة النمام صامریوما است
شجرة النور درخت لسان العصافیر
است که بفارسی درخت [illegible] نامند
شجرة الیهود فنای بری است
شجره نوعی از تیانج است
که با تش پخته باشند

فصل الشین مع الحاء

شحم بعربی اسد است
شحدان گرسنه است
شحر السبربانی تاج البحر است
گفته اند لغت یونانیست
شحر شمسا فارح احمر است
شحط بعربی ورق طهور است
شحم اترج پوست بالنک است
که البتا نامند
شحم الارض قطن است و خراطین را
نیز گفته اند و بعضی غطر دانسته اند
وخراطین را امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و پرده‌های
جوف حنظل است و همچنین
شحم الرمان
شحم قاوندی قاوند است
شحم المخ خطمی بری است
شحم النخلة جمار النخل است
شحر کشنج است
شحرور نام طائریست که [illegible] نامند
شحیمه لبلاب کبیر است

فصل الشین مع الخاء المعجمة

شخاب لکتاب شخب شیر تازه
دوشیده است
شخر قلی است
شخار ابیض باصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
شخت تبای شنات و [illegible]
در آخر توبال الذهب است
شخنار اسم فارسی طائریست
مائی سبز رنگ وسط [illegible]
شخیره بفارسی نام قلی است
ونوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوری
است کوچک خوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شدخ بزر الخبازی است
شدد حب القرظ است
شدن بعربی شکوفه نبات است
شبیه بیاسمین
شذ نبات جمع شذنیه است
وآن اسم نوعی از شتر است
که در موضعی از یمن بهم میرسد
ویا منسوب بفحل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذا بذال معجمه درخت
مسواک است و طلح را نیز
نامند و ذباب کلب یعنی
مگس سگ را نیز و نیز قطعه
کوچک از درخت جوز را
نامند
شذام طلح است
شذان بکسر اول و تشدید
دوم بعربی اسم درخت سدر است
شذر بفتح بعربی قطعه ذهب است
که در معدن بر آورده باشند
ولولوی صغار را نیز نامند
شذمان بعربی ذئب است
شذو بعربی مشک است
شذه قرصعنه است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب حبوشی شرابی است
که در جزیره حبوش از بلاد عرب
از آب دریا و دوشاب سازند
وآن جا رو عفص میباشد
شراب حدیث شرابی است
که زیاده از شش ماه بر آن
نگذشته باشد
شراب ریحانی خمر صاف
خوشبوی معتدل القوام
سرخ ویا زرد است
شراب دوشابی نبیذ الدبس است
شراب سوسنی سوسن است
شراب عسلی نبیذ عسلی است
شراب عتیق شراب چهار ساله است
شراب عروق شرابی است
که خبز کعک را در آن خیسانیده
وبعد از شش ساعت صاف
نموده باشند
شراب مویزی نبیذ زبیب است
شراب نیص بضم اول وکسر ثانی
مثلثه بعربی اسم اسد است
شرازرنج مصعد است
شراقی شراهق سوسن
ابیض است
شراس شراس است
شرانق سلخ الحیة
شرنب بصری شبرم اسهند
شربه درخت نخلی است
که در آب روئیده باشد
شربت السبربانی فراسیون است
که صوف الارض نامند
ونیز حشیشة الکلب را گویند
وبفارسی گندنای کوهی
ونیز شربت عبارت از ادویها
ویا دواها وگلهای تر
وخشک در آب خیسانیده
جوشانیده با شکر ویا عسل
بقوام آورده است وایضا
جلاب را نامند
شرشثا بثا مثلثه در آخر بلغت
سریانی فراسیون است
واسد را نیز نامند
شرنوغ بضم ضفدع است
شربون بضم وبا فارسی
قطران است
شرحبان بعربی درختیست
مانند باونجان که جلودرا
وباغت بدان مینمایند
شران بعربی دابه است
ماننده بعوض که در شب ظاهر میشود
شرزدک نوع زرد زعرور است
شرغوف ضفدع صغیر است
شرفاعبیری است
شرق و شرقوق شقراق است
شرنب بعربی اسم اسد است
شرنگ بفارسی اسم حنظل
سم است و نیز حنظل را نامند
که عبارت از دفلی است بفارسی
خرزهره نامند
شرو بفتح وبکسر نیز بعربی
عسل است
شروین شربین است
که نوعی از سرو است که
عرعر نامند
شری علیقه است که قثاء
الحمار باشد و گیاه حنظل را
نیز نامند
شرقطا طائریست مابین حدا
وصقر
شریان درختیست که از آن
کمان میسازند
شرنش سراتش است و بهندی
غری الجلود را نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

ششش اسم فارسی ریه است
شش لیتان بفارسی اسم
کلب است جهت آنکه اکثر عدد
لیتان آن شش است
شش بحیه بقله یمانیه است
ششن بندان اسم فارسی کریته
السوداء است که فاشرستین نامند
ششیره گفته اند فواست و فوه
الصباغین را نیز نامند که
بفارسی روناس گویند
ششقاقل شقاقل است
ششمانیه و ششم بیل دوا است

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بفتح بچه نخل است چون
جدا کنند و غرس نمایند در
موضع دیگر فسیل نامند
شطیه صعتر بستانی طویل الورق
است که بشیرازی مرزه
وآبشین دراز نامند
شططاط بعربی اسم طائریست
شطوط و شطوطی ناقه ضخیم
السنام است

فصل الشین مع العین المهملة

شعر بعربی زعفران است
شعر بفتح اول والف ممدوده
دوایی است ازرق احمر که بشیر
والاغ وسگ نشنیده وبفارسی
مگس سگ نامند ونیز نام
درخت گوز است ونیز نوعی
از شفتالو را نامند
شعر الارض وشعر الجبار وشعر
الجن وشعر الجبال وشعر الحیات
وشعر الغول وشعر الخنات وشعر
الخنازیر پرسیاوشان است
شعر شقرا وجعده است
شعروره بعربی قثاء صغیر است
وگفته اند قثای بری است
شعور سقالبه زعفران است
شعصور بعربی جوز بر است
شغیر رومی خندروس است
شغال وشغیر بفارسی ابن آوی
است که کلب بری نامند
شغالی بفتح نوعی از عنب است
شغو بعربی اسم عقاب است

فصل الشین مع الفاء

شفاوارو بفارسی اسم باذهر است
شفانه بفارسی اسم طائر است
بزرگتر از حداة وسر آن ملون
بچهار رنگ وپر وجسد آن
بالوان بسیار
شفتالو بفارسی خوخ را نامند
شفترک اسم فارسی حسبه است
شفترنگ بفارسی اسم میوه است
که دو طرف آن سرخ وطرف
دیگر سفید مائل بزردی
باشد وآن ثمر مرکب از درخت
شفتالو وزردآلو یعنی
پیوندی است از آن هر دو
وشلیل نیز نامند
شفتیل بفارسی خندقوقی
بستانی است
شفدوانه حرمل است
شفشنه بکسر بفارسی اسم
شمس طلا ونقره است
که بعربی شبابک نامند
شفصیلی صاصیلی است
شفقاء الغر بسریانی لسان
الحمل است
شفور روغن سفرجل است
شفورس وشفودیس
قثای بری است
شفیر خیرو زنج است
شفیقل شقاقل است

فصل الشین مع القاف

شقادیر اثوم کراثی است
شقا وشقاری وشقر وشقیق
بعربی شقایق النعمان است
شقده بعربی اسم گیاهیست
کثیر الدهن ولبن
شقر وشقران بفتح
بعربی دنب است
شقر بضم وبفتح هردو اسم
عربی بچه حربا است
شقر بعربی اسم دیک است
شقری بکسر تمر جید است
شقره شجره است که بخضر نیز نامند
شقروانه حرمل است
شقرین شقرویون است
که ثوم بری باشد
شقروبی قرادس وشقردین
ثوم مطلق است
شقاری وشقیق شقایق
النعمان است
شقور وفراسیون ثوم
اکراث است
شقی زعلا السفایج است

فصل الشین مع الکاف

شکاره خاریست که بیخ سکند
دهن شتر را وبفارسی ترا[illegible]
نامند
شکانک قانصه طیور را نامند
شکر اسم فارسی سکر است
شکر بادام بفارسی نقل بادام
را نامند وبزرد آلوی
خشک که تخم آنرا برآورده
وبجای آن مغز بادام
شیرین گذاشته باشند
نیز اطلاق مینمایند
شکر برگ اسم فارسی شکر
پاره است که حلوای خاص است
شکر پنیر اسم فارسی فانید
سنجر است وحجر العاج را
نیز نامند
شکر سنگ حجر اعرابیست فانید
سنجر را نیز نامند
شکره اسم فارسی باشق
کوچک است
شکرهنج بفارسی حسک است
شکفه مخفف شکوفه است
شکل نباتیست که بفارسی
خوش نظر نامند وریحان
تاتاری را نیز وبترکی قلعه
وآن مجمع است
شکنبه اسم فارسی کرش
است که بهندی اجهری نامند
شکلج اسم مار است وگفته اند
مار سر خرنگ را نامند
شکند بفارسی خرطین را نامند
شکنه بکسر قنفذ کبیر است
که دلدل نامند
شکوتی وشکوثا کشوث است
شکوفه اسم فارسی زهر الاشجار
است که نقاح نیز نامند
شکوفه ام غیلان برم است
شکوفه سورنجان اصابع
هرمس است
شکوفه سنگ زهرة الحجر است
شکوفه مس زهرة النحاس است
اقلیمیای نحاسی را نیز نامند
شکرهیج حسک است
شکبه شفترنگ است که بعجم
شلیل نامند وآن پیوندی
از زرد آلو وشفتالو است
شکال بضم کاف عجمی اسم
فارسی فحم است که بفارسی
زغال وانگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام

شلا زرنیخ احمر است
شلاقن عبارت از مطبوخات
ونقوعات است
شلتوک وشالی اسم فارسی
ارز غیر مقشر است
شلجم احمر شب اند است
شلخ الخنم الجبار است
شلغفار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بکسر وبفتح بعربی اسم
سمک صغیر است
شلقه بعربی بیضه ضب است
چون بیدانه
شلک وشلکار وشلوک بفتح
علک است که بفارسی لو نامند
شلم بفتح معرب شلجم است
شلم بکسر اسم معرب صمغ است
شلما بقله یمانیه است
شلمابه شلغم در آب شبانیده است
شلک سیلم است
شلمین بیونانی حلبه است
شلون اسم فارسی حیوانیست
از جنس شغال
شلیشا بیونانی اسم معجون است
ودر قرابادین مذکور شد
شلیل میوه ایست شبیه بشفتالو
جنس آن وبفارسی شفترنگ
وشلیل نامند

فصل الشین مع المیم

شماج خبز الشعیر است
شمار بلغت مصر وشام رازیانج
رطب است وگفته اند انیسون
است بهمان لغت بکسر جیم
بسیار صلبی است که دسته
تبر وتیشه وچکش وغیرها از آن
میسازند
شمار بسریانی نیرد است
شمبلیله باصفهانی حلبه است
شمخاطرطم هندیست
شمدانه عناب است
شمر بفارسی سرشیر وبترکی
قیماق وبهندی ملائی نامند
ونیز اهل شام رازیانه تر را
نامند واهل مصر انیسون را
شمرا بسریانی دخان است
شمراخ بعربی خوشه پر از انگور است
شمراه سطر کا بسریانی دخان
مبیعه سائله است
شمراوابونا دخان کندر است
شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است
شمسیه دهن مجل است واندلس
را نیز نامند
شمشاد وشمشار بدل وبرا
مصطلین اسم فارسی بقس است
شمش درلغت فرس زند
وپازند ثوم است

شمشا

شمشیر امیر بنجوش است و بعضی
آن الغاره والسنه
شمشک بلغت زند و پازند ...
شمشیر بضم اول قاقله صغیر است
و آنرا سو شنبر نیز نامند
شمسین قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل است
شلج و شلع شلغم است
شلیث شملیه و شملیز حلبه است
شمور بوزن تنور بعربی اسم
الماس است
شموس بعربی خمر است
شمول و شمه بفارسی شیر خرس
و بترکی قیماق نامند
شمیز بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات حبلی است که بیونانی
فراسیون نامند
شناری بعربی اسم سنونو است
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی
حلبه است که بیونانی فرفیه نامند
شنجار ابو خلسا است
شنج جمل است بتحریک و تسکین
مروارنان عصاره درخت بلاس
است که کات نامسته که کبیر کته
نامند و نیز معرب سک بکاف
عجمی است و نوعی از حلزون است
شنغبر شونیز است
شنجرف شنجرف است

شندوغان ضرداکه بهندی سبست نامند
شناک بلغت صفهانی الحیة اللبلوب است
شنکرف اسم هندی شنجرف است
شنکرف اولی اسم فارسی
سنج است که اسنج و بهندی
سندور نامند
شنکران اسم فارسی سیبست است
که ذراریح باشد
شنکل و شنکالک اسم فارسی
کرسنه است که بفارسی شنک
و بهندی متر نامند
شنکار المصنوعه لجام الذهب است
شنکاله بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل است
شنکونیز بزای معجمه و با مهمله
در آخر نیز برد و جنیر طلاق
مینامند یکی شیر تری که از
آب چکیده درخت نخل و تار
بعمل می آورند که بهندی
سیندهی و بعربی اطراق
نامند و دوم بزبان بهلوی
بزرزنجبیل
شندله بلغت خطی توذری است
شنبلید شکوفه سورنجان است
شنین بضم بفارسی شونیز را
نامند

فصل الشین مع الواو

شوک اسم فارسی شبث است
شواث و شواذ و شوارد
و شوالک و شوال بهه بضم

و بفتح نیز بفارسی اسم خباز است
و بقولی سرخاب را نامند
و نیز بوقلمون را نامند
که طایری سرخ رنگ است
و هر ساعت برنگی میگردد
که آنرا ابو براقش و ابو البراقش
نیز گویند
شواذیق و شواذنیق باز طیور
صید صقر و باشه را نامند
شوانا شونیز است
شوث شو عسل را نامند
و قاقله را نیز
شوبت صینی معرب چینی است
شوخ بفارسی اسم وسخ است
شوخط بخاء معجمه اسم عقعق است
مطلقا و عقعق و دخن را
خصوصا نامند
شوذ اسم فارسی شبث است
شوذانق صقر و شاهین است
شوری اسم نبات بحری است
که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی عصفر را نامند
شوباج معرب سیاه فارسی است
و آن عبارت از مرقه لحوم با
حبوب یا کوله است با نمک
شوبرج معرب شوره فارسی
است که بارود است
شور مور بفارسی اسم
مور صغار است
شوره بعربی اسم اسد است

و نیز اسم درختیست که در آتش
بحر حجاز بهم میرسد شبیه
بغاره و ثمر آن سبز رنگ
شبیه ببلادر و صمغ آن
نافعست جهت باه و از اسرار است
شورکز اشق است
شوتا بسریانی اسم نخستک است
شوسرا بسریانی بقله یهودیه است
شوسینا بسریانی سوسن است
شوسین بسریانیست و گفته اند
یونانی است نوعی از صنوبر است
که قندریسی نامند
شوشا بیونانی شونیز است
شوشک بفارسی اسم شهوج است
شوشمیز بفارسی اسم قاقله
صغیر و گفته اند یونانیست
شوش بفارسی اسم جاورس است
شوشه اسم فارسی سبیکه
طلا و نقره است
شوص عسل است
شوصرا اسم عربی آبهو است
که قریب بشاخ زدن رسیده
باشد و یا آهوئی که شاخهای
آن بر آمده و قوی نشده باشد
شوع درخت بان است
شوغ و شیح است
شوغاره شوغبار بهار است
زاج ابیض است
شوک اسم عربی خار است
که بهندی کانته نامند

شوکا بلغت انطاکی بمعنی علق است
که از جنس آن است از انواع بقر
الوحش
شوکة ابراهیم بلغت مغرب
قرصعنه است
شوکة نیش عقرب را گویند
شوکة سفینه بعربی باداورد است
و کسانیکه شکاعی دانسته اند
سهو است زیرا که شکاعی
غیر باداورد است چنانچه
ذکر یافت
شوکة الجمال اشترغار است
که بهندی اونتکتاره نامند
ارمی الابل است
شوکة الحیة صنفی از باداورد است
که از خارهای آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکة الداجین مشط الراعی
است که بیونانی دنیاقوس نامند
شوکة الدمن اکوب است
شوکة السوداء و سوکة یهودیه
نوعی از قرصعنه است
شوکة الزرقاء قرصعنه ازرق است
شوکة شائکة قرظ است و نیز داء
خرنوب را نیز نامند
شوکة شهبا درخت خرنوب
نبطی است و قرظ را نیز نامند
شوکة صهبا طبوث است
و خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکة عربیة کاعی است

شوکة العلق تشخیص است و ما
زریون را نیز گویند و بعضی
گویند نوعی از مازریون است
شوکة قبطیه و شوکة مصریه
درخت قرظ است
شوکة مغنیه طباق است و صاحب
اختیارات غافث گفته جهت
آنکه طباق خاصه دار غیست
شولم شیلم است
شومه مازریون است
شونوز شونیز است که حبة
السودا باشد
شواله نام عقرب است
و شقبان بحر را نیز نامند
شوه سنگ سیاه خفیف است
که شبه نامند
شوبه قنفذ است
شوی بفتح بمعنی اغنام است
که بفارسی گوسفندان نامند
شوی بکسر شبت است
شوی بضم بمعنی شوربا است
شوصی نوعی از نمر است
شوبلا و شوبلی و شوبل
برنجاسف است که بیونانی
ارطمیسیا نامند
شوی بفتح اول بمعنی ...

فصل الشین مع الهاء

شهبان شهابه سبز رنگ
آب است که دو ثلث آن آب
باشد و نیز شهاب صمغ

آن عصفر سرخ را نامند

شهبا نظائریست از طیور سپید بزرگتر از باز و از ان و حرکت کند

شهبانج شاهبانج است بسیم اصفر را نیز نامند

شهد عسل را نامند

شهدانج تخم قنب است

شهدانج بری حب السمنه است

شهریز نوعی از خرما

شهله گوشت بسیار چربی را نامند

شهمانج شاهبانج است

شهید هریسه است و با کلیه بریان

شهیرون بسریانی عطریه است

شهیر حبه السوداست که شونیز گویند

فصل الشین مع الیاء

شیافا زاد و یه معین است دوا آن شافه و نیز دوا انکه بطریق حمول بر و بر یا قبل بر دارند

شیاف خوزی بوش و رسند است

شیاف مامیثا عصاره مامیثا است

شیاله اسوج است

شیبه بکسر بفارسی نام آهنی و بفتح بفارسی نام اشنه است و نیز گفته اند بسریانی نام عوسج است

شیبان دم الاخوین است

شیبا طلحا بیونانی عوسج است

شیبوران بترکی نام مار است

شیبا کلبا بسریانی عوسج الکلب

شیبه اشنه است

شیبه العجوز نیز اشنه است

شیب بسریانی اشنه است و نیز اسم غیلان و نیز فحکست را نامند

شیح بفتح اسم فارسی شیح است

شیقور اسم عربی شعیر است که بفارسی جو نامند

شیح جبلی درمنه کوهی است

شیح حبشی فلفل سیاه است

شیح الربیع و انیسک بیونانی اریقارون نامند

شیح یهودی شیح البحر است

شیذقان طائریست از طیور صید و گفته اند صقر است یا شاهین

شیذمان ونب است

شیر بعربی نام شجر است و چوب آبنوس را نامند و بفارسی اسم لبن است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار و نیز بفارسی اسد را نامند

شیرباشیر برنج است

شیربان بترکی اسم سوسن است

شیرخشیر گویند شیطرج هندی است و گویند خربق است

شیرج دهن سمسم است که دهن الحل و بفارسی روغن کنجد و شیره نامند

شیراز ریچار است

شیرانه خشخاش است

شیرج التین آب انجیر را در آب طبخ و هند تا مهر اگردد پس صاف کرده بقوام آورند

شیرسا و بفارسی اسم حرمل

شیرسی عناب است

شیرکنجشک بفارسی نام طائریست بزرک از سباع طیور و خوراک آن جنیعه است

شیرگیاه بفارسی نام نبات است نوعی است که در خضابات استعمال مینمایند و بفارسی سوسنبد و بهندی دودی نامند

شیرلعاب نام عسل است

شیرماهی اسم نوعی از ماهی است لذیذ که بعربی لبن و بهندی باکهه محهلی نامند

شیرمرغ لبن خفاش است که شبرتق نامند

شیرمگس عنکبوت است

شیره نوعی از شراب مرکب از نبیذ است که بفارسی بوزه نامند و بکات را نیز گویند و نیز برگ بنگ مخلوط کرده با شراب را نامند و بفارسی روغن کنجد را و بعضی آب انگور نیز آمده

شیره خرما سیلان خرما است و باده و شراب آن

شیرندون بفارسی شبرم است

شیص و شیصا و شیص و شیصاء خرمائی است که اشتر آن بسته نشده باشد تیریص اسم نوعی ماهی است

شیطشا بهندی رصاص اسود است و آبگینه را نیز نامند

شیشاک و شیشک بفارسی گوسپند یکساله را نامند و طیهوج را نیز

شیشو و شیشون و شیشک اسم فارسی طیهوج است

شیشه اسم فارسی زجاج است

شیطان بعربی حیه را نامند و نیز نوعی از زقوم است

باب الصاد المهمله

فصل الصاد مع الالف

صابون القاف صابون الثیاب شجره ابی مالک است

صابون رقی صابون عراقی است که در قریه رقه اعمال شام سازند و آن مصنوع از زیت و پیه است

صاتر و صاتری صعتر است که بفارسی ویشن نامند

صاد بعربی نام صفر نحاس است و یا نوعی از نحاس

صارا و اعلا طاوسخ الحمام است و باد سنجی که در موضع صراح که بفارسی زور کرخانه نامند مجتمع کردد

صادغ و یک است چنانکه در ثلث آخر شب بسیار فریاد کنند

صارم اسد است

صاریون و ثلثه رقاشه است

صاروان لوف صغیر است

صاروج معرب انبار وج فارسی است چنانکه صاد و جیم در کلمه عربی باهم یکجا جمع نمیگردد و آن خیریست مصنوع از آهک و خاکستر و خاک روبه و پرچم یا آب سرشته که بیده است بنحو خاص که اکثر حوضها و حمامها را از ان میسازند

صاره لوف صغیر است

صاصه جزر است

صاغاغایدن و صاغاغیدن سکبینج است

صافرا ابو المليح است که قره نامند و بفارسی چکاوک

صامت نام ذهب و فضه است

صامزه ماسیسبایار ترس است

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبارا تمر هندی است

صبار نبات صبر است

صبی عصاره ساکی است که از ان قرصها سازند که در ادرام بغایت نافع

صبا صبر بضم صجاره شدید غلیظ است

صبغ بکسر بعربی ادام است که بفارسی نان خورش نامند

فصل الصاد مع الحاء

صحا بعربی بقله است

صحیرا بر وزن حمیرا صنفی از لبن است

صحیر بفتح اول کسر ثانی شیر تازه دوشیده است که جوشانند و روغن دران ریخته بیاشامند

فصل الصاد مع الخاء المعجمه

صخره بعربی نام سنگ صلب بزرگ است جمع آن صخر و صخر و صخرات نیز آمده

فصل الصاد مع الدال المهمله

صدا الحدید زعفران الحدید است که بفارسی زنگار آهن نامند

صد بیونانی باصطلاح عاقله ریس عصی الراعی است

صدع ثمر درختیست بسیار سرخ تر از عناب

صداد بضم و تشدید دال اول بعربی اسم حیه است و سام ابرص را نیز نامند و نیز اسم حیوانی کوچک از جنس حردون است

صداع اسم تین جبلی است که جثه آن با هین بزرگی کوچکی نامند

صدف الذ بیونانی قردس نامند

صدف بضم اول و فتح ثانی اسم عربی طائریست

صدید بعربی آب رقیق مخلوط
بخون است که از جراحت برآید
که بفارسی زرداب نامند وچون
غلیظ گردد ریم گویند
صدید بسریانی انگور است
صدیقی سرخ است

فصل الصاد مع الراء

صراء بعربی اسم حنظل است
که بزرگ و زرد شده باشد
صرایه بسریانی اسم شبث است
صراخ بضم اول اسم خمر خالص است
بعربی
صرام شیریست که بسیار غلیظ
شده باشد در پستان حیوان
صرب بفتح و سکون و بتحریک نیز
بعربی لبن بسیار حامض را
نامند و نیز نام صمغ طلح است
صرتوقا بسریانی صندل سرخ را
نامند
صرخدیه شراب منسوب است
بجزیره صرخدیه و صاحب
قاموس گفته منسوب است
بلاد الشام که نام بلدی از بلاد شام است
صرد بکسر اول و تشدید را بعربی
طائریست سیاه گنجشک بزرگ زرد
که بفارسی زرد وک نامند
صراخ بفتح و تشدید را بعربی
اسم طاوس است
صرخه لوف الحیه است
صروسوتا نبات است

صراد و صراد اللیل گفته اند
حیوانیست سیه گاح و گفته اند
نوعی از نبات و روالست و بی بر
صرصران بعربی نام ماهی املس است
صرفان بعربی خرمای سگین
صاف گوشت شیرین است
و رصاص اسود را نیز نامند
صرف غلاما ما بسریانی اسم
قرفه است
صرنوفا بسریانی اسم صدف
قرفراست
صرقولا بسریانی انزروت است
صرم معرب چرم فارسی است
که مراد از مطلق جلد مدبوغ است
صرم الدیک نزد اهل شام دیکیست
نامند
صرما بسریانی کاشم رومی
است که سیساالیوس نامند
صرو شوکران است و صرو بالضاد
معجمه را نیز نامند
صروا شوکران است بسریانی
قرفه
صروافورنوما بسریانی قرفه الک
چینی است
صرورشاه بسریانی سام
ابرص است
صریا نبات و روالست
و باد روج را نیز نامند و ریاستان
افروز را نیز و تاج خروس را
ایضاً گویند صریما الهمر است

و نوعی از لوف را نامند
صریف شیر تازه و دوشیده است
که گرم باشد و نیز نقره خالص را نامند
صریفه شاخه درخت خرمای خشک است
صریفیه نوعی از خمر است که در
صریف که قریه ایست بعربیه
از قرای واسط است میسازند
صرتوقا بیونانی قسط است

فصل الصاد مع الطاء

صطرق بیونانی میعه است
صطفلین بار بسریانی
شقاقل است
صطویون شاه بلوط است

فصل الصاد مع العین المهملة

صعاری بسریانی شعیر است
صعتر الحمار و صعتر الجبل اسم
عربی حاشا است
صعتر الشامی و صعتر الفرس
فودنج بری است
صعتر و رجعل است
صعفه شهریست نزد اهل
یمن و نیز نام طائری کوچک
است
صعقه تخم ماهی را نامند
صعوه گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی ترزنگ گویند
صعون نعامه نر را نامند
صعید تراب را نامند
صعیصو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمة

صغابات تخم سورجه است
صغبان سکبینج است
صغبین سکبین است
صغرات معرب اخغرات است
که را یبا باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بضم مس زرد و صدف است
که مس ست نامند
صفراء بفتح اسم ذهب است
و خلط معروف را نیز نامند
و نیز اسم طلح است قینکیه
پاک شود از تخم و نیز اسم نبات است
سهلی ریلی برگ آن شبیه
برگ کاهو و ابو العباس گفته
نباتیست که در زمینهای
ریلی میروید برگ آن باریک
شبیه بپای کبوتر و ساقهای
آن باریک و از غب گل آن
زرد و نرم و طعم آن بابدت
تلخی است و جهت استسقا
آب آوری است و منتفع نه
صفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی سفید بید نامند
صفصافه و صفصفه سکبینج است
صفصف بضم عصفور است
صفصل بکسر صاصلی است
صفصن بتحریک جلد خصیه
انسان است

صعیرا و بن حمیرا و درختی است
که صباغان بچوب آن رنگ
میکنند و اهل مصر آنرا عود
القیه نامند برگ آن شبیه
برگ خرنوب شامی است
و ازان سنین ترده با نقطهای
سرخ و سیاه و شیخ ابن بیطار
گفته بحسین و بدیم حمن
آنرا در بلاد و طالیا
صفیف گوشتیست که بسیخ
کشیده باشند و بر آتش کذاشته
باشند برای بریان کردن
و نیز گوشت ملح را نامند
و نیز گوشت با آفتاب خشک
کرده را
صفیه درخت اهل است
که عرعر باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بکسر بمعنی طحن بطحن است
صقر بفتح و سکون طائریست
که بآن صید میکنند از قبیل باز
و شواهین و بفارسی چرغ
نامند جمع آن اصقر و صقور
و صقوره و صقاره آمده
و نیز لبن حامض و دبس
و عسل رطب و زبیب را گویند
صقرات و صقراط معرب اند
حفرات است که ماست ترش
باشد
صقعا عقابی است که سر

آن سفید باشد
صقعر بمعنی آب سرد و آب
تلخ غلیظ و آب بدبو است
صقعل تمر خشک است
که در شیر تازه دوشیده خیسانند
بخورند و گفته اند خرما و کره
در هم خوردن است
صقلین سبتیاج است
صقیع بمعنی شبنم است
که شب از آسمان افتد و نیز
نوعی از زنبور است که بفارسی
بز نامند

فصل الصاد مع اللام

صلاء بمعنی شویست که
بر آتش بریان نمایند
صلاوم بعربی اسد است
صلامند را سولامندرا
است که عظایه نامند
صلایوع خیر و خاق است
صلب بضم اول و فتح دوم
نام طائریست
صلخدم ابل شدید است
صلد سنگ صلب است
صلدام و صلدم بکسر اول
و سوم اسد است
صلصال بعربی طین حر مخلوط
با رمل است یا طینی که تحریک
نشده باشد یعنی هنوز پخته
باشند و چون طبخ یافته باشد
فخار است

صلصل بعربی نام طایریست
وگویند فاخته است و نیز مینای
فربین را نامند و بطب قدیم
است که طایریست معروف
و خاصیت آن آنست که چون
سقلوج یا فلفل ناشتا بخورد
نافع اول ان کرده و دوران مقیاسات
ست که طایریست که اورا
عکه نامند آن عقعق است
صلصله بعربی حمامه است
صلفام و صلقم اسد است
و شتر فربه را نیز نامند
صلّ بکسر نام مار است مطلقا
و یا مار باریک زرد رنگ را
نامند و نیز نام شجر است و نیز
نام ماریست که صورت او
مستدیر باشد و گویند شنیدن
آواز آن کشنده است
صلب بضم صاد و فتح لام مشدده
و باده صلبیه حجر المس است
صلنجه بضم اول و تشدید دوم
و جیم و یا فلنجه قرا است که
بفارسی صله ابریشم نامند
و نیز سبیکه فضه خالص را نامند
که بفارسی شمش سیم گویند
صلور بوزن سنور ماهی است
شبیه بمار که بفارسی مارماهی
نامند
صلولان خرنوب الخنزیر است
که بعض الکلی و بیونانی اناغورس است

صلو ما خروع است
صلدن خرنوب نبطی است
صلهام اسد است
صلیقه خبز رقیق است
و نیز گوشت بریان و پخته
را نامند جمع آن صلائق آورده

فصل الصاد مع المیم

صماصم و صمصم اسد است
صمالم لبن غلیظ است
صمالحی لبن بی طعم است
صمره بعربی لبنی است
که حدت نداشته باشد
صمعریه مار خبیث را نامند
که گزیده آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاج صمغ فارسیست
صمغ الاقاقیا صمغ عربیست
که اقوی صموغ و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
که بفارسی انگژد و انگوزه
و بشیرازی انگشت گنده
و بهندی هینگ نامند
صاحب رشا و گفته صمغ
انجدان اسود حلتیت منتن است
صمغ البطم علک البطم است
که بفارسی سقز نامند
صمغ البحر کهربا است
صمغ البلسان دهن بلسان است
صمغ اللبوب فی السعن است
صمغ الحرشف صمغ الکنگر

ترابی القی است که بفارسی
کنگرزد و کنگری نامند
صمغ الجوز الرومی کهربا است
صمغ الدابنا صمغ درختیست
در بلاد فارس و بهترین آن
صافی مایل بسرخی با حدت
و حرافتی است شبیه
در قوت مقل و در کراهیت الحه
صمغ الزیتون سطرک است
و بفارسی روغن زیتون البستانی
قاموس زنبا و برومی
سون اعزبوس و بیونانی
اورقیطاودن نامند آن
صمغی است در رنگ شبیه
بیاقوت سرخ مرکب از قطرات
صغار که زبان را بگزد و انجبه
شبیه بصمغ و عظیم القطرات
املس باشد که زبان را
بگزد و بوی و غیر منقع
بد است در طب
صمغ السداب جبلی تافسیا است
که منون نامند
صمغ السرو در جمیع افعال
مانند راتینج است
صمغ الصنوبر راتینج است
صمغ الطرثوث و صمغ است
عار انتق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ است
صمغ الفارسی مشهور بصمغ
اجاص است لیکن رذل

شیراز صمغ بادام بری است
که آنرا زد و بادام نامند
صمغ القنا و کثیرا است
صمغ الکرفس الجبلی کماشیر است
صمغ الکمثری بفارسی زد و مرود
نامند و بشیرازی زد و امرود
بهترین آن با خود از درخت
کمثری کهنه است
صمغ لکام و صمغ الضرو حصی
لبان است
صمغ اللوز بفارسی زد بادام
و بشیرازی از دو بادام تلخ
قاموز و لوز و برومی نیند
بیون قلعه و بیونانی ونیند
نیلوسی و صاحب تحفه توهم
زد و گوله نامند و بهترین آن
سفید با خود از درخت
العهد بغرس است
صمغ المحروث حلتیت است
صمقه بعربی لبنی است که طعم
آن زائل شده باشد
صملاخ و صملوخ چرک گوش است
صملیه بعربی اسم طعام سکو
است که بفارسی کاچی نامند
صملوخا قمله النسر است
صمه اسم عربی مار نر است و
نیز نامند قنفذ ماده را
صمیسون و صمیصوحون
مرزنجوش است
صمیا نباتی است شبیه بقرط

فصل الصاد مع النون

صناجه قزوینی گفته حیوانیست
بزرگ که لرزان بر روی زمین
و برای خود خانه میسازد
و بقدر یک فرسخ و هر حیوانی
که نظر بر آن افتد در ساعت
بمیرد و چون نظر آن بر
خودش افتد نیز بمیرد و استخوان
آن مدت طولانی میماند
صنار معرب چنار است که
بعربی دلب نامند
صناخر بره فربه است
صناول حمار و بعیر ضخیم
و صلب عظیم الراس را نامند
صنبر خرمای خشک است
صندل حدیدی حجر حدید است
که خماهان نامند
صندل وابه معرب آن صندل
دارچ و بیونانی مولی و بشیرازی
نهار سپند و بعربی حرمل
عربی نامند و آن نوعی از
سداب جبلی است
صندل کاجول لغت کتاب
خف الغراب را نامند و آن
قسمی از طرزون بری است
صنفیس اسیج است
صنط قرظ است و بعضی نیز نامند
صنفی نوعی زبون عود است
دون قماری و فوق قاقلی
منسوب بصنف نقیح که اسم

موضعی است که از آنجا می آید
صن بکسر صاد و تشدید
نون بول ابل است
صنوبر الارض کماقیطوس است
صنوبر هندی دیودار است
صن اسم نباتیست کوچک
برگ آن ریزه و ساق آن
بقدر یک شبر و بالای آن منشعب
و گل آن زرد مایل باندک سرخی
و بعد ریختن گل آن غلافهای
بسیار باریک طولانی مانند
سوزنی و در هیئت خار بلبوان
بجای هر گلی سه عدد می رسد
و تخم آن باریک و طعم آن
مایل بتلخی جهت تحلیل ریاح نافع

فصل الصاد مع الواو

صوامن صاحب تحفه گفته که
بیونانی صعتر است و نواب
علوی خان قدس سره نوشته اند
که سند آنرا در کتب متقدمین
نیافته ام
صوجر حردون است
صور اسام ابرص است
و گفته اند نوعی از وزغ کبیر الراس
مربع شبیه بر اسام حبین
عریض الجبه است و حردون
را نیز نامند
صوصلا صاصلا است
صوطله اسم مغربی شونیز است
یا نوعی از آن و گفته اند نوعی از

سلق است و نیز گفته اند سلق
زرد رنگ مایل بسفیدی است
که دران سرخی نباشد و نوعی
از شلغم را نیز نامند
صوف الارض فراسیون است
صوف الجابین اسفنج است
صوج بعربی فضه خالص را نامند
صوفانی نرنر پر مور را نامند
صوبانیه گوسفند پر مور را نامند
صوم زرق نعامه است بلغت
هذیلی اسم درخت کریه المنظر است
صومرا بادروج است
صوان نوعی از سنگ صلب است
صوتیق سویق است

فصل الصاد مع الهاء

صهباره پیه گداخته است و یا
قطعه از پیه و بعضی تربنه آورده
صهالی خمر است و در نایه لیل
بحرت را نیز نامند
صهار خمر سرخ است و خمر
مایل بسرخی و نیز خمر معصور
از عنب سفید را نامند
صهر ریان است
صهر اجوز مائل است
صهرری سیسالیوس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه

صیاصی البقر قرون یعنی
شاخهای گاو است و احدآن
صیصه است
صیاء قثاء است
صیحان نوعی از تمر مدینه طیبه
است و گفته اند نوعی از
تمر سیاه رنگ است
صیدان ذهب و فضه است
صیر صحناء است
صیص پوست تخم حنظل است
که دران مغزی نباشد
صیقو بیونانی اسفنج است
صیق عصفور است
صیب بعربی حجر است
جمع آن سیاهب است
صیاء اسد است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضائن خلاف ماعز است
جمع آن ضأن خلاف
معز
ضئب از دواب البحر است
ضاحک سنگ بسیار سفید است
که از کوه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضبایم و ضبارک و ضبارم
و ضبر و ضبثم و ضبور اسم اسد است
ضبله مار باریک را نامند
ضب النخل طلع آنست
ضباد رختی است شبلیه بیلوط
ضبح رمان است
ضبر جوز البر است و آن جوزی
صلب است
ضبعان صبع نر است و ضبع
ماده را ضبعانه نامند

فصل الضاد مع الجیم والحاء المهمله والذال المعجمه

ضجاج بفتح بعربی عاج را نامند
ضحک بحاء مهمله بعربی اسم
شکوفه طلع است هنگام انشقاق
کم آن و نیز ثلج و عسل را نامند
ضذج بذال معجمه برلود است
که بقلد بمانیه باشد

فصل الضاد مع الراء المهمله

ضراک بضم بعربی اسم اسد است
ضرامه بکسر بعربی شحره العظم است
ضرب بفتح اول و تحریک بتسکین
ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند
ضراوا اسم نوعی از قنفذ کبیر است
ضرج اسم تمر است
ضره بفتح اول و تشدید دوم
لحمه پستان را نامند و نیز آنرا
ضرز و بعربی اسم اسد است
ضرس بکسر اول نام دندان
آسیا است و این از میان
اسنان مذکور است همچنین
انیاب جمع آن ضروس و
اضراس آمده
ضرس العجوز شوک السعدان را
نامند و گویند حسک است
ضرضم بعربی نام اسد است
و سباع نر را نیز نامند
ضرغم و ضرغام و ضرغامه
همه اسم اسد است
ضرف بعربی درخت انجیر را نامند
ضرمن بفتح بعربی فرخ العقاب است
ضرم بضم استوخودوس است
ضرو بکسر اول سک شکاری است
و ماده آنرا ضروه نامند
و جمع آن ضیراه است
ضروع بضم بعربی انکور سفید
بزرک دانه را نامند
ضروع الکلبه درخت توم را
نامند و بعضی گفته اند سهم حمار است
ضریح بفتح اول و تسکین ثانی
آب غوره زرد و یا سرخ است
که بزیتون بر بزند و بنبید سازند
ضریب بفتح صقیع و ثلج و جلید
را نامند
ضریب الثول شهد است که بدو شنید
بعضی را بر بعضی و نیز شیری که بدوشند
از چند شتر در یک ظرف
نامند
ضریک کرکس نر است
ضریم صمغ درختیست

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است
ضفایر الجن پرسیاوشان است
ضفعان تمر سعدان است
ضفضار ضب هرم است
که بفارسی سوسمار نیز نامند
ضفضب بضم و تشدید فاء اسد است
کوچکی که بفارسی سرخک سکرو
بهندی کهتمل نامند

وفصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بعربی اسم
عصابه است که بر جراحت
بندند و باصطلاح اطباء دوائی
مطبوخ یا نایج است که قوام
آن غلیظ باشد و در خصوص کراننده
و در قرابادین بتفصیل ذکر یافته
و جمع آن اضمده و ضمادات آمده
ضمج بفتح اول و سکون دوم
بعربی اسم کرمیست که بهندی
کهتمل نامند
ضمعج ناقه بزرک را نامند
ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

وفصل الضاد مع الواو

ضوع بوهم نر را نامند که بفارسی
کول نرکویند جمع آن اضواع
و ضیعان آمده
ضوبلج بفتح و افصح بصاد مهمله
اسم عربی فضه است
ضوسیر بادروج است
ضویطه خمیر نرم پر آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاح بفتح لبن رقیق ممزوج است
ضیب بفتح دواب البحر است
و حبه الخضرا را نیز نامند
ضیغثم و ضیغم و ضیغمی همه نام
اسد است
ضیح بفتح سقل بفتح است
ضیراک بعربی نام نوعی از ماهی
ضیس بکسر بعربی اسم صابون است
ضیمران شاهسفرم است
و بادروج را نیز نامند
ضیوان بفتح اول و سکون
دوم و فتح واو و نون
گربه نر را نامند جمع آن
ضیاون

باب الطاء المهمله

فصل الطاء مع الالف

طاباق آجر بزرک را نامند
طابه بعربی اسم خمر است
و خمر طیب صافی را نیز که بفارسی
می خوشخوار نامند و نیز نام
تمریست که در مدینه طیبه مشهور
طابق معرب تابه بفارسی است
که تاجن نیز نامند و آن ظرفی
که بران نان مینپزند و جمع آن
طوابق و طوابیق آمده
طاثر اسم عربی سرشیر است
طاحک ازاد درخت است
و گفته اند ثمر آنست
طار طقه ما هو دانه است که
معروف بحب الملوک است
طارکیس عرک الطلم است
و حبه الخضرا را نیز نامند

طاربی نوعی از خلاف است
طاریعه ونداست
طارمی الطواق است و آن حجری است
که از آب و رحیق که بهندی ... نامند تحصل می آورند و آنرا بهری
گویند و درخت این با غراه در نظرم آید
و ورنکا لیهم بعضی حبا با مکر
طاسا مارشکلیا است
طاطس جوز صنوبریست که
نامند مشعل مشتعل گردد
طاطیاوس اسم یونانی نوره است
طاغره رما واست
طاقالیس یونانی مراست
طافی بعربی اسم ماهی است
که مرده بر روی آب آمده
باشد و نیز کف اشیاء مایع
و هر چیز سبک که بر روی آب
آید نامند
طاق گویند اسم درختیست که آنرا
بفارسی سایه خوش نامند و ثمر
آن بقدر کنار کوچکی سبز است
و آتش از آن مدتی میماند
و گفته اند آزاد درخت است و ثمر
آن ناخنک
طاقنی غاراست
طالس یونانی حلبه است
طالطرمی و طالوطون یونانی
سلق است
طاگون اذربوست
طاذفس صفراغوان است که آنرا
طیر الملوک نامند و بفارسی
مرغک سقا و دم جنبان و
بهندی ممولہ
طالقون طالیقون است
طالیا اصداف صغار است
طاسوسیون یونانی مرانکرا
است
طالانیون بعضی آنرا ابرون
بری و بعضی رجل الزنه نامند
نباتیست ساق آن شبیه بساق
رجله و برگ آن نیز شبیه برگ
آن و نزد یک برگی از برکهای
آن شاخه مریه ششعبه شش
شعبه یا هفت شعبه همه ملو از
برگ های ریزه و چون کهنه
آن ریخته شود و رطوبت ازرقی
از آن ظاهر گردد و گل آن سفید
است و منبت آن زیر درخت
انگور
طاماغا یونانی قنطوریون است
طامر برغوث است و شیر علطرا
نیز نامند
طامرین و طامر بعربی برغوث است
طان و طاملو دوقو است
طامیوس یونانی مرزنجوش است
طاهر نخکشت است
طائره اسم عربی حیوان پرنده
است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل الطاء مع الباء الموحده

طباشیر نوشادر است
طباربست صنفی از انجیر بزرگ سبز است
طباهجه معرب تباهه است یعنی
گوشت بریان که بفارسی
کباب نامند و آنرا الصیاح نیز نامند
طبرع دانه سیمی است که اکرید آن
آن ورد بسیار بهم میرسد
طبیخ بکسر اسم بطیخ بکسر است
که بفارسی خربزه نامند
طبیع بکسر باء موحده مشدده
منغر طلع است
طبرخشت صمغ وانشا است
طبرخون بفتح نوعی از عفص است
است که بفارسی سرخ بید
و بهندی تن نامند
طبرزد و طبرزل و طبرزن
همه اسم شکر سفید است
که بفارسی نبات نامند
طبس اسم عربی ذئب است
طبطاب بفتح نام طائریست
که آنرا دو گوش بزرگ است
طبطر مرغ آبی است از قسم
اوز
طبق بعربی اسم دبق است
و آن لبن یتوع وحشی است
چسبنده مانند لبن یتوع درخت
کشمش که بآن جانوران صید کنند
و نیز هر چیز چسبنده را نامند که
بفارسی سریش نامند و مطبخ غاه
سفید را نیز
طبقا یونانی نام نوعی از گندم
باریک است و بقول جالینوس سلت
است و بقول صاحب تحفه شیلم و
توهم کرده که خندروس دانسته
طبقاما دون اغت یونانیست
ماهیت آن نباتیست برگ آن
شبیه برگ انگورستانی با شعبها
بسیار و گل آن سیاه کوچک
و تخم آن شبیه بگاورس
طبلاف بفتح بترکی اسم سعد است
طبیخ در لغت اسم هر چیزیکه پخته
بریان نموده و در آتش پخته
باشند و نزد اطبا چیزیرا نامند
که در آب جوشانیده باشند
و نام مرکبی است و چیزی شوربا را
نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثه

طثج بعربی اسم نمل است
و گویند نمل صغار است
طثره سرشیر را نامند
طثیا اسم عربی اسد است
و بعضی رانیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهمله

طحلب بسریانی طحلب است
طحلب الصخر خزاز الصخر است
طحاء بعربی و گویند بردی
شوکران است
طحیل بعربی اسم دیک است
طحن و طحین بعربی دقیق و
بفارسی آرد را نامند
طحن بضم اول و فتح دوم
بعربی غنم را نامند و حربا
نیز
طحینه بعربی سمسم مطحون
یعنی کنجد سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء

طخف لبن حامض است
طخی دیک است که بفارسی
خروس نامند

فصل الطاء مع الراء

طراغا و طراغاسیا بسریانی
و یونانی تراغامیس و تراغامیسا صمغ قتاد است که
کتیرا نامند
طراخیس یونانی خندروس است
طرارغرن یونانی غوتلیخ
بریی است
طراسا یونانی نوعی از درخت
بلوط است
طراسولن طالیسفر است
طراعن عنب الثعلب است
طراعیس رازیی گفته از حبوب
نخود سیاه است و گفته اند
حبیست کوچک سیاه
که در بافلا بهم میرسد و گفته اند
خندروس است و سلت نیز گفته اند
طراغاغیسا یونانی کتیرا است
طراغیس سلت است
طراغوساییس دقیق است
طراغوریغاس طراغوریغانس
یونانی غوتلیخ جبلی است
طراغوریغاییس یونانی
صنفی از صعتر است
طراغلودس و طراغودیس
یونانی طائریست که آنرا
صفراغون نامند
طراق بکسر اول و تشدید دوم
اسم تریاق است و آن مرکبی
است معروف و در قرابادین
مذکور شد
طرابون و طرابیلیون یونانی
علک البطم است
طرایه غانث است
طرابیله طریفلن است
طرانوث طرانیث است
و گفته اند اسمی است مشترک
میان اشترغار و درخت اشق
طرتقس یونانی سداب را گویند
طرحفی شمع است
طرحسین کبیکج است
طرخشمی یونانی طرسیمی است
و آن هندبا است
طرخماطیقون یونانی
بمعنی شیافات العین است
و شیافات عین در مرکبات
مذکور شد بمعنی کحلی آمده
طرحوم بعربی ماء الحن است
طرخلی طرخون است

طروغلوبقطس صفراغون است
طرویلون بروجی سیسالیوس است
طروبیون یونانی الجبدان است
طریخ بکسر اول تشدید دوم
وسکون یا وخاء معجمه شاه ماهی را
نامند
طرومین یونانی کاشم است
طرهوقولاغزی الجلود است
طرس بکسر بعربی کاغذ است
طرسا نوعی از بلوط است
طرسقوج معرب سقوج است
یونانی طرابغلا نامند
وبعجمی اندلس و آن جنسی از
ماهی بحریست که آدمیان را
اکل آن صورت شب کوری
وغشاوه چشم است
طرسک خس الکلب است
که ونیاقوس نامند
طرسمی یونانی هندبا است
طرسولن طالیسفر است
طرخشقون وطرخشقوق هندبای
بری است
طرشولی باندلسی صامریوما
صغیر است
طرطات خبز طابق است
طرطبعربی لیسان الحمل را نامند
طرطفا الجدال است
طرطیر بعربی دردی خمر است
طرنق بعربی کروان نر را نامند
طرعمیا بسریانی یا یونانی

صمغ قتاد است که کثیرا باشد
طرغاین یکی از انواع طراغیوست
طرف معرب تفاست که ترکی
قراقروت نامند که زنجبین باشد
طرغلودیس صفراغون است
طرنا بار بسریانی نخاله حنطه است
طرف ذنب ایل اسموم است
ودر ایل مذکور شد
طرق بکسر اول وسکون دوم
بعربی شحم است
طرتغوقون وطرتغوقن وطروقوقو
زعرور است
طرسو تربد است
طرلیدون یونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر زبد است وعسل ایضا نامند
وگفته اند غذای مرکب از زبد و عسل است
طرناوواس بسریانی بخور مریم است
طرموق خفاش است
طرمولس طرمولس حسک است
طرمولون بادآورد است
طرمیس بسریانی اطم است
طرمیون نوعی از حجر لسیف است
طرن نوعی از خز است
طرنجبین معرب ترنگبین است
طرنجومانس بربرسیاوشان است
وگفته اند نوعی از ببراجسان است
که فاشرا باشد
طرنجوما لیس کرم است که زعفران
باشد و گفته اند نوعی از ببراجسان است
طرنم با زحیل است

طرانشول بسریانی صامریوما نامند
طرنیلون طالیسفر است
طروطلون یونانی سلق است
طروغلوو طس وطروغا دوطس
یونانی عصفور السباع وعصفور الشوک را
نیز نامند و آن عصفوریست کوچک
طروغلوو طس یونانی عصفور کوچکی
است که بفارسی سنگ نانک
وبهندی پده وپدکی نامند
طروغلوو قطس یونانی عصفور را
بسیار کوچک بهندی ممولا نامند
طروغلیطوس طرتغیوس نامند
بزر سداب بری است
طروغلوطس یونانی نوعی
از مرو خوشبو است
طروفوقون یونانی عرور است
که طرتغوقن نیز نامند
طروقون برطانیقس است
وبعضی بستان افروز نیز دانسته اند
طروکس وطروفسیج نایی دردی
خمر است
طرهامال غافث است
طریاوغلانی بسریانی ساذج است
طریخله یونانی خندقوقی است
طریاق بکسر اول معرب تریاک است
که بفارسی تریاک نامند
طرچه گوشت بریان با لبن است
که بفارسی کباب آتشی نامند
طرنجمانس یونانی شعر الغول است
طرنیان طرنغولیون است

وقرطم بریرا نیز نامند وشیح ارمنی
ورقانون گفته نباتیست که
تخم آن شبیه بعصفر طبیخ آنرا
چون بر نهش افاعی بریزند
تسکین وجع آن نماید و چون
بر عضو سلیم بریزند احداث
وجعی مانند وجع نهش افعی نماید
طرتغلاو طرسوج و طرویلون
سیسالیوس است
طرتغون قوة الصنع است
طرتعن اسیوش است
طرتغیاسا نوعی از سمک بحر است
طرتغوندن یونانی رماد است
طرتغیوس یونانی سداب است
طرتفیادره است و طعام متخذ
از انزا نیز نامند
طرتغون وطرتغون نوتیمار است
که بهندی بکله بکاف عجمی گویند
نامند و بعربی یمام وشفنین گویند
طرتغون بالاسیا یونانی
شفنین بحری است
طرتغلوس یونانی ذوثلثه نبات
است که مرادذوعور باشد
طرتغون یونانی خودروی است
طریم است
طرین تین رقیق است
طرنیا یونانی سرمق است

فصل الطا مع الیسین

طس فاتله است
طسوما لو وطسو مالیوما لس

وطسو مالون وطسر مالیبا
یونانی و بسریانی همه اسم
یتوعست
طسبه قرع است
طسیمان شبرم است

فصل الطا مع الشین

طشیر وطشو ر وطرانه است

فصل الطا مع الطا

طططراسی وططراملس
علک الانباط است
ططرا ملس درخت بطم است
ططرغیر قوس بهم با طیقو
و ورقرا با دین و کرباغث
ططرلبوس یونانی فقاع الکرم است

فصل الطا مع العین

طعام بعربی اسم ما کولاتست
که دران غذا است غالب باشد
ونزد کرسنگی نهان بخورد و نیز
اطلاق بر گندم میشاید
طعم بضم اول وسکون دوم
بمعنی طعام است

فصل الطا مع الغین

طغر بضم بعربی اسم طاسیت
معروف جمع او طغران
طغمر بضم بترکی اسم طایریست
از طیور صید اخنس صقور
طغوسی وطغیان وطغیا الغنم
کاو وحشی کوچک را نامند
طغ بفتح وتشدید غین بعربی
اسم ثور است

فصل الطا مع الفاء

طفاحه بضم کف دیگ است
که نزد جوش بر سر می آورد
طفال بضم طین یابس است
طفرا دیسما وطفردوسما
بسریانی اظفار الطیب است
طفیا یونانی سداب جبلی است
طفشیقون طخشیقون است
وبعضی شوکران دانسته اند واین صحیح
طفطان بعربی اطراف شجر را نامند
طفل بکسر بچه صغیر را نامند و
باندلسی طین قیمولیا را و نیز
کمون بری را گویند
طفله شاهتره است
طفلی درخت مقل است که دوم نامند
طفوه وطفی خوصه مقل است

فصل الطا مع اللام

طلا بفتح بعربی بچه حیوان صاحب
ظلف را نامند و گفته اند بچه
آهو و بضم قشر دوم است
طلا بکسر ومد دوئیه را
نامند که بر عضو بمالند وانواع
ضماد رقیق تر باشد و قطران را
نیز نامند و خمر کهنه را نیز و آب
انگور مثمثش را نیز گویند و عصیر
مطبوخ را نیز نامند
طلاح بعربی طلح است و نوعی
از ام غیلان است
طلع بکسر فرا است
طلجوم وطلحوم بضم جیم بجای

معجمه بعربی ناعاجن است
طلخاهم بکسر بعربی قنبیل ما وهرا گویند
طلخشقوق طرخشقوق است
طلس بیونانی حلبه است
طلسا و طلیسا اسم صنفی از
صدف کوچک است
طلسی اسم هندی غرنجمشک است
طلقن اقحوان است
طل بفتح اسم عربی شبنم است
که بهندی اوس نامند و آن
رطوبتی است که از آسمان بهار
خصوص آخر شب فرود آید و بر زمین
و اشجار و غیره بنشیند و جمع آن
طلال و طلل آمده و بفتح و بکسر
نیز اسم مار است و بضم و تشدید
لام شیر حیوان را نامند که بپستان است
و خون را نیز گویند
طلاهم بالضم و تشدید لام اسم
تنوم است که حب شهدانج باشد
طلم بفتح چرک دندان را گویند
طلمه بضم و سکون لام نان است
که بفارسی کوماج نامند و در
حدیث است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شخصی که
که طلمه میپخت برای اصحاب
خود در سفر و عرق از وجاری
بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمودند نمیرسد او را
گرمی جهنم هرگز
طلو بکسر بعربی اسم ذئب است
و بفارسی اس را گویند
طلاوه بچه کوچک حیوان وحشی است
طلمیز طرخشقوق است که بیشتر
بری باشد
طلیا و طلیس و طلیسا و طلیس
بلغت اهل شام نوعی از صدف
کوچک است که از آن نمک
میسازند با نان میخورند
و بقول صاحب تحفه اسم
حلزون است
طلیحا بسریانی عدس بری است
که عدس تلخ باشد
طلیعلی قیمولیا است
طلیلیس بیونانی خرطهی است
طلی بچه کوچک غنم است
که بفارسی بزغاله نامند

فصل الطاء مع المیم

طماقطر ساذج است
طمر و طمور بفتح برومی خروع است
طمور بضم بعربی شقراق است
طمطم بضم تمتم است که سماق
باشد
طمل و طمله بفتح بعربی بارکد است
طمر بکسر بعربی شتر مرغ نر را نامند
طمه بضم بعربی عذره است
طمیل و طمیله بعربی جدی
و عناق را نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بضم اول و دوم
حبل طوال و عرق شجر را نیز نامند
و عصب بدن را نیز گویند
طنباط بلغت اهل سودان
اسم ترنجبین است
طنبل بفتح اسم نوعی از ماهی است
طن بکسر و تشدید نون بعربی
رطب سرخ بسیار شیرین است

فصل الطاء مع الواو

طوارو بفتح بلغت اندلس کرنب است
که نزدیک انتله میروید مانند
بیش که با جدوار میروید و
آن بیش اندلسی است و سم
است و انتله تریاق
طواط بضم بعربی اسم ناخر است
و خفاش را نیز نامند
طواغون برومی لحیة التیس است
طواقیطوس قرطم بری است
طواق اطواق است که بهندی
سینه‌بهی و تاربی نامند
طواویس جمع طاوس است
طوب بلغت اهل مصر آجر است
طوباله اسم میش ماده است
و میش نر را نیز طوبال نامند
طوبر طوق جعده بری است
طوطری ملس درخت بطم است
طودرین تودرین است
طوربد بسریانی تربد است
طورس بیونانی جبن است
طوسرا بیونانی سکر است
طورغولیطر بسریانی ویارنجی
مرو ابیض است
طوروس جبن است
طوری بضم اسم طیور وحشی است
و حمام را نیز گویند
طوسطس برومی اذخر است
طوسک مشط الراعی است
طوسیس تفاح اذخر است
طوط بضم بعربی قطن است
طوطاقاغریون بیونانی
حماض بری است و جبلی را
نیز گفته اند و سلق بری
و سلق جبلی نیز گفته اند معروف
نزد اهل شیراز باطلیموس است
طوطراحیه الحضر است
طوطرفع بسریانی تودری است
طوطک اسم عامی طوطی است
که بعربی ببغا نامند
طوطلون بیونانی سلق است
طوطی معرب توته هندی است
طوطیا معرب توتیا است
طوف بعربی غایط است
طوفریوس بضم و طوقوریوس
نوعی از کمادریوس است
طوق دار اسم عامی فارسی
قمری است
طوقو بسریانی اسم دوقو است
که تخم جزر بری باشد
طوکیر طباشیر است
طولاغریون [illegible] است
طولون بیونانی عرطنیثا است
طوله اسم اندلسی قنطل است
که بیونانی سفید ولیون نامند
طولیدون عنب الثعلب است
طولیطون قنطوریون صغیر است
طوماطالن و طوماخالن
بیونانی عرطنیثا است
طوماغافطوریون کبیر است
طوسفرون قنطوریون صغیر است
طوسه سلحفاه است
طوفلس بیونانی اذخر است
طول بفتح طا و ضم واو مشدده
بعربی اسم طائر است
پاهای آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهرطرخشقوق است
طهرس بکسر بعربی اسم لبن است
طهف بعربی اسم نان ذرت است
و گفته اند ذرت است و گفته‌اند
طعام متخذ از آن است
طهلا اسم یونانی ماهودانه است
طهیوفیع بیونانی اسم
ترنجبین است

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه

طیا بیونانی نوشادر است
طیات بعربی جنس النحل است
که در مصر میشود
طیالیفون بیونانی شطاطلن است
طیان طیان است که یاسمین
بری است
طیب اسم عربی ادویه خوشبو است
مانند مشک و عنبر و عود و عطر را
نیز نامند و آن غذای روح
و مقوی قوی و زیاده کننده
سرور و معاشرت با دوستان
است و از احب اشیاء است
مرجناب حضرت رسالتمآب را
صلی الله علیه و آله و سلم
چنانچه فرموده اند حبب الی
من دنیاکم ثلث النساء
والطیب و جعلت قرة عینی
فی الصلوة و آنجناب بسیار
خوشبوئی استعمال مینموده‌اند
و از بدبوئی ناخوش بوده‌اند
و تطیب مشک میفرموده‌اند
و از بدزیرا نیز و احادیث بسیار
در فضیلت و تحریص بخوشبوئی
و خوشبو داشتن بدن و لباس
وارد است و محترز بودن
از کثافت و بدبوئی
طیب الغراب اذخر است
طیثار بعربی اسم اسد است
طیجن طاجن است که طابق
و بفارسی تابه نان پزی نامند
طیر اسم جنس حیوان پرنده است
و جمع آن طیور و اطیار آمده
و از آنچه صاحب حوصله و قانصه
است و عقب پای آن نخار
دارد و یا مابین انگشتان پای
آن پرده دار باشد مانند
پای مرغابی و بط و درچین

پرواز وف آن زیاده از حیف آن باشد یعنی پرها را بسیار حرکت دهد و با هم زند حلال گوشت است و باقی همه حرام

طرسوس درخت بطم است وحبة الخضرا را نیز نامند

طیط بکسر بعربی باشق است و خفاش را نیز نامند

طیطا و طیطالوس یونانی نوره است که بفارسی آهک نامند

طیطان و طیطانه بکسر کراث بری است

طیطس شاهتره بری است

طیطوی بعربی گفته اند از قطا است و گفته اند نوعی از طیور آبی است

طیکیمس یونانی صنفی از خاک

طیعویس حجر ارمنی است

طیفیمج یونانی اسم حبه است

طیفوسو یونانی فلی است

طیفیلون یونانی خولنجان است

طیفیون یونانی لبنی است که میعه سائله باشد

طیفی گفته اند حب البلسان است و گفته اند نباتیست برگ آن شبیه برگ سعد و ساق آن املس و گل آن سفید پیچیده مانند موی منبت آن نی زارها و آبهای ایستاده

طیلیفون گویند صنفی از حی العالم است و گویند بقلة الحمقا دشتی است

طیلادون یونانی اذریون است

طیلوخر یونانی و سریانی پرسیاوشان بری است

طیلس طالس است که طیلسه نامند

طیلیلس و طیلیلیس یونانی خراطین است

طیها اوجیوس یونانی قاتل الکلب است خانق الکلب نامند

طین اصفهانی طین نیشابور است

طین اقروطون طین قبرسی است

طین الاکل طین نیشابوری است

طین ارمنی طین ارمنی است

طین بحیرهی طین مختوم است

طین اندلسی طین ساموس است

که از سموم قتاله است و از داخل غیر مستعمل و داخل ضمادات و اطلیه کرده میشود

طین حیا و طین کبوتر و طین حیوش طین جزیره مصطکی است

طین الرمسطین صفر است که طین الصنم نامند و گفته اند که آنرا طین مختوم دانسته اند نزد قوم

طین الشفا و اهل سنت خاک قبر امام حنبل است و نزد بعضی تراب مدینه طیبه و نزد شیعه امامیه طین قبر حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام است

طین ساسا ماعی طین ساماعی است

طین الصنم طین الرمسطین است که طین اصفر باشد

طین قیمولیا طین مختوم بحیرة است

طین قبرسی طین قبطیس است

طین الکاس گفته اند طین مختوم است و تحقیق آنست که طین اصفر طین الصنم را نامند

طین الکوک طین ساموس است

طین لاتی طین ارمنی است

طین ماکول طین خراسانی است که طین نیشابوری نامند

طین مغره مغره است که بهندی گیرو نامند و در حرف المیم ذکر یافت

طین مقلو گل بریان است که طین ماکول و طین نیشابوری نامند

طین نیشابوری طین خراسانی است

طیور جمع طیر است

طیوفالس یونانی سپیدار است

طین منتقل طین نیشابوری است

طیار با صطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقی وادی است

طینوس سماحیت است

باب الظاء المعجمه

فصل الظاء مع الالف

ظالم عشبه است که از شاخهای آن طولانی باشد و صعوف نیز نامند

فصل الظاء مع الباء الموحده

ظباء جمع الاجاء است

ظبی غزال است

ظبیه ماده ظبی و گاو ماده و بز ماده را نیز نامند

فصل الظاء مع الراء

ظر آب منجمد از سردی است

ظربغانه اسم عربی حبه است

فصل الظاء مع الفاء

ظفار اظفار الطیب است

و نیز نام طبری از یمن است و عود ظفاری منسوب بآنست

ظفر بضم اسم عربی ناخن است و جمع آن ظفر بتحریک و اظفار و بندرت بضمتین و بکسر آمده و آن جسمی عصبانیست که بر سر انگشتان انسان و اکثر حیوانات میروید برای چه اند که در کلیات مذکور است

ظفره

ظفره و ظفیره بضم و فتح ... و بعضی و فتح بهندی ... دانسته

ظفرة العجوز حسک است

ظفرة النسر قاطاتیقی است یعنی کف العقاب

ظفری بضم اسم صنفی از اقلیمیای معدنی است که از معدن قدیمه کهنه برمی آید

فصل الظاء مع اللام

ظلام بفتح اول و تشدید دوم بعربی اسم عشبه است که عساليج آن طولانی باشد

ظلم بفتح بعربی اسم ثلج است که بفارسی برف است

ظلیم نعامه نر است

ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا شیر باشد که بنوشند قبل از گرفتن زبد آن و عرب تعنیه سقانا ظلیمة ظلیمه

فصل الظاء مع المیم و مع النون و مع الباء والیاء المثناة التحتانیه

ظمع اسم ثمر جوز است

ظنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت است

ظنبوب بروزن عصفور عصفور عظیم الساق است

ظنمه بعربی شربت شیر است که کره آنرا نگرفته باشند

ظهره بضم سلفات است

ظهون اسم عربی سنور وحشی یعنی گربه دشتی است

ظلی بفتح بعربی اسم عسل است

باب العین المهمله

فصل العین مع الالف

عابس بکسر اسم اسد است

عاتق فرخ طائر است که تازه پرواز کند

عاتک اسم ... است و جمع آن عواتک ... بسیار ... نیز نامند و نبیذ صافی را نیز گویند

عافور و عافوده و عفدره معنی غایط است

عازه نبیذ خوشبو است

عاسل بعربی ذئب است جمع آن عسل و عواسل آمده

عاسی شمراخ نخل است

عاشره اسم ضبع است جمع آن عاشرات بفارسی کفتار نامند

عاقصی بسریانی عفص است

عاقطه نعجه است و عنبر را گفته اند

عاقرشمعا شحار است

عاقر قرحا تیس جبلی است جمع آن عواقر

عاقورا الیا رقیون است

عاقول خارشتر است که حاج نامند و بعضی ینبوت دانسته اند که خرنوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوع است که آنرا آرد نوله و بفارسی کاچی نامند

عالاضیطس یونانی حجر لبنی و بغین معجمه نیز آمده

عاله نعامه است

عالیون نوعی تیغ بری است

عامه اسم نوعی از صعتر است

عانیه خمری است که در عانه

که عاناقوا نامند و آن قرای
جزیره است سلیسا زند لیمان
منسوب بدان است
عادانیون یونانی نباتیست
که خار آن شبیه بسوزن است
و آنرا ابرة الراعی و ابرة الـ[illegible]
نامند
عابوسلیس عغالیس است
عایب سداست
عایتالب اسم فارسی عاجی
طائریست که آنرا بعربی صعوه نامند
عایطن کادی است
فصل العین مع الباء الموحده
عباده جبل است
عب عب بضم اول نوعی
از کاکنج است
عباس اسد است
عبد نباتیست طیب الرائحه
عبر بضم و بفتح نهر عقاب است
عبرب سماق است
عبربیه سماقیه است
عبروس ابروناس [illegible] است
عبرونی بسریانی خنثی است
عبری بعربی سدری است
که در کنار آبها روید
عبس شابانک است و اهل
مصر آنرا برنوف نامند
عبعب بفتح اول آهوی نر است
عبعبه صوف احمر است
عبقر سوسن ابیض است

عبقس عبقص و عبقوس نیز
نام دابه کوچکی است
عبکه نوعی از اذخر است
عبلا سنگریزه سفید است
عبقاده عناب طلائیست
عبوس اسد است
عبث ریحان است
عبیثه اقط خشک است و [illegible]
طعام متخذ از اقط و سویق
که با روغن خورند
عبیر اسم زعفران است
و نیز خوشبوی مرکب را نامند
و در قرابادین ذکر یافت
عبیط دم خالص تازه را نامند
فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه
عتاق الطیر جوارح طیور است
که بفارسی مرغان شکاری را نامند
عتیق عنبر گویند گیاهیست
متفرق مانند مرزنجوش
است گویند خود مرزنجوش است
و گویند قطعه از مشک خالص است
عترب بضم سماق است
عترس بفتح اسد است
عترسا و عترفان بضم و [illegible]
که بفارسی خروس نامند
و نیز عترفان نام گیاهیست
عرنف اورق ربیعی
عتعت بضم جدی است
که بفارسی بزغاله نامند

عتیق بیه کهنه است و نیز نام
نوعی از تمر است و نیز اسم
آب و طلا و خمر و لبن است
عتنیک [illegible] است
فصل العین مع الثاء المثلثه
عثا بعربی حیا است
عثابط بضم لبن خاثر است
عثار بضم غبار است
عث بضم کرمی است که پوست
و صوف را بخورد
عثرب بضم اول درختیست
شبیه بدرخت انار و [illegible]
آن سرخ و همچنین ثمر آن
و ترش و با عفوصت [illegible]
آن زمینهای هموار و [illegible]
آنرا بپخته و آب آنرا گرفته در
رایب حامض که مسکه آنرا
گرفته بپخته باشند داخل کرده
میخورند جهت تقویت شکم
و زیادتی اشتها و گفته‌اند درختیست
شبیه به ریباس
عثکال عثکول است و عثکول
بمعنی عذق و شمراخ است
عثلط لبن بسیار غلیظ خاثر
را نامند
عثمان بضم فرخ حباری است
که بفارسی چوزه چرز و
نیز فرخ ثعبان و نیز [illegible]
بچه آنرا نامند
عثمثم بعربی اسد است و شتر

بسیار طویل را نیز نامند
عثوا بعربی اسم ضبع است
و آنرا ضبع بسبب بسیاری
موی نامند و بفارسی
کفتار گویند
عثیان و عثیل ضبع نر را نامند
عثیر غبار است جمع آن اعثار
فصل العین مع الجیم المعجمه
عجاج بفتح بمعنی غبار و دخان
است و عجاجه نیز و شتر نر
عظیم الجثه را نامند
عجی بروزن هدی بعربی
پوستهای خشک است
که طبخ شود و بخورند واحد آن عجیه
عجارم [illegible] را نامند
و گفته‌اند اسم قضیب مرد است
عجاف بکسر حنظل است
عجاف بضم نوعی از خرما است
عجایه اسم نوعی خرما است در
مدینه طیبه
عجالد و عجلد و عجلط لبن غلیظ
خاثر است
عجام بضم اسم جنس [illegible]
هر شیئی است واحد آن عجم
و اکثر مخصوص بدانه انگور و مویز
و امثال اینها است
عجانس جعانس است که در آن
قلب مکانی شده و آن جعل است
عجاهن بضم قنفذ است
عجب حب النیل است و حب الکلی

نیز و یونانی اناغورس نامند
عجام بفتح و تشدید جیم خفاش
شحیم است و وطواط را نیز نامند
عجبد زبیب است و حب الصنوبر
نیز نامند و گفته‌اند ثمریست
شبیه بزبیب بفتح اسم غراب است
عجل عجول و عجوابس اسم بچه
گاو است که بفارسی گوساله
نامند جمع آن عجاجیل است
عجره بضم عده و گره است که در
اشجار و غیرها بهم میرسد
عجرم بکسر گرهیست که در
درختها بهم میرسد
اجرم بضم بعربی شتر قوی
شدید است
عجروف بضم کرمیست با پاها
طولانی و گفته‌اند مورچه دراز
پایی است
عجل بفتح و تحریک بعربی اسم
طین است که حمأ مسنون نامند
یعنی خاک سیاه و بدبو و جمع
آن عجل است
عجم بفتح اول و دوم بمعنی است
هر میوه ماکول از فواکه مانند
انگور و شفتالو و زردآلو
و امثال اینها و بچه شتر را
نیز نامند و بضم اصل ذنب
یعنی بیخ دم را نامند
عجمه بتحریک اسم نخلیست
که از تخم روید

عجما بروزن خلا بهیمه است
و عجم بمعنی گنگ است و بهیمه را
عجما از آن جهت نامند که گنگ
است و سخن نمیگوید و نیز بعربی
اسم سطرانیون است
عجمی نوع تمریست کوچک
عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوعی تمریست که در
مدینه طیبه میشود و بزرگتر از
صیحانی و در حدیث است
که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرموده هر که صبح
ناشتا هفت دانه عجوه بخورد
در آن روز هیچ سمی و سحری
با اثر نکند و نیز آنحضرت صلعم فرموده
که عجوه از جنت است و شفای سم
عجوز بعربی اسم خمر است و آنرا
عجوز از آن جهت نامند که
میگذارند تا کهنه گردد و استعمال
مینمایند و تازه آنرا میخورند
و نیز اسم روباه و شیر و بقر
و گرگ و کفتار و عقرب و اسب
و سگ و شتر ماده و فیل ماده
و نیز اسم درختی است معروف
و مشک و نوعی از خوشبویی
نامند و نیز اسم طعامی است
متخذ از نبات بحری
عجم بعربی بچه شتر است
جمع آن عجم است و مرادف
درین مبادی میآید

عجوم بضم اسم طایریست از طیور
عجین اسم خمیر است که بفارسی
آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال

عادار اسم واثه است
عدام بفتح اسم نوعی از رطبی است
که در مدینه طیبه میشود و در
آخر میرسد
عداملی و عدملی و عدملی هر چیز
قدیمی و مسن ضخیمی را نامند
عموماً و خصوصاً درخت کهنه
سالخورده قوی را
عدر بالسریانی کندش گویند
عدس جبلی بقیه است و گفته اند
نوعی بنفشه ایست که گل آن
سفید می باشد عدس المر
گفته اند تخم نباتیست که بیونانی
سفارعانیون نامند و مستعمل
در تریاقات و ادویه نافعه
در سموم است ابن بیطار گفته
که بیونانی سقر غانیون نامند
و آن سوسن بری است
و گفته اند دوائی است که اهل
عقلم و اهل بحرین مر برا نامند
و گفته اند که بزرشنه تلخ است که
بفارسی مشک تلخ نامند و مدر
بول مسهل دم و سیال است
که محدث بول الدم میکردد
عدس خطی نباتیست شبیه
بعدس در شاخ و برگ و لیکن
برگ آن از آن طولانی تر
و عرضش بر سر شاخ آن اطراف
طولانی میرسد و مانند سنبل نیز
و در آن تخم آن میباشد
و در بیخ آن تلخی است و میخورند
عدسیه نوع طعامی است
مصنوع از عدس که پخته شده
حلیم که از گندم میسازند
عدمول بروزن معقول بعربی
ضفدع است
عدوی بفتح اسم بچه کوچک غنم
است گفته اند بچه جلبر و قربیا
بدانست

فصل العین مع الذال

عذابه عذبه است که ثمر اثل باشد
عذافر شتر عظیم را نامند
عذافره شتر ماده عظیم صلب را نامند
عذالت لبن خاثیر را نامند
عذب یعنی شیرین است و آب
طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درختیست نوعی از
انار و خمر
عذب بتحریک چیزی است
که بر می آید از رحم بعد از حیض
و نیز نام درختیست
عذب بفتح و تحریک بکسره دوم
طحلب است و آب عذب را نیز نامند
و گلنف اسم طحلبی است که
بتحریک ثمر اثل است
عذام بعربی اسم نرعوت است
که بفارسی کیک و بهندی
پسو نامند
عذراه بفتح اول و کسره دوم ...
اسم خابطاست که جمع آن ...
عذقوه بضم واو که چکی است
سفید نرم که بفارسی مار ملوک
و مار طاوک بهندی بهمنی نامند
غدق بفتح نخل بارور است
جمع آن اغداق و غداق
غدق بکسر غوره است و خوشه
خرما را نیز نامند و گفته اند
عرجون است که در آن شاریخ
باشد یعنی شاخه ثمر نخل است
که در آن شاخهای باریک
که ثمر بر آن متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعی از
ثمر است در مدینه طیبه
عذلاق بضم نوعی از انگور سبز
رنگ است و جمع آن عذالیق
عذیه نخل باردار است و هر کیکه
در آن تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهمله

عرا بسریانی اسم طرفه است
عراب بفتح بعربی اسم درختیست
که از پوست آن ریسمان میسازند
که بهندی سن نامند
عراب بکسر نوعی شتری است
وحشی که آنرا شتر عربی اسب
عربی نامند و مقابل بختی
عراده اسم عربی جراد انثی است
یعنی ملخ ماده
عرار گاو کوهی است
عراصم و عرازم بعربی اسم سنبل است
عرایس النیل نزد عامه اهل مصر
نشنین است
عرب و عرنب بکسر بربانی است
که بفارسی دیو گندم نامند
و گفته اند نوعی از بیش است
که بهندی بهمنی نامند
عرطبا بسریانی حب الفقد است
که ثمر فنجنکشت باشد
عربی شعیر ابیض است و حنظل
حرفان را نیز نامند و اصل
آنست که سلت باشد
عرجا بعربی اسم صمغ است
عرجون عرجون نخل است
عرد حمار است
عرداریعربی اسم فیل است
عربیونانی اسم قنطوریون است
عرض بضم اول تشدید بربر بعربی
ازرق الطیر است و غدره
الناس را نیز نامند و بیم
کوهان شتر را نیز
عرصف ماش وار است
عرصم بادنجان بری است
عرض ارک است
عرطب جسک است که بهندی
کوکهرو نامند
عرطنیثا اذربو است که
بفارسی چوبک نامند
عرفج اسم عربی نوعی از نبوعات
است و گفته اند اسم نباتیست
که بر شطوط انهار میروید
و بیخ شاخه میدارد و لهذا
آنرا و حشیه الاغصان
می نامند و گفته اند در هیئت
شبیه بسماق
عروق جمع عرق است و
شامل عروق بدن و شجر
هر دو است و نیز بیخ درختیست
زرد رنگ که از آن ثیاب
و غیر آن را رنگ می نمایند
که بعربی عروق الصفر و
بفارسی زرد چوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارطی نجیست سرخ رنگ
و سبک که بفارسی بیخ بدو نامند
و آن بیخ درخت غرب است
عرق آصف بیخ کبر است
عرق الجبار بیخ الجبار است
عرق الحبه رگ بدنست
عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور بلغت اهل مکه
مشرقه زرنبا واست
عرق الطیب سرار است
زرنبا و را نیز گفته اند
عرق العالونح ابو خلسا است
که بفارسی هوه چوبه نامند
عرق المجبال ماهی ماهی است
عرق الزبیب مویز آب است
که مقطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ است
عرق العروس خلوق است
عرق یابس قلقو نیا است
که بفارسی زنجاری نامند
عرقضا و عرقصان و عرقضان
و عرنقصانه و عرنقصان
اسم حند قوقی است یا بر
بطوره است
عرقیع بری یکمون است و بخور
اکراد را نیز نامند
عرقون نباتیست که برگ آن
شبیه ببرگ شقایق النعمان است
و شکافته و طولانی و بیخ آن
مستدیر و آنرا میخورند و صنف
دیگر نیز میشود و شاخهای آن
باریک و برگ آن شبیه
ببرگ ملوخیا و در اطراف
شاخهای آن چیزی بر آمده
شبیه بسر مرغی و منقار آن
و این در طب غیر محمود بلکه
در صناعت و سکر است
عرقیل بعربی صفره بیض است
عرم بفتح اول و دوم ماهی است
که اهل مغرب سردین و بیونانی
دبس نامند
عرماء مار سیاه مخلوط بسرخی
است و گفته اند مار قرش است
عرماض بکسر بعربی طحلب است
عرمض بفتح اول و کسر دوم و فتح

سیم و یا جزو و کراست یعنی پوست
پستی نر
عرس بفتح طحلب بسر است
که در زیر آب میباشد و بالای
آب می آید و نیز حب الغار و نوعی
از سدر بریست که بفارسی
کنار بری نامند و اراک
کوچک را دانسته اند
عرمضان اسم عربی خندقوقی
و بخور الاکراد است
عرنقصان خندقوقی است
عروی بعربی و سریانی
بهمنی است که اسرش باشد
عرویا بسریانیست و بفارسی
کرانکبین نامند
عروس قاتل النحل که نیلوفر
باشد و کبریت زرد را که کشته
باشند نیز آب بقطر از معصفر
در اول مرتبه را عروس آب
سرخ بعد از ان را داماد نامند
عروسا فارسی سلخ الحیه است
عروسک پس پرده عروس
در پرده اسم فارسی هامشه
فرس کالنج است
عروسک حباحبست که بفارسی
کرم شب تاب نامند و گفته
اسم فارسی طلینوس است
وجعد را که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول وضم دوم
دوای معروف است و بضم

اول و دوم بمعنی رگ است
و شامل رگهای بدن
انسان و حیوان و اشجار
است و نیز ریشهای باریک
درخت را نامند و عروق
الصباغین را نیز نامند
که بفارسی زردچوبه گویند
و بعضی گفته نباتیست زرد
که بفارسی اسپرک و بهندی
تن نامند
عروق اصفر بیخ کبر است
عروق بیض مستعجله و بعضی
بوزیدان که بهندی ستاور
نامند دانسته اند
عروق احمر عروق الصباغین است
که بفارسی روناس و بهندی
منجیت مجیت نیز نامند
عروق الزعفران عروق
الصفر است که عروق
الصباغین و بفارسی
زردچوبه و بهندی هلدی
گویند
عروق السوس اصل السوس است
عروق الصبغ عروق الصباغین است
عروق الصفر عروق الزعفران است
عروق الطیب و عروق الکافور
زرنباد است
عروق فالوج ابوخلسا است
که شنجار نامند
عروق قاخیری است که اصل

نصیبین در سیاهی موی
مستعمل دارند و گفته اند که
اشراس است
عروق سقر مستعجله است
عرهوم عرجون است
عرهون فطر است
عریا نانخواه است و
عوشه را نیز گویند
عریس السیل بلغت مصر شنبلیت است
عریض جدی یعنی بزغاله است
عریطه عقرب است
عریقصا و عریقصانه خندقوقی است
عریقطه دابه است عریض
شبیه بجعل
عریکسا نام بعبری یعنی نان تنک
عرین لحم است
عراری و عرار از عرور است

فصل العین مع الزاء المعجمة

عزه غزال است که بفارسی
آهو بره نامند
عزلم حمام ذکر است یعنی کبوتر نر
عزهول ابل است
عزرو عزیدن قنطوریون است
و در بعض نسخ قانون عزیز
قنطوریون کبیر است و عزیرا
قنطوریون صغیر است
عزیز کلی است معروف
و در قرابادین مذکور شد

فصل العین مع السین المهملة

عساج یا است کشوث را نیز نامند
عساعس قنافذ است و آنها
بدان نام بجهت آن موسوم
نموده اند که در شب رفتار بسیار
مینماید
عساقلی و عسقل نوعی از کماه
است
عسار و عسارد ذهب است
عسالیج جمع عسلوج است
بمعنی قضبان و قاق یعنی
شاخها و بیخهای درخت کرم
دکدو و خیار و امثال اینها
که بر درخت و غیر آن بچسبد
و بالا رود و بمعنی شاخهای
درخت با یک و بیخ درخت
نیز آمده و بعضی اینها را
لغایف نیز نامند و گویند لفایف
مراد از آنها است
عسبان جرید نخل است
عسبر بعربی نمر است عسبره
نمر ماده
عسجد بفتح ذهب است و جواهر
مانند یاقوت و در و زمرد را
نیز گویند
عسجد طلح است
عسری بقله است
عس زرنیخ است
عساس عسعس عساس
ذئب است
عسطوس نوعی خیزرانی

است شبیه بخیزران
عسقله شکوفه سپید است
عسل افسنتین عسلی که مگس
آن بر افسنتین نشسته باشد
عسل بلادر رطوبت سیاه
چسپنده است که از بلادر
بر می آید در حین فشار که
و بهندی بلادر نیز نامند
عسلج اسم مصری بیخ [illegible] است
عسل بلیلج مربی بلیلج است
و همچنین عسل اهلیج و عسل
بلیلج و عسل زنجبیل مربی
عسل تمر سیلان تمر است
یعنی دوشاب خرما
عسل داود دهن عسلی است
که اعلی نامند و توهم کرده
کسیکه او را مالی داود مالی و اشتباه
عسل الحاج ترنجبین است
عسل حاشا عسلیکه زنبور
آن بر درخت حاشا نشسته
باشند و از ادویه تریاق
اکبر است و همچنین عسل
شوکران است و عسل [illegible]
کبر و اینها همه محرورین را
مضر است
عسل الخلاف شیرخشت است
که از درخت بید بعمل می آید
عسل داود دالی است
عسل الرمث شبیمی است
که بر درخت رمث نشیند

و آن خبریست سفید شیرین و
لطیف اند که آن را انگبین بغال است
عسل طبرزد شیره قند و شیره
نبات است
عسل القصب عسلی است که از
خرمای خشک طبخ و فشردن
و بقوام آوردن بعمل آورند
عسل القصب آب نیشکر است
عسل اللبنی حصی لبان است
و بعضی گفته اند میعه سایله است
عسل ماذی عسل نحل است
عسل النحل شهد است که
بهندی مدهه نامند
عسل یابس خشکنگبین است
و طعام طیب حقیق را نامند
عسلیج بکسر صنف اخیر بخور
مریم است
عسن بیه کهنه است
عسیب جرید نخل است
و استخوان دنب اشتر نامند
عسیس قضیب فیل را نامند

فصل العین مع الشین المعجمة

عشار بضم عشر است
عشب گیاه تر را گویند
عشبه عشبه مغربیه است
که طیان نامند
عشبة السباخ کراث است
و غافقی غیر آن دانسته
عشبة العجوز طرالسنه است

عشبة النار طيان است
عشر بضم بفارسي درخت خرك
و بهندي اگ نامند و در
سكر العشر مذكور شد
عش الطائر خانه طيور است
كه بفارسي آشيان پرنده گويند
عشق الصبيان شوكة السوداء است
فصل العين مع الصاد و الضاد
عصاب عصبه بضم اسم برنجاسف
شيطرج است
عصارت عصارة آنچه از افشردن
نباتات و يا فواكه و غيرها است
خواه خشك نمايند و يا نكنند
و عصاره هر چيز در ضمن اصل
آن مذكور شد
عصاره آغيس عصاره پوست
انبرباريس است و در امراض
چشم مستعمل و بهتر از ماميران
چيني است
عصاره لحج سك است
عصاره حناء الصيني نزد جعلي است
كه شاه صيني نيز نامند
عصارة الشوس البسوس است
عصارة القرط اقاقيا است
عصاره هو قفيصاس عصاره
لحية التيس است
عصاره موسي عصي الراعي است
عصي هرمس صلبوب است
عصيه بضم درخت خار دار است
كه صمغ آن كثيرا است كه

يوناني نوارس نامند
عصبه بفتح و تحريك نوع لبلاب
است كه بيوناني فنوس نامند
عصاب بفتح و تشديد صاد
اسم غزال است
عصفر بري با آورد است
عصفور الجنة خطاف است
عصفور الصباغ و عصفور الشوك
صفراغون است
عصلان عصل است
عصيده طعامي است مصنوع
و در قرابادين مذكور شد
عصيفيره چيزي زرد است
عضاه بكسر اول هر درخت عظيم
خار دار است و آن بر دو قسم
است خالص و غير خالص
و درخت ام غيلان نيز نامند
عضرس خطمي بري است كه
بيوناني باد و بعربي شحم المرج نامند
عضرفوط و عضفوط جانوري است
كه بفارسي مارملوك و بهندي
بيمني نامند
عضرن بكسر اول بورق است
عفص بكسر اول و تشديد ضاد
اسم جنس هر درخت كوچك
خار دار است و گفته اند
اسم نوعي از خار است
عضل بفتح و تحريك بلغت
اهل يمن جراد است جمع آن
عصلان

عضمحه بعربي اسم ثعلبه است
كه بفارسي روباه ماده نامند
عضو بضم عين و سكون واو
جمع آن اعضا و آن اجزاي
كثيفه بدن حيوان متولد
از مني و كثيف اخلاط است
و آن يا مفرد است مانند
مانند استخوان و غضروف
و عصب و رباط و عروق
و لحم و شحم و سمن و يا مركب
تركيب اولي مانند عضل
و يا ثانوي مانند عين و يا
ثالثي مانند وجه و يا رابعي
مانند راس
عضيله مصغر عضله است
فصل العين مع الطاء المهملة
عطار بسرياني كرات است
عطارد بضم اول و كسر راء
مهمله باصطلاح اهل صنعت
زيبق است باعتبار مناسبت
طبيعت آن بطبيعت عطارد
كه با هر كوكبي مناسبت
آن تاثير مينمايد و همچنين
زيبق با هر فلزي و كوكبي
مناسبت آن تاثير ميكند
و گفته اند سنبل رومي است
عطب بعربي اسم قطن است
و بفتح قطن نرم را نامند جمع
آن عطاب و قطعه از آن عطبه
عطر بكسر اسم جنس خوشبو

جمع آن عطور و بفتح خوشبو شدن
و باصطلاح بعضي عامه چرب زبان
شيطمي است كه بر درخت قنب
نشيند و منعقد گردد كه چرب
اعلا و خالص نامند
عطران بسرياني قطران است
عطر مثلث عطر مركب از عود
و عنبر و صندل است و بهتر
از آن عطر مركب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر است
عطر منشم حب و بن منشم است
عطشان نباتيست كه بيوناني
و نيا قوس نامند و بعربي
نفس الكلب و طرسك نيز
عطاره بفتح سنبل رومي است
عطفل گفته اند ضعو فرا است
و گفته اند بهرامج است كه
خلاف البلخي و بفارسي
بيد مشك نامند
عطلب و عطوب قاتل ابيه است
عطموس حمار الوحش است
عطم بضم صوف منفوش است
عطوس بفتح اول و ضم دوم
دوائي است كه در بيني دمند
تا عطسه آورد جمع آن عطوسات
و در قرابادين ذكر يافت
عطوط طائري است كه آن را
عطيطوي نامند
فصل العين مع الظاء المعجمة

عظا نوعي از صدف است
عظا و عظايه سلامندرا است
عظرب بكسر اول و سكون
دوم اسم عربي افعي كوچك است
عظلم بعربي اسم گياه وسمه است
كه بفارسي نيل نامند
و گفته اند عظلب است
عظلم السبق عرن است
عظموطه بكسر يربوع ماده
را نامند
فصل العين مع الفاء
عفا و عفاء بكسر بچه حمير را
نامند و گفته اند بر نعام است
عفاد امون بيوناني حب القلقل است
عفار گفته اند ثمر قاتل ابيه است
و نيز سويق غير ملتوت با دام
است و بعربي قطلب را نيز نامند
عفاره جوزة القطن است
كه بفارسي كوزك و شترا زي
خروك و باصفهاني كوكوزك
پنبه و بهندي و هيري نامند
عفاد بسرياني سنعات است
عفص بفتح حمام است و با
طائري شبيه بدان
عفر بفتح بعربي تراب است
عفر بكسر بعربي اسم خنزير است
عفر الديك و عفرية و ...
موي شتاني آن است
و عفرية انسان موي

عقب كردن آن
عفصيح نوعي از بلوط است
فصل العين مع القاف
عقار خمر است
عقار صنيشا اسم سرياني
اذربوا است
عقار اعرون اسم سرياني
اشراس است
عقار سو صينائي اسم سرياني
ابرسا است
عقاقير اسم جنس ادويه است
و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر حوب شكت است
عقربان بلغت اندلس اشقولوقندريون است
عقبان اسم عربي حب الخالص است
عقيلا اسم عربي غوره است
عقيد العنب مفرح است
فصل العين مع الكاف
اكرش اسم صنف خيري است
فصل العين مع اللام
علث خندريلي است
علجا فراخ است
علس سلت است
علسي علقي و علو انبات
صبر است
علف رطبه خشك است
علف هندي اسم فارسي سعود است

علقه طفسیقون است وگویند اسم حنظل است
علک یابس علفونیا است
علک رومی مصطکی است
علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است
علوفس خاربست
علوفن یونانی منفتج است

فصل العین مع المیم

عماد بنک لاکحل است
عمرو کرفس است
عملج نوعی از خرنوب است و با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق بزغاله است و در جدی مذکور شد
عنب الجن فاشرا است
عنجد عجم الزبیب و جمیع دانه ثمار را شامل
عندم بقم است و نزد جمعی دم الاخوین
عنزب سماق است
عنزران اذربو است
عنز بز ماده است و در معز ذکر یافت
عنصل اسقیل است
عنفه اسم عربی مرزنجوش است
عنقیلی اسم یونانی شلجم است

فصل العین مع الواو

عود البخور عود قماری است
عود البرق دار شیشعان است
عود بلسان شاخ درخت بلسان و در بلسان مذکور شد
عود الدرقه محروث است
عود الریح اسم مغربی آزرب است و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی عوسج
عوسیا برومی السباسه است
عود الصلیب فاوانیا است
عود الفالونج ابوخلسا است
عود الوج وج است

فصل العین مع الیا

عیدان اسم جنس شاخ نباتات است و بلغت شام دار شیشعان را نامند
عیزران زعرور جبلی است
عیشالم اسم عربی درخت عرعر است نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار و زعرور جبلی را نیز نامند
عین صوف است
عین الاعلا اقحوان است
عین البقر اسم نوعی از انگور است و بلغت مغربی اسم نوعی از آلو است و اقحوان را نیز نامند
عین الجمل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است
عین الحیواة باصطلاح اکسیریان زیبق است
عین السرطان سیسبان است
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند
عین الهد سنگی است مشهور و در طب نفعی برای آن ذکر نکرده اند
عینون آذان الفار است
عنیبه بلغت اندلس رعی الحمام است
عبید النطباط اذان الفار است

باب الغین المعجمه

فصل الغین مع الالف

غابانک شابانک است
غابس عنب الدب است
غازاباغی اسم ترکی گیاه اطریلال است و در کوهستان و لرستان پایی زاغان نامند
غاسول اشنان است
غاسول رومی ابوقابس است
غاغاطی اسم یونانی حجر غاغیطوس است
غاغه فودنج است
غالاوطی یونانی مر است
غالی یونانی لبن است

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری درخت سدر خاردار است
غباریه عنب الدب است

فصل الغین مع الراء المهمله

غربیب نوعی از انگور سیاه است
غر بلغت شام نوعی کوچک عصی الراعی است
غرسار آس است
غرقد نوع سفید بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی پسته کوهی است
غرجج اسم فارسی شونیز است
غرنیف اسم یاسمین است

فصل الغین مع الزاء المعجمه

غزال الماء طحلب است

فصل الغین مع السین المهمله

غسا ملح است
غسل خطمی است
غسلج آذربو است
غسول اشنان است و اوخر را نیز نامند

فصل الغین مع اللام

غلوفریا یونانی اصل السوس است
غلوفس یونانی اسم طوبر است
غلوفن یونانی ماهیان است
غلیجن یونانی فودنج است
غلیجن اغریا یونانی مشکطرمشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و غریا بمعنی کوه است
غلیواج اسم فارسی حداه است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیا

غملون قنابی بری است
غمامه اسفنج است
غندب بعربی عنکبوت است
غوره اسم فارسی حصرم است
غوره خرما طلع و بسر است
غوک ضفدع است
غوفار باصفهانی شحرور است
غیال زنق است
غلیم اسفنج است
غیفیطس سنبل الطیب است

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزه والالف

فؤاد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند و مراد وجع الفؤاد وجع فم معده است که بسبب قرب و مجاورت مجازا بران اطلاق مینمایند والا قلب محتمل هیچ اذیت والم نمیتواند شد و مصاحب آن موت است
فایر بعربی اسم ظبی است جمع آن فوز
فواره بضم بعربی اسم حلبه و تمر است که جهت نفساء میپزند
فارغوس لقلق است
فالس زاج است
فالیش یونانی باقلی است
فالیش قبطی باقلی قبطی است
فانش بطیخ است
فالطراصین حب البلور است
فاتح اسم ناقه جوان آبستن است
فاترسلن خردل ابیض است و حرمل را نیز نامند و بعضی آنرا فاترسالین دانسته توهم نموده
فاجشه جند بیدستر است
فاجج غراب البین است
فاحا یونانی زعفران است
فاحا فامس حصص است
فاخر خرمای بی هسته است گفته اند نوعی از خرما است که بفارسی کابلک نامند
فاخره فاغره است
فاخوز نوع ریحانی است که ریحان الشیوخ نامند و برنجاسف را نیز گویند
فاذج بفتح دال مهمله و جیم بادزهر معدنی است و بهترین حیوانی آنست که خطائی نامند و گفته اند حجر دوا است و بنجا و معجمه نیز آمده و گفته اند که بندق هندی است که رته نیز نامند و مشهور اول است
فاذزهر معرب بادزهر است
فادما بسریانی اسم توتیا است
فادن گفته اند نام دوائیست که بهندی پیوار نامند و نوع صغیر آنست
فره بضم اول و فتح ثانی موش نر را گویند

فار اسم عضل حیوان لسان است
فاراءاذ ابسریانی ثمر صنوبر است
فاوآسون بابونج ابیض است
فاراسیلون فراسیلون است
فاروامون بیونانی حرف است
فائرس بمعنی اسد است و
روبیا نیز نامند
فاریس الماء سقطریقون است
سقطریقون سقطرطیوس
نیز آمده
فارسطاریون عین الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم یونانی جوز است
فارشامی صاحب تحفه گفته
درختیست برگ آن شبیه
ببرگ بید وازان عرق تصفیه
وخوشبو وصاحب تحفه نوشته
که اندرطون است وصاحب
منهاج گفته جهت تفتیح سدد
احشاء واوجاع نافع
فارض بقرمسن است قال الله
تعالی بقرة لا فارض ولا
بکر عوان بین ذلک ای مسن وسط
بینهما
فارعه فاغیه است
فارزحیا وفارزخینا بیونانی
حشیشة الدخن است جهت
انکه دخن که درهم بن ظلفا
نامند نافع است
فارو بیونانی شبث است

فاروسی شمع است که بفارسی
موم نامند
فاروفسورا بیونانی صداء
الحدید است
فاروفوعا طلح است
فاروفیسون لغت رومی است
وبیونانی فلفورلین نامند
وبعربی خربق اسود است
فاریقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی فاوانیا
است که عود الصلیب باشد
فارونیل نباتی است که بهندی
باپچی نامند
فارز بعربی مورچه سیاه
باسرخی است
فارس لبکون همزه اندرونیلوفر است
فاس طرفا است
فاساقطاط است
فاسطامائی وفاسطامی
بیونانی شاه بلوط است
فاسترن لغت سریانیست
وبیونانی جند بادستر
وفاطونیقی نامند وبفارسی
بستان افروز است
فاستره وفاشطره بیونانی
جند بادستر است
فاسلو بیونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفساء است
وگفته اند نوعی از انست

فاسیه خنفساء بسیار بدبو است
فاسیس بهندی بابری است
فاشرا کرمة البیضاء است
فاطقی معرب فستقی رومی است
که عدس ماکول باشد
فاطل و بوا عنصل است
فاطویل فوفل است
فاطوس بیونانی چرک کشتی
گیران است که بعربی وضع
الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است
ودعل را نیز نامند
فاعوسه بعربی فرج را نامند
جهت انکه منفعس یعنی منفرج
میگرده
فاعیج نیلوفر هندی است
که فل نامند
فاعیس مرزنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه وراء مهمله
گلی است مائل بزردی و بسیار
خوشبو مانند زنبق طولانی
و در بلاد هند کثیر الوجود و حب
رای حینیا نامند
فاغوش بسریانی شیطرج
هندیرا نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفه حنا است
وبسریانی لفجی کفرا و برومی
اورسیقون وبیونانی سما
سوفر نامند وطبیعت حوص

آن در حنا ذکر یافت و در حدیث
است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که
احب الریاحین الفاغیه
وبهترین آن تازه سفید
حلو الرائحه آنست ومعتدل
در حرارت وبرودت است
وجهت اورام حاره نافع
وباعث کرم نخوردن پارچه
پشمی است نگاه داشتن آن
ونیز بمعنی فاغر آمده
فافاری وفافور قی فلفل است
فافاین فاخته است
فافافس اراغیلون نبات
جاوشیر است
فافالس جزر بری است
فافرن وفافروسرم فا
فیروس وفافیرو فافیوریسا
همه اسم بری است
فافورا اسم عربی برنجاسف است
فافیس بقلة الحمقاء است
فافلیون بطیخ است
فافیوس بیونانی کمون بر
وشاوترج بری را نیز نامند
فاق بعربی طائریست طویل
العنق وزیت مطبوخ را نیز
نامند وهن الکیان را نیز
فافلیتر بیونانی سرطان است
فاکهه اسم عربی ثمر اشجار است
که بفارسی میوه نامند و

بهندی پهل جمع آن فواکه
فالامغرسطس بیونانی نوعی
قصبی است که آنرا نیل نامند
فالامینی بیونانی فودنج
نهری است
فالانجقون وفالاخیطس
وفالانجیقون بیونانی
اسم رتیلا است
فاس نباتیست که بیونانی
اندرو صارون گویند وبفارسی
تسبر
فالیوس بیونانی بلبوس است
فالرغس فارغوس لقلق است
که تبلاج نیز نامند
فالرمون شراب کهنه بسیار
قوی حاد است
فالس پوست درختیست در
طورسینا ثمر آن مانند بلوط
فالفس بیونانی صمغی انجبار است
فال مال فرنجمشک است
فالندی بیخ کبر است
فالینوس شاهتره است
فالیو القیوس اصابع الصفر است
فالافس سقلینوس صنف کبیر
ذو فرا است منسوب بسقلینوس
حکیم جهت انکه او اول کسی است
که معرفت بدان بهم رسانید
وکسیکه آنرا نوع کبیر دو فو دانسته
غلط کرده
فانافس افسنتین نوع صغیر

ذو فرا است منسوب بطبیبی
حرون که قریه ایست از جبال
شام وگفته اند ذو فای خشک است
فانجی معرب کانجی است
فانی خلرون بیونانی سلیت است
فانیوس کمون بری است
فلونیا فاوانیا است
فارسون بیونانی اسم بلح است
فاوطلها بیونانی ذرة است
فندیه اسم گوشت بریان است
فابطون شیح است

فصل الفاء مع التاء المثناه الفوقانیه

فتاب جفتوت وفتیت
نان فطیر است که فتیت نیز
نامند وفتیت هر خیز را گویند
فتاط حکیم میر محمد مومن گفته
که سپستان است
فتاق بکسر اول نانی است
که تعجیل در ادراک وبرامدن
خمیر آن کرده باشند ولیف
ابیض را نیز نامند
فتال ابیل است
فته ثمر تازه شبیه بحبة الخضرا است
فتجان بعربی عقاب است
فتره سکه رعاده است
فتیس بیونانی عفص است

فصل الفاء مع الثاء

فث بعربی اسم ارزن است
که بهندی باجری نامند

نبات آن شبیه نبات ذرة وحب آن شبیه بحب ورس و اهل هند آنرا بسیار میخورند نان آن پخته و دیگر انواع

فخ تخم حنظل است وگفته‌اند درخت حنظل است

فقیموس یونانی ونداست

فقیمون یونانی لیموست

فصل الفاء مع الجیم

فج بکسر بمعنی خام والکراث آن بر میوه خام می نمایند و بطیخ شامی را نیز نامند که بطیخ هندیست

فصل الفاء مع الحاء المهملة

فحا بمعنی ابزار القدرست مانند پیاز و سیر وگشنیز و غیرها

فحلا فاختة است که بیونانی فریوس و ماطوس نامند

فحلاماورس بسریانی جند بیدستر است که خصیه جراست

فحم الحنت است که بهندی کویله نامند وآن اخگری است که خاموش کرده باشند

فحول بفتح گشن خرما را نامند

فصل الفاء مع الخاء المعجمة

فخار خزف را نامند که بفارسی سفال نامند

فخفره فخاله است

فخمیده نبیه ایست که تخم آنرا برآورده باشند

فخوز درخت نخل تو بی شاخ پر برگ را نامند و نافه بزرگ پر شیر را نیز نامند

فصل الفاء مع الدال

فداوه ضفدع است

فدر بضم اول و دوم و را مهمله مشدده بعربی اسم فضه است

فدس بعربی اسم عنکبوتست

فدن بعربی اسم ضبع نر است

فدیلیون یونانی عقعق است

فصل الفاء مع الراء

فربر مرغ است

فراکو خراست که حمار الوحش نامند جمع آن افراد و فرا

فرات آب صاف شیرین خوش گوار است قال الله تعالی و اسقیناکم ماء فراتا

فراته نبیذ است که شیرازی مبیده نامند

فراخ بچه طیور است

فرار بچه شتر و بز و گاو وحشی است

فرایج جمع فروج است که بچه دجاج باشد

فراس خرمای سیاه است غیر مشهور

فراسیوک بفارسی پرستوست که بعربی خطاف نامند

فراسیفیا بیونانی کراث است

فراش بفتح اول و شین معجمه در آخر اسم عربی پروانه است واحد آن فراشه

فراشیون فراسیون است

فراص سانج هندیست

فراطن قرن است که بفارسی شاخ نامند

فراطیوس برومی نعناع است

فراع بعربی اسم سنی است

فرافر و فرافل سوتق ترمس است

فرام بکسر اول بعربی دوائیست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فراموس بیونانی بابونه است

فرانق بضم اول معرب پروانک فارسی است که بعربی برید و بفارسی سیاه گوش ترکی قرا قلاق نامند و آن حیوانیست بقدر سگ کوچکی و رنگ آن و گوش آن سیاه پیش پیش شیر میگویند میرود و گویند خبر میدهد از آمدن شیر و از سباع شکاریست

فراهلیون زبد البحر است

فرا ایطافی افلنجه است

فرابانیون اقحوان است

فربرک و فرتوک خفاش است

که آنرا مرغ عیسی نامند

فربودم کافور است

فربهی اسم فارسی سمین است

فرت نباتیست که جهت وجع فواد نافع است

فرث سرگین است

فرتا فوه است

فرتانیون اقحوان است

فرتاشعیر است که بفارسی جو نامند

فرجانه کما و سفید است

فرجه بسریانی سعد است

فرجو بفارسی فرخ طیور است

فرار باصطلاح اهل صنعت کیمیا زیبق است

فرکهض شیح است

فروج جوجه ماکیان است

فرزنباقیست در نهایت تلخی جهت مغص و زحیر و وجع بطن نافع و از چین می آورند و آن ترواج خطائی است و بعضی وج و بعضی دوائیکه بترکی اکیر نامند و بعضی آنرا او مد صینی دانسته‌اند

فرزو و فرزد مرغ گفته‌اند

نباتیست که بیخ آن سعد است

فرزغ حب القطن است

فرساد ارفلفل است

فرسا ما سدر است

فرسان بکسر و فتح نیز بفارسی حیوانیکه از پوست آن فرو میسازند و گفته‌اند فنک است

فرسنک و فرسلو و فرسلوک همه اسم فارسی خطاف است

فرسد حمص است

فرستاریون یونانی بمعنی حمامی است که حبی از حبوب ماکوله شبیه بعدس است که آنرا رعی الحمام و بهندی اریهر نامند

فرسطس بعضی رعی الحمام و بعضی ذراریح گفته‌اند اصل آن شیئی طائریست که آنرا حباحب نامند

فرسک نوعی از خوخ است که بفارسی شلیر و شلیل نامند

فرساوس و فرسلون طلق است

فرسیا برومی لبلاب است

فرسیطاسیون بیونانی زنجبیل الکلاب است

فرسین سخاله حدید است

فرسیون سمک بحری است و گفته‌اند حمام است

و صاحب تحفه اسم نوعی از باد آورد دانسته

فرش بعربی صغار ابل است که قابل حمل نباشد قوله تعالی و من الانعام حموله و فرشا و گفته‌اند غنم است و آنچه صلاحیت غیر ذبح نداشته باشد

و گفته‌اند آنچه از پشم و موی کرک پوست آن انتفاع برند و گفته‌اند درخت کوچک و خورد هیمه است

فرشکی بفارسی خوشه کوچک است که در خوشه بزرگ خوشه انگوری باشد که بعربی خصله و نیز بفارسی پیشک نامند

فرس و فرصید استه مقل است

فرصاد بعربی اسم درخت توت است و گفته‌اند درخت توت سفید را نامند و توت سرخ را نیز و ضبع سرخ را نامند

فرصد بکسر استه مویز یا استه انگور را نامند

فرض نوع خرمائیست که در عمان میشود

فرض بکسر ثمر دوم است ما وام که سرخ است

فرضح بکسر بعربی عقرب است

فرسفس بعربی حیه مقرنه است

فرصریون فرفیون است

فرطس مارشا خدار را گویند

فرع بعربی قمل است و گفته‌اند قمل کبار است

فرغنده و فرغنک بفارسی گیاهی که بر اشجار پیچد که عشقه نامند و گفته‌اند نوعی از لبلاب است و گفته‌اند اسم نباتیست که بهندی اکاس بیل نامند

فرغور بفارسی طیهوج است
و گفته اند مرغیست خوش آواز
که بلبل باشد و ضفدع را
نیز گویند
فرغوی بفارسی طایریست
از طیور صید که بترکی قرغو
نامند
فرفا درخت عظیم است
مانند درخت حنا برگ آن
مانند بادام و گل آن مانند
گل سرخ و از چوب آن کاسه
و ظروف سازند
فرغب درختیست عظیم که از
چوب آن رحال سازند
و گویند درخت ساذج است
و گویند درختیست که بهندی
ساگونه و ساگوان نامند
فرفت شاهسپره است
فرفخ و فرفخین و فرفینا
و فرفیم و فرفه و فرفضیین
بقلة الحمقا است
فرفور بفارسی اسم قراقروط
فرفورا نوعی از صدف است
فرفورون برومی سعد است
فرفوس سنگ سرخی است
که جهت جراحت نافع
فرفیر بنفشه است
فرفیون افربیون است
که فربیون نیز نامند
فرفوصغا دوائی مرکبی است

مستعمل در دوا الحطاطیف
و در معاجین در قرابادین
کبیر ذکر یافت
فرکیه طعامی است مصنوع مانند
هریسه و از طب اران که
بفارسی آش حلیم نامند
فرم دوائیست که زنان
برای تضییق فرج مستعمل دارند
فرماسر یونانی باقلی است
فرصید عجم الزبیب است
و عجم العنب را نیز گفته اند
فرنب بچه یربوع است
فرند نوعی از آهن است که فولاد
نامند و حب الرمان را نیز نامند
فرسیمون یونانی زرین درخت
است
فرنیوس یونانی کرنب است
فرنیون اسم یونانی زبد البحر است
فرنی اسم فارسی مهلبیه است
فرو بعربی پوستین است
جمع آن فراء متخذ از سنجاب
و حواصل و سمور و قاقم و فنک
و بالوز و دلق و ثعلب و حملان است
فروس یونانی ماذریون است
فروسیمن جوز ماثل است
فروشه بفارسی افروشه است
و آن حلوائی است متخذ از
آرد و روغن و عسل یا شکر
و گفته اند فرشته است
فروصناهی و افروصناهی

کرات النوام است
فروغیون یونانی سنگی است
که عصافیر بلاد فروغیا
که افریقیه باشد مستعمل دارند
و لهذا مسمی یونانی بعصفور عسیل
گشته
فروفرط زرنیخ احمر است
فروقه پیه گرده است
فروقودی لادن و دوائیست
حریف خوشبو و گفته اند نباتیست
شبیه بگیاه لادن اسود
و بیخ آن طولانی سبک
عریض و بوی آن تند شبیه
ببوی حرف چون با آب طبخ
نمایند و بیاشامند رعاف
آورد و طحال را نافع
فروقونس یونانی بیخ
الکواثر است
فرولیوس برومی ماهی بحر
فرومد سعد است
فرومیان بصل است
فره بفارسی بنفسج است
و بترکی فراخ است
فرهنج بفارسی اسم کشوث است
فریج بفارسی اسم وج است
که بترکی انکر نامند
فرنجات اسم فارسی سنبل است
که بعربی صقیع نامند
فریده مروارید بزرگ را نامند
و نیز مروارید بزرگ برشته کشیده را

فریدس و فریدیس بلغت اهل
مصر رعیان است
فریز و فریس بفارسی اسم نباتیست
در نهایت تازه گی و نضارت
که چون دواب بخورد فربه شود
و نیز اسم نباتیست که خوشبو
و نیز فریز در فارسی اسم گوست
خشک و نیز اسم نباتیست
که بیخ آن سعد است
فریسفاغول بسریانی راسن است
فریطیقیوس نوعی از دوقو
است
فریق جاورس است
فریقه بعربی خرمائی است
که با حلبه طبخ نمایند برای
نفسا، و یا حلبه ئیست که با
حبوب طبخ نمایند و جمعی که
آن را حلبه دانسته اند غلط است
فرنفکیه حلیم است
فریوک بفارسی بطیخ است

فصل الفاء مع الزاء المعجمه

فز بفارسی اسم وسخ است
فزر و فزیر بفارسی اسم وج است
فزغن بفارسی عقعق است
و گفته اند که نوعی از سلاسل است

فصل الفاء مع السین المهمله

فسا بسریانی اشنان عصارات
فساریدوس یونانی نوعی
از زراریح است و در گندم بیابد
فساریوس یونانی نوعی از

افسنتین است
فساقیین برومی اسم خربا است
فسال نجیبست خشک سفید
زنگ تلخ شبیه بتخم حنظل خاصیت
آن محلل و مجفف
فساله الحدید توبال الحدید است
فسامانا بسریانی لوبیا است
فسامون حب بلسان است
فسان اسم فارسی حجر المسن است
فسا برومی زرفت است
فسطاطیس یونانی خرفه است
فستقا شبلو و فستقا شبول
بسریانی حب البان است
فستق حیم و فستق الهمادیه
حب البان است
فستور و فستوری یونانی
سمک است
فسدس حب النیل است و گفته اند
تخم ماذریون است
فسرافاطاس یونانی حجر الماس است
فسرافوبن یونانی تمر است
فسریقون زنجفر است
فسطافیون یونانی فستق است
فسطرن و فسطوریا یونانی
سمک است
فسطسهره کزبره است
فسطسه بندق است
فسطیون فسا و دو الصنوبر است
فسفسه سلیست که اسفست و نوبی
و بعربی رطبه نامند

فسفرا یونانی و سریانی فضا است
فسقی و فسقین یونانی خروع است
و نیز فسقین بمعنی قضبان الکرم
فسلان صغار نخل است
و جمع فسیل
فسلیون برغوثی است
که بزرقطونا نامند
فسمونیون اسفناج اسپرت
فسموبرون بهار جیشان است
که فاشرا باشد
فسمسلن اسم یونانی سکبینج است
فسمین اسفیداج است
فسن حجر المسن است
فسنغ فستغ است
فسنیاقیل بسریانی عاقلة است
فسو ابراسین بعربی ان صابع
الصفر است
فسوة الضباع و فسوة الضبع
اسم عربی نوعی از کمات است
که فطر باشد
فسوة الکلاب شاهبانج است
و گفته اند خالینس است
فسوریون یونانی باقلی
قبطی است که علقاس نامند
فسولیون برغوثی است که
بزرقطونا باشد
فسولیدوس و فسیدس یونانی
کاکنج است
فسیط بعربی قمع سرخرما است
و گفته اند چیده ناخن است

فسیلوسیس بیونانی فلفل مویه است
فسیا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفاء مع الشین المعجمة

فش درخت توت است
فشغه لبلاب است و نیز نبتی
که در چوب عصب باشد نامند
و خرنوب را نیز گویند
فشوا بر سین بعربی صابع الصفر است

فصل الفاء مع الصاد المهملة

فصاحب الزبیب که عجم الزبیب است
فصر بکسر فا بعربی زبان را نامند
فصافص رطبه است
فصعاء بعربی فاره است
فصفص عنبثران است
فصفصه اسپست که رطبه نامند
فصله نخل تر بریده را گویند
فصیح شیر تازه دوشیده
که کف آن نشسته باشد
فصیل بچه شتر است

فصل الفاء مع الضاد المعجمة

فضا خرما و مویز مخلوط باهم
و هر دو خمیر مخلوط او را باطل فرا
که متغیر نشود و یکی از آنها از
دیگری فضا نامند
فضال و فضوخ بعربی اسم حمر است
فضیه و فضعل بعربی عقرب است
فضاله بقیه و پس مانده چیز
و دیگر را نیز
نضیح بحیم عرق را نامند
نضیخ عصیر عنب است و نیز
شراب متخذ از بسر را نامند
فضیض آب شیرین و آب باران را
نامند و طلع را نیز

فصل الفاء مع الطاء

فطارسیقی و فطرسیقی بیونانی
عوطینا است و گویند گندس است
فطالیس سرخس است
فطر اسم سماروغ است که
بهندی بهین چهتر نامند
فطر یاتا کماة ابیض است
که فطر ماکول و بفارسی کل
و سماروغ نیز نامند
فطراسالیون و فطراسالینن
کرفس صخری است که کرفس
جبلی نامند
فطروسلیون بزر کرفس
جبلی است
فطر یاتا بسریانی فطر است
فطریس سرخس است
فطریطن فطریطیقون است
که عصیر عنب است
فطریوس عدس جبلی است
فطس و فطسه حب الآس است
فطم قرنفل است
فطفلون خیا فیلن است
فطلا ورد است
فطلوس شبه است
فطوحیون بیونانی زفت
رطب است
فطوخینا سراج القطرب است
فطوریدس بیونانی زجاج است
فطوس حب الآس است
فطول هزار چشان است
که فاشرا باشد
فطوبابون کیلا است
فطوه خردل ابیض است
فطیر خمیر خام است
فطیلاج فاطا است
فطیلیون فاوانیا است
فطین ولوس قاقله است

فصل الفاء مع العین المهملة

فعالا بسریانی فجل است
فعدوس بیونانی حنطه است
فعفع بعربی جدی است
فعلیوه کاوی است
فعم درخت کل است
فعوسا برومی حرنوق است
فعولم قاقلا است
فعلولیون برومی حنا است
فعیلاسوس کیاهی است
از جنس عرطنیثا که بخور مریم است
فغسا بسریانی فاسد است
و تمر را نیز نامند

فصل الفاء مع الغین المعجمة

فغا بعربی اسم طین است
فغرو فغو ورد است و گل حنا را نیز نامند

فصل الفاء مع الفاء

ففلین بقلة الحمقاء بربری است
ففوسنیور بیونانی اسم ملح است

فصل الفاء مع القاف

فقارس بیونانی اسم سرو است
فقحه هر گلی است که پیش از
ورق پایان آن بهم رسد
فقد فنجنکشت است و گفته اند
تخم آن است و اول اصح
و نیز شراب زبیب با عسل یا
کشوث را نامند
فقد حب الفقد است
فقده شراب زبیب با عسل
یا کشوثا است
فقیطسداس برومی لحیة
التیس است
فقعه بعربی گل زرد را نامند
و محتمل که فقعه بوده باشد بجای
مهمله زیرا که ورد اصفر است
فقاح بعربی اسم جنس شکوفه
که نور نیز نامند و بیونانی نفخ
و برومی انکیس بیونانی دو
ذو بیشتر اطلاق فقاح را
بر نور اذخر مینمایند و نیز
بر هر گلی که مثل از برگ بر آید
فقاح اذخر شکوفه گور گیاه
است که برومی انکیس ممنخ بین
و بیونانی ذوانیقون نامند
و بهترین آن خوشبوی است
فقاح السنبل شکوفه نوع
بجوشنه است که بسریانی نفحرا
برودین و برومی انکیس
طوخس و بیونانی دوذسفلیوس
و بهندی چهر کا پهول نامند
فقاح سورنجان را بفارسی
سنبلید و بعربی صابع هرمس
نامند
فقاح الغار شکوفه دهمست
و بسریانی نفحی دوذ اهنی
و برومی انکس طراخیون
و بیونانی دوذ اسطنابن
نامند بهترین آن تازه
خوشبوی آنست
فقاح الکرم شکوفه رز
بسریانی نفحی کبینا و برومی
انکیس طراخیون و بیونانی
دوذا طیاطینون نامند
و نیز بفارسی دل گویند
بهترین آن بری تازه است
فقاح الملح زهرة الملح است
فقاح الموز شکوفه موز است
که بهندی کیلا کا پهول نامند
و بیونانی دوذا موزا و بسریانی
نفحی موزا و برومی انکیس موزین
فقاح النحاس توبال النحاس است
فقلا برس بیونانی ضرمیة
الجدی است
فقلا بلیون خاسر ستین است
فقیع کبوتر سفید است
فقلامنوس بخور مریم است
و گفته اند ضرمیة الجدی است
فقولم قاقله است
فقلین عفص است
فقلوطاره دمیه کرات است
فقص شابتره است
فقیضیه بیضه شکسته است
که مفقوضه نیز نامند
فقیص و ود القرمز است

فصل الفاء مع الکاف

فکلومیح برومی مشک طرا مشیع است

فصل الفاء مع اللام

فل بفارسی چوب درخت
سفرجل است
فلاثو بیونانی دردفیون است
فلاذ بضم بسریانی ساذج است
فلاآذ بو است
فلات اسم نیدوه است که
بفارسی میده نامند
فلاسیطفی برومی صندل احمر است
فلاسفه جمع فیلسوف است
و اسم مرکبی است از معاجین
کبار که مادة الحیاة نامند
و در قرابادین در حرف المیم
مع الالف ذکر یافت
فلاسلوج سافج است
فلاطاسیع یانی زبد القمر است
فلاما رسنا یا برومی طین رومی است
فلاعاسامس برومی طین ساموس است
فلاعالیمانیس طین مختوم است
فلاهامغری طین مغره است
فلافل السودان فلفل السودان است
فلافلی معجون مرکب از سه فلفل است
یعنی فلفل اسود و فلفل ابیض
و دار فلفل مسخن بدن است

و در قراباذین ذکر یافت
فلام اسم عربی قاقلی است
فلامر بسریانی رته است
که بفارسی شش و بهندی پیٹهه
نامند
فلامسوس فلامن و فلامون
و فلاوره زاج است
فلایه فودنج بریست
فلتان طائریست که سیمرغ را
صید مینماید
فلنجون بیونانی سرخس است
فلهس کلب دوبس است
فلجیقن سورنجان است
که بلبوسا نیز نامند
فلج و فلجنیده پنبه حلاجی کرده
تخم بر آورده است
فلجور و فلجنیده حب القطن است
فلدفیون و فلدیون و فلدلاذن
اسم دوائیست مرکب در قراباذین
ذکر یافت
فلذ بکسر اول اسم کبد حیوان است
جمع آن افلاذ و فلذ و نیز
قطع طولانی از کبد را نامند
و همچنین فلذه و نیز فلذه
قطعه طلا و نقره و لحم را نامند
فلز نحاس ابیض و زیبق و رصاص
اسود و حدید و صفر باشد
فلسطاریون رعی الحمام است
ولب را نیز نامند
فلسطورس و لب است

فلسولوریون رجل الارنب است
فلطا الط زعفران است
فلفل الخواص و فلفل الاخواص
ماهودانه است که حب الملوک
نامند
فلفلامالی بسریانی دار فلفل است
و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری و فلفل صقالیه
حب الفقد است که تخم پنجنگشت
باشد و فلفل صقالیه حرف
بابلی و اثلق را نیز نامند
فلفل دراز بفارسی دار فلفل
است
فلفلس بیونانی نوعی از حشخاش
است
فلفل الشام تخم مخلصه است
فلفل الغرو حب الکتم است
که تخم وسمه باشد
فلفلمون هندی بیخ دار
فلفل است که فلفل موبه
و بهندی پپلامول نامند
فلفلمون فودنج جبلی است
و کوهی فودنج بری است
فل فاغیه است که بیخ نیلوفر
هندی باشد
فلیق خوخ ابیض است
فلمو ذراریح است
فلمون حبق جبلی که فودنج
جبلی باشد
فلمیانه ورد است

فلندی بیونانی فلنجه است
فلنفیون اسم دوائی مرکب است
حاد و نافع جهت آکله لثه
و عفونت دندان و در قراباذین
ذکر یافت
فلنجمنکا و فلنجمشک نجمشک است
فلواسکندری حیمولیا است
فلونار مشک است و هزار
چشان را نیز نامند
فلورا بسریانی اسم عرعر است
فلوریقا صندل است
فلوریقی صندل ابیض است
فلوس ماهی بشیرازی اسم
خانق الکلب است که قاتل
الکلب نیز نامند و ازارقی را
نیز و بهندی کچله گویند
فلوعرین عصی الراعی است
فلوعیون برومی طین رکول است
فلوفرنیسا برومی قرع است
فلوس بوصیر است
فلوسوس بیونانی خیار است
که ثاموردن نیز باشد
فلوموسو حب النیل است
فلون شیح جبلی است سبک
نبات را نیز نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی است
منسوب با فلن طبیب که افلونیا
نیز نامند و در قراباذین
ذکر یافت
فلوین جعده است

فله اسم لبا است که بفارسی
اغوز نامند
فلجون سرخس است
فلنجیقن سورنجان است
و بعضی جو مانه دانسته اند
فلیر بسریانی حجر المغناطیس است
فلیس و فلنیس بیونانی عفص است
فلیساطس بیونانی سماق است
فلیغودیس خربق اسود است
فلنغیس و فلنغیس حنطه رومی
که بفارسی دیواسپست نامند
فلیغه جوزو است و نانخوا
را نیز بعضی تخم کشت و
بادرنجبویه نیز و توهم کرده
صاحب تحفه که نوشته بالغت
اهل مغرب اسم تخم الجزره است
فلیفیا اصل السوس است
فلیل لیف است
فلیله بعربی موی سر زنان را
نامند
فلمیا بیونانی سیاوشان
دارو است که بسریانی فاطیا
نامند و آن عصی الراعی است
فلی نوین لاغیه است
فلیو فالسان العصافیر است
فلیوجوس سولان است
فلیوجیج بیونانی بسد است
فلیه فودنج بریست

فصل الفاء مع المیم

فماشتر فیل بسریانی کماشیر است
فمولو نخسیل است

فصل الفاء مع النون

فناه و فناء عنب الثعلب است
و عین الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی صابع هرمس است
فناطیلوس برومی ضماد الرحی است
فنسا فسالون برومی فنابلس
یونانیست که فاغره باشد
فنج فنک است
فنجل بضم بعربی عناق الارض است
فنجکشت اثلق است که بهندی
سنبهالو نامند
فنجنوش معرب پنجنوش است
که عبارت از خبث الحدید و
بلیله و بلیله و آمله و عسل
باشد و اسم معجون مرکب
از آنها است و آنرا مهد الحیوة
نامند و نسخه آن در قراباذین
ذکر یافت
فنجریون فنجیقون است
فنجرویون خمخم است
فنجیوش نوع احمر حی الحار است
و عرق الفالوذج نامند
فنجا گفته اند بفارسی اسم
ملح است
فندق معرب بندق است
فندق بهندی رته است
که بهندی ریٹهه نامند
فندر و فندیره کندر است
فنطاعطا بسریانی سحره الکلب است

فنطافلون فیطافلین یونانیست
که بمعنی و دو جسته الاوراق است
که پنجکشت نامند
فنطفلون غاوانیا است
و بیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطونقس بیونانی قسوس است
فنطلیقون زراوند است
فنفع بعربی خاره است
فنک حنظل است و حرمل را نیز نامند
فنلکس نفت است
فنن بتحریک بعربی غصن است
جمع آن افنان و افانین
فنان حمار الوحش است

فصل الفاء مع الواو

فواطا عنب الثعلب است
فوذج و فوذه اول معرب ثانی
است بمعنی خمیره مربای کامخ
و در قراباذین ذکر یافت
فونج و فوفنج معرب پودنه
و پودنه فارسی است
فونج بری که جلیجه نامند
فودنج بری است
فودنج نهری حبق الماء است
فونهج بیونانی ارتقال است
فونلج بیونانی جوز بوا است
فوتا فوه است
فوتیس بیونانی شحم اسد است
فوغیس بروا بیونانی پیه
مرغابی است که بعربی شحم
الاوز نامند

فوقس لوبذ شحم اسد است
فوجلانس نوعی سنگ سبزه است
سندر که بجخته که از آن آهک
که بعربی کلس نامند بعمل می آورند
فوخلیا سرخ وفوخلیا حلزون است
فولوس ماطوس بیونانی اسم
فاخته است
فودبتولس برومی عاقر است
فوره لیون لبسد است
فوراثیا بیونانی خطمی است
فوبح ترن عشرق است
فوروارس بیونانی وبسریانی
قروماما وبعربی شمع نامند
فورمحطلس برومی اسم
قوقی است که حیوان بری
قریب بحیوان جند بیدستر است
فروومس ضفدع خضر است
فورس بیونانی بنق است
فوروفرو بسریانی حناء است
فورقوس بسریانی خطمه صحرا
که خندروس نامند
فورمی اهل است
فوروقون وفورتون ونورون
برومی ویونانی عاقرقرحا است
فورودیس وفورودس
وفوزلیس برومی ضفدع است
فوروس بیونانی حنطه است
فوریس ابرفرفنافس است
فوریطیس مارتشیشا است
فوسیر حدید است

فوسیرمیون بیونانی ملبسان است
فوستریفیون بیونانی نوعی از
زعرور است که بشیرازی کیل نامند
فوسنتین بیونانی ربه است
فوفیس وفوسلیس وفوتکیس
بیونانی نخاله است
فوسیما ابطیخ است
فوسین نخلی است
فوسیون ذنب السباع است
فوشته وفوششه وفوششه
بفارسی نوعی از فطر است
که غوشنه نامند
فوسفوقص بیونانی ورومی ضرو است
فوطین بسریانی خسک است
فوطالیون بیونانی عرطنیثا است
فوطاموعیطون بیونانی جار النهر است
فوطر بیونانی تربد است
فو
فوطینس مازریون است
فوطینوس برومی جلنار است
وفرفیون را نیز نامند وحنیر
بوا را نیز گویند
فوعرسیقن بیونانی خشخاش
اسود است
فوعلس وفوغولسون لسان
الثور است
فوغیناوس برومی اسم
سن است که بفارسی سنتم نامند
فوف نفنج بعربی اسم مثانه
بقر است وبضم بوسلاای

استه نهر را نامند وقشر هر
نباتی را نیز وانه سفید که در
میان نوا واست که از ان
نخل بیرون ونیز فطن را نامند
فوفانس نباتیست که آنرا
براة الراعی وابرة الراهب نامند
فونس بیونانی قندیل البحر است
وماذریون وتخم ماذریون را
نیز نامند
فوفولیوس کور النحل است
فوفلا بسریانی نوفل است
فوفخم ذهب است
فوفوزومیه اترج است
فوفه عشبه است
فوفیلاسوس زاج است
فوغمارس قنفذ است
که بفارسی خارپشت نامند
فوفیرس برومی جوز السرو است
فوفیمنون بیونانی صمغ عر
فوکان فقاع است که بفارسی
بوزه نامند
فول بلغت اهل شام باقلی است
وگفته اند حبی است شبیه
بحمص وبعضی گفته اند حمص است
فولا بسریانی سافج است
فولاد وفولوذ معرب پولاد
فارسی است که نوعی از حدید
جوهردار است
فولنمیوس برومی ابل است
فولیس وفوفس حلیق الکلب است

فول طاموس بیونانی شبث است
فولطیفو ابیونانی باقلی مصری است
فولاد لبسد است
فولن برگ نبات است
فولو حنظل است
فولوافاریقون وفولوغریون
بیونانی وبفارسی برسیان
وبسریانی بطباطا که عصی الراعی
است
فولودین وفولوفودین و
فولوفودیون سفایج است
فولوربردن بیونانی خربق
اسود است
فولوسون ثوم است
فولوتربر سیاوشان است
فولوعوماطون شاهی است
فولوعس فستق است
فولوقس فولوخسیس و
فولوفنیس حنظل است
فولوعزمیون ورق البلوط است
فولومس قثاء است
فولوهیثا ماء الزیتون مالح است
وماء السمک کبار مملح را نیز نامند
فولون طین ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیا کرنش است که بفارسی
شکنبه نامند
فولیاغونا ورق الزیتون است
فولیا نارسفا ورق الاترج است
فولیا سیقی ورق الخوخ است

فولی حلبنوس ورق الخلاف است
فولیطفافن ورق الغار است
فولی طوفولس ورق الآس است
فولیفالیون ورق الاجاص است
فولیلس وفولین ریاجعده
صغیر است
فولیمفرین ورق التوث است
فولین برومی فل است و
بیونانی جعده است
فولیون جعده است
فوم بعربی ثوم است وگندم
ونخود ونان وسائر حبوب که
از ان نان پزند نیز نامند
فوماهیر العطس باقلی قبطی است
که قلقاس نامند
فومان گندم وجو را نامند
سیر وپیاز را نیز
فوه سنبل است
فومو بطیا سیر وفومو بطو
شعری بیونانی جعده است
فومو سمیون ترمس است
فومیون هرطمان است
فونیا برومی دارچینی است
فونیا نا بیونانی فودنج است
فونین بیونانی لبسد است
فوه بری لبلبکی است
فوهه شیر بزی است که دران
حلاوت باشد
فوه مد شراب است
فویل قنابری است

فولیس وفویوس حلیق الکلب است
فویصر معصفر فاره است

فصل الفاء مع الهاء

فهار اسم جواهر حجریه سرخ رنگ
برنگ یاقوت است که از
معدن ذهب زلاد شرقیه
بر می آورند وبعضی گفته اند
که اسم لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناه التحتانیه

فیاوار فلفل است
فیه بعربی اسم طائر است
شبیه بعقاب
فیارسیبا کبر است
فیارمیدوس بسریانی قنابر است
که بفارسی برغش نامند
فیاس قطر است
فیاغوس کشت برکشت است
فیافرلیون برومی اسم
جوز ماثل است
فیامین خرعز است
فینیقی برومی عدس است
فینقون بیونانی خل است
که بفارسی سرکه نامند
فیجراوادی است
فیجن بیونانی سداب است
فیجاء حساء مستویل است
فیجارس بیونانی جاورس است
فیجوریون بیونانی هندبای
بری است

فبجیلوقون نوع قثال قثاء الحمار است
فید زعفران مدقق است و بعضی
لب اسب را نیز نامند
فیدرزما داست
فیدرسافس یونانی خانق النمر است
فیدس یونانی باذریون است
وگفته‌اند بزر باذریون است
فیدماس شراب سکر است
فیدیوس انجره است
فیرتوا و فیرتوا اسم رومی حجر است
فیرفطوسنین فرفة الداحینی است
فیروسا بسریانی شمع است
فیروزنوش اسم مرکبی است
بمعنی مبارک باضم و جهت
امراض بارده نافع و بمعنی
مبارک هنی و بمعنی کثیر النجاح
نیز و در قرابادین ذکر یافت
فیروطیس یونانی سدر است
فیساوبراسا نا بسریانی عنب
ثعلبان است
فیسا اسم طاوس است
فیسادفاه انیا فاوانیا است
فیسیع ناردین بسریانی عیدان
سنبل است که داشیعان نامند
فیروفس یونانی نوعی از صندل است
فیسادو بقطامیون بسریانی
اسم مشکطرامشیع است
فیساغلوس یونانی نوعی
از لبلاب ماکول است
فیسالون برومی قطران است

فیسر و هو بالسریانی اسم
بلیون است که بفارسی مارچوبه نامند
فیسلوزفرافرونجا بسریانی
مشکطرامشیع است
فیسوسنگیست که در حمام
بپا می مالند و بفارسی
سنگ پا و بهندی جهانوه
نامند بهترین آن سبک
کثیر التجویف آنست و غیر
محرق آن غیر مستعمل و محرق
آن آنستکه در آتش اندازند
تا سرخ کرد و پس در خمر بخالی
اندازند و همچنین تا چهار مرتبه
پس سوده بکار برند
فیش و فیشکه گویند راس النمر است
فیطاسو تیق است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاغطاس شجرة الکلب است
فیطامیرون و فیطرون
و فیطمون یونانی کزبره است
فیطرن بقاف اصح است
فیفراطیون عفص است
فیطرمنقی کندس است
فیطراسالیون کرفس جبلی است
که فطراسالیون نامند
فیطریون جعده است
فیطس یونانی حب الصنوبر
صغار است و آس بستانی
را نیز نامند و غلط کرده صاحب
تحفه که بنک آس نوشته

فیطفلون فاه انیا است
فیطن بلغت اندلس کمون بری است
و شاهتره را نیز گفته‌اند
فیطو النفحه است
فیطوغطاس شجرة الکلب است
فیطولیون زفت رطب است
فیطولس پوست درخت صنوبر است
فیطرا یونانی کبر است
فیطیغیا یونانی بهدن است
فیقروس یونانی درخت حنا است
فیعورس بصل الزیر است
فیوس نوعی از درخت بلوط است
فیعیکس و فیقس یونانی عفص است
فیغانون برومی سداب است
فیف بعربی و بسریانی النفخه است
فیفا یونانی دود النقل است
و بعربی اسم قحوان است
و بسریانی فثا
فیفی عطرلوس عدس جبلی است
که عدس المر باشد
فیفانه نارمشک است
فیفادیوس یونانی نحاس
محرق است که روسختج نامند
فیفرن یونانی فلفل ابیض است
فیفس لوعا بیونانی عدس الماء است
که نوعی از طحلب باشد
فیفی لامیوس بخور مریم است
که نوعی از عرطنیثا است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اغریون قرطم بری است

فیلاطاریون یونانی نیلوفر هندی است
فیلدالافن خلدفیون است
که و و ئیست مرکب حاد و در
قرابادین ذکر یافت
فیقرا یونانی بمعنی تلخ و مراد
از آن صبر سقوطری است
فیلروفس یونانی شجرة الکلب است
فیلعاء طنفیثا است
فیلوساذج است
فیلوراغنم است
فیلوسوسافن شجرة
القطران که شربین نامند
فیلوسخیوس شجرة المصطکی است
فیلوسفین شجرة البق است
فیلوطاسین یونانی قاتل الکلب
فیلکیون قطف است که
بفارسی سلمه نامند
فیلون رد فطولس برومی
و یونانی فینوطیس نامند
شبلید باشد
فیل فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان را نیز نامند
فیلیورس عرعر است
فیمارس یونانی حب الصنم است
فینارس سعد است
فیناسیوس صابع بری است
فینج و فینه معرب فنک است
که حجر الفیشو نامند
فینفس جو ماته است
فینفن یونانی قرطم است

فیففن اغریون قرطم بری است
فیفیطراس یونانی قرفة
الداحینی است
فینوبراسیر صابع الصفر است
فینوطیس فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان را نیز نامند
فیوسینوس سلیخه است
فیور البقس است
فیورینا لاجورد است
فیوسطونیا عجم الزبیب است
فیوصمین ریباس است
فیوطیماس فرفخ بری است
فیوطوس یونانی اسم جلد است
فیوفلاسیلس بخور مریم است
و یا نوعی از آن فیقلامیون
بخور مریم است
فیوفیوس عفص است
فیوماطین برومی نحام است
فیون فحل است
فیومر بسریانی رئه است
فیونیون یونانی سیالیوس
است
فیبح اسم خمر است
فیهق باندلسی ثلث السود است
فیا و بفتح اول و ثالث دیبا
توم و کراست
فیسیر حبه مطبوخ با تمر است

باب القاف
فصل القاف مع الالف

قامه و قابه اسم عربی خرخ طایری
است بیضه را نیز نامند و فشر
بیضه که جوجه از آن بر آمده
باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاجی است
قاتر اسم ترکی بغل است که
استر نامند و بهندی خچر
قاتره تمام است و کزبره
بیر را نیز نامند
قاتل ابیه بدشقان است
و قطلب را نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب است
قاتل کلبا بسریانی قاتل الکلب است
قاتل الحیطان و قاتل السمک
لاغیه است و ماهی زهرج را
نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع انثی از زرق
اناغالس است که شکوفه آن
کبود باشد و گفته‌اند نوعی از
مرزنجوش است که بهندی مروا نامند
قاتل النحل نوعی از نیلوفر است
که بهندی کنول نامند
قاتل نغسه نوعی از اشق است
و گفته‌اند فرفیون است و بعضی
کافور را و هرچه خود بخود بتحلیل رود
قاتل الکلب خانق الکلاب است
و گویند اذاراقی است
قاتل النمر خانق النمر است بعضی

قاذریون سیاه را نامند
و بعضی خامالاون اسود را
و انجیص اسود است
قاتوله معرب تاتوله است
که جوز ماثل باشد
قاتق و قاتیق بترکی لبن
حامض را نامند و مطلق
ادام را نیز
قاحص قاحروس بیونانی
جاوشیر است
قاوح و قاووحه بعربی اسم
کرمی است که اشجار و وندان
رامیخورد
قاورس شبرمین است
قاوسه ریشن مقادیم جناح
طیور است
قاره دب انثی یعنی خرس ماده
را نامند
قارا بترکی مقل است
قارامن و قارادومون
و قارادامن قردمانا است
قارا اسم قرن است
که بفارسی سرو شاخ نامند
قاراسا قراصیا است
قاراطیا بیونانی خرنوب
شامیست
قاراطیطس بیونانی اسم
خشخاش منقرن است
قاراطیس بیونانی کره یا است
قاراغیطس بیونانی [illegible]

قصب فارسی است
قارامیطسون بیونانی بصل است
قاراه قوالون قرنفل است
قارن سک است
قارتیمن و قارجه قهوان است
قاربوز بترکی بطیخ سندی است
قارج بترکی اسم فطرناکول است
قارالیون بیونانی نوعی از
هوفاریقون است در بو شبیه
بعلک الصنوبر
قاره باسلیا و قاقالیس
بیونانی تخم جزر بری است
قاره بیونانی سطاخیس است
قارس بیونانی کبر است
قارسیسا و قارسیسیلون
کبابه است
قارقوس قرن الثور و قرن
المعز را نیز نامند
قافیقوا و قارغیبوه قارسیلوس
سرطان است
قاروا بیونانی کرویا است
قارنامون بیونانی تمام
شبیه بجرف است
قارونی و قاروقاجوز
الماثل است
قارنی باروق بترکی نیز
قطونا است
قارودونا و قاروطبقا و
قارونا بنطیقیا بندق است
که جلوز باشد

قازا ذرا است
قاسطر بیونانی حیوانیست
که در آب و غیر آن میباشد
و خوراک آن ماهی و سرطان
است و در دریا و سنگریزه
در خشکی و گویند جندبادستر
خصیه آن است
قاربطه حب تمر هندی است
قاربن قرصعنه است
قاسطمون محلب است
قاسعاقون سوسن بری است
قاسی بترکی قنه است
که بفارسی بارزد نامند
قاسینا سلیخه است
قاصصنه محلب است
قاقال لیدبسریانی قاقله است
قاطانقی کف العقاب است
قاطیخو بسریانی و بیونانی
حنظل است
قاطردم الاخوین است
قاطس ادوماطیقی قصب
الذریره است
قاطع المنی هر دوائی
سخن مجفف است مانند
سداب و شهدانه و یا مبرد
مخدر مانند افیون و کاهو
و یا مبرد قوی مانند کافور است
قاطل ابیه قاتل ابیه است
قاطل دایاه قاطل دبا
بسریانی بصل العنصل است

قاطون ارینا است که نوشادر باشد
قاطو بسریانی بزر قطونا است
قاخروس بیونانی جاوشیر است
قاقاطون نیلوفر است
قاقرطین لبن شبرم است
قاقوتلوشه خرما است که
بشیرازی نارونه نامند که
وعاء طلع نخل باشد
قافوری و قافورنی بسریانی
کافور است
قاقیروس برومی و بسریانی
سقلولا است که زرنباد باشد
قاق طائری طویل العنق است
و گفته اند معرب کاک بمعنی
کعک است
قاقا بیونانی حنظل است
قاقیقی سفیده تخم مرغ است
و نیز پوست نازک بالایی
تخم مرغ را نامند
قاقائی حنظل است
قاقسنون بیونانی کبابه است
قاقسوس بیونانی کمون
بری یا شاهتره بری است
قاقوس و قاقوسوسطو بیونانی
عدس الماء که نوعی از طحلب باشد
قاقیون بیونانی لبلاب کبیر است
قالابو بیونانی بلوط است
قالاجیر قلی است
قالاراس الاخیوا قرن ایل است
قالاریوس نوعی از خمر است

قاقیا اقاقیا است که عصاره
ثمر قرظ باشد
قالاغو سنطس فیقون نوعی
از نیل است
قالامالس بیونانی فوتنج
نهریست یا فوتنج بری است
یا مطلق فوتنج را گویند
قاموزه ورنیا بسریانی
و بیونانی صمغ زیتون است
قالاکا قالاموساقرو مانا است
و حرف را نیز نامند
قالامس و قالامیس قصب
مطلق را گویند
قالاموامس قالاموس و قالاموس طیعون
قصب باذج است
قالاموس ازوماطیقی قصب
فارسی است
قالامینی فوتنج الماء است
قالب بکسر لام بعربی بسر اجم است
قالنجه اسم ترکی طائریست
معروف بعکه و بعربی عقعق
و صلصل نیز نامند و گفته اند
اسم فاخته است
قامادیون و قوماروس بیونانی
قاتل ابیه است
قاماسین صمغی است که آنرا
کماشیر نامند
قاماخیس بیخ جاوشیر است
قامتقی و قام مقی دود العقل است
قاموابی بترکی طائریست

از طیور از جنس صقور
قاموز بیونانی صمغ است
و هرگاه مطلق گفته شود مراد از آن
صمغ عربیست و نیز قاموز
بسریانی سندروس را نامند
قاموزد نیعیا بسریانی و
بیونانی صمغ سداب است
قاموز و رعنی صمغ خطمی است
قاموروشیعا بسریانی
و برومی فربیون است
قاموزوکرا بسریانی نهاوا
وران است
قامووولوزا بسریانی
و بیونانی صمغ درخت بادام است
قان گفته اند که بترکی دم است
قانانیس شهدانج است
قاناقس کاشم رومی است
قانشن قبطی بیونانی باقلی
قبطی است
قانته الطیر قانصه است
قانفاسن بیونانی سندروس است
قانفاسون بیونانی صمغ
کریه الرائحه است که می آرند
از بلاد عرب و گفته اند که
سندروس است
قاساریدس و قساریداس
و قتنیاریدوس بیونانی ذرایح است
قانقراطمون لفظ یونانیست
و گفته اند که نباتیست مانند
عنصل و بدل آن استعمال [illegible]

قابنوس بیونانی بمعنی وخاصیت
که آنرا شاهترج فرفیری نامند
قابیون بیونانی شاهترج است
قادون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحده

قباب بکسر اول بعربی نوعی
از سمک است
قبار و قبارس و قبارسیه
بسریانی و بیونانی و برومی
بمعنی کبر است
قباع بضم اول قنفذ را نامند
قباق بترکی اسم قرع است
قبار و قباره بعربی نام کیاهیست
که شتران میخورند و بفارسی
کیاه چراغی شتران نامند
قباج بعربی اسم دب است
که بفارسی خرس نامند
قباط و قبیط و قبیطی اسم حلوا
بضم قاف و تشدید با حلوایی
معروفست که ناطف
نامند معرب کبید و کبیته
قبر و قبره قنبر است
قباع اسم عربی خنزیر صحرائیست
قبر اسم عربی انکور طولانی
جید الزبیب است و بتشدید با
اسم جکاوک
قبرس بضم اول سکون ثانی
وضم را و مهمله در اصل اسم
جزیرهٔ عظیمی است در روم
که معدن نحاس است و نحاس
آن بسیار خوب است و لهذا
آنرا نحاس قبرسی نامند
منسوب بدانجا مانند انکه
قلع اسم معدنیست که از آن
رصاص بعمل می آید لهذا
رصاص جید را قلعی مینامند
قبع قنفذ را نامند
قبع اسم خنزیر جبلی است
قبعه اسم طائریست کوچکتر
از عصفور
قبعر و ربعربی تر و بیرا نامند
قبقات صدف بحری را نامند
قبل بعربی تین جبلی است
قبور بعربی اسم نحل سر لعیه الجمل است
قبیرا قنبره است
قبین بعربی مجل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناه الفوقانیه

قتب بکسر اول و سکون ثانی
جمع اقتاب است بمعنی معاء است
قتام و قتان بعربی غبار را
نامند
قت بعربی اسفست را گویند
یا خشک آن را
قترس گویند اسم بهترین نحاس است
قترغه اسم ترکی قلاع است
که بعربی غراب نامند
قتع و قتعه بعربی اسم کرم
سرخی است که چوب را
و مطلق کرم چوب را نیز نامند
قتق بترکی اسم ماست است
و مطلق نان خورش را نیز نامند
که بعربی ادام گویند
قتن ماهی است عریض بقدر
یک کف دست
قتنا بسریانی اسم قصب است
قتنا و بسما بسریانی اسم قصب
الذریره است

فصل القاف مع الثاء

قثام اسم عربی صبع انثی است
قثاء الحیه زراوند طویل را نامند
و گفته اند اسم حنظل صغیر است
قثاء الصفا ربعربی اسم شعاریر
است
قثاء الکبر بعربی سفلج است
بفارسی خیار کبر نامند و آن
ثمره درخت کبر است
قثاء النعام حنظل است که بفارسی
خیار رک و بهندی اندراین نامند
قثاء هندی خیار شنبر است
و گفته اند اسم ترب است
که بهندی توری نامند
قثم اسم ضبعان است

فصل القاف مع الجیم المعجمه

قجی بجیم عربی بفارسی حشم
شور است و نزد صاحب
تحفه اسم ترکی خردل بری است
قج بجیم عجمی مخفف قوچ ترکی است
که بعربی کبش محلی مقرنرا نامند

فصل القاف مع الحاء

قح اسم عربی بطیخ خام است
که بفارسی کالک و بشیرازی
کرکو نامند
قحط بعربی اسم نبت است
قحر الکلیل الجبل است
قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهمله

قداح اطراف صغیر تازهٔ بقول
است و شاخ نبات تازه را
نیز نامند و صاحب تحفه بهار
نارنج دانسته و بعضی کل طلع
و بعضی گفته سنک حقیقی است
قدا و بفتح اول و ثانیه بعربی
قنفذ است
قداحی پر مرغی مشتین را نامند
قدح صاحب تحفه گفته نوعی
از ابرون را نامند و اصح
آنست که بخور مریم است
قدح مریم کیاهیست که برک
و بیخ آن صفت سنک مثانه
و مدر بول است و آن نوعی
از حی العالم که مسمی است
بزلایف الملوک و نواب شیخ ش
مرحوم گفته اند که غلط است زیرا
که آن قداح مریم است
قد بفتح اول و تشدید دال
بعربی جلد نخله است
قد بضم اول و تشدید دوم
بعربی ماهی بحری است
قداح مریم قدح مریم است
و قداح مریم از آن جهت نامند
که کلهای آن طولانی پیچیده
شبیه بزلف بافته و اهل شیراز
آنرا زلف عروسان نامند
و بهندی حبه و باری نامند
و اهل مغرب زلایف الملوک
جهت آنکه برک آن مانند قدح
کوچکیست و از ینجهت این را
اذان القسیس نامند و گفته
بیونانی قعطولیدون نامند
و بعضی گفته اند حی العالم است
قدسیا بفتحتین بیونانی قلیمیا است
قدوح و قداح بفتح اول و ضم
ثانی بعربی اسم ذباب است
قدومه نزد عامهٔ اهل صفهان
اسم تودری است
قدیح اسم عربی مرق است
که بفارسی شوربا نامند
قدیر کوشت مطبوخ در دیک است
قدیم الملک خبازی است

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذا و قطعه ذهب است
قذه و قذقان الاذنان
و القذذ اسم برغوث است
و نیز قذ بمعنی کیک است

فصل القاف مع الراء المهمله

قرا بسریانی اسم قرع است
قراقاج بترکی دردار است
قراس یا بالوطن و قراسیا
ثافالوطن بیونانی کراث شامی
است که عامهٔ اهل شیراز
پیرپیاز نامند و قرانا بعربی
قسمی از نخل است که ثمرو بسر
آن بهتر می باشد
قراچرک او دی بحر شوتیز است
قریح و قراح آب خالص است
قراری بسریانی حب خروع است
قرازدش برومی اسم شمع است
که بفارسی موم نامند
قرار نوفل نیلوفر است
قراسوس بیونانی زیتون الکلب است
قراسنقر بترکی طائریست از
طیور صید مائل بسیاهی غلیظ
قراسیا و قارسیا قراصیا است
قراسطیوس و قراصیا برطاغیس
و قراصیاره طانس شراب
حلوی است که از انکور که
بیونانی قرطیقوس نامند سازند
قراشم بضم اول و فتح ثانی
بعربی قراد عظیم است
قراص بابونه است و قحوان را
نیز قراصه بعربی نوعی است
از حلوای صلب لزج که از
حلبوب سازند و قراص
و بناوق بزرگتر از آن سازند
معروفست این حلوا

نزد اهل ایران بقراضی
قراتاخ اسم ترکی شحرور است
قراطن بیونانی ماء العسل است منفعت
وآن عسل قلیل است که طبخ
کرده شود با ماء کثیر
قراطوس و قراطوس بیونانی
ورد و فیون است
قراصیا قراطیا بسریانی
و بیونانی خرنوب شامی است
قراع طائریست که عود الصلیب را
بمنقار خود بآشیان برد
قرقلون قرنفل است
قرائه بکسر اول بعربی بجاده
شجر است
قراقاج بترکی ثمر درخت
وردوار است
قراتره وطا بترکی رخبین و
گفته اند مصل است
قرقیون بیونانی کبابه است
قراقوش بترکی عقاب است
قراقلنوس برومی شهر فاراست
قراموس برومی باقلی است
قرامیون بصل است
قرانیا بیونانی اسم زغال است
قرانیغی اغریا بیونانی کرنب
بری است
قراه بکسر اول اسم ترکی صفت
است که بفارسی شبنم نامند
قرباغه بترکی اسم ضفدع است
قرابانیون بیونانی اقحوان است

وگفته اند نوعی از بابونه است
که بعربی عین البقر و بفارسی
گاو چشم نامند
قریب بکسر و رای مشدد و
نوعی از ماهی مملح است که تازه
باشد
قراست الجزه است
قرابینون برومی بلوط ارض نامند
قربوک اسم ترکی شبرک است
قربوله نوعی از لبلاب است
قربیون نوعی از سمک تازه
یا سمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماه است
صغار است که فطر نامند
قرد بعربی بمعنی قراد است
قردالیون بسد است و صحیح
آنست که آن قردالیون
بوا است نه بدال
قردمانون بیونانی قردمانا است
قردامن حرف است که بهندی
هالم نامند
قردامومن و قردامون و
قردمون برومی و بیونانی
قردمانا را نامند
قردامینی بیونانی قرة العین است
قردوع قمل الابل و دجاج است
قرده مالی کردیا است
قردماوس اسم رومی حرف است
که بفارسی سغندان کنده نامند

قرنضم اول اسم عربی ضفدع است
قرنفتح اول و را مشدد بعربی
فروج است
قرد الب نخلست که آنرا اجمال
نامند
قردومانا بیونانی بندق است
قرز بعربی شجر است
قرزجه بعربی اسم بقله است
و شجره را نیز نامند
قرس بکسر اول بعربی تشبیه صغیر را نامند
قرسطیلس اسم رومی است
که آنرا بیونانی ماطیطوس نامند
و آن شادنج است
قرسطاریون بیونانی بنفکانج بنفشه است
که بشیرازی کماه کوهی نامند
قرسطوس بیونانی قسط است
و برومی قفر الیهود است
قرسمنون بیونانی رتیه حنطه است
قرسطامنون بیونانی
و بسریانی زنجبیل کلاب است
قرسیقی اسم نوع طراثیث
است که بیونانی او رونقیمی نامند
قرسیم ملح نفطی است
قرشام و قرشوم بعربی قراد
عظیم را نامند
قرض بضم اول سکون ثانی
اسم عربی خبز است و کلیچه را
نامند و باصطلاح اطبا عبارتست
است از ادویه که بکوبند و خمیر
کنند با آب و اقراص سازند

و در سایه خشک کنند تا اینکه
رطوبت در آن نماند و نگهدارند
و استعمال نمایند
قرصعا سلحفاة است
قرصوف بضم اول بعربی
عصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کراث است
که آنرا کراث مایده و کراث
البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی
اسم مصری قمقمه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیقی بسریانی حسک است
قرطس بیونانی تفاح کرم است
قرطف اسم عربی بقله است
و ثمرة الرمث را نیز نامند
قرطالوحیا رشنبر است
قرطم هندی حب البلسان است
قرطمانا قردمانا است و نیز
کرویای فارسی و کراویه
رومی را نامند
قرطن بیونانی ماء العسل است
قرطو و قراطیا بسریانی حسک است
قرظ بفتح اول و ثانی و ظای
معجمه اسم درخت نوعی از
امغیلان است
قرعا کیبا بسریانی هوفاریقون
را نامند
قرعیلانه جعل است
قرعوی بترکی طائریست

از طیور صید از جنس بازی
و از آن کوچکتر
قرغی بترکی باشق است
قرف بکسر اول بعربی قشر را
نامند و قشر سقل قشر را نامند
نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا غلنجه است
قرفد بفتح اول بعربی سبد است
قرغه بترکی غراب است که
بفارسی کلاغ نامند
قرقسیوس و قرقیسوس
و قرقسون و قرقسیا بیونانی
کبابه است
قرقلون قرنفل است
قرقا بیونانی عشرق است
که حلقی باشد
قرقاول بترکی نام تدرج است
که معرب تدرو فارسی است
قرقار حمام بغدادی که بفارسی
کبوتر بغدادی نامند
قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است
که صغار بعوض باشد
قراقرامنی حرف الماء است
قرقوس هن صنوبر است
که آنرا تنوبح نیز نامند
قرقرون برومی سعد است
قرقس و قرقوس بیونانی
صدف لؤلؤ است و نیز بحری
حلزون را نامند
قرقشم بترکی رصاص سیاه و را نامند

قرقطا و قرقوف بعربی خمر است
قرقعنا و قرقو بیونانی و بسریانی
زعفران است
قرقو بکسر اسم ترکی صفر است
قرقف بعربی خمر است و خمر
غلیظ را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکی است و قرقب
نیز نامند
قرقمان خشبی است که در جوف
سقل حجازی و صعیدی
پیدا شود و گویند لب سقل حجازیست
قرقوماعما و قرقوسعما و قرقومن
بیونانی ثفل دهن زعفران است
زیرا که قرقو بیونانی زعفران است
و سعما بمعنی ثفل است
قرقنیو بیونانی سرطان است
قرلانغوح بترکی خطاف است
قرمارس خاتل ابیه است
قرماره و غلی است
قرمارس بیونانی درختی است
که آنرا اقطلب نامند
قرماقیطس طین کرم است
قرمانیون اقحوان است
قرماون و قرمطیان و
قرمتوان برومی و بیونانی
بصل را نامند
قرمد بالفتح سنگ نوره است
و بمعنی خرف مطبوخ نیز آمده
قرمدا و قرمطان است و زنان
آنرا علف الحبل نامند و بسریانی

قروح فرج استعمال نمایند
قرمعا سلحفات است
قرمل بعربی شجریست بخار
قرمود و قرموط و قرمون بعربی
ثمر غضبان است
قرمیا توتیا است
قرمید بعربی اسم آجر است
قرمیون بیونانی سمک بحری است
قرن البحر کهربا است نزد
بعضی عبارت از بسد و مرجان است
قرن البقر و قرن الثور بفارسی
سروگاو یعنی شاخ گاو نامند
و نیز قرن الثور بمعنی حلبه نیز آمده
قرن الماعز شاخ بز را نامند
قرن الحریست قرن کرگدن است
که بفارسی شاخ کرگ و بهندی
گینڈی کا سینگ نامند
قرقا و یلا قرن الایل است
قرنب بعربی یربوع است
که بفارسی کلاکموش نامند
قرنبا بیونانی سطلق کرنب را
نامند
قرنبا اغریا بیونانی کرنب بست
قرنبی انار ملک بیونانی است
قرنبا و قرنبا حامض صغیر است
که مسمی بحصیص و گفته اند
که بیونانی اسم لوبیا است
قرنبا مخفف قرنباد است
و آن اسم کردیا است
قرنباد و قرنفاد و قرنفار
و قرنفان کروبا است
قرنفل بقالی قرنجمشک است
قرنفول قرنفل است
قرنوس حرف الماء است
قرنوس فالوس حب الصنوبر است
قرنوه اسم عربی هزارنوه است
قرنیتا بسریانی سطلق فودنج نهری است
قرنیتا و بیرا بسریانی فودنج جبلی است
قرنیتا و برناس بسریانی
فودنج نهری است
قرنیتا و طوراقو فودنج جبلی است
قرنیتا و مجبلا بسریانی فودنج
مزارع است
قرنیتا ارمیا و قرنیتا نهری
بسریانی فودنج نهری است
قرنیس بهندی آس است
قرنیون بیونانی ساذبلوط است
قرواعی از لبلاب است
که آنرا سید العرض نیز نامند
قروالیون بسد است
قرور بعربی آب سرد است
قروسوس ابوصیر است
قروسطولیوس بیونانی
شاوج است
قروسوفیون و قروسوس
بیونانی ارقطیون است
قروسمیون جوزمائل است
قروسیون بیونانی مرصبت
قروط بترکی مصل است
قروعنی سقطیمی و قرنوعا
بیونانی معجونی است مرکب
از طین مختوم و حب الغار
و صنعت آن در قرابادین
ذکر یافت و لفظ بمعنی زعفران
را نیز نامند
قروفس بسریانی اسم بیخ آن است
قروفل بفتح اول و ضم ثانی
بیونانی قرنج را نامند
قروقس و قروفوس و قروقوس
و قرفیوفوس و قروقوس و
فیوفوس همه بیونانی اسم
زعفران است
قروان و قرولیون معرب از
از قرو الیون یونانیست
اسم بسد و مرجان است
قروم حجر و سبعة الدات
قرومیان بیونانی و بسریانی
بصل است
قرون ضبت فضه است
که آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قرون البحر اسم مرجان یا
کهربا است
قریب بعربی سماع تازه است
قرسیا و قرسیا نوعی از تمر
نامند که بسر آن بهترین بسر
انواع تمرها باشد
قریح آب خالص است بمعنی
قراح
قریدوس بیونانی عقرب است
قریدیولوس بیونانی خیر
که بفارسی نج نامند
قریل حنظل که بهندی اندرین
نامند
قریس بعربی آب سرد و گوشت
یخنی را نامند
قریص نان خورشی است
که از گوشت ماهی و اکارع
و با بقول و ابازیر چون سیسند
در سرکه ناپخته شود و پس
منجمد گرده بخورند
قرنیصا بروطیس و قرنیصا
بروطس و قریطیغون
شامی است
قراسیوس شرابی است
شیرین که متخذ از انگور که
مسمی است بقرسطیقوس
قریع بعربی اسم فجل است
قریقیه الکتان نزد اهل اندلس
اسم کتوث است
قرنیان و قرنغان بسریانی
کروبا است
قرنیا بعربی اسم لوبیا است

فصل القاف مع الزاء المعجمه

قزاز زجاجی است
قز کرم ابریشم است
قزح بعربی اول کلب است
قزح بکسر اول تخم بصل است
و بمعنی توابل قدر است
ماننده کمون و زیره و
جمع آن اقزاح و بمعنی ابازیر
نیز آمده
قزح بکسر اول و سکون
ثانی بعربی خرء الحیه است
قزح بضم اول و سکون دوم
قسطا است
قزدیر رصاص ابیض است
قزدی نباتیست طبیعت
آن گرم و تر در اول و ثمک
ازان بعمل می آورند و
میخورند بهترین آن سبز
تازه آنست
قزع بفتح اول و تشدید زاء بعربی
گزو یا گز فارسی است آن
نوعی از ابریشم است ودر
ابریشم ذکر یافت و کیکه
آنرا وو الحریره دانسته
غلط کرده است
قزاح بضم اول و تشدید زای
تا ثانی کماه است
قزغند بترغند است در بخیح
نیز نامند
قزل بترکی بمعنی احمر است
و مراد ازان ذهب است
قزلان بترکی اسم طاهر است
قزلیر الوجود و در شیراز و قاف
الجاقزلاغ نامند و صاف
محققه که قره نوشته سهو است
قزوحاامون و قزوحوا
و قزوحوان و قزوبن
و قاز امان برومی ماهی
بصل است

فصل القاف مع السین المهمله

قس بضم اول نوع قسوسی
که ثمر نداشته باشد و بمعنی
لبلاب بی ثمر نیز آمده و آن
آن صغیر میباشد و شاخهای
باریک عصاره و بیخ آن با
سرکه جهت ستم تبیلا نافع
قساء بفتح اول و ثانی
بیونانی سلیخه است
که آنرا بهندی کهیلا نامند
و بعضی دارچینی نیز آمده
قسابه بفتح اول و ثانی
بعربی تمر ردی است
قسا هیوبسریانی حلیون است
که بفارسی مارچوبه نامند
قسا و ابیونانی سکار است
قسا و سما بسریانی قصب
الذریره است
قسارا و قوارساما بسریانی
عود بلسان است
قسا رسی قا باسی بمعنی کهر است
قسا قرنین اسم رومی
رطب است که بفارسی
خرمای تر نامند
قسا رفونیقن برومی ثمر
بهندی است
قساره و اقرقون قساوا

قوقیرون بیونانی سعد است
قسارومس بیونانی قسوس است
که عصارهٔ لحیة التیس باشد
قساطوس وقساطونوس قسط است
قسالاون بیونانی دهن قسط است
قساسوس وقسامومس قساموس بیونانی
وقسوماس همه بیونانی اسم
دارچینی است
قسیوس بیونانی سوسن
بری است ابیض
قسارومس بیونانی عصارهٔ
لحیة التیس است
قساسیس بیونانی لبلاب
عریض الورق است که آنرا
لبلاب کبیر نیز نامند
قسنوبرون بیونانی قاتل النمر است
قسنوس اطاروس بیونانی
لحیة التیس است
قساسین وقسنوس لبلاب
کبیر الورق است وآنرا لبلاب
بری نیز گفته اند وقسنوس بمعنی
لاون نیز آمده
قسران بترکی زماک است
قسرنوا دهن حنا است
قس بفتح اول وشین مشدد
بعربی صقیع است
قسطن اسم جنس قسط است
قسطاسو وآن قسط بلدی است
قسط بحری قسط ابیض مر است
قسط حلو قسط هندی است

ونیز قسط رومی ابیض را نامند
که بوی آن تند است
قسط رومی قسط ابیض حلو است
قسط سوری قسط ثقیل است
که لون آن مانند خشت شیشه است و
وطعم آن تلخ ورائحهٔ آن شبیه بطلع است
قسط شامی راسن است وقسط
سوری نیز گفته اند
قسط صینی قسط مر است
قسط عربی قسط ابیض خفیف
طیب الرائحه است وبمعنی
قسط حلو نیز آمده
قسط فارسی قسط ابیض مر است
که بفارسی ماروارزو نامند
قسط نقلی قسط مر ثقیل الرائحه است
قسط مر قسط هندی است ونزد
بعضی قسط سوری است
قسط هندی قسط اسود خفیف است
وقسط اسود حلو را نیز گفته اند
قسطانیا وقسطل وقسطنیل
بیونانی وبرومی شاه بلوط
است که بعربی بلوط الملک نامند
قسطانیقی بلغت اهل سودان
اسم بقله یمانیه است
قسطرین برومی وبیونانی
اترج است
قسطناس بضم اول وتسکین
ثانی بعربی شجر است که بیخ
آن قسطنس است
قسطور وقسطوره وقسطورین

وقسطوریوس وقسطوریون
وقاسطورس بلغت یونانی
جند بادستر است که بفارسی
خرمیان نامند
قسطوس وقسیطولیس بیونانی
زنجار است
قسطورون وقسقس بیونانی
قرطم است
قسطعیر بکسر اول سکون ثانی
بعربی رصاص ابیض است
که آنرا قلعی نیز نامند
قسعطس بیونانی طین مختوم است
قسقامور بیونانی خوخ است
قسقیون بیونانی سوسن بری است
قسقاس بفتح اول وسکون
ثانی بعربی اسم نبات است
وبمعنی اسد نیز آمده
قسلع قنبیل است
قسمیمور ضبع است که
بفارسی کفتار نامند
قسور بعربی بادنج را نامند
وبمعنی خوخ نیز آمده
قسور بفتح اول وسکون
ثانی بابونج است وواحد
آن قسوره است
قسولیدوس وقسولیدون
بضم اول ثانی بیونانی
کاکنج است
قسوماس بیونانی دارچینی است
قسورمون بندق هندی است

که بهندی ریتهه نامند
قسوریوقن بیونانی حشیشة الزجاج
است که برومی کسوالس نامند
قسه تربد است
قسیا وقسیوسیلوس برومی
وبیونانی سلیخه است
قسیرآم بسریانی قثای بری است
قسیره بفتح اول وکسر ثانی
خلفا است

فصل القاف
مع الشین المعجمه

قشا وقشاء بعربی قشور
اشجار است
قشاح بفتح اول وثانی
بعربی اسم ضبع است
قشار قشور محلب وبق است
قشاره ریزه های کندر است
که از سودن قطعهای آن
بایکدیگر جدا کرده وآنرا قشار
کندر نامند وقشر محلب را
نیز گفته اند
قشام بعربی اسم قرا است
قشتا بسریانی قسط است
قشر بضم اول بعربی اسم
ماهی بقدر شبری است
قشران جناح بط است
قشره بکسر اول وسکون
ثانی جلد است وقسمی از بطیخ
را نیز نامند
قشری پوست منجمد بالای شیر است

که بفارسی سرشیر وچربهٔ شیر
نامند وبهندی ملائی
قشه اسم دابه است وبعضی
جعل گفته اند ودابه است
که بفارسی کنه وبعربی قردان نامند
قشر حربا است
قشعه بفتح اسم کشوثا است
وبکسر بمعنی بلغم آمده
قشعر بضم اول سکون ثانی
بعربی قثاء است که بفارسی
خیارزه وخیاردرازه وبهندی
ککری نامند
قشعوم بضم اول وسکون عین
بعربی قراده است
قشم بکسر اول اثر لحم مطبوخ
است ولحم مطلق را نیز نامند
قشمش بکسر اول سکون ثانی
معرب کشمش است که عبارت
از مویز انگور کشمش باشد
قشنیر معرب کشنیز فارسی است
قشو بفتح اول بعربی دوای
جالی است که میالند زنان
بروی خود برای تصفیه رنگ
آن مانند خردل کوبیده
بخته با ماست سرشته
قشور بضم اسم جنس پوست
میوه ها است وشامل پوست
اشجار وبزور وغیرها است
وبعضی اعتقاده آنکه بها قابل
هضم نیستند وغذائیت ندارند

واین کلی نیست ولیکن بسیار
قلیل الغذا اند وبطئ الهضم
قشیرس برومی ذراریح است

فصل القاف
مع الصاد المهمله

قصابک اسم طائری است که آنرا
بعربی صعوه نامند والان
صفراغون است
قصب فارسی نوعی از قصب
است گفته اند نی است که
از آن قلم می سازند
قصبک اسم نوعی خرما است
قصب بوا قصب الذریره است
قصد وقصده عوسج است
قصدیر بعربی رصاص ابیض است
که آنرا قلعی نیز نامند
قصر بعربی اصول نخل شاه خرما
نامند
قصبه بلغت عربی اسم
جص است
قصطل بمصری شاه بلوط است
قصعل بضم بعربی عقرب است
وبکسر عقرب والذئب را
نیز گویند
قصفه بعربی ورق حلفا است
قصل بفتح اول سکون ثانی
بعربی زهر سلم است
قصم بعربی بیض جراد است
قصو وقصیده بعربی مخ
سمین است وقصید بمعنی

لحم یابس نیز آمده
قصیری بعربی نوعی از افاعی است
قصیص و قصیصه بعربی نباتیست
که در بیخ کماة روید و گویند
تو دری است

فصل القاف مع الضاد المعجمة

قضاب بمصری از اذان الغزالست
قضابه بعربی اسم وزغ است
قضار بعربی کلمة الماء است
که بفارسی ماه و سک آبی
و بهندی اود بلاو نامند
قضب اسم شجر بزرگ است
و بمعنی لفت و اسفست نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه است
که بفارسی اسفست نامند
قض و قضقض بفتح بعربی حصی
الصغار است
قضام بعربی نبات حمض است
قضه بکسر اول و تشدید دوم
بعربی وجبین است و بمعنی
حصی صغار و جص رمل آمده
قضعابن بلغت اندلس نباتیست
که آنرا قضبیون نامند
قضم بفتح اول و تسکین دوم
قطن عتیق است
قضم قریش حب صنوبر صغار
و کبار است
قضیب اسم عربی درخت
رز و تاک و انگور است

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بضم اول و فتح دوم
بعربی پارهٔ گوشت است
قطاریقا بیونانی سقولوقندریون است
قطاریون غافث است
قطالا بیونانی درواست
قطانس بضم اول لفظ رومی است
گفته اند که دابه ایست بحری
که آنرا دابة البقر گویند و صحیح
آنست که نوعی از بقر جبلی است
قطاط بفتح اول بعربی قطاة است
قطاع بکسر بعربی شیر نیست
که بفارسی شکر پاره نامند
قطایس بصل الفار است که
آنرا عنصل نامند
قطامی بعربی صقر است
که آنرا بفارسی چرغ نامند
و نبیذ را نیز گویند
قطب بعربی و قطبا و قطبی و قطبایا
بسریانی بمعنی حسک است
قطبوس و قطوس بسریانی
سنجر حسن است
قطرحو ما بسریانی خنظل را
نامند
قطر بکسر اول اسم عربی نحاس
که داخته است یا قسمی از
نحاس است یا مطلق نحاس
قطری لکر وهی است
قطرای بیونانی کبر است

قطرب دابه ایست که حرکت
میکند بر بالای آب حرکات
سریعهٔ مختلفه و نوعی از الیحور
را نیز نامند
قطرطیبه نوعی از زخم است
قطر ما بیونانی زجاج را نامند
قطروهی لکر وهی است
قط بکسر و تشدید بعربی سنور است
که بفارسی به نامند
قط سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقود است
قطفا و قطفه بسریانی بقلة است
که آنرا اسرمق نامند
قطلب بلغت شامی حاتل است
قطم بعربی لحم و بلبنه کهنه را نیز نامند
قطمیر قتب بری است
قطن بعربی اسم حوصل است
قطندوس برومی و بیونانی
زبیب است
قطرساو بر نیا بسریانی
قثاء الحمار است
قطوشحوط بسریانی خنظل است
قطوریون بیونانی قثاء
بری است
قطونا نباتیست که بزر آنرا
بعربی بزر قطونا و بفارسی
اصفهان اسپرزه و بشیرازی
بنکو نامند
قطسقیقا نوعی از سموم قتاله است
قطیلا ورد است

فصل القاف مع العین المهملة

قعاع بضم بعربی آب تلخ مالح است
قعال بعربی نور و شکوفه عنب
قعیر بیونانی فلفل است
قعبول قسمی از کماة است
قعقام سندروس است
قعقر ورنیل است
قعقاع بعربی تریابس است
قعقع بعربی اسم لقلق است
که بفارسی لک لک نامند
قعقع اسم عربی عقعق است
قعلامنس بخور مریم است
قعلوس غار است
قعموص قسمی از کماة است
قعنب بعربی اسم قلقاس است
و خصی الثعلب است
قعید بعربی جراد است
قعیدا رنب ذکر است

فصل القاف مع الفاء

قفارس کبر است
قفاریس بیونانی و بسریانی
حب الزلم است
قفاص بضم بعربی وعل است
که بفارسی گاو کوهی نامند
قفارلیون شاهترج است
قفالنطر اسم آس بری است
قفنالا اسم رومی اجاص است
قفد کمون است

قفدیر بیونانی لحم است
قفد بسریانی قنفذ است
قفر بضم اول و سکون دوم
اسم فار است
قفرس ابهل است
قفر و قفرنبات کشوث است
قفط کمون است
قفلوس بیونانی غار است
قفلوط کراث شامی است
قفور کفری است
قفوری کافور است
قفوریج و قفورایج و قفورلایج
بیونانی کافوریه است که
نوعی از ریحان باشد
قفهر قیقهر است
قفیر بعربی زنجبیل است
قفیص بیونانی قرمز است
که متول شود بر درخت بلوط

فصل القاف مع القاف

قفقه و قفقج بسریانی کاکنج است
قفقسالا برومی اجاص است
قفقص شاهترج است

فصل القاف مع اللام

قلا قلی است
قلاب ذئب است
قلابو بیونانی بلوط است
قلاع جاره باصفهانی
اسم عقیق است

قلاذوا ذربویه است
قلازاره و قلاراره بمعنی قلاع
جاره است و آن طائریست
از جنس غراب که بفارسی
کلاغ پیسه نامند و عقعق را
نیز نامند
قلاروما نیون بیونانی
نوعی از خمر است
قلاس بسریانی سافج است
قلاشره بفارسی اسم قلی
است که شخار نیز نامند
قلاط بعربی سمک است
قلاطانس بیونانی درخت
خیار است که بعربی ولب نامند
قلاطانوس بیونانی ملک است
قلاطیدر بیونانی قنبیط است
قلاقل بعربی فلفل است
قلاقلیطس بیونانی قلقیمیا
قلاقی فاخته را نامند و یا
طائری است مشابه آن
قلام بعربی قاقلی است
و نزد بعضی رعی الابل است
قلاما لس بیونانی فودنج
جبلی است یا بری
قلامنتی و قلامنس و قلالیسی
بیونانی فودنج نهری است
قلامرطون بیونانی زرنباد است
قلامس روماطیعس بیونانی
قصب الذریره است
قلان بترکی حمار الوحش است

قلب النخله بعربی شحمة النخل است
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان است
قلبا بسریانی قرفه است
قلبا واسا وقلیون سوروس
بسریانی وبرومی ورق الآس
است
قلبا واطروعا وقلیون قطرین
بسریانی وبرومی ورق
الاترج است
قلبا واکندنا وقلیون سیلیقون
بسریانی ورق الانجدان است
قلبا وبلوط وقلیون دروس
بسریانی وبرومی ورق البلوط است
قلبا ونوتا وقیلون سندرون
بسریانی وبرومی ورق التوت است
قلبا رجا صا قیلون فقیلالا
بسریانی وبرومی ورق
اجاص است
قلبا حمصا لبنا بسریانی
ورق سورنجان است
قلبا وخلاف وقبلو الکیا
بسریانی وبرومی ورق
خلاف است
قلبا واقلبنی وقبلون دریقلیا
بسریانی وبرومی ورق
خوخ است که بفارسی برک
شفتالو نامند
قلبا وذاقنی وقبلون فرسدیکس
بسریانی وبرومی ورق الغار است

که بفارسی برک وهمست خواند
قلبا وزیتا وقیلون غرنوس
بسریانی وبرومی ورق
زیتون است
قلبا وقبار وقیلون کفاریس
وبرومی ورق الکبر است
قلبا وکنار وقبلون لوطس
سدر است
قلبا دکوزی قلیون قرلوا
بسریانی وبرومی ورق
الجوز است که بفارسی
برک کردکان نامند
قلبا ونیلا وقلیا طس بسریانی
وبیونانی وسمه است
قلیجفور وقلیجفر بیونانی
وبسریانی سورنجان است
قلید ناردین وقلد ناردین
وارشیشعان است
قلبی ناردین وقلیطیانا
بسریانی خطیانا است
وآن بیخ سنبل است
قلت معرب کلت هندیست
قلتا بضم اول بسریانی
قلت است
قلح اشق است
قلحنذیقون بلبوس است
قلز بضم اول وثانی و
تشدید زای معجمه بعربی
نحاس که بفارسی مس
قرص نامند

قلیا طلیس بیونانی زراوند است
قلسطانا برومی شاه بلوط است
قلبیس لحیة التیس است
قلع بعربی قلعی است
قلع ارمینا بسریانی طین
ارمنی است
قلعمنین بخور مریم است
قلعی معدنیست که منسوب است
بسوی آن رصاص جید
قاف بسریانی قشر است
وبمعنی رعی الابل نیز آمده
قلفدفیون اقراص التیج است
قلفوطا اسم شامی کراث
شامی است
قلقونیا لفظ یونانیست
که بفارسی زنکباری نامند
قلقاس لفظ رومی است
که آنرا بهندی اروی نامند
قلقاسی بسریانی قلقاس است
قلقدیس وقلقدیس برومی
زاج ابیض است وگفته‌اند
که بمعنی زاجی است که مسمی
بشتروندان است
قلقطار وقلقطار برومی
زاج اصفر است
قلقلان نزد اکثر اطبا
قلقل است
قلقلانی بعربی طائریست
که مشابه فاخته است
قلقلانیه فاخته است

قلقنت وقلقند برومی زاج
اخضر است
قلار وقلاری نوعی از انجیر
سفید که چون خشک شود دی
آن زیاده وبراق کرده که
گویا بران روغن مالیده اند
وبعضی آنرا در ظرفی متصل
بهم چیده وبران دوشاب
انکوری ویا عسل میریزند
ومیگذارند تا دو سه سال
فاسد نشکردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قلوب قلیب اسم عربی ذئب است
که بفارسی کرک نامند
قلما بیونانی وبسریانی حرج است
قلماس قلماوس قصب الذریره است
قلام قاقلی است وعجیل را
نیز نامند
قلمیک بلغت اهل عمان بیروه
است که نوعی از عود بحوریست
خوشبو باشد وگویند صندل
اصفر است که بهندی
ملاکیر نامند وگویند نوع
لیمو است که تشیر الیمویی
خارکی وبهندی جنبهیری
نامند وگویند لیمویی مرکب
از لیمویی آب نارنج است
قلمبج بعربی اسم راسن است
قلمونیا بیونانی راتینج است
که با آتش پخته باشند ونزد بعضی

صمغ صنوبر صغار و نزد
بعضی صمغ صنوبر کبار است
قلمیا طیطس نوعی از زراوند
طیب الرائحه است
قلمیس برومی خودنج است
قلمیقلمون قیقهر است
قلنبک نوعی از عود است
که بجز آن طیب الرائحه است
که چون کیرند دست خوشبو
کرداند
قلنقنی قار است
قلو با قلو با میخ اسم رومی
آمله است
قلو باسیر اسم رومی شیر
آلج است وآن آمله پرورده
در شیر تازه و وشیده است
قلورقیا بیونانی صندل است
قلوسون بیونانی وسقوریدوس
است وآن خودنج است
قلوغنطون بیونانی صنوبر است
که بفارسی کشک نامند
قلوفا اسم عربی قرع است
قلولی بفتح اول وثانی طائر است
که آنرا بفارسی قاز بهندی
قلومس بلاسیدس برومی
زبد البحر است
قلوموس بیونانی اشک است
قلونوس شبلوط را نامند
قلیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسر بعربی نحو سیاه

است وبعضی نحو سفید را
دانسته‌اند
قلیماتس بیونانی طلیان است
قلید وارشیشعان است
قلمیا اقلیمیا است
قلیعی نزد اهل مشرق طلیقلقا است
قلینوبوذیون وقلینوقوذیون نوعی از علیق است
قلینون بیونانی رجل الغراب است
قلیقی قار است
قلیقلمون قیقهر است

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی است که عود
از انجا می آورند ولهذا
عود منسوب بآنرا عود
قماری نامند
قمارن وقمارون صدف
بری است یا بحریست
قماشیره وقماشیره بسریانی
کماشیر است
قمح بعربی کندم است
قمحه بعربی قصب الذریره
است
قمر باصطلاح مهوسین اسم
فضه است
قمرا بعربی طائریست
قمرون روبیان است
که اربیان نیز نامند
قمس بکسر اول وثانی لبن

خیل است که تیزی کمتر باشد
چون ترش متغیر شود و بد طعم
گردد و سکر آورد
قمیزه بضم کماة است
قمقع بفتح بعربی ذباب
کوچکیست که بالای آب
حرکت میکند و یا پشه کوچکی
که بالای آب ایستاده میباشد
قمع زوائد است که بالای
خرما و بادنجان و انگور و
امثال آنها میباشد و پوست
بشاخه درخت
قمقامه بعربی قراده صغیر
را نامند
قمه بکسر اول و میم مشدده
بعربی شحم است
قمح قریش و قمل قریش حب
حب صنوبر صغار است
قمحان بعربی زعفران است
و ذریره را نیز نامند
قملة الزرع بعربی طائریست
مانند جراد
قمرز و اقاقیا بسریانی صمغ
اقاقیا است
قمرون اسم عربی ریباس است
قمولیا قیمولیا است
قموزولوزا بسریانی صمغ لوز است
که بفارسی ازو بادام نامند
قمی بیونانی بسفایج است
قمیا بعربی یاسمین است

قمیحه بعربی اسم سفوفی است
که دو دهان پاشند و بمعنی
جوارش نیز گفته اند و مطلق
سفوفات را نیز نامند
قمیشه بعربی حب حنظل است
قمیله بلغت اهل شام
وقس است و حشیشة البراغیث
را نیز نامند
قمیلم اسم عربی شیر خشک است

فصل القاف مع النون

قنا نوعی از اندروطاس است
و نزد بعضی رطبه یابسه
و بلغت مصری اسم اسق است
و بلغت مغربی کاکنج است
قنابر بعربی قبره است و واحد
آن قنبره
قنابری اسم عربی عملوک است
که بفارسی برغست نامند
قنابیس اغریا بیونانی قنب
بریست
قنابوس بیونانی شهدانج است
قنار بیا اسم حرشف بستانی است
و آن کنگر است
قند شکر طبرزد است
قنا قینوس برومی کافور است
قنامس و قناطین و قنانس
و قینیس بیونانی شهدانج است
قنبا و قنبا باقلی بعربی است
ارمنی است که درمنه کوهی نامند

قنبیرس بعربی نوعی از لبن حامض است
قنبیض بضم اسم عربی حیه است
قنبعه خوشه غلات است
قنبیل اسم عربی شجر است
قنبیر قنبیل است که بفارسی
کنبیل نامند
قنداول اسم شامی دارشیشعان است
قندة و قندید بمعنی قند است
قندة الرقاع اسم عربی نوعی
از تمر است
قندرلوز است
قندران و قندرون عجمی
و بترکی هندبای صحرائی الطبع است
و گفته اند که اسم عجمی صعتر است
قندس بیونانی حب صنوبر است
قندرقوری و قندس قیرییا
جند بادستر است
قندس بعربی کندس است
قندز و قندو بترکی حیوانی
که خصیه آن جند بادستر است
قندول دارشیشعان است
قندید خمری است یا عصاره
است که طبخ نموده و دران
افاویه طیبه داخل کرده ما
ورس و عنبر و کافور و مشک
و بمعنی خلوق نیز آمده
قنس بعربی نباتیست خوش
که بفارسی راسن نامند
قنطا برومی دم الاخوین است
قنطا نوریون بیونانی خصیة

الثعلب است
قنطا بعربی عود عطر است
و عود البخور را نیز نامند
و گفته اند ساداوران است
و نام وزنی و مقداری است
و در اوزان ذکر یافت
قنطر ما بیونانی اترج است
قنطرس بعربی فاره است
قنطس آس است که بفارسی
مورد نامند
قنطو اسلوا صنوبر کبیر است
قنطوایدس حب صنوبر صغیر
قنطوردیون طوماغا بیونانی
قنطوریون کبیر است
قنطیدا بیونانی افیون است
قنفخریج ردی است
قنقهر و قیقهن قیقهر است
قنقع و قنفع فاره است
قنمه بعربی خبث و زنگ
اویان وزیت و مانند
آنست و جوز فاسد را نیز نامند
قنبی بسریانی قنب است که
آنرا بفارسی بنگ نامند
قنب هندی بفارسی بنگ
هندیست
قنب طین مشتق ست طین
مصری را نیز نامند
قنه بفتح بعربی قار است
قنه بکسر اولی و فتح نون
مخففه بارزد است

قنو بکسر اولی و سکون ثانی
بعربی خوشه خرما است
قنوان و قنیان عذق است
قنیاریداس و قنابریدس
بیونانی وزاریج است
قنبا بسریانی ام غیلان است

فصل القاف مع الواو

قو بضم اسم ترکی عفص است
شبیه باوز بزرگ که پر آن
بلند و نرم و خوشرنگ
و در اکلیل و تاج ملوک
و سلاطین نصب مینمایند
و بعربی کی نامند و پرهای
کوتاه آن بسیار نرم و ملایم
میباشد و در جوف بالش
و متکا برای نرمی پر مینمایند
قوا بعربی دوای مقعی را
نامند
قوادینا و قواریبا زبد البحر است
قوارة البطیخ بعربی اسم
میوه ایست که شبیه است
بشکل خربزه و در طعم بدمزه
است و بهندی بهوته
و بانکی نامند
قواریر الاولی زجاج است
و واحد آن قاروره
قواع بضم بعربی ارنب است
قواعلسوان و قوهلیسون
بیونانی لسان الکلب است

قوامس بیونانی باقلی قبطی است
قواموس حجر لازورد است
قوامیس حجریست مشابه فیروزج
و معدن آن قبرس و کشمیر
و تبت است
قوانس و قوانص اسم سنگدان
است که برومی کیلان و
بیونانی شعر سمعون نامند
قوانیا بیونانی شجرة المران است
و خرنوب را نیز گویند
قوانیا و قونیون و قوانیون
مسحوق قونیا است و زبد البحر را
نیز گویند
قوب بضم اول و سکون دوم
اسم عربی جوزه مرغ است
و بچه سنگ آبی را نیز نامند
قوبا بیونانی رفت مطلق است
یا زفت یابس
قوب بضم اولی و فتح ثانی
بعربی قشر البیض است که
بفارسی پوست تخم
مرغ نامند
قوبارسیوس و قوباری
سائیس بیونانی عرعر است
قوبروس و قوقوس بیونانی
خنثی است
قوبلا بسریانی بابونج است
قوبولی بیونانی صعتر بری است
قوبوسافلوس و قوبوسواطس
بیونانی عوسج است

خیل است

قوبیا یونانی ماء الرماد است
قوبطیس و قوبطوس یونانی
کمافیطوس است
قوتر و قوتره وج است و گفته‌اند
اسم درخت وج است
قوت بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی قشر البیض است
قوتورا بروحی خرنوب را نامند
قوتیرا شوکه منتنه است و خرنوب
را نیز گفته‌اند و ابرون را نیز
قوج بفارسی کبش است
قوجاقاتیون یونانی نباتیست
که آنرا فیل زهرج نیز گویند
قوجلیاس یونانی حلزون
بری کبیر است و بمعنی صدف
بریی نیز آمده
قوجیه قاسه است قابسیه بسریانی
حلیون است
قودمان سعد است
قودمانوس و قودودس و قوردو
وسیلوس و قوردیالیس یونانی
قربیون است
قودما و قودونیا و قودونیا
یونانی سفرجل است
قودوسن و قوردوسن
یونانی ورل است
قوربنبه تازه است
قورا یونانی و بترکی جمل است
قورلیون و قورالن یونانی
بسد است

قورت و قوره اسم ترکی
ذنب است
قوردوس و قوردودوس
ضفادع است
قوردیوس نباتیست که مسمی
بر جل الغراب است و بهندی
مسمی نامند و بمعنی شجره مریم
نیز آمده
قورسامایونانی سوسن
بستانیست
قورقیس مراد سمک است
قورمایون و قوریون و
قورنایون و قوزنایون
یونانی کزبره است
قوردنیا طیلا اسم سفرجل است
قورنیاس یونانی کمثی
از حلتیت است
قورویوقوس و قورقوقوس
نباتیست که آنرا رجل القعقع
گویند و رجل الغراب نیز
قوریی غلاغی اسم ترکی حمامه
است
قوریون یونانی کزبره است
وخشخاش و عاقرقرحاء اهل
دمشق عود قرح جبلی را نامند
قوریی قلاغی اسم ترکی حمامه
است
قوزبقیچ اسم ترکی جوز است
قوزقون بترکی غراب کک
سیاه را نامند

قوس نوعی از سمک بحری است
و بعضی نبات وج را نامند
قوس دره و قوس دره
یونانی عاقرقرحا است
قوسطس یونانی قسط است
قوسطه زبیب است
قوسقوندون ثوم بری است
قوسولون یونانی دارصینی است
قوسیا بسریانی مصطکی است
قوش ازدیی بترکی عنب الثعلب است
قوشترا اسم یونانی طباق است
قوش دیلی بترکی لسان العصافیر است
قوطولیدون نوعی از ابروان است
قوطا یونانی شاه بلوط است
قوطمی بسریانی و برومی
طرثغلولی است که بعربی
حسک نامند
قوطاذیون بری است
قوطس و قوطوس قطسون
یونانی تفاح الکرم است
قوطنس یونانی قصاص است
قوطیا یونانی انفحه است
قوطنیوس یونانی رمان است
که بفارسی انار نامند و بمعنی
زیتون الحبش نیز آمده
قوطیهونس یونانی زیتون
الحبش است
قوفا یونانی نوعی از صنوبر است
و نوعی صمغ صنوبر را گفته‌اند
قوفارنیس و قوقاری

ساسیس یونانی عرعر است
قوقاریوس یونانی قصب
الذریره است
قوقالیس شقاقل است
قوقامالین و قوقامالس
یونانی و بسریانی اجاص
است
قوقوس خنثی است
قوقل قوقل جوان جو اسفرم است
یا تخم اسفرم را نیز گویند
قوقمعا تفل و بن عصفر است
قوقون غلاف صدف است
و نزد نواب جالینوس مرحوم
اظفار الطیب است
قوقون قوقوقس یونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی یونانی درخت صنوبر
کبیر است که آنرا زیر نامند
و بمعنی بخور خستو نیز آمده
و نزد بعضی حیوان جندبیدستر است
قوقیون یونانی فرصیی است
که مستعمل است در مشرود
یطوس و شوکرا نیز نامند
قوقالس و قوقالیس یونانی
خلیدون کبیر است و نیز
قوفانس نوعی از دوقوا است
و نزد بعضی تخم کرفس است
قوقا یا بسریانی حب الآس است
قوقش قدیون تخم ماذریون است
قوقامس و قوقلامیس تخم مریم

قوقلس عقرب است
قوقلز بلغت اهل مشرق اندلس
اسم نوعی از قرصعنه است
قوقلنس قوقلیوس بترکی
طائریست که آنرا ققنس نامند
قوقوس و قرقوس یونانی
طحلب را نامند
قوقوس ماقعوس قوقماعیوس
و قوقومس یونانی حب القرطم
است
قوقوسید و برومی جعده است
قوقیا بسریانی حیوان بحری
است که مسمی بقوقی است
قوقیاوس و قوقوموس
اعربیو و قوقومس اغریو یونانی
کمون بری یا شاهتج
بری است
قول نیلوفر است
قولا و قوللا یونانی عربی
النجارین است و آن
غریی الجلود است
قولامیوس یونانی شجره مریم است
قولس یونانی خبث الرصاص است
قولین یونانی کرنب است
قولنجان بسریانی خاولنجان است
قولاینس قولوقیس و قولوقیلس
و قولوقینس یونانی و بسریانی
حنظل است
قولوبیا و قونوقیا و قونوقینی
و قولوقوما و قولوقوماطی

یونانی قرع است
قولودلی ماء العسل است
قولونیون نوعی از طین است
قولوطرنحیون برومی و یونانی
لسان الحمل است
قولوقاطوس و قولون یونانی
شکاعی است
قولوقندون و قولوس بسریانی
اسفاناج است
قومرون و قومالحیون یونانی
قاتل الکلب است و نمرود زنات
نیز گویند
قولی بید بحریست
قولیا بسریانی جعده است
قولیقون جزو الکلب است
قوصم بترکی زبل است
قوما نوعی از شراب است که بعربی
مرز نامند
قومارنون یونانی رازیانج
بری است
قومادوس یونانی بصل است
و گفته‌اند که قاتل ابیه است
و قطلب را نیز نامند
قوماریس یونانی قطلب است
قومالس اسم یونانی اجاص است
قومالیون یونانی غرطلیده است
قومامون یونانی صمغ است
قومانیطس طین کرم است
و گویند طین کرمی است
قومستون برومی ناطی مصری

است

است
قومسوس قومور و قومیا
موعدلیفس است
و قومیوس و قومیون بیونانی
و بسریانی صمغ لوز است
قومور صمغ مطلق را نیز نامند
قومقولوس بیونانی لوتیا است
قومل چو اسفرم با جیم اسفرم
را نامند
قوموسون ترمس است
قوموطارنجس بعربی قتاد است
و آن مغیلان است
قومی قومیا و قومید رو قومیسران
و قوماموں و قوقاموزس
و قومین بیونانی صمغ است
و برومی قتاد است و نیز گویند
که قومین بترکی ضآن است
قومنی مرزه است
قومیاقیاس بیونانی بسریانی
صمغ عربیست
قومیاهندوا بیونانی و برومی
بل است
قومیون بیونانی وسم است
قوناق بترکی چاورس است
قوناما بسریانی و بیونانی دارچینی
قونس و قونوس بسریانی بیونانی
حب الصنوبر کبار است
قونص بعربی قانصه است
قونوشلوش دانی برومی
جلوز است

قونیا بیونانی ماء الرماد است
قونیطهرما ذریون اسود است
قونین و قونیون بیونانی شوکران
و جوز ماثل را نیز نامند و قونیون
مسیح قونیا و زبد البحر و خیر لوا
را نیز نامند
قونی اسم ترکی گوسفند است
قوبروق اسم ترکی دنبه است
قوبرون بیونانی عاقرقرحا است
قونعلس و قونعلیس لسان
الکلب است
قویادوس اسم یونانی قطلبا است
قویلی بیونانی نوعی از صعتر است
که ورق آن مشابه است
بورق زوفا
قونیطن برومی دوسیست
که آنرا بعربی خانق النمر نامند
و آن نوعی از مازریون است شود
است
قویون شوکران است

فصل القاف مع الهاء

قهراسوس بیونانی قراسیا است
قهقهار بعربی اسم حجر صلب
قهقب بعربی بادنجان است
قهقر بضم بعربی صمغ است
و نیز قهقهر بعربی غراب
بسیار سیاه را نامند و نیز
بفتح اول سکون دوم
و فتح قاف ثانیه و را مهمله
مشدد و بعربی تیس است
و سنگ سخت سیاه املس را
نیز نامند
قهقور بعربی حجر است
قهندرس و قهندروس
بیونانی حب صنوبر است
قهه بعربی شیر تازه دوشیده است
قهوه بعربی خمر است و نوعی
از خمر را نیز نامند و نزد
عامه اسم شربن است و
در حرف الباء مع النون
مذکور شد
قهیز بعربی قز است و آن
نوعی از ابریشم است

فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیه

قیاسوس شاهیج است
و کمون بری را نیز گویند
و بیونانی دارچینی را نامند
قیاسیس و قیامون و
قیامومن بیونانی اسم
دارچینی است
قیاموسین بیونانی دهن
دارچینی است
قیانارین بیونانی زنجفر
مصنوع است
قیاسیفون بیونانی شاهیج است
قیبا بیونانی زفت یابس است
قیتره بشیرازی کرنبه بری است
قیتمس بعربی زبد البحر است
قیذون و قیطون و قیجیون
شنابلیست که بهندی آنرا
سعله نامند و سعالی است
قیثاء بیونانی جوز الانهار است
و نبات فرفخ را نیز نامند
قیثا آسیونانی جوز الانهار است
قیجی بترکی نبات خود ان حمی است
و گفته اند که اندک نبات طرح
را نیز نامند
قیح بعربی ریم خالص است
قیحرا بسریانی غصص خام است
قیحورین بقل و ششی است
قیذر لوز است
قیدس شونیز است
قید باقلی سفیح است
قیر اسم عربی قار است
و زفت رطب را نیز گفته اند
قیراسوس بیونانی قراسیا است
قیراط نصف دانق است
قیراطیا بیونانی خرنوب
شامی است
قیرواخا است
قیرس بیونانی شمع است
که بفارسی موم نامند
و جوز سرو را نیز گفته اند
قیر سطریون رعی الحمام است
قیرکم شیطرج است
قیرنوا برومی جوز است
قیرو و نا جلوز است
قیروس بیونانی شمع است
قیروفس بیونانی نوعی از
حلزون است که آنرا ودع گویند
قیساحیونا بسریانی هلیون است
قیساروس بیونانی عصاره
لحیة التیس است
قیسارین مطبوخیست
که از باقلی سازند
قیسانارین بسریانی
جنطیانا است
قیشموس حلیق است
قیسر و قیسوری و قیسورا
و قیسرین بسریانی حجر القیشور
است که بفارسی قلنبک نامند
قیس و قیسوساشا بیونانی
لاذن است
قیسطوا برومی قسط است
قیسلمون دهن زفت رطب
است
قیسوسی بسریانی قیسوس
قیسوم قیصوم است
قیسا سلیخه است
قیسارس فرهیون است
قیسانه بعربی ماهی سر سبز است
قیسوری نوعی کافور را نامند
و یا آن بالنسبت است
بقیصور که نام شهریست
که در آنجا هم میرسد و آن
بهترین انواع کافور است
قیسی و قیصی سرش است
که بفارسی و هندی خولی نامند
و آن نوعی از شمش خشک کرده است
و گفته اند که اسم مطلق شمش است
قیض پوست بالای بیضه است
قیطافون بیونانی باقلای
شامیست
قیطاووس برومی قرطم است
قیطرستین برومی دارچینی است
قیطس نوعی از صنوبر صغار است
و گفته اند که بشاهین مصحح در خت
آس است
قیطل بیونانی سفید و فیون
نامند
قیطید بیونانی افیون است
قیطموقوس و قیطمولوس برومی
قرنجمشک است
قیطمون بیونانی سعله است
که سعالی نیز نامند
قیعدس بیونانی نوعی از
سمک تازه است و یا سمک
مطلق
قیعله بعربی عقاب است
که بالای کوه میماند
قیعم بعربی سنور است
قیعور بلغت بربری یبوس است
قیعولا قاطوس و قیقولا
قاطیس و قیقولامس بیونانی
زفت است و یا زفت یابس
قیغانیون بیونانی سداب است
قیفاس هیساروں است
قیقلوح برومی غالیه است

قیقا بعربی قشر الطلع است
قیقه بکسر پوست قیقی است
که زیر پوست یا بس تخم مرغ
میباشد و بفارسی پوست زیرین
خایهٔ مرغ نامند
قیقب و قیقبان بعربی اسم
آزاد درخت است
قیقبان بمعنی قطلب نیز آمده
قیقرونیون بیونانی و بر و می
سرو است
قیقس و قیقوس نوعی از بلوط است
قیقون برومی اسم سعد است
قیقهایون بیونانی قثاء بری است
قیقی بعربی سفیدی تخم مرغ است
و بیونانی خروع است
قیل بکسر اول سکون دوم
قار است و قت طلب را نیز گویند
بکسر اول و یاء معدوله بترکی
اسم شعر است که بفارسی جو نامند
قیلاه رابسریانی بابونج است
قیلع قنبیل است
قیلقی بلغت اهل مشرق اسم
اشنان است و عرطنیثا را نیز نامند
قیلو رادر دار است
قیلوط بلغت اهل مغرب اسم
ورق کرات شامی است و گفته‌اند
که بمعنی کرات شامی نیز آمده
قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی است
قیماغ اسم ترکی زبد اللبن است
که بفارسی سر شیر و بشیر ازی

چربه و بهندی ملائی نامند
قیمن زبد البحر است
قیمن الوقیقس زبد الثعلب است
قیموس و قیمومین بیونانی
کرنب بری یا شاهترج
بری است
قیموسارقین بیونانی خروع است
قیمولیاطین اکل است
قیمون اغریون کمون بری است
قینا بیونانی نوعی از بقلة
الحمقاء است و نواب
علویخان مرحوم گفته که قینا
غلط است و اصح قنینا است
و آن بمعنی جوز الانهار آمده
و جوز الانهار غیر بقلة
الحمقاء است
قینافارس و قیناباری
و قینابارو قینا ربی و قیناباری
و قینامار بیونانی زعفران است
قینار یداس و قینار بید است
بیونانی ذراریح است
قینانیس برومی شاهبلوط است
قیحونس بیونانی عصفر است
قینلس بعربی ثور است
قینطوس بیونانی زنجار است
قینفیطس بیونانی طین ارمنی است
قینقس بیونانی قرطم است
قینقس اغریون بیونانی
قرطم بری است
قینر بیونانی نوعی از صمغ است

قینوطیسرون بیونانی کندر است
قینوسون بیونانی زنه است
قینه تربد است
قینوس بیونانی شبرم است
قیواطهنا بیونانی آذریون
بری است
قیورومون بیونانی قردمانا است
قیوطاوسین برومی تخم
قرطم هندی است
قیوطمنور بیونانی قثاء است
قیوقارسیس بیونانی عرعر است
قیوقوس بیونانی زعفران است
قیومرقورلس زبد البحر است
قیومیط عالیجون است
قیوندی و قیوندقاوندی است

باب الكاف
فصل الكاف مع الالف

کابلی هرا بهندی اهلیلج
کابلی است
کاپور بهندی اسم کافور است
کابیته و کافیثه بفارسی حصی القمر است
کابیش اسم دیلمی خلد است
کانٹه اسم هندی شوک است
کانٹه مانڈه و کالا مانڈه اسم
هندی لسان الثور است
یا نوعی از آن است و گویند
اسم نباتیست غیر آن
کات بتشدید تا مثلثه اسم
غله جو است

کاجر اسم هندی زردک است
کاج اسم فارسی صنوبر است
و بجیم هندی اسم زجاج است
مصنوع از نوعی کاه است
کاجلون بهندی زبد القوارير است
کاجل اسم هندی دوده است
که بچشم کشند
کاجی اسم فارسی حسوئی است
که از برنج سازند
کاجیره بفارسی قرطم است
کاجیا بسریانی اشج ... است
کاور بهندی هند بای
بری است
کاجر اسم هندی جزر است
کار بهندی و بسریانی
مری است و نیز بهندی
اسم ملح است که از قلی سازند
کاربا مخفف کاهربا است
و بمعنی کهربا است
کارتن و کارتنک و کارتنه
بفارسی عنکبوت است
و نیز کارتنه اسم حلبه است
که بهندی میتهی نامند
کارو و اسم فارسی کافور است
و غلاف طلع نخل را نیز نامند
و گفته‌اند که اسم بقول کاکوله است
و رطب یعنی خرمای تازه را
نیز نامند
کاره بعربی اسم نخله است
که نزدیک آب روید

کارنجک بفارسی خیار است
کاروانک اسم فارسی طائری است
طویل العنق که نزدیک آب
می‌نشیند و بعربی آن را
کروان نامند
کارٹه اسم هندی مطبوخات
مسهله و منضجه است
کاژ بفارسی درخت صنوبر است
کارونک اسم فارسی وج است
کاریره و کاغاله و کاغلیشه
و کاکیان بفارسی قرطم است
که بفارسی خسک دانه و بهندی
کرٹه و کسم کاهج نامند
کاهج و کاسجوک بفارسی
ولدل است و آن نوعیست
از قنفذ کبیر جبلی که بفارسی
خارپشت نامند
کاسر بعربی عقاب است
کاسر الحجر اسم عربی حب القلت است
که بهندی کلتهی نامند
کاسکینج معجون فارسیست
و صاحب اسرار الطب گفته
که معنی آن کثیر المنافع است
و آن معجونی است نافع بر بسیاری
امراض کثیره و صفت آن
در قرابادین ذکر یافت
کاسکینه و کاسه شکنک اسم
فارسی شقراق است و نیز بفارسی
سبزک نامند
کاسلیس بیونانی اسم جوز است

کاسمر بهندی اسم سپستان است
کاسنی اسم فارسی هندبا است
کاسنی بستانی اسم فارسی هندبای
بستانی است
کاسنی دشتی اسم فارسی
هندبای دشتی است
کاسنی شامی هندبای بستانی است
کاسنی کاجر بهندی اصل
الهندبا است
کاسو بیونانی عروق ماميران
است که بفارسی زرچوبه نامند
کاسوس ختخاش زبدی است
کاسه لیشت اسم فارسی
سلحفاة است و نیز بفارسی
لاک لیشت و سنگ لیشت
نامند
کاش بشین معجمه بفارسی بمعنی
کاج است که زجاج باشد
و لهذا او انی فرجه یعنی لعابدار
را کاشی نامند
کاشه اسم فارسی جمد است
و نیز بفارسی یخ نامند
کاغ اسم فارسی نار است
کاغد اسم فارسی قرطاس است
کاغنه اسم فارسی کرمیست
کوچک سیاه منقش و منقط بسرخی
و بهندی بیربهوتی نامند
کاشم رومی سیسالیوس است
کاسه شکنک اسم فارسی
شقایق النعمان است

کافر اسم عربی و عار طلع نخل است
که بفارسی تارونه نامند
و حمار بسیار بزرگ را نیز نامند
کافرو انیست که بهندی
کگرونده نامند
کافور قشر طلع است که بفارسی
تلوسه خرما و بشیرازی تارونه
خرما نامند و طلع و الکمام
فواکه را نیز گفته اند و نیز اسم
نباتیست که گل آن مانند گل
اقحوان است
کافور اسفرم عیشران است
کافور جودانه نوعی از کافور
طیبة الرائحة است
کافور الکعک زرنباد است
کافور موتی نوعی از کافور
کدر کمد غیر شفاف مغشوش است
کافور بیودنیه ریحان الکافور است
کافوری نوعی از بابونه است
که بفارسی بابونه گاو و گاو
چشم نامند
کافیلو بفارسی شکاعی است
کاچنکها و کاچنکی اسم
هندی رجل الغراب است
کاکره بفارسی عاقرقرحا است
کاکنتا ابن عرس است
کاکل بضم کاف فارسی اسم
فارسی مشترک است میان
حنطه رومیه و شستان
کاکل بکسر کاف فارسی طین

سیاهی است که در ته حوض
و نهر می باشد و نزد بعضی
نباتیست که در آب روید
و اول اصح است
کاکماجی اسم هندی عنب
الثعلب است
کاکنه به تسکین کاف
ثانی و فتح نون معرب کاکنج
است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی نعنع است
کاکول اسم هندی شقاقل است
کاکیره و کتوره اسم هندی
سرطان است
کاکل کاله بفارسی اسم
قرع است و بشیرازی
بطیخ را نامند و نیز اسم
نوع و ، واست و گفته اند
اسم جاورس است که بهندی
کنگنی نامند
کالا ابن است
کالاجیرا اسم هندی کمون
کرمانی است که بفارسی
زیره سیاه نامند
کالاسانپ اسم هندی
اسود سالخ است
کالاکچلا اسم هندی خربق
اسود است که بفارسی
خال زنگی نامند
کالامانده اسم هندی لسان

الثور است که بفارسی گاو
زبان نامند
کالاسانوا بهندی اسم
نوعی ازراست و گفته اند
که اسم دوائیست مسمی
بساداوران است
کالک بفارسی قرع را و نیز
بطیخ صغیر خام را نامند
کالمون بهندی اسم
نوع ازراست
کالنج بفارسی زعرور است
کالنجه بکسر لام و تسکین نون
بفارسی اسم عقعق است
کالوت بهندی اسم نوعی
از بیش است
کالوج بفارسی حمام است
و نیز بفارسی کبوتر نامند
کالوخ بفارسی کراث است
و نیز بفارسی گندنا نامند
کالوسک بفارسی باقلی است
کالو بفارسی عاقرقرحا است
کالی الو بهندی اجاص اسود
است که عیون البقر نامند
کال هوایی اسم هندی
بلیله کابلی است
کالی تلسی بهندی نوعی ریحان است
و گفته اند اسم نمام است
کالی جیری بهندی کمون
بری است
کالی ختخش بهندی خشخاش

بری اسود است که از آن افیون
بعمل آورند
کالی عوا که بهندی عنب اسود است
کالی مرچ اسم هندی فلفل اسود است
کامابیونانی و بسریانی اسق است
کاناکاماحرودماوکانا
حرودماشادنج است
کامالاون بیونانی مازریون
اسود است
کامالیا بیونانی شبرم است
و گفته اند مازریون است
کامخ ابیض بشیرازی بنجارب است
کامون بهندی باقلایی
بندیست که بهندی
کهلوة نامند
کاسنجی بیونانی و بسریانی
مصطکی ابیض است
کامه بفارسی مرجان است
کانتا گفته اند که اسم هندی
شوک است
کانتران اسم هندی قطران است
کهاند اسم هندی شکر است
کانداوکنا بهندی اسم
نیشکر است که بعربی قصب
السکر گفته اند که بهندی
غنصل را نیز گویند
کالسی بهندی حجر البقر است
کانکنی بهندی جاورس است
کانیردا بفارسی مازریون است
کاورک بفارسی کبر است

و گفته اند که ثمر کبر است که
خیار کبر نیز نامند
کاوزبان اسم فارسی لسان
الثور است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
کاوزهج معرب گاوزهره است
و آن حجریست که در مثانه
و در شکم گاو و یا در زهره آن
که بفارسی پادزهر گاوی
و بهندی گایی روچن نامند
کاوداره اسم فارسی جاورس است
کاول بفارسی کراث کرم است
و گفته اند که کراث جبلی است
کانجی اسم هندی شونیز است
کاو اسم فارسی بقر است
کاورس جاورس است
کاودانه اسم فارسی کرسنه است
کاونیک بشیرازی طائر
سیاه منقط ببیاض است
و بعربی زرزور نامند
کاوه بشیرازی نافه مشک است
کاهکی نباتیست که بعربی
اذخر نامند
کاهو اسم فارسی خس است
کاه اسم فارسی تبن است
کاهی بهل اسم هندی فناهر است
کاهی اسم هندی تمر است

فصل الکاف مع الباء

کبابه بعربی عود بخور است

و عود هندی را نیز گویند
کباب شامی طباهیج است
کبابه شکافته و کبابه شکم دریده
قلیه است
کبابه کبر است که صنف نیز نامند
کباروس بفارسی نوعی از حمر است
کباش نوع قرنفل است
که سر آن بزرگ باشد
کبامطرانه شکوفه ناری است
که گره نه بسته باشد
کبانقش لازورد است
کبه بفتح اول و با مشدده
بعربی رخام است
کبت اسم فارسی نحل است
و نیز بفارسی زنبور عسل
و ذباب عسل نامند
کبتر کبوتر است
کبتا اکمثا و کبتا اکمثا بسریانی
و بعربی کرثة السوداء است
که قاشر ستین باشد
کبتا جو بابسریانی هزار چشان
است که کرثة البیضاء
و قاشرا نامند
کبتا حمرا لعنت بسریانی انگور
لبتانیست که از آن شراب
بعمل آورند
کبتا دیرا بسریانی کبر است
کبج بضم کاف و سکون باء
موحده و حاء مهمله گویند
رخبین است که ترکی قراقروت

است
کبد و کبدا بلغت فارسی اسم ابریشم است
کبده بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله بعربی جرزة الحباست
کبرکا زرونی اسم شیرازی خرنوب شامی است
کبرکی جر اسم هندی اصل الکبر است
کبرکا پات اسم هندی ورق الکبر است که بفارسی برگ کبر نامند
کبرکی جهال اسم قشور اصل الکبر است که بفارسی پوست بیخ کبر نامند
کبت کبستو و کبسه بفارسی حنظل است
کبعدیا و کبعیدیون بسریانی شاهتره است
کباث معرب تنبج است و آن اسم حجل است
کبک دری اسم فارسی وج است و تدرج را نیز نامند
کبک کوه و کلنجیر بفارسی دراج است
کبک نر اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است
کبوتر اسم فارسی حمام است
کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است
کبو بفتح اول و ضم ثانی نزد صاحب تحفه بهندی اسم شقنین بربی است
کبوان بضم اول و ثانی اسم عربی شاهدانه است
کبودانه بفارسی اسم شهدانج است
کبودر بفارسی بوتیمار را نامند و نزد بعضی اسم کرمی است که در آب میخورد و ماهی را
کبوده اسم فارسی نوعی از خلاف نیز بفارسی سیاه بید را نامند و گفته اند که خلاف بلخی است که بفارسی بید مشک نامند
کیور بهندی اسم کافور است
کبوک گفته اند که طائر است که بعربی شکوا و بترکی عقعق و بفارسی سرخاب و بهندی چکوا نامند و صاحب تحفه گفته که اسم هندی تیهو است
کبوک بفتح اول ضم و دوم مشدده اسم فارسی است که کنیت آن بعربی ابو الملیح و نیز بفارسی چکاوک نامند و به تخفیف با نیز آمده بمعنی مذکور
کبی بفتح اول و کسر با موحده و با یای فارسی نیز آمده اسم فارسی قرو سیاه رو است که بهندی لنکور و هنوان سنیه نامند
کبناوس بیونانی لوبیا است
کبیتا و کبیته اسم حلوایی است معروف که کبیطه و کبیته و ناطف نیز نامند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت
کبیتا الکمینا و کبیتا المنا و کمیتا الکمنا اسم سریانی کرمة السوداء است
کبیتا الکمنا و کبیتا حوریا بسریانی کرمة البیضاء است که بفارسی هزارجشان نامند
کبیتا ویرا بسریانی کرم است
کبیتا بسریانی جبن است
کبیتا حمرا بسریانی کرم است
کبیجه اسم فارسی بحری است و نیز بفارسی سرشیم نامند
کبیده بضم اول و فتح ثانی اسم فارسی سویق است که پست نیز نامند و بهندی ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان المار طحلب است
کتل اسم فارسی تفاح است
کتنه اسم هندی کلب است

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعیر پرسیاوشان است
کثیر الارجل بسفایج است
کثیر المنفعه خطمی است
کثیر الرؤس قرصعنه است
کثیر الورق خرنیل است
کثیر اجمار النخل است
کثاابزرجر جبیل است
کثیر الاصلاح لسان الحمل است
کثار بلغت بربری جوز الحم است

فصل الکاف مع الجیم

کجو ربحیم اسم عربی است اسم هندی خرما است و بجیم فارسی اسم هندی زرنباد است
کجیم و کجب حصرم است
کجلا اسم هندی اذاراقی است
کجبن هندی بوره ارمنی است
کچری اسم هندی وسمنوینه است
کجبان اسم هندی غوره است
کجوا اسم هندی خراطین است
کچول اسم هندی سلحفاة است
کجیت کن اسم ترکی الحجرة است
کچوله اسم فارسی اذاراقی است
کج اسم فارسی جبن است
کجی اسم ترکی مغر است
کچه ماهی اسم دیلمی دلفین است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است و حرجه مانند سرمه در چشم کشند
کحل صفهانی و سلیمانی و کحل جلا اثمد است
کحل السودان تشمیزج است
کحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است
کحلا و کحیلا اسم عربی انواع ابو خلسا است لسان الثور و حوض لسانرانیز نامند
کحل خولان حضض است

فصل الکاف مع الدال المهمله

کدو اسم فارسی قرع است
کدهه اسم هندی حمار است

فصل الکاف مع الراء المهمله

کربا بته و کربالا بهندی خیار شنبر است
کربابس و کرابس زغعه است
کرتر قثای کبیر است قثای حمار را نیز نامند
کربس و کربسو و کربیه کرنش و کربشو و کربنیه زغعه است که بهندی جهیکلی و تکتکی نیز نامند
کریه بفارسی نباتیست که انرا بعربی خلفا نامند
کرت معرب از قرط است
کرتم بهندی نوعی از سموم است
یحتمل که نوعی از بیش است
کرتنه و کرتنیه بفارسی نسج عنکبوت است
کرته اسم اسل است بفارسی و آن نباتیست جامی که ازان حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی اذخر است
کرثنی بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثاء مثلثه و بعد آن همزه بعربی پوست بالای بیضه است
کرج گفته اند که اسم ترکی حجر است
کرجفو اسم فارسی سلوی است
کرجاک اسم ترکی خروع است
کرجیل بلغت اهل جرجان زعرور است
کرجیا طر خشفوق است بهندی کادورنا منند
کردانج معرب کردانک فارسی است آن کرداناج است
کردان مرغی است از کنجشک بزرگتر و پاهای دراز دارد و در طبع مانند عصفور است
کردمانه بفارسی کردمانه است
کردلین نوعی از سالیون است
کره کرز لغت هندی قرطم است
کراثا حرما و کراثا دقرا و کراثا فطاما و کراثا قطینا ما بسریانی
کراث بریست آن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامی است
کراث بری کراث کرم است و نزد بعضی کراث ثوم است
کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامی است
کراث الثوم کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا عراسیون است و نزد بعضی

کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از کراث
کانکان است
کراث وحاق کراث کرم است
کراث رومی کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث
بستانی کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مائده کراث بقل است
و آن نوعی صغیر کراث بستانی
که آنرا قرط نامند
کراث نبطی آن نوعی صغیر البری
است از انواع کراث بستانی
کبار و نزد بعضی کراث جبلی است
کرس بعربی وسخ است
کرس سلخ الحیه است
کرسان و کرسیان حطب کرم است
کرشف اسم فارسی کرفس است
کرسف و کرسوف بعربی
قطن است که بفارسی پنبه نامند کرسنف
صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکی اسفیداج است
کرسفی بعربی نوعی از عصل
ابیض است
کرشکو انطرانس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است و نیز
بفارسی خشکریشه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است
که آنرا بفارسی کشنگ نامند
کره بضم اول اسم نبات

اشق است گفته اند که نفس
اشق است
کرف بفارسی فار است
کرفا اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا هندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون
بیضه است کرفروس حنا است
کرفس بعربی قطن است
کرفس اجامی کرفس مائی است
کرفس الماء قرة العین است
کرفس جبلی و صخری ماقدونس
فطراساليون است
کرفسا بسریانی کرفس است
کرفش بفارسی کرفس است
کرفس وحشی بفارسی کعکنج است
کرک طائریست که آنرا قبج نامند
و نیز بفارسی سر طائر او جاجه را
گویند
کرک بکاف آخر فارسی بفارسی
کرگدن را نامند و بکاف
عربی اسم فارسی سلوی است
کرکاس بفتح و بضم هر دو آمده
اسم فارسی دو سر است
و نزد بعضی اسم تر شلجم است
کرکاش و کرکیش بلغت اهل
مصر اسم بابونه است
کرکامیلوس باصطلاح [illegible]
اجاص است
کرک جراس بلغت تنکابن
ثیل است

کرکر بفارسی صنوبر صغار است
که آنرا مقل قریش نامند
کرکر اسم فارسی باقلی است
کرکر وهن سک است و نزد
بعضی سک المسک
کرکرهو عاقر قرحا است
کرکریا بیونانی خندقوقی است
کرکس اسم فارسی نسر است
و نزد بعضی رخمه است که
بهندی گد نامند
کرکم بعربی زعفران است
و نیز نوعی از عروق صفر ارا
نامند و نزد بعضی مامیران است
کرکرا بسریانی زعفران است
کرکما طائریست که بعربی
صعوه نامند
کرکمان اسم فارسی حندقوقی است
کرک بکاف آخر فارسی
بفارسی کرگدن نامند و بکاف
عربی اسم فارسی سلوا است
کرکو اسم شیرازی بطیخ فج است
که با تخم سیجرند مانند قثا
کرکیر السریانی جرجیر است
کرکیس معرب کمرکیس است
و آن نوعی از بابونج است
کرم اسم فارسی کیاهیست
که بر کنار آبها میروید
کرم اسم فارسی کرنب است
کرم اسم فارسی دود است
کرم ابریشم و کرم بادامه

اسم فارسی دود ابریشم است
کرمائی بسریانی شکاعی است
کرم ایوب بفارسی میسون گفته اند
که نوعی از زبد البحر است
کرم درخت کاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر است
کرم وحشی فاشرا است
کرم رسندانه ماهودانه است
کرم زمین خراطین است
کرم سرخ بفارسی دود قرمز است
کرم شب تاب بفارسی حباحب است
که بهندی بهک جنگلی نامند
کرمک بفارسی اشنان است
کرمه بیضاء کرمه شایه فاشرا است
کرمه سوداء فاشرستین است
کرمیتون بیونانی کمون است
کرنب و دائی است که آنرا
قاتل الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی است
کرنب الماء نیلوفر است
کرانبا دیرا کرنب بری است
کرانبا و مایا بسریانی نیلوفر است
کرنیم حشیشج است و آن
بسمه است
کرنج اسم فارسی شونیز است
و نیز بفارسی سیاه دانه نامند
کرنج و کرنجو و کرنجوا و کرنجوه
اسم هندی الکنکت است
که بفارسی خایه ابلیس نامند
و گفته اند که کرنج وج است

کرنجونه فلنجونه است
کرنجیا بسریانی کرنب است
کرند اسم هندی سنباذج است
کرندسفن و کرندو و کرنده
اسم هندی بیخ دارفلفل است
کرنکانی اسم فارسی نوعی
از عنب است
کرنه بهندی اسم نوع اترج است
کرنه اشترخار است و کنگر
اسم قراد است
کروه اسم فارسی نوع از نسج
عنکبوت است
کرو بهندی ککروهن است
کرو بیونانی حدید است
کرو آراو کروالا و کرواله
اسم هندی خیار شنبر است
کرواکو اسم هندی تلخ است
کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است
و گفته اند اسم عنکبوت است
کرورا بسریانی صدف لولو است
کروساهمن بیونانی بابونج است
کروش الغنم باصطلاح عرفو
را نامند
کرومقرون برومی ملوخیا است
کرونطرفا قصب سکر و فانید
است
کروسفوا بیونانی سخاله
ذهب و فضه است
کروهی مسور اسم هندی
عدس مر است

کرویه بفارسی کرویا است
کره بترکی و بفارسی زبد است
و نیز بفارسی مسکه و بهندی
مکهن نامند
کروتن بفارسی عنکبوت است
کرهن اسم هندی باذنجان
بری است
کرهور البوج بهندی کندس
کریاس برومی لحم است
کرویدون برومی غبار
رحی است
کریرقثای کبیر است که بفارسی
خیار بزرگ نامند
کریسیا بسریانی پوست فندق
است
کریتاب اسم فارسی فروج است
کریز بعربی اقط است که
بفارسی پینو نامند
کریج بسریانی خیری است
کریون برومی قنطوریون است
و گفته اند که قنطوریون دقیق را
نامند

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

کز معرب قز است و آن نوعی
از ابریشم است
کزبا بفارسی نوعی از ریباس است
کزبرة الثعلب اسم اسیر
سندبرطس است
کزرا اسم فارسی خنبد است

کزرموشان بلغت کردستان
حجم بحیم است
کزبرنا کزبره است
کزبرة البر برسیاوشان است
کزبرة البریه بشیلیزی نوع
بری کزبره است
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام
شاهترج است
کزبه بفارسی عصارهٔ اوبان است
و نتر و بعضی مختص است بعصارهٔ
روغن بادام و کنجد
کزره بفارسی نباتیست خشو
که نیز بفارسی سرزهره نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طائریست که
آنرا انغر نامند
کزمازج و کزمازق و کزمازک
و کزمازو حب الاثل است
که بفارسی عبارت از ثمر
درخت گز باشد
کزنه بفارسی بزر انجره است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است
و نزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک ودع است
کزوک بفارسی نوع از خنفساست

فصل الکاف مع الزاء الفارسیة

کژ بفارسی لغت کز است
و معرب آن قزوان نوعی
از ابریشم است
کژ بضم و فتح هردو آمده
بفارسی بیخ درخت است
کژانه بفارسی دود ابریشم است
کژار بفارسی حوصلهٔ طیور
را نامند
کژترخون و کژطرخون و
کژدم بفارسی عاقرقرحا است
و نیز کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریایی عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است
و فضهٔ محرق را نیز نامند
کژو اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لهاة است

فصل الکاف مع السین المهملة

کساسی بقل حرف است
کسبج معرب کسبه است
و آن ثفل دهن سمسم است
که بفارسی کنجاره نامند
کسبر بفارسی و یونانی
زفت است و گفته اند که زفت
یابس است
کسبره کزبره است
کسبرة البر برسیاوشان است
کسبج اسم فارسی لؤلؤ است
کسبر بسریانی اسم سوسن
ابیض هندی است
کسبج بقلهٔ یمانیه است
کستل اسم فارسی جعل است
و آن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی
است
کستوری بهندی مشک است
و نیز نوعی از زبد البحر را نامند
که بسیار ضخیم است
کسته بقلهٔ یمانیه است که
بهندی چولای نامند و
گفته اند که اذان الفار است
کستیلا بهندی بزرقطونا است
کسد و کسط قسط است
کسعرطا مارعلا بسریانی بخور
مریم است
کسفا سک است
کسفارسقا و کسفارمعا بیونانی
بادزهر است
کسفره کزبره است
کسفرة البر برسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض
هندی است و گفته اند که سوسن
بری را نامند
کسک اسم فارسی غله حلیم است
که از لحم سازند و نیز بفارسی
اسم طائریست که آنرا عقعق نامند
کسکو بسریانی عصفر است
که بفارسی کسکونه نامند
کسکونه بفارسی عصفر و قرطم را
نامند
کسکیه بهندی اراک است
کسلس بسریانی حنظل است
کسم بهندی عصفر است
کسموفی بسریانی عجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه است
و باقلای خشک را نیز نامند
کسن بهندی بفارسی قراد است
کسناة کرسنه است
کسناج بفارسی هندبا است
کسناک بسد است
کسینه و کسنیا اسم هندی
عصفر است و گویند که کسنیه
بمعنی قنب است
کسنک بفارسی کرسنه است
کسنی مخفف کاسنی است و آن
هندبا است
کسوباس خروع است
کسنی بفارسی حلتیت است
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج
است
کسوما و مناعیدا بسریانی
عجم الزبیب است
کسو و کسوی بیونانی و بسریانی
عصفر است
کسوی بهندی حب النیل است
کسو بابسریانی عصفر است
و قرطم بریرا نیز گفته اند
کسورس بیونانی صنفی از
از سوسن است که آنرا ایر
سابا نامند
کسوش خشخاش بری است
کسوقراطلین بیونانی حجر قبطی است
کسولوفنا موهون و کسولوفنا
مرمر بیونانی وارجینی است
کسیداسلیخه سودا است
کسیطر بر رصاص قلعی است
که آنرا کسیطوس نامند
کسیقون ولبوث است
کسیدو مالسن رومی حشیشة الزجاج است
کسیلس اسم هندی زاج سیاه است
کسیه ابن العرس است

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشاخل اسم فارسی حبی است
که بهندی ارهر نامند و نیز بفارسی
شاخل و شاخول نامند
کشب بفارسی معرب کسط است
کشتک اسم فارسی جعل است
و آن نوعی از خنافس است
کشتو و کشتور بفارسی
انگوریست که از غوره گی
برآمده بحد حلاوت نا
رسیده باشد
کشتوک و کشف اسم فارسی
سلحفاة است
کشته اسم فارسی فواکه
مجففه است و ندرا نیز نامند
کشنج بعربی ودع است
کشد و کشط قسط است
کشر بعربی اسم خبز یابس است
کشری معرب کهچری هندیست
و آن عبارت از طعام مصنوع
که از ماش و برنج مقشر و نیم کوفته
مخلوط کرده پخته باشند و در
قرابادین ذکر یافت
کشته اسطوخودوس است
کشف بضم اول بفارسی
زفت است و بفتح اول
و ثانی اسم فارسی سلحفاة است
کشک و کشرک اسم فارسی
طائریست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی
اقط است
کشکاب و کشکیا بفارسی کشک
الشعیر است و نیز بفارسی
آش جو را نامند و گفته اند
که کشکیا آش حلیم است
کشک الشعیر شیرهٔ جو است
و نیز جو مطبوخ مالیده صاف
نموده را نامند و آب رقیق
مطبوخ آنرا برای مالیدن
که جرم آن در آن داخل شود
ماء الشعیر گویند
کشکک بفارسی آش حلیم را
نامند و نیز طعامیکه از بقول
و حبوب ترتیب دهند
با گوشت و یا بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است
و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم
و باقلا و نخود مجموعه را نیز نامند

کشکینه کشکین است
کشم بعربی فهد است
کشمش کاولیان بفارسی وبق است
کشنی وکشن بسریانی ویروه وکشنک وکشنین بفارسی کرسنه است
کشته بفارسی اسم کشنیج است ونیز سفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیز کوهی اسم فارسی تخم خماصه است
کشنیج وکشتی نوع صغیر بادرنجبویه است ونزد اکثر اطبا نوعی از شاهسفرم است ونزد بعضی مخاصه را نامند ونواب علویخان مرحوم فرموده که آن کزبره بری است
کشو اسم فارسی سلحفاة است
کشوث رومی افسنتین است
کشیه اسم عربی شحم ضب است
کشعا اسم عربی خبازی که بفارسی پنیرک نامند
کشیون وکشوثا بیونانی وبسریانی کشوث است

فصل الکاف مع الضاد المعجمة

کضعشون بادنجان بریست که بهندی کتائی تهیکنیا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمة

کظیظ رخام است

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب غزال حلوایی معروف است ونزد بعضی اطبا خانیذ است
کعدیه بعربی بیت عنکبوت است
کعک خبز الطابون است
کعسم بعربی حمار الوحش است
کعسوم حمار اهلی است
کعیت بعربی بلبل است ونزد بعضی هزار دستان است

فصل الکاف مع الغین المعجمة

کغاله بفارسی ورطم است

فصل الکاف مع الفاء

کف وکفک وکفج اسم فارسی زبد است
کف آبگینه وکف شیشه بفارسی سبحق ونیا است که بعربی زبد القواریر نامند
کفا وکفری وعایی طلع نخل است
کفتار اسم فارسی ضبع است
کفدا اسم فارسی کی حمام است
کفچه اسم فارسی نوعی از جبه است که ثمر آن شبیه بمغرفه است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا قفر است
کفر آلبهود بسریانی حنا است
کفر الیهود وقفر الیهود است
کف سفید بفارسی ثلج است
کفشر بفارسی تنکار است
کف الارنب وکف الذئب خبطیا نا است
کف الاسد وکف الذئب بعربی عرطنیثا است
کف جذم وکف جذمایز وکف الجذما پنجنکشت است
وگفته اند که اصول سنبل را نامند ونزد بعضی کرنبه بیضا است ونزد بعضی خصی الکلب است
کف الدبه گویند که حرنبیل است
کف سبع نباتیست که انرا کبیکج نامند
کف عایشه اصابع صفر است وگفته اند که جرجیر است
کف العقاب ظفر النسر است وآن نباتیست بیونانی فاقیانی نامند
کف الکلب باشقان است
کف مریم کف عایشه است که بهندی هتاجوری نامند
کف النسر اسم نباتیست که بیونانی اسقولوقندریون نامند وسید میر محمد مومن گفته که حرنبل است
کف مس بفارسی زهرة النحاس است
کفنا فس وفلی است
کفنج سمک الصید ارا نامند
کفو قار بصبوص سرد است

فصل الکاف مع الکاف

ککک بفتح اول بفارسی مخفف کاکک است ومعرب کعک وبضم اول نوعی از جبه است
ککج اسم فارسی جرجیر است
ککچه بفارسی حب القطن است
ککربان اسم هندی دجاج است
ککر نوع نباتیست که بفارسی تنباکو نامند
ککرا بهندی وبفارسی خروس است
ککرا کابیته بهندی جرو الدیک است
ککرنیله صاحب تحفه کفته که آن نیلوفر است
ککری بفتح اول وبهندی قثا است وبضم اول دجاج که بفارسی ماکیان نامند
ککریکا لهو اسم هندی دم الزجاج است که بفارسی خون ماکیان نامند
ککریکا بیته اسم هندی زرق الدجاج است
ککرونده وککروکنس اسم فارسی جرجیر است
ککسل زعفران است
ومقل را نیز گفته اند
ککلیک بترکی فیح است
ککلیک اوویی بترکی صعتر است
ککن وهول بهندی فطر است وگفته اند که کماة است و
اول اصح است
ککورا بهندی نباتیست که بیخ آنرا کنول نامند
ککو اسم تنکا بن لبلاب کبیر است

فصل الکاف مع اللام

کلاو وکلاو وکلاوو وکلاوه اسم فارسی ضفدع است
کلاب ماء الورد است
کلاجک بلغت ابل تنکابن اسم ودع است
کلاژه وکلاژاره اسم فارسی عقعق است
کلاش اسم فارسی عنکبوت است
کلاشخانه اسم فارسی بیت عنکبوت است وآن نوع از نسیج عنکبوت است
کلاغ اسم فارسی غراب است که بهندی کاک وکوا نامند
کلاغ پیسه وکلاغ سفید بفارسی غراب ابقع است
کلاغ سیاه غراب اسود است
کل آفتاب پرست اسم فارسی اذریون است
کل بخاران طین الاحمر است
کلا کلا بلغت دیلمی اسم لوف کبیر است
کلافی اسم عربی انکور سفید است که دران سبزی باشد
کلاک موش فاره صحرائی است
کلاه زمین وکلاه باران بفارسی فطر است
کلاهو اسم فارسی نوعی از طبی است
کلب الکلب سگ دیوانه است
کلبه بلغت زند درخت خار وار است
کلبا بلغت زند کلب است
کلباسو وکلبسو اسم فارسی وزغه است که بفارسی حلپاسه نامند
کلت کلتهی اسم حب هندیست که آنرا کاسر الحجر نامند وآن حب القلب است
کلتا بسریانی سپستان است
کلیچه بفارسی نان خورد گندم را گویند
کلجرو اسم هندی خبازیست
کلچنک اسم فارسی سرطان است ونیز بفارسی خرچنگ نامند
کلیجید وبیوون الصغیر نامیست
کلیجید وبیوون الکبیر صنف کبیر عروق الصفر است
کل جبا اسم فارسی نوعیه است
کل دمش نظر مسیخج است
کل خوری طین ماکول است
کل عنا ورو الیماق است

کمثری بسریانی کمثرا است
کل سرخ ورد احمر است
کل سنگ اسم فارسی خراء الصخر است
کلسا ولاویج بسریانی نوره است
که خاموش نکرده باشند
کلسا بیونانی شقایق النعمان است
کلس اسم عربی نوره است
کل عقرب باصفهانی اسم
سطاریون است
کل عاشقان بلغت خراسانی
زرین درخت است و بلغت
تبریزی حماحم است
کلفاطلس و کلفطلس توبال
النحاس است
کل قوافیس بیونانی خبث الحدید است
کلقدس بیونانی نحاس است
کل قدیس برومی زنجبیل است
کل قرنفل اسم فارسی زهره است
کل کافه بلغت اصفهانی حریص است
کل گندم اسم فارسی خوز جندم است
کلکلانج معجون هندیست
و صفت آن در قرابادین مذکور است
کلکنک اسم فارسی بزر بقله
است و نزد بعضی بقلة الحمقاء
را نامند
کلکونه بفارسی اسم رنگ
سرخی است که از رنگ
لک خام بعمل می آورند
و در لک خام مذکور شد
که مستعمل زنان ستان و زنان

در رنگ کوه و آنرا بهندی
کلال نامند
کلک بضم اسم فارسی و بر است
و نیز بفارسی گرگ نامند
کلک اسم فارسی قصب است
کلک اسم فارسی بطیخ فج است
کل بکسر فارسی طین است
کلما بفتح اول و سکون ثانی
بلغت زند کرم است که
عنب باشد
کلم اسم فارسی کرنب است
کلم رومی قنبیط است
کلمطلین بیونانی کاشم است
کلک بفارسی نوعی از کرنب است
کلموح راسن است
کلنا کفته اند که اسم فارسی
وفلی است
کلنبار اسم فارسی جلنار است
کلنک نجم ابل بعضی خز بر عمان
اسم صندل صفر است
که بهندی نوعی از لیمو است
که بشیرازی لیمو غاری نامند
کلیار و کلنجک اسم فارسی
سرطان است
کلنجری اسم فارسی طرخان است
کلنجری بفارسی نوعی از
عنب است که در بلده هرات
میشود و رنگ آن اسود
مائل بحمره است و بسیار
شیرین و لطیف است

کلنجن اسم هندی حب القلقل است
کلنده و کلندا اسم هندی
بطیخ رقی است
کلنک اسم فارسی بزر بقله است
کلنکک اسم فارسی بزر حلبه است
کلنک اسم فارسی نوعی از زرد است
کلو اسم فارسی نوعی از خیار است
که نیز بفارسی نان شیر مال نامند
کلو بهندی بقله بارده است
و آن نوعی از لبلاب است
کلی لغت هندیست که بفارسی غنچه نامند
کلسا اسم رومی شکنبه است
و بسریانی درونستن است
کلو اسم فارسی ضفدع است
کلوخ امرود بفارسی کمثری است
کلوط معرب کهلوط هندیست
و آن باقلی هندیست
کلونجی بهندی شونیز است
بفارسی سیاه دانه نامند
کلوی بهندی بقله است
و آن نوعی از لبلاب است
کلیا اسم فارسی قلی است
کلیانی و کلیانیس لغت اطوبا نیست
که بفارسی بارزد نامند
و نزد بعضی که صاحب
اختیارات باشد کلیانی چیزی
است که بفارسی بدران نامند
کلنجن اسم هندی خولنجان است
کلیز اسم فارسی زنبور است
کلیس بلغت مازندرانی جبن است

کلیدان اسم فارسی بیت زنبور است
کلیس اسم فارسی ورالورد است
و نیز بفارسی اسم بوم است
کلیکرون بیونانی خردل بستانی است
کلیل الملک بسریانی اکلیل الملک است
کلینده و کلینکرا بهندی بطیخ
رقی است
کلیواز و کلیواج اسم فارسی
احداة است و بفارسی
غلیواج نیز نامند
کلیکان کشنج است
کلیکرون جرجیر است
کاوشواز بواست

فصل الکاف مع المیم

کم اسم فارسی شجرة القثاء است
کما تبساسه است
کمالادن و کمالیه و کمالیون
بهندی و بیونانی و برومی
مازریون است
کمامه بعربی وعاء طلع نخل است
و بمعنی غلاف خوشه گندم
نیز آمده
کماة بضم اول بفارسی اسم
نباتیست که صمغ آن جلتیت است
و بسریانی اسم بادآورد است
کمتر بفتح اول بهندی کماة است
کمجاین اسم هندی نوعی از
بش است
کمارو اسم هندی موسیائی است
کمچه بلغت زند اسم جراد است

کم کمکام لغت عربیست و بقول
نبطی گفته علک درخت ضرو است
و بعضی درخت ضرو را گفته اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل نیلو فر هندی است
کمون اخضر کمون شامی است
و نزد صاحب تحفه کمون
نبطی است
کمون ارمنی و کمون رومی
کرویا است
کمون اسود کمون کرمانی است
کمون اصفر کمون فارسی است
کمون حبشی کمون اسود بحری
که تخم آن شبیه است در سیاهی
بشونیز
کمون حلو انیسون است
کمون شامی کمون اخضر است
کمون فارسی کمون اصفر است
که اهل شیراز زیره سبز نامند
کمون کرمانی کمون اسود است
که بفارسی زیره سیاه نامند
کمون نبطی کمون ابیض است
کمون هندی شونیز است
کمه بضم اول و سکون ثانی
بعربی سمک است
کمهاره اسم هندی تخم الحجره است
کموهی اسم هندی عنب
الثعلب است
کمه بضم اول و سکون ثانی
مخفف کماة فارسی است

کمهل اسم عربی قطن است
ماداميکه در درخت باشد
کمیت بعربی اسم احمر است
که در سیاهی و سرخی باشد
و اسب بدین رنگ را نیز نامند
کمیز اسم فارسی بول است
کمیش اسم ترکی فضه است
کمیله اسم هندی قنبیل است

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم سمک است
کناو اسم فارسی دستان است
کناور بعربی حمار غلیظ است
کنار اسم سدر است
که بهندی بیر نامند
کنار تر اسم فارسی نبق رطب است
کنار خشک اسم فارسی
نبق یابس است
کناری بضم اول سریانی
نبق است
کنار اسم فارسی شمراخ است
کناغ بضم اول اسم فارسی
ابریشم است
کنالا بضم اول و فتح ثانی
اسم هندی سکبینج است
کنب اسم فارسی ورق الحبال است
که بفارسی نیز سنگ نامند
کنبا اسم فارسی نوعی از حناء است
کنبار بعربی حبل لیف نارجیل
را نامند

كنت اسم فارسي وبا شين اسهل است
كن سين بكسر اول وسكون ثاني
وفتح باي موحده وتسكين ياء ونون
اسم فارسي حبة الخضرا است
كنبيره اسم فارسي نوعي از خيار است
كنتو اسم فارسي حب الخروع است
كنج اسم هندي عين الديك است
ونيز بفارسي گهنگچي نامند
كنجار وكنجاله اسم فارسي سمسم است
كنجد اسم فارسي سمسم است
كنجدك وكنجده اسم فارسي
اصفهاني انزروت است
ونيز كنجدك وكنجده اسم
فارسي بادزهر است
كنجد اسم فارسي حرشف است
كنجر زد وكنگر زد وكنگري اسم
فارسي صمغ نوعي از حرشف است
كنجر سره وكنجر ليس بسرياني
كنگر زد است
كنجشك اسم فارسي عصفور است
كنجاب اسم فارسي سحرة البقاع است
كنجنين اسم هندي طاهر است
كه آنرا كركي نامند
كنجنين كا بتا بهندي مرارة
الكركي است
كنجورسن بيوناني جاورس است
كنجوربا بيوناني هندبا بري
بري است
كنج اسم فارسي قط است
كند اسم هندي قصب السكر است

كنداره اسم عربي سكي است
كه آنرا سنام نامند
كندر بعربي نوعي از علك است
كه نيز بعربي كبان وبفارسي
كندرو نامند
كندر رومي علك رومي است
كه مصطكي نامند
كندرس كندروش خندروس است
كندس عود العطاس است
كندم اسم فارسي بر است
كندم مكه اسم ديلمي خندروس
ودر صفهاني ذرة مكه نامند
كندنا اسم فارسي كراث است
كندرو اسم هندي كندر است
كندهت اسم هندي كبريت است
وكندبك وكندك نيز نامند
كنده اسم هندي نيشكر است
كندهيل اسم هندي تفاح
اذخر است
كندا اسم هندي صمغ است
كندا بهندي بصل الفار است
كندك كندره اسم فارسي
لبان است
كندر كاچورا اسم هندي
دقاق كندر است
كنست وكنستو وكستواك
اسم فارسي شنان است
كنستو وكنستو اسم فارسي
حصرم است
كنطني اسم سرياني خطبانا است

كنعد نوعي از سمك است
كنك بضم اول اسم فارسي
خوشه خرما است وبفتح اول
جوز ماثل است
كنكالي اسم هندي سفايج است
كنكر اسم فارسي بوم است
كنكر تر اسم فارسي حرشف
رطب است
كنكر خر اسم فارسي باد آورد است
كنكني اسم هندي شيطرج
الغول است
كنكوني بهندي نوع اصفر
جاورس را نامند
كنكولي بهندي قطاة است
كنو اسم فارسي ورق الحنا است
كنوچه اسم فارسي بزر المرو است
وبهندي نيز بهمن مشهور است
كنودان وكنودانه شهدانه است
كنير اسم هندي دفلي است
كه بفارسي خرزهره وآن
معرب خرزهرج است
كنبهار كوكر بالضم كاف
عجمي اسم هندي نوعي غرا است
كه بعربي عقعق نامند
كنبهي اسم هندي كماة است
كنبيلا اسم هندي قنبيل است
كنوار اسم هندي صبر است
كنوار كني اسم هندي صمغ
دهاك كه ببتيو نيز نامند
كنول اسم هندي نوعي از

نيلوفر سرخ رنگ است
كنول كا پهول اسم هندي
ورد نيلوفر سرخ رنگ است
وثمر آنرا كنول كٹه نامند
كنول كي جر بهندي بيخ
نيلوفر است

فصل الكاف مع الواو

كو اسم فارسي حمل طعام است
كوار كراث است
كواعي بسرياني عنكبوت است
كوالف باد آورد است
وكدالف بمعني مذكور نيز آمده
كوادم بفارسي اذخر است
كوبل نوعي از بابونج است
كوبل ككوي بهندي نيلوفر است
كوبل اسم هندي برگ نو
اشجار مثمره است
كوٹهنا اسم هندي قسط است
كوت بعربي صندل است
كوج اسم فارسي مطلق صمغ است
كه بهندي كوند نامند
كوخليسا بسرياني كرنب است
كوداب كوشاب بفارسي
رب عنب است
كه نيز بفارسي وشاب نامند
كور بفتح اول وسكون ثاني
بفارسي خرنوب شامي است
وبفتحتين بفارسي كرنب است
كور كندم جو رجندم است
كورز وكوزره وكوزك اسم

اسم فارسي ثمر خرنوب شامي است
كوز فارسي مقل اليهود است
كوزك بفتح اول وسكون
ثاني وفتح زاء معجمه وكاف
فارسي ثمر كبر است
كوزكياه اسم فارسي نبات
الكبر است واذخر را نيز نامند
كوز النحل اسم عربي خانه
مگس عسلي است
كوزي بهندي اسم ودع است
كوزا اسم فارسي زعرور
احمر است
كوزيرنا بلغت زند اسم
كزبره است
كوزدو وكوزده بلغت فارسي
انزروت است
كوزه اسم فارسي خرنوب
شامي است
كوتا اسم فارسي خطل است
كه بهندي اندراين نامند
كوسك بفتح اول وكسر ثانيه
وسكون سين مهمله اسم
فارسي جرجير است و
باقلا را نيز گفته اند
كوشا اسم فارسي خطبانا
است
كوشته بفارسي قسط است
كوشنه بفارسي نوعي از
كماة است
كوش ماهي اسم فارسي شحم

كوف اسم فارسي بوم است
كوروُن سعد است
كوفلن وصاحب تحفه بربري
انجدا است
كوك اسم فارسي جنس است
كوكا فيلوس بسرياني حاص
است وصحيح آنست كه كوكا فلوس
بمعني مذكور است
كوكب بعربي نبات طولاني
نامند وطلق را نيز نامند
كوكبا ارغا وكوكبا ارغانا
بسرياني طلق است
كوكب شاموس طين شاموس
است وشاموس اسم
جزيره ايست از جزائر قبرص
وديسقوريدوس گفته كه
نوعي از طين شاموس است
با صفايح وبيوناني اسطر انا
بمعني كوكب
كوكب قيموليا طين قيموليا است
وقيموليا اسم جزيره ايست
وگفته اند كه آن گلي است
كه از زمين شوره زار بهم رسد
وشب روشني دهد وآنرا
كوكب الارض نامند
كوكب الارض طلق است
ونزد بعضي طين قيموليا است
كوكج بهندي نوعي از ثمر است
كوكلا اسم هندي ديك است
كوكري اسم هندي دجاج است

کوکرچین اسم ترکی حمام است
که بفارسی کبوتر نامند
کوکرد اسم فارسی کبریت است
کوکرمروحی العالم است
کوکروند گفته اند که اسم
هندی کماقیطوس است
کوکهری اسم هندی ثعلب است
که بفارسی روباه و بهندی
لومڑی نیز نامند
کوکل اسم هندی مقل است
کوکله بفارسی هدهد است
و بفارسی مرغ سلیمان نیز
نامند و در هند و رایی پهپه
است سبز رنگ مثل قمری
و بسیار خوش آواز میباشد
کوکن و کوکنک و کوکوا
و کوکه و کوک نوع صغیر بوم
است که بفارسی جغد نامند
کوکنار اسم فارسی خشخاش است
کوک خس است
کول بفارسی نوعی از نیلوفر است
کولان بعربی نوع نر اسل است
کوکم فلفل است
کولو و کولومی بهندی بزر
کتان است
کوله اسم فارسی قنفذ است
کوله پر اسم فارسی انجدان است
کوم نیز اسم فارسی انجدان است
کومی اسم سریانی باقلا است
کومر بلغت زند اسم کمثری است
که بفارسی امرود نامند
کومینون بیونانی کمون است
که بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قثاء است
کونج اسم فارسی شونیز است
کونجه اسم هندی دراعی است
که بفارسی کلنک نامند
کونچه اسم هندی کیکیج است
و آن نوعی از کرفس بری است
کونده اسم فارسی بطیخ خام
است
کواودوهی اسم هندی
حب النیل است
کوتهان نباتیست که بهندی
کنهان خوانند
کوهنج اسم فارسی زعرور است
و بهندی درخت عوسج است
کوهی و کوهیج بفارسی
زعرور جبلی است
کوهیج و کوبیز اسم فارسی
زعرور احمر بستانی است
و نزد بعضی کوبیز برای
فارسی بمعنی مطلق زعرور
است
کوبل اسم زهر بانیج است

فصل الکاف مع الهاء

کهاری کون اسم هندی
ملح العجین است
کهپاریا توتیای مصری است
کهتی اسم هندی جراد است
کهتا انار اسم هندی رمان
حامض است
کهجورکارس اسم هندی
نبیذ التمر است
کهجورکاکابها اسم هندی
جمار النخل است که بفارسی
پنیر خرما و بعربی کفر خوانند
کهجورکاپهول اسم هندی
نواة البسر است
کهجور اسم هندی خرما است
کهر اسم هندی حافر است
کهرفی نوعی درخت کهر است
که شیرین با لزوجت میباشد
کهرهن نوعی از بادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است
که بفارسی کنجاره نامند
کهنج و کهنجن اسم هندی
صعوه است
کهنکالی بسفایج است
و گفته اند دوایی دیگر است
شبیه به بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است
که نیز بفارسی کاه نامند
کهیانا اسم سریانی تلخ
نبات فاوانیا است
کهیرک و کهکت و کهکیم
اسم فارسی و عربی بادنجان است
کهیتا بهندی بمعنی ترش است
کهیچ بهندی اسم ترش است
کهدال اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدی است
کهزک و کهزل اسم فارسی
جرجیل است
کهکو اسم فارسی و هندی
بوم است
کهیانا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهیر و کهیمن اسم فارسی
زعرور است
کهیلا و کهیله اسم هندی
سلیخه است

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیه

کی بلغت مصر حوصل است
کیا بسریانی غیلجوش است
کیاه حور بسریانی باداورد است
و گفته اند که شکاعی است
کیاواقنی بسریانی شجر الغار
است
کیاروس نوعی از حرشف است
کیامطرانا بسریانی فقاع
الرمان است که منعقد
نشده باشد
کیانا بفارسی عناصر العنب
است
کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است
کیاه جالینوس بقول فقندریون است
کیاو بلغت زند فضه است
کیتکی نوعی از کادی است
کینه اسم هندی حب القفنه است
کیتوفیلا بیونانی صمغ البلاط
است و بمعنی بلاط نیز آمده است
کیچلی اسم هندی سلیخه الصینیه است
کیجوریا بیونانی هندبای بری است
کیخرس اسم رومی جاورس است
کیذج معرب کاذی است
کیزیع بسریانی خیری است
کیسر اسم هندی زعفران است
کیسر کونه و کیسو اسم فارسی
جعد است
کیسوناطر بفارسی مشاره است
کیطلم ملح نبطی است
کیفاوقیر و بسریانی حجری است
که بیونانی غاغاطی نامند
کیفامصریا اسم سریانی
سنکی است که بفارسی سنک
مصری نامند
کیفاقفنیطس بسریانی حجر
مقناطیس است
کیفانورا اسم سریانی مار
قشیشا است
کیفاپهوونیا اسم سریانی حجر الیهود است
کیفرحصا و کیفاقیر و بیونانی
و بسریانی جبسین است که
بفارسی سنک گچ نامند
کیک اسم فارسی برغوث است
کیکه بیضه است
کیکر بهندی قرظ است و نیز
اهل فارس خار مغیلان است
کیکڑا بهندی سرطان نهری است
کیکواشه و کیکواش اسم فارسی
حشیشة البراغیث است صاحب
تحفه گفته اسم طبری قسمی از
ودع است
کیکیر بفارسی معرب آن جیر است
کیکیش جرجیر است
کیل و کیل وار ان و کیلاک
اسم فارسی زعرور است
کیلا و کیله بهندی موز است
کیلاذونیا و کیلاذونیون
و کیلاذیبا بیونانی ماميران است
کیلدارو سرخس است
کیلکان نوعی از کراث است
کیماک اسم فارسی سرشیر
تازه دوشیده است که
قیماق بفارسی سرشیر
و بهندی ملائی نامند
کیمخت پوستی است که بفارسی
ساغری نامند
کیمرس ذره است
کیموس گفته اند که ذره است
که جاورس نامند و بهندی
جوار و نواب علوی خان مرحوم
نوشته است که یحتمل اصل آن
کنجرس باشد که تصحیف شده
اند که برومی جاورس و گفته اند
که اصل آن کنجرس است
کیموکیج اسم یونانی سویق است
کیچو اسم هندی خراطین است

کیجلی اسم هندی سم الحیة است
کینکره اسم هندی سرطان است
کیو گفته اند اسم فارسی حسن است
کیوان بهندی زرنب است
کیوڑا بهندی کاذی است
کیوه گفته اند که اسم فارسی خس است
کیهول اسم هندی حنطه است
کیهولی بهندی حب المحلب است
کیه اسم فارسی علیق است
کیا و کیه بسریانی مصطکی است

باب اللام

فصل اللام مع الالف

لاجورد به صامریوما است
لازورد و لاجورد است
لاروبطوطاو رع طینیا است
لاسورس بیونانی ماهودانه است
لاغثورس عرساوس الاعوقی
بیونانی و بسریانی رنب بری است
لاغثورس طاسبوس ارنب
بحری است
لاک پشت اسم فارسی سلحفاة است
لاک اسم فارسی لک است
لاله خطائی اسم فارسی [illegible] است

فصل اللام مع البا الموحده

لباب البر و لباب الحنطه و لباب
القوام و لباب القمح نشاسته است
لباب القرطم مغز دانه کافشه است
لبان معرب البیان و یونانی
و آن کندر است
لبانه اسم مغربی فرفیون است
لبان خردل بری است
لب دانه بلغت تنکابن چکی
لک ترکی است
لبی بفتح بیونانی اوان
الفار بستانی است
لبنی صمغه سائله است
لبیدون و لیرون شیطرج است

فصل اللام مع الجیم

لجلان بلغت [illegible]
پاک صاف است

فصل اللام مع الحا

لحا بکسر اول پوست بیخ نبات است
و ریشهای باریک آنست
لحام الذهب صناعی تنکار است
و بعضی آن در بورق گویند
لحام الصناعه زبهام تنکار است
لحام الغول بضم اول شعر الغول
است
لحیة الحمار پرسیاوشان است
لحیاهی ونیاقوس است و
گفته اند حرشف است

فصل اللام مع الخا المعجمه

لخیس الاکلیه خرامی است

فصل اللام مع الزا المعجمه

لزاق الذهب شامل لحام الذهب
و اشق است
لزاق الرخام و لزاق الحجر
صمغ البلوط است

فصل اللام مع السین

لسوعوریون بلغت عبرانی
قرفه است
لسوڑا بهندی سپستان است
لسه بال بلغت دیلمی سلوا است
لسیعه بلغت مغربی افتیمون
است
لسوریطن لبلاب است
لسان البحر سپستان است

فصل اللام مع الصاد

لصف کبر است و بلغت مغربی
اسم حرشف است

فصل اللام مع العین المهمله

لعب بیروح الصنم است
لعبه بربری ستعجله است
لعیب شقایق النعمان است
لعل مصری ققیفین است و
ققهه نیز نامند

فصل اللام مع الفا

لف الکرم خیوطی است که از
تاک میروید و لغت شلغم است
لفاح یبروح الصنم است
لفریش حنا است

فصل اللام مع القاف

لقاح شتر شیر دار است
لقطیه صمغ صنوبر است
کلکک تعلق است

فصل اللام مع المیم

لماعب الثعلب است
لم لم بلغت مغربی قطف بحری است
لمنون قنطوریون صغیر است

فصل اللام مع النون

لنج النج است

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان و لوز السودان
و لوز الارجان بلغت مغربی
لوز البربر است
لوبیای هندی قسم خیر
قنع است و در عراق ماش نامند
لوقاباس بیونانی نوعی از مرو است
لوف الحیه لوف کبیر است
لوف الجعد لوف صغیر است
لوفیون گیاه حصص و لقار
فیلزهره نامند
لوفاین بیونانی شکوفه حماحم است
لوطوس میس است
لوفا بعبرانی حی العالم است
و نزد بعضی قنطوریون صغیر است
لوعریا بیونانی حندقوقای
بری و بعبرانی نشیلین است
لوفروبیس حجر قبطی است
لوپارون شیطرج است
لوطوس اغریوس بیونانی
حندقوقای بستانی است
لوقوبا عقرب بحری است
لوقاقیفس عا النجیفن است
لونک اسم هندی قرنفل است
لوهی و لوها بهندی آهن است
لون بهندی نمک است

فصل اللام مع الها

لهو اسم هندی خون است
لباجو بعبرانی ابرعرس است

فصل اللام مع الیا

لیمونیون بیونانی حماض
بزرگ برگ است
لینوفر نیلوفر است
لینش قرن بیونانی قلب است
لینش بلغت نبطی تخم کتان است
لیفس یقعون کاشم است
لیالو بیا است
لیندرخورس و لینامارو س
مراو سنج است
لیندرسطس لبلاب کبیر
مسمی بحبل المساکین است
لینوس بیونانی نرکس است
لیانولنذر است
لیخ نیلج است و نزد بعضی
نوعی از اقلیمیای بیس است
لیارو بلغت دیلمی اسم
اماریطن است
لیطه نحوری است که در
هیاکل قدیم مستعمل بود

باب المیم

فصل المیم مع الالف

ماء الخلاف عرق بیدمشک است
ماء البهرامج عرق بیدمشک است
ماء الورد و گلاب است
ماء الزهر بلغت مصری
ماء القدح است
ماء القراطن مالی قراطن است
و نزد بعضی اسم قندیقون است
و آن نوعی از خمر است
ماء القطر آبی است که از کوزهٔ
سفال ترشح کند
ماء الزجاج مسحوق نیا است
ماذرما ذریون است
ماء النظر یا زاج اساکفه است
ماراسن ماریون اسم رازیانج
بری و بستانی است
مارتقون بیونانی مقل است
مارسه طرتیقون است
مانیه الراس طراطیقون است
مائن اسن هندی ثمرة الطرفا است
ماقی اسم هندی طین است
ماجوهیل اسم هندی عفص است
مادیان فارسی رماک است
ماراسن و ماراتون رازیانج
بری و بستانی است
ماریسقا بیونانی اترج است
مار اسم فارسی حیه است
مارچوبه اسم فارسی هلیون است
ماریقون بیونانی مقل است
مازو اسم فارسی عفص است
ماساج اسم منفرسر است
ماسقور مالیقرون است
ماسلوجیجکی بترکی کبیکج است
مامیثا رعا میولی است
ماطونیون نبات قنه است
مافاریون ولبوس است
مافودنیا و مقدونیا
فطراسالیون است

ماقح یونانی بسباسه است
ماکهی اسم هندی ذباب است
مالاشیرون یونانی ساذج است
مالمالی باصفهانی حرروین است
مالس لوقا یونانی غیر مرماخوز است
مالتمودیون ومالیبوس خربق
اسود است
مالنطر بارزاج الاساکفه است
مالیابوس مالیا است
مالی یونانی عسل است
مالینوفلن بادرنجبویه است
ماه پروین اسم فارسی جدوار است
ماهی دوبیان اسم فارسی ابارین است
ماهی اسم فارسی سمک است
ماهی پهنی ورازا اسم فارسی
دلفین است
ماهی پرنده اسم فارسی سقنقور است
ماهی زهره کوهی اسم فالقوس است
ماهیانه اسم فارسی صحناة است
ماهی شور اسم فارسی کاریس است
ماهی مرکب اسم فارسی سیبا است

فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیه

متک اسم عربی اترج است
متفنی نعناع است
متر اسم هندی کرسنه است
متهائی اسم هندی شهرسی است
متهه اسم هندی محنوف است

فصل المیم مع الثاء المثلثه

مثک سوسن است
مثک المحم زعرور است

فصل المیم مع الجیم

مج بعربی اسم ماش است
مجبن اسم قسمی از عنب الثعلب است
مجهلی اسم هندی ماهی است
مجیت اسم هندی روناس است
که عروق الصباغین نامند
مجهری بهندی اسفنتین است

فصل المیم مع الحاء المهمله

محاحم بلغت اندلس مخلصه است
محروث بیخ انجدان است
محلب درخت المحلب است
محموده سقمونیا است
مح زرده تخم مرغ است

فصل المیم مع الخاء المعجمه

مخلص الاکبر اسم صعونیست
که یونانی سوطیرا نامند
مخیطا ومخاطا اسم عربی
سلیتان است

فصل المیم مع الدال

مدام اسم خمر است
مدل الجراح جهابع فرعون است

فصل المیم مع الراء

مرانیه ومراهیه اسم فارسی
هدم المجوس است
مرار الصخر ومرار الصخور خطل است
مرواخوار اسم فارسی حمره است
مرال اسم ترکی ایل است
مربا انجبات است
مرباهی کدو اسم فارسی شیرا است
مرچ اسم هندی فلفل است
مرحومک اسم فارسی عدس است
مرداعاجی بترکی اسم نبات
عنب الدب است
مرزنکوش مرزنجوش است
مرزه اسم فارسی صعتر
بستانیست
مرسیاغریا یونانی آس
بری است
مرسیلون یونانی اشنان است
مرسیا امارس یونانی آس
بستانی است
مرسلون بلغت سریانی دار
چینی است
مرسیا یونانی ریحان است
مرطوس نزد مؤلف
حاوی الادویه مرماخوز
ونزد بعضی مرطلس است
مرطین قسم سیاه مرطس است
مرغ حقکو اسم فارسی صباقور است
مرغ سنکخوارک اسم فارسی
قطاة است
مرقاعی کفنیه ن است
مرقد شامل خوراک وپوست است
مرک موش کالی اسم فارسی
شک است
مرک موش عملی اسم فارسی
ویک برویک است
مرک ماهی بفارسی ماهی
زهرج است
مرکب اسم فارسی مداد است
مرماهان ومروجبلی ومرو
شیرین مرماخوز است
مروالتلال ومروبری
اسم مرماطوس است
مروالهرم ومرباجونه
ومروتلخ ومروسفید
مرماحوس است
مروآزاد ومرمازاد است
مروس اوطا یونانی
اذان الفار است و
مروس بمعنی موش واطا
بمعنی کوش است
مرواریدا اسم فارسی لؤلؤ است
مروا اسم هندی مرزنجوش است
مریقا حریفل است
مریافلن یونانی بمعنی جراد است
برک سنه آن خرنیل است
و تیر بهندی طریفلیون است

فصل المیم مع الزاء المعجمه

مزج درخت بادام تلخ است
مزد بلغت صفهانی سوسن است
مزر برای معجمه قسمی از نبیذ است
که در مصر از جو وبرنج میسازند
وبفارسی بوزه نامند

فصل المیم مع السین المهمله

مستارخمر بارسیده است
مستین یونانی زاج سبز است
مستقار ومستقران ومسقودو
بلغت عجمیه اندلس اطریلال است
مستکرآبنوس است
مسدلیف درخت مقل است
مس سرا اسم فارسی طالیقون است
مس سوخته اسم فارسی
راسخت است
مس اسم فارسی نحاس است
مستیکی مصطکی است
مستقاطون عود هندی است
مسلقن زعرور است
مسکه بفارسی زبد است
مسک الجن شامل شواهر
وجعده صغیر است
مسک الرمان مارشک است
مسک القرود اشنه است
مسن حجر المسن است
مسوهان اوهان مرکب است
مسواک الراعی شامل زوفا
وشیطرج است
مسواک المسیح نوعی بزرک
نورس است
مسواک العباس نوع بزرک
قنا است درعی الابل را
شامل است
مسور بهندی عدس است
مسی بهندی کاکنج است
وبعضی بلاد هند [illegible]
باین اسم مینامند

فصل المیم مع الشین المعجمه

مشتری بلغت عهد وین
قلعی است
مشط الراعی دیناقوص است
مشک زیرزمین اسم
فارسی سعد است
مشک هندی سعد هندی
مشک داش بلغت تنکابن
اسم شوصرا است
مشک اسم فارسی کرسنه است
مشو اسم فارسی خلر است

فصل المیم مع الصاد المهمله

مصارع زعرور است
مصاح روم کهربا است
مصارین امعا است
ومصران واحدآن
مصفی الرعاة بلسکی است

فصل المیم مع الضاد

مضن رمان البر است ومرش
حب القلقل است
مضع نبیذی است که از آب
میوهها وانار ترتیب میدهند
مضع ثمر عوسج است

فصل المیم مع الطاء المهمله

مطر باران است
مطلیا نوره است ولعوق لوزی
نیز باین اسم نامند
مطهر نحکشت است

فصل المیم مع الظاء المعجمه

مظ بظاء معجمه کلنار است

فصل المیم مع العین المهمله

معا بفارسی روده وبترکی
باغرساق نامند

معاینوش یونانی بان است
معد خصیة الثعلب است
مغرناغ است که بزر باشد
معشوقا شامل جمست و
ماهودانه است
مغفار صمغ آلو است
معین مازریون است

فصل المیم مع الغین المعجمه

مغافیر و مغفار سکر العشر است
مغات هندی کلز است
مغد بادنجان است و ثمر تفاح
بری را نیز نامند
مغز استخوان اسم فارسی
مخ است
مغناطیس حجر مقناطیس است
مغلیا نا بلغت سریانی اسم
حرف بابلی بوداده است
مغمولا قلیه بادنجان است
مغیلان ام غیلان است
مغز تخمها اسم فارسی لب
بزور است
مغر کاهنه طین مختوم است
و آنرا مغره یمانیه و مغره
لبنه نیز گویند
مغز سر اسم فارسی دماغ است

فصل المیم مع الفاء

مفرح لسان الثور است
مفرح قلب محزون بادرنجبویه است
مفره اسم نوعی از فطر است

فصل المیم مع القاف

مقدونس فطر سالیون است
مقر اسم عربی نبات صبر است
مقلقل قنب است
مقلونیا هلیون است
که خربزه کرمک باشد
مقناطیس حجر مقناطیس است

فصل المیم مع الکاف

مکڑی اسم هندی عنکبوت است
مکڑی کا جالا اسم وام عنکبوت است
مکر هندی مشاح است
مکس اسم فارسی ذباب است
مکس عسل اسم فارسی نحل است
مکنه قریش اسم مخلصه است
مکهن اسم هندی زبد است
مکنه فلوس است
مکیما بلغت سریانی بنفشه است

فصل المیم مع اللام

ملاح بضم اول و تشدید ثانی
اندروطالیس است و بلغت مغربی
قاقلی است
ملح بحری از اقسام ملح مائی
است که تا آب بآن رسد
حل میشود و اکثر آن سیاه
و در افعال قریب ملح اسود است
ملح التوتیه و ملح النار نوشادر است
ملح حینی بلغت مصر انقر است
ملح الدباغین قسم سیاه
ملح العجین است
ملح سنجی شوره است و در
البصره مذکور شد
ملح الصباغه و ملح الصاغه
تنکار است
ملح المخوص ملح هندی است
ملخ بفتح اول و ثانی خاء
معجمه اسم فارسی جراد است
ملطاط و نیاقوس است
ملکان الکلیل الملک است
ملوح بلغت شام قطف بحری است
ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی است
ملیح نوعی از عوسج است
بزرگ برگ سرخ
ملیطر یا زاج سیاه است
ملیطن بلغت اندلس نقله یانیه است
ملیطی یونانی انجدا است
ملیون و مسلونیا خربزه
کرمک است
ملیتون زنجفر مخلوق است
ملسیتون قنطوریون دقیق است
ملسیسالیوس است

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح سطوخودوس است
ممسک البول دوالمسک است
ممولا هندی اسم عصفر است

فصل المیم مع النون

منیل شیرازی اسم نیمه است
منتنه بلغت مصر غالیس است
منشور خیری و خشخاش را
شامل است
منج بفتح اول بنج است
و بکسر اول درخت بادام تلخ
منجوشه ناروین است
منجیهه هندی فوه است
مندا غورس یونانی یبروج است
مندک هندی ضفدع است
مندوه هندی نوعی از
وخن است
مندول هندی خور القمی است
منفسم درخت فسم است مذکور شد

فصل المیم مع الواو

موتهه هندی سعد است
موتهه هندی نوعی از ماش است
موتی هندی اسم لؤلؤ است
مورامون پرسیاوشان است
موچرس هندی شکوفه نخل است
موجه بلغت اصفهان عناب است
مورچه بفارسی نمل است
مورد اسم فارسی آس است
مورد اسفرم آس بری است
و گویند اسم فارسی اذخر است
موریون نوعی از یبروج است
که برگش سفید و شبیه برگ
چغندر باشد
موسیر اسم فارسی بصل الزیر است
موساکنی هندی آذان الفار است
موسقی یونانی طرفا است
موش بفارسی فار است
موش کور بفارسی خلد است
موش دشتی بفارسی
اسم یربوع است
موقیون نوعی از سموم قریب
به بیش است
موقد النار کبریت است
موقوطلیس بلغت عبرانی
فطر است
مولوندلنا مرداسنگ سفید
کرده است و برومی ابار است
مولی یونانی حرمل عربی است
و بهندی مجل را نامند
موم اسم فارسی شمع است
مومیای کوهی قفر الیهود است
موندی گویند بهندی کمادر
یوس است
مونگ بهندی ماش است
مون و میون مر است
مویز بفارسی زبیب است
مویزک عسلی اسم فارسی
دبق است
مویزک کوهی اسم فارسی
مویزج است

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی سناء
مکی است
مهد آذربوا است
مهر گیاه اسم فارسی یبروج الصنم است
مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است
مهندی اسم هندی حنا است
مه بهندی عسل است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه اسم فارسی شربتی
که با شراب و یا آب انگور و یا
دوشاب انگوری ترتیب دهند
میتهیهل هندی جوز الکوثل است
میتهی هندی حلبه است
میجوس اسم فارسی شرابی
که با سنبل رومی و یا سنبل
هندی ترتیب داده باشند
میخک اسم قرنفل فارسی است
می سوسن شراب سوسن است
میفختج مدبری بختج است
که با شکر و عسل یا دیگر
جوشانیده باشند
میفج مفرح می پخته است
که در مدبر آن هیل و جوزبوا
و قرنفل و امثال آن اضافه
کرده خوشبو باشد
میفونیون شوکران است
میطلوس مغره است
مویزج زبیب الجبل است
میمون اسم فارسی قرد است

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن پریان و ناخن دیو
اسم فارسی اظفار الطیب است
ناردین اقلیطی سنبل رومی است
ناردین بری شامل اسارون
و فو است
ناردین اسم یونانی مطلق
سنبل است

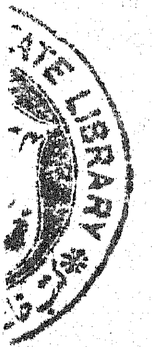
نارکیل و ناریل بهندی نارجیل است
ناردین بفرنگی سنبل الطیب است
نارو اسم رومی صنوبری بزر است
نارون بفارسی پشکال را مانند
نارغیت اسم یونانی نارمشک است
ناعمه بلغت اندلس بستان الابل است
نافد بلغت اکسیریان ریوند است
نافوخ بلغت بغداد اسم بیخ
ولبوس است
ناکدون بهندی عود الحیه است
ناموس بق است
نان بکسمات بفارسی خبز
الکعک است
نان بی سبوس خبز الحواری است
نان روغنی خبز القطایف است
نان سبوس دار خشکار است
نان ساجی خبز الطابق است
نان سنگک بفارسی خبز الملة است
نان کسمه خبز الطابون است
نان کماج خبز الفرنی است

فصل النون مع الباء الموحده

نبات اسم فارسی فانید است
نبات الاشنب شبیه است
نبات الرعد فطر است
نبات الملائکه راسن است
نبق بار درخت سدر است
که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم اسم ثیل است
و هر گیاهی که بی ساق باشد



نرم ابریشم فارسی
حدید لینی است

بفارسی بیاره و بهندی
بیل ولت و بعربی نجم نامند
نجیب اسم جنس پوست
نباتات مخصوص سلیخه است

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس صینی طالیقون مصنوع است
نحاس قبرسی مس سرخ مائل
بزردی است
نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود اسم فارسی حمص است
نخود الوندی و نخود مریم بلغت
صفهان زراوند مدحرج است

فصل النون مع الدال المهمله

ندع صعتر بری است
ندیکا کیکره اسم هندی
سرطان نهری است

فصل النون مع الراء المهمله

نربسی بهندی اسم جدوار است
نرد درخت غار است
نرسک اسم فارسی عدس است

فصل النون مع السین المهمله والشین المعجمه

نسترن زرد و رد صفر بری است
نسترن سفید فارسی و رد ابیض
بری است و دفعال بغیراز
تفریح و تقویت دل نامند
نسرین است
نسج العنکبوت بفارسی
دام عنکبوت نامند و درحرف

العین گذشت
نسرین السباع گل علیق الکلب است
نسوت بهندی تربد است
نشاسته اسم فارسی نشا
و نشاستج است
نشافه اسم عربی اسفنج است

فصل النون مع الصاد المهمله والطاء المهمله

نضار اسم ذهب است
و درخت گز کوهی را نیز نامند
نطرون بورق احمر است
و گذشت

فصل النون مع القاف

نقل احریض است
نقره اسم فارسی فضه است
نقعاین حب الکاکنج است
نقل خواجه اسم فارسی
حب السمنه است

فصل النون مع اللام والمیم

نلک زعرور است و نزد
بعضی قراسیا
نمام سوسنبر است و نمام
الملک و نما ما نیز نامند
نمارق شامل قداح و یاسمین
سفید است
نمشک بلغت صفهان روغن
تازه است و بلغت ایل مسند
کف شیر است که شیرینی
قند یا نبات و قدری

گلاب و اخل شیر جوش داده
که بضعف بماند بسیار بر هم
میزنند و تمام کف آنرا
گرفته با نان تنک و غنی
میخورند بسیار لذیذ میشود
ولیکن این مخصوص بزمستان
است و هر چند هوا سردتر
باشد زیاده و بهتر بعمل
می آید
نمقوطس و نمقولس بیونانی
قسمی از توتیای مصنوع است
نمک اسم فارسی ملح است
نموذ اسم عربی ارنب بر است
نمیقن گرسنه است

فصل النون مع الواو

نوانا بعربی دانه انار است
واز مطلق آن مراد دانه
خرما است خصوصاً در
اوزان
نوح لبلاب است
نورنضم بلغت اکسیریان
زیبق و بفتح اول و سکون
واو اسم جنس شکوفه گلها است
نوره کلس حجر است
نور القندول شکوفه درخت
وارشیشعان است
نوفلن اسم یونانی بنجوار است
نوق شتر ماده است
نول بهندی جو عرس است

فصل النون مع الهاء و

نهش اسم عربی ثقا فل است
نهق قرة العین است و نزد
بعضی جرجیر است
نهنگ اسم فارسی تمساح است
نیشکر قصب السکر است
نیشوق اورک است و نزد
بعضی قراصیا است
نیلج نیل است
نیلوفر هندی اوسپند است
نیمقا اسم یونانی نیلوفر است
نینیا نانخواه است
نی بفتح اول و سکون یا
اسم فارسی قصب است

باب الواو

فصل الواو مع الالف

وابلیهم بلغت نکابن کرفس
بری است
واحد لبلاب است
وارموک بلغت تنکابن کرفس
بری است
وانشه اسم فارسی صعتر است
وافیمن بیونانی کنکرزد است
والان بزرگ بهندی
رازیانه است
والان کوچک شبت است
وامی کلب بری است

فصل الواو مع الباء الموحده

وبر بفارسی پشم نرم را نامند
و گویند مخصوص پشم شتر است

و برالارض فطر است

فصل الواو مع الجاء

وجید بلغت مغرب مازریون است

فصل الواو مع الخاء

وخشیزک و خشیزق بکاف
و بقاف در آخر تخم بستاج است
و درمنه ترکی عبارت از افسنتین است
و نزد بعضی درمنه خراسانی است
و وخ زوفای رطب است
و ود و داسم مغربی بلسکی است
و دین بیونانی کماة است

فصل الواو مع الراء

ورآجا نور فاشر است
ورد الجب کمیج است
ورد الحمار و ورد الفجار
و ورد الفحاب و ورد الحماق است
ورد الحمیر نیز و بعضی گل ختمی
است و بلغت مغرب گل
فاوانیا است
ورد الزراقی بلغت مغربی
گل خطمی است
ورد السباخ گل علیق الکلب است
ورد صینی نسرین است
ورد فرا شقائق النعمان است
ورده بلغت مازندران اسمانی
است
ورل ماهی سقنقور است
ورطوری سطاخیس است
ورطنیثا غنم است
ورق الزیتون هندی طالیسفر است

ورق النیل وسمه است
ورک بلغت قزوین نبات حماض
بطی است
ورق بفتح اول وثانی برک
نبات است وبضم اول وسکون
ثانی اسم طیور است وبفتح وا
وکسر را اسم فضه است

فصل الواو مع الزاء المعجمه

وزغ اسم عربی سام ابرص است
وبفارسی ضفدع را ابن اسم منسوب است

حرف الواو مع السین المهمله

وسخ کور النحل بفارسی برموم نامند
وسمه کتم است

فصل الواو مع الشین المعجمه والصاد والطاء المهملتین والعین المهمله والغین المعجمه والقاف والکاف واللام والیاء المثناة التحتانیه

وشیج شق است
وشیح اغرسطس است
وشم بضم اول وثانی بلغت نبکان
وولیم اسم سمانی است
وصیف الاسود پرسیاوشان است
وطواط خفاش است
وعسل نوعی از ایل است وبترکی
خوبرو ودیلم شتو کا نامند
وغد بغین معجمه اسم عربی بادنجان است
وقل بقاف اسم عربی مقل خشک
درخت مقل است
وکسرا شیان طیور است

ولکام جمسفرم است
ولنغ طلع است
وین انکور سیاه است

باب الهاء

فصل الهاء مع الالف

هاتی اسم هندی فیل است
هادی اسم تریاق فاروق است
هادیا اسم یونانی افعی است
هال قاقله صغار است
هالوکنا سعد العین است
وبعضی سک گفته وبلغت مصر
جعفیفل است
هالم وهالون اسم هندی
حب جرجیر است
هالیفوطس اکلیل الملک است
هامه جغد است
هانس بهندی اور است

فصل الهاء مع الباء الموحده والتاء المثناة الفوقانیه والدال المهمله

هبید وانه حنظل است
هتاجوری بهندی اسم کف
مریم است
هدل حضض است

فصل الهاء مع الراء المهمله

هرا بهندی اسم هلیله است
هرا بزه مرانیه است
هرتاره هرتال بهندی اسم
زرنیخ است
هرجان لوز البربر است
هروی اسم عربی عروق الصفر است
هرتفه اسفنج است
هرفولیون نمام است
هرقلوه وهرقلوس نوعی از
هندبای بری است ونزد
بعضی لوبخلسا است ونزد
بعضی قرصعنه است
هرن اسم هندی آهو است

فصل الهاء مع الزاء المعجمه

هزارجشان وهزارفشان
بفارسی فاشرا است

فصل الهاء مع الشین المعجمه

هشت وهان اسم فارسی
نوعی از عود هندی است جهت
نقرس نافع
هشت کند بهندی اوف است
هشقیقل اسم شقاقل است

فصل الهاء مع الفاء والکاف

هفور نور اسم سریانی خیمون است
هکل بفارسی فقع است

فصل الهاء مع اللام

هلدی اسم هندی عروق الصفر است
هلدیا اسم نوعی از بیش است
بلغت هندی
هلفیفا هندبا است
هلک قرون السنبل است
ونزد انطاکی وبج الفار
هلموت وهلیموسلق جبلی است
هلیج نوعی از ذباب ومشهور
بخرمکس است
هلهلون زعرور است
هلیانه شاهترج است
هلیلج اهلیلج است

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار وهمیشه جوان
ابرون است
هلیم اسم عربی لحم الاصوق مشتی است
وبفارسی عبارت از مرق
گوشت گندم جهار پخته است
ودر افعال مانند هریسه است

فصل الهاء مع النون

هندبای باشبه وهندبای
شامیه نوع کاسنی بزرگ
ورق بستانیست
هندباء البقل نوع ریزه
برک کاسنی بستانیست

فصل الهاء مع الواو

هوبره اسم فارسی خباری است
هوجویه وهوفیلوس لوبخلسا است
هوجوه وهوقفید اس
مزمار الراعی است
هوداسیون اسم مغربی
نعناع است
هوقسطیداس طرثوثی است
که در تحت لحیة التیس میباشد
واو غیر لحیة التیس است
هوره اسم فارسی خباری است
هوهیره اسم هندی اسل است

فصل الهاء مع الیاء

هیبر عربی اسم عنبر حرشف
است ونزد بعضی مخصوص
بری آن
هیرا اسم هندی الماس است
هیرادوکهی اسم هندی
دم الاخوین است
هیرون نوعی از خرما است
وگویند مرا و از ان قسب است
هیرا اسم فارسی نعناع است
هیضمان اسم عربی فجل بری است

باب الیاء المثناة التحتانیه

فصل الیاء مع الالف

یاربور اسم ترکی فودنج است
یاروطاسی اسم ترکی حجر
العاج است
یاسن سفید اسم فارسی
یاسمین بری است
یاسمین بری عشبة النار است
یاغ اسم ترکی دهن است
یابوشقان اسم ترکی عربی
السمک است

فصل الیاء مع الباء الموحده

یبروح اسم سریانی بغل است
که بفارسی استر گویند
یبروح یا بادنجان است
یبروح السوفا ریبروح الصنم است
یبریوزه بقله یمانیه است

فصل الیاء مع الحاء المهمله

یحضیض کرفس بزرگ بستانی است
یحمور اسم حمار الوحش است
ونزد هضا نوعی از ایل است

فصل الیاء مع الدال والذال المعجمه

یدا فتد چون بز چهار ساله است
ودر اول یا بیز گرفته باشند
ودر ماغر گفته شد
یذره قسوس است
یذقه درخت بل است

فصل الیاء مع الراء المهمله

یراع قصب است
یرابیع هلیون است
یرقا اسم عربی حنا است
یرمه عشبة النار است

فصل الیاء مع الشین والعین المهمله والغین المعجمه

یشف حجر الیشف است
یعضید خندریلی است
یعقوب کبک نر است
یغمیضا بغین معجمه اسم سریانی
ریباس است

فصل الیاء مع القاف

یقطین اسم جنس هر نباتیست
که بساق نایستاده ونباتکه بزمین

سفروش و یا بر مجا ور خود بچپیا بنا
نبات خیار و بادرنگ و خربزه
و از مطلق آن مراد نبات کدو است

فصل الیاء مع اللام و المیم

یلقو اسم ترکی ظرفا است که
بفارسی کرنا مند

یلوه اسم ترکی سلوی است
یلم اسم فارسی عربی السمک است
یلنجوج و ینجوج بعربی عود
هندی است
یمام اسم شفنین بریست
یمامه اسم کبوتر خانگی است

یمسو بلغت اکسیر یان القرات
که شوره نامند
یملیک اسم ترکی
لحیة التیس است
یمورطه اسم ترکی بیض است
که تخم مرغ باشد

یمونا و یمینا مصاف است
یمینا اسم ترکی زعرور است

فصل الیاء مع النون

ینبطورا اسم سلمه است
ینبوب خرنوب نبطی است
ینق انفحه است

ینستون بلغت نبطی اسم
انافیا است

فصل الیاء مع الواو

یوشان اسم ترکی شیح است
یونجه باغی اسم رطبه است
یونجه صحرائی اسم ترکی فاریه

فصفصه است
یونک اسم ترکی صوف است

فصل الیاء مع الیاء

ییرکوکی اسم ترکی جزر است
که بفارسی زردک نامند
ییلان اودی ترکی ثیل است

خاتمه

نسخهٔ مخزن الادویه که از تصانیف مسیحاء زمان بقراط اوان حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامهٔ زمان فهامهٔ دوران سلالهٔ خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب مستطاب مبین دقائق معقول و منقول کشاف حقائق فروع و اصول مسند حکماء کرام رئیس فضلای عظام افضل اطباء عالی قدر اجل علماء دهر مجمع علوم روحانی میر محمد حسین ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی صب الله علیهما سجال الرحمه والاحسان واسکنهما فی معالی الجنان

هو العزیز

حسب الفرمایش مهر نمایش عالیجاه رفیع جایگاه عزت و اقبال همراه حشمت و اجلال دستگاه فخامت و مناعت پناه نور حدیقهٔ بینش و نور حدقهٔ آفرینش زبدة الابرار و خلاصة الاخیار بشیر الدوله اطال الله عمره و عزته و شوکته

این قطعه از افکارات طبع بانی است در مدح سرکار بشیر الدوله

تعالی الله کسی کز مخزن حکمت خبیر آمد	جهان قدر جهانبانا بزرگا ایکه در گیتی
بود کوه وقاری کز شرف نامش لقب آمد	کف رادش بهنگام سخا ابر مطیر آمد
خهی گنجینهٔ بینش زهی مجموعهٔ دانش	بنام نامیت مخزن چو انجام آمد از مبدا
سر و شخص تو ای کو هم ز عالم بی نظیر آمد	بجود هر لحظه میبالد که این گنجی کبیر آمد

خرد گفتا بمخزون گوهر این گنج بی پایان
ثنای انکسی گفتن و صفت کز بیان قاصر آمد

الهی بنده کثیر الجرم قلیل البضاعه عبد الغنی خلف رحمت پناه رضوان جایگاه المستغرق فی بحار رحمة الله الملک الکریم میرزا ابراهیم الشیرازی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه بلوح ضمیر ارباب الکیه و صفایح اذهان صافیه ارباب خرد مینگارد که چون نسخه کتاب مخزن الادویه را در سنوات قبل اولاً در کلکته بطبع در آورده و طالبین آن را از هر بلد از بلاد هندوستان طلب نمودند تا آنکه کتاب مذکور کلاً بمصرف فروش رسید اغلب که طالب بودند برای ایشان میسر نشد مجدداً در دهلی چاپ کردند و لیکن چاپ مغشوش شده بود بهر جهت من حیث الکاغذ و الخط و الطبع با وجود چنین نقصی در اندک زمانی بکلی آن را هم خریدند از بابت احتیاج مردم بدین نسخه شریف و نبودن کتاب مذکور جهت رفع ضرورت خلق حسب الفرمایش سرکار بشیر الدوله دام اجلاله این عبد خاطی همت بر این کار گماشتم که این نسخه را بوضعی خوب و طرزی مرغوب تمام نمایم بسعی زیاده دو نسخه یکی مطبوع کلکته و دیگر چاپ دهلی یک نسخه را جهت کتابت بکاتب دادم و دیگری را برای مقابله خود نگاه داشته بکمال سعی را از هر بابت از خط و کاغذ و مقابله و چاپ بعمل آوردم چنانچه هر ورقی راسته بار مقابله نمودم بقدر قوهٔ بشری در صحت و سعی بلیغ بعمل آوردم از ابتدا تا انتها بدین قاعده وقت شده و بخط عالیشان خیر الحاج والعمار حاجی محمد حسین ولد مرحوم مغفور جنت مکان غریق بحر رحمت خداوندی احد مشهدی علی محمد شیرازی در کارخانهٔ عالیشان داود میان کوکنی که الحق در این شغل سر آمد امثال و اقران است بزیور طبع در آمد امید که

بتاریخ غرهٔ شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۲۷۳	مطبوع طبایع گردد اگر سهوی یا خطائی بنظر ناظران بصاف منش در آید امید عفو است مادهٔ تاریخ انجام این کلام با کتاب	در بندر معمورهٔ بمبئی بزیور طبع در آمد
	بنام ابر و بنا این کتاب از لطف	
	چو از عبد الغنی آمد بلیع از کوشش ملیح	
	پی تاریخ از بانی خرد بر سید و گفت	
	زیاد رب غنی چو سال انجامش با کتاب	

